BSSI

تاریخ احمد شاهی



محمود حسین غزنوی

اَنستیتوْتِ مطالعاتِ راهبردیِ باختر

Www.bsssi.org



به وسعت یک تمدن شکوهمند

با عضویت در خبرنامه وبسایت ما از تازه ترین مقالات و پژوهش ها بهره مند شوید



Www.bsssi.org

تاریخ احمدشاهی

نویسنده:

محمود بن ابراهیم حسینی منشی

ناشر چاپی:

محمدابراهیم شریعتی‌افغانستانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
تاریخ احمدشاهی ----- ۱۴
مشخصات کتاب ----- ۱۴
فهرست مندرجات ----- ۱۴
مقدمه مصحّح ----- ۲۰
مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی این کتاب از قرار زیر است: ----- ۲۲
۱- وصف ----- ۲۲
اشاره ----- ۲۲
۱- ۱- وصف میدانهای جنگ. ----- ۲۳
۱- ۲- وصف بهار و نوروز در خطبه‌های هر سال از سالهای حکومت احمد شاه. ----- ۲۴
۱- ۳- وصف باران هندوستان ----- ۲۵
۱- ۴- وصف قلعه قلات. ----- ۲۶
۲- سجع و موازنه ----- ۲۶
۳- کاربرد آیات و احادیث و جملات عربی ----- ۲۷
۴- جایگاه شعر در نثر تاریخ احمدشاهی ----- ۲۷
[دیباچه] ----- ۳۶
اشاره ----- ۳۶
در بیان تصنیف این کتاب مستطاب و سبب تألیف این نسخه سعادت انتساب ----- ۳۸
ذکر شمّه‌ای از نسب این برگزیده درگاه حضرت ذو الجلال بر سبیل اختصار و اجمال ----- ۴۱
گفتار در بیان شمه‌ای از طغیان نادر شاه و ذکر مجملی از بدایت احوال این خدیو خداگاه و کیفیت هلاک شدن آن پادشاه جفاکیش به‌دست مستحفظ
در بیان طلوع آفتاب سلطنت و اقبال و سطوع نیّر سپهر عظمت و جلال به عون و عنایات حضرت ذو الجلال از مشرق سعادت و کمال به طریق اختص
[وقایع سال اول] ----- ۴۷
در بیان رسیدن رایات نصرت‌شعار به دار القرار قندهار و شرح جلوس حضرت جهانبانی بر تخت فیروزبخت مملکت‌ستانی و وقایع سال اول جلوس میم

در بیان مخالفت و یاغیگری جماعت بریجی و ترینی و تعیین شدن محبت خان و مانو خان درّانی از درگاه ظلّ سبحانی به تنبیه آن بدمستان باده غرو
در بیان وقوع محاربه فیمابین لشکر ظفرپیکر سلطانی و جنود مخالفان طوایف درّانی و ظفریاب شدن ملازمان رکاب خاقانی بر سالکان مسالک نادانی
در بیان فتح قلعه قلات رزانت‌سمات به تائیدات خالق الارض و السّماوات بر روی مجاهدان موکب ظفرکوکب فیروزی‌رایات نصرت‌آیات ---------- ۵۶
در بیان فتح قلاع غزنین کابل و پیشاور به نیروی اقبال خدیو دادآور ---------- ۵۸
در بیان توجه موکب ظفرانتساب به صوب پنجاب و مسخر شدن آن مملکت به‌دست بندگان رکاب خاقان مالک‌رقاب ---------- ۶۲
در بیان ایلغار نمودن خاقان مؤید اقبال‌مند به‌سمت سرهند و مسخر شدن آن [قلعه] سپهرآثار به نیروی بازوی بهادران ظفرپیوند ---------- ۶۵
در بیان محاربات خاقان ممالک‌ستان با احمد شاه پسر محمد شاه، پادشاه هندوستان و به قتل درآمدن قمر الدین خان وزیر آن سرکار و وقوع مصالحه
[وقایع سال دوم] ---------- ۷۱
وقایع سال سعادت‌اشتمال دوم مملکت‌آرایی این فرازنده لوای جهان‌گشایی مطابق سال لوی‌ئیل ترکی موافق سنه هزار و صد و شصت و یک هجری ۱
در بیان نهضت پادشاه ثریاجناب به صوب مملکت پنجاب و ذکر معاودت آن حضرت به دار القرار قندهار بعد از بند و بست امور آن دیار -------- ۷۲
[وقایع سال سیّم] ---------- ۷۳
وقایع سال سیّم جلوس خاقانی مطابق سال سلان‌ئیل ترکی موافق سنه ۱۱۶۲ هجری ---------- ۷۳
شرح شمه‌ای از احوال جماعه بلوچیه ---------- ۷۳
در بیان طغیان علی شاه در ممالک خراسان و کیفیت کشته شدن اولاد نادر شاه به تیغ ستم آن حکمران ---------- ۷۵
ذکر محاربه علی شاه با برادر کوچکش ابراهیم خان و گرفتار شدن او به تقدیر ملک منان ---------- ۷۷
در بیان نشستن شاهرخ میرزا بر اریکه فرمان‌روایی ایران و وقوع محاربه فیمابین او و ابراهیم خان و دیگر وقایع آن زمان ---------- ۷۹
در بیان نفاق امرای خراسان با شاهرخ شاه و گرفتار شدن این والاجاه به‌دست امرای جفا دستگاه و جلوس میر سید محمد متولی بر اریکه سلطنت و ن
در بیان گرفتار شدن میر سید محمد متولی مشهور به شاه سلیمان و جلوس شاهرخ شاه بار دوم بر سریر فرمان‌فرمایی ممالک ایران ---------- ۸۸
شرح شمه‌ای از احوال یوسف علی خان و گرفتاری میر سید محمد مشهور به شاه سلیمان ---------- ۸۸
ذکر ورود شاهزاده خورشیدکلاه تیمور شاه از ولایت مشهد به درگاه آسمان‌جاه و سرافراز شدن ملّا گل محمد بایری به خدمت خزانه‌داری و منصب امی
در بیان ورود لقمان خان برادرزاده خاقان گیتی‌ستان از ولایت ایران و شرح شمه‌ای از خوارق عادات پادشاه روشن‌ضمیر کامران و به یاسا رسیدن اشرف
در بیان مخالفت محبت خان در ولایت بلوچستان و ذکر عزیمت خاقان ممالک‌ستان به آن مکان و فتح حصار استوار مستنگ و پناه آوردن محبت خا
در بیان ورود میر علم خان از ولایت کثیر الفسحت خراسان به درگاه عرش اشتباه پادشاه عالم و عالمیان و کامیاب شدن مومی الیه و تفضلات و تفقدا
[وقایع سال چهارم] ---------- ۹۵

وقایع سال چهارم کشورگشایی مهر سپهر کامکاری مطابق سال ایت‌ئیل ترکی موافق سنه ۱۱۶۳ هجری ---- ۹۵
ذکر مشورت نمودن خاقان ممالک‌ستان با امرای علو القدر سمو المکان در خصوص عزیمت به سمت مملکت کثیر الفسحت خراسان و ملاحظه فرمود
ذکر ارتفاع رایات عالیات به جانب ولایت هرات و محاربه بهادران موکب جهان‌گشا با امیر خان عرب میش‌مست حاکم آن‌جا ---- ۹۸
ذکر حرکت شاهرخ شاه از بلده فاخره مشهد به عزم امداد امیر خان و روگردان شدن میر علم خان از سعادت ملازمت این آستان سپهربنیان و شرح م
در بیان مستاصل شدن امیر خان سردار هرات و التجا آوردن مومی الیه با اعزه آن‌جا به درگاه آسمان‌سمات ---- ۱۰۴
در بیان ورود رؤسای ولایت ترکستان به رکاب سعادت انتساب ظفرتوأمان و اظهار شکوه و شکایت از دست رحیم خان اتالیق بخارا و مأمور شدن مخل
در بیان مأمور شدن انزله خان نسقچی‌باشی به کمک اسماعیل خان حاکم خواف و از هم پاشیدن سلک جمعیت شاهرخ شاه به میامن اقبال شاهنشاه
ذکر ارتفاع رایات شاهنشاه مویّد به صوب بلده مشهد و کیفیت بغی ورزیدن و محصور شدن اهالی آن حصار محکم و مشیّد ---- ۱۱۱
در بیان محاربه بهادران ظفرفرجام با اهالی آن ارض فیض‌مقام و بشارت دادن حضرت امام رضا علیه السلام به شاه حق‌آگاه سکندراحتشام و خمود نای
در بیان نهضت موکب منصور به جانب خبوشان و نیشابور و اطاعت نمودن رؤسای الکای مزبور بعد از وقوع محاربات موفور و به تسخیر درآمدن ولایت
[وقایع سال پنجم] ---- ۱۱۹
وقایع سال فرخنده‌فال پنجم جلوس میمنت‌مأنوس این زینت‌افزای اریکه شهریاری مطابق سنه هزار و یک‌صد و شصت و چهار هجری نبوی موافق سال
ذکر محاربه خاقان ممالک‌ستان با میر منوی پسر قمر الدین خان وزیر پادشاه هندوستان و شکست یافتن مومی الیه از بهادران موکب منصور و مسخّر
در بیان معاودت شاهنشاه صاحب‌توکل به‌سمت دار السلطنه کابل و کیفیت صادرات آن زمان و ذکر سوانح ممالک خراسان ---- ۱۲۷
در بیان قضایای ترکستان ---- ۱۲۸
در بیان توجه موکب نصرت‌پرور خدیو آفاق به عزم قشلاق به‌سمت الکای پیشاور ---- ۱۲۹
[وقایع سال ششم] ---- ۱۲۹
وقایع سال ششم کشورگشایی این زیبنده اورنگ فرمان‌روایی مطابق سنه ۱۱۶۵ هجری موافق سال پیچی‌ئیل ترکی ---- ۱۲۹
در بیان نهضت موکب ظفرپرور از الکای پیشاور و رسیدن خبر طغیان خان خانان به مسامع پادشاه معدلت‌گستر و ایلغار نمودن سپاه نصرت‌آثار به دار
ذکر به هم خوردگی دولت شاهزاده احمد پسر محمد شاه پادشاه هندوستان و وقوع مخالفت و نفاق فیمابین او و امرای سموّ المکان ---- ۱۳۱
تتمه احوال عماد الملک و مراجعت او بی‌نیل مقصود از ملک سورجمل‌جات و دیگر واقعات آن اوقات و نشاندن عماد الملک عالم‌گیر را بر تخت سلطن
در بیان حدوث نفاق میانه امرای پراتفاق اعراب و اکراد خراسان که مضاد دولت خداداد خدیو آفاق‌ستان بودند ---- ۱۴۳
در بیان ظهور مخالفت اهالی قندوز و لشکر کشیدن مخلص خان به سر ایشان و به اطاعت درآمدن آن جماعت و رحلت نمودن مخلص خان -- ۱۴۵
[وقایع سال هفتم] ---- ۱۴۵

وقایع سال هفتم سلطنت خاقانی مطابق سنه ۱۱۶۶ هجری موافق تخاقوی‌ئیل ترکی ---- ۱۴۵
ذکر طغیان میر علم خان در مملکت خراسان و رسیدن آن خبر به درگاه خدیو جهان و جهانیان ---- ۱۴۶
[وقایع سال هشتم] ---- ۱۴۷
وقایع سال هشتم جهان‌آرایی این مهر سپهر سروری مطابق سنه ۱۱۶۷ هجری موافق سال استائیل ترکی ---- ۱۴۷
ذکر تفویض ولی‌عهدی و نیابت سلطنت به شاهزاده خورشید طلعت والاجاه تیمور شاه و ارتفاع رایات عظمت و شان به جانب مملکت خراسان ۱۴۸
در بیان فتح قلعه تون به تائیدات قادر بیچون ---- ۱۴۹
در بیان کیفیت محاصره مشهد ---- ۱۵۲
فرار میر علم خان ---- ۱۵۳
در بیان گرفتاری میر علم خان ---- ۱۵۷
ذکر التجای شاهرخ شاه به درگاه آسمان‌جاه و به تصرف درآمدن ولایت مشهد و ذکر دیگر وقایع و صادرات آن ولایت ---- ۱۵۹
[وقایع سال نهم] ---- ۱۶۵
وقایع سال نهم سلطنت خاقانی مطابق سنه ۱۱۶۸ هجری موافق تنگوزئیل ترکی ---- ۱۶۵
ذکر تفویض تاج و تخت سلطنت ایران به شاهرخ شاه و وقوع انواع مراحم و مکارم خاقانی درباره آن والاجاه ---- ۱۶۷
ذکر ملتجی شدن عباسقلی خان حاکم نیشابور به درگاه پادشاه موید منصور ---- ۱۶۸
ذکر انحراف اسماعیل خان حاکم خواف از جاده انقیاد این شهریار حمیده‌اوصاف ---- ۱۷۱
در بیان عزیمت خاقان قدسی‌نژاد به‌سمت ولایت استرآباد ---- ۱۷۲
در بیان مستاصل شدن اسماعیل خان زنگنه از صدمات سطوت بهادران موکب ظفرطنطنه و در آمدن او از در انابت و استیمان به وسیله شفاعت برخو
در بیان تعیین عمّال اخلاص‌شعار به‌جهت دفترخانه مبارکه سعادت‌آثار و ذکر عزیمت شهریار کامکار به‌سمت دار القرار قندهار ---- ۱۷۴
ذکر ورود پادشاه والاجاه تیمور شاه به دار القرار قندهار حسب الفرمان واجب الاذعان شاهنشاه کامکار و عزل و نصب بعضی از حکّام ولایات بر سبیل
ذکر طرح بنای والای اشرف البلاد احمد شاهی و برپا شدن آن اساس استوار به یمن معماری همت علیای شاهنشاهی ---- ۱۷۶
ذکر شکار فرمودن خاقان مالک‌رقاب و کیفیت پناه آوردن تغلی به آن جناب ---- ۱۷۹
[وقایع سال دهم] ---- ۱۸۰
آغاز سال سعادت‌اشتمال دهم جلوس خاقانی، مطابق سال سچقان‌ئیل ترکی، موافق سنه هزار و یکصد و شصت و نه هجری و رسیدن اخبار فسادانگیز
در بیان نهضت رایات عالیات از معموره اشرف البلاد احمد شاهی به عزیمت استیصال کفره سراپا تباهی ---- ۱۸۴

در بیان مأمور شدن خان جان خان سردار سپاه ظفرتوأمان به تنبیه گردن‌کشان ممالک ترکستان ---- ۱۸۵
ذکر داخل شدن خاقان ظفرقراول به شهر دار السلطنه کابل ---- ۱۸۶
شرح ترخیص ایرج خان، ایلچی پادشاه هندوستان به اتفاق قلندر خان سفیر این آستان سپهربنیان و نقل نامه خاقان ممالک‌ستان که سعادت خان من
ذکر تلطّفات خاقان موید کامکار درباره رعایای بلاد و امصار و احداث باغات و عمارات با تزئین بر معابر و مسالک مسافرین و متردّدین ---- ۱۹۰
رسیدن خبر فتح خان جان خان سردار از ولایت ترکستان و مطیع و منقاد شدن طایفه قطغان به ضرب شمشیر غازیان ---- ۱۹۱
شرح نهضت الویه ظفرنشان از دار الملک کابل به جانب هندوستان ---- ۱۹۳
در شرح ورود مسعود جنود فتح‌اثر و نزول فیض‌شمول وفود نصرت‌پیکر به الکای پیشاور ---- ۱۹۵
ذکر وفات شاهزاده دیان در ایام اقامت اعلام ظفر علامت در الکای پیشاور ---- ۱۹۶
ذکر انتهاض موکب ظفرپرور از الکای پیشاور و شرح صادرات و واردات عرض راه و وقوع فتوحات گوناگون به تفضلات اله ---- ۱۹۶
در بیان ورود رضا قلی خان ایلچی پادشاه هندوستان به اتفاق قلندر خان درّانی و گذشتن مکتوب پادشاه هند از نظر فیض‌اثر خاقانی ---- ۲۰۰
در بیان ورود موکب مسعود به قصبه سون‌پت و وقوع آویزش فیمابین چرخچیان نصرت‌نشان و افواج هندوستان و هزیمت یافتن آن باطل‌پژوهان و شر
ذکر ورود پادشاه والاپایگاه عالم‌گیر شاه به درگاه آسمان‌جاه و مفوض شدن سلطنت هندوستان به آن والاجاه و دخول خاقان والانژاد به شهر شاه جهار
در بیان مخاطب شدن شاهزاده خورشیدسیما تیمور میرزا به خطاب تیمورشاهی و ذکر تفویض سلطنت ممالک موضوعه هندوستان به آن برگزیده عن
ذکر انسلاک صبیه رضیه عالم‌گیر شاه والاجاه در سلک پرده‌آرایان سرادق شاهزاده تائید سپاه تیمور شاه ---- ۲۱۵
در بیان رسیدن خبر اجتماع کفره فجره در موضع متهرا به ایماء و اغوای سورجمل ضلالت‌انتما و ذکر مأمور شدن سپاه نصرت‌فال به استیصال آن جم
[وقایع سال یازدهم] ---- ۲۲۱
وقایع سال یازدهم جلوس میمنت‌مأنوس مطابق سنه میمونه اودئیل ترکی و معاودت خاقان ممالک‌ستان از ولایت هندوستان و ذکر دیگر سوانح آن زم
در بیان عزل حاجی جهان فوفلزیی از خدمت مدرسی شاه تائید سپاه تیمور شاه و سرافراز شدن ملّا فیض اللّه خان برادر قاضی ادریس خان پیش‌نماز
در بیان سوانح ممالک ترکستان و مأمور شدن نواب خان الکوزیی به سرداری آن مکان و ذکر عزیمت بندگان اعلی‌شاهی ظل اللهی از دار السلطنه کابل
در بیان سوانح ممالک وسیع المسالک هندوستان و به قتل درآمدن عالم‌گیر شاه به تیغ ستم غازی الدین خان و ذکر ورود طایفه مرهته به ولایت مزبور
[وقایع سال دوازدهم] ---- ۲۳۲
وقایع سال فرخنده‌فال دوازدهم فرمان‌فرمایی این لشکرکش عرضه جهانگشایی مطابق سنه ۱۱۷۱ هجری نبوی موافق سال پارس ئیل ترکی --- ۲۳۲
شرح کیفیت مخالفت نصیر خان بلوچ حاکم بلوچستان و ورود پادشاه خورشیدکلاه تیمور شاه از الکای پیشاور به درگاه عرش‌بنیان ---- ۲۳۴
در بیان نهضت اعلی حضرت ظل اللهی از دار السلطنه کابل به جانب اشرف البلاد احمد شاهی و ذکر دیگر صادرات آن اوقات ---- ۲۳۶

در بیان عزیمت خاقان ممالک‌ستان به جانب ولایت بلوچستان و وقوع محاربات نمایان فیمابین سپاه اقبال و نصیر خان و ظفریاب شدن ملتزمان موک
در بیان برآمدن طایفه بلوچیه از سنگر خود به عزم شبیخون و مغلوب شدن آنها به نیروی بازوی بهادران ظفرمقرون و ذکر اشتعال نیران حرب و جدا
ذکر امان‌خواه شدن مادر نصیر خان با رؤسای معتبر بلوچستان و التجای او به درگاه عرش‌بنیان و کیفیت سرافراز شدن نصیر به عنایات نامتناهی ظل
[وقایع سال سیزدهم] ---- ۲۴۸
آغاز سال سعادت‌اشتمال سیزدهم جلوس خاقانی مطابق سنه ۱۱۷۲ هجری موافق سال توشقان‌ئیل ترکی و ذکر نهضت خاقان ممالک‌ستان به جانب
در بیان رسیدن اخبار فتنه‌انگیزی طایفه مرهته ضلالت‌شعار و کیفیت تسلط یافتن آنها بر جمیع امرا و راجهای نامدار و شرح پرخاش نمودن آن گروه
در بیان ذکر اجتماع کفره شقاوت‌آثار به عزم رزم و پیکار بهادران موکب ظفرشعار ---- ۲۵۲
در بیان نورآگین شدن حوالی سرهند از میامن نزول موکب جاه و جلال و رسیدن سپاه مرهته به ده فرسخی معسکر و ذکر دیگر سوانح و صادرات آن
در بیان صف‌آرایی پادشاه موید اقبال‌مند و ملاحظه فرمودن سان عساکر نصرت‌مآثر ظفرپیوند ---- ۲۵۵
در بیان نهضت موکب جهانگشا از منزل بوریا و عبور نمودن بار و بنه سرکار والا از دریای جمنا و وقوع محاربات موفور فیمابین قراولان موکب منصور
در بیان فراهم آوردن جنکوی وخامت‌آثار موازی دویست هزار سوار جرّار و مقابل شدن او بار دوم به سپاه ظفرشعار و اتفاق ورزیدن غازی الدین خان با
در بیان تاراج شدن اموال و اسباب اهالی شهر وسعت‌بهر شاه جهان‌آباد به مقتضای تقدیرات خالق عباد ---- ۲۶۹
در بیان محاربه خاقان موید کامکار با ملهار برگشته‌بخت و جنکوی تیره‌روزگار و به قتل درآمدن پانزده هزار نفر از آن گروه ضلالت‌شعار در میدان حرب
[وقایع سال چهاردهم] ---- ۲۷۷
وقایع سال سعادت اشتمال چهاردهم جهان‌گشایی این لشکرکش عرصه عالم‌آرایی موافق سنه هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری مطابق سال لوی‌ئیل
در بیان تسخیر قلعه ثابت خان و ذکر دیگر صادرات آن زمان ---- ۲۷۹
در بیان ظهور خرق عادت از خدیو موید کشورگشا و عبور اردوی کیهان‌پوی والا از دریا ---- ۲۸۶
در بیان سبب استیصال باهوی فتنه‌پرور در میان سنگر و مشوره‌نمودن او با رؤسای لشکر در باب جنگ میدان صاحب قران ممالک‌ستان و اتفاق نمود
در بیان صف‌آراستن خدیو زمان و شهریار دوران، شاه درّ دران آفاق‌ستان به عزم رزم کفره ضلالت‌بنیان ---- ۲۹۴
در بیان تیب‌آرایی باهوی فتنه‌جوی وخامت‌مآل، به عزم حرب و جدال غازیان مویّد دشمن‌مال ---- ۲۹۵
در بیان آغاز شدن ولوله فتنه و غلغله آشوب در عرصه جنگ به‌طور فرنگ ---- ۲۹۶
در بیان پرواز نمودن طایران بانهای شورافزا در عرصه رزم و هیجا ---- ۲۹۷
در بیان اشتعال نیران جنگ از طرفین به برق‌دستی تفنگچیان رعدآهنگ ---- ۲۹۸
در بیان زور آوردن سپاه مخالف بر توپخانه سرکار و مأمور شدن دسته همیشه کشک به مدافعه اعدای تیره‌روزگار و حمله‌آور شدن افیال کوه‌تمثال از ه

ذکر مأمور شدن حاجی عطایی خان و حاجی کریم داد خان بامیزیی و رسول خان قوللر آقاسی سرکار تیمور شاه، به کمک سرداران جانب میمنه ۲۰۱
در بیان زور آوردن کفره فجره به شجاع الدوله و نجیب الدوله از طرف مسیره و مأمور شدن خان جان خان سردار به امداد آن بهادران شهامت‌آثار ۲۰۱
در بیان رسیدن سپاه تازه‌دم به کمک کفّار سراپا فتنه و حمله آوردن آن گروه مخذول بار دیگر به غازیان جانب میمنه و مأمور شدن محمود خان قوللر
ذکر تعیین حسن خان الکوزیی به کمک شاه ولی خان بامیزیی ---------- ۳۰۳
[وقایع سال پانزدهم] ---------- ۳۱۱
آغاز سال پانزدهم جهان‌آرایی شاهنشاه تائیدسپاه و شرح مفوّض شدن دارایی مملکت هندوستان به عالی‌گهر پسر عالم‌گیر شاه و ذکر معاودت آن برگ
ذکر سوانح ممالک ترکستان ---------- ۳۱۲
ذکر تفویض دارایی ممالک موضوعه خراسان به پادشاه والاجاه تیمور شاه و مرخص شدن آن والادودمان از درگاه عالم‌پناه ---------- ۳۱۴
در بیان عزیمت خاقان ممالک‌ستان به جانب ممالک وسیع مسالک هندوستان و انهزام کفره ضلالت‌نشان به نیروی بازوی این برگزیده ملک منّان ۳۱۶
در بیان رایت‌افراختن شاهنشاه هفت کشور به عزم رزم و پیکار کفره برگشته‌روزگار تیره‌اختر و وزیدن نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم نصرت‌پیکر و به ق
رسیدن خبر محبوسی درویش علی خان بیگلربیگی هرات به درگاه آسمان‌جاه شاهنشاه قدسی‌صفات ---------- ۳۲۳
ذکر تسخیر خطه جنت‌نظیر کشمیر به حسن کوشش نور الدین خان بنی عم وزیر، در سال فرخنده‌فال شانزدهم جلوس این برازنده اورنگ و سریر و ب
در بیان فسادانگیزی چرته سنگ برگشته‌روزگار و مأمور شدن سپاه نصرت‌شعار به استیصال آن کافر شقاوت‌آثار و وقوع محاربه فیمابین او و غازیان فیر
[وقایع سال‌هفدهم] ---------- ۳۳۱
وقایع سال فرخنده‌فال قوی‌ئیل ترکی مطابق سنه هزار یکصد و هفتاد و هفت هجری، موافق سال هفدهم جلوس میمنت‌مأنوس ---------- ۳۳۱
در بیان مأمور شدن خان جان خان سردار به تنبیه فساداندیشان کفره ضلالت‌شعار و نهضت حضرت اعلی شاهی به صوب اشرف البلاد احمد شاهی و
در بیان رسیدن آسیب عین الکمال به خان جان خان سردار از کفره ضلالت‌شعار به مقتضای گردش روزگار و توجه خاقان ممالک‌ستان به‌سمت مملک
[وقایع سال هیجدهم] ---------- ۳۳۶
گزارش وقایع سال هیجدهم از فرمان‌فرمایی شاهنشاه دوستان‌نواز اعداگداز و نگارش صادرات و واردات این سال میمنت‌آغاز بر سبیل اجمال و ایجاز ۶
ذکر ارتفاع الویه عظمت و جهان‌پناهی به‌سمت اشرف البلاد احمد شاهی و رسیدن اخبار فسادانگیزی درویش علی خان، به مسامع ایستادگان پایه سر
در بیان کیفیت عزل شاه ولی خان وزیر از منصب جلیل القدر وزارت خدیو آفاق‌گیر به تقدیر رب قدیر و سرافراز شدن او به خلعت سپهسالاری و بی‌اخ
ذکر تفویض صاحب‌اختیاری امور دین و دولت به خان سمو المکان ملّا ادریس خان قاضی سپاه ظفرصولت ---------- ۳۴۴
در بیان عزیمت خاقان کشورستان به‌سمت ولایات نزهت‌نشان هندوستان ---------- ۳۴۴
ذکر سوانحی که در ایام قشلاق سرهند به ظهور رسیده ---------- ۳۴۵

[وقایع سال نوزدهم] ---- ۳۴۶
وقایع سال فرخنده‌فال تخاقوی‌ئیل ترکی مطابق سنه میمونه هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری موافق سال نوزدهم فرمان‌فرمائی این زیبنده اریکه شهر
در بیان وفات قاضی ادریس خان پیش‌نماز و مدار المهام شهریار گردن‌فراز ---- ۳۴۷
در بیان محاربه سپاه نصرت‌شعار با کفار برگشته‌بخت تیره‌روزگار و وزیدن نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم فیروزی‌پیکر ---- ۳۴۸
ذکر ورود این برازنده اورنگ ظل اللّهی به اشرف البلاد احمد شاهی و شرح آمدن شاه خورشیدکلاه تیمور شاه به رکاب ظفرانتساب شاهنشاهی ۳۵۰
در بیان انعقاد انجمن دامادی پادشاه خورشیدکلاه تیمور شاه بر سبیل ایجاز و اجمال ---- ۳۵۲
[وقایع سال بیستم] ---- ۳۵۵
نگارش سوانح سال بیستم جلوس میمنت‌مأنوس ---- ۳۵۵
نهضت خاقان ممالک‌ستان به جانب مملکت هندوستان ---- ۳۵۵
[وقایع سال بیست و یکم] ---- ۳۵۷
اشاره ---- ۳۵۷
نگارش وقایع سال بیست و یکم لشکرکشی این رایت‌افراز عرصه دشمن‌کشی به تاریخ بیستم ماه شوال سنه ۱۱۸۱ هجری موافق سال خجسته‌مآل تنگ
ذکر معاودت خاقان ممالک‌ستان از راه دار الامان ملتان و به یاسا رسیدن علی محمد خان خوگیانی صوبه‌دار آن مکان ---- ۳۵۸
در بیان مآل حال میر خوش فساداندیش و ذکر عاقبت کار درویش شقاوت‌کیش ---- ۳۵۹
ذکر انحراف مزاج وهاج پادشاه آفاق و شفا یافتن آن حضرت به معالجه فضل و کرم حکیم علی الاطلاق ---- ۳۶۰
بیان ظهور کرامات و ذکر شمه‌ای از خوارق عادات این خدیو روشن‌ضمیر قدسی‌صفات ---- ۳۶۱
[وقایع سال بیست و دوم] ---- ۳۶۲
وقایع سال فرخنده‌فال بیست و دوم جلوس میمنت‌مأنوس در سنه ۱۱۸۲ هجری مطابق سچقان‌ئیل ترکی ---- ۳۶۲
ذکر ارتفاع الویه خاقان ممالک‌رقاب به‌سمت مملکت پنجاب و معاودت آن حضرت به هم‌عنانی تائیدات حضرت رب الارباب ---- ۳۶۳
[وقایع سال بیست و سوم] ---- ۳۶۴
نگارش وقایع سال فرخی‌اشتمال بیست و سوم جلوس سعادت‌مآل و گزارش برخی از صادرات و واردات احوال موکب اقبال بر سبیل ایجاز و اجمال ۴
ذکر تفویض منصب وزارت به شاه ولی خان بامیزیی وزیر سابق ---- ۳۶۵
ذکر نهضت اعلی حضرت ظل اللّهی به‌سمت اشرف البلاد احمدشاهی و ورود پادشاه خورشیدکلاه تیمور شاه به درگاه آسمان‌جاه ---- ۳۶۶
[وقایع سال بیست و چهارم] ---- ۳۶۷

ذکر چگونگی وقایع سال بیست و چهارم کشورگشایی این فرمان‌فرمای ممالک جهان و کیفیت ارتفاع الویه عظمت و شان به‌سمت مملکت خراسان ۷
در بیان محصور شدن اهالی مشهد مقدّس و وقوع محاربات فیمابین نصر اللّه میرزا و بهادران موکب بندگان اقدس و ذکر دیگر صادرات و سانحات آن اوقا
در بیان محاربه غازیان فیروزی‌نشان با علی مردان خان و به قتل درآمدن مشار الیه به شگرف‌کاری اقبال خاقان ممالک‌ستان ---- ۳۷۰
[وقایع سال بیست و پنجم] ---- ۳۷۳
ذکر سوانح سال بیست و پنجم اریکه‌آرایی خدیو موید بی‌همال بر سبیل ایجاز و اجمال ---- ۳۷۳
ذکر انعقاد انجمن دامادی شهزاده‌های والاجناب بلنداقبال شاهزاده پرویز و شاهزاده شهاب به سبیل اختصار و اجمال ---- ۳۷۴
ذکر اشتداد عارضه دماغ شاهنشاه ایوب طاقت صبرشعار و شرح ورود پادشاه تائیدسپاه تیمور شاه حسب الامر والد ماجد بزرگوار و تبیین شمه‌ای از ف
[وقایع سال بیست و ششم] ---- ۳۸۰
وقایع سال کدورت اشتمال بیست و ششم خاقانی مطابق ۱۱۸۶ هجری موافق سال لوی‌ئیل ترکی ---- ۳۸۰
شرح جلوس شهزاده ثریامکان شاهزاده سلیمان بر اریکه شاهنشاه خلد آشیان به اغوا و اغوای شاه ولی خان ---- ۳۸۲
در بیان ورود نعش مقدس شاهنشاهی به اشرف البلاد احمد شاهی ---- ۳۸۳
ذکر بی‌قراری شاه تائیدسپاه تیمور شاه از استماع قضیه هایله شاهنشاه علیین آرامگاه و شرح ارتفاع الویه عظمت و جهان‌پناهی از ولایت هرات به‌طرف
در بیان شمه‌ای از صفات حمیده و اوصاف پسندیده خاقان عرش‌آشیان ---- ۳۸۵
نمایه ---- ۳۸۷
اشاره ---- ۳۸۷
۱. فهرست آیات و احادیث و اقوال ---- ۳۸۸
۲. فهرست اشعار و امثال و حکم ---- ۳۹۲
۳. فهرست لغات و ترکیبات ---- ۴۰۰
۴. فهرست جنگ‌افزارها ---- ۴۰۲
۵. اصطلاحات دیوانی- نظامی- اداری ---- ۴۰۳
۶. فهرست اقوام و طوایف قبایل ---- ۴۰۶
۷. فهرست اشخاص و کسان و نکات مربوط به آن ---- ۴۰۸
۸. فهرست مکان‌ها ---- ۴۶۸
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ---- ۴۸۲

Www.bsssi.org

تاریخ احمدشاهی

Www.bsssi.org

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی منشی، محمودبن ابراهیم، قرن ۱۲ق.

عنوان و نام پدیدآور : تاریخ احمدشاهی/ محمودالحسینی‌بن ابراهیم جامی؛ مقدمه، تصحیح و فهارس محمدسرور مولایی.

مشخصات نشر : تهران: محمدابراهیم شریعتی‌افغانستانی (عرفان)، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۷۱۷ ص.

شابک : ۹۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۰۸۳۳-۹

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (برون‌سپاری)

یادداشت : این کتاب قبلا با عنوان" تاریخ احمدشاهی (تاریخ تشکیل اولین حکومت افغانستان ")با تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری‌نژاد توسط انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۸۴ نیز منتشر شده است.

یادداشت : نمایه.

عنوان دیگر : تاریخ احمدشاهی (تاریخ تشکیل اولین حکومت افغانستان).

عنوان دیگر : تاریخ تشکیل اولین حکومت افغانستان.

موضوع : احمدشاه درانی، شاه افغانستان، ۱۱۳۵ -۱۱۸۶ق.

موضوع : افغانستان -- تاریخ -- درانیان ۱۱۶۰ - ۱۲۴۲ق

موضوع : افغانستان --شاهان و فرمانروایان

موضوع : افغانستان، تاریخ، قرن ۱۲ - ۱۳ق.

شناسه افزوده : مولائی، محمد سرور، ۱۳۲۴ -، مصحح، مقدمه‌نویس

رده بندی کنگره : DS۳۵۹/۲/ح۵ت۲ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۹۵۸/۱۰۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۹۳۷۰۱

فهرست مندرجات

مقدمه مصحّح ۱۳

دیباچه ۳۹

در بیان تصنیف این کتاب ۴۲

ذکر شمّه‌ای از نسب احمد شاه ۴۹

مجملی از بدایت احوال احمد شاه ۵۰

کیفیت هلاک شدن نادر شاه ۵۰

طلوع آفتاب سلطنت ۵۴

وقایع سال اول ۵۸

رسیدن به قندهار و جلوس ۵۸

یاغیگری جماعت بریجی و ترینی ۶۱
محاربه با مخالفان ۶۸
در بیان فتح قلعه قلات ۷۲
فتح قلاع غزنین و کابل و پیشاور ۷۵
توجه به صوب پنجاب ۸۲
ایلغار نمودن به‌سمت سرهند ۸۶
محاربات با احمد شاه ۸۸
وقایع سال دوم ۹۶
نهضت به صوب پنجاب ۹۸
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶
وقایع سال سیّم ۹۹
احوال جماعه بلوچیه ۱۰۰
طغیان علی شاه در ممالک خراسان ۱۰۲
محاربه علی شاه با برادر کوچکش ابراهیم خان ۱۰۶
نشستن شاهرخ میرزا بر اریکه فرمان‌روایی ایران ۱۰۹
نفاق امرای خراسان و گرفتار شدن شاهرخ شاه ۱۱۸
جلوس شاهرخ شاه (بار دوم) ۱۲۴
احوال یوسف علی خان و گرفتاری میر سید محمد ۱۲۴
ورود شاهزاده تیمور شاه از مشهد ۱۲۸
ورود لقمان خان از ولایت ایران ۱۲۹
مخالفت محبت خان در بلوچستان ۱۳۲
ورود میر علم خان از خراسان ۱۳۴
وقایع سال چهارم ۱۳۶
مشورت با امرا در خصوص عزیمت به خراسان ۱۳۸
ارتفاع رایات به جانب هرات ۱۴۰
حرکت شاهرخ شاه از مشهد ۱۴۷
مستأصل شدن امیر خان و التجای او به درگاه ۱۵۰
ورود رؤسای ولایت ترکستان و شکایت از رحیم خان ۱۵۳
مأمور شدن انزله خان به کمک اسماعیل خان ۱۵۶
ارتفاع رایات به صوب بلده مشهد ۱۶۱
محاربه بهادران ظفر فرجام ۱۶۳
نهضت به جانب خبوشان ۱۶۹
وقایع سال پنجم ۱۷۵

محاربه با میر منو ۱۷۹
معاودت به‌سمت کابل ۱۸۷
قضایای ترکستان ۱۹۰
قشلاق به‌سمت الکای پیشاور ۱۹۰
تاریخ احمدشاهی، ص: ۷
وقایع سال ششم ۱۹۱
طغیان خان خانان ۱۹۲
به‌هم خوردن دولت شاهزاده احمد ۱۹۴
تتمه احوال عماد الملک و ... ۲۰۹
حدوث نفاق میانه امرای خراسان ۲۱۵
ظهور مخالفت اهالی قندوز ۲۱۷
وقایع سال هفتم ۲۱۷
طغیان میر علم خان در خراسان ۲۱۹
وقایع سال هشتم ۲۲۱
تفویض ولی‌عهدی به تیمور شاه ۲۲۲
فتح قلعه تون ۲۲۴
کیفیت محاصره مشهد ۲۲۹
فرار میر علم خان ۲۳۱
گرفتاری میر علم خان ۲۳۷
التجای شاهرخ شاه و تصرف مشهد ۲۴۰
وقایع سال نهم ۲۵۰
تفویض سلطنت ایران به شاهرخ شاه ۲۵۳
ملتجی شدن عباسقلی خان ۲۵۵
انحراف اسماعیل خان حاکم خواف ۲۵۹
عزیمت به ولایت استرآباد ۲۶۲
مستأصل شدن اسماعیل خان زنگنه ۲۶۳
تعیین عمّال به جهت دفترخانه ۲۶۵
ورود تیمور شاه به قندهار ۲۶۶
طرح بنای اشرف البلاد احمدشاهی ۲۶۹
وقایع سال دهم ۲۷۵
فسادانگیزی غازی الدین خان ۲۷۵
تاریخ احمدشاهی، ص: ۸
نهضت از معموره اشرف البلاد احمدشاهی ۲۸۱

مأمور شدن خان جان خان به تنبیه گردن‌کشان ترکستان ۲۸۳
داخل شدن به دار السلطنه کابل ۲۸۵
ترخیص ایلچی پادشاه هندوستان و ... ۲۸۷
تلطفات درباره رعایای بلاد و ... ۲۹۱
رسیدن خبر فتح از ترکستان ۲۹۳
نهضت از کابل به جانب هندوستان ۲۹۶
ورود جنود به الکای پیشاور ۳۰۰
وفات شاهزاده دیان ۳۰۰
انتهاض از الکای پیشاور و ... ۳۰۲
ورود رضا قلی خان ایلچی ۳۰۸
مراسله پادشاه هندوستان ۳۰۹
ورود به قصبه سون‌پت و ... ۳۱۳
مفوض شدن سلطنت هندوستان به عالم‌گیر شاه ۳۲۴
مخاطب شدن تیمور میرزا به خطاب تیمورشاهی ۳۳۱
ازدواج صبیه عالم‌گیر شاه با تیمور شاه ۳۳۲
اجتماع کفره در موضع متهرا و ... ۳۳۶
وقایع سال یازدهم ۳۴۱
معاودت از هندوستان و ... ۳۴۱
عزل حاجی جهان فوفلزایی ۳۴۷
سوانح ممالک ترکستان ۳۴۹
سوانح ممالک هندوستان ۳۵۳
وقایع سال دوازدهم ۳۶۰
مخالفت نصیر خان بلوچ ۳۶۲
نهضت از کابل ۳۶۵
عزیمت به بلوچستان و محاربه با نصیر خان ۳۶۹
شبیخون و مغلوب شدن طایفه بلوچیه ۳۷۷
امان‌خواه شدن مادر نصیر خان ۳۸۱
تاریخ احمدشاهی، ص: ۹
وقایع سال سیزدهم ۳۸۴
نهضت به جانب هندوستان ۳۸۴
فتنه‌انگیزی طایفه مرهته ۳۸۷
اجتماع کفره شقاوت آثار ۳۹۱
نزول موکب به سرهند و رسیدن سپاه مرهته ۳۹۱

www.bssi.org

صف‌آرایی و ملاحظه سان عساکر ۳۹۵
نهضت از بوریا و عبور از جمنا و ... ۳۹۸
محاربه جنکو و انهزام او ۴۰۶
تاراج شهر شاه جهان‌آباد ۴۱۷
محاربه با ملهار ۴۲۴
وقایع سال چهاردهم ۴۳۰
تسخیر قلعه ثابت خان ۴۳۲
خرق‌عادت و عبور از دریا ۴۴۴
استیصال باهو و مشوره نمودن او ۴۵۳
صف آراستن به عزم رزم کفره ۴۵۶
تیب‌آرایی باهو ۴۵۸
آغاز آشوب در عرصه جنگ ۴۵۹
پرواز نمودن بان‌های شورافزا ۴۶۱
اشتعال نیران جنگ ۴۶۲
زور آوردن سپاه مخالف و روگردان شدن آنها ۴۶۲
مأمور شدن حاجی عطایی خان و ... ۴۶۷
زور آوردن کفره به شجاع الدوله و ... ۴۶۷
رسیدن سپاه تازه‌دم به کمک کفار ۴۶۹
تعیین حسن خان الکوزیی به کمک شاه ولی خان ۴۷۰
وقایع سال پانزدهم ۴۸۲
مفوّض شدن دارایی هندوستان به عالی‌گهر ۴۸۲
سوانح ممالک ترکستان ۴۸۴
تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰
تفویض دارایی ممالک به تیمور شاه ۴۸۸
عزیمت به جانب هندوستان ۴۹۰
رزم با کفره و فتح و ظفر ۴۹۳
محبوسی درویش علی خان بیگلربیگی هرات ۵۰۲
تسخیر خطه کشمیر ۵۰۶
فسادانگیزی چرته‌سنگ ۵۰۸
وقایع سال هفدهم ۵۱۴
مأمور شدن خان جان خان و ... ۵۱۵
رسیدن آسیب به خان جان خان ۵۱۸
وقایع سال هیجدهم ۵۲۱

صادرات و واردات این سال ۵۲۱

فسادانگیزی درویش علی خان ۵۲۴

عزل شاه ولی خان وزیر ۵۲۸

تفویض امور دین و دولت به ملّا ادریس خان ۵۳۴

عزیمت به‌سمت هندوستان ۵۳۵

سوانح ایام قشلاق سرهند ۵۳۶

وقایع سال نوزدهم ۵۳۸

وفات قاضی ادریس خان ۵۳۹

محاربه با کفّار ۵۴۰

ورود به اشرف البلاد احمدشاهی و آمدن تیمور شاه ۵۴۴

مجلس دامادی تیمور شاه ۵۴۶

وقایع سال بیستم ۵۵۰

نهضت به جانب هندوستان ۵۵۱

وقایع سال بیست و یکم ۵۵۴

به یاسا رسیدن صوبه‌دار ملتان ۵۵۶

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱

مآل حال میرخوش و درویش ۵۵۷

انحراف مزاج و شفا یافتن ۵۵۸

ظهور کرامات و خوارق عادات ۵۶۱

وقایع سال بیست و دوم ۵۶۲

وقایع سال بیست و دوم ۵۶۲

ارتفاع به‌سمت پنجاب ۵۶۳

وقایع سال بیست و سوم ۵۶۵

گزارش برخی از صادرات و واردات احوال ۵۶۵

تفویض وزارت به شاه ولی خان بامیزیی ۵۶۷

نهضت به اشرف البلاد احمدشاهی و ورود تیمور شاه ۵۶۸

وقایع سال بیست و چهارم ۵۶۹

حرکت به‌سمت خراسان ۵۶۹

محاربه با نصر اللّه میرزا ۵۷۲

محاربه با علی مردان خان ۵۷۵

وقایع سال بیست و پنجم ۵۷۹

دامادی شاهزاده پرویز و شاهزاده شهاب ۵۸۱

اشتداد عارضه دماغ و ... ۵۸۲

وقایع سال بیست و ششم ۵۹۰
ارتحال شاهنشاه کامکار ۵۹۱
جلوس شاهزاده سلیمان ۵۹۴
ورود نعش شاهنشاهی به اشرف البلاد احمدشاهی ۵۹۵
بی‌قراری تیمور شاه و ارتفاع از هرات ۵۹۶
شمه‌ای از صفات و اوصاف ۵۹۸
تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳

مقدمه مصحّح

به نام خداونـد جان و خرد از دیدگاه شـیوه‌های نگارش، متون تاریخی زبان فارسـی دری به سه شـیوه نگاشـته شده است. نثر مرسـل سـاده، مرسـل عـالی و نثر فنّی یا مصـنوع و متکلّف. هریک از این سه شـیوه نیز مراتب و درجاتی دارد که در سـیر تاریخی آن از نثر مرسل ساده تا نثر فنّی و آراسته دیده می‌شود.

سـده‌های چهـارم و پنجم هجری دوران رواج نـثر سـاده تـا نـثر مرسـل عـالی است که مهم‌ترین ویژگی‌هـای آن را می‌توان این‌گونه برشـمرد: سـادگی، روانی کوتـاهی جملات و پیوسـتگی زنجیروار آن از نظر تسـلسل معنـایی و مطابقت الفاظ با معانی، تکرار افعال مخصوصـا فعل‌هـای ربطی، قرار داشـتن ارکان جمله در جای طبیعی خود، تقـدیم و تأخیر ارکان جمله به سـبب تأکیـدی که به رکن مقـدم بـازمی‌گردد، خـالی بودن نثر از کلمـات مترادف و فـارغ بودن آن از آرایش‌های ادبی چون سـجع و جناس و توازن و صـنایع لفظی و معنوی همچون تشبیه، اسـتعاره، کنـایه و مجـاز، مگر آنچه که در تـداول عـامه و در زبان به‌طور طبیعی وجود داشـته است و گوینـده و خواننـده بدون توجه بدان‌ها آنها را به کار می‌برده‌اند. آیات و احادیث نیز در این نثرها غالبا در پایان جملات و خارج از ارکـان جمله آورده می‌شـده است و غرض از آن‌ها تأییـد و تکمیل و استشـهاد بوده است به‌همین دلیل در زنجیره نحوی جمله جای نداشته است. شعر نیز

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴

در این نثرهـا چنین حالتی دارد. یعنی از ساختمان طبیعی جمله جـداست و از نظر نحوی مسـتقل و از جهت معنایی متضـمن مفاهیمی است که پیشتر به نثر بیان شده است و چنان نیست که ادامه بیان معنی، به این اشعار و ابیات که پس از نثر می‌آید واگذار شده باشد. از متن‌هـای تاریخی که این ویژگی‌ها را داراست، ترجمه و انشای ابو علی بلعمی از تاریـخ محمـد بن جریر طبری در دوره سامانیان، زین الاخبار یا تاریـخ گردیزی از عبـد الحی بن ضـحاک (سـهّاک) گردیزی مورخ دوره اول غزنویان و تاریـخ سیسـتان از مؤلف یا مؤلفـان ناشـناخته، نگاشـته در سـده‌های پنجم و شـشم را به‌طور نمونه می‌توان یـاد کرد. اثر جـاودانه ابو الفضل بیهقی، دبیر و رئیس نـامبردار دیوان رسائـل غزنویان، تاریـخ مسـعودی که به تاریـخ بیهقی شـهرت دارد به سـبب اشـتمال بر مراعات دقایق و برون‌شـد از مضـایق سـخن و احاطه شـگرف او بر ادب فارسـی و تازی و آیین‌های دبیری، همان‌گونه که در فن تاریخ‌نویسـی نیز بی‌ماننـد است، نمونه اعلای نثر مرسل عالی و از زیباترین و دلاویزترین متن‌های ادبی نیز به‌شمار می‌رود.

بـاز شـدن میـدان نویسـندگی بر روی نـثر فنّی در تاریـخ ادب فارسـی دری از سـده شـشم هجری بـه بعـد، مـوجب شـد که تاریـخ و تاریخ‌نویسـی از بستر منـاسب و طبیعی ساده‌نویسـی که بـا اغراض تاریـخ تنـاسب بیشتری داشت و مخاطبـان بیشتری، بیرون آیـد و به غرض نمایش توانایی‌های منشیان و دبیران که از قضا نویسـندگان تاریخ نیز بوده‌اند، لباسـی هرچه آراسـته‌تر بر تن کند و هر روز بر این آراسـتگی‌ها در اثر رقابت دربارها و همچشـمی دبیران و منشیان با یکدیگر چندان افزوده شود که جز برای خواص و کسانی که

آن‌گونه متن‌های آراسته را می‌پسندیدند، قابل درک و لذت نباشد. به این ترتیب وظیفه اصلی مورخ که همانا رسانیدن پیام و تجارب تاریخی و بیان سرگذشت انسانها در فرازونشیب حوادث در بستر زمان است، به غرض تبعی تنزّل یابد و همگی توجه، صرف آراستگی تاریخ به انواع صنایع لفظی و معنوی و کاربرد لغات و ترکیبات دشوار و شاذ و ایجاد مجال برای وصف‌های متنوع و دورودراز شود. هر دمیدن صبحی و فراز آمدن شبی، فرارسیدن بهاری و میدان جنگی، کوهی، دریایی، چشمه‌ای، قلعه‌ای، اسبی، سواری ... بهانه‌ای می‌شد برای ورود به حوزه شعر در نثر و ابداع تصاویر کاملا شعری با استفاده از انواع صور خیال مانند تشبیه‌ها و استعاره‌ها و کنایه‌ها و مجازهای گوناگون و التزام‌های خوش و ناخوش و اصرار در عدم تکرار آن تصویرها، نشانه درجه توانایی و استادی نویسنده شمرده می‌شد. چنانکه پیشتر اشارت شد مخاطبان این آثار نیز همان معدود افرادی بوده‌اند که در دربارها می‌زیسته‌اند، نه دیگران که از سواد متوسطی برخوردار بوده‌اند و نه عامه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵

مردم که عمدتّا بی‌سواد بوده‌اند. پرشگفتی‌تر آن‌که غالب این امیران و پادشاهان که تاریخ‌شان به این شیوه نگارش شده است، یا کم‌سواد بوده‌اند یا اصلا سواد خواندن و نوشتن نداشته‌اند. خواندن متن‌های تاریخی که در پوششی چنین آراسته و پرزرق‌وبرق عرضه شده است، حتی امروز که تعداد سوادآموختگان در سطوح بالا، نسبتی به مراتب افزون‌تر و امکانات دسترسی به کتاب‌های لغات و اصطلاحات به مراتب بیشتر از آن روزگاران است، کاری دشوار است. به همین لحاظ این‌گونه متن‌ها در دانشگاه‌ها به وسیله استادان فن در رشته‌های ادب فارسی و عربی و تاریخ تدریس می‌شود.

چنان به‌نظر می‌رسد که عوامل پسند حاکمان و نوع نگاه آنان به حکومت و قدرت و جایگاهی که حاکم و امیر و سلطان و پادشاه در این دیدگاه داشته‌اند و تاریخ‌نویسانی که مطابق این پسند دست به نوشتن تاریخ بوده‌اند، همه و همه موجب شد تا همچنان که مردم، یعنی همان کسانی که بار سنگین جنگ‌ها و کشته شدن‌ها و آواره شدن‌ها ... را بر دوش کشیده‌اند در این‌گونه تاریخ‌ها بی‌رنگ و محو گردند، تاریخ سرگذشت و معاش و معادشان نیز کرای نوشتن نکند. هرچه از این‌جانب کاسته بدان جانب افزوده است. کثرت عدد مردم فقط به هنگام شمار لشکرها در میدان‌های جنگ و احیانا اسارت و قتل و عدد سرهای آنان به هنگام ساختن کله‌منارها در قید قلم کاتب می‌آید و نه بیشتر از آن. یعنی از سایر مشخصه‌های اجتماعی و فرهنگی و زیستی آنان سخن نمی‌رود. بدین‌گونه تاریخ به تاریخ جنگ‌ها و نبردهای این با آن بر سر قدرت و حفظ و گسترش آن محدود می‌شود و این‌ها همان عناصری است که به درد جولان قلم همان منشیان مدیح‌سگال و وصاف الحضره‌ها می‌خورد که روی هر شاعر ستایشگری را در تاریخ سپید کرده‌اند.

جالب آن است که شاعران، بسیار بسیار زودتر از منشیان و میرزایان از این غرقاب هول بیرون آمدند و ذوق و طبع و خیال و اندیشه را در قلمروهای دیگر انداختند و عوالمی از معنی و احساس و تجربه‌های گوناگون بر خود و ما گشودند؛ ولی اینان همچنان در نسبت دادن هرچه خوبی به خداوندان زر و زور و طرد و حذف همه بدی‌ها از ساحت آنان پای افشردند و قلب حقیقت را در هزار توی الفاظ و عبارات چنان آراستند که شکست و جبن و قساوت را پیروزی و شجاعت و رحمت و مروت بازنمودند و مخالفان را- در هر لباسی و جایگاه و نسبتی که بودند- خائن و غدّار و نمک‌نشناس و ناسپاس جلوه دادند و این قاعده‌ای بود که عدول از آن جرمی نابخشودنی به‌شمار می‌آمد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶

آخرین نمونه تاریخ‌هایی که به شیوه آراسته و مصنوع، پیش از تاریخ احمدشاهی، نگاشته شده است، «دره نادره» یا تاریخ نادر شاه افشار است که به مشّاطگی قلم میرزا مهدی خان استرآبادی آراسته شده است. اتفاقا میرزا محمود حسینی منشی احمد شاه و نویسنده تاریخ احمدشاهی از شمار شاگردان و همکاران او بوده است. (۴۳) احمد شاه ابدالی درّانی پس از استقرار بر مسند

حکومت دستور می‌دهد که «منشی شایسته که به حلیه مطلب‌نویسی و شیرین‌کلامی آراسته و لیاقت وصّافی و مدیح‌سگالی داشته باشد» برای نوشتن تاریخ دوران او پیدا کنند. احمد شاه که پیش از رسیدن به پادشاهی در دستگاه نادری از سرداران شایسته سپاه او به‌شمار می‌آمد و به یمن اقامت در خراسان از نعمت سواد برخوردار بود و نوع کار میرزا مهدی خان در درّه نادره مورد پسندش قرار گرفته بود و سنّت دیوان‌سالاری که او با آن به خوبی آشنا بود نیز چنان اقتضا می‌کرد، با این فرمان در پی یافتن کسی بود که مانند میرزا مهدی خان بتواند تاریخ او را به آن شیوه بیاراید. این خواست او برآورده می‌شود. شاگرد خلف و همکار میرزا مهدی خان، محمود حسینی جامی به او معرفی می‌شود. (۴۴) پذیرفته می‌شود و پیک احمدشاهی به سراغ محمود حسینی- که پس از دوره همکاری با استادش، عزلت‌گزین شده و زهد و طاعت و درویشی پیشه کرده است- می‌آید و بشارت فراخوانده شدن او را می‌دهد. میرزا محمود به دربار احمد شاه می‌رود و عنوان «منشی» می‌یابد و به نوشتن تاریخ احمدشاهی موظف می‌شود. (۴۵)

میرزا محمود حسینی منشی در آغاز تصنیف، ضمن اشارت به پاره‌ای از احوال خود می‌نویسد «گرچه به سبب ترک صنعت انشاپردازی و نکته‌آرایی و حدوث انواع عوایق و پریشانی، طرز سخن‌سرایی و شیوه شیرین‌کلامی از یاد رفته ... اما از آنجا که فرمان ولی‌نعمت ...» است نیروهایش را باز می‌یابد و با دریافت حمایت و دستور، فراموش گشته‌ها را فرا یاد می‌آورد و قلم در دست می‌گیرد و «چند نمونه از حکایات احمد شاه را» برای اثبات توانایی و پسند خاطر احمد شاه بر صفحه کاغذ می‌آراید و عرضه می‌کند که مورد قبول قرار می‌گیرد. (۷) روش نیست که آن حکایات مربوط به چه بخشی از تاریخ احمدشاهی می‌شده است و شیوه‌های نگارش او در آن آزمون از چه دست بوده است؛ امّا اشارتی در پی این قصّه هست که از آن می‌توان استنباط کرد که آنچه نوشته و عرضه کرده است، احتمالا به نثر آراسته منشیانه و هنرمندانه و فنّی بوده است. به‌همین دلیل احمد شاه دستور می‌دهد که تاریخ او را «به عبارات واضح و عام‌فهم ثبت» نماید. (۴۴) این اشارت هر دلیل دیگری که هم داشته

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷

بوده است، موجب شده است که میرزا محمود منشی در نوشتن تاریخ احمدشاهی، راه و روش استادش را تا آنجا که به کار او گزند نرساند تعدیل کند. با این حال نثر کتاب تاریخ احمدشاهی، علی الخصوص در خطبه‌ها و مواضع دیگر مانند توصیف میدان‌های جنگ و امثال آن‌که مجال عرض هنر است، نثری آراسته به انواع صناعات ادبی و التزام‌ها و تکلّف‌های منشیانه است. در مواضع دیگر نیز که مشتمل بر گزارش‌های دیگر است، به حکم تجربه و ممارستی که دارد، نثری آمیخته با سجع و توازن دارد که با وجود این ویژگی‌ها روان، مطبوع و دلنشین و بلیغ است و از این منظر چند سر و گردن از نثرهای تاریخی همکارانش مخصوصا در هندوستان، بلندتر است و از بسیاری از عوارض سبکی آن سامان بدور.

مهم‌ترین ویژگی‌های سبکی این کتاب از قرار زیر است:

۱- وصف

اشاره

متن‌های تاریخی به سبب زمان‌مندی و تنوع و تعدّد و مکان‌ها، افراد، اشخاص و رخدادهای گوناگون، استثنایی‌ترین زمینه‌ها را برای نویسندگان و منشیان در نمایش هنرهای ادیبانه و اثبات توانایی‌ها یکجا دارد. به‌همین دلایل و اسباب و عواملی که پیشتر به اجمال اشارت شد، نویسندگان و منشیان کارآزموده، به تاریخ اقبال پایان‌ناپذیر نشان داده‌اند و تاریخ و مردم از این اقبال، تاوان سنگینی پرداخته‌اند. «وصف»، از اغراض شعری است. نویسندگان نثرهای فنّی پیوسته در آن کوشیده‌اند تا نثر را به معانی و اغراض شعری نزدیک سازند. به همین سبب جمال این جلوه‌ها در وصف بیشتر نمود یافته است. این نویسندگان به هنگام وصف، قطعاتی ابداع

می‌کنند که کاملا حالت شعری دارد و در آنها از تمام امکانات موجود در شعر استفاده می‌شود.

مواضع مهم وصف در تاریخ احمدشاهی توصیف میدان‌های جنگ، بهار و حلول سال نو، وصف شب، باران هندوستان، قلعه‌ها و شهرها، ... را دربرمی‌گیرد.

Www.bsssi.org

۱- ۱- وصف میدانهای جنگ.

«مأمورین عقیدت‌آئین به موجب فرمان خاقان جم‌نگین، کمر ارادت بر میان جان بسته و دست کوشش به تسخیر آن حصن حصین و قلعه متین و رزین برگشادند و شب و روز خود را از جد و جهد معاف نداشته، داد تهوّر و مردانگی می‌دادند و توپچیان فرنگی‌نژاد شعله طبیعت، به اهتمام توپچی‌باشی برق‌آهنگ رعدصولت، سرگرم نایره‌افروزی و آتش‌دستی گردیده و توپ‌های اژدردهان رعدآواز، بالای پشته‌هایی که در بلندی و ارتفاع، سرکوب قلعه فیروزه‌فام افلاک و در متانت و استحکام، هم‌سنگ کوه قاف توان گفت، برکشیده به انداختن گلوله‌های

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸

پی‌هم، جدران و بروج آن حصار محکم‌بنا را غربال‌آسا مشبّک می‌ساختند و به شعله‌افروزی قنباره‌های صاعقه‌بار، آتش به بنیاد استقامت محصوران خذلان‌نشان می‌انداختند. هر توپ که سر می‌شد، زمین و زمان را به لرزه می‌آورد و هر قنباره که آتش‌فشان می‌گشت، رخت عافیت جمعی از متحصنان را خاکستر می‌کرد.» (۱۴۴)

در قطعه زیر، علاوه بر استفاده از انواع تشبیه‌ها و استعاره‌ها و ... از آیات کلام اللّه مجید نیز بهره برده است:

«حکم همایون صادر شد که عمله توپخانه قیامت‌نشانه بر فراز منابر سیبه‌های سپهرارتفاع برآیند و در جواب آن نافهمان که زبان گستاخی به تقریر مضامین ناصواب گشوده‌اند آیه «وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ حِجارَةً» از دهان توپ و قنباره بر ایشان قرائت نمایند. مأمورین عقیدت‌آئین کمر اجتهاد بر میان جان بسته و سوره «إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ» از مبشّر اقبال خدیو بی‌همال شنیده، دست سعی از آستین جانفشانی و کوشش برآورده و سیبه‌های منیع و رفیع به مجاورت باره و بروج قلعه مرکب کرده، توپهای بزرگ رعدخروش بالای آن برده به خواندن آیه «فَفَتَحْنا أَبْوابَ السَّماءِ» بلند صدا ساختند و قنباره‌های آتش‌فشان را که مصداق «فِيهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ» بود شعله‌افروز نموده به تلاوت آیه کریمه «زِدْناهُمْ عَذاباً فَوْقَ الْعَذابِ» پرداختند. هر ضرب که از گلوله‌های توپ‌های کوه‌افکن به احجار حصاری می‌رسید، مضمون «تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» ظاهر می‌گردید و هر آوازی که از دهان زنبورک و جزایر سرمی‌کشید، منطوق «يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِي آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ» پرده گوش قلعگیان می‌درید.

هر گله قنباره که ...» (۱۶۵)

«صدای تفنگ که از جانب مخالفان به گوش او می‌خورد، از نشاطافزایی نشئه شجاعت، نغمه نیریز می‌شمرد و آوای توپ ضرب‌کوب که از طرف آن زیرنوازان بزم رزم می‌شنود، کمتر از طنین پر پشه و آواز مگس تصوّر می‌نمود. لمعه تیغ که از سیاهی آن ابر ظلمات می‌درخشید، از این طرف بارقه برق از بوارق سیوف شعله‌رنگ، آتش به رخت هستی آن جماعه بی‌نام و ننگ می‌کشید و تاروپود فنون که آن فریق ضلالت طریق از نیزه‌بازی و رخش‌تازی می‌تنیدند، به یک حمله مثل پرده عنکبوت می‌درید» (۴۶۸)

در قطعه بالا چنان‌که می‌بینیم نویسنده از اصطلاحات موسیقی و تناسب‌های فن نسّاجی استفاده کرده است.

در نمونه زیر، جنگ تن به تن با دقت و ظرافت خاصی توصیف شده است:

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹

«ضیق مجال و تنگی عرصه جدال به حدّی رسید که هرجا دو کس مصاف به نیزه می‌کردند، تیغ قضا فرصت دست بلند کردن

نـداده، قطع منازعه می‌نمود و دو حریف که از روی کینه‌خواهی باهم درافتاده حمله به یکدیگر می‌بردند، خنجر پهلو در میان آمده، زود عقده مشـکل از دل می گشود. هر دشمن که آغوش رغبت به معانقه عدو می گشاد، اما شمشیر جدایی‌افکن کوچه نمی‌داد و هر کینه‌وری که میل به مصادمت دیگری می کرد، ضـرب تبرزین استخوان‌شکن، بنای هستی هردو تن از پا درمی‌آورد. تیغ مغفرشکاف به تـارک هرکه می‌خورد، تـا کمرگاهش دو لخت می کرد. گرز شـش‌پر به فرق هرکس می‌نشـست، اسـتخوان کله او را با مهره‌های گردن می‌شـکست. سـفیر تیر را گنجایش تقریر صفیر نماند و میانجی زبان‌آور کارد، پیغام اجل آهسته به گوش جان و دل همدیگر می‌رسانـد. اخیر کـار از این هم در گذشـته به جنـگ دست و گریبـان کشـید و روز حیـات کفّار شـقاوت‌دثار به شام ادبار انجامیـد. بهادران شـیرپنجه عـدوافگن مشتی که بر کله و سـر هریک از آن جماعت اهرمن‌تن می‌زدنـد، کار گرز رسـتم می کرد و لگد که بر پشت و پهلوی اشـقیای بدگهر می‌نواختند، وجود معصیت‌آمود ایشان را به خاک هلاک می‌سپرد. از هیجان قوت غضبی، یکی را از خانه زین برداشـته چنان بر زمین می‌زدنـد که مشت خاکش غبار راه عـدم می گردیـد و دگر را دست به کمر زده نوعی تنگ به بغل می گرفتنـد که طـایر روحش جـای قرار نیـافته همـان دم از قفس تن می‌پریـد. نای گلوی عـدو را به زور پنجه بهرامی به حـدی فشار می‌دادنـد که رگهای تمام تنش مثل کمند به هر بند اعضای او می‌پیچید ...» (۴۷۷- ۴۷۶) و نیز صفحات ۹۳، ۱۸۵، ۲۰۳، ۳۴۰، ۴۲۸، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۵ و ۴۹۹.

Www.bsssi.org

۱- ۲- وصف بهار و نوروز در خطبه‌های هر سال از سالهای حکومت احمد شاه

بـارزترین ویژگی این خطبه‌هـا علاوه بر تنوع در وصف، اسـتفاده از صـنعت براعت اسـتهلال است. محمود منشـی با اسـتفاده از این صنعت خواننـده را به حوادثی که رخ خواهـد داد و موضوع‌های عمده آن سال در ضـمن توصـیف آشـنا می‌سازد و درست به مانند شاعران انگیزه گوش فرادادن و دنبال کردن مطلب را در شنونده و خواننده قوت می‌بخشد.

«چون آمد آمد امواج فروردین، آوازه قدوم سـلطان بهار به خراسان روزگار انداخت و هجوم لشکر ریاحین، هرات چمن را مسخّر و زیر نگین ساخت و عساکر سبک‌تاز نسیم ارض فیض قرین گلشن را از چهار طرف محصور کرده، خبوشان آفاق را به احاطه تسخیر درآورد و در تنقیر کهن‌فیروزه نیشابور، مبالغه جایز نداشته، لشکر زره‌پوش برق‌تاز سحاب بر سر سبزه‌زار گماشت ...

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰

رایات جهان‌افروزی داور خاور مقام شـرقی انتساب، اعنی آفتاب عالمتاب، از اشـعه صـبح نوروزی به دشت و کوهسار نمایان گشته، عرصه شـش جهت را عرض‌گـاه افـواج نصـرت سـاخت و گل‌هـای پیـاده ماننـد پیادگـان جلـو، کمر به خـدمت بسـته به صف‌آرایی پرداخت، لاله و گل به رنگ گلگون‌سواران عرصه رزم، رخوت رنگین پوشـیده، نسـرین و سـمن چون سـفیدرویان روز، چهره‌افروز صبح انبسـاط گردیـده، ابرهـای پرشور مثل فیلان مست از کجک رعـد خروشان و بادپایان شـفق در هوای جولان‌گری با نیله کبود فلک، عنان در عنان گشـته و درختان چنار بالابلند، چون بهادران گردن‌کش، یراق و سـلاح از شاخ و برگ بر کمر بسته و سروهای ارجمنـد نیکوقـامت، ماننـد جوانـان سبزبخت خوش‌قـدوبالا، گوشه کلاه نشـاط بر آسـمان شکسـته، لعل‌پیکانی غنچه‌ها بر شاخ‌های فیروزه‌رنگ، ماننـد سـنان خون‌چکان غازیان نصـرت‌نشان افغان، به هر طرف لامع و درخشان و آثار نشو و نما از اشـجار چون رنگ نشاط از چهره پردلان جنگ‌آور نمایان گردیده، شکوفه چون سرمستان نشئه شجاعت، کف به لب آورده و ارغوان مانند سرخوشان باده جرأت جبّه رنگین دربرکرده، نسـیم سـحر مثل مبشّـران جنود اقبال، مژده فتح گلزار به عندلیبان گوش به آواز رسانده و زبان هر برگ درخت، تهنیت‌نامه ظفر از فراز شاخ‌های بلند برخوانده» (۱۳۷)

خطبه سال هفتم.

«در حینی که موکب همایون کوکب خدیو جم اقتدار، مانند ابر بهار سایه‌گستر به الکای پیشاور بود، نیّر نوربخش آفاق و فروغ‌افزای

قصر نه طاق، از منزل حوت به منظر حمل قدوم سعادت ارزانی داشته، به اشاعت انوار جهانافروزی و آرایش بزم نوروزی پرداخته و نظر تربیت به پژمرده‌حالان عالم خاک انداخته، بی‌برگان باغستان روزگار را خلعت سرسبزی عطا فرموده، عساکر نشو و نما را به امداد ستم‌کشیدگان لشکر دی تعیین نموده، خان خانان چنار را که به تحریک هوای فسادافزای خزان پنجه تطاول به خون لاله و گل حنایی ساخته، قامت خودنمایی به بستان سرکشی و رعنایی افراخته بوده، خون زاید به خنجر بید برگ از تن بیرون ریخت و بستان خان نارون را که به افروختن رنگ فتنه‌خویی و طرح کینه‌جویی تلاش سرخ‌رویی از برای خود می‌نمود، چون مستوفیان خائن به جرم کاغذبری، آب زندگانی به خاک آمیخت» (۲۱۸)

خطبه سال دهم.

«خسرو هفت اقلیم آسمان و پادشاه ظلمت‌زدای جهات سته زمین و زمان، یعنی نیّر اعظم،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱

عطیّه‌بخش عالم که منشور لامع السطور سلطنتش به طغرای غرّای «جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً» مزیّن است و مثال بی‌مثال خلافتش آیه کریمه «وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهَّاجاً» معنون کلاه، به کرسی زردوز بر فرق فرقدان‌سایش زیبا و شایان و قبای زرباف فروغ ازلی بر پیکر نورانی عنصرش چسبان، به تاریخ هژدهم شهر جمادی الثانی سنه ۱۱۶۹، یونس‌آسا از بطن ماهی برآمد و در نشیمن اعتدال موطن شرف مسکن حمل درآمد. سرکشان دم سرد خزان که در فتنه‌سازی و آشوب‌پردازی با غازی الدین همداستانی می‌نمودند و در فضای کشمیرچمن که رشک لطافتش پنجاب را سر به آب می‌داد، بار اقامت گشوده بودند. سنبل از دست‌برد تطاول این قوی‌دستان زورین‌شانه چون کاکل بتان در پریشانی به‌سر می‌برد و یوسف جمیل گل از صدمه سیلی این ستمکارتر از اخوان کنعان، خون جگر می‌خورد. تخم ریحان چون خال عارض سیاهان دکن بر روی زمین نمودی نداشت و لاله از جفاکاری بیرحمان دلازار، داغ بر دل می‌گذاشت. حالا از اهتزاز رایات نصرت آیات نصرت امارات بهار ظفر آثار، بنای استقامت عساکر خزان که چون آدینه‌بیگ سرکش و مغرور بوده، متزلزل مانند کفار مهترا که از انتهاض اعلام نصرت‌فرجام پادشاه تا جنبش عالم‌گیر و افسرآرای تیمورشوکتان دار النظیر از هم پاشیده و پریشان گردیده، از ورود جنود بهار، شیرازه ثبات و قرار لشکر او متخلل شده به رنگ ماهی در شبکه سراپا اضطراب و به‌سان زلف پیچ در پیچ مرغوله‌مویان همه تن پیچ‌وتاب گردیده، از هول لشکر عدوبند ربیع بدیع‌نگار، أین المفرّ گویان مهیای شبگیر بلند فرار گشت و از عالم هستی گذشت ...» (۲۷۶)

خطبه سال بیست و ششم که به بیماری و درگذشت احمد شاه ارتباط دارد، از لونی دیگر است:

«در این بهار طبیعت، آثار خزان اندوه و الم به گل‌های گلشن خرمی عالم رسیده، سنبل شادکامی پریشان کدورت و ناکامی گردیده و سحاب مدرار بر فلک دوّار، سرشک بسیار از دیده خونبار افشانده، آواز ناله و افغان رعد و آه جهان‌سوز برق در عرصه آفاق پیچید و بنفشه و سوسن- که پرده‌نشینان حرم‌کده فرمانفرمایی ممالک گلشن‌اند- در بارگاه چمن، نیل مصیبت و محن بر چهره بخت و شادمانی کشیده، شاهزاده‌های نازپرورد از فرط سوز و درد، جامه شکیبایی بر تن چاک ساختند و لاله‌رخان حریم بوستان، داغ دل دیده و بلبل و قمری و هدهد و فاخته و غیره که باریافتگان انجمن سلطان گلستانند، کوکوگویان و فغان‌کنان آغاز ناله و افغان کرده، غوغای سوز و گداز به عرصه جهان انداختند.» (۵۹۰) و نیز صفحات (۹۶، ۱۵۷،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲

۱۷۶، ۱۷۷، ۲۲۲، ۲۶۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۰۷.

۱- ۳- وصف باران هندوستان

«تواتر قطار امطار، دریا دریا گهرهای آبدار نثار مقدم خدیو کامکار نموده، هردم آبروی تازه حاصل می‌کرد و آب گنگ به امید

پای‌بوس اشرف، آغوش تمنّا از امواج گشوده، آرزوی دل خود را به ساحل اظهار می‌آورد. ابرهای متراکم به نحوی محیط آفاق گشته که آفتاب جهانتاب را شب و روز فرصت چشم گشودن نمی‌داد و طغیان آب به مرتبه‌ای روی زمین را فروگرفت که خلایق را آشوب این سیلاب جهان‌نورد با طوفان نوح مشابه می‌افتاد. طایر نگاه اگر از خانه خس‌پوش مژگان هوای پرواز می‌کرد، از نزول باران متصل، طیران نمی‌توانست نمود و ناخدای تصوّر اگر سفینه اندیشه را جایی قرار و لنگر می‌خواست، مکانی جز قعر آب نبود. تا نظر کار کند زمین آب بود و سیلاب و تا خیال بال به شناوری گشاید ساحل مفقود و نایاب ...» (۴۳۸)

۱- ۴- وصف قلعه قلات.

«قلعه قلات بر فراز تپه رفیع و بر پشت ستیغ واقع و از موضعی که شهر بر سر آن آباد شده است، آبی به افراط از سنگ جوشیده که چشمه در اندرون قلعه ازو روان و بر دور و اطراف حصار نیز از همین آب سرشار، آبشارها جاری و خروشان می‌رود. و قلعه مذکور به حدی قوی‌بنیاد و محکم اساس بود که مصوّر خیال در صورت استعجال نقش تسخیر آن را به چندین سال، بر لوح ضمیر تصویر نمی‌توانست نمود.

مگو قلعه، بل کوه افلاک بوداساس وی از سنگ بر خاک بود

عجب قلعه‌ای، برده دست از فلک‌فرازش سماک و نشیبش سمک

سر کنگرش خنجر فرق مهرزده زخم‌ها بر حصار سپهر (۷۳)

و توصیف‌های دیگر مانند توصیف او از روزهای آخر حیات نادر شاه افشار (۵۱)، درهم و برهم شدن کار شاهرخ شاه (۱۶۰)، وصف شب و ترکیب آن با دستورهای احمد شاه (۱۴۲) توصیف خراب کردن تخت طاووسی (۱۴۵)، خراب کردن قلعه آلاجات و بتخانه‌های آن. (۵۰۲)

۲- سجع و موازنه

کاربرد وسیع سجع و انواع و اقسام آن یکی از مشخصه‌های نثرهای مصنوع است. در این

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳

کتاب، استعمال سجع و توازن امری طبیعی و لازمه نثر و آرایش کلام شمرده می‌شود و محمود حسینی منشی در این کار بسیار قوی‌دست و تواناست. سجع و قرینه‌ها در سخن او و کلامش حل شده است و در کمتر جایی از آن بوی تصنّع و تکلف شنیده می‌شود و این یکی از هنرهای قابل تحسین او به‌شمار می‌رود. نمونه‌های انواع سجع و توازن را در سراسر کتاب می‌توان دید، مانند نمونه‌های زیر:

«مقرر شد هریک از سران عقیدت‌اندیش، با تبعه و جمعیت خویش به پایه سریر خلافت مصیر آمده، سرمایه سعادت جاودانی اندوزد. اقتباس انوار و لوامع این دولت ساطع، چراغ دو جهانی افروزد ... اکثری از اصحاب سعادت و اقبال به رهنمونی طالع فرخنده‌فال، ادراک دولت لایزال و ملازمت ملازمان درگاه سپهر مثال را واسطه حصول امانی و امان جان و مال دانسته، امتثال مضامین ارقام مکرمت اشتمال نموده و زبان به بیان «ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ» به استعجال گشوده حلقه اطاعت و فرمانبری در گوش و غاشیه خدمت و چاکری بر دوش ...» (۶۱)

«وارد شهر کابل گردیده و ده دوازده روز آن خطّه دلفروز را از فرّ قدوم میمنت لزوم سعادت‌اندوز ساخته، به تماشای باغ و گلزار و سیر دشت و مرغزار نزهت‌آثار که جلوه‌گاه شاهدان لاله و گل و عروسان نسرین و سنبل و موقع وفور نشاط و سرور و موضع انواع شکار وحوش و طیور می‌باشد، پرداخته. انجمن‌آرای عیش و نشاط بودند و دست بخشش و جود بر سکنه و اهالی آن حدود و جنود

نصرت نمود گشوده و اسلحه و یراق جباخانه را که به مرور ازمنه و دهور و امتداد سنین و شهور، در آن ملک موفور السرور، سلاطین آل تیمور، از نزدیک و دور، به تقدیر خالق الظلمات و النور، برای آن مظهر الطاف نامحصور رب غفور، ودیعه داشته بودند ...» (۷۷)

Www.bsssi.org

۳- کاربرد آیات و احادیث و جملات عربی

کاربرد آیات و احادیث در نثر فنّی، درجات و مراتب متفاوت دارد و محدوده‌ای از استناد و استشهاد و تأیید و تکمیل تا حل آن‌ها در بافت نحوی جمله را دربرمی‌گیرد. در تاریخ احمدشاهی- چنان‌که در نمونه‌های پیش دیدیم- آیات کلام اللّه غالبا در معانی تأیید و استشهاد و استناد و به‌کار نرفته است و جای خاصی در بافت نحوی جملات به عنوان رکنی از جمله و متعلقات آن ندارد و از این نظر در مقایسه با متن‌های فنّی در مرتبه فروتر قرار دارد.

بسامد آیات و احادیث و جملات عربی نیز در این کتاب در قیاس با متون مصنوع تاریخی دیگر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴

بسیار کمتر است. در سجع‌های او نیز قرار گرفتن آیه یا حدیث یا بخشی از آن‌ها به عنوان رکنی از سجع بسیار نادر است.

۴- جایگاه شعر در نثر تاریخ احمدشاهی

ساده‌ترین نوع کاربرد شعر در نثر، استفاده از شعر برای تأکید و تأیید و تکمیل مطالبی است که پیشتر به نثر بیان شده است. در این کاربردها میان نثر و شعر پیوندی از نظر نحوی وجود ندارد و شعر هنگامی نوشته می‌شود که جمله تمام شده باشد، مانند نمونه‌های زیر:

«علی شاه می‌خواست که قندهار را متصرف شود و توران و ایران و سایر اقالیم زیر آسمان، مسخّر او گردد و این نمی‌دانست که حکومت چند روزه عاریت، زود از او می‌ستانند و در چشم‌زدن، جهان روشن بر او تاریک ساخته، روز عمرش را به شام اجل می‌رسانند و طعمه تیغ هلاک می‌گردانند.

شنیدم ز دانشوری هوشمند که گردن‌کشی را همی داد پند

بگفتش که از گردش روزگار تنومند چون شد درخت چنار

ز بسیاری برگ و انبوه شاخ بر او تنگ گردد جهان فراخ

پس افتد ز نیروی خود در گمان نخواهد جز او کس بود در جهان

جهاند ز خویش آتشی برق‌فام بسوزد جهان را بسوزد تمام

ازین نکته دانند اهل خرد که احوال گردن‌کشان این بود.» (۱۰۸)

«خاقان ممالک‌ستان امرا و ارکان دولت ابدبنیان را به استقبال آن بلندمکان مأمور فرموده، به مراتب عزّ و اعتبار او افزودند و بعد از فایز شدن به ملازمت کیمیا خاصّیت، به عطای خطاب خان خانان و بذل عواطف بی‌پایان، اوج‌پیمای مدارج فخر و امتیاز نمودند.

ذرّه از خورشید تا مهجور بود چهره‌اش بی‌تابش و بی‌نور بود

چون به پیش مهر نورافشان رسید صبح اقبال از شب بختش دمید» (۱۳۱)

اما عالی‌ترین مراتب کاربرد شعر در نثر چنان است که انتقال بخشی از معنی یا دنباله معنی که در نثر بیان شده است. بر عهده شعر گذاشته شود، یعنی شعر در بافت معنایی و نحوی کلام قرار گیرد و حذف آن، در زنجیره کلام و انتقال پیام گزند برساند. نویسنده تاریخ احمدشاهی به این میدان وارد شده است و این‌چنین نقشی برای شعر در اثر خویش قایل شده است. نمونه‌های زیر،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵

گواه این دعوی است:

«در همان ساعت فرصت نداده فاتحه فتح و فیروزی و دوام سلطنت و بهروزی به اسم سامی و القاب نامی آن حضرت در مجمع عام به گوش هوش کافه انام رسانیده، چون به مقتضای صفای باطن، دست رد بر مسئول فدویان جان‌نثاران قدیمی گذاشتن و گفتگوی درویشان و اهل اللّه را بیهوده انگاشتن، از شیوه مروت و انصاف و حقیقت‌شناسی آگاهی بعید بود، لابد

به ساعتی، که تفاخر کند بدان ایّام‌به طالعی، که مباهی شود به آن انجم مجلس پادشاهانه ترتیب، داده مسند سلطنت و پادشاهی آراستند.» (۶۰)

«اعلام ظفرفرجام فرمان‌فرمایی را به عزم جهان‌گشایی افراخته و لوای سعادت و اقبال آسمان‌سا ساخته به اتفاق جنود و تأیید پروردگار، از دار القرار قندهار

زمانی که با فرّخی یار بودنظرها به طالع سزاوار بود

گران شد ز پایش مرصّع رکاب‌برآمد به چرخ بلند آفتاب حرکت فرموده و سه منزل پیموده، روز چهارم ...» (۷۳)

چنان‌که در شواهد یاد شده دیده می‌شود، اشعار نقل شده در پی نثر در حکم قید زمان جمله می‌باشند.

اما شواهد واگذاری دنباله مطلب بر گردن شعر در این کتاب- که موارد آن فراوان است- در جاهایی است که نویسنده در قالب مثنوی و در وزن متقارب ابیاتی سروده است که بخشی از جریان حوادث را دربردارد و به جای آن‌که آن مطالب را به نثر بیان کند، با این ابیات کار نگارش تاریخ را دنبال می‌کند. تعداد این ابیات از سه چهار بیت تا بیست و سی بیت افزایش دارد.

«به تعجیل تمام، سراسیمه و ناکام، با فوج و بنه از دریا گذشته، کشتی‌ها را یکسر به‌سمت خود برده، غرق آب، و به گمان باطل، وجود عاطل خویشتن را ایمن از خطر و اضطراب نمود و به قصور فهم، پنداشت که بندگان اعلی را با آن افواج نامحصور و توپخانه سنگین موفور، از چنین جای متعذر العبور و دریای سراپا تلاطم پرشور، با وصف نایابی سفاین، عبور دشوار، بلکه بیرون از مخیله اوهام و افکار خواهد بود.

ندانست آن کودن بی‌شعورکه هست این خیالات از عقل دور

کسی را که اقبال رهبر بودچه پروا ز سدّ سکندر بود

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶ به فیروزمندی گشاید رهش‌شود عرصه دهر جولان‌گهش

چو تأیید حق یاور کس بود،بداندیش او کمتر از خس بود

به هرجا که خواهد نماید عبور،نیاید به فرّش از اینها فتور

شود هرکه را لطف یزدان دلیل،چو موسی دهد کوچه‌اش رود نیل» (۷۸)

تعداد این‌گونه ابیات که گاه و بیگاه بیان بخشی از حوادث و وقایع برعهده آنها گذاشته شده است، در این کتاب از هزار و چند صد بیت تجاوز می‌کند که از مجموع آنها با افزون جمله یا جملاتی که جای مطالب منثور را پر کند و گسستگی وقایع را بپوشاند، می‌توان احمد شاه‌نامه منظومی ترتیب داد. نگارنده به‌همین قصد تمامی آن ابیات را از متن استخراج کرده و بر آن است که با افزون پیوندها آن را برای نشر به آقای محمد ابراهیم شریعتی مدیر انتشارات عرفان بسپارد. چون چنین نیّتی در کار بوده است، از درج آن‌ها در فهرست اشعار متن و فربهی کتاب پرهیز شده است.

با آن‌که نامه‌های دیوانی بسیاری از عهد احمد شاه و تیمور شاه در ابواب مختلف در دست است و از آن جمله مجموعه‌ای از آنها را در تاریخ تیمور شاه، تألیف شادروان عزیز الدین وکیلی فوفلزیی می‌توان یافت، در این کتاب دو نامه رسمی که میان احمد شاه و پادشاه هند مبادله شده است و یک نامه که به فرمان احمد شاه خطاب به میرزا امین خان و اعیان مشهد نوشته شده است وجود دارد؛

که اولی و دومی نمونه‌ای از نامه‌هایی است که شاهان به شاهان می‌نوشته‌اند و سومی نمونه‌ای از نامه‌هایی است که فرادستان به زیردستان می‌نوشته‌اند. (۲۳۳) نامه‌ای دیگری هم وجود دارد که مضمون آن نقل شده است. از همین نامه و مضمون آن نیز می‌توان به پاره‌ای از ویژگی‌های نامه‌هایی که فرودستان به فرادستان می‌نوشته‌اند پی‌برد. (۱۴۵)

*** منابع تاریخی به سبب اشتمال بر اطلاعات خاص و آنچه که مورد نظر مورخان بوده است، به انواع گوناگون دسته‌بندی می‌شود. کتاب‌های تاریخ عمومی از آن‌روی که دوره‌های مختلف و سلسله‌های متعدد و سرزمین‌های گوناگون را شامل می‌شود، با وجود طول و عرضی که دارد، درباره افراد، خاندان‌های حاکم و سلسله‌ها و دوره‌ها اطلاعات کلی، فشرده و اشارت‌وار ارایه می‌کند. در قیاس با تاریخ‌های عمومی، تاریخ سلسله‌ها و دوره‌های معین اطلاعات بیشتری در اختیار می‌گذارد و آنجا که تاریخ محدود و منحصربه‌فرد خاصی می‌شود، به دلیل همین

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷

اختصاص و محدودیت، هم تنوع مطلب بیشتر است و هم رخدادها با جزئیات همراه است و هم نکات ارزشمند درباره مردم و سنت‌ها و شیوه زندگی و آداب و رسوم ... در آنها مجال طرح یافته است. به این ترتیب اهمیت و جایگاه دسته اخیر از جهت تحقیق در مسائل و شئونات مختلف از آن‌دوی دیگر بیشتر و بالاتر می‌شود.

تاریخ احمدشاهی از لحاظ این‌که منحصر به دوره احمد شاه ابدالی درّانی از بدو تأسیس حکومت تا آخرین روز زندگانی اوست، در دسته اخیر جای می‌گیرد و بسیاری از کاستی‌های منابع دیگر را مرتفع می‌سازد. اما چنان‌که پس از این بیاید همه انتظارات ما را برآورده نمی‌کند. محمود حسینی منشی در سال ۱۱۶۷ هجری با معرفی و پیشنهاد محمد تقی خان شیرازی به درگاه احمد شاه پیوست و مأمور نوشتن تاریخ روزگار او شد. علت این پیوستن نیز چنان‌که گذشت، تمایل احمد شاه به نویسنده‌ای بود که بتواند تاریخی به شیوه «درّه نادره» بنویسد، یعنی کسی که به اصطلاح در نوشتن به شیوه میرزا مهدی خان توانا باشد و از عهده کار بدرآید. با این مقدمات کسی بهتر از محمود حسینی که هم‌شاگرد و هم‌سالها همکار میرزا مهدی خان بود و در مدّعانویسی و شیرین‌زبانی و مدیح‌سگالی بر استاد سبقت می‌گرفت، وجود نداشت. این‌که استاد و شاگرد چه مایه با تاریخ و تاریخ‌نویسی و دیدگاه‌های یک مورخ آشنا بوده‌اند، چندان مطمح‌نظر و درخورد اهمیت نبوده است.

محمود حسینی می‌گوید «محاربات و فتوحات او را به رأی العین دیده است و چشم‌دید خود را ثبت تاریخ کرده است» و از جنگ‌ها و اموری که اطلاع نداشته است «از مردم صداقت‌کیش صحیح القول تحقیق نموده» است. (۴۷) جز همین اشارت در هیچ جای دیگر ذکری از حضور و مشاهده خود نکرده است. با قرائن موجود در پاره‌ای از گزارش‌های مشروح و مبسوط او از جنگ‌ها و توصیف مکان‌ها و نام بردن از بسیاری از سران سپاه می‌توان حدس زد که نویسنده در آن جنگ‌ها و مکان‌ها همراه با سایر منشیان و دیوانیان حضور داشته است. با این حال با این قرینه‌ها به حضور او در همه مکان‌ها و حدود وقایع و رخدادها نمی‌توان حکم کرد.

دیدگاه محمود حسینی درباره قدرت و حکومت، همان دیدگاه سنّتی مورخان پیشین یعنی منشاء الهی داشتن حکومت است (۴۱) در این دیدگاه البته حاکم برگزیده خداوند است و برترین و شایسته‌ترین فرد برای حکم راندن و فرمان دادن، و از نقص و کاستی مبرّا و جامع همه خوبی‌ها و بزرگواری‌ها و البته مخالفان و دشمنان او حتی اگر فرزند و برادر و ... نیز باشند،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸

نکوهیده و خسیس‌رتبه و فریب‌خورده و ... محمود حسینی نیز مانند بسیاری از اسلاف خویش با موافقان ممدوح و حاکم- که ولی‌نعمت شمرده می‌شود- موافق است و به هنگام گزارش کارهای آنان با حفظ ساحت ولی‌نعمت، سر آنها را از عرش برمی‌گذارند و با مخالفان مخالف و در این مخالفت، آنان را کافرنعمت و حق‌ناشناس و منافق و مزوّر و سرکش و طاغی و واجب القتل و ... می‌داند.

با چنین دیدگاهی، نویسندگان این تاریخ‌ها، ساحت ممدوح و ولی‌نعمت خویش را از انتساب هرگونه ضعف و سستی و آنچه وهن شمرده می‌شود، بدور می‌دانند و به جای آن‌که در پی یافتن علت اساسی مثلاـ طغیان‌ها و عصیان‌های این و آن باشند و یا شکست‌های احتمالی را ریشه‌یابی و نقد کنند، آنها را به گونه‌ای توجیه می‌کنند و حقایق را با این توجیهات می‌پوشانند.

به‌طور کلی این‌گونه نویسندگان تاریخ، از تاریخ‌نویسی و انشاءپردازی این نکته را به درستی دریافته‌اند که چه چیزهایی را به قید کتابت دربیاورند و چگونه بنویسند و چه چیزها را ننویسند و یا در صورت ناگزیری چگونه بنویسند تا خاطر ممدوح و ولی‌نعمت مکدر نشود.

تاریخ اگر تحریف شد و یا اعمالی به نادرستی توجیه شد، اهمیتی ندارد!

نگارنده به هنگام تصحیح و یادداشت‌برداری از تاریخ احمدشاهی، مخصوصا به هنگام بازخوردن به وقایع و رخدادهایی کم‌وبیش مشابه با آنچه در تاریخ‌هایی همچون تاریخ مسعودی ابو الفضل بیهقی آمده است، ناخودآگاه به یاد سخنان او و دیدگاهایش در باب نوشتن تاریخ و شرایط تاریخ‌نویسی افتاده است و درود بی‌پایان نثار روح آن بزرگوار کرده است.

لقمان خان فرزند ذو الفقار خان، برادرزاده احمد شاه را به گونه‌ای با امیر محمد و آنچه بر او گذشت مقایسه کرده است و به این سخن آن نامبردار گوش فراداده است که محمد و مسعود دو شاخ‌اند از اصل محمودی و هر وهنی که به او برسد به آن اصل بزرگ بازمی‌گردد؛ و شکست مسعود را در دندانقان مرو ناخودآگاه با شکست احمد شاه در خراسان و ناگشوده ماندن نیشابور برسنجیده است. اگر در آنجا باروبنه بسیار سلطان و تریاک خوردن و خفتن او، آن واقعه را در پی داشت، در این‌جا عدم تدبیر درست، چندین هزار تن را در سرمای کافرقلعه و امواج هریرود به کشتن داد. نه در کشته شدن لقمان خان، خان خانان، اشارتی از آن دست که در تاریخ بیهقی می‌خوانیم وجود دارد و نه حتی کوچکترین ذکری از این تلفات سنگین در آن زمستان سرد در کافرقلعه و هریرود دیده می‌شود.

در این تاریخ، نه‌تنها علت قیام و مخالفت نور محمد خان علیزیی و میان‌داد خان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹

اسحق‌زیی و عبد الرحمان خان بارکزیی و اتحاد آنان با تعدادی از سران درّانی و محبت خان و مانو خان به درستی توضیح داده نمی‌شود، بلکه شکست خان جان خان سردار و غارت دهلی و بر باد رفتن مال و جان و نوامیس مردم- که اتفاقا توصیف جامعی هم از آن به دست داده شده است- به درستی توضیح داده نمی‌شود. گروه اول به جاه‌طلبی و هم‌چشمی و نمک‌ناشناسی متهم می‌شوند و غارت دهلی به عدم کفایت سرداران و به‌هم ریختگی اوضاع و شکست خان جان خان «عین الکمال» قلمداد می‌شود. (۵۱۸)

فرار شاهزاده تیمور از لاهور که چندی بیش از آن به پادشاهی بخش‌هایی که پدرش احمد شاه گشوده بود و بخش‌های دیگری که پادشاه هند با قرارداد صلح به احمد شاه واگذار شده بود، منصوب شده بود، همه و همه به ضعف سرداران و توطئه مخالفان نسبت داده می‌شود و هیچ‌گونه اشارتی به سوءتدبیرها برای ضبط آن خطّه بزرگ و حفظ آن وجود ندارد. همچنین است داستان فرار سرداران و رؤسای قبایل با افراد خود از اردوی احمدشاهی که تنها علت آن در این کتاب طول مدت توقف احمد شاه در هند و تصمیم او برای ماندن و کار مخالفان را یکسره کردن، دانسته شده است.

تحلیل و توضیح نوع مناسبات احمد شاه با سران قبایل درّانی و غیر آن و دادن امتیازات جاگیرها و تعهدات آنان در برابر احمد شاه و سرکشی‌ها و اعتراضات آنان و با وجود مخالفت‌های آشکار و پنهان و وقوف احمد شاه به آنها و باز مورد عفو و اغماض قرار گرفتن آنان، نکته‌هایی است که در این کتاب یکسره مسکوت مانده است و تنها چیزی که بر آن تأکید می‌شود، بیان نسبت‌های خویشاوندی آنان با احمد شاه است که البته اگر در این تذکّرها دقت شود تا حدودی نوع این مناسبات و الزام احمد شاه بر مراعات آن روشن می‌شود.

یکی از اشخاص مهمی که در این کتاب نقش‌آفرینی‌های بسیار دارد، شاه ولی خان بامیزیی وزیر، خویشاوند هم‌پشت احمد شاه است که بسیاری از مهمات مملکت را با کاردانی و لیاقت، کفایت می‌کند. حتی در بسیاری از جنگ‌ها در قد و قامت یک فرمانده نظامی توانا جلوه‌گر می‌شود. آشنایی او با امور کشورداری و تدابیر او، بی‌تردید یکی از عوامل ثبات و استحکام دولت احمدشاهی است و به مصلحت مملکت، ولی در غالب موارد این کاردانی و لیاقت‌ها نادیده می‌ماند و نویسنده تاریخ، آنها را واژگونه جلوه می‌دهد. به‌هرحال عملی که به موجب آن شاه ولی خان وزیر از وزارت معزول شود، از او سر نزده است؛ ولی معزول می‌شود و پس از مدتی که کارها از رونق پیشین می‌افتد، همین معزول مغضوب دوباره لباس وزارت بر تن می‌کند. اما

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰

چهره‌ای که قلم محمود حسینی از او ترسیم می‌کند، چهره‌ای دلپذیر نیست، توطئه‌گر، مزوّر و فریبکار است. تنها اشارتی که در کتاب می‌یابیم این است که شاهزاده سلیمان فرزند ارشد احمد شاه داماد اوست و او علی الظاهر در پی آن است که این فرزند را برجای پدر بنشاند و بدین‌گونه ولیعهدی تیمور شاه را نادیده بگیرد. به‌هرحال در روزگار احمد شاه تا پایان کار در کنار اوست و قبای وزارت بر تن دارد. از قرار نوشته محمود حسینی، عزل او نیز به خواهش تیمور شاه انجام می‌شود، ولی نصب دوباره او به منصب وزارت از سوی احمد شاه با شفاعت تیمور شاه صورت می‌گیرد. به‌نظر می‌رسد عوامل دیگری علاوه بر این عامل باید در کار بوده باشد. آنچه که محمود حسینی درباره اختیارات بی‌حدوحصر و مراتب قربت او نزد احمد شاه می‌گوید، نباید از دیده نهان ماند. اختیارات او اختیارات یک وزیر است و نه بیش از آن.

شاه ولی خان به خوبی می‌داند که از این اختیارات چگونه استفاده کند که معارض با قدرت احمد شاه نباشد. ولی در صحنه رقابت‌های خوانین و سران قبایل، درک درست این اختیارات به آسانی میّسر نیست. این است که کمر به عزل او بسته می‌شود و مدتی از وزارت می‌افتد و دوباره منصوب می‌شود. در تاریخ احمدشاهی پایان کار او به تاریخ تیمورشاهی حوالت می‌شود.

شاه ولی خان کاردان و توانا در دوره احمد شاه به گناهی که به او نسبت داده می‌شود مواخذه نمی‌شود ولی در دوره تیمور شاه به این جرم به سرنوشت حسنک وزیر مبتلا می‌شود.

یکی از مباحث مهم در این کتاب، جنبه‌های دینی لشکرکشی‌های احمد شاه به هندوستان است. ظاهرا مورخ او محمود حسینی با وجود یادآوری‌های گذرای این جنبه دینی، اهمیت چندانی به این صبغه نمی‌دهد. اگر از بازمانده‌های سلسله گورگانیه حمایت می‌شود و با وجود ضعفی که در آنان به سبب کهولت سن و حداثت و جوانی و کارنادیدگی هست، از نظر مورخ جنبه دینی و اخلاق صرف دارد و رنگ جوانمردی و تاج‌بخشی احمدشاهی، نه گسترش قلمرو فرمانروایی و نه کسب درآمدهای سرشار و غنایم بی‌شمار و نه سرگرم شدن سران و سرداران و افراد و اتباع آنان به این غزوات و تقسیم غنایم!

رفتار احمد شاه در دو سوی قلمرو حکومتش، ایران و هند، رفتاری مشابه است و موقعیت زمانی تاریخی نیز همسان. پادشاهان بزرگ گورگانی رفته‌اند و قلمروی بزرگ برای جانشینان ضعیف پیر یا جوانان نورس به ارث گذاشته‌اند. اختلافات داخلی میان آنان چه در دربار و چه در بیرون دربار، با حاکمان محلی مسلمان و سلسله‌های خرد و بزرگ آنان و چه با نیروهای غیرمسلمان، مانند مرهته‌های دکنی و سیک‌های سند و پنجاب، اوضاع را درهم و برهم کرده

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱

است. وزیران آنان پیوسته در حال عزل و نصب این و آنانند و برای کسب اقتدار با نیروهای کثیر العدد هندو مانند جات‌ها و مرهته‌ها و سیک‌ها در اتحاد. در این‌سوی نادر شاه افشار به دست سرداران خود کشته می‌شود و فرزندان او معدوم و یکی مانند شاهرخ که زنده می‌ماند از بینایی محروم می‌شود. خوانین قبایل و رؤسای اقوام شاهرخ را دستاویز قدرت می‌کنند و گاه او را عزل و گاهی نصب می‌کنند و در میان خود نیز جنگ و جدال دارند. احمد شاه با آمدن به خراسان و سرکوب رؤسای قبایل حکومت را به

فرزند ولی‌نعمت خود نادر شاه افشار می‌سپارد و او را مجددا در چنگال آن خوانین می گذارد، چنان‌که با قیام‌های بعدی مجبور می‌شود مجددا به این‌سوی بیاید و حکومت او را بار دیگر تأیید کند. این عمل او را حق‌شناسی و جوانمردی دانسته‌اند که از یک منظر درست است، ولی تمامی آنچه را که می‌توانست انجام دهد نداد یا نمی‌توانست، نمی‌تواند توجیه کند.

آنچه که به‌طور نمونه ذکر شد و همه آن چیزهای دیگری که از بیم درازی سخن ناگفته مانده است، نیازمند تحقیق و بررسی‌های مجدد با استفاده از منابع و مآخذ و اسناد دیگر است.

هرچه باشد و نباشد، این تاریخ، تاریخی است که به دستور احمد شاه نوشته شده است و ناگفته روشن است که تاریخ‌هایی از این دست چگونه نوشته می‌شود و باید و نبایدهای آن‌ها کدام است و حد و مرزهای گفتن و نوشتن و ناگفتن و ننوشتن کجاست. به‌نظر نگارنده محمود حسینی نیز در آن پایه از مهارت و دانش نیست که به مدد الفاظ و کلمات بتواند اشارت و نکته‌آفرینی کند و در حدیث دیگران سرّ دلبران را بازگوید. تفصیل و تفسیر و تحلیلی که محمود حسینی از حوادث و رخدادها و احوال و اقوال سران و سرداران و خوانین خراسان و حوادث هند و دربار شاه جهان‌آباد (دهلی) و سند و ملتان و لاهور و سرهند و کشمیر ارایه می کند، با آنچه که از قندهار و کابل و هرات و بلخ و ترکستان بازمی گوید، آشکارا تفاوت دارد.

آیا این تفاوت به دلیل همان حد و مرزهایی است که او ناگزیر به مراعات آن بوده است؟

اطلاعاتی که از این دو ناحیه در این برهه زمانی به‌دست داده است برای اهل تحقیق در تاریخ این نواحی بسیار سودمند است. به سخن دیگر تاریخ احمدشاهی به گونه‌ای تاریخ بخشی بزرگ از هندوستان و ایران، مخصوصا خراسان، در فاصله ۱۱۶۰– ۱۱۸۶ هجری نیز می‌باشد.

*** سیمای احمد شاه در این کتاب سیمای فرمانده و لشکرکشی مجرّب و تواناست. اندوخته تجارب او در همراهی با نادر شاه در سمت‌های مهم نظامی از قوللر آقاسی گری یا فرماندهی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲

محافظان و سرکردگی یا قائم‌مقامی نیروهای افغان و مخصوصا افراد ایل درّانی، در دوره حکومت نادر شاه، از وی مردی دانا و آگاه به رمز و راز سپاهیگری و لشکرآرایی ساخته بود.

در جنگ‌های بزرگ، او خود شخصا اداره جنگ را برعهده می گرفت. آرایش سپاه و نقشه جنگ را خود او در دست داشت و پیش از آغاز جنگ وظایف هریک از سران سپاه و دسته‌های آنان را تعیین می کرد و دستور اکید صادر می کرد که بدون فرمان او وارد معرکه کارزار نشوند. مواضعی که برای افراد و سرکردگان تعیین می کرد، چنان بود که گویی آنچه را که در حین جنگ اتفاق خواهد افتاد از پیش می‌بیند. بسیاری اوقات خود او به دسته‌ها سرمی کشید و گروه‌ها و افرادی را مأمور تقویت مواضع دیگر می کرد. اگر هم در قلب سپاه حضور داشت، به مجرد مشاهده فشار دشمنان بر جناحی از سپاهش، دستورات لازم جهت تقویت و پشتیبانی صادر می کرد. گاه خود با افرادی که پیوسته در رکاب او بودند به جنگ می‌پرداخت. آشنایی او با سرزمین هند و شیوه‌های جنگ آنان موجب شده بود که با وجود کمی عدد سپاهیان بر گروه‌های بزرگ فایق می‌آمد. آن‌گاه که گروه‌هایی را مأمور نبرد در جاهایی می کرد، دستورهای لازم را به آنان می‌داد و جوانب احتیاط را مراعات می کرد. فرماندهانی که با راه و رسم او آشنا بودند و فرامین او را مراعات می کردند، پیروزمند بودند و آنانی که خود ابتکاری به عمل می‌آوردند و احیانا به تعقیب گریختگان می‌پرداختند، در تله‌های نظامی مخالفان می‌افتادند و شکست می‌خوردند. نه‌تنها سپاهیان خود او با وجودش قوی‌دل بودند، بلکه متحدان او نیز هنگامی که او فی المثل در هند بود با جرأت و جسارت بیشتری می‌جنگیدند. هندوان نیز هرگاه خود او حضور داشت به گونه‌ای دیگر می‌جنگیدند و از توانایی‌های او در هراس بودند و هرگاه به قندهار بازمی گشت، با جسارت و جرأت بیشتری بر حکام و فرماندهان او می‌تاختند، چنانکه تیمور شاه فرزند او را به همه نیرویی که در اختیار داشت به آسانی از لاهور

برآوردند و به پیشاور افکندند، هرچند در این عمل بخشی از قصور متوجه سرداران و سرکردگان همراه او نیز هست. به‌هرحال غیبت او همواره حادثه‌ساز بود. به‌همین لحاظ هنوز دمی به آسودگی در قندهار یا کابل برنیاورده، مجبور می‌شد دوباره به هند بازگردد.

با آنکه اغلب زمستان‌ها را به قصد اشراف بر اوضاع هند در پیشاور قشلاق می‌کرد تا قرب فاصله او با هند، مخالفان را بترساند، ولی آن قاعده همواره مراعات نمی‌شد. آوازه آمد آمد و بازگشت او به هند، مخالفان را عقب می‌راند. از یک منظر، تاریخ بیست و شش ساله حکومت او عمدتا در سفرها و لشکرکشی‌های هند و ایران سپری می‌شود و شاید به همین لحاظ تاریخ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳

احمدشاهی بیشتر تاریخ جنگ‌ها و لشکرکشی‌هاست و در آن ندرتا از کارهای دیگر مانند عمران و آبادانی- چنان‌که احداث شهر احمدشاهی و یا استحکام حصار و دیوار کابل- خبری درج می‌شود.

به‌هرحال، او بنیان‌گذار یک حکومت جدید است. اشتغال به جنگ و فرونشاندن مخالفت‌ها و خنثی کردن توطئه‌ها در بدایات کار امری قابل تصوّر و ادراک است، اما استغراق بیست و شش سال یا کمتر از آن در کار جنگ و جدال پرسشی است که باید بدان پاسخ گفت.

گسترش قلمرو فرمانروایی در فرصت مساعد دوران حکومت او در هند و ایران امری چندان متعسّر نبود، اما دشوارترین کارها در این گسترش قلمرو، نگهداری سرزمین‌های مفتوحه بود.

سپاهیان خود او که مرکب از دسته‌های خاصه و همیشه کشیک و در شمار سربازان دایمی بودند، به تعدادی نبودند که بتواند آنان را با حاکمان جدید، که در نواحی گشوده شده منصوب می‌کرد، بگذارد. اکثریت سپاه او از افراد قبایل و رؤسای آنان تشکیل می‌شد که نه تاب ماندن در سرزمین‌های دوردستی مانند هند داشتند و نه میل باطنی در کار بود و نه توانایی آن‌که بتوانند با تدابیری سرزمین‌های فتح شده را نگهداری کنند. به‌نظر می‌رسد همراه با احمد شاه رفتن و با غنایم بسیار بازگشتن را دوست‌تر می‌داشتند. براساس همین عادت، حتی آنگاه که احمد شاه مصمّم به دیرتر ماندن و بیش از موعد بازگشت معین در هند توقف کردن می‌شد، با فرار یکی دو تن از سران و افرادش و بازگشتن به اوطان، بقیه نیز آشکارا یا نهانی سپاه و اردوی او را ترک می‌کردند. احمد شاه حتی با گذاشتن پسرش تیمور در لاهور نیز نتوانست بر این دشواری فایق شود. از سوی دیگر هر توقف طولانی‌تر او در هند یا ایران، به‌ویژه اگر مانند یکی دوبار همراه با موفقیت هم نبود، به ضعف او تأویل می‌شد و مخالفان او در قندهار علم مخالفت می‌افراشتند و گاه افرادی مانند حاجی خان بارکزیی اعلان پادشاهی می‌کرد و به نام خود سکه می‌زد و یا مانند برادرزاده‌هایش، لقمان خان و عبد الخالق خان- که دومی موفق شد سلیمان میرزا را از قندهار بیرون کند- عقبه و دار الخلافه او را تهدید می‌کردند و ناگزیر باید کار را ناتمام بگذارد و به قندهار بازگردد. هر خبری و واقعه‌ای از این دست البته دیگر مخالفان داخلی او را نیز به طغیان تشویق می‌کرد، چنان‌که در ترکستان اتفاق افتاد. وضع مخالفان او در هند و ایران با شنیدن این خبرها روشن است. این حوادث و تکرار آن نشان می‌دهد که احمد شاه برخلاف اقتدار نظامی‌گری‌اش، در کشورداری و ضبط و ربط قلمروش از آن اقتدار بهره‌مند نبوده است.

سیاست او در اداره قلمروهای مفتوحه، تفویض کردن اداره مناطق و ولایات و نواحی به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴

همان کسانی بود که تا پیش از سرکوب شدن، با او و نیروها و نمایندگانش می‌جنگیدند، ولی چون دست استیمان به دامان او می‌زدند، مورد عفو قرار می‌گرفتند و باز در همان منصب ابقا می‌شدند. عزل این مخالفان از چند مورد تجاوز نمی‌کند. شگفت آن است که همین کسان که قبول اطاعت و فرمانبرداری کرده‌اند، با رفتن احمد شاه و پیش آمدن وقایع تازه، سرکشی آغاز می‌کردند

و احمد شاه مجبور می‌شد دوباره به آنجا لشکر بکشد و پس از تحمل هزینه‌های گران، مخالف را سرکوب کند. از آنجا که مخالف از در آشتی و پوزش‌خواهی درمی‌آمد، مورد عفو قرار می‌گرفت و دوباره به همان منصب پیشین منصوب می‌گشت و با دور شدن احمد شاه، دوباره علم مخالفت می‌افراشت و آن‌همه تلاش و کوشش و هزینه‌های گران بر باد می‌رفت. این در گذاشتن‌های پی‌درپی و اینجا و آنجا، مخالفان را جری‌تر و گستاخ‌تر می‌کرد. مورخان، از جمله محمود حسینی، به این رفتار احمد شاه و پرسشی که مطرح می‌شود پاسخی داده‌اند که تا حدودی توجیه‌گرانه است: خوی و خصلت و منش درویشانه و صوفیانه احمد شاه. به تصریح مورخان، احمد شاه مانند شاهان پیشین تاج بر سر نگذاشت و بر تخت ننشست و لباس شاهانه بر تن نکرد؛ گرفتار غرور جاه نگشت؛ عمل و کرداری که خلاف شریعت و پارسایی باشد از وی گزارش نشده است. جز صید و شکار، هیچ سرگرمی هوس‌آلود و عشرت‌آمیزی از وی باز نگفته‌اند. جز در جنگ‌ها فرمان به کشتن و غارت و نهب و اسر نداد. هرگاه که مخالفان تسلیم شدند، مال و جان و ناموس‌شان را حفظ کرد و البته این منش‌ها که با تجربه تاریخی مردم از شاهان تفاوت آشکاری داشت، باید از نوع اعتقاد و باور خاص او ناشی شده باشد و آن سلوک و منش درویشانه و صوفیانه اوست که چندان برای دیگران قابل درک نبود و غالبا از این شیوه و سلوک سوءاستفاده می‌شد. ظنّ غالب آن است که خوانین و رؤسای بااقتدار دوروبر او به احمد شاه به دیده یکی از رؤسای قبایل می‌نگریستند، نه یک پادشاه؛ و او نیز سنّت‌های قبیله‌ای را گردن نهاده بود و به نوعی مصالحه با آنان قناعت کرده بود. در یکی دو مورد هم که فرمان به پای پیل‌افکندن و کشتن داد، اطرافیان او که بیشتر خوانین و سران قبایل بودند، آن را برنتافتند و از بیم آن‌که مبادا به چنان سرنوشتی دچار شوند، تصمیم بر عزل او گرفتند و او ناچار شد به نوعی از آن‌ها استمالت و در امور مملکت با آنان مشورت کند. شاید اگر احمد شاه می‌توانست این دشواری را در قندهار از پیش پای خود بردارد و بر رسوم قبیله‌ای فایق آید، احتمال داشت ساختار اداری و نظام اجتماعی کشور هم از دوره او دگرگون شود و تا روزگار ما به درازا نکشد، ولی ظاهرا گذار از این چنبره بسیار دشوار بود. به‌نظر می‌رسد تصمیم تیمور شاه در زمان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵

حکومت به تغییر پایتخت از قندهار به کابل، علاوه بر نزدیک بودن کابل به هند- که یکی از دلایل تغییر پایتخت دانسته می‌شود- به دلیل دور شدن از حیطه نفوذ سران قبایل اتخاذ شده باشد. کمترین مشخصه کابل در آن روزگار کمرنگ بودن ساختار قبیله‌ای آن بود.

باری، به هنگام درگذشت احمد شاه، وضعیت هرات تثبت شده بود؛ در ترکستان آرامش حکمفرما بود؛ وضع خراسان ایران آشفته بود و در هند قوی‌ترین نیروهای موجود پس از جنگ پانی‌پت اگرچه متلاشی نشده بود، به شدت ضعیف شده بود. حمایت‌های او از سلسله گورکانی هند نتوانست از افوال و سقوط آنها در سراشیبی زوال پیشگیری نماید. سکه‌ها در سند و پنجاب قوی‌تر و فارغ البال‌تر از گذشته دم از قدرت می‌زدند و راه نفوذ کمپانی هند شرقی هموارتر شده بود و قلمروی که او گشاده بود روز به روز کوچکتر می‌شد.

اصل «تاریخ احمدشاهی» که نسخه‌ای نفیس بوده و با خط نستعلیق خوش کتابت شده است، در سال ۱۹۷۴ به صورت عکسی در سلسله انتشارات آثار ادبی ملل خاور (شماره ۳۶) با مقدمه و فهرست‌ها از دوست مراد سید مرادوف در دو مجلد چاپ شده است. چنانکه در حواشی چاپ جدید اشاره کرده‌ام، تعداد زیادی از صفحات به قصد کشیدن تصاویر وقایع مختلف سپید گذاشته شده است که ظاهرا چنین فرصتی پیش نیامده است. آن‌طور که از مطالعه آثار مورخان معاصر همچون شادروانان میر غلام محمد غبار، استاد عبد الحی حبیبی و میر محمد صدیق فرهنگ برمی‌آید، آنان به نسخه‌های چاپی این کتاب دسترسی داشته‌اند و از مطالب آن در نگارش تاریخ دوران احمد شاه استفاده کرده‌اند و شاید نسخه‌هایی از آن را در کتابخانه‌های افغانستان و کتابخانه‌های خصوصی بتوان یافت، ولی با وجود اهمیتی که این کتاب دارد، دسترسی دیگر محققان و علاقمندان به تاریخ کشور بدان میسر نبوده است.

سه سال پیش از این، آقای شریعتی جاغوری کابلی افغانستانی که انتشار آثار مربوط به تاریخ و ادب و فرهنگ کشور را وجهه همت خویش در ایران قرار داده است، متن حروف‌چینی‌شده ابتدایی این کتاب را بر مبنای همان چاپ مسکو، جهت ویراستاری در اختیار نگارنده قرار داد. کار ویرایش آن را با علاقمندی پیش گرفتم و موارد مغلوط و یا بدخوانی‌ها و ... را تصحیح کردم و برای اصلاح به او بازگردانیدم. در این میان سفر افغانستان و اشتغال در بامیان پیش آمد و ادامه کار معلق ماند. آقای شریعتی در یکی از سفرها متن اصلاح شده را برای ادامه کار با خود آورد به سبب فقدان امکانات از جمله روشنایی برق در بامیان و مشغولیت شبانه‌روزی در دانشگاه بامیان، کمتر فرصت پی‌گرفتن مداوم کار پیش آمد. با این حال

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶

شب‌هنگام در پرتو روشنایی چراغ گازی، تا آنجا که امکان داشت به ویرایش متن و اعمال برخی از احکام ویرایش و تعیین اعلام با سه رنگ پرداختم و در واقع یک جلد از آن‌دو جلد بدین‌گونه سامانی یافت و بقیه کارها ماند، تا آن‌که دوباره به تهران بازگشتم و در فراغتی که اینجا به سبب عدم اشتغال به درس پیش‌آمد، کار تا آنجا رسید که به استخراج فهارس چندگانه کتاب و نوشتن این مقدمه بپردازم تا اگر خواست پروردگار باشد این منبع ارزشمند، تاریخ احمدشاهی، به زیور چاپ آراسته گردد و مشتاقان و علاقمندان در اختیار گیرند و با حوصله و دقت مطالعه و تحقیق کنند.

از آنجا که این کتاب از منابع و مآخذ مهم دوره احمد شاه ابدالی به‌شمار می‌رود و بایسته چاپ تمام کتابهای مرجع آن است که فهارس راهنمای آن با دقت تهیه شود و علی الخصوص آنچه که به افراد و اشخاص مربوط می‌شود و در سراسر کتاب پراکنده است نه‌تنها با قید صفحات، بلکه به صورت توصیفی با استخراج نکات مربوط به آنان تنظیم گردد تا استفاده آن برای محققان و پژوهندگان آسانتر باشد و در وقت آنان صرفه‌جویی شود؛ این مهم را با همه دشواری‌ای که داشت با کار شبانه‌روزی ده تا پانزده ساعت در مدت هفده روز انجام دادم.

امیدوارم در پیشگاه اهل تحقیق و جویندگان دیگر مقبول افتد و کسانی پیدا شوند که عین کار نمایه‌سازی توصیفی را در مورد کتاب مستطاب و ارجمند «سراج التواریخ» علامه فیض محمد کاتب و مجلدات «افغانستان در مسیر تاریخ» و «افغانستان در پنج قرن اخیر» نیز انجام دهند تا ان شاء اللّه با این کار درهای تحقیقات جدی‌تر و ریزبین‌تر در باب تاریخ کشور و همه افرادی که به نحوی در آن کتابها نام و کردارشان گزارش شده است، گشاده گردد.

اطلاعات نگارنده درباره نویسنده کتاب «تاریخ احمدشاهی» محدود می‌شود به آنچه که خود او از خویش در این کتاب به دست داده است. محمود حسینی منشی از سادات جام بوده است و پدرش ابراهیم نام داشته است و چنان‌که در آغاز این مقال گفته‌ام، او با قاطعیت از نوشتن دنباله تاریخ و بیان پایان کار شاه‌ولی خان و سوانح شاهزاده سلیمان در تاریخ تیموری سخن می‌گوید. این‌که او چند سال دیگر در قید حیات بوده است و موفق به نوشتن آن تاریخ شده است، روشن نیست. در پایان تاریخ احمدشاهی قصیده‌ای بدون بیت مطلع که شصت و دو بیت دارد و از سروده‌های فرزند او محمد اسماعیل می‌باشد، درج کرده است. از این معلوم می‌شود که فرزند او نیز با پدرش در قندهار ساکن و مانند پدر ادیب و شاعر بوده است.

نکات گفتنی بسیار دیگر هم هست که به سبب درازدامن شدن مقدمه از آن صرف‌نظر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷

می‌شود. خواننده و خواهنده این کتاب و آن نکات را، به مطالعه فهرست توصیفی اعلام اشخاص پیوست این کتاب فرامی‌خوانم و حتی بیشتر از آن برای دریافت دقیق‌تر و آگاهی بر چند و چون این کتاب، چشم دارم که خوانندگان پیش از آنکه به مطالعه متن کتاب بپردازند، نخست آن فهرست توصیفی را از نظر بگذرانند.

در پایان بایسته می‌دانم از آقای مهندس محمد کاظم کاظمی، ادیب و شاعر توانای هموطنم که در بازخوانی نهایی متن و

صفحه‌آرایی کتاب تقبل زحمت فرموده، نکاتی درخور توجه را یادآوری فرموده‌اند، قدردانی و سپاس گزاری نمایم.

و السلام علی من اتّبع الهدی و الحمد للّه اولا و آخرا

تهران- دروس- سوم میزان (مهرماه) ۱۳۸۶

دکتر سرور مولایی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹

[دیباچه]

اشاره

بسم اللّه الرحمن الرحیم

حمد و ثنای متکاثر لا یتناهی مخصوص ذات شاهنشاهی است که تشریف شریف «فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا» به طوایف بنی نوع انسان پوشانیده و ستایش و سپاس افزون از قیاس سزاوار پادشاهی است که دیهیم «وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ» بر مفارق مفاخر فرق بشر نهاده، و تاجداران اقالیم جهان را با فرّ فرمان‌روایی سرافراز گردانیده، و تخت‌نشینان عالم ناسوت را به منصب جلیل سلطنت و جهانبانی و شغل نبیل خلافت و کامرانی عزّ امتیاز بخشیده:

به ملکستان گیتی هرکه شاه است‌رعیت‌زاده آن پادشاه است

اگر چتر است اگر تاج است و گر تخت‌ازو یابند شاهان قوی‌بخت دردکشان مصطبه هوا و مخموران میکده هوس را به کدام سامان حالت درک کنه کبریایی اوست و چه اسباب قابلیت دریافت شمه‌ای از الوان الای والای او؟ دیده دید صاحب‌نظران در کتابه‌خوانی ایوان رفیع الارکان معرفتش مستور پرده غبار، و زبان فصحای بلاغت‌نشان در ادای حمد و سپاس نعمای بی‌منتهای جود و مکرمتش محبوس کام عجز و انکسار است:

به ذاتش نبرده است پی عقل کل‌چراغ طلب گشته در راه، گل

تخیل کجا در کمالش رسدزبان کی به وصف جلالش رسد

چه جایی که این بنده بی‌زبان‌تواند کند شکر نعمای آن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰

و روایح فوایح صلوات و درود نامعدود، و نسایم عنبر شمایم تسلیمات و تحیات غیرمحدود، نثار مرقد مطهّر و مضجع مقدّس منوّر حضرت خیر البشر و شافع یوم المحشر، خاتم النبیین و سید المرسلین، قایل قول «کنت نبیا و آدم بین الماء و الطّین» حبیب رب العالمین که آیه وافی هدایه «إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ» در شأن اوست و کلمه طیّبه «محمد رسول اللّه» کوس دولت هدایت عنوان او:

جلابخش مرآت پیغمبری‌طرازنده مسند سروری

وجودش گل گلشن کاینات‌ز خاک درش زنده آب حیات

در انگشت او خاتم سروری‌قوی پشتش از مهر پیغمبری اعنی محمّد مصطفی صلی اللّه علیه و آله و خلفای کبار و آل اطهار او- رضی اللّه عنهم- که ارکان اربعه اساس ایمان و هادیان صراط المستقیم معرفت و ایقان‌اند. امّا بعد، بر ضمایر بیضای نظایر ارباب کیاست و دانش و اصحاب فراست و بینش، مستور نخواهد بود که هرگاه حکمت بالغه جناب اقدس الهی به اصلاح مفاسد عالم کون و فساد و اطفای نایره ظلم و بیداد اهل جور و عناد قرار گیرد و خواهد که کهن بنای ساحت امکان و اساس مزمن از هم ریخته کارگاه جهان، از سر نو زیب و زینت پذیرد، به مقتضای حکمت کامله و اقتضای عنایت شامله، زمام عدالت و خلایق‌نوازی و عنان

مهام سلطنت و جهان‌طرازی، به کف اقتدار و قبضه اختیار اقبال‌مندی سپارد که او در ازای شکرانه آن موهبت عظمی و عطیه کبری، مرهم رأفت و احسان بر جراحات دلهای مظلومان روزگار و ستمدیدگان چرخ جفاکار گذارد و همگی نیّت حق طویّت در اجرای اوامر الهی و تقویت شریعت مطهّر حضرت رسالت پناهی، صلی اللّه علیه و سلم، مصروف دارد و از رسوم ظلم و تعدی و بی‌حسابی اثری بر صفحه روزگار نگذارد و شحنه قهرش موذی‌روشان مردم‌آزار را مانند مار پوست از تن درست برآرد،

دهد در جهان خالق بی‌نیاز کسی را به شاهنشهی امتیاز

که یابد از او رسم احمد، نوی‌ز تیغش شود پشت ملت قوی

Www.bsssi.org

نهد بار دولت کسی را به دوش که او آتش ظلم سازد خموش

به گردن‌فرازی دهد اقتدار که دوران به عهدش کند افتخار

دهد پادشاهی به آن نیک‌بخت که نازد به اقبال او تاج و تخت

فروزان شود اختری ز آسمان که سازد ز بختش جهان را جوان

جهان‌پروری را دهد خسروی که سازد اساس عدالت قوی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱

شاهد صدق این بیان، صورت احوال شاهنشاه اسلام‌پناهی است که طینت پاکش که مظهر رحمت الهی است، به آب حلم و خاک تواضع و باد لطف و آتش شجاعت ترکیب یافته، اعنی فرازنده لوای کشورگشایی و برازنده اریکه فرمان‌فرمایی، اختر فلک خلافت ظل اللهی، گوهر صدف سلطنت و جهان‌پناهی، شهسوار مضمار بخت و اقبال، زینت‌افزای اورنگ جاه و جلال، تاج‌بخش سلاطین کامکار، تخت‌نشان خواقین عالی‌مقدار، عامر مبانی دین و اسلام، هادم اساس کفر و اصنام، آفتاب عالم‌افروز آسمان عظمت و شان، برق خرمن‌سوز سرکشان جهان، جوهر صمصام فتح و ظفر، معیار امتحان فضل و هنر

گل گلشن خلقت و اختراع‌شریعت مطیع و سلاطین مطاع فرمان‌فرمای ممالک هفت اقلیم، رونق‌بخش سلطنت پادشاهان خورشید دیهیم، قانون‌پیرای طور مسکین‌نوازی، طرزآموز رموز عالم‌طرازی، شیر بیشه معارک و مغازی، شاهنشاه باذل دریادل، پادشاه خداآگاه عادل، خاقان عالی‌همّت ابردست و قاآن حق‌پژوه یزدان‌پرست، سکندرطالع داراتمکین، جمشیدجاه، سلیمان‌نگین، مروّج ملت بیضای احمدی، حامی شرع والای محمدی، نظریافته عین عنایات ربانی، مؤیّد به تائیدات بی‌غایات سبحانی، السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم، سلطان احمد شاه، شاه در درّان، خلد اللّه ملکه و افاض علی العالمین آثار برّه و عدله و احسانه که منشی مشیّت ربّانی، فرمان عزت و جهانبانی و منشور حشمت و کامرانی به نام نامی آن حضرت مزّین و مثال سلطنت و شهریاری و رقم خلافت به اسم سامیش موشح و معنون گردانیده و دبیر تقدیر آسمانی یرلیغ سعادت تبلیغ جهانگیری و مملکت گشاییش را از دیوان «وَ اللَّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشاءُ» به طراز از فتوحات بی‌پایان زینت داده و دست کرامت پیوست عنایت ازلی تاج موفور الابتهاج «إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ» بر فرق فرقدان‌سای مبارکش نهاده و الویه شوکت و گیتی‌ستانی و اعلام عظمت و حکمرانی‌اش را به مضمون هدایت مشحون «وَ رَفَعْناهُ مَکاناً عَلِیًّا» بر اوج سپهر برین افراخته و حکمت کامله خداوندی ذات کامل الصفاتش را- که به صفت نصفت و معدلت آراسته است- سبب امن و آسایش و موجب رفاه و آرامش جهانیان ساخته و از عیب آلایش جور و اجحاف و وصمت ظلم و اعتساف پرداخته و سررشته رتق و فتق امور کارخانه تکوین و ایجاد به‌دست مبارکش واگذاشته، سران سرکشان روزگار را چون گوی در خم چوگان اقتدارش درآورده، نظم:

شاه جم‌جاه فریدون فرّ دارا دستگاه‌آن‌که دارد خاتم اقبالش از اختر نگین

نام او بر خاتمی گر عکس اندازد، شودمعنی اسرار ظل اللّه را مظهر نگین

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲ مهر می‌سازد در دولت قضا بر دشمنش‌از نگین چرخ کالوده به خاکستر نگین

خاتم او ملک معنی در نگین آورد و بس کی خواص خاتم جم آید از دیگر نگین؟ همای چتر همایونش ابر رحمتی است سایه بر مفارق عالمیان گسترده و ماهچه لوای سلطنتش آفتاب سعادتی است عرصه آفاق را منوّر کرده. امید که تخت فیروزبخت سلطنت و جهانداری همواره از میامن قدوم سعادت لزوم این برارنده اریکه بختیاری مزیّن و عرصه هفت‌اقلیم از پرتو انوار عدالت‌گستری این طرازنده نگین و دیهیم روشن باد!

در بیان تصنیف این کتاب مستطاب و سبب تألیف این نسخه سعادت انتساب

تبارک اللّه احسن الخالقین درّ غرر سخن، عجب درخشنده کوکبیست که سیاه‌روزان کنج اختفای بی‌قدری را در لیالی تار بیکاری به روشنایی چراغ محفل امیدواری می‌رساند و زاویه‌نشینان ظلمتکده خمول را به مشاغل انوار خویش از تاریکی نکبت و ادبار برآورده بر صدر مسند قبول می‌نشاند. هر هوشمندی که دست بر دامن سخن زد، به بدرقگی الطاف الهی و بارقه دلالت سخن، خود را به کعبه آمال کشید و هر هنرمندی که سخنوری را پیشه و کسب خود ساخت، از ثمر نخل مرام شیرین‌کام گردید. مرآتیست صورت‌نمای شاهد مطلوب که هردم جمال اقبال از آن می‌نماید و شاهیست محبوب القلوب که هر لحظه ابواب امانی و آمال بر چهره حال ارباب کمال می‌گشاید.

بود گوهر شب‌چراغ سخن‌فروزنده درّی درین انجمن
که ظلمت‌نشینان کنج خمول‌رسند از فروغش به عزّ قبول
سخن در جهان گوهر بی‌بهاست‌که آن افسر خسروان را سزاست
به بحر سخن هرکه غوّاص شدسرافراز، در عام و در خاص شد
سخن در جهان بهتر از کیمیاست‌به وصف سخن هرچه گویم رواست
سخن هست سرمایه اعتبارسخنور کند از سخن افتخار
نهال سخن را نخستین ثمربود عزت و شهرت و سیم و زر
گل و غنچه‌اش شادکامی بودبهین میوه‌اش نیکنامی بود
خصوصا در ایّام این سرافرازشه نکته‌سنج سخنورنواز
که جوهرشناس است و صاحب تمیزسخن گشته در مصر فضلش عزیز
تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳ ز فطرت بلندی، شه نکته‌جوبه کرسی نشانده سخن را نکو
به عهدش سخن‌ور شده بهره‌ورز نخل تمنّای خود چیده بر
درین حرف دارد کسی گر سخن‌تفحّص کند صدقش از حال من
که اول ز من بخت می‌کرد رم‌شب و روز بودم هم‌آغوش غم
کنون از عنایات شاه ز من‌به عزّت رسیدم ز عزّ سخن

ز قربش شدم در جهان روشناس‌ز مدحش نمودم شرف اقتباس کیفیت ادراک شرف ملازمت کیمیا خاصیت آن‌که چون طبیعت قدسی‌طینت پادشاه تائید سپاه، به نوشتن احوال فرخنده انجام، شوق تمام و رغبت مالاکلام داشت و رأی جهان‌آرای صواب‌نما، مقتضی این بود که تدبیرات صایبه و افکار ثاقبه و فتوحات نمایان و صادرات و واردات زمان دولت جاویدنشان- که دستور العمل سلاطین جهان و قانون فرمان‌روایی خواقین دوران است- بی‌شایبه تبدیل و تغییر به سلک تحریر و رشته تسطیر درآید و نام نامی همایون- که فی الحقیقت زیب و زینت اوراق صحیفه ربع مسکون است- بر جراید روزگار به طریق یادگار بماند تا باعث انتشار آثار نیکنامی نواب همایون و موجب اشتهار و بلندآوازگی این دولت روزافزون گردد و هم قانون مملکت‌آرایی فرمان‌روایان دهر و

سرمشق کشورگشایی شهریاران عصر بوده، پادشاهان آینده را نیز به کار آید. بناء علی هذا به‌دست آوردن چنان منشی شایسته که به حلیه مطلب‌نویسی و شیرین‌کلامی آراسته و لیاقت وصّافی و مدیح‌سگالی داشته باشد، به عهده یکه‌تاز مضمار فراست و سرافرازی محمد تقی خان شیرازی که مرد سخن‌سنج نکته‌دان و صاحب‌اختیار مالیات و مهمات ممالک موضوعه ایران بود مقرّر شد و چون طرز کلام فصاحت انتظام و شیوه سخن ملاحت انجام عالیجاه معلّی جایگاه سلالهٔ النجباء العظام و خلاصهٔ الشرفاء الکرام، مخدومی اوستادی میرزا مهدی خان استرآبادی مصنّف «تاریخ نادرشاهی» مستحسن طبع دشوارپسند و مرغوب خاطر آسمان‌پیوند پادشاه مؤیّد اقبال‌مند افتاده بود، حکم همایون به شرف نفاذ مقرون شد که یک نفر منشی سخن‌سنج حقیقت‌آگاه از منشیان ایام نادر شاه که به طرز تاریخ نادری مطلب را به عبارات واضح مبرّا از اغراق و مضامین رنگین لایح خالی از اغراق، بر صفحه بیان تواند نگاشت، پیدا نموده در خدمت فلک رفعت، معروض دارد و مشار الیه به موجب اشارات والا- همیشه اوقات در سراغ و جست‌وجو می‌بود و به هرجا که می‌رسید تفحص منشی مطلب‌نویس می‌نمود، تا این‌که در سال ایت‌ئیل ترکی مطابق سنه ۱۱۶۷ هجری که ولایت مشهد به ضرب شمشیر غازیان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴

غضنفرفر، مفتوح و مسخّر گشته، ساحت آن محال، جولانگاه توسن اقبال شد، تقی خان مزبور- که با فقیر حقیر آشنایی سابقه داشت- به باریافتگان پایه سریر خلافت‌مصیر عرض نمود که «محمود الحسینی المنشی بن ابراهیم الجامی که به سبب حوادث روزگار گوشه‌نشینی و عزلت اختیار کرده و مشغول عبادت معبود حقیقی می‌باشد، روزگاری با میرزا مهدی خان مصنّف تاریخ نادری به سر برده است و مدت‌های مدید با او طریق مرافقت سپرده و طرز نکته‌پردازی و عبارت‌آرایی او را فراگرفته، بلکه مطلب را از او بهتر و رنگین‌تر می‌نویسد و در مدّعانویسی ید بیضا می‌نماید. هرگاه شغل مجلس‌نویسی و خدمت مدیح‌سگالی به او مفوّض و مرجوع شود، محامد جلیله همایون را به نهجی که در خاطر سعادت مقرون مذکور و مکنون است، در سلک تحریر و تسوید خواهد کشید. الغرض از آنجا که بخت مددکار یار و طالع سعد سازگار بود، اشارت والا پیرایه صدور یافت که این اقل السادات را به دربار گیتی‌مدار حاضر سازند. در حینی که فقیر به کنج کلبه محقرانه خود نشسته و ابواب دخول و خروج احباب را بر روی روزگار خویش بسته و ترک صحبت یاران موافق و دوستان صادق و قطع رشته جمیع علایق کرده، لیلا و نهارا از جام سرشار باده وحدت مدهوش و با شاهد تنهایی و عزلت دست در آغوش بود، مبشّری از اردوی اعلی که در خارج بلده مشهد نزول اجلال داشت به در فقیرخانه حقیر آمده نوید جان‌فزا و مژه دل‌گشای این موهبت علیا به من رسانید.

بگفتا ترا شاه والانسب‌نموده به اردوی اعلی طلب

شنیدم از آن شخص چون این خبر،به عزم زمین‌بوس بستم کمر

ز پا سر، سر از پای نشناختم‌به تعجیل از سر قدم ساختم

به تقبیل درگاه بشتافتم‌ز خاک درش فیض‌ها یافتم

شهنشه به الطاف خاصم نواخت‌به انعام و اکرام مشعوف ساخت مسّ وجود ناقصم از تأثیر اکسیر نظر کیمیااثرش ذهب کامل‌عیار و طلای دست‌افشار گردید و کوکبه صبح امانی و آمال از افق احوال ظاهر گشته، شب‌های تیره طالع ناسازگارم به انتها انجامید.

آن دولتی که می‌طلبیدیم سالهاپرسیده راه خانه و خود خانه آمده امر قضا امضای مبارک به صدور پیوست که بدایع وقایع این دولت سعادت‌قرین و صادرات و واردات ایام سلطنت کرامت‌آئین را به عبارات واضح و عام‌فهم ثبت نموده، بی‌شایبه بیش و کم، به دستیاری قلم حقایق‌رقم، در سلک تحریر درآوردم. اگرچه به سبب ترک صنعت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵

انشاءپردازی و نکته‌آرایی و حدوث انواع عوایق و پریشانی، طرز سخن‌سرایی و شیوه شیرین‌کلامی از یاد رفته، لیاقت وصّافی این

خدیو کشور صورت و معنی نداشتم، امّا از آنجا که از فرمان ولی‌نعمت خود عدول نمودن، خلاف شیوه ارباب لباب و مخالف رویه اصحاب دانش و منافی طریقه اهل آداب است، بنابراین جرأت اظهار اعتذار در آن باب ننموده، با وصف نادانی و عدم لیاقت و فقدان شایستگی، به مضمون «المأمور معذور» متقبّل این شغل جلیل و امر نبیل گردیدم.

ز فرمان خسرو نکردم عدول‌نهادم به عینین دست قبول

ز اقبال والا مدد خواستم‌زبان ثناگوی آراستم

نوشتم ز وصف شه ارجمندبه نادانی خود حکایات چند

به مجلس ببردم و خواندم تمام‌رساندم به سمع شه جم مقام

ز لطف و کرم خسرو ارجمندبفرمود طرز کلامم پسند

خزف‌های بیقدر بحر خیال‌بیفتاد مقبول طبع جلال

گهروار در سلک تحسین کشیدببخشید از لطف و شفقت نوید

ز تحسین خاقان مالک‌رقاب‌پذیرفت همچون گهر آب‌وتاب

ستودند اهل بلاغت تمام‌که بودند با شاه دین هم‌کلام

چه خان علوم و چه ادریس خان‌چه ملّا شریف و چه دیگر کسان

که هریک نهنگ‌اند در بحر علم‌خصوصا که آخوند ادریس حلم

به فضل و به دانش ندارد نظیربود طفل در مکتبش چرخ پیر

بسی گشت محظوظ ازین داستان‌دعا کرد از بهر کشورستان

که اوصاف نیک شه کام‌کارشود نقش بر صفحه روزگار

پس از این دعا، شاه والانژادز احوال پشینیان کرد یاد

بفرمود دنیا ندارد وفابود بی‌وفا این سپنجی‌سرا

وفایی نکرده به پیغمبران‌نماندند شاهنشهان در جهان

سلیمان، وفایی ز عالم ندیدکه بیند وفا چون سلیمان ندید؟

سکندر که جان را سپر کرد و رفت‌ز آیینه قطع‌نظر کرد و رفت

فریدون که برد از پی گنج، رنج‌به زیرزمین رفت آخر چو گنج

پی جام اگر جم بسی رنج برداز آن جام، آبی به عشرت نخورد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶ مبین طاق کسری که شد سربلندفلک بین که چونش ز پا درفکند

کجا رفت دارا و بهمن کجاست؟که اکنون ولایات در دست ماست

کجا رفت تیمور صاحبقران؟کجا رفت نادر شه کامران؟

چگونه توقع نمائیم ماکه دنیا به ما می‌نماید وفا؟

غرض نام نیک است در روزگارکه از ما بود در جهان یادگار

نمرد آنکه در صفحه روزگارشد از مدح‌گو نام نیکش نگار

سکندر گر آب حیاتی نخورد،چو زنده است نامش به عالم، نمرد

چه غم گر ز رستم تهی عالم است؟که عالم به آوازه رستم است

بسا پادشاهان فرخنده‌بخت‌که بود از شرف چرخ‌شان پای‌تخت

نشد مدح‌گو کس در ایام‌شان‌نگشت از سخن بهره‌ور نام‌شان

از ایشان نه نام و نشانی بودنه در دست کس داستانی بود

بود بی‌سعادت همان شهریارکه نیکی نماند از او یادگار

شهنشاه از بعد این گفتگوسوی بنده خویش آورد رو

بفرمود باید کنی اهتمام‌نویسی تو احوال ما را تمام

که ماند ازین نامه دل‌گشای‌ز ما نام تا روز محشر به جای

ز لطف و کرم کرد امیدوارکه بخشد به من سیم و زر بی‌شمار

توانگر کند بعد ختم کتاب‌دهد آبرویم فزون از حباب

همه حاجتم را شه عدل‌کیش‌برآرد ز لطف و عنایات خویش

بود تا که دولت درین سلسله‌ز احسان فتد در جهان غلغله

ز دل‌جمعی وعده شاه دین‌شدم من ز یک دل به صد دل قرین

به مدّاحی شاه بستم کمر گرفتم من این‌بار سنگین به سر ان شاء اللّه تعالی اگر حیات مستعار وفا نماید، به عون و عنایت جناب اقدس الهی و امداد روح مطهر حضرت رسالت‌پناهی و به یاوری طالع خورشید مطالع شاهنشاهی، به تحریر صادرات و واردات موکب اقبال، من اوّله الی آخره می‌پردازم و از برای ارتباط کلام و توضیح احوال سعادت‌فرجام شمّه‌ای از حقایق حالات نادر شاه را با کیفیت قتل او و اولاد و اعقابش بعد از تبیین نسب پادشاه والاحسب، در اوّل این کتاب درج می‌سازم و پس از نگارش داستان جلوس جاویدنشان و گزارش برخی از وقایع رکاب ظفرتوأمان، مجملی از نفاق امرای ایران و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷

برهم‌خوردگی مملکت خراسان و ترقّی و تنزّل علی شاه و شاهرخ شاه و میر علم خان را نیز به جهت ربط مدعا و ظهور بلنداقبالی خدیو کشورگشا، درین صفحه سعادت انتما می‌نگارم و صادرات ممالک موضوعه ایران و ترکستان و هندوستان و غیره قلمرو آن حضرت را با محاربات و فتوحات خاقانی که غرض اصلی از تسوید و تحریر این مقالات لا یعنی آن است- و خود شرف‌اندوز رکاب ظفرانتساب بوده‌ام و همگی را به رأی العین مشاهده کرده‌ام- به قید تحریر و تسطیر می‌آورم و بر مقدماتی که خود اطلاع ندارم، از مردم صداقت‌کیش صحیح القول تحقیق نموده، در سلک تسوید می‌کشم. امید از مطالعه‌کنندگان چنان است که (هر) گاه بر سهو و خطایی مطلع گردند، به دامن عفو و خطابخشی پوشیده به قلم اصلاح درست فرمایند، و چون ستم‌ظریفان خورده‌گیر در صدد تفضیح و تقبیح درنیایند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹

ذکر شمّه‌ای از نسب این برگزیده درگاه حضرت ذو الجلال بر سبیل اختصار و اجمال

چون قلم اعجاز رقم، قدم در وادی طی این مطلب عظمی گذاشت، مناسب چنان می‌نماید که به دستور باقی سخنوران نکته‌دان، اول شمّه‌ای از نسب ذات با برکات ولی‌نعمت خود را در معرض بیان آورد تا مبتدیان بی‌خبر آگاهی یافته لآلی آب‌دار سمو حسب و درر شاهوار علو نسب را حسب الواقع آویزه گوش هوش خود سازند؛ هرچند پایه قدر و منزلت این منظور انظار الطاف الهی از آن بلندتر است که محتاج به اظهار نسب همایون باشد.

سزد به ذات شریفش نسب نماید فخرز آفتاب نسب‌نامه کس نخواسته است نهایت اقتدا به سنت سنیّه سخنوران نموده، شمّه‌ای از آن به معرض اظهار و بیان درمی‌آورد که اصل آن حضرت از بزرگان طوایف ایل جلیل درّانی از تیره سدوزیی‌اند که ریاست و سروری

این طایفه همیشه از تیره مزبور به دستور توره که در میان سلاطین ترک و آل عثمان و هندوستان و غیره معمول است، از آبای عظام و اجداد کرام خود میراث دارند و بعد از آن‌که آن حضرت به عنایت الهی بر تخت فیروزبخت سلطنت و صاحب‌کلاهی تکیه زدند، با الهام ملهم عیسی ذات با برکات آن حضرت به شاه درّ دران و عموم این طایفه که در رکاب نصرت انتصاب اشرف، مصدر خدمات نمایان گردیده بودند، ملقب و مشهور به ایل جلیل درّانی شدند. و از قدیم الایام ایل جلیل مزبور در دار القرار قندهار و زمین‌داور و طوبا و کوهستانات سمت قراباغ غزنین الی خطه دلگشای کابل ییلاق‌نشین و قشلاق‌نشین می‌داشتند و نسب فرخنده‌حسب این خدیو فلک‌جناب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰

به ارحام و اصلاب سرو بدین نهج اتصال می‌یابد که اعلیحضرت قدر قدرت شاه در دران گل گلزار خان علیین آشیان، محمد زمان خان سدوزی‌اند و آن برگزیده درگاه خالق بی‌نیاز، از کل قبایل جلایل سدوزی ممتاز و سرور آن قبیله واجب الاعزاز بود، در ولایت دار السلطنه هرات سلطنت و حکمرانی می‌نمود و دایم افضال و انعام و سفره مرحمت و اکرام بر عالی و دانی و خاص و عام، مبسوط ساخته و مدتهای مدید رحل اقامت در آن ناحیت انداخته بود. بعد از سپری شدن ایام حیات آن خان رضوان‌مقام، خان مرحمت و مغفرت توأمان، ذو الفقار خان، فرزند اکبر آن حضرت- که برادر بزرگ‌تر این پادشاه مهرافسر بوده باشد- مدت چندین سال در کمال عظمت و استقلال رایات سلطنت و کامرانی در هرات و فراه افراخته و بارها چپاول بر سر مشهد و سبزوار و نیشابور انداخته، چنانچه در تاریخ نادری مذکور است و اللّه یار خان برادر نادر را شکست فاحش داده و توپخانه و نقاره‌خانه و تمامی اسباب و اثاثه اردوی او را متصرف گشته و قریب شش هفت هزار کس از متجّنده قزلباشیه را کشته، اعلای لوای اقتدار فرموده و خان غفران‌نشان، محمد زمان خان خلف الصدق حضرت دولت سلطان. «۱»

گفتار در بیان شمه‌ای از طغیان نادر شاه و ذکر مجملی از بدایت احوال این خدیو خداگاه و کیفیت هلاک شدن آن پادشاه جفاکیش به‌دست مستحفظان و کشیکچیان بارگاه خویش

نادر شاه که به تقدیرات فلکی از سرحد ابیورد و دره جز خروج کرده بود، به مرور و تدریج زمان بعد از گرفتن دار السلطنه اصفهان و باقی ولایات عراق و فارس و کرمان از تصرف اشرف شاه غلجایی و برآوردن مملکت آذربایجان از ایادی تسلط سپاه رومی، هرات و قندهار را نیز بعد از کوشش‌های بسیار و تلاش‌های بی‌شمار، در ظرف مدت بیست و دو سال از تصرف گماشتگان این خانواده عزّوشان برآورده، بر ایل جلیل درّانی مسلط و مستولی گشت و از آنجا که همیشه ضابطه و دستور او چنین بود که در میان هر

---

(۱). از این‌جا به بعد در حدود سه سطر در صفحه ۳۲ و بیش از نصف صفحه ۳۳ سفید مانده است. سیاق عبارت نیز از ناتمام ماندن جمله مراد، برشمردن نسب احمد شاه تا سدو بوده است که براساس منابع دیگر چنین است: محمد زمان خان، فرزند دولت خان، فرزند سرمست خان، فرزند شیر خان، فرزند خواجه خضر خان، فرزند سدو خان.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱

ایل و طایفه‌ای که همیشه بزرگ و صاحب اسم و اعتبار می‌بوده‌اند، در نظرها بی‌وقع و بی‌قرب و منزلت داشته، مردم بی‌پا و سر و بی‌نام و نشان را به میان کار آورده، شاخص و معتبر سازد که همیشه بزرگی خود را از دولت او دانسته سر از ربقه خدمت و فرمان‌برداری نپیچد.

با حق بساز و سر ز کمند قضا مپیچ‌تدبیر کی موافق تقدیر آمده بنابراین بعد از تصرف دار السلطنه هرات و قندهار، ایل جلیل درّانی

را از محال هرات به الکای نیشابور و طایفه غلجایی را به محال ورامین و خار و طهران کوچانیده، خانه کوچ بزرگان را به رسم گرو و یورقه‌مال، به ارض اقدس آورده سکنا، و آن حضرت را- که هنوز در آن اوقات در سن ده دوازده سالگی بودند- از راه احتیاط با برادر و اعمام کرام، اکثر آوان در اردوی خود می‌داشت و عبد الغنی نام علی کوزیی که در میان ایل جلیل مزبور چندان قرب و منزلتی نداشت و در ایام والد ماجد آن حضرت به خدمت ایشک آقاسی گری سرافراز بود، پیش‌آورده ترقی داده، حکومت ایل جلیل درّانی و بیگلربیگی قندهار- که به نادرآباد موسوم ساخته بود- به مومی الیه مرجوع، همیشه شش هفت هزار کس از جوانان کارآمد ایل جلیل را در اردوی خود ملازم و در رتبه و قدر منزلت زیاده بر قزلباش و افشار خود، مراعات ایشان می‌نمود و ایل جلیل مزبور نیز به مقتضای صاف‌دلی و صدق‌نیت خود، در جمیع معارک ممالک روم و هندوستان و ترکستان- چنانچه در تاریخ نادری مذکور است- کوشش‌های مردانه و سعی‌های دلیرانه کرده ممالک بسیار را مفتوح ساخته و قشونهای بی‌شمار را به عنایت الهی منهزم و سلک جمعیت آنها را از هم انداخته، مصدر آبروی اردوی او می‌بودند؛ تا این‌که بعد از تسخیر هندوستان و مراجعت به ایران از راه ترکستان و انتظام ولایات بلخ و بخارا و خوارزم، از راه مرو و ارض اقدس و خبوشان و سملقان عزیمت داغستان نمود و به طلب خون ابراهیم خان، برادر خود، مدت سه سال در داغستان سرگردانی کشید و به سبب صعوبت جبال و سختی و استحکام آن محال، سعی او به جایی نرسید، اختلال زیادی در دماغش راه یافته روز به روز، ماده سودا و مالیخولیا شدت می‌نمود و قوت واهمه او به حدّی رسیده بود که اعتماد او از همه‌کس سلب شده، به هر ولایت که عمّال تعیین می‌نمود، بعضی را شش ماه و انتها تا یک سال زیاده در محال فرصت نداده، به‌جهت تفریغ محاسبه به اردوی خود طلب و به ضرب چوب و بریدن گوش و بینی و کندن چشم،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲

مبلغ‌های خطیر- که حصر آن از اندازه قیاس و شمار بیرون است- اخذ و عمل بر او لازم آورده جمعی تحویل‌دار و جمعی صراف و جمیع کثیری قشون به‌جهت محصلی وجه به آن ولایت فرستاده، آن عامل نیز از خوف جان خود، به اسم هرکس معرفتی داشت نوشته یا به مهر مصحوب محصل می‌سپرد که رفته وجه را به وصول رسانیده انفاذ خزانه کلات نمایند. تا کار به جایی رسید که از دست جبر و ستم، مردم به جان آمده به هر وسیله و ترتیبی که ممکن بود از اردوی او فرار و هیچ آفریده از امرا و ارکان دولت و نزدیکان او را جرأت نبود که حقیقت اختلال ممالک و احوال مردم را حالی او نمایند.

پای عقل عقلای فلاطون‌پیشه، روز و شب در راه پرگل و لای این اندیشه فرورفته و حواس دانشوران ارسطونشان، لیلا و نهارا در فکر و خیال نقش‌بندی این صورت محال آشفته بود که چگونه با این زیست و سلوک، دولتش اینقدر دوام و اساس سلطنتش استحکام گرفته؟ زیرا که قرار شیر برفی در کره نار و استواری نخل موم در گلزار آتش از محالات روزگار است و شاهد مضمون حدیث «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم» چون چند روزی از برای مصلحت‌های کامله الهی چهره ما صدق در زیر نقاب احتجاب پنهان داشت، مردم را روز به روز، حیرت بر حیرت می‌افزود.

کزین ظلمهای پر از قهر و کین‌نیامد چرا آسمان بر زمین

قیام قیامت چرا دیر شدکه این‌قدر در بند تأخیر شد

گروهی به دهریّه تابع شدندگروهی به الحاد شایع شدند

گروهی به آیین اهل فرنگ‌ز تسبیح زنّار بستند تنگ به حدی سودا در سرش جوش کرد که فرزند ارشد اکبرش رضا قلی میرزا (را)- که نایب السلطنه ایران و چشم و چراغ دولتش بود- به توهّم این‌که دو سال قبل ازین در بیشه مازندران تفنگ‌اندازی که تیری به قصد او انداخته بود، شاید تحریک او باشد از طهران به حضور طلبیده از نور دیده عاطل ساخت و طهماسب قلی خان جلایر را که از روز اوّل شریک الدوله و امین السلطنه و دولتخواه بلااشتباه بود، زیاده بر ابراهیم خان برادرش درباره او اعتماد داشت- و در

آن اوقات چون علی قلی خان برادرزاده‌اش را به سرداری سیستان مأمور ساخته بود، به رسم اتالیقی در معسکر او رفیق و صاحب‌اختیار امور او بود- از قوت واهمه روگردان شده، علی قلی خان را نیز تزلزل در اساس آرام و قرارش راه یافته، هردو بنای مخالفت گذاشتند و در هنگام مراجعت از عراق از راه کرمان، سودایش

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳

به مرتبه‌ای بالا گرفت که عمّال و کدخدایان هر ولایت را که به اردو برای تفریغ حساب می‌طلبید، دیگر رخصت انصراف نداده، در همان اردو کلّه‌منار ساخته، قشونها به محصّلی با جمعی کثیر صراف و تحویل‌دار و قطارهای شتر و قاطر برای حمل و نقل خزانه آن ولایات می‌فرستاد. من الجمله اکراد خبوشان سر از خدمت باز زده، علی قلی خان نیز به هرات آمده، لوای مخالفت افراشت. بعد از ورود به الکای جام که از چهار طرف او محصلان را جواب کرده راه نمی‌دادند و متوالیا به اردوی او می‌رسیدند، سراسیمه و متحیر گردید که اولاـ به دفع کدام‌یک پردازد و درین چارموجه بلاـ چه چاره سازد. بالاخره به هزار فلاکت وارد ارض اقدس و اولاد و احفاد و اهل حرم و تتمه خزاین و دفاین خود را به کلات که محکمه قدیم او بوده فرستاده، خود بلا توقف عازم خبوشان گردید. بعد از ورود به نیم فرسخی خبوشان وقت عصر که جابه‌جا قشونها قرار گرفته نصب خیام اقامت نمودند، جارچیان قدغن او را به گوش تمام اهل اردو رسانیدند که فردا تا پادشاه سوار نشود و تیپ‌آرایی نکند، بنه قشون باید که از جای و مکان خود حرکت ننماید. ازین معنی جماعتی که از جبر و ستم نادر شاه و اخذ مسترد «۱» او به تنگ آمده شب و روز در کمین فرصت بودند که او را برطرف نمایند، خوشوقت و مسرور شدند که شاید امشب فرصت یافته کار او را بسازیم. از آن‌جمله محمد قلی خان افشار ارومی که به منصب کشیکچی‌باشی‌گری در دولتخانه سرافراز و درین تمهید با جمعی دیگر همداستان و دمساز بود.

چون خسرو زرین تخت مهر از تخت عاج سپهر به زیر آمده قامت روزگار به قبای مخمل مشکی شب آرایش یافت، محمد قلی خان سیزده نفر دیگر از معتمدان را با خود رفیق ساخته، مکمّل و مسلّح داخل سراپرده او گردیدند. و یک نفر از توابین خود را به میان کشیک‌چیان فرستاده اعلام نمود که دسته‌های کشیک جابه‌جا شلیک نمایند. بعد از آن‌که قدم به سراپرده گذاشتند، خواجه‌سرای سیاه‌مهیبی که به اعتماد خان موسوم بود، سراسیمه از خواب جسته به محمد قلی خان زبان فحش و اعتراض گشود که تو کیستی و ترا چه نسبت و جرأت است که درین وقت شب پای جسارت به سراپرده شاهنشاهی گذاری؟ مگر از حیات خود در آزاری و از جان خود بیزار؟ محمد قلی خان ازین سخن در

---

(۱). ظ. مستمر درست است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴

خنده شده نوک شمشیر را حواله او کرده شانه‌اش شکافته، خواجه‌سرا از اثر آن زخم افتاده مدهوش گردید. درین وقت پادشاه سراسیمه پاسوزی در دست با یکتای الخالق از خیمه بیرون آمده رو به محمد قلی خان آورده از روی هیبت بانگ بر وی زد که نمک‌حرام تو چه می‌خواهی؟ محمد قلی خان گفت من ملک الموتم و به قبض روح تو آمده زبان از گفتن دربند و گردن به تیغ تسلیم بند که روز عمرت سرآمده، و با وصف این‌که نادر شاه کلاه سموری در سر داشت که پنج شش لای از سقلاط دوخته بودند و هیچ شمشیر الماس‌دمی بر آن کار نمی‌کرد، و امّا به مضمون چون قضای الهی جاری شود هیچ سپری حمایت از تیغ بلا نمی‌تواند کرد و چون ایام حیات به‌سر آمد دقیقه‌ای را از زندگی بر آن اضافه نتوان نمود.

پرتو عمر چراغیست که در بزم وجودبه نسیم مژه برهم زدنی خاموش است محمد قلی خان این بگفت و شمشیری بر فرقش نواخت که کلاه مزبور شکافته یک وجب در مغزش نشست و به محض یک ضربت چون حول دیو بر زمین افتاده، اما زخمش چندان کاری نبود. محمد قلی خان به روی سینه‌اش نشسته به اتمام کارش پرداخت و گنبد سرش را از قلعه بدن جدا ساخت. از سراپرده بیرون

آمد و رفیق محمد قلی خان صالح‌بیگ مین‌باشی سرکشک، خاله‌زاده نادر شاه بود و ازین معنی چهارده نفر مطلع بودند و کسی دیگر خبر نداشت. تا صبح روشن شد و این خبر در میان قشونهای اردوی او انتشار یافته، مردم از پی تاراج مال یکدیگر به‌هم درافتاده قشونها دسته دسته و تیپها از جوانب بسته گردید.

در بیان طلوع آفتاب سلطنت و اقبال و سطوع نیّر سپهر عظمت و جلال به عون و عنایات حضرت ذو الجلال از مشرق سعادت و کمال به طریق اختصار

چون اردوی ایل جلیل درّانی در پایان اردوی نادر شاه و سرکرده ایشان محمد خان غلزایی بود، قشون نادر شاه تمام توپخانه و زنبورک‌ها را که شصت عراده از کوچک و بزرگ توپ و هفتصد نفر شتر بزرگ بود، بر قشون درّانی بسته علامت روز قیامت را آشکارا ساخته و کار بر ایل جلیل درّانی تنگ شده، به مقتضای راستی و انصاف و مروتی که خداوند عالم در سرشت این طایفه به‌دست قدرت و مرحمت خود مخمّر ساخته

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵

است، آن جماعت نیز اعانت از جناب اقدس الهی خواسته، متوکلا علی اللّه اردوی خود را جمع نموده متوجه مدافعه آن جماعت شدند، که درین اثنا جناب مسبب الاسباب که آن حضرت را درین مدت به مقتضای مصلحت شامله از آفات و عاهات محفوظ و محروس می‌داشت رسانیده، از یک طرف ظاهر و مانند شاهباز عرش‌پرواز دولت و همای آسمان‌فرسای سعادت، سایه عاطفت بر مفارق آن جماعت افگنده، همگی آن جماعت را روح تازه در بدن و جان بی‌اندازه در تن درآمده، زبان به حمد و ثنای الهی گشودند و مانند پروانه بر دور شمع، در خدمت آن حضرت بر سر آن جماعت کم‌فرصت یورش برده، به یک حمله مردانه تاب مقاومت نیاورده شکست بر ایشان افتاده جمع کثیری مقتول و اسیر، قورخانه و زنبورک‌خانه به تصرف اولیای دولت قاهره درآمده، ایل جلیل درّانی نظر به این کم‌فرصتی که از قزلباش ملاحظه نمودند، خواستند که تمام قزلباش را به قتل آورند و خانه کوچ و حرم نادر شاه را برگردانند. نهایت از آنجا که رحم و مروت از بدو فطرت سرشته آب و گل طینت صافی‌طویت آن حضرت می‌باشد، غازیان را ازین حرکت مانع آمده از خون آنها گذشتند.

القصه بعد از وقوع این فتح نمایان، اسرا و گرفتاران را با توپخانه و شتران و زنبورک جمع ساخته از آن مکان حرکت و عازم مقصد گردیدند. بعد از ورود به منزل سلطان میدان، آن حضرت بنابر پاس حقوق دوستی، اسرا را با شتران زنبورک مرخص فرموده در کمال رفاه و آرام، همه‌جا طی مراحل و منازل نموده، به الکای ترشیز- که در خراسان ولایتی است معمور و به وفور میوه و خوش‌هوایی مشهور- رسیدند. در کوهی که در سمت راه واقع بود که در میان دره، قلعه بسیار مستحکمی و جمعی از اشرار و اوباش ترشیزی در آن سکنا و سر راه بر مسافر و مترددین گرفته به تاراج و دست‌اندازی مشغول می‌بودند. چون از دو طرف دره کوه بسیار عظمی و منزل منحصر به همان قلعه بود، بنه اردوی معلّی نصب خیام اقامت در قرب همان قلعه نموده به محض نزول ایشان اهل قلعه کم‌فرصتی نموده بدون اینکه احدی از غازیان فیروزی‌نشان، متعرض مال و احمال ایشان گردد، پیش‌دستی کرده و اظهار جلادت و شجاعت نموده و تفنگها را از قلعه کشاد داده، شکار مفتی تصور کرده می‌خواستند که بنه را از آن مکان گردانیده دستبردی برسانند که درین اثنا علامت موکب همایون از گرد راه ظاهر و با سواره غازیان فیروزی‌نشان درّانی مانند بلای آسمانی، اطراف قلعه مزبور را مرکزوار احاطه فرموده، از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶

چهار طرف یورش آورده، کار بر قلعگیان تنگ شده، چند نفر از کدخدایان خود را با پیشکش لایق بیرون فرستاده دست عجز و استیمان به دامن آن حضرت استوار ساختند و آن حضرت نیز به مقتضای مروت جبلی، تقصیرات اهل قلعه را به عفو و اغماض

مقرون و فرستادگان را مرخص و آن شب در حدود قلعه توقف فرموده، علی الصباح از آنجا حرکت و چند فرسخ که طی مسافت فرمودند، سه قلعه دیگر در آن منزل واقع بود که اهل قلعه از برای ادای سورسات و آذوقه قشون ابا و استنکاف نموده ابواب اطاعت بر روی خود بستند. چون معلوم شد که نصایح و مواعظ در آن جماعت بی‌اثر است، غازیان فیروزی‌نشان درّانی به محض امر و اشاره نواب کامیاب صاحبقرانی، در اندک زمانی قلاع مزبور را به یورش مفتوح و آذوقه قشون را گرفته قدغن فرمودند که احدی متعرض قتل و اسر و نهب آنها نگردد. و روز دیگر از آن منزل حرکت و در نواحی تربت حیدریه نصب خیام اقامت فرموده متوجه انتظام غازیان فیروزی‌نشان گردیدند که ناگاه آثار قشون بسیار قریب ده دوازده هزار کس از سمت هرات پدیدار گشت که علی قلی خان سپهسالار برادرزاده نادر شاه از هرات ایشان را بخصوص سر راه گرفتن غازیان درّانی تعیین کرده، بعد از ورود قشون و ملاحظه ضابطه و انتظام موکب منصور، اردو یقین حاصل نمودند که مرد میدان نبرد نیستند.

ای مگس! عرصه سیمرغ نه جولانگه تست‌عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری دیگر جرأت مقابله و مجادله در خود ندیده موکب همایون نیز تا چاشت روز دیگر در آن منزل انتظار کشیده و اثری از قشون و حرکت ایشان ظاهر نگردیده معلوم شد که حالت مقابله را در خود ندیده در بیغوله اختفا خزیده‌اند. بنابراین موکب همایون چاشتگاه روز دیگر از منزل تربت به‌سمت قصبه جنابدتون حرکت فرموده در کمال آرام و اطمینان همه‌جا به دولت و نصرت و اقبال همعنان طی منازل و مراحل فرموده تا به محال مزبوره رسیده، در آنجا به عرض اقدس رسانیدند که درین محال چند قلعه هست که اشرار بسیار دارد. بنابراین پیشتازان موکب منصور به امر و اشاره آن حضرت متوجه قلعه‌جات مزبور گردیده به محض ملاحظه این حرکت، اهالی قلعه‌جات مزبور تمام، قرآنهای مجید در دست گرفته، شالها در گردن افگنده، از روی مسکنت بیرون آمده، از تقبیل غبار سم ستور خاقان منصور سعادتمندی حاصل و حقیقت فقر و مسکنت و عجز و استیمان خود را به عرض خدیو عادل و مرشد کامل رسانیده، آن حضرت نیز به مقتضای مروت جبّلی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷

تمام کدخدایان را به مراحم بیکران شاهانه امیدوار ساخته، ایشان و اهالی قلعه‌جات مزبوره قرب سه چهار هزار خانوار ایلات شاهسون و بختیاری با اموال و دواب زیاده از حد و حصر از هرات به محض استماع قضیه نادر شاه کوچیده به قصد اماکن و اوطان قدیم خویش عازم ولایات عراق و آذربایجان بودند که در آن حدود دچار موکب نصرت‌مدار گردیده و باز همت بلندپرواز خاقان سرفراز، از شکار این صیدهای به پای خود آمده، مردانه‌وار درگذشته به خوانین عظام و سران اردوی نصرت احتشام امر فرمودند که متعرض حال احدی از آن جماعت نگردند،

جماعتی که تلاش رواج دین دارندسلوک خویش به هر حالتی چنین دارند

همیشه بهر شکار همای بخت بلندکمیت سعی جهانگرد زیر زین دارند و از آن منزل نیز به دولت و اقبال گذشته منزل به منزل وارد الکای فراه گردیدند. در حدود فراه نیز قشونی که از جانب علی قلی خان مأمور فراه بودند، به طمع خام دستبرد افتاده، جمعیتی درست کرده از قلعه فراه به عزم مقابله و مجادله بیرون آمدند. بعد از ملاحظه استعداد آن جماعت، خدیو جهانگیر التفاتی به ایشان نکرده مطلقا از جای خود حرکت نفرموده، دویست و سیصد نفر از غازیان فیروزی‌نشان درّانی را مأمور فرمودند که رفته جواب آنها را بدهند. غازیان نیز این معنی را فوزی عظیم شمرده، به قصد مدافعه آن جماعت حرکت و به محض مقابله، شکست بر آن طایفه افتاده، در کمال ادبار و انکسار از معرکه فرار و چند نفر طعمه شمشیر آبدار غازیان شیرشکار و جمعی هم گرفتار قید اسارت گردیده به خدمت آن حضرت آوردند. باز عفو خطاپوش شاهانه شامل حال آن جماعت گردیده همگی گرفتاران را به تصدق فرق فرقدان‌سای اقدس مرخص و از قصبه گرشک چند نفر از غازیان درانی را از رکاب سعادت انتساب بیشتر به جهت اخبار قضیه قتل نادر به تقدیر ملک قادر و مژده ورود مسرت‌آمود مقدم میمنت نمود، به دار القرار نزاهت آثار قندهار پیش خوانین درّانی نامدار که

همراه نور محمد خان علی‌زایی سردار بودند فرستاده اعلام نمودند که خزانه و فیل‌خانه و فرمایشات ممالک موضوعه را که به خراسان به اردوی نادر شاه می‌آوردند، در هرجا رسیده باشند، به همانجا نگاه داشته، خود نیز بار اقامت کشانیده و لشکر افاغنه بازخواست کم‌وکاست به ذمّه خود دانسته در حفظ و حراست احمال و اثقال و اموال پادشاهی سالک مسالک حزم و آگاهی بوده اصلا غفلت و کوتاهی ننمایند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸

چون نور محمد خان علیزیی از جانب نادر سردار ملک قندهار و سرکرده ایل جلیل درّانی بوده و حسب الامر نادر شاه قشونهای درّانی را جمع کرده و از قندهار حرکت نموده در چمن سنجری، یک فرسخی شهر قندهار، توقف داشت و تقی خان شیرازی و ناصر خان صوبه‌دار کابل و پیشاور هم به موجب حکم شاه مذکور همراه خزانه و فیل‌خانه و فرمایش ممالک موضوعه، قبل از وقت آمده عازم اردو شده و به نور محمد خان ملحق گردیده، اراده داشتند که همراه لشکر درّانی متوجه اردو شوند و کلهم اجمعین در منزل سنجری فراهم آمده و پیشخانه را از آنجا روانه کرده، صبح فردا در صدد کوچ به منزل پیش بودند که در آن اثنا چاپاران از خدمت ارفع اعلی با خبر قتل نادر شاه و حکم خسرو دین‌پناه آمده در خلوت، حقایق احوال و دقایق اقوال بندگان درگاه خاقانی به خوانین درّانی ظاهر نمودند. از ورود این خبر شورش‌اثر، در احوال مردم تغیّر و تحلّل روداده، میان لشکر تزلزل و غازیان درّانی تقی خان و ناصر خان و رفقای ایشان و غیر طوایف- که همراه بوده‌اند- همگی را برهنه نموده، پیش کسی چیزی باقی نگذاشتند و سوای خزانه و اموال پادشاهی که محفوظ مانده، دست غارت‌گری از اموال احدی برنداشتند. ازین حادثه تقی خان و ناصر خان محتاج به قوت شده، به در خانه عبد الرحمان خان توپچی‌باشی رفته از بلقور او که به فقرا و مساکین همیشه می‌داد، خود را گرفته و اوقات می‌گذرانیدند و از آنجا منزل به منزل وارد دار القرار قندهار و با شاهدان دل‌آرای دولت و سعادت و کامرانی هم‌آغوش عشرت و مسرت و به بهجت سرشار گردیدند.

[وقایع سال اول]

در بیان رسیدن رایات نصرت‌شعار به دار القرار قندهار و شرح جلوس حضرت جهانبانی بر تخت فیروزبخت مملکتستانی و وقایع سال اول جلوس میمنت مأنوس مطابق سنه ۱۱۶۰ هجری موافق سال توشقان‌ئیل ترکی

از آنجا که اساس کار عالم را کارکنان قضا و قدر، بر وجود سلطان عادل و نصب پادشاه نصفت دستگاه دریادل گذاشته‌اند و غازیان نصرت‌نشان درّانی که فی الحقیقت دولت نادرشاهی به ضرب شمشیر مجاهدت و معاضدت ایشان رونق و انتظام یافته بود، کجا سر به خدمت دیگری فرود می‌آوردند؟ و با وجود ذیجود آن حضرت که از قدیم الایام بزرگی و اختیار ایل جلیل درّانی از آبا و اجداد بزرگوار به میراث یادگار داشتند، کی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹

اطاعت غیری را بر خود گوارا می‌کردند؟ تمامی خوانین عظام و رؤساء و سرکردگان والامقام، بعد از مصلحت و کنکاش از خواص و عوام به جمعیت و ازدحام تمام، وارد درگاه سپهر احتشام گردیده، متفق اللفظ و الکلمه استدعای جلوس میمنت مأنوس اقدس بر اورنگ سلطنت موروثی نمودند. هرچند طبع بلند و همت آسمان مؤیّد آن حضرت- که همای همایون‌بال سعادت دو جهانی را در شکارگاه فقر و درویشی، صید دام گوشه‌نشینی و عزلت‌اندیشی خود ساخته بود- از قبول مستدعیات ایشان ابا و استنکاف فرموده، فایده بر آن مترتب نگردید و ایستادگی و اصرار آن جماعت از حد گذشت. مع هذا درویش عاقبت‌اندیش تجردکیشی موسوم به درویش صابر از بدو حال نظر به ملاحظه انوار عظمت و دولت و کامرانی و اقبال از ناحیه احوال فرخنده‌مآل آن خدیو بی‌همال همیشه مانند نصرت و اقبال، ملازم رکاب هلال مثال و پیش از وقوع قضیه قتل نادر شاه به الهام ملهمان غیبی عرض کرده بود که

شادروان قصر دولت خدیو سکندرمنزلت وقتی بر سر پا خواهد شد که سراپرده دولت نادری سرنگون شود و در آن روز آن حضرت را به این نوید سراسر امید بشارت داده همه‌جا در موکب همایون حاضر و ناظر می‌بود، در آن روز از میان فرق سرکردگان ظاهر گردید. در اثنای استدعا و التماس مردم و ابا و استنکاف خدیو جهانستان، گیاه سبزی به‌دست گرفته نزدیک آمده، به جای جیقه بر گوشه کلاه آن حضرت استوار ساخته، این خطاب مستطاب را تکرار نمود. نظم

ای قبای پادشاهی راست بر بالای توتاج شاهی را فروغ از لؤلؤی لالای تو

آفتاب فتح را هردم فروغی می‌دهددر کلاه خسروی رخسار مه سیمای تو ***

پادشاها لشکر توفیق همراه تواندخیز اگر بر عزم تسخیر جهان ره می کنی

با کمال عزّ و جاه از پیشگاه سلطنت‌آگهی و خدمت دل‌های آگه می کنی در همان ساعت فرصت نداده فاتحه فتح فیروزی و دوام سلطنت و بهروزی به اسم سامی و القاب نامی آن حضرت در مجمع عام به گوش هوش کافه انام رسانیده، چون به مقتضای صفای باطن دست رد بر مسئول فدویان جان‌نثاران قدیمی گذاشتن و گفتگوی درویشان و اهل اللّه را بیهوده انگاشتن، از شیوه مروت و انصاف و حقیقت‌شناسی و آگاهی بعید بود، لابد.

به ساعتی که تفاخر کند به آن ایام‌به طالعی که مباهی شود به آن انجم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰

مجلس پادشاهانه ترتیب داده مسند سلطنت و پادشاهی آراستند و در آن ساعت سعد که به قواعد نجومی دلالت بر ثبات دولت و امداد زمان می‌نمودند، آن شاهنشه کشور اقبال، اریکه فرمانفرمایی را به یمن قدوم سعادت‌لزوم زینت‌طرازی و افسر حلاوت و تاج‌داری، از فرق فرقدان‌سای اقدس سرافراز و انواع شیرینی‌آلات و تنقلات و حلویات و نودیات به مجلس بهشت‌آئین کشیده، کام امید خوانین و فدویان از شهد روح‌افزای حصول مامول و مراد، شرین و لذت‌یاب گردیده و بعد از صرف شیرینی شیلان جلوس، به محفل خلد متکاکل موافق ضابطه و دستور سلاطین مکرمت‌آئین کشیده و تمامی خوانین و رؤسا و سران سپاه ظفردستگاه، لذّت‌یاب اطعمه الوان عنایت بیکران خاقانی و رئوس منابر و وجوه دنانیر به نام نامی و القاب سامی آن حضرت آرایش پذیرفت و اهتزار نسیم آوازه معدلت‌اتّصاف خاقان حمیده‌اوصاف، خس و خاشاک جور و اعتساف از اطراف و اکناف رفت. نقود و اجناسی که محمد تقی خان شیرازی و ناصر خان، صوبه‌دار کابل و پیشاور به موجب طلب نادر شاه از قندهار به کلات می‌بردند و در اثنای راه به ورود خبر کشته شدن نادر شاه، طوایف ایلات درّانی اسباب دولت و سرمایه ثروت خوانین مذکور به غارت بردند و مردم همراهی را تماما برهنه کردند و چیزی به احدی ابقا ننمودند و آن اجناس خزینه که از گنجینه عطیات الهی برای این سرافرازی یافته عنایات نامتناهی، از مدتی امانت بود و به حکم حکیم حکمت‌آفرین، از جایی به جایی نقل و تحول می‌نمود و به موادی صدق انتمای او «۱» از دستبرد حوادث محفوظ مانده، به قبضه تصرف اولیای دولت درآمد. شاه دریادل ابرنوال به مقتضای جود و سخای به کمال، هریک از ریش‌سفیدان و سرکردگان ایل جلیل درّانی و دیگر سعادت‌اندوزان بساط قرب خاقانی را که در جشن جلوس میمنت مأنوس پایه سریر خلافت مصیر حاضر و به مشاهده انوار اقبال خلیفه ایزد بی‌همال، بهره‌اندوز معالی و مفاخر بودند، درخور پایه و مراتب انعام و مواجب، مرحمت فرموده، موافق قدر و منزلت به خدمات و مناصب و عطای خلاع خورشید التماع و جیقه‌های ثریا ترصیع مهرشعاع و خطابات عالیات خانی و عنایات بلانهایات سلطانی، به اوج عزّت و رفعت جاودانی رسانیدند و همچنین به سرکردگان قزلباشیه و کابلی و غیره که اقتباس نور سرور از دولت حضور نموده، آثار

---

(۱). جای چند کلمه در متن سفید است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱

فدویّت و دولتخواهی در تقویت و استحکام بنیان سلطنت و پادشاهی از آنها به ظهور می‌رسید، به انعامات خسروانه و عطیّات ملوکانه نواخته، از امثال ممتاز گردانیدند و از بخشش عامّه و نوازش تامّه آن حضرت، امیر و فقیر و صغیر و کبیر و برنا و پیر و دوست و موافق و مخالف و منافق کامیاب گردیده، آوازه بذل و احسان به اطراف جهان رسید.

محمد تقی خان و ناصر خان که احوال‌شان سابقا نگاشته قلم وقایع رقم شده، عریان و بی‌سامان خود را به بارگاه خلایق‌پناه رسانده بودند، هرکدام به مرحمت خلعت قیمتی و یکصد تومان تبریزی به رسم انعام سرافراز گردید.

در بیان مخالفت و یاغیگری جماعت بریجی و ترینی و تعیین شدن محبت خان و مانو خان درّانی از درگاه ظلّ سبحانی به تنبیه آن بدمستان باده غرور و نادانی و متفق گردیدن آنها به ارباب بغی و عصیان و ظهور نمک‌حرامی از نور محمد غلزایی و رفقای وی

در آن هنگام میمنت‌فرجام و ایام سعادت انجام که افسر خلافت از تارک مبارک خدیو جهان‌گشا و تاج سلطنت از فرق فرقدان‌سای اشرف اعلی، درجه عزّ و اعتلا یافت و سریر فرماندهی به جلوس خسرو عالم‌آرا و پای‌بوس خاقان کشورگشا مرتبه عزّ و علا حاصل نموده، آفتاب اقبال بی‌زوال بندگان درگاه معلّی در ساحت ارض و سما تافت، نظم

ولایت ز عدلش پرآوازه گشت‌ره و رسم فرماندهی تازه گشت فرمان واجب الاذعان قضا جریان به احضار رؤساء و ریش‌سفیدان ایلات و حکام و بگلربیگان و سرداران ولایات، در حضور فایض النور، شرف صدور یافته مقرر شد که هر یک از سران عقیدت‌اندیش با جمعیت و تبعه خویش، به پایه سریر خلافت‌مصیر آمده، سرمایه سعادت جاودانی اندوزد و به اقتباس انوار و لوامع این دولت ساطع، چراغ کامیابی دو جهانی افروزد.

به حکمش رقم گشت هرسو روان‌چو وحیی که نازل شود ز آسمان

به مردم رسیده چو فرمان اودل و جان نمودند قربان او

در حکم آن شاه با داد و جودشد آویزه گوش هرکس که بود اکثری از اصحاب سعادت و اقبال به رهنمونی طالع فرخنده‌فال، ادراک دولت لایزال و ملازمت ملازمان درگاه سپهر مثال را واسطه حصول امانی و امان جان و مال دانسته،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲

امتثال مضامین ارقام مکرمت اشتمال نموده و زبان به بیان «ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ» به استعجال گشوده، حلقه اطاعت و فرمان‌بری در گوش و غاشیه خدمت و چاکری بر دوش، به تلثیم عتبه علیّه و تقبیل سده سنیّه مشرّف گردیدند و شاهد مقصود و مراد به فیض تربیت و عنایت خاقان عالی‌همت والانژاد در آغوش

کسی را که طالع مددکار بودسعادت‌قرین، بخت بیدار بود

کمر بست در خدمت شهریاربه گردون رسانده سر افتخار

در اندک‌زمانی ترقی نمودز اقران خود گوی سبقت ربود

اگر قطره‌ای بود، عمّان شده‌و گر ذره‌ای، مهر تابان شده

نموده پی بندگی ازدحام‌به درگاهش از هرطرف خاص و عام

سر سرگروهان هر مرزوبوم‌ز بس کرده بر آستانش هجوم،

شدی بر زمین هرطرف جلوه‌گرز نقش جبین نقش پا در نظر و بعضی از ارباب شقاوت و ادبار از زبونی بخت ناسازگار، عصیان و طغیان را باعث پیش‌آمد کار پنداشته، سر از قلاده بندگی و اعتقاد، پا از جاده فروتنی و انقیاد بیرون گذاشته، خود را در بادیه مخالفت و هاویه ضلالت انداختند و به اغوای نفس اماره و وسواس شیطانی و اقتضای جهل و نادانی، سالک مسالک نافرمانی گشته، به تخریب بنای هستی خود پرداختند. بیت

کسی را که شد بخت بد رهبرش‌نشد فرش خاک در شه، سرش

چو از کبر زین بارگه دور ماند،ز دولت همه عمر مهجور ماند

هرآنکس که سرتافت از بندگی‌به ناکامیش شد سر زندگی مصداق این مقال صورت حال خسران‌مآل کرم خان ترینی و مقصود خان بریجی و رفقای ایشان است که روی نیاز از درگاه خدیو گردن‌فراز برتافته و توفیق سعادت آستان‌بوسی از طالع ناساز نیافته، سر از اطاعت باززدند و سرکشی آغاز کردند، آخر الامر به جزای اعمال رسیدند و مرارت باده ندامت و انفعال چشیدند. چون خبر تعنّد و خودسری و آوازه تمرّد و یاغی‌گری کرم خان ترینی و مقصود خان بریجی به مسامع حقایق مجامع حضرت اعلی رسید و به تحقیق انجامید که مشار الیها به دلالت ارقام مطاعه و استمالت حاملان احکام لازم الاطاعه هدایت‌پذیر نگردیده، ما صدق آیه کریمه «مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَلا هادِیَ لَهُ» حسب حال خود ساختند و در تیه گمراهی اقامت ورزیده، رایت بغض و عناد از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳

هیجان مواد فتنه و فساد افراختند و با این قرب جوار که در سه منزلی دار القرار قندهار تمکن و استقرار داشتند، به مخالفت پرداختند؛ آتش غضب خسروانه زبانه زده و آن حضرت تنبیه و قلع و قمع دشمن خانگی بر امور دیگر مقدم و خالی نمودن حوالی پایتخت را از خس و خاشاک وجود فتنه‌جویان افساد توأم، الزم و اهم دانسته، محبت خان درّانی را- که در آن زمان بیش از پیش منظور انظار و عنایات خاقانی بود- به رتبه ممتاز سپهسالاری سرافراز فرموده، با جمعی از عساکر فیروزی‌مآثر جهت تنبیه و تخریب کرم خان ترینی به فوشنج فرستادند و مانو خان را نیز به تفضّلات شاهانه نواخته و به مرتبه ارجمندی سرداری افواج قاهره معزّز ساخته برای تهدید و تأدیب بریجی با سامان شایان و سرانجام نمایان، رخصت شورابک دادند. با وجود این‌که مشار الیهما شرف انتساب اهلیت به این دودمان خلافت‌مکان سراپا حمیت داشتند، به مضمون این مقوله، بیت

چو تیره شود مرد را روزگارهمه آن کند کش نیاید به کار به وساوس شیطانی و هواجس اغراض نفسانی، حقوق عنایات را مبدل به عقوق نموده، سوابق احسان اجداد عظام و آبای عالی‌مقام خدیو جم احتشام و لواحق مراعات و تفقدات خسرو حمیده‌صفات که درباره ایشان مبذول بوده، تماما را کأن لم یکن انگاشته و در مزرع سینه بذر نفاق و کینه کاشته، چون جوفروشان گندم‌نما بنای کار را بر غدر و دغا گذاشتند و با نور محمد خان علی‌زایی که در زمان نادر شاه سردار ایل جلیل درّانی و صاحب‌اختیار ملک قندهار شده بود و میان‌داد خان اسحق‌زیی و جمعی دیگر از حسدپیشگان شراندیش درّانی که صلاح احوال خویش در فتنه‌جنبانی می‌دیدند و ابتدای دولت خداداد را از بی‌بصری وقعی نگذاشته، از تجلی انوار خورشید اقبال خسرو بی‌همال، شب‌پره‌مثال چشم می‌پوشیدند به اقتضای خودکامی و نمک‌به‌حرامی، در پرده ساز موافقت نواخته و به آنها ساخته، بساط بزم نادولت‌خواهی به این تمهید گستردند.

مشار الیهما به شورابک و فوشنج رفته با ترینی و بریجی متفق گردیده و درّانی را هم آنچه توانند به دانه‌ریزی احسان، صید طایر دلهای ایشان کرده، در مخالفت تحریص و ترغیب نموده همگی من حیث الاتفاق از بیرون عزیمت مخاصمت خدیو آفاق نمایند و در وقتی که خبر ورود بیرونیان به آنها رسد، نور محمد خان و میان‌داد خان و غیره در درون شهر آماده و مستعد کار گشته، بازوی گیرودار گشایند و به یک‌بارگی از دو طرف آسیب و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴

گزند به ذات ارجمند رسانند.

گروهی که بوده ز روز ازل‌چو خفاش در تیره‌روزی مثل

به انوار خورشید اقبال شاه‌ز کوری نیارست کردن نگاه

به ظاهر زده گرچه دم از وفاق‌به دل کاشته تخم بغض و نفاق

ز جوش حسد خسته و زار شددر اندیشه رخنه کار شد بالاخره بعد از انقضای مجلس مشورت و کنکاش فریقین و موکد و محکم‌گشتن عهد و پیمان به ایمان از جانبین، مانو و محبت روانه مقصد گردیدند و نور محمد خان و میان‌داد- چنانچه معهود مقرر شده بود- در شهر توقف ورزیدند، اما غافل ازین که

کسی را که طالع کند یاوری‌که باشد که با او کند داوری

خدا هرکه را برگزید از عبادبه او تخت و دیهیم و اقبال داد

گر از خصمی او جهان دم زندچه یارا کسی را که برهم زند؟

به هرجا که خورشید رخشان شودچه امکان که خفاش پرّان شود؟

چو شهباز طیران کند در هواز مرغان نماند اثر هیچ‌جا و آن کورباطنان ندانستند که بدی خیالات فاسده و شر اندیشه‌های کاسده که به تحریک سودا و مالیخولیا در خاطر ایشان جاکرده بود، به فحوای «وَ لا یَحِیقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» به آنها بازگشت خواهد کرد. «زهی تصور باطل، زهی خیال محال!»

القصه آن گمراهان تیه آفت و رنج، اعنی محبت و مانو به شورابک و فوشنج رسیده و بعد از مدهوش گریدن از نشئه سرخوش رحیق ملاقات، جماعت بریجی و ترینی، مکنون درون خود را به ظهور آورده، در سرکشی و مخالفت با یکدیگر همدست و در سلسله متابعت هم، پای‌بست گریدند و اکثری از رؤسای ایل جلیل درّانی را به مکر و تزویر و تطمیع مبلغهای خطیر، از راه برده و در باطن قانون موافقت ساز و برای پرده‌داری، جنگ زرگری و خصومت ظاهری آغاز نموده، به‌جهت اظهار اخلاص و فدویت عریضه متضمن درخواست به کمک و فرستادن توپخانه به درگاه فلک آستانه، ارسال داشته در تقدیم مراتب بندگی افزودند.

از برون چون سیم خالص روسفیدوز درون چون قلب ممسک روسیاه بنابراین رویه صواب‌انتما، حضرت اعلی مسئول محبت و مانو را به عزّ قبول موصول فرمود. عبدل خان ماکو را که در آن‌وقت به خطاب مستطاب شفقت خانی و به نظارت سر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵

کار خاصه شریفه عزّ اختصاص داشت، با جمعی کثیر از افواج رکابی و ده پانزده عراده توپ و شترهای زنبورک، حسب الاستدعای آنها به کمک روانه ساختند. عبدل خان ماکو پیش محبت و مانو رفته و از این جهت که ایشان را قوی‌دست مشاهد نموده، یا از ابتدا در کنکاش با آنها شریک بوده، با نامبرده‌ها از در سازش درآمده، رنگ موافقت ریخت و خاک تیره‌انجامی با زلال صفای عقیدت آمیخت. در خلال این احوال، نواب خان الکوزیی و چند نفر دیگر از معسکر محبت و مانو، پنهانی برآمده در جناب عطوفت‌مآب شاه درّ دران مظهر خلوص بندگی و دولتخواهی از دل و جان شده، معروض داشتند که محبت و مانو با جماعت بریجی و ترینی در طی طریق مخالفت اولیای دولت ابدمدت، رفیق گشته و اکثر رؤسای ایلات درّانی را به فریب و تطمیع مال، با خود متفق ساخته، گردن فتنه‌گری و خودسری افراخته، به اراده فساد به هیأت اجتماعی به شهر می‌آیند.

سپرده ز کین و ز بغض و عنادمحبت به مانو ره اتحاد

ز درگاه شه روی‌گردان شدندطلبکار عصیان و طغیان شدند

به درّانیان درخور هر مذاق‌نمودند تکلیف در اتفاق

به هریک فریب جدا داده‌اندزبان را به تطمیع بگشاده‌اند

شده جمع از بغض خاقان دین‌به ایشان موافق پی جنگ و کین

وگر بعضی از شرم، بعضی ز غدرگروهی هم از وعده جاه و قدر

یکی از طمع، دیگری هم ز بیم‌برای تماشا گروهی عظیم

به هم متفق گشته با های‌وهوی‌به سوی جهاندار کردند روی

ز بس در جهان واژگون گشت کارمحبت خصومت نمود اختیار و نور محمد خان علیزیی و میان‌داد خان اسحق‌زیی و عبد الرحمان خان بارکزیی توپچی‌باشی- که در شهر می‌باشند- نیز با سرکرده‌های بیرونی شریک مشورت و کنکاش و بانی مفسده و پرخاش شده‌اند و نقش قرار داد چنین زده‌اند که محبت و مانو و رفقای ایشان با جمعیت خود از بیرون و نور محمد خان و عبد الرحمان خان و میان‌داد خان با تبعه و لحقه، از درون ابواب شورش و فساد گشایند. بندگان اعلی نور محمد خان، عبد الرحمان خان و میان‌داد خان را به حضور معلی طلبیده استفسار ماجرا فرمودند.

مشار الیهم انکار نمودند. نواب خان الیکوزیی و جمعی دیگر که در مجلس حاضر و بر صورت مشوره ناظر بودند و از چگونگی عهد و پیمان و مشوره و مصلحت آن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶

ضلالت‌منشان مفصّلا اطلاع داشتند، همه را با منکرین مواجهه فرمودند. بعد از رد و بدل جواب و سوال و تحقیق علامات و احوال که مخالفت و نمک‌به‌حرامی و خودسری و خودکامی ایشان به ثبوت رسید، به مضمون اینکه

سر نکشد شاخ نو از سرو بن‌تا نزنی گردن شاخ کهن

تا نشود رهگذر چشمه پاک‌قطره آبی نتراود ز خاک دفع آن سه نفر شقاوت‌اثر که قدر اشفاق گوناگون و الطاف از حد افزون حضرت‌شاهی ندانسته، به کفران نعمت ولی‌نعمت بر حق و طغیان خلیفه قادر مطلق- که بدترین ذمایم و اعظم جرایم است- اقدام نموده، به مقتضای «وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ» مستوجب انواع عقوبت و انحای سیاست گشته بودند، به عقل خداداد خدیو با عدل‌وداد راجح آمده، حکم قضا توأم صادر گردید که کارپردازان به تأدیب و تعذیب آن نمک‌به‌حرامان شقاوت‌نصیب پردازند و دست و پای ایشان را بسته به زیر پای افیال کوه‌تمثال اندازند، تا اقران و امثال ایشان دیگر به این‌گونه خیال محال، گردن سرکشی از گریبان کوته‌اندیشی بلند نسازند.

ز روی غضب شاه عالی‌نژادبه ارکان دولت زبان برگشاد

چنین داد فرمان شه جم‌کلاه‌به حضّار درگاه عالم‌پناه

که از پای افیال در بارگاه‌نمایند احوال اعدا تباه

تن دشمنان را زبون و ذلیل‌بسازید پامال در پای فیل فی الفور فرمان‌بران برحسب فرموده عمل نموده، فیلان اهرمن‌توان را به حضور ساطع النور حاضر ساختند و آن مقهوران نکبت‌نشان را خوار و خسته و سر و گردن بسته، زیرپای آن دیوسیرتان انداختند.

ز فرمان سلطان داراشکوه‌عیان گشته فیلان چو البرز کوه

به تن هریکی همسر کوه قاف‌زمین را ز پا کرده صد جا شکاف

ز خرطوم‌شان آسمان پر ز بیم‌دل دشمن از خوف ایشان دو نیم فیلان عربده‌آیین کوه‌پیکر و اژدهاصولتان قوی‌هیکل اهرمن‌منظر، نور محمد و میان‌داد را استخوان درهم شکسته و به زجر عقوبت تمام کشته و به خاک و خون آغشته، سررشته حیات ایشان را از هم گسسته گردانیدند.

دو خان کشته در پای فیلان شدندبه خاک و به خون هردو غلطان شدند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷ به خواری و ذلت در آن بارگاه‌شده کشته هردو به حال تباه

هر آن کس که کفران نعمت کند،به گردن یقین طوق لعنت کند چون عالم السرّ و الخفیات و دانای مکنونات کاینات، مجازات حسنات و مکافات سیّئات، موافق ارادات و مطابق نیّات برای هر ذی حیات مقدر فرموده و هرچه از نفع و ضر و خیر و شر درین سرای دو در بهر فرد از افراد بنی نوع بشر می‌رسد، نتیجه اعمال آنها مقرر نموده، بنائا علیه عبد الرحمان خان را که مخالفان بالاجبار و اکراه در کنکاش عصیان و طغیان با خود شریک نموده و در حقیقت به خاطرش اراده کفران نعمت نبوده، چندان تقصیر نداشت،

بلکه در پرده به اصلاح فساد همت می گماشت، دهقان قضا آب و دانه او را از عشرت‌سرای دنیا منقطع نساخت و به تقدیر رب جلیل در زیر پای فیل قتیل و ذلیل نگردیده و فیل او را در خرطوم پیچیده و زنده در پیش مسند خسروی انداخت.

چو نوبت در آن دم به رحمن رسیدبه وی رحمت از لطف یزدان رسید

همانا که از قدرت بی‌شماربه او عمر نو داد پروردگار

چون از مرگ او مهلتی مانده بودخداوند جان‌بخش، حفظش نمود

بپیچید فیلش به خرطوم خویش‌فکندش بر خسرو عدل‌کیش

زبان را در آن دم به زاری گشودبه نزدیک خاقان تضرّع نمود

که من کمترین بنده حضرتم‌نمک‌خوار و پرورده نعمتم

نبوده سر سازشم هیچگاه‌در امر خصومت به اعدای شاه

کنون گر به حالم کنی التفات‌ز لطف تو دارم امید نجات

چو جرمی نیامد ز من در وجود،در رحم باید به رویم گشود

و گر رحم ناید به حال منت،به محشر زنم دست در دامنت

چو سلطان ازو زاری و عجز دید،خط عفو بر کرده‌هایش کشید

ز فیل و ز مالش امان داد زوددر مرحمت بر رخ او گشود

ببخشید تقصیر او شهریارشد از عفو شاه زمان رستگار

چو با شاه، او خبث باطن نداشت،خدا لطف خود بهر حفظش گماشت

کسی کو به این شاه گردد دودل‌شود کشته و روسیاه و خجل حضرت اعلی به مقتضای مروت جبلی و محاسن اخلاق و مرحمت ذاتی و مکارم اشفاق، ترحم وافر و تلطف متکاثر- که به حال جمیع عباد اللّه دارند- سوابق اعمال او را به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸

عفو مقرون فرموده، بعد از چندی به رتبه توپچی‌باشی‌گری دیوان اعلی بین الاماثل و اکفا، مفخر و سرافراز نمودند.

در بیان وقوع محاربه فیمابین لشکر ظفرپیکر سلطانی و جنود مخالفان طوایف درّانی و ظفریاب شدن ملازمان رکاب خاقانی بر سالکان مسالک نادانی

به تأییدات ربّانی خبر کشته شدن نور محمد علیزیی و میان‌داد خان اسحق‌زیی، به گوش باطل نیوش محبت و مانو و رفقای معرّا از هوش ایشان رسید. خواطر پرنفاق ارباب شقاق از آتش اندوه قتل و افتراق اهل وفاق احتراق یافته، به گرم ساختن هنگامه فتنه کمر اتفاق محکمتر بستند، به مضمون اینکه «صید را چون اجل آید، سوی صیّاد رود»، با جمعیت تمام و ازدحام مالاکلام به داعیه خون‌خواهی و انتقام، رو به جانب درگاه شاهی آورده، در چهار فرسخی بیرون شهر در قریه ده‌زنه خان نشستند.

بعد از اشتهار خبر آمدن اعدای سیه‌روزگار به چهار فرسخی شهر قندهار، از دربار شهریار کامکار، عبد الحمید خان درّانی با فوجی از مبارزان نامدار و کارآگهان عرصه کارزار، تعیین گردیده مقرر شد که پیشتر رود تا فردا که بندگان اعلی به نفس نفیس سراپا تقدیس، آهنگ میدان فرمایند، به قانون سپاهیگری به آن جماعت ضلالت‌شعار، شعله‌افروز حرب و پیکار شود. عبد الحمید خان حسب الفرمان جهاندار کشورستان، رو به محل ورود مخالفان کرده، در برابر اعادی صف‌آرایی نمود و از آن‌طرف نیز فوج بسیار به مقابله افواج شاهی رایات مخالفت و کینه‌خواهی افراشته و عبد الحمید خان طاقت مقاومت نیاورده، پس نشسته پناه به درگاه عالم‌پناه برده، چگونگی کثرت و عدّت مخالفان را به عرض باریابان آستان سپهربنیان رسانید. هرچند همگی و تمامی رؤسای نامی

و سپاه ایل جلیل درّانی به خودکامی در این معامله با مخالفین دولت ابدقرین شریک و رفیق بوده‌اند و معدودی از هواخواهان یکرنگ و فدویان بی‌مکر و نیرنگ، مثل شاه ولی خان درّانی بامیزیی کشیکچی‌باشی و عبد اللّه خان فوفلزیی دیوان‌بیگی و حاجی نواب خان الیکوزیی، صاحب‌جمع صندوق‌خانه سرکار خاصه شریفه و شاه‌پسند خان میرآخورباشی و برخوردار خان اچکزیی قابوچی‌باشی و محبت خان ضبطبیگی و جعفر خان فوفلزیی قوللر آقاسی و بعضی دیگر از بندگان وفاکیش و جان‌بازان صداقت و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹

ارادت‌اندیش که در بدو جلوس میمنت‌مأنوس، به عطای مناصب عمده سرافراز شده به حبل المتین اقبال بی‌زوال شاهی وثوق و اعتصام تمام داشتند و به همراهی توفیق از سر قدم ساخته و قدم از سر نشناخته، سالک طریق جانسپاری و در حضور به خدمتکاری حاضر بودند، از حسن ارادت، پا از جاده فدویت و رسوخ عقیدت بیرون نگذاشتند، لیکن بعضی مردم ظاهربین که آنها را بر حقایق و سرایر اطلاع کماهی و در معاملات کلی و جزیی جز بر اسباب ظاهری آگاهی نمی‌باشد، از کثرت مخالفین و قلّت جمعیت بندگان درگاه فیروزی‌قرین در گرداب اضطراب و غم افتاده متفکر و متحیر ماندند که مخالفان بسیار و فوج شاهی کم، محاربه و مقاتله باهم چگونه اتفاق خواهد افتاد.

گروهی ز خاصان درگاه شاه‌که بودند حاضر در آن بارگاه

ز فوج عدو در تحیّر شدندهمه غرق بحر تفکّر شدند

نمودند با همدگر گفتگوشدند از ره مصلحت چاره‌جو

همه متفق گشته و یک‌زبان‌نمودند معروض شاه جهان

که ای پادشاه زمان و زمین‌جهان دایمت باد زیر نگین

سلاطین عالم به فرمان توزمین و فلک هردو قربان تو

به فوج گران دشمنان آمدندپی کینه‌خواهی دوان آمدند

اگرچه بر انبوه خود غرّه‌اندولی پیش خورشید چون ذرّه‌اند

به طغیان کشیدند سر از غرورضرور است تنبیه ایشان، ضرور

به زودی بکن دفع ارباب شرتأمل درین کار دارد ضرر

شه در درّان اعدافکن‌چو بشنید از بندگان این سخن،

به الهام پروردگار ودودزبان کرامت‌بیان برگشود

که امروز در جنگ امر خداپی دفع اعدا نداریم ما

چو فردا شود خود به خود آن گروه‌ز پاداش اعمال زار و ستوه

گرفتار دام بلا می‌شوندبه زندان غم مبتلا می‌شوند

همه دست و پا بسته و سرنگون‌به درگاهم آیند خوار و زبون

خدا جمله را صید ما می‌کندبه یکبار در قید ما می‌کند

ز کردار آن دشمنان حسوددر آن‌وقت چون شاه در خشم بود

نشد عرض خاصان گوارای اومکدر شده طبع والای او

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰ گمان کرد کایشان هراسان شدندز بسیاری خصم، ترسان شدند

به ظاهر اگر دم ز جرأت زدند،ولی خایف از لشکر بیحدند

ز بس داشت بر لطف حق اعتمادبفرمود آن شاه والانژاد

که ما را بود یاری غیب بس‌نداریم حاجت به امداد کس

به دشمن شما نیز یک‌دل شویدبه جمعیت خصم شامل شوید

نخواهید کردن اگر اینچنین‌طلاق است زن بر شما بعد ازین

کریمی که از حسن اقبال و بخت‌کرامت نموده به ما تاج و تخت

به هر معرکه ناصر و یار ماست‌ظهیر و معین و مددکار ماست

چنین گفت و واکرد بند یراق‌به راحت شد آسوده اندر وثاق

امیران از این حال حیران شدندز هم آخر کار پرسان شدند

که آیا درین ماجرا چون شودز انبوه اعدا چه بر ما رود

مگر شاه را حضرت جبرئیل‌بیاورد وحی خدای جلیل

که بی‌جنگ زد فال فتح و ظفربه راحت نشست و گشوده کمر

بگردید از عرض ما چاره‌جوخدیو جهان بهر دفع عدو

بود فوج‌شان بیش و از ماست کم‌چو گردند فردا مقابل به هم

چه خواهیم کردن ز اهل حسدبه این دولت ار چشم‌زخمی رسد

بایستند در صف چو اعدای مامبادا که لغزد ز جا پای ما

به‌هم اینچنین گفتگو داشتندبه دل تخم وسواس می‌کاشتند

و لیکن همه غافل از راز غیب‌ز الهام غیبی و آواز غیب

ز غفلت نگردید معلوم‌شان‌که فرموده شاه کی آستان

در احکام نیک و بد و خیر و شربرابر بود با قضا و قدر از آنجا که اعلی حضرت شاهی ظل اللّهی، به فحوای «وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»* در معارک عدوافکنی و دشمن‌شکنی و اقلیم‌ستانی، همیشه نظر حقیقت‌نگر بر تائیدات آسمانی و تفضلات جناب سبحانی دارند و به موجب آیه کریمه «کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» فتح و نصرت را از عطیّات حضرت آفریدگار و قوت بخت مددکار خود می‌شمارند و ذات قدسی صفات آن حضرت که معدن تحمل و وقار و همت والا نهمتش در شداید و مهالک مثل کوه پابرجا و استوار است، اصلا و قطعا از بسیاری افواج مخالفان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱

و قلّت جمعیت بندگان خود اندیشه نفرموده و دست توکل به مضمون «وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» محکم و به متکای عنایت الهی تکیه داشتند و چشم از اسباب ظاهری پوشیده، بنای کار بر ظهور لطیفه غیبی گذاشتند.

روز دیگر که خسرو زرین‌کلاه مهر از قلعه چارم سپهر، رایت جهانگیری و لوای دشمن‌شکنی برافراخت و مواکب کواکب را از بارقه تیغ آتشبار شعشعه، متفرّق و معدوم ساخت، همت والای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی به دفع آن هنگامه پرداخته، به استظهار جنود نامحدود غیبی و اعتضاد جیوش ظفر به دوش سماوی، به قصد مدافعه سوار به اقبال قاهر و طالع باهر و قلیل از جمعیت حاضر در جنگ ماهر، از شهر به جانب دشمن مبتلا به قهر، جلوه طراز ادهم عزم و علم‌افراز میدان رزم گشته، صف بسته به تزک و آیین شایسته روانه گردیدند.

خدیو جهاندار والانژادکه بودش به فضل خدا اعتماد

به فوج قلیلی که همراه داشت‌پی رزم، رایات کین برفراشت

خدا یاور و بخت، همراه اوظفر، سایه‌پرورده جاه او و اعدای تیره ایام نیز دسته‌های سپاه آراسته و به استعداد تمام کمر خصومت بسته

قدم جرأت در میدان گذاشتند.

گروهی مخالف به فوج کثیرپی جنگ بودند از بس دلیر

به میدان هیجا صف‌آرا شدندبرای خصومت مهیّا شدند

نه شان را ز تأییـد غیبی خبرنه از زور اقبال خاقان حذر القصه قراولان طرفین به یکدیگر رسـیده فیمابین مجادله واقع گردید. قراولان موکب اقبال به حملات مردانه و صـدمات دلیرانه، قراولان مخالفان را از پیش برداشـته پس نشانیدنـد و جملگی را گریزانیده به قلب ایشان رسانیدند. چون اعلام نصرت‌فرجام همایون نزدیک به اعدا رسـیده و گرد سم ستور شهریار کامکار سرمه چشم احباب دولت گردون‌اقتدار و غبار دیده خصم تیره‌روزگار گردید، تزلزل در بنیان استقلال مخالفان افتاده رنگ از رو و هوش از سر ایشان پرید.

به یکبار در عرصه رزم‌گاه‌نمودار شد چون علم‌های شاه

صف لشکر دشمنان زهره باخت‌که هیهات، اقبال با ما نساخت

سراسیمه کردند گم دست و پانه عقل و نه هوش و نه دانش به جا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۲ پریده ز رو رنگ آنها ز بیم‌دل جمله کردند از غم دو نیم

«محبت» به اظهار مردانگی‌چنین گفت از فرط دیوانگی

که من رستم داستان بوده‌ام‌به مردی مثل در جهان بوده‌ام

به هر رزم می‌تاختم همچو شیربه هر جنگ و پیکار بودم دلیر

ندانم هراس از چه دارم کنون‌چرا اینقدر گشته حالم زبون

گمانم که این خوف از اقبال اوست‌هراسم ز بخت عدو مال اوست الغرض که شکست عظیم در سلک حمیت آنها راه یافته، طوایف درّانی که با سـرکردگان مزبور طریق موافقت پیموده بودند، از ایشان رو برتافته و به خدمت اشرف شتافته، به معسکر ظفرپرور ملحق گردیدنـد و به اظهـار اخلاـص و دولت‌خـواهی، آثـار قـدم فـدویت و غلاـمی و شـرمندگی و ابراز عبودیت و سـرافکندگی و رسوخ بنـدگی ایـن خانـدان خلافت‌مکـان، غاشـیه اطـاعت و جانسـپاری بر دوش و حلقـه خـدمت و پرسـتاری در گـوش کشـیدند. چـون سرکردگان مزبور حال خود را تباه و روز مراد را سیاه دیدند، دست بر دامن استیمان زده به وساطت درویش سـعادت‌کیش کرامات مظـاهر، درویش محمـد صـابر بکریمه «۱» توسـل ورزیدنـد. درویش مـذکور محبت و کـدو و مـانو و کـدو را بـا سـران طوایـف که مخالفت نموده بودنـد، ریسـمان به گردن انـداخته کشان‌کشان به حضور آورده و آن حضـرت بر حبس جماعت مسـطور فرمان داده ایشان را در فراشـخانه به‌دست فراشان سـرکار خاصه شـریفه سپردنـد و بر کسـی معلوم نشـد که خاتمه کار محبت و کـدو و مانو در محبس به کجا انجامید.

در بیـان فتـح قلعه قلات رزانت‌سـمات به تائیـدات خالق الارض و السّـماوات بر روی مجاهـدان موکب ظفرکوکب فیروزی‌رایات نصرت‌آیات

چو ایزد کسی را ز الطاف خاص‌به فرمان‌روایی دهد اختصاص،

به نیروی طالع توانا بودبه تلقین الهام دانا بود

---

(۱). جای آیه شریفه در متن سفید است. به نظر می‌رسد آیه «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ» مراد بوده باشد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۳ به تدبیر، کشورگشایی کندبه اقبال، معجزنمایی کند

فرازد لوا چون به دعوای ملک،سپارد به او ملک، دارای ملک

شود اختر دولتش چون عیان‌عدوی بداختر فتد در زیان

چو خورشید بختش نماید جمال،رسد اختر دشمنان را زوال

ز قدر ار کند دعوی برتری‌نماند کسی را سر همسری بعد از آن‌که حضرت اعلی، نقش هستی رخنه‌گران فتنه‌جو را از صحایف اطراف مستقر خلافت زایل و از انتظام مهام ایل جلیل درّانی و تنبیه متمرّدان برگشته‌بخت و افغانان حوالی و حواشی پایتخت فراغت حاصل فرمودند، اعلام ظفرفرجام فرمان‌فرمایی را به عزم جهان‌گشایی افراخته و لوای سعادت و اقبال آسمان‌سا ساخته به اتفاق جنود تائید پروردگار از دار القرار قندهار،

زمانی که با فرّخی یار بودنظرها به طالع سزاوار بود

گران شد ز پایش مرصّع رکاب‌برآمد به چرخ بلند آفتاب حرکت فرموده و سه منزل پیموده روز چهارم نیم‌فرسخی قلعه قلات از فرّ نزول موکب فیض شمول اشرف، سرکوب حصار افلاک و شرف‌بخش مرکز خاک گشت و چون قلعه قلات بر فراز تپه رفیع و بر پشت ستیغ واقع و از موضعی که شهر بر سر آن آباد شده است، آبی به افراط از سنگ جوشیده که چشمه در اندرون قلعه ازو روان و بر دور و اطراف حصار نیز از همین آب سرشار آبشارها جاری و خروشان می‌رود و مزروعات گرد تپه و اراضی مابین شهر و آن قطعه مرتفع و اطراف دیگر از همین آب سرسبز و شاداب می‌شود، بلکه زمین‌های چند فرسخ دور و باغات گرد و نواح هم از همین نهر فیض‌بهر، طراوت‌اندوز و سیراب می‌باشد و قلعه مذکور به حدی قوی‌بنیاد و محکم اساس بود که مصوّر خیال در صورت استعجال، نقش تسخیر آن را به چندین سال، بر لوح ضمیر تصویر نمی‌توانست نمود.

مگو قلعه، بل کوه افلاک بوداساس وی از سنگ بر خاک بود

عجب قلعه‌ای برده دست از فلک‌فرازش سماک و نشیبش سمک

سر کنگرش خنجر فرق مهرزده زخمها بر حصار سپهر

ز بس کز فلک تا به او راه بودازو فتنه را دست کوتاه بود

ز نظاره آن، هراسان، سپاه‌چو نادار از دیدن قرض‌خواه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۴

از آنجا که نیت خیر طویت اعلیحضرت قدسی سریرت، مصروف حال عباد و مقصور بر سدّ ابواب فتنه و فساد است، به مقتضای رحمت عام و شفقت تام، همواره مطمح‌نظر الطاف مظهر آن است که گرد کینه و پیکار انگیخته نگردد و خون احدی از مسلمانان به ضرورت ریخته نشود، ملّا ادریس خان شیخ الاسلام اردوی انجم اقتحام را که از فضلای عظام و علمای کرام است، در آن‌وقت در سلک ندمای مجلس همایون انتظام داشت، به دلالت و استمالت پیش قلعه‌دار مزبور فرستاده، به اطاعت دعوت فرمودند. خان فضایل‌نشان به قلعه رفته زبان به پند و نصیحت گشوده هرچند به رغبت به ملازمت و تحریص به اطاعت و منع از مخالفت نمود، آن مدهوش سرخوش باده غفلت و سرمست نشئه جهالت و حماقت، از ادراک ملازمت تقاعد ورزیده و از دولت جبهه‌سایی آستان سپهر رفعت، تباعد گزیده و چون مواعظ هوش‌افزا و نصایح هدایت‌نما در مزاج غفلت‌امتزاج او سودمند نگردیده، ملّا ادریس خان به درگاه معلی مراجعت کرده، نخوت و غرور که از احوال آن جاهل مغرور مشاهده نموده بود، به عرض والا رسانید. لاجرم فرمان قهرمان جلال از پیشگاه سلطنت و اقبال، تسخیر آن قلعه سپهرمثال نافذ گشت.

غازیان نصرت‌فرجام و مبارزان فیروزی‌اعلام، حسب الفرمان پادشاه گردون‌مقام فلک‌احتشام، آن قلعه بلندمکان را مرکزوار در میان گرفتند و از هرطرف یورش برده، به ضرب آلات حرب، رخنه در ابنیه حصار و جدار انداختند و اساس ثبات و قرار قلعگیان را متزلزل ساختند و از بس که به نیروی اقبال عدومال خدیو بی‌همال خوف و هراس بی‌قیاس در دل اشرف تیره‌خیال استیلا یافت، عنان خودداری از دست داده و یکی از معتمدان خود را نیازمندانه به درگاه عالم‌پناه فرستاده توسل به شفعا جست و به فحوای ... به‌جهت

استشفاع و استیمان، استیذان ملاقات درویش محمد صابر نمود.

حضرت اعلی به موجب استدعای او درویش محمد صابر را به قلعه مرخص فرمودند. درویش مذکور به حصار رفته نوید مرحمت و مژده امان به گوش اشرف خان رسانیده خاطرجمع گردانید. چون مشار الیه وثوق اعتماد و صدق اعتقاد بر قول درویش صداقت‌اندیش داشت و می‌دانست که سخن او در خدمت آن حضرت به موقع قبول درمی‌آید، بعد از درخواست و اخذ امان‌نامه از قلعه برآمد. به وساطت درویش موصوف روی ارادت به درگاه فلک رفعت آورده شرف‌اندوز ملازمت گردید. آن حضرت به اقتضای مروت در ازاء این اطاعت، حکومت شهر قلات به نام او به حال گذاشته و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۵

پسرش را به حکومت قلعه‌داری آنها گماشته و اشرف خان را در حضور وافر السرور داشته، رایات نصرت آیات از جانب قلات، به‌سمت غزنین افراشتند. مطمح نظر کرامت اثر اعلی حضرت این بوده که خان مذکور را چند روز به خدمت حضور اختصاص بخشیده به فیض تربیت مخصوص گردانیده از امثال و اقرانش ممتاز فرمایند و بعد از چندگاه مومی الیه را باز به قلعه قلات تعیین نمایند. چون آن برگشته‌طالع به اغوای دیو نفس طامع قدر این موهبت عظمی ندانسته، از کمال قساوت و ضلالت از طریق هدایت انحراف ورزیده و شیوه نفاق و خلاف گزید. پنهانی پیغامهای فتنه‌سازی و رخنه‌اندازی به پسر فرستاده و در خیال کافرنعمتی افتاد و بر ضمیر صفاتخمیر آن حضرت- که آیینه صورت حال صغیر و کبیر و برنا و پیر است- این معنی منکشف گردید، قبل از آن‌که مامول او به حصول انجامد، پسر او را از قلعه‌داری معزول و قلعه‌دار دیگر در قلات تعیین ساخته به فحوای «مَنْ أَساءَ فَعَلَیْها»* آخر آن بدباطن را نیز به سزا رسانیدند.

در بیان فتح قلاع غزنین کابل و پیشاور به نیروی اقبال خدیو دادآور

در آن اوقات خجسته‌ساعات که خاقان ملکی ملکات، از فتح قلات فراغت حاصل فرموده آیه بشارت‌پیرایه «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً» از مبشّران ملاء اعلی اصغا نموده و مژده نصرت تقریب و نوید ظفرتمهید «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ» از منهیان عالم بالا شنوده، قرین هزاران سطوت و تمکین، به سرزمین نزهت‌آئین غزنین متوجه گردید. سکنه و اهالی آنجا ادانی و اعالی شهر و حوالی از دبدبه ورود افواج فیروزی‌لوا و کوکبه مسعود خدیو کشورگشا، متزلزل و هراسان و خایف و ترسان شده، به اغوای شیطانی، ثبات زندگانی درنیامدن به درگاه خاقانی دیدند و دروب قلعه را چون ابواب سعادت به روی خود بسته و دو سه روز در مقام خودداری نشسته، آهنگ به جنگ نموده جرأت به انداختن گلوله توپ و تفنگ ورزیدند به فحوای مقوله «بر کوه مزن سنگ که برمی‌گردد» آخر الامر از صولت دست‌برد غازیان نصرت توأمان که از چهار طرف بر آنها زور آورده بودند، بی‌تاب‌وتوان و از حرکات ناشایسته نادم و پشیمان گشته، غیر از جبین بندگی بر خاک آستان سپهربنیان سودن و جز طریق اطاعت و انقیاد پیمودن، سبیل نجات و دلیل خلاصی از آفات ندیدند. جان محمد خان و کلانتران و کدخدایان و اعزّه و اعیان و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۶

شیخ الاسلام و قاضی و دیگر علمای آن مقام به درگاه عالم‌پناه آمده بعد از توبه و استغفار و تذکار مقوله ما گنه‌کاریم و تو آمرزگار، به جبهه‌سایی سده منیعه و عتبه رفیعه سر افتخار به اوج فلک دوّار سودند و از خوف و هراس که بر آنها مستولی و موجب ترس و شکسته‌دلی بوده، برآسودند و ادای حقوق دیوانی و مال واجبی سلطانی را متعهد شده و بنای بقای خانمان خود را استوار نمودند.

اعلی حضرت قدر قدرت، بعد از انفصال این معاملت، اعلام ظفر ارتسام را بلاتوقف و تأمل به سرزمین پر لاله و گل، اعنی دار الملک کابل، چون اشجار بهار مانند سرو و چنار، سایه‌گستر فرمودند. ناصر خان را- که مدتها واقف به راه و رسم دار الملک مزبور

و به اعیان و ارکان آنجا محشور بود- به عنایات خسروی نواخته، برای استمالت خواص و عوام و تألیف قلوب کافه انام، پیشتر روانه ساختند. مشار الیه در آنجا رسیده به یکبارگی حقوق لواحق الطاف و سوابق اعطاف خاقان کشورستان بر طاق نسیان گذاشته به کافرنعمتی پرداخت و از راه کوته‌اندیشی صلاح خود را در این شناخت به مصداق «کلّ شیء یرجع الی اصله» باز رجوع به جانب محمد شاه، پادشاه هندوستان، نماید و طریق مخالفت و انحراف با اولیای این دولت عظمی و سلطنت کبری پیماید. مقارن این حال، خبر توجه فرمودن جنود مسعود به آن حدود شنیده طاقت استقامت از خود مسلوب و فرصت ظهور داعیه مفقود یافت و مضمون «الفرار مما لا یطاق» پیش‌نهاد خاطر خود ساخته، با بنه و بار از کابل برخاسته به‌سمت پیشاور شتافت و در همین اوان سید درگاهی کابلی در آن وقت راتق و فاتق مهمات کابل و ضابط خراجات جزو و کل بود و به گوش آگاهی‌نیوش او از زبان هر صداقت‌منش راست‌گو می‌رسید که پادشاه دین‌پناه مؤید من جانب اللّه به هر ملک و ناحیت که لشکر به عظمت و جاه می‌کشد و به هر مرز و کشور که سمند عزیمت آسمان‌پیوند را به نیت تسخیر جولان می‌دهد، فتح و ظفر دواسپه به استقبال می‌شتابد و هیچ صاحب‌دولتی و گردن‌کشی نمی‌تواند که سر از حلقه اطاعت آن حضرت برتابد. احدی را اگر به شقاوت ذاتی خیال نزاعی و خصومتی با بندگان دولت خداداد در سر افتاد و دست جسارت به اعلان اوضاع تمرّد و عناد گشاد و از هر قدر سعی و کوشش که کرد روی بهبود ندیده و صدمه استخوان‌شکن از دست بهادران تهمتن کشیده رخت ناکامی به مطموره عدم برد، یا به رهنمونی سعادت ازلی بر رذیلت کردار و قباحت مآل کار زود متنبه و خبردار گشته، به ذریعه حبل المتین عجز و الحاح خود را

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۷

عجالتا از مغاک مذلت هلاک برآورد. الحاصل سیّد مذکور به رهبری بخت و استماع این امور قوی‌دل و امیدوار به عنایات و الطاف خدیو نامدار شده، در سه منزلی کابل به استقبال موکب نصرت‌اشتمال شتافت و آفتاب تفضلات پادشاه معتقدنواز ذره‌پرور، زیاد از آنچه که در متخیله او بود، بر ساحت احوالش تافت.

ناصر خان نکبت‌نشان که از کابل رمیده رخت ادبار به پیشاور کشیده بود، خیال محال به خاطر آورده و مجادله با قضا آسان شمرده، عرایض مشعر بر مقالات دروغ و ذرایع مشتمل بر تمهیدات بی‌فروغ، به خدمت محمد شاه و وزرا و امرای او نوشته و تخم هوس به سعی نارس، در زمین خیال و اندیشه محال کشته، تعیین فوج و توپخانه را به کمک خود مستدعی گشته، مدعی آن شد که اگر اسباب مطلوبه به مدد او برسد، سدّ راه و مانع درآمدن سپاه نصرت‌پناه گردیده، کابل و پیشاور را با مضافاتش مستخلص ساخته، باز ملحق به هندوستان گرداند و جوهر ثابت‌قدمی و مردانگی خویش را به درجه ظهور رساند. بعد از فرستادن عرایض، درّه خیبر را به توپخانه سنگین و سپاه باثبات و تمکین، مضبوط و مسدود و خود عزم اقامت به پیشاور نمود. چون احوال غلطکاری آن نکوهیده‌مآل به عرض استادگان پیشگاه عزّ و جلال رسید، آن حضرت به استعجال تمام و سرعت مالاکلام طی منازل نموده، داخل شهر دار الملک کابل گردیده و ده دوازده روز آن خطه دل‌فروز را از فرّ قدوم میمنت‌لزوم، سعادت‌اندوز ساخته، به تماشای باغ و گلزار و سیر دشت و مرغزار نزهت‌آثار- که جلوه‌گاه شاهدان لاله و گل و عروسان نسرین و سنبل و موقع وفور نشاط و سرور و موضع انواع شکار وحوش و طیور می‌باشد- پرداخته، انجمن‌آرای عیش و نشاط بودند و دست بخشش و جود بر سکنه و اهالی آن حدود و جنود نصرت‌نمود گشوده و اسلحه و یراق جباخانه را که به مرور ازمنه و دهور و امتداد سنین و شهور، در آن ملک موفور السرور، سلاطین آل تیمور از نزدیک و دور، به تقدیر خالق الظلمات و النور، برای آن مظهر الطاف نامحصور رب غفور ودیعه داشته بودند به جمهور سپاه منصور مرحمت فرمودند و از آنجا عازم جلال‌آباد فرحت‌بنیاد شده، تا چهل روز در آن منزل فیروز، نزول اجلال نمودند و بعد از آن لشکر ظفراثر را رخصت عبور از دره خیبر و دستوری مرور از آن مکان پرخوف و خطر داده و خود نیز به سمت پیشاور متوجه گردیدند و صدای کوس عظمت به نه گنبد دوّار و ندای کورکه نصرت به گوش ساکنان اقطار رسانیدند.

ناصر خان از طنطنه افواج بحر امواج، به کمال

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۸

یأس مغلوب دهشت و هراس بی‌قیاس و محجوب وسوسه و تلواس، مسلوب الشعور و الحواس گردیده، کوه استقامت خود را پیش سیل پرآشوب حمله بهادران دشمن‌کوب، مانند خسی به راه دریا و وجود بی‌بود خویش را در جنب تندباد صدمه دلاوران تهورنژاد «کَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ» پا در هوا دیده و از اضطراب بر خود پیچیده، دست از دامن مدعا کشیده، از فرط عجز درّه خیبر را واگذاشته به تعجیل تمام، سراسیمه و ناکام، با فوج و بنه، از دریا گذشته، کشتی‌ها را یکسر به‌سمت خود برده، غرق آب و به گمان باطل، وجود عاطل خویشتن را ایمن از خطر و اضطراب نمود و به قصور فهم پنداشت که بندگان اعلی را با آن افواج نامحصور و توپخانه سگنین موفور، از چنین جای متعذر العبور و دریای عظیم سراپا تلاطم پرشور، با وصف نایابی سفاین، عبور دشوار بلکه بیرون از مخیله اوهام و افکار خواهد بود.

ندانست آن کودن بی‌شعورکه هست این خیالات از عقل دور

کسی را که اقبال رهبر بودچه پروا ز سدّ سکندر بود؟

به فیروزمندی گشاید رهش‌شود عرصه دهر جولانگهش

چو تأئید حق یاور کس بودبداندیش او کمتر از خس بود

به هرجا که خواهد نماید عبور،نیاید به فرّش از اینها فتور

شود هرکه را لطف یزدان دلیل،چو موسی دهد کوچه‌اش رود نیل القصه خدیو دریادل کامل الفضایل خدایاور، نظریافته الطاف و عنایات حضرت داور، از کثرت افواج بحر موّاج در رکاب، چون آفتاب درخشان در تراکم سحاب، نهضت از جلال‌آباد فرموده، اوتاد خیام گردون احتشام بر دره خیبر زده، قله کوه را از پرتو قبه بارگاه آسمان‌جاه، خورشیدشکوه ساختند و رؤسای افاغنه درّه خیبر و سرکردگان ایل و ایلوس و خوانین و ریش‌سفیدان ایلات با ننگ و ناموس دره مزبور به یاوری طالع سعید و رهبری سعادت جاوید، بر آستان دولت بنیان حاضر شده مراتب رسوخ ارادت و دولتخواهی نسبت به جانب اعلی شاهی ظل اللّهی به ظهور رسانیده، به عطای خلاع فاخره و دیگر عنایات وافره سرافراز و ممتاز گردیدند.

بعد از فراغ و دل‌جمعی از بندوبست آن حدود، موکب مسعود ملایک وفود، به هم‌عنانی بدرقه تائیدات ملک ودود، طیّ منازل و قطع مراحل کرده، به الکای پیشاور شرف ورود ارزانی فرموده، زواید بار و بنه را در شهر گذاشته، خوانین نام‌دار و بهادران

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۹

نصرت‌شعار را در رکاب ظفرانتساب گرفته به طریق ایلغار، متوجه مقصد گردیده سی فرسخی راه در یک شب طی نموده، هنگام سطوع سپیده سحر و طلوع بارقه خورشید انور، کنار دریا را چون افق سپهر اخضر، مشرق انوار افسر آفتاب‌زیور فرمودند و قراولان خبرت‌انتساب، به تفحص و تجسس پایاب، در اطراف و اکناف بحر سورت‌مآب مأمور شدند. از آنجا که تائیدات ایزد خلّاق پیوسته شامل حال خدیو آفاق می‌باشد و به سعی و اهتمام کارکنان قضا و قدر، اسباب فتح و ظفر از برای این برگزیده خالق اکبر همیشه آماده و میسر می‌گردد، در این وقت که افواج بحر امواج به کنار رود اتک وارد گردیده به جستجو و تلاش معبر به هر طرف می‌دویدند، از حسن اتفاق قراولی از آنها به جایی رسید که دریا به پنج شعبه منقسم گشته و آب آن تنک شده، از هر شعبه به یک طرفی افتاده و از جزر و مد و تلاطم بی‌حد و حدود ایستاده بود. چون آن خبر مسرت‌نشان از روی عرض و انهای قراولان به سمع همایون خاقان کشورستان رسید، به ابرش سوار صرصرشتاب، حکم شد که اسب بر آب زده و از هر پنج شاخ دریا به احتیاط گذشته و خبر از عمق و زور آب آورده و حقیقت حال را معروض استادگان پیشگاه عزّ و جلال دارد. فی الفور آن سوار جرّار، کمر به امتثال امر شهریار عالی‌تبار استوار ساخته، عنان تکاور به دلیری تمام به آب سپرده و از هر پنج شعبه به سهولت عبور کرده و به همان پا بازآمده، خبر موافق اظهار قراولان آورد. اعلیحضرت بر وفق قانون حزم و احتیاط که همه کس را در همه چیز لازم،

خصوصا سلاطین عالی‌مقدار را که وجود مقدس‌شان جسم عالم را جان و سررشته خیر و فلاح جهانیان وابسته به حرکات و سکنات ایشان است، مراعات قانون خبرگیری و خبرداری در این قسم مواقع عظیم الخطر و مواضع محتمل الخیر و الشر، واجب و متحتّم می‌باشد، بر اخبار این یک نفر سوار اکتفا نفرموده، چند نفر دیگر برای تحقیق و تصدیق خبر تعیین نمودند. اینها نیز رفته عرض و عمق هر پنج شعبه آب را به پای آگاهی پیموده و بر همه اطراف و جوانب نظر تأمل و تعمق گشوده، آنچه دیدند آمده به عرض اشرف رسانیدند. چون عرض منهیان لاحق با خبر مخبران سابق صادق مطابق افتاد، حضرت خدیو قدرقدرت، همان وقت بر اشهب دولت رکوب فرموده آن معبر فرخنده‌اثر را از فیض عبور کرامت‌ظهور، رتبه همسری به نه بحر اخضر بخشیدند.

شه درّ درّان دریانوال‌به دریا روان شد به عزّ و جلال

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۰ عجب دولتی بحر را داد رو که شد قطره‌زن ابر رحمت بر او

خوشا بخت بحر و خوشا اخترش که شد سایه‌افگن هما بر سرش

به روزی چنین آسمان چون حباب‌ندوزد چرا دیده بر روی آب؟

پی پای‌بوسش ز روی ادب‌ز گرداب دریا کند غنچه‌لب

از آن بحر گردید عنبرسرشت که آمد به دریا ز خشکی بهشت

چنان بحر شد غوطه‌زن در فروغ که بخشد حبابش چو اختر فروغ

دری را به جان بحر شد مشتری که برد از فلک گوی نیک‌اختری

به دریا بلند آفتابی گذشت که گرداب، از قدر، فوّاره گشت

زده بحر چون بوسه شه را به پا،شده بال ماهیش بال هما و نیز قشون ظفرهنمون- که در کثرت با قطرات بحار هم‌شمار بود- چون دریای پرشکوه ذخّار که با بحر تنک‌آب دچار شود و آن را لطمه‌کوب امواج غلبه خویش نموده به سرعت و تندی رود، در رکاب فیروزی‌مآب خدیو بحر و بر، از آب گذر نموده، محیط بسیط صحرا و حاوی ساحت غبرا گردید و صهیل هیونان پلنگ‌صولت و شیهه بادپایان نهنگ سطوت، در اقصا و اقطار دشت و کوهسار از شش جهت پیچید. سبحان اللّه الملک المتعال! این چه زور طالع و قوت اقبال است که هرگاه که فرمان‌فرمای ممالک متوجه معارک و مهالک و سالک معابر و مسالک می گردد، کریم کارساز و قادر بی‌انباز، همه‌جا تائیدات غیبی و عنایات لاریبی خود را قرین حال فرخنده‌فال آن حضرت می‌فرماید و به لطف کامل و کرم شامل، کارهای مشکل بر آن پادشاه صاحب‌دل آسان و حل می‌نماید و در این هنگام میمنت‌فرجام که خاقان فلک‌جناب، بلاتردد و اضطراب، با وصف نایاب بودن پایاب، با چنین جنود فیروزی‌مآب، عبور از آب و از بارقه این خارقه عالم را پر از نور چون آفتاب جهان‌تاب فرموده، احدی را از سلاطین نامور و سایر نوع بشر- که احوال ایشان در کتب تواریخ و سیر مرقوم و محرّر است- مسیر نشده «ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ»*. و از دلایل اختصاص این نظریافته الطاف خاص جناب اقدس الهی که از تفضّلات و مراحم نامتناهی، بلاشرکت غیری در حق او سمت تحقیق دارد، آن‌که در همین اثنا تاجری با گله اسبان و گوسفند و دیگر اجناس و تحف ارجمند، به کنار دریای مزبور رسیده، قشون ظفرنمون را دید که از آن بحر پرشور به آسانی تمام عبور کرده به مضمون این بیت مشهور که،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۱ نسبت پاکان طلب یا از پی ایشان مروغرق دریا می‌شود فرعون و موسی پیشواست به خاطر نیاورده، معه اسبان و اموال و اثقال و احمال به دنبال موکب جلال روان گردید.

درآمدن در آب همان بود و غرق شدن او با تمامی مال و منال همان. و چون این خبر به عرض اعلی رسید، مردم را به‌جهت تفحص استفسار کیفیت و کمیت آب فرستادند. بعد از تفتیش و پرسش از واقفان احوال آن نواحی به وضوح انجامید که پیش از ورود جنود مسعود، آب در طغیان بود و هرگز قد نمی‌داد و در هیچ عهد و آوان هیچ کس از این راه بدون زورق و سفینه نگذشته. همین

که قراولان اقبال‌نشان به فرمان قضاجریان، برای دریافت عرض و عمق آب روان شدند و آب از صولت و سطوت آنها به خود فرورفت، دریا پایاب گشته اردوی معلّی که از بسیاری اموال و اجناس و انبوهی خلایق و اصناف ذکور و اناث جهانی بود، بیرون از احاطه گمان و قیاس بلکه صد درجه افزون ازین جهان سست‌اساس، به رهنمونی قاید اقبال خلیفه ایزد بی‌همال، نوعی سالما گذر از آن معبر پرخطر کرده که یکی را از آدمی و چارپا آب از کمر نگذشت و نقصان ریسمانی، برهم زن سلسله جمعیت نگشت.

الحاصل بعد از عبور موکب منصور از آب، جهاندار خلایق‌مآب، مخلص خان و بستان خان درّانی فوفلزیی را به قراولی لشکر و تنبیه ناصر خان سبک‌سر، مأمور و روانه و خود نیز عقب ایشان حرکت فرمودند. قراولان مزبور در سرای خربزه به ناصر خان رسیده آتش جدال و قتال مشتعل نمودند. ناصر خان نیز با جمعیت خود به قصد ستیز در میدان کارزار پای ثبات و قرار فشرده، مدتی سرگرم زدوخورد بوده، آخر تاب مقاومت نیاورده، زن و فرزند و عیال و اطفال و اموال و اثقال خود را گذاشته به اتّفاق امیر بیگ خان نایب و معدودی از همراهان خاسر و خایب گریخته از معرکه غایب گردیده و چون آهوی رم‌خورده، پناه به جنگل برده و از بیم تعاقب غازیان شیرشکار در تراکم اشجار اختفا گزید. قراولان هرچند به جستجو شتافتند، اصلا اثری از او نیافتند. عاقبت الامر خان بهادر ولد مشار الیه را با اموال و اطفال دیگر برداشته آورده در حسن ابدال به موکب خدیو بلنداقبال ملحق شدند. حضرت اعلی از حسن ابدال مراجعت فرموده به پیشاور آمدند. خان بهادر و باقی اولاد و اطفال و منسوبان ناصر خان را- که دستگیر غازیان شیرگیر شده بودند- امر به توقف و سکناء پیشاور فرمودند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۲

در بیان توجه موکب ظفرانتساب به صوب پنجاب و مسخر شدن آن مملکت به‌دست بندگان رکاب خاقان مالک‌رقاب

چون شاه‌نواز خان پسر زکریا خان بعد از فوت پدر و دستگیر کردن یحیی خان برادر کلان خود- که از جانب پادشاه هند به حکومت دار السلطنه لاهور مأمور بود- به تحریک مواد فاسده نخوت و غرور خودسر و مغرور و قابض متصرّف ممالک پنجاب به غلبه و زور گردید و مال بسیار از ترکه پدر و جد، یعنی عبد الصمد خان ناظم صوبه تهته و ملتان- که چهل سال حکومت این ولایات زرخیر بلا استقلال داشته و مبالغ خطیره از حصر زیاد و بیرون از تعداد اندوخته بود- به‌دست او رسیده به موجب این بیت کثرت زر می‌کند دل را سیاه‌آخر این صفرا به سودا می‌کشد و از غلبه سودا، خیالات باطله را به خاطر راه داده و از طریق عاقبت‌بینی و مآل‌اندیشی دورافتاده، دود هوای سلطنت در کاخ دماغش پیچیده و به‌جهت حصول این مامول، تدبیر با خود اندیشده به دانه‌ریزی احسان، دام مکر و تزویر چیده، با رعایای مال‌دار و مردم فال‌گذار لاهور، از غنی و مفلوک، مسلک حسن سلوک و رفق و دلاسا به آئین ملوک پیش‌گرفته، در تفتیح ابواب مداخل و تکثیر وجوه محاصل کوشیده، رفقا و همراهان را فراخور حال هریک مراعاتی نموده، مستعد انصرام مدعا و امیدوار دیگر رعایتهای علیا می‌ساخت و بعضی اسباب دولت و احتشام و عظمت، مثل تعمیر برج مثمّن در خانه و تیاری خیمه‌های سرخ ملوکانه- که در هندوستان مخصوص پادشاهان والامقام است- با دیگر چیزهای محتفی مهیا کرده و بساط سلطنت گسترده، به انتظار وقت و فرصت، شطرنج غایبانه به خیال می‌باخت و در این وقت که ناصر خان از ضرب دست بهادران گریخته به کمال یأس و خسران، از راه جنگل و کوهستان، به‌سمت هندوستان شتافت و آوازه جهانگیری و ممالک‌ستانی حضرت ظلّ سبحانی در اطراف آفاق اشتهار یافت و طنطنه کوس نهضت به جانب لاهور، [به] گوش مست و مخمور آن دیار پر سرور برتافت، شاه‌نواز خان به حال خود سراسیمه و هراسان گشته، عریضه‌ای مشتمل بر ضراعت و انکسار به بارگاه گردون‌آثار فرستاده، اظهار عقیدت و اخلاص فراوان و تصمیم اراده دولت‌خواهی نسبت به بندگان آستان فلک‌شان نمود و به این وسیله چندی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۳

از صدمه سیلاب لشکر ظفرپیکر پادشاه بحر و بر، در مأمن عافیت آسود. بعد از فرار ناصر خان و گرفتار شدن اولاد و احفاد و

منتسبان او در دست دلیران ظفرنشان که حضرت خاقان ممالک‌ستان در الکای پیشاور نزول اجلال داشته همت والانهمت به ترفیه احوال سکنه و اهالی آنجا به داد و دهش کافه رعایا و ترتیب و پرورش عامه برایا و خلایق‌پروری و معدلت‌گستری گماشته بودند- به اخبار مخبران و انهای منهیان، به عرض ایستادگان پایه سریر سپهربنیان رسید که از اشتهار خبر جلالت اثر جلوس میمنت‌مأنوس بندگان اعلی حضرت بر تخت فیروزبخت سلطنت و انتشار آوازه جهانگیری و ممالک‌ستانی خدیو قدرقدرت، محمد شاه پادشاه هندوستان در لجه تفکر و بحر تحیّر فرورفته، اندیشه‌مند گردیده تا یک ماه با امنای دولت و امرای ذی‌شوکت، انجمن‌آرای مشاوره و مصلحت بوده، آخر تهیه قشون کثیر التعداد و توپخانه سنگین موفور المواد نموده، شاهزاده احمد میرزا پسر خود را به اتفاق قمر الدین خان وزیر و منصور علی خان داروغه توپخانه و سادات خان بخشی و راجه اسیری ولد جی‌سنگه، سردار قشون راجپوتیه و دیگر امیران نام‌دار، با جمعیت بی‌شمار به‌سمت لاهور روانه ساخت و شاهزاده با فوج از حد زیاده قریب چهارصد هزار سوار و پیاده، به همراهی او مستعد و آماده شده بودند، رایت عزم به جانب مقصد افراخته و چون آوازه حرکت او از شاه جهان‌آباد به پنجاب رسیده، شاه‌نواز خان- که از شاهراه اطاعت سلاطین هندوستان انحراف ورزیده و نقش دیگر بر صفحه خاطر کشیده بود- از خبر توجه شاهزاده مذکور، با فوج و سامان غیرمحصور، به‌طرف لاهور، در باطن خایف و هراسان گردیده و در ظاهر عریضه‌ای مشتمل بر مضمون که فزون از مرتبه حوصله او بود، به خدمت پادشاه والاجاه محمد شاه نوشته، معروض داشت که بندگان اعلی شاهی ظل اللهی، در رکاب سعادت‌انتساب، جمعیت چندان ندارند و به ملاحظه کثرت افواج که با من هست، یقین که قدم به حدود پنجاب نمی‌گذارند. اگر لشکر منصور از اتک عبور نماید، بنده از عهده مدافعه ایشان به آسانی برمی‌آید. قدوم شاهزاده برای کاری که از نوکران صورت تمشیت تواند گرفت، لزوم ندارد و هم این ملک که به سعی و کوشش زیاد و پاره‌ای آباد شده، از ورود جنود متکاثره باز رو به ویرانی می‌آرد. لهذا محمد شاه محافظت ملک پنجاب را محوّل به او نموده و میرزا احمد که در طی منازل و مراحل تعجیل می‌نمود، قریب به سرهند متوقف گردید و پای اراده در دامن تأنی و تأخیر کشید.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۴

چون این اخبار به مسامع الهام مجامع شهریار عالی‌تبار رسید، بعد از ملاحظه سان بهادران نصرت‌شعار و مبارزان تهوردثار، به تهیه سامان یساق ظفرانتساق، سمند عزیمت آسمان‌پیوند جهانگشا را فی الفور از پیشاور به جانب پنجاب سبک‌عنان و گران‌رکاب فرمودند. در عرض راه پرکنات توابع پنجاب و قرا و مزارع و اماکن و مواضع آن ملک وسعت‌انتساب، از قبیل سیالکوت و امن‌آباد و بسرور و گجرات و وزیرآباد و دیگر مضافات لاهور، به تصرف اولیای دولت ابدمدت درآمده، حاکم و عامل از برای هر محل تعیین نمودند و شاه‌نواز خان از ورود مسعود جنود نامعدود، به این دبدبه هیبت‌آمود- که باعث تزلزل ارکان وجود او بود- متزلزل شده، به دیدن موجودات لشکر خود پرداخته، نود هزار سوار سوای پیاده‌های جرّار و دوازده هزار عراده توپ آتش‌بار به حیطه شمار درآورده و از آن‌جمله چهار پنج هزار نفر را به محافظت شهر گماشته و قدری توپخانه و قورخانه نیز موافق ضرورت و دو سه هزار عراده توپ را در بروج و باره و اطراف شهر پناه گذاشته، دروب قلعه و حصار و کوچه‌های محلّات را مسدود ساخت و خود با تمامی افواج و سامان از شهر برآمده و گذرهای دریای راوی را- که در یک فرسخی شهر واقع است- به چیدن ادوات توپخانه تگرگ‌بار و نشانیدن مردان کارزار، به اقتضای رأی سست و تقاضای اندیشه نادرست، راه عبور و طریق مرور بر روی مواکب منصور بسته و ندانسته که

به صحرا چو زور آورد سیل تندنگردد به صد مشت خاشاک بند اعلی حضرت خاقانی- که در هر امر و در هر وقت، ملهم به الهام ربانی و القاء یزدانی هستند- در ظاهر بلدی از دهاقین آن سرزمین گرفته در جلو نصرت پیش‌رو انداخته و در حقیقت تأیید قادر ذو الجلال و قاید اقبال ابد الاتصال، دلیل و پیش‌آهنگ اعلام ظفرفرجام ساخته، به معبری نایاب- که پایین‌تر از معابر مسدوده افواج اعدای تیره‌سیما بود- عبور فرموده، به بالا- سرباغ شالامار، به تفاوت نیم‌فرسخی از منزل‌گاه مخالفان نابکار، نصب رایات ظفرآثار

نمودند. چون مکنون ضمیر مرحمت تخمیر آن جناب همیشه آن است که به احدی از بندگان خدا آسیب در زمان دولت معدلت‌پیرا نرسد، درویش محمد صابر را- که مردی بود صفاکیش و صواب‌اندیش- به‌جهت گوهرآمود ساختن گوش هوش شاه‌نواز خان، به جواهر زواهر نصایح و به رغبت دست برداشتن از ارتکاب تمرّد و قبایح، فرستاده رسم دعوت به راه حق و رحم بر احوال خلایق به‌جا آوردند. آن سرشار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۵

باده غرور و استکبار، اصلا به مقالات درویش مذکور دل ننهاده و گوش به موعظت و پند او نداده، بلکه آن درویش سعادت‌کیش را به ساحری و جادوگری متهم گردانیده به قتل رسانید و از انتقام منتقم حقیقی نیندیشیده، آن متجرّع ساغر «موتوا قبل ان تموتوا» را شربت شهادت چشانید و همان روز که این درویش صلاح‌اندیش از دست ظالمان بدکیش به درجه شهادت رسید، پادشاه خورشیدکلاه وقت نماز عصر، با معدودی از بهادران نصرت‌دستگاه سوار اشهب دولت شده، به طی مسافت کمی، اردوی معلی را گذاشته نظر اصابت اثر به اطراف و جوانب گماشته، نظاره گرد و پیش شهر و لشکرگاه مخالف و ضلالت‌بهر می‌فرمودند و آن حضرت را در آن روز فیروز، از این حرکت بابرکت، جز تشخیص مکان جولان بهادران جنگ‌جو و تعیین میدان صف‌آرایی مبارزان ستیزه‌جو با اعدای تیره‌خو و سیر سواد شهر، امری دیگر نصب العین ضمیر انور و خیال محاربه و جدال مطلقا مخطور خاطر فیض‌گستر نبود. در آن اثنا جاسوسان شاه‌نواز خان که به‌جهت تجسّس خبر، دامن سعی به کمر زده آنا فآنا حقایق احوال لشکر ظفرپیکر به او می‌گفتند، خبر حرکت خدیو بحر و بر به سرعت هرچه تمام‌تر به خان مشار الیه رسانیدند و او به فحوای «الوقت سیف قاطع» فرصت را غنیمت شمرده، بر جناح عجلت سوار شده، با جمعی غفیر و توپخانه کثیر، اراده مقابله نمود. پادشاه مظفرسپاه، سبقت دشمن را علامت تیره‌روزی او و نشان فیروزی خود دانسته، با دل قوی و بازوی توانا در جایی که رسیده بودند، پای استقامت فشرده و توقف ورزیدند و آن قطعه زمین را به یمن ثبات قدم ارجمند درجه مناعه کوه الوند و از پایه الویه، رفعت بر ارتفاع آسمان بلند بخشیدند. به اطلاع این معنی از معسکر همایون نیز بهادران ظفررهنمون، فوج‌فوج و دسته‌دسته بر تکاوران برق‌نشان نشسته و کمر شجاعت و دلاوری به میان جان بسته، رو به رزمگاه نهاده، به رکاب ظفرآماده پیوسته، آتش کارزار شعله‌ور و عرصه پیکار را نمونه روز محشر گردانیدند. بعد از زدوخورد بسیار و سعی و تردد مردان کار که در رکاب سعادت به همه جهت دو سه هزار سوار و از طرف مخالف افواج بی‌حد و شمار بود، با وصف قلت لشکر، آثار قادر اکبر و علامت فتح و ظفر و استیلای جهاندار فلک‌اقتدار نمودار و رایات کوشش و تلاش اعدای نکبت‌سیما منکوس و نگونسار گردید.

شکست آن جهانجوی نصرت‌پناه‌چنان لشکری را به اندک سپاه

چنین کارها آشکار و نهان‌عجب نیست ز اقبال شاه جهان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۶ نه این فتحش از یاری لشکر است‌کز اقبال شاه بلنداختر است

نبود احتیاجش بالف و مائه‌که بود اعتصامش به کم من فئهٔ القصه از دست‌برد غازیان مبرّا از خوف و بیم، شکست فاحش عظیم به جمعیت دشمن لئیم رسید. اکثری از سپاه مخالف طعمه تیغ خونبار و بقیهٔ السیف گریزان به هر جانب و کنار شده و از آن‌جمله برخی که رو به شهر راه فرار پیمودند، متواری به هر کوچه و حوالی گشتند و شاه‌نواز خان خود با قلیلی از نزدیکان و معتمدان و چند قاطر اشرفی- که در آن وقت توانست برداشت- راه گریز به‌سمت شاه جهان‌آباد پیش گرفت. خیمه و اسباب موفور و اشیا و اموال نامحصور، چه از سرکار خود آن خذلان‌نشان و چه از ملازمان و لشکریان او عرضه نهب و غارت گردیده به تصرف غازیان درآمد. بعد از آن به سواری اقبال با جنود و سطوت و اجلال، متوجه تسخیر شهر شده و بهادران تهمتن‌توان، دروازه‌ها را به زور بازوی جرأت و دلاوری شکسته، از چهار طرف بر فراز دروب و دیوار قلعه برآمده، دست به تاراج و یغما گشادند و جمعی کثیری از قشون شاه‌نواز- که در میان شهر مختفی بودند- مقتول سیوف بی‌زینهار غازیان ظفرمیثاق و محلات و بیوت و اسواق، به آفت

همدم احتراق خراب‌تر از دل ارباب بغض و نفاق گشت و عبدل خان درّانی ماکو، ناظر سرکار خاصه شریفه- که به خطاب مستطاب شفقت‌خانی سرافرازی داشت- در این آوان به منصب جلیل القدر عظیم الشأن وزارت دیوان اعلی و مکن خان برادرش در جای او به خدمت نظارت سرکار وسعت‌مدار عزّ و افتخار یافت.

در بیان ایلغار نمودن خاقان مؤید اقبال‌مند به‌سمت سرهند و مسخر شدن آن [قلعه] سپهرآثار به نیروی بازوی بهادران ظفرپیوند

بعد از بیست روز از وقوع این فتح مسرت‌اندوز به سمع ایستادگان محفل عالم‌افروز رسید که میرزا احمد، شاهزاده هندوستان که با قمر الدین خان وزیر و دیگر امرای مشیر- که در سرهند توقف داشت- خزاین و زواید کارخانه‌جات را در قلعه سرهند گذاشته و حصار استوار را به مردان کار و دلیران کارزار سپرده و خودش به اتفاق امیران همراهی و عساکر و افواج نامتناهی، برابر ماچهی‌واره از دریای سرهند گذشته، به حدود دوآبه رو آورده، وارد نه منزلی اردوی نصرت‌نیروی معلی گردیده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۷ رسیده به عرض خدیو زمان‌که شهزاده ملک هندوستان

به فوج گران‌سنگ از بهر جنگ‌روان همچو دریا شده بی‌درنگ

وزیر و خوانین هندوستان‌به همراه شهزاده گشته روان

ز دریای سرهند بگذشت زودبه حدّ دوآبه نموده ورود

به نه منزل اردوی شهریاررسانده است خود را پی کارزار

به سرهند در قلعه یکسر گذاشت‌زر و سیم و چیزی که همراه داشت

چو دانست خاقان آفاق‌گیرکه دشمن پی رزم آید دلیر

ز رای متین و ز عزم درست‌نشد پای اقلیم‌گیریش سست

به فرّخ‌ترین ساعتی جم اساس‌بجنبید با لشکر بی‌قیاس

به رفتن چو کوه قیامت شکوه‌قیامت شود چون بجنبید کوه

ز نعل ستوران که در راه بودزمین، آسمانی پر از ماه بود

روان گشت آن شاه گیتی‌ستان‌به ایلغار با لشکر بی‌کران به مجرد استماع این خبر، خدیو مهر افسر بلنداختر، عنان یکران عزیمت را به صوب سرهند معطوف داشته، به تفاوت سه فرسخ از معسکر شاهزاده به‌طرف پایین دریا از معبر لودهیانه عبور فرموده و چهار منزل راه در عرض یک شب بر سبیل ایلغار پی‌سپر مواکب تعجیل نموده، به محاصره قلعه سرهند پرداختند و سفینه طاقت و قرار قلعگیان برگشته‌بخت نگون‌سار را از احاطه افواج بحر امواج، در گرداب تزلزل و اضطراب انداختند.

سه فرسخ ز اردوی شهزاده دورز دریای سرهند کرده عبور

رسیدند همراهیان رکاب‌بر اطراف آن قلعه با صد شتاب

مگو قلعه، گو آسمان بلندمه و مهر را کوته از وی کمند

سر کنگرش بر فلک کرده راه‌شده اره فرق خورشید و ماه بهادران فیروزی‌لوا، به موجب اشاره والا یورش برده به حملات دشمن‌شکن و صدمات کوه‌افکن، رایات سطوت و استیلا بر فراز آن حصار محکم‌بنا برافراختند و مستحفظان آن مکان را به رهنمای تیغ بی‌دریغ روانه دیار عدم ساختند.

چنین حکم صادر شد از پادشاه‌که آرد یورش بر سر آن سپاه

بشد حمله‌آور ز هر سو یلان‌بر آن قلعه از حکم شاه زمان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۸ دلیران نام‌آور پیش و پس‌دویدند بر قلعه در یک نفس

حصار بلند از عبور سپاه‌شده چون ره کهکشان شاهراه
نگهبان آن قلعه فوجی که بودبه یک‌بارگی دست و پا گم نمود
هزبران خونخوار در وقت جنگ‌نمودند بر هندیان کار تنگ
بر آن تیره‌بختان نهادند تیغ‌نکردند بر جان ایشان دریغ
به نوعی سر انداختن عام شدکه میدان پر از شلغم خام شد
از آن فرقه در عرصه داروگیرگروهی شده کشته برخی اسیر «۱»

مسخّر شد آن قلعه در یک زمان‌به نیروی اقبال صاحب‌قران و بقیهٔ السیف که بر خوان میزبان اجل ضیف نگشته و پیمانه حیات‌شان پر نشده بود، از هر منفذ و مجری که توانستند، رهنورد کوچه فرار گردیدند، درخت هستی خود را از ورطه هلاکت به ساحل نجات کشیدند و تمامی نقود و اجناس و اقمشه و امتعه بی‌قیاس- که در آن قلعه بلند اساس گذاشته بودند- به تصرف بندگان بارگاه گردون‌کریاس درآمد و غازیان نصرت‌نشان را در وصول مال و اکتساب غنیمت و حصول اموال و اسباب مکنت و سرور، مشاهده وفور دفینه و خزینه از گنجینه خاطر و سینه، نقد آرزوی دیرینه برآمد.

چو بگرفت آن قلعه را پادشاه‌توانگر شده جمله خیل و سپاه
خزاین به‌دست دلیران فتاددر گنج قارون زمین برگشاد
غنیمت گرفتند بسیار چیزز سیم و زر و ز غلام و کنیز

در بیان محاربات خاقان ممالک‌ستان با احمد شاه پسر محمد شاه، پادشاه هندوستان و به قتل درآمدن قمر الدین خان وزیر آن سرکار و وقوع مصالحه فیمابین آن‌دو پادشاه عالی‌مقدار و دیگر صادرات آن زمان میمنت‌آثار

چون این خبر وحشت‌اثر به پادشاه‌زاده و امرای آن دولت رسید، رعب تمام و خوف مالاکلام به خاص و عام رو داد و تزلزل عظیم در آن لشکر غفلت‌اثر افتاد و سراسیمه و سرگشته، از راهی که آمده بودند برگشته، قرین دهشت و هراس و رهین وحشت و

---

(۱). از این بیت به بعد، به اندازه یک صفحه ظاهرا برای تصویر صحنه نبرد خالی مانده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۸۹

وسواس، مراجعت به‌سمت سرهند نمودند.

به شهزاده چون این حکایت رسید،ز اندوه سر در گریبان کشید
از این ماجرا تا خبردار شد،در اندیشه چاره کار شد
پی مصلحت با امیران نشست‌بپرسید از ایشان چه تدبیر هست
همه عرض کردند با صد نیازکه باید به سرهند برگشت باز

به تدبیر حضّار، شهزاده زوددگر سوی سرهند رجعت نمود خدیو ثریاجناب نیز با قشون ظفرانتساب، بعد الفراغ از فتح سرهند و استماع خبر مراجعت شاهزاده به جانب لشکر فیروزی‌مآب، سوار سمند آسمان‌پیوند هلال‌نعل خورشیدرکاب شده متوجه رزمگاه گردیدند.

شه درّ درّان ز فتح حصارچو شد فارغ از لطف پروردگار
پی جنگ شهزاده بسته کمربه اقبال و با نصرت و با ظفر

خبر تا ز برگشتن او شنیدسر راه او زود لشکر کشید القصه هنگام ظهر تلاقی فئتین و مقابله فریقین، اتفاق افتاد و محاربه صعبی که

کارنامه رستم و اسفندیار و گرمی هنگامه سام‌سوار را شرری از آن معرکه آتش‌بار توان گفت، رو داد.

یلان از دو جانب کشیدند صف گرفته همه تیغ و خنجر به کف

ز آواز توپ و صدای تفنگ‌همی باختی زهره، شیر و پلنگ

ز گرد ستوران در آن رزم‌گاه‌شده تیره رخسار خورشید و ماه

در آن روز تا شام کردند جنگ‌به شمشیر و تیر و به توپ و تفنگ آخر بهادران ظفرتوأمان، به حملات رستمانه و یورش‌های مردانه، فوج اعادی را از پیش برداشته و رایات غلبه به زور بازوی دلاوری به میدان افراشتند. پای استقرار و استقلال افواج مقابل متزلزل و اسب و اسلحه بسیار از سرکار شاهزاده و لشکریان هزیمت‌آماده، نصیب غازیان قوی‌دل گردید. در آن روز طاقت‌سوز آتش ضرب و حرب تا غروب آفتاب عالم‌افروز شرراندوز بود. بعد از ظهور علامت ظلمت شب تیره‌رخسار و منتفی شدن نایره کارزار، شهریار کامکار با کمال تمکین و وقار و سطوت و اقتدار، به باغ شالامار- که مضرب سرادقات گردون‌آثار بود- توجه فرمودند و پادشاه‌زاده و امرای هندوستان با افواج بی‌حدّ و پایان، نیز به فاصله هفت‌کروهی فرود آمده و اطراف لشکر و گرداگرد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۰

عسکر سنگر بسته و چون حلقه‌های زنجیر به یک‌دیگر پیوسته، به چیدن توپخانه آتشبار و نشاندن سپاهیان جلادت‌شعار، حصن حصین و حصار آهنین بر آن سرزمین قایم نمودند.

چو شد روز، مخفی و شب دررسید،دو لشکر از آن جنگ و کین آرمید

کواکب بیاراست بازار خویش‌فلک را بساط نو آمد به پیش

به کف زهره بگرفت انگشتری‌به بازی خریدار شد مشتری

همه شب دلیران هردو سپاه‌در اندیشه رزم تا صبح‌گاه سحرگاه که موکب جهان‌افروز تخت‌نشین خطه روز با بخت فیروز و طالع ظلمت‌سوز، با کوکبه شایان و دبدبه بی‌پایان، از منزلگاه مشرق نمایان گردیده، رخش عزیمت گیتی‌ستانی در بیدای وسیع الفضای طبقات آسمانی، گرم جولان ساخت و لوای نور و ضیا برای هزیمت لشکر هندی شب تیره‌سیما برافروخت، پادشاه فیروزی سپاه بنه و بار در باغ شالامار گذاشته، با افواج جنگ‌جوی ستیزه‌خو، سه چهار گروه از معسکر ظفرپژوه، پیش‌آمده، رایات نصرت آیات برافراشتند. حسب الحکم والا بالای تلهای ریگی که در اوسط میدان محاربه واقع شده بود و مخالفان از فرط خوف و هراس و سلب شعور و حواس، فرصت پیش‌دستی نیافته، به مضمون «اذا جاء القضا عمی البصر» از تصرف آن غافل شده بودند، توپ‌چیان سرکار فلک‌اقتدار، توپ‌های بزرگ صاعقه‌بار و ادوات آتش‌خانه قیامت‌آثار، نصب نموده، گرم شغل آتش‌بازی و در سنگر اعدا مستعد رخنه‌اندازی شدند. جنگ‌آوران جیش پرطیش، تکاوران صرصرآهنگ را به میدان ناورد جولان داده، به ضرب سیوف خون‌فشان و طعن سنانهای برق لمعان، بسیاری از مخالفان را به خاک هلاک انداخته، زمین را لاله‌زار و هوا را شعله‌بار می‌ساختند و بر این منوال قراولان موکب اقبال و بهادران فیروزی‌اشتمال بر افواج مخالف که برای آوردن غلّه و کاه به اطراف و جوانب از هر راه می‌رفتند، هر روز تاخته و بسیاری را قتیل و جریح ساخته، آذوقه و اسب و یراق آنها را گرفته می‌آوردند و گوی مسابقت در میدان جلادت و مبارزت می‌بردند.

القصه بعد مرور ایام که میدان قتال هر روز نمونه روز رستخیز، عرصه نبرد چون عرصات محشر فتنه‌افزا و بلاانگیز بود، روزی تلاش عجیب و دست‌برد غریب، از یتیمان قشون معلی به امداد معدودی از بهادران مظفرلوا- که همراه بودند- به ظهور رسید که

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۱

ترک خون‌آشام فلک را چشم از مشاهده آن خیره و روز اعدا از بلندی غبار آن هیجا، مانند شب یلدا تیره گردید. بیان این مقال آن‌که جمعی از ایتام بهادران فیروزی‌نشان، موافق ضابطه و دستور، شتر و قاطر و ستور با جوال و ریسمان برداشته، به اتفاق جمعی از

قراولان- که به محافظت و محارست همیشه همراه مال می‌رفتند- به‌جهت سرانجام آذوقه و علف از اردوی معلی دور برآمده، به یک طرفی روانه شده بودند. حسب الاتفاق در اثنای راه راجه اسیری‌سنگه با افواج خود- که عمده سرداران راجپوتیه و زبده سپاهیان همراه شاهزاده بودند- برخورده فیمابین جنگ عظیم رو داد. بهادران پلنگ‌صولت حمله‌های دلیرانه به کار برده و ایتام اردوی نصرت‌فرجام، به چوب‌دستی‌هایی که در دست داشتند، به زور بازوی اقبال بی‌زوال خدیو قوی‌طالع انجم‌احتشام، پشت و پهلوی کفره ستیزه‌خوی شقاوت‌تخمیر را خوب خرد و خمیر کرده و جمع کثیر از ایشان را روانه بئس المصیر ساختند و دلیران عدوافگن از جوهر سیوف برق‌زن و رگ و ریشه چوب‌دستیهای استخوان‌شکن، خار در پیراهن قرار و شکیب آن فرقه شقاوت‌نصیب انداختند. «۱»

اسب و اسلحه بسیار و غنایم بی‌شمار از آن گروه هزیمت‌شعار گرفته، ایشان را از میدان مقابله منهزم ساختند. راجه مزبور از مشاهده ضرب‌دست ملازمان لشکر منصور، گرفتار حزن و اندوه غیرمحصور گردیده و طاقت لطمه دیگر از خود و جماعت راجپوتیه همراهی مسلوب دیده، عریضه به‌دست معتمدی داده خفیه به بارگاه عرش اشتباه فرستاده، به عرض مراتب بندگی و اظهار اراده توسل و قصد تشبث به اذیال دولت ابدپیوند و احتراز از رفاقت شاهزاده هند، قدم در طریق عافیت‌جویی و راه سلامت‌روی نهاد و پیش از آنکه صدمه دیگر از دست غازیان ظفرپیکر به او رسد، بنه و اغرق خود را برداشته در پرده شب چون شپّره ظلمت‌طلب، بال پرواز به سوی آشیانه گشاد و حاصل آن‌که به وقوع این معنی، تفرقه و وسواس و پریشانی حواس از حد زیاده در لشکر شهزاده به‌هم رسید و از گریختن چنین سردار عمده ذی سامان، هراس بی‌قیاس و رعب فراوان بر دلهای ادانی و اعالی مستولی گردید.

کسی را که طالع درخشان بود،عدو همچو شیر گریزان شود

---

(۱). پس از این جمله جدولی برای درج ابیات کشیده شده است، ولی چیزی نوشته نشده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۲

روز دیگر که اولیای دولت را چون صبح نوروز، مژده‌رسان افتتاح ابواب مسرت و فیروزی و اعدای فتنه‌اندوز را مانند شب قیامت نشان بدحالی و تیره‌روزی بود، گلوله‌انداز قضا در کمین نشسته و به جانب هر یکی به موجب حکم آسمانی شصت بسته، به هرکس هرچه قسمت بود، بی‌خطا می‌رساند و هنگام گلوله انداختن مقوله «النصیب مصیب و لو کان تحت الجبلین» به زبان حال می‌خواند، گلوله‌های بی‌درنگ از توپ و بادلج و جزایر و تفنگ، بر سر و صورت هندیان بی‌نام‌ونگ، در آن معرکه جنگ، از هر طرف مانند سنگ می‌خورد و بنای ثبات قصر حیات آن آرزومندان ممات را دم‌به‌دم به زور صدمات از پای درمی‌آورد. از آن جمله گلوله توپ جان‌ستان چون بلای آسمان و آفت ناگهان، بر خیمه‌ای که قمر الدین خان وزیر هندوستان منزل و مکان داشت فرود آمد و پرده سقف خیمه را شکافته و برهم زده بر زمین افتاده و بی‌درنگ از آنجا به هوا رفته به پهلوی او خورده، پیغام اجل به گوش خان مومی الیه رسانید و مضمون «فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ»* خاطرنشان حضار مجلس آن آماجگاه تیر قضا گردانید.

قضا را یکی گلّه‌ای ناگهان‌رسیده به دستور هندوستان

به یک لحظه آن پیشوای نبردشد از گرمی گلّه توپ، سرد

تو گویی که این آفت ناگهان‌شده بهر او نازل از آسمان بعد از کشته شدن قمر الدین خان، شاهزاده و ارکان دولت او، در لجّه تفکر و ورطه تحیر فرورفته، آخر سر از گریبان فکر برآورده، به انعقاد محفل مشورت چاره‌جو گردیدند و تمامی امرا، مصلحت کار چنان دیدند که مردن قمر الدین خان را که موجب وهنی عظیم و اهل لشکر را باعث تفرقه و خوف و بیم است، مخفی داشته قبل از آنکه این خبر در معسکر منتشر شود، به هیئت اجتماعی بر لشکر ظفرپیکر حمله‌آور شوند. بر وفق این مشوره شاهزاده ابو المنصور خان را که در نیشابور سلاله دودمان اعیان و در هندوستان نیز سردار ذی شوکت و عالی‌شان بود و به ارجاع خدمت داروغگی توپخانه و

نظامت صوبه اوده و جمعیت سی چهل هزار سوار قزلباش و غیره سرافراز و از امرای ذی‌شان آن دولت امتیاز داشت، مدار المهام در خانه و صاحب اختیار سرکار خود و سپهسالار لشکر ساخته، مقرر نمود که توپ‌های بزرگ را- که بر اطراف اربعه سنگر چیده بودند- برجا گذاشته و باقی آتش‌خانه سبک‌بار از قبیل توپهای جلو و بادلج و جزایر و بان همراه برداشته به اراده مقابله از سنگر بیرون روند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۳ امیران و شهزاده از این خبرسراسیمه گفتند با یکدگر

رسیده عجب چشم‌زخمی به ماکه ناگه چنین عمده‌ای شد فنا

عجب گردشی چرخ دوّار کردچه باید کنون چاره کار کرد؟

بیابد اگر شهرت این ماجراشوند از هراس اهل لشکر جدا

همان به که پیش از شیوع خبرپی جنگ بندیم یک‌جا کمر

به مردانگی سوی میدان رویم‌به یک‌بارگی حمله‌آور شویم

بود فتح و نصرت ز فضل خدابیینیم روزی شود تا کرا

پس از مشورت با سپاه گران‌همه گشته از بهر هیجا روان پادشاه خورشیدافسر خجسته‌اختر، سرداران نام‌دار و امرای عالیمقدار را به حضور لامع النور طلب داشته و تمامی قشون ظفرنمون را، سه قول قرار داده بر سر هر قول سرداری عظیم القدر منیع الشوکت برگماشته و خود به دولت ظفر در جلو و نصرت هم‌عنان، پای عزیمت جهان‌گشای آسمان‌فرسا در رکاب اشهب گردون‌سیر برق جولان گذاشته و روی زمین را با اشعه انوار آفتاب کوکبه سعادت‌قرین، رشک‌فرمای فضای نورآگین سپهر برین نموده، اعلام فیروزی‌فرجام در عرصه رزم‌گاه برافراشته فسحت میدان را از هنگامه لشکر نصرت‌پیکر، نمونه عرصات محشر فرمودند.

از این سو خدیو زمان و زمین‌بیاراست افواج نصرت‌قرین

دو لشکر به هم چون صف‌آرا شدند،بگیر و بزن را مهیّا شدند

هیاهوی مردان کین شد بلندز یک سو به گرز و ز یک سو به بند

ز گرد هژبران صرصر سوارشد ابر سیه در هوا آشکار

درخشیدن برق تیغ و سنان‌زده شعله در خرمن آسمان

ز امواج الوان دریای خون‌هوا شد بنفش و زمین لاله‌گون

نقیب اجل زد به میدان صلابگفت آسمان عافیت را دعا

چنان آتش جنگ شد شعله‌ورکه می‌ریخت هر قطره خون چون شرر

ز خون دلیران در آن پهن‌دشت‌بساط زمین محشر لاله گشت

روان خون به صحرا چو دریای آب‌فتاده سر سرکشان چون حباب

نکردند تقصیر در رزم و جنگ‌دو لشکر پی حفظ ناموس و ننگ القصه در آن روز آتش کارزار به رنگی شعله‌افروز و معرکه گیرودار به حدی گرم و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۴

جان‌سوز گشت که آشوب قیامت از هول آن به خاک می‌غلطید و افراسیاب و رستم را استخوان در گور از بیم آب می‌گردید. هر سرداری از قشون ظفرنمون تلاش سبقت و پیش‌قدمی بر دیگری می‌نمود، برای بلند ساختن آوازه نام‌آوری بر مراتب سعی و کوشش می‌افزود که سرکردگان افواج یمین پادشاه خورشیدنگین بودند. «۱»

آثار جلادت و مبارزت به ظهور رسانیده، به‌سمت بنه شاهزاده که در قلب سنگر او با افواج به جنگ آمده و میان توپخانه، از حد

زیاده متوقف ایستاده بود و سایر وهم و گمان را مجال گذار و طایر خیال را رسیدن در آن محل محال و دشوار می‌نمود، یورش برده مانند شیران نر به جرأت و دلیری هرچه تمام‌تر، بر سر بنه ریخته و آتش قتل و یغما انگیخته، دست زدوبرد گشودند و صنادیق سینه پرکینه آن فرقه زنادیق را- که مستحفظ خزینه و زرینه بودند- تماما غارت نمودند. به مشاهده این حال، پای ثبات و قرار امرای لشکر هندوستان لغزیده و از جرأت و جسارت خود خجالت و انفعال کشیده، به فحوای «العود احمد» باز متوجه سنگر خود گردیدند و چون سپه‌دار سپهر، تیغ خون‌آشام مهر در بن نیام ظلمت شام ظلام پنهان نمود و بهادران بهرام‌انتقام را در آن هنگام محل سعی و تردد نبوده، شهریار گردون‌اقتدار از عرصه کارزار معاودت فرموده، در باغ شالامار- که مضرب خیام انجم احتشام بود- ورود سعادت فرمودند.

وقت شام که افواج فیروزی‌اعلام از تاخت بنه مخالف تیره‌انجام برگشته و دواب را از اموال و اجناس منهوبه بار کرده، به معسکر ظفرپیکر می‌آمدند، در ظلمت شب، راه اردوی نصرت‌کوکب گم کردند و در عرض راه با افواج دشمن که از جنگ‌گاه روگردان شده به سنگر خود می‌رفتند، برخوردند. هندیان بر کثرت خود و قلّت غازیان مغرور گشته چون شپّره در تاریکی لیل، از هر طرف خیل‌خیل به پرواز آمده، طرح آویزش با بهادران نصرت‌مند انداخته، مضمون «یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ»* آشکار ساختند و به سردادن بانهای آتش‌فشان و انداختن تفنگ و جزایر اژدردهان شرارکین در پیرهن فتنه‌انگیزی

---

(۱). پس از کلمه «نگین» تقریبا چهار پنجم صفحه برای کشیدن تصویر صحنه جنگ خالی گذاشته شده است، ولی تصویری وجود ندارد و با قلمی دیگر این ابیات و عبارات نوشته شده است:

دو نیزه، دو بازو، دو مرد دلیریکی اژدها و دگر نرّه شیر

هردو بر ابروان خم افکندندنیزه بر نیزه هم افکندند از نیزه و نیزه‌بازی مرادی حاصل نشد، آخر دست به کمر زنجیر یکدیگر کرده افگندند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۵

انداختند. چون مطایای غازیان رزم، برای نبردآزمایی کوه تمکین که در زیر بار احمال و اثقال اموال غنیمت سنگین شده بود، از تکاپو خسته و دست سواران به سستی و ستوران از سعی و تردد بسته بود و در تاریکی شب تار تلاقی هندیان ظلمت‌شعار که معنی «ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ» نمودار گشته بود، چشم‌زخمی به سپاه منصور رسیده، وهنی به حال ایشان عارض گردید. اعیان و ارکان دربار جهان‌مدار، بر آستان سعادت آشیان سپهراقتدار، حاضر شده صورت حال به عرض خدیو بی‌همال رسانیده، معروض داشتند که صلاح دولت و مقتضای وقت بالفعل عطف عنان و محول داشتن تسخیر هندوستان، به زمان دیگر اولی و شایان است، چون اخبار متواتر از سمت خراسان می‌رسید که علی قلی خان برادرزاده نادر شاه، سر به شورش برداشته، در آن ناحیه مصدر هنگامه‌ای عظیم گردیده و جمعیت بسیاری فراهم آورده، اراده آمدن قندهار دارد و هوا نیز رو به گرمی گذاشته و گرمای هندوستان به مزاج تقدس‌نشان موافقت نداشت.

عرض دولت‌خواهان خیراندیش و مشیران عقیدت‌کیش، به پیشگاه خاطر ملکوت منازل به عزّ قبول مقرون گردید. هم در این اثنا علی قلی خان لزگی- که از مدتها در هندوستان با ابو المنصور خان داروغه توپخانه و مدار المهام در خانه شاهزاده رفاقت داشت- سعادت‌اندوز ملازمت گردیده، به خدمت اشرف عرض نمود: شاهزاده و امرای هند صلح را طالب و به رضاجویی خاطر مبارک راغب‌اند و اقرار می‌نمایند که ممالک موضوعه هندوستان به دستور ایام نادر شاه تعلق به سرکار گردون‌مدار داشته باشد و وجه که از بابت مالیات چارمحال دار السلطنه لاهور به نادر شاه می‌داده‌اند به همان دستور متعهد می‌شوند که موافق معمول در جمیع فصول، عاید خزانه عامره نموده، خلاف در این عهد و میثاق و انحراف از شاهراه وفاق نورزند. چون احوال شاهزاده و ارکان دولت او معلوم

بندگان اعلی حضرت قدرقدرت بود که به سبب کشته شدن قمر الدین خان وزیر اعظم و برخاسته رفتن راجه اسیری‌سنگه، سردار راجپوتیه تشویش و اضطراب فراوان به‌هم رسانیده‌اند، درین ولا که خبر شدت آزار پادشاه والاجاه، محمد شاه به آنجا رسیده، بیشتر از پیشتر مشوش و پریشان‌خاطر گشته، در مقام سراسیمگی و اضطرارند و چاره کار، سوای التجا و رجوع به درگاه خلایق‌پناه ندارند. لهذا خاطر ترحم‌مآثر آن حضرت- که عمان بیکران فضل و احسان و بحر بی‌پایان برّ و امتنان است- از این التماس و عرض نیازمندی بسیار، بی‌اختیار در تموّج آمد و درماندگان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۶

بادیه اضطرار را در چنین حالتی- که آفات گوناگون به آن‌ها رو داده- خسته‌دل و خشک‌لب گذاشتن نپسندیده و کام جان بی‌قراران را به زلال مکرمت سیراب نساختن، بعید از آئین مروت دیده، از در سخت‌گیری و ابا و استنکاف درنیامده و علی قلی خان را به شمول انظار عنایات خاقانی رخصت انصراف ارزانی داشته، حسب الاستدعای دولت‌خواهان صواب‌اندیش- که مانند رکاب، چشم به راه پای عزیمت بودند- رایات مراجعت برافراشته از راه ملتان و دیره‌جات و هزار درخت بنگشات عازم دار السلطنه کابل شدند.

و از سوانح غریبه که در اثنای راه روی داد آنکه چون موکب همایون، ظلّ ورود بر آب اتک انداخت، شفقت خان درّانی وزیر سرکار خاصه شریفه، به سبب خیانت‌هایی که از او به ظهور رسیده بود، مورد عتاب سلطانی گردیده و از دولت ملازمت ممنوع گشته، حکم قضا توأم به حبس او صدور یافت؛ لیکن مطمح‌نظر خیریت‌اثر مهرگستر چنان بود که مشار الیه را چند روزی به سزای اعمال متنبه ساخته، باز مشمول عنایات خدیوانه فرمایند. او به این لطف مخفی پی‌نبرده و بی‌تابی کرده، روزی که موکب اقبال از آب اتک عبور می‌فرمود خود را به آب انداخته رخت هستی به سیلاب فنا داد.

[وقایع سال دوم]

وقایع سال سعادت‌اشتمال دوم مملکت‌آرایی این فرازنده لوای جهان‌گشایی مطابق سال لوی‌ئیل ترکی موافق سنه هزار و صد و شصت و یک هجری

در آن زمان میمنت‌اقتران که قدوم عشرت‌لزوم ایّام بهار و آوان نزهت‌توأمان ابتسام ریاحین و ازهار، رونق‌افزای فضای حدیقه روزگار و چهره‌گشای پردگیان خلوت‌کده گلزار گشته، بساط زمین را از دمانیدن گل‌های رنگارنگ، بوقلمون و بسیط جهان را از صورت دادن نقوش گوناگون، جلوه‌گاه بدایع و نوادر صنع قادر بی‌چون داشت، شاه ملک‌سپاه فلک‌احتشام، عنان گلگون صبارفتار نسیم‌خرام را از سیر سواد هندوستان که دیار وحشت‌آثارش از هوای شعله‌بار، نه عالی‌طبعان لطیف‌مزاج را جای خوش نشستن و زمین شوره‌زارش از فرط خس و خار، نه بلندفطرتان نازک‌دماغ را مقام دل‌شگفتن است، منعطف گردانیده، نزهتکده کابل را که از وفور سبزه و گل، بهشتی است نهمین بر روی زمین و از جوش آب‌های خوش‌گوار و شیرین نشاطافزاتر از مل، بحریست متموّج از ماء

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۷

معین، به ورود میمنت‌آمود آب و رنگ تازه بخشیدند و تشنه‌کامان وادی انتظار را از تموّج دریای افضال سیراب و شاداب گردانیدند و در آن اوقات فرخنده‌ساعات که ساغر جهانیان از تردستی ساقی فیض مالامال و مزرع تمنای هر بی‌پروبال و از ترشح ابر جود پادشاه دریانوال خوشه‌بند حصول آمانی و آمال بود، سید درگاهی کابلی- که از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی- صیانت قلعه و حراست شهر می‌نمودند، به دریافت کیفیت ناسازی هوای هندوستان به مزاج اقدس امتزاج بندگان ممالک‌ستان و مراجعت آن حضرت بدون تسخیر آن مملکت، حمل بر ضعف ارکان دولت نموده، به مقتضای بدبختی و شوره‌پشتی، انحراف از

جاده اطاعت و اقدام بر شیوه معصیت ورزیده، درهای حصار را بر روی اولیای دولت ابدمدار بست و خار تمرّد و عصیان به پیراهن عافیت خود شکست، آخر مغلوب صولت و استیلای بهادران رکاب سعادت گردید. پادشاه انجم‌سپاه مهرکلاه، قلعه سپهرارتفاع را از او انتزاع نموده، خود با جنود نصرت‌بهر، داخل شهر شده منازل خاصه شه‌نشین و عمارات عالیه دل‌گزین را از فرّ قدوم میمنت لزوم و یمن ورود سعادت نمود، بیت الشرف اجلال و مهبط انوار عظمت و اقبال ساخته، به تمهید اسباب کامیابی دو جهانی و تهیه مواد عیش و کامرانی پرداخته، محصلان سرکار شاهی به‌جهت کوچانیدن سید درگاهی تعیین فرمودند که او را با اعیال و اطفال، بلامهلت و اهمال، از آن سرزمین بهشت‌مثال برآورده و به دار القرار قندهار برده سکنا دهند. محصلان به موجب فرمان واجب الاذعان، مشار الیه را با خانه کوچ برداشته و به قندهار رسانیده، در اصل بلده ساکن گردانند.

مقارن این حال، به عرض ایستادگان پایه سریر عزّ و جلال رسید که خان جان خان سردار که مأمور به رفتن الکای پیشاور به‌جهت تنبیه خان بهادر پسر ناصر خان شده بود، در این‌جا رسیده، به هم‌دستی و اعانت حامی شرع اطهر، حضرت میان محمد عمر و اتفاق دیگر مریدان و معتقدان آن مقرّب درگاه حضرت خالق اکبر، او را دستگیر و رفقای شرارت‌پیشه آن را تنبیه و تعذیر نموده، شهر پیشاور را به تصرف درآورد. الغرض از وقت مراجعت از هندوستان الی ورود موکب مسعود به دار السلطنه کابل نزهت‌نشان، نسیم عشرت‌افزای تائیدات ایزد منّان از هر طرف می‌وزید و شمیم دل‌گشای گلهای نشاط از مهب لطف قادر مستعان به مشام ملتزمان بساط فلک‌مناط بارگاه بهشت‌انبساط می‌رسید.

عیش و طرب از میامن وصول فیض شمول موکب ظفرکوکب چون سحاب در اطراف آن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۸

الکا خیمه طناب در طناب کشیده و وفور خوشحالی و سرور شب و روز، مانند هوای نوروز، در آن گل‌زمین نزهت‌اندوز مأوا گزیده بود و شاه حقیقت‌بین آگاه‌دل در ظاهر از سیر و تماشای این گل و گلزار، گل‌چین حدایق شادمانی و به چشم باطن نظاره‌فرمای شئونات جمال تجلیات سبحانی بوده، تحصیل تردماغی از دریافت کیفیت نشأتین و مشاهده جلوه‌پیرایی شاهد حقیقت از نقاب کونین می‌فرمودند و به رنگی که باغ نشاط از فیض نگاه مهرآثار آن حضرت طراوت بی‌اندازه می‌گرفت، امور دین و دولت هم از یمن توجه رای دو عالم‌آرای دارا در هر صورت، حسن انتظام می‌پذیرفت.

در بیان نهضت پادشاه ثریاجناب به صوب مملکت پنجاب و ذکر معاودت آن حضرت به دار القرار قندهار بعد از بند و بست امور آن دیار

در آن اوان مسرت‌نشان از عرایض سوانح‌نگاران لاهور و پنجاب، به عرض حجاب بارگاه عالمیان‌مآب رسید که محمد شاه، پادشاه هندوستان، به اجل طبیعی بساط حیات درنوشت و شاهزاده میرزا احمد- که در سرهند نزول داشت- به صواب‌دید امرا و ارکان دولت در عرض راه به جای پدر بر تخت سلطنت متمکّن گشت و منصب وزارت اعظم به ابو المنصور خان پیشاوری- که احوال او سابقا مرقوم قلم وقایع حقایق رقم شده- مفوّض ساخت و معین الملک پسر قمر الدین خان را به افواج گران و ساز و سامان فراوان، برای انتظام امور نظامت روانه صوبه لاهور نموده و خود با امرای همراهی، لوای مراجعت به دار الخلافه شاه جهان‌آباد افراخت. و نیز معروض خدمت اشرف گردید که معین الملک مزبور بعد از ورود به صوبه لاهور، به زور نشأه جوانی- که سرخوش باده نادانی است- دم از تکبّر و غرور می‌زند و در حکمرانی آن مملکت، خود را مطلق العنان تصور نموده، با این خیال که محاصل چارمحال را خود قابض شود، بادی حرکات لغو شده در ایصال وجه مقرر تمرّد می‌کند. به استماع این خبر، بار دیگر عزیمت سفر لاهور در خاطر کرامت‌مظهر خدیو بحر و بر، به قصد گوشمال معین الملک خیره‌سر تصمیم یافت، لیکن چون گرمی هوا و سورت موسم گرمای هند به مزاج اشرف ناسازگار بود و طبع مبارک آن حضرت به آب و هوای ولایات بهشت‌نظیر سردسیر نشو و نما یافته است، چند روز این اراده در مقام توقف مانده به مجرد انقضای موسم گرما و آمد فصل پائیز فرحت‌انگیز،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۹۹

پای عزیمت در رکاب سمند ظفرپیوند آورده، رایات عزیمت و اجلال بر اوج افلاک افراخته، امن‌آباد گجرات را- که چهار فرسخ دور از بلده دار السلطنه لاهور است- مضرب خیام کیوان‌احتشام ساختند. معین الملک به دریافت صورت حال و معلوم نمودن کیفیت‌مآل، از خواب غفلت بیدار و از نشئه غرور پیش از خمار هشیار شده، با کثرت جمعیت و وفور سامانی که داشت، خود را مرد میدان غازیان تهمتن‌توان نیافته، عرایض مشتمل بر لوازم عجز و استکانت، مصحوب مولوی عبد اللّه به درگاه خلایق‌پناه فرستاده، چند نفر از اعیان لاهور و اقسقالان آن ملک موفور السرور را به خدمت اشرف روانه کرده، دست به دامن تضرّع و استیمان زده، عرض و تعهّد نمود که مداخل و محاصل چهارمحال، به دستور ایام نادر شاه فصل به فصل و سال به سال بلاتعلّل و اهمال، داخل خزانه عامره شاهی می‌نموده باشد و از این عهد و پیمان که مؤکد به رسوخ عقیدت و ایقان است، تخلف و انحراف نورزد و نیز استدعا کرد که رایات عالیات از امن‌آباد معاودت فرماید، به موضع و قریه‌ای از قرای ممالک مزبوره از تاخت‌وتاز افواج منصوره اذیت و اضرار نرسد. از آن‌جا که رحم و مروت از بدو خلقت شیمه کریمه ذات قدسی‌صفات آن حضرت است، علی الخصوص در حق کسانی که به عجز و الحاح پیش آیند و به امید دستگیری، به دامان دولت ابدنشان تمسک و تشبث نمایند و نظر بر این‌که به اقتضای بلندی طبع، التجای دشمن تیره‌خیال را پذیرا نساختن و خصم باطل‌سگال را عند العجز، به عفو تقصیرات و صفح زلات ننواختن، بعید از شیوه فتوت و علوّ همت می‌دانند، بعد از گذشتن پیش‌کش‌های نمایان از نظر مرحمت‌اثر و رسیدن تحف و ارمغان به دربار جهان‌مدار فیض‌گستر، مطالب و مدعیات معروضه او فایز به درجه قبول و عهود و مواثق به شرف تأسیس و توثیق موصول گردید و به عطای خلعت فاخره گرانبها و سرپیچ مرصع آفتاب‌ضیا، تارک مباهات او را فرقدان‌سا فرمودند.

[وقایع سال سیّم]

وقایع سال سیّم جلوس خاقانی مطابق سال سلان‌ئیل ترکی موافق سنه ۱۱۶۲ هجری

در این ایام میمنت‌آثار که فصل بهار و موسم سبزبختی صحرا و گلزار بود، پادشاه بلنداقبال، الویه جاه و جلال از دار السلطنه لاهور برافراختند و در ساعتی فرخنده و زمانی خجسته، عنان یکران جهان‌پیما را به صوب دار السلطنه کابل منعطف ساختند و آن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۰

ملک دلگشا دوباره از فرّ مقدم فرخی‌انتما، مطلع انوار عزّ علا و مطرح صنوف میامن برکات بی‌منتها، در حق اعلی و ادنی گردید و در آن مکان عشرت‌اندوز، چند روز توقف ورزیده، از آن‌جا عزیمت قندهار فرموده، شکارکنان و صیدافکنان، متوجه آن دیار شدند. در اثنای کوچ، محبت خان بلوچ که سرکرده و پیش‌قدم طایفه بلوچیه بود، حلقه اطاعت در گوش و غاشیه عبودیت بر دوش انداخته، شرف‌اندوز دولت رکاب‌بوس و به عطای خلعت در انواع مکارم و انحای مراحم مشرّف و معزّز گردید.

شرح شمه‌ای از احوال جماعه بلوچیه

آن‌که طایفه بلوچ گروهی‌اند وحشی‌شعار و چون قبیله مأجوج بیرون از حدّ شمار و از قدیم منزل و مسکن‌شان به نواح قندهار است و به غرور بسیاری الوس و قشون و استظهار قلاع و حصون، همیشه به حکّام آن دیار در مقام نافرمانی و استکبار بوده، دوانی و حواشی آن ناحیه را تاخت‌وتاز نموده به مقتضای خبث‌طینت پیوسته در انتهاز قابو و فرصت می‌باشند. چنانچه در ایامی که رایات عالیات متوجه تسخیر هندوستان بود، جماعت مزبور توهمات از وقوع دور به خاطر راه داده، قرعه ترددی بر تخته خیال می‌انداختند و به گمان‌های غلط، لوح اندیشه و صفحه انتظار را پر از رقوم اوهام مهمله می‌ساختند. محبت خان که پیشوای آن گروه باطل‌پژوه

بود، به مراعات دوراندیشی در ظاهر خود را از بنده‌های راسخ الاعتقاد خدیو با عدل و داد وانموده، روزگار به نفاق به سر می‌برد و راه بین الشقاق و الوفاق می‌سپرد و در این ولاـ که معین الملک خیر و بهبود و صلاح و سداد خود را در ترک شیوه خودسری و خصومت و عناد دانسته، اختیار طریق فرمان‌بری و اطاعت و انقیاد نمود و معاملت مملکت پنجاب نیز موافق مرضی کارپردازان سرکار خلایق‌مآب، صورت انفصال پذیرفت، محبت خان و سرکردگان جماعت بلوچیه را یقین حاصل شد که حالا بندگان اعلی متوجه تنبیه و استیصال آنها گردیده این مرتبه مطلقا تحمل و اهمال در پاداش اعمال نخواهند فرمود و جبال تمرّد و استقلال آن بهایم‌سیرتان وحوش‌خصال معرّا از هوش را از صدمه بهادران باظفر هم‌آغوش، در طرفة العین منشق و منصدع ساخته «كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» خواهند نمود. بنابر آن در آوانی که رایات نصرت‌نشان از راه ارض شال عازم مستقر جلال گردید، محبت خان مذکور که

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۱

سالها به مظاهرت ایل و اقوام، در مسکن و مقام خود آب بی‌لجام خورده، سر اطاعت به هیچ فرمان‌روای ذی‌شوکت فرود نیاورده، زیست به خودسری می‌نمود، از سطوت و مهابت خدیو گردون‌صلابت، خایف و ترسان و لرزان و هراسان گردیده، زندگی خود را در تقدیم مراسم عبودیت و بندگی منحصر دیده، جبین نیاز به خاک پای ملازمان آستان سپهربنیان سود و قامت به رسوخ استقامت را به عزّ عنایت خلعت سراپا کرامت برافراخته، درجه شرف و افتخار و مرتبه عزّت و اعتبار حاصل ساخت. جناب اعلی حضرت قدرقدرت، برای صید دل آن وحشی‌سیرت، هر روز به مرحمت خاص نظر مکرمت، مشعر بر اختصاص او را نوازش فرموده، بر مراتب قدر و منزلتش می‌افزودند و او نیز در اقدام لوازم اطاعت و ظهور حسن خدمت و وفور خضوع و خشوع به حدی سعی می‌کرد که نظّار در مقام حیرت و استعجاب می‌بودند و در امور جزیی و کلی که منافی رأی جهان‌آرا باشد، در ظرف مدت ملازمت، به هیچ وجه از او معاینه نمی‌نمودند و آخر رفته‌رفته کارش به جایی رسید که تمامی ملتزمان بساط دولت‌مناط شیفته حسن اخلاص و ارادت او گشته، غایبانه مراتب خلوص عقیدت و رسوخ فدویت مشار الیه، مکرر به خدمت اشرف مذکور و معروض حضور کرامت‌ظهور می‌نمودند.

خاقان گیتی‌ستان که ضمیر بیضانظیر صفاتخمیرش آینه تماشای اسرار تقدیر و صورت‌نمای مکنونات ضمایر صغیر و کبیر و حقیقت و مآل هر کار مثل آفتاب نصف النهار در وی هویدا و لایح التنویر است، از جهد و کوشش او در لوازم خدمت و مبالغه واقفان موقف حضور در تعریف و توصیف او هر ساعت، متبسم می‌بودند؛ تا آنکه روزی در خلوت به تقریبی با بعضی از امنای دولت، تقریر این راز سربسته نموده به آنها ارشاد فرمودند که هرچند این غول صحرا، شاهد اخلاص خود را به پیرایه نیرنگ و فسون آراسته در پیشگاه نظر جلوه‌گر می‌سازد، اما عنقریب است که پرده از روی کارش برافتد و آخر کار این مرتد، قدر عنایات افزون از حد نواب همایون ما ندانسته، رهنورد وادی ضلالت و گمراهی خواهد گردید. به اقتضای بدباطنی و زشت‌طینتی کردن به کفران نعمت معصیت خواهد کشید. بعد از آنکه یکبار ضرب دست غازیان نصرت‌نشان را خواهد خورد و زبان به تقریر «فَآمَنَّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئاتِنا» گشوده به صدق دل روی ارادت به این آستان واجب الاطاعت خواهد آورد.

چون این کلام کرامت‌نظام به گوش دولت‌خواهان صداقت‌نیوش رسید، همه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۲

متفق اللفظ و الکلمه به عرض اشرف رساندند که هرگاه صورت این معنی در آیینه ضمیر منیر به وجه یقین جلوه‌نماست، نخل وجود چنین شجره شرآمود را به اره سیاست از پا درآوردن عین حکمت و کمال مصلحت است. آن مظهر الطاف باری به حلم جبلّی و بردباری، زبان وحی ترجمان را در جواب، گهرریز بیان فرمودند که اگرچه فساد باطن آن فتنه‌کیش بر دل الهام‌منزل ما مکشوف و آشکار است، لیکن در بارگاه ایزد علام الغیوب که دانای سرایر و عیوب است، پیش از اقدام معصیت حکم به تعذیب احدی

نمی‌رود و قلم کرام الکاتبین که مستوفیان دفتر اعمال خلایق‌اند، پیش از صدور گناه، جاری به استکتاب سیّئات نمی‌شود. ما گروه سلاطین که خلیفه آن بارگاه معدلت‌پناهیم، چگونه از این منهج قویم و صراط مستقیم تجاوز نماییم و بدون ظهور آثار جرم و عصیان، به عقوبت کسی حکم فرماییم؟! حاضران بساط عزّت، درر غرر کلمات کرامت آیات را آویزه گوش هوش خود ساخته، بر وسعت حوصله خدیو مرحمت گستر، تحسین‌ها به دل و شکر و ثناها به زبان ادا نموده منتظر وقوع ارشاد تمام رشاد بودند؛ تا این‌که خاقان ممالک‌بخش گیتی‌ستان آن سفیدروی سیاه‌درون را به سرداری کل مملکت بلوچستان سرافرازی بخشیده و از حضور لا مع النور مرخص فرموده، متوجه طی منازل و قطع مراحل شده دار القرار قندهار را مورد قدوم میمنت‌لزوم نمودند. محبت خان در مکان مألوف رسیده به فاصله چند روز، سر از گریبان مخالفت و عصیان بیرون کشیده، ارکان سلطنت و امنای دولت را که حقیقت حال پیش از وقوع، از زبان الهام‌بیان خدیو بی‌همال اصغا نموده بودند، چشم تیقظ باز و شنیده با دیده در فروغ صدق انباز شد و باقی احوال آن فتنه‌سگال در طی سوانح این سال، نگاشته کلک صدق‌مقال خواهد گردید.

در بیان طغیان علی شاه در ممالک خراسان و کیفیت کشته شدن اولاد نادر شاه به تیغ ستم آن حکمران

هرگاه اراده حضرت ملک متعال و مشیت مالک الملک مملکت بی‌زوال، به آن تعلق گیرد که یکی از برگزیدگان بارگاه کبریا را به مدارج علیا و معارج اسنی رسانیده متمکّن سریر سلطنت و رونق‌افزای وساده خلافت سازد و عالم را از امتداد زمان معدّات بنیانش از ظلمت ظلم پردازد، اسباب و معدّات آن امر خطیر از پس پرده تقدیر، نوعی آماده و مهیّا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۳

گرداند که مزاحمت و ممانعت هیچ‌یک از ارباب بغض و عناد تفرقه‌انداز، جمعیت آن مواد و سنگ راه جلوه‌نمای شاهد مراد نتواند شد، بلکه در میان بدخواهان دولت ابد طرارش نفاقی اندازد و ماده مخاصمتی فیمابین‌شان پیدا سازد که با یکدیگر در مقام ستیزه و پرخاش درآمده برادران و بنی اعمام در افنا و اعدام هم کوشند و قبل از آنکه کام دل از جهان برگیرند، چشم از جهان بپوشند و چون خواهند که نایره فسادی برافروزند، مانند چنار در آتش خود بسوزند. شاهد صدق این مقال آن‌که:

چون نادر شاه، مقتول تیغ قضا و شمع حیاتش خاموش به صرصر فنا شد، علی شاه برادرزاده او که در آن اوقات در دار السلطنه هرات توقف داشت، به جناح استعجال خود را به مشهد مقدس رسانید و سهراب‌نام، غلام خویش را که محرم و معتمدترین خواص و منتخب جمله مقرّبان خاص او بود، به اتفاق طایفه بختیاری و فرق دیگر، به‌جهت دستگیر کردن نصر اللّه میرزا و امام قلی میرزا و دیگر اولاد و احفاد نادر شاه- که در قلعه کلات ساکن بودند- روانه گردانید. مأمورین، رهنورد سبیل تعجیل گشته و به محاصره قلعه مذکور- که در حصانت و رزانت، همسر حصار نه رواق و در متانت و استواری ضرب المثل و شهره آفاق است- پرداخته و کمندهای کهکشان‌پیوند بر بروج و دروب آن حصن فلک‌رفعت انداخته، همچو پلنگان کوه‌پیما «عَلی حِینِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِها» بالا برآمده و از سمت دربند ارغوان شاه، چون قضای آسمانی به یک ناگاه داخل قلعه شدند.

نصر اللّه میرزا و امام قلی میرزا پسران نادر شاه و شاهرخ میرزا پسرزاده‌اش، یعنی ولد رضا قلی میرزا به مجرّد درآمدن مخالفین و متصرف‌شدن‌شان بران حصن حصین، فورا سوار شده اسپان صباشتاب را به جانب مروشاهی جان سبک‌عنان ساختند، اتفاقا دوست محمد خان چهچه قوش‌چی نصر اللّه میرزا- که مدتها نمک‌پرورده خوان احسان و انعام و زله‌چین شیلان نعمت عام او بود- خبر فرار شاهزادگان را شنیده از خانه خود که در میان قلعه چهچه داشت، بیرون برآمده و چشم از حقوق نمک و عنایت شاهزاده پوشیده، سر راه ایشان گرفته، سد راه اولیای نعمت گردید. امام قلی میرزا و شاهرخ میرزا را دستگیر نموده، به مذلت و خواری در کلات پیش سهراب فرستاد. در حالتی که مومی الیه به گرفتن امام قلی میرزا و شاهرخ میرزا مشغول بود، نصر اللّه میرزا فرصت یافته، خود را از میان برآورده، تنها رو به راه الکای مروشاهی جان نهاد و آن ستیزه‌کوش حق‌فراموش، قربان علی نام، خویش خود را که

پهلوان بی‌باک و سفیه سفّاک بود، به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۴

تعاقب دوانیده، خود عقب میرزایان مزبور برای مجرای خدمت پیش سهراب به جانب کلات شتافت. قربان علی در تیزدوی و جلدروی گرو از باد صرصر برده، نزدیک حوض خان- که از منازل قریه شهر مروشاهی جان است- نصر اللّه میرزا را دریافت و در صدد مزاحمت و ممانعت شد. خواست که او را اسیر و دستگیر کند، میرزا از فرط غیرت و شجاعت که داشت، شمشیر جلادت از نیام جرأت کشیده بر او انداخت و به یک ضربت کار آن نکوهیده‌عاقبت، تمام ساخت.

در این اثنا قراولان به مردی که در اطراف و جوانب آن وادی به طریق جاسوسی و خبرگیری تکاپو داشتند، برخورده نصر اللّه میرزا را دستگیر نموده، با میرزایان دیگر که در قلعه کلات محبوس و از انقلاب ناگهانی و گردش آسمانی در مقام حیرت و افسوس و از حیات خود مأیوس بودند، به مشهد مقدس نزد علی قلی خان بردند. خان مذکور که چشم، به راه این روز دلخواه داشت و صورت حصول این مراد را هر لحظه به قلم مژگان انتظار بر لوح تصور می‌نگاشت، تمامی برادران بنی اعمام را چون خیل طیور که یکجا همه به دام افتد، صید پنجه اقتدار و سررشته حیات و ممات آنها را وابسته به کف اختیار خود یافته، همگی اولاد نادر شاه را که اسیر شده بودند، به قتل رسانیده و روی از شاه‌راه انصاف و مراعات صله‌رحم منحرف گردانید، مگر شاهرخ میرزا پسر رضا قلی میرزا که از بطن فاطمه سلطان بیگم بنت خاقان سعید شهید کامیاب دولت نشأتین شاه سلطان حسین بود و از طرف پدر به خاندان نادریه و از جانب مادر به دودمان علیّه صفویه انتساب داشت، به ظاهر خبر کشتن او را نیز اشتهار داده در ارگ مشهد مقدس پنهان گذاشت و مصلحت وقت در این دید که اگر اهالی ایران رضا به سلطنت علی قلی خان دهند و گردن اطاعت و انقیاد بر خط فرمان او نهند، شاهزاده مذکور را نیز مثل شاهزاده‌گان دیگر، از کسوت حیات عاری سازد و اگر مردم از فرمان‌بری او سرتابی کنند و نقش مرادش بالفعل درست ننشیند، شهزاده را از محبس ارگ مشهد مقدس برآورده بر تخت سلطنت بنشاند و خود بلاسهیم و شریک، صاحب‌اختیار مهمّات سلطنت بوده نکوخواهان خاندان سلاطین صفویه را چندی با این حیله ساکت و مألوف گرداند.

بر وفق این تدبیر، بعد تصرّف و تسخیر کلات و بیرون کردن شاهزادگان از حصن حیات، به تاریخ دهم ماه رجب جلوس بر اورنگ سلطنت و جاه و خود را موسوم به علی شاه نمود و نقد و جنس که از نادر شاه در آن حصار استوار مانده بود و عدد و شماره

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۵

زر نقد از قبیل روپیه و اشرفی سوای جواهرخانه و کارخانجات و طلاآلات و نقره‌آلات بیرون از حد احصا و تحایف و اجناس گران‌بها به ده کرور مصطلح هندوستان می‌رسید، به ارض اقدس طلبیده، دست به تبذیر و اسراف گشود و این مصراع را مصداق حال خود نمود «اللّه اللّه که تلف کرد و که اندوخته بود» و اختیار تمامی آن کنوز- که صندوق‌خانه افلاک از گنجایش آن تنگ و قارون را از کلیدداریش دست قدرت ته سنگ بود- به حسن علی خان معیر الممالک زمان نادر شاه و سهراب صداقت‌انتساب، غلام مقرّب درگاه خود حواله کرده، هردو را مختار و مدار المهام دولت ساخت و خود از امور ملک‌داری و سپه‌آرایی غافل گشته به عیش و عشرت پرداخت و ابراهیم خان برادر خویش را به رتبه نیابت سلطنت و سردار و اوج اقتدار و شوکت رسانیده، از خراسان برای ضبط ممالک عراق روانه اصفهان گردانید.

در این بین طایفه چشمکزک که در اوایل جلوس، اظهار ایلی و انقیاد نموده، مبلغ کلی از نقود و جواهر و خلاع بر سبیل انعام و اصطناع ربوده بودند، روگردان و سالک‌طریق تمرّد و عصیان گشته، بی‌رخصت و اجازت او با ایل و جماعت رو به سقناقات گذاشتند و گردن نافرمانی و بغی و طغیان برافراشتند و در این سال به تقدیر قاهر ذو الجلال قحط و غلایی عظیم در ملک خراسان افتاد و خلایق را از این آفت آسمانی و فترت و پریشانی، عجب حالتی روداد. نرخ غله به درجه‌ای رسید که یک من نان گندم به وزن تبریز، به مبلغ چهار دینار تبریزی که عبارت از هشت روپیه رایج هندوستان و یک من نان جوین به شش روپیه سکه جدید

خراسان به تلاش میسر می‌گردید و آن هم از آرد ناپخته و با علف صحرایی و حبوب مختلفه آمیخته و دو روپیه کهنه در خرید و فروخت غله جماعت حناط، به یک روپیه محسوب می‌نمودند. علی شاه چون قافیه زندگانی از این قحط و پریشانی بر سکنه و اهالی و ادانی و اعالی تنگ دیده، همگی امرای خراسان و عراق را- که همراه او بودند- طلبیده در باب رفتن خود از آنجا و تشخیص سمت حرکت با آنها مشاوره ورزید. امرای خراسان به عرض رسانیدند که اول به تسخیر ملک قندهار و اطراف آن دیار پرداخته و آن ولایات را از اضداد و اغیار خالی ساخته و سرکشان ترکستان را گوش‌مال بلیغ داده، اعلام تسلط به جانب عراق باید افراخت و سهراب و معیر الممالک- که از اهل عراق بودند- عرض نمودند که اول رفتن شهریار به‌طرف قندهار لزوم ندارد و مقدمات آنجا به تعیین یکی از سرداران، رو به اصلاح می‌آرد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۶

مملکت عراق- که پای‌تخت سلاطین ایران است- هنوز انتظام نیافته و صلاح در این است که اول به اصفهان شتافته بر اورنگ سلطنت نشسته و قشونهای عراق و آذربایجان جمع نموده، فیمابین روم و ممالک محروسه سّدی محکم بسته و از آنجا عازم قندهار باید گردید. بعد از مطارحه و مشوره با امرای درگاه، آخر رای علی شاه، نظر به قحط و غلای بسیار، بر این قرار یافت که اول سردار را با ده دوازده هزار سوار به‌سمت هرات و استحفاظ آن حدود تعیین ساخته، خود به مملکت عراق پرداخته، سال دیگر با قشونهای آن حدود مراجعت به‌طرف قندهار کرده آن ملک را با ممالک موضوعه به تصرف درآورده و از آنجا عزیمت هند و توران باید نمود، القصه.

ذکر محاربه علی شاه با برادر کوچکش ابراهیم خان و گرفتار شدن او به تقدیر ملک منان

علی شاه با کمال جاه و جلال و طمطراق به قصد بند و بست مملکت آذربایجان و عراق، رخت عزیمت به صوب مقصد کشید و به مجرد ورود به الکای خبوشان متوجه تنبیه رؤسا و خوانین کردستان گردیده و بعد از جدال و قتال از خوانین اکراد جلادت‌بنیاد، یورغمال گرفته به مشهد مقدس فرستاد و خود رو به مازندان نهاده نه ماه در مازندران گذرانید. اللّه یار خان افغان غلجایی و عطاء اللّه خان ازبک- که در عهد تسلط نادر شاه در نواحی روم در شهر زور به توقف و تمکّن مأمور بودند- در آن وقت ایل و قشون خود را از آن‌جا کوچانیده برداشته آورده در اصفهان پیش ابراهیم خان گذاشته، سرکردگان مزبور خود نزد علی شاه آمده اظهار فدویت و اختیار خدمت نمودند. چون معیارباشی و سهراب خان غلام، هردو مدار المهام سلطنت علی شاه و مختار جمیع امور و مهمات دولت او به وجه دلخواه بودند، بنابر رشک و حسد که لازمه طالبان معشوقه دنیای سراپا حقد «فِی جِیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» می‌باشد، تنازعی مخفی فیمابین مومی الیهما می‌بود و معیارباشی بودن سهراب در رکاب، مخلّ اعتبار و مبطل اقتدار خود تصور می‌نمود، در آن اوقات که خبر تسلط ابراهیم خان در ممالک آذربایجان و عراق و نشستن نقش استیلا و استعلای او در آن سرزمین بهشت‌آئین و متابعت خواص و عوام علی الاتفاق و ظهور داعیه خلاف و نفاق او به سمع علی شاه رسید، معیارباشی وقت حصول مدعای خود یافته، مقدمه‌ای چند خلاف واقع به تمهیدات موثر در میان آورده، به هر حیله که دانست

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۷

و فسون و فسانه که توانست، سهراب را از حضور برآورده، برای ضبط عنان ابراهیم خان روانه دار السلطنه اصفهان گردانید و در باب انسداد رخنه فتنه و فساد مومی الیه را از علی شاه تأکید بلیغ رسانید. ابراهیم خان از این معنی آگاهی یافته ریشه نهال کینه‌خواهی در بیشه خاطر ملال اندیشه دواند و سهراب را بی‌دریغ به زیر تیغ آورده به قتل رساند.

بعد از آن ابراهیم خان به تألیف قلوب سرکردگان ازبک و افغان و دیگر سرداران- که همراه او در آن زمان بودند- پرداخته و خاطر ایشان را به استماله و رفق و مدارا و احسان و عنایات لا تعد و لا تحصی مطمئن و به الوف الطاف و صنوف اعطاف مألوف و

همه را به رعایت‌های لایق با خود دوست و موافق ساخته، به نیروی مظاهرت و معاضدت ایشان، دست و بازوی جرأت و دلاوری گشوده، شروع به تمهیدات اعلان مدعا و افراختن رایات ریاست برملا نمود. سلیم خان افشار را صاحب‌اختیار مهمات سرکار خود فرمود و امیر اصلان خان قرقوینلوی افشار را نیز- که از طرف نادر شاه به سرداری آذربایجان منصوب و سرافراز و بنابر بعضی امور از علی شاه در محل خوف و احتراز می‌بود- به تقدیم مراتب اعزاز و اکرام و اظهار الطاف و اعطاف تام، با خود متفق ساخته در اصفهان رایات خودسری و مخالفت برافراخت و جمعی از افاغنه و ازبک که در آنجا سکنا گرفته بودند، بر سر کرمان‌شاهان فرستاد. امیر خان عرب میش‌مست توپچی‌باشی- که در آن زمان حکومت آن مکان داشت- همت به مدافعه گماشته دست به محاربه گشاد و بعد از جنگ و جدال بسیار و حرب و قتال بی‌شمار به کمند اسیری افتاد و طایفه ازبک و افغان پس از دستگیر کردن امیر خان، دست تطاول به تاراج شهر از آستین قهر بیرون کشیدند و بر کرمان‌شاهان و مضافات آن غالب و مسلط گردیدند.

ابراهیم خان از اصفهان به عزیمت آذربایجان حرکت نموده علی شاه نیز به ورود این خبر جنود و لشکر مجتمع فرموده، به اراده مقابله و قصد مقاتله، از مازندران برآمده رو به مقصد گذاشت و ابراهیم خان هم امیر اصلان خان را از آذربایجان همراه گرفته به اتفاق او و سرکردگان قشون‌های طوایف دیگر که در رکاب داشت، لوای محاربه برافراشت مابین سلطانیه در محل زنگان تلاقی فئتین رو داد و نقیب ملک الموت از چارسوی معرکه زبان به تکبیر شهادت برگشاد و در عین گرمی کارزار و شدت هنگامه پیکار، جمعی از لشکریان علی شاه مانند بخت و اقبال از او برگشته به ابراهیم خان پیوستند. از سنوح این حال، سلک جمعیت علی شاه تیره‌خیال، از هم پاشیده و فرق قشون راه فرار اختیار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۸

نموده، هریک به طرفی روانه گردید و خود هم به مودای «اذا جاء القضا عمی البصر» چشم از عاقبت کار پوشید و ننگ فرار بر خود گزیده، با رحیم میرزا برادر کوچک‌ترش و معدودی از غلامان به سوی طهران گریخت و آبروی سلطنت را با خاک مذلت آمیخت و ابراهیم خان منصور و مظفر از معرکه معاودت به معسکر خود نموده، جمعی از ملازمان به جانب طهران، به تعاقب او تعیین فرمود. مأمورین، رهنورد سبیل تعجیل گشته و در الکای طهران به علی شاه رسیدند و او را با برادرش رحیم میرزا دستگیر نموده، به اردوی ابراهیم خان آوردند. خان مذکور برادر خود را در طرفه العین کور ساخته، از سلطانیه لوای نهضت به جانب همدان افراخت. سبحان اللّه، آدمی چه خیالات خام در سر دارد و با وصف زمین‌مایگی سر همسری به افلاک می‌خارد. به گمان غلط می‌خواهد که عمارتی از خاک بر کره باد بنا کند و به افسون و حیل صورتی مجسّم بر هوا نقش زند. تاریخ احمدشاهی ۱۰۸ ذکر محاربه علی شاه با برادر کوچکش ابراهیم خان و گرفتار شدن او به تقدیر ملک منان ..... ص : ۱۰۶

ی شاه می‌خواست که قندهار را متصرف شود و توران و ایران و سایر اقالیم زیر آسمان مسخّر او گردد و این نمی‌دانست که حکومت چند روزه عاریت، زود از او می‌ستانند و در چشم زدن، جهان روشن بر او تاریک ساخته، روز عمرش را به شام اجل می‌رسانند و طعمه تیغ هلاک می گردانند.

شنیدم ز دانشوری هوشمندکه گردن‌کشی را همی داد پند

بگفتش که از گردش روزگارتنومند شد چون درخت چنار

ز بسیاری برگ و انبوه شاخ‌بر او تنگ گردد جهان فراخ

پس افتد ز نیروی خود در گمان‌نخواهد جز او کس بود در جهان

جهاند ز خویش آتشی برق‌فام‌بسوزد جهان را بسوزد تمام

ازین نکته دانند اهل خردکه احوال گردن‌کشان این بود القصه بعد از انجام مهام علی شاه، امیر اصلان خان با جمعیت خود روانه تبریز شده و بنابراین که مومی الیه اسباب ثروت و مکنت زیاده از حد به‌دست آورده در الکای آذربایجان اوقات را به شوکت و

شأن به سر می‌برد، ابراهیم خان متوهّم گردیده در فکر مدافعه او به خود پیچید و از همدان حرکت کرده در حوالی مراغه به امیر اصلان رسید و در آن مکان فیمابین ایشان محاربه و مجادله واقع شده، ابراهیم خان در معرکه جدال غالب آمده، امیر اصلان خان منهزم گردیده به رهنمایی کاظم خان قراچه‌داغی خود را به جانب قراچه‌داغ کشید. بعد از ورود به قراچه‌داغ کاظم خان از برای خوشامد ابراهیم خان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۰۹

او را گرفته نزد ابراهیم خان رسانید. ابراهیم خان امیر اصلان خان را با سارو خان برادرش، همان وقت به سیف مسلول مقتول گردانید.

در بیان نشستن شاهرخ میرزا بر اریکه فرمان‌روایی ایران و وقوع محاربه فیمابین او و ابراهیم خان و دیگر وقایع آن زمان

چون خاطرش از اتمام کار علی شاه و برادرش و امیر اصلان خان سردار ممالک آذربایجان فراغت یافت، حسین بیگ برادر کوچک‌تر خود را مدار المهام خراسان قرار داده، به اتفاق علی نقی خان قرچه‌داغی و محمد رضا خان قراچه‌لو به خراسان فرستاده، شهرت داد که سلطنت بالارث و الاستحقاق تعلق به بندگان شاهرخ میرزا دارد و افواج که فراهم آورده‌ام و می‌آرم و هرچه از اسباب جاه و حشمت و ثروت و دولت مهیا دارم، همه از برای آن جناب است و از شمشیر زدن جز نکوخواهی آن خاندان عالی‌بنیان و مستقل گردانیدن بندگان میرزا در امور سلطنت و پادشاهی موروثی غرضی ندارم، لیکن مکنون ضمیر فسادتخمیرش از بسط بساط این تقریر آن‌که خزاین مشهد مقدس را به این حیله و تلبیس به عراق برده متصرّف شود و اهل خراسان را به لطایف الحیل فریفته آن یک دانه گوهر درج سلطنت را به‌دست آورده، در قعر لجه فنا اندازد و چون درّ نایاب مفقود الاثر و معدوم الخبر سازد.

خوانین اکراد و رؤسای اتراک و عموم اعزّه و اعیان و اهالی ممالک خراسان بر ما فی الضمیر او مطلع گشته، همه متفق اللفظ و المعنی جواب گفتند که نهضت میرزا به جانب عراق صلاح دولت نیست و هرگاه هنگام طلوع کوکب دولت و اقبال حضرت شاهرخ میرزا می‌رسد، در خراسان که پایتخت آبای عظام شاهزاده عالی‌مقام است، جلوس همایون بر سریر سلطنت به وقوع خواهد پیوست. اگر خان در قول خود صادق و عقیده‌ای که ظاهر می‌نماید واثق است، دست از حرکاتی که دلالت بر خلاف آن دارد برداشته و حریم دل را از خس و خاشاک غوایت و گمراهی مصفّا نموده در حضور شاهزاده، حاضر شود و خود را در سلک فدویان منسلک ساخته، به طریق ارباب اعتماد و اعتبار بر منهج صلاح و سداد رود، همه تبعیت او خواهیم کرد؛ و الّا به کار و بار این دودمان خلافت‌مکان دخل نداشته باشد، ما دانیم و شاه‌زاده ما، به وضعی که صلاح

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۰

دولت او باشد به عمل خواهیم آورد. بعد از اتمام سوال و جواب و تأسیس و ترصیص این رأی صواب، اعیان و اشراف خراسان همه یک‌دل و یک‌زبان شده، شهزاده عالی‌تبار را که در ارگ منزل داشت بیرون آورده تکلیف جلوس بر اورنگ سلطنت نمودند. آن والاهمت بلندفطرت- که از صغر سن و زمان صبا دیده‌وری و دوربینی خمیرطینت او بود- از تلقی این مسئول سر باز زده اصلا تن به قبول نمی‌داد. خوانین و رؤسا و اهالی خراسان از صغیر و کبیر و برنا و پیر الحاح و ابرام از حد گذرانیده، شهزاده را در روضه مقدسه رضویه- علی زایرها الف سلام و التحیه- برده عهود و مواثیق موکد به ایمان و اقسام در میان آورده، تضرّع و التجا به درجه انتها رسانده در مقام رضا آوردند و به تاریخ هشتم ماه شوال تخت سلطنت از جلوس آن گوهر زیب‌افزای اکلیل‌عظمت و دولت و اقبال زینت‌اندوز گشت و آوازه مبارک‌باد و تهنیت از گنبد فیروز گذشت.

محمد جعفر خان متینانلوی زعفرانلوی کرد و محمد حسن خان بیات که بانی مبانی سلطنت و باعث اعلاء اعلام دولت شده بودند، هردو به اتفاق به رتبه وکالت سرافراز گشتند و مهرداری پادشاه، به علاوه منصب وکالت به جعفر خان تفویض یافت و وکلای مشار

الیهما پشت رقم را خود نیز مهر می‌کردند و جمیع مهمات سلطنت را به صلاح و صواب‌دید یک‌دیگر از پیش می‌بردند و نخستین کاری که از آن نور حدقه دانایی و نور حدیقه فرمان‌روایی به ظهور پیوست، فرستادن شاهزاده خورشیدکلاه حضرت میرزا تیمور شاه به خدمت اعلی حضرت کیوان بارگاه است.

تبیین این مقال آنکه نادر شاه در عهد تسلط خویش بندگان آفاق‌ستان شاه درّدران را با برادران کامکار و اعمام نام‌دار و جمیع فرزندان عالی‌تبار، خانه کوچ از قندهار برای مزید اعتبار خود برده در خراسان سکنا داده بود و بعد از او علی شاه برادرزاده‌اش شاهزاده فریدون‌دستگاه و سایر پردگیان حرم محترم را در مشهد مقدس نگاه می‌داشت و به این اندیشه که مبادا کسی از مخالفان دولتش شهزاده را به تورکی برداشته، مصدر هنگامه‌آرایی شود، آن کوکب برج سروری را از خانه بیرون نمی‌گذاشت. شاهرخ شاه به مجرد جلوس بر تخت پادشاهی تدارک این معنی را بر همه چیز مقدم داشته، محمد حسین بیگ زنگنه را به مهمان‌داری گماشته، شاهزاده عالی‌شأن را با تمامی پردگیان سرادق سلطنت، به توقیر و احترام روانه خدمت خاقان اقبال‌غلام نمود و خود زمستان آن سال را در مشهد مقدس گذرانیده بر تکثیر مواد حشمت و مراتب جاه ابواب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۱

بهجت و شادمانی و عشرت و کامرانی بر روی اقاصی و ادانی گشود. و ابراهیم خان بعد از کور نمودن برادر خود دید که گردش فلکی به حرکات او موافق افتاده و در فتح و ظفر از هر طرف بر روی روزگارش گشاده، رونق کارش از حد گذشت، افسون و مکر و فریب او که به اظهار بندگی و فدویت و اشتهار و رسوخ ارادت بندگان شاهرخ شاه به اراده فاسد و تصرف خزاین نادریه دمیده بود، به اهل خراسان کارگر نگشت، پرده از روی کار خودداری برانداخته، کوس سلطنت بر طارم اعلان نواخت و در آذربایجان بر اورنگ فرمان‌روایی جلوس نموده خود را موسوم به ابراهیم شاه ساخت و یک‌صد و بیست هزار کس از رؤسای ایلات نام‌دار و سپاهیان معرکه‌آرای جلادت‌شعار، جمع کرده سی چهل هزار سوار و رحیم میرزا برادر خود و محمد حسن خان قاجار تعیین نموده، به رسم مقدمهٔ الجیش روانه استرآباد ساخت و خود هم متعاقب ایشان به استعداد تمام و حشمت مالاکلام، به عزم مقابله شاهرخ شاه مرحله‌پیما گشته، لوای کینه‌خواهی برافراخت.

شاهرخ شاه ابواب خزاین را گشوده و تفقّد احوال ملازمان قدیم و جدید به اضافه مواجب و انعامات نقد نموده، قریب هفتاد هزار سوار از جوانان غیرت‌مند خراسان و بهادران جنگ‌آزموده شجاعت‌نشان جمع نموده، از مشهد مقدس حرکت و طی منازل فرموده در نواحی استرآباد در برابر رحیم میرزا و محمد حسن خان به جنگ استاد و از جانبین در آن مکان محاربه عظیم اتفاق افتاد. هرچند محمد حسن خان و رحیم میرزا کوشش بسیار نمودند، فایده نبخشید و فتح نصیب ملازمان رکاب شاهرخ شاه گردید.

رحیم میرزا گریخته پیش برادر خود ابراهیم خان رفت و محمد خان قاجار نیز راه فرار پیموده به قلعه‌ای از قلعه‌جات اطراف تحصن گرفت و بعد از سه چهار روز به دلالت بعضی نیک‌خواهان در اردوی شاهرخ آمده به ملازمت رسید و به فاصله چند مدت به رتبه ایشک آقاسی‌باشی‌گری دیوان اعلی سرافراز گردید و مردم قزلباشیه که عروج دولت خاندان علیه صفویه را از خدا می‌خواستند، دور فلک به کام خود مشاهده کرده، راه فرار از اردوی ابراهیم پیش گرفتند و صورت میدان قتال به تقدیر قادر ذو الجلال به رنگی برآمد که همه روی دل به طرف شاهرخ آوردند.

امیر خان میش‌مست توپچی‌باشی که کینه دیرینه از جانب ابراهیم خان در سینه داشت، احوال رؤسای لشکر او را قسمی دیگر دیده فرصت غنیمت شمرده، توپخانه را برگردانیده به قلعه سمنان که سر راه ابراهیم خان بود کشیده، توپ‌ها را به طرف لشکر او

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۲

بسته در وقت ورود سواری ابراهیم خان شروع به کمان‌داری و شلیک نمود و از وقوع این واقعه تفرقه و پراکندگی در لشکر او افتاد و هر سرکرده با دسته‌های خود به سمتی رو به گریز نهاد. ابراهیم خان با معدودی از رفقا و مقربان از نایره توپهای آتشفشان

اژدردهان که مانند ثغابین در آن سرزمین انفاس آتشین می‌کشید و نهیب آوازهای صاعقه‌کردارش گوش فلک دوار می‌درید، جان به سلامت برده راه عراق پیش گرفت. اساس شوکت او انهدام و بنای دولت شاهرخی استحکام پذیرفت. امیر خان با مردم اردو بازار و بعضی از امرا که راه فرار نپیموده بودند و اسباب دولت ابراهیم که همراه پیش‌خانه به منزل رسیده بود، آمده به اردوی شاهرخ شاه ملحق گشت و بعد از آن شاهرخ شاه به موجب استدعای امرای عراق، سردار و حکام و عمال از برای ولایات عراق و آذربایجان تعیین فرموده، خود نیز حسب الخواهش آنها عزم سفر آن ممالک در دل مصمم نمود.

جعفر خان وکیل الدوله، اعزّه و خوانین اکراد و قلج خان جلایر و بهبود خان چاپوشلی و باقی امرای اتراک خراسان- که باعث تمکّن شاهرخ بر تخت سلطنت و مختار و مدار المهام آن‌دولت بودند- مصلحت در این حرکت ندیده و انصرام امور خراسان را اهم و اقدم از این عزیمت اندیشیده، ملتمس فسخ اراده سفر عراق شدند و به دلایل واضحه و براهین لایحه ثابت نموده می‌گفتند که مردم اکراد و اتراک خراسان مابین دو سیلاب پرآشوب، یعنی طایفه ازبک و افاغنه قندهار نشیمن دارند و با این دو فریق جلادت‌طریق، همیشه خصومت و نزاع در میان و جنگ و پرخاش دایمی موجب عدم اطمینان انسان است. در صورتی‌که ما به سفر دور و دراز برویم، این دو دشمن قوی قابو یافته و بر سر این مملکت به سرعت شتافته، مراعی و مواشی اهل خراسان را تاخته و خانمان‌شان را خراب ساخته، ملک را متصرف می‌شوند و عیال و اطفال سکنه این‌جا را اسیر نموده، به قندهار و ترکستان می‌برند و در ملک عراق بالفعل دشمنی نیست و ابراهیم که دم از مخالفت و سرکشی می‌زد، سلک جمعیتش از هم پاشید، سرداری که از برای دستگیر کردن او تعیین شده کافی است.

شاهرخ از اراده خود برنگشت و مطلب که در نظر داشت از سر آن نگذشت. امرا از عرض خود مأیوس گشته از حضور برآمده، به اتاق جعفر خان رفته به مشوره نشستند و چاره کار از او جستند. بعد از مطارحه و مشاوره، رأی امرا بر این قرار یافت که چون شاه نجوم بساط زرباف خود از عرصه زمین برچیند و هریک از کشکچیان سرادق‌شاهی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۳

چون بیدق شطرنج، جا به خانه خود گزینند، فیل‌تنان صف‌شکن، اسپان اهرمن‌تن از هر طرف دراندازند و بی‌محابا در سراپرده سلطنت درآمده، شاه را دستگیر سازند و اگر مروت به کار برده به خوابگاه عدم نرسانند در خراسان برده به مکان قدیم بنشانند.

شاهرخ شاه بر این مشوره آگاهی یافته، جمعی را که در خدمت او محل اعتماد و راسخ بر منهج خیرخواهی و سداد بودند و تا آن زمان رایحه نفاق از آنها استشمام نشده بود، مثل امیر خان میش‌مست و میر علم خان خزیمه و حاجی سیف الدین خان بیات و عباس قلی خان بیات را پیش خود طلب داشته، از حقیقت حال اطلاع داده در باب محافظت در خانه و نگهبانی و حراست سراپرده، تأکید اکید و قدغن بلیغ فرمود.

مخفی نماناد که میر علم خان عرب خزیمه پسر اسماعیل خان عرب و موطن او شهر قاین است. در اوایل جلوس شاهرخ شاه که تمام سرکردگان ممالک محروسه حسب الطلب به در خانه شاهی حاضر شدند، او نیز با ششصد هفتصد نفر در مشهد سعادت‌مقر آمده، در ظاهر با جعفر خان کرد بساط موافقت و مصاحبت گسترد و خفیه با خواجه‌سرایان و مقرّبان درگاه شاه، به وسیله تواضع و تکلیف هدایا و تحف موالفت و مخالطت به هم رسانده، ایشان را با خود متحد و هم‌داستان کرد. آنها همیشه تعریف اخلاص و دولت‌خواهی او در خلوت و جلوت به خدمت پادشاه عرض می‌نمودند و در صدد ازدیاد مراتب دولتش می‌بودند. شاه نیز بر سر التفات شده، شفقت زیاده از حد درباره او مبذول می‌فرمود و هر روز به عنایتی تازه قدر و منزلتش می‌افزود. ایلات اعراب فارسی‌زبان و جماعت تازیکی مملکت خراسان که از سلوک اکراد جلادت‌نژاد و اتراک بی‌باک، اهانت‌کش و هراسان بودند، به سبب همزبانی توسل به میر علم خان جسته، مطالب و مدعیات خود را به وساطت او به عرض پادشاه می‌رسانیدند و ارقام امضای مناصب و تیولات و احکام اجرای مطالب و خدمات و سیورغالات به سفارش و اهتمام او از دفاتر می‌گذرانیدند؛ تا آن‌که از مزید

توجهات شاهی و کثرت رجوع مردم، درجه مرجعیت و امارت‌پناهی به هم رسانید، خواست که ریاست و سرداری مملکت خراسان و اعراب فارسی‌زبان به او مفوض شود و مرتبه شوکت و حشمت به کمال اوج و ترقی دولت رسد. چون خاطر پادشاه هم به مناسبت هم‌عمری- که هردو در سن پانزده شانزده سالگی بودند- و تحریک مقربان که همیشه تعریف او در حضور می‌کردند و هم از رهگذر این‌که از جانب خوانین چشمکزک و غیره اطمینان نداشت و می‌خواست که

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۴

یکی از متوسلان خاص خود را که موصوف به حسن لیاقت و صفای عقیدت باشد و بعد از رسیدن به رتبه و دولت، مصدر بی‌وفایی و معصیت نسبت به خداوند نعمت نگردد به روی کار آورده، به درجه عزّ و اعتبار رساند و به مزید مواد قوت و اقتدار روکش امرای اتراک و اکراد گرداند، التماس او در پیشگاه عنایت و احسان عزّ قبول یافته سرداری مملکت خراسان موافق خواهش به او مفوض گردید. رونق بیش از پیش در کارش به هم رسید. دو سه هزار سوار و پنج شش هزار پیاده تفنگ‌چی از فرق خزیمه و لالویی و نخی و قاینی و تونی و ترینی و ترشیزی فراهم آورده، در کمال خضوع و خشوع لیلا و نهارا به تقدیم خدمت می‌کوشید و در سفر استرآباد ملازم رکاب بوده در بندگی و جانفشانی کوتاهی نورزید.

بعد از گریختن ابراهیم خان و ظهور خلاف‌اندیشی امرای خراسان که میر علم خان مأمور به محافظت و محارست دولت‌خانه پادشاهی شد، به اتفاق امیر خان توپچی‌باشی و حاجی سیف الدین خان بیات و بعضی از سرکردگان خراسان کمر به تقدیم لوازم فدویت بسته، تمام شب بیدار و از چهار طرف سرادق عظمت‌آثار سلطنت خبردار ماند.

نصف شب وقت معهود که امرا ساعت کوچ در میانه خودشان قرار داده بودند، با تمامی قشون و اهالی خراسان از اردوی شاهی کوچیده، در اطراف سراپرده هجوم آوردند که اگر توانند شاه را دستگیر کرده به خراسان ببرند، میر علم خان خزیمه امیر خان توپچی‌باشی و غیره که در دور دولت‌خانه شاه کشیک می‌کشیدند، به مدافعه پرداختند و به آتش‌فشانی توپخانه صاعقه‌بار و چابک‌دستی تفنگ‌چیان برق‌کردار، هیئت اجتماعی خراسانیان را متفرق و پریشان ساختند. اهالی خراسان دست کوشش خود را از صید مدعا کوتاه دیده، از سر این طلب بی‌نیل مطلب راه اوطان پیش گرفتند.

صبحی که پادشاه از پس پرده سرادق عزّ و جاه برآمده عرصه دربار را خالی از یساول و ریگا و جارچی دید و مثل شاه انجم که سحر بی‌خیل و حشم از خلوتکده کحلی خیم برآید، جلوه‌افروز بارگاه سلطنت گردید و جمعی از اهالی عراق و آذربایجان و دسته عرب و بیات خراسان را طلبیده، به جای گریختگان مأمور به سرانجام خدمات در خانه دولت‌نشان گردانید و میر علم خان خزیمه، امیر خان توپچی‌باشی و حاجی سیف الدین خان بیات و دیگر رؤسای خراسان را که راه بی‌وفایی نپیموده ملازم رکاب سعادت بودند، به اتفاق امرای آذربایجان و عراق احضار فرموده در باب عزیمت سفر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۵

خراسان و توجه صوب عراق استشاره نمود. امیر خان از این دو شق رفتن جانب عراق را ترجیح داده به اصرار می‌گفت که حرکت شاه به‌طرف خراسان بیرون از صلاح خرد خورده‌دان است، به‌جهت آن‌که قشونهایی که بالفعل در رکاب است به تنبیه خراسانیان کفایت نمی‌تواند نمود و این جمعیت هم وقتی که پادشاه توجه بدان سمت فرمود، طریق مفارقت خواهد پیمود. صلاح آن است که رایات عالیات به جانب عراق افراخته و به جمع‌آوری قشونهای عراق و آذربایجان پرداخته، به استعداد شایان کوس عزیمت به سمت خراسان نواخته شود. جمعی از امرای خراسان عرض کردند که هرگاه شاه متوجه سفر مملکت عراق شود، خراسانیان خزانه و جواهرخانه پادشاهی را تماما خواهند برد و آتش فتنه در خراسان مشتعل خواهند کرد، تا موکب شاهی از آن سمت معاودت کند.

صورت حال مصداق این مثال می‌گردد که تا تریاق از عراق آید مارگزیده راه عدم می‌پیماید و هرگاه شاه توجه به صوب خراسان فرماید، مردم اتراک که با طایفه اکراد موافقت از صمیم قلب ندارند، از آنها جدا شده رو به درگاه شاهی می‌آورند و اگر وسوسه

حدوث فتنه و فساد از جانب اکراد به خاطر عاطر خطور می‌نماید، این طایفه نیز به حیطه اطاعت و انقیاد درمی‌آید. بعد از ورود کوکبه والا به آن حدود بعضی از راه اخلاص و شرم حضور شاه و برخی به طمع مزید منصب و اعتبار و جاه و جمعی سبب بغض و نفاق، ترک اتفاق با مخالفان دولت کرده ملتزم رکاب شاهی خواهند شد. از آن جمله میر علم خان لاف و گزاف می‌زد که اگر کرد خواهد سر از گریبان مخالفت برکشد، پیاده‌های عرب از ضرب قنداق تفنگ سر و گردن بداندیشان را بی‌درنگ می‌شکنند و اجزای جمعیت‌شان از هم متفرق و پریشان می‌کنند. چون خزانه و جواهرخانه و کارخانه‌جات پادشاهی و اهالی حرم محترم در مشهد مقدس بود، به ملاحظه این‌که مبادا که فرقه اکراد از راه خصومت و عناد یکی از حسن میرزا و حسین میرزا برادران ابراهیم خان را- که در ارگ مشهد تمکن داشتند- برآورده بر تخت سلطنت بنشانند و با این حیله و تلبیس و بهانه و تدلیس خزاین و غیره اموال پادشاهی را تصرف نمایند؛ رای پادشاه و اکثر از امرا بر این قرار یافت که اول به مشهد مقدس رفته خزانه و کارخانه‌جات و اهالی حرم محترم را همراه گرفته روانه عراق شوند.

القصه مناشیر و ارقام به مهری که درون حرم‌سرا می‌بود، مسجّل شده مصحوب چاپاران به اطراف ممالک محروسه ارسال یافت. مضمون آن‌که مهری که پیش از این بر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۶

احکام و فرامین نقش تزئین می‌پذیرفت، جعفر خان کرد وقت گریختن با خود برد. آن مهر را ساقط از درجه اعتبار و هابط از مرتبه پیش‌رفت کار دانسته، عمال ممالک محروسه سلطانی از تاریخ صدور همین رقم اسناد و فرمان ممهوره، مهر مزبوره را باطل و منسوخ العمل شناسند و در هیچ باب سند و دست‌آویز ندانند. بعد از آن، پادشاه موسی خان افشار را- که به سرداری عراق و آذربایجان تعیین کرده بود- از برای دستگیر کردن ابراهیم خان و وصول و ایصال مالیات و سرانجام فرمایشات و فرستادن قشون‌های ولایات، تأکیدات بلیغ فرموده و خود عطف عنان به جانب خراسان نمود. امرای خراسان که از اردوی شاهی کوچیده بیشتر روان شده بودند، از استماع خبر توجه پادشاه به جانب مملکت خراسان و سالک شدن خود در مسالک مخالفت و عصیان متردد و حیران شدند. اول محمد حسن خان قاجار از میان آنها برآمده به اردوی شاهی شتافت و نسبت به دیگر امرا- که محجوب از ارتکاب حرکت فرار بودند- رتبه امتیاز و اعتبار دریافت و بعد از او نقد علی خان کرد برادر محمد جعفر خان متینانلو و قلج خان جلایر نیز به اردوی شاهی آمدند و متوقع سرافرازی مناصب و ارجاع خدمات به دستور سابق گشتند. چون خاطر پادشاه از ایشان رنجیده بود، التفات به احوال‌شان نفرمود. خدمات در خانه به فرقه اعراب و بیات قرار گرفت و رونق کار آنها روزبه‌روز صورت افزایش پذیرفت. نقد علی خان از مشاهده این حال، دل‌تنگ و پرملال روانه وطن گردید و مرتبه میر علم خان و امیر خان زیاد از آن‌چه بود به درجه ترقی رسید. حکام و عمال ولایات و مردم دور و نزدیک از کرد و عرب و ترک و تاجیک چون دیدند که کلید عقل پادشاه غیر از میر علم خان و گشایش قفل مدعیات‌شان جز به توسط او پذیرای صورت امکان نیست، همه رجوع به مشار الیه آوردند و در حصول مطالب و انجاح مآرب، التجا به او بردند. بعد از آن‌که شاهرخ شاه وارد مشهد مقدس گردید، میر علم خان بنای وصلت با امیر خان محکم کرده و همشیره او را به عقد خود آورده در مقام وفاق و اتفاق می‌بود و اظهار یک‌رنگی و اتحاد جنسیت می‌نمود.

اکراد شروع به تاخت و تاز حوالی و حواشی ارض فیض‌بنیاد نموده، تا تیررس شهر می‌تاختند و مزارع و بساتین را خراب و پامال می‌ساختند. امیر خان توپچی‌باشی ادوات توپخانه بر بروج و باره شهر چیده، به لوازم مدافعه و احتیاط می‌پرداخت و شب بر دور عمارات شاهی کشیک می‌داشت و لمحه‌ای خود را از این تیقّظ و خبرداری معاف

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۷

نمی‌گذاشت، تا این‌که خبر رسید که طایفه تایمنی سر به شورش برداشته، غلام علی خان سردار دار السلطنه هرات را در شهر محصور ساخته و قلعه‌گیان را به ضیق محاصره انداخته‌اند. میر علم خان که در باطن صفایی با امیر خان نداشت و همیشه در فکر

برآوردن او از خدمت شاه بود، در این وقت فرصت یافته تقریباتی چند در میان آورد که پادشاه او را به اصلاح مفسده هرات مأمور و مرخص از حضور فرمود. بعد از رفتن امیر خان، خوانین چمشکزک رنگ موافقت به میر علم خان ریخته و مانند شیر با شکر آمیخته وارد مشهد مقدس شدند و سرکردگان ممالک محروسه کمر ارادت بر میان عزیمت بسته بعضی بر رکاب شاهرخی پیوستند و بعضی مستعد و مهیای آمدن گشتند؛ چنانچه قاسم خان و قربان علی خان قاجار و گرایلی و قشونهای استرآباد رو به درگاه شاه آوردند و در آن اوان موسی خان، سردار عراق که علی شاه کور را گرفته به حضور فرستاده بود، به مشهد مقدس رسید و مادر نصر اللّه میرزا که علی شاه پسر او را کشته بود، دعوای خون پسر می‌نمود و به قصاص آن علی شاه به حکم شاهرخ شاه مقتول گردید.

حکام و عمال ممالک محروسه با دفاتر محاسبات ولایات به حسب تفاوت مسافات شروع به آمدن نموده، به عزّ ملازمت می‌رسیدند و قشونهایی که سردار عراق جمع کرده بود آرزومند احراز دولت حضور و مستعد تقبیل رکاب سعادت‌ظهور گردیدند. چون شاه به عزم بردن خزانه و جواهرخانه و اهالی حرم مراجعت به مشهد مقدس نموده و ده روز بعد از ورود به ارض اقدس، پیش‌خانه به‌سمت عراق برآورده، امر به نصب خیام گردون‌بسطت در منزل بابا قدرت فرموده بود، در وقتی که اکراد به قصد عناد به لباس یک‌رنگی و اتحاد از در فتنه و فساد درآمده در سلک فرمانبران شاهی منسلک شدند، پادشاه خود اراده حرکت از مقر دولت فرموده، در این باب با امرایی که حاضر بودند طلب مشوره نمود. عرض کردند که زمستان نزدیک رسیده و دواب و اسباب سفر ملازمان رکاب در سیاق استرآباد بسیار تلف گردیده و مردم طاقت سفر در موسم شدت سرما ندارند و عذر بی‌استطاعتی و بی‌سامانی پیش می‌آرند. صلاح دولت آن است که چند ماه زمستان در مشهد مقدس متوقف بوده، ایام بهار که هوا معتدل و زمین‌ها سبزه‌زار و شمیم گلها فرح‌افزای دماغ روزگار شود و دواب و چهارپای قشون چاق شده قابل قطع منازل گردد، عنان ابرش گلگون‌خرام به آهنگ مقصد و صید مرام معطوف باید فرمود.

چون زمام اراده شاه، بی‌تحریک دست اختیارشان حرکت نمی‌نمود، هرگاه شاه اراده

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۸

حرکت می‌کرد، امرا معاذیر لنگ در میان می‌آوردند و باعث توقف می‌شدند، در این فرصت میر علم خان با امرای اکراد و اتراک سازش کرده به پادشاه عرض نمود که طایفه کرد بسیار است و اندرون و بیرون شهر، همه وقت دوّار و سیّار می‌باشند، نظر به عادت و خصلت که دارند به مال کسی دست‌درازی کنند یا احدی را بکشند. چون سرکرده متفرد مستقل کامل الرأی ندارند، پیوسته در مشرب بی‌باکی آب بی‌لجام خورده سر به حساب فرود نمی‌آرند. تعیین سرکرده کل که همیشه در درب دولت‌خانه حاضر بوده مستعد این باشد که از هر کرد تقصیری به ظهور رسد او را شناخته و احضار نموده به تنبیه رساند و مطالب طایفه مزبور به وکالت او در دربار پادشاهی متمشی گرداند ضرور است و همین قسم از برای طبقات اتراک و اعراب، سرداران ذی‌شأن که حسب الواقع معرفت به احوال هر فرقه داشته تدارک تقصیر و پرداخت احوال آنها تواند نمود، لازم و در کار است.

صاحب‌اختیاری قطع و فصل مهمات اکراد به عهده جعفر خان و حل و عقد امور اتراک به یوسف علی خان جلایر و انتظام کارهای اعراب و جماعت تاجیکه به ذمه بنده درگاه مقرّر و مفوّض گردد و ارقام که مشتمل بر معاملات مالی و تفویض خدمات و سرافرازی مناصب از دفترخانه معلّی مرقوم شود، هرسه کس مضامین آن فهمیده و به کیفیت هر یک وارسیده به اتفاق هم بر پشت آن رقم مهر می‌کرده باشند. چون او پیش پادشاه اعتباری داشت که هرچه عرض می‌کرد سخنش رد نمی‌گردید، این مسئول نیز در خدمت پادشاه به درجه قبول رسید.

در بیان نفاق امرای خراسان با شاهرخ شاه و گرفتار شدن این والاجاه به‌دست امرای جفا دستگاه و جلوس میر سید محمد متولی بر اریکه سلطنت و نابینا شدن شاهرخ شاه به ایما و اغوای آن سید بی‌مروت

چون مهر پادشاه از بدو جلوس تا زمان مراجعت از سفر استرآباد، نزد جعفر خان می‌بود و از آن پس محول به آقا یوسف للّه گردید و در وکالت دولت نیز منازعت شرکا به هم رسید، خان مذکور که از سابق هم اطمینان اتم از جانب شاه نداشت و تخم وسوسه همیشه در سرزمین دل می‌کاشت، از ظهور این حرکت، واهمه او بیشتر شده متهاون در خدمت می‌بود و یوسف علی خان نیز مآل‌اندیشی را کار فرموده استعفا از شغل وکالت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۱۹

نمود و تمامی امرای خراسان در توهّم افتادند و ابواب مشوره بر روی یک‌دیگر گشادند که بعد از اجتماع افواج و آمدن سرداران عراق، رونق گرمی بازار و درجه ثروت و اقتدار خراسانیان به مرتبه‌ای که هست نخواهد ماند و انقلاب وضع دربار، گرد بی‌قدری بر چهره حال ایشان خواهد افشاند. به مشاهده این حال، میر علم خان که از سابق با خوانین چمشکزک سازش داشت، برای تأسیس اساس اتحاد و ترصیص بنیان اخلاص و وداد، شاهد اختلاط بر صفحه خیال محال بدین رنگ صورت‌پذیر ثبات نگاشت که همشیره خود را به پسر جعفر خان بدهد و صبیه نقد علی خان، برادر خان مذکور را برای خود خواستگاری کند و من حیث الاتفاق پادشاه را معزول از سلطنت و ولایات خراسان را فیمابین قسمت نموده، هر امیری دخل و عمل در ولایت مقسومه خود نماید و دست طمع به محال متعلقه دیگری نگشاید و اگر دشمنی از قبیل ازبک و افغان یا از سمت عراق و فارس و آذربایجان اراده تسخیر ملک خراسان نماید، تمامی امرا متفق شده به دفع او پردازند و کفایت مهم او نموده حدود و ثغور ممالک خود را مضبوط و مستحکم سازند و بر این امر فیمابین، میانه میر علم خان و جعفر خان عهد و پیمان به میان آمد و بنای قول و قرار به اخلاف و ایمان مغلّظه موکد و مشیّد گشت و تدبیر تمشیت مدعا بر الواح خاطر امرا چنین نقش بست که سوای حضار مجلس، این سر بر کسی علانیه و آشکار نشود و کار بلامزاحمت و اخلال اغیار صورت‌پذیر گردد. لهذا امرای اهل کنکاش، مقدمه را لباس قرار داده هریک در قوم خود ظاهر و فاش کردند که مابین اعراب و اکراد خصومت اتفاق افتاده، میر علم خان به اعراب گفت که طایفه اکراد باز خیره‌سری آغاز نموده‌اند و می‌خواهند در شهر فتنه برپا کنند. فردا ایل عرب همه مهیا و آماده شده به در چهارباغ شاهی حاضر شوند تا به شعله‌افروزی تفنگ برق‌آهنگ، خرمن جمعیت آنها را با خاک یکسان گردانیم و جعفر خان به گوش مردم خود کشید که اعراب در خانه پادشاه مسلط و مختار شده‌اند و دیگری را اختیار و اعتباری نمی‌دهند؛ فردا قشون کرد مسلح و مکمّل شده به در خانه بیایند که آتش فساد آن طایفه فتنه‌انگیز به آب سیلاب شمشیر تیز فرونشانیم.

خوانین دیگر که از صمیم قلب هواخواه دولت پادشاهی و از جان و دل ساعی در مراتب خیرخواهی بودند، اطلاع بر مشوره یافته خون جگر می‌خوردند، اما اندیشه این به خاطر می‌آوردند که پادشاه اعتماد کلی بر میر علم خان دارد و مثل او کسی را مخلص و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۰

خیراندیش نمی‌شمارد؛ به فرض محال اگر راهی به هم رسانیم و احوال معروض خدمت شاه گردانیم، غالب است که پذیرا نشود و به گوش میر علم خان و امرای خراسان رسد، آنها در مقام عداوت درآمده بنیاد خانومان ما را به مکر و حیله خراب سازند، بلکه اشجار حیات ما را به تیشه خصومت و عناد براندازند و به‌همین ملاحظه قربان علی خان و قاسم خان قاجار با آنکه جمعیت دو سه هزار با خود داشتند، در محل تحیّر بوده سنگ بر سینه می‌زدند و راه به جایی نمی‌بردند. چون سرداران مشار الیهما سمت آشنایی سابقه به بنده درگاه داشتند و دانستند که این حقیر نیز مثل خریداران یوسف از جمله هواخواهان شاه است و هم‌چون آن عجوزه که نظر بر هجوم تجّار پرمایه و زردار نکرده، کلافه نخ به بازار برده می‌خواست آن عزیز مصر و ماه کنعان‌بضاعت مزجات به‌دست آرد، مصروف و آرزومند برآوردن آن بدر سپهر سلطنت از محاق کلفت است، پیش آقا یوسف للّه فرستاده پیغام نمودند که امرای خراسان کمر به مخالفت بسته و مصمم گشته‌اند که پادشاه را از سلطنت خلع کنند، به شاه بگوئید که زود مقرر فرماید قبل از آن که امرا دولت‌خانه را احاطه نمایند، ما بر دور حرم‌سرا و عمارت شاهی آمده کشک بکشیم یا با جمعیت خود سوار شده در بیرون در

بایستیم و شاه خود را به ما رساند که برداشته روانه عراق شویم یا پادشاه را به عراق خواهیم برد، یا دو سه هزار نفر که هستیم جان خود را نثار شاه خواهیم کرد. بنده درگاه نزد آقا یوسف للّه رفته ابلاغ پیام نمود. در جواب گفت که شما را با این سخنها چه کار؟ می‌خواهید فتنه برپا کنید و عالمی را به مخالفت یکدیگر برهم زنید؟ خوانین مزبور به شنیدن این جواب مأیوس شده در مقام اصطبار نشستند.

القصه امرای مخالف صبح روز شنبه غرّه ماه صفر یک ساعت از روز گذشته موافق تدبیری که شب با یکدیگر قرار داده بودند، با قشون‌ها به در خانه شاه آمده هریک بر دروازه‌ای از دروازه‌های چارباغ قرار گرفت. میر علم خان بر در علی قاپی و جعفر خان بر دروازه دفترخانه جانب خیابان و محمد رضا خان کهنبیگلو به دروازه مطبخ نشسته، غلامان و ریکایان و جارچیان و غیره جمله در خانه را از اندرون چارباغ بیرون کرده و راه آمدوشد بالکلیه بر مردم بسته، شهرت دادند که فیمابین اکراد و اعراب منازعت و مخاصمت اتفاق افتاده و شاه از برای قطع نزاع امرا خلوت قرار داده، منع کرده است که سوای منازعان دیگری به حضور نیاید و حقایق گفتگوی مجلس بر عامه خلایق ظهور

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۱

ننماید. در همین اثنا محمد حسن خان قاجار ایشک آقاسی‌باشی با جمعی از یساول و ریکا و جارچی عمله دربار که در تحت او بودند، آمده، خواست که اندرون رود؛ کشک‌چیان امرا مزاحم شده نگذاشتند که داخل چارباغ شود. خان مشار الیه صورت حال دیگرگون دیده پیش امرا آمد و گفت: آنچه شما اندیشیده‌اید، خلاف قانون مآل‌اندیشی است، از برای آن‌که ممالک خراسان در میان دشمن واقع شده و از چهار طرف مخالفان کمر به خصومت بسته، تشنه به خون خراسانیان نشسته‌اند و سلامت پادشاهان اسلام که ظل اللّه‌اند، موجب امن و آرام از برای کافه انام و نبودن ایشان باعث اختلال و پریشانی احوال خاص و عام است. اگر دولت شاهرخ را برهم می‌زنید، خبر به مسامع بندگان حضرت شاه درّ دران که رأفت و رحمت الهی را مظهر اتم و مانند آفتاب جهان‌تاب سایر و دایر بر اطراف و اکناف عالم‌اند، می‌رسد. آن حضرت بر سر غیظ آمده عرصه زندگی بر ما مردم تنگ خواهد کرد و زن و بچه اهل خراسان، بلکه تمام ممالک ایران را به اسیری خواهد برد. میر علم خان درشتی آغاز کرده، زبان به فحش و دشنام گشاد و محمد حسن خان را دیگر مجال حرف زدن نداد. چون خان مشار الیه در آن وقت جمعیتی همراه نداشت، خود را قابل معارضه ندیده و بر سخنان ناسزای او مصابرت ورزیده ساکت و صامت به گوشه‌ای نشست. میر علم خان به مشوره امیر معصوم خان، برادر خود را به اتفاق نقد علی خان برادر جعفر خان کرد و احمد بیات به طلب میرزا سید محمد که دخترزاده شاه سلیمان صفوی و پسر میرزا داوود متولی سابق آستانه قدسی‌نشانه بود، روانه ساخت و خاطر از فکر فراهم آوردن مواد کار پرداخت.

شاه از زبان بعضی خواجه‌سرایان خبر مخالفت و نفاق میر علم خان و اتفاق دیگر امرای خراسان در این امر به او اصغا نموده می‌خواست صبح زود از حرمسرا برآید و به تدبیری که ممکن شود دفع هنگامه نماید. آقا اسحق خواجه‌سرا ناظر مسجد جامع که مقرب پادشاه و ملازم معتمد درگاه بود، امرای مخالفت‌اندیش را قوی‌دست دیده طریق خوش‌آمد و سازش نهانی با آنها مسلوک داشت، در خدمت شاه رفته ظاهر نمود که تمامی امرا متفق شده از جاده دولتخواهی منحرف گشته با یکدیگر مقرر کرده‌اند که اگر شاه برآید بلاتأمل پارچه پارچه نمایند. برآمدن از دولت‌سرا صلاح وقت نیست. شاه از استماع این خبر سراسیمه و مضطر گشته متوقف گردید و مقارن آن حال، پیغام از جانب امرا رسید که میرزا ابراهیم متولی عتبه عرش‌رتبه را و آقا یوسف للّه و ابراهیم بیگ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۲

همشیر و رسول بیگ میر آخورباشی را با هفت نفر دیگر که در مزاج پادشاه متصرف شده، باعث رنجش و ناخوشی در میان شاه و امرا می‌شوند، حواله ما کند، یا خود از سلطنت کناره گرفته جیقه و افسر پیش ما بفرستند تا هرکس را لایق و شایسته این امر خطیر دانیم بر سر او گذاشته متمکن سریر پادشاهی گردانیم. شاه راه نجات از همه اطراف مسدود و حامی و غمگسار مفقود یافته، تاج و

کلاه فرمانـدهی از سر فرود آورده پیش محمد حسـین خان کرد زعفرانلو و حاجی سـیف الدین خان بیات که از برای گرفتن همین امارات ریاست رفته بودند، انداخت و گفت هرکه را خواهید به سـلطنت بردارید و این افسـر مسـتعار بر سـرش بگذارید. مشار الیهما تـاج و کلاـه را برداشـته پیش امرا آوردنـد و همـان زمان میر معصوم خان و نقـد علی خان- که برای آوردن میرزا سـید محمـد رفته بودنـد- همراه میرزای مذکور به چارباغ آمدند و امرا جیقه و تاج بر سـر میرزا گذاشـته و بر سـریر سـلطنت متمکن ساخته، مطمئن از حصول مدعای خود شدند و میرزا سـید محمد خاتم حکمرانی از گردش آسـمانی به‌دست دیده خود را سـلیمان ثانی نام کرد و این حرکت ناگهانی چرخ بی‌مدار را به حسب ظاهر دولت جاودانی شمرد، اما می‌دانست که آن‌چه واقع شد از امور اتفاقی و شعبده‌های دور فلکی است و اعتبار ندارد، از جهت آن‌که سوای چند نفر از امرا مثل میر علم خان و پیروان‌شان که از جانب شاهرخ متوهم شده مصـدر این حرکت گردیده‌انـد و دیگر سـرداران و رؤسـا داخل مشور، و شـریک این کنکاش نبودنـد، بعضـی به ضـرورت تحصـیل مطالب و تکمیل مآرب و ارتقای جاه و مراتب و ابتغای منتهای مناصب اختیار متابعت نمودند و بعضـی از راه سلامت‌روی خود را از میان کار برکنار کشـیدند. میر علم خان از صـدور جسارت نادم شـده در مقام تذبذب است و به قول مشـهور که خود کرده را چاره نمی‌باشـد، علاـج نمی‌توانـد کرد. همچنین اشـخاص دیگر که بـانی و شـریک برهم زدن دولت شاهرخی به خیال سود و بهبود خود گشته بودند، الحال متنبه و آگاه شده متحیر و متفکراند و می‌بینند که آن حرکت باعث وبال و خسران‌مآل آنها خواهد گردید.

شاه سـلیمان همین اندیشه‌ها در دل داشت و سـلامت ماندن شاهرخ شاه و هواخواهان او را موجب عدم استقلال خود می‌انگاشت که مبادا رخنه از طرفی پیـدا شود و باعث اختلال سـلطنت او گردد که ناگاه محمد علی خان کشک‌چی‌باشـی شاهرخ که در دولت شاه سلیمان نیز به این خدمت مفوض گشته بود، از راه دلسوزی و دولت‌خواهی آقای

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۳

قـدیم درآمده، شب دیوار چارباغ را شـکافته خواست که شاهرخ را که مانند رخ شـطرنج در ضـیق افتاده است، به‌دست آورده بازی خود را قایم سازد و بساط چیـده کجبازان را برانـدازد. از قضا سـراغ تـدبیرش به جایی نرسـید و با وصف تفحص و شـکافتن چندین دیوار درون چهاربـاغ، نشـانی از آن گوهر درج اختفـا نیافت، تا آن‌که روز روشن شـد، شاه سـلیمان اطلاع یافته محمـد علی خان را گیرانـده در زیر چوب انـداخت و مبلغ پنـج هزار تومـان به رسم ترجمـان بر او حواله سـاخت. این معنی سـبب مزیـد توهمـات دیگر گشت.

شـاه سـلیمان را وسـوسه بیش از پیش درگرفـت، بی‌اختیـار شـده میر علم خـان و جعفر خـان و دیگر رؤسـای اکراد و اتراک را جمع کرده، گفت که من از خود خواهش سـلطنت نکرده‌ام، شـما متفق شده تکلیف این امر خطیر را به من واگذار کرده‌اید، اگر مرا لایق می‌دانیـد و می‌خواهیـد کـه خلـل در ارکـان بنـا راه نیابـد، شخصـی را کـه دیروز بر این مسـند اتکـا داشت و دولت‌خواهـان او که به ضرورت وقت یا طمع ثروت در این کار موافقت شرکت با شما کرده‌اند، بلکه بعضی خود را در میان نیاورده‌اند، غافل از تدبیر اعاده دولت زایله نیسـتند و انـدیشه‌ها در این بـاب به خـاطر می‌آرنـد، نگاه داشـتن و به اتمام کارش نپرداختن از برای چیست؟ اگر مرکوز ضمایر شما نیز همان نوع است که آن جماعت دورنگ در دل دارند و می‌خواهند به عمل آرند توقف از بهر کیست؟ آن مدعا را به ظهور آریـد و ما را به‌طور خود بگذاریـد که سجاده‌نشـینی قدیم و خدمت آسـتانه عرض تعظیم را به از دولت روی زمین و سـلطنت هفت اقلیم می‌دانیم. اما بودن او در حق شما حکم زهر قاتل دارد. هرگاه برآید و بر تخت سلطنت جلوس نماید، اول دمار از روزگار شما برآرد.

امرا اگرچه در ابتـدا می‌خواسـتند که شـاهرخ شـاه را اذیت و اضـرار جانی نرساننـد و دست‌آویزی از برای روز نیک و بـد خود نگاه دارند، لیکن به شـنیدن این کلمات متأثر شدند و ابقای او را موجب زوال و افنای خود دانسـتند. در اطفای چراغ زندگانی یا بی‌فروغ ساختن چشـمان نورانی او مختلف القول گشـتند. بعضـی شق اول را ترجیـح می‌دادند و برخی اصـرار بر شق ثانی داشـتند. آخر رأی

اکثری بر مشوره اخیر اتفاق نموده نرگس چشم جهان‌بین او را بی‌آب ساختند. چون فریدون بیگ غلام گرجی قدیمی شاهرخ شاه در زمان دولت شاهرخی به موجب حکم او پیش موسی خان سردار عراق برای آوردن ابراهیم خان و برادران او به مملکت عراق رفته بود، سردار مذکور ابراهیم خان مسطور را با رحیم میرزا و کاظم میرزا برادرانش گرفته به اتفاق سلیم خان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۴

ناظر و فتح علی خان افشار ارومی به‌دست فریدون بیگ سپرده و بدرقه محصلان همراه کرده روانه مشهد مقدس ساخته بود. ابراهیم خان در عرض راه جان به جان‌آفرین تسلیم نمود و نعش او را در ایام سلطنت شاه سلیمان به مشهد مقدس آوردند. شاه سلیمان تمامی اکابر و اعیان و خدمه و منصوبان عتبه قدس‌بنیان را به استقبال نعش فرستاده فرمود که جنازه او را به اعزاز و احترام برده در جوار روضه مقدسه منوره مدفون کنند.

بعد از این واقعات، شاه سلیمان محمد حسن خان قاجار و سرداران اکراد و اتراک را رخصت رفتن اوطان حسب الخواهش ایشان بخشیده، حکم نمود که چند ماه زمستان در مساکن و اماکن خود گذرانیده یک ماه بعد از نوروز هریک با جمعیت و قشون خود را در هرات به اردو رسانیده به هر جانبی که عزیمت نمائیم همراه باشند، الحاصل.

در بیان گرفتار شدن میر سید محمد متولی مشهور به شاه سلیمان و جلوس شاهرخ شاه بار دوم بر سریر فرمان‌فرمایی ممالک ایران

ایام سلطنت سلیمان شاه همگی مدت دو ماه کشید و در این عرصه تنگ، چه شیشه‌های خیالات رنگارنگ در چینی‌خانه ضمیر چید! غافل از این‌که

شیشه‌ها چیدست بر طاق فلک دست امیدناگهان سنگی اگر افتد تماشا می‌شود چنانچه در چند روز نقش دگرگون نشست و چرخ مینایی به شکست کارخانه دولت او کمر بست. چون انهدام قصر تازه‌بنای سلیمانی و ارتفاع کاخ از پا افتاده دولت شاهرخی از مقدرات آسمانی بود، از چندی به اراده طراح معموره شش جهت و گردش پرگار بدایع‌نگار قدرت، مواد تخریب اساس نوتزئین و مصالح ترمیم بنیاد قدیم و دیرین، پای کار فراهم آمده یوسف علی خان جلایر سرگرم اهتمام اتمام این مهم شد.

شرح شمه‌ای از احوال یوسف علی خان و گرفتاری میر سید محمد مشهور به شاه سلیمان

آن‌که مشار الیه از بنی اعمام طهماسب خان جلایر است و طهماسب خان در زمان نادر شاه وکیل الدوله و امین السلطنه او بود و قاسم علی خان برادر یوسف علی خان نیز در آن دولت حکمرانی در کلات می‌نمود و در عهد سلطنت شاهرخ حکومت کلات به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۵

یوسف علی خان تعلق گرفت و در وقت توجه شاهرخ به سفر استرآباد برای دفع فتنه ابراهیم خان، منصب بیگلربیگی گری مشهد به علاوه حکومت کلات، به او مفوّض گشت و مشار الیه در عوض این مواهب و عطیه جلیه و پاس حقوق عواطف نادریه در وقتی که چشم‌زخم به دولت شاهرخی رسید و میرزا سید محمد جالس سریر سلطنت گردید، در ظاهر طریق موافقت و مدارا با امرای مخالف زورپیشه می‌سپرد و در باطن از وقوع قضیه نامرضیه غم و غصه می‌خورد و برای برآوردن شاهرخ تدابیر می‌اندیشید و هرجا سرداری و سپاهی جرأت‌شعار و آدم معتمد به کار و نسبت به شاهرخ مخلص و دوستدار می‌دید و به هر نوعی که می‌دانست و هر قسم که می‌توانست به جانب خود می‌کشید، چنانچه ابراهیم خان جزایرچی‌باشی که دو هزار جزایرچی در تحت او مأمور بودند و فریدون خان قوللر آقاسی که یک هزار و پانصد نفر غلام پادشاهی تبعیت امر و نهی او می‌نمودند و هردو از جان و دل خواهش و آرزوی اعاده دولت شاهرخی داشتند، با خود رفیق و هم‌داستان و از جمله انصار و اعوان کرد و امیر خان قرایی و صادق خان فراهی و محمد علی خان لالویی سرکردگان اعراب میر علم خان که از سردار خود بی‌دل و ناراضی بودند، ایشان را نیز جویا و تشنه باز آمدن آب

از جو رفته دانسته، به انواع تألیف و ترغیب در حیطه اتفاق آورد و قشون جلایر و اتراک، متوطنان نواح کلات و چهچه و مهنه و چارده و غیره محالات متعلقه خود را به بهانه سان‌دیدن در مشهد مقدس طلب داشته، اسباب حصول مدعا کما ینبغی سرانجام نموده، در کمین فرصت و منتظر وقت می‌بود تا آن‌که جعفر خان و خوانین چمشکزک با سپاه کردستان رخصت از شاه سلیمان گرفته روانه اوطان شدند و غیر از میر علم خان خزیمه و یوسف علی خان جلایر از امرای عمده صاحب جمعیت، کسی در شهر پیش شاه سلیمان نماند. در آن زمان یوسف علی خان فرصت جسته قشون جلایر را به بهانه سان‌دادن در حضور شاه سلیمان همراه گرفته، سوار شده رو به در خانه شاهی نمود و به سرکردگان قشون جلایر فرمود که بر دور و اطراف عمارات پادشاهی ایستاده مهیا و مستعد باشند و خود به اتفاق قلج خان و معدود از جلایران متعمد، پیش شاه سلیمان آمده عرض نمود که قشون جلایر از برای سان‌دادن حاضراند. میر علم خان که پی به اراده یوسف علی خان برده بود، شاه را از حقیقت حال آگاهی داده از چارباغ برآمده به خانه خویش رفت. شاه سلیمان آن روز سان‌دیدن موقوف داشته حکم به روز دیگر فرمود. یوسف علی خان وقت از دست دادن، منافی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۶

مدّعا دانسته به رؤسای قشون خود گفت که پنج پنج و ده ده نفر از هر در داخل چارباغ شوند و در جنبین عمارت‌نشیمن شاه بایستند و خود با سی چهل نفر مسلح و مکمل از جلایران دلاور نزدیک به مکانی که شاه سلیمان نشسته بود رسید و مانند شیر عرین قهرآلود و خشمگین از راه زینه به بالای عمارت شاه‌نشین دوید. اتفاقا در آن وقت پیش شاه سلیمان معدودی از خواص و ارباب قلم موافق ضابطه و آداب سلاطین صاحب حشم ایستاده بودند و نسخه محاسبات عمال دار المرز و عراق و آذربایجان و دفتر مملکت فارس و داغستان که در زمان سلطنت شاهرخ به دفترخانه شاهی آمده و تا آن وقت به سبب عدم انفراغ از امور ضرور، منقح و مفروغ نشده بود، عرض می‌نمودند و شاه حقایق احوال هر محال و کیفیت کرد و کار عمال سابق شنیده و هریک را به پای حساب کشیده، سرداران و حکام و عاملان شاهرخی را معزول و ملازمان و متوسلان و معتمدان خود را به جای آنها منصوب می‌ساخت.

یوسف علی خان همان وقت چون قضای ناگهان از پشت سر او درآمده دست به گریبانش زده از مسند عزت به خاک مذلت انداخت. شاه سلیمان نیز آغاز ستیز و آویز نمود و به غلامان پادشاهی که پیش رویش دو طرف صف بسته ایستاده بودند، امر به گرفتن یوسف علی خان فرمود. فریدون خان سرکرده غلامان- که سازش با یوسف علی خان داشت- در باب اعانت و امداد خان مذکور به غلامان مزبور اشاره نمود.

آنها خود را نزد یوسف علی خان رسانده به لوازم کمک پرداختند و چند نفر که در آن وقت گرد و پیش شاه سلیمان از مخصوصان ایستاده بودند، مغلوب هیبت و دهشت شده خود را به گوشه و کنار مختفی ساختند. یوسف علی خان مانند شاهبازی که صعوه را در رباید، شاه سلیمان را گرفته و دستها به قفا بسته به اوتاغی که مشهور به کشک‌خانه ملّاباشی است، برده منزوی زاویه ناکامی گردانید و شاهرخ را از حرم برآورده بر تخت سلطنت نشانید و همان زمان هردو چشم شاه سلیمان را به نوک کارد از حدقه بیرون کرده، مضمون «وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها» به ظهور رسانید. بعد از آن یوسف علی خان و حاجی سیف الدین خان بیات را پیش میر علم خان فرستاده پیغام داد که آنچه پیش از این واقع شد از مقدّرات الهی بود و تمام امرای خراسان متفق و همداستان شده مصدر آن حرکت بی‌برکت گشته‌اند. تن تنها تو بانی این کار نبوده و به انفراده اقدام بر آن ننموده‌ای، اندیشه را کار مفرما و دل از واهمه پرداخته، به در خانه شاهی بیا، گناهت به آب عفو زایل

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۷

و محو خواهد گردید و هیچ نحو اذیت و ضرر نخواهد رسید. مشار الیه به ملاحظه تقصیرات خویش که شاهرخ را به جسارت صریح خلع از سلطنت نموده به محبس نشانیده و میرزا سید محمد را به جای او منصوب و شاه را کور گردانیده بود، از این سخنان

در مقام اطمینان نیامده، آمدن در خانه شاه قبول نکرد. یوسف علی خان خود متوجه شده و توپ‌ها را از میدان چارباغ کشیده برده به خانه میر علم خان بست. گلوله توپ به حوالی‌اش رسیده دیوار عمارت را شکست و توپ دویم را توپچی در صدد سردادن بود که میر علم خان فکر گریختن نمود و به ملازمان خود فرمود که درها را بگیرند و احتیاط نمایند، مبادا که جلایران درآیند. این را گفته و طلسمی از تذویر بسته خود از دروازه غیرمعروف برآمده راه گریز پیش گرفت. یوسف علی خان خبر یافته به تعاقب شتافت و هرچند تعجیل به کار برد، اثری از او نیافت. از جایی که رسیده بود برگشته و ارقام از زبان شاه و خطوط از جانب خود به سرکردگان اعراب و کدخدایان اولکای تون و قاین نوشته و روانه نمود که میر علم خان مصدر تقصیرات نسبت به جناب شاهی گردیده و راه فرار گزیده، هرجا که وارد گردد و پیش هرکه رسد، او را دستگیر کرده به خدمت اشرف بفرستد؛ و الّا به شامت حمایت او داخل گناه‌کاران و مورد غضب و سخط پادشاه زمان خواهند گردید و به سزای جریمه نافرمانی و عصیان خواهند رسید و اگر به قلعه سربیشه که مأوا و مسکن اوست، رفته متحصّن شود، سرکردگان اعراب جمعیت کرده بر سرش بروند و به محاصره پرداخته و دایره بر او تنگ ساخته از آنجا برآورده به مصحوب مستحفظان معتمد روانه بارگاه سلطنت بنیان نمایند.

چون معلوم شد که میر علم خان به حصار سربیشه رسیده تحصن جسته است، اعراب به موجب نوشته یوسف علی خان و ارقام پادشاهی قشون فراهم کرده و در آنجا رفته قلعه را محاصره کردند و عرصه آسودگی بر او تنگ آوردند، چنانچه میر علم خان عاجز و ناچار شده، معصوم خان برادر خود را پیش شاهرخ فرستاده معذرت‌خواهی نمود که من از خجالت و ندامت روی جبهه‌سایی عتبه خلافت ندارم، امیدوارم که غایبانه عفو تقصیرات شود، برادرم در خدمت بر آستان دولت حاضر باشد؛ که شاه این عرض را به صواب‌دید یوسف علی خان پذیرا شده، معصوم خان را به‌دست رستم خان گرجی که غلام شاه و قلعه‌دار ارگ ارض اقدس بود، حواله فرمود که در ارگ برده با احتیاط نگاه دارد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۸

القصه یوسف علی خان وکیل السلطنه و مدار المهام خاص و عام گردید. هر سرکرده و صاحب ثروتی که از اطراف ولایات می‌آمد، اول به ملاقات او می‌رسید. در آن وقت سراپای آن شخص را به نظر تأمل ملاحظه کرده شکل و شمایل و رنگ پوشاک انگشتری یا دگر چیزی که به‌دست او می‌بود، مشخص و معلوم نموده به دربار می‌سپرد و به روی کشک‌خانه نشانده، خود درون چارباغ می‌رفت و به گوش پادشاه می‌گفت که فلان شخص عمده به ملازمت می‌آید، صورتش و رنگ رویش چنین و لباس و یراق او به این آئین است و انگشتر یا حلقه در انگشت دست راست یا چپ دارد و نگینش از فلان جواهر است. وقتی که آداب ملازمت به جا آورده نزدیک بیاید، از این مقوله باید پرسید تا دلالت بر روشنای چشم کند و خاطرنشین او شود که پادشاه به فضل الهی روشن‌بصر و دقیق النظراند و در آداب حرکات و سکنات و مراتب بندگی و اعتقاد سر حساب باید بود و خواجه‌سرای معتمد و باشعور، مأمور بودند به این‌که وقت دیوان عقب سر پادشاه ایستاده حاضر و ناظر باشند، هرکه به ملازمت بیاید و به تقدیم آداب، کسب سعادت نماید، هرگاه کورنش اول به جا آورد، به عرض رسانند که فلان‌کس به ادای کورنش اول شرف‌اندوز شد، همین قسم از دویم و سیوم خبر دهند تا پادشاه معلوم کند که او نزدیک رسیده، باید متکلم شد. غرض که پرده نابینایی شاه را یوسف علی خان بر مردم نمی‌گشود و در میان خاص و عام و کافه انام ظاهر می‌نمود که در وقت نیشتر زدن جراح چابک‌دست مردمک یک چشم را عاطل از بینایی ساخته و از چشم دویم به امید رعایتی اغماض‌نظر کرده، محفوظ از آسیب بیشتر گذاشته، شاه به آن چشم روشن، همه چیز را معاینه می‌کند و به خصوصیات هر شخصی که در حضور می‌آید، مفصلا و عیانا وامی‌رسد. مقصودش آن‌که مظنّه قصور بصارت شاه، از خواطر خلایق بدر رود و رعب و هیبت او بر قلوب سرداران ذی شوکت و حکّام و عمّال ولایات نزدیک و دور مستولی شود.

ذکر ورود شاهزاده خورشیدکلاه تیمور شاه از ولایت مشهد به درگاه آسمان‌جاه و سرافراز شدن ملّا گل محمد بایری به خدمت

خزانه‌داری و منصب امین الملکی و خطاب خانی

در این ایام خجسته‌فرجام که رایات ظفرارتسام، در دار القرار قندهار مقر و مقام داشت،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۲۹

شاهزاده نامدار کامکار ستوده‌اطوار فرازنده لوای حشمت و اعتلا، شاهزاده اعظم همایون‌شیم، تیمور میرزا- که شاهرخ ایشان را با اهالی حرم محترم از مشهد مقدس روانه بارگاه سلاطین خدم ساخته بود- فیض‌اندوز ملازمت اشرف شدند و خاطر دریامقاطر اعلی حضرت را از ورود آن نور دیده‌اقبال و سایر پردگیان سرادق عزت و اجلال- که مدتی از ظلال عاطفت کعبه آمانی و آمالی دور و از نظر آفتاب سپهر مکرمت و افضال مهجور بودند- نهایت سرور و انبساط و کمال خرّمی و نشاط رونمود و هریک از امرا و ملتزمان رکاب نصرت‌مآب شهزاده بلند القاب، به شرف ملازمت اشرف مشرّف گردیده، چشم آرزو به روی طالع نیک و بخت بیدار گشود. از آن جمله ملّا گل محمد بابری که در سلک بندگان جانفشان و قدیمان این دولت ابدبنیان، عزّ انسلاک دارد و با اوصاف ذاتی و وهبی مجموعه‌ای است از کمالات صفاتی و کسبی، اگر از علم و فضلش پرسند افلاطون روزگار دانستنش سزاوار و اگر مکارم اخلاق و محامد اطوار و اوضاع او تأمل کنند، گل‌دسته بوستان آفرینش خواندنش پسندیده انظار اولو الابصار است و از کمال رسوخ و اخلاص که به این دودمان گردون‌مناص دارد و انواع اذیت و زحمت در مشهد مقدس از دست علی شاه کشیده، اما از جاده اعتقادی که داشت مطلقا سرنپیچید و از ابتلایی که در طریق عبودیت، به موجب آیه وافی هدایه «وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَراتِ» با او رو داد، در شاهراه عقیدت، ثبات قدم ورزیده، اصلا منحرف از منهج صدق و سداد نگردید و بعد نجات از بند و محنت و غم، شب و روز در خدمت شاهزاده انجم حشم حاضر بوده، جوهر اخلاص و فدویت خود را صفا و انجلا می‌بخشید، تا آن‌که همراه موکب فرخنده کوکب شهزاده عالی‌نسب، به سعادت دولت ملازمت اشرف ارفع اعلی رسید و به مرحمت لقب خانی و خطاب امین الملکی و تفویض خدمت خزینه‌داری معزّز و ممتاز گردید.

در بیان ورود لقمان خان برادرزاده خاقان گیتی‌ستان از ولایت ایران و شرح شمه‌ای از خوارق عادات پادشاه روشن‌ضمیر کامران و به یاسا رسیدن اشرف توخی با برادر تیره‌اخترش اللّه یار خان

پیش از این مرقوم قلم حقایق‌رقم گردیده که جماعت افغان و ازبک در عهد سلطنت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۰

نادر شاه، مأمور به توقف شهرزور بودند و بعد از کشته شدن او که علی شاه سر از گریبان خودسری برآورد، فریقین مزبور با خانه کوچ از شهر زور برخاسته به دار السلطنه اصفهان آمدند و رفیق ابراهیم خان شدند و در زمان دولت ابراهیم، اللّه یار خان توخی و عطاء اللّه خان ترکمان، هریک به سرکردگی اهل و عشیره افغان و ازبک- که در عراق بودند- شاخص و معتبر گشتند. چون ابراهیم خان با امرای شاهرخی جنگ کرده منهزم و در سمنان در سلک جمعیت ابراهیم، از آوازه آمد آمد شاهرخی پریشان و نامنظم گردید، لشکرش متفرق و پراکنده شده هر دسته به سمتی و هر فرقه به مملکتی سرکشید.

شاهرخ که از جانب امرا و سپاه طوایف قزلباش اطمینان کامل نداشت و در طریق وفاداری، طبقه قزلباشیه را سست‌قدم می‌انگاشت، خواست که مثل نادر شاه که اعتماد بر قوم دیگر نداشت و ایل جلیل افغان را پیش‌کشیده بود و کارهای نمایان به نیروی بازوی ایشان می‌گرفت، او نیز اولوس افغان را به همان روش پیش آورده، روکش فرق قزلباش ساخته، مهمات عظمی به معاضدت ایل جلیل مزبور متمشی سازد و لهذا رقم استمالت به اسم سرکردگان مذکور فرستاده و به انواع احسان و اصطناع مژده داده، پیش خود طلبید. جماعت مزبور به این معنی سر فرود نیاوردند و عزم رفتن قندهار مصمم کردند. چون اللّه یار خان مذکور برادر اشرف توخی، حاکم قلات بود و اشرف بعد محصور و مغلوب شدن از صدمات افواج اقبال پادشاهی، تاب اقامت در قلعه مذکور نیاورده،

اطاعت اختیار کرده، در اردوی منصور روزگار به سر می‌برد و در آن مراسلات مشتاقانه پی‌درپی فرستاده او اللّه یار خان را به قندهار طلب داشته، انتظار ورود او می‌کشید و خیال باطل که در سر داشت آمدن او را موجب تقویت و استظهار خویش می‌اندیشید. مشار الیه به موجب آن مکتوبات مشتمل بر تأکیدات با جمعیت افاغنه غلجایی و غیره روانه قندهار گردیدند و همراه او لقمان خان، برادرزاده اعلی حضرت قدرقدرت والادودمان- که خلف الصدق خان رضوان‌مکان ذو الفقار خان بود- و در مملکت عراق و آذربایجان در اردوی ابراهیم خان، به حسب تقدیرات فلکی به رفاقت اللّه یار خان اوقات سپری می‌نمود، به عزم قدم‌بوس عم بزرگوار سپهراقتدار محمل ارادت به این دیار کشید. خاقان ممالک‌ستان امرا و ارکان دولت ابدبنیان را به استقبال آن بلندمکان مأمور فرمود، بر مراتب عزّ و اعتبار او افزودند و بعد فایز شدن به ملازمت کیمیاخاصیت، به عطای خطاب خان خانان و بذل عواطف بی‌پایان اوج‌پیمای مدارج فخر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۱

و امتیاز نمودند.

ذره از خورشید تا مهجور بودچهره‌اش بی‌تابش و بی‌نور بود

چون به پیش مهر نورافشان رسیدصبح اقبال از شب بختش دمید و از جمله خوارق و کرامات خدیو قدسی‌صفات که در آن اوقات جلوه‌پیرای ظهور گردیده و از زبان صدق‌بیان اشرف الوزراء، شاه ولی خان، به سمع راقم این سطور سعادت‌عنوان رسیده آن‌که در آن ایام فرخنده‌انجام که خاقان جمشید احتشام خان خانان را مشمول مراحم علیا و مخصوص مکارم اسنی ساخته بودند، جیقه مرصع خورشید ضیا و دیگر یراق و اسلحه مکلّل به جواهر زواهر گران‌بها، به‌دست مبارک انتخاب فرموده، پیش نظر انور نگاهداشته ملاحظه می‌فرمودند و در همین اثنا وزارت مرتبت آصف‌منزلت، شرف‌اندوز حضور فایض النور گردیده از آن حضرت پرسید که قربانت شوم، جدا نمودن این مرصع‌آلات از بهر چیست و تخصیص این عطیات عظمی از برای کیست؟ ارشاد شد که خان خانان به مرتبه فرزندی نواب همایون ما عزّ اختصاص و درجه تفوق بر جمیع بنده‌های بااخلاص دارد. منظور نظر مهر اثر چنان است که تارک امتیاز او را به این مواهب کبری فرقدان‌سا نماییم و قامت لیاقتش را تشریف عنایات والا مشرف به مباهات جاودان فرماییم، هرچند در مرآت ضمیر الهام‌پذیر چنان پرتوافکن است که در وقتی مزاج تلوّن امتزاج او به شورش خواهد آمد، به اغوای جمعی از فسادپیشگان تباه‌اندیش و تحریک فتنه‌جویان بدکیش، مصدر حرکاتی خواهد شد که مشرب عذب مراحم و الطاف سلطانی از او غبارآلوده، عاقبت کارش به ظهور سیئات و نافرمانی تیره و نامسعود گردد، لیکن هنوز تقصیر از او به وقوع نپیوسته و کمر به ارتکاب معصیت و کفران نعمت نبسته، لایق نیست که فورا از نظر بیندازیم و در چشم مردم او را سبک سازیم. بعد از آن‌که مرقوم کلک ازل از او به عمل آید، از نخل خودکاشته خود ثمر تلخ‌کامی چشند و آنچه امروز در پرده است فردا به رأی العین بعینه بینند. از این حکایت که شمه‌ای از خوارق آن جامع اوصاف خلافت و ولایت است و تمتمه‌اش در جای خود نگاشته خامه بیان و بر دانایان حقیقت‌بین واضح و عیان خواهد گردید که ذات این برگزیده بارگاه یزدانی، با کمال معرفت غیب‌دانی، چه‌قدر مظهر الطاف و عواطف ربانی است که با وجود اطلاع از مکامن ضمایر و علم بر حقایق و سرایر، کسی را پیش از صدور تقصیر و گناه کبیر، عتاب و تعذیر نمی‌فرماید و برحسب صفت ستار العیوب قبل از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۲

ارتکاب ذنوب، احدی را مأخوذ و معاتب نمی‌نماید.

القصه اشرف فتنه‌گر بعد از آمدن اللّه یار خان، برادر، قوی‌دل و مستظهر گردید و در ظاهر هرچند شیوه چاپلوسی و انکسار با بندگان دولت پایدار می‌ورزید، اما رایحه خبث باطن او و اللّه یار خان برادرش، به مشام اهل تفرّس و تفطّن می‌رسید و پادشاه کرامت‌دستگاه به اضائت ضمیر بیضانظیر و از روی عرض دولت‌خواهان ارادت تخمیر، احوال آن منافقان بدسگال معلوم فرمود، نظر

التفات- که به مقتضای رحم و شفقت جبلی درباره ایشان مبذول بود- بازکشید و پاداش کردار آن هردو فتنه‌کش تبه‌کار به این صورت نمودار گردید که اشرف تیره‌خیال به سزای نیّت بد طعمه خاک سیه‌چال عدم و اللّه یار برادر او عرضه شمشیر آتش‌دم گردید.

در بیان مخالفت محبت خان در ولایت بلوچستان و ذکر عزیمت خاقان ممالک‌ستان به آن مکان و فتح حصار استوار مستنگ و پناه آوردن محبت خان به درگاه خدیو سپهراورنگ

قبل از این رقم ارتسام و صورت ارقام پذیرفته که محبت خان بلوچ هنگام نهضت رایات نصرت‌نگار از دار السلطنه کابل به صوب دار القرار قندهار، در اثنای راه به تقبیل عتبه سپهراشتباه شتافته و به صنوف عنایات و الوف انعامات شرف اختصاص یافته، به رکاب ظفرانتساب حاضر بوده کسب سعادت می‌نمود؛ اما از وحشت جبلی که در مزاج داشت، همیشه عازم رفتن وطن می‌بود، تا آن‌که خدیو تفضّل عنوان او را به سرداری کل بلوچستان سرافرازی بخشیده رخصت فرمود. مشار الیه بعد از ورود به مسکن مألوف، فریفته سخنان خوش‌آمدگویان کوته‌اندیش به استظهار قلاع و حصون و به افسانه و فسون طایفه بلوچیه دون مغرور، بیش از پیش گشته، سر از طوق بندگی بیرون کشید و با غولان اضلال‌پیشه هم‌داستان شده بیغوله‌نشان غوایت و گمراهی گردیده و از کمال جهل و غرور سرکردگان افاغنه کاکری را که در نواح بلوچستان سکنا داشتند، به بهانه و تزویر طلبیده، بعضی را به دم تیغ سپرده و برخی را جلای وطن کرده، بنای آبادی‌شان را خراب و ویران ساخت و در حقیقت به تخریب بنیان حیات خود پرداخت.

چون خبر این حرکات پرسیئات او به عرض اشرف رسید، موجب اشتعال نیران غضب سلطانی گردید و رایات عالیات به عزم تنبیه آن طایفه فتنه‌پرور از مقر دولت به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۳

حرکت آمده، بر نواح بلوچستان سایه گسترید. قایم خان بلوچ که از سرآمد رؤسای آن فرقه جهالت‌نشان و محبت خان را از اقارب و اقران می‌شد، با ملّاحیات و غیره سرکردگان رعونت‌صفات در قلعه مستنگ- که از قلاع حصینه و متینه آن ضلالت دستگاه و واقع بر سر راه سپاه ظفرپناه بود- متحصن شده به سامان جنگ پرداخت و توپ و تفنگ و بادلج و قنباره بر اطراف بروج و باره چیده، ابواب قلعه به روی غازیان ممالک‌گشا مسدود ساخت. چون جهل و غرور آن جماعت بی‌عقل و شعور به رأی العین مشاهده شد، آتش غیرت شاهانه التهاب یافته و آفتاب قهرمان جلال از وسط السماء قهر و غضب تافته احراق خرمن هستی آن گروه شقاوت‌پژوه، مطمح نظر اصابت‌اثر گردید و عمله توپخانه به موجب حکم قضاتوام، توپ‌های اژدردهان و قنباره‌های آتش‌فشان بر مواقع مناسب برآورده، سرکوب حصار آسمان‌سا ساختند و در همان روز به انداختن گلوله‌های کوه‌شکن، بروج و جدران آن قلعه رفیعه منیعه را از پا درانداختند. محصوران دیگر طاقت نشستن و قدرت ایستادن در آن مکان و مسکن نیافته، پناه به نارین قلعه بردند و آن را مأمن عافیت و سلامت شمردند. غازیان فیروزی‌نشان به حصار مستنگ درآمدند. حکم نافذتر از قضای آسمانی به بهادران درّانی لمعه صدور یافت که بعد از نماز عصر- که وقت غروب آفتاب زندگانی آن تیره‌بختان است- از چهار طرف یورش برده دست به کشش و کوشش برگشایند و روز سفید بر آن خفاش‌صفتان کورطالع، مانند شب دیجور سیاه ساخته، به نارین قلعه درآیند.

مأمورین شجاعت‌آئین، حسب الحکم همایون، قدم در طریق فدویت گذاشته و جان‌فشانی در امتثال امر قدر نمون، سرمایه آبرو و حیات جاودانی پنداشته، دست و بازو به لوازم قلعه‌گیری گشادند و محصوران نیز در تقدیم مراتب جان‌بازی، داد جرأت و جلادت کماهی دادند. تا نماز عشاء این هنگامه قیامت‌انتما برپا و زمین و زمان عرض‌گاه آشوب فتنه و بلا بود. جمع کثیری از ارباب بغی و طغیان طعمه نهنگ توپ و تفنگ گردیدند و جمع غفیری از ایشان به سیلاب آب شمشیر به بحر فنا رسیدند. الحاصل از زمان عصر تا دو ساعت از شب گذشته آتش قتال و جدال اشتعال داشت. آخر الامر غازیان نصرت‌بهر به غلبه و قهر، داخل نارین قلعه شدند و

تیغ بی‌دریغ در میان نهاده و انبوهی از مخالفان شقاوت‌پژوه را به دار البوار فرستاده، مال بسیار و اساری بی‌شمار به دست آوردند. قایم خان و ملّا حیات راه گریز و طریق نجات از همه طرف بر روی خود

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۴

مسدود یافته عجزا و التجاء خود را به درگاه عالم‌پناه رساندند و به التماس عفو و امان آیه «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ» به زبان حال خواندند. خدیو ثریاجناب به مقتضای کریمه مروت و احسان- که خاصه ذات کرامت‌صفات آن برگزیده ایزد منان است- به عفو تقصیرات اهل عصیان پرداخته و التماس امان را قرین قبول ساخته فرمان دادند که رؤسای بلوچیه با خانه کوچ از قلعه برآمده به دار القرار قندهار رفته سکنا نمایند.

محبت خان سردار بلوچیه که در قلعه قلات تمکّن داشت، به حصول اطلاع از احوال قایم و ملّا حیات سراسیمه و مضطرب گشته و از صولت اهتمام بهادران بهرام انتقام، به اقصی الغایت متوهم و هراسان شده، جمعی از معتمدان و ریش‌سفیدان را به رسم استیمان به بارگاه آسمان‌جاه فرستاده دست توسل به اذیال مکرمت و افضال جناب عالمیان‌مآب محکم ساخته و ملتمس امان و مستدعی استخلاص طایفه بلوچیه- که در جنگ مستنگ اسیر سرپنجه صولت غازیان مریخ‌آهنگ شده بودند- گردیده، جبهه‌سای زمین عجز و انکسار و امیدوار ظهور آثار ترحّم از جناب شهریار گردون‌وقار گشت. چون بندگان اعلی حضرت قضاقدرت که در عفو تقصیر و استماله آن وحشی بادیه خذلان و نکبت، مصلحت‌های چند منظور نظر خیرت‌منظر داشتند، ملتمسات او را پذیرفته، برای مزید تسلی، حکم بر خلاصی اسرای آن طایفه نموده، ارشاد فرمودند که اگر محبت خان امان و حفظ ناموس و جان می‌خواهد، خود بلاتعلّل و اهمال بر در خانه سپهرمثال حاضر گردد اطفال و عیال خود را به طریق یورغه‌مال به قندهار فرستد. مشار الیه حسب الحکم دست‌بسته به در دولت‌خانه سعادت‌آشیانه حاضر گشته، بعد از کسب سعادت از عزّ ملازمت با اهل و عیال و تمامی سرکردگان ایل و عشیره خود از محال بلوچستان کوچیده به رهنمایی محصلان دیوانی روانه قندهار شده در آن ملک سکونت اختیار نمود.

در بیان ورود میر علم خان از ولایت کثیر الفسحت خراسان به درگاه عرش اشتباه پادشاه عالم و عالمیان و کامیاب شدن مومی الیه و تفضلات و تفقدات این فرمان‌فرمای ممالک جهان و ذکر دیگر صادرات و سانحات آن زمان

چون حقیقت توجه و شفقت داشتن اعلی حضرت قدرقدرت، درباره شاهرخ شاه و همت گماشتن خدیو دارادرگاه به استقلال او در اشغال سلطنت، معلوم نزدیک و دور

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۵

شده و این معنی بر السنه و افواه خاص و عام مذکور و مشهور بود، بناء علی هذا میر علم خان خزیمه به خوف جریمه که نسبت به شاهرخ از او صادر شده بود، از کردار ناهنجار خود همیشه اندیشه می‌نمود، مثل یوسف علی خان نیز معاندی در کمین داشت و او را دشمن مالی و جانی می‌انگاشت، توقف در خراسان و بودن خود در ملک تون و قاین و زیست با فرقه اعراب، خارج از حدّ امکان اندیشیده و راه نجات از همه طرف مسدود و مدار حیات منحصر و محدود، در توسل به آستان فیض‌بنیان دیده، از قلعه سربیشه که اعراب تهورپیشه به موجب ارقام شاهرخ و نوشته‌جات یوسف علی خان، او را در قاین محاصره کرده بودند، به حیله برآمده التجا به سایه دولت ابدمدّت آورد و فرق عبودیت بر عتبه سپهر رتبت سوده، نقش ندامت و انفعال از جبین حال سترد و پیشکش‌های لایق از نظر آفتاب‌اثر گذرانیده مشمول به انظار قبول گردید و از فیض الطاف و اعطاف پادشاهی، دامن دامن گلهای مطالب مقاصد چید و به وساطت نواب مستغنی الالقاب، اشرف الوزرا، به عرض اشرف اعلی رسانید که امرای خراسان برای رونق و پیش‌رفت کار خویش فتنه‌انگیخته و طرح هنگامه از مکر و تزویر ریخته، شاهرخ را معزول و مکحول و سید محمد را به جای او نشانده، موسوم به شاه سلیمان ساختند و بعد چندی یوسف علی خان به غرض خود، به همدستی جمعی از هنگامه‌آرایان خراسان، شاه سلیمان را نیز از

تخت سلطنت برداشته و عینین او را کور ساخته، شاهرخ را با وصف عاری بودن هردو چشم از حلیه نور، برآورده باز به دستور سابق جالس سریر پادشاهی گردانیده، به مطلب‌روایی خود پرداخته و این معنی را از نیک‌اندیشی و دولت‌خواهی خاندان علّیه صفویه و دودمان رفیعه نادریه، در میان مردم ظاهر نموده پادشاه را دست‌آویز خود کرده، در اجرای امور جزیی و کلی، مختار و مطلق العنان شده، در پرده به کار سلطنت می‌پردازد و مرکوز خاطر چنان دارد که به مرور ایام چون فرمان‌روا و مستقل شود و رعب و تسلط او بر قلوب خاص و عام مستولی گردد، این پرده نیز از میان برداشته، سر از گریبان خودسری برآورده، بلا مشارکت رایت استقلال در عرصه ریاست برافرازد. چون ممالک ایران خالی از پادشاهی مستقل و هر طرف‌اش فتنه و بیداد مشتعل است، هرگاه رایات عالیات عزیمت خراسان فرماید، تمام مملکت به آسانی در تصرف اولیای دولت درمی‌آید و جمعیتی که یوسف علی خان فراهم آورده است، از سطوت و صلابت خاقان کشورستان متفرق و پریشان، هر گردن‌کشی از هیبت و عظمت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۶

خدیو سپهرمنزلت، سر به گریبان ادب و مسکنت می‌دزدد.

این مدعا را به تقریر وافی معروض داشته، متعهد شد که اگر سردار ممالک خراسان، به دستور سابق به او تفویض و ارقام مطاعه و احکام لازم الاطاعه به سرفرازی کدخدایان اعراب و رؤسای ایلات و حکام ولایات خراسان، مشعر بر اطاعت و انقیاد مومی الیه، از موقف عزّ و علا- شرف اصدار یابد، او نیز در ازای این موهبت تمامی اهالی مملکت ایران را راغب بندگی و دلنهاد خدمت این دولت ساخته و ربقه عبودیت، به رقبه کلّ سرکشان انداخته، هنگامی که رایات عالیات وارد دار السلطنه هرات شود، با جمعیت نمایان آمده، به اردوی همایون ملحق و مصدر خدمات و جانفشانی گردد.

هرچند بر دل الهام‌منزل خدیو ممالک‌گشا، احوال او کما هو حقه ظاهر و هویدا بود و می‌دانستند که تعهدی که می‌کند، به عهد خود ایفا نخواهد نمود، اما چون دست امید به ذیل عاطفت خدیو بلنداقبال زده و از در تضرع و ابتهال درآمده بود، بندگان اعلی به مقتضای مروت جبلی و اقتضای مصلحت‌سنجی و پاس خاطر عمده دولت‌خواه صمیمی، دست رد بر مسئول او نگذاشته و افعال شنیعه ماضیه را کان لم یکن انگاشته و پاداش اعمال سابقه او موقوف به وقت دیگر داشته و نظر رحم و شفقت به حال آن ملتجی مرتجی گماشته، به مضمون «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً» عمل نموده، مومی الیه را ایمن و مطمئن ساختند و به عطای سرداری خراسان که منتهای غرض و خلاصه عرض او بود، به علاوه جان‌بخشی و امان مرحمت فرموده و جمعی از ملازمان بردرانی رکابی، به رسم امداد به همراهی او مأمور نموده، به اعطای رخصت انصراف سراپا اعطاف، قامت امتیاز او را بین الاماثل و الاقران برافراختند که در محال متعلقه خود رفته، سرکردگان آنجا را موافق اقرار و تعهد خویش، در حیطه اطاعت بندگان آستان گردون‌نشان سازد و به نظم و نسق امور مملکت مفوضه از قرار واقع پردازد. مشار الیه حسب الحکم همراه غازیان بردرانی روانه وطن شد. تتمه احوالش در طی وقایع خراسان به معرض بیان خواهد آمد.

[وقایع سال چهارم]

وقایع سال چهارم کشورگشایی مهر سپهر کامکاری مطابق سال ایت‌ئیل ترکی موافق سنه ۱۱۶۳ هجری

چون آمد آمد افواج فروردین، آوازه قدوم سلطان بهار، به خراسان روزگار انداخت و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۷

هجوم لشکر ریاحین هرات، چمن را مسخر و زیر نگین ساخت و عساکر سبک‌تاز نسیم ارض فیض قرین، گلشن را از چار طرف محصور کرده، خبوشان آفاق را به احاطه تسخیر درآورد و در تنقیر کهن فیروزه نیشابور، مبالغه جایز نداشته لشکر زره‌پوش برق‌تاز

سحاب، بر سر سبزه‌زار صحرا گماشت،

سحاب از زمین خاست در ترکتازز برق درخشنده شده نیزه باز

به شکل شهاب آسمان بلندز هر سو برآورده زرین کمند

ز رعد خروشان بدرّید گوش‌خم روی شد آسمان از خروش

برید از دم تیغ سوزان برق‌چنار زبردست را دست و فرق رایات جهان‌افروزی داور خاورمقام شرقی‌انتساب، اعنی آفتاب عالمتاب، از اشعه صبح نوروزی به دشت و کوهسار نمایان گشته، عرصه شش جهت را عرض‌گاه افواج نصرت ساخت و گلهای پیاده مانند پیادگان جلو، کمر به خدمت بسته به صف‌آرایی پرداخت، لاله و گل به رنگ گلگون‌سواران عرصه رزم، رخوت رنگین پوشیده، نسرین و سمن چون سفیدرویان روز، چهره‌افروز صبح انبساط گردیده، ابرهای پرشور، مثل فیلان مست از کجک برق همچو رعد خروشان و بادپایان شفق در هوای جولان‌گری با نیله کبود فلک، عنان در عنان گشته و درختان چنار بالابلند، چون بهادران گردن‌کش یراق و اسلحه از شاخ و برگ بر کمر بسته و سروهای ارجمند نیکوقامت، مانند جوانان سبزبخت خوش قد و بالا، گوشه کلاه نشاط بر آسمان شکسته، لعل پیکانی غنچه‌ها بر شاخ‌های فیروزه‌رنگ، مانند سنان خون چکان غازیان نصرت‌نشان افغان، به هر طرف لامع و درخشان و آثار نشو و نما از اشجار چون رنگ نشاط از چهره پردلان جنگ‌آور نمایان گردیده، شکوفه چون سرمستان نشئه شجاعت، کف به لب آورده و ارغوان مانند سرخوشان باده جرأت، جبّه رنگین در بر کرده، نسیم سحر مثل مبشّران جنود اقبال مژده فتح گلزار به عندلیبان گوش به آوازه رسانده و زبان هر برگ درخت، تهنیت‌نامه ظفر از فراز شاخ‌های بلند از برخوانده،

هوای خوش و سبزه دلربابه گلگشت گشته اشارت نما

صبا چون جنیبت‌کشان در شباب‌که بسم اللّه ای شاه گردون‌رکاب

به عزم خراسان بیارا سپاه‌که فتح و ظفر چشم دارد به راه در چنین وقت خوش و هوای دل‌کش، داعیه تسخیر هرات و سیر و شکار مملکت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۸

خراسان، از خاطر بهار سامان خاقان ممالک‌ستان، سر برزد و پاک ساختن ساحت آن دیار از لوث وجود اشرار نکوهیده‌شعار، مطمح نظر اصابت‌اثر شد.

ذکر مشورت نمودن خاقان ممالک‌ستان با امرای علو القدر سمو المکان در خصوص عزیمت به سمت مملکت کثیر الفسحت خراسان و ملاحظه فرمودن سان عساکر نصرت‌مآثر ظفرتوأمان

الحاصل، فرامین قضاآئین به اجتماع لشکر ظفرپیکر نافذ گشته، محصلان دیوانی از بارگاه اعلی حضرت ظل سبحانی، برای احضار رؤسا و سرکردگان ایلات که در ایام قشلاق موکب خدیو، رخصت ولایات گرفته، به اماکن و اوطان خود رفته بودند، تعیین شدند که تمامی خوانین جلادت‌آئین درّانی و سایر عساکر فیروزی‌قرین بردرانی و غیره آقسقالان فرق مختلفه، مستظلان سایه دولت ابدپایه خاقانی و ریش‌سفیدان ممالک محروسه را با قشونهای تحت‌شان فراهم آورده، پیش از روز سعادت‌افروز نوروز به دربار جهان‌مدار حاضر سازند. بعد از آن، امرا و ارکان حضور فایض النور را طلب نموده ابواب مشاوره گشوده، گوش عقیدت‌نیوش ایشان را به جواهر زواهر کنوز خاطر الهام‌مظاهر و مرکوز ضمیر منیر آفتاب‌مآثر، گوهرآمود ساخته فرمودند که در این وقت خرّم موسوم نشاط توام

که جنبید شاه کواکب ز جای‌بهار است و نوروز عشرت‌فزای

به طبل و علم آمد از ماه و مهربه میدان کین شهسوار سپهر

ز برق درخشان و بارنده میغفضای فلک شد پر از تیر و تیغ

فروریخت تیر تگرگ آسمانز قوس قزح کرده بر زه کمان

فروکوفت رعد از افق کوس جنگبه جنبش درآمد سپهر دو رنگ

برآنم که من هم در این نوبهارروانه شوم سوی ایران دیار

نخستین ز اعدا بگیرم هراتزنم کوس اقبال بر شش جهات

که آن ملک و میراث آبای ماستتصرف در او غیر را کی رواست؟

از آن پس سوی ارض اقدس روممشرّف به فیض زیارت شوم

نشانم ز نو شاهرخ را به تختشود تا دل دشمنان لخت لخت

کنم بر سریرش دگر مستقل که گردند بدخواه او منفعل

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۳۹ ز اعدای آن شه برآرم دمارنشانم فرو فتنه روزگار

عطایش کنم جمله ایرانزمینبه فرقش نهم تاج و بخشم نگین امرا همگی زمین خدمت به لب ادب بوسیده، معروض داشتند که رأی عالم‌آرا، جام جهان‌نما و آینه آفتاب ضیاست، هرچه در مرآت خاطر خورشیدمآثر جلوه‌پذیر شده، عین صواب و ما بندگان مطیع و منقاد کمربسته خدمت پادشاه مالک‌رقابیم

امیران و خانان به خاک ادب‌نهادند روی و گشودند لب

که شاها! بمان تا بماند زمانبه کامت بود گردش آسمان

مثالت فلک را دگرگون کندعفی اللّه خلافت کسی چون کند

اگر بر خلاف تو گردد سپهربه گردن طنابش بود تار مهر

ز خود و زره زیب و زیور کنیم‌سر از جیب مردانگی برکنیم

تبرزین بهرام چوبین به تیغ‌ستانیم در روز کین بی‌دریغ بعد از مشاوره و کنکاش و عرض امرای نصرت‌تلاش، حکم جهان مطاع به نفاذ پیوست که ان شاء اللّه تعالی وقت توبره‌انداز که جو خوشه بندد، عزیمت می‌فرماییم تا سر حاصل در خراسان باشیم. ملازمان رکاب سعادت‌انتساب، تدارک سفر خیر اثر خراسان دیده، مستعد و مهیای این سیاق ظفرانتساق گردیده، هر سرکرده‌ای دسته خود را از سان اشرف بگذراند که مواجب‌شان بعد از ملاحظه سان موافق ضابطه و دستور عنایت نموده متوجه صوب مقصد شویم.

وزان پس چنین یافت فرمان صدورکه لشکر کند ساز آن راه دور

به نوعی که تا هشت ماه درست‌نیاید کسی را ز کس توشه جست سرگروه‌های ولایات و رؤسای ایلات، قدم از سر ساخته در میعاد مقرر، رو به آستان فلک‌رتبت آورده، به اعلای اعلام عبودیت پرداختند و محصلان هم- که برای جمع‌آوری ملازمان درگاه آسمان‌جاه عموم و سپاه ظفردستگاه رفته بودند- در ظرف زمان اندک وقتی فراهم آورده در اردوی کیهان‌پوی معلی، حاضر ساختند. حضرت اعلی شاهی ظل اللّهی متوجه سان دیدن آنها گردیده و دسته هر فرقه را به‌نظر انور سنجیده، به لشکرنویسان دیوان اعلی حکم فرمودند که وجه مواجب و اسقاط دواب‌شان، به صاحب جمع خزانه عامره حواله و مهم‌سازی کنند و تنخواه موافق ضابطه و معمول بدهند، بیت

سپاهی چو جمع آمد از هر دیاربفرمود خاقان جم‌اقتدار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۰ که نام‌آوران سان لشکر دهندز خود و زره زیب و زیور کنند

کشیدند صف سروران سپاهز گرد سپه آسمان شد سیاه

سنانها به دوش یلان پرشکوه‌چو برق درخشان ز بالای کوه
علم‌ها چو خوبان بالابلندرسانند بر اوج گردون کمند
قباآهنان با کمرهای زرشد آراسته کوه‌ها از کمر
پلنگان کوه و نهنگان آب‌نشسته بر اسبان صرصر شتاب
چه گویم ز اسبان آکنده‌ران‌که فربه شد از وصف‌شان داستان
اگر بگذرد آفتاب از شتاب‌نیفتد بر آن پرتو آفتاب
به رفتن سبک‌رو چو ابر بهاربلی چین نیفتد از او در بحار
سبک‌بار زیر سلاح گران‌چو آتش که باشد در آهن نهان
پی عرض لشکر سپه سروران‌نمودند پابوس کشورستان
گشادند زبان را به صد احترام‌که ای آفتاب فلک احتشام
تویی آن سرفراز فرخنده بخت‌که چون آفتابت بود تاج و تخت
ز تو همتی، جانفشانی ز ماکرم از تو، کشورستانی ز ما
نمودند لشکرنویسان عمل‌به فرمان خاقان دین و دول
حواله نمودند زر بی‌شماربه هرکس ز افواج نصرت‌شعار
ز انعام و اکرام و جود شهی‌خزاین شد از درّ و گوهر تهی
به احسان در کنج زان سان کشادکه شد نام حاتم فلک را زیاد
کسی را که شه جیقه بر سر نهدبه پاداش آن در رهش سرنهد

ذکر ارتفاع رایات عالیات به جانب ولایت هرات و محاربه بهادران موکب جهان‌گشا با امیر خان عرب میش‌مست حاکم آن‌جا

بعد از فراغ دیدن سان و سامان لشکر نصرت‌نشان، خان خانان را- که به شرف برادرزادگی آن حضرت سر سربلندی بر فلک الافلاک می‌افراشت- به حکومت دار القرار قندهار رتبه امتیاز و استقرار بخشیده، در ساعت خجسته و زمان فرخنده که منجمان دقیقه‌سنج و ستاره‌شناسان ارسطوفرسنج، از روی تقویم خرددوربین به جهت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۱

حرکت الویه نصرت‌قرین، استخراج نموده بودند، پای عزیمت جهان‌گشا در رکاب ظفرپیرا گذاشته و رایات فیروزی بر اوج جهان‌افروزی افراشته، خیام کیوان احتشام را- که در سواد موضع سنجری منصوب شده، سر به سپهر چنبری افراخته بود- به فرّ قدوم میمنت‌لزوم، رشک بیت الشرف خورشید تابان و روکش خیمه بی‌چوبه نه طبق آسمان ساختند. سه روز در منزل مزبور به‌جهت انتظام بعضی امور ضرور، مقام فرموده و نشاطاندوز بوده، روز چهارم مثل شهسوار چهارمین طارم بر رخش کوه‌شکوه آسمان‌فر، سوار شده متوجه پیشتر گردیدند و منزل به منزل صیدافگنان و شکارکنان طی مراحل و قطع منازل فرموده، به دار الرفاه فراه رسیدند. امیر خان میش‌مست سردار دار السلطنه هرات- که از جانب شاهرخ شاه در آن ولایت قیام داشته، جواسیس به سمت دار القرار قندهار گماشته و همیشه متفحّص و مستخبر از صادرات اردوی کیهان‌پوی بود و آنا فآنا و لحظه به لحظه، استشمام رایحه اخبار می‌نمود و از زبان منهیان راست‌گفتار، سیر حرکت خدیو فلک‌اقتدار، از دار القرار قندهار و ورود موکب مسعود به دار الرفاه فراه شنیده، سراسیمه و مضطرب الحال گردیده، عرایض متضمن احوال به جانب شاهرخ شاه ارسال نموده، کمر به تدارک قلعه‌داری شهر بست و ادوات اژدردهان توپخانه و آلات آتش‌فشان قیامت‌نشانه از قبیل توپ و قنباره و ضرب زدن و زنبورک و جزایر و بادلج

برق‌افگن، بر دور و اطراف شهر چیده و آذوقه موفور از هر جنس ماکول و مشروب و انواع حوایج لابدی و مطلوب، به درون قلعه کشیده به انتظار کمک شاهرخ در مقام تحصن و خودداری نشست و ساغر عافیت خود از سرشاری نشئه غرور به سنگ بی‌شعوری شکست و از برای مزید قوت و استقلال، جمعیتی سوای پنج شش هزار کس که از مشهد برای استحفاظ سرحد همراه آورده بود، جمع دیگر از ترک و تازیک و عرب و عجم و طوایف مختلفه و اصناف امم، ملازم گرفته و محصلان به دیهات و محالات متعلقه دار السلطنه هرات فرستاده، ایلات و رعایای اطراف و جوانب را از مواضع و مساکن و مزارع و اماکن‌شان کوچانیده به شهر آورده سکنا داد و هر بروج از بروج شهر را به ریش‌سفید و کدخدای همان محله سپرده و در برج، سی چهل نفر تفنگ‌چی از اهل محله مستحفظ تعیین و دروازه‌های شهر را خاکریز کرده و توپ‌های کوه‌توان ثعبان‌نشان، بر سر دروازه چیده و چهارصد پانصد نفر از برای پاسبانی هر دروازه برگزیده، به محارست گماشته، مقرر نمود که هنگام شب مستحفظان هر مکان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۲

مانند پاسبانان قلعه ذات البروج آسمان، چشم به خواب آشنا نساخته و کمر را مثل منطقة البروج مضبوط و مستحکم داشته، تا دمیدن سفیده صبح که مشعل شب‌افروز ماه را طلیعه کوکبه روز منطفی سازد و بارقه موکب سلطان خاوری جمعیت شب روان فلکی را منهزم و پریشان ساخته، علم زرنگار بر فراز این نیلی حصار برافرازد، به صدای حاضرباش و بیدارباش، آگاه و هوشیار بوده، دقیقه‌ای از دقایق تیقّظ فروگذاشت نکنند و در ظرف روز که شهسوار نیله کبود افلاک، عساکر ثوابت و سیار را متفرق و پراکنده ساخته، اقطار و اکناف عالم را به اشعه رایات جهانافروزی منور گرداند، نصف از مستحفظان برجای خود بوده و نصف به اتاق‌های خویش رفته و سرانجام مایحتاج اکل و شرب نموده، سر شام بازآیند و همین قسم نوبت به نوبت شب و روز بلاتفاوت کشک می‌کشیده باشند. کدخدایان بر سر آنها موکد و مستعد بوده نگذارند که احدی از کشک غافل گردد و نفری از شمار قاصر و عاطل شود و سوای مردم معین- که جابه‌جا متعین کرده بود- قشون مواجب‌خور موجودی را چند دسته قرار داده و از برای هر دسته سرکرده و هریک را به جایی مأمور نمود. گفت که از هر طرف شهر که حریف زور آرد و یورش نماید، دسته نزدیک آن طرف به کمک او پردازد.

چون اخبار تجبّر و استکبار آن نکوهیده‌شعار و سرگرمی او به لوازم تحصّن و سد ابواب شهر و حصار، به عرض اشرف خدیو فلک‌اقتدار رسید، پرچم رایات خورشیدمثال، بال سرعت و استعجال گشوده، به میدان متصل پل مالان در یک فرسخی شهر، سر به اوج آسمان کشید. امیر خان جهالت‌نشان فوجی مستعد به سرداری حسن علی خان افشار بیگلربیگی و جمعی از سرکردگان معتمد هرات، به مقابله بهادران تهمتن‌توان فرستاده، اظهار حیات نمود. قراولان موکب اقبال را با آن قشون خذلان‌مآل در کنار پل، اتفاق قتال و جدال افتاد. به قول آن‌که:

چو گنجشک آید به جنگ عقاب‌به خون خود آورده باشد شتاب آخر الامر آن گروه رجیم در میدان حرب ضرب عظیم خورده و صدمه بهادران نیاورده، خود را از معرکه پس کشیده رو به قلعه نهادند. مقارن آن، موکب ظفرکوکب به صولتی که کوه از او در لرزه و زمین به زلزله آید، به حوالی قلعه ورود عظمت نمود فرموده، به حسب قاعده و معمول که سحبیه رضیه ذات بابرکات اشرف و دستور العمل سلاطین حال و سلف است، پیش از آن‌که آواز توپ و تفنگ لب به تقریر طومار جنگ برگشاید، رقم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۳

الطاف توأم به صحابت معتمدی آثار و زبان‌آور شیرین‌گفتار، به سرداری امیر خان و دیگر اهالی و اعیان آن مکان، شرف اصدار یافت که نواب همایون ما را خیر و فلاح حال کافه‌انام خصوصا اهل اسلام، به همه جهت مقصود و منظور است. متحصنان غفلت‌نشان اگر چشم به مآل کار گشوده از در التجا و استیمان درآیند و دست از تمرّد و طغیان کوتاه ساخته ابواب عافیت بر روی خود گشایند، دریای عفو و مکرمت در جوش است و عنایات پادشاهی با مراحم نامتناهی دوش به دوش؛ و اگر به شومی بخت

زبون و طالع نگون، از دایره معصیت برنیایند و اصرار بر جهل و نافرمانی نمایند، قهر و غضب پادشاهی را- که نمونه سخط الهی است- آماده و مهیا باشند.

امیر خان که مستظهر به دیوار حصار و به کمک شاهرخ شاه قوی‌دل و امیدوار بود، این سخنان هوش‌افزا را گوش نکرده، اصرار بر معصیت و نافرمانی نمود. لاجرم غیرت پادشاهانه به جوش آمده آتش غضب ملوکانه ملتهب گشته، حکم قضاتوأم به بهادران مریخ‌شیم صادر شد که از چارطرف سنگر بسته قلعه را محاصره نموده، کار بر آن مرکز دایره جهالت تنگ سازند و عمله آتش‌خانه ادوات قلعه‌گشایی پیش‌برده و سیبه‌های رفیع به محاذات بروج منیع ترتیب داده، توپهای کوه‌شکن بالای آن برآورده، بنیان ثبات و استقرار متحصنان عصیان‌شعار را از پا دراندازند.

مأمورین عقیدت‌آئین به موجب فرمان خاقان جم‌نگین، کمر ارادت بر میان جان بسته و دست کوشش به تسخیر آن حصن حصین و قلعه متین و رزین برگشادند و شب و روز خود را از جد و جهد معاف نداشته، داد تهور و مردانگی می‌دادند و توپچیان فرنگی‌نژاد شعله طبیعت، به اهتمام توپچی‌باشی برق‌آهنگ رعدصولت، سرگرم نایره‌افروزی و آتش‌دستی گردیده و توپ‌های اژدردهان رعدآواز، بالای پشته‌هایی که در بلندی و ارتفاع، سرکوب قلعه فیروزه‌فام افلاک؛ و در متانت و استحکام، هم‌سنگ کوه قاف توان گفت برکشیده، به انداختن گلوله‌های پی‌هم، جداران و بروج آن حصار محکم بنا را غربال‌آسا مشبک می‌ساختند و به شعله‌افروزی قنباره‌های صاعقه‌بار، آتش به بنیاد استقامت محصوران خذلان‌نشان می‌انداختند. هر توپ که سر می‌شد، زمین و زمان را به لرزه می‌آورد و هر قنباره که آتش‌فشان می‌گشت، رخت عافیت جمعی از متحصنان را خاکستر می‌کرد. الحاصل برق آفت از چهار طرف بر قلعگیان سراسر معصیت، دم‌به‌دم نازل می‌گردید و گلوله‌های جزایر و زنبورک و توپ و تفنگ قیامت‌آشوب، مثل ژاله در

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۴

فصل بهار بر مزرع حیات عاصیان نکبت‌شعار، بلافاصله می‌بارید. اما امیر خان بی‌خرد به انتظار ورود افواج کمکی مشهد، دل‌سخت کرده و پای ثبات بر زمین تمرد افشرده، دست از جدال برنمی‌داشت و درجه‌ای از درجات سعی و اهتمام، نامرعی نمی‌گذاشت. روز و شب جاهد و ساعی در دفاع بوده و راحت و آرام فراموش نموده، خود بر بروج و باره شهر می‌گشت و هرجا رخنه می‌دید، یا از طرفی خبر شدت جنگ می‌شنید، همان وقت خود را به آنجا رسانیده، به تدارک سدّ رخنه می‌کوشید و توپچیان و تفنگ‌چیان و سایر مستحفظان قلعه را به انعام و بخشیدن خلعت و اضافه کردن مواجب، دل‌گرم و امیدوار و راغب به مجاهده و چابک‌دستی می‌گردانید و بیشتر باعث بر استقلال و موجب خاطرجمعی و اشتغال او در امور قلعه‌داری آن‌که از طرف یوسف علی خان و قلیج خان جلایر- که در مشهد مقدس پیش شاهرخ شاه مدار المهام و در ممالک خراسان مرجع الخواص و العوام بودند- نوشته‌جات متواتر و متوالی مشعر بر مراتب اطمینان و دل‌داری و تأکید اکید بر استقامت و استواری، به این مضمون می‌رسید که سرداران نام‌دار با قشونهای جرّار و ریش‌سفیدان ایلات و بیگلربیگیان ولایات ممالک محروسه پادشاهی طلب داشته و همت به سامان سفر و جمع‌آوری سپاه گماشته، مستعد نهضت و پا در رکاب عزیمتیم، عنقریب با قشون کرد و ترک و عرب و کرج و با تدارک و استعداد شایان و بشکوه و تزک شایسته و نمایان، به کمک او در رکاب شاه والاجاه می‌رسیم. باید تا آن وقت پای استقرار استوار داشته و قدم از قلعه بیرون نگذاشته، در استحکام قلعه‌داری پشت به دیوار اطمینان داده، رخنه در بنای ثبات و قرار راه ندهد و متعاقب مکتوبات، ما را نزد خود رسیده تصور کند.

امیر خان به این مکاتیب تسلی تحریر، طمانینت‌پذیر نشده همچنان در فرستادن خطوط و سفیر اهتمام داشت و هر روز عریضه به شاهرخ شاه و مراسلات به امرای عالی‌جاه می‌نگاشت. چون مدتی بسیار کشید و اثری از ورود کمک به ظهور نرسید، خان مذکور مأیوس شده مکتوب کنایه اسلوب، به این عنوان مسطور و ارسال نمود که من تا حال به هر قسم که دانستم و توانستم به امید امداد آن طرف، خودداری و در حراست قلعه استواری کردم. چون کار به حدّ اضطرار انجامیده و سامان قلعه‌داری به آخر رسیده، زیاده بر

این پای استقرار فشردن و با چنین شاه فلک دیهیم- که شاه‌باز بلندپرواز همتش در پی صید هفت اقلیم است- مجادله کردن نمی‌توانم، امرای عالی‌شان را اگر محافظت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۵

سرحد خراسان و حفظ سیرت مال و ناموس و جان و پاس سلطنت پادشاه ایران منظور است، زود برسند یا کمک بفرستند که هنوز قلعه از دست نرفته و آتش بیداد درنگرفته است. باید که به علاج واقعه پیش از وقوع پردازند و این شعله جهان‌سوز را به آب تدبیری- که امروز می‌توانند- خاموش و منطفی سازند، و الّا بعد از آن‌که این قلعه از دست رود، معالجه مشکل شود و این تزلزل به ارض اقدس، بلکه به تمامی ولایت ایران سرایت کند. اگر مایه حرکت در ارکان دولت مفقود و مرد در خراسان ناپیدا و عدیم الوجود باشد، دو سه هزار زن را لباس مردانه پوشانیده، صراحی گردنان سیمین‌ساق نازک‌بدن را به صورت مردان تهمتن‌یساق روئین‌تن، جلوه‌نمای عرصه نمود گردانیده، آن‌چه صولت مردان را چون دست آنها نگارین و میدان کارزار را به خون غیرت رنگین سازند و این‌قدر از برای اشتهار خبر کمک در میان اغیار لازم دانسته، به ترسیل لشکر مخترع نپردازند. همین که اعلام آن فوج از دور نمایان شود، من دروازه قلعه را گشوده با جمعیتی که دارم بیرون می‌آیم و به مدد این خیل پری، انگشتر اقبال از دست سلیمان روزگار می‌ربایم.

القصه عرق حمیت امرای شاهرخی به ورود این مکتوب غیرت‌افزای کنایه محتوای به حرکت آمد، به عزیمت برآمدن از دایره امهال و احتیال در مقام استعجال شده، همت به جمع‌آوری سپاه گماشتند. چون زر در خزینه پادشاهی کم و فراهم شدن مردم منحصر در بذل دینار و درهم است، تخت طاووسی را که نادر شاه از هند برده بود و در علوّ بها و قیمت و حسن ترصیع و کمال تقطیع، زینت‌بر تخت مرصع‌نگار سپهر مینایی، در نظر جوهریان بازار معرفت و شناسایی، به چندین درجه اعتلا و تفوق می‌نمود، در معرض شکست انداخته و اجزای آن مجموعه لطایف صنعت‌گری و اعجوبه کارگاه زیباوری را از هم جدا ساخته، جواهر ندرت‌مآثر آن را- که خلاصه معادن و بحار و انتخاب نوادر روزگار بود- به جواهرخانه سرکار شاهی سپرده و طلایی که از انشقاق آن به هم رسید، اشرفیها مسکوک نموده، مهیای تنخواه و سرمایه دل‌جمعی سپاه ساختند و خاطر از مجتمع شدن عساکر پرداختند.

چون قشون ترکیه و غیره ایلات خراسان پیش یوسف علی خان آمده به وساطت او ملازمت در خانه شاه اختیار کردند، طایفه چمشکزک- که ایل بزرگ خراسان بودند- به نیروی سرکردگان خود که ایشان را با یوسف علی خان در باب کور نمودن شاه سلیمان و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۶

دوباره جلوس دادن شاهرخ بر تخت سلطنت نفاق در میانه بود، به رفاقت خان مذکور سر فرود نیاوردند، مگر دولت خان شادلو و محمد رضا خان و محمد حسین خان بادلو- که قبل از این ائتلاف مخفی با او داشتند و در اوقات ساعی بودن یوسف علی خان به اعاده دولت شاهرخی ایشان نیز خفیتا پیغام رفاقت می‌دادند- با دسته‌های خود در مشهد مقدس آمده و مواجب از یوسف علی خان گرفته، چند روز از برای تمشیت مدعا مرافقت نموده، آخر به بهانه این‌که ترکمان به تاخت خانه‌هایشان آمده‌اند، طریق مفارقت پیموده به اماکن و اوطان خود رفتند. بعضی از فرق جماعت اکراد سر به شورش و فساد برداشته مراعی و مواشی حوالی و حواشی ارض فیض قرین را تاخته، مزارع و بساتین توابع آن سرزمین جنت‌آئین را خراب و پامال می‌ساختند. یوسف علی خان که جمعیت موفور و لشکر غیرمحصور فراهم آورده، بر مواد قوت و زور افزوده بود، دو سه بار با توپخانه آتش‌بار و لشکر جرّار از شهر برآمده به جنگ پرداخت و آخر کار رایات غلبه به میدان مبارزت افراشته آنها را مغلوب و پراکنده ساخت.

چون مهم عظیم- که عبارت از مقابله جنود فرمانروای هفت اقلیم باشد- در پیش داشت، به خاطر آورد که اگر در آن‌جا کاری از پیش بردم و از سرچشمه امید آب خوش به کام دل خوردم، قلع این ماده فساد آسان و سهل است و بالفعل آغشتگی به این کار

عبث بلکه حرکت دور از عقل و نزدیک به جهل است. یوسف علی خان بعد انفصال این قضیه، قشون ایلات ترکیه اتک و بیات و مروی و جلایر و حوله و مشهدی و قلیجی و یموت و تکه و کوکلان و سالور مجتمع ساخته و به تکثیر سامان و سپاه پرداخته، با لشکر کثیر التعداد از پیاده و سوار که متجاوز از شصت و هفتاد هزار باشد، در رکاب شاهرخ شاه از مشهد برآمده بر سر نیشابور رفته و احمد خان بیات ارومی را که در ناقص کردن شاهرخ و نصب شاه سلیمان رفیق و شریک میر علم خان بود و در زمان سلطنت شاه سلیمان حکومت نیشابور- که منصب موروثی او بود- در ازای تقدیم خدمت مذکور به دست آورده، حکمرانی در آن ملک می‌نمود و با سرکردگان اروقی ایل و عشیره او دستگیر نموده، روانه مشهد مقدس کرده، حکومت الکای مزبور به عباس قلی خان بیات مختاری- که منازع و مخالف احمد خان بود- مفوّض داشته، به عزم کمک امیر خان از راه تربت حیدریه و محولات متوجه سفر دار السلطنه هرات شد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۷

ذکر حرکت شاهرخ شاه از بلده فاخره مشهد به عزم امداد امیر خان و روگردان شدن میر علم خان از سعادت ملازمت این آستان سپهربنیان و شرح مخالفت اسماعیل خان خوافی با شاهرخ شاه و پناه آوردن به این درگاه آسمان‌جاه

بعد از ورود به منزل تربت، خبر رسید که محالات متعلقه یوسف علی خان، جولان‌گاه توسن اوزبکیه خوارزم شده، جماعت ترکمانیه سرحدات توابع کلات را تاخته و قلعه‌جات اتک را محصور ساخته نشسته‌اند. یوسف علی خان از استماع این خبر در گرداب اضطراب و لجّه تحیّر افتاده، مهر وکالت به قلج خان جلایری عم خود سپرده و صاحب‌اختیار مهمات در خانه شاهرخ شاه کرده، خود روانه کلات گردید. امرا و رؤسای درگاه شاهرخی را گمان آن شد که از هیبت و سطوت افواج قاهره حضرت اعلی شاهی ظل اللّهی، یوسف علی خان ترسیده و مغلوب رعب و هراس گشته، به این بهانه خود را از معرکه به کنار کشیده و این معنی به موجب ازدیاد وساوس خواطر خواص و عام و سبب تردد و دودلگی تمام لشکر قزلباشیه گردید. چون شاهرخ شاه از تربت حیدریه حرکت نموده کوچ بر کوچ به نواحی قلعه رود رسید، امرا عرض نمودند که میر علم خان با پنج شش هزار قشون کارآمد تفنگ‌چی اعراب در الکای قاین نشسته است و در این وقت که مهم عظیم در پیش داریم، تکثیر افواج در رکاب ضرور و مطلوب، صلاح دولت آن است که چند صباح در اینجا توقف شود و استمالت‌نامه متضمن طلب به میر علم خان قلمی گردد و اگر مطمئن و خاطرجمع گشته به پابوس حاضر شود، فهو المراد؛ و الّا اول بر سر او رفته دستگیر کرده و قشون اعراب را نیز همراه گرفته، از راه قاین عازم هرات باید گردید و به کمک امیر خان رسید. در این ضمن جواسیس هم که برای استخبار احوال پیش میر علم خان سردار رفته‌اند، خبر منقح از او می‌آرند و به دل‌جمعی روانه مقصد می‌شویم.

به موجب این مشوره شاهرخ شاه در آن‌جا متوقف گشت و به میر علم خان رقم الطاف شمامه و ملفوف سوگندختامه نوشت که آن‌چه در زمان ماضی واقع شد، از تقدیرات فلکی بود و ما از تقصیرات سابقه او اغماض‌نظر فرموده‌ایم. می‌باید او نیز آن را از لوح خیال محو و زایل ساخته، حریم دل را از غبار تشویش و توهم پرداخته، با جمعیتی که دارد خود را به خدمت برساند و ما را از آمدن خود مسرور و محفوظ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۸

گرداند. امرا نیز مطابق این رقم صحایف تألیف انتما و مکتوبات انس‌افزا و سوگندنامه موید مضامین مرقومه به قلم آورده، به مهر شاهرخ و مواهیر خود مسجل کرده روانه ساختند.

چون ارقام تفضل ارتسام از جانب اعلی حضرت خاقانی نیز مشتمل بر عواطف و مهربانی و تکلیف اشاره حاضر شدن به عتبه خلافت و جهانبانی، به میر علم خان عزّ اصدار می‌یافت، خان مشار الیه بعد از ورود نوشته‌جات شاهرخی به رؤسا و سرکردگان اعراب

مصلحت در میان آورده، ابواب مشاوره گشوده صلاح و بهبود احوال خود از ایشان استفسار نمود که برای من کدام شق بهتر است؟ عازم اردوی معلی شوم یا پیش شاهرخ بروم؟ زمانی صحبت مطارحه در میان ماند و هریک از رؤسای عرب آنچه رای او اقتضا کرد، حرفی بر زبان راند. آخر رأی مشیران هواخواه او بر این قرار گرفت که به طرف شاهرخ شاه باید رفت. اگرچه میر علم خان بنابر تقصیر عظمی که نسبت به شاهرخ شاه از او صادر شده بود، جرأت رفتن به اردوی او نمی‌نمود، لیکن خیرخواهان او این واهمه از دلش برآورده مشار الیه را مطمئن و راغب به رفتن معسکر شاهرخ شاه ساختند.

چون میر علم نیز ضابطه امور و انتظام اردوی منصور به رأی العین دیده و در میزان فهم سنجیده بود که به سر بردن در آنجا بازیچه اطفال و کار هر ناقص عقل متلون الخیال نیست، بنابراین دلایل و دواعی به مشوره سرکردگان همراهی دل‌نهاد اطاعت و رفاقت شاهرخ شاه گردید و رفقا و اعیان خود را جمع کرده از همگی عهد و پیمان و اقسام و ایمان در باب موافقت طلبید. همه را در حلقه متابعت و مبایعت کشید. آنها نیز قسم به ذات اللّه یاد کرده و دست به قرآن مجید گذاشته کلهم متفق اللفظ و یک‌زبان شده گفتند که در هیچ امر و هیچ حال از خیرخواهی او تخلّف نکنند و از صلاح و صواب‌دید او، قدم بیرون ننهند و در حالات شدت و رخا متجاوز از جاده رفاقت او نشوند. بالفرض اگر شاهرخ خواهد که عذری انگیزد و چهره حال میر علم را به ناخن برگ گلی بخراشد، تا بساط در خانه او را رنگین و گلگون نسازیم، به خدا که یکی از ماها مرد نباشد.

یوسف علی خان چه مجال دارد که منازعت تواند کرد یا از راه خصومت درآمده کاری تواند پیش‌برد؟

میر علم خان بعد از گرفتن عهد و پیمان از رؤساء و اعیان، جماعت بر درّانی و ملازمان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۴۹

دیوانی را که از حضور سعادت‌ظهور اعلی حضرت خاقانی از دار القرار قندهار به‌جهت تخویف سرکردگان اعراب و به اطاعت درآوردن ایشان همراه آورده، به استظهار و تقویت‌شان اکثر سرکشان را مطیع و منقاد خود کرده بود، چشم مروت از آنها پوشیده و از مآل کار نیندیشیده، روانه اردوی معلی نمود. برخلاف مرضی اشرف اعلی شاهی، با قشونهای همراهی روانه الکای خواف و از ملازمت شاهرخ بهره‌مند از صنوف عواطف و الطاف گشت و برای مزید استحکام سررشته وفاق و التیام، خواهر خود را با شاهرخ شاه عقد مزاوجت بست. چون میر علم خان را از جانب شاهرخ اطمینان کامل حاصل شد، عرض نمود که خاطرم به ملاقات میر معصوم خان برادرم- که در مشهد مقدس به موجب حکم شاهی متوقف است- تعلق بسیار دارد، ملتمس آن‌که تقصیرات او نیز معاف شود و طلب حضور گردد. شاهرخ شاه که پاس خاطر او را به مصلحت وقت اختیار کرده بود، التماس مشار الیه را پذیرفته، رقم به رستم خان گرجی نایب الایاله و قلعه‌دار ارگ مشهد مقدس نوشته میر معصوم خان مذکور را به اردوی خود طلبید و میر علم خان به ورود او کام دل برگرفته، در وقتی که تفرقه و پراکندگی به لشکر شاهرخ روداد، او را همراه خود برداشته راه خودکامی سپرد که بعد از این کیفیت واقعات احوال آن اوقات مفصلا نوشته خواهد شد.

یکی از اسباب شکست که از برای دولت شاهرخی بعد از برآمدن از مشهد مقدس به عزم دار السلطنه هرات درست شد، مخالفت اسماعیل خان خوافی بود که در زمان ورود شاه ذی جاه به نواح رود ظهور نمود. تبیین این مقال آن‌که در ایام انقلاب احوال و اوضاع روزگار که سبب پادشاه گردش در ممالک ایران هر کسی سر به خودسری برآورده، مصدر حرکات ناهنجار شده دست تعدی از آستین جرأت بیرون کرده هرچه خواست به عمل آورد، اسماعیل خان هم طریق گردن‌کشی اختیار نموده، جعفر خان کلانتر خواف را که به تمول اشتهار داشت، بی‌موجب کشته و امتعه و اموال او را متصرف گشته، خود را شاخص به ایالت خواف ساخته بود. از این جهت رؤساء و امنای دولت شاهرخی از او ناراضی بوده و داعیه انتقام به خاطر مضمر داشتند و او نیز به حسب مقوله «الخائن خایف» همیشه متردد و هراسان می‌بود. در این وقت که شاهرخ شاه وارد نواح قلعه‌رود گردید، هرچند حرکت لغوی که خلاف حکم شاه و مخالف مرضی و رای امرا از او به وقوع پیوسته، اقدام و دلیری به آمدن اردوی شاهرخی نمی‌نمود، نهایت

ناچار شده به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۰

ملازمت رسید و تدابیر متنوعه در باب محو ساختن نقش آن تقصیر می‌اندیشید. از اتفاقات ناگهانی علی خان قلعه‌چی- که از جمله اعاظم امرا و عمده اعیان دولت شاهرخی بود- به حمام داخل قلعه رفت. اسماعیل خان از راه تملق درآمده چند رأس اسب به او تواضع نمود. خان مشار الیه التفات به آن نکرده کلمات کلفت خشونت‌آمیز و سخنان درشت کنایه‌انگیز به زبان آورده، از استحمام فارغ شده روانه اردوی شاهرخی گرید. اسماعیل خان از سلوک علی خان بیشتر متوهّم و متوحش گشته، به مجرّد برآمدن علی خان دروب قلعه را محکم بست و راه آمد و شد ملازمان شاهرخی را بالکلیه مسدود کرده، در مقام تحصن نشست و چون مشار الیه پیش از این نیز همیشه به وساطت وسایط و ترسیل عرایض محتوی بر اظهار ارادت و بندگی، خود را از متوسلان دولت ابدمدت و بندگان راسخ العقیدت درگاه سلطان زمان وامی‌نمود و در سلک هواخواهان و فدویان صمیمی انسلاک داده بود، درین ولا که با ملازمان شاهرخی او را مخالفت رو داد و کار صعب بر سر او افتاد، عرایض مفصل مجدد مشتمل بر حقایق احوال که شاهرخ شاه کور و نابینای مطلق شده از کار فرمان‌روایی رفته است، امرای خراسان از راه اغراض نفسانی او را دست‌آویز ساخته، همراه می گردانند و به سکنه امصار و بلاد اذیت و اضرار می‌رسانند و در میان سرکردگان خراسان، اتفاق و وفاق نیست، در این وقت اگر جمعی از افواج قاهره درگاه حضرت اعلی شاهی در این صوب برسند، فرق مختلفه این جمعیت سست‌بنیان خودبه‌خود متفرق و پریشان می‌شود و فتح و نصرت نصیب اولیای دولت می گردد.

در بیان مستاصل شدن امیر خان سردار هرات و التجا آوردن مومی الیه با اعزه آن‌جا به درگاه آسمان‌سمات

چون اخبار حرکت شاهرخ از مشهد مقدس به اراده کمک امیر خان سردار هرات و ورود او به نواح قلعه‌رود و ملحق شدن میر علم با جمعیت اعراب به اردوی شاهرخ، به مسامع حقایق مجامع ایستادگان پایه سریر عرش‌نظیر اعلی، پی‌درپی می‌رسید، بعد از آن عرایض اسماعیل خان خوافی مشعر بر حقیقت محصور شدن او از افواج شاهرخی و نزول بوارق و حلول صواعق گلوله‌های جان‌ستان بر مفارق قلعگیان قلعه‌رود، استدعای

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۱

توجه بندگان اعلی شاهی به استخلاص محصوران آن حدود، متوالیا ملحوظ نظر انور می گردید، نظر به آن جهات رای صواب‌نمای مصلحت‌انتما، اقتضای آن فرمود که در تسخیر شهر دار السلطنه هرات تعجیل باید نمود. بنابر آن حکم قدرتوأم به بهادران نصرت‌نشان صادر شد که در لوازم قلعه‌گشایی آن‌چه پیشتر کوشش می کردند، زیاده بر آن مراتب جد و جهد به کار برند و هر قدر استعجال درگرفتن قلعه توانند بر خود لازم شمرند. چون زمان محاصره به مدت چهار ماه کشید و احوال محصورین که به سبب طول ایام محاصره، به نهایت خرابی انجامیده و قلت آذوقه ماکولات به حدی رسید که یک من غله به وزن تبریز اگر پیدا می‌شد، به مبلغ پنج هزار دینار تبریزی که عبارت از ده روپیه رایج هندوستان باشد مبیع می کردند.

چنان قحط غله شد اندر هرات‌که نایاب شد نان چو آب حیات

ز بی‌طعمگی عالمی بی‌ثبات‌گرسنه شکم گشته سیر از حیات

طبق را پی طعمه چشم امیدشده چون ورق‌های کاغذ سفید

اگر نانی بر خوان امید بودهمین گرده ماه و خورشید بود

فتاده شکمها تهی از طعام‌چو دیگ فلک سرنگون صبح و شام

تنور شقایق برافروخته‌ز سودای نانش جگرسوخته

به قیمت به از زعفران کاه بودکه روزی که و دانه همراه بود

ز شوری نشان خمّ دوران نداشت‌نمک بر لب خود نمکدان نداشت

پی گوشت مردم همه در طواف‌ولی آن نهان همچو عنقا به قاف عجزه و مساکین آن ولایت از شدت جوع و فقدان قوت، در کوچه و بازار زرد و زار افتاده، جان به قابض ارواح حواله می‌ساختند و احیاء از استیلای ضعف و ناداری به تدفین و تکفین اموات خود نمی‌پرداختند. قوالب صنوف ذی حیات خالی از روح روان و بیوت و دکاکین و شوارع محلات و اسواق پر از اجساد بیجان شده بود. از بسیاری موات جز رایحه موت استشمام نمی‌نمود. مرده‌ها از بی‌وارثی طعمه کلاب و زنده‌ها از ضیق حال مبتلا به عذاب بودند. به علاوه این حال که غازیان فیروزی‌اشتمال به موجب حکم خدیو بی‌همال سعی بیشتر از پیشتر در پیش بردن سیبه و سنگر به ظهور رسانیده و مورچالها را تا لب خندق بردند و جدران و بروج حصار را به ضرب گلوله‌های پی‌هم و ستاره‌ریزی قنباره آتش‌دم، مثل پرویزن پر از رخنه و روزن کردند و استادان نقب‌زن و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۲

حفّاران فرهادفن، به حکم همایون شروع به نقب زدن نمودند و نقوب را به پای بروج برده و زیر دو برج سمت شرقی شهر را خالی از خاک و پر از باروت کرده آتش زده به هوا برده، دود از نهاد هستی مستحفظان بروج برآوردند.

چو دیدند جنگ‌آوران زمان‌که نتوان گرفتن به جنگ آسمان

به تدبیر فتحش عنان تافتندزمین را پی نقب بشکافتند

تهی ساختند از یمین و یساربه یک دم ته برج‌های حصار

به زیر حصار آتش افروختندبر آتش دل دشمنان سوختند

از آن آتش فتنه برج حصاربرافروخته همچو گلهای نار

در آن قلعه یک سر مشوّش همه‌چو اهل جهنم در آتش همه

ز بس آتش کین در آن کارزارچو منقل پر آتش درون حصار

حصاری چنان کرد از آتش قصورز تاب تجلی فروریخت طور و از پریدن دو برج- که راه وسیع و آسان از برای یورش غازیان نصرت‌نشان به‌هم رسید- بنای استقامت و استقرار محصوران نکبت‌شعار متزلزل گشته، رعب و هراس بی‌قیاس بر دلهای اعالی و ادانی مستولی گردید، امیر خان و اکابر و اعیان شهر هرات راه استخلاص و نجات، از جمیع جهات بر روی خود مسدود یافتند و از کمک شاهرخی که قریب چهار ماه انتظار کشیدند و اثری از ورود آن ندیدند، مأیوس مطلق شده، عرایضی محتوی بر عجز و ابتهال و ندامت از ارتکاب شیوه مخاصمت و جدال قلمی نموده، مصحوب علما و فضلا و اعزّه و اعیان شهر، به بارگاه سپهرمثال ارسال داشته، احوال پریشانی و صعوبت مسلمین و کیفیت استیصال عجزه و مساکین و حقیقت فقر و مسکنت غربا و افقار حال و کربت رعایا، به عرض مقدس رسانده، ملتمس عفو جرایم و تقصیرات و مستدعی بذل مکارم و عنایات شدند.

هرچند مآثم و معاصی آن گروه شقاوت‌پژوه، از حد گذشته به منزله کوه منیع گشته بود و استحقاق آن داشتند که این تضرع و تذلل که از مقوله ایمان بأس بود، متلقی به درجه قبول نشود و سالها در زندان محاصره مبتلا بوده، هرچه از عذاب و عقاب لایق اعمال ناصواب آنهاست بکشند، لاکن پادشاه رحیم‌دل خطاپوش عذرنیوش بر وفق آئین مروت و مرحمت- که جبلی ذات با برکات خجسته‌صفات ملکی ملکات آن حضرت است- کار فرموده از سر تقصیرات اهل عصیان درگذشتند و بر جریده افعال سیه‌کاران

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۳

قلم عفو کشیدند، چو دیدند آن قوم، امان‌جوی و زنهارخواه آمدند،

گشادند لب را به تقصیر خویش‌که ای لطف عامت ز اندازه بیش

بدیها ز نابخردی کرده‌ایم‌تو نیکی کن ار ما بدی کرده‌ایم
به بدخوی جز نیک‌خویی مکن‌به جای بدی جز نکویی مکن

مده تا توانی نکویی ز دست‌که آید بد از دست هرکس که هست از آن‌جا که دل رحم منزل آن حضرت دریای فضل و کرم، اتم و مظهر الطاف و اعطاف بر احوال کافه امم است، بحر بی‌کران بخشایش متلاطم گردیده مسئول متضرعان قلعه را پیرایه قبول بخشیده، رقم مرحمت‌شیم در خصوص عفو آثام و جرایم مرقوم فرموده به قلعه فرستادند. امیر خان و تمامی سرکردگان که در حصن هرات مأیوس از حیات و به حالت بدتر از ممات نشسته بودند، ورود این رقم همایون را به منزله رحمت از آسمان و تعویذ بازوی جان دانسته، از مهلکه پر تهلکه برآمدند و امیر خان به شرف آستان‌بوس مشرف گشته، کلید قلعه به‌دست اولیای دولت قاهره تسلیم نموده به عطای خلعت مهرطلعت، قامت امتیاز برافراخت و خاک عتبه سپهررتبه را کحل الجواهر دیده امیدواری ساخت.

برون آمد از قلعه زار و زبون‌بدان‌سان که جان آید از تن برون
چو دیدش جهاندار فیروزمندسر قدر سودش به چرخ بلند
در مرحمت بر رخش باز کردز میران دورانش ممتاز کرد

در بیان ورود رؤسای ولایت ترکستان به رکاب سعادت انتساب ظفرتوأمان و اظهار شکوه و شکایت از دست رحیم خان اتالیق بخارا و مأمور شدن مخلص خان فوفلزیی به محافظت اهالی آن‌جا

چون ممالک ترکستان از مدتی مورد آفات و جولانگاه جنود حادثات گردیده و اهالی آن‌جا از دست زورآوران اطرف و سرکشان اکناف، ضعیف و زبون‌حال گشته، احوال رعایا و برایا به نهایت خرابی و اختلال انجامیده بود، رؤساء و سرکردگان و اعزّه و اعیان آن مملکت، در باب استرفاه و نجات از حال تباه، همیشه خیالات و تدابیر به خاطر می‌آوردند و در این آرزو عمر به سر می‌بردند که خود را در ظلّ حمایت پادشاه عادل و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۴

سایه عاطفت و نصفت فرمان‌دهی رحیم‌دل بکشند و در پناه مرحمت آن برگزیده انظار رحمت پروردگار، از تاب آفات جور و جفای روزگار ایمن و آسوده گردند.

شب و روز بودند با صد زبان‌به درگاه ایزد تضرّع‌کنان
که یا رب بده خسرو دادگرکه گردیم آسوده از سوز شر
کسی را رسان تو به فرّ و شکوه‌که از هیبتش لرزد البرزکوه
قوی طالعی را بده اقتدارکه بر هفت کشور شود کامکار
کرم‌پیشه‌ای را نما پادشاکه گیرد جهان را به تیغ عطا
که زنجیر عدلش به چندین دهان‌زند خنده بر عدل نوشیروان
برآور نهالی ز خاک مرادکه در سایه‌اش خلق باشند شاد
جهان از جهاندار گلشن بودکجا چشم بی‌نور روشن بود
نباشد اگر باغ را باغبان‌خلالی نیابند در بوستان
اگر هند و توران و گر زنگبارشود جمله ویرانه بی‌شهریار
ز سلطان بود ملک، دار الامان‌به غارت رود گنج، بی‌پاسبان
شهانند گلهای باغ جهان‌شهانند چشم و چراغ جهان

ز رونق فتد ملک بی‌پادشاه‌که می گردد ایام با مهر و ماه

جهـان راست جـان، پادشـاه ز من‌اگر جـان نباشـد که پرسـد ز تن؟ به حسب منطـوق لاـزم الوثوق «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» تضـرعات صمیمی قلبی دعوات نیم‌شبی ملهوفان و مظلومان، مقرون به اجابت درگاه قادر مستعان گردیـد و آفتاب مرادشان از افق دمیـد، یعنی خورشید دولت خداداد از مشرق اقبال طلوع کرد و صبح جهان‌افروز از مطلع جهانگیری سربرآورد:

زمـان شه درّ دّران رسـیدشب ظلم رخت از جهان برکشـید اعالی و ادانی آن ولایت، جان تازه به تن و روح بی‌انـدازه در بـدن یافته، کمر عزیمت بسته، مترصد و مستعد بودند که رو به این آستان معدلت‌بنیان آورده، از جور زمانه غدار و گردش سپهر حادثه‌بار فارغ نشـینند و از میـامن اعـانت این حامی دین مبین و معاون کافه مؤمنین و مسـلمین، روز خوش از جهان ببیننـد. در این اوقات که رایات عالیات، به تقریب تسـخیر دار السـلطنه هرات وارد مساکن و اماکن آنها شد، این را فوز عظیم دانسـته و از امداد و طالع خود شمرده، حاجی میمنه به اتفاق جمعی دیگر از آقسقالان و اعیان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۵

ام البلاد بلـخ و توابع آن، به دربار جهان‌مـدار آمده و شـرف‌اندوز آسـتان‌بوس گشـته، حقایق احوال پر اختلال آن ممالک به عرض رسانیدنـد که رحیم خـان بخـارایی اتـالیق ترکسـتان که أبـا عن جـدّ، نمک‌پرورده دودمان چنگیزیه و سـرافراز کرده دست سـلاطین ترکمـانیه بود، از حقوق نمک دیرینه آن خانـدان سـلطنت‌نشان و تلطفات و مراعات متوالیه بی‌پایان جنت‌مکان شاه ابو الفیض خان- که دربـاره او به ظهور می‌رسـید- چشم پوشـیده و از برای طمع و اغراض دنیوی مرتکب قتل ولی‌نعمت حقیقی خود گردیـده و چند روز به‌جهت اسـکات السـنه و افـواه طوایف انـام و امـاله قلوب خلاـیق از خـاص و عـام، پسـر خـان مـذکور را بر تخت فرمـان‌روایی ترکسـتان نشانیده و بعد از چندی او را نیز مثل پدرش به درجه شـهادت رسانیده، خود جالس سـریر سلطنت گشته، اکابر و اعیان آن ممالک را- که شاخص و معتبر و صاحب اسم و رسم بودند- به‌دست آورده، روانه دیار عدم گردانید و از سرکردگان و رؤسای آن مملکت، هرکس متابعت او اختیار نموده تحمیلات فوق الطاقه بر دوش رعایا و سکنه آن ملک مقرر داشته و بر تمامی اهالی ولایات مزبوره بار گردن‌شـکن از مالیات، بر سـر هریک گذاشـته، تکالیف شاقه به خلایق نموده که از عهده نمی‌توانند برآمد. بناء علی هذا خرابی احوال مردم ترکستان از جور و تعدّی آن ظالم جفاکیش و جمعی دیگر از اشرار فساداندیش- که به موجب اشاره و تحریک او تاخت‌وتاز می‌نمایند- به حدّ انتها رسیده و ما بندگان حامی و دادرس سوای ذات مقدس- که ظهور این آفتاب جهانتاب را شام و سحر از درگاه خداوند اکبر مسئلت می‌نمودیم- دیگر کسـی را ندیده، روی نیاز به بارگاه ظالم‌گداز عاجزنواز آورده‌ایم. امیدواریم که سرداری از ملازمان عتبه سپهررتبه، با جمعی از افواج ظفرامواج به حراست سرحد ترکستان و تنبیه و تأدیب اشرار و سرکشان آن ممالـک نزهت‌نشـان تعیین شود که اعلاـم معـدلت در آن مملکت افراخته، دست ظلمه جفـاپیشه و ایادی مفسـدان شـرارت‌اندیشه از گریبان رعایای ستم‌رسـیده قاصـر و کوتاه سازد و نخل وجود متمرّدان آن بوم و بیشه را- که چون شـجرات خبیثه سر از آن سرزمین برآورده باعث ایـذا و اضـرار خلایق‌انـد- از بیـخ و ریشه برانـدازد تا ضـعفا و رعایای بی‌چاره و بی‌نوا از میامن امـداد و افضال خدیو بی‌همال، به مساکن و اوطان خود مرفّه الحال بوده در مهد و امان غنوده فارغ البال، به دعای دوام دولت ابد الاتصال اشتغال نمایند.

از آن‌جا که ذات با برکات اعلی حضرت گیتی‌ستانی مفطور و مجبول به آئین

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۶

معـدلت‌گستری و همگی همت والاـ نهمت علیـا، مقصور به رویه خلایق‌پروری است، در مسـئول دادخواهان ترکسـتان دور از شـیوه فتوت و سیرت مروت تصور فرموده، قبول تمنیات ایشان محوّل به تسخیر دار السلطنه هرات فرموده بودند. بعد از فتح دار السلطنه که خاطر ملکوت مناظر بندگان ثریامکان اعلی شاهی ظل اللهی، از شـمول آثار عنایات سـبحانی، گل‌گل شگفت و مبشّر غیب تهنیت و مبارکبـاد این فتـح میمنت‌مـآثر و دیگر فتوحـات متوالی و متکـاثر این سـال فرخنـده، به گوش جان ساکنان آفاق گفت، حاجی خان

ملک و غیره آقسقالان ترکستان- که به امید توجهات و امداد اعلی حضرت خاقان کشورستان و به انتظار وزیدن نسیم ظفر بر پرچم اعلام نصرت‌نشان، در اردوی کیهان‌پو متوقف بودند- وقت مناسب یافته مجدد التماس بذل الطاف از بارگاه خلایق مطاف، در باب تمشیت مطلب معهود نمودند.

خدیو ثریا جناب که انجاح مدعای آنها را از ابتدا مرکوز ضمیر آفتاب‌نظیر داشتند، آن اراده عمیم الافاده را از قوه به فعل آورده، حاجی خان مشار الیه را به لقب خانی و به رتبه والی کرسی بلخ و صاحب‌اختیاری مالیات ترکستان و عطاء اللّه خان ترکمان را به سپهسالاری آن ولایات سرافرازی بخشیده، مخلص خان درّانی فوفلزیی را با جمعی از افواج رکابی و قشون قزلباشیه- که در ایام محاصره هرات همراه امیر خان در اندرون شهر و بعد از افتتاح قلعه و مستعد شدن خان مذکور به تقبیل عتبه علیه از ضیق محاصره برآمده، به اردوی معلی ملحق شده بودند- به همراهی مخلص خان تعیین فرمودند و ارشاد فیض مواد به مخلص خان شد که مفسدان و اشرار آن دیار را به سزای اعمال ناهنجار رسانده و قلع و قمع متمردان آن سرزمین حسب الواقع پرداخته، حقایق حالات آن حدود را مفصلا به پایه سریر اعلی عرض می‌نموده باشد و در هر باب به نحوی که ثانی الحال از مصدر جاه و جلال مقرر گردد، از آن قرار به عمل آرد. آقسقالان ترکستان به شمول این عنایات نمایان، یک‌دل و هزار جان شده، هریک به عطای خدمتی کامیاب و معزّز گشته و رخصت انصراف یافته، همگی مقضی المرام و شادکام روانه مقصد گردیدند.

در بیان مأمور شدن انزله خان نسقچی‌باشی به کمک اسماعیل خان حاکم خواف و از هم پاشیدن سلک جمعیت شاهرخ شاه به میامن اقبال شاهنشاه حمیده‌اوصاف

چون اراده فرمانده ابد و ازل و مشیت سلطان ممالک لم یزل، به اعلای لوای دولت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۷

یکی از مختصان بارگاه الوهیت قرار یابد، نهال استعداد او را به یاری جویبار فضل و تائید خویش، نحوی پرورش دهد که رگ و ریشه استقلال او روزبه‌روز محکم‌تر گشته، شاخ و برگش به جایی رسد که شجر قوی‌جثه دیگر به دعوای همسری او قامت برتری نتواند افرازد و به هر معرکه و مقام که او پای عزیمت در رکاب گذارد، رعب و هیبت کوکبه اجلالش، بر قلوب سلاطین نام‌دار و خواقین فلک‌اشتهار استیلا- یافته، احدی را قدرت و یارای آن نباشد که روکش طلیعه اقبال او گردیده به مقابله پردازد. موافقان دولت خدادادش به هر کاری که همت برگمارند، به تائید قادر ذو الجلال آن امر به سهولت و آسانی از دست‌شان برآید و مخالفان اگر صد هزار سامان ثروت و اقتدار به هم رسانیده سر از گریبان منازعت برآرند، شاهد مدعای ایشان هرگز از آینه وقوع جلوه‌گری ننماید.

مؤید این مقال و مبیّن این اجمال، احوال فرخنده‌مآل اعلی حضرت شاهی و سانحه غرابت‌منوال دولت شاهرخی که نیّر اقبال آن برگزیده انظار الطاف خدا یوما فیوما و ساعت به ساعت، اوج‌پیمای مدارج شرف و اعتلا؛ و اختر بخت شاهرخی، مثل ماه از انوار آفتاب سطوت آن حضرت مایل به حضیض غروب و اختفا گردیده، صورت قصد محاربه طرفین و عزیمت مقابله جانبین را با این نوع جلوه ظهور بخشید که چون مهم دار السلطنه هرات به تائید خالق الارض و السموات، صورت انفصال پذیرفت، بعد از ترخیص مخلص خان درّانی به اتفاق خوانین و رؤسای ترکمانیه به‌سمت ترکستان، خاطر خورشیدمظاهر خاقان کشورستان به استخلاص اسماعیل خان- که از دست افواج شاهرخی محصور در قلعه رود و توسل به آستان فیض‌بنیان جسته امیدوار نجات و کمک از بارگاه فلک‌شکوه بود- مایل گشته چند دسته از افواج منصور به سرکردگی انزل خان درّانی فوفلزیی، به‌سمت الکای خواف مأمور فرمودند. در وقتی که امرای شاهرخی قلعه مذکور را در کمال شدت محصور کرده و به ضرب توپ و قنباره بنای ثبات و استقامت اسماعیل خان را از پا درآورده، کوس استیلا بر طارم اعلا می‌نواختند و قرب زمان را سرمایه سرور و انشراح دلها می‌ساختند، که

خبر مسخّر شدن قلعه هرات به‌دست بهادران فیروزی‌رایات و تعیین شدن انزل خان درّانی با افواج نصرت‌قرین از درگاه خلایق مطاف به کمک اسماعیل خان به‌سمت الکای خواف، در اردوی شاهرخی انتشار یافته تزلزل تمام به احوال خاص و عام رو داد و تفرقگی و سراسیمگی عظیم در میان قزلباشیه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۸

افتاد و اول کسی که از رؤسای نامی آن لشکر، سالک‌طریق مفارقت گشته راه وطن پیمود، ابراهیم خان بغایری بود که با چهارصد نفر از ایل خود از اردوی شاهرخی برآمده، راه سبزوار پیش‌گرفت و بعد از آن میر علم خان قطع رشته ائتلاف و انتساب سابقه و لاحقه نموده، به اتفاق میر معصوم برادرش و قشونهای اعراب برخاسته به‌سمت بیابان لوت رفت. از وقوع این حال، شیرازه اجتماع سپاه از هم گسیخت و هرکس از رؤسای لشکر به نیت فعل ابراهیم و میر علم، بر پیروی کمر بسته، هرکس طرح مصلحتی برای برآمدن از اردو با جماعه خود ریخت.

در خلال این حال، غبار سم ستوران غازیان ظفرشعار- که به همراهی انزل خان سردار به کمک اسماعیل خان عازم پای حصار بودند- مشهود دیده قراولان شاهرخی گردید و خبر ورود جنود مسعود به مسامع شاهرخ و امنای او رسید. اعیان دولتش صلاح وقت در توقف آنجا ندیده از تسخیر قلعه دست برداشته از خواف کوچیده بنا گذاشتند که در کنار قصبه تربت حیدریه لنگر اقامت انداخته، در مکانی که آب و علف وافر داشته باشد، سنگر مضبوط ساخته، بنشینند. هرگاه افواج قاهره متوجه جدال آنها شود، به محاربه و مدافعه پردازند، و الّا در آنجا از اظهار قوت خودداری نموده راه مصالحه مفتوح سازند. در اثنای این حرکت، سلک قشونهای جمعیت اطرافی از هم پاشیده، هر سرکرده با دسته خود به سمتی، اسب بی‌اعتنایی انگیخت و بساط وفاداری نوشته، آبروی حق نمک به خاک بی‌وفایی آمیخت، مگر غلامان خانه‌زاد صفوی سکنه قلعه مشهد مقدس و عمله در خانه پادشاهی و جماعت جلایر و جوله همراهی قلج خان و متوطنان ارض اقدس- که مجموع ده دوازده هزار کس بودند- شیوه وفاداری از دست نداده رفاقت و جانفشانی نمودند.

الحاصل انزل خان بعد از حرکت شاهرخ به اندک فاصله به پای قلعه رود وارد گردید.

اسماعیل خان به ورود عساکر مأموره مرسله درگاه آسمان‌جاه خاقانی- که مانند جنود ملایکه آسمانی به کمک او از غیب رسید- از مهلکه سراپا تهلکه نجات یافته و از قلعه برآمده انزل خان را ملاقات کرده با جمعیت قلیلی- که پیش خود داشت- همراه انزل خان عقب اردوی شاهرخی روانه شد. چون شاهرخ شاه قطع مسافت نموده نزدیک به تربت حیدریه گشت و پیش‌خانه‌کشان، خیام شاهی را پیش برده خواستند که متصل قلعه تربت نصب نمایند، اهالی قلعه به سبب زیاده دادن غله سورسات به سرکار شاه و تحمیلات که

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۵۹

در وقت عزیمت سفر هرات بر آنها شده بود، از طرف شاهرخ بغض در دل داشتند، دست ممانعت گشاده و توپ و تفنگ از بالای قلعه سردادند و درازدستی به اخذ اموال و اثقال مردم اردو کردند و اسباب پیش‌خانه سرکار شاه و سپاه را به غارت بردند. قشونهای شاهرخی- که گسسته عنان و شکسته‌جنان می‌آمدند- نیز با هم درافتاده هرکه را زور بیش بود به کم‌زورتر از خود دست تعدی گشوده، یکدیگر را برهنه و عریان می‌نمودند و یکی در نهب و اضرار دیگری کوتاهی نکرده هرچه از متاع و یراق پیش کسی می‌یافت، بی‌محابا می‌ربود. غرض طرفه حالی و عجب صعوبتی به اهالی معسکر شاهرخی رو داده بود. از جانب قلعه تربت، قلعگیان طرح مخاصمت انداخته شورانگیز و متعاقب افواج قاهره حضرت اعلی شاهی پاشنه‌کوب و جلوریز، و میانه طوایف قزلباشیه هنگامه علی‌حده از ستیز و آویز رونمود. غلامان جانفشان که در آن حال و آوان حاضر بودند، جمعی تفنگها را پر و جمعی خالی کرده، رو به جنگ داشته و نظر محافظت به جانب شاهرخ گماشته می‌آمدند و جوقه در رکاب جمع شده، باره اسب‌سواری شاه را از عقب

قمچی زده و گروهی از پیش جلوکش کرده می‌بردند و شاهرخ از صولت غازیان ظفرپرور، مانند ستاره سحر که وقت سطوع اشعه مهر انور عاری از حلیه نور شده رو به شبستان اختفا نهد، حیران گردش آسمان و انقلاب وضع دوران گشته، جاده‌پیمای طریق بی‌اختیاری گردید و قرین صد گونه محنت و خواری به مشهد مقدس رسید و قلج خان جلایر که با ده دوازده هزار قشون به‌جهت استحفاظ وجود شاهرخ، همه‌جا دو فرسخ عقب سواری می‌آمد، چون بهادران نصرت‌نشان نزدیک می‌شدند، ساعتی به جنگ ایستاده سدّ راه شده و بازتاب مقاومت نیاورده، تیر و تفنگ‌افکنان و جنگ گریزکنان، راه مقصد به پای تأنی می‌برید.

بعد از ورود شاه به مشهد، او نیز وارد شهر گشته و یک روز در آن‌جا توقف گزیده و روز دیگر روانه قلعه کلات- که مسکن و موطن او بود- گردید. انزل خان که با افواج فیروزی‌نشان رهنورد تعاقب بود، به موجب فرمان واجب الاذعان می‌خواست که خود را به جناح استعجال در خدمت شاهرخ شاه رسانیده و خاطر کلفت‌مآثر او را- که از وقوع واقعه و سوء حال مقرون به ملال است- مطمئن گردانیده و از شفقت و تفقدات ضمیر منیر مرحمت تخمیر اعلی حضرت که درباره او سمت تحقیق دارد، بشارت رسانیده شاه والاجاه را به اعزاز و احترام به عتبه گردون‌احتشام ببرد. چون زمان ترقی دولت او در حیزّ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۰

تراخی و عروج مراتب جاه و عزتش هنوز وقت باقی بود، صورت حقیقت حال در مرآت خیال او جلوه‌گری ننمود، بلکه امرای نافهم و بی‌تمییز مدعا را معکوس فهمیده، شاه را چون رخ شطرنج، دست‌آویز لعب و بازی ساخته، به راه کج‌روی راندند و برای پیش‌برد منصوبه خود به زاویه ناکامی نشاندند. میرزا امین کلانتر متولی و اعزّه و اعیان شهر، از سنوح این سانحه متفکر و مضطر شده، رحیم میرزا و حسن میرزا، برادران علی شاه را که در محبس ارگ مشهد مقدس محبوس بودند، برآورده روانه کردستان نمودند، به نیت آن که توره‌ای از دودمان سلطنت به‌دست اکراد از برای ازدیاد مواد قوت و استعداد باشد و بعد از آن اعلام سرکار موهبت‌مدار حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام، بر دوش خدّام ذوی الاحترام داده و مصاحف مجید و قرآن‌های حمید را بر کف دست فضلا و علما نهاده، پیش جعفر خان کرد و دیگر خوانین چمشکزک فرستاده، پیغام نمودند که پادشاه صاحب عزم قوی‌دستگاه، همت به جهان‌گیری و آفاق‌ستانی گماشته در صدد تسخیر ولایات است، قلعه هرات را قهرا و جبرا مفتوح ساخته، رایات عزیمت به این طرف افراخته، کوس عظمت نواخته می‌آید. اگر مشهد مقدس را هم مثل هرات تصرف نماید، شعشعه اقتدار و تسلط آن آفتاب جهانتاب محیط کل ممالک خراسان می‌شود، بر شما و جمیع متوطنان این مملکت زندگی در این‌جا مشکل گردد. لازم وقت آنست که مجوز کوتاهی در این باب نشده و در لوازم اعانت و امداد توجه دریغ نفرمایند و به پاداش رنجشی که با جلایر در میان آمده و سررشته ائتلاف یک چندی منقطع گشته، از محافظت ارض بهشت‌قرین که اموات مسلمین را خلد برین و احیاء را قبله ایمان و دین است، اغماض عین ننمایند.

جعفر خان و غیره سرکردگان اکراد بعد از ورود پیغام اولا از برای اثبات منّت و احسان با اکابر و اعیان ارض فیض‌بنیاد گفتند که اهل مشهد طرفه رویّه و غریب شیوه دارند. وقتی که دشمن در مقابل ندارند، طایفه جلایر و غیره مردم بی‌مایه و بی‌بنیاد را در شهر راه داده شاخص کرده و روکش ایلات چمشکزک می‌سازند و چون امری مشکل و مهمی عظیم پیش می‌آید، می‌خواهند ما را اسیر بلاگردانند و آن مهم را به حرفت به انجام رسانند! ما کاری به کارستان مردم مشهد نداریم، به کوه اره‌داغ رفته می‌نشینیم. اگر حضرت اعلی بر شهر تسلط یافت، برآمده به مملکت روم که وطن اصلی ماست رفته سکنا خواهیم نمود، و الّا جایی که داریم مستقیم خواهیم بود. فرستادگان کلانتر و اعیان شهر از جواب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۱

یأس‌آمیز ایشان متأثر و هراسان شده، زبان به عجز و الحاح گشودند و خواطر غبارآلود ایشان را به صدگونه تضرّع و التجا تصفیه داده راضی به امداد و اعانت شهریان نمودند، چنانچه جعفر خان نقد علی خان، برادر خود و محمد رضا خان کهنبیگلو و محمد

حسن خان بادلو و ابراهیم خان کیوانلو و ابراهیم خان بغایری را با سه هزار قشون کرد روانه مشهد مقدس کرد و خود در گناباد به اتفاق محمد حسین خان زعفرانلو و رحیم میرزا و حسن میرزا برادران علی شاه نشسته و مراسلات متضمن طلب به سرکردگان کردیه و خوانین ترکیه نوشته، به اطراف و جوانب فرستاده، قشونها را احضار ساخته کمر مدافعه محکم بست.

ذکر ارتفاع رایات شاهنشاه مویّد به صوب بلده مشهد و کیفیت بغی ورزیدن و محصور شدن اهالی آن حصار محکم و مشیّد

چون مردم دور و نزدیک از طوایف ترک و تازیک سکنه خراسان، منتظر انجام کار دار السلطنه هرات و مترصدمآل احوال شاهرخ از ورود جنود نصرت‌آیات بودند، که معامله طرفین چگونه صورت‌پذیر می‌شود و مجادله جانبین به کجا منتهی می گردد و بعد از فتح شهر مذکور و متفرق شدن جمعیت شاهرخ از سطوت افواج منصور، جمع سرکشان اطراف و جوانب، حدّ خود را شناخته طریق اطاعت و فرمان‌بری اختیار کردند و امنای دولت دوران‌مدت، محالات متعلقه هرات را تماما به تصرف درآوردند. بندگان ممالک‌ستان شاه درّ دران، درویش علی خان هزاره را به‌جهت ضبط و ربط مالیات و ایالت هرات مقرر و سرافراز فرموده، خود به دولت و اقبال بعد از انفراغ این اشغال، قرین تائیدات ایزد متعال، به عزم زیارت روضه رضویه، علی صاحبها الوف الثناء و التحیه، از راه تربت حیدریه متوجه مقصد شدند.

خدیو جهان‌گیر آفاق گردبه آهنگ مشهد شده رهنورد

روارو درآمد به خیل و سپاه‌بجنبید ماهی، بلرزید ماه

هزبران ضحاک‌وش در خروش‌ز هر سو چو ماران بفکها به دوش

چنان پرده شد از غبار سپاه‌که ره بست بر نور خورشید و ماه طنطنه رایات جهان‌گشا به نه گنبد خضرا پیچید و آوازه کوس عظمت و اعتلا به مسامع

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۲

کرّوبیان ملاء اعلی رسید. اهالی مشهد مقدس عزیمت حضرت اعلی را که جز نیت استحصال سعادت زیارت و اقامت بنای دولت برهم خورده شاهرخیه امری دیگر منوی ضمیر دین‌پرور آن مصروف محبت خاندان پیغمبر نبود، گویا جاذبه باطنی بود از جانب حضرت امام همام علیه السلام که به مقتضای رأفت در باب این نظر یافته، انظار الطاف رب العزت ظهور نمود و از قصور فهم و نقص عقل و تدبیر و مزید توهم، حمل بر اراده تسلط و تسخیر و انتزاع بلده طیبه از دست آن مردم نموده اعلان عنوان مخالفت و نزاع کردند و چنین حامی و معاون کرم‌گستر و پادشاه اسلام‌پناه رعیت‌پرور را از راه نادانی و جهالت، دشمن و مخاصم خود شمردند و با این گمان غلط و پندار سقط، دروازه‌های شهر بسته، مهیای دفاع و جدال و مستعد نبرد و قتال شدند.

حصاری شدند اهل مشهد چنان‌که سیاره در قلعه آسمان

ببستند درها به آهنگ کین‌نشستند ایمن به حصن حصین

چه قلعه، که بود آسمان دامنش‌فلک روز و شب گشته پیرامنش القصه خاقان کشورستان به یک فرسخی شهر فیض‌نشان رسیده، به طرف کوه سنگین- که جانب غربی شهر واقع است- از برای ملاحظه اطراف و جوانب آن حصن حصین و دریافت احوال قلعگیان تمرّدگزین، با کوکبه عزّ و تمکین متوقف گردید. مردم شهر و قلعه بالای بروج و باره برآمده، مشغول تماشای آمدآمد افواج ظفرشعار و مستعد مدافعه و پیکار گشتند و جمعی از تفنگ‌چیان چابک‌دست به تحریک خوانین کرد و استظهار سواران رستم‌نبرد، از شهر بیرون آمده شروع به فروختن نیران جنگ و انداختن تیر و تفنگ نمودند و از بالای حصار، توپچیان قلعه، دست به توپ‌اندازی و استعمال آلات آتش‌بازی برگشودند. پیش‌تازان موکب اقبال به قصد این‌که متجّنده شهر عرصه وسیع یافته به میدان صاف درآیند، اندکی خود را پس کشیدند تا همه را چون جانوران قمرغه در میان گرفته، سینه پرکینه ارباب بغی و عصیان را به

نوک ناوک جانستان دوخته و خرمن جمعیت‌شان را به گلوله‌ریزی تفنگ‌های آتش‌فشان سوخته و مانند صید دست و پا گم‌کرده، به ضرب و طعن تیغ و سنان برق لمعان از پا درآورده، به زور سرپنجه اقبال خسرو بی‌همال رایات فیروزی‌اشتمال، بر اوج عظمت و اجلال افرازند و این فتح روز اول را مفتاح افتتاح قلعه مقصود و دیگر حصون و قلاع نامحدود سازند.

جماعت اکراد که آزموده کار انواع جنگ و پیکار و ماهر فنون عرصه حرب و کارزار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۳

بودند، بر تدبیر غازیان شیرگیر پی‌برده، از تیررس قلعه جرأت پیش‌رفتن ننمودند و آهسته‌آهسته از میدان جنگ منحرف گشته، خود را به قلعه کشیدند و در آن روز میمنت‌افروز موضع کوه سنگین مستقر رایات نصرت‌قرین گردید.

در بیان محاربه بهادران ظفرفرجام با اهالی آن ارض فیض‌مقام و بشارت دادن حضرت امام رضا علیه السلام به شاه حق‌آگاه سکندراحتشام و خمود نایره رزم و پیکار به موجب ارشاد آن بزرگوار و ذکر دیگر وقایع آن ایام میمنت‌آثار

روز دوم اردوی نصرت‌نیروی به مبارکی از کوه سنگین حرکت نموده به جانب شرقی شهر، در جوار مزار فایض الانوار خواجه ربیع الدین خیثم نور اللّه مرقده و برد اللّه مضجعه، نزول اجلال نمود. بعد از ورود به منزل مسعود، مراسله عاطفت‌آمود به اسم شاهرخ بدین مضمون سمت ترسیل یافت که آمدن نواب همایون ما به ارض اقدس، محض به شوق و آرزوی زیارت آستانه مقدسه منوره عرش درجه حضرت امام رضا علیه التحیه و الثناء و تجدید رونق دولت و سلطنت آن نتیجه سلاطین عظام اتفاق شده، آن عزّه ناصیه هوشمندی به حرف و صوت امرای سخن‌تراش و مصاحبان تنک‌قماش، چرا سالک مسالک مغایرت گردیده و طریق بیگانگی و مباینت گزیده‌اند؟ می‌باید تسویلات ارباب غرض را گوش ننموده ابواب محبت و یک‌دلی گشوده، خاطر شوق‌مآثر ما را به ملاقات خود متبهج و مسرور سازند، تا به کمال سرور و حضور، به سعادت زیارت روضه علیه رضویه مشرف شده و آن والاجاه را بر تخت سلطنت تمکّن داده به سمتی که رأی صواب‌نما اقتضا فرماید متوجه شویم.

«مقصود ما رفاه خلایق و خیر تست‌فرخنده بخت آن‌که به سمع رضا شنید» مطابق مضمون این مکتوب عنایت اسلوب ارقام به فضل ارتسام مشعر از مرکوز ضمیر مرحمت‌توأمان و متضمن نوید امن و امان، به سرافرازی خوانین چمشکزک میرزا امین کلانتر و میرزا ابراهیم متولی آستانه مقدسه و اعزه و اعیان و بابایان و کدخدایان شهر مرقوم فرموده به قلعه فرستادند. چون گوش اهالی شهر پر از پنبه غفلت و بطالت و عقل و هوش ایشان در گرو غرور و جهالت بود، به القای مضامین هدایت‌مضامین، مهتدی و مسترشد نگردیده و شاهرخ شاه را- که از نور باصره معذور و به‌دست اختیار آنها مجبور

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۴

بود- نیز از اصغای کلمات فیض آیات که سرمایه صلاح دولت او و موجب فلاح احوال و خیر و بهبود خلایق بود، بازداشته و رایات بغی و عصیان افراشته ایلچی را به خلاف نصّ «أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ» مقیّد ساختند و نامه کرامت‌شمامه را به صدای رسای توپ و تفنگ رعدآوا جواب داده، به اعلان شیوه تمرّد و طغیان پرداختند.

هرچند دریای مراحم بی‌کران خاقان مملکت‌ستان اوسع از آن بود که به تحریک مشتی خس و خاشاک غبارآلود و گردناک گردد و کوه حلم و بردباری آن حضرت راسخ و رافع از آن‌که به حرکات ناشایسته جهّال چند متحرک شود و پاس ادب و احترام عتبه علّیه مطهر و تعظیم و تکریم خاندان اطهر نیز مد نظر و مقصود ضمیر ضیاگستر بود و رسوخ اعتقاد خدیو فلک جناب، مطلقا تجویز نمی‌فرمود که متنفسی از متوطنان و مجاوران آن مقام سعادت‌فرجام را به قدر سر موی اذیت و ضرر رسد و مورچه‌ای از ساکنان ارض فیض‌نشان، زیر سم اسب ملتزمان موکب منصور تلف و رنجور شود، نهایت چون حمقای غلطفهم، از راه هراس و وهم، مطمئن نشده سر از گریبان نادانی برآوردند و در جواب چنین سرافرازنامه مرحمت ختامه- که حرز جاشان و تعویذ امن و امان در

حق عالم و عالمیان بود- هوش و خرد را کار نفرموده، سفیر بلندآوای گلوله توپ و تفنگ را پیغام‌رسان جنگ و دایره زندگانی و حیات به بسط بساط نزاع بر خود تنگ کردند. خاقان مرحمت‌گستر خلایق‌پرور با وجود ظهور آثار تمرد و جهل از آن جماعت نااهل، اکتفا به یک پیغام نکرده مکرر مواعظ ارجمند و نصایح خردپسند به ایشان گفته فرستادند. چون طینت کلانتر و کدخدایان و سرکردگان بی‌شعور سرشته ماده نادانی و غرور؛ و زمام اختیار رعایا به کف اقتدار ایشان محکم و مبسوط بود، کلمات هدایت سمات زبان درخشان آن حضرت- که ترجمه احکام ربانی و به منزله وحی آسمانی است- در مزاج وحشت‌امتزاج آن جماعت اثری و نفعی ننمود، لهذا غیرت پادشاهانه تاب نیاورده و تتبه آن متعندان از واجبات قوانین سلطنت شمرده، حکم همایون صادر شد که عمله توپخانه قیامت‌نشانه بر فراز منابر سیبه‌های سپهر ارتفاع برآیند و در جواب آن نافهمان که زبان گستاخی به تقریر مضامین ناصواب گشوده‌اند آیه «وَ أَمْطَرْنا عَلَيْهِمْ حِجارَةً» از دهان توپ و قنباره بر ایشان قرائت نمایند.

مأمورین عقیدت‌آئین کمر اجتهاد بر میان جان بسته و سوره «إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ» از مبشر اقبال خدیو بی‌همال شنیده، دست سعی از آستین کوشش و جانفشانی برآورده و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۵

سیبه‌های منیع رفیع به مجاورت باره و بروج قلعه مرتب کرده توپ‌های بزرگ رعد خروش بالای آن برده، به خواندن آیه «فَتَحْنا عَلَيْهِمْ باباً مِنَ السَّماءِ» بلند صدا ساختند و قنباره‌های آتش‌فشان را که مصداق «فِيهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ» بود شعله‌افروز نموده، به تلاوت آیه کریمه «زِدْناهُمْ عَذاباً فَوْقَ الْعَذابِ» پرداختند. هر ضرب که از گلوله‌های توپ‌های کوه‌افکن به احجار حصار می‌رسید، مضمون «تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» ظاهر می‌گردید و هر آوازی که از دهان زنبورک و جزایر سرمی‌کشید، منطوق «يَجْعَلُونَ أَصابِعَهُمْ فِي آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ» پرده گوش قلعگیان می‌درید. هر گله قنباره که در میان می‌افتاد گویا پیغام سربسته از جانب ملک الموت بود که از آسمان به گوش جان متحصنان نزول می‌نمود. در حملات یورش بهادران، آشوب قیامتی که خندق پای قلعه از هول آن لب به فغان می‌گشود، قلعگیان نیز کنگره‌های حصار را دیده‌بان نظر و سیبه‌های غازیان را نشانه توپ‌های اژدهاپیکر ساخته و به رد و بدل یک‌دیگر پرداخته، به پشت‌گرمی حصار و استظهار دیوار، با توپچیان سرکار از دهان توپ و تفنگ، مباحثه فنون جنگ می‌گردند و با انداختن گلوله‌های متواتر پیغامات نافرمانی ارسال داشته، آثار مکابره به ظهور می‌آوردند.

بهادران موکب ظفرکوکب را- که همه مسلمانان دین‌دار و اکثری از ایشان متقی و پرهیزگار بودند- طرفه مشکلی پیش آمده بود که مقتضای عنوان طبع بشری و رویه سپاهیگری ایشان را تحریک و تحریص به جنگ می‌کرد و پاس ادب و ملاحظه مقام عرش احترام حضرت امام علیه السلام، دست منع بر سینه آنها گذاشته از اقدام جرأت بر یورش بازمی‌داشت و همچنین اهالی و سکنه ارض فیض قرین را حفظ ناموس و جان و ابقای خانمان به گردن افتاده و به سبب استیلای بعضی از سرکردگان که با اغراض نفسانی با اعلی حضرت گیتی‌ستانی مخالفت ورزیده، باعث اشتعال نیران شده بودند، به مقام ناچاری و تحیر مانده، در ارتکاب محاربه و مدافعه بی‌اختیار کوشش می‌نمودند.

چون متحصنان در استقرار و پاداری سعی بیشتر از گمان و قیاس به عمل آوردند و در تحصن و قلعه‌داری اهتمام از حد گذراندند، معلوم شد که شجر استقلال ایشان را ریشه از جای دیگر و استقامت آن جماعت به توقع و قبضه کمک جعفر خان است- که در گناباد نشسته تا تمهید مواد امداد و جمع اسباب اغوا و افساد می‌نماید- لاجرم پنج شش هزار از بهادران رکاب فیروزی‌انتساب را مأمور فرمودند که به قریه گوناباد رفته قلع

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۶

آن ماده فساد نمایند. غازیان تهمتن‌توان، به موجب حکم همایون به آنجا رسیده، مصمم جدال گردیده رایات نصرت برافراشتند و همت به اشتعال آتش جدال گماشتند و جعفر خان از قلعه برآمده، به مقابله پرداخت و جنگ عظیم فیمابین به وقوع پیوست و جمع

کثیری از طرفین قتیل و جریح گشت، آخر الامر شکست فاحش به لشکر اکراد افتاده خان مذکور تاب مقاومت نیاورده رو به گریز نهاد. بهادران نصرتمند قلعه گوناباد را به تصرف درآوردند و رحیم میرزا و حسن میرزا برادران علی شاه را که به اتفاق محمد حسین خان کرد زعفرانلو، در میان قلعه متحصن بودند، دستگیر ساخته و جمعی از غازیان هم‌عنان به تعاقب گریختگان پرداخته و دو هزار نیزه سر از طایفه اکراد گرفته به اردوی همایون مراجعت نمودند. میرزایان مزبور و محمد حسین خان مخلع به عطای خلاع شده مأمور به توقف موکب منصور گشتند.

القصه خبر شکست جعفر خان در شهر، به نقد علی خان برادرش و خوانین اکراد رسیده و تزلزل و اختلال در بنای استقلال‌شان راه یافته، بعد علی خان با خیل طایفه زعفرانلو در ظلمت لیل از شهر برآمده، روانه مضافات خود گردید و دلاوران موکب ظفرشعار، برج طهماسب خان سردار را با دو برج جنبین او با ضرب گلوله توپها و قنباره‌های کوه‌شکن از پا درآورده، کار به جایی رسانده بودند که یورش برده قهرا و جبرا به قلعه درآیند و ابواب فتح در اندک زمان به زور بازوی دلاوری برگشایند. اهالی قلعه و تمامی سکنه شهر از مشاهده این صورت، دل به هلاک بسته و دست از جان شسته و به حال نومیدی پیوسته، خود را با اثاث البیت به عمارات عرش درجات روضه رضیه کشیده به مصداق «وَ مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً» پناه به آن درگاه ملائک سجده‌گاه می‌بردند و امید آن داشتند که به برکت اکشاف آن دار الامان انس و جان، از صدمه نهب و غارت در امان باشند و در آن مکان کرّوبی آشیان- که محل استجابت دعاست- با کمال دل‌شکستگی و استکانت، به توبه و انابت مشغول و به صد الحاح و زاری از درگاه حضرت باری سائل حصول مامول بودند و با وجود آن‌که غله یک من به وزن تبریز چار روپیه قیمت داشت، اغنیا به سبب یاس از مال و جان، دست بذل و احسان گشوده، تفحص به احوال محتاجان می‌کردند و به هرکس گمان استطاعت ادای دین داشتند، نقد و غله قرض داده بار منت به گردن او می‌گذاشتند و هرکه را مفلس و نادار مطلق می‌دیدند، در راه خدا قوت یومیه به او می‌بخشیدند. «هذا برکهٔ من برکات البرامکه»،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۷ به اقبال خاقان مالک‌رقاب‌فقیر و غنی هردو شد کامیاب

غنی خصلت جود پیدا نمودز کار فقیران گره وانمود

شدند اغنیا بر گدایان رحیم‌که آسان گرفتند وضع کریم القصه طول مدت محاصره به چهل روز کشید و تضرع و اضطرار آن جماعه بی‌قرار- که پناه بر روضه فیض‌آثار برده بودند- مؤثر گردید و پادشاه دین‌پناه که در هر امر ملهم به الهام ربانی و مورد سروش آسمانی‌اند، روز عرفه عید قربان که بندگان جانفشان در گرفتن قلعه سرگرم کمال اهتمام و بهادران تهمتن‌توان مستعد یورش بر آن مقام بودند، خود به دولت و اقبال به عزم دریافت احوال و ملاحظه سیبه و مورچال، وقت نماز عصر نزول اجلال به مکان حرب و جدال فرموده، سیر کمان‌داری توپچیان شعله‌خو و نظاره تردد تلاش بهادران کینه‌جو می‌نمودند. در همان زمان سعادت‌اقتران به جاذبه دل کرامت منزل، متوجه مراقبه گردیده چشم حقیقت‌بین به سیر عالم معنی گشودند و آنچه در آن وقت از عالم غیب معاینه لاریب شد خوانین عقیدت‌گزین و سرکردگان درانیان فیروزی‌قرین را طلب داشته، مشرف به شرف اطلاع فرمودند:

بفرمود خاقان روشن‌ضمیر- که از راز غیبی است دایم خبیر-

که ای بندگان عقیدت‌نشان‌عیان بر دلم گشت راز نهان

همین دم به من حالتی رو نمودنه بیداریم بود و نه خواب بود

در آن حال ناگه امام همام‌امیر خراسان علیه السلام

درآمد به چشمم چو نور نظرنموده جمال سعادت اثر

به انواع لطفم نوازش نمودبه معجزبیانی زبان برگشود

که ای مخلص راسخ الاعتقادخدایت بسی بخت اقبال داد

روی هرطرف از پی کارزارید اللّه باشد تو را دست یار

تو را از شهان برگزیده خداپی قوت دین آبای ما

به تائید و امداد ربّ کریم‌ز تو دین احمد شود مستقیم

خلایق مطیع تو یک‌سر شودبه دستت ممالک مسخر شود

برون گرچه مشهد ز تسخیر نیست‌و لیکن در این سال تقدیر نیست

در این وقت نگشاید از جنگ کارنکرده است کس با قضا کارزار

از این سعی باید گذشت این زمان‌که سودی ندارد به غیر از زیان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۸ همان به کز این‌جا روانه شوندسوی مستقر خلافت روند

بیایید آنگاه بعد از سه سال‌در این ارض اقدس به عزّ و جلال

شما راست آن دم به حکم خدابه تسخیر این قلعه از ما رضا

چو گشت از زبان کرامت‌بیان‌در آن لحظه این راز پنهان عیان،

دلیران لشکر صغیر و کبیرهمه گشته حاضر به پای سریر

دعا و ثنا گفته کردند عرض‌که بر بندگان خدمتت هست فرض

اگر سدّ اسکندر آید به پیش‌نخواهیم برگشتن از عزم خویش

در این سعی خون‌ها به ناخن دویدکه تا دست ما پای قلعه رسید

نهال تمنّا شده بارورقریب است اکنون که گیریم بر

نمودیم چون کار را انصرام‌بود حیف بگذاشتن ناتمام

نگیریم گر یک دو روز این حصارکشد شاه ما بندگان را به دار

شنید این سخن چون شه کامران‌چنین کرد ارشاد با بندگان

که این فتح وابسته زور نیست‌چو تقدیر حق نیست، مقدور نیست

اگر تیغ عالم بجنبد ز جانبرّد رگی تا نخواهد خدا

بود مالک الملک مشهد امام‌به‌جز حکم او کی توان یافت کام؟

معین به وقتی که شد زان جناب‌به تحقیق خواهد شدن فتح باب

پس آن‌گه به تأکید ارشاد کردبه جنگی هزبران دشت نبرد

که از سیبه‌ها توپخانه فرودبیارند رجعت نمایند زود

نگردند پیرامن این حصاردگر دل نبندند بر کارزار

ز لطف و ز بخشش تو ای ذو الجلال‌بده صاحب این خطه را تو جلال

بکن روضه‌اش را تو خلد برین‌بر این دستخط الف الف آفرین

به فرمان سلطان فرمان‌رواهمه روی برتافتند از وغا

ز قنباره و توپ و آلات ضرب‌دگر آنچه بوده است ز اسباب حرب

ز اطراف آن قلعه برداشتندعلم بهر رجعت برافراشتند

دوان از پی توپخانه شدندبه اردوی والا روانه شدند

بنازم به اقبال این شهریارکه آگاهیش هست ز انجام کار

از این پیش هم خسروان بوده‌اندکه اکنون ته خاک آسوده‌اند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۶۹ نبوده است کس صاف‌دل این‌قدرکه می‌داد از راز غیبی خبر

چنین شاه روشن‌دل پاک‌زادندارند آبای علوی به یاد

اگرچه به ظاهر بود پادشاه‌ولی با خدا باطنش راست‌راه

خدایا تو این شاه درویش‌دوست‌که آسایش خلق در ظل اوست

بسی بر سر خلق پاینده‌داربه توفیق طاعت دلش زنده‌دار

در بیان نهضت موکب منصور به جانب خبوشان و نیشابور و اطاعت نمودن رؤسای الکای مزبور بعد از وقوع محاربات موفور و به تسخیر درآمدن ولایت سبزوار به نیروی بازوی غازیان نصرت‌شعار و معاودت پادشاه مؤید کامکار به‌سمت دار القرار قندهار

القصه صبح آن روز سعادت‌افروز که عید سعید اضحی و هنگام سعادات و برکات از جناب واهب تعالی بود و پادشاه آگاه، قامت سرپا کرامت در عیدگاه به ادای نماز عید افراخته و مسبحان صوامع ملکوت را به لبیک اجابت و دعای دوام دولت ممنون و مرهون ساخته و زمزمه علما و فضلا و جمله غربا و فقرا را به صنوف عواطف و اکرام و عطای مواهب و انعام نواخته، بعد از گزاردن نماز و ادای شکرانه عطیات ایزد بی‌انباز، تشریف شریف به اردوی معلی به قصد مجلس‌آرایی ارزانی داشته و قدم سعادت‌توأم بر تخت فیروزبخت عظمت و فرمان‌فرمایی گذاشته، خوانین و سرکردگان و اعیان بارگاه خاقانی و سایر ملتزمان بساط دولت جاودانی را مشمول نوازش و سرافرازی نمودند و روز دوم با کوکبه عظمت و حشم، از نواح مشهد حرکت کرده به عزم تنبیه سرکشان اکراد سراپا عناد، توجه به‌سمت خبوشان فرمودند. چون به عرض اشرف اعلی رسیده بود که میرزا امین کلانتر و حاجی جعفر صاحب‌نسق و غیره اعزّه و اعیان متمولان مشهد، به خوف آن‌که شهر به تصرف امنای دولت ابداقتران درخواهد آمد، عیال و اطفال خود را با اثاث البیت و اموال از شهر برآورده، به قلاع کوه‌پایه ارض اقدس- که در حصانت و رزانت، طاق و به استحکام و متانت مشهور آفاق است- فرستاده‌اند، لهذا جمعی از افواج قاهره را با چند عراده توپ و قنباره روانه فرمودند که در آنجا رفته قلاع مزبوره را مفتوح ساخته، هرچه از مال و اثقال و منسوبان و وابستگان آن جماعت در آنجا باشند، همه را برداشته به درگاه معلی آورند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۰

مأمورین به موجب فرموده طی مسافت نموده، چون نزدیک به آن حصن حصین رسیدند، مستحفظان به غرور استواری قلعه، ابواب خیر بر روی خود مسدود نموده، مرتکب مدافعه و جدال گردیدند. غازیان نصرت‌نشان توپ‌های اژدردهان بر بروج و باره آن بسته و به انداختن قنباره‌های آتش‌فشان سر نخوت و استکبارشان شکسته، آن امکنه منیعه را به یورش متصرف گشتند و تبعه و لحقه اعزّه مشهد مقدس را با تمامی اموال و اطفال به‌دست آورده، روانه اردوی کیهان‌پوی شدند و صبیه میرزا امین- که در میان اسرای قلاع گرفتار قید اسار شده بود- در سلک پردگیان سرادق سلطنت منسلک گشته، از درجه حضیض رقیت برآمده به اوج مرتبه حریت عزّ اختصاص یافت و در آن اوقات طایفه اکراد که در ایام محاصره رزاین مکلل به جواهر و ظروف و اوانی و یراق و اسلحه مرصع به لآلی غلطان و یواقیت و الماسهای درخشان و زمرد و فیروزه و زبرجد و غیره جواهرات آبدار و تابان- که نادر شاه از مملکت هند و ترکستان و دیگر بلاد بعیده تحصیل کرده آورده بود- و هریک در قیمت و بها با خراج اقلیمی برابر و در صفا و ضیاء با گوهر شب‌چراغ ماه و لعل درخشان آفتاب همسر بود و خیمه فلک تزئین مروارید را که نادر شاه مبلغ دو کرور روپیه صرف تیاری آن کرده بود، شکافته در وجه مواجب خود حساب نموده و دیگر مردم اطرافی ملازمان پادشاهی را با خود شریک ساخته، نیز از آن متاع گرانمایه به رسم علی الحساب داده بودند. بعد از حرکت رایات عالیات به‌سمت خبوشان از شهر برآمده عازم سقناقات خود شدند. کلانتر و اهالی شهر که سرکرده متشخص در میان خود نداشتند، ناعلاج گردیده شکر خان قورت را به کلات فرستاده و قلیج

خان جلایر را طلبیده، مدار المهام در خانه پادشاهی ساخته به صاحب‌اختیاری برگزیدند.

چون کوکبه موکب مسعود پرتو ورود به نواح خبوشان افگند، محمد حسین خان بادلو حاکم با کلانتر و کدخدایان آن ملک، ابواب قلعه بر روی غازیان فیروزی‌لوا بسته مستعد مدافعه گردید. لاجرم حکم قدرتوأم به صدور پیوست که بهادران تهمتن‌توان قلعه‌گشا یورش برده قلعه را به قهر و غلبه متصرف شوند. دلاوران عبودیت‌آئین به موجب حکم خاقان با داد و دین، جاهد و ساعی گشته قلعه را مرکزوار در میان گرفته مهیای یورش شدند. محمد حسین خان دست قدرت خود را کوتاه از دامان جنگ و عرصه عافیت از همه طرف بر خود تنگ دیده، ناچار از قلعه برآمده با کدخدایان و اهالی شهر بر در

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۱

دولت‌سرا جبین‌فرسا شده، مستدعی عفو تقصیر به صد زبان و ملتمس جان‌بخشی و امان گردید. چون طوایف اکراد از خوف ورود جنود ظفربنیاد، با کوچ و بنه خود را به کوه اره‌داغ کشیده پنهان گشته بودند و غیر از رعایای عجزه کسی از مردان جنگی نبود، حمیت پادشاهانه و همت مردانه تقاضای آن ننمود که بر عجزه ناتوان از دست زور غازیان تعدّی رود و جماعت درمانده پایمال قهر و صولت پهلوانان شود و نیز دریای فضل و ترحم جبلی- که از خواص دایمی طبع قدسی است- از عجز و الحاح محمد حسین مذکور و التماس و التجای کدخدایان شهر به تموّج آمده، ملتمس مرتجیان را عزّ قبول بخشیده و قلم عفو محو بر جریده‌مآثم و جرایم کشیده، محمد حسین خان حاکم و کدخدایان الکای خبوشان را به عطای خلاع فاخره نواخته و مشمول عنایات بیکران پادشاهانه و مورد تفقدات بی‌پایان خسروانه ساخته، رخصت انصراف و دستوری انعطاف بخشیدند و بعد از ترخیص جماعت مذکور، مواکب منصور متوجه تسخیر الکای نیشابور شد.

اهالی آنجا پیش از ورود رایات فلک‌فرسا در آن الکا، تدارک اسباب قلعه‌داری و تهیه سامان ستیزه‌کاری نموده، به حفر خندق عریض و عمیق بر دور حصار بر مواد محکمی استقرار افزوده و بروج و باره قلعه را به چیدن ادوات مدافعه و جنگ از قبیل توپ و زنبورک و جزایر و تفنگ، استحکام داده و آماده نزاع و مهیای دفاع شده بودند. بندگان اعلی حضرت قدرقدرت، به مقتضای حسن طینت و صفای جبلّت بعد از ورود به آن مکان، رقم مرحمت توأم به سرافرازی حاجی سیف الدین خان و عباس قلی خان بیات- که در آن اوقات شاخص و صاحب‌اختیار مهمات بودند- قلمی فرموده اعلام بخشیدند که خیریت خود را در اختیار طریق انقیاد و افنای جان و مال را نتیجه تمرّد و عناد دانسته، بلاتعلل و امهال، عازم تقبل عتبه سپهرمثال گردند و از امتثال مضمون این حکم تفضل اشتمال تخلف نورزند. آنها در جواب متکلم به این کلمات ناصواب شدند که نیشابور از قدیم تابع مشهد مقدس است. هرگاه آن ارض فیض‌نشان به تصرف اولیای دولت ابداقتران درآید، ما نیز اطمینان قلب حاصل نموده، سر اطاعت بر آستان سعادت بلامضایقه می‌گذاریم و لوازم بندگی و عبودیت به صدق دل و رسوخ عقیدت به جا می‌آریم.

آفتاب طبع انور از ورود آن خبر و ظهور تمرّد از آن جماعت خیره‌سر، از مطلع جلال

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۲

ساطع و بر اوج سپهر قهر درخشان و لامع گشته به استقلال نیران جدال و تنبیه متحصنان تیره‌خیال شرف، نفاذ یافت که بهادران اسدصولت و دلاوران پلنگ‌خصلت، موافق ضابطه سنگر بر اطراف و جوانب شهر ساخته و توپ‌های آتش‌فشان و خمپاره‌های اژدردهان بر بروج و باره بسته، دایره حیات بر قلعگیان نکوهیده‌صفات تنگ سازند و به صدمات گلوله‌های کوه‌شکن، تزلزل در بنای ثبات و استقامت آن جماعت اندازند.

فرمانبران حسب الحکم قدرتوأمان سلطان سلاطین‌نشان و خدیو زمین و زمان، کمر عزیمت به میان جان بسته، شروع به تقدیم لوازم جان‌فشانی نمودند و توپ‌های بزرگ قلعه‌کوب و حمبرهای سترگ قیامت‌آشوب را پیش برده و بر جاهای مناصب نصب کرده، دست به هدم بنیان استقرار اهالی حصار گشودند. رؤسای نیشابور از بیم قهر و غلبه عساکر منصور، هراسان گردیده و بازوی همت و

توانایی خود را هم‌زور بهادران تهمتن‌نشان ندیده، تشبّث به ذیل عفو و مرحمت پادشاهی جسته، به عرض رسانیدند که ما گروه مساکین تاب مجادله با بندگان درگاه سپهرقرین نداریم، اما به سبب خوف که از سطوت و عظمت خاقان ممالک‌ستان بر ما مستولی شده است، قدم از در قلعه بیرون نمی‌گذاریم. استدعا آن‌که یکی از سرداران درّانی به قلعه آمده باعث تسلی و رفع پریشانی گردد، تا عباس قلی خان و حاجی سیف الدین خان، به اطمینان‌خاطر عازم تقبیل آستان آفتاب مظاهر شوند. اعلی حضرت قدرقدرت مسئول ایشان موصول به عزّ قبول فرموده، کریم خان درّانی چاوش‌باشی سرکار خاصه شریفه را به رفتن قلعه مأمور نمودند. بعد از رسیدن خان مشار الیه به قلعه، حاجی سیف الدین بیات- که کهنه‌تولک خدیعت‌پیشه و در فنون مکر و حیله استاد پیران ویسه بود- به عباس قلی خان گفت که من مدتها در خدمت پادشاهان بوده و عمر خود را در کارهای دنیوی صرف نمودم. روزگارها به عیش و کامرانی گذرانده و آرزویی در دل و هوسی در خاطرم نمانده است. توکل به خدا کرده پیش پادشاه می‌روم که اگر به تدابیری که مذکور ضمیر من است، توانستم مزاج اشرف اعلی را بر سر ملایمت آورده و این ابر آتش‌بار غضب را از سر واکرده مقضی المرام بازمی‌آیم و به سعی خیر و نیک‌نامی در میان خلایق حاصل می‌نمایم، و الّا تو در میان قلعه پای ثبات فشرده، قلعه را زینهار از دست ندهی و چیزی را که من از راه ظاهرداری گفته یا نوشته بفرستم، هرگز گوش بر آن ننهی. الحاصل کریم خان درّانی را به رسم گرو در قلعه نگاهداشته و عباس قلی خان بیات را در شهر و بنای کار بر خدعه و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۳

مکر گذاشته، خود به اردوی معلی آمد و مشمول انظار عفو و بخشایش شده به مرحمت خلعت مهر لمعان و دیگر عواطف و عنایات نمایان نوازش یافت و در این اوان شاه‌دل جان درّانی بامیزیی کشک‌چی‌باشی دیوان اعلی را به اتفاق امیر خان میش‌مست- که سابقه به سرداری دار السلطنه هرات سرافرازی داشته و بعد از آن به رتبه سپهسالاری ممالک خراسان رایت امتیاز افراشته بود- روانه جانب سبزوار و مأمور به گرفتن آن شهر و حصار فرمودند. مشار الیهما در آنجا رفته و قلعه را به نیروی شجاعت و مردانگی و زور بازوی دلاوری و قوت فرزانگی گرفته، با سکنه شهر طریق رفق و ملاطفت مسلوک داشته و نظر رعایت و ترحم به احوال اهالی آن دیار گماشته، روزی چندی رحل اقامت در آن مملکت انداختند و تتمه این گفتار ان شاء اللّه تعالی بعد از این مرقوم قلم حقایق‌نگار خواهد گردید.

چون در تمامی مملکت خراسان هوای ملک نیشابور به شدت برودت بین الجمهور مشهور می‌باشد و آن ولایت از فرط خنکی نسبت به جمیع اماکن سردسیر حکم کره زمهریر دارد، خصوصا در آن سال که برف و باران علی الاتصال از آسمان نزول می‌نمود و بیرون شهر مکانی و عمارتی که آفتاب سپهر سلطنت آن را بیت الشرف تواند ساخت نبود، آدم و دواب از صولت برد، زحمت بسیار می‌کشید و اکثر ذی نفوس از گزند هوا تلف می‌گردید. حاجی سیف الدین خان که در چشم برهم زدن، برف مناری از سخن برآوردن کمترین کاری از فنون و حیل آن پرفتن بود، در این وقت عرض نمود که هوا در کمال برودت و مردم اردوی معلی از این جهت در نهایت صعوبت‌اند. بنده دولت‌خواه بنا گذاشته که عباس قلی خان تا نوروز غله سورسات به عساکر نصرت‌مآثر برساند و نصف قلعه را از برای نزول عساکر فیروزی‌شمول خالی کرده و محول امنای سلطنت گردانند تا بندگان اعلی خود به دولت و اقبال چله‌های زمستان در آن مکان به آرام اطمینان بگذرانند و بعد انقضای ایام شتا و آغاز اعتدال هوا، رایات جهان‌گشا متوجه ملک‌گیری شود و مهم خراسان و تسخیر غیره ممالک ایران بر وجهی که مرکوز خاطر الهام‌توأمان است، صورت‌پذیر گردد. و خفیه به عباس قلی خان گفته می‌فرستاد که من آنچه در این‌جا می‌گویم محض ظاهرداری است، آن را محل اعتبار نباید داد، زنهار قلعه را خالی و در لوازم محافظت سستی و کم‌استقلالی نکنی که اردوی معلی از شدت سرما و فقدان آذوقه خودبه‌خود خواهد رفت.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۴

چون روزی چند در این قال و مقال گذشت و اثری از آنچه حاجی می‌گفت ظاهر نگشت، خاطر دریا مقاطر از ظهور آثار مکر و

مکیدت آن فرقه ثعالب خدیعت، بی‌حلاوت گشته، شاه ولی خان درّانی بامیزیی کشک‌چی‌باشی دیوان اعلی و امیر خان عرب میش‌مست سپهسالار را- که در الکای سبزوار تمکن و استقرار داشتند- طلب حضور فرموده همت به تأدیب قلعگیان وخیم العاقبت گماشتند. توپچیان آتش‌دست و قنباره‌چیان شعله‌فطرت، به موجب اشاره والا به انداختن گلوله‌های توپ و خمپاره‌های قلعه‌کوب، دود از نهاد بنیاد مخالفان شقاوت‌نژاد برآوردند و چند برج طرف شرقی و جنوبی حصار را به خاک هموار کردند. غازیان مظفرلوا و بهادران ظفر التوا دامان سعی به کمر زده فوج‌فوج، از هر سمت یورش برده از منافذ و معابر که امکان درآمدن یافتند، بالای بروج و جدار برآمده و در میان کوچه و بازار داخل شده، شروع به تقدیم لوازم تجلد و دشمن‌کشی نمودند. شهریان نیز هجوم عام کرده دست به محاربه گشادند. برنا و پیر و زن و مرد از صغیر و کبیر، همه یک‌دل و یک‌جهت شده، داد کوشش و جدال دادند.

مردم قشون در آن شورش بی‌سر و بن، دست کوشش عاطل و تلاش و تردد بی‌حاصل دیده، خود را از قصد مداخلت شهر بازکشیدند. رؤسا و ریش‌سفیدان نیشابور در آن وقت مآل‌اندیشی را کار فرموده و صدور این حرکت را از شهریان، مثمر نکال و خذلان تصور نموده، جمعی از علما و درویشان را قرآنهای مجید بر کف دست داده، مستدعی عفو و مرحمت و در باب خالی کردن و دادن قلعه ملتمس مهلت شدند.

بندگان حضرت اعلی به مقتضای مروت جبلی و رحم فطری رقیمه صفح بر جراید اعمال آنها کشیده، قشون از یورش و جنگ منع فرموده پس طلبیدند. در این اوان شاه ولی خان درّانی بامیزیی و امیر خان عرب نیز حسب الطلب، وارد درگاه آسمان‌جاه گشته و چون خنکی هوا و گزند سرما چنانچه ذکر یافت از حد متجاوز و آذوقه هم در اردوی معلی به مرتبه قلت و نایابی رسیده بود، در رای صواب‌نمای الهام‌انتما انسب و اولی چنان نمود که در آن سال مراجعت کرده، موسم زمستان در نواح گرمسیر گذرانده، انتظام مهام خراسان منوط به وقت دیگر دارند. بناء علیه رایات عالیات به‌سمت دار القرار قندهار برافراخته شده و خاص و عام از محنت یساق پرمشاق برآمده، از میامن دولت خدیو آفاق در ظل راحت و آرام مقام گرفت و حاجی سیف الدین خان در سزای کذب و نفاقی که اندیشیده بود، رخصت مراجعت به شهر نیشابور نیافته، مأمور به توقف اردوی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۵

منصور گشت و در این وقت عریضه مخلص خان درّانی سردار ترکستان، به‌نظر خدیو ممالک‌ستان رسید که مشار الیه ترکستان رفته و اشرار آن حدود را تنبیه و تأدیب نموده، ولایات بلخ و اندخود و شبرغان را به تائیدات الهی و نیروی طالع خورشید مطالع شاهنشاهی، به ضبط و تسخیر درآورده است.

[وقایع سال پنجم]

وقایع سال فرخنده‌فال پنجم جلوس میمنت‌مأنوس این زینت‌افزای اریکه شهریاری مطابق سنه هزار و یکصد و شصت و چهار هجری نبوی موافق سال سعادت‌اشتمال قوی‌ئیل ترکی

گشت طراوت فضا باز نسیم بهاررنگ ز دلها زدود صیقلی روزگار

رایت نوروز گشت سایه‌فکن در جهان‌رفت ز صحن چمن باد سحرگه غبار

نرگس مخمور گشت محو تماشای گل‌سوسن آزاد گشت شیفته زلف یار زینت‌بخش اورنگ چهارم به اراده رونق‌افزای عالم، با چتر زرنگار و طلعت نوربار از آرامگاه حوت به تختگاه حمل آمده، عاملان وی را از تصرف اقلیم چمن معطل و قوای نامیه را به تجدید کارخانه نشو و نما مشغول العمل ساخته، نضارت در اشجار مانند روح در اجساد، ریشه‌دوانی آغاز کرد و انواع نباتات به تحریک باد بهار سر از گریبان خاک برآورده، افسردگی از طبع روزگار چون غم از خاطر خوبان سمن‌عذار، برون رفته و یبوست دماغ کوهسار را از تأثیر هوای طراوت‌بار، مبدل به رطوبت گشته صورت آبشار پذیرفته، اعتدال هوا در طبایع برنا و پیر تأثیر کرده،

اشجار و اغصان را سرمایه مزید نشو و نما گردید و اهتزاز فصل ربیعی شکفتگی مزاج روزگار گشته، دلها را از وفور نشاط به سوی سیر و شکار کشید و در همین اوقات خرّمی آیات به عرض واقفان بساط فلک مناط رسید که میر منو پسر قمر الدین خان وزیر مشهور به معین الملک، صوبه‌دار لاهور، خزاین موفور و افواج غیرمحصور و توپخانه قیامت‌نشور فراهم آورده، از خفت عقل و قلت شعور، صدرنشین و ساده تکبر و غرور شده گردن خودسری افراخته، به خیال تمرّد و سرکشی پرداخته، گمان آن دارد که هرگاه از جانب بندگان اعلی حضرت خاقانی زوری به او رسد و کاری بر سرش افتد، از طرف شاه و پادشاه هند کمک به او خواهد رسید و به امداد او و قوت خویش چاره‌ساز کار خود تواند گردید و به اعتماد این مظنّه بی‌بنیاد، محصلان درگاه پادشاهی را- که از برای تحصیل متوجّهات دیوانی و وجوهات مقرره

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۶

سرکار سلطانی پیش او رفته بودند- در مقام تعلل داشته و نظر به مآل کار نگماشته، در دادن مالیات تقاعد ورزیده سالک مسلک تعنّد گردیده است.

حمیت پادشاهانه و غیرت خسروانه به اصغای خبر این حرکات جاهلانه از آن مصدر اطوار بیخردانه به جوش آمده به دولت و اقبال با کوکبه عظمت و اجلال، متوجه دار السلطنه کابل شده و موسم تابستان در آن مکان عشرت‌نشان گذرانیده، در ساعت و زمان اسعد رایات عالیات به صوب الکای پیشاور برافراختند. بعد از طی مراحل به پیشاور رسیده، چند روز سایه عاطفت بر مفارق ساکنان آن ملک انداختند و از آن‌جا خان جان خان سردار را با جمعی از افواج نصرت‌شعار، از رکاب ظفرانتساب روانه سمت پنجاب ساخته، و خود نیز سه روز بعد از رفتن سردار از پیشاور، حرکت فرموده عزیمت مقصد نمودند. بعد از آن‌که نهنگان بحر وغا به نیروی اقبال جهانگشا از آب اتک گذشته به امن‌آباد گجرات رسیدند. معین الملک خبر عبور موکب منصور از آب اتک شنیده، با یک‌صد هزار سوار نیزه‌دار خنجرگزار و دویست هزار پیاده تفنگ‌چی قادرانداز صاعقه‌کردار و دو هزار عراده توپ و بادلج و زنبورک و غیره آلات ادوات آتش‌خانه قیامت‌آشوب که داشت، قبل از ورود موکب مسعود به حدود پنجاب، از آوازه آمدآمد رایات ظفرانتساب، تدارک اسباب جدال دیده، مصمم استقبال به عزم قتال نشسته بود از شهر لاهور برآمده، به شاه دره- که یک فرسخی شهر مذکور واقع است- نزول نمود. در همان روز مردم گجرات و غیره محالات را- که در سر راه سپاه انجم‌شمار بودند- دید که گریخته می‌آیند. باعث فرار از آنها پرسید. ظاهر نمودند که شاه جم‌جاه وارد گجرات گردید. معین الملک باور نکرده گفت که جواسیس من همین امروز خبر عبور از دریای اتک آورده‌اند! گجرات کجا و اتک کجا؟ مسافت کلی دارد و خبری که شما می‌گوئید دروغ است. شب به‌همین وسوسه و تشکیک گذشت که ناگاه صبح سردار با پنج شش هزار نفر سوار جرّار از افواج فیروزی‌شعار همراهی خود، به رسم ایلغار نزدیک به معسکر معین الملک رسیده و موافق کیش سپاهیگری به یک سمت اردوی او ریخته دستبرد کرده، جمعی را جریح و قتیل و جمعی را دستگیر و اسیر نموده، کالبرق الخاطف عنان‌تاب گردیدند.

معین الملک بر کذب اخبار منهیان و صدق اظهار گریختگان آگاه شده و بعد از ساعتی از محل استعجاب برآمده، سید جمال الدین خان و سیف الدین محمد خان و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۷

غازی بیگ خان و خلف محمد خان بخشی خود را مع بیست هزار سوار به سرکردگی کورامل- که در خانه او دیوان و صاحب اختیار کل بود- تعیین نموده، خود به انتظار تلاقی این فوج با پیشتازان لشکر دریاموج چشم به راه داشت و در پی تحقیق و تشخیص مخیم اقبال، مستخبران صبااستعجال گماشت. قشون او هرچند به کام تعجیل شتافتند، اثری از بهادران نصرت‌توأمان نیافتند. وقت نماز عصر که جماعت مذکور معاودت کرده به منزل‌گاه خود می‌رفتند، اتفاقا با جمعی دیگر دلاوران نصرت‌مند- که آنها نیز از قرب لشکر معین الملک دست‌برد کرده مراجعت به اردوی کیهان‌پو نموده بودند- بر پل شاه دوله دچار شدند. زد و خوردی به میان

آمد. هزبران فیروزی‌نشان، جنگ قراولی کرده و چند اسب از آن هرزه‌سران به‌دست آورده، روانه مقصد گشته و مخالفان نیز روی به لشکرگاه خویش آوردند. وقت شام، افواج قراولان طرفین به مقر و مقام خود رسیدند و خبر منقح به معین الملک معلوم گردید که رایات عالیات در گجرات ارتفاع یافته و آفتاب قهرمان جلال بر سمت الرأس او تافته، الحاصل هردو لشکر به جای خویش منزل داشت و قراولان موکب والا هر روز به نزدیک پل شاه دوله رفته و از آن طرف نیز افواج آراسته سوار شده به میدان آمده، دست بازی با یک‌دیگر می‌کردند و شام‌گاه، فریقین عطف عنان نموده، رو به معسکر خویش می‌آوردند.

بعد از چند روز معین الملک مولوی عبد اللّه را- که بار اول هم از جانب او به درگاه سپهراشتباه آمده و به چرب‌زبانی، بانی مبانی قرار و مدار شده، باعث اطفای آتش حرب و پیکار گشته بود- در این ولا- نیز خواست که به دستور سابق واسطه انجاح مطالب ساخته، مدعیات خود را به عرض رساند و قضای آسمانی را به مکر و تزویر برگرداند. به این خیال پراحتیال، مولوی مشار الیه را روانه درگاه معلی نموده معروض داشت که در سال ماضی و در این سال، آفت سماوی و ارضی به محصول چهارمحال رسیده و از محصولات چیزی به عمل نیامده، امیدوار است که مال سال گذشته در وجه آفت مجری شود و مال سال حال به سه قسط واصل خزانه عامره سازد، با این وضع که قسط اول در همین مکان که محل نزول اردوی نصرت‌شمول است، از نظر بگذرانند و قسط دوم بعد معاودت بندگان حضرت قدرقدرت به پیشاور و سوم در کابل بلاعذر و تأخیر برساند.

جناب حضرت اعلی، ملّا جلال درّانی و حاجی محراب خان درّانی را به اتفاق میرزا احمد مأمور فرموده، اعلام نمودند که مردمی را که او جمع آورده مستعد جنگ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۸

شده است، اکثری اهل اسلام و رعایای آستانه فلک‌احتشام‌اند، چرا ناحق به کشتن می‌دهد و خون مسلمین پاک‌آئین به گردن خود می‌گیرد؟ نواب همایون ما را خیر خلایق منظور و استحصال وجه مقرر محظور است، امری دیگر مطمح نظر مرحمت‌اثر نیست.

خیالات باطل از سر به‌در کرده مبلغ معین موافق قرارداد خود بدهد و از پنجه سخط و سطوت پادشاهی‌وار دهد. وجه آفت حسابی مجری در حساب است و بی‌حساب ساقط از درجه جواب. حاجی محراب خان ارشادات هدایت سمات مفصلا و مشروحا به معین الملک ابلاغ نمود و معین الملک و اعوان از راه جهل و غفلت از مآل کار، زبان در جواب به این گفتار گشود که ما هم مسلمان و مسلمان‌زاده‌ام، حفظ عرض و ناموس این دین و احتراز از سفک دماء مسلمین واجب و لازم می‌دانم و نمی‌خواهم که ستیز و خونریز به میان آید، لیکن به سبب بی‌زری که از عدم وصول محصول چهارمحال و ویرانی و پایمالی ملک که به ورود عساکر اجلال رو داده، ناچارم و به تقاضای طلب انبوهی کثیر که یک صد هزار سوار و هشتاد هزار پیاده جرّار است گرفتار می‌باشم. این‌ها می‌گویند که تنخواه ما بده، ما دانیم و شاه. از جانب امنای دولت پادشاهی حکم می‌شود و از سرکار پادشاهی مطالبه می‌شود که زر بکن سر به راه عهده برآی! این دو تقاضا شدن محال و انفصال قضیه منحصر به‌همین منوال است که زبانی به مولوی عبد اللّه عرض شده. چون زمان مکالمه مدتی کشید و توقف فرستاده مزبور پیش معین الملک به طول انجامید، معلوم ایستادگان پایه سریر اعلی گردید که معین الملک استمداد از احمد شاه پادشاه هندوستان نموده می‌خواهد تا به ورود کمک پادشاه هند، اوقات به لطایف الحیل بگذرانند. خاطر دریامقاطر خاقان غیب‌دان، از مکر و فریب آن حیله‌جو و امتداد ایام گفت‌وگو، طیش‌آلود گشته، سمند عزیمت آسمان‌سطوت از گرمی مزاج بندگان حضرت قدرقدرت جولانگر میدان مسارعت و تکاپو گردیده، وارد پل شاه‌دوله شد. جمعی از افواج قاهره به موجب حکم اشاره، به قرب دایره لشکر معین الملک رفته، برخی از لشکریان او را کوفته و کشته معاودت نمودند. معین الملک خبردار گشته و بساط لیت و لعل را در نوشته یافته، حاجی جلال و محراب خان مذکور را که در معسکر او بود مخلع ساخته مرخص نمود و به چاپلوسی بی‌محل دست چاره‌جویی گشود، غافل از آن‌که قضای آسمانی را نتوان به افسونگری از راه برگرداند و آتش سر به فلک کشیده را به آب تدبیر فرونشاند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۷۹

ذکر محاربه خاقان ممالک‌ستان با میر منوی پسر قمر الدین خان وزیر پادشاه هندوستان و شکست یافتن مومی الیه از بهادران موکب منصور و مسخّر شدن ولایت سراسر نزهت لاهور و التجای میر منوی مزبور به درگاه آسمان‌جاه و سرافراز گشتن او به تفقدات بی‌غایات شاهنشاه

القصه پادشاه آسمان‌جاه تائید سپاه، از پل شاه‌دوله حرکت فرموده از دریای راوی عبور نموده به فیض باغ- که متصل شهر لاهور واقع است و پیش‌خانه‌کشان سرکار والا پیش‌خانه سعادت آشیانه را در آن مکان دلکش زده بودند- به دولت و اقبال نزول اجلال فرمودند. معین الملک نیز از شاه دره کوچ کرده به کنار دریا فرود آمد و صبح از دریا گذشته به باغ فاضل که عقب قلعه است نزول کرد. چون فیض باغ «۱» در کوچه به‌سمت شهر واقع و از نبودن میدان واسع جنگ‌جویان لشکرشکن را تک‌وتاز در آن مضیق ممتنع بود، شاه دانادل حقیقت‌آگاه که نشیب و فراز هزاران نبردگاه به پای نگاه پیموده و حظی وافر از تجربه برداشته و در چندین معارک و مغازی، خود به نفس سراپا تقدیس مصدر تردّد و کوشش شده، اعلام فتح و ظفر افراشته‌اند، از آن تنگنا برآمده به باغ شالامار- که میدانی دارد بس فراخ که ابحار افواج به کشادگی در او موج‌زن شود و اثر تحرکی از این کنار تا آن کنار ظاهر نگردد- قرار گرفتند و شهر میان دو لشکر جرّار مانند جزیره در میان دو بحر زخّار نمودار بوده و عافیت رخت از آن مقام برداشته، ویرانی خان و مان خود تماشا می‌نمود.

روز سوم معین الملک از باغ فاضل حرکت کرده فیمابین باغ فاضل و شالامار که تل‌های بلند از رماد خشت‌پزی واقع بود، آن را به اصطلاح اهل هند پزاوه گویند و آن توده‌هایی می‌باشد از بقیهٔ العمل خشت‌پزان که زمین محکم در نواح شهر معین نموده حفر کنند و خاک آن را خمیر کرده خشت به قالب زنند و بعد خشک شدن در زمین مرتفعی اول تهی از خاشاک بگسترند و خشت‌ها را مانند اجزای کتاب که صحّاف برای شیرازه فراهم کنند، پهلوی هم‌قطار در قطار بر روی آن بچینند و باز تهی از خاشاک بر آن گسترده و خشت‌های دیگر به دستور بالای آن چیده، ته به ته توده بلندی به شکل کره

---

(۱). در متن: شالامار.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۰

سماوی برآرند- که در ارتفاع با گنبد سپهر فلک هم‌سر و دورش در پهناوری با دامن صحرا برابر باشد- و بعد از مرتب شدن این برج سپهرآسا پاره‌ای آتش بر سر آن بگذارند به تحریک باد مشتعل شده آهسته‌آهسته به پائین رسد و سراپای آن از احتراق خاشاک مثل کره نار گردد و پس از آن‌که دود فرونشیند و آتش سرد شود از سر بگشایند.

خشت‌های پخته به رنگ مس برآید و بعضی جا که آتش عمل زیاده کرده باشد آن خشت‌ها گداخته و ده‌ده و بیست‌بیست با هم مقیم گشته متحجر گردد. بارکشان با مراکب در آنجا روند و آن خشت و جلمود احجارنما را برداشته، جایی که مطلوب باشد ببرند و عمارات رفیعه و قلعه منیعه از او تعمیر یابد و هم بر این منوال خشت‌پزان در آن مکان هر سال عمل مکرر کنند و به مرور سنین از خاکستری که باقی ماند تله‌های کوه‌پایه به آسمان سرکشد و رفته‌رفته حکم پشته‌های زمین به هم رسانده، در موسوم بر شکال سرسبز شود و از دور چون کوه‌های زمرد در نظرها جلوه ظهور دهد و هوسناکان در آن اوقات به تماشا روند و از طراوت سبزه مطرّا و آبهای لطافت‌پیرا- که در پای آن کوهچه‌های عجایب‌انتما جمع می‌شود- نگه را آب دهند و در غیر موسم برشکال به همان قسم توده‌های بی‌رونق و بی‌آب می‌باشد، مگر کسی خواهد چیزهای دوردست ببیند بالای آن برآید، اشیای پنج فرسخی و ده فرسخی ملاحظه نماید. یا اتفاق چنان افتد که در میان جنگ‌گاه واقع شود و از طرفین به قبضه هرکه درآید، رایات غلبه و استیلا برگشاید. از

این جهت تله‌های چندی که در حربگاه بود، معین الملک به اراده قابض شدن آن عزیمت نمود. منهیان همان وقت خبر به مسامع حقایق مجامع پادشاه بحر و بر رسانیدند. بندگان حضرت قدرقدرت پای مبارک در رکاب نصرت گذاشته، سمند برق جولان را به همان طرف گرم‌عنان گردانیدند.

به آهنگ کین پادشاه دلیربجنبید از جا چو غرّنده شیر

مشرّف شد از پای‌بوسش رکاب‌ز برج دو پیکر نمود آفتاب

یمین و یسار شه کینه‌کوش‌یکی قلزم آهن آمد به جوش

همه موج آن تیغ زهرآب‌داردر او قطره پیکان خاراگذار

ز پشت شتر نعره کوس جنگ‌چو آواز رعد از سپهر دورنگ

تفک‌ها به کف یکه‌تازان تیزبرافروختند آتش رستخیز

بلرزید بر خود سپهر بلندزمین شد گریزان ز نعل سمند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۱ چو دریا نمودار میدان حشردر او گرم، هنگامه بعث و نشر معین الملک تا گنبد انار کلی رسیده بود که افواج پادشاهی پیش‌آمد و سر راه بر او گرفت و هنگامه جدال و قتال اشتعال پذیرفت.

دهاده برآمد ز هردو گروه‌زمین شد به زیر سم بادپایان ستوه از وقت نماز ظهر الی دو ساعت گذشته، زمین از شور و غوغای جنگ، محشرآثار و هوا از لمعان سیوف و سنان، برق‌ریز و صاعقه‌بار بود و حمله تکاوران صرصرنهیب کوه‌انبوه افواج «کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ» می‌نمود. آخر الامر روز روشن از غبارانگیزی عرصه نبرد مانند شب دیجور تیره و چشم آفتاب چون دیده خفاش از لمعات خنجر و تیغ خیره گشته، زوایای آفاق را ظلمت لیل فروگرفته و به تعطل باصره از شناسایی همدیگر، نیران قتال انطفاء پذیرفت. فریقین دست کوشش در آستین کشیده و عنان از عرصه نبردگاه چیده، معین الملک در حوالی خطره مسطور نزول نمود و شاه جم‌جاه نصرت‌سپاه به شالامار توجه فرمود.

شب افگند بر روی گیتی نقاب‌زمانی بشد چشم فتنه به خواب

برآسود لختی دو لشکر ز کین‌فرود آمده هریک از پشت زین

ولی راحت و جان بی‌تاب کو؟قیامت به سر دیده را خواب کو؟ روز دیگر شاه فلک‌اقتدار، خان جان خان سردار را با قشونهای تحت او، مأمور به توقف باغ شالامار ساخته و خود از شالامار رایات ظفرآیات افراخته، زمین هفت‌کهره را- که در میان راه ملتان و لاهور است- به ورود مسعود، درجه ارتفاع نه فلک بخشیدند و معین الملک نیز از گنبد انار کلی کوچ کرده در کوره‌های خشت‌پزی فرود آمده، حصاری از توپخانه بر دور لشکر بست و توپ‌های بزرگ بر آن پشته‌ها برآورده و سنگری متین مرتب کرده به مأمن نشست. غازیان نصرت‌نشان هر روز از اردوی فیروز- که به فاصله هفت کروه از معسکر معین الملک بود- سوار شده می‌آمدند و از طرف معین الملک نیز افواج جرّار بی‌حصر و شمار، از سنگر برآمده جنگ تیر و تفنگ می‌نمودند و به ضرب تیغ و طعن سنان، زبان به ردّ و بدل می‌گشودند و چون میدان محاربه جولان‌گاه ادهم شب گشته، اشهب روز را عرصه تک‌وتاز باقی نمی‌ماند، فریقین رو به منزل‌گاه خود نهاده، معامله امروز را به فردا می‌کردند و فردا باز کمر به کینه‌جویی چست بسته، رو به نبردگاه می‌آوردند و از افواج قاهره سوای جماعتی که به جنگ سنگر مشغول بودند، جمعی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۲

دیگر دسته‌دسته به اطراف و جوانب رفته قرا و مزارع دسترس لشکر معین الملک تاخته و مواضع و دهات را آتش کشیده و خراب ساخته، هرجا نشانی از آذوقه و علف می‌یافتند به اردوی معلی می‌آوردند و در اثنای راه اگر کسی را از غله‌کشان و ضبّاط لشکر معین الملک می‌دیدند، او را علف تیغ بی‌دریغ نموده، اموال و احمال او را به غارت می‌بردند.

تـا چهار ماه این زدوبرد در میان بود و چرخ پیر به چشم تحیر بر زور بازوی جوانان دلیر تماشا می‌نمود و آخر الامر به سـبب مسـدود شدن راه آذوقه، کار بر لشـکر معین الملک در سـنگر به نهایت تنگی و ضـیقی انجامید و نرخ آذوقه به درجه‌ای بالا کشـید که یک من غله به وزن تبریز به یـک تومـان تبریزی با صـد تلاش بعضـی را میسـر می گردیـد و اکثری را جز دود آتش جوع به دیگ معـده نمی‌پیچیـد. دواب اکثری از نایابی علف و علیق به حدی زبون و مفلوک و ناچاق گردید که از حرکت بازماند و سـپاهیان بی‌مایه را فقدان قوت و سقوط قوت، سست و ضعیف ساخته، بر زمین عطلت نشاند. احدی را طاقت آن نماند که از سنگر قدم بیرون گذارد و به مقـابله بهـادران نبردجو دست از آستین حیرت برآرد. جنگـاوران مظفر نزدیـک به سـنگر رفته مبـارز می‌جسـتند. معین الملـک از مشاهده این حال در مقام تردد شده خواست که سنگر از آن‌جا برداشته در جای دیگر لنگر توقف اندازد که آذوقه در آنجا به لشکر او تواند رسـید و نیز این معنی به خاطر خود اندیشـید که سردار در شالامار تنهاست، بر سر او ریخته کاری از پیش باید برد و از یک طرف دل جمعی حاصل نموده، به محاربه افواج پادشاهی پای عزیمت افشرد.

به این اراده با بار و بنه از میان پزاوه‌ها کوچ کرد. قراولان سـرکار گردون‌مدار به‌جهت اسـتخبار به طریق اسـتمرار، بر گرد لشـکرگاه مشار الیه می گردیدنـد، اردوی او را در حرکت دیده همان دم یک نفر به جناح تعجیل شـتافته، خبر به مسامع قدسـی مجامع رسانید. شاه کرامت‌دسـتگاه که برآمـدن آن حیله‌گر را از سـنگر از خدا می‌خواست، این خبر دل‌خواه را بشارت فتح و ظفر دانسـته فی الفور سـوار شـده، میمنه و میسـره و قلب و جنـاح آراسـته کرده؛ اشـهب آسمان‌سـیر را سـبک‌عنان فرمودنـد. معین الملـک هنوز از پزاوه‌ها آن‌قدر راه نرفته بود که لشکر اژدهاپیکر به سروقتش رسیده صعود بر آن تپه‌ها نمود. خاقان عالم‌افروز مانند سلطان خطّه روز با بخت فیروز و طالع ظلمت‌سوز، بر تپه کوه شکوه سپهرآسا اعلام ظفر برافراخته و آن قلعه منیع‌تر از جبل را از فر طلیعه همایون، مشرق

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۳

انوار فتح و ظفر ساخته، سپاه نصرت‌لوا را مأمور به تنبیه اعدا فرمود.

هژبران پرکین در آن داوری‌نمودند آهنگ جنگ‌آوری

هوا قیرگون شد ز گرد سپاه‌شده تیره‌رو دیده مهر و ماه

ز غریدن کوس و شور یلان‌به لرزه درآمد زمین و زمان

ز بس برق می‌زد سنان سپاه‌نظر خیره می‌شد در آن رزم‌گاه

ز آهن‌قبایان خنجرگزارستاده به هر سو هزاران هزار

تفنگچی چه گویم به طرفی چه بودز جان مخالف برآرنده دود

درخشیدن تیغ خاراشکاف‌ربوده سیاهیّ شب از مصاف

ز نیزه‌گزاران در آن دشت جنگ‌نشان داده از نیستان پلنگ

دهل می‌خروشید بر سان شیریلان را به پیکار کرده دلیر

کمان‌دار و جوشن‌وران صد هزارپی حرب گردیده بس بی‌قرار

ز آواز طبل و صدای یلان‌به رقص آمده اسب در زیر ران

گروهی ز درّانیان از هرات‌همه رزم‌جوی و شجاعت‌صفات

گروهی از افغان با فرّ و جاه‌همه نام‌داران زرین کلاه

همه بوده از ملک احمدشهی که سازند میدان ز دشمن تهی

ز مهمند و وردک بسی نامدارکه بودند هریک چو اسفندیار

گروهی قزلباش و ازبک به هم‌زده از شجاعت چو شمشیر دم

گروهی ز بلخ و سمرقند و دشت که پیکان‌شان از حجر می گذشت

بسی سیستانی و هم زابلی‌ز افغان غلجایی و کابلی

گروهی ز تاجیک و تاتار و روم گروهی دلاور ز هر مرز و بوم معین الملک نیز فسخ عزیمت کرده، به اراده جنگ صف‌رو به میدان آورده تفنگچیان آتش‌خو و پیاده‌های نبردجو را به کثرتی که شمار آن به قیاس درنیاید و هجومی که به عرصه بی‌منتهای خیال گنجایش ننماید، پیش رو انداخته و توپخانه قیامت‌نشانه را موافق ضابطه پیش رو ساخته، آدینه بیگ خان و سیف الدین محمد خان را با قشون قزلباشیه و هندیه طرف دست راست و سید جمیل الدین خان و خواجه میرزا خان را با قشون اوزبکیه و راجپوتیه سمت دست چپ و بهکیار خان را چنداول و کورامل مقرر نموده، رایت استکبار در عرصه جدال افراخت.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۴

میدان کارزار اول از شعله‌افروزی آتش‌خانه صاعقه‌بار، قیامت نمون و محشرآثار گشت. از آواز توپخانه‌های تندرخروش، زلزله در زمین و غلغله در زمان افتاد و آتش‌دمی دهان تفنگ، رخت حیات جهانی خاکستر میدان وغا ساخته به باد فنا داد. رفته‌رفته جنگ دوردست به محاربه کوته‌یراق پیوست. پیغام اجل که به تبلیغ گلوله و تیر از دور می‌رسید، از زبان تیغ به مشافهه انجامید و صفیر تیر- که مقوله مرگ به سرگوشی کمان تقریر می کرد- برملا آورد. چشم حلقه زره را ناوک سینه‌دوز مژگان و تن تمام آهن جوشن را جوهر خنجر مغز استخوان شد. به باد حمله مجاهدان فیروزی‌نشان سرهای دشمنان از نهال قامت‌شان چون برگ رزان از باد خزان می‌ریخت و از کشاکش تلاش و جیقاش بهادران دست بالا، تار و پود حیات اعدا مانند تنیده عنکبوت از هم می گسیخت. تیر مغفرشکاف دلیران خصم‌افکن از چار آیینه و جوشن، مثل نگاه از عینک روشن می گذشت و افسون حیله و تدبیر مخالفان گزند سیه‌مار سنان را مانع نمی گشت.

ز بیداد تیغ جدایی‌فکن‌سر از تن جدا ماند و تن از کفن

جدا با زره دستها سوبه‌سوچو دامی که یک ماهی افتد در او

یلان همچو یاران بغل در بغل‌رسانیده با هم پیام اجل

به خون‌ریز هم بسته پیمان همه‌به کف قبضه تیغ عریان همه «۱»

ز خون گشت سیلاب بی‌حد روان‌حبابش همه مغفر سرکشان الحاصل یک پاس روز برآمده که آفتاب دولت خداداد را وقت طلوع به اوج کمال و اختر بخت مخالف را زمان فروشدن به ظلمت زوال بود. آغاز اشتعال نایره قتال و شروع هنگامه ستیز و جدال کردند و امتداد این معرکه جهان‌سوز- که یک ساعت او را سخت‌تر از صد روز قیامت حساب باید نمود- تا به دو پاس شب کشید. از لشکر معین الملک عالمی بیرون از احصار حد شمار با کورامل دیوان و جمعی غفیر از مشاهیر نابکار به قتل رسید. بقیهٔ السیف با نیم‌جان از معرکه به‌در رفتند و راه گریز پیش گرفتند. میر منو افتان و خیزان خود را به قلعه لاهور انداخت و دیده دل را از اشک ندامت و پشیمانی، جوی خون ساخت و توپخانه و فیل‌خانه و خزانه و جواهرخانه با شتران زنبورک و جزایر و بان که زیاده از حد شمار داشت مع یک صد هزار تفنگ افعی‌دهان و طوایل اسپان ترکی و عربی و دیگر کارخانه‌جات پر از ساز و سامان به ضبط امنای دولت ابدبنیان درآمد. روز

---

(۱). پس از این بیت به اندازه یک صفحه، ظاهرا برای تصاویر میدان جنگ سفید مانده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۵

دیگر حکم قضاشیم به سرافرازی خان جان سردار، شرف اصدار یافت که قلعه را از وجود مخالف خالی کند و فتنه را مجال مکث و فرصت امهال ندهد. معین الملک آگاه از صورت حال گردیده و طریق سلامت و نجات جز توسل به دامان دولت ابد اتصال ندیده،

با یازده نفر از راه موری دروازه بیرون آمـده، خود را به اردوی همایون رسانـده، دل را به امید عفو و عاطفت خدیو مکرمت‌طینت به مأمن عافیت نشاند و این بیت حالی پیش ملازمان بارگاه عالی خواند.

بازآمد بنده‌ای بگریخته‌آبروی خود به عصیان ریخته چون این مقال عجز اشتمال به عرض اشرف خسرو قدسی‌خصال رسید، حکم والا لمعه‌پیرای صدور گردید که بیرون لشکر از برای او چادر زدند و جمعی از بنده‌های متعمد به رسم محافظت تعیین فرموده، مقرر داشتند که بدون امر داخل اردوی نصرت نیرو نشود و شب به عنایت الوش خاصه از حضور مطمئن و مسرور شده، خاطر فاتر را از واهمه پرداخت و روز دوم به وساطت سردار شرف‌اندوز ملازمت کیمیا خاصیت گشته، به عطای خطاب فرزندی سر به اوج سماوات افراخت و نسقچیان کیوان‌صلابت از پیشگاه خلافت به‌جهت حفظ و حراست مال و حال اهالی آن ولایت تعیین شدند که بر سر دروازه‌ها و محلات شهر نشسته، نگذارند که کسی از لشکر اژدهاپیکر، بدون حکم قضانمون داخل شهر شود و دست جور و تعدّی و آز بر شخصی از رعایا دراز کند.

حسب الفرمان قدر توأمان، احدی از ملازمان رکاب سعادت‌انتساب را قدرت آن نشد که به یک نفر از فقیر و غنی آن‌جا به قدر سر موی زحمت و اذیت تواند رسانید و قوی‌دستی، پنجه عاجز و بی‌دست و پای را تواند تابید. به افاضه فیوض نامتناهی حضرت ظل اللهی، عموم خلایق را از مشرق امید صبح رفاه حال دمید و آفتاب مکرمت سلطنت بر ساحت احوال عالمیان تابید. عموم خلق اللّه به میامن مراحم و افضال خدیو بلنداقبال، به دار الامان حفظ حمایت محروس و مصون نشستند و از خوف دست‌برد و نهب و غارت محفوظ و مأمون گشتند.

بعد از آن معین الملک مبلغی به رسم پیش‌کش متقبل و متعهد شده از برای تحصیل وجه معین مستدعی به شهر رفتن گردید و معروض گردانید که وجه مزبوره را در چند روز سرانجام کرده داخل خزانه عامره سازد و بعد از این نیز مبلغ یک کرور روپیه که عبارت از پانصد هزار تومان تبریزی بوده باشد، از بابت مالیات چارمحال موافق عهد و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۶

پیمان که قبل از این در میان آمده، بلاقصور و انکسار هر سال به سرکار گردون‌مدار رسانیده، از قبول آن سر افتخار بر ذروه مهر و ماه افرازد. اگرچه همت ملوکانه که خراج هفت اقلیم در نظر نیارد و کنوز قارون را به جوی برندارد، در قبول آن رضا نمی‌داد و استغنای طبع والا را نگاه توجه بر آن نمی‌افتاد، لیکن بنابر مبالغه و اصرار معین الملک قبول این مسئول فرموده او را از اردوی عالم مطاف رخصت انصراف بخشید.

معین الملک به شهر رسیده مردم متمول و ارباب بضاعت را مجتمع گردانیده فراخور حالت و استطاعت هرکس وجه به اسم او حواله داشت و محصّلان ساعی از برای تحصیل وجه معهوده، بر اهالی بلوکات و بلده گماشت. جملگی ساکنان و همگی متوطنان شهر و محالات توابع متباعدا عن المتنافر و الکراهه قریبا بالطوع و الرغبه، در شکرانه حفظ ناموس و جان، زرهای نذر بر خود پذیرفته و ادای آن را از مهمات سعادت و اطاعت فراگرفته به توسط معین الملک به خزینه دولت گنجینه عامر و دامن حال خود را از عواید فیوض کثیر المرام لبریز فواید ساختند.

از آنجا که پادشاه هندوستان به مقتضای حداثت سن و فقدان امرای فطن، در این عرض مدت که اردوی کیهان‌پوی در ظاهر لاهور اقامت داشته، به ارسال سفیر و در تحریر مراسله اتحاد تأثیر نپرداخت و خود را از تحصیل این سعادت مهجور ساخت و مع هذا اخبار وهن سلطنت و اختلال امور دولت هندوستان و شیوع آثار کفر و ظلام در معموره دار الاسلام به تواتر و توالی به عرض ایستادگان پایه سریر گردون‌نظیر عالی می‌رسید. بنابر آن عزیمت دار الخلافه شاه جهان‌آباد و دفع مواد فسق و فساد، مرکوز ضمیر آفتاب تنویر گردید. معین الملک از این معنی آگاهی یافته حسب الایمای پادشاه هندوستان که بالاستتار و الکتمان، از فرط هول و هراس عساکر ظفراساس، مکرر به او می‌نگاشت که به هر نحوی که تواند و تدبیر و مساعی که داند، اردوی کیهان‌پوی را از همان‌جا راضی به

معاودت گردانـد، تأویلات و تمهیـدات انگیخته و بـا امنـای دولت و ارکان سـلطنت طرح توسل ریخته به کمال خضوع و انکسار و نهـایت خشوع و افتقار به عرض والا رسانیـد که صوبه ملتان به طریق نعل‌بهای غازیان نصرت‌نشان، از ممالک هندوسـتان وضع و به مملکت محروسه برکت‌مـانوسه انضـمام و یـک کرور روپیه در عوض ترک عزیمت هندوسـتان سوای وجوهـات معروضه پنجاب به طریق نزل غلامان آستان کروبی‌مقام قرار یابد و سبیل ایصال وجه آن‌که تا ادای این زر، خطه کشمیر بهشت‌نظیر،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۷

تعلق به امنـای دولت خـدیو آفاق‌گیر داشـته باشـد و بعـد از وصول زر قرار داد، باز موافق دسـتور سابق، صوبه کشـمیر به دولت بهیّه گورکـانیه واگذاشـته شود و در خصوص امحـای مراسم کفر و بـدعت و اجرای احکـام شـریعت، متعهـد شـد که عریضه به پادشاه و شرحی به امرای عالی‌جاه نوشـته، ایشان را تابع فرمان معلی سازد. خـدیو بنده‌پرور فیض‌گستر هم به مقتضای عنایتی که به حال معین الملک داشـتند، چهره التماس او را به گلگونه پذیرایی برآراسـتند. مومی الیه از نیل این مرام چندان بالید که در پیراهن نگنجید و به هزار زبـان سپاس‌گزار این موهبت عظمی و مرحمت کبری گردیـده، زبـان حال را به دعای دوام دولت‌ابـد اتصال گویا ساخت و به ادای تسلیمات نیازآیات و تقدیم کورنشات عبودیت‌سمات پرداخت.

بعـد از آن به موجب عرض معین الملـک، عالی‌جاه قلنـدر خان درّانی به سـفارت هندوسـتان مأمور گردیـد و معین الملک نیز وکیل خـود را همراه نموده بـا ایلچی مزبور روانه گردانیـد که خـاطر پادشـاه و ارکـان آن سـلطنت را از توهّم و تشویش مطمئن سـازد و به اجرای قبول وجوه مـذکوره بر لوحه تشـریح و تبیین برطرازد، تـا عهـدنامه شـقوق مسـطوره به موامیر، مختوم سـاخته ارسـال دارنـد و من‌بعد خود را از گرداب بیم و اضطراب برآرند.

فرستادگان مزبور به پای سرعت و استعجال مسافت راه نوردیده و هیچ‌جا مکث و اهمال نورزیده به منزل مقصود رسیده، شاه و وزیر هندوسـتان را که از سـهم عسـاکر بهرام‌صـولت چـون بیـد بر خـود می‌لرزیدنـد به ایصـال خـبر انصـراف جیـوش بحرخروش، مطمئن گردانیدند. پادشاه هندوستان این معنی را فوز عظیم و نوید فخیم انگاشته و مقدم سفیر روشن‌ضمیر را غنیمت پنداشته، امرای خود را به مهمان‌داری و تقـدیم مراسم دلـداری سـفیر مزبور برگماشـته و سـریعا عهدنامه مذکور به قلم طوع و رغبت برنگاشـته به مشار الیه حواله کرده، پیام‌هـای اتحـاد و آرا و منطوقات نیازپیرا بر زبان آورده، ایلچی را مرخص و خود را در زمره یک‌جهتان و مخلصان این دودمان کرامت‌نشان مختص نمود.

در بیان معاودت شاهنشاه صاحب‌توکل به‌سمت دار السلطنه کابل و کیفیت صادرات آن زمان و ذکر سوانح ممالک خراسان

چون خاطر قدسی مظاهر اشرف از انتظام مهام پنجاب فراغ حاصل کرد، بعد از مراجعت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۸

ایلچی و رسـیدن عهـدنامه پادشاه هندوسـتان، صوبه‌داری پنجاب را به دسـتور سابق به معین الملک عنایت و خلعت آفتاب شـعاع مع یک رأس اسب عراقی با زین طلا و شمشیر قبضه مرصع به مومی الیه مرحمت فرموده، گوش نصیحت‌نیوش او را در باب بند و بست صوبه پنجاب و حزم و احتیاط- که لازمه ارباب ثروت و جاه است- و ثابت و راسـخ بودن بر عهد و پیمان به لآلی گرانمایه مواعظ و نصایح سعادت‌پیرایه، زیب و زینت بخشیده، از درگاه معلی مرخص و عنان عزیمت به صوب دار السلطنه کابل معطوف گردانیدند و همگی همت علیا به ترفیه احوال رعایای ولایات و قرای اثنای راه مصـروف داشـته، تفرج‌کنان و شکارافکنان، در ساعت سعد، داخل دار السـلطنه کابل شدند و در این اوقات خجسـته‌ساعات صـبح تا شام اذن بار عام، به نیت انتفاع و احتظاظ به جمهور خواص و عوام داده و ابواب نصـفت و عدالت، بر روی روزگار مظلومان سپهر ناهنجار و درهای خزاین بی‌شمار، به مقابله بی‌نوایان و تهی‌دستان آن دیـار گشـاده و هر فردی از افراد عرصه حی را به حضور کرامت‌ظهور طلب داشـته، عرض مطـالب کلیه و مآرب جزئیه هر یک را به

گوش مرحمت‌نیوش اصغا فرموده، در مقام معدلت دقیقه‌ای از دقایق داددهی و فریادرسی و در موقع سخاوت، شمه‌ای از مراحم احسان و انعام نامرعی نمی‌گذاشتند، چنانچه هر یکی از میامن عدالت و برکات سخاوت آن مظهر رأفت الهی و مصدر فیوض نامتناهی، به اقصی مراتب مرام و اعلی مدارج فایز گردیده زبان صدق ترجمان به دعا و ثنای آن نوشیروان زمان و باذل سرمایه بحر و کان می‌گشود و شبها موافق معمول سلاطین اسلام‌پرور و خواقین دادگستر، جهت تدقیق مسایل دین مبین و ترویج ملت حضرت خیر المرسلین صلوات اللّه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین، جمعی از اعاظم علمای زمان و برخی از اجله فقهای عصر و آوان، باریاب محفل حضور لامع النور و پرتواندوز فیوض انجمن معارف ظهور می‌شدند و مجموع آن اوقات بابرکات و تمامی آن ساعات سعادت‌سمات، به تحقیق غوامض علوم شریعت و تنقیح دقایق ملت بیضا- که امضای احکام معدلت با کافه رعایا و اجرای اوامر نصفت با عامه برایا بدون آن متصور نیست- مصروف می‌گردید.

در این سال فرخنده‌فال، عنوان فتحی که در خراسان به اقبال خدیوکیهان به اولیای دولت ابدتوأمان رو نمود، این بود که یوسف علی خان جلایر بعد از مراجعت رایات ظفرمآثر از خراسان به صوب قندهار، هفت هشت هزار کس از قشون ترکیه جمع کرده و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۸۹

از شهر کلات برآمده بر سر بهادر خان حاکم مهنه- که سر از اطاعت یوسف علی خان پچیده، در مهنه که از محالات متعلقه کلات است نشسته بود- رفت. چون مهنه نزدیک مرو است، بهادر خان به علی نقی خان بیگلربیگی مرو شرحی نوشته استدعای کمک نمود. علی نقی خان با قشونی که داشت به مدد او شتافت. جنگی عظیم در فتین واقع شد. آخر شکست بر یوسف علی خان افتاد. گریخته به کلات رفت. قلیج خان جلایر ابن عم او نیز- که در مشهد مقدس بود- از وقوع این واقعه هراس برداشته شهر مشهد را خالی گذاشته روانه کلات شد و علی نقی خان کوس فتح‌نوازان، به ارض فیض‌نشان آمده، شهر را به تصرف درآورد و خود را صاحب اختیار کل خراسان شمرد. جماعت اکراد تسلط او را گوارا نداشته، از در خصومت و نزاع درآمدند و میر علم خان نیز با قشونهای اعراب به آن طایفه پیوسته و همگی کمر اتفاق بسته و طرح جنگ انداخته و علی نقی خان را از معرکه مغلوب ساخته، از شهر برآوردند و خان مزبور ناچار شده به مرو شاهجان رفت. جعفر خان و میر علم خان هردو مثل سابق نزد شاهرخ شاه حاوی مهمات دربار و به امور وکالت مختار شدند. چون میر علم خان با اسماعیل خان حاکم خواف- که توسل به آستان فلک‌بنیان جسته بنای استقلال خود را محکم ساخته بود- عداوت قلبی داشت و او را در خراسان دشمن عظیم خود می‌پنداشت، قشونهای کرد و عرب و ترک همراه گرفته و جعفر خان کرد را در شهر گذاشته بر سر او رفت. مقصودش این‌که اگر آنجا ظفریاب شود، بر سر دار السلطنه هرات- که ملک موروث حضرت اعلی است- رود و آن ولایت را از تصرف اولیای دولت قاهره بدر کند و اگر کاری از دست او نگشود جعفر خان قشون به کمک او روانه خواهد نمود. بعد از ورود به نواح رود، توپخانه بر قلعه بسته مشغول لوازم قلعه‌گیری شد. انزل خان درّانی فوفلزیی سردار هرات به استماع این خبر با درویش علی خان هزاره بیگلربیگی- که در شهر نشسته بود- اتفاق نموده به کمک اسماعیل خان رسید و جنگ صعب واقع گردید. افواج قاهره به اقبال شهریار بی‌همال غلبه کرده و میر علم خان شکست فاحش خورده با دویست سه صد نفر گریخته خود را به تون کشید و پنج شش هزار پیاده و توپخانه و اسباب از حد زیاده به‌دست لشکر ظفرپرور درآمد و بعد از این سانحه میانه میر علم خان و جعفر خان نیز نفاق و نزاع به هم رسید که ان شاء اللّه تعالی در ذیل این دفتر به وضوح خواهد انجامید.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۰

در بیان قضایای ترکستان

قبل از این مرقوم قلم حقایق رقم گشت که مخلص خان درّانی فوفلزیی سردار که از دربار جهان‌مدار با قشونهای افغان و کابلی و

قزلباشیه جماعتی که از قلعه هرات برآمده بودند، مأمور به تسخیر ترکستان شده بعد از ورود به آن حدود به شگرف‌کاری اقبال باری و مددکاری اقبال شهریاری، ولایت ام البلاد بلخ و قندوز و اندخود و خلم و میمنه و چچکتو و قبچاق و غیره ولایات این طرف آب آمویه را به تصرف درآورده، بعد از یک سال طایفه قزلباشیه- که همراه سردار بودند- بنابه وساوس دیو رجیم که در نهاد هر فرزند انسانی مقیم است و اغوای پسر ایلبارس والی ارگنج چشم از حقوق رفاقت او پوشیده و از مکافات اعمال نترسیده، از مخلص خان انحراف گزیده، به داعیه واهیه اجلاس پسر ایلبارس بر تخت سلطنت، به دروازه ارگ شهر به هیأت اجتماعی یورش بردند. خان مزبور به اتکای مواهب امداد از جناب اقدس الهی و استظهار دولت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی، با جمعی از ایل جلیل افغان و قشون کابلی- که از حضور لا مع النور به مرافقت و مؤالفت او متعیّن و مأمور بودند- به قصد محاربه از ارگ برآمده، مقابل و مدافع و مخالفان را از اراده ناصواب به زبان تیز شمشیر قاطع مانع شد. از هردو طرف نیران قتال و شعله جدال ملتهب و مشتعل و هر تیغ‌بند از صفین به جان‌ستانی و جان‌سپاری مشتغل گشت. لشکریان جانبین داد جرأت و جلادت می‌دادند و از حمله‌آوری حیرت بر روی رستم می‌گشادند. چون اقبال ابداتصال خدیو بی‌همال در جمیع اوقات و احوال، ممد و معاون مخلصان عقیدت‌سگال می‌باشد، مخالفان بی‌عاقبت شکست یافتند و اکثری به راه فرار شتافتند. رؤسای قزلباش به سرپنجه تلاش بهادران شیرپرخاش اسیر و به تیغ پاداش کردار از جان سیر آمدند و باقی احوال مخلص خان و مردم ترکستان در ضمن وقایع سال آینده مذکور خواهد شد.

در بیان توجه موکب نصرت‌پرور خدیو آفاق به عزم قشلاق به‌سمت الکای پیشاور

هنگامی که سلطان گیتی‌ستان زمستان، ولوله عساکر سطوت‌مآثر برف و باران در ساحت کوه و بیابان انداخت و سرتاسر دامان صحرا و غبرا، از کنوز و خزاین سیم خام مملو و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۱

مشحون ساخت و کوی و برزن از فرش آبگینه یخ بست، نمونه صرح ممرّد بارگاه سلیمان و از انعکاس سپهر زبرجد روکش بساط جوهریان گردید، خدیو آفاق به عزم قشلاق از دار السلطنه کابل حرکت، بعد از طی منازل به آن بلده فردوس مماثل نزول اجلال فرموده بل چون نیّر اعظم از مشرق اقبال، طلوع انوار جاه و جلال نموده و از کرم‌جویی رأفت و مرحمت آن مهر سپهر منیر عظمت، عالمی از افسرده‌دلان زمهریر محنت و سردمهری فلاکت آسوده، تا سه ماه در آن بلده جنت‌آئین زینت‌افزای سریر سلطنت ابدقرین بود.

[وقایع سال ششم]

وقایع سال ششم کشورگشایی این زیبنده اورنگ فرمان‌روایی مطابق سنه ۱۱۶۵ هجری موافق سال پیچی‌ئیل ترکی

در این اوقات خجسته ساعات که رایات نصرت‌آیات پادشاه دارافر سایه‌گستر بر شهر نزهت‌بهر پیشاور بود، چهره‌پرداز صور کاینات و رنگ‌آمیز نقوش مکنونات اعنی نیّر جهان‌افروز و سلطان ملک نیمروز، با طلعت نورانی و کوکبه درخشانی از خلوت‌سرای حوت، به منزل دلگشای حمل ورود سعادت‌آمود فرموده، به تجدید بزم روزگار و تمهید سامان بهار پرداخته، زمین را از انبات سبزه زمردفام، روکش سپهر مینارنگ و هوا را از وفور طراوت، لبریز خاصیت دمانیدن گل از سنگ ساخت. در چنین حین بهجت‌آگین، طبایع از تأثیر هوای نشاط‌افزا در اهتزاز و ضمایر دل خاک از وفور انبساط، مانند آئینه صورت‌نمای افشای راز بود. خاقان مهر فرّ دین‌پرور را که پیوسته نیّت صواب‌طویتش مصروف بر اقامت بنای تأسیس اساس خیر در دو جهان و همت والانهمتش مقصور بر اعلای بقای مآثر نام و نشان است، اراده احداث عمارتی که محل فیض عام و از برای خلایق مکان مثوبات و جای نفع و آرام باشد،

از خاطر کرامت‌مآثر سر برزده کارفرمای عمله تعمیر شد و مسجدی عالی‌شأن، محاذی دولت‌خانه سپهر، زیب بنا و زینت ابتنا یافت که متعبّدان صوامع ملکوت نماز پنجگانه در آن عبادت‌خانه قدسی نشانه او نموده تحصیل ذخایر سعادت نمایند و قدوسیان پاک‌سرشت متوضی از آب حوض کوثرمثال آن- که در وسط صحن با کمال خوبی و لطافت ساخته شده و آبروی تازه و لطافت بی‌اندازه حاصل کرده- ابواب صلاح و فلاح به روی خود گشایند. دیگر از ابنیه مبارکه این بانی مبانی جهانبانی، احداث گنج وسیع الفسحت عظیم البسطت است که متصل مسجد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۲

مشتمل بر دکاکین سراپا تزئین و بازار دل‌گشای رونق‌آگین، حسن ترتیب پذیرفته که تجار جوانب و اطراف و سوداگران ممالک و اکناف، اقسام اجناس و انواع حبوب و غلات برای مبیع در آن‌جا آورده و حوایج مطلوبه خود را از این معموره پرفیض ابتیاع نموده، منافع دل‌خواه برگیرند. مجمعی است از نفایس روزگار و نوادر هر شهر و دیار. هرچه در مملکت دیگر نایاب و مفقود است، در آنجا به کثرت و وفور موجود. در بیع و شرا میزان عدل از برای هر جنس منصوب و قیمت بلاغبن به تجویز مقوّمان صاحب وقوف، به جهت هر متاع معین و موقوف و به طراحی طبع چمن‌پیرای همایون باغی هم در جنب مسجد سعادت‌مشحون، مرتب گشته که در کمال خوبی و تزئین، رشک بساتین روی زمین و نظرفریب گل‌چینان فردوس برین توان گفت. اشجار میوه‌دار به کثرتی و حیاض و انهار سلسبیل آثار به صفایی که دامان بهار از آثار آن پربار، و لب کوثر به توصیف لطافت این همیشه سرشار است.

در بیان نهضت موکب ظفرپرور از الکای پیشاور و رسیدن خبر طغیان خان خانان به مسامع پادشاه معدلت‌گستر و ایلغار نمودن سپاه نصرت‌آثار به دار القرار قندهار و وقوع رزم و پیکار و به یاسا رسیدن آن باغی مخالفت‌شعار

چون در این سال فرخنده‌فال سیر ممالک ترکستان به خاطر کرامت‌مآثر خاقان کشورستان تصمیم یافته بود، بعد از انقضای ایام زمستان و آغاز فصل بهار، رایات نصرت‌نگار، متوجه به عزم آن دیار، از پیشاور حرکت فرمود و طی منازل نموده به منزل خیبر رسید. از روی عرایض دولت‌خواهان و اخبارنویسان دار القرار قندهار و کابل، معروض استادگان پایه سریر عرش نظیر اعلی گردید که خان خانان به اغوای جمعی از مفسدان غول‌صفت، سر از شاهراه عقیدت پیچیده و طریق کجروی و گمراهی و ضلالت گزیده، شاهزاده والاـ جاه تیمور شاه را با اهالی حرم محترم در قندهار محبوس نظر ساخته و دست خیانت به خزانه و جواهرخانه و غیره کارخانه‌جات پادشاهی انداخته، قشون بسیار نگاه داشته، اموال پادشاهی را به مصارف به موقع داده، ارقام به حکام ولایات فرستاده، ترغیب رفاقت خود و تحریک به مخالفت بزرگوار کیوان‌اقتدار نموده، حاجی حسین درّانی بامیزیی خویش نواب اشرف الوزرا و روشندل خان ایچکزیی، برادر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۳

برخوردار خان را به سبب واهمه‌ای که از جانب ایشان داشت به قتل رسانیده است.

اعلی حضرت قدر قدرت، به اصغای این حقیقت، شاه‌پسند خان، میر آخورباشی سرکار خاصه شریفه را با جمعی از افواج قاهره از منزل مزبور مرخص و به تنبیه او مأمور فرمودند.

چون معلوم شد که بوستان خان درّانی فوفلزیی، مستوفی الممالک سعادت‌اندوز حضور بود، خفیتا عرایض به خان خانان و مراسلات به مقرّب خان برادر خود متضمن اغوا فرستاده تحریص به عناد می‌کند و به ایشان نوشته و می‌نویسد که امری که مطمح نظر شده به کار خود مستعد باید بود، کوتاهی نباید نمود، وقتی که موکب عالی وارد نزدیکی قندهار گردد، تدبیری که من اندیشیده‌ام به عمل آورده کار به انصرام می‌رسانم.

به رهنمونی رای صواب‌نما و مشورت دولت‌خواهان با صدق و صفا علاج آن بداندیش فتنه‌افزا- که در پرده اختفا تحریک مواد

فساد می‌نمود- لازم شناخته به زندان احتیاط مقید فرمودند. خود نیز به دولت و اقبال با جنود تائیدات ایزد بی‌همال، عنان سمند عزیمت به صوب قندهار معطوف نمودند.

القصه شاه‌پسند خان به موجب حکم قدرتوأمان، به جناح استعجال قطع منازل نموده، به قندهار رسید خان خانان هم از قلعه برآمده، معرکه‌آرای معصیت گردید. جنگ عظیم واقع شد. لازمه کشش و کوشش از طرفین به عمل آمد. شاه‌پسند خان به تائید فضل الهی و نیروی اقبال پادشاهی غالب آمده جمعیت خان خانان را برهم زد.

خان خانان مغلوب گشته در شهر تحصّن جست. شاه‌پسند خان غلبه کرده به قلعه درآمده و او را دستگیر ساخت. در آن روز از طایفه عرب که ملازم خان خانان بودند جرأتهای نمایان به ظهور پیوست و جمعی کثیر از ایشان در میان کوچه و بازار- که به جنگ و مدافعه ایستاده بودند- طعمه تیغ آبدار شدند. محبت خان بلوچ هم- که در شهر با خانه‌کوچ سکنا داشت و از جمله اراکین خان خانان شده بود- اقدام جنگ با قشون پادشاهی نموده در هنگام مغلوبه کشته شد و بعد از آن خدیو دوست‌نواز دشمن‌گداز، در ساعت مسعود و زمان محمود میمنت‌آمود ورود به دار القرار قندهار فرمودند و پایه‌افزای سریر دولت و رونق‌بخش بارگاه معدلت شده، ابواب بهجت و کامرانی به روی روزگار گشودند. اکابر و اعیان شهر از علما و فضلا و صلحا و فقرا شرف‌اندوز ملازمت شده، مستفیض و مستفید صنوف عواطف و الطاف از بارگاه خلایق‌مطاف گشتند. هواخواهان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۴

دولت دوران مدّت- که در ایّام طغیان خان خانان اذیت و مذلت بی‌پایان کشیده بودند- مشمول تفقد و نوازش پادشاهانه گردیدند و جماعه‌ای که با خان مشار الیه موافقت ورزیده مصدر اغوا و افساد شده بودند، به یاسا رسیدند و از آنجا که آرایش و پیرایش نخلستان جهان به‌دست اختیار باغبان تقدیر است، شاخ هستی خان خانان را که چون شعبه مغیل از درخت نخیل سر برآورده می‌خواست باعث ایذا و اضرار خلایق گردد، به تیشه سیاست قطع نموده به چمن‌پیرایی بوستان معدلت پرداخت و چون محو ثبت رقوم دفترخانه امکان، وابسته به کلک صواب‌نگار دیوان قضاست، بر فرد وجود بستان خان مستوفی که واسطه تضلیل و اغوای خان خانان شده بود، خط بطلان کشیده، مانند کاغذ ردّی از روزنامچه حیات برآورده دور انداخت.

پادشاهان که صاحب جاه‌اندهمچو شمشیر در ید اللّه‌اند

گر نوازند، از ارادت اوست‌ور بریزند خون، ز حکمت اوست

ذکر به هم خوردگی دولت شاهزاده احمد پسر محمد شاه پادشاه هندوستان و وقوع مخالفت و نفاق فیمابین او و امرای سموّ المکان

احمد شاه خلف پادشاه غفران‌پناه فردوس آرامگاه، محمد شاه که در سن چهارده سالگی بود، چون بر تخت سلطنت موروث جلوس نمود، از بی‌پروایی و بی‌اعتنایی- که سرجوش نشئه جوانی و برنایی است- در جزیی و کلی امور پادشاهی غفلت به کار برده و مهمات ملکی و مالی جمیعا به جاوید خان نام خواجه‌سرا سپرده و او را به نواب بهادر مخاطب کرده و شاخص نقیر و قطمیر مهام ساخته، خود را بالکلیه از امور سلطنت عاطل گردانیده، به استیفای عیش و کامرانی و ایفای حظوظ نفسانی پرداخته، غافلانه به سر می‌برد و استلذاذ لذایذ جسمانی را غنیمت می‌شمرد و خواجه‌سرای مذکور حداثت سن پادشاه را دست‌آویز کامروایی شناخته، بلاسهیم و معارض، به رتق و فتق امور از پیش خود پرداخته، تا آن‌که حاوی کل دربار و مرجع صغار و کبار گردید و مادر پادشاه- که به نواب قدسیه ملقب بود- اختیار و اقتدار جاوید خان را باعث استقلال و استقرار سلطنت فهمیده، کارش به جایی رسانید که هیچ امری از مهمات سلطنت، بی‌مشورت و مصلحت او انصرام نمی‌یافت، بلکه مقدمات و قضایا بالانفراد به رای و تدبیر او سرانجام می‌یافت.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۵

امرای عالی‌شأن مثل سید صلابت خان، مخاطب به نانا بابا، وکیل السلطنه و ابو المنصور خان نیشابوری- که سرافراز به منصب جلیل القدر وزارت بود- از حمیّت و غیرت متحمل بلندپروازی جاوید خان نگشته و تفوق و بالادستی خاتون و خواجه‌سرا را که خلاف منطوق «الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ» بوده موجب اهانت و استخفاف خود تصور نموده، از آمدشد دربار قدم بازکشیدند و رفته‌رفته اقتدار و اعتبار خواجه‌سرای مذکور به مرتبه‌ای رسید که امرای عظیم الشأن را به چشم کم می‌دید. هر ساعت زبان حال خود را به مقوله «انا و لا غیری» گویا می‌داشت و هیچ کس را وجود نمی‌گذاشت؛ تا آن‌که به وزیر و وکیل غیر از نام وزارت و وکالت چیزی باقی نماند و تحول احوال روزگار معنی و صفات این مناصب را از طور و اطوار جاوید خان جلوه‌گر ظهور گرداند.

بالاخره حوصله ابو المنصور خان تاب این مکروهات و متنافرات نیاورده، از پادشاه به رفتن صوبه اوده- که ایالت آنجا از قدیم به او مفوض بود- استدعا نمود. نواب بهادر این معنی را نظر به این‌که تخلیه تمام در دربار برای او حاصل می‌شود و سهیم و شریکی و مانع و معارضی در مقابل او نمی‌ماند، غنیمت انگاشته، سعی در ترخیص او گماشته، بنا بر حسد و عداوتی که به ابو المنصور خان داشت و بودنش را در دربار مخل و منافی اقتدار و اختیار خود می‌پنداشت، پادشاه را به ترخیص او راضی گردانید، تا آن‌که خان مزبور به منزل مقصود روانه گردید. چون ابو المنصور خان دو سه منزل از شاه جهان‌آباد رفت، نواب بهادر به تحریک مواد عناد و نقار و تقاضای باطن سراپا عداوت و غبار، در فکر آن افتاد که نقش زندگی او را از صفحه هستی محو و باطل سازد و بی‌واهمه و وسواس، به کام‌روایی پردازد و تدبیری به قالب ریخته و منصوبه برانگیخته به احمد خان بنگش- که با ابو المنصور خان منازعت و مخاصمت داشت و موطن و مسکنش سر راه او بود- مراسلات متواتر نگاشت که دشمن شما را از حضور برآورده روانه آن صوب نموده‌ایم. در میان راه چنان سعی و تدبیری به کار برید که به مقصد نرسد و به جایی واصل شود که احتمال عود نداشته باشد. و به این هم اکتفا نکرده و دست احتیال از آستین ضلال برآورده، به همان مضامین مکرآئین نوشتجات به سرکردگان مرهته- که در آن ضلع دایر و سایر بودند و به غارت و تالان آن حدود دست شرارت می‌گشودند- قلمی و به نام سایر زمین‌داران و متشخصان آن حوالی و نواحی رقمی نمود و اتفاقا بعضی از مکاتیب مزبوره در اثنای راه به‌دست جواسیس ابو المنصور خان افتاد و به نظر او رسید، تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۶

اطلاع بر مضامین یافته و رفتن اوده را موقوف داشته، کینه‌ای که مضمر خاطر او بود، یکی به صد کشید و هرچه نواب بهادر در حق او اندیشیده بود، آن را خان مشار الیه برای او مصمم گردانید.

روزی چند گفت و شنود در میان ماند و سخن‌سازان واسطه اصلاح گردیده سعی تصفیه و دفع غبار خواطر از طرفین می‌نمودند. از آن‌جا که مورچه درون آهن رسیده به صیقل‌کاری ظاهر زایل نگردد و کوشش وسایط فایده نبخشیده و زنگ کدورت که بر آئینه دل خان مذکور نشسته بود، صفایی نپذیرفت. هرچند مقولات دوستی و محبت و منقولات وفا و مودت نواب بهادر که اشخاص صلح‌طلب مذکور می‌نمودند و زبان به استعذار و استغفار می‌گشودند، ابو المنصور خان آن را از مقوله معاذیر لنگ پنداشته و عذر بدتر از گناه انگاشته، به جواب‌های مهمل و اشارات محتمل از سر وامی‌کرد و شب و روز در فکر و منصوبه دفع دشمن به سر می‌برد و چون نواب بهادر او را نیز به سبب کثرت رفقا- که از نوکران خانه خود فوجی مستعد داشت و جمیع ملازمان همه‌کار پادشاهی، از راه خوش‌آمد خدمت او می‌کردند- قوی‌دست می‌دید، بر جمعیت خود اکتفا نکرده و سورجمل‌جات را به انواع ترغیب و تألیف در جهان‌آباد طلبیده و به منزل خود جای داده، متفق و شریک مصلحت ساخت و بعد از آن آثار ملال از چهره حال دور کرد و تقریب ضیافت در میان آورده، صید مقصود را دعوت به دامگاه جان‌شکار نمود و او به حکم تقدیر به مضمون این‌که «صید را چون اجل آید سوی صیاد رود»، به موجب خواهش ابو المنصور خان زبان به قبول گشود. هرچند هواخواهان و نوکران دلسوز به گوش او رسانیدند که ابو المنصور خان آب زیرکاه است، البته غدری و خدیعتی اندیشیده و بساط دغایی چیده، به ملایمت و همواری دشمن فریفته و به تملق و چاپلوسی او شیفته نباید شد، بهتر آن‌که به چرب‌زبانی عدو، از جا نروی و اصلا به جانب خانه‌اش- که به

عینه حکایت دام و دانه است- روانه نشوی، نواب بهادر به غلبه قضای مشحون و وصول موعد «فَإِذا جاءَ أَجَلُهُمْ لا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ»* اعتنایی به حرف خیرخواهان نگذاشته و سخن نیک‌اندیشان را بادپیمایی و هرزه‌درایی انگاشته، به پای خود جانب مقتل روان گردید و محصل قدر کشان‌کشان به وعده‌گاه رسانید.

بعد ورود به خانه خصم غدرآمود، به معاینه بعضی علامات و امارات فهمید که آش گرمی برای او پخته‌اند و در پی اتمام کار او نشسته‌اند، با دل اندیشید که دست زیر سنگ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۷

آمده را به تدریج و تأنی باید کشید و این مصرع لسان الغیب که

«مرغ زیرک چون به دام افتد تحمل بایدش»

حالی خود گردانیده، ناچار در نشیمن‌خانه میزبان رسیده، با دل مشوّش متوحّش بین الخوف و الرجا نشست. ابو المنصور خان درخور حالت و رتبت به رعایت مراسم خم و چم و تعظیم و تواضع متوجه گشت و به اظهار مکالمات محبت و ابراز محاورات مودت، به غبارافشانی خاطر او پرداخته، تعارفات عرفیه منطوق زبان ساخته دل از جا رفته‌اش به جا می‌آورد. هر ساعت افسون مهر تازه در کارش می‌کرد. در این اثنا ماحضر آوردند و شروع به خوردن کردند. خواجه‌سرای اجل‌رسیده بخت برگردیده نیز لقمه چندی- که از روزی مقدّرش باقی مانده بود- به هم‌کاسگی میزبان تناول نمود. در عین طعام خوردن بوی سیری که در لوزینه کرده بودند به مشام تفرس اشتمام کرد و دست از طعام بازکشیده این بیت حالی بر زبان حال آورد.

دریغا که بر خوان الوان عمردمی چند خوردیم و گفتند بس بالجمله بعد دست شستن- که حکم دست از جان شستن داشت- میزبان به بهانه این‌که در خلوت خالی از غیر، بعض اسرار واجب الاستتار مذکور می‌کنم و به فراغ خاطر باهم می‌نشینیم، از مجلس عام برخاسته و آن گوسفند تسلیم را به دست گرفته به منحر کشیده، در جایی که مسلخ او قرار داده بودند، بیچاره خون گرفته را رسانید و خود به حیلتی از آنجا برآمد. در این ضمن محمد علی خان جارچی با چند نفر دیگر- که در کمین‌گاه کینه‌وری صیادانه به راه صید نشسته بود- از در درآمد و کارد تیزتر از برق خاطف که در آستین فرصت‌طلبی پنهان داشت، به چستی و چابکی درآورده به پهلوی خواجه‌سرا حواله و از طرف دیگر یک مرتبه سرش را از تن جدا کرده در فضای دیوان خانه برتافتند و جسدش را کشیده، برای مهمانی مرغان آبی در دریایی که متصل حوالی جریان داشت انداختند. رفقای مقتول به مشاهده این حال ملول شده، سر از پا نشناخته هر غرفه و منفذی که دیدند، آن را مناص و مفر خود انگاشته به حال تباه متفرق و پریشان و آواره و سرگردان شدند. هرکه این واقعه عبرت‌بخش می‌شنفت، حیران می‌ماند و بی‌اختیار «فاعتبروا یا اولی الاعتبار» می‌گفت.

احمد شاه به استماع این ماجرا مضطرب شده، چون تصویر دیبا حیرت به حیرت می‌افزود و مثال صورت آینه حیران کار خود بود و مادرش- که با وصف انوثیت در ثبات و استقرار و استقامت و قرار، از پسر ناتجربه‌کار خود رحجان داشت- سررشته

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۸

تدابیر از کف نهشته، تدبیر گردآوری اسباب استحفاظ واجب انگاشت. وهله اول به عماد الملک- که در آن حین از انتقال پدر به منصب قورچی‌باشی‌گری سرافراز و به خطاب شهاب الدین خان مخاطب و ممتاز بود- پیغام و به انتظام الدوله پسر قمر الدین خان وزیر پادشاه فردوس آرامگاه، بدین اسلوب انهای مرام نمود که «ایرانیان از حقوق نمک چشم پوشیده و پیروی گزیده کمر به عداوت و بی‌وفایی بسته‌اند و در مقام نمک خوردن و نمک‌دان شکستن نشسته‌اند. شما که ابا عن جد سرافراز کرده و پرورده نعمای این دودمان عالی‌شأن می‌باشید و اسلاف و نیاکان شما در این دولت والا، مصدر خدمات نمایان شده‌اند و مع هذا ناموس سلسله هم‌قومی و تورانیّت به این خاندان سلطنت‌نشان دارید و تخم اخلاص و عقیدت در مرزبوم دلها می‌کارید، در این وقت به سنت سنیّه اجداد و آبای خود، لوازم وفاداری و عقیدت‌شعاری به جا آورده و راه خیراندیشی و حق نمک به جا آری سرکرده، مراتب دلسوزی

و اخلاص‌اندوزی ادا و کارنامه بدیع بر صفحه ظهور پیدا آرند و در تقویت و معاضدت این دودمان و قلع و قمع بدخواهان، نحوی کوشش نمایند و ابواب نیک‌نامی بر روی خود بگشایند که اراده ناصواب مخالفان از پیش نرود و بنای خلافت و دولت دودمان گورکانیه بی‌پا نشود و شجره ثابته الاصل پادشاهی تیموریه برقرار و نام وفاداری شما بر صفحه روزگار یادگار ماند، و الّا در صورت تقاعد و تهاون شما، معاند استیلا یافته، در انهدام اساس سلطنت خواهد کوشید و اثری از دودمان تیموریه بر روی زمین نخواهد گذاشت و تا جایی که دستش خواهد رسید، قطع ریشه حیات شما نیز اصل الاصول مقصد خواهد پنداشت و مجال و فرصت نخواهد داد که در هندوستان نفسی توانید راست کرد، یا دمی در این ملک به کام خاطر توانید برآورد

«حرفی به رمز گفتم باقی دگر شما را!» شهاب الدین خان این پیغام‌های خبرت‌نشان را به گوش هوش شنیده و به اطراف و جوانب حرف ممیزانه‌وار رسیده و مآل کار را به میزان تأمل سنجیده و تهاون در این باب، موجب زوال و اختلال دولت خود دیده، به تحریک این دواعی در مدافعت ابو المنصور خان جاهد و ساعی گشت و به اجتماع سپاه و لشکر دامن اهتمام بر کمر بست و انتظام الدوله- که شهاب الدین خان با او نسبت خواهرزادگی داشت- به جای خود میربخشی مقرر ساخته، خود بر مسند وزارت تمکّن جسته به اصلاح مهام پرداخته و ابو المنصور خان اقامت حویلی خودش که نزدیک و تیررس قلعه بود مصلحت ندیده،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۱۹۹

خیمه بیرون شهر زد و چند روز به اطراف و جوانب گردیده، از هیچ‌سو راه درآمدن به درون شهر پناه نیافته، به‌سمت دریا که از دور رفتن آب میدان وسیع محاذی در آن‌جا واقع بود، با سورجمل و غیره افواج و سرداران همراهی آمده نزول نمود.

از این طرف مردم پادشاهی دیواری طولانی از برج شهر پناه تا کنار دریا پیش رو کشیده و خندقی عمیق حفر کرده و جابه‌جا دمدمه و سیبه‌ها به طریق مورچال بسته، توپ‌های بزرگ بالای آن برآورده و دیگر آلات و ادوات آتش‌بازی از قبیل ضرب زدن و جزایر و تفنگ از این سر دیوار تا آن سر چیده، حصار آتشین ترتیب دادند که دلاوران روئین‌تن و فیل‌تنان کوه‌شکن را بر روی آن آمدن محال و افواج آهنین‌جگر را از ضرب گوله‌های جبال‌افگن، مجال پافشردن در آن میدان دور از خیال. سپاهیان ابو المنصور خان فوج‌فوج و توپ‌توپ هر روز سوار شده می‌آمدند و حمله‌های رستمانه می‌کردند، اما از صاعقه‌ریزی توپخانه آتش‌بار نمی‌توانستند کاری از پیش‌برد و غیر از این‌که چندی را به دم توپ و تفنگ داده برگردند حاصل سعی و کوشش آنها نبود و طول مدت این محاربه به دو ماه کشید. روز و شب از آتش‌خانه حصار نوتیار، بلافاصله شعله‌افروز می‌گردید و از بالای قلعه- که توپهای دوررس بر بروج و دروازه آن نصب شده بود- گوله‌های متواتر چون تگرگ از آسمان می‌بارید و از افواج پادشاهی در خارج قلعه سنگر بسته بودند در گذشته به معسکر ابو المنصور خان می‌رسید، بان خود حسابی نداشت که دسته‌دسته از هر طرف سر به هوا می‌کشید و هرجا که مثل شهب ثاقبه فرود می‌آمد، پنبه‌زاری از استخوان سوختگان آتش بیداد می‌دمید. چون عمارات شهر شاه جهان‌آباد بر کنار دریا به وضع طولانی واقع است، قلعه‌چه‌ای از بناهای فیروز شاه افغان نیز در میان عمارات آمده از امکنه منیعه مرتفعه است و مسجدی در آن تعمیر یافته که سقف آن مشرف بر قلعه بود، ملازمان ابو المنصور خان آن را در نظر کرده و با بعضی از سکنه آن‌جا سازش نموده، شبانگاه از راه غیرمعروف به قلعه درآمده، خواستند توپی بالای مسجد مذکور برآورده، گلوله‌اندازی به درون قلعه بکنند. چون از جانب شهر چند توپ بزرگ ده من و دوازده من تبریزی رو به‌طرف ابو المنصور خان بسته بودند، این طرف چند توپ بزرگ بیست آثاری و سی آثاری و زیاده از آن هم بود، توپچیان فرنگی‌هنر سحرکار آن توپ‌ها را بر آن قلعه بسته و گوله‌های کوه‌افکن به آن مکان شامخ انداختند. توپ‌کشان ابو المنصور خان را فرصت بالا برآمدن ندادند و افواج دیگر هم از گرد و پیش بر حوالهایی که متصل و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۰

مشرف بر قلعچه مذکور بود، برآمده پای استقامت آن مردم را متزلزل ساختند. آنها ناچار شده و کار ناتمام گذاشته [از همان راه]

که آمده بودند بدر رفتند.

ابو المنصور خان از این معنی و از هرزه‌کاری هر روزه سپاه خود به تنگ آمده و بر سر غیظ شده تأکید و تشدید یورش نمود و سرکرده‌های نامی او با اتباع و اشیاع خود کمر به جان‌بازی بسته و به هیأت اجتماعی صفها آراسته، از طرف دریا که به سبب فاصله دادن آب، جای خالی شده، حمله‌آور گشته و از جان خود گذشته قصد درآمدن به درون زنجیره توپخانه کردند. سپاه این طرف- که در مورچلها مستعد پیکار و آماده کارزار بودند- نصفی به جای خود مانده و نصفی به مقابله آن جماعه شتافتند. کار از توپخانه در گذشته به جنگ کوته‌یراق انجامید. دلاوران از طرفین شمشیرهای برق‌لمعان از نیام بر کشیده و میدان معرکه را به خون‌فشانی یکدیگر گلگون ساخته، داد جرأت و مردانگی دادند. آخر فتح و ظفر نصیب قلعگیان شد و متجلدان آن جانب شلّاق مستوفی خورده رو از معرکه برتافتند. در آن روز طرفه جنگی رو داده بود و معرکه قیامت آشوبی صورت گرفته، از بس کثرت و انبوه مردم طرفین و به هم خوردن افواج، بیننده را چنان محسوس می‌شد که گویی دو بحر پرشکوهی است در تموّج آمده پهلو به یکدیگر می‌زند و یکی بر دیگری خواهش زور و استیلا می‌کند.

القصه ابو المنصور خان سنگر از آن‌جا برداشته به خضرآباد- که دو کروه پس‌تر از این مکان بود- خیمه‌گاه ساخت و از آن‌جا باز جمعی از سپاه جرّار بهرام‌سیر به سرکردگی عبد الرحیم خان و سید علی اصغر- که در مراتب شجاعت و بهادری او را فزع‌اکبر می‌گفتند- تعیین به یورش کرد و آنها نیز دل به جان‌فشانی نهاده متعهد این معنی شده رو به میدان آوردند که توکل را پیش‌رو رایات عزیمت ساخته و به جنگ توپخانه نپرداخته به طور محاربان هندوستان، دست و گریبان شده با هم درآویزند و تیر و تفنگ برداشته به شمشیر و خنجر خون یک‌دیگر بریزند. به این اراده حمله‌های مکرر کردند و در تقدیم لوازم جرأت و جان‌بازی کوشش‌های بهادرانه به جا آوردند. پیش توپخانه صاعقه‌بار- که گوله و بان مثل باران بهار متصل می‌بارید، نتوانستند قدم پیشتر گذاشت. بعد از این دو یورش که منتهای قصد و کوشش بود، امکان درآمد از هیچ‌سو نیافتند، به‌سمت غربی شهر- که در آن‌جا توپخانه چیده نشده بود- اراده درآمدن کردند. وزیر به مجرد اطلاع این معنی با همگی امرا و سرداران سوار شده و توپخانه اضراب سنگین را در همان‌جا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۱

گذاشته و توپخانه رکابی را همراه برداشته به آن طرف رفته و در احاطه عیدگاه- که مبنی بر کوهچه است- خیمه کوچکی برپا ساخته نزول کرد و سرکرده‌های دیگر را با توپخانه جابه‌جا بر معابر و منافذ و مکانهای مرتفع تعیین نموده، مورچلها قایم ساخت و ابو المنصور خان عقب کوهچه دوم به جایی که یکنیم کروه کمابیش از منزلگاه وزیر فاصله داشت فرود آمده هر روز فوجها از طرفین به میدانی که مابین هردو کوهچه است آمده محاربه می‌کردند و داد قتال و جدال می‌دادند تا یک هفته این قطعه زمین از اشتعال نایرده نبرد و کین، نمونه عرصات محشر و آشوبگاه شور و شر بود. از استحکام توپخانه و استقلال سپاهیان مردانه کاری نمی‌گشود. روزی افواج ابو المنصور خان به کثرت و عدتی که در سامان مقدرت آنها بود، جمع شده رو به جنگ‌گاه می‌آورند و خواستند که لوازم تجلّد و دلاوری به ظهور رسانده کاری از پیش برند. تمام روز دست و پا زدند و تلاشهایی کردند هیچ پیشرفت نشد. نزدیک به شام که یکه‌سوار نیله‌کبود افلاک رو به مغرب‌زمین نهاد و آثار ظلمت لیل نمایان و با گرد و دود میدان حرب توأمان گشته، آفاق را ظلمات «بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ» گردانید، گلوله بندوقی به کسائین نام سرداری که در جلادت و جحود مقتدای هنود عنود و تیر روی ترکش ابو المنصور خان کثیر الجنود بود، رسید و روز حیات او تاریک همچو شب گردید. همراهانش دل بای‌داده، فیل سواری آن مرده را در میان گرفته، راه گریز پیش گرفتند و باقی افواج نیز به مشاهده صورت حال و منقضی شدن وقت قتال، روگردان شده به معسکر رفتند. از وقوع این سانحه کسی را دگر یارای آن نماند که از لشکرگاه برآید و اقدام به میدان جنگ نماید. خان مشار الیه ناچار به موجب مشوره سورجمل- که مدار علیه جنگ و کلید عقل خود قرار داده بود- زیاده از این

ارتکاب شیوه جدال لا ینفع و محال دانسته، دست و دل از ستیز و آویز برداشته، از این طرف کوچیده به موضع سنگری- که دوازده کروه از شهر شاه جهان‌آباد به‌سمت قلعه‌جات تعلقه زمین‌دار مذکور است- رفته رحل توقف انداخت. وزیر هم با افواج از شهر برآمده به همان سمت اعلام عزیمت بلند ساخته، نزدیک به قلعچه یلم‌کده- که مابین فریدآباد و سیگری از متعلقات اقربای سورجمل بود- نزول کرده در عرض سه چهار روز دهاقین متحصنه آن را به ضرب توپ و تفنگ مضطر ساخته، از آنجا بیرون کرد و جمعی از پیاده‌های احشام تعیین نموده آن قلعه‌چه را- که امکنه و قلعه‌های سورجمل را به منزله دروازه بود- به تصرف آورد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۲

در این چند روز هم ملازمان ابو المنصور خان ادوات توپخانه پیش رو گرفته، نزدیک به معسکر وزیر می‌آمدند و شب و روز نیران جدال مشتعل می‌داشتند. اما از این طرف جواب‌های کافی و وافی به صحابت گلوله‌های توپ و تفنگ به بلاغتی ارسال می‌یافت که متهوران آن طرف را مجال پافشردن و امکان دم‌زدن نمی‌داد و آخر الامر روزی که وزیر با سرداران دیگر در شهر پیش پادشاه برای عرض بعضی مقدمات آمده بود، ابو المنصور خان وقت قابو یافته و آتش‌خانه را افسرده دانسته، با تمامی فوج سوار شده خواست که بر سنگر خالی از سردار ریخته توپخانه و دیگر اسباب و اثاثه وزیر و تمام لشکر را دست‌برد نماید. عمله توپخانه که ملازمان قدیمی پادشاهی بودند و یعقوب خواجه‌سرا مخاطب به بختاور خان، گرد و غبار آن فوج از دور ملاحظه نموده خبردار و مستعد مدافعه و پیکار شدند. آن افواج به هیأت مجموعی بر پله گوله‌رس لشکر آمده شروع به افروختن نیران جدال نمودند و از این طرف خواجه‌سرای مذکور و دیگر سران و سرکردگان- که متعهد اهتمام توپخانه و استحفاظ سنگر بودند- به مقابله پرداختند و پای استقامت به میدان مبارزت افشردند. تا دو پاس روز این هنگامه برپا و آتش کارزار از طرفین شعله‌افروز بود. چون همگی کارها به مشیت قادر بر حق و ارادت خالق مطلق وابسته و تدبیر عقلا و اهل زکا را در ادراک ماهیات حکمت صمدی پای سعی شکسته است، در عین گیر و دار و گرمی هنگامه جنگ و پیکار- که ملازمان و سپاهیان عماد الملک درون دایره سنگر «کالاحاطة الهالة للقمر» در محاصره افواج منصوری گرفتار بودند و به قدر توان و طاقت دفع حملات کارزار می‌نمودند و چشم انتظار به ورود کمک به جانب شهر می‌گشودند- ناگاه به مقتضای قدرت الهی عماد الملک با جمیع اعوان و انصار و سپاه بی‌شمار جلوریز رسید و دل‌بای‌دادگان را اعتضادی و تقویتی بخشید.

قلوب متوحش مشوّش اشباع و اتباع عماد الملک را نشاطی عظیم و بهجتی فخیم حاصل و خواطر ازجا رفته خوادم و لوازم او را اطمینانی کثیر واصل شد. به مجرد رسیدنش از سر نو چراغ جرأت و دلیری در شبستان دلها روشن کرده، روی شجاعت به میدان نبرد آوردند. هنگامه حرب و جدال و معرکه رزم و قتال، از یکی به ده کشید. گویا زلزله «یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ»* به عرصه ظهور جلوه‌گر گردید. مبارزان طرفین و متهوران جانبین تلاشهای فوق مقدور و جانبازی‌های غیرمحصور بر فراز پیدایی می‌رسانیدند و از گلگونه زخم‌های خون‌چکان چهره غیرت و حمیت را رنگین و نگارین می‌گردانیدند و به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۳

منطوق «وَ سَعی فِی خَرابِها» در هدم بنیان زندگی یک‌دیگر تهاون و تأخیر نکرده و از هر طرف لشکریان جرّار به معاونت و معاضدت رفقا از یک گریبان سر برآورده، داد خصم‌افگنی و عدوشکنی می‌دادند و به امداد و اعانت هم، بازوی سعی و جهد می‌گشادند. بالجمله از ستیز و آویز بهادران خون‌ریز، آشوب روز رستخیز پیدا و شر و شور «یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ»* هویدا گشت. تفنگ بلندآهنگ، به تفسیر «فِیهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ» آتش زبان و زبان عالمیان از خروش توپ و بادلج در تشریح معنی «أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ» گرم‌بیان بود. هر شجاعی که حریف و مقابل خود را به تیغ خون آمیغ سر می‌برید به آیه «أَنْزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ» ناطق می‌گردید. پیکان سریع السیر تیر از هر جانب به ادای پیام‌های تند و تیز می‌دوید و مفهوم «ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ»* رزمجویان گوش به آواز را دلنشین می‌گردانید. شمشیر برق‌نظیر در قتل سپاه دستی از آستین نیام برآورد و با آئینی کشش و

کوشش سر کرد که هر فرد از افراد رزم‌گزینان به کریمه «مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ» زبان می‌گشود و به حکم «فَافْعَلُوا ما تُؤْمَرُونَ» گردن اطاعت پیش او خم می‌نمود.

درافتادند با هم جنگ‌جویان‌زدند آتش به جان‌ها شعله‌خویان

سلامت رخت بربست از چپ و راست‌از آب تیغ، توفان اجل خاست

به هر جانب ز فیض آب پیکان‌شکفته گلشن زخم نمایان

از آن سرها که از زین بر زمین سودزمین صحن دکان کله‌پز بود بالجمله از صلابت نبردجویان، خنجر در دست ترک فلک لرزان و از سطوت شجاعت‌شان، سنان سماک رامح سر در گریبان بود. هر یکی به قصد عدوکشی بر کمان دلاوری زه بسته و به صد جرأت در کمین دشمن‌شکنی نشسته

به کین‌خواهی میان را تنگ بسته‌دل چون سنگ را بر جنگ بسته تیغ‌بندان سنان‌گزار، از زهر هلاهل تیغ، اعادی را جرعه مرگ می‌چشانیدند و به پیچ و تاب کمند گلوگیر، دشمن‌ها را زنده اسیر می‌گردانیدند و خرمن امید بدسگالان را از شعله صمصام برق‌فام، توده خاکستر می‌نمودند و جگر خصمان را از زبان‌درازی سنان خون‌چکان، به رنگ شقایق نعمان به خون می‌آلودند. در این اثنا والی خطه نیم‌روز، یعنی خورشید جهان‌افروز، به دیار مغرب متوجه گردید و ظلام شام سرتاسر عالم را تیره و تار گردانید و تشخیص و تفریق و دشمن و دوست، به سبب ظلمت و تاریکی محال و سپاه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۴

طرفین را اظهار آثار تجلد فوق مجال شد. ناچار فریقین از نبردگاه رخ تافته به معسکر خود شتافته، پاس و آئین خبرت و هشیاری و تقدیم لوازم کشک و بیداری واجب شناختند و خواب و آرام از غایت کارطلبی از نظر انداختند.

چون فیروز جنگ خورشید سواره خنک فلک از میدان مشرق سر برآورد و لشکر تیره‌مشرب شب را به شمشیر خطوط شعاعی زیر و زبر کرد، بهادران خون‌آشام هردو لشکر سریع الانتقام، به قصد رزم و پیکار و عزیمت نبرد کارزار، زین بر اسبان صرصراثر و شمشیرها در کمر بسته و زنجیر خودداری گسسته، مهیای جان‌فشانی و آماده جان‌ستانی گشته و تأنی و تأخیر را خیرباد گفته، چشم بر راه اجازت کارفرمایان و گوش به آواز مطاعان بودند و از غایت دلیری، در خونریزی تجویز اهمال و امهال نمی‌نمودند. در این ضمن وکیل سورجمل‌جات که از چند روز به خانه خان خانان اقامت داشت و به تحریک خان خانان شقوق مصالحه قرار داده با ابو المنصور خان می‌نگاشت، از شهر به معسکر ابو المنصور خان رسیده، ظاهر نمود که خان خانان از مبادی حال الی الآن به پادشاه هندوستان در منع اطاعت هنگامه خونریز مبالغه و اصرار به معرض اظهار می‌آورد و به اطفای نایره نقار و خمود آتش عناد و کارزار دلالت می‌کرد. حالا که پادشاه به غور معامله رسیده و اصل کار فهمیده، از تهییج غبار جنگ و جدال پشیمانی کشیده و از مقوله مخاصمت معرض گردیده در مقام عاطفت درآمده، عماد الملک را برای امتناع سوءعمل- که عبارت از جنگ و جدل باشد- به شهر طلبیده و بنده را به ایصال این مراتب مأمور گردانیده.

ابو المنصور خان که با وصف اتصاف به صفت نمک به حلالی و خیرسگالی دولت علّیه گورکانیه بنابر لجاج و عناد عماد الملک به ناچاری بر سر ستیزه‌کاری آمده بود، به مصالحه راضی و صلح و صلاح را متقاضی گشته به کلمه «الصلح خیر العمل» زبان گشود و به حضار مجلس گفت که یا ایها القوم، من آنم که قدر خود می‌دانم اگر صد زبانم هم بود شماره حقوق نعمت پادشاه خود نمی‌توانم. لیکن از بیم جان و ناسازی و فسادپردازی اهل عدوان به اضطرار کمر به این امر دور از کار بستم. با این همه عهد بندگی ولی‌نعمت نشکستم. حالا- که پادشاه از بی‌عنایتی ارخای عنان نموده، ابواب شفقت گشوده، من از جان و دل امتثال مثال پادشاهی، سعادت می‌دانم و «رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَیْرُ الْفاتِحِینَ» می‌خوانم. قصه مختصر، عماد الملک

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۵

- که اصلا به صلح رضا نداشت و از قساوت درونی شناعت سفک دماء را وقعی نمی گذاشت- حسب الطلب پادشاه، بالاجبار و الاکراه، به شهر شاه جهان‌آباد روان و در ترتیب مقدمات و تأویلات برهم‌زنی امر صلح با دل پرکینه خود منصوبه‌اندیش و همداستان شد. بعد رسیدنش پادشاه به حسن خطاب قبایح جنگ و هیجا و محاسن آشتی و صفا بدین نمط مبین و مبرهن گردانید که «ای عماد الملک، اگر طریق حق و حساب پیش گیری و سبیل صدق و صواب درپذیری، حرفی چند که خیریت دودمان گورکانیه خصوصا و صلاح و فلاح رعایا و امرا عموما در ضمن آن منطوی و خیر اخروی نیز برای ما و شما در قبول آن مرعی است، بر زبان می‌آریم. به گوش رضا بشنو و از جاده راستی و راست‌فهمی بیرون مرو و از قول حق به ناحق ملول مشو. مختصر این‌که هرکه را خدای خردآفرین از فطرت متین و رای رزین، بخشی بخشیده به اندک تأمل می‌فهمد و به سهل‌ترین توجه عینا و عیانا می‌بیند که آیه کریمه «إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما» منع حرب و قتال و نهی جنگ و جدال می‌نماید و به سوی صلح و صلاح رهبری می‌فرماید. گروهی را که مسلم و به وحدانیت خدا متکلم باشند، امر به جنگ و جدال با مسلمین کردن و به خلاف کلام به عمل آوردن و به تضییع نفوس مسلمین و ریختن خون اسلامیین سعی ورزیدن، مخالف ملت اطهر و مضاد مذهب اظهر است.

فلامحاله مقدمه موافقت انگیختن و فیمابین اهل اسلام رنگ آشتی ریختن، مثمر حسنات حال و منتج خیرمآل است. چه لازم که این کس لاعن شی، در قتل ارباب ایمان کوشیده و در افنا و اهلاک جمعی غفیر از مسلمین اصرار ورزیده در دنیا بدنام گردد و مواخذه روز نشور به خود پسندد؟ و قطع نظر از این مقولات باصواب، این همه زرهای بی‌شمار و حساب که در این مناظره بی‌حاصل و مباحثه لاطایل صرف گشته و می گردد و خزاین اندوخته نیاکان عالی‌اقتدار خالی شده و می‌شود، غیر از وزر و وبال اخروی و کسر شان خسروی- که از مقابلت با نوکر حاصل آمد- منفعتی و انتفاعی ندارد. بهتر آن‌که دست از جنگ برداری و بیش از این خلق خدا را نیازاری.»

عماد الملک چون این کلمات حقیقت‌سمات شنید و به غور کار وارسید، فهمید که من بعد به خلاف مرضی پادشاه اگر مباشر جنگ و پیکار می گردد و تن به رضا نمی‌دهد، همگی منصبداران پادشاهی از رفاقت پهلو تهی می کنند و از موافقت و مرافقت اعراض ورزیده او را تنها می گذارند. صواب همان که از قبول امر سلطانی سرباز نزند و وقت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۶

دیگر کمر به انتقام‌کشی بربندد. بعد این مطارحه و مکالمه قرار گرفت که ابو المنصور خان به صوب صوبه‌جات نظامت خود روانه شود و فوج پادشاهی بساط کینه‌خواهی برچیده به شهر برگردد. چون این معنی مقرر و صورت این وجه معقول مصوّر شد، پادشاه به توسط خان خانان به ابو المنصور خان پیغام فرستاد که بلاتأنی رخت عزیمت به صوبه‌جات خود کشد و خاطرجمع دارد که کدورتی باقی نیست. خان مذکور به مجرد وصول اشاره پادشاهی به ملک خود راهی گشت و افواج این طرف- که در حضر حکم سفر داشته- به شهر آمده از تردد و تلاش بازرست.

عماد الملک کینه پادشاه و خان خانان به دل گرفته و به راه حیله‌اندیشی رفته با موافقان و مدبّران خود انجمن مشاوره برآراسته و بزم مطارحه پیراسته، منصوبه و تدبیر می‌انگیخت و بنای مکر و تسویل می‌ریخت تا آن‌که ذهاب ابو المنصور خان به مسافت بعید یقین گردید و سورجمل‌جات را در قلعه‌جات خودش تنها و بی‌مددکار دید. با خود مصمم ساخت که فوج مرهته را به امداد و اعانت طلبیده، بالاتفاق بر ملک او باید تاخت.

بالاخره با این وسیلهٔ الرجا مراسلات و داد و ولا، مشعر تطمیع زرها و وعده‌های فوق الاحصا، به ملهار سرکرده مرهته‌ها- که با سی هزار سوار در حوالی اکبرآباد سایر و دایر بود- نگارش نمود. بعد ورود جواب و قبول مسئول بی‌رضای پادشاه با جملگی لشکر خود- که قریب بیست هزار سوار و همین‌قدر پیاده همراه داشته- قدم بدان سو گذاشته از آن طرف ملهار مرهته نیز با افواج خود

آمده ملحق گردید و عماد الملک به اتفاق مرهته در حدود موطن سورجمل‌جات رسید.

سورجمل در قلعه متحصن گشته، به جنگ توپ و تفنگ پرداخت و عماد الملک سامان قلعه‌گیری فراهم و مهیا ساخت و به تاخت و تاراج متواتره، اکثر قریات و دهات و قصبات و محالات متعلقات‌جات را از حیّز انتفاع و ساکنان و متوطنان مواضع مذکوره را به سیه‌چاه نقصان و فقدان مال و متاع انداخت. تا مدت پنج ماه قلعه را چون مرکز پرگار محاصره نمود و هرچند خدایع و حیل در افتتاح حصار به عمل آورد، به جز بادپیمایی و هرزه‌درایی گرهی از کار نگشود و غیر از این‌که خزانه در حواله مواجب سپاه و لشکر خالی گردد، منفعتی دیگر نبخشید. در این مدت اکثر اوقات همراهان‌جات از قلعه بیرون دویده چپقلش‌های مردانه و دستبردهای دلیرانه به عرصه ظهور رسانیدند و حیرت‌افزای فوج و سپاه عماد الملک گردیدند و مدام از فراز فصیل قلعه چون قطرات

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۷

مطرات، گلوله‌های توپ به ریزش می‌آوردند و هر روز جمعی را از پیرایه هستی و حلیه زندگی عاری و به بیغوله نیستی متواری می‌کردند.

عماد الملک دید که گشایش این عقده لاینحل و تفتیح این امر مشکل به کنجکاوی ناخن شمشیر و زور انگشت سنان و تیر، از جمله محالات و مقوله ممتنعات است، به مقتضای جبلت طینت، کمر در بدخواهی پادشاه خود بسته، تا عاقبت محمود نام کشمیری- که مدار علیه خانه‌اش بود- به ترتیب و تمهید مکر و فریبی- که مثمر خلع پادشاه از خلعت سلطنت باشد- نشست. منصوبه برانگیخت و طرح فتنه و فساد ریخت و عاقبت محمود را در ظاهر به طلب توپ‌های گران که قلعه‌گشایی را شایان باشد، به شاه جهان‌آباد فرستاده و بالسرّ و الخفا تعلیمش داد که به در خانه پادشاه، غیر از خان خانان امیری- که مصدر تلاش تواند شد- وجود ندارد و خان خانان هم بنابر خودداری از کنج خانه سر برون نمی‌آرد و علی هذا التقدیر مصلحت آن‌که به شهر رسیده مین‌باشیان توپخانه را به تطمیع زرها با خود هم‌داستان و یک‌زبان گردانیده، مردم خود را در حوالی و حواشی ابواب قلعه برای امتناع رفت و آمد منصبداران نشانیده اگر مقتضای وقت بیند، اراده مبطون را از پیش‌برد و الّا با این طرف برنگارد که فوجی دیگر به امداد مرخص گردد و عاقبت محمود مذکور- که وخامت عاقبت او قریبا مرقوم می‌شود- به اعوان و انصار به شاه جهان‌آباد وارد گشته در ظاهر به قاعده بندگی و ادب پیش پادشاه رفته برای تعیین توپهای قلعه‌گشایی رعد صدا معروض داشت و بنابه عجز و الحاح و التماس گذاشت.

پادشاه ناتجربه‌کار- که دشمن را از دوست فرق نمی‌نمود- به کلمات استماله زبان گشود و وعده ارسال توپخانه مقرر نمود. بعد از آن‌که عاقبت محمود از حضور پادشاه معاودت کرد، خان خانان تقریبات و تمهیدات فرستادن توپخانه منافی مصلحت معروض ساخت و پادشاه بر حسب التماس مومی الیه اعراض از قبول واجب شناخت. چون عاقبت محمود را اراده باطل مرکوز خاطر بود، انکار پادشاه در دادن توپخانه، دست‌آویز خلاف و اختلاف کرده از گریبان مخالفت سر برآورده به موجب تلقین و تعلیم عماد الملک جمعی را از همراهان قریب به ابواب قلعه، برای نهی مردم پادشاهی از آمدوشد دربار نشانید و در خفیه مین‌باشیان نمک به حرام را با خود رفیق گردانید. چون دو سه روز بدین منوال گذشت، خیرخواهان پادشاهی را به باد دامن غیرت شعله حیمت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۸

مشتعل گشت. روز سوم بختاور خان، خواجه‌سرای سلطانی، تاب نیاورده با دسته خود مطارحه و مشاوره نموده قرار بر آن داد که به عزم سلام پادشاه باید رفت، اگر کسی سر راه نگرفت، در قلعه درآمده پادشاه را از حقیقت کار آگاه باید گردانید و چاره این واقعه باید پرسید و در صورتی‌که کسان عاقبت محمود بر سر تیغ آیند و اصرار و لجاجت در امتناع نمایند، جواب‌شان به زبان تیغ حواله باید نمود. در این آویز و ستیز اگر غالب می‌آییم به انضمام ادای حق‌نمک، نیک‌نامی در جهان و تفوق بر هم‌چشمان حاصل می‌نماییم و اگر کشته می‌شویم در راه ولی‌نعمت جان‌نثاری کردن بر زندگی ابد راه بردنست.

القصه خان مذکور به این عزیمت با صواب به معیّت همراهان شجاعت‌مآب، به جانب قلعه چابک‌عنان گردید. چون به مردم عاقبت محمود نزدیک رسید، مشار الیهم زبان تیر و سنان به منع عبور و مرور گشادند و داد بی‌آزرمی دادند. از این طرف رفقای بختاور خان تیغها آخته به دفع حایل پرداختند. شعله جدال زبانه کشید و دود آتش قتال به فلک پیچید. عاقبت محمود به مجرد استماع این خبر به کمک مردم خود دوید، لیکن چابک‌دستی اعوان و انصار بختاور خان دیده، جاده‌پیمای فرار گردیده جلوریز به‌طرف لاهوری دروازه سری کشید. بختاور خان از تعاقب فراریان عنان نپیچید و از دنبال به شعله‌افروزی بان و تفنگ پرداخت. در خلال این حال، نادره کاری امری عبرت‌افزا جلوه‌گرای ظهور ساخت که از شراره‌ریزی بان، آتش به اسواق و بیوت عرض راه درگرفت و آن همه آتش قهر الهی راه جان‌سوزی که به صواعق بان از مبداء مسجد اکبرآبادی تا دروازه لاهوری- که بازار وسیعی است- دکاکین و خانه‌ها دو رویه تل رماد و سوخته آتش فساد معاندان کثیر العناد گردید و عالمی را از حرق مال و متاع به خاک تیره نشانید و عمارات رفیعه منیعه سوخته چون پشته خاک نمودار و موجب انتباه و عبرت ارباب خبرت گردید و از هر طرف مقوله «فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ» به گوشها رسید. در این حیص و بیص عاقبت محمود فرصت یافته و به پای سراسیمگی شتافته، نیم‌جانی بدر برد و جهانی را از شراره شرارت خود، جان بر لب آورد. بختاور خان به غلبه و استیلای بی‌پایان، به حضور ولی‌نعمت خود رسیده و مورد تحسین و آفرین گردید.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۰۹

تتمه احوال عماد الملک و مراجعت او بی‌نیل مقصود از ملک سورجمل‌جات و دیگر واقعات آن اوقات و نشاندن عماد الملک عالم‌گیر را بر تخت سلطنت هندوستان و دستاق ساختن او پسر محمد شاه پادشاه را به زندان

روزی به انهای متجسسان اطراف و متفحصان اکناف، به سورجمل‌جات مکشوف گردید که زوجه و صبیه ملهار به رسم معمول و استمرار، به جانب دریای گنگ- که معبد معروفه آن گروه خذلان‌آهنگ است- روآورده و زیاده بر پنج شش هزار سوار همراه ندارد و سورجمل‌جات که در کمین قابوطلبی نشسته فرصت کار می‌جسته، این معنی را فوز عظیم دانسته، نصف اللیل جمعی از معتمدان خود بدان طرف مرخص و سرکرده‌های آن جماعه را به اعلام راز مکتوم مختص نمود و تأکید شدید بر زبان آورد که بلاتوقف و اهمال، به ایلغار و استعجال، به سر وقت ورود کرده، اناث ملهار را گرفتار ساخته در قلعه رسانند که بعد وضع منت و تقرّر مراجعت از دور قلعه سپرده خواهد شد. چون قضای الهی با تدبیرش موافق و مشیت ربانی با فکر و خیالش مطابق افتاده بود، مردم‌جات از راه دور و دراز به سرعت تمام گشتند و به رنگ بلای ناگهانی و حادثه آسمانی، به سر وقت جماعه مخالف وارد گشتند. گروه اجل رسیده وقتی خبردار گردیدند که مرگ را چون تیر در کمان و بلا را دست در گریبان دیدند.

مردم‌جات آنها را فرصت کمر بستن و شمشیر به‌دست گرفتن نداده، تیغ‌های خون‌آمیغ آخته، به عجلت برق خاطف، تاخته چندی را از گروه مخالف هلاک انداختند دکهنیان بی‌حقیقت دنی الفطرت، پا از سر نشناخته زنان سردار خود را به جا گذاشته سر خود گرفتند و به راه فرار رفتند. مردم‌جات زنان ملهار را در محافه نشانده و مراسم دلجویی و دلداری به تقدیم رسانده، نزد کارفرمای خود آوردند و به گفته‌جات مکانی علی‌حده برای سکنه آنها مقرر کردند. چون عماد الملک و ملهار بر این ماجرا اطلاع یافتند، حیران و مضطر گشته به راه چاره‌جویی شتافتند. ناچار ایل‌چیان سخن‌فهم زبان‌دان، پیش‌جات روان ساختند و معاهده نمودند که افواج را از محاصره قلعه بردارند و خیال قلعه‌گیری را از خاطر برآرند و این معنی را به ایمان غلاظ موکد نموده، زبان به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۰

استخلاص اسرا برگشادند. سورجمل‌جات بعد رسیدن ایلچیان مذکور و استماع شقوق مسطور، حرف‌شان متلقی به قبول ساخته و بعد اسوله و اجوبه، از جمیع وجوه باطن خود مطمئن کرده، اساری را به تبرّع نفایس و نوادر اقمشه و البسه نواخته مرخص نمود.

ناچار عماد الملک و ملهار کوچیده هر یکی به طرفی سری کشید. در خلال این احوال خان خانان تقریبات انگیخته و رنگ دستانسرایی ریخته به پادشاه عرض کرد که در این وقت و حال هر طرف غلغله و شورش و اختلال از آسمان برتر گذشته و محالات و قصبات مهبط بلایا و فتن و مورد آلام و محن گشتند، اگر زیاده بر این تحمل کنیم و دست به دامان تمکین و اقتدار زنیم، از فتنه‌انگیزی و بلاخیزی مطمئن نیستم. صلاح دولت آن است که اردوی پادشاهی به جانب سکندره راهی گردد که هم امور نواحی مذکور منتظم و هم‌زرهای مواجب قشون از مالیات و حاصلات قصبات و قریات آن حوالی سرانجام و منصرم شود و لشکر و سپاه رفاه حال به هم رسانده، در دفع اعادی بدسگال به سامان تمام حاضر گردد. بعد از آن به هیأت مجموعی مرهته را از اطراف دار الخلافه خارج سازیم. باز تدبیر دیگر امور را از نقیر و قطمیر آسان می‌شناسیم. پادشاه که از سلطنت به جز نامی با خود نداشت و از بی‌اعتنایی و ناپروایی غیر از استلذاذ لذایذ جسمانی از سلطانی فایده دیگر نمی‌انگاشت، به صلاح و صوابدید خان خانان با سامان خسروانه و تجملات شاهانه به‌سمت سکندره نهضت نمود و در سه روز مسافت راه طی کرده، روز چهارم در منزل مقصود بار اقامت گشود، لیکن اکثر منصبداران و ملازمان پادشاهی- که از خبرت و آگاهی بهره‌مند بودند- نظر به مآل‌اندیشی و حزم‌کیشی، معاذیر دل‌پسند بر زبان رانده از رفاقت و همراهی پادشاه پهلو تهی نمودند و در شهر ماندند و در دل گذراندند که از جهت بی‌تمیزی پادشاه ناتجربه‌کار و قلّت سپاه جرأت‌شعار و عدمیّت خزانه در سر کار و کثرت مخالفان در آن دیار، مآل‌کار بیگانه حسن اطوار می‌نماید، ما را چه ضرور که با وصف محال بودن جلب منفعت و بدایت مضرت و منقصت، خود را در کربت غربت اندازیم و عبث جان و مال را عرضه تلف و اتلاف سازیم؟ هرگاه غلبه و استیلای پادشاهی صورت می‌گیرد و استیصال اعادی جلوه ظهور می‌پذیرد، در آن حین رفتن مانعی و رسیدن به معسکر منازعی ندارد.

القصه پادشاه با اکثری از امرای با فدویت و پردگیان حرم عصمت، در سواد سکندره رحل اقامت افگنده و شجره خیالات دور و دراز در مزرع دل نشانده، خان خانان را به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۱

انتظام اشتات و تحصیل مالیات مأمور گردانید. چند صباح بر این نهج و منوال گذرانیده بود که ملهار دکنی با تمام قشون خود به اغوا و اغرای عماد الملک، بر ده فرسخی مخیم پادشاهی وارد گردید و در همان نواحی عماد الملک هم به فاصله چند فرسخ از منزلگاه ملهار اقامت گزید و تدبیری به قالب ریخته و شعبده تازه برانگیخته، عاقبت محمود را تعلیم نمود که پیش پادشاه برود و خود را از مخلصان و یک‌جهتان ظاهر سازد و از کثرت افواج مرتبه به مقتضای «یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ» واهمه و وسواس در خاطر پادشاه اندازد که سرکرده مرهته‌ها منصوبه فاسد و اراده کاسد اندیشیده که شب ناگهان بر معسکر خسروی بتازد و بنده از روی حق نمک به افشای این راز می‌پردازد. همیشه علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد، و الّا مهم به جایی منجر خواهد شد که چاره آن از حول و قوه بیرون باشد. مشار الیه بر وفق قرارداد مسطور به خدمت پادشاه آمده به اظهار کمال فدویت و عبودیت تسویلاتی که در مکمن خاطر داشت معروض نمود و همان وقت لب به استرخاص گشود. پادشاه به خبث مکنون مفتری افترامشحون پی نبرده و اصلا نفاق و شقاق او را احساس نکرده به مجرد شنفتن ماجرای مزبور دل از دست داده و ابواب بیم و هراس بر روی خود گشاده، بی‌آنکه به خان خانان بگوید یا از مادر خود- که کلید عقلش بوده- مصلحت جوید، همگی مال و حال و احمال و اثقال و خوانین و امرا و خواتین و نسا از امهات و زوجات، به‌جا گذاشته و از افراط هول زیان کثیر «کأن لم یکن» انگاشته، با معدودی از خواجه‌سرایان و غلامان بر اسب رهوار صبارفتار سوار و رهسپار گردید. در عین رواروی به خان خانان گفته فرستاد که ضیق فرصت مقتضی تأخیر و مهلت نبود، لهذا بغتهٔ روان شدیم، شما هم بی‌اهمال و امهال به تحمیل اسباب و اثاثه معطل نشده، بی‌مکث و درنگ رو به راه آرید و صاحب الزمانی را- که عبارت از والده پادشاه باشد- همراه بردارید. پادشاه سریعتر از صرصر ره‌گرا و جاده‌پیما گشته، نصف النهار از دریای جمنا- که پای قلعه دار الخلافه جاری است- گذشته به قلعه درآمد و از این ورود بی‌محل مردم شهر

در وسوسهای طویل و اطول افتاده و دود حیرت از سر خاص و عام برآمد.

خان خانان به شنیدن پیغام پادشاه به لجه حیرت سر فروبرده و از ادراک ماهیت این کوچ بی‌هنگام سری بیرون نیاورده، ناچار در صدد تیاری حرکت و حمل اسباب و سامان کثیر الکمیت خود متوجه گردید و عاقبت محمود نامسعود همان ساعت خبر کوچ پادشاه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۲

و به جا ماندن خیمه و خرگاه و مال و اموال و افراس و افیال و معطل بودن امرا و منصبداران- که بارشان بر زمین افتاده بود- بالتفصیل به مرتبه انهاء و در زود رسیدن مبالغه فوق الاحصا نمود.

چون سلطان زنگبار شب از سهم لشکر روز رهگرای فرار و طلیعه عسکر روز نمودار شد، از هر طرف فوج مرهته پیدا و دسته‌دسته از یمین و یسار هویدا گردید. خان خانان با مادر پادشاه رو به راه آورد و از مقام حرکت تا قریب دار الخلافت تمام راه با مرهته جنگ‌کنان به شهر رسیده و در معسکر پادشاهی- که بی‌مالک و حافظ تمامی نقد و جنس به جا مانده بود- مرهته جوق‌جوق رسیده دست به غارت و تالان گشود و آن‌قدر از البسه و اقمشه تاراج نمود که وهم بلندخردان از احصای آن قاصر و زبان قلم محاسبان خرده‌دان در بیان آن کاسر باشد. هزاران اسب بادتک کوه‌پیکر و مآت افیال سحاب‌منظر، بی‌شور و شین و بلارادع و مانع مرهته متصرف گردید و امرا و منصبداران را که در آن‌جا مانده بودند، بعد اتلاف مایعرفات از ناطق و صامت، به مطالبه زرهای کثیر، اسیر سرپنجه سفاکی و بی‌باکی گردانید. فردای روزی که پادشاه و خان خانان وارد شهر گشتند، عماد الملک با سپاه افزون از قیاس به اراده ناصواب فتنه‌اساس، آن روی آب محاذی قلعه پادشاهی رسید و نصب خیام و اعلای اعلام نمود و عاقبت محمود را به طریق وکالت به ابلاغ پیام و اظهار ما هو المرام پیش پادشاه عالی‌مقام فرستاد و او در خدمت پادشاه رسیده با این مقال زبان گشود که عماد الملک به مقتضای حقوق نمک و نعمت این دولت در تقدیم مراسم غلامی و فدویت حاضر و همه وقت به حصول سعادت اطاعت و متابعت اوامر ناظر است. نهضت الویه خاقانی بر وفق پذیرات از خرد بیگانه خان خانان مثمر این همه نقایص و معایب گردیده که عامه خلق از وقوع این امر مکروه انگشت حیرت به دندان گزیده تا به خواص چه رسد. اگر من‌بعد هم حل و عقد امور سرکار، مفوّض به رأی و رؤیت خان خانان باشد، اختلال کلی متصوّر است.

مقتضای عاقبت‌بینی و صواب‌گزینی آن‌که پادشاه خود به‌نظر امعان به حسن و قبح این معامله متوجه شوند و نیک و بد این به چشم حقیقت‌بین درنگرند. اگر خلعت وزارت بالاستقلال و الاستقامه به عماد الملک مرحمت شود، طامه کبری و بلیه عظمای سپاه مرهته- که چشم به تاخت و تاراج شاه جهان‌آباد سیاه کرده- رفع می‌گردد و آن‌چه واجب عبودیت و مستوجب فدویت بود، بنده معروض نموده بیشتر هرچه رأی عالم‌آرا و خرد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۳

صواب‌نما تجویز فرماید احسن و اولی می‌نماید.

چون پادشاه دل از دست داده و در ترس و بیم بر روی خود گشاده بود و بی‌آن‌که تأملی وافی و فکر کافی در رد و قبول این امر به کار برد، عجالهٔ خلعت وزرات با قلم‌دان مرصع که اعظم عطیات تفویض این منصب است، به عاقبت محمود سپرده و سوگند موکد در میان آورده و از بداندیشی عماد الملک خاطر مطمئن کرده، با عاقبت محمود مقرر ساخت که فردا عماد الملک آمده حاضر شود و بی‌مداخلت سهیم و شریک به امور وزارت پردازد. عاقبت محمود بر نیل مقصود دست یافته کامیاب و کامران پیش عماد الملک شتافته از کیفیات مفصل انها و فردای آن عماد الملک را به قصد ملازمت پادشاه جاده‌پیما گردانید. ربعی از روز گذشته بود که عماد الملک پیش پادشاه رسید و به دستور و معمول آداب عطیه منصب وزارت به تقدیم رسانیده و بعد از آن از پادشاه مرخص شده، در مکانی که محل نشستن وزیر مقرر است، نشسته در ظاهر به تحقیق و تنقیح معاملات پرداخت. چون عماد الملک از راه

منصوبه‌بازی پیشتر با مین‌باشیان توپخانه- که کشک درون قلعه به عهده آنهاست- طرح موافقت ریخته و فرقه مذکور به ابله‌فریبی و به طمع عماد الملک خاک بی‌وفایی بر فرق خود ریخته بود، روز مذکور مین‌باشیان قاطبهٔ رو به در خانه بگذاشتند و تخم نمک‌به‌حرامی و بی‌حقیقتی در مرز دل کاشتند. عماد الملک از ناآمدن مین‌باشیان، فرصت وقت غنیمت انگاشته بی‌هیچ درنگ و تأخیر، عاقبت محمود را در محبس شاهزاده‌ها به آوردن به یکی از آنها مأمور نمود.

عاقبت محمود که منشأ فتنه و فساد و بادی بلاـ و عناد بوده، ترس خدا و شرم دنیا را خیر باد گفته، بی‌تعلل به محبس رفته، کریم الدین نام، پسر معز الدین ولد شاه عالم خلدمکان را برآورده و به عالم‌گیر مخاطب کرده در دیوان عام بر تخت نشاند و عماد الملک فورا رسیده مرسومات تهنیت و مبارک باد مؤدّی گردانیده، سیف الدین خان برادر عاقبت محمود را تأکید نمود که با رفقا بلاتحاشی و بی‌محابا، به حرم‌سرای سلطانی درآید و پادشاه را بگیرد.

برادر مشار الیه بر وفق تلقین عماد الملک از جاده صواب منحرف گشته، بلاتعلل و تأمل از هتک حرمت و ناموس خداوند قدیم الاحسان حسابی برنگرفته، با جمعی از اخوان و اقوام خود سرزده به حرم‌سرای پادشاهی داخل شد و پادشاه را به حالتی- که کس مبیناد- به درشتی و عنف برداشته برآمد و دیگری از همراهان عماد الملک

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۴

صاحبهٔ الزمانی مادر پادشاه را به صد مذّلت از مشکوی دولت برآورد و پالکی سواریش در راه گذاشته، به عماد الملک اطلاع داد. وزیر سراپا وزر و وبال به پادشاه جدید السلطنه ظاهر نمود که در باب شخص مسلوب الخلافت چه ارشاد است؟ بقای او موجب صد گونه فساد است! پادشاه در جواب بر زبان آورد که بالفعل در محبس قایم مقام ما باشد. هرچند عماد الملک در اهلاک و افنای او ساعی بود، لیکن ناچار به حکم پادشاه جدید الاقتدار در محبس فرستاد.

به تقدیر رب قدیر غالب، امر مکنون خاطر عماد الملک در حیّز توقف افتاد.

عماد الملک شب و روز در فکر اهلاـک و اعدام پادشاه محبوس گرفتار سلسله آلام بود. با معتمدان و مشیران خود در این باب مشورت و مطارحت می‌نمود. چون یک هفته به سر آمد، عماد الملک جامه صبر و طاقت چاک زده از جا درآمد، بی‌آن‌که به پادشاه جدید الجلوس مشورت نماید، عاقبت محمود را برای ابطال باصره پادشاه و مادرش تعیین ساخت. آن سفاک بی‌باک واجب الاهلاک، بلاتعویق و تأخیر به محبس شتافته و دیده حق‌شناسی و خداترسی را به اغشیه بی‌آزرمی از دید خیر و صلاح مکفوف البصر گردانیده و تیغ بی‌حفاظی از نیام حق‌ناشناسی کشیده، چشم آن هردو مظلوم را از نور بینایی عاطل و عصیان و کفران برای خود و آمر حاصل نمود. همان روز بدایع تقدیر قدیر سریع الحساب و غرایب صانع قادر شدید العقاب، عجب سانحه‌ای عبرت‌افزا و غریب واقعه‌ای ندرت‌انتما جلوه‌گر عرصه ظهور و اظهار و صغیر و کبیر و برنا و پیر را به ارادت مکافات اعمال و مجازات افعال مختبر و خبردار گردانید. تفصیل این اجمال آن‌که روزی که عاقبت محمود وخیم العاقبت به ابطال باصره مظلومان بیچاره مبادرت ورزید، آخر همان روز، بی‌ظهور سببی و باعثی، عماد الملک به محض سؤظنی که از عاقبت محمود به خاطرش تصمیم یافت، آن مکّار شرارت‌آثار را به شمشیر بی‌زنهار خشم و غضب درهم گذرانید و آن مذموم العاقبت به سزای کردار رسیده نتیجه اعمال ناهنجار زشت دید و مضمون قول شیخ شیراز که «هرکه خلق خدای را بیازارد تا دل مخلوق را به‌دست آرد، همان مخلوق را بر او گمارند تا دمار از روزگار برآرد» به منصه ظهور رسیده فالاعتبار ثم الاعتبار!

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۵

در بیان حدوث نفاق میانه امرای پراتفاق اعراب و اکراد خراسان که مضاد دولت خداداد خدیو آفاق‌ستان بودند

در ضمن وقایع احوال سنوات سابقه مرقوم خامه حقایق‌بیان گردید که در سال گذشته که رایات عالیات توجه به صوب دار القرار

قندهار فرمود، میر علم خان خزیمه با خوانین اکراد از در سازش و اتحاد درآمده و علی نقی خان بیگلربیگی مرو که بعد از جنگ با یوسف علی قلی خان جلایر و انهزام او در مشهد مقدس بساط حکومت گسترده بود، مجادله کرده از شهر بیرون نمود و به اتفاق جعفر خان کرد، شاهرخ شاه را به دستور یوسف علی خان و علی نقی خان مروی دست‌آویز کام‌روایی ساخته، متوجه امر وکالت شد و سه ماه در ارض اقدس به سر برده به صلاح و صوابدید تمامی رؤسا و خوانین اکراد و اتراک قصد تسخیر قلعه رود و تدمیر اسماعیل خان خوافی- که از متوسلان درگاه مروت‌بنیان بود- به خاطر مصمم کرده و جعفر خان را نزد شاهرخ شاه، در شهر گذاشته، نقد علی خان برادر جعفر خان را با سرکردگان و قشونهای ترکیه و کردیه همراه برداشته، روانه الکای خواف گشته و قلعه اسماعیل خان را محاصره نموده و توپ‌های کوه‌توان و قنباره‌های آتش‌فشان بر اطراف قلعه بسته در پای حصار نشست. انزل خان درّانی سردار و درویش علی خان بیگلربیگی دار السلطنه هرات، از استماع این خبر به هم‌عنانی تائیداقبال خدیو هفت کشور به کمک اسماعیل خان رسیده و شعله‌افروز حرب و پیکار گردیده، میر علم خان را از عرصه کارزار منهزم ساختند. چون از جانب شهریار ثریااقتدار مأذون به استیصال او نبودند، به تعاقب نپرداختند و از آن‌جا لوای نهضت به صوب هرات افراختند.

میر علم خان بعد از شکست یافتن با معدود از اعراب راه قلعه تون و قاین- که محکمه و مسکن او بود- پیش گرفت و به اطراف و جوانب خراسان محصلان به‌جهت جمع‌آوری ملازمان فراری- که از معرکه گریخته بودند- فرستاد و توقع داشت که جعفر خان از راه مودت و وداد با قشونهای اکراد رفته، به او خواهد پیوست و به معاضدت مشار الیه کمر همت برکشیدن انتقام خواهد بست. جعفر خان او را کم‌زور دیده و از موالفت او مخالفت گزید. اگر چند در ظاهر مراسلات روانه و اظهار الفت می‌کرد، اما در باطن صفایی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۶

نداشت و ضعف او را موجب قوت و استقلال خود در امور مملکت می‌پنداشت.

میر علم خان از دوستی جعفر خان یأس حاصل و مدتی در ملک اعراب توقف کرده و چهار پنج هزار کس از عرب فراهم آورده به طریق ایلغار در اول فصل بهار علی الغفله خود را به حوالی ارض فیض‌آثار رسانید. جعفر خان- که با جمعیت قلیل در شهر نشسته بود و گمان آمدن میر علم خان با این عجلت نداشت- از ورود ناگاهی او آگاهی یافته، مضطرب و سراسیمه گشته و طاقت مخالفت در خود نیافته به استقبال شتافته اظهار دوستی و الفت نموده به شهر آورد.

بعد از دو روز میر علم خان سورسات قشون از جعفر خان طلبید. او گفت که هنوز وقت محصول دور است و حصول غله از رعیت غیرمیسور و بالفعل سورسات سپاه سرانجام نمی‌تواند کردن. این معاذیر بر طبع میر علم خان ناگوار آمده با قشون خود سوار شده و خانه جعفر خان را محاصره کرده نیران جدال مشتعل ساخت. جعفر خان تاب نیاورده با معدودی از اکراد- که همراه بودند- از شهر برآمده رو به کردستان نهاد و میر علم به یوسف علی خان جلایر که از علی نقی خان شکست خورده به کلات رفته تحصن جسته بود و قشون فراهم می‌نمود، مراسلات مودت‌آمیز نوشته و جمعی از سرکردگان اعراب را پیش او فرستاد و بنای اخلاص و ارتباط به عهد و سوگند استحکام داده و وعده تفویض حکومت مشهد مقدس به میان آورده به کمک خود طلبید.

یوسف علی خان که چشم بر تائید غیبی دوخته حصول همچو نعمتی عظمی را از خدا می‌خواست و آرزوی این داشت که یک مرتبه دیگر به ارض فیض‌نشان آمده، ذخیره‌اندوز شرف جاودان شده بر مسند ایالت متمکن گردد، از ورود این مکتوب خرسند و شادکام گشته از کلات برخاسته به مشهد آمد. میر علم خان به سلوک دوستانه تلقی نموده، بنای وصلت با او گذاشته همشیره خود را به یوسف علی خان و صبیه شیر غازی خان برادر یوسف علی خان را نامزد پسر خود نموده، نفاق را به وفاق و بیگانگی را به اتفاق مبدل ساخت. جعفر خان بعد از ورود به کردستان قشون اکراد و اتراک جمع نموده، در وقت درو مزروعات، رخت عزیمت به ارض اقدس کشید.

میر علم خان هم از شهر بیرون شده فریقین هر روز معرکه‌آرای جدال می‌شدند، اما غلبه از طرف اکراد بود و اعراب و جلایر یک فرسخ از شهر دور حرکت نمی‌توانستند نمود.

هنگامه به مدت چهار ماه کشید. آخر که هوا سرد شد و زمستان نزدیک رسید،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۷

میر علم خان در صلح زده از شهر برآمده روانه ملک خود گردید و یوسف علی خان نیز خود را به قلعه کلات کشیده جعفر خان به شهر درآمد و به اتفاق ابراهیم خان کیوانلو کرد متوجه رتق و فتق امور شد. تمته احوال بعد از این نگاشته کلک شیرین‌مقال خواهد شد.

در بیان ظهور مخالفت اهالی قندوز و لشکر کشیدن مخلص خان به سر ایشان و به اطاعت درآمدن آن جماعت و رحلت نمودن مخلص خان

مجملی از واقعه این سال آن‌که اهالی قندوز به اغرای غرور و پندار و نامساعدی روزگار، از دایره اطاعت و انقیاد اعراض ورزیده در مقام سرکشی و عصیان نشسته، درهای بهبود و خیریت بر روی خود بسته بودند. چون این خبر به انهای منهیان صداقت‌پرور، به مخلص خان رسید، خان مشار الیه گوشمال آن گروه نکبت‌پژوه واجب دیده، بر سر آنها لشکر کشید و به نیروی اقبال لایزال خدیو بی‌همال، آن فرقه ضاله را سالک مسالک اطاعت و ناهج مناهج مطاوعت گردانید و بعد اتمام این کار به قرارگاه خود راجع گردید. در عرض راه به تقدیر اله، مرضی جانکاه به خان عقیدت‌دستگاه طاری و در چند روز به شدت مرض از حلیه توانایی عاری شده و بر وقت مقدر، دعوت «ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً» را به گوش اجابت شنید و غرقه بحر مغفرت غفار حقیقی گردید. بعد از ورود خبر ارتحال مخلص خان به مسامع حقایق مجامع خسرو زمین و زمان، عالیجاه میر هزار خان الکوزیی، خلعت امتیاز سرداری از صندوق‌خانه عواطف شهریاری در بر کرده، روانه ترکستان شد.

[وقایع سال هفتم]

وقایع سال هفتم سلطنت خاقانی مطابق سنه ۱۱۶۶ هجری موافق تخاقوی‌ئیل ترکی

در حینی که موکب همایون کوکب خدیو جم‌اقتدار مانند ابر بهار سایه‌گستر به الکای پیشاور بود، نیّر نوربخش آفاق و فروغ‌افزای قصر نه طاق، از منزل حوت به منظر حمل قدوم سعادت ارزانی داشته، به اشاعت انوار جهان‌افروزی و آرایش بزم نوروزی پرداخته و نظر تربیت به پژمرده‌حالان عالم خاک انداخته، بی‌برگان باغستان روزگار را خلعت سرسبزی عطا فرموده، عساکر نشو و نما را به امداد ستم‌کشیدگان لشکر دی تعیین

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۸

نموده، خان خانان چنار را- که به تحریک هوای فسادافزای خزان پنجه تطاول به خون لاله و گل حنایی ساخته، قامت خودنمایی به بستان سرکشی و رعنایی افراخته بود- خون زاید به خنجر بید برگ از تن بیرون ریخت و بستان خان نارون را که به افروختن رنگ فتنه‌خویی و طرح کینه‌جویی تلاش سرخ‌رویی از برای خود می‌نمود، چون مستوفیان خاین به جرم کاغذبری، آب زندگانی به خاک آمیخت.

دگر ره آفتاب عالم‌افروزبر اقلیم زمانه گشت فیروز

زمانه کرد آهنگ طرب‌سازدر عشرت به روی خلق شد باز

به‌هم پیوسته شد عقد شب و روزنوید عیش و عشرت داد نوروز

زمین گسترد مهـد خسـروانی‌به گیتی زد صـلای شادمـانی در چنان آوان بهجت‌اقتران و زمان مسـرت‌توأمان، به عرض اشـرف خاقان زمین و زمـان رسـید که شـاه نواز خـان صوبه‌دار سـند را به تـأثیر بـاده افسادی که خان خانان در ایام شورش خود به دماغ او ریخته، هنوز نشئه غرور در سر باقی و همان خیال فاسد او را ساقی است.

بنابراین مصدر آثار عصـیان و مرتکب شـیوه طغیان گشـته، دردادن مالیات سـلطانی اهمال می‌ورزد و از امتثال اوامر پادشاهی سـر به گریبـان تعلل می‌دزدد. داور هفت کشور به اصـغای این خبر تصـمیم عزیمت سـند نموده از مقر خلافت حرکت فرمودنـد و شاه نواز خان از خواب غفلت بیـدار گشـته و جاده‌پیمای وادی فرار به‌طرف راجه‌های ریگسـتان شـده، کدوملِ نام دیوان خود را روانه درگاه آسـمان‌جاه نموده، معروض داشت که سایه سـطوت و شکوه اعلی حضرت سنگین و قوت احتمال آن بیرون از حد این بنده کمترین است. ناچار خود را به کنار کشـیده رویه خویشـتن‌داری گزیـده‌ام. و بعـد از چنـد روز متعاقب ورود هنـدوی مذکور به اردوی معلی منصور، عرایض خدایار و عطر خان پسـران شاه نواز خان به درگاه عالم‌پناه رسید که پدرشان غلام و خدمتکار خاصان ممالک‌ستان بود، به قضـای الهی طی طریق حیات نمود و ما بی‌کسان جز سایه خداونـد بنـده‌پرور، دیگر بر سـر نـداریم. به قضای الهی طی طریق حیات نمود و ما بی‌کسان جز سایه خداوند بنده‌پرور کسـی دیگر بر سـر نداریم. امیدوار از عنایات پادشاهانه‌ایم که ایالت ملک سند به دسـتور سابق به ما خانه‌زادان بر حال و برقرار ماند. خدیو فلک‌سـریر به مقتضای طبع ترحم تخمیر مسئول آنها را موصول به درجه قبول داشته، خدایار خان را به عطای الکای مزبور نوازش فرموده، به دار القرار قندهار معاودت نمودند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۱۹

ذکر طغیان میر علم خان در مملکت خراسان و رسیدن آن خبر به درگاه خدیو جهان و جهانیان

به عرض ملازمـان بارگاه جاه و جلال رسـید که علی خان قلجی که با ابراهیم خان بغایری حاکم سبزوار در صـدد منازعت و عیسـی خان کرد شادلو که با ولی خان شادلو در مقام مخاصمت و محمد رضا خان قراچه‌لو که با نجف علی خان قراچه‌لو بر پله معاعدت و صاحبـان ایـل و جمعیت بعضـی از طـایفه کرد و ترک بودنـد، از راه غرض هرسه نفر نزد میر علم خـان- که بـا سه چهار هزار قشون رخت عزیمت به‌سـمت ترشـیز کشـیده بود- آمـده ملحق گشـته. او را به‌طرف سبزوار بردنـد و میر علم خان به اغوای علی خان اراده تسـخیر شـهر سبزوار و تـدمیر ابراهیم خـان نمود. چون ابراهیم خـان بغـایری بـا جعفر خان کرد سررشـته وفاق و اتفاق مربوط داشـته مراسله به او نوشـته مسـتدعی اعـانت و امـداد شـد، بنـابراین جعفر خـان قشون اکراد و اتراک را فراهم آورده قریب سـی هزار نفر به سرکردگی برادرش نقـد علی خـان و برادر ابراهیم خان کیوانلو با ده دوازده عراده توپ از توپهای مشـهد مقـدس، به کمک ابراهیم خـان بغـایری روانه سبزوار نمود و بعـد از ورود کمـک میر علم خـان نیز مهیـای پرخـاش گشـته، بنـد و بـار خود را بـا دو هزار پیاده تفنگ‌چی، در قریه خسـروگرد گذاشـته و سه هزار کس با خود برداشـته، به مقابله افواج کمکی شتافت. از آن‌جا که فتح و شکست وابسـته به مشـیت قـدیر مطلق است، فحوای کریمه «کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» به ظهور پیوست و میر علم خان با فوج قلیل بر آن جم غفیر منصور شده، توپخانه و اسـباب و احشام نقد علی خان را به‌دست آورده، با کمال اسـتکبار و نهایت اقتدار بر سر سبزوار آمده به محاصـره پرداخت و با اندک جدال و قتال ابراهیم خان را گرفته با غرور موفور که از فتوحات مذکور در دماغ او جا کرد، عـازم مشـهد مقـدس گردیـد. جعفر خـان کرد و ابراهیم خان کیوانلو- که قشونهای کرد و ترک فراهم آورده در آن‌جا اقامت داشـتند- بـا جمعیت کثیر از شـهر بیرون آمـده و به جنـگ پرداخته هر دو منهزم شدنـد. جعفر خـان به قلعه اخلومـد و ابراهیم خان به رادکان- که محکمه هریک بود- روانه شد و میر علم خان داخل مشـهد مقدس گردید. یوسف علی خان جلایر را که سال گذشـته بـا او رنـگ موافقت ریخته، خواهر خود را نـامزد او و دختر شـیر غازی خان، برادر یوسف علی خان را برای پسـر خود خواسـتگاری

کرده سررشته وصلت و خویشی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۰

مضبوط ساخته بود، نوید حکومت مشهد مقدس داده او را از کلات پیش خود طلبید.

چون دولت او به سر رسیده و زمان مکنتش به انتها انجامیده بود، از کلات به مشهد آمد.

بعد ورود او میر علم خان نقض عهد به خاطر آورده حکومت مشهد مقدس به میرزا بقا خان خالوی خود تفویض نموده و یوسف علی خان را همراه گرفته روانه اخلومد رادکان شد و جعفر خان و ابراهیم خان را دستگیر کرده و چندی در رادکان متوقف شده همان‌جا یوسف علی خان را محبوس ساخت و بر هرسه نفر مبلغ‌های خطیر حواله نموده هرچه از جواهر و نقد و جنس داشتند، به قید ضبط، آورده به مطالبه و مواخذه خزاین نادری پرداخت و یوسف علی خان را با زال خان جلایر بنی عم و جمعی دیگر از اقوام اقربای یوسف علی خان و ابراهیم خان و جعفر خان را با خویشان ایشان هر کسی که به مقتضای تقدیر دستگیر شد مغلول و مقید ساخته به مشهد مقدس فرستاد و به قلعه‌دار ارگ سپرد و از خوانین رؤسای کردیه و ترکیه، یورغه‌مال و گرو گرفته، همراه اهل و عیال جعفر خان و ابراهیم خان کرد و خانه کوچ ابراهیم خان بغایری- که در سبزوار گرفته بود- روانه قلعه تون نمود و خودش از آن‌جا به کلات رفت. چون کلات قلعه‌ای است در نهایت استحکام و متانت و از چهار طرف در میان کوه‌های مرتفع واقع گردیده و در ربع مسکون کسی قلعه‌ای به آن محکمی ندیده، گویا پارچه سنگیست که سنگ‌تراش صنایع انتقاش به‌دست قدرت لم‌یزلی تراشیده، دوازده فرسخ طول و دوازده فرسخ عرض آن است و اهل قلعه احتیاج به آب ندارند و کشت و زراعت در اندرون قلعه می‌نمایند و چشمه‌های آب در قلعه فوران دارد. اقوام و اقربای یوسف علی خان که در آن‌جا متمکن بودند، دروب قلعه را بسته متحصن شدند. ابو طالب خان نام عرب ساکن کلات- که منصب کلانتری رعیت از سابق به او تعلق داشت و در ظاهر با مردم جلایر دم از دوستی و اتحاد می‌زد و در باطن به سبب جنسیت عرب بودن، با امیر علم خان متحد و استحفاظ در بند ارغوان شاه به او متعلق بود- طریق نفاق مسلوک داشته و در محافظت دربند مذکور مساهله نمود و میر علم خان با اشاره او از آن راه داخل قلعه شده، جماعه جلایر را با زن و فرزند کوچانیده، روانه عرض اقدس کرده حکومت آن‌جا به ابو طالب خان داده و رؤسای جلایر را محبوس ساخته، مواخذه خزاین نادری به زجر و شکنجه در پیش گرفت و بعد فراغ از این حرکات شنیعه، یوسف علی خان و جعفر خان و ابراهیم خان کرد را- که در ارگ مشهد مقدس محبوس بودند- کور کرده به ترشیز و تون روانه ساخت و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۱

چون با سرکردگان قرایی هم بنابر سازش آنها با یوسف علی خان تغایر خاطر داشت، به تربت حیدریه رفته محمد علی خان را نیز کور کرده، دیگر سرکردگان قرایی را مبلغ خطیر حواله نمود و از آن‌جا بر سر نیشابور رفته، شهر را محاصره کرد.

علی خان قلجی و عیسی خان شادلو و محمد رضا خان قراچه‌لو- که اولا با او طریق موافقت پیموده بودند- از غدر و خدعه او اندیشه‌مند شده هریک با جمعیت خود فرار اختیار نمودند. زال خان جلایر نیز گریخته به کلات رفته و ابو طالب خان عرب را به انتقام نفاق و بی‌وفایی که از او سرزده بود کشته، در قلعه تمکّن گزید. امیر خان قرایی و سرکردگان کرد، از اختلال احوال خود و استیلای دشمن به جان آمده، رو به درگاه مظلوم‌پناه آورده دادخواه شدند. خاتمه احوال او ان شاء اللّه تعالی در طی وقایع سال آینده مذکور خواهد شد.

[وقایع سال هشتم]

وقایع سال هشتم جهان‌آرایی این مهر سپهر سروری مطابق سنه ۱۱۶۷ هجری موافق سال استائیل ترکی

ارض مقدس سخن مشهد عندلیب ناطقه است و صفحه حال این گلشن حیرتکده مصور خامه که سلطان بهار امسال با شأن و شکوهی رو به چمنستان روزگار آورده که اندیشه محاسب‌پیشه، چندان که انگشت حساب به‌شمار سامان آن فرساید، مشکل که از عهده تعداد یکی از هزار آن برآید و یسل‌بند خیال اگر صف‌های عبارات در عرصه تعریف آن آراید، دشوار است که به ترتیب سطری از توصیف عساکر خرمی‌نشانش، علم فصاحت به میدان براعت گشاید. همانا آغاز سال هشتم لشکرکشی پادشاه آسمان‌جاه است که با اصغای خبر طغیان بعضی شوربختان و بدطینتان که در بستان فردوس‌نشان خراسان، چون سبزه بیگانه سر از گریبان بی‌آزرمی کشیده گلستان را خارستان و باغ بهشت را منبت‌اشجار خبیثه تمرّد و عصیان ساخته و به جای سرو و شمشاد رایات فتنه و فساد به در آن سرزمین سعادت‌ایجاد افراخته بودند، رایات فیروزی آیات به اراده بند و بست مملکت خراسان و تنبیه و تأدیب اشرار و سرکشان، با طنطنه شوکت و اعتلا از نوشهره سند، آسمان‌سا گشته به تاریخ بیست و دوم ماه ربیع الثانی منزل رهبری را- که از محالات سند است- مضرب خیام کشورستانی و رفعت‌اندوز مدارج آسمانی فرمودند و تا سه روز

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۲

به‌جهت سرانجام بعضی از لوازم و ضروریات، آن مقام فرحت‌انجام را مورد انوار یمن و شرف داشته، به دیدن سان عساکر نصرت‌نشان و عمله درب دولت‌خانه سپهرآستان پرداخته و خاطر ملکوت‌مناظر را از سامان سیاق ظفرانتساق، مطمئن و مجموع ساخته، لوای توجه به‌سمت مقصد افراختند و در منزل موسوم به قریه بهاک عبد اللّه خان ایشک آقاسی‌باشی و خان جان خان درّانی، سردار ممالک موضوعه هندوستان با پیش‌کشهای عمده و بی‌نظیر و خزانه موصوله کشمیر، وارد درگاه فلک اشتباه گشته شرف‌اندوز آستان‌بوس گردید و در همان منزل رضا قلی خان جامی از جانب پادشاه والاجاه عالم‌گیر شاه- که بر تخت سلطنت جلوس نموده بود- از برای رسانیدن خبر جلوس و استدعای تأسیس اساس دوستی، جبهه‌سای عتبه فلک‌رتبه گردیده، نامه محبت‌شمامه و تحف و هدایای مودت علامه را از نظر فیض‌گستر گذرانیده و به حصول جواب نامه تودّد ارقام و شمول توجهات خسرو انام، شادکام و مقضی المرام گشته و از درگاه خلایق مطاف رخصت انصراف یافته، روانه شاه جهان‌آباد شد. و در این سال مالیات الکای پیشاور و اتک و دیره‌جات را خان جان خان سردار از دفترخانه همایون سرکار گردون‌مدار به اجاره گرفت و از پیشگاه فضل و کرم اعلی حضرت خاقانی به خطاب مستطاب ایاز بارگاه ظل سبحانی عزّ اختصاص یافته، به‌سمت دیره‌جات و ملتان و غیره اماکن متعلقه به سرداری خود رفت و موکب جهان‌گشا با جنود تأئید خالق الارض و السما کوچ بر کوچ نهضت‌فرما شده در چهارم ماه جمادی الثانی به دار القرار قندهار شرف ورود ارزانی فرمود.

ذکر تفویض ولی‌عهدی و نیابت سلطنت به شاهزاده خورشید طلعت والاجاه تیمور شاه و ارتفاع رایات عظمت و شان به جانب مملکت خراسان

و چون داعیه تسخیر خراسان و سفر دور و دراز ممالک ایران، پیش‌نهاد خاطر الهام‌مآثر خدیو کیهان بود، شاهزاده قمرطلعت خورشیدشوکت فریدون‌مکنت جمشیدلوا، نواب کامیاب فلک‌جناب سپهرانتساب، تیمور میرزا را به نیابت سلطنت تعیین و اختیار عزل و نصب سرداران و بیگلربیگیان و غیره به کف اقتدار آن فروزنده جوهر خردمندی تفویض نموده به دار السلطنه کابل مرخص ساختند و نواب فلک جناب سلیمان میرزا را نیز

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۳

رخصت فرموده به توقف در شهر مأمور ساخته، به تاریخ هشتم ماه رجب المرجب متوجه سمت مقصد شده، بعد از طی منازل به دار الرفاه فراه رسیدند و دو روز در آن‌جا توقف ورزیده، غله‌ای که در آن‌جا انبار شده بود، به لشکر ظفراثر سورسات مرحمت شد و از همان منزل نواب خان جزایرچی‌باشی را با جمعی از افواج قاهره، مقدمهٔ الجیش نصرت و فیروزی مقرر کرده، مأمور ساختند که به

اتفاق میرزا خان الیکوزیی چند منزل پیش موکب والا مراحل‌پیما بوده به الکای قاین برسد و دست تعرّض از مال و حال سکنه آنجا کوتاه داشته و مجوز اضرار و ایذای ذی حیاتی نگشته، اهالی آن مقام را به عنایات پادشاهی مستبشر و مستظهر نموده، در سر راه به ملازمت والا رساند.

بعد از این الویه ظفرتوام، به تاریخ نهم شهر شعبان المعظم، از فراه حرکت نموده و عالی‌جاه مقرب الخاقان، عبد اللّه خان درّانی قورچی‌باشی دیوان اعلی را با قشون متعاقب مأمورین سابق مرخص فرموده و به سرداری قشون‌های قبل و بعد عزّ امتیاز بخشیده فرامین واجب الاذعان به اسم نواب خان و میرزا خان و دیگر سرکردگان عزّ صدور یافت که حسب الصلاح قورچی‌باشی مذکور در تقدیم لوازم خدمت و انصرام دولت ابدمدت، قیام و اقدام نمایند.

عالی‌جاه قورچی‌باشی روانه گشته به اتفاق خوانین و قشونهای مزبور به موجب حکم اعلی بر سر قلعه‌جات قاین و طبس رفته رایات استیلا به هر طرف و به هرجا برافراشتند.

اهالی و سکنه آن‌جا چون دیدند که دشت و کوه در زیر ران یکران غازیان تهمتن‌شکوه یکی است و غلبه و قهر این قشون قیامت‌نمون را مانع و پناهی نیست، رؤسای ایشان- که در قلعه طبس بودند- به بارگاه فلک‌اشتباه جبهه‌سا و مشمول عواطف خدیو معدلت‌آرا شدند و در قلعه مذکور- که مکانی محکم و قائمه میر علم بود- اسباب و اثاثه بسیار از قبیل توپ و جزایر و اسلحه و یراق، بنابر احتیاط و دوراندیشی- که شاید روزی به کارش آید- در آن‌جا ذخیره و مهیا داشت، همه به تصرّف امنای دولت قاهره درآمد و موکب معلی بعد از ضبط و ربط طبس مینا متوجه قاین گردید.

اهالی آن‌جا نیز خود را عرضه تیغ و مستغرق لجه آفت و بلاـ دیده، به طریق سکنه طبس‌مینا به درگاه خلایق‌پناه- که کشتی‌شکستگان طوفان حوادث را جای امن و قرارگاه است- روآورده و پیش‌کشهای لایق از نظر انور گذرانیده، به ساحل عافیت منزل کردند و سلیمان خان کیانی که شرف‌اندوز دولت رکاب‌بوس شده در اردوی معلی می‌بود، به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۴

حکومت قاین سرفراز و کامیاب گردید و خدابخش خان نخی به کلانتری و جمعی از عمال برای رتق و فتق مهمات سمت تعیین یافتند و چون از عرض راه امر جلیل القدر عزّ امضا یافته بود که عالیجاه شاه پسند خان، میرآخورباشی سرکار خاصه شریفه و سردار عساکر نصرت‌نشان ممالک خراسان- که مأمور هرات شده در آنجا توقف داشت- با قشونهای همراهی خود و توپخانه هرات، عازم درگاه آسمان‌جاه شود. خان مشار الیه به تاریخ بیست و نهم شهر شعبان المعظم وارد درگاه سپهرحشم و جبهه‌سای آستان ملایک‌خدم گردید و عالیجاه محمد تقی خان شیرازی را که از جمله اعاظم ایران و در رکاب گردون‌مآب به منصب واقفی حضور ساطع النور امتیاز از همه امراء و ارکان داشت، به درجه رفیعه صاحب‌اختیاری ولایات ایران معزّز و سربلند فرمودند و در طی همین منازل انزل خان سردار سابق هرات و عناب خان تایمنی با جمعی از اویماق و اسماعیل خان حاکم خواف، شرف‌اندوز رکاب جهانیان‌مآب گشته، به عطای خلاع فاخره سربلند و از یمن چاکری دربار عظمت‌پیوند، کامیاب مراتب ارجمند و از مقاصد علیا بهره‌مند شدند.

در بیان فتح قلعه تون به تائیدات قادر بیچون

چون انتظام کارگاه جهان وابسته به اراده و مشیت خالق انس و جان است، مرقوم رقم تقدیر چنان بود که مملکت خراسان روزی چند جولانگاه توسن اوباش بوده، کارش از نظام افتد و باز به یمن توجه فرماندهی والاهمم و پادشاهی معدلت‌شیم، به زیور حسن تعمیر آراسته و از خس و خاشاک اشرار مصفّا گشته به حالت آبادی گراید و از آن‌چه بود خوب‌تر به نظرها آید. کارکنان قضا اسباب صورت‌نمای این مدعا در پس پرده تقدیر سرانجام و از قدوم شاه معدلت‌گستر نوید به گوش ساکنان آن مقام می‌دادند، تا

آن که این داعیه صواب‌انتما از ضمیر عدالت‌تخمیر خاقان کشورگشا سمت بروز و اعتلا گرفت و بعد فراغ از مهم قاین توجه خاطر دریامقاطر به تسخیر قلعه تون مبذول شده، حکم والا به نفاذ پیوست که عالی‌جاه قورچی‌باشی و خوانین مأمور به رفاقت او، دو منزل از لشکر نصرت‌شامل پیش‌رفته بر دور قلعه تون خیمه زده چشم به راه ورود موکب مسعود باشند. مأمورین حسب الامر روانه سمت تون شدند و مواکب انجم‌حشم نیز به تاریخ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۵

بیست و دوم ماه شعبان المعظم از الکای‌قاین کوچیده غره ماه فرخنده‌فرجام صیام، رایات جلال به نواح تون افراخت و شور و ولوله عساکر دریاجوش و صدای کوس و کورکه رعدخروش، زلزله در بنیان ثبات و استقلال اهالی و سکنه آن محال انداخت.

عالی‌جاه محمد تقی خان به موجب فرمان شهریار کامران، کس به نزد میر شفیع خان قلعه‌دار و گماشته میر علم خان و غیره اعزّه و اعیان آن مکان فرستاده، با آمدن به دربار جهان‌مدار و ترک شیوه تعنت و استکبار دلالت نمود و از وخامت مآل و ارتکاب منازعت بر لوازم تحذیر و تخویف افزود و آن غفلت‌سرشتان اصلا متاثر نشده و اختیار طریق عصیان نمودند و به امید کمک از جانب میر علم خان، راه غوایت و نافرمانی پیمودند.

چون شمیه کریمه خدیو بی‌همال از مبادی حال آن است که سالکان طریق ضلالت را به اول وهله مواخذه نفرموده، مکررا به نهج قویم اطاعت- که صراط المستقیم نجات و هدایت برای آنها باشد- رهنمونی فرمایند و بعد از آن‌که آثار ابا و استنکاف از آنها به ظهور رسد و نوبت به الزام صریح و قطع حجت پیوندد، آن‌چه از سزا و یاسا درخور حال و اعمال آن جماعه فتنه‌گرا باشد به عمل آید، عالی‌جاه محمد تقی خان را باز اشاره در این باب شد و او خود برای اتمام حجت و تتمیم موعظت نزد آن جماعت رفته به القای کلمات هوش‌افزا- که باعث خیر و فلاح آنها بود- پرداخت و گفت: نمی‌بینید که سران و سرکشان هر دیار و رؤسا و سلاطین والامقدار، چاره جز سلوک راه انکسار ندیده، همه سر بر خط اطاعت و انقیاد این فرازنده لوای دولت خداداد نهاده‌اند؟ شما را چه خیال خام در سر پیچیده و چه سودای نافرجام تیره‌ساز جوهر خرد گردیده که تار و پود خیالات باطله بر خود می‌تنید و از فرط جهالت و نادانی تیشه بر پای نخل عافیت می‌زنید؟ نهایت سخن آن‌که تا سه روز مهلت است. در این عرض سه روز اگر به مقام تیقظ و آگاهی آمدید، گوی سلامت از میدان فرصت ربودن مفت شماست و اگر به مقتضای واژون‌طالعی، اصرار بر معصیت ورزید، قهر و طیش پادشاهی را- که نمونه سخط و غضب الهی است- آماده و مهیا باشید.

آن کورباطنان ادبار نصیب، به این مواعظه هم خاطی و نامصیب گشته، سرتابی از جاده فرمانبری نمودند و به استظهار رزانت قلعه و کثرت سامان و آذوقه مغرور شده، به سدّ راه امن و سلامت، ابواب ورود بلا و نقمت بر روی خود گشودند. نایره غضب سلطانی بعد اطلاع بر احوال آن، در اشتعال و عساکر نصرت‌مآثر به محاصره قلعه و شهر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۶

مأمور شده، بر سر قهر و استیصال آمد و به مجرد صدور حکم والا، حوالهای آسمان‌سا و ساباطهای کوه‌آسا بر دور و اطراف آن محوطه جنود آفت و بلا- ترتیب یافته، توپ‌های اژدردهان و قنباره‌های آتش‌فشان بر پشته‌های فلک‌سان برآمده و برق‌افکن خرمن صبر و استقلال قلعگیان شده تا سه روز، خانمان‌سوز آن جمع پریشان گردید چون این خبر دهشت‌اثر به میر علم خان- که با ده دوازده هزار سوار و چهل توپ و پانصد شتر زنبورک و دیگر اسباب و ادوات حرب، مشغول به محاصره نیشابور و دلبسته تسخیر آن شهر معمور بود- رسیده، هراسان شده و دست از آن کار برداشته به پای تعجیل وارد ارض اقدس گردید و سرداران لشکر خود را طلبیده استکشاف اخبار و طلب مشورت و مصلحت کار نمود. بعضی گفتند آن حضرت خود به‌سمت هندوستان تشریف دارند، سرداری از جانب آن جناب برای دادرسی رؤسای قرایی- که به بارگاه معدلت‌پناه آن ظل اللهی به استغاثه و دادخواهی رفته بودند- به تأدیب اعراب مأمور شده آمده باشد.

دیگری می‌گفت اگر آن حضرت به هند تشریف‌فرما می‌بودند، قشونی با این حدود تعیین نمی‌شد. بالجمله بعد از گفتگو رأی‌ها بر این قرار گرفت که ذات مقدس سلطنت پناهی موید به تائیدات الهی است، اگرچه با قشون معدودی تشریف آورده باشند، کوکبه عظمت و دبدبه صولت آن جناب بیش از آن است که ما تاب مقاومت آریم و دست منازعت از آستین جرأت برآریم. اگر سرداری از سرداران با فوجی سنگین و فراوان هم آمده باشد، به مقابله او می‌توانیم پرداخت، اما بر روی خود پادشاه ظفرسپاه، رایات جرأت نمی‌توانیم افراخت.

میر علم خان هم که سطوت و اجلال آن جناب، پیش از این به سه سال، در حین طواف درگاه ملایک‌مطاف به رأی العین مشاهده نمود بود، سخن امیران و مشیر را مقرون به صواب و مطابق واقع دانسته، در فکر به‌هم رساندن مواد قوت و استعداد افتاد و به رؤسای خراسان و دیگر جوانب و اطراف نوشتجات با این مضمون فرستاد که در این ولا سرداری با جمعیت سنگین، از جانب پادشاه مهر نگین به تاخت قاین و غیره ولایات خراسان آمده است. دفع این آشوب بر ذمه همت همه رؤسا و باشندگان آن اولکا، چه از برای صیانت عرض و ناموس و چه از جهت تعصب مذهب لازم و واجب است؛ باید که خودها را مستعد داشته منتظر اخبار مجدد باشند. تا چند روز برای وصول خبر منقح دیده‌ها بر شاه‌راه انتظار و گوش‌ها بر آواز اراجیف اهل شهر و بازار بود و از ورود مسعود

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۷

آن حضرت فلک‌صولت یا آمدن سرداری از ملازمان عتبه سلطنت، هیچ به تنقیح نپیوسته، عقده از دلها نمی‌گشود. روز چهارم طرف چاشت که میر علم خان بر سر خوان نشسته، حاضری تناول می‌نمود و قاصدی سریع السیر از قاین آمد و از زبان او و نوشته‌جاتی که با خود داشت، سمت انکشاف یافت که خدیو بی‌همال خود به دولت و اقبال رایات عزّ و جلال بدان نواحی افراخته‌اند و قشونهای رکاب به محاصره و تسخیر امکنه و قلعه‌جات پرداخته، خان مشار الیه را به وصول این خبر شهد زندگانی به کام جان تلخ‌تر از زهر گشت و دانست که شیلانچی قضا نمکدان قسمت او را از نعمای دنیا خالی ساخته بر زمین شکست. دست از طعام بازکشید و منکوحه خود را که صبیه ابراهیم خان بغایری بود برداشته شبدیز گریز را به‌طرف سبزوار مهمیز داد و قشونهای او همه متفرق و پریشان و جمعیتش چون بنات النعش بی‌نسق و پاشان گشته هریک راهی که دانست و توانست پیش گرفت.

چون این خبر به قلعگیان رسید، امید امدادی که از جانب او داشتند مبدل به یاس و ناکامی شده باعث شکست کمر استقامت گردید. و هم در این حین جمعی از پیادگان اردوی ظفرپو و بهادران شمشیرآزمای نبردخو، یورش برده، به غلبه و قهر در شهر درآمدند و مردمی که در محلات و بروج نشسته، به لوازم حراست و نگاهبانی قیام داشتند، سراسیمه و بی‌حال گشته خود را به طرفی کشیدند. پیادگان رزم‌پوش و بهادران جوشن‌پوش، با شمشیرهای آخته در پی آن‌ها تاخته، نخل وجود بی‌سود بسیاری را از ساز و برگ حیات عاری و نهرهای خون در کوچه و بازار جاری ساختند و روز دیگر خود به ذات اقدس، آهنگ یورش فرمودند. میر شفیع خان و تمامی محصوران از دریافت صورت حال مضطرب و شکسته‌بال گردیده و چاره جز عجز و تضرع ندیده، شمشیرها حمایل ساخته به وساطت عالی‌جاه والاجایگاه، عضد الدوله العلیه العالیه رکن السلطنت الهیهٔ الخاقانیه، شاه ولی خان کشک‌چی‌باشی دیوان اعلی، رقبه فرمانبری و اطاعت جناب والا به گردن انداخته، از در انابه و استیمان درآمدند و عالی‌جاه مشار الیه احوال تزلل و استکانت آنها به عرض اقدس اعلی رسانید. روز دیگر میر شفیع خان و جمیع اهالی آن مکان را فایز به شرف ملازمت و مورد انظار عفو و مکرمت گردانید. توپ‌های رعدکردار و قنباره‌های آتش‌بار- که دم‌به‌دم برق آفت بر مساکن آنها می‌ریخت و دود از خرمن حیات می‌انگیخت- فرمان ترحم‌توأمان، در باب منع آن صادر شد و با اهل قشون تأکید و قدغن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۸

به عمل آمد که احدی از اردو و تمامی پیرامون بیوت و امکنه سکنه آن‌جا نگردد و متعرض مال و احوال متنفّسی به وجه من الوجوه نشود و به‌جهت ضبط اموال میر علم، عالی‌جاه و رفیع‌جایگاه معتمد درگاه خلافت‌پناه و مخلص بلااشتباه، مقرب الخاقان، برخوردار

خان و عالی‌جاه رفیع‌جایگاه، مقرب حضرت سلطانی مؤتمن دولت خاقانی، حاوی کنوز رموز و حکم صاحب السیف و القلم، گل محمد خان امین الملک و عالی‌جاه رفیع‌جایگاه واقف رموز آداب‌دانی و ناظم امور بارگاه آسمان‌جاه خاقانی، مقرب الحضرت الخاقان محمد تقی خان صاحب اختیار ایران و واقف حضور آفتاب لمعان را مأمور به رفتن ارگ فرمودند و خوانین مذکور موافق ضابطه و دستور، به مکان مسطور رفته، اثاثه و اموال پادشاهی، از قبیل ظروف و آوانی سیمین و زرین و دیگر چیزهای مرصع به جواهر ثمین و درر لآلی گران‌بها و لعل و الماس درخشان خورشیدضیا و اقمشه و اجناس نفیسه و تحف غریبه لطیفه- که نظیر آن در سرکار سلاطین زمان ناپیدا و هر یکی از ندرت و نایابی حکم عنقا داشت و میر علم در ایام انقلاب دست تصرف بر آن یافته از مشهد مقدس برداشته به ارگ تون آورده بود، با اسب و استر و خیمه و چادر و شمشیر و سپر و جوشن و مغفر، تمامی به ضبط سرکار دولت‌مدار آمد و اهالی حرم میر علم- که در ارگ بودند- همه به مساعدت بخت، در سلک پردگیان سرادق سلطنت و پرستاران حریم عزّت انتظام یافتند و نقد علی خان برادر جعفر خان متینانلوی کرد، با محمد تقی خان پسر عم خود روی نیاز به درگاه عاجزنواز آورده به وسیله مقربان بساط دولت شرف تقبیل عتبه فلک‌رتبه حاصل نموده به عطای خلعت سراپا التماع و جیقه مرصع مهرشعاع و ذخیره‌اندوز عزّت و افتخار گشتند و از فیض انظار عنایت خدیو کامکار، مرتقی مدارج دولت و اعتبار شدند و نواب خان درّانی جزایرچی‌باشی با پانصد نفر مأمور شد که همراه مومی الیهما به قلعه طبس رفته عالی‌جاه جعفر خان و کوچ و بنه ایشان را که به موجب اشاره میر علم خان در آن‌جا محبوس بودند، برآورده در نواحی مشهد مقدس به اردوی معلی آورند و حکّام و عمّال از رؤسای همان مملکت، به هر سمت و ناحیه تعیین و فتحنامه‌ها به اطراف هر ولایت و سرزمین ارسال یافت.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۲۹

در بیان کیفیت محاصره مشهد

چون کلید فتح قلعه تون به تأیید قادر بیچون، به‌دست اولیای دولت ابدمقرون آمد و خاطر ملکوت مناظر به حصول انفراغ از این مهم طمأنیت‌اندوز و نشاطتوام شد، اراده کرامت آماده به‌سمت مشهد مقدس و طواف آن ارض اقدس، از ضمیر الهام‌پذیر پادشاه گردون‌سریر، سر برزد و باعث بر این حرکت سراسر مثوبت و موجب نهضت مستلزم النصرت، آن‌که به عرض اشرف رسید که از تاریخ مقتول شدن نادر شاه الی حال، قریب هفت سال است که بلده مسطور به سبب خالی بودن از پادشاهی مستقل و تسلط اوباش و اراذل، مورد انواع فتنه و فتور است، شرفا و رعایا از آسیب و تعدی اشرار، دم خوش نمی‌زنند، بلکه خدّام روضه مقدسه از بیم اذیت و اضرار، نفسی پهلو به بستر آسودگی گرم نمی‌کنند و هر سال یکی از رؤسای ایلات زورمند، محصولات حوالی آن ارض شرف‌پیوند را چراگاه خیول ستم و گزند می‌سازد و در این دو سال که میر علم با خوانین چمشکزک، طرح خصومت و جنگ انداخته رایات تسلط و اقتدار بر آن دیار افراخت، ارباب ثروت و دولت را به مصادرات از حد افزون و مواخذات گوناگون متضرر و گرفتار ساخت. کسی را که گمان اندک تموّل به خاطر می‌آورد، جواهر و اجناس دیگر به قیمت گران به آنها داده مبالغ خطیر از وجه مبیع به طریق توزیع تحصیل می‌کرد و فرمایشهای دیگر بر آن افزوده، تکلیفات مالایطاق می‌نمود. خلایق از این تعدی‌ها نهایت عاجز و تنگ و دست همه از بار مظالم او ته سنگ بود.

بنابراین امور، مخطور خاطر کرامت‌ظهور چنان شد که کس به ارض مقدس فرستاده از کیفیت فتح تون و توجه موکب همایون به اصلاح بی‌نسقی‌های مشهد سعادت‌مشحون اطلاع داده آید، تا آفت‌زدگان ظلم و بیداد را دل از قرب زمان معدلت و دادرسی برآساید. از برای تبلیغ این نوید عافیت‌تمهید، کریم خان درّانی چاوش‌باشی سرکار خاصه شریفه، مطمح نظر اصابت اثر خدیو خردپرور شد. موجبش آن‌که خان مذکور در ایام محاصره نیشابور برای تسکین و تسلیه قلوب محصورین، مأمور به رفتن ارگ شهر مزبور شده بود. آن سیه‌بختان بر شیوه سخن‌نشنوی اصرار نموده او را همان‌جا نگاه داشتند و حضرت کشورستانی در آن سال به

الهام آسمانی، دست از تسخیر آن بقعه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۰

بازداشته، بر وفق مضمون «الامور مرهونة باوقاتها» به وقت دیگر گذاشته، عنان عزیمت به مقر خلافت منعطف فرمودند. بعد از آن کریم خان از آن‌جا برآمده، در مشهد مقدس با یوسف علی خان جلایر طرح رفاقت انداخته همسری می‌نمود و چون میانه یوسف علی خان و خوانین چمشکزک نفاق و نزاع افتاد و اکراد به جنگ برخاسته و غالب آمده مشهد مقدس را محاصره نمودند، یوسف علی خان چاره کار جز توسل به درگاه جهان‌مدار ندیده، کریم خان را به اتفاق میرزا احمد افغان، نویسنده و قلیچ خان، به بارگاه ملایک‌آستان روانه ساخته، عرض احوال و التماس امداد از عتبه جاه و جلال نمود. چون کریم خان به حضور ساطع النور رسید و عریضه یوسف علی خان مع پیشکش از نظر انور اطهر گذرانید، مأمور به توقف در اردوی منصور گردید و در جواب التماس یوسف علی خان فرامین واجب الاذعان به سرافراز رؤسای اکراد، مشتمل بر منع مخاصمت و معادات، عزّ اصدار یافت و باعث اطفاء حرارت فریقین و اصلاح فیمابین شد. نقل آن مناشیر کرامت‌تأثیر، ان شاء اللّه القدیر در محل خود در سلک تحریر و سمت تسطیر خواهد آمد.

القصه بعد از ترسیل این فرامین هدایت‌آئین، امر جلیل القدر به صدور پیوست که ارقام استمالت‌عنوان، به سرافرازی میرزا امین و غیره اعیان، مرقوم قلم عطاردرقم منشیان فصاحت‌بیان، بدین مضمون گردد که «در این اوان معروض آستان عظمت‌بنیان گردید که بعد فرار میر علم هر یکی در آن مقام محترم به بلوکی از بلوکات و محله‌ای از محلات، رقم اختصاص به نام خود کشیده، مسندآرای حکومت گردیده است و خلایق از تحکّمات بی‌موجب آنها به جان رسیده، بناء علی هذا مواکب معدلت‌لوا، برای ترفیه احوال رعایا و ضعفا و پرداخت حال مجاورین آستانه معلّی، وارد الکای خراسان گشته، رو به آن طرف کثیر الشرف دارد. باید که متعدیان کوته‌نظر چشم افاقه به مآل این وقاحه بازنموده و بعد از این مجوز ایذاء عباد نبوده، احکام مطاعه پادشاهی را تعویذ بازوی دل و هیکل گلوی جان ساخته، چند نفر از رؤسا در سر راه موکب والا آمده، تقبیل رکاب سعادت نمایند، تا برای نظم و نسق آن ولایت و آسودگی و آرامش خلق و رعیت، بنایی گذاشته عنان عزیمت ممالک‌پیرا به‌سمت دیگر منعطف شود.»

و نظر به این‌که کریم خان مدتی اوقات در آنجا گذرانده و بلدیت و آشنایی با آن جماعه به‌هم رسانده بود، ارقام عاطفت‌ارتسام حواله او گردید که به بلده مقدسه رفته،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۱

تبلیغ احکام مطاعه و تمهید لوازم استماله نماید و خود با جنود اقبال و تأیید ملک متعال به تاریخ چهاردهم ماه رمضان برکت‌توأمان، از ظاهر تون کوچ فرموده و طیّ منازل نموده، به قریه فتح‌آباد- که سه منزلی تون است- رایات ظفر افراختند. عالی‌جاه رفیع جایگاه شهامت و بسالت‌پناه، مقرّب آستان حضرت الخاقان، شاه‌پسند خان درّانی، میرآخورباشی سرکار خاصه شریفه را به اتفاق جمعی از خوانین و شش هزار نفر از قشون جلادت‌آیین، به‌جهت دستگیر ساختن میر علم تمرّدشعار، مأمور اولکای سبزوار ساخته، ارشاد فرمودند که در آن‌جا رفته میر علم را از مردمی که او در پناه آنها خزیده است، طلب نمایند. اگر آنها به عنوان تلقی پیش‌آیند، فهو المراد، او را از دست آنها گرفته به حضور ساطع النّور بیارند و اگر سر از قبول فرمان باززنند، به محاصره شهر پرداخته و کار بر متمرّدان سخن‌ناشنو تنگ ساخته، صید مقصود را به هر روش که دانند و توانند به دست آورده، رو به بارگاه فلک‌اشتباه آرند. مأمورین موافق حکم قدرآیین از همان منزل به طریق ایلغار روانه سبزوار شدند و رایات جهان‌نورد به‌سمت ترشیز سمت ارتفاع یافت.

فرار میر علم خان

چون طنطنه ورود موکب ملایک وفود به گوش میر علم رسید، سراسیمه و بی‌قرار گشته، تمامی اسباب ثروت و تجمل در مشهد گذاشته راه فرار به جانب سبزوار سرکرده، ابراهیم خان و حاجی جعفر و شیخ احمد خان قرایی و محمد خان و غیره سرکردگان که در ارض مقدس بودند و بعضی از بومیان توابع اجماع نموده، در باب تعیین سرداری که صاحب‌اختیار در امور کلی و جزیی باشد، مصلحت اندیشیدند و بعد از فکر و مشاوره میرزا امین را لایق این منصب دیده، از میان خودها برگزیدند. او نیز به فریب نشئه فانی سرخوش شده و کلاه شادمانی بر تارک نادانی کج نهاده، خود را حاکم و مختار و مرکز دار و مدار قرار داد و در باب اطاعت و فرمانبری و اتفاق و امداد در برافراختن لوای سروری، همیشه مشوره با رفقای کیاست‌پیشه می‌نمود. ایشان می گفتند که در قشون عظمت مشحون شاهی دواب و چارپا بیرون از حد حصر و تناهی می‌باشد و هرجا نزول می کند بنابر عدم کفایه علف و علیق آن ناحیه، بیش از روزی چند استقامت نمی‌تواند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۲

نمود. در این اولکا هم که وارد می‌شوند، غلات نواحی شهر به خرج سورسات و علیق الدواب اکتفا نخواهد نمود و اگر از جای دیگر به طریق رسد بیارند، به مصارف زمستان کافی نخواهد بود.

در صورتی که جریده و اسب و قمچی وارد این ولایت شوند و اسباب تدارک با خود نداشته باشند، در موسم شتا و برودت هوا چگونه تاب لشکر شدید الصولت سرما توانند آورد؟ در دو سه ماه عاجز آمده عزم برخاستن و رفتن خواهند کرد و وقت برخاستن چنانچه معمول است، یورشی خواهند آورد و بالفضل الهی اسباب مدافعه کماهی مهیا داریم و از آتش‌بازی توپ‌های دوررس کلان و زنبورک و غیره آتش‌دانهای برق‌افشان- که بر باره و بروج قلعه تعبیه شده است- و هم از مزاحمت و ازدحام خلایق شهر که به کثرت و عدّت تمام است، مجال جرأت و پیش‌قدمی نخواهند یافت و بالفرض اگر دندان به جگر افشرده و سینه سپر کرده خود را به پای قلعه رسانند، قلعگیان که از ذکور و اناث، متجاوز از صد هزار می‌شوند، به لوازم جنگ و دفاع، دست به وجه احسن می‌توانند گشود. اگر آبادی از بسیاری گشاددادن توپ و تفنگ به سستی گراید، بارش خشت و سنگ به نیابت گوله و بادلج کار نماید.

بعد این مذکورات، همه دست بیعت به میرزا امین داده قرار دادند که اگر میرزای مذکور به حراست قلعه و صیانت شهر چنانچه باید بپردازد و لشکر شاهی دست از محاصره برداشته، رایات توجه به سمتی دیگر افرازد و در ارض اقدس دیگری را غیر او شاخص و دخیل کار نساخته، بر جاده فرمانبری راسخ‌دم و ثابت‌قدم باشند و از امر و نهی او در هیچ باب تخلف و انحراف نورزند و مالیات دیوانی که به اکراد و اتراک می‌دادند، به همان دستور این‌جا عاید می‌ساخته باشند و مواجب نوکر هر محال از رعایای آن محل گرفته، مهم‌سازی ملازمان به جا آرند و اگر کسی از عظمای خراسان یا مملکتی دیگر پا به این نواحی گذارد، همه بالاتفاق به مدافعه او کوشش نمایند. بایّ حال، میرزا امین از خبر آمدن کریم خان ایلچی به فکر سامان تجمّل و خودآرایی افتاده و چادر دوازده دیرکی در صحن خانه برپا ساخته، مجلس ملوکانه ترتیب داده و چریک پنج شش هزار تفنگ‌چی از محلات طلبیده و در اطراف اربعه آن بارگاه ایستاده و قطار بسته داشته، خود بر مسند عزّت و شأن به‌طور پادشاهان والامکان نشست و ایلچی را در آن مجلس طلب داشته، اسباب تکلّف و خودنمایی به هر صورت در نظر او جلوه‌گر ساخته، گمان این به خاطر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۳

داشت که احوال وفور دولت و کثرت مواد قوت او، به عرض اشرف اعلی رسد و از انبوهی سپاه و جمعیت و اتفاق و افزونی رعیت، شاید متوهم شده داعیه تسخیر این ولایت از خاطر برآرند و این طرف تشریف نیارند.

کریم خان را بعد از طی طومار مکالمه به خانه میرزا حسن برادر خود فرستاده، قدغن نمود که مستحفظان باخبرت به طریق کشیک بر او گماشته نگذارد که کسی نزد او آمدوشد نماید. بعد از آن به صوابدید و مشوره ارکان دولت، عریضه‌ای مشتمل بر لوازم ضراعت و مشعر از احوال خرابی ولایت و تلف شدن محصولات و پریشانی رعیت نگاشته و کریم خان را پیش خود طلب داشته و

در محاذات سلوک جاهلانه به تدارک‌گونه پرداخته، عریضه مرقومه به صحابتش انفاذ درگاه آسمان‌جاه ساخت و بعد از رخصت او لازمه کوشش و اهتمام در استحکام قلعه و گردآوری آذوقه پیش‌گرفته، محصلان موکد به قراء و مزارع نواح شهر تعیین نمود و قدغن کرد که رعایای هر محال را از مساکن آنها با مال و عیال کوچانیده و به شهر آورده، در اصل بلده سکنی دهند و محصولات توابع را تماما آتش کشند. غافل از این‌که محوّل حال عالم را در دگرگون ساختن هوا درنگی نیست. به پاداش این خیال خام، زود دود از کاخ دولت او خواهد انگیخت و در آشی که از شوربختی پخته است، زهر ناکامی خواهد ریخت.

قریه کندر مضاف اولکای ترشیز محل ارتفاع رایات فلک‌فرسا بود که کریم خان وارد اردوی معلی شده شرف تقبیل آستان‌بوس حاصل نمود و عریضه مرسله میرزا امین از نظر اطهر انور گذرانید. بعد مطالعه آن و استماع تقریر زبانی کریم خان رایات عالیات از کندر به حرکت آمده، سلطان‌آباد که از قرای معموره و وسط حقیقی ترشیز است سمت ارتفاع یافت و دو روز برای گردآوری غله محصول خالص‌جات توقف در آن موضع اتفاق افتاد و بعد از آن قریه ازغند، مخیم عساکر ظفرپیوند گردید. در طی این منازل فرخنده‌آیات، اکثری از مستحفظان قلاع و حکام و عمال ولایات به قدم اطاعت پیش آمده از عنایات و تفضلات پادشاهی بهره‌مند و سرفراز گشتند و میرزا امین با آن‌که صبیه‌اش به چهار سال پیش از این در جنگ قلعه گلستان به سلک مخدرات سرادق عظمت و شان، عزّ انسلاک یافته بود و میرزا با این جهت شرف عبودیت با این آستان سلطنت‌بنیان حاصل نموده، بایستی پیشتر از همه در اوقاتی که موکب ظفرکوکب وارد سواد قاین و تون بود، ادراک شرف ملازمت و ادای آداب مبارک‌باد فتوحات می‌نمود، تا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۴

بیشتر از دیگران به یمن انظار عنایات خدیو کیهان‌گوی دولت و امتیاز و عزّت از میدان می‌ربود

چو تیره شود مرد را روزگارهمه آن کند کش نیاید به کار به مقتضای کوتاه‌بینی و قصور عقل و ممانعت مشیران بدمصلحت سراپا جهل، خصوصا محمد خان شاملو و شیخ احمد خان قرایی- که متصرف در مزاج او بودند- پرتو حسن و خوبی آن رأی بر ضمیر او نتافت و توفیق احراز آن سعادت عظمی نیافت.

چون تمرّد اهالی ارض اقدس و سرتابی از اطاعت و انقیاد جناب مقدس به ثبوت پیوست و اراده تأدیب خودسران و تسخیر آن مکان در ضمیر آفتاب‌تنویر خسرو ممالک‌گیر نقش بست، از همان منزل ازغند، عالی‌جاه رفیع‌جایگاه، امیر الامراء العظام، حاجی نواب خان الیکوزیی صاحب جمع صندوقخانه سرکار خاصه شریفه، با امیر خان قرایی سردار ولایت تون و تربت و زاوه و محولات و خلیل خان میش‌مست، حاکم اولکای ترشیز و اسماعیل خان، حاکم و صاحب‌اختیار خواف و پنج شش هزار نفر از لشکر نصرت‌اثر، مأمور شدند که به توابع ارض اقدس رسیده نصب رایات ظفر و سدّ طریق آمدوشد بر اهل قلعه و شهر به نوعی نمایند که پرنده را مجال درون رفتن و بیرون آمدن نباشد و متعاقب مأمورین عالیجاه رفیع‌جایگاه، عمدهٔ الخوانین الکرام، عظمت خان علیزیی را فرمان شد که با جمعی از غازیان پیش‌رفته، غله محصولات آن نواحی را جمع‌آوری نموده، راه وصول آذوقه با اهل قلعه مسدود سازد و در تلو تعیین سرداران مذکور، اردوی منصور نیز به حرکت آمد و پادشاه فیروزی‌سپاه، مثل آفتاب جهان‌تاب، سیر منازل و طی مراحل به تأنی می‌فرمودند.

بهادران نصرت‌پیشرو به راهنمایی اقبال خدیوظفر در جلو، بیست و پنجم ماه مبارک رمضان وارد ارض فیض‌نشان شدند و به موجب حکم والا- محیط اطراف و جوانب قلعه گشته، در فراهم آوردن غله و سدّ راه آمدوشد قافله، تضییق حال قلعگیان، به مرتبه کمال نمودند و نمی‌گذاشتند که کسی از قلعه سر برآرد و یا حبه‌ای از غله به درون شهر برد.

رایات جاه و جلال، دوم ماه شوال، قرین فتح و فیروزی به قریه طرق دو فرسخی بلده فاخره مشهد ورود اجلال نمود و روز دیگر برای تعیین مکان سنگر، اشهب فلک‌سیر نظر را در اطراف قلعه، گرم جولان ساخته به محل موسوم به حلوای- که از حیث آب و هوا بر اکثر اماکن آن‌جا راجح و در یک فرسخی شهر به‌سمت شرقی واقع است- جای ارتفاع

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۵

شادروان دولت مقرر و آن سرزمین به یمن سایه‌گستری خیام نصرت‌اثر، همسر به سپهر اخضر گشت و در آن محل سعادت منزل، به معماری رای رزین و مهندسی طبع هنرآفرین، قلعه مرتفعه وسیعه و عمارات عالیه منیعه و بازار و چارسوی با فضا و مساجد و حمامات دلگشا نقش‌پذیر طرح تعمیر شد و بنّایان درست‌اندیشه و کارگران مهارت‌پیشه از اطراف و اکناف ممالک محروسه حاضر آمده، به مأمور به کار؛ و داروغه‌ها و محصلان سرگرم اهتمام و اصرار گردیدند. در عرصه چند روز، قلعه فلک‌قرین در کمال متانت و استحکام و عمارات رفیعه دلنشین به لطف و زیبایی تمام، صورت اتمام و زینت اختتام پذیرفته، شهری معمور و منزلی پرفرح و سرور که سواد خرمی ایجادش طعنه بر غره بیضای عید و شکوه و شأن کرسی عرش‌بنیانش پهلو به نه قصر مشید زند، زیب ترتیب یافته، روکش قصر زمردین رواق و مشهور در ساکنان عرصه آفاق گردید.

چون سکنه بعضی از قلاع متعلقه ارض اقدس از قبیل شاندیز و جورمکن و اخلومد به غرور متانت و استحکام امکنه و مساکن، به جاهای خود منزوی و متمکن بوده، رجوع به دربار جهان‌مدار نیاوردند، جمعی از بهادران بهرام‌مهابت و غازیان اسدصلابت تعیین شدند که آنها را به طریق هدایت راهنمایی و از ارتکاب شیوه مخالفت چشم‌نمایی کنند.

هرکه رقبه اطاعت به ربقه انقیاد دهد، او را استمال و به شمول مراتب عاطفت خوشحال سازند و هرکس به مقتضای شقاوت، سر از جاده فرمانبری بپیچد، به قلع و قمع او پردازند. مأموران به حسب فرمان واجب الاذعان، بدان نواحی رسیده و در صدد استکشاف حال عاصی و مطیع و دریافت نیات شریف و وضیع شدند. متحصّنان به مجرد ورود جنود ظفر نمود در آن حدود، سود و بهبود جز در اطاعت و استکانت ندیده، همه اختیار طریق عجز و الحاح نمودند و به محض جنبش کلید اراده بهادران ظفر فتح آماده، ابواب خیر و فلاح به حواله کردن مقالید قلاع بر روی خود گشودند.

افتتاح این حصون، مقدمه فتوحات عظمی گشته، مژده‌رسان اولیای دولت روزافزون و موجب رعب و هراس جمیع سرکشان طالع‌نگون گشت. سلیم طلای یوزباشی شاندیزی- که دماغ آشفته سودای گمراهی و دل‌نهاد تحصّن و قلعه‌داری بود- خود را در ورطه بی‌دست و پایی دیده از در انابه و استیمان درآمد و جبهه‌سای عتبه سپهررتبه گشته، به تدارک تقصیر و قصور- که در حاضر شدن بارگاه کرامت‌ظهور از او به صدور

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۶

پیوسته بود- مستدعی و متکفّل گردید که به هر خدمتی و مهمی که مأمور گردد، در تقدیم آن به جان و دل بکوشد. از این عرض مستمندانه، دریای افضال پادشاهانه به جوش آمد و مشار الیه را به لقب ارجمند خانی و عطای جیقه و حکومت کوه‌پایه معزّز و سربلند فرمودند و همین قسم هرکه از کدخدایان وارد معسکر فیض‌نشان گشته به شرف ملازمت کیمیاخاصیت رسید، داخل دار الامان و مشمول عنایات بیکران گردید.

در همین اوقات، عالی‌جاه نواب خان جزایرچی‌باشی که از اثناء راه به‌جهت آوردن جعفر خان با خانه کوچ و اقوام به‌سمت طبس کیلک رفته بودند، با خان مذکور به درگاه جهان‌پناه آمده باریاب مجرا شد. انواع تفقّد و مرحمت از طرف قرین الشرف اعلیحضرت به جعفر خان معمول و صنوف تفضل و نوازش درباره نقد علی خان، برادر و دیگر اقوام او، مبذول گردید و حسب الاستدعای جعفر خان، تمامی ایل زعفرانلو به خطاب مستطاب درّانی بامیزیی شرف اختصاص یافته به پایه امتیاز رسیدند. هردو برادر با خانه کوچ رخصت وطن یافته، به اتفاق عالی‌جاه رفیع‌جایگاه، بنده دولت‌خواه فدویت‌نشان، اسد اللّه خان، نایب ایشک آقاسی‌باشی دیوان اعلی، حسب الامر عازم خبوشان گشتند و خوانین اکراد، در ازای این عنایت خدیو با عدل و داد، وقت رخصت متعهد شدند که کل سرکردگان چمشگزک را به اطاعت آستان عظمت‌بنیان ترغیب نموده به حوزه انقیاد آورده، به درگاه خلایق‌پناه آرند و سرگرم تقدیم خدمت و جان‌فشانی سازند، چنانچه جعفر خان بعد رسیدن به خبوشان، توقف در آن مکان ورزیده

و سرکردگان طوایف اکراد را مألوف و امیدوار عنایات جناب والاـ ساخته، به اتفاق نقد علی خان برادر خودش و عالی‌جاه اسد خان- که از درگاه فلک‌اشتباه برای آوردن خوانین چمشگزک تعیین شده بود- روانه دربار جهان‌مدار نموده و خوانین مشار الیهم بعد رسیدن، غاشیه بندگی بر دوش و حلقه اطاعت در گوش کشیده و مؤسس اساس عهود و مواثیق گردیده، عهدنامه‌ها نوشته و به امهار مختوم ساخته، به رکیب‌خانه همایون سپردند که به هیچ وجه از رضاجویی خاطر اقدس عدول ننمایند و با دوستان این دودمان سلطنت‌بنیان، دوست و با دشمنان این خاندان، دشمن بوده نسلا بعد نسل از این عهد موکد و پیمان موثق متجاوز و مختلف نشوند و حقوق عنایات تفضلات قبله عالمیان را بر طاق نسیان نگذارند. در این اوان که رؤسای اکراد و غیره ایلات، رو به بارگاه عالم‌پناه آورده تشبث به اذیال عواطف و افضال خدیو بی‌همال نمودند، قوافل اکراد علی الاتصال

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۷

حمل و نقل آذوقه به اردوی دریامثال می‌نمودند و هم از اطراف ممالک خراسان و بلاد ترکستان، به کوری چشم بداندیشان، هر روز اجناس فراوان به معسکر فیروزی‌نشان می‌رسید و از جهت حوایج و ماکول، احدی زحمت ضیق نمی‌کشید.

در بیان گرفتاری میر علم خان

پیش از این سمت تحریر یافته که چون میر علم خان از خبر انتهاض موکب همایون به جانب خراسان، خاشاک وجود خود را در راه سیلاب فنا و صورت مرگ از وجنات احوال هویدا دید، سلک جمعیّتش به مجرد انتشار این خبر، از هم پاشید. مشار الیه از مشهد مقدس رو به فرار و به امید امداد بغایر خان روانه سبزوار گردید. عالی‌جاه مقرب الخاقان، شاه‌پسند خان، میر آخورباشی سرکار خاصه شریفه و سردار عساکر نصرت‌مآثر خراسان، مأمور به تعاقب او شده و در آن‌جا رفته شهر را محصور و طرق و شوارع را مضبوط به احتیاط موفور نمود که مبادا صید به دام افتاده از راهی بدر رود و باز به‌دست آوردنش به درجه تعسّر کشد. غازیان فیروزی‌نشان، سیبه‌ها نزدیک رسانده داد سعی و کوشش در لوازم قلعه‌گیری می‌دادند و از قلعه هم هر روز جمعی برآمده به استظهار باره و دیوار، دست به مقابله و مجادله می‌گشادند. لیکن قلعگیان از فقدان آذوقه و غلبه جوع به جان آمده، مسلوب الطاقه و فاقد القوه شده بودند و بهادران قشون ظفرنمون می‌خواستند که زود یورش برده عقده این کار بگشایند. چون از جناب فلک‌رفعت، مأذون حرکت نبودند، اقدام بر این امر نمی‌نمودند.

عالی‌جاه مشار الیه تنگی حال قلعگیان به بارگاه سپهرآستان معروض داشته اجازت استدعا در این باب نمود که اگر از موقف سلطنت حکم شود، شیران به خون تشنه یورش برده، شهر را به غلبه و زور به تصرف درآورند و شجره استقلال متحصنان را از بیخ و بن برآرند. حضرت شاهی ظل اللهی از وفور مراحم و الطاف جبلی، از سفک دماء و هتک عرض و ناموس خلایق احتراز فرموده، رضا به این امر ندادند و از الهام ربّانی تدبیری به خاطر انور آن دانای رموز آسمانی جلوه‌گر شد که موافق رقم تقدیر آمده، صورت‌نمای شاهد مطلوب گشت. توجه‌بخش آن‌که علی خان و غیره سرکردگان اکراد- که جبین ارادت بر آستان دولت‌بنیاد سودند- چون با اکثر بغایریان همسایه و همزمان بودند، به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۸

قول آن‌که

بد همسایه را همسایه داندسرشت طفل بدخو دایه داند به‌جهت استمالت بغایریان و به‌دست آوردن میر علم خان مأمور شدند. نقد علی خان در وقت رخصت به عرض رساند که میر علم هنگام استیلاء خود، در اضرار و استیصال قوم ما بنده‌ها به اقصی الغایت کوشیده و برادرم جعفر خان را با ابراهیم خان کیوانلو کور ساخته و مال و منال آنها را متصرف گردیده، درجه‌ای از درجات دشمنی و معادات فروگذاشت نکرده، الحال که ما ستمدیدگان از دست آن ظالم روی ارادت به درگاه معدلت‌پناه آورده خود را

منسلک به سلک بندگان بلااشتباه کرده‌ایم، امیدواریم که چون بغایریان به حیطه اطاعت و انقیاد درآمد، مشار الیه را به‌دست ملازمان آستان سپهربنیان دهند، حواله ما بنده‌ها کنند که در خبوشان نزد جعفر خان و سایر رؤسای کردستان برده به سزای اعمال ناصوابش رسانده، سر فتنه‌پرور او را بر نیزه کرده به اردوی کیهان‌پو رسانیم تا انوار مشعل جهان‌افروز این دولت سراپا معدلت در جهانیان پرتوافگن و چشم سایر خیره‌سران و ستم‌پیشگان، به معاینه صورت‌مآل روشن گردد.

چون طریقه انیقه و سجیه مرضیه آن جناب آن است که هرکس از راه جهل و عناد به این دولت خداداد سرکشی نماید و عاقبت مغلوب قهرمان سطوت و عظمت گشته از پا درآید، باز نظر مروت و فتوت به حال او افگنده و بر مسند عزت نشانده، به تدارک حال پراختلالش بذل توجه فرمایند، درباره میر علم نیز، مذکور خاطر دریامقاطر همین بود که چون به محاذات جرم روگردانی از عتبه خلافت، ذلت و اهانت مستوفی کشیده التجا به امثال و اقران بلکه به فرومایگان و زیردستان برده، بی‌وقر و دربدر گردیده، بعد از دستگیر شدن، رقم عفو بر زلات او کشیده، مشمول عواطف و مراحم نموده آید. لیکن شومی اعمالش، دشمن قوی در قفا و معاینه پاداش کردار در دار دنیا، مرقوم کلک قضا بود، نگذاشت که مهلت به میان آید و او از ورطه نکال برآمده بیاساید. عرض نقد علی خان به اقتضای مصلحت وقت- که متعهد ارجاع و احضار سبزواریان شده می‌رفت- موصول به عزّ قبول و رقم اشرف زینت‌پذیر صدور گردید که عالی‌جاه سردار بعد سلوک بغایریان بر جاده انقیاد، دست از محاصره قلعه برداشته و میر علم خان را به حواله نقد علی خان گذاشته، خود با عساکر متعیّنه روانه عتبه علیه گردد و نقد علی خان این فرمان حسب المدعا را حرز بازوی کامروایی ساخته، عازم سبزوار گردید و دولی خان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۳۹

شادلو و چند نفر قوم خود را نزد ابراهیم خان بغایری فرستاده پیغام کرد که منازعه و مجادله که فیمابین طایفه چمشگزک و میر علم در میان آمد، بر سر ایل بغایری بود که چون میر علم خان به عزم تخریب سبزوار و استیصال ساکنان این دیار لشکر آورده دست تعدی و تطاول گشود و قاصدان و چاپاران به تواتر و توالی نزد جعفر خان برادرم فرستاده و استدعای کمک و امداد نمود، خان مسطور حق همسایگی و مراعات ایلی را بر خواهش او مقدم داشته قشون اکراد و دیگر ایلات را انعقاد داده، به معاونت ایل بغایری روانه ساخت و به این سبب میان طایفه کردیه و جماعت عرب محاربات صعب وقوع یافت. آخر کار شیرازه جمعیت اکراد از هم پاشید و میر علم غالب آمده، متصرف سبزوار گردید و بعد از آن سرشار نشه خودکامی گشته، به اولکای خبوشان و مشهد مقدس لشکر کشیده و ظفریاب گشته، جعفر خان و ابراهیم خان را کور ساخته و از طوایف اکراد و اتراک خراسان یورغمال گرفته و خوانین مذکور را با خانه کوچ به طبس کیلک و تون فرستاده، تا حال مقیّد و محبوس داشت، تا آن‌که مسبب الاسباب حقیقی، لطیفه لطفی از غیب جلوه‌نما ساخت و خلیفه والاشکوه معدلت‌پژوهی را سایه‌گستر آفاق نموده، به پرداخت حال و دادرسی درماندگان پرداخت که محبوسان را خلاص و به وطن مألوف باز مقرّ و مناص میسر گشت. در ازای این عاطفت عظمی و عارفه کبری، کل اکراد خدمت خدیو با عدل و داد بر خود لازم گرفته تصمیم ارادت و توفیق منّت نموده‌اند که تا جان در تن و رمقی از حیات در بدن داشته باشند، در تقدیم لوازم جانفشانی دولت‌خواهی آن آستان تقاعد نورزند و فرمان واجب الاذعان نیز شرف صدور یافته که اهالی سبزوار را هرگاه بخت رهبری نماید و میر علم را تسلیم بندگان جناب والا نموده از در اطاعت درآیند، سردار کثیر الاقتدار دست تعرض از محاصره شهر و قلعه بازکشیده، روانه دربار جهان‌مدار شود؛ و اگر از راه عاقبت‌نفهمی خمیرمایه فساد را در کنف حمایت خود نگاه داشته، بر رویه نادانی و جهل اصرار ورزند و قلعه به زور و تردّد بهادران نصرت‌نشان مفتوح شود، گنه‌کار و بی‌گناه پامال جنود ظفر و خشک و تر سوخته برق آفت خواهد شد.

چون اکابر و اهالی آن‌جا همه عاجز و بی‌جان و جویای وسیله نجات و امان بود، این معنی را فوز عظیم و ودیعه رستگاری از بلای فخیم انگاشته و سر بر خط فرمان‌پذیری گذاشته، ابراهیم خان و غیره رؤسای بغایریان به ملاقات نقد علی خان آمدند و نظر به این‌که

وثوق بندگی و اعتقاد او به جناب فلک‌رفعت و عنایات و توجهات آن حضرت در

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۰

باب آن راسخ‌قدم جاده فدویت، سمت تحقیق و اشتهار یافته موجب یقین و اعتماد بر قول و فعل او بود، دل‌نهاد عهد و پیمان او شده، بعد حصول دل‌جمعی، میر علم را به دست نقد علی خان سپردند و امان‌نامه‌ای که از پیشگاه فضل و احسان خدیوکیهان، به سرفرازی و جان‌بخشی اهالی و سکنه آن دیار عزّ اصدار یافته بود، روشنی‌بخش دیده سردار عالی‌مقدار و سرخیلان عساکر ظفرشعار گردید. مورچلها را از دور و اطراف قلعه برداشته عازم درگاه معلی شدند. سبزواریان شکر حفظ ناموس و امان جان به جا آوردند و نقد علی خان، میر علم را مغلول و ماسور و یک چشمش کور ساخته و به مرکبی حمار سوار نموده، روانه خبوشان گردید. بعد رسیدن بدان مسکن، مرد و زن از تمام کردستان و مسخره و اجلاف و معرکه‌گیران به تنبک و دایره و دهل‌نوازان پیشواز رفته به اهانت و استهزاء تمام او را پیش جعفر خان آوردند و او عتاب و خطاب و سرزنش بسیار نموده به زاجرات مالاکلام، سرش از تن جدا و بر نیزه انگشت‌نما کرده، به‌دست چند نفر از اکراد همراه عالی‌جاه رفیع جایگاه اسد اللّه خان- که از حضور پرنور مأمور به رفاقت نقد علی خان بود- روانه درگاه آسمان‌جاه نمودند و در زمانی که آن کله خام‌سر از نظر اطهر خدیو هفت کشور گذشت، سراینده چرخ پیر این مقال به زبان حال تقریر می‌کرد؛

سری که گردن از امرت کشید، گردونش‌بر آستان تو آخر چو گوی غلطان کرد به موجب التماس نقد علی خان که حقیقت خلوص اعتقاد ابراهیم خان نسبت به جناب اعلی حضرت خاقان معروض داشته با عریضه مشار الیه به حضور فایض النور ارسال نموده بود، خلعت فاخره و جیقه مرصع در وجه انعام ابراهیم خان مع رقم اشرف به سرافرازی او سمت ترسیل یافت.

ذکر التجای شاهرخ شاه به درگاه آسمان‌جاه و به تصرف درآمدن ولایت مشهد و ذکر دیگر وقایع و صادرات آن ولایت

چون مدت محاصره ارض اقدس به طول انجامید، کار قلعگیان، نوعی به حد اضطرار رسید که هر شب جمعی از اشتعال آتش جوع بی‌قرار شده، خود را از بروج و دیوار حصار به زیر انداخته، داخل معسکر همایون می‌شدند و از فیض خوان‌سالار جود و عطای خاقان کرم‌گستر- که لیلا و نهارا نعمای الوان و اطعمه فراوان به گروه‌ها گروه غربا و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۱

مساکین و فقرا و محتاجین بذل و ایثار می‌شد- شکم سیر و زله‌بردار گشته بی‌مزاحم در اردوی جهان‌پو می‌گشتند. محصوران از تنگی حال خود و استماع رفاه احوال واردان لشکر پرنوال و آرزو گشته حسرت‌زده، به تمنای دانه گندمی سینه‌چاک و سوده آسیای هلاک می‌گردیدند.

ز تنگی گر فقیر و گر غنی بودز خوان قسمتش غم خوردنی بود

نظرها قرص مه را کرده تاراج‌به نان شب فلک هم گشته محتاج جماعه شاملو و قرایی و غیره طوایف اوباش- که جمع آمده بودند- دست تطاول از آستین برآورده و اظهار سرگرمی و اهتمام در استحفاظ به وجه تمام نموده هر روز از کدخدایان التزام می‌گرفتند که شب مردی در اتاق خود آرام نکند و مقصود از این تأکید آن‌که به هرکس گمان تموّلی شود، در ظلمت لیل به خانه‌اش همچو سیل درآیند و هر چه اسباب و اثاثه در آنجا یابند ربایند. چنانچه شبی از شبها به خانه شیخ ابو جعفر پیش‌نماز ریخته و خون او را به خاک آمیخته، قریب دو هزار تومان نقد و دیگر اموال و اشیا برداشته بردند و مردمی که به کشیک‌داری قلعه و باره اشتغال داشتند، نسوان و اطفال آنها برای تحصیل وجه معاش و مبیع نمودن اثاث البیت و خورده‌باش، به اسواق می‌رفتند. عورات اعزّه و اعیان ارض تقدس‌نشان- که پا از دربند خانه بیرون نگذاشته و کوچه و بازار را گاهی ندیده در حجب پرده عفت پرورش یافته بودند- از تقدیر مقلب اللیل و النهار، قسمی به سرحد اضطرار رسیدند که مخدرّات ایشان رو به بازار آورده و بضاعت مزجاتی که در بساط داشتند،

برای بیع بر سر دست کرده سعی حصول روزی و چاره‌جویی آتش جگرسوزی می‌نمودند. چون خبر از اوضاع روزگار و وقوف از معامله بازار نداشتند، الواط بیرونی و اجلاف شهری با دلّاله‌زن‌ها دمساز شده، اجناس آنها را به قیمت زیاده از اصل بها خریداری نموده و لب به فسانه و فسون تطمیع گشوده، قدری زر به‌دست ایشان سپرده و قدری را وعده کرده با اجناس همراه خود می‌بردند.

آن ضعیف‌ها را خاک‌پوش می‌کردند. طرفه حالی و غریب واقعه‌ای با اهل شهر رو داده بود. از یک طرف شور واویلای گرسنگان جگرسوخته و از جانبی نوحه و زاری اطفال جدا از مادران جان به مفت فروخته، سر به عیوق کشیده و فریاد الجوع و الغیاث به نه گنبد دوار پیچیده و الحق چرا چنین نباشد

از آن مملکت عافیت بسته رخت‌که نبود در آن پادشاهی به تخت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۲ بر آن انجمن زار باید گریست‌که فریادرس را نپرسند کیست

کند سفله‌ای مست در کعبه قی‌اگر چوب حاکم نباشد ز پی

عسس گر نباشد سر احتساب،بود قاضی شهر مست و خراب

به هرجا که باغی برآراستندپی ضبط آن باغبان خواستند

نباشد اگر باغبان در سراغ‌شود میوه باغ تاراج زاغ

نباشد اگر در میانه شهی‌به هر گوشه شیری کند روبهی

شهان زیور و زینت عالم‌اندشهان فخر نوع بنی آدم‌اند خلاصه سخن آن‌که در این چند مدت، به سبب نبودن پادشاهی ذی شوکت، ظلم و بیدادی که بر اهالی و سکنه خراسان رسید، سیّما بر متوطنان ارض فیض‌نشان و مجاوران عتبه قدس‌بنیان آنچه وارد گردید، عشر اعشار آن بر باشندگان هیچ اقلیم و مکان به وقوع نپیوسته. محمد تقی خان سردار ایران، هرچند در ترفیه حال محصوران می‌کوشید و آدم خود را نزد میرزا امین فرستاده به القاء کلمات دوستانه و مواعظ خیرخواهانه، از دایره جهالت بیرون می‌کشید و پیغام می‌داد که نجات و حیات عالمی به همین‌قدر حرکت او صورت می‌گیرد که دست از قلعه‌داری برداشته به شرف پای‌بوس پادشاه مالک‌رقاب مشرّف شود و من ضامن که همان وقت قرین اعزاز و احترام بازگردد؛ و او عذرهای لنگ و بی‌جا در میان آورده، فرستاده‌ها را بی‌نیل مقصود بازمی‌گردانید و گفته می‌فرستاد که قلوب رعایای مشهد از سطوت و جلال بارگاه گردون‌همال پرخوف و تهی از رجا و بر حاضر شدن من به درگاه معلی هرگز رضا نیست. اگر لشکر ظفراثر دست از آویزش برداشته مورچال‌ها از پای حصار چینند، کدخدایان اینجا را با پیشکش لایق روانه حضور لا مع النور می‌نمایم و اگر این معنی پسند و گوارای عزیمت بلند نباشد، جز خزیدن به این حصار قفس‌آسا و ملتزم بودن به رضای رعایا چاره‌ای ندارم.

عالی‌جاه معظم به اصغاء این مقالات در مقام تأمل تدبیری دیگر به خاطر آورده، میرزا ابراهیم اصفهانی که سابقا مجاور ارض اقدس کرامت‌معمور و در ایام انقلاب به سکنی گرفتن در اولکای تون مأمور گشته بود و در وقت متصرف شدن امنای دولت ابدظهور بر قلعه مسطور از آن‌جا برآمده شرف انسلاک در سلک اطبّاء و جرّاحان سرکار فیض‌آثار حاصل نموده و با میرزا امین سابقه ربط و تعارف به وجه کامل داشت، به قلعه فرستاده پیغام داد که میرزا امین در حریم قلعه با او ملاقات کرده ما فی الضمیر خود را با

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۳

آن معتمد درگاه والاـ و دوست دیرینه خویش ظاهر نماید تا همچنان به عمل آید. میرزا درون قلعه رفته تبلیغ لوازم رسالت نمود. چون کار بر اهل قلعه تنگ شده بود و هریک به جان خود فال انفصال این قضیه جانکاه به صد تضرع و تمنّا می‌گشود، میرزا امین نیز تن به رضا داده و انگشت قبول بر چشم نهاده با جمعی از عشایر و اعوان از شهر برآمد و از اردوی پادشاهی محمد تقی خان با چند نفر از خوانین ذی شأن پذیرا شده در تیررس شهر همدیگر را دیدند و در هر باب سخنان مصلحت‌آمیز گفتند و شنیدند. چون میرزا امین پیش از این وانموده بود که من از خوف قهرمان جلال، تحصّن به این چهار دیوار اختیار نموده‌ام و رعایا قاطبه راضی

نمی‌شونـد که به شـرف آسـتان‌بوس مشـرف شوم، در این وقت نیز همین التمـاس نمود که محمـد تقی خـان در جنـاب اشـرف اعلی استشـفاع تقصـیرات او نموده، معروض دارد که او امسـال از تقبیل عتبه سـپهرمثال معاف باشـد و اردوی همایون از این‌جا حرکت به طرفی دیگر فرمایـد تا او بعد از وقوع این معنی رعایای مغلوب الخوف را مژده امن و عافیت رسانده، کدخدایان شـهر را با پیشـکش چنـانچه مقرر نموده است، به بارگـاه عالم‌پنـاه فرسـتد و سـال دیگر که رایـات ظفرآیـات به خراسان متوجه شود، شـرف‌اندوز دولت آستان‌بوس گردد.

خـان معظم الیه پـذیرا سـاختن این ملتمسـات را در جناب والا به ذمه خود قبول نموده به میرزا امین گفت که موسم زمسـتان نزدیک رسـیده و مـال و دواب عسـاکر ظفرانتساب برای تعلیف و چرا به گرمسـیرات و مراتع هر ولایت رفته. تا از آن جاها طلبیـده شود و به اردو برسد، وقت حرکت منقضی خواهد شد، بالفعل مناسب چنان است که چند نفر از معتبرین شهر به ملازمت اشرف بهره‌ور گشته دروب مسـدوده را مفتوح سازنـد و به معامله خرید و فروش به خاطر جمع بپردازند که لشـکر نصـرت‌اثر نیز از قرب قلعه برخاسـته به اردوی معلی بپیونـدد و بایـد بعد از مفتوح ساختن در و دروب و آراسـتن اسواق و دکاکین، احدی از لشـکریان اردوی نصـرت‌قرین خـایف و نـاامن نباشـد که قـدغن پادشـاهی در این باب به منزله حکم آسـمانی است و عـدول از آن جبیره عظیم الشان را لا یمکن. ملازمان و قشونیان را چه مجال که بعـد از صـدور این حکم محکم به جانب کسـی نگاهی تند یا به اخذ مال و عرض کسـی دسـت بلنـد کننـد. میرزا امین به شـهر مراجعت کرده آنچه گفته و شـنیده بود بـا رؤسـا و عظما تقریر نمود. چون اکثر مردم راغب اطاعت و طالب امن و استراحت شده بودند، گفتند چند نفر که اراکین شهراند فرستادن آنها خطر دارد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۴

اولا چند نفر از کدخدایان اصـناف را فرسـتاده دریافت حقیقت و استشـمام کیفیت باید نمود و بعد از مراجعت آنها هرکه را مناسـب داننـد بفرسـتند. این رای نزد میرزا امین هم پسـندیده افتاد و به صوابدیـد کدخـدایان صاحب سـداد آقا زین العابدین زرگر را با عبد الحسـین بیـگ مقـدم روانه درگاه معلی ساخته عریضه‌ای هم مشـتمل بر مراتب اسـتکانت و معاذیر متنوعه نوشـته مرسل داشت. مشار الیهم در اردوی منصور یک روز بوده روز دیگر به خلاع مهر التماع مخلّع گشـته و رخصت معاودت یافته به شـهر بازآمدنـد و آنچه از احوال اردو دیـده دریـافته بودنـد، در خلوت به میرزا امین ظـاهر کردنـد. میرزا اظهـار آن را مصـلحت ندانسـته در اخفـا کوشـید و شهرت داد که در لشـکر قلت آذوقه رو داده عنقریب از اینجا حرکت می‌نماینـد. یک چنـد روز مردم را با این اراجیف فریفته اوقات به لیت و لعل می‌گذرانید. چون اثری از حرکت لشـکر ظفراثر پیدا نمی‌شد و خبر توقف به گوش حناطان می‌رسـید، قیمت غله آنچه می‌بـود پانصـد شـش‌صد دینـار دیگر بر آن می‌افزودنـد و مردم غربـا از راه اضـطرار اجنـاس گران‌بهـای خود را به قیمت نـازل سودا می‌نمودند. رفته‌رفته نرخ غله به پول نقد به پنج هزار دینار تبریزی رسید، بلکه نایاب و مفقود گردید.

آخر الامـر کدخـدایان محلات جمع شـده نزد میرزا امین آمدنـد و گفتنـد که میرزا محمـد رضـی ناظر سـرکار مسـجد جامع کبیر و واقعه‌نویس سـرکار شـاهرخ میرزا، مردی است خیرخواه خلایق و خوش‌تقریر و زبان‌آور، متصف به صـفات دین‌داری و پرهیزکاری. او را با آقا حسین برادر آقا شریف متولی و میرزا عسکری برادر میرزا امین کلانتر، روانه درگاه خسرو انجم‌سپاه ساخته استطاع احوال بایـد نمود و بعـد از مراجعت میرزای مسطور اگر صـرفه در اطاعت معلوم شود، شاهرخ شاه را جهت استشـفاع و اسـتعذار به خدمت پادشاه فلک‌اقتدار فرسـتاده، تدبیر استخلاص از ورطه هلاک باید نمود و اگر مصلحت کار نوعی دیگر دانند، فقرا و مساکین شهر را بـا هرکس که از آذوقه سـال کمتر داشـته باشـد، خانه‌پـالی کرده از قلعه اخراج و آذوقه از خانه‌های آنها اسـتخراج نموده، به جماعه متمولین که از مستحفظ قلعه‌انـد سه چهار هزار کس از مردم کارآمـد شـهر نگاه داشـته، به محافظت قلعه پردازند و میرزا امین وقت روانه شدن به میرزا عسکری برادر خود و غیره همراهان تأکیدات بلیغه نمود که بعد از رسیدن به اردو مهر سکوت بر لب گذاشته، با امنای دولت اصلا همکلام نشوید و تابع و منقاد میرزا رضی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۵

باشید. میرزا با همراهان روی ارادت به عتبه فلک‌رفعت آورده شرف آستان‌بوس حاصل نمود. حضرت خاقان کرم‌گستر زبان ملاطفت ترجمان را بدین‌گونه درافشان فرمودند که ما به دولت اراده این‌قدر توقف در این‌جا نداشتیم و منظور نظر همین بود که به زیارت روضه مقدسه حضرت امام مستعد شده و برای رفاه احوال خدام و مجاورین این مقام فیض‌آگین و آسودگی سایر غربا و مساکین، بنای استوار گذاشته توجه به صوب دیگر فرماییم. اهالی اینجا که به سختی و گرسنگی عادت کرده‌اند، از راه تبه‌راهی به عنوان اطاعت که سرمایه فلاح و صلاح حال آنها بود، پیش نیامدند و ابواب خیریت بر روی خود مسدود نمودند. به این جهت اقامت اردوی کیهان‌پو به مدت شش ماه کشید و محصولات آنها نیز عرضه تلف گردید. میرزا محمد رضی در جواب عرض نمود که سایه عظمت و شکوه آن جناب سنگین‌تر از هزار کوه وقار و تمکین و سکنه این شهر ضعفا و مساکین تاب صلابت و مهابت نیاورده، چون مورچگان ناتوان از خوف جان، پناه به حصار برده، دم زندگانی را غنیمت می‌شمارند، نه آن‌که از راه تمرد و عناد خیال گردن‌کشی به سر دارند.

این عرض در موقف عزّ و شرف‌پسند و مستحسن افتاد و فرستاده‌ها به عطای خلاع لایقه مشمول عنایات فائقه شده خجسته حال و منشرح البال معاودت به خانه‌های خود نمودند.

کدخدایان محلّات برای دریافت حالات هجوم آوردند. میرزا احمد رضی آنچه به رأی العین دیده و مراعات و تفضلاتی که از جناب اقدس در حق او به ظهور رسیده بود، تقریر کرده و به میرزا امین و حاجی جعفر و ابراهیم خان ظاهر نمود که اهل اردو ذخیره سی و دو ساله فراهم آورده هر روز قافله‌ها پربار اجناس از جوانب و اطراف می‌رسد و احوال شهر بر نهجی که هست می‌بینید که روزبه‌روز جنس ماکول مفقود می‌شود و در چند روز حبوب از نایابی به مرتبه لعل سفید و کبریت احمر می‌رسد. صرفه جز اطاعت اولیای دولت قاهره نیست و اراجیف عوام و تحذیرات انام کالانعام را محض دروغ و فریب بی‌فروغ دانسته، سر بر خط انقیاد باید نهاد و ابواب خیر و امان و حفظ ناموس و جان بر روی گشاد. آنچه ما دیدیم و دریافتیم، ذات قدسی‌صفات شاهنشاهی رحم و کرم مجسم و آیه رحمت در حق خلایق و اصناف امم است و ضبط و نسق بر اهل اردو به مرتبه‌ای، که بعد منع و قدغن مجال نیست که هیچ قوی‌دستی بر ضعیفی به تندی نگاهی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۶

یا دست به پر کاهی کند. حاضرین به شنیدن این اخبار بشارت‌آئین خاطر از هراس و وسواس پرداخته، آرزومند احراز دولت آستان‌بوس شدند و این خبر روح‌پرور در مردم شهر انتشار یافته صغیر و کبیر، غنی و فقیر به در خانه میرزا امین جمع آمده اصرار بر گشودن دروازه‌ها نمودند.

میرزا امکان ممانعت در خود نیافته قبول استدعای آن جماعت نمود و برای استحکام وسیله نجات و حیات خود نزد شاهرخ شاه رفته تکلیف رفتن به دربار جهان‌مدار و عذر خواستن از جناب مرحمت‌آثار نمود و به تاریخ شانزدهم شهر صفر، شاه روشن‌گهر به عزیمت لشکر نصرت‌اثر سواری فرمود. این خبر به عرض اقدس پادشاه همایون‌سیر رسید. امر شد که ملازمان سرکار از دروازه شهر تا اردوی ظفرپیکر یسال بسته بایستند و جمیع امرا و ارکان و معتبران و روشناسان پیشواز رفته، آداب اعزاز و احترام کما ینبغی و یلیق به جا آورده، شاهرخ شاه را داخل اردوی معلی نمایند. مأمورین حسب الامر جلیل القدر به استقبال شتافته و شاه معلی دودمان را در اثناء راه یافته، به شان و شوکت تمام وارد معسکر انجم احتشام نمودند و آن روز به‌جهت استراحت و آسودگی از محنت سواری ملاقات متوقف داشته، محمد تقی خان شیرازی را برای تقدیم لوازم مهمان‌داری و به جا آوردن مراسم خدمت‌گذاری مأمور فرمودند. خوانهای پر از انواع مطعومات و نعیم با آوانی زر و سیم، از نعمت‌خانه خاص ارسال یافته، شیلانی به وفور و مائده مزین و معمور در مجلس کشیده شد که خان‌سالار روزگار، نعمتکده‌ای با این زیب و آرایش ندیده و شیرین‌کامان موايد دولت، طعامی به

این لذت و حلاوت نچشیده باشند.

روز دیگر که سلطان انجم زمردین رواق چهارم، تاج زرافشان بر سر گذاشته و اعلام اشعه جهان‌تاب در عرصه آفاق افراشته، روی زمین را از پرتو انوار به فرش زرباف آرایش داد و فروغ صبح صادق فال سعادت و بهروزی به روی جهانیان گشاد، شاهرخ شاه مرخص و مجاز به ورود درگاه سپهراشتباه و عزّ ملاقات اشرف دریافته، مشرّف به شرف مجالست و بهره‌مند صنوف ملاطفت گردید. حضرت اعلی و مظهر الطاف نامتناهی الهی به آستین مرحمت و دلجویی- که جبلی ذات ملکی ملکات آن جناب است- گرد کلفت از چهره حال افشانده به زنگ‌زدایی خاطر غم گرفته آن مبتلای انواع تفرقه پرداختند و از کمال تلطف و تفقد به خطاب مستطاب فرزند، سربلند و ارجمند ساختند. شاه ذی جاه چون این عاطفت و رأفت- که از پدری در حق پسر به ظهور نیاید- از این ولی‌نعمت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۷

حقیقی درباره خود به چشم دل معاینه نمود، زبان به حمد و ثنا برگشود و در مقام استشفاع اهل جرایم درآمده ملتمس گشت که گستاخی‌هایی که از آن بی‌سعادتان به وقوع پیوسته، به مقتضای فضل و کرم امیدوارم که معاف شود تا از بیم و هراسی که از سخط و غضب پادشاهی در دل دارند برآمده به محل اطمینان آیند و قلعه را تسلیم نمایند.

حضرت ظل سبحانی مظهر الطاف ربانی، این التماس را موصول به عزّ قبول ساخته به رقم‌سنجان دار الانشا فرمان دادند که منشور مرحمت ظهور به اسم سعادت‌توأم شاه و امان‌نامه مشتمل بر عفو مآثم و جرایم به سرافرازی اهل قلعه و جمهور سکنه و رعایا قلمی نموده، به خدمت شاه رفیع جایگاه رسانند. آقا شریف ملّاباشی و حاجی جعفر و دیگر اشراف و اعیان شهر باریاب حضور و جبهه‌سای عتبه فایض النور گشته سر افتخار به اوج عزّ و اعتبار سودند و سرمایه تسلی و اطمینان از شمول الطاف خدیو کیهان حاصل نمودند.

القصه شاهرخ شاه تا سه روز در اردوی فیروز بهره‌اندوز عواطف دل‌افروز بوده روز چهارم به خلعت خاص و بالاپوش زرباف عزّ اختصاص یافته به رخصت انصراف معزّز و کامیاب شدند و اعیان و ریش‌سفیدان شهر- که همراه بودند- نیز به عطای خلاع و صنوف مهر اصطناع فیض‌اندوز گشته، شرف ترخیص دریافتند و مبلغ یک هزار تومان تبریزی نقد و برنج و گوسفند و روغن و دیگر غله و سایر مایحتاج، زیاده از آنچه در شمار گنجد و به میزان حساب سنجد، به شاه والاجاه به رسم ضیافت انعام شد و چند نفر از علمای دین‌دار و فضلای شریعت‌شعار، از برای خواندن خطبه و یک نفر ضرّاب به‌جهت تکمیل عیار طلا و نقره از سکه مبارک، به همراهی شاه حشمت‌دستگاه مأمور شدند. مأمورین همراه شاه والاتمکین داخل قلعه شده، روز جمعه نوزدهم شهر- که استخراج قائده منجمین هم به آن ساعت سعادت‌قرین موافق افتاده بود- طوایف اهالی و سکنه علی سبیل العموم، در مسجد جامع حاضر شدند و خطبای مأمور از حضور بالای منبر برآمده، خطبه غرّای بلاغت‌انتما به آواز بلند و زبان فصیح انشاء نموده، اصداف گوش حاضرین را به ذکر اسماء سعادت‌افزای خلفای راشدین، رضوان اللّه علیهم اجمعین، و اسم گرامی و القاب سامی پادشاه دین‌پناه حامی الاسلام و المسلمین گوهرآمود ساخته، پایه منبر را که از مدتی عاطل و بی‌رونق افتاده بود، به بلندخوانی مناقب و مفاخر اصحاب کبار و چهار یار برگزیده سید مختار، صلوات اللّه علیه، به اوج سپهردوّار رساندند. صدای شادیانه از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۸

نقاره‌خانه گردون‌آستانه و غریوکوس و کورکای تهنیت به اقالیم سبعه و اقطار زمانه رسید و زبان حال دینداران حق‌پرست با این مقوله گویا گردید. نظم:

باز شد دین مبین روشن ز سلطان ز من‌مقدمش فرخنده باد از فضل حق ذو المنن و وجوه دراهم و دنانیر به مسکوک شدن سکه مبارکه درخشان‌تر از آفتاب و بدر منیر گشته، رونق‌افزای اسواق و دکاکین و رایج بین المعاملین و التاجرین شد. بعد ممهّد گشتن

آئین سلطنت به این دو برهان واجب الاتقان حکومت و خلافت، شاهرخ شاه میرزا امین را نزد خود طلبیده و بر افعال و اعمال ناهنجاری که از او به وقوع آمده باعث غبار خاطر دریامقاطر اعلی حضرت سراپا مکرمت گردید و حال سکنه ارض مقدس به این تباهی و خرابی رسیده زجر و نکوهش موفور نموده، به ادراک شرف ملازمت والاراغب ساخت و او هم چاره‌ای جز اطاعت و فرمان‌پذیری ندیده، بیستم شهر مذکور به اتفاق آقا شریف ملّاباشی به دولت عتبه‌بوسی فایز گشته، جبهه‌سای زمین تضرع و ابتهال و معذرت‌خواه صدور تقصیرات به زبان حال با صد خجالت و انفعال گردید. حضرت ظل اللهی مظهر فیض و فضل نامتناهی، رقم عفو بر جراید اعمال آن سرگشته طریق گمراهی کشیده و تقصیرات و زلات او را به ذریعه التماس شاهرخ شاه بخشیده، مشمول اصناف مرحمت و افضال فرموده به عطای خلعت و بالاپوش کامل الزینت بر مراتب عزّ و افتخارش افزودند و او در اردوی همایون به ظلال فیض اشتمال عواطف و الطاف بی‌اکناف خدیو قدسی‌خصال، فارغ‌بال و منشرح الحال می‌بود و بعد از چند روز نقد و جنسی که همراه آورده بود، به خانه محمد تقی خان برده در اتاق نشیمن خود مخفی نگهداشته و بنابر مزید احتیاط شب وقت خواب زیر بالین خود می گذاشت.

فراش کابلی از فراشان تقی خان بر آن وقوف یافته و هنگام نیم‌شب دیوار آن اتاق شکافته در تاریکی دست‌پال نمود، سوای شال و کلاه که بالای سر میرزا گذاشته بودند چیزی دیگر نیافت. همان را برداشته خواست که از اتاق بیرون رود. اتفاقا پایش به عضوی از اعضای میرزا خورد و او به پای تعجیل راه گریز سرکرد. میرزا سراسیمه از خواب جسته به واهمه آن‌که دزد آن مال است و زیر بالین را دست‌برد کرده می‌رود، بی‌اختیار به تعاقب شتافت و در پای بیرق شاهی- که از حوالی تقی خان تا آن‌جا فاصله متجاوز از صد قدم راه بود- دریافت و از پس پشتش دست به گریبان زده می‌کشید. دزد مغلوب شده رستگاری خود جز به دستیاری حربه ندید. کاردی که در کمر داشت به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۴۹

پهلوی میرزا حواله کرده به‌سمت کوه پایه فرار نمود. بعد از وقوع، ملازمان و یتیمان میرزا خبردار شده سر به راه جستجو نگهداشتند و نزدیک بیرق رسیده او را دریافتند.

چون زخم کاری بود، بعد ساعتی از رسیدن آنها راه عدم پیمود. صبح حقیقت حال به عرض حضرت خدیو بی‌همال رسید و موجب تاسف و ملال خاطر ترحم‌آثر گردید.

کلانتری مشهد مقدس به میرزا حسن برادرش مقرر فرمودند و حکم نفاذ به شحنه اردو و جارچیان لشکر کیهان‌پو صدور یافت که قاتل میرزا امین را از هرجا که باشد پیدا نموده به دست وارثان او بدهند. از اتفاقات فتحات پیه و نخ به خط موتی نام نویسنده سرکار تقی خان، آن فراش در بغل داشت، در هنگامی که گیرودار میرزا با آن عیار، از بغلش افتاده بود، به‌دست آدمان میرزا افتاد و به آن علامت معلوم شد که مباشر این کار همان فراش بدکردار است. ارباب تفحص او را چهره‌نویسی کرده به‌طرف قری و مزارع و اطراف ولایات فرستادند و محصّلان غلاظ و شداد گماشتند که هرجا اوباشی با این صورت و امارت بیابند، به غل و زنجیر کرده بیارند. بعد از تلاش و تجسس بسیار، در کوه‌پایه مشهد دستگیر نموده آوردند و حسب الحکم الاعلی به ورثه میرزا امین حواله کردند.

بعد این قضیه آقا شریف ملّاباشی به ایالت ارض اقدس و خطاب خانی سربلند گشته، بیست و پنجم ماه مذکور داخل قلعه شده و بساط‌آرای تمکن گشت. از ظهور این عواطف کبری اهالی شهر همه امیدوار عفو و عنایت بارگاه عزّ و علا شده و از قلعه بیرون آمده به پایه سریر خلافت مصیر رسیده و خلاع امان پوشیده و مطمئن و مسرور الحال گشتند و تمامی رعایا و برایا در ظل رأفت و مرحمت نشسته آداب شکر به تقدیم رساندند. از افتتاح ابواب سدود و ورود موکب مسعود گشایشی در روی سکنه و غربای بلده پدید آمد. گرسنگان و بی‌نوایان که صورت نان جز قرص ماه و مهر بر خوان آسمان نمی‌دیدند و دانه غیر از خوشه پروین به دامن

نگاه نمی‌چیدند، رو به اردوی همایون آورده از بذل و ایثار اهل سخا و عطا، شکم سیر اقسام نعما شدند و از مخمصه جوع و اضطرار نجات یافته، بهره‌یاب حیات دوباره گشتند و ریاض ارض مقدس را که از تطاول حوادث و تواتر آفات به حد بی‌آبی رسیده بود، از یمن توجه این سحاب لطف و افضال حضرت باری، آب رفته به جو بازآمد و نضارت و رونق از نو گرفت و چون ذات مقدس حضرت شاهنشاهی مجبول و مفطور به محبّت جناب رسالت پناهی و خاندان آن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۰

افضل الرسل بارگاه الهی است، آرزوی زیارت آستانه مقدسه حضرت سلطان الاولیا، برهان الاتقیا، ابو الحسن علی ابن موسی الرضا، علیه الآف التحیهٔ و الثنا، همیشه مرکوز دل صفامنزلش بود، بعد مفتوح شدن شهر متوجه تقدیم آن اراده شرف آماده گشته تحصیل سعادت زیارت فرمودند و خدمه روضه منوره و مجاورین و مستحفظین آستانه متبرکه و تمامی سکنه و عمله آن بقعه مقدسه را نقود موفور به رسم ارادت و نذور، در دامن ریخته کامیاب مرادات نمودند و گلدسته طلا که متصل گنبد مبارک است و در ایام تسلط میر علم آسیب آتشی از عمل نااهلان جهالت‌شیم به آن رسیده، از آب و تاب ظاهری عاری ساخته بود، به تجدید و تزئین آن حکم شد و عوض قندیل سه هزار تومانی- که میرزا امین در اوقات محاصره آن را شکسته به ارباب استحقاق صرف نموده بود- به عوض آن وظیفه «۱»

[وقایع سال نهم]

وقایع سال نهم سلطنت خاقانی مطابق سنه ۱۱۶۸ هجری موافق تنگوزئیل ترکی

لله الحمد و المنته که سال نهم از جلوس میمنت مأنوس خاقان بحر و بر و دارای هفت کشور، آغاز عالم‌آرایی نمود و فال خرّمی و نشاطافزایی بر روی روزگار گشود. نیّر اعظم فروغ‌بخش عالم به شوق آرایش بزم دولت، از منزل خود به بیت الشرف خویش آمده، نقش‌پردازان رواق نه طاق و آئین‌بندان شش جهت آفاق را مأمور به سامان و تهیه ساز و برگ آن ساخته، اشعه انوار صبح دل‌افروز، روز نوروز را چون احکام شهنشاه بخت‌فیروز، رونق‌افزای عرصه روزگار نمود و نادره‌کاران کارگاه ایجاد را سرفراز پیرایش و تمهید مواد زیب و زینت فرمود. میر سامان بهار سایه‌بانهای مکلّل از ابر گهربار، به پهنای فلک اطلس کشید و روی زمین را به بسط بساط زربافت رونقی تازه بخشید و درختان خزان دیده، از مدد قوه نباتی به رنگ سبزبختان ارض مقدس، خلعت سرسبزی از کارخانه نشو و نما پوشیدند و بی‌برگان موسم دی از فیض هوای فروردین خرم و نهال از سر نو گردیدند. شاهد گل که با افسر زر از خاک بیرون می‌آید، همانا پرتوی از نظر آفتاب‌اثر خدیو تاج‌بخش به حال او تافته و شمشاد که کله گوشه افتخار به فلک می‌ساید،

---

(۱). در متن کتاب، جمله ناتمام مانده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۱

یقین که خلعت سرافرازی از این دولت ابدطراز یافته، نوروز این سال فرخنده‌فال به تاریخ نهم جمادی الثانی اتفاق افتاد و تحویل نیّر اعظم در این روز بهجت‌افروز، مژده شکفتگی ازهار اقبال به گوش عالم و عالمیان درداد. پادشاه خورشیدکلاه فلک‌دستگاه، تا این موسم خرّمی‌توأم در باغ موضع حلوایی که از تازه‌بناهای آن مبدع قوانین عالم‌آرایی است، نشاطاندوز محفل کامرانی و زینت‌بخش و سایه دولت و شادمانی بوده و از سیر و تماشای آن گلشن فردوس‌مثال، نظاره حسن و جمال صنایع ایزد متعال می‌فرمودند. از سایه‌گستری سحاب مکرمت و فیض نگاه مرحمت، بر مواد شادابی و طراوت او می‌افزودند. سروهای آزاد چون غلامان فلک‌بنیاد،

کمر به خدمت بسته صف به صف ایستاده و انهار و حیاض لطافت سرشار، لب به دعوی هم‌چشمی کوثر و سلسبیل گشاده و چمن‌ها از جوش سبزه فیروزه‌رنگ، معدن الکای نشابور و خیابانها از وفور نسرین و نسترن عرضگاه چینی‌خانه فغفور و لاله چون شاهدان ملمّع قبا جلوه‌افروز بزم زیبایی و گل همچو معشوقان رنگین‌ادا چهره‌پرداز طرز نظرفریبی و دلربایی و زمزمه آبشار به پای اشجار طوبی‌آثار، ترجمه «جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»* و نغمه طوطیان شکرین منقار، فذلکه طومار شکر و ثنای خدیو جمشیداقتدار.

نظم:

هوا از بوی گل‌ها لخلخه‌سازمین چون ارض جنت عنبرآما

به وصف بزم شاه درّ دران‌به هر شاخ گلی بلبل غزلخوان

در این خرم بهار عشرت‌افزاکز او گشته جهان پیر، برنا

صبا از شهر سبز آورده پیغام‌به سلطان سلیمان‌فر که بخرام

قدم بر خاک نیشابور بگذارکهن فیروزه زان معدن برون‌آر

بده اول سزای اهل عصیان‌که خارستان شده ز آنها گلستان به تأثیر نشئه نشاطی که در حین اوقات فرحت‌سمات، موجب اهتزاز طبایع ارجمند خصوصا رؤسای والانهمت همت‌بلند می‌باشد، اراده تسخیر نیشابور- که مکنون ضمیر پرسرور بود- از خاطر الهام‌مآثر سر برزد و مقرب الحضرت الخاقان عبد اللّه خان درّانی قورچی‌باشی دیوان اعلی مأمور شد که با جمعی از بهادران نصرت‌لوا، در آن الکا رفته مفسدان کرد و نواح شهر خرابی‌بهر را تنبیه به واقعی رسانیده و مواطن و مساکن آنها را تاخته و آتش کشیده، به اردوی کیهان‌پو بازآید. مشار الیه حسب الحکم قضاشیم، مانند شهبازی که از دست پادشاه ممالک‌شکار، اشاره‌یاب صیدافکنی شود، بال‌گشای هوای

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۲

فرمانبری شده وارد آن سرزمین و در صدد قلع و قمع مفسدین و متمردین گردیده.

جماعتی را که دست به یراق و مصدر شوخی و شلتاق شدند، عرضه تیغ بی‌دریغ و مابقی را از ذکور و اناث اسیر سلاسل تعزیر نموده به حضور ساطع النور مراجعت کرد و مشمول انظار عنایت و توجهات گشت. این صید اول بود که شکاراندازان رکاب همایون به طریق تفاؤل و شگون به‌دست آورده، آداب تهنیت و مبارکباد به تقدیم رساندند.

فتوحاتی که بعد از این نصیب اولیای دولت قاهره و اعاظم مهماتی که از دست و زور بازوی قدر نیروی این موید تائید آسمانی به ظهور رسیده، مفصلا مرقوم قلم حقایق‌نگار می‌شود و نیز بعضی از صوادر جلیله و اصطناعات جزیله که از این ممهّد قوانین ریاست و زینت‌بخش اریکه سلطنت و خلافت به وقوع پیوسته و پیش از این هیچ یکی از سلاطین نامدار و خواقین والامقدار، در ازمنه سابقه مصدر آن نگشته به سلک تحریر درمی‌آید.

آغاز کلام در این مقام و دیباچه شرح این مرام آن‌که چون خاطر دریامقاطر را از مهمات ارض اقدس فراغ حاصل و مقرب الحضرت عبد اللّه خان، به موجب حکم قضاجریان نواح نیشابور را تاخته به اردوی معلی داخل شد، امیر خان قرایی سردار و خلیل خان میش‌مست حاکم ترشیز و اسماعیل خان ناظم خواف، با جمعی از بهادران جنگجو و مردان جلادت‌خو، از حضور آفتاب‌ظهور مأمور به محاصره نیشابور شدند و رقم هدایت عنوان به سرافرازی عباس قلی خان بیات حاکم آنجا و دیگر اهالی و رؤسای نیشابور زینت صدور یافته، حواله خوانین مذکور گشت و ارشاد سراسر رشاد به ظهور پیوست که اگر خان مذکور به مضمون رقم سعادت‌توام کاربند شده، سر به شیوه فرمانبری فرود آرد و قدم بر جاده اطاعت و انقیاد بگذارد، او را مستمال و امیدوار عنایت ساخته، روانه حضور ساطع النور سازند و به احوال اهالی آن شهر و ولایت مزاحمت نرسانند و اگر به مقتضای شوربختی و نگون‌طالعی، کمر بر معصیت و نافرمانی بندد، قلعه را محصور و متمرّد را منکوب و مقهور سازند. خوانین مذکور به ارشادات

فیض‌سمات، مسترشد و عزّ ترخّص حاصل نموده، روانه سمت نیشابور کمر بسته به تقدیم خدمت مأمور شدند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۳

ذکر تفویض تاج و تخت سلطنت ایران به شاهرخ شاه و وقوع انواع مراحم و مکارم خاقانی درباره آن والاجاه

چون هر آن و هر زمان لمعه الهامی از جناب ایزد منان بر ضمیر اشراق‌پذیر خاقان ممالک‌ستان جلوه‌گری می‌نماید و هر دم دریچه‌ای از اسرار غیب در مقابل دل تقدس منزل آن حضرت می‌گشاید، در باب شاهرخ شاه میرزا- که از اول مشمول عواطف کبری و منظور نظر عاطفت‌پیراست- در این زمان میمنت اقران چنان پرتوانداز رأی عالم‌آرا شد که پادشاهی ولایت ایران، به او مفوّض فرموده و پایه قدر و منزلتش به عطای سلطنت افزوده، خود به دولت و اقبال به تسخیر نیشابور و انتظام ولایات دیگر که مطمح نظر اصابت‌اثر است متوجه شوند. چون قبل از آن‌که حکم اشرف به طلب شاهرخ شاه شرف نفاذ یابد، این خبر بهجت‌اثر به مشار الیه رسیده بود، بنابر آن مبتهج و مسرور گشته چشم به راه داشت. گویا دولت به در سرای شاه والانژاد حلقه می‌زد و اقبال صلا می‌داد که ای یوسف کنعان عظمت و ای عزیز مصر سلطنت، زلیخای دنیای پیر به آرزوی هم آغوشیت از سر نو جوان گردیده و شبهای انتظارش به تمنای قدوم بهجت‌لزومت به سحر انجامیده است:

وقت آنست که گل برفگند مقنع نازجلوه‌فرما به سر تخت چمن گردد باز مهلت را فرصت مده و زود قدم به راه بنه که شهنشاه تاج‌بخش فلک‌رخش، مثل آفتاب به بیت الشرف بر سریر کامروایی نشسته و محفل کامرانی را به کارفرمایی همت بلند به صدر زینت و تجمل آراسته و آئین بسته، تاج سلطنت مملکتی عظیم برای تو مهیا ساخته و بهر تنویر طالع سعادت مطالعت، به افاضه انوار نظر مرحمت پرداخته است.

شاهرخ شاه به وصول این خبر بشارت‌اثر، شادمان و به مساعدت بخت سعد نازان بود. چشم به راه و دست به دعا داشت که مبشران بارگاه ملایک‌خدام از پی هم رسیده، مژده‌رسان و تهنیت‌گویان، ابلاغ طلب حضور موفور السرور بودند. شاه روشن‌طالع سعادت‌مآل در همان ساعت فیض‌اشاعت، سوار گلگون اقبال شده از شرف آستان‌بوس درگاه عظمت و جلال مستفید و به تقبیل تراب عتبه کعبه مثال، روشن‌اندوز چشم امید گردید. خاقان مرحمت‌گستر و خدیو هفت کشور، آن منظور نظر آفتاب مآثر را به قرب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۴

عزّ امتیاز ارزانی داشته، تاج زرین سراپا تزئین و جیقه مرصع ندرت‌آئین که مشتری طره مروارید ثمین از پروین و کهکشان سلک درهای بی‌قرین که بر کف دست آورده و جوهری ماه، نه خوان زمردین پر از جواهر آبدار بهر نثار مهیا کرده بود، به‌دست مبارک بر سر سعادت‌پرور آن زیبنده سریر و افسر گذاشته پایه عزّ و مباهات او را از فلک الافلاک درگذرانده به اوج رفعت و اعتلا رساندند.

خدیو جم‌آئین خاقان‌نشان‌که چون آفتاب است گیتی‌ستان

نشانید بر تخت شاهیش بازنمودش میان شهان سرفراز

به تاج سعادت سرافراختش‌دگر باره شاه زمان ساختش

به انواع دلجویی و احترام‌به او کرد رسم مروت تمام

بگفتش که این ملک آبای تست‌به بیگانگان چون دهم؟ جای تست

طمع نیست ما را به ملک شهان‌به جز تاج‌بخشی و سیر جهان

نداریم جز نیک‌نامی هوس‌ز دنیا غرض نام نیکست و بس

به شاهان عالم ز روی وقارنداریم جز مهرورزی شعار

چو قدرش بیفزود شاه جهان‌بشد شاهرخ شاه خرم به جان

به یک جا قران کرده خورشید و ماه‌نشستند بر تخت یکجا دو شاه

کند ماه چون کسب از نور مهرعلم برفروزد به سقف سپهر

که دیده به یک‌جا، دو صاحب کلاه؟که دیده به هم تاب، خورشید و ماه؟

زهی لطف و احسان کشورستان‌که با شاهرخ شاه کرده عیان

چنین خوش ممالک به آن مال و ملک گرفتش به شمشیر و دادش به کلک و اسب خاصه تازی‌نژاد، با زین مرصع و خلاع فاخره از اقمشه زرباف و ملمّع، ضمیمه آن عنایات والاـ و مواهب کبری فرموده، عنان‌دار و مدار کل ممالک ایران به قبضه اختیار آن مخصوص انظار لطف و احسان، و حکومت ارض اقدس به محمد کاظم خان، پسر عمه آن والادودمان و منصب وزارت سرکار شاه والاجاه به جعفر خان کرد مفوّض فرموده، نور محمد خان درّانی خوگیانی را با دو سه هزار نفر غازیان نصرت‌قرین از قشون رکابی، به‌جهت خدمت شاه والاجاه، تعیین و مقرر نمودند که سرگرم تقدیم لوازم بندگی باشند و به هرچه مأمور شدند به سرانجام آن به جان و دل بکوشند. بعد فراغ از این امور مکرمت‌ظهور، در همان روز میمنت‌افروز- که مختار انجم‌شناسان دقیقه‌پیما و انتخاب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۵

لیالی و ایام دولت‌افزا بود- پای عزیمت در رکاب ظفرپیرا آورده، متوجه پیش‌خانه سعادت‌آستانه شدند و بعد ورود مسعود بدان منزل میمنت‌آمود، شاهرخ شاه که تا اینجا به مشایعت آمده از سایه‌گزینان لوای ظفرپیرای اردوی همایون بود، در خلوت طلبیده و گوش سعادت‌نیوش آن سراپا دانش و هوش را به لآلی شاهوار نصایح ارجمند و مواعظ سودمند- که دستور العمل آبادی ملک و دولت و مدار علیه آئین ریاست و قانون سلطنت باشد- گوهرآمود ساخته مرخص فرمودند. شاه که از فرط نشاط در پیراهن نمی‌گنجید، شادیانه‌نوازان به ارض فیض‌نشان مراجعت نموده و اردوی معلی، قرین سعادت بی‌منتها، به‌سمت نیشابور نهضت فرمود.

ذکر ملتجی شدن عباسقلی خان حاکم نیشابور به درگاه پادشاه موید منصور

چون به عرض اقدس رسید که از خبر عزیمت‌پیرا، رعب و هراس کلی بر قلوب باشندگان تمامی آن اولکا مستولی گشته و لرزه بر اندام اعالی و ادانی افتاده، میرزا حسن داورزی و دیگر کدخدایان، رخت هزیمت بسته قصد فرار به صوب استرآباد دارند، شاه‌پسند خان سردار ممالک خراسان با جمعی از افواج نصرت‌نشان مأمور گردید که در آن‌جا رسیده، غله وافر از برای سورسات عساکر فیروزی‌مآثر ذخیره سازد و از حال کدخدایان مذکور آگاه و خبردار باشد. هرگاه اراده فرار نمایند، سر راه بر آنها گرفته [مجال] کوچیدن ندهد و به امیر خان قرایی و غیره متعیّنان سابق حکم شد که تابع سردار مشار الیه باشند. سردار عالی‌مقدار به موجب فرمان خدیو گردون‌اقتدار، سر به راه تقدیم خدمت نهاده و در طی منازل گام تعجیل گشاده وارد سواد نیشابور گردید و قراولان جدکار و مستحفظان خبرت‌شعار بر مسالک و معابر اطرف شهر نشانید که روز و شب چشم بر راه و گوش بر آواز باشند. همین که اثری از حرکت کدخدایان معلوم کنند، خبر به او برسانند تا بهادران بهرام‌صولت دررسیده راه فرار بر آن جماعت بدکردار بگیرند. و موکب ظفرکوکب به همعنانی تائیدات یزدانی با فرّ فریدونی و شکوه سلیمانی، به تاریخ هفتم رمضان المبارک، در یک فرسخی شهر رسیده رایت‌افراز فتح و نصرت گردید.

عباس قلی خان زورق حیات خود را غرق چارموج فنا دیده، محمد علی خان، برادر باقر خان پسر عم خویش را به بارگاه فلک‌اشتباه فرستاده معروض داشت که پیش از این

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۶

به سه سال تقصیر عظیم نسبت به ملازمان آستان جاه و جلال به صدور پیوسته و در محارباتی که حسب التقدیر در آن آوان به وقوع آمده، جمعی از بهادران اردوی معلی به درجه شهادت رسیده‌اند. ایل افغان و عموم لشکریان از این جهت بر من در مقام ستیز و مهیای انتقام و خونریزانند. در صورت احرام کعبه حضور، توقع نجات از دست آن جماعت پرزور ندارم. اعلی حضرت قدرقدرت اگر بر جریده اعمال این سراپا معصیت، رقم عفو کشیده مأمون و مطمئن فرمایند که اذیتی از آن مردم نخواهد رسید و تقصیرات گذشته مقرون به عفو و بخشایش خواهد گردید، حلقه غلامی در گوش کشیده به دربار جهان‌مدار حاضر و از جرایم و مآثم ماضی تایب و مستغفر و به التزام لوازم دولت‌خواهی، مقر و مستقر توانم شد که گاهی سرتابی نکنم و در طریق بندگی و انقیاد نعل بازگون نزنم.

مشار الیهما بر آستان سپهر اعتلا رسیده جبهه‌سای زمین ضراعت و استعذار شدند و معروضات عباس قلی خان را به موقف عرض مقدس رساندند. از جناب دارای زمان در جواب ارشاد شد که خیر و نجات او منحصر و میسّر بدین صورت است که شمشیر به گردن حمایل ساخته و سر ندامت به گریبان خجالت انداخته، مثل گناهکاران و شرمساران به پیشگاه نظر آفتاب‌اثر حاضر شود و به این وسیلت او در امان و تقصیراتش معاف در بارگاه فضل و احسان خواهد شد. فرستاده‌های مذکور امان‌نامه بشارت شامل و رخصت مراجعت حاصل نموده، عباس قلی خان را بر کیفیت ارشادات مبشر از نجات اطلاع دادند. خان مذکور- که در ورطه خوف و رجا افتاده نفس‌شماری می‌کرد- به وصول این مژده جانفزا حیات از سر نو یافته و رقم اشرف همایون را حرز جان و ذریعه امان ساخته، محمد علی خان و باقر خان را به نیابت در شهر گذاشته، دریافت شرف آستان‌بوسی نمود. چون خبث باطن و تیرگی دل شرارت‌موطن او معلوم جناب کرامت‌مآب بود، باز فرستادن او به شهر صلاح دولت و قرین مصلحت ندانسته رخصت انصراف نبخشیدند، اما حکومت نیشابور به دستور سابق مسلم بر او داشته مشمول مراحم و الطاف گردانیدند و مشار الیه در درگاه معلّی معزّز و محترم می‌بود و زیست به آسایش و آرام می‌نمود. بعد احراز این دولت، سه هزار تومان نقد به رسم پیشکش به‌نظر کیمیااثر درآورد و موازی پنجاه نفر توپکش را بر شهر نیشابور توجیه نموده محصلان جهت ایصال آن تعیین کرد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۷

در خلال این حال، سانحه‌ای پرملال به غازیان همراهی سردار در اولکای سبزوار رو داد. تبیین این مقال بر این منوال است که از قشونهای متعینه سردار، اکثری بر سر محالات غیرتابعه سبزوار رفته، مشغول جمع‌آوری اخترمه و کسیب بودند که پنج شش هزار نفر از جانب محمد حسن خاقان قاجار به‌جهت کوچانیدن رعایای آن دیار، به مزینان آمده در صدد تدبیر کار خویش بودند. قراولان سردار، گرد آن قشون را غبار کوچیدن رعایای بلوکات سبزوار دانسته، خبر به سردار موافق‌گمان خود رسانیدند.

سردار هم از راه بی‌پروایی مقیّد به استحضار فوج نبوده و کار را سهل تصور نموده، با مردم قلیلی که نزد او بودند، سوار شده در پی آنها شتافت و در یک فرسخی بلوک مزینان دریافت. غازیان تهتمن‌توان شمشیرهای برق‌لمعان علم کرده جمعی را بی‌جان و باقی را منهزم و پریشان ساختند. دو دسته دیگر از آن فریق شقاوت‌نشان در میان گاله‌ها متواری و پنهان بوده انتهاز قابو داشتند، بر تباهی احوال همراهان آگاهی یافته، دو فوج شده از پی همدیگر برآمدند. غازیان که در زد و کشت جماعه اول محنت بسیار کرده بودند، تاب مقاومت این دو گروه انبوه در خود نیافته، عنان‌تاب شدند و برخی به درجه شهادت پیوستند. سردار با بقیهٔ السیف، الفرار [گویان] و جنگ‌کنان به سواد سبزوار آمد و در آن‌جا طرح سنگر انداخته و تفنگ‌چیان قوی‌دل و ثابت‌قدم بر دور لشکر نشانده، به لوازم نگهبانی و نگهداری و خودداری پرداخته، چگونگی احوال بر سبیل استعجال به بارگاه جاه و جلال عرض داشت نمود و هم در این اثنا اهالی نیشابور به دریافت لشکر منصور نقاره بغی و طغیان فروکوفته و ابواب قلعه مسدود ساخته لوای معصیت برافراشتند و ادای وجه توپ‌کشان- که محصلان برای ایصال آن متعین بودند- موقوف داشتند. معلوم شد که حسن خان نوشتجات مشتمل بر تحریض و اغوا مخفی به آنها فرستاده، بانی مبانی این فتنه و فساد گشته. به مجرد رسیدن این اخبار به سمع اشرف خدیو فلک‌اقتدار،

عظمت خان علیزیی و جمعی دیگر از ملتزمان رکاب ظفرانتساب مأمور شدند که نزد شاه‌پسند خان رفته، در صیانت راه استرآباد لازمه اتفاق و امداد به جا آرند و اگر کسی از آن طرف به اعانت رعایای سبزوار به کمک نیشابوری آید، سر راه بر او گرفته نگذارند.

چون نصایح ارجمند از جناب کیهان خداوند به نیشابوریان ناسعادتمند رسیده و اثری بر آن مترتب نگردیده، مع هذا نقاره زده مصدر تمرّد و عصیان به صراحت و اعلان شدند و عباس قلی خان که در پای‌تخت مبارک بود اظهار بی‌تقصیری خود نموده در رفع بدنامی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۸

که موجب بدانجامی او باشد کوشش می‌نمود. تغافل و اغماض را در حوصله دریاآفرین و اندیشه مصلحت‌گزین زیاد از این گنجایش نماند و عساکر ظفرمآثر به تقدیم لوازم قلعه‌گیری مأمور شدند.

بهادران نصرتمند اطراف و جوانب قلعه را محاصره نموده، پشته‌های منیع و سیبه‌های بلند در جاهای مناسب مرتب و مرتفع ساخته، هر روز سعی پیش‌برد ملچار و تنگ‌ساختن کار بر اهل حصار می‌نمودند. دلاوران کوه‌شکن و بهادران پلنگ‌ناخن بر چاردیوار آن حصن متانت‌آثار تازیده رخنه‌ها در بروج و جدار آن انداختند و نقبها زده و اساس آن محوطه سنگین‌بنا را در عرض هفت روز متزلزل گردانیده، چون خانه زنبور مشبک ساختند و از یک طرف فرنگیان توپ‌انداز توپهای بزرگ رعدآواز- که گلوله هریک بیست و پنج من به وزن تبریز باشد- بر بروج و باره شهر بسته، دیوار شهربند و برجهای آسمان‌پیوند را با خاک برابر کردند و از یک جانب قنبره‌های ثعبان‌دهان را پی به پی گشاد داده، دود از خرمن جمعیت و استقلال قلعگیان برآوردند. محصوران از همه جهت ناچار و مضطر و بی‌قرار گشته، روز چهارشنبه چهاردهم ماه مذکور رؤسای آنها شمشیرها به گردن انداخته و قرآنهای مجید را وسیله استشفاع و اعتذار ساخته، جبهه‌سای عتبه فلک‌اعتلا و به قرائت کریمه «أَ فَتُهْلِکُنا بِما فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» لب گشاده تضرع‌نما شدند و اعتراف به قصور و نادانی کرده، مقالید قلعه را تفویض ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر کردند. نسق‌چیان اهتمام‌شعار به موجب حکم قضاآثار درون شهر رفته، بر ابواب و بروج حصار قرار گرفتند و قدغن رفت که مستحفظ و خبردار باشند که سکنه پرفتنه آنجا باز خیالی فاسد را به خاطر راه ندهند. اگرچه همه آن فساداندیشان بدطینت مستوجب قتل و سیاست شده بودند، اما به خاطر الهام‌مآثر پادشاه مرحمت‌گستر چنان رسید که این محرومان دولت دنیا و دین، خود به رضا و الحاح قبول این معنی کرده‌اند که از مال و منال دست برداشته و به طریق خون‌بها زیر سم ستوران غازیان گذاشته، مجاز و مطلق‌عنان شوند تا به هر سمتی که خواهند و جای باش و بود یابند، بروند. حکم محکم به نفاذ پیوست که اثاث البیت را تماما و کمالا گذاشته با عورات و اطفال از قلعه برآمده به قلعه‌جات نواحی و اطراف سکنی گیرند. در این بین احمد خان درّانی بیات- که عباس قلی خان با او ناسازی و نزاع داشت و مشار الیه از این جهت ترک بودن شهر کرده، به قلعه حاجی‌آباد سکونت اختیار نموده بود- رو به بارگاه خلایق‌پناه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۵۹

آورده مشرف به شرف پای‌بوس گردید و به حکومت الکای نیشابور و سرداری کوهمیش و سبزوار و جوین و اسفراین نوازش یافته، به مراتب ترقی و عروج دولت رسید و اسرای نیشابور- که به‌دست رؤسای عساکر منصور مقید و مأسور بودند- همه را در مسجد جامع احضار فرموده، به احمد خان- که حاکم آن اولکا شده بود- حواله نمودند که در آن جاه برده به ورثه و اهل و قوم و قبیله آنها برساند و چون اهل نیشابور به استحکام قلعه مغرور بوده دست به انواع بی‌اعتدالی نسبت به غازیان و متمرّدین اردوی منصور گشوده بودند و احتمال می‌رفت که کوکب خدیوآفاق متوجه مملکت عراق شود، جماعت مذکور مسافت دور در میان دیده، مصدر حرکات ناهنجار و مرتکب مفاسد بسیار شوند، رأی صواب‌نمای اقتضای آن فرمود که ماده شر و شور آن جماعت مغرور منقلع ساخته و بنیاد فساد از آن اولکا برانداخته، ملک خراسان را بی‌خار و نشیب و فراز آن دیار را هموار سازند. به این نیت

کرامت‌بهر، اطراف و جوانب قلعه و شهر، به مراد سرکردگان تقسیم یافت و آفتاب فرمان قهرمان جلال به تخریب آن تافت. بهادران پیلتن و هزبران کوه‌افکن، به زور بازو و اقبال خسرو جهانگشا، در کم‌فرصتی اساس آن قلعه محکم‌بنا را از پا درانداختند و عمارات رفیعه و امکنه منیعه شهر را آتش کشیده، جدران و بروج قلعه و شهر را با خاک برابر ساختند و علاوه تخریب عمارت، رودخانه‌های بزرگ که از چهار طرف شهر در جریان و از طراوتش آن آبادی مثل باغ و بستان بود، از سر بسته، خشک و بی‌آب و آن خطه نزهت‌آگین را بی‌رونق‌تر از زمینهای خراب گردانیدند.

ذکر انحراف اسماعیل خان حاکم خواف از جاده انقیاد این شهریار حمیده‌اوصاف

مجملی از احوال اسماعیل خان- که عبرت‌بخش عالمیان است- آن‌که مشار الیه در عهد سلطنت شاهرخ شاه و به حال بودن بینایی آن والاجاه، به خراسان آمده چندگاه در ارض مقدس به سر برد و بعد از آن‌که پادشاه مذکور مکحول و معزول شد، خان مذبور به خواف رفته در قلعه‌رود سکونت اختیار نمود و در جلوس ثانی شاهرخ شاه، دست به اعلای اعلام فتنه و فساد گشود و جعفر خان کلانتر خواف را به معاونت بعضی از کدخدایان آنجا- که با او متفق شده بودند- به حیله و تزویر مقتول ساخته، متصرف به اموال او گشت و در حینی که ارض اقدس مقرّ موکب شاهرخی بود، این حرکت از جلایل

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۰

خدمات شمرده به جانب شاه معروض داشته بود و امنای آن دولت نیز تلبیس او را صدق تصور نموده رقم شفقت و بالاپوش و خلعت، از سرکار شاهی برای او ارسال داشته بودند. آن خودکام تیره‌انجام، عرصه به مراد خود دیده، من حیث الاستقلال دست به حکومت آن اقطاع گشوده از وخامت مآل نیندیشید و در سالی که رایات جهانگشای شاهنشاهی در اولکای خراسان ارتفاع یافته متوجه تسخیر هرات بود و شاهرخ شاه به عزم امداد اهالی آنجا از راه خواف اراده مقصد نمود، چون اردوی او وارد سواد قلعه‌رود گردید، اسماعیل خان به استقبال آمده، در ظاهر لوازم اطاعت و خدمت به پایه اظهار رسانید و در باطن از افعال ناشایسته خود می‌اندیشید که مبادا امنای دولت مواخذه و مطالبه اموال جعفری از او نمایند و از در اعتراض و خشونت درآیند و در همین اوقات به حسب اتفاقات علی خان قلعه‌چی- که از جمله عظمای امرای شاهرخی بود- به حمام قلعه‌رود رفت. اسماعیل خان نزد او آمده تملقها نمود و خان مشار الیه التفاتی نفرموده، چند رأس اسب که اسماعیل خان به رسم نذر آورد، پذیرای نظر قبول نکرد و پاره‌ای سخنان کنایه‌آمیز گفته از حمام برآمد. اسماعیل خان چون از قرب موکب ظفرکوکب شاهنشاهی دل‌قوی داشت و معارضه شاهرخ شاه را به آن افواج نصرت‌دستگاه، از قبیل مقابله سها به آفتاب می‌انگاشت، بعد برآمدن علی خان از قلعه، درها را مسدود ساخته، به لوازم تحصن پرداخت و عریضه‌ای متضمن التماس کمک قلمی نموده، روانه بارگاه آسمان‌جاه ساخت.

در همان اوان قلعه هرات بر دست اولیای دولت فیروزی‌آیات مفتوح و فوجی از قشون منصور به کمک اسماعیل خان مأمور گردید و در عین آن وقت که عمله آتشخانه شاهرخی توپ و قنباره بر قلعه بسته، متحصنان را شکسته‌دل و بنای حصار را متزلزل و قریب التسخیر ساخته، علامات فوج کمک نمودار گردید و چند بان هم به معسکر شاهرخ شاه رسید. سپاهیانی که همت به تسخیر قلعه گماشته مصدر کوشش و تردد بودند، دست برداشته، فرقه به فرقه راه فرار اختیار نمودند. سلک جمعیت شاهرخ شاه از هم پاشید و طاقت پایداری در خود ندید. چند نفر غلامان مقرب او بادپایی سبک رفتار حاضر آوردند و شاه را جلوکش نموده، به تعجیل تمام به مشهد مقدس بردند.

اسماعیل خان به برکت حمایت شاهنشاهی از خطر عظیم رهایی و دولت آستان‌بوس حضرت ظل اللّهی دریافته، اظهار فدویت و اعتقاد می‌نمود و آن حضرت نیز پرتو انظار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۱

التفات به حال او انـداخته، امارت اولکای خواف مرحمت فرمودند و به عطای خطاب ارجمند خان، بر مراتب عزّ و مباهاتش افزودند و به همه جهت تـوجه تمـام در تربیت او مبـذول و مورد انظـار عنـایت و قبول بود. او هم دست ادب بر سـینه گذاشـته و این معنی را ذریعه سـرفرازی دو جهانی پنداشته، فدائیانه خدمت می‌نمود و چون موکب فیروزی‌آثار، عازم دار القرار قندهار شد، مشار الیه شرف ترخّص حاصـل نموده به خواف رفت و به اسـتظهار عواطف و الطـاف جنـاب اعلی روزبه‌روز ترقی به مـدارج علیا نموده، از جمهور اماثل و اقران و درجه امتیاز بهتری و در میانه حکام خراسان به وفور دولت و شأن مرتبه برتری یافت.

چون ساغر حوصـله‌اش گنجایش این باده مردآزما نداشت، بدمست نشـئه غرور گردید و بخار نخوت و پندار در کاخ دماغ او پیچید و در این سال که رایات جاه و جلال، بعد اتمام کار مشـهد مقدس معاودت به نیشابور نمود، مشار الیه همراه عالی‌جاه، شاه‌پسند خان سردار، مأمور به اولکای سبزوار گردید و به حسب تقدیر چشم‌زخمی به آن لشکر دریانظیر رسید، او خود را از میان به کنار کشید و مخالفان بـدبنیاد او را تحریص و ترغیب نمودنـد که به خواف رفته، به اعلای اعلام مخالفت و عصـیان پردازد، تا مردم ولایات دیگر به اصغای این خبر که اسماعیل خان با وصف تربیت‌یافتگی جناب اعلی خاقانی و استفاضه و استفاده انواع احسان و اصطناع سلطانی، طبـل نافرمـانی به علانیه فروکوفت، البته وهن و ضـعف در آن دولت مشاهـده کرده باشـد. به این گمان هریک از باشـندگان دور و نزدیک، سر از زاویه خمول برآرد و شاید به این هنگامه‌انگیزی، خللی و فتوری در کار دولت علیا افتد.

اسـماعیل خـان نیز از راه حمـاقت اراجیف آن جماعت را از مقوله صـداقت و جزو رشادت خود دانسـته، از همان معرکه برآمـده راه خواف پیش‌گرفت و به تهیه سامان قلعه‌داری پرداخت و چریک تفنگ‌چی از اطراف و جوانب طلبیده به اسـتحفاظ شهر و قلعه مقرر گردانیده، غوغای فساد در اکثر بلوکات خراسان انداخت. جمعی را گمان این به خاطر بود که اگر عساکر نصـرت‌مآثر، توجه به این طرف خواهد نمود، جماعه قاجاریه به کمک او خواهند آمد و ایل‌داران اطراف دیگر هم قدم به راه مرافقت آنها خواهند زد.

چون کیفیت حال این تیره‌خیال به عرض اسـتادگان بارگاه جاه و جلال رسـید، انزل خان سردار سابق هرات، با جمعی از افواج قاهره مأمور گردید و ارشاد شد که به دیده

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۲

بصـیرت نظر به احوال اسماعیل خان کند. اگر نشانی از سعادتمندی معاینه شود و رایحه‌ای از اخلاص به مشام ادراک رسد، مستمال و امیدوار عنایات و افضال ساخته و خاطر وحشت‌مآثر او را از دغدغه‌ای که بنابر صدور امور بی‌اختیاری داشته باشد، پرداخته مطمئن سازد و اگر صورت این معنی از ناصیه احوالش هویدا نگردد و در مخالفت و نافرمانی مصر معلوم شود، آتش غرور و طغیان او را به آب تیغ تنبیه فرونشاند.

خان مذکور حسب الامر عازم مقصد گردیده بعد رسـیدن به قرب آن مکان، آدم نزد اسـماعیل خان فرستاد و تبلیغ نصایح دوستانه و ترغیب بر ترک اطـوار جاهلانـه کرده، بشـارت عفو تقصـیر هم داد و آن بی‌خـبر و محروم السـعادت، این همه مواعـظ سودمنـد را به گوش جـا نـداده مهیـای پیکـار و خبث طینتش ظـاهر و آشـکار شـد. انزل خـان بعـد ثبوت مراتب عصـیان و ظهور آثـار تمرّد از آن ضلالت‌نشان، حقیقت حال به عرض بساطبوسان بارگاه سپهرمثال رسانید. رقم اشـرف به سـرافرازی سردار مشار الیه عزّ اصدار یافت که اطراف قلعه را محصور و راه‌ها مضـبوط و مسدود ساخته، ساعتی از احوال او غافل ننشیند، مبادا آن رو به شعار از منفذی برآمده ره‌گرای وادی فرار شـود. سـردار عالی‌مقـدار حسـب المضـمون رقم محـترم، قلعه را از چـار طرف محاصـره نمـوده در مقـام تیقـظ و خبرداری طرق و معابر را به احتیاطی که مور را هم مجال برآمدن نباشد، بست.

اسماعیل خان نیز هر روز از قلعه بیرون آمده به استظهار دیوار سفاهت، اظهار چیرگی و جلادت می‌کرد و باقی احوال او إن شاء اللّه المستعان نگاشته کلک بیان خواهد شد.

در بیان عزیمت خاقان قدسی‌نژاد به‌سمت ولایت استرآباد

چون تنبیه طایفه قاجاریه از مدتی مکنون ضمیر الهام‌پذیر بود، بعد انفراغ از قطع و فصل قضایای نیشابور، عزیمت ولایت سبزوار- که مسکن و مأوای آن جماعه بود- از قوه به فعل آمد و از راه کوهمیش، ساحت اولکای مذکور را مطرح فروغ ماهچه خورشیدضیا ساخته، در ظاهر قریه خسروگرد، یک فرسخی شهر استرآباد، رایات جهانگشا افراخته، شاه‌پسند خان و غیره خوانین همراهی او را با جمعی از بهادران رکاب مأمور فرمودند که تا چمن بسطام الی جنگل استرآباد را پی‌سپر بادپایان صرصر آثار نموده هرجا که آن جماعه را دریابند، طعمه شمشیر سیاست سازند. مشار الیهم بر وفق حکم قضاشیم تا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۳

ولایت استرآباد رسیده و آن نواح را خالی از اشرار دیده معلوم نمودند که مردم آن‌جا قرا و مزارع عرض راه را ویران ساخته و کاریزها را به سنگ و خاک انباشته، به مضمون این که بیت

گریز بهنگام سر بر ز جای‌به از پهلوانی و سر زیر پای جان به سلامت بردن غنیمت دانسته، خود را به دشت و جنگل کشیده متواری گردیده‌اند. لهذا سردار، مراجعت به اردوی نصرت‌آثار نموده، کیفیت آن سرزمین به عرض خاقان سلیمان‌نگین رساند. چون آذوقه و آب در راه مطلقا نایاب و تا ورود رایات عالیات به عراق، محصولات ولایات بعیده آن‌جا نیز برداشته می‌شد و غازیان ظفرنشان هم قریب دو سال گذشته که از اوطان برآمده، ساز و سامانی که همراه آورده در اوقات محاصره قلعه مشهد، به مصرف رسانده بی‌استطاعت شده بودند و اگر موکب همایون عزیمت مملکت عراق می‌فرمود، از نایابی آذوقه و فقدان آب، تنگی تمام به اردوی ظفرانتساب رو می‌نمود، به فحوای «الامور مرهونهٔ باوقاتها» عزیمت سفر دوردست در آن سال، موقوف و عنان سمند اقبال از راه ترشیز و خواف، به صوب مقصد معطوف فرمودند.

در بیان مستاصل شدن اسماعیل خان زنگنه از صدمات سطوت بهادران موکب ظفرطنطنه و در آمدن او از در انابت و استیمان به وسیله شفاعت برخوردار خان

سابقا رقم‌پذیر خامه حقایق‌تحریر گردیده که اسماعیل خان خوافی، به مقتضای بی‌طالعی منحرف از جاده اطاعت و بندگی شده، مصدر اطوار عصیان و بی‌باکی گشته و انزل خان سردار به تنبیه آن نکوهیده‌کردار، از حضور ساطع النور مأمور گردیده، به محاصره قلعه رود پرداخته، راه فرار بر محصور مطرود و مسدود ساخت. در این ولا- که آن اولکا مشرّف به قدوم نصرت‌لزوم خاقان کشورستان گردید، اسماعیل خان ناصیه بخت خود را به تقبیل آستان سپهربنیان روشن نگردانید و به اعتماد جماعه مجاعه- که در قلعه‌داری با او رفیق شده بودند- خیال محال را در سر جای داده، مستعد مدافعه و جدال گشت، غافل از آن‌که صعوه ناتوان را با شهباز بلندپرواز چه مجال مقاومت و خس عجز سامان را با سیل کوه‌ربا، کو یارای استقامت؟ از ارتکاب این حرکت بی‌برکت جز نکال دنیا و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۴

آخرت نخواهد اندوخت و از شومی اعمال زشت به آتش بی‌زینهار خواهد سوخت.

الحاصل آن مدبر باطل‌آهنگ، چون موری که با پیل‌دمان ستیزد، کمر به مقابله و جنگ بسته و هر روز با جمعی از مردم جلادت‌شعار، از قلعه برآمده به استظهار دیوار، دست به محاربه می‌گشود و بهادران لشکر نیز به مقابله او شتافته و پروایی از بارش سنگ و توپ و تفنگ نداشته، تا دروازه قلعه به تعاقب می‌پرداختند و جمعیت مخذولان را درهم و پریشان می‌ساختند. چون خیره‌سری و فتنه‌گری آن مغرور بخت‌کور به نهایت انجامید، فرمان قهرمان جلال لمعه‌افروز صدور گردید:

که گردان پیل‌افکن نامدارسانند خود را به پای حصار

خرابش به بازوی قوت کنندبه بنیادش از قهر آتش زنند دلاوران جلادت‌نشان، حسب الحکم واجب الاذعان، حصن متانت‌بنیان را چون نگین انگشتری در میان گرفته و آتش‌خانه قیامت‌نشانه را بر باره و بروج بسته، قنباره‌های آتشین‌دم را به درون قلعه شرربار و قلعگیان را هدف گلوله‌های صاعقه‌آثار ساختند. چند روز صواعق بی‌امان بر سر محصوران شعله‌ریز و برق‌افشان بود و اسماعیل خان بی‌بهره، بعد از خرابی بصره، معلوم نمود که تاب مقاومت با غازیان فیروزی رایت ندارد؛ اگر زیاده برین، اصرار بر طریق تمرّد و استکبار نماید، آتش غضب سلطانی دود از نهادش برمی‌آرد و هرگاه آفتاب جلال از جانب قبله برآمده عرصه عرصات گرم نماید، ابواب قلعه به یک لمحه مفتوح و در توبه مسدود خواهد گردید و در آن وقت انابت و استغفار هرگز سود نخواهد بخشید. ناچار از راه عجز و مسکنت درآمده، پسر خود را پیش عالی‌جاه مقرب الخاقان برخوردار خان- نظر به لطف و شفقتی که در اوقات بودنش در اردوی کیهان‌پو به حال او داشت- فرستاده، خان مشار الیه را شفیع و وسیله محو و صفح اعمال شنیع ساخت. عالی‌جاه آن پسر را به حضور پرنور برده التماس عفو تقصیرات نمود. مراحم شاهنشاهی به پاس جانب خان سعادت‌نشان- که از فدویان خاص حضرت ظل اللهی است- ملتمس او را به عزّ قبول موصول ساخته، لشکر را از ستیز و آویز منع فرمودند. بعد از این اسماعیل خان هم از قلعه بیرون آمده، بر عتبه سپهررتبه- که سجده‌گاه سرفرازان روی زمین و محل جبین‌سایی صاحبان تاج و نگین است- حاضر شده، جبهه نیاز بر تراب انکسار مالید و شرف‌اندوز بساطبوس گردید. حکومت خواف از عزل او به میرزا اسحاق خفاچه و وکالت مالیات به حاجی عباس خوافی تقرّر یافت و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۵

اسماعیل را با خانه کوچ و اقوام از آنجا برآورده، مأمور به همراهی رکاب سعادت‌انتساب نمودند و بعد از بند و بست امور آن طرف، کوچ بر کوچ، متوجه دار السلطنه هرات گشته آن بلده فاخره را از یمن قدوم میمنت‌لزوم، رشک‌افزای هر مرزوبوم فرمودند.

در بیان تعیین عمّال اخلاص‌شعار به‌جهت دفترخانه مبارکه سعادت‌آثار و ذکر عزیمت شهریار کامکار به‌سمت دار القرار قندهار

در حینی که پرتو ماهچه رایات جهانگشا بر ساحت دار السلطنه هرات تافت و از اشاعت انوار معدلت پادشاه قدرقدرت، آن شهر میمنت‌بهر، زیب و زینت موفور و رونق نامحصور یافت، رای صواب‌نمای خاقانی- که دستور رموز سلطنت و جهانبانی است- اقتضای آن فرمود که چند نفر از بنده‌های فدویت‌مقرون را برای انتظام امور دفترخانه همایون تعیین فرمایند و زمام رتق و فتق مهمات و داد و ستد مالیات را به کف کفایت و قبضه درایت آنها محول نمایند. بناء علی هذا در این زمان بهجت‌افزا، شاه ولی خان درّانی بامیزیی کشک‌چی‌باشی به رتبه رفیع المرتبه وزارت دیوان اعلی سرافراز شده، آقا یاقوت خواجه‌سرا نیز به خطاب مستطاب یاقوت خانی و منصب داروغگی دفترخانه مبارکه والا، بین الاماثل والاکفا ممتاز گردید و به علاوه میرزا محمد خان و میرزا شکر اللّه خان، مستوفیان قدیم، میرزا علی رضا خان اشتهاردی- که اول در دفترخانه همایون متصدی بود- با میرزا هاشم خان خفیه‌نویس ولد عبد اللّه خان وکیل مالیات قندهار، در سلک مستوفیان سرکار درآمده، سر مباهات به اوج سماوات رسانید. حل و عقد بعض مهمات و داد و ستد مالیات به عهده نام‌برده‌های فوق مقرر گردید.

القصه شاهنشاه دارا غلام بعد از انتظام و انصرام امور دفترخانه سپهراحترام، در بیست و هفتم ماه ذیحجه الحرام، به زیارت مراقد و مزارات اولیای دشت سواد هرات- نوّر اللّه مراقدهم- تشریف برده، استمداد همت در امور دین و دولت فرمودند و تصدقات موفور به ارباب استحقاق مرحمت کرده، وقت پیشین، مراجعت به دولت‌خانه میمنت‌آیین نمودند و چون روضه منوره و مضجع مطهره نواب غفران‌مآب علیین‌مکان محمد زمان خان، والد ماجد آن سرور هفت کشور، در دو فرسخی شهر هرات واقع است و زیارت آن مرقد مطهر، مرکوز خاطر آفتاب‌اثر شده بود، لاجرم حکم همایون شرف

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۶

نفـاذ یافت که پیش‌خانه والا را در آن مکان دل‌گشا برافرازنـد. فرمانبران حسب الفرمان واجب الاذعان سـرادقات عزّ و علا را در آن بوسـتان فرح‌افزا برده افراختند. خدیو کیهان‌ستان مریخ‌صولت در ساعت فیض‌اشاعت، بر پشت اشهب جهان‌پیما برآمده، ظلّ ورود بر ساحت آن مکان مسعود انداختند. بعد تقدیم آداب زیارت و احراز صـنوف مکرمت در عمارت دلکش و منازل فرحت‌بخش، نزول میمنت شـمول فرمودند و چند روز در آن مقام برکت التزام توقف نموده، هر روز به بذل مبالغ خطیر و فواکه و اطعمه الوان افزون از حـد تحریر، دست اعطـا و احسـان گشوده صـلحا و علمـا و سـکنه آن بقعه فیض‌آگین را به انواع خیرات و رعایـات نواخته و همگی خـدمه و مجاورین را به نوازشـهای گوناگون بهره‌مند ساخته، به تاریخ پنجشـنبه غرّه شـهر محرم الحرام، عنان گلگون صـباخرام را به صوب مقر دولت انعطاف داده، سیرکنان و شکارافگنان به دار القرار قندهار نصب خیام کیوان اشتباه فرمودند و در حین داخل شدن، موافق رسم و ضـابطه معین، توپهای رعـدآوا- که به انتظار قـدوم بهجت‌انتما بر عراده‌ها نشسـته کمر به دیـدبانی بسـته بودنـد- خالی شده، عقده از دلها گشودند. گوش هر امیدواری به صدای بشارت‌توأمان آن، مانند گل شگفتگی سامان و چشم هر منتظری از فروغ دیـدار کرامت‌آثـار، چون مطلع آفتـاب تابـان گشت. اکـابر و اهـالی و قضـات و علمای سـعادت‌بهر با آرزو و سـرور، کامیاب دولت حضـور شـده شـرف ملازمت دریافتنـد و خاقـان مهرافسـر هر چنـد روز متـواتر بعـد از نمـاز فجر و ظهر بـه دیـوان تشـریف آورده، عرض‌چیان را به حضور طلبیده و به غور عرض و التماس هر یکی وارسیده، داد رعیت‌پروری و دادگستری می‌دادند.

ذکر ورود پادشاه والاجاه تیمور شاه به دار القرار قندهار حسب الفرمان واجب الاذعان شاهنشاه کامکار و عزل و نصب بعضی از حکّام ولایات بر سبیل اختصار

چون در ایام سفر خیراثر ممالک ایران، خاطر مهرگستر خاقان عالم‌ستان، به ملاقات قره باصره دولت و نامداری غره ناصیه حشمت و کامکاری، بدر سـپهر شوکت و جاه، شـهزاده تیمور شاه، نهایت تعلق داشت و در هنگام معاودت رقم عطوفت‌شـیم، متضمن طلب، به نام آن روشن‌گهر والانسب عزّ اصدار یافته در این آوان مسرت‌توأمان که دار القرار قندهار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۷

فیض‌یاب قدوم میمنت‌آثار شد، آن سـعادتمند بخت‌بلند، عازم احراز دولت آستان‌بوس گشته، به تاریخ بیستم ماه صفر به شادمانی و فر، وارد بارگاه کیوان‌مقر گردید و بعد از ورود به آستان فلک‌بنیان لمحه‌ای در اطاق پیش آورسی دویم یک آورسی فاصله- که از جلوس مبـارک خاقـان خورشیدافسـر سـجده‌گاه نه سـپهر و هفت اختر بود- به پا ایسـتاده ادای آداب ملازمت فرمود. اعلی حضـرت جمشـیدمکنت از روی کمال عاطفت و جاذبه محبت نزدیک طلبیده و به آغوش رأفت کشـیده، مشمول عواطف بی‌کران فرمودند و تا دیری مقرون به شرف اقتران داشته فیض‌اندوز کسب سعادت نمودند.

چو شد از قدم‌بوس شه بهره‌وربه گردون برافراخت شهزاده سر

دو سـعدین کردنـد بـا هم قران‌بخوانـد آیه «إِنْ یَکادُ» آسـمان ساعتی به بـذل الطاف و پرسـش احوال پرداخته، با آن نور دیـده اقبال متوجه حرم محترم شدند و سایر پردگیان سرادق‌عفت به معاینه این قران میمنت‌توأمان زمزمه‌سنج تهنیت شده به یکدیگر گفتند:

فرخ‌رخ آن پدر که چنین باشدش پسرخرم‌دل آن پسر که چنین باشدش پدر روز دیگر عالی‌جاه رفیع‌جایگاه ایاز بارگاه حضرت ظل سبحانی مقرب الخاقانی خان جان درّانی سـردار ممالک موضوعه هندوسـتان و مقرب الحضرت عالیه مراد خان درّانی، جارچی‌باشی سرکار خاصه شـریفه و باقی خوانین و سـرکردگان- که در رکاب شـهزاده والامقدار، به درگاه آسـمان‌اقتدار آمده بودند- در دیوان عام شـرف‌اندوز ملازمت گشـته، بهره‌یاب عنایات شاهی و به خلاع فاخره و عطیات وافره مفتخر و مباهی شدنـد و شاهزاده نامـدار و عالی‌جاه سردار و باقی امرای کبار، از زر نقد مبلغ‌های خطر «۱» و جنس شالهای ترمه و غیره اقمشه نفیس و بی‌نظیر، به رسم پیشکش از نظر انور ضیاگستر گذراندند و در این وقت فرخنده و زمان خجسته، عالی‌جاه معلی جایگاه، فدوی یکرنگ آسـتان خلافت‌بنیان،

مقرب الخاقان محمود خان خواجه‌سرا، از کمال تفضلات شاهنشاهی به رتبه ارجمند قوللر آقاسی‌گری سرکار خاصه شریفه ممتاز و سربلند گردید.

مشار الیه در اصل و نژاد از تخمه اکابر و امرازاده جماعه‌های اکراد بلیارس است. پدر

---

(۱). نسخه: مبلغی‌ها خطر.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۸

و اقربای او در زمان سلطنت نادر شاه به سامان ثروتی که داشتند، طبل یاغی‌گری کوفته لوای مجادله با نادر شاه برافراشتند. عاقبت منهزم و مغلوب شدند و اموال و اماکن به غارت داده اولادشان با محمود خان مذکور اسیر و دستگیر گشتند. نادر شاه اطفال ذکور را خصی و مخنوث کرده، مشار الیه را به معاینه آثار رشد، از آن جمله به درجه اعتبار و امتیاز برآورده منسلک به سلک خواجه‌سرایان دیوانی انسلاک فرمود و او بعد از انصرام دولت نادری، در خدمت اولادش به اخلاص حاضر بوده، ادای حقوق بندگی و نمک‌خوراگی می‌نمود، چنانچه هریک از غلامان و خواجه‌سرایان نادرشاهی، بعد از وقوع واقعه، پاس این مراتب به خاطر نیاورده و حق نمک فراموش کرده هریک به امیری از امرای کرد و ترک توسل به هم رساندند و او هرگز به مقتضای وفای جبلی ورق برنگرداند. وقتی که ارض مقدس خلدآثار به تصرّف پادشاه گردون‌اقتدار درآمد، در این زمان مشار الیه به رهنمونی طالع و بخت سعد، به تلثیم آستان فیض‌بنیان شتافت و در اوقات ورود مسعود به نواحی خواف، به خطاب‌خانی و عطای جیقه و سرکردگی آقایان دیوانی رتبه امتیاز یافت و چون به عرض اقدس رسیده بود که سلیمان خان حاکم سیستان از نسل سلاطین کیان است، او را دختری است به حلیه عصمت آراسته و به زیور عفت پیراسته، که لیاقت استتار سرادق سلطنت دارد، محمود خان مذکور در وقت توقف خدیو آفاق به یورت قشلاق، مأمور گردید که به سیستان رفته آن درّه فاخره درج عزّت را بیارد.

مشار الیه به موجب حکم روانه آن اولکا گردید و هنوز مراجعت نکرده بود که ملهم غیب به ضمیر کرامت‌تخمیر چنان القا نمود که بر سر غلامان سرکار خاصه، سرکرده معین نشده و عالی‌جاه محمود خان به صدق نیت و صفای طویت، در دولت دوران‌مدت خدمت می‌نماید، سرکردگی طایفه مزبوره به مشار الیه مفوض گردد، که هم او را باعث امتیاز و سربلندی در امثال و اقران شود و هم این خدمت عمده از مساعی جمیله‌اش به پایه اعتبار و ارجمندی رسد. به این اراده سراسر افاده، سرکردگی آقایان و غلامان پیشخدمت و خطاب‌خانی به عالی‌جاه حمزه خان خواجه‌سرا- که او نیز از قوم بلیارس بود- و تفویض این خدمت در نظر کرامت‌اثر مناسب نمود از غیبت محمود خان قوللر آقاسی شد و بعد از آن‌که عالی‌جاه محمود خان خدمت مأموره به جا آورده و به اتفاق محمل‌کشان هودج مقصود از سیستان معاودت نمود، منصب عالی قوللر آقاسی‌گری به آن منظور نظر عواطف عملا مرحمت گردید و در این سال حکومت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۶۹

گجرات و سیالکوت و اورنگ‌آباد و پر سرور محالات متعلقه لاهور، از عزل میر صبغة اللّه خان کابلی، به بازجنگ خان حاکم بنگشات و حکومت و صاحب‌اختیاری مالیات پیشاور، به عبد الصمد خان افغان محمودزیی عنایت شد و مشار الیها در آنجا رفته به تقدیم خدمت مأموره پرداختند.

ذکر طرح بنای والای اشرف البلاد احمد شاهی و برپا شدن آن اساس استوار به یمن معماری همت علیای شاهنشاهی

بنای معموره امکان و طراح بنای این جهان- که حصار ذات البروج فلک برافراخته قدرت کامله و منظر شش جهت بر پشت سمک، پرداخته حکمت شامله اوست- برای حصانت اصناف مکنونات و صیانت انواع مخلوقات، چنانچه قلعه بی‌در سماوات برکشیده،

حصن حصین از وجود سلاطین والاشکوه آفریده تا خلایق گوناگون- که بدایع ودایع آن قادر بیچون‌اند- در کنف حفظ و حمایت آن متصفان صفات ظل اللهی محروس و مصؤن و به یمن استحفاظ ایشان در مقام آسودگی و اطمینان بوده، از تباهی مأمون باشند و چون گروه سعادت‌مأمور به این امر خطیر از جناب ملک قدیر شدند، ادای حق این خدمت عظمی و موهبت کبری ذمه همت‌شان لازم و تقدیم لوازم پاسبانی و حراست، اهم متحتم گردید و سرانجام آن منحصر است بر این‌که آن مختصّ‌ان مرتبه خلافت و مؤسسان اساس سلطنت، بر حدود اطراف مملکت خویش دایر و به عزم تسخیر ممالک دیگر همیشه سایر باشند، تا ملک قدیم مرکز امن و امان و رعیت ایشان به منزله دایره آن باشد، و الّا بیم آن بود که هرگاه پادشاه به طرفی دوردست حرکت کند و آغشتگی مهم آن ولایت مدت سفر گردد و دشمنی قوی از جانبی سرکشد و تا خبر به پادشاه رسد و از آن‌جا معاودت فرموده متوجه مدد شود، عرض و ناموس رعایا به نهب و غارت رود، از این جهت سلاطین دوربین و خواقین خبرت‌آئین بنای سلطنت و ملک‌داری بر تعمیر قلاع‌متیعه و حصون منیعه گذاشته، حصارهای فلک‌ارتفاع در ممالک محروسه برافراشته‌اند، تا سکنه و رعایا در چنان اوقات، در آن امکنه مستحکمه جاگرفته، محفوظ از آفات و خود به خاطر جمع مشغول به تسخیر ولایات باشند. خاقان مظفرلوا را که به مقتضای همت والا و نهمت کشورگشا، تسخیر اقالیم و ولایات همواره مطمح‌نظر و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۰

هوای سفر به طبع مقدس سازگارتر از حضر است، اراده تعمیر حصاری استوار و تأسیس اساسی پایه‌دار در سرزمین دار القرار مخطور خاطر خطیر و مرکوز ضمیر مهرنظیر می‌بود. قندهار که محل یورت و مسکن اهل جلیل درّانی و پای‌تخت فیروزبخت اعلی حضرت خاقانی است، لیکن به حسب مضمون «الامور مرهونة باوقاتها» صورت این مدعای صواب‌انتما در امنیه وقوع چهره‌گشا نمی‌گشت. در این ولا که آن شهر سعادت‌بهر، شرف‌اندوز قدوم مینت‌انتما گردید، شاهدان مقصود را وقت جلوه‌افروزی رسید و چون قلعه قدیم قندهار «۱» لیکن چون اختر بخت سکنه آن موضع هنوز در هوطه و آسودگی و عروج طالع‌شان به طلوع آفتاب عالم‌افروز دولت اعلی خاقانی مشروط بود، شاهد آن مدعا پرده اختفا از رخ نمی‌گشود و به جای امن و جمعیت، خیول پریشانی و آفت در آن ناحیه جولان می‌نمود، چنانچه قلعه قندهار با آنکه موسطه است به کوهی بلند و نارین آن‌که مشهور است به قیطور بر قله جبلی فلک‌پیوند واقع شده، از تغییر احوال روزگار و تقلّب اوضاع لیل و نهار، به تصرّف نادر شاه رفت و عمارتش از نهب و غارت، صورت ویرانی و انهدام به اقصی الغایت پذیرفت و او در جایی که لشکرش سنگر زده لنگر اقامت انداخته بود، قلعه محقری نامستقیم که در وسعت و فراخی ربع قلعه قدیم نمی‌شد احداث نموده، نادرآباد نام نهاد و باشندگان شهر را از مساکن مألوف برآورده در او سکنا داد و بعد از انقراض زمان او در عهد دولت خداداد نیز سال دهم از جلوس میمنت‌مأنوس، همان مکان مختصر، موکب ظفرکوکب را مقام و مستقر می‌بود و در بعضی سنوات که وفور امطار از سماوات اتفاق می‌افتاد، از کثرت آب و زور سیلاب، خرابی بسیار به ابنیه آن حصار سست‌آثار رو می‌داد.

در این سال فرخنده‌منوال که ورود مسعود خاقان ملایک جنود به این حدود شد، آن داعیه مستتر از مشرق ضمیر انور، لمعه‌افروز اظهار و مقتضی مشوره با امرای عالی‌مقدار شد. هریک از حاضران صواب‌اندیش موافق فهم و درایت خویش چیزی معروض می‌داشت و صورتی از صور معقوله خود بر صفحه بیان می‌نگاشت. رأی بعضی بر این که قلعه قدیم پیرایه ترمیم پذیرد و بنای کهن از یمن توجه این رونق بخش هفت اقلیم، تازگی از سر گیرد و صواب‌دید برخی آن‌که تعمیر تازه بهتر از تجدید کهنه و تزئین نقش

---

(۱). جمله در اصل افتادگی دارد. تاریخ احمدشاهی ۲۷۱ ذکر طرح بنای والای اشرف البلاد احمد شاهی و برپا شدن آن اساس استوار به یمن معماری همت علیای شاهنشاهی ..... ص : ۲۶۹

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۱

نوانگیخته، دلپذیرتر از مرمت شکسته و ریخته است. آخر الامر رأی جهان‌آرا- که مهبط انوار غیبی و مکمن اسرار لاریبی است- بر آن قرار گرفت که خود به نفس نفیس متوجه تعمیر و تشخیص این امر مختلف فیه شوند. اگر مرمت حصار قدیم در نظر اصابت‌اثر مقرون به صلاح باشد، امر جلیل به اقامت همان شکسته از پا افتاده عزّ صدور یابد و اگر این معنی مناسب ننماید و احداث حصنی جدید در خاطر کرامت‌مآثر راحج آید، در جای دلنشینی که به لطافت آب و هوا و پاکیزگی سواد و فضا انتخاب روی زمین و روکش خلد برین باشد، سمت ارتفاع بر قلاع سایر بلاد و بقاع یابد. حکم شد که اسپ سواری مبارک مهیا سازند و امرای ذی شوکت و وزرای فلاطون‌فطرت نیز حاضر شوند.

جارچیان سعادت‌فرجام و مهنیان بشارت‌پیام، همه را به این خبر جان‌پرور مسرور، مبشر و مفتخر ساخته، به در خانه فلک‌آستانه احضار نمودند.

شهریار سلیمان‌اقتدار بر اشهب صبارفتار سوار شده، اول به‌طرف قلعه قدیم توجه فرمودند. چون قلعه مذکور واقع به دامنه کوه و سکنه آنجا در تابستان از شدت گرما به ستوه می‌آیند و مردم بعضی محلات که دور از آب است از قلت ماء و گرمی هوا به عسرت و زحمت تمام گذران می‌نمایند و سوای این، بعضی عیوب و علل دیگر هم به عرض اشرف اقدس رسیده بود، از این جهات مرمت آن کهن‌بنای منقصت‌سمات، مناسب ننمود و از آن جانب عطف عنان فرموده به تفحّص جای دیگر متوجه شدند. ناگاه قطعه زمینی معروف به ده خواجه به نظر فیض‌اثر درآمد که رودخانه موسوم به پایاب متصل آن خطه ارم‌مثال در جریان بوده، به وسعت فضا و لطف هوا و اجرای چشمه باصفا، از منطوقه «روضهٔ ماء نهرها سلسال» حکایت می‌نمود. آن مکان دلپذیر لایق تعمیر و پسند خاطر خطیر افتاد. غلامان غلمان‌طلعت- که با بیرقهای الوان، حاضر به رکاب سعادت بودند- به هر جایی از آن ارض میمنت مشحون که اشاره همایون می‌شد، بیرقی نصب کرده و صورت بروج و دروازه و دیوار برآورده، شکل مرتب از حصار نمودار ساختند و موافق همان ترتیب و ترکیب، معماران مهارت‌پیشه و مهندسان درست‌اندیشه، زمین را حفر نموده، نشانی برای تعمیر مقرر می‌کردند و طول و عرض عمارت به موجب آن در نظر می‌آوردند و هم در آن ساعت سعد و زمان اسعد که طرح این بناء مبارک انداختند، موسوم به شهر مقصود فرموده، ملتزمان رکاب دولت را به ادای آداب تهنیت شرف‌اندوز ساختند و به تاریخ روز یکشنبه غرّه ماه ربیع الثانی به موجب حکم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۲

صاحب‌قرانی، عالی‌جاه رفیع‌جایگاه جالینوس الزمانی مسیح الانفاس ارسطوقیاس، کاشف رموز حکم، الصاحب السیف و القلم، واقف آثار ادوار شمسی و قمری، عارف اسرار قرانات علوی و سفلی، مقرّب الخاقان، سعادت خان منشی‌باشی به اتفاق منجمان دقیقه‌شناس، ساعتی سعد جهت بنای قلعه فلک‌اساس استخراج و اقتباس نموده، به عرض اشرف اقدس رسانیده بود. در همان وقت معین سعادت‌قرین، امرا و خوانین و علما و صلحای نکوآئین، خود را به حضور کرامت‌ظهور رسانده و فاتحه برای دوام دولت ابدمدت و مبارکی و استحکام این بنیاد فلک‌رفعت خوانده، دست و زبان به دعا گشودند و بنّایان پاک‌دین و کارگران تقوی‌گزین به فرّخی و فرخندگی شروع به کار نمودند و متعهدان خدمت نعمت‌خانه و خزانه گردون‌مدار، به موجب فرموده پادشاه سلیمان‌اقتدار، در آن وقت مبارک‌آثار، شیرینی وافر از حد وزن بیرون و نقود متکاثر از شمار افزون، به رسم شگون پیش‌آورده در آن مکان میمنت‌آشیان حاضر ساختند و در حین گذاشتن خشت نخستین از آن بنای عرش‌قرین، عالی‌جاه رفیع‌جایگاه، رکن الدولهٔ العلیهٔ العالیه موتمن السلطنهٔ البهیته القاآنیه مقرب الخاقان، برخوردار خان، قدوم سعادت لزوم آورده، حاضران آن مکان فیض‌بنیان را از اعلی تا ادنی همه را در یک طرف به جای مرتفع نشانده و یکان یکان را پیش خود خوانده، از وجه احسان و انعام پادشاه حاتم غلام، مبلغی نقد فراوان و تنقلات نعمت الوان داده، دامن امانی و آمال هر یکی را مالامال عطیات بی‌پایان ساخت.

الحاصل حضرت اعلی به مقتضای شوقی که در ترخیص این بنای همایون به خاطر فیض مشحون جا کرده بود، تا چند روز اوقات

فرخنده‌ساعات، صرف آن شغل مبارک‌آیات نموده، پهنای فضای درون حصار و طول و عرض و ارتفاع دیوار، موافق حوصله کیهان فسحت و همت آسمان رفعت مقرر کرده و اطراف اربعه آن را به ذراع تنقیح و تشخیص به پیمایش آورده، بر امرا و اعیان و عظما و ریش‌سفیدان و خوانین و سران ایلات، بیگلربیگیان ولایات و دیگر عمله و سکنه شهر مذکور- که واقف از کار و دستور بودند- تقسیم نموده، سرگرم اهتمام و مأمور به اتمام تعمیر آن مقام فرموده، نام سابقش که شهر مقصود مقرر شده بود، موقوف داشته به اشرف البلاد احمد شاهی موسوم ساختند و نارین قلعه فلک‌درجه مشتمل بر عمارت ملوکانه و منازل شاهانه و باغات فراخ دلگشا لایق نزول و آرامش مواکب ظفرلوا، طرح انداخته، مساجد و حمّامات

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۳

و کاروان‌سرا و بازار و چارسوق و چاررسته با فضا- که کشش هریک به نیم‌فرسخ می‌شود- مقرر ساخته و در هر بازار خیابانی وسیع و دو طرف خیابان دکانها در کمال زیب و حسن ترتیب قرار داده و در کنار خیابان از دو طرف پیش دوکان جوی آبی روان و بر لب جوی از یمین و یسار اشجار سایه‌دار و میوه‌دار از قبیل توت و زردآلو و چنار سرسبز و ریان و به پای درختان آب صافی در جریان بوده، صورت «جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»* بر روی زمین آشکار ساخته و آئینه حقیقت‌نمای علوهمت و حسن‌نیت بانی مبانی جهانبانی و مظهر لطف یزدانی پرداخته و علاوه این همه زیب و ترتیب و رفعت‌بناء و حسن ترکیب، آوردن نهری بزرگ سوای جوی پایاب، از دریای ارغنداب است که از اشرف البلاد به فاصله چهار فرسنگ و در اثنای راه زمینهای پست و بلند و کوههای گران‌سنگ واقع بود و آمدن آب از آن مسافت از چنان راه پر صعوبت در نظر عقلای روزگار و ماهران این کار، متعذّر و دشوار می‌نمود. به یمن همت مشکل‌گشا و فرمایش عالم‌آرا، استادان فرهادپیشه و کارگران الماس‌تیشه، احجار منیعه و اتلال رفیعه از اثناء راه بریده و شکسته به جاهای نشیب جر و محاریب بسته، نهری عریض و عمیق از آن طریق پرمضیق حفر نمودند که آب فراوان مانند چشمه حیوان در شهر و باغات جاری و روان گشته، موجب کمال رونق و شادابی گردید و سوای اراضی مزروعه، زمینهای بایر غیرمزروعه- که سرسبزی آن وابسته به نزول ماء از آسمان بود- طراوت تام یافته فیض عام به دهاقین و طوایف انام رسید و به سعی امرای عظام و سرگرمی اهل اهتمام- که برای اتمام این مرام مأمور از جناب خاقان سلیمان‌احتشام شده بودند- این امر دشوارنما در عرض چند روز صورت اجرا یافت. آیات شگرف‌کاری اقبال خدیو بی‌همال در نظر اقاسی و ادانی جلوه ظهور نموده و هریک به خواندن این بیت صدق مضمون، زبان گشود،

کارها را کارفرما آب و رنگی می‌دهدورنه جوی شیر باب قوت فرهاد نیست و سرکارداری اتمام بنای قلعه و عمارت رفیعه عالیه، به عهده عالی‌جاه رفیع‌جایگاه، عمده خوانین ذی شأن بدال خان، برادر عالی‌جاه مقرب الخاقان، برخوردار خان مفوض گشت که جد و کد تمام در لوازم تأسیس و استحکام به کار برده، زود به اختتام رساند و چون سکنه شهر کهنه و سایر کسبه و اهل حرفه دل از امکنه قدیمه برداشته به آرزو و خواهش، بیوت و دکاکین در این معموره نوتزئین بنا کرده، به محل رفاه و آرامش سکنا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۴

گرفته، مال وجوهات یکساله، به تصدق فرق مبارک از همه تخفیف یافته، جبر نقصان به عطای ده چندان شد. امید این‌که بنای سراسر برکت، از میامین نیت به خیر بانی سلیمان‌مکنت- که موسس اساس دین و دولت و ممهّد قوانین پاسبانی ملک و رعیت است- تا انقراض زمان و انصرام دوران قایم و پایدار و ضرب المثل نظارگیان عجایب و بدایع اقطار و امصار باشد و ثواب این حسنه عظمی عاجلا عاید به روزگار خجسته‌آثار آن فرازنده لوای عظمت و اعتلا گردد! بحرمهٔ النبی و آله الامجاد و اصحابه الاحفاد. بیت.

الهی تا جهان را آب و رنگ است‌فلک را سیر و گیتی را درنگ است

سنین عمرش افزاینده بادازمان دولتش پاینده بادا

ذکر شکار فرمودن خاقان مالک‌رقاب و کیفیت پناه آوردن تغلی به آن جناب

از جمله اعمال غریبه و اصطناعات عجیبه که در این آوان از خاقان زمان و مالک رقاب انس و جان به ظهور آمده، ضیابخش عیون اولی الابصار و روشنی‌افزای قلوب عارفان اسرار گردیده، آن است که حضرت ظلّ سبحانی در نهایت فرح و شادمانی به تاریخ پانزدهم جمادی الاول- که از صبح عید نوروز افضل بود- بر اشهب سبک‌سیر جهان‌گرد و بادپای فلک‌شکوه عالم‌نورد مانند آفتاب از چرخ چهارمین، کوهه زین زر را مشرق سعادت‌انوار ساخته به‌سمت مزار شاه مقصود به عزم شکار متوجه شدند. در آن وقت این چند بیت بلاغت‌اسلوب در تعریف راکب و مرکوب، از ملهم غیب اصغا شد به قلم می‌آید:

حبّذا رخش قمر طلعت شعری فطرت‌آن‌که چون وهم منجم بدمد فوق سما

سخت‌سر، نرم‌دم، آکنده‌سرین، پهن‌کفل‌چرب‌مو، سخت‌پی، افراخته‌سر، ریخته‌پا

آن عرب‌زاده مجنون‌روش دشت‌نوردآن‌که از شرم زهش زلف ببرد لیلا

با صهیل تو گران است صفیر بلبل‌با لقای تو کران است جمال عذرا

بر وی آراسته زین همچو نگین بر خاتم‌شاه چون نقش بر آن صدر نگین ساخته جا چون با کوکبه عظمت و جاه بر ساحت نخجیرگاه سایه‌گستر گردید، وحوش و طیور آن وادی از فرط بهجت و شادی در پوست نمی‌گنجیدند و سرها به طریق نیاز پیش آورده به ذوق قربان شدن دویدند. گویا این بیت دل‌افروز برای این از زبان سخن‌گو برآمده:

همه آهوان صحرا سر خود گرفته بر کف‌به امید آن‌که روزی به شکار خواهی آمد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۵

القصه بعد فراغ از شکار و سیر و تفرّج آن مرغزار، روی توجه به عمارت شاه مقصود آورده، ساعتی توقف برای استراحت فرمودند. در این اثنا تغلی از رمه‌ای که به دامن صحرا در چرا بود، پیدا شده رو به منزل مقصود دوان و شتابان می‌آید. شکارافکنان بهرام‌خو، هرچند تکاپو در پی او نمودند، خود را به گیر احدی نداده به موضع رفیعی که خسرو مهرلقا برای آسایش در آنجا متکا داشتند، رسانید و در ظلال مرحمت‌اشتمال سایه خدا جا گرفته، منطوق لازم الوثوق «مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً» را مصداق خود گردانید. هر چند از جرأتی که زیاده بر حد خویش ورزیده هراسان و از زحمت و محنتی که در اثنای تردّد کشیده لرزان بود، لیکن لحظه‌ای دیده از تماشای جمال مبارک نمی‌پوشید و زانوی ادب ته کرده و دم‌به‌دم به نگاه زیر چشم می‌دید و چون قوه ناطقه نداشت، سر فروافکنده اشارتهای غریبانه می‌نمود که بینندگان را مشاهده آن حیرت می‌افزود. در همان اثنا شبان که به دنبال او شتابان می‌آمد، از دور پیدا شد. به ملتزمان بساط دولت فرمودند که به شبان بگویند چون این جانور ضعیف به سایه همایون ما پناه آورده ساعتی آسوده و آرمیده است، دل به ترک شیوه مروت، رضا نمی‌دهد. دست از این بردارد و وجه قیمت دلخواه بگیرد. شبان طماع، نظر به همت مشتری گنج‌بخش عطاپاش کرده، بازار گران‌فروشی گرم ساخت و بهاء تغلی- که دو دینار هم ارزش نداشت- پنجاه هزار مقرر کرده دامن آمال به نقد زیاده از شمار خیال مالامال یافت. خدیو مبارک‌لقا بعد عطای وجه بها به شبان و تسلیم نمودن او، تغلی را به رغبت و رضا، آن را به مزارعان و مستحفظان عمارت شاه مقصود حواله فرمودند که به احتیاط نگاه داشته از آب و علف او خبرگیران باشند.

[وقایع سال دهم]

آغاز سال سعادت‌اشتمال دهم جلوس خاقانی، مطابق سال سچقان‌ئیل ترکی، موافق سنه هزار و یکصد و شصت و نه هجری و رسیدن اخبار فسادانگیزی غازی الدین خان از مملکت هندوستان

خسرو هفت اقلیم آسمان و پادشاه ظلمت‌زدای جهات سته زمین و زمان، یعنی نیّر اعظم، عطیه‌بخش عالم، که منشور لا مع السطور

سلطنتش به طغرای غرّای «جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً» مزیّن است و مثال بی‌مثال خلافتش به آیه کریمه «وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهَّاجاً» معنون، کلاه بکرس زردوز بر فرق فرقدان‌سایش زیبا و شایان و قبای زرباف فروغ ازلی بر پیکر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۶

نورانی عنصرش چسبان، به تاریخ هژدهم شهر جمادی الثانی سنه ۱۱۶۹ یونس‌آسا از بطن ماهی برآمد و در نشیمن اعتدال موطن شرف مسکن حمل درآمد. سرکشان دم‌سرد خزان که در فتنه‌سازی و آشوب‌پردازی با غازی الدین هم‌داستانی می‌نمودند و در فضای کشمیر چمن که رشک لطافتش پنجاب را سر به آب می‌داد، بار اقامت گشوده بودند.

سنبل از دست‌برد تطاول این قوی‌دستان زورین‌شانه چون کاکل‌بتان در پریشانی به سر می‌برد و یوسف جمیل گل از صدمه سیلی این ستمکارتر از اخوان کنعان، خون جگر می‌خورد. تخم ریحان چون خال عارض سیاهان دکن بر روی زمین نمودی نداشت و لاله از جفاکاری بیرحمان دلازار داغ بر دل می گذاشت. حالا از اهتزاز رایات نصرت‌امارات بهار ظفرآثار، بنای استقامت عساکر خزان که چون آدینه بیگ سرکش و مغرور بوده، متزلزل مانند کفار متهرا که از انتهاض اعلام نصرت‌فرجام پادشاه تاج‌بخش عالم‌گیر و افسرآرای تیمور شوکتان دار النظیر از هم پاشیده و پریشان گردیده، از ورود جنود بهار، شیرازه ثبات و قرار لشکر او متخلل شده به رنگ ماهی در شبکه، سراپا اضطراب و به‌سان زلف پیچ در پیچ مرغوله‌مویان همه‌تن پیچ و تاب گردیده، از هول لشکر عدوبند ربیع بدیع‌نگار «أین المفر» گویان مهیّای شبگیر بلند فرار گشت و از عالم هستی در گذشت.

قشون بهاران چو آمد پدیدسپاه خزان را هزیمت رسید

گل از روزن شاخ سر برکشیددل خلق عالم گل عیش چید روز نوروز که طراوت پیرای هر گل زمین است و نضارت‌افزای حدایق و بساتین، مژده‌رسان طرب و نشاط و نویدگزار عشرت و انبساط آمده، به تأثیر نظرات افاضت آیات دارای عادل باذل و تنویر اشعات افادت‌سمات پادشاه جم‌جاه عادل، سمو مدارج فیض‌رسانی و علو معارج کامرانی حاصل و مآثر عطایای جلیله و مواهب نبیله به ذرّات کاینات واصل نمود. صدای کوس نوروزی از بارگاه مظهر نصرت و فیروزی پادشاه خورشیدکلاه، در کاخ سماخ ملاء اعلی پیچید و ندای دلگشای طبل بهروزی، سامعه‌افروز زمین و زمان گردید. امرا و اعیان دربار جهاندار، از بهارستان بندگی و فدویت و چمنستان عقیدت و عبودیت، گلچینی کورنش و تسلیم بر عتبه سدره‌رتبه ناصیه‌سای تقبیل و تلثیم نموده، گلهای مدایح و ثناء و ازهار محامد و دعاء، نکهت‌رسان مشام فیض‌ابتسام قبول حضرت شاه معدلت‌دستگاه بهار خاطر ابرنوال مشتری‌طلعت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۷

مهرتمثال ساختند و به استفاضه انوار سعادت ابدی و استفاده بوارق فواید و فیوض سرمدی پرداختند. عنادل بهار دولت و جهانستانی به گل‌فشانی و سرور و کامرانی چمن‌پیرای مقصد دو جهانی آغاز کردند. افواه و السنه کافه انام از خاص و عوام، به نغمات رنگین و مقامات دلنشین غزل‌خوانی، دعای خلود عمر و دولت پادشاه جم‌حشمت فریدون‌منزلت سکندرشوکت، ساز کردند:

ای پرتو سیمای تو انجم‌افروزاز بزم تو نوروز شده عیش‌اندوز

از بهر طواف کعبه محفل توبا قافله تهنیت آمد نوروز در افتتاح این سال میمنت‌اشتمال و ابتدای این سنه نصرت‌مآل، به اخبار مخبران صادق الاخبار و اظهار راستی‌پیشگان درست‌گفتار، کیفیت هندوستان بدین‌سان به درگاه عرش‌اشتباه پادشاه دین‌پناه، محیی مراسم اسلام، ماحی مآثر کفر و اصنام، معروض گردید که غازی الدین خان نبیره نظام الملک- که نسلا بعد نسل و طبق بعد طبق، نمک‌پرورده دودمان جغتای است- به اغوای کافرنعمتی و خودکامی و اغرای بدطینتی و ناتمامی، چشم از حقوق نعمت پوشیده و عین حق‌شناسی را به اغشیه بی‌آرزمی مکفوف البصر گردانیده، همگی امور سلطنت هند را نقیرا و قطمیرا از پیش خود برداشته و علم نخوت و استکبار- که مذموم‌ترین اطوار و شنیع‌ترین آثار است- برافراشته، عالم‌گیر، پادشاه آن ولایت را وجودی نمی گذارد و او را در هیچ امری از جزیی و کلی مدخلی نمی‌دهد و از نهایت قساوت و سیه‌باطنی به کفار تبه‌کار استعانت جسته و جناح اتباع

سنت و جماعت شکسته، ازین قرار گروه شقاوت‌پژوه کفره فجره، در شاه جهان‌آباد و مضافات و توابع آن شهر ندرت‌بنیاد، تسلط تمام و استیلای مالاکلام یافته، از قید امتناع برآمده، خود سر به سلک ناهنجاری و زشت اطواری شتافته، اهل اسلام را به تحذیر و تخویف و ترغیب و ترتیب و ارتکاب مناهی و منکرات و منهیات تحریص می‌نمایند.

ناچار این جماعه از بیم عرض و ناموس، سبیل تبعیت و اطاعت می‌پیمایند. انتشار مآثر دین مبین و اعلان امارات شرع متین از قبیل اقامت به تکبیر و صلات و ذبح بقر و دیگر علامات، قاطبهٔ مهجور و متروک گشته و شیوع غیر مشروعات از حد و حصر درگذشته، نفس اماره عیاره، مخاذیل هیچ‌کاره را شغل قوم لوط به گردن بسته و اباحت سیئات و محرمات، به رنگ تبعیه مزدک مردک از سر نو به ظهور پیوسته، در مساجد به جای غلغله تحلیل «یا صمد»، ولوله «یا صنم» برپاست و در مدارس عوض «یا فالق الاصباح» ترانه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۸

«الصبوح» بلندآواست. اشجار ثمربار صوالح اعمال، یک قلم، قلم گردیده و بید خلاف آثار بی‌بار طوالح افعال، قد کشیده. بیت:

ز تعظیم مسجد نمانده اثرنکرده کس آواز تکبیر سر

به جای اذان شور ناقوس شددل اهل اسلام، مأیوس شد

مدارس ز رونق برافتاده استصنم‌خانه رشک پری‌زاده است

جمادات مصنوع بی‌دست و پاکه بی‌دست غیری نجنبد ز جا،

شده سجده‌گاه زن و مرد شهرنمانده ز اوضاع محمود بهر جماعه مسلمین و فئه اسلامین از دید این حالات حیرت‌سمات، بر جان و مال و حال و مآل خود می‌لرزند و بر حمایت و دادرسی ذات قدسی‌صفات، مروج قوانین ملت اطهر و حامی حوزه دین اظهر، چشم امید می‌دوزند و به زبان حال و قال این مصرع می‌خوانند:

مصرع، «قبله تویی رو به که آریم ما؟» و به لسان جان و جنان این بیت به عرض می‌رسانند:

احوال ما اگرچه مکرر شنیده‌ایدسوگند می‌خوریم که کمتر شنیده‌اید در همین اثنا عریضه بازجنگ خان، حاکم محالات اربعه پنجاب از نظر کیمیااثر پادشاه کیوان‌فر خورشیدمنظر گذشت و فحاوی مطاوی آن، موید و مقوی وجوه مذکوره و اخبار مسطوره گشت و این معنی به وضوح رسید و به تفصیل معلوم گردید که غازی الدین را به استظهار کفره ضلالت‌آئین، دود نخوت به سر پیچیده پا از گلیم پایه‌شناسی فراتر کشیده، با قشون بسیاری به‌سمت سرهند حرکت کرده و چون مواد فاسده در بدن پرفتن او به هیجان آمده، اراده‌های دور از کار را در سر بی‌مغز خود جا داده، ابواب وبال و نکال بر روی خود گشاده، به هر جانب موشک‌دوانی‌ها بنیاد نهاده، جمیل الدین خان نامی را به نظامت لاهور فرستاده، و صدیق بیگ خان را به حکومت چهارمحال و دیگر محالات آن ضلع تعیین و مرخص ساخته، با سکهه جیون مردود و مطرود- که در کشمیر رایت طغیان و عصیان می‌افرازد- به اظهار مراتب موافقت و موالفت پرداخته، آن باطل‌پژوه را از کشمیر طلبیده به وسیله رسل و رسایل او را با خود همزبان و همداستان گردانیده، چنان که آن کافر بدمنظر دیوپیکر به ولایت پنجاب رخت ادبار گشوده، بازجنگ خان را در قلعچه سیالکوت محصور نموده و غازی الدین بدآئین بنای کار بر مکر و احتیال گذاشته و نظر شرارت‌نگر به غبارانگیزی مفاسد گماشته، جمعی را از رفقای خود برای بردن زوجه معین الملک مغفور و اسر مباشران اشغال خانه مرحوم مذکور و ضبط اموال

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۷۹

مستوفی از نقود جیود و جواهر زواهر و اقمشه و افرشه و غیرذلک به لاهور روان ساخته و آن جماعه به مضمون صدر به عمل آورده به مراجعت پرداخته. به وقوع این متنافرات در ولایات پنجاب، خلل کلی اتفاق افتاده و وهن عظیم در پا داری بنای امور این ولایت کثیر الحاصل رو داده.

پادشاه خیرت‌دستگاه- که دل نور منزل آن حضرت، مطرح اشراقات الهی و مهبط تجلّیات نامتناهی است- نظر دورنگر به مقاطع

احوال و خواتم اعمال گذاشته و عواقب امور منظور و ملحوظ داشته، برای قصر ایادی ظلمه سیه‌کار، از اذیال حال بی‌دست و پایان عجز آثار و محو رسوم کفر و ضلالت و هدم بنیان عصیان و غوایت و اطفای آتش بیداد از محوطه شاه جهان‌آباد، عزیمت هندوستان و ترصیص اساس نیت حق‌طویت به جهاد کفره شقاوت‌نشان مصمم فرموده و قصد احراز سعادت سنت سنیه غزوات و جهاد، در باطن هدایت‌مواطن جزم نموده، حکم جهان مطاع آفتاب‌شعاع به احضار قشونات و ارجاع احشامات صادر و در اندک فرصتی لشکریان جرّار تیغ‌گزار از اطراف و جوانب ممالک محروسه بر در کریاس فلک‌مماس حاضر شدند. سپاهی از حد و حصر بیرون و لشکری از قطرات امطار افزون، فراهم و مجتمع گردید که از صولت و سطوت آن چشم کواکب نجوم ترسید. اگر قلم وصف سیاهی آن لشکر سرکند، سخن بی‌منت مداد و مرکب رقم‌پذیر نگردد. بی‌اغراق از غبار ترکتاز آن سپاه ظفرطراز، آسمان بیم آن داشت که مبادا چشمه خورشید گل شود و از تراکم گرد آن موکب نصرت‌کوکب، جای آن بود که آئینه ماه تیره گردد و غبارانگیزی سم بادپایان لشکر، چشم مخالفان را خیره و دیده معاندان را به رنگی تیره گرداند که صبح سفیدروی تا شام ابد در خواب نخواهد دید.

شد از لشکر آن شه ارجمندغباری ز دامان صحرا بلند

به نوعی که بر صفحه روزگارخط کهکشان گشت خطّ غبار

مه نو بر اوج سپهر کبودته خاک چون ناخن چیده بود

ید صنع، زین گرد در وقت کاربرد زنگ از آئینه روزگار

از این گرد پیوسته دست قدرکشد سرمه در چشم فتح و ظفر

زره‌پوش در هر طرف فوج‌فوج‌چو دریا که خفتان بپوشد ز موج

دلیران ز پهلوی ترکش عیان‌میان نیستان چو شیر ژیان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۰

بعد اجتماع عساکر ظفرنمون و فراهم آمدن افواج نصرت‌مشحون، سان لشکر دیده و هر فردی را از افراد سپاه فیروزی‌دستگاه، به قدر تفاوت درجات و تناسب طبقات، مشمول اعطاف خاقانی و محفوف الطاف سلطانی گردانیده، به مراعات مراسم به تیقّظ و دوراندیشی و مراقبت ضوابط خبرت و خردکیشی مصدوقه «وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ» را کاربند گردیده و قول اکابر سلف را که در همه کار مشورت بایدکار بی‌مشورت نکو ناید رتبه قبول و اقبال بخشیده، انجمن مشاوره و محفل مطارحه آراسته، از عقلای دوربین و خردمندان صواب‌گزین، در اختیار این مهم اهم مشورت خواسته، اعاظم خوانین و امرای عالی‌جاه و افاخم سرکرده‌های والادستگاه را- که اعظم و اقدم آن گروه والاشکوه فتح اللّه خان سدوزیی و ملّا ادریس خان قاضی عساکر ظفرتوأمان می‌باشند- در مجلس انس و محفل قدس بار داده، زبان گوهرفشان وحی ترجمان به اظهار ما فی الضمیر گشاده که همگی ارکان سلطنت و اعیان خلافت به امعان نظر در اطراف و جوانب قصد والا و عزیمت جهان‌پیرا درنگرند و تأمل وافی و تفکر کافی به کار برند و آنچه من کل الوجوه مختار خرد مصلحت‌بین و مقبول دانش صواب‌گزین باشد، به پایه سریر خلافت‌مصیر معروض گردانند و عیار دولت‌خواهی و نیک‌اندیشی و کارآگاهی خود را بر محک امتحان رسانند. عظمای بارگاه فلک‌احتشام و کبرای درگاه کیوان‌غلام، متفق اللفظ و المعنی استحسان این نیت علیا و عزیمت کبری به معرض تبیان و موقف بیان آوردند و عرض کردند که با جمیع بنده‌های فدویت‌گزین و همگی فدویان بندگی‌آئین، تبعیت امر کرامت‌اثر و متابعت حکم قضاقدر، اعظم سعادات دین و دنیا و افضل عبادات خالق ارض و سما می‌انگاریم و تا جان در تن داریم، به جانفشانی و جانستانی اعدا آماده و تیاریم «به هرچه حکم کنی بنده‌ایم و منقادیم» بعد قرار و استقرار این عزم میمنت‌آثار، امرای والااقتدار به تهیه مواد سفر هندوستان و تدارک این عزیمت نصرت‌نشان پرداختند و دل و جان را وقف فرمان‌پذیری ولی‌نعمت همه احسان و مکرمت ساختند. پادشاه باذل دریانوال، وضیع و

شریف و قوی و ضعیف لشکر را به عطای اسقاط و مواجب و اکرام زر و سیم و دیگر مواهب، غنی و مستغنی گردانیده الویه ظفرطراز به جانب هندوستان و دادرسی مسلمانان مستعلی گردانیدند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۱

در بیان نهضت رایات عالیات از معموره اشرف البلاد احمد شاهی به عزیمت استیصال کفره سراپا تباهی

شه عادل باذل فتح‌یاب‌خرد هم‌عنان و ظفر در رکاب

برآمد به تسخیر هندوستان‌به کف تیغ و صرصر تکی زیران به تاریخ بیست و دوم ماه شعبان میمنت‌نشان، در ساعت مسعود و وقت محمود- که مختار انجم‌شناسان رصدبند و پسندیده دانشوران خردمند بود- قرین تائیدات نامتناهی الهی، از مصر جامع احمد شاهی نهضت نموده و پنج روز منزل باغ دو کروهی آن شهر سعادت‌بهر را از میامن قدوم میمنت‌توأم، رشک‌افزای روضه ارم داشتند و از آنجا به تاریخ روز شنبه بیست و هفتم ماه مذکور مرحله‌آرا و جاده‌پیما گشته، لوای گیتی‌آرایی و علم جهان‌گشایی و عالم‌پیرایی به‌سمت غزنین افراشتند و آن مکان خلدنشان را یک اسبوع کامل مورد دولت و برکت فرمود و حوالی و نواحی آن را به فیض سیر و اتراق، چون مرغزار فلک سرسبز و شاداب نمود. در آن منزل فیض‌شامل، ایرج خان، سفیر عالم‌گیر، پادشاه هندوستان و غازی الدین وزیرش- که به انتظار صدور حکم احضار در کابل چشم به راه و گوش به آواز بود- حسب الامر الاعلی به احراز سعادت حضور تقدس ظهور، به پای چشم شتافته در دیوان عام، رخصت آستان‌بوس اشرف ارفع حاصل و دو زنجیر فیل کوه‌پیکر سحاب تمثیل، با دیگر نفائس و نوادر از عطریات نکهت‌فشان و شالهای گرانمایه خوش‌قماش لطافت‌نشان که سلطان هندوستان و امرای آن دودمان فرستاده، به سرکار سلاطین‌مدار واصل نمود و خان مذکور با پسرش به جبهه‌سایی پایه تخت بلندپایه- که آسمان بر گردش گردیدن آرزو دارد و عرش و کرسی خود را پایه‌ای نمی‌شمارد- سربلند گردید و سر عزتش از تفاخر به اوج کیوان رسید.

سبحان اللّه این چه درگاه فلک‌اشتباه است و این چه بارگاه خواقین‌پناه است که سلاطین صاحب تاج و دیهیم و ملوک ممالک و اقالیم، آن را ملجأ و مرجع می‌انگارند و ارسال نذور و پیشکش و ترسیل سفیر و اسفار، در این سده سدره‌اساس، تشیید بنیان خیر و صلاح و ترصیص مبانی فوز و نجاح می‌پندارند! مصدوقه «تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ» شاهد مقال کافی و آیه کریمه «تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ» گواه حال وافی است. بیان علوّ مراتب و شرح سموّ مناقب این بزرگ‌کرده واهب و مخصوص به جلایل مواهب از حوصله قلم بیرون و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۲

از ظرف رقم افزون است. خامه را کجا یارا که برخی از نبایل نعوت این پادشاه عدالت‌دستگاه بر صفحه تبیین تواند نگاشت و سطری از مکارم خصایل این سلطان ملکی‌صفات، بر طبق عرض تواند گذاشت؟ لا محاله همان به که شرحی از صادرات و فتوحات بر صفحه بیان نگارد و انموذجی از واقعات خلافت ابدمدت به معرض تحریر درآرد.

بالجمله سفیر، مسطور مکتوب شاه هند را بر سر دست خود برداشته و مصحف مجید را در کف پسر خود گذاشته، مستدعی آن شد که نامه را خود به‌دست حق‌پیوست پادشاه حق‌آگاه رساند و به حصول این سعادت خود را هم‌دست ملایک گرداند. چون این رتبه، فوق حالت و درجت او بود، برخوردار خان با بعضی از خوانین دیگر که وسایط و وسایل ایصال ایلچیان و مرنجیان به سعادت حضور ایشانند، آن پایه‌نشناس را از این حرکت فوق مرتبت ممنوع ساختند و پاس قانون آداب و حفظ سررشته ادب واجب شناختند. حکم محکم از موقف عزّ و علا شرف نفاذ یافت که نامه به وزیر اعظم و دستور معظم بسپارد، و الّا پیش خود نگهدارد که هنگام باریافتن در خلوت خانه تقدس آستانه خود بگذارند و سر مباهات به نیل این دولت به عرش برین رساند. ایلچی مزبور، حسب الحکم فیض گنجور، نامه را به وزیر صاحب‌تدبیر داده و قرآن حمید را از دست پسر خود برگرفته، زبان عجز بیان بدین آئین گشاده که کلام قدیم ملک علیم را به استشفاع آورده‌ام تا ملتمسات و مامولات پادشاه و وزیر هند، مقبول و منظور همت جهانگشا گردد و

این عطیه در تمام ممالک از کران تا کران مشهور و عیان شود. مصرع

ما بر این در نه پی عزّت و جاه آمده‌ایم‌از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم حضرت پادشاه خطابخش عذرنیوش، عجز و الحاح او را به درجه قبول مرتقی و مستدعیات پادشاه هند را به اجابت متلقی ساخته، به خلوت‌گاه خاص- که منزل تجلیات الهی است- تشریف بردند. القصه بعد تفرّج آن مکان دلگشا و سیر آن گل‌زمین لطافت‌افزا، موکب همایون‌کوکب به جنبش درآمده، الویه جهان‌گشا دشت و صحرا را زیب و زینت بی‌انتها بخشید، تا اینکه موضع قلعه قاضی- که در سه فرسخی بلده کابل واقع است- مقرّ رایات عالیات و مستقر خیام فلک علامات گردید.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۳

در بیان مأمور شدن خان جان خان سردار سپاه ظفرتوأمان به تنبیه گردن‌کشان ممالک ترکستان

چون ایل قطغانیه در سال ماضی التهاب آتش فساد و ایقاد نایره عناد نموده، غبار شورش برانگیخته آبروی اطاعت و انقیاد بر خاک نافرمانی ریخته بودند و سهراب بی‌سرکرده آن طایفه شریر به غرور اجتماع اعوان و انصار کثیر، در ترسّل ملازم به رکاب سلطانی و ایصال مال دیوانی با والی و عمال ترکستان به اظهار بغی و طغیان پرداخته، با وصف صدور ارقام مطاعه در خصوص امتناع حرکات ناشایسته و ارتکاب اطوار نابایسته، متیقّظ و متنبّه نگشته و به اتفاق جملگی قطغانیه گوش هوش به پنبه غفلت و بی‌خردی آکنده، به سلوک مسلک ناهنجاری و جاده‌پیمایی سبیل سرتابی و ناهمواری، قدم جهل افشرده، راه عاقبت‌اندیشی و آخربینی نسپرده بود و از نامساعدی بخت سافل و ناسازی طالع آفل، از قبول فرمان واجب الاذعان سرباز زده، آب بی‌لجام می‌خورد و به خودسری و خودرایی به سر می‌برد و از غنوده‌بختی و بی‌بصری، نظر به مآل کار نمی‌گشاد و داد تبه‌رایی می‌داد.

دشمن به دشمن آن نپسندد که بیخردبا نفس خود کند به مراد هوای خویش در این وقت تنبیه و تأدیب آن بی‌خبران مست باده غرور و گوشمال آن بی‌ادبان سخن‌ناشنو از خرددور، منظور همت جهانگشای عالم‌آرا گردید و رای اصابت‌پیرای فرمانروای اقلیم‌گشا، استیصال سرکشان فسادآما واجب دید.

آری، خون صالح که اصل حیات و زندگانی و غازه چهره زندگی جسمانی است و طبیعت بشری که حاکم دار الملک بدن و ضابط امور جزئیه و کلیه شهرستان تن است، نسبت به مواد دیگر در محافظت خون بیشتر اهتمام به جای می‌آرد و سررشته حفظ آن هیچ‌گاه از دست احتیاط فرونمی‌گذارد، و لیکن چون خون از حلیه صلاح عاطل و عاری می‌شود و قریب آن می‌رسد که افساد آن به مواد دیگر سرایت کند، ناچار طبع سلیم برای پاس صحّت اعضاء و مواد، به اخراج دم رضا و به نیش نیشتر امرفرما می‌گردد و بر این نسق قطع سررشته حیات مفسدان عنید و شرارت‌پیشگان مرید، از بهر امتناع مآثر شناعت فسده مرده، به وضیع و شریف و قوی و ضعیف عباد اللّه- که به منزله اعضا و جوارح شخص ملک‌اند- واجب همم و ناگریز نیّات بهیه سلاطین مظلوم‌نواز ظالم‌گداز

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۴

می‌باشد و چرا چنین نباشد که طبقه اجله ملوک فیض‌سلوک، اطبای روحانی و حکمای نفسانی‌اند و بیماران امراض مهلکه را نوشداروی عدالت و حمایت این بزرگ‌کرده‌های خدای ذو العنایت، مقوّی حیات و زندگانی است.

دانی که ز قدرت الهی‌ظلی است بزرگ پادشاهی

این پایه ستون آسمان استوین سایه به نور توأمان است به حکم ضرورت رعیت‌پروری و وجوب عدالت‌گستری، پادشاه نوشیروان عدالت بهرام‌صولت، سپاه مریخ‌پناه که ضرغام میدان وغا و نهنگ بحر هیجاست.

ز سروران سریر جهان که را بوده است‌چنین سپاه ولایت‌ستان خصم‌افکن؟

چو برق جمله کمندافکن و خدنگ‌اندازچو آفتاب همه نیزه‌دار و خنجرزن

ز یکدگر بکنندش بسان صورت موم‌به فرض اگر تن بدخواه باشد از آهن

همه به زور نریمان و قوّت سهراب‌همه به یال فریدون و هیکل قارن به سرکردگی سردار کثیر الاقتدار خان جان خان- که عمده فدویان عتبه سپهررتبه و اعظم مریدان سده فلک‌مرتبه است و شاه‌باز بلندپرواز همتش عنقاشکار است و شاهین اوج‌گزین صولتش طایر ارواح معاندین را در قفس قید آر- برای قلع و قمع مواد فساد و رفع و دفع خاربن تمرّد و عناد گروه قطغانیه بی‌سداد، مأمور فرمودند. قشون شجاعت‌مقرون نصرت‌مشحون- که در امتثال مثال خدیو بی‌همال یک آب خوردن اهمال و به قدر نفس کشیدن امهال ندارند و معرکه رزم‌آزمایی اعادی را مرغوب‌تر از بزم شادی می‌انگارند- «كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ»، یراق پیکار و ستیز و اسلحه دست‌برد و آویز مهیا ساختند و نطاق اطاعت و انقیاد بر کمر جان و دل بسته به ایلغار پرداختند و قوشچی اقبال ازل اتصال را معلم علم تسخیر طایران هوای ضلال نموده، بر اوج و حضیض ارض و جبال و نشیب و فراز قلل و اتلال گذشتند. سردار مومی الیه، حسب الحکم قضا نفاذ خسرو عادل‌مظهر عدل و داد، به‌جهت مصالح و حکم در اردوی معلی متوقف و به دوام حضور ساطع النور و شمول مراحم وافیه پادشا مؤید و منصور، موظف گشته بعد از دو سه روز مرخص شد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۵

ذکر داخل شدن خاقان ظفرقراول به شهر دار السلطنه کابل

چون صبح خورشید سوار از عرصه خضرای فلک بدایع‌نگار پدیدار و گلستان روزگار از لمعه‌ریزی گل صبح رشک لاله‌زار شد، پادشاه خرمی‌بخش عالم امکان، معمورفرمای شهرستان جهان، سوار اشهب بادخرام زرین‌ستام و راکب بادپای عالم‌نورد سیمین‌لجام که ابلق تیزگرد نظر والانگهان از همراهی آن یک صحرا پس‌ماند و سمند صبارفتار خیال بلندخیالان، خود را به گرده نعل هلال‌توأم او نرساند.

دم جستن چو حلقه سازد دم،می‌دهد ساق عرش را خلخال

هر دمش صد هزار بوسه زندازلش بر دم و ابد بر یال به رونق‌افزایی و بهار پیرایی دار الملک کابل، با فرّ کیانی و شکوه خسروانی جاده‌پیمای دولت و اقبال و رهسپار عزّ و جلال گردید. آفتاب عالم‌تاب از سر نیازمندی مخمل زرباف ضیا در راه آن شهسوار عرصه سلطنت پاانداز می‌گسترانید. زمین از فیض پابوس میمنت‌مأنوس، فلک را به چشم نمی‌آورد و آسمان غبار موکب عالی‌کوکب را سرمه چشم ماه و خورشید می‌کرد.

جولان ترا سجده کند مومن و کافرمحراب بود از دو طرف خانه زین را نهم شوال مسعود الفال قرین الوف افضال، آن خسرو کثیر النوال عظیم الاقبال، به دار الملک کابل نزول اجلال نمود و سکنه آن مکان را مشاهده طلعت همایون منشرح الحال و مرفه البال فرمود. خلایق را آب رفته به جو آمد و رنگ شکسته ناکامی به هزاران فروغ دوست‌کامی به رو آمد.

مژده مقدمش ار گوشزد گل گرددخنده‌اش تا سر دیوار چمن می‌آید

زین بشارت زنی ار بر لب دیوار انگشت‌چون لب غنچه خندان به سخن می‌آید دار الملک کابل معموره‌ای است در نهایت لطافت و طراوت و شهری است در غایت خضرت و نظافت. شهری بهشت‌تمثال که هر کوی دلجویش شرح گلشنی است به خط یاقوت نوشته و بلده جنت‌منوال که ریاض الفیض در هر گل زمینش شگفته؛ هر باغش حدیقه‌ای است که سوادش عین الحیوة را هم‌آغوش سیه‌روزی ساخته و لطافت کوچه و بازارش کوچه کهکشان و بازار کواکب را از نظر انداخته؛ عارفان از معنی آگاه، عاشقان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۶

حسن صورت او؛ سیّاحان ربع مسکون، مفتون کمال خوبی و لطافت او. اگر خیر البقاعش نام‌گذارم سزاست که گل زمین فیض‌آگینش بوسه‌ربای سم سمند خیر السلاطین گشته و اگر احسن المنازلش نگارم بجاست که پای آسمان‌پیمای ختلی فلک خرام

احسن الملوک بر زمین افضل الاراضی آن گذشته.

از این مصر نکویی چشم بد دورکه باشد صبح، یک آیینه‌دارش

صفاهان گر شود هم‌چشم با اوبه سنگ سرمه سازد سنگسارش

دم عیسی نفس دریوزه داردچو بیماران ز باد نوبهارش

بدخشان کاسه دریوزه در دست‌به دور افتاده گرد لاله‌زارش هر دکاندار راسته بازارش بساط باتزئین نظرفریب به رنگی چیده که نگارخانه ارژنگ مانی در برابرش به هزار رنگ، روباخته و در توصیف عرض و طول بازارش عرض کمال صاحب‌کمالان عذر قصور و تقصیر خواسته. بیت:

خیابانهای بازارش دل‌افروزبه کسب عیش، اهل حرفه هر روز

برون آید اگر باشد خریدارز یک دکّان او صد کاروان بار

به دکانها فتاده بر سر هم‌متاع شیر مرغ و جان آدم

به‌دست پیر افتد رایگانی‌ز دکانهاش کالای جوانی

چو با رونق بود یکسر دکانش،بود صد مشتری بر هر دکانش شاهدان سراپا غنج و دلالش دلربای نظارگیان، و نگاران پرخط و خالش جان‌افزای تماشاچیان.

لاله‌رخانش همه پر خط و خال‌هوش رباتر ز می پرتگال

گل‌رخ و گل‌پوش و گل‌افشان همه‌برده دل از دست به دستان همه

حور و پری واله دیدارشان‌شمس و قمر عاشق رخسارشان اعاظم و افاخم آن بلده طیبه به فیض دریافت سعادت زیارت اقبال بشارت و تقبیل قوایم سریر مستقیم الاستدارت، دولت عظیم و سعادت فخیم حاصل نمودند و کافه انام و جمهور عوام، از دور زمین ادب بوسیده از میامن عدالت و فیض‌بخشی، به کام خاطر رسیده، زبان حال و قال به دعای «بسط اللّه ظلّکم ابدا» گشودند و به فیضان فیوض نصفت پادشاه عدل‌مظهر رعیت‌پرور، از صدمات حوادث روزگار و لطمات نوایب دهر ستمکار، محفوظ بوده به کمال خرمی و نهایت بی‌غمی برآسودند و شب و روز در ادای شکر این

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۷

عطیه وافی و عنایت کافی، ناصیه نیاز به مسئلت استدامت سایه همایه، به جناب منعم بر حق سودند.

سرودند، این نغمه دلنوازکه این دولت و شوکت بر کمال

به فضل تو ای ایزد کارسازمبیناد تا حشر عین الکمال

شرح ترخیص ایرج خان، ایلچی پادشاه هندوستان به اتفاق قلندر خان سفیر این آستان سپهربنیان و نقل نامه خاقان ممالکستان که سعادت خان منشی‌باشی به پادشاه هندوستان نوشته و ذکر سوانح دیگر که در آن اوقات به ظهور پیوسته

ایرج خان سفیر عالم‌گیر، پادشاه هند، که به قلاوزی بخت ارجمند، در غزنین شرف‌یاب استلام عتبه فلک‌آئین شده بود و تا کابل در رکاب همایون، اکتساب سعادت می‌نمود و از خاک پای کامل الضیای پادشاه گیتی‌آرا، سرمه در چشم امید می‌کشید و از شرف‌اندوزی حضور فیض گنجور سرمایه‌دار مفاخرت ابدی می‌گردید، در این ولا- به عطای خلاع فاخره و انعامات متکاثره و عطیات متواتره، سرافرازی اندوخته و چراغ مباهات و بلندپایگی افروخته، در پایان شهر ذیقعده رخصت انصراف و اجازت انعطاف یافت و به حصول مرادات و مقاصد دینی و دنیوی، از خزینه فیوضات پادشاه صوری و معنوی به گلگشت یاسمن‌زار سفیدبختی شتافت و از کمال عنایت و شفقت برای بلندنامی و دل‌جمعی پادشاه هندوستان که بنابر وهن و قصور اساس سطوت و صلابت، از

عهده نوکران نمک‌خوار نمکدان‌شکن و نمک‌به‌حرامان حق نعمت تلف‌کن برنمی‌آید، قلندر خان درّانی فوفلزیی به طریق سفارت این دولت ابدمدت، به اسبان تازی‌نژاد صبارفتار و افراس کوه‌اساس رهوار و دیگر شرایف تحایف و نفایس و لطایف بلاد و امصار- که چشم بینندگان را حیران می‌نمود- مأمور گردید و نامه فیض ختامه که حسب الحکم تقدس مواد، به قلم بدیع‌رقم عالی‌جاه مقرب الخاقان سعادت خان منشی‌باشی سرکار جهاندار، زیب تحریر و زینت تسطیر یافته و لمعان مهر منیر مهر خورشیدنظیر- که کران تا کران روی زمین در زیر نگین اوست، بر صفحه آن تافته، به مشار الیه محوّل و مومی الیه به اتفاق ایلچی هندوستان، حسب الحکم قضاتوان، به جاده‌پیمایی مستعجل گردید. برای مزید خبرت و انتباه عامه خلق اللّه، سوادنامه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۸

فیض شمامه بعینه در این صحیفه ندرت‌آگین، مرقوم خامه تاریخ طراز می‌نماید.

نقل نامه «تا ادهم فلک دوّار به حکم قادر کردگار، تیزگامی بادرفتار است، گلشن خاطر اتحادمآثر سلطنت و شوکت‌پناه، ابهت و حشمت‌دستگاه، فارس مضمار شهامت، مصدر آثار حزامت، ثمره شجره ایالت، دوحه حدیقه بسالت، مشیّد ارکان شجاعت، مؤسس بنیان جلادت، عنوان صحیفه نامداری، دیباچه نسخه کامگاری، قره باصره دولت و اقبال، غرّه ناصیه سطوت و اجلال، از فیض جویبار مرحمت متعال و چشمه‌سار مکرمت دادار بی‌همال، سرسبز و شاداب باد!

بعد ابلاغ تحف دعوات و تزئین بساط یکتادلی و موالات، مرفوع ضمیر منیر مهر تنویر می‌گرداند که نامه دوستی علامه که مشتمل بر مراتب یگانگی و اتحاد دولتین علیتین و کیفیت بعضی مطالب قلمی و به صحابت عالیجاه رفیع‌جایگاه، عمدهٔ الخوانین العظام، ایرج خان مرسول گردیده بود، در اسعد ساعات و احسن اوقات رسید. چون مبنی و مشعر بر صحّت‌مندی ذات قدسی صفات بود، ابواب مسرت و شادمانی بر روی محب ریا [؟] مفتوح گردانید و اشاره احسن البشاره که به خصوص مصافات طرفین و مواخات دولتین علّیتین در متن صحیفهٔ الموده تحریر یافته بود، الحق مابین هردو دولت علیه، مبانیت و مغایرت نمی‌باشد. اما ایلچی آن سمت که بعد مراجعت عالی‌جاه رفیع‌جایگاه، عمده الخوانین العظام، عقیدت و اخلاص‌فرجام، قلندر خان درّانی، ایلچی دولت خداداد، در اولکای سند از جانب پادشاه سابق هندوستان وارد گردید، لسانا ظاهر نموده بود که از جانب هندوستان خاطر ملکوت ناظر جمع باشد که در ازدیاد رواج دین مبین حسب المرضی قدسی، از جان و دل ساعی هستم و تمامی ممالک وسیع الفضای هندوستان از راه یگانگی تعلق به دولت خداداد روزافزون دارد. سوای آن آنچه خواهش بوده باشد مضایقه نیست و امنای هردو دولت- که عبارت از خیرخواهان دولتین علّیتین باشد- باهم برادروار بوده به سر خواهند برد. چون مآثر محبت و مراتب مودت ملاحظه شد و هم از خصوص دین‌پروری و اسلام‌اشتهاری خاطرجمعی حاصل و هم اینجانب را با مسلمانان نزاعی نیست و به هر دیار که شرف ورود واقع می‌شود، سوای سیر نمودن و اسم نیک یادگار گذاشتن، خواهش دیگر نمی‌باشد. بنابر آن عنان عزیمت را به‌سمت ایران زمین معطوف ساختیم. بعد ورود ارض اقدس و باقی حوالی خراسان- که تماما به تصرّف این دولت خداداد درآمده- معلوم گردید که خاندان نادریه را جهّال آن سرزمین از اوضاع انداخته‌اند. از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۸۹

آنجا که همت والانهمت پادشاهان ذو الاقتدار در امثال این احوال پراختلال، دستگیر افتادگان است، بنابر آن سلطنت و شوکت‌پناه، ابهت و شهامت دستگاه، فارس مضمار شجاعت، ثمره شجره ایالت عنوان صحیفه نامداری، دیباچه نسخه کامکاری، نتیجه دوده ستوده علیه نادریه، فرزند عزیز القدر، شاهرخ شاه طول اللّه عمره را به لقب فرزندی معزّز و سلطنت و شهریاری آن دیار را به او ارزانی و مهام او را نظام بخشیده، عنان عزیمت را به‌سمت اشرف البلاد احمد شاهی منصرف و به انقضای ایام زمستان از آنجا حرکت، به تاریخ شوال المکرم در دار السلطنه کابل شرف نزول ارزانی داشتیم.

حالا عزم جزم به سیر ممالک ترکستان است که در آن مملکت نیز مهام خلایق را انتظام بخشیده، گل‌بانگ نیکنامی را به اطراف و

جوانب شایع گردانیم که صیت مکارم اخلاق این دولت ابدقرین، الی انقراض عالم، بر صفحه روزگار یادگار بماند. اینجانب را از این جهانگیری و کشورگشایی سوای تحصیل نیکنامی و سیر جهان و نشر مآثر شریعت سامی خواهشی دیگر نیست و همه اوقات رای صواب‌نمای اقدس بر آن است که چراغ دین مبین در ربع مسکون، به اضائت روزافزون روشن و منور باشد و نقش اهل بدعت و مخالفان مذهب، از لوح زمانه محو گردد. بنابر آن توجه به اطراف و جوانب اقالیم اتفاق می‌افتد. در این معنی که با اولیای آنجا یگانگی و اتحاد باشد، اگر ورود موکب مسعود در آن حوالی اتفاق افتد، مانعی ندارد و هرگاه آن جماعت موافق مرضی اینجانب بخصوص دینداری راست و درست باشد، به آن سمت حاجت عبور و مروریم نیست. ثمره شجره حیات و زندگانی این جهانی آن است که در دینداری کمر بسته، خورشید انور دین اظهر را روشن و منور داشته آید.

غم دین خور که غم غم دین است‌همه غمها فروتر از این است به خصوص انتقال پادشاه ماضی قلمی نموده‌اند که به سبب وزارت شخص متغایر المذهب، مرتکب امور نامشروع گردیده بود. او را از این جهت از سریر سلطنت بی‌جاه و خود بر مسند سلطنت اجلاس نموده مهام خلایق را انتظام دادند. وزیر سابق را که مخالف ملت اطهر سنت و جماعت بود، از خدمت وزارت معزول و عالی‌جاه رفیع‌جایگاه، حشمت و وزارت دستگاه، عمدة الخوانین العظام، اسوة الکبرای الفحام عمدة الملک مدار المهام، وزیر صاحب‌تدبیر، غازی الدین خان بهادر را به رتبه عظیم المنزله وزارت اعظم معزّز و سرفراز گردانیدند. به هر تقدیر امور پادشاهی در ید قدرت کامله الهی است و هرکس را که پروردگار عالم شایسته چنین امر عظیم الاقتدار کرده و به او شفقت و ارزانی می‌شود و کارپردازان قضا و قدر، پادشاه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۰

ماضی را قابل این منصب سترگ ندیده بودند که لباس سلطنت از او خلع کرده، خلعت خلافت را به آن اخوی پوشانیدند و حق به مرکز قرار یافت.

خلاصه مدعا این‌که عهد و حالی که در ایام قبل مابین هردو دولت علیه قرار یافته، نقصانی در آن به‌هم نرسیده است، چرا که عهدی که مابین سلاطین نامدار متحقق می‌گردد و به حکم «أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ»، نسلا الی نسل و بطنا الی بطن، برقرار و استوار می‌باشد.

عالی‌جاه غازی الدین خان بهادر، وزیر اعظم آن سرکار نیز مرد آگاه و دیندار و صحیح النسب است و وزارت هندوستان قبل از این هم به سلسله او منسوب بوده و حال هم که مشار الیه به رتبه وزارت سرافراز گردیده، بسیار بجاست. نظر به صفای طینت وزیر مذکور و علوّ همت و سموّ فطرت آن زبده دودمان جلالت، این اجتماع از قبیل قران سعدین منظور است. ان شاء اللّه تعالی تمامی امورات به حسب خواهش نظام خواهد یافت و در بندگی این دولت علّیه نیز به سرانجام اکثر مطالب که موجب استحکام برادری و نظام یک‌جهتی است، از وزیر مشیر مذکور به عمل خواهد آمد. عالی‌جاه رفیع‌جایگاه، امیر الامرای العظام عقیدت و اخلاص‌فرجام، قلندر خان درّانی فوفلزیی را به طریق ایلچی‌گری به آن سمت مأمور کرده شد. بعونه تعالی به خیریت وارد می‌گردد و چگونگی عهد و پیمان- که قبل از این به پادشاه ماضی مقرر شده بود- با سایر مواد لسانا اظهار می‌نماید. در جواب آنچه صلاح دولتین علّیتین بوده باشد، از آن قرار قلمی سازند که باعث مزید دوستی و استحکام یکتادلی و انتظام سررشته یک‌جهتی خواهد بود. باقی ایام سلطنت و شوکت و ابهت و بسالت مدام و مستدام باد بربّ العباد!»

در این ایام عشرت‌فرجام که یازدهم شهر ذیقعده الحرام بود، در دار السلطنه کابل به عرض ایستادگان بارگاه ظفریساول رسید که ابدال خان قابوچی‌باشی سرکار دولت‌مدار- که در اشرف البلاد احمد شاهی به نیابت شهزاده سلیمان سرافرازی داشت- به اجل طبیعی که شاه و گدا را از آن گریزی نیست، جاده‌پیمای منزل آخرت گردیده. شاهنشاه فریدون‌فر، از اصغای این خبر متأسف و مکدر گشته به مقتضای عموم بنده‌نوازی، خدمات مرحوم مزبور را کماکان به بزرگ خان پسر عمه او مفوّض و مرجوع داشته، او را

محسود امثال و اقران فرمودند. از فرط تفقد و مرحمت‌گستری، برخوردار خان برادر ابدال خان مرحوم- که از وقوع سانحه برادر خود مغموم و مهموم بود- مشمول تفقدات گوناگون گشته، به تفویض صاحب‌اختیاری درب دولتخانه مبارکه- که ملجأ و مأوای خواقین حشمت‌مقرون و مرجع و مآب سلاطین ربع مسکون است- پایه قدر و منزلتش به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۱

فلک الافلاک رسیده و علاوه مناصب مفوضه سابق و خدمت مقرره لاحق، تحصیل بقایای ممالک محروسه سلطانی نیز مرجوع به مشار الیه کردند.

ذکر تلطّفات خاقان موید کامکار درباره رعایای بلاد و امصار و احداث باغات و عمارات با تزئین بر معابر و مسالک مسافرین و متردّدین

در این ایام خجستگی آغاز میمنت انجام، همت علیا و نیت کبرای پادشاه آفاق‌گیر ممالک‌گشا به ابداع لطایف الطاف و اظهار شرایف اعطاف در باب عامه رعایای ممالک محروسه- که ذرّات مبثوثه عالم امکانند و از پیشگاه تفضل خورشید فلک‌عظمت، همواره متوقع پرتو نوال و احسانند- متوجه گشت و تجدید مرحمتی خاص در خصوص کافه خاص و عام، به اسلوب مجددی- که در سوالف ایام، از هیچ پادشاهی همچنین عمومیت تفضّل به ظهور نیامده- در خاطر فیض‌مآثر گذشت و تفصیل این موهبت واجب التفضیل آن‌که عدالت‌پروری و مرحمت‌گستری و ذرّه‌نوازی و غرباپردازی و عموم افادت و شمول افاضت و اکمال فیضان فیوضات و اتمام ترشح رشحات برکات، متقاضی آن شد که همگی ذوی الحیات و تمامی رعایای بینوای آیات، از عواید فواید رحمت بی‌کران و عنایت بی‌پایان حضرت خلیفهٔ الرحمن، متمتّع و از نعیم برّ و امتنان نایب ایزد منان، بهره‌ور و منتفع شوند. لهذا حکم قضانفاذ، شرف ایراد یافت که صادریات مملکتی و استصوابی و تحمیلات بیگار و شکار و متوجهات و حوالات جمیعا و تماما الی دو سال کامل به سکنه ممالک محروسه عدالت‌مأنوسه معاف و مرفوع القلم و در خصوص این عطیه والاـ مناشیر و ارقام مطاعه واجب الاطاعه زینت‌پذیر رقم گردید و زود به امضای دفاتر دولت‌مآثر رسید، مبنی بر این‌که متعهدان اشغال و اعمال و جمیع حکام و عمال، غیر از مال و جهات مستمره به علت علل معفوه باذیال حال رعایای مستظل مظله عدالت والا، مزاحم نشوند و اصلا به مطالبه وجوه مسطوره به حال هیچ فردی از افراد رعایا تعرض نکنند و این مضمون فیض‌مشحون عاطفت‌مقرون را در جمیع امصار و قراء، علی رؤس والاشهاد، به صدای بلند و ندای فلک‌پیوند، در مساجد جامعه مثل خطبه جمعه بر منابر بخوانند و به اهالی و موالی و اقاصی و ادانی و برنا و پیر و صغیر و کبیر و صحیح و سقیم و علیل و سلیم و قوی و ضعیف و وضیع و شریف بشنوانند، تا بعد ورود

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۲

مسعودرقم فیض‌توأم اگر حاکمی یا محصلی از روی خودکامی و تحریک ناتمامی، ورای مال و جهات مسمّایی حبّه‌ای از رعایا مطالبه کند، اصلا ندهد و عجالهٔ آمده ماجرا را معروض گرداند تا مواخذ ظالم به سزای شناعت نافرمانی برسد و مآثر عدالت و نصفت بالاستیفا ظاهر و باهر گردد.

دهد از یمن تا بال هما یاد،به فرق خلق، این ظلّ خدا باد در این سال همایون‌فال، حکم قضا امضا، عزّ نفاد و شرف ایراد یافت و حکّام و عمّال و کلانتران و کدخدایان و ریش‌سفیدان ولایت عرض راه، در محالات متعلقه و مضافه خود، از بهر آرامش و آسایش مسافران و مترددین غربت‌آثار و رفاهیت و سهولت قوافل و تجار، کاروان‌سراها بنا سازند و در اطراف و حواشی آن باغات عظیم طرح اندازند و در هر باغ صد و سی و یک هزار و پانصد و هشتاد نهال مثمر سایه‌دار، به ترتیب پسندیده و آئین گزیده غرس نمایند که سفرگزیدگان تعب‌دیده در تابش آفتاب تابان و ریزش ابر و باران، در ظلال آن اشجار برآسایند و از فواکه و اثمار، کام جان را لذت‌آمود گردانند و در شکر نعمت و احسان این دولت ابدبنیان داستان خوانند: الهی سایه هماپایه این غارس نهال عدالت و ملک

ملک‌سیرت فرشته‌طینت که همگی نیت حق طویت به رفاه غربا و خیرت ضعفا و دستگیری مساکین و فقرا و تعظیم علما و فضلا مصروف و مقصور دارد و خیر مخلوقات و مکنونات عالم بر جمع مقاصد راجح و اوفق می‌شمارد، تا انقراض دور لیالی و ایام و انقطاع سلسله شهور و اعوام، بر مفارق جمهور انام ممدود و مبسوط باد! و معظمات مثوبات ارتفاع آئینه رفیعه خیر و احسان عاید حال فرخنده‌مآل این خسرو بی‌همال شواد!

و در ارگ نارین قلعه حسب الحکم تفضل‌شیم عمارات نزهت‌آگین و نشیمنهای لطافت‌آئین، چون قصور فردوس بی‌قصور و مثال چشمخانه حور و پری، بری از عیب و فتور، ارتفاع آسمانی گرفته و به سرکاری سردار کثیر الاقتدار، خان جان خان، صورت اتمام پذیرفته و به شرف تسمیه درانیّه مسمّی گشته، به استحسان خاطر خجستگی‌مآثر رتبه‌اش برین گذشته، خاطر قدسی‌مآثر به ییلاق آن مکانات نظارت آیات توجه نمود و چهاردهم شهر ذی قعده از دولت‌خانه کنار رود، به گلگشت و تماشای آن ابنیه منیعه تشریف فرموده، آن منازل دلگشا را به میامن حضور فیض گنجور، حضورستان امن و امان و مشرقستان تجلیات بی‌پایان ساخت.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۳

رسیدن خبر فتح خان جان خان سردار از ولایت ترکستان و مطیع و منقاد شدن طایفه قطغان به ضرب شمشیر غازیان

در این ایام عشرت‌فرجام که کوس و کورکه مسرت شادمانی و شادیانه بهجت و کامرانی، بر بام قصر جهانستانی بلندآوا بود و اخبار فتوحات متواتره از هر طرف به گوش تهنیت‌نیوش بندگان اعلی حضرت قدرقدرت می‌رسید، خبر فتح ترکستان و غلبه یافتن خان جان خان سردار بر طایفه قطغان و مسخّر شدن حصار قندز نیز گوش‌زد ایستادگان محفل سعادت‌توأمان گردید. تفصیل این اجمال آن‌که خان جان خان سردار، بعد از ترخیص از دربار عظمت‌مدار، با غازیان مؤید فیروزی‌شعار، به طریق ایلغار وارد آن دیار گشته و جلوریز از مضایق دره‌ها و پل سرخاب گذشته و در بیست و پنجم ماه شوال هنگام طلوع فجر- که هنوز مخالفان کینه‌توز مست خواب غفلت و بی‌خبری بودند- خود را به آنها رسانید و دست شجاعت از آستین شهامت برآورده و به یورش حصار قندز، کمر همت بسته عرصه زندگی را بر آن سرگشتگان تیه ضلالت و آوارگی تنگ گردانید و چون پیش از ورود بهادران نصرت‌نشان و قبل از رسیدن وقت مکافات طایفه قطغان، سهراب‌بی، سرکرده آن گروه خذلان‌پژوه، به اجل طبیعی رخت هستی از عالم هستی کشیده بود و مضراب بی‌نام، پسرش که جانشین او گشته و تار قانون ادب گسسته و ابریشم کج‌آهنگی بر طنبور ناسازی بسته و چون بخت خود از مقام ناراستی سربرآورده و راه بغی و طغیان می‌پیمود و ساز مخالف می‌نواخت، بعد از رسیدن افواج قاهره وقت را تنگ و خود را در کام نهنگ دیده و فرصت اجتماع جمعیت کثیر نیافته، ناچار به چهار پنج هزار سوار جرّار از نامداران آزموده‌کار اوزبکیه- که همراه او بودند- در یک فرسخی قندوز طرح مقابله و مجادله انداخت و دلیرانه و متهورانه به عرصه قتال و میدان جدال تاخته، به کار رزم و پیکار پرداخت و چون آتش کارزار و شعله گیر و دار از طرفین اشتعال و نیران رزم و پرخاش در شعله‌زنی و برق‌افکنی کمال یافت و به شگرف‌کاری اقبال این برگزیده ذو الجلال، آن رهگرای بادیه وزر و وبال، قرین خذلان و نکال گشته، رشته جمعیت‌شان از هم گسیخت. ناچار شکسته و خسته از بی‌حمیتی به عار فرار دل‌بسته به‌سمت قلعه امام- که هفت فرسخی قندوز واقع است- رفته، مضراب کج‌آهنگ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۴

با برادر کوچک داراب و ریش‌سفیدان بی‌نام و ننگ و آقسقالان دلتنگ، به آهنگ گوشه‌گزینی بگریخت و غبار عار فرار بر فرق روزگار خود بیخت. اکثری اسیر سرپنجه تقدیر و الجه غازیان اقلیم‌گیر گشتند. در این کارزار اموال و افراس و غنائم بسیار به‌دست دلاوران ظفرشعار افتاد و سردار مزبور موازی پنجاه هزار گوسفند با عریضه مشعر بر مبارک‌باد این فتح نمایان به درگاه سپهرتوأمان فرستاد و اسرایی که گرفتار پنجه قدرت غازیان شیر شکار شده بودند، همه را مرخص و آزاد ساخت و چون قطغانیه سکنه طالقان به

محض شنیدن آوازه آمدآمد لشکر ظفراثر، تمامی دواب و اسباب و اثاث البیت خود را گذاشته به جانب کوه فرار نموده بودند، بنابر آن مبارزان و بهادران جانفشان- که کوه و بیابان و بر و بحر در پیش اشهب برق‌عنان صرصر جولان ایشان یکسان است- متعاقب آنها مرکب دلیری انگیخته به آهنگ برآمدن کوه دامن عزیمت بر کمر همت بستند و آن ضلالت‌منشان را فرصت نفس راست کردن ندادە، از چپ و راست به محاصره پرداختند و آن جماعت را به حوزه اطاعت درآورده مطیع و منقاد ساختند و کل ایلات قطغانیه و اهالی قلعه قندز بعد از چند روز به حبل المتین استیمان تشبّث جسته، رشته اطاعت و فرمانبری به گردن انداختند.

مضراب بی‌چون حال خود را تباه و روز مراد را سیاه دید، ناچار از قلعه برآمده وارد معسکر فیروزی‌اثر گردیده، متعهد خدمتگزاری و متقبل رسم فرمانبرداری شد و رؤس منحوس آن طایفه را که در حین معرکه کین غازیان ظفرقرین آورده بودند، بر مرقد مرحمت و غفران، حاجی علی خان مستوفی، کله‌منار ساخته به اوج عبرت و اعتبار برافراختند. مصرع:

«هرکس که چنان کند چنین آید پیش». چون سردار استدعا نموده بود که ارقام استمالت به سرافرازی مضراب بی‌رؤسای قطغانیه و فرامین شفقت‌آئین، به اسامی خوانین و جانفشان افغان و قزلباشیه- که در این سفر خدمت نموده‌اند- شرف صدور یابد. مسئول او درجه قبول یافته به موجب خواهش سردار، ارقام مرحمت‌فرجام مطاعه مرقوم گشته نزد سردار مشار الیه ارسال گردید که به هریک سرکردگان افغان و ازبک و قزلباش برساند و امور ترکستان را زود انتظام داده عازم درگاه آسمان‌جاه گردد.

در این ایام میمنت‌انتما خاطر جهانگشای عالم‌آرا به حال‌پردازی رعایای بلاد و امصار و برایای هر ولایت و دیار متوجه گردیده عبد الصمد خان درّانی محمودزیی، حاکم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۵

اولکای معمور پیشاور را به سرداری خطه کشمیر سرافراز گردانیدند و حکم قضا جریان به امضاء پیوست که مشار الیه با قشونهای پیشاوری و مهمندی و یوسف‌زیی سکنه جبال الکای مسطور و با دیگر طوایفی که در آن حوالی سکنی دارند، برای تأدیب و گوشمال سکهه جیون وخامت‌مآل، متوجه حواشی لاهور شود و به اتفاق بازجنگ خان، حاکم محالات اربعه و خواجه عبد اللّه خان ناظم لاهور و خواجه میرزای نایب ناظم مذکور بر سر لاهور شتافته، آن را از چنگ کجروان مخالف‌کردار برآورده و به صوبه‌دار و مباشران و عمال شهر مزبور سپرده، عازم خطه کشمیر گردد و خوانین و حکام و عمال ولایات عرض راه را با قشونهای آنها برداشته، شهر کشمیر را به حیطه تسخیر درآرد و ارقام فیض‌ارتسام به سرافرازی خوانین و رؤسا و سرکردگان و زمین‌داران و راجه‌ها در باب دادن قشون به خان مذکور، شرف اصدار یافت.

در این ایام به تقدیر رب قدیر غالب امره، محمد تقی خان شیرازی در دار الملک کابل جان به جان‌آفرین سپرد و بنابر ارتکاب صوالح اعمال و اختیار محاسن افعال، دولت نیکنامی با خود برد. حضرت اعلی از اصغای این واقعه متأسف گشته به جایزه راستی و عبودیت مرحوم مزبور، بازماندگان او را تسلیت تلقین صبر و قرار و تعلیم مصابرت و اصطبار فرموده، مطلق العنان و مختار ساختند که هرکس راغب به توقف رکاب باشد بماند و هرکس اراده وطن یا قصد جای دیگر داشته باشد عازم گردد. و چون مرحوم مزبور مالیات ولایات دیره‌جات و ملتان را از سرکار دیوان اجاره گرفته مبالغ خطیر باقی‌دار بود، بنابر آن عمّال دفترخانه همایون سررشته‌داران و محرّران او را به پای حساب طلبیده به تفریغ و تنقیح محاسبه و مطالبه بقایا پرداختند. پادشاه مروت‌منش فتوت‌کیش نظر به حق خدمت و جان‌سپاری محمد تقی خان راضی به مواخذه و مطالبه بقایای او نشده، از زبان فیض‌ترجمان ارشاد فرمودند که تقی خان در این دولت ابدمدت حق خدمت دارد. مروت و فتوت پادشاهانه اقتضای آن نمی‌کند که بعد وفاتش از بازماندگان او از سرکار اعلی بازخواست به میان آید. آنچه از بقایای مالیات کثیرا و قلیلا متوجه او بود، بالکلیه بخشیدیم. هیچ کسی از ارباب دفاتر به حال بازماندگانش مزاحم نشود و از روی مکرمت و عنایت، جمعی از جماعت اچکزی به همراهی منشیان مرحوم مأمور شد چنانکه همراهان متعین اقوام مغفور مزبور را از اناث و ذکور با احمال و اثقال موفور سالم و غانم به کشتی درآوردند و لنگر از

کشتی برگرفتند و دعاگویان به مقصد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۶

خود رفتند. مصرع:

«اللّه اللّه این چه فضل است و کرم»

بنازم فضل و افضال مفضل ذو الانعام و احسان محسن منعام که عطای حاصل اقلیمی به بی‌کس یتیمی، از کمترین عطایای اوست و بخشش گنج قارونی به شکسته‌پا خاتونی از سهل‌ترین بخششهای اوست. دریا را که به جود و سخا بر زبانها افتاده، به کف جود این ابر نوال چه مناسبت؟ زیرا که در عرق‌فشانی سعی و قطره‌ابری جهد، تا غواص نفس نشود و هزار جا نفسش تنگی نکند، از کیسه صدف دری به‌دست نیاورد و سحاب کف بذل و ایثار این شهریار نامدار و خدیو کامکار بی‌تعب انتظار، خرمن خرمن زر و گوهر به جیب و آستین سایلان می‌سپارد و معدن زر و سیم را که به بخشش و عطا مشهور گشته، به زربخشی این معدن برّ و نوال چه مشابهت؟ بلی، سینه کان تا صد جا به نشتر و تبر نخراشند، قراضه زری و شوشه طلایی نیابند و همت عالی این حاتم دوران، بی‌سوال و اظهار، به طیب خاطر، گنجهای شایگان به بینوایان و مفلسان ارزانی دارد. ببین تفاوت راه از کجاست تا به کجا؟! سبحان اللّه، مردم این عهد سعادت‌مهد چه طالع رسا و بخت والاـ دارند که در مظله ظلّ عدالت چنین پادشاه باکرامت جا دارند و از نوایب روزگار و تقلبات لیل و نهار، محفوظ و مصون به کمال خرمی و بی‌غمی به سر می‌برند. بی‌غایله تصلّف و شایبه تکلّف از مبادی آفرینش الی الحال در رعیت‌پروری و کرم‌گستری و مظلوم‌نوازی و ظالم‌گدازی و ترفیه رعایا و تسلیه برایا و تألیف قلوب و خواطر و تسخیر دلهای شکستگی‌مآثر و ایمنی مسالك و آبادی ممالك و تفریق حق از باطل و تمییز دانا از جاهل و کثرت لشکر و حشم و وفور عبید و خدم، هیچ پادشاهی به این جامعیت کمال و کمال جامعیت قدم بر عرصه روزگار نگذاشته و هیچ ملکی این همه صفات ملکی نداشته!

سبحان من تحیر فی ذاته سواه‌فهم و خرد به کنه کمالش نبرده راه الهی، تا زمین ساکن است و فلك دوار، قطب پابرجاست و کواکب سیّار، روی زمین در زیر نگین این مظهر اتمّ و اکمل جهان‌آفرین، و ختلی خوش‌خرام سلطنت و دولت ابدقرین، در زیر زرین این شهسوار میادین دولت و دین باد

شرح نهضت الویه ظفرنشان از دار الملک کابل به جانب هندوستان

چون فصل تموز و موسم تابستان حرارت‌اندوز، در کابل به انقضا رسید و سورت و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۷

حدّت گرما منقضی گردید، رایات عالیات- که به سان الف‌های انا فتحنا استقامت آیات است- به نیت غزو و جهاد در حرکت و کوکبه جهانگشا- که به آیت فتح مظهر است- به عزیمت ترویج دین قویم و ملت مستقیم در نهضت آمد. بیست و دوم ماه حج روز شنبه که با شب جمعه در سعادت پهلو می‌زند، کما قیل «بارك اللّه سبتها و خمیسها» منزل بتخاك که شگون به خاك افگندن اصنام بود، مقر خیام فلك‌احتشام گردید و غلغله «رَبِّ أَنْزِلْنِی مُنْزَلًا مُبارَکاً» از هر جانب به اقطار عالم پیچید. بعد از پنج روز، از آن منزل فیض‌شامل، عنان یکران گیتی‌نورد به جانب مقصد معطوف و همت جهان‌گشا به تأدیب سرکشان نخوت‌مند هندوستان مصروف فرمودند و شکارافگنان و صیدکنان و داد دهان، طی مسافت می‌نمودند و مراحل و منازل را رونق و نزاهت می‌افزودند. تا اینکه هشتم ماه محرم مکرم، چهارباغ ارم‌بنیاد جلال‌آباد از فرّ کوکبه عظمت و جلال رشك‌فزای باغ ارم گشت و مدت ده روز در آن باغ دل‌گشا بار اقامت انداختند و به سیر و تماشای سبزه و ریاحین و شکار درّاج و تیهو و طیور دیگر پرداختند.

در همین ایام که طبع بهار آثار پادشاه کامران متوجه سیر و گلگشت آن مکان بود، مار سیاهی که قدش سی زرع بی‌کم و زیاد و

دم آتشینش آتش‌افروز کوره حداد و دم درازش چون اختر دنباله‌دار، مولد بلا و فساد و بر درختی پیچیده بود، به‌نظر انور درآمد. خسرو شیر شکار فورا کمان هلال‌نشان در کف قضاآثار گرفته، به یک ضربت تیر قدر تأثیر، کار آن موذی به انجام و اختتام رسانیدند. بنازم به قدراندازی پادشاه والانظر که چنان بلای سیاهی را به این آسانی از سر مرغان بستانی واپرداخت بی‌مبالغه و اغراق، تیر آسمان‌پروازش چون ناوک قضا بی‌خطاست.

دهد مرغ هوا را آب پیکان‌مگر تیرش بود سقای مرغان

که از چنگش نجسته هیچ نخجیرنی تیرش بود از بیشه شیر حضار مجلس بهشت‌آئین و باریابان صحبت فیض‌آگین، از این کار دست‌بسته، غریق حیرت و تعجب گشته زبان به مدح و ثنا و لسان به مدحت و دعا گشادند

الهی تا که نور مهر تابان‌مه نو را کند گل در گریبان

بود پاینده این ظلّ الهی‌مطیعش عالم از مه تا به ماهی بعد فراغ سیر و اصطیاد از چهارباغ جلال‌آباد، نهضت همایون اتفاق افتاد و از هر سو مبشّر اقبال، بشایر فتوحات بر کمال می‌داد در عرض راه چاپار، بازجنگ خان حاکم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۸

چهارمحال و عبد الصمد خان- که به گوشمال باغی طاغی کشمیر و تخلیص لاهور دلپذیر از تسلط بیدادگران باطل‌پذیر مأمور شده بودند- عرایض نیازآئین آن نوئیان ظفرقرین، به وساطت مقربان محفل خلد تزیین گذارنید و از فحاوی مطاوی آن استیصال سکهه جیون مدبر مغرور و فتح لاهور به وضوح انجامید. شرح این فتح سترگ و نصرت بزرگ که به سطوت اقبال ابداتصال و صولت عساکر فتح‌سگال مقدمه فیروزی و امید بهروزی گردیده، بر این منوال است: سابق مذکور و مسطور گشته که سکهه جیون نمک‌به‌حرام بدسرانجام، به اغوا و اضلال غازی الدین خان بدمآل، با گروه بسیار در رسیده، بازجنگ خان حاکم چهارمحال را در سیالکوت محصور گردانیده و سید جمیل الدین خان از شاه جهان‌آباد به لاهور وارد و به حکومت آنجا سر غرور می‌خارید. در این اوقات خجسته‌آیات که اخبار انتهاض پادشاه مظفرفیّاض، اعادی مخذول را دل‌گداز و زهره آب‌ساز گردیده و مع ذلک عساکر نصرت‌مآثر به سرکردگی عبد الصمد خان در حوالی و حواشی لاهور و برادر بازجنگ خان قریب چهارمحال رسیده و تواتر ورود و وصول افواج بحر امواج پادشاهی، مخذولان خذلان‌شعار را بی‌طاقت گردانیده، به رنگ صف گلنکان که از صدای بال‌افشانی باز و عقاب از هم پاشد، متجنّده سکهه جیون به مجرد اصغای اخبار قیامت‌آثار متفرق گردیده، به اطراف و جوانب، چون اوراق خزان‌دیده آوارگی گزیده و برادر بازجنگ خان که به کمک خان مزبور متعین و مأمور گشته، از منازل و مراحل گذشته برادر خود را پیوسته، هردو برادر به موافقت یکدیگر و معاضدت اقبال پادشاه دادگر، به تعاقب گریختگان هزیمت‌نشان، پاشنه‌کوب رسیده، خون بسیاری از آن طایفه بی‌حقیقت، به صمصام خون‌آشام بر خاک ریخته، برای زاغ و زغن از اجساد شقاوت‌مواد آن گشتگان بی‌سداد، رنگ فراخ عیشی ریخته و عبد الصمد خان سردار و زلی خان، قوریساول‌باشی سرکار دولتمدار، به اتفاق دیگر خوانین عالی‌مقدار، در یک فرسخی لاهور رسیده، نزدیک دریای لاهور، محاذی معبر دریا خیام سطوت التیام برپا کردند و قدم ثبات و قرار به قتل و اسر مخالفان بدسیر افشردند.

جمیل الدین خان برج و باره حصار شهر را مستحکم ساخته با جمعی غفیر و سپاهی کثیر، بیرون حصار بر ساحل دریا مقابل اردوی خوانین نصرت‌کردار، در باغ پندیمل فرود آمده به مقابلت لشکر قیامت‌حشر پرداخته، زهی اراده باطل، زهی خیال محال! ندانست

تاریخ احمدشاهی، ص: ۲۹۹

که باطل را با حق، دعوی ستیز بیجاست و خطا را با صواب، اراده آویز خطاست. کسی را که چشم خرد رمدین و دیده هوش سبل‌آگین بود، البته پا از حد فراتر گذارد و بر سر نخوت و استکبار آید، آخر الامر به لطمه مکافات اعمال از پا افتد و تا به خود جنبد، به صدمه لطمات سزای سیئات از جا رود، چنان افتد که هرگز برنخیزد. صدیق بیگ خان که از ذریات آدینه بیگ خان

پرتلبیس بود، طرف گذر شاه بلاول به ادوات و آلات پیکار از زنبورک و تفنگ محکم کرده و امثال آن پای ثبات و قرار بی‌حاصل افشرده، سد شوارع و مداخل و ضبط سفاین و معابر ساحل را مانع عبور عساکر فتح‌مآثر شناخته به این شغل لاطایل پرداخته، به زعم ناقص و گمان قاصر خود کاری ساخته و پی نبرده که تائیدیافتگان ازلی را دریا و کوه عایق و مانع و سیل تند و تیز را خشت و دیوار و خس و خار، رادع نیست. دریا حق‌گزینان راستی‌منش را چون موسی کوچه می‌دهد و باطل‌پژوهان را چون فرعون فرومی‌برد و در راه منتسبان این دولت حق‌نشان، اگر صد سد سکندر پیش‌آید، در یک لحظه چون پشته و ریگ از پا درآید و اگر دریای عمان در برابر ملازمان صلابت‌آئین این دولت ابدقرین در جوش و خروش آید، در یک آب خوردن به خاکش نشانند و آبش بریزند.

بالجمله عبد الصمد خان و زلی خان که قوانین رزم‌پیکار و قواعد جنگ و گیر و دار از حضرت پادشاه ملک‌گیر اقلیم تسخیر آموخته و فنون جدال و قتال از چنان پادشاه ظفرنشان فرااندوخته‌اند، چون باز از سیاهی زاغ نیندیشیده و مثال شیر از هجوم روباه و خرگوش حسابی برنگرفته، تدبیری اندیشیدند و منصوبه نمودند که بی‌خبر و ناگاه از آب گذشته حق‌ناشناسان را به سزا رسانند. براین تقدیر پایاب تحقیق کرده و بلد راهدان از همان گروه شقاوت‌پژوه بدست آورده، نصف اللیل چند فرسخ دور از معابری که مخالفان بر آن توپ و تفنگ بسته بودند، رفته از گذر فریدانه گذشته به جانب مخالفان رفته رایت استیلا- افراختند و غازیان نصرت‌اندیش را مستعد دشمن‌کشی و خصم‌افگنی ساختند. چون این خبر جمیل الدین خان بیخبر شنید، به خود اندیشید که اگر به جنگ می‌پردازد و نایره کارزار مشتعل می‌سازد، تاب اقامت و طاقت استقامت ندارد و به فرض محال اگر رو به تحصین می‌آرد و صباحی چند به حرکات مذبوحی به سر می‌برد، خوانین شجاعت‌آیین صورت حال را معروض عتبه سدره‌مثال می‌نمایند و از حضور کثیر السرور، افواج بحر امواج متواتر و متوالی وارد شده فرصت گریز و فرار نمی‌دهد، در

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۰

این صورت جان به‌دربردن امکان عقلی ندارد. لاجرم صرفه کار در عجز و الحاح و استیمان صلاح وقت دیده و در مقام کمال نیاز آمده شهر را خالی کرده، با مال و حال روانه شاه جهان‌آباد گردید و روز جمعه دهم محرم الحرام خوانین عالی‌مقام وارد معموره لاهور و متصرف آن بلده معموره گشتند. در این حال رقم همایون معلی در جواب عرایض عبد الصمد خان و زلی خان به سرافرازی آن‌دو فدوی عقیدت‌نشان، در خصوص حکم ضبط شهر لاهور دلپذیر و اختیار تأخیر در اراده کشمیر تا نزول میمنت‌شمول اردوی ظفرمآب در ضلع پنجاب، شرف ایراد و عزّ نفاذ بخشید. خوانین عبودیت‌آئین به تبعیت حکم دولت قرین پرداختند و حفظ لاهور و ضبط امور آن بلده، واجب شناختند.

در شرح ورود مسعود جنود فتح‌اثر و نزول فیض‌شمول وفود نصرت‌پیکر به الکای پیشاور

در اول میزان که خورشید نورافشان بار دیگر مآثر اعتدال و عدالت بر روی روز آورد و کفتین لیل و نهار را در کشیدن متاع ساعات برابر کرد، نسایم اعتدال شمایم، باغ جهان و جهانیان را خرمی بخشید و روایح فوایح ریاحین و بساتین را لباس زرین پوشید، پادشاه زمان و فرمان‌فرمای جهان، در اوایل ماه صفر سال مذکور چون جان در بدن و روح در تن، به الکای پیشاور درآمد و خلایق و عباد را از فیض‌بخشی داور فیاض، شجر مقاصد و مطالب به برآمد. عدالت را پایه برافزوده و سخاوت را بلند رتبه فرمود. در ایام عدالت‌فرجامش چه یارا که قوی‌دستی پنجه بی‌دست و پایی برتابد، یا والادستگاهی بر بینوای حال تباهی دست ستم یازد؟ در عهد عدالت‌پرورش، کبوتر بی‌پر از خون عقاب بر ناخن خود حنا بسته و منقار کبک بر باز و شاهین چند کلاغ گرفته؛ به پیروی معدلتش اگر مور ضعیفی به جنگ فیل برخیزد، عجیب نه و به قوت سرپنجه نصفتش اگر پشه نحیفی در برابر نمرود نخوتی واایستد، غریب نه.

به نور عدل از آن سان بست آیین‌کز او بیت الشرف شد خانه زین

ذکر وفات شاه‌زاده دیان در ایام اقامت اعلام ظفر علامت در الکای پیشاور

سانحه کلفت‌اثر ملال‌گستر که قلم در بیان آن گریبان چاک و خامه در شرح آن چشم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۱

نمناک دارد، معروض پایه سریر فلک‌نظیر گردید که نخل زندگانی شاهزاده دیّان علیه الرحمهٔ و الرضوان، به خزان اجل طبیعی از برگ و بار انفاس عاری و آن قدسی‌پیکر به قضای باری، در بطن خاک متواری شده، از استماع این خبر ملالت‌اثر غم و الم متوافر و حزن و کلفت متکاثر، به مزاج تقدّس‌امتزاج ساری شد. الحق در عالم امکان دردی بالاتر از درد فوت فرزند نیست و هیچ رنجی زیاده‌تر از فقدان خلف دلبند نیست، لیکن چون ذات بی‌همال پادشاه حق‌آگاه، بنابر دوام توجه به مدار فیاض، مهبط تجلیات رضا و تسلیم و مطرح اشراقات خبرت قویم است، دل به رضا و صبر به قضا، مغفرت آن پاک‌روان قدسی‌طینت مسئلت فرمودند، «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ».

چون مقرر شده بود که سرداران عظام و گردن‌فرازان واجب الاحترام با قشونهای هر جا و مقام، بر سبیل ایلغار، در عرض راه به اردوی فیض‌آثار ملحق شوند، به اطاعت امر واجب الااذعان در ایام اقامت الویه نصرت‌نشان در الکای پیشاور، عساکر نصرت‌اثر و قشونهای ظفرپیکر، متواتر و متوالی از هر نواحی و حوالی به الصاق اردوی معلی سرمایه‌یاب سعادت سگالی گشتند. سپاهی که اعداد حساب و شمار، از شمار آن قاصر و کواکب و نجوم به ازدحام و هجوم آن لشکر فیض منظوم برابر نباشد، مجتمع و فراهم شد.

زهی سپاهی که در ثبات و قرار سرآمد شجاعان روزگار و از دلیری و دلاوری در معارک چون علم پابرجا و پایدار می‌باشد.

القصه در همین ایام خان جان خان سردار ولایات موضوعه هندوستان- که به تأدیب قطغانیه به جانب ترکستان رفته بود- از انتظام اشتات مهام آنجا فراغ یافته، مضراب بی‌ولد سهراب بی‌قطغان و پسر حاجی بی‌منگ والی با جمعی دیگر از رؤسای ترکستان را با پنج هزار قشون به رسم یورغه‌مال در جلو انداخته و غاشیه بندگی سرکار عالم‌مدار زیب دوش آنها ساخته، با جمیع سرداران و سران- که مصدر خدمات نمایان و فدویت شایان شده بودند- در حضور معلی رسیده به دولت بساطبوس اشرف، مفتخر و ممتاز و سرمایه‌یاب افتخار و اعزاز شدند. جملگی سران و سرداران به صلات و جوایز از امثال و اقران متمایز و سرکردگان ازبکیه و دیگر طوایفی که از ترکستان به اردوی فیض‌نشان رسیده بودند، به عطای اسب و یراق و خلاع زرین و یراق به درجه سرافرازی فایز گشتند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۲

ذکر انتهاض موکب ظفرپرور از الکای پیشاور و شرح صادرات و واردات عرض راه و وقوع فتوحات گوناگون به تفضلات اله

پادشاه معدلت‌گستر به تاریخ بیست و دوم ماه صفر المظفر، به همعنانی تائیدات خالق اکبر و همرکابی توفیقات آفریدگار دادگر، رایت‌افراز معرکه فتح و ظفر گشته طریق منزل مقصود پیمودند و به‌جهت اوج‌گیری شاهباز بلندپرواز همت و تعلیم قواعد ملک و ملت، مقرر فرمودند که ثمره شجره دولت و جهانبانی، دوحه حدیقه حشمت و کشورستانی، نور چراغ جهان‌افروزی، جوهر شمشیر کین‌توزی، فروغ اختر سروری، آب گوهر نیک‌اختری، فارس مضمار جرأت و شجاعت، مقدمهٔ الجیش جیوش فتح و نصرت، شاهزاده فریدون‌فر خورشید کلاه، تیمور شاه، با ده دوازده هزار نفر از سپاهیان غضنفرفر و لشکریان شیرشکار اژدردر، اقبال‌آسا دو منزل پیشاپیش مقدمه دولت و بختیاری و طلیعه فوج فیروزی و کامکاری و خان جان خان سردار با سپاهیان جرّار تحت خود، چون سایه در رکاب خورشید ملازم آن نیّر اوج ناموری و نامداری باشد و در عرض راه هرکه از اهالی و موالی هندوستان به رهبری

بخت سعادت‌نشان، به عنق منکسر از در انقیاد درآید، پادشاه‌زاده والاگهر به شمول عنایت و مرحمت از خاکش بردارد و سایه‌نشین مظله امن و امان نماید و هرکه از تهی‌کیسگی نقد عقل و شعور، راه تمرّد و خلاف پیماید، خرمن هستی او به آتش صاعقه‌بار شمشیر آبدار غازیان جلادت‌شعار سوخته نابود فرماید و در حین رخصت پادشاه‌زاده، سپهرمنزلت را در آغوش عاطفت کشیده و مورد عنایات و عطیات بی‌نهایت گردانیده، امرا و اعیان را در تبعیت و اطاعت آن مرشدزاده عالم و عالمیان مأمور ساختند. شاهزاده عالی‌کوکب انجم‌موکب، از تصوّر رنج دوری و مهجوری حضور لازم السرور متأثر گردیده و آب در دیده گردانیده، رایت فتح‌آیت ملک‌گیری برافراختند و بیست و سیم شهر صفر، خسرو دادگر رعیت‌پرور، علم نصرت و فیروزی و لوای عالم‌فروزی، مرتفع و آسمان‌سا ساخت. چون پیشتر به حکم قضا جریان جسر مستحکم از سفاین بر بحر اتک مهیا و چون اساس عهد صادق‌نفسان مستقیم و پابرجا شده بود، بعد از ورود فیض‌آثار بر ساحل آن قلزم ذخّار، لشکر قیامت‌نهیب و سپاه نصرت‌نصیب- که چون سیل نوبهاری عرق‌فشان تیزگامی و به رنگ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۳

ابر آذری قطره‌ریز سبک خرامی بود- دسته به دسته و طایفه به طایفه به توزک و سامان از دریا گذشت و موکب مسعود بعد از عبور افواج بحر امواج عابر گشت.

در عرض راه، ایلچی آدینه بیگ خان با عریضه ضراعت‌نشان وارد اردوی معلی و ملتمسات او که متضمن بهانه پیرانه‌سری و ضعف قوای بشری و استدعای منشور فیض گنجور امان و امن و صدور حکم توقف در جا و مسکن بود، معروض پایه سریر اعلی گردید. امر هدایت‌بهر صادر شد که قبول التماس عجز اساس او در پیشگاه لطف عمیم آن همه نیست، لیکن اگر خان مسطور از جبهه‌سایی آستان اقبال مهجور و از سجده عتبه عزّ و جلال دور باشد، ظاهربینان قاصرنظر، این اهمال و امهال او ناشی از عدم اطاعت و انقیاد توهم کرده، او را به عصیان و طغیان متهم خواهند ساخت و ظهور توقف و تأخیر او دیگر حکام و عمّال حوالی و حواشی پنجاب را در واهمه و اندیشه خواهد انداخت و این تخیلات دور از کار، برهم‌زن سررشته اعمار جهانی خواهد گردید و شعله آتش جهانسوز بالا خواهد کشید. خیریت او در این است که بهانه‌ها را بر طاق نسیان گذاشته بی‌واهمه و وسواس روی نیاز به آستان سپهرمماس آرد و جبین‌سایی نیاز بر در دولت ابدطراز، سرمایه افتخار و اعزاز انگارد و خاطر جمع دارد که در ساعت شرف‌اندوزی حضور کرامت‌گنجور، به رخصت انعطاف، سعادت خواهد اندوخت و چهره حال به نور اعطاف و الطاف سلطانی خواهد افروخت، و الّا راه سیل به زنهار عساکر خونخوار، به خاشاک مکر و حیل نتوان بست، به فسانه و فسون روبه‌بازی از چنگال شیران بیشه شجاعت سالم نتوان به‌در جست. از آنجا که ستاره بختش در احتراق و طینتش مخمّر به نفاق و شقاق بود، بخت خوابیده‌اش از خواب درنیامد و ایام تیره‌اش به سر نیامد.

همچنان نکبت کلافه می‌کرد و سری از مآل‌اندیشی برنمی‌آورد. از تبه راهی به جواب خطاب کامل نصاب لب نگشود و سبیل عصیان پیمود. چون افواج نصرت امواج- که عمان را نهیب صولتش زهره آب و نهنگ را شعاع سیوف سلول با آب و تاب بهادران، چون ماهی جگر کباب کرده، به تصادم و تلاطم بحار مواج از آب جهیلم عبور فرمود و لب دریا از بوسه‌ربایی سمّ خیول نصرت‌شمول آبروی ابد حاصل نمود. به انهای منهیان و اخبار مخبران به مسامع علیه رسید که آدینه بیگ خان بی‌حمیت، جمعیت کثیر فراهم آورده، به تعیین قشونها مداخل و مخارج ولایت تحت خود را مستحفظ ساخته، خود با سی چهل هزار سوار و توپخانه بسیار و دیگر ادوات پیکار، در جلال‌آباد متوقف گشته و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۴

دیده رمدین خود را به غبار بی‌بصری آغشته، اراده باطل دور از کار دارد و جراحات بی‌منفعت می‌خارد. از وصول اخبار منقصت‌آثار آن باطل‌پژوه بو الفضول، آتش خشم و جلال نایب نبیل ایزد بی‌همال، التهاب و اشتعال یافت و در همان حال خان جان

خان سردار با فوجی از فوج مقدمهٔ الجیش، مأمور به دفع و رفع آن خار صحرای ضلال گشت.

سردار کثیر الاقتدار بر وفق امر فیض‌آثار، از رکاب دولتمدار پادشاه‌زاده عالی‌تبار جدا و جاده‌پیما شده، پانزده روزه راه در سه روز طی نموده به اتفاق اسد اللّه خان نایب ایشک آقاسی‌باشی و اخلاص قلی خان هوتکی و ولی محمد خان جوانشیر و محمد صالح خان و محمد حسین خان خبوشانی و چراغ خان کرد و دیگر خوانین نامدار و قراولان آزموده‌کار، قریب موضع ماکووال رسید و به اظهار قراولان معلوم گردید که چهار پنج هزار سوار از قشون آدینه‌بیگ خان تبه‌روزگار، به سر مسالک و مداخل و استحفاظ حوالی و مناهل در موضع مذکور بادپیمایی و هرزه‌درایی دارند و خس و خار بی‌اعتبار وجود خود را عایق و مانع عبور و مرور سیلاب می‌انگارند. در این اثنا آن مخاذیل عنید و مجاهیل مرید به اتکای کثرت و اعتضاد وفور عدت، از حصار سنگر برآمده از یمین و یسار اسب تاخته و شمشیرها آخته، به مقابلت سپاه فیروزی‌رایت شتافتند. سردار باتمکین و وقار، کثرت اعدا و قلت احبا را به‌نظر نیاورده، مستظهر به افضال الهی و معتضد به اقبال عدومال پادشاهی، به مقتضای «کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً» با دلیران جرّار و شجعان نیزه‌گزار، پای ثبات و قرار افشرده و دست به شمشیر برده به حملات متوافره دشمنان نکبت‌آئین را از پیش برداشته و اکثر سران و رؤسای آن حزب ادبار را از صدر زین در صف نعال زمین به خاک و خون انباشته.

ز بس سر فتاد از کران تا کران‌زمین گشت سرکش‌تر از آسمان

ز مغز دلیران در آن دشت کین‌سری بود پر مغز، گویی زمین بقیهٔ السیف که هنوز اجل موعودشان نرسیده بود، به پای فرار و هزیمت، از آن معرکه قیامت‌هیبت- که نمودار «یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِیهِ» بود- بدر جستند و به لشکر آدینه‌بیگ خان پیوستند. به نیروی بازوی اقبال بی‌زوال، سرگشتگان بادیه ضلال را شکست درست کماهی رسید و غلغله سوره الفتح لشکر عدومال به گوش ماه تا به ماهی رسید. سردار رفیع‌مقدار کیفیت این کارزار و قتل مردم کثیر از آن گروه ادبار و فرار بعضی برگشته‌بختان سیه‌روزگار، به وسیله قلم ضراعت‌نگار معروض سده گردون‌اقتدار و سپاه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۵

تحت خود را به سرعت رفتار به جانب مقر و مسکن آدینه‌بیگ خان برگشته‌اختر تیره‌روزگار، جاده‌پیمای ایلغار نمود.

آدینه‌بیگ خان واقعه ماکووال و تشریح و مجروح شدن لشکر بدمآل شنیده، متزلزل گردید. پیش از ورود سردار و وصول لشکر ظفرشعار، سی هزار سوار جرّار اوزبکیه و غیره که چون هجوم حشرات الارض، خارج از شمار و به رنگ ازدحام ذرات هوا افزون از احصار بودند، در دوابه گذاشته و فرصت حمل احمال و تحمیل اثقال نیافته، بنه را جابه‌جا پرتافته با پای اضطرار و فرار، با دلی پربیم و باطنی از غم دونیم، به جانب لکهی جنگل- که مقر و مقام اشرار بدفرجام و ملجأ و ماوای دزدان بدانجام است- روآورد. در خلال این حال، غازیان کاصحاب دین در مسکن آن بدآئین رسیده، به بار صمصام خون‌آشام آتش‌افروز جدال و خرمن‌سوز هستی و زندگی آن حق‌ناشناسان زشت‌مآل گردیده، اکثری را قتیل و اسیر و بسیاری را جراحت‌پذیر ساخته، به تصرف غنایم و کسیب پرداخته، توپخانه بسیار با افیال کوه‌تمثال آسمان‌نمودار- که از آن اصحاب فیل بر جا مانده- با جباخانه و دیگر اسباب ضمیمه غنیمت نموده، رایت‌افراز فتح و نصرت و عبرت‌آموز دیگر متمرّدان بدسیرت گشته، ماجرا را به تفصیل و تشریح به خاک پای توتیاآسای پادشاه عدوبند کشورگشا نوشته، از آنجا که راجه جمون و غیره به استظهار قلل جبال و ارتفاع اتلال- که توصیف راه‌های باریک پرپیچ و خم آن را خامه تاب نیارد و از وصف سنگینی آن زمین‌های سنگلاخ، سخنهای متین سستی بنا بار آرد- سر از قبول انقیاد باززده در مضایق کوهستان که مزالق اقدام خیالهای آسمان‌پیماست، متواری شده در ایصال سورسات و ادای باج و خراج قریات متهاون و متقاعد گشتند و از اتباع اوامر عالیه درگذشتند، لاجرم به پاس قانون جهانداری و حفظ سررشته نظام عالم‌مداری، جوقی از خوانین و غلامان سرکار خاصه شریفه که از اشعات بوارق سیوف برهم‌زن صفوف، چشم مریخ را خیره و از لمعان رماح مسلول، دیده مبارزه فلک را تیره می‌سازند، به تنبیه و تأدیب زیاده‌سران نخوتمند و طلسم‌گشای کوههای فلک‌مانند،

مأمور شدنـد. پلنگان دشت هیجا و شـیران بیشه وغا، چون کمان خانه‌بدوشـی گزیده و بسان تیر موزه آهنین پوشـیده، راه می‌رفتند و ماننـد پیکـان تیر پی‌کـار می‌گرفتنـد، دست را به کارفرمـایی و اسـلحه را به کـارگری و افراس را به راه‌بری درآورده، دل اعـدا را از دلاوری به باد و دلیران را جان‌ستانی یاد می‌دادند. دلیران چابک‌دست در مساکن و مواطن آن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۶

روستائیان زشت‌فن، به‌دست یاری اقبال خدیو جهان، به تاخت و تالان و اسر جماعه ضلالت‌نشان، دست جرأت و جلادت گشادند و داد دلیری و دلاوری داده، رساتیق‌شان بالتمام عرضه نهب و تاراج ساختند و قری و مواضع را از حیّز انتفاع انداختند.

روز سـیوم که اردوی فلک‌خیم، یک فرسـخی جمون را مهبط و منزل ساخت، راجه آنجا از خواب غفلت بیـدار و از مآل‌کار خبردار شده در استیمان و اختیار اطاعت خدیو ممالک‌سـتان، صرفه کار خود شناخته، سه لک روپیه به طریق پیشکش و نعل بها مرسل نمود و طریق تقبّل اوامر و نواهی امنـای سـرکار والاـی پادشاهی پیمود. چون مهام ناحیه کوهسـتان صورت‌پـذیر سـرانجام و تمشـیت‌یاب انصـرام شـد، رایات فیروزی امارات از راه دامنه کوه جمون و رامپور و بهرام‌پور و آدینه‌نگر به دولت روانه گردیـد و توفیق و یاوری معلم وهـاب، از رودخانه‌های پنجاب، اردوی ظفرنصاب را سالم و غانم عابر گردانیـد. در اثنای توقف آن منازل نصـرت‌شامل، هـدم بنیـان فساد و عناد سـکان بـدنهاد که قصـبات و پرگنات پنجاب را از لاهور الی سـرهند، دسـتخوش تاخت و تاراج و ناوک بیـداد را آماج ساخته‌اند، در خاطر رعیت‌پرور خدیو دادگر لمعه ظهور انداخته، لهذا عالی‌جاه رفیع‌جایگاه عبد اللّه خان قورچی‌باشـی و جعفر خان قوللر آقاسی با طایفه‌ای از بهادران جگردار و سرداران سرگرم پیکار با جمعیتی شایان که،

شمار سپه بود از حد برونز طول امل عرض لشکر فزون به مدافعه آن بدسیرتان کم‌اصل مأمور و متعین شدند. مجاهدان نصرت‌نشان مثـل بلاـی ناگهان و چون قضای مبرم خـدای رحمان، از یمین و یسار دررسـیده، مساکن و مواطن آن ضـلالت‌کیشان را چون مرکز پرگار گرد گرفتند و بی‌دریغ تیغ بی‌زنهار در سـر آن بی‌سـر و پایان نهادند و از اجساد شـرارت‌مواد رجال و نساء آنها افاعی سـیوف اژدردم را طعمه دادند و اسـرا را در عنان انداخته به اردوی معلی آوردند و در سیاسـتگاه پادشاه سـریع الحساب شدید العقاب، مورد شمشـیر یاسا کردنـد. بعد از آن جهاندار جم‌اقتدار به همعنانی افضال رب العباد و هم‌رکابی اقبال خداداد، به اراده شاه جهان‌آباد طی مسافت می‌فرمود و در هرجا و مکان که نشانی از اهل بغی و طغیان پدیدار می‌شد، سپاه شیرصولت پلنگ‌سطوت، صفحه امکان را از نقوش باطله بی‌حاصـله آن فئه ضالّه، عاری و عاطل می‌نمود و اکثر سـرکشان و گردن‌فرازان را پای‌مال سم ستوران ساخته، جمعی را طوق بندگی در گردن فرمانبری می‌انداخت.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۷ سری کو نیاورده گاهی سجودبجز سجده تا حشر کارش نبود در این اثنا حکم همایون شرف نفاذ یافت که خان جان خان سـردار به مرافقت جوقی از دلیران نصرت‌شعار، سری به سرهند کشیده به تسلیه و تطمیه قلوب مرهوب سکنه آنجا پردازد و متوطنان آن بلده را مستمال ساخته، طوق اطاعت و انقیاد زیب اعناق آنها سازد.

سردار موصوف به فـدویت معروف، بر طبق حکم پادشـاه رحیم‌رئوف، وارد سـرهند شـده اکابر و اصاغر آنجا را اهتـدای فرمانبری و فرمان‌برداری خلیفه برحق نمود. عامه متوطنین آنجا از بیم سـطوت و جلادت این دولت ابدمـدت، سـر حساب شـده حلقه اطاعت در گوش و غاشـیه تبعیت بر دوش کشـیده، متقبّل ادای مراسم رعیت‌گری و پذیرای لوازم فرمان‌بری شدند. سـردار فدویت‌آثار، کیفیت زنهاریـان سـرهند معروض بارگـاه سـپهرمانند ساخته و در آن مکان رحل اقامت انـداخته، انتظار طلوع صـبح اقبال، یعنی ظهور طلیعه افـواج نصـرت‌منوال می‌کشـید. چون موکب گیتی‌گشـا قریب بهلول‌پور- که قریه‌ای است بر ساحـل دریـای سـتلج- وارد گردیـد، به عرض همایون رسید که پادشاه والاجاه عالم‌گیر و غازی الدین خان وزیر، از انتشار طنطنه ورود کوکبه ظفرآمود در فیل‌بند توهمات افتاده، چون فرزین کج‌گرا، از راستی رخ برتافته به تصورات فاسده و منصوبه‌های کاسده قشونهای بسیار و لشکر بی‌شمار- که چون تضـعیف بیوت شـطرنج خـارج الاحصا است- به کرنیل فرسـتاده، خیال محال جـدال در سـر دارنـد و تخم عناد در مزرع تصور باطل

می‌کارند. سبحان اللّه ذره بی‌قدر را در سر افتاده که با خورشید عالم‌تاب ستیزد و قطره ناچیز در ظرف تنگ خود جا داده که با بحر ذخّار آویزد و نمی‌داند که ذرّه از رویافتگی جناب آفتاب نمودی دارد و نمی‌شناسد که قطره تنگ حوصله ظرفیت آن از کجا آرد که با بحر سربرسر گذارد؟

نمی‌دانم چه خواهد کرد حیرت با حباب اوکه دریا عرض طوفان دارد و او یک دل‌تنگ است مقرّر فرمودند که امیر الامرای العظام، جان‌نثار خان حاکم و صاحب‌اختیار مالیات دیره غازی خان به استحفاظ سرهند متوقف باشد و خان جان خان سردار ممالک موضوعه هندوستان، عنان عزیمت به جانب شاه جهان‌آباد منعطف سازد. شاه پسند خان میر آخورباشی سرکار خاصه شریفه به همراهی سردار مذکور مأمور شد که به مرافقت سردار مصدر خدمات بوده، نخست کار قشون هندوستان که در کرنال صف‌آرای بطلان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۸

و خذلان شده‌اند، تمام ساخته و آن جماعه را به طعن سنان جان‌ستان از پیش برداشته و خاطر از این مهم واپرداخته، به جانب شاه جهان‌آباد راه‌پیمای صدق و سداد گردد و غازی الدین خان مکرآئین را به تک‌تک پا متنبه نموده به اتفاق سردار مومی الیه به تسخیر شاه جهان‌آباد پردازد و آن مصر جامع را مهبط انوار عدالت سازد.

در بیان ورود رضا قلی خان ایلچی پادشاه هندوستان به اتفاق قلندر خان درّانی و گذشتن مکتوب پادشاه هند از نظر فیض‌اثر خاقانی

در اوراق سابق سباق تحریر و سیاق تقریر یافته که ایرج خان، ایلچی هندوستان، به اتفاق قلندر خان درّانی، سفیر بارگاه جهانبانی، مرخص و مأمور و منشور هدایت گنجور، به نام وزیر هند مزبور گردیده و سفیر بارگاه عرش‌اشتباه، عند الترخیص موکد شد که زود به ایصال نامه همایون پرداخته، عجالتا عنان معاودت معطوف سازد و به ارجاع جواب و التماس کیفیات و خصوصیات آن ولایت پردازد که هرگاه هندوستانیان نظر به مآل کار انداخته، دفع غیرمشروعات و مناهی و ترک منهیات و ملاهی نمایند و حسب المرضی خاطر عاطر، سبیل ارتکاب امور مستحسنه بپیمایند، فسخ عزیمت آن صوب به عمل آید و جنود مسعود به‌سمت اقالیم دیگر عطف عنان نماید و اگر در معاودت خان سفیر توقف و تأنی به ظهور رسد، شهباز بلندپرواز همت علیای نواب همایون اعلی در فضای آن دیار، جلوه بال‌افشانی خواهد فرمود و جناح اقبال به شکار صعوه‌منشان آن صحرا خواهد گشود.

القصه بعد از رسیدن سفیر، وزیر هندوستان بر در احتیال زده در ترخیص ایلچی سرکار خاصه شریفه اهمال کرده، در تحریر جواب تجاهل و تغافل به ظهور آورده و مضمون درون خدیعت مشحون آن بود که بلکه بنابر توقف ایلچی و وقوف مکث طویل در مراجعت او، رایات جهانگشا به انتظار سفیر در همان نواحی متوقف خواهد گردید و عزیمت شاه جهان‌آباد به ظهور نخواهد رسید و در این حیص و بیص موسم سفر هندوستان منقضی خواهد گردید. چون باطن حق مواطن پادشاه حقانیت دستگاه، به تضییع نفوس و سفک دما رضا نیست و در جمیع امور مخطور خاطر حق‌پسند آن است که اگر بدون زبان‌درازی سفیر تیر و زبان‌بازی قاصد شمشیر، معظمات مهمات

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۰۹

سرانجام‌پذیر گردد، بهتر از آن‌که تفنگ قیامت‌آهنگ بر سر شور آید و شمشیر اژدردم، دهان به خون‌ریز گشاید و عالمی را عرضه تلف نماید. لهذا قریب دو ماه در ولایت عرض راه مکث و درنگ فرمودند و به انتظار ایلچی و اطلاع ماهیات آن حدود و به تأمل و تأنی طی شوارع می‌نمودند، تا آن‌که بعد ورود جنود مسعود، به ساحت ارجمند در سرهند، غازی الدین خان از خواب غفلت درآمده به ته کار وارسید و فهمید که قوت معارضه با لشکر قیامت‌اثر بالقوه او نیست و طاقت مقابله با چنان افواج سطوت‌امواج ناچار قلندر خان درّانی را با رضا قلی خان نامی- که از مردم جام خراسان است- از طرف پادشاه خود به رسالت مرخص نمود و

نامه یک‌جهتی شمامه از زبان عالم‌گیر شاه به جانب حضرت اعلی و مراسله مخلصانه از جانب خود به وزیر اعظم دستور معظم، شاه ولی خان مرقوم و مرسول ساخت و به تقبیل فرمان اشرف مستدعی انصراف و انعطاف عساکر گردون‌مآثر گردید و بنای مکر و احتیال گذاشت که شاید به فریب و تأویل و خدع و تسویل مراجعت عساکر فتح‌آیت صورت گیرد و در لباس بندگی و اخلاص آن مکار، کار خود را از پیش برد.

نقل مراسله پادشاه هندوستان «تا ابلق خوش‌عنان لیالی و ایام و اشهب عنبرفام شهور و عوام، در گرم‌جولانی و سبک‌عنانی بی‌اختیار است و قطب آسیای فلک در سکون و اصطبار ناچار است، آن اورنگ‌آرای سلطنت و سریرپیرای دولت، مظهر تائیدات الهی، مورد برکات نامتناهی، زین دودمان عزّ و علا، خاصه خاندان مجد و اعتلا، مهر سپهر بختیاری، سپهر مهر کامکاری، شمع فروغ‌افزای بزم مخالصت و مصادقت، چراغ شبستان موالفت و موافقت، گوهر تاج دولت و اقبال، خورشید مشرق عزّ و جلال، مروّج قوانین دین متین، قامع بنیان کفره ضلالت‌آئین، از تصاریف دهر ناهنجار و تقالیب سپهر بی‌مدار، در حفظ پروردگار مصون و محروس بوده، جالس سریر خلافت ابدی و قاعد اورنگ سلطنت سرمدی باد! بعد طی تکلفات عرفیه و تصلفات رسمیه و شرح مراتب صدق و صفا و اظهار مراسم مودت و ولا، منکشف ضمیر بیضانظیر می‌گردد: نامه نامی و صحیفه گرامی- که لخلخه‌سای مشام اتحاد و عطر پیرای دماغ محبت و وداد بود- در حینی که نسایم بهارستان افضال واهب متعال طراوت بخش‌ریاض خاطر یک‌جهتی مآثر داشت، به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۰

صحابت عالیجاه لایق المرحمت والاحسان، قلندر خان درّانی، پرتو وصول انداخته به روایح فوایح و داد و ولا، سرورافزای باطن مخالصت‌مواطن گردید.

کجا نسبت به رنگ لعل یا آب گهر داردعطوفت‌نامه صافی‌دلان قدر دگر دارد بر ضمایر مرآت‌نظایر روشن‌دلان آیینه‌خاطر، پیداست که در عالم امکان و جهان کون و مکان هیچ امری از امور، شریف‌تر از محبت و مودت و لطیف‌تر از اتحاد و موالفت نیست و هرگاه ظهور این لطیفه شریفه در عامه خلق اللّه مثمر خیر کثیر باشد، چون فیمابین دو بزرگ گروه الهی که بار جهان و جهانیان بر دوش و شاهد مرادات عالیه در آغوش دارند، تحقیق این مرابطت صورت گیرد، به طریق اولی منتج بدایع نتایج والا و واصل الاصول مطالب دلگشا خواهد بود.

الحمد اللّه و المنّه که این بنای عالی و اساس متعالی، در شهرستان جان و جنان این نیازمند درگاه ایزد منّان و آن ممهّد جهاد عدالت و احسان، معمار قدرت الهی و مهندس صنعت نامتناهی، به رنگی مشید و مستحکم ساخته که تا انقراض عالم و بقای نوع بنی آدم از پا ننشیند و از جا نرود. آنچه در خصوص انتشار مآثر دین مبین و هدم بنیان کفره ضلالت‌آیین زیب تسطیر پذیرفته، در ایام ماضیه و ازمنه از سابقه از بی‌اعتنایی پسر محمد شاه که به حسب اتفاق نه بر سبیل استحقاق، به پادشاهی هندوستان سر غرور برافراخته، وزیر سراپا وزر او که بنابر غلو تشیّع، تارک سنت و جماعت بوده، دستیاری ضلالت‌منشان دکن می‌نمود، از روزی که اورنگ سلطنت به جلوس ابدمأنوس این نیازمند جناب قدوس مزیّن و دیباچه خلافت ابدقرین، به نام این برنواخته لطف رحمانی معنون گشته، رایات کفر و ضلال منکوس گردیده و به خاک بی‌اعتباری خوابیده و اعلام دین مبین به استقامت تمام سر به عیوق کشیده، به جای شور ناقوس زمزمه تکبیر برپاست و در عوض ترانه «یا صنم»، غلغله «یا صمد» بلندآواست و این سجیه رضیه روزافزون است و تمام دیار هند از برکات رواج شریعت غرّا مشحون، الحمد للّه علی ذلک العطیه البهیه. مرقوم قلم مشکین رقم گردیده که برای اعلای اعلام شریعت بیضا و ملت غرّا، سیر و گلگشت اقالیم و امصار، مطمح نظر حق‌نگر می‌باشد، و الّا غیر از مهر و وفاق و محبت و اشفاق با بنی نوع انسان امری دیگر محظور خاطر حقیقت‌مظاهر نیست. از آنجا که محبت و اتحاد و یک‌جهتی و وداد فیمابین از قرار واقع واقع و این معنی در تمام عالم به شیوع عام شایع است، لهذا دل محبت منزل به دریافت مواصلت صوری، اشتیاق به درجه کمال دارد و تحصیل این امر برکت‌اثر را بر جمیع مهام راجح و اقدم می‌شمارد. الحق جایی که ملتقای دو پادشاه معدلت‌دستگاه می‌گردد،

بر سپهر برین و فلک علیین تفوق می‌جوید و به هم رسیدن دو

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۱

سرافرازکرده الهی از عالم اجتماع بحرین و اقتران نیرین متصور است و آثار برکات و فیوضات آن به همگی ذرات کائنات واصل و متواصل می گردد، لیکن در این ایام میمنت‌انتظام که جیوش رعد خروش و افواج عمان امواج، به‌شمار اوراق اشجار و عدد ذرات خورشید نوربار، از اطراف و جوانب بلاد و امصار، به عزیمت استیصال کفار فجّار، در رکاب همایون ما فراهم آمده، به جانسپاری و جانفشانی دامن سعی بر کمر بسته‌اند، در صورت ورود مسعود فارس مضمار سلطنت به این حدود، اگر از عامه لشکریان- که اکثر آن مجاهیل و نادان‌اند- در هنگام التقای جنودین مسعودین، جمعی را با هم آویزشی رو دهد، رفته‌رفته به خلاف رضای طرفین کار دگرگون گردد و امور منافی خلوص محبت به ظهور پیوندد و مرغوبات به منافرات می‌انجامد. لهذا در این هنگام اگر این عزیمت در حیّز تأخیر افتد و تا وصول وقت معهود و زمان مرصود در گرو توقف باشد، احسن و بالفعل سرایر ضمایر جانبین به وسیله اسفار و سفیر مکشوف خاطر دولتین علّیتین شود اصلح و ابین می‌نماید؛ و الّا خاطر ملکوت ناظر به احراز مسرت ملاقات بهجت‌آیات مشتاق و آرزومند است و تیسیر این امر سرور اثر خیلی دلپسند.

المنهٔ للّه تعالی که بنای پابرجای عهد و پیمان مشیّده مستحکمه دولتین مقدستین در کمال تشیید و استحکام است و ترصیص این بنیان محبت‌اقتران موجب سرور باطن مودت مقام، باقی ایام سلطنت و خلافت جاوید به کام و مستدام باد!»

چون عالم‌گیر پادشاه از تسلط و تجبّر وزیر خود دل‌گرفتگی تمام و از سوء اطوار حق ناشناسی آن مکار، رنج مالاکلام داشته و الحق که استیلای مرؤوس بر رئیس و غلبه تابع بر متبوع ظلمی است صریح و ستمی است وقیح، لهذا پادشاه والاجاه عالم‌گیر، خواجه‌سرای محرم معتمد خود را بالاخفای والسر، در ایام ترخیص نزد قلندر خان درّانی سفیر بارگاه عظمت مبانی فرستاده پیغام داده بود که شوقمندی دریافت صحبت کثیر المسرت جهان‌دار کشورستان، کشور دل را بدان‌سان احاطه نموده که شرح آن در دفاتر گنجان نیست و نامه‌ای که از این جانب غازی الدین خان قلمی ساخته، خاطر ما اصلا به مضامین مندرجه آن رضا نیست. الویه ظفر طراز البته به سیر شاه جهان‌آباد اهتزاز یابد و جنود نصرت‌آئین بی‌توقف به این صوب شتابد که این معنی مقوی دین متین و مؤید تخلیص این محب از چنگ شریر عنید خیانت‌آگین خواهد بود. اصلا به توجیهات و تاویلات غازی الدین خان مزموم الصفات مراجعت به عمل نیاید که در صورت معاودت الویه ظفرآیت، اساس دولت گورکانیه متخلل و بنای قصر شریعت در این مملکت متزلزل

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۲

خواهد شد.

حضرت پادشاه رحیم مظلوم‌نواز ظالم‌گداز، ترجیح خادم بر مخدوم نپسندیده و مهیای حمایت و دستگیری پادشاه هند گردیده، نامه نامی و صحیفه گرامی در جواب رقیمه شاه والاجاه عالم‌گیر به این مضمون دلنواز مرقوم خامه عاطفت‌طراز فرمودند که:

«از حرکت اعلام نصرت امارات، مقصود بالذات اعلای رایات دین قویم و ملت مستقیم است.

بدون حصول این مطلب والا مراجعت وفود نصرت‌نمود صورت ندارد و سوادنامه برکات‌مواد که به خط و انشای فصاحت‌پیرای عالی‌جاه سعادت خان منشی‌باشی، در پاسخ رقیمه پادشاه هندوستان مرقوم و به صحابت رضا قلی خان سفیر این جانب روانه شده آن‌که «تا ادهم فلک دوار به حکم پروردگار سریع رفتار است، گلشن خاطر اتحادمآثر سلطنت و شوکت پناه حشمت و ابهت دستگاه، فارس مضمار شهامت، مصدر آثار ضرامت و وجه حدیقه بسالت، مشیّد ارکان شجاعت، موسس بنیان جلالت، عنوان صحیفه نامداری، دیباچه نسخه کامکاری، قره باصره دولت و اقبال، غرّه ناصیه سطوت و اجلال، از فیض جویبار رحمت ایزد متعال و چشمه‌سار مکرمت دادار بی‌همال، سرسبز و شاداب و ریان و سیراب بادا! بعد ابلاغ تحف دعوات و ارسال تحایف یکتادلی و موالات، مرفوع ضمیر منیر مهر تنویر می گرداند که در این ولا عنبرین شمامه مشروح به این‌که انتظام مهام ممالک دکن، بنگاله و

غیره از قرار دلخواه منتظم و سایر امور اقلیم هند منصرم گردیده، قلمی و مرسول شده بود، صحابت سفیر آن دولت علّیه رسید و چون مشعر بر خبر صحت آن زبده دودمان سلطنت بود، ابواب مسرت و شادمانی را بر روی خاطر همایون گشود. در حینی که عالی‌جاه قلندر خان درّانی به اتفاق ایرج خان ایلچی آن والادستگاه مأمور و مرخص شده، مقرر گشته بود که ایلچی مذکور بعد اطلاع بر اموری که به تجدید در آن مملکت حادث گردیده، به سرعت مراجعت نموده مقدمات را کما و کیفا، به عرض والا برساند. اگر در معاودت سفیر صادق التقریر و ارجاع جواب نامه محبت‌شمامه مکث و درنگ واقع شد، رایات فتح بنیاد به جانب شاه جهان‌آباد، نهضت و حرکت خواهد نمود. در این بین تجدّد وقوع امور پر شور و شین، در آن ملک مکرر به عرض رسید و ایلچی نیز معاود نگردید و در موسم سفر هندوستان مهلتی قلیل باقی ماند. لابد عنان خیول نصرت‌شمول، به آن سمت معطوف گشت. در منزل خانپور از توابع سرهند، سفیر دولت ابدپیوند به اتفاق رضا قلی خان ایلچی آن پادشاه ارجمند، وارد شده مطالب و مقاصد را لسانا معروض نمودند. چون انصراف زمام جنود ظفرارتسام، از این منازل موجب توهمات بیجای ظاهربینان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۳

جاهل و شیوع اراجیف باطل بود، الویه ظفرطراز به جانب مقصد نهضت فرمود. ان شاء اللّه تعالی در اقرب ایام ملاقات صوری حاصل می‌شود و صدق و کذب تقاریر اهل تزویر به تنقیح می‌رسد و سراج وهّاج دین حق‌امتزاج، در ظلمت‌سرای هند از سر نو روشن و منوّر می گردد و نواب همایون ما را از قبول سلطنت، غیر از افراختن اعلام شریعت سید الانام و تنویر چراغ ملت واجب الاحترام، امری دیگر منظور و ملحوظ نیست. بعونه تعالی، تجدید قصر متین مذهب مبین در این ارض کفرآئین استحکام تمام می‌یابد. پیداست که تائید و تقویت اسلام و دین بر ذمّه سلاطین شریعت‌آئین نقش وجوب دارد. لهذا همگی همت علیا در ترمیم کاخ این امر خیر منحصر می‌باشد تا به مقتضای «کلکم راع و کلکم مسئول عنه» در روز جزا به دیوان عدالت خدا مأخوذ نباشیم.

غم دین خور که غم غم دین است‌همه غمها فروتر از این است باقی ایام دولت مستدام باد!»

بعد ترخیص ایلچی حضرت عالم‌گیر خان جان سردار و شاه پسند خان میر آخورباشی که با جوقی از دلاوران تهمتن‌تن و جمعی از بهادران صف‌شکن، چند منزل پیش تعیین شده بودند. مشار الیهما با قشون نصرت‌آما به کرنال رسیده با سپاهیان هندوستان صف‌آرای جدال و معرکه‌پیرای قتال گشته، با لطمات و صدمات دستبرد بهادرانه، فوج نکبت‌موج را عنان‌تاب هزیمت و جمعی غفیر را طعمه شمشیر شیرصولت ساختند و راه عبور و مرور عساکر ظفرآمود از خس و خار واپرداختند و توپخانه آنها با جمیع یراق و اسباب به تصرف درآوردند و مژده حصول این فتح سترگ به وسیله عرایض معروض بارگاه خلافت‌پناه کردند و خود به عزیمت تنبیه معاندین و مخالفین حوالی و حواشی شاه جهان‌آباد رهگرای هدایت و سداد شدند و مواکب ظفرکواکب به تاریخ شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۶۹ آبروی‌افزای منزل سون‌پت گردید.

در بیان ورود موکب مسعود به قصبه سون‌پت و وقوع آویزش فیمابین چرخچیان نصرت‌نشان و افواج هندوستان و هزیمت یافتن آن باطل‌پژوهان و شرح دیگر سوانح آن سعادت‌توأمان

بعد از وصول نصرت‌شمول کوکب مریخ‌صولت پادشاه قضاقدرت به منزل سون‌پت، به انهای منهیان معروض گردید که غازی الدین خان در هندوستان ملهار رای و راگهو و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۴

شمشیر بهادر و انتمای کنسر مرهته دکنی را که در اقطار هندوستان به مزید جلادت شهرت دارند و از مدتی وزیر مکار با این جمع هم‌زبان و همداستان است و به اعتضاد و استظهار این باطل‌پژوهان فجّارتازان است، با چهل هزار سوار پیش‌آهنگ به استقبال مجادله جنود ظفرآمود، پیش جنگ نموده و متعاقب آن نجیب خان افغان با پنجاه، شصت هزار قشون افاغنه و غیره طوایف ادبار ردایف و

توپخانه کثیر از جانب وزیر شریر راهی گردیده و وزیر مدبر در خلف آنها به اتفاق خوانین و امرای هند با سپاه بی‌عد و فیلان کوه‌شکن بی‌حد و توپهای آتش‌دم و بانهای آسمان‌پیمای افعی‌سم، از محوطه شهر برآمده عازم نبرد می‌باشد. حضرت سلطان سلیمان‌مرتبت به عزم مدافعت آن حزب ادبار و نکبت، منزل سون‌پت را- که قلعه محکم دارد- منزل استقرار و محل قرار قرار داده، به فال مسعود «رَبِّ أَنْزِلْنِی مُنْزَلًا مُبارَکاً» بار اقامت در آن مهبط کرامت گشاده، برای هر فرقه و گروه از سپاه فلک‌شکوه، منازل و موارد مشخص نموده، امر فرمودند که بر دور و اطراف نصرت‌اکناف اردوی معلی سنگر مهیا و مراسم حزم و احتیاط را برپا دارند و طرف شام که چرخچی آفتاب جهانگرد رایات خطوط شعاعی را متوجه عرض مغرب و ماه سیمین‌کلاه، یزک نور و ضیا و طلایه فروغ و بها را مأمور به پاسداری اردوی کواکب سازد، طلایه‌داران خبرت‌نشان لشکر نصرت‌بنیان، به پاسبانی و نگاهبانی اطراف و جوانب سنگر پردازند و چشم بیداری و هوشیاری به رنگ عیون نجوم، شب همه شب برهم نزنند که حزم مقدمه فتوحات و احتیاط طلیعه صبح سعادات است. بهادران ظفرتوأمان بر حسب ارشاد مرشد دوران عمل نموده آئین پاسداری و بیداری و لوازم خبرداری و هوشیاری معمول و مقرر داشتند و کشکچیان بیدارمغز چون دولت بیدار، از شام تا بام چشم برهم نزدند و نگاهبانان هشیاردل، پاس امر خداوند عادل داشته، تمام شب اخترشماری کردند.

روز دیگر حکم اعلی به شرف نفاذ پیوست که فردا هنگام طلوع مهر انور و ظهور سپیده سحر، جملگی سپاه نصرت‌پناه یراق بسته و خود را به سلاح آراسته، در صحرای سون‌پت جلوه نموده، پیرایه شهود دهند. جوق‌جوق و گروه‌گروه و دسته‌دسته و انبوه‌انبوه، جداجدا از یکدیگر در صحرا ایستاده انتظار طلوع خورشید گیتی‌افروز کوکبه نصرت‌اندوز سواری نواب همایون ما باشند. چون سپاه سیه‌فام هند شب از بارقه ماهچه علم خورشیدی انهزام یافت و لشکر نصرت‌اثر نورانی پیکر خورشید جهان‌آرا به عرصه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۵

جهانستانی شتافت، عساکر نصرت‌مآثر که البرز و بیستون در برابر صلابت‌ثبات و قرارشان، برجا نمی‌ماند و شیرفلک از حدت ناخن شمشیر آتشبار آنها از ناخن و چنگال سپر می‌افکند، به فرمان قدرتوأمان خسرو مالک‌رقاب، مسلح و مکمل و مهیا و مرتب گشته، مانند سیل بی‌زنهار در جوش و به رنگ بحر ذخّار در خروش آمدند.

به میدان گزیدند آرامگاه‌ز آهن قبا و ز آهن کلاه

یلاق غرق آهن ز پا تا به فرق‌چو جوهر که باشد به فولاد غرق

پی حفظ مرغ روان در بدن‌شده درع و آهن قفسهای تن

ز آهن‌قبایان به صحرای کین‌حصاری پدیدار شد آهنین

لباس بدن کرده برنا و پیرزره‌های آهن به جای حریر

گرفتند شیران به فولاد دست‌چو شیر آهنین پنجه شد مشکل است

ز خفتان و از جوشن و درع و خودزمین سربه‌سر دشت فولاد بود

ز آئینه‌پوشان به دشت وغاشده چاردیوار آهن به پا

در آن آینه، دیده از هر کنارعدو چهره مرگ خویش آشکار

اتاقه نمودار بر خود زرهما بر سر بیضه گسترده پر

سواران جنگی به دشت مصاف‌صفی برکشیدند چون کوه قاف

ز انبوهی نیزه در دشت کین‌سنان رست گویی ز روی زمین

سنان منصب سربلندی گرفت‌علم پایه ارجمندی گرفت

چو قدّ پری‌پیکران دلپذیرنموده علم در لباس حریر

از این سوی خاقان کشورگشای که حکمش نهد بر سر چرخ پای

شه ظلم‌فرسای عدل‌آفرین‌سکندر لوای سلیمان‌نگین

ز جوهر سراپا چو شمشیر پرز درج خلافت فروزنده در

علمهای فتح و ظفر برفراشت‌به ترتیب افواج همت گماشت پادشاه مشتری‌طلعت مقارن طلوع آفتاب پا در رکاب جوزا انتساب گذاشته، سوار باره آسمان‌هیات، چون قطب فلک استقامت، در میدان جلالت، به تمکین سلطانی ایستاده، زهی باره فلک شکوهی که ماه سریع السیر، از رشک سرعت جولانش، داغ کلف بر رو نهاده و شرم نرم‌رفتاری‌اش صبا و شمال را سر به صحرا داده.

چو خورشید آن سمند غیرت برق‌کند یک روز طی از غرب تا شرق

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۶ خوی‌افشان است خوی سرکش اوچو یاقوت آبدار است آتش او

سم این آسمان جولان ز مسمارثوابت را به چرخ آرد چو سیّار

گه جستن ز یالش غرب تا شرق‌سیاهی کرده دود آتش برق

عدو از توسنت زیر و زبر بادرکابت حلقه چشم ظفر باد سپاهیان نصرت‌نشان و غازیان ظفراقتران را فنون دشمن‌افگنی و شئون لشکرشکنی تعلیم می‌نمودند و نوادر تدابیر ملک‌گشایی و بدایع منصوبه‌های عالم‌آرایی که دستور العمل سلاطین اقالیم‌گیر و سرمشق ملوک عالم تسخیر باشد، به مقتضای مراحم جبلی، دلنشین ملازمان فرمان‌پذیر و بندگان دارانظیر می‌فرمودند

به رنگینی سخن را آب داده‌حدیثش گوش گل را تاب داده

شود رایش چو زینت‌بخش عالم‌سکندر کی ز آیینه زند دم

به دانش کی فلاطونش قرین است‌فلاطون خم‌نشین او دلنشین است

خلایق را ز دین آگاه کرده‌که احیای علوم این شاه کرده

علوم دلپسند آن جهانگیرحدیث است و اصول فقه و تفسیر هرچند غازی الدین خان وجود آن نداشت که خسرو جم‌اقتدار به ذات همایون و نفس تقدس مشحون، متوجه مدافعت او شوند، بلکه جمیع پادشاهان اقطار عالم و تهمتن‌تنان والاهمم به اتفاق هم، اگر در برابر یکی از منسوبان این دولت ابدمدت جمع شوند، جا گرم نکرده و مجال شمشیر از نیام کشیدن نیافته، از پا درآیند و راه هستی به سر بپیمایند

مخالف گرفتم که باشد شجاع‌ز سهمش کند پردلی را وداع لیکن خسرو والانظر بلنداختر، به رعایت قانون حزم‌گزینی و محافظت قاعده عاقبت‌بینی- که از اطوار پسندیده عقل بلند و آثار برگزیده خرد ارجمند است- خود به ذات مظهر تقدیس و نفس نفیس، مصدر این حرکت بابرکت و منشأ این امر باکرامت شده، بر طبق قاعده ظفرفایده، به ترتیب افواج میمنت‌امواج متوجه گشتند و با آئینی که چشم سلاطین والاشان را حیرت فزاید و ملوک ذو الاقتدار را تماشای این آئین‌گزین دیده خرد خیره نماید، چرخچی و قراول و تیب هراول و قلب و جناح و میسره و میمنه سراپا فوز و نجاح، بر نمط محمود و طرز مسعود معین فرمودند و سایر اسباب جدال و قتال از توپخانه رعد مثال و تفنگ برق‌آهنگ، بر منوال گزین مقرر نمودند.

علم‌های فتح و ظفر برفراشت‌به ترتیب افواج همت گماشت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۷ نخست آن شهنشاه کشورگشای‌گزید از پی خویش در قلب جای

جهان را چو خورشید در زر گرفت‌چو دل جای در قلب لشکر گرفت

چو شد فوج قول از وجودش قوی‌برافراشت قدر آیت خسروی

هراول تعین گشت در پیش فوج‌چو در پیش دریای مواج موج

قوی شد یسار و یمین سپاه‌ز گردان خصم‌افگن و کینه‌خواه بعد از ترتیب و تسویه صفوف فتح مألوف، رأی جهان‌آرا بر آن قرار

گرفت که بنه و اغرق همایون و اردوی فیض مشحون را به سرکردگی عالی‌جاه مراد خان درّانی جارچی‌باشی، در نواحی سون‌پت گذاشته، موکب نصرت‌کوکب به همعنانی فتح و ظفر و محفوف عون ایزد داور، موید به تائید عنصر تقدس‌پرور، روانه پیش شود و هر جاه اثری از مخالفان بطلان‌پژوه مرئی و نمودار گردد، هنگامه گیر و دار چیده و سپاهیان ظفرنشان سرگرم پیکار گردیده، به میامن اقبال عدو مال، تیغها آخته و اسبها تاخته، خصمان بدکردار را از پیش برداشته از صدر زین به زمین آرند.

چنان فتنه برخاست از هر کنارکه پرفتنه شد سربه‌سر روزگار

قضا کرد از این گنبد فتنه‌خیزبه دامان خود آتش فتنه، تیز

ز خواب گران فتنه برداشت سرپر از فتنه شد خلق با یکدیگر

ز هر گوشه چون چشم خونریز یارسر فتنه دارد دیگر روزگار

به روی زمین آسمان فتنه‌بیزز غربال خورشید شد فتنه، بیز

جهان سربه‌سر شد پر از اشتلم‌کلید در عافیت گشت گم

بر اسپ اجل بست زین آسمان‌به ملک عدم عالمی شد روان

دلیران جنگی به صد کرّ و فرپی خون هم بسته از کین کمر

گرفته به کف قبضه‌ها بی‌دریغ‌همه داده دست ارادت به تیغ

چنان گرد برخاست از دشت کین‌که بگذشت خاک از سپهر برین خان جان خان سردار بعد اتمام کار مستحفظان کرنال، از یسار شاه جهان‌آباد از آب جمنا عبور کرده، به شاه دره و پترگنج رسیده به جوش و خروش طبل و نفیر و برق‌افگنی لمعان شمشیر، زهره‌آب‌ساز اعادی ناساز و شاه‌پسند خان میر آخورباشی سرکار عالم‌مدار، به پهار گنج رایت‌افراز و دشمن‌گداز گردید. طایفه مرهته دکن در هر سمت به هجوم مور و ملخ یسالها بسته به اظهار تجلّد و تکبّر مقابل غازیان متهوّر نمودار و بادپیمای

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۸

بلندپروازی استکبار بودند و دست جسارت از آستین جرأت برآورده و به تکبر فرعونی و نخوت نمرودی، گرم‌عنانی می‌نمودند. بهادران صف‌شکن و غازیان رستم‌فکن که بالای والای علم و سنان را از رقائیب شاهدان بلندبالا فرق نمی‌کردند و ابروی شمشیر را با هلال عید از یک سر می‌شمردند، از غایت دلیری و جگرداری، سپر را رو نمی‌دادند و پس سر می‌کردند و از نهایت دلاوری، رجزخوانی مبارزان را غزلخوانی بلبلان چمن می‌دانستند و در وقت حمله‌آوری بر رستم و افراسیاب می‌خواندند، تا طرف شام در هرجا و مقام، دشمنان را از پا می‌انداختند و روی زمین را از گلگونه خون مخالفان گلگون و شفق‌رنگ می‌ساختند. بی‌اغراق و مبالغه، آتش جنگ به آن رنگ اشتغال یافت که شیر فلک از التهاب آن بیم داشت که مبادا بسوزد و خورشید گرم‌رو از سطوت آتشبازان تیزدست، آتش زیر پا داشت که زود بگریزد. غبار سم ستوران، روی هوا را تیره و چشم مهر و ماه را خیره ساخت. تهاجم دود و باروت و تفنگ، آسمان نوی بر روی هوا پرداخت.

چه گویم من از توپ نام و نشان‌به شکل، اژدهایی است آتش‌فشان

در آن داوری گاه کین و جدل‌چو گردون به بیداد گشته مثل

دمش چون دم اژدها شعله‌بارود بر زمین لیک گردون‌سوار

ز دود دلش با خدا، جو پناه‌کزو تا به مرگ است یک کوچه راه

ز بس گرم گردید بازار کین‌تفنگ گشت فواره آتشین

ز گرمی داروی آتش‌نهادفواق تفنگ دم به دم شد زیاد

ز دود تفنگ گشته ابری پدیدکزان ابر باران آتش چکید بالجمله زورین دستان قوی‌دل، یکران جرأت تاخته، تزلزل در بنای ثبات و

قرار مرهته دکن و سپاه هند انداخته، از اجساد مقتولان پشته‌های بلند و اتلال آسمان‌پیوند بر پا ساختند و از طرف دیگر شاه‌پسند خان با قشون همراهی خود تیغ بی‌زنهار بر دشمنان آخته، کشتی استقرار آن غریقان لجّه ادبار را در چار موجه اضطراب انداخته، اکثری را خاک‌نشین هلاک و جمعی را به زخمهای جان‌ستان سینه‌چاک نمود.

دلیران به کف اژدهای تفنگ‌ز هر سو رسیدند سرگرم جنگ

هزبران جنگی چو شیران مست‌به خصم‌افگنی برگشادند دست

ز جنبیدن لشکر از هر کران‌زمین گشت از جا چو دریا روان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۱۹ ز سر بس که میدان پر از کشته شداجل پایمال سر کشته شد از چرخچیان لشکر نصرت‌نشان که جامه فتح در بر و خود نصرت بر سر داشتند، در آن روز فیروز، آن همه لشکرشکنی و خصم‌افگنی به ظهور آمد که اگر رستم و افراسیاب در این معرکه می‌بودند، از دست و پنجه این آهن‌دستان رنجه می‌شدند و سالم نمی‌رستند.

اگر سام و تهمتن در برابر این بالادستان زبردست می‌آمدند، از بی‌طاقتی و بی‌خودی مبتلا- می‌شدند و سلامت از معرکه بیرون نمی‌جستند. القصه جماعه مرهته را از صدمات حملات مردانه مردان فولادپنجه، دل از دست و دست از کار رفت و با جمیع رؤساء و سرکردگان هند به رنگ فوج کلاغ که از صدمه شاهباز متفرق و پریشان گردد، یا چشم رمددیده که از نور چراغ مژگان به هم زند، از هم پاشیده، سالک طریق هزیمت و فرار و خاک‌افکن فرق حمیت و اعتبار خود گشتند و عنان‌تاب گریز از مقرّ قرار گذشتند. غازیان کاصحاب دین سر به دنبال بادیه‌پیمایان انهزام گذاشته، مفسدان را در جویبار شمشیر سر به آب می‌دادند و آن بی‌آبرویان را به آب تیغ می‌راندند، تا سرداران مرهته که در عرصه خالی، طبل جرأت‌سگالی‌شان بلندآوا و در بیشه بی‌شیر، کوس دلیری آنها بلندصدا بود، سرکن پرکن چون مرغ نیم‌بسمل، سر از پا نشناخته، دم علم گوش قلم کرده، به سرعتی راه فرار سپردند که تا متهرا که واقع است چهل فرسخی شاه جهان‌آباد، نفس راست نکردند و دم آبی نخورند.

شد از باد تیغش پریشان غنیم‌چو زلف سهی قامتان از نسیم

پراکنده آن لشکر بی‌شمارچو از باد، اوراق گل در بهار

چو از یمن اقبال و عون الهزیمت به فوج عدو یافت راه،

سپاه ظفرپیشه از هر کناربکشتند از خصم، بیش از شمار

زمین شد ز بس کشته در دشت کین‌چو تصویر بی‌جان به دیبای چین

عدو را در آن دشت پرانقلاب‌عنان رفته از دست و پا از رکاب

یکی خورد تیغ حمایل به دوش‌دگر رفته از زخم خنجر ز هوش

ز دوش آن یک افگنده سر بر کنارکه باشد سبکسار وقت فرار

چو پایش نبود آن دگر تند و تیزبه سر قطع می‌کرد راه گریز

نه پروای ترکش، نه فکر کمان‌شکسته رکاب و گسسته عنان

به صد حیله، زان تندسیلاب سخت‌به ساحل کشیدند از ورطه رخت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۰

سرداران نصرت‌نشان، حقیقت این فتح نمایان و ماجرای فرار معاندان، به درگاه پادشاه جهان به این آئین عرضه‌داشت نمودند:

ظفر از خنجر اسلام دم زدمخالف چشم جرأت را به هم زد

هزیمت در سپاه بی‌سر افتادجگرها خون شد از چشم تر افتاد نجیب الدوله روهیله افغان، از معاینه حال مرهته ضلالت‌نشان و دیگر سپاه هندوستان تیره‌روان و دست‌برد بهادران جلادت‌توأمان، صرفه در جنگ ندیده و خلاص جان و روان در قبول اطاعت و انقیاد

فهمیده، به اراده استیمان با سردار نصرت‌عنوان خان جان خان ملاقات نموده با رفقا و انصار خود به معسکر سردار کثیر الاقتدار ملحق گردید و غاشیه اطاعت بر دوش و حلقه انقیاد در گوش کشید.

تا شاه لوای فتح افراخته است‌خورشید ز تیغش سپر انداخته است

از شورش بحر تیغ طوفان‌بارش گردون چو حباب اندرون باخته است چون علف اراضی سون‌پت کفاف دواب جنود فیض‌نمود نمی‌نمود و زیاده بر این، توقف در آن محل موجب زحمت دواب بود، مع ذلک غازی الدین خان مراسلات محبت فحاوی و مراسم موافقت را حاوی، به دستور اعظم وزیر معظم نوشته، سر حرف مخالصت باز و ترانه اتفاق و وفاق ساز کرده بود. پادشاه جرم‌بخش عذرنیوش، وزیر مزبور را به استمالت و تسلیت مشار الیه مأمور فرمودند. شاه ولی خان حسب الحکم المطاع با دسته تحت خود پیشتر متصل شاه جهان‌آباد رفته، مکانی که لایق نزول میمنت‌مقرون اردوی همایون و مدخر و منبت علف به قدر کفاف دواب و مواشی بود، انتخاب نمود و معروض داشت که اردوی کیهان‌پوی برکت‌خوی، از سون‌پت کوچ نماید و در این منزل نزهت‌آئین بار اقامت گشاید. منظور نظر شاه ولی خان آن بود که اگر غازی الدین خان به تحریک بخت بیدار و گلاب‌افشانی مواعظ هدایت‌آثار، از خواب و غفلت و بیخبری بیدار شده، به مسلک قویم عبودیت و بندگی و منهج مستقیم انقیاد و سرافکندگی قدم گذارد و خود را از تبه ضلالت برآرد، هم خود را از مهلکه جان‌ستان خلاص و هم عالمی را از سیلاب شمشیر ساحل مناص نموده باشد و الّا آنچه بیند از خود بیند.

حضرت خدیو تاج‌بخش کیهان‌ستان، شکارکنان و صیدافگنان، کوچ و حدود موضع نریله را- که وزیر اعظم دستور معظم منتخب و معین نموده بود- محیط انوار نزول تجلی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۱

شمول فرمود. شاه ولی خان وزیر نیز به شش فرسخی شاه جهان‌آباد رسیده، مراسله متضمن خیراندیشی طرفین و اصلاح ذات البین و رفع شور و شین و طلب غازی الدین خان به ملاقات نوشته، به صحابت ایلچی زبان‌دان سخن‌فهمی- که به طلاقت لسان و بسیاری خرد خرده‌دان موصوف بود- به شاه جهان‌آباد فرستاد و از ورود خود به مومی الیه اطلاع داد. چون غازی الدین خان قشون خود را بی‌دل و جگر باخته و مسلوب الطاقه و از هر طرف کوچه نجات و سلامت را بسته دیده و از قوی‌دستی غازیان نیز چشمش ترسیده بود، طوعا و کرها به ناچار و اضطرار به ملاقات رضا گردیده و جمعی از معتمدان و محرمان خود را پیش شاه ولی خان فرستاده پیغام داد که از سطوت نهنگان بحر هیجا و صلابت شیران بیشه وغا، بیم و هراس در باطن تزلزل مواطن از حد بیش دارم. اگر شما از راه دوستی در شهر شاه جهان‌آباد آمده خاطرم را از گرداب بیم و هراس برآرید، جا دارد. شاه ولی خان این مراتب را به وساطت معتمدی معروض جناب سلاطین‌مآب نمود.

در هنگامی که خسرو سکندر مرتبت از سون‌پت متوجه نریله بودند، در عرض راه مستدعیات غازی الدین خان را فرستاده شاه ولی خان به معرض عرض رسانید. حضرت قدرقدرت قضاصولت، بر سر سواری رقمی به خط خاص کرامت اختصاص، بدین مضمون هدایت اساس مرقوم فرمودند که رفتن آن فدوی بنابر غایت حزم و احتیاط در اصل شهر مناسب نیست، زیرا که غازی الدین خان آب‌زیرکاه است، مبادا خدیعتی اندیشیده باشد. باید که غازی الدین خان را پیش خود طلب نمایید و اگر مومی الیه مغلوب رعب و هراس شده باشد و از بیم سپاه اقبال به معسکر او نیاید، آن فدوی عبودیت‌کیش به احتیاط و هوشیاری تمام قریب شهر رفته و او را طلبیده ملاقات نماید. بعد از رسیدن این فرمان، شاه ولی خان وزیر به غازی الدین خان انها نمود که بالفعل مأمور به ورود شهر نیستم. هرگاه خوف و رعبی در دل شما باشد، برای رفع مظنّه و وسواس و دفع بیم و هراس، قریب شهر می‌آییم؛ شما هم از شهر برآمده ملاقات نمایید و از توهمات بی‌حاصل و وساوس لاطایل دل را واپردازید. غازی الدین به ناچاری تن به رضا داده و از شهر برآمده نزدیک شهر متوقف و به وساطت معتمدان خود بر این نهج پیغام فرستاد که هنوز بیم و هراس بر سراپای من مستولیست.

هرگاهی چند قدم بیشتر بیایید و این مضطر مضطرب را از بند هول و ترس برآرید، عین محبت خواهد بود. وزیر نیز قشونها را

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۲

جابجا گذاشته با دویست تن جرّار صف‌شکن مهیای پیش‌رفتن شد. خوانین و سرکردگان همراهی او اظهار نمودند که غازی الدین خان شش هفت هزار سوار همراه دارد؛ رفتن وزیر در میان اعدای کثیر، با این معدود، مقتضای عاقبت‌بینی و حزم‌گزینی نیست.

الغرض چون همراه بردن قشون بسیار موجب ازدیاد توهم و توحش مشار الیه بود و بدون ملاقات هم‌کار به تضییع نفوس و سفک دماء منجر می‌شد، لاجرم شاه ولی خان گوش به سخن خوانین و سرکردگان نداده و در جواب گفت که دلها از وساوس تهی سازید به توهمات بی‌جا نپردازید که اقبال عدومال شاهنشاهی در معارک و مهالک مؤید و مقوی مخلصان بااعتقاد و متزلزل‌ساز اساس عناد معاند بی‌سداد است. سخن بر این قطع نموده، راه مقصد سرکرد و در هنگام سوار شدن با اعیان در قفا سفارش نمود که لشکر یک جهت اثر، بر سر راهها رفته و خبردار و هشیار ایستاده چشم برهم نزنید. هرگاه غازی الدین خان خواسته باشد مراجعت کند، سر راه او را گرفته نگذارند که به جانب شهر برگردد. بعد این تأکید، به اتکای درع حفظ الهی و استظهار جوشن اقبال شاهی، به سرعت به‌سمت مقصد راهی گردید. از این طرف غازی الدین خان پیش آمده به مشار الیه رسید. بعد طی تعارفات عرفی از اسپان فرود آمده به اتفاق یکدیگر در پالکی نشستند و باهم سخن در پیوستند.

شاه ولی خان وزیر به اظهار رفق و دلاسا و دلداری و مدارا پرداخت و به کلمات وحشت‌زدای تسلی‌افزا، خان مزبور را به تکلیف دریافت سعادت حضور ساطع النور راغب می‌ساخت و مشار الیه از جگرباختگی و دل‌بای‌دادگی، معاذیر و حیل چند در میان آورده مستدعی آن بود که به شهر برگردد. در خلال این حال و اثنای این مقال، رفقای غازی الدین خان سراپا احتیال که از شهر می‌آمدند، دشت و صحرا را پر از لشکریان شجاعت‌نشان پادشاهی دیده این معنی را به گوش او کشیدند. غازی الدین خان در نجات بسته یافته و ثبات و قرار در مقابله عساکر جرّار به قوّت خود ندیده، ناچار سر نیاز به اطاعت و فرمان‌برداری فرود آورد و به اتفاق وزیر، عازم آستان‌بوسی خدیو کشورگشا شد و شاه ولی خان وزیر، غازی الدین خان و همراهان آن سراپا تزویر را عمدا به‌جهت مشاهده حشمت و شوکت سپاه انجم حشر و معاینه سطوت و صولت لشکر فیروزی‌اثر، در اطراف معسکر ظفرپیکر گردانیده، داخل اردوی کیهان‌پو ساخت. بعد وصول به معسکر سلطانی، روز پنج‌شنبه بیست و هفتم ربیع الثانی به دریافت رخصت ناصیه‌سایی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۳

درگاه عرش مبانی معزّز گردید و یک خوان جواهر زواهر و بیست و چهار خوان شال ترمه لطافت‌اثر و چهار زنجیر فیل کوه‌توان البرزپیکر، با نفایس و نوادر دیگر به رسم نذر و پیشکش پیش کشید و به وساطت شاه ولی خان به شرف قدم‌بوس خدیو ممالک‌ستان مشرف گشت و از این سعادت تارک افتخارش از سپهر برین درگذشت و همان روز خان خانان، پسر قمر الدین، وزیر محمد شاه فردوس آرامگاه و ناصر خان و جمیل الدین خان و نجیب خان افغان و دیگر امرای هندوستان، افتخاراندوز بندگی آستان کیوان دربان گشتند و خطبا و علمای بلاغت‌نشان رکاب میمنت‌اقتران و ضرابیان تمام عیار با هر کار ملازم سرکار دولت‌مدار، برای ترویج سکه تهنیت‌مواد و بلندپایگی منابر شاه جهان‌آباد، مأمور و مرخص شدند و وجوه دراهم و دنانیر به سکه نام پادشاه اقلیم‌گیر، به نور سرخ‌رویی برافروخت و زر و سیم کنوز سعادات به دامن امید اندوخت.

چون سکه به نام شاه پیراسته شددر چشم ستاره قدر مه کاسته شد

دینار به سرخ‌رویی افروخته گشت‌درهم به سفیدرویی آراسته شد طلا- از نقش نام همایون سرخ‌رو گردید و نقره به سفیدبختی رسید، سکه از دولت نام فیض ارتسام نامدار شد و زر بر گرد اسم، فیض طلسم گردید. سکه تا خود را به نقش مراد مزین دید، بر خود بالید. از غایت عزت و عظمت، نام مبارک را به زر گرفتند. گویا سوره نور را به قلم طلا نوشتند. اشرفی از نام خسرو خورشید

غلام سرمایه شرف گرد کرد و روپیه به نام‌پردازی رو آورد.

تا ز نامش شده است نام‌آورسکه را برکشیده‌اند به زر منابر عظمت مناظر به خطبه اقبال ازلی اتصال بلندپایگی و سربلندی و درجات منابر از فیض نام تقدس‌نظام رتبه ارجمندی یافت.

زده از ابر فیض خطبه‌اش سرگل خورشید دین از چوب منبر درجات منابر، سلّم فلک عزّ و علا و نردبان سپهر اعتلا شد. پایه‌های منبر به یمن القاب فیض نصاب چه پایه‌های بلند که بر خود نچید و خطیب لبیب به میامن جلایل نعوت و مفاخر خسرو معدلت‌مآثر، خود را در پایه از مشتری بالاتر دید.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۴

ذکر ورود پادشاه والاپایگاه عالم‌گیر شاه به درگاه آسمان‌جاه و مفوض شدن سلطنت هندوستان به آن والاجاه و دخول خاقان والانژاد به شهر شاه جهان‌آباد

بعد استسعاد غازی الدین خان به سعادت تقبیل قوایم سریر عرش‌نشان، رایات فرّ و شان از حوالی نریله به اهتزاز و باغ شاله‌مار، از استقرار اعلام بهار ارتسام خرمی‌طراز آمد.

چشم شکوفه بادام را تماشای بهارطرازی کوکبه والا بلندنظر و دیده نرگس را مشاهده قبه زرین و سیمین خیام نصرت‌تزئین، حیرانی اثر کرد. سبزه از فیض قدومش به سبزبختی علم گردید و درخت و شجر از فیض نظریافتگی شاه ابرنوال، برگ و بار تازه‌رویی بر سر هم چید. از بیم قهرش چشم لاله پرخون و به امید رحمتش خرمی گل روزافزون شد. زبان سوسن وقف ثنا و چشم نرگس سرمه‌اندوز ضیا. چون خسرو بهار دستگاه به باغ درآمد نکهت گل به استقبال برآمد، سبزه به پابوس مشرف و به هزار زبان به ثناخوانی موظف گردید.

چمن از مقدمش در زیب و آئین‌خیابان شد ز پابوسش بهارین در همین اوان میمنت‌نشان و زمان سعادت‌توأمان که باغ شاله‌مار مقر کوکبه ظفرآثار بود، خسرو والاجاه، عالم‌گیر شاه، به تاریخ روز پنجشنبه هفتم ماه جمادی اول به امید فضل و کرم این خدیو تاج‌بخش فلک‌رخش، با جهان جهان شوق و عالم عالم آرزومندی، روی نیاز به درگاه شاهنشاه سلاطین‌نواز آورده متوجه اردوی کیهان‌پو گردید.

به انهای پیک سعادت‌اثرچو آمد به اردوی شه این خبر

که بهر قدم‌بوس شاه جهان‌روانه شده شاه هندوستان

شه تاج‌بخش سلیمان‌نگین‌به فرمانبران داد فرمان چنین

که نام‌آوران رکاب ظفروزیر و خوانین نصرت‌اثر

به همراه خیل ظفرانتمارونند این زمان جملگی پیشوا وزیر و امرا حسب الحکم والا به استقبال رفته پادشاه هندوستان را که بیم و امید و خوف و رجا سر تا پایش را فروگرفته بود، در خیام عیوق التیام آوردند.

به صد عزّ و شان شاه هندوستان‌درآمد به خرگاه شاه جهان

چو بگرفت یک ساعت آنجا قراربرآمد ز خلوت‌سرا شهریار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۵

چون سلطان سلاطین اعظم، از بیت الشرف حرم برآمده قریب بارگاه آسمان‌جاه رسیدند، عالم‌گیر شاه از خیمه برآمده و سی چهل قدم پیش رفته، راه و رسم اخلاص پیمود.

حضرت اعلی نیز رعایت حال آن والاجاه فرموده و برای احترام از اشهب گیتی‌نورد جهان‌پیما فرود آمده، به اعزاز معانقه‌اش سربلند

فرمودند.

در آن دم شهنشاه والاگهربه مثل برادر گرفتنش به بر

به همراه خود برد در بارگاه‌نشانید بر مسند عزّ و جاه

به اعزاز و اکرام بنواختش‌دل از بیم و تشویش پرداختش

به نیک‌اختری اندر آن بارگاه‌مقابل به هم گشت خورشید و ماه

شه در درّان چو خورشید بودکه مه کسب نور از رخش می‌نمود

حدیثی نیاورد شه در میان‌که گردد مشوش از آن میهمان

نوازش بسی کرد و قدرش فزودتلطف بسی کرد آن کان جود

تفقد ز شاهان به شاهان سزاست‌چنین پادشه مستحق عطاست

ز روی کرم شاه کشورستان‌به وی داد اقلیم هندوستان دریای فضل و کرم پادشاه باذل دریادل مکرّم، درباره عالم‌گیر شاه متلاطم گردید و در همان مجلس تاج مرصعی که افسر مکلّل خورشید از غیرتش در تب و تاب و اکلیل زرین‌گل در برابر آب و تابش بی‌آب بود.

ز انواع جواهر گشته الوان‌خراج عالمی هر دانه آن از جواهرخانه خاص طلبیده پادشاه والاجاه را به نوید بخشش سلطنت مملکت وسیع الفسحت هندوستان سرافراز و ارجمند و به عطای تاج و دارایی آن ولایت مفتخر و سربلند فرمودند. پادشاه مزبور از معاینه این عطای غیرمترقب حیرت‌آمود گشته به زبان حال گردید

این‌که می‌بینم به بیداریست یا رب یا به خواب‌خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب بعد از تسلیم و تکریم، از روی ضراعت و انکسار دستار از سر برداشته، معروض نمود که هرگاه این عطیه خاص مبذول می‌شود، بهتر آن است که این تاج فیض‌نتاج را به‌دست کرامت‌پیوست مبارک، بر سر این مخلص خالص الولاـ گذارند و فرق دعاگو را فرقدان‌سا سازند. خاقان تاج‌بخش سلاطین‌نواز، بنابه التماس پادشاه محبت‌اساس، آن افسر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۶

گران‌بها را به اصابع فیض منابع برداشته و بر سر شاه والاجاه گذاشته، از زبان الهام‌بیان و لسان وحی‌ترجمان، لفظ مبارک‌باد تلفظ فرمودند:

ز دست مبارک شه کامیاب‌نهادش به سر تاج چون آفتاب

چگونه کنم وصف آن تاج من‌که هر دانه‌اش بد خراج یمن

جواهر که در روی آن نصب بودچون انجم بر اوج فلک می‌نمود

فروزان‌تر از گوهر مهر و ماه‌ندیده چنین افسری هیچ شاه

بپوشاند خلعت ز پوشاک خاص‌دلش کرد خورسند از این اختصاص

بر و دوش دارای هندوستان‌نمودی چو خورشید بر آسمان

ببخشید آن خسرو تاج‌بخش کلاه و کمربند و شمشیر و رخش

عطا کرد زین مرصع‌یراق‌که بوده به ترصیع در دهر طاق

ز انعام و اکرام شاهنشهی‌دلش را بفرمود از غم تهی

رسانید فرقش به چرخ برین‌ز اعطای دیهیم و تخت و نگین

شهنشاه دریادل نام‌جوبرآوردش از دل همه آرزو

زهی لطف و احسان گیتی‌ستان‌که سازد به شاهان سلوک آنچنان

چنین شاه خوش خلق عالی‌جناب‌ندیده است گردون گردان به خواب

که گیرد جهان را به تدبیر و تیغ‌ببخشد ز نوک قلم بی‌دریغ

خدایا کن از لطف با وی نگاه‌برآور همه حاجت پادشاه جان عالم و عالمیان فدای چنین خسرو گرامی که دل از دست‌رفتگان بی‌نوا را به چنین عطایای جلیله مسرور می‌فرماید و به ایصال سرور قلوب مکروب بی‌دست و پایان را خشنود می‌نماید. نام خدا کمال کرم اصلی و سخاوت جبلی شهریار ممالک‌بخش کامکار بدین مایه است که چنین ملک وسیع فسیح که گنج شایگان حاصل کمترین قریات آن است، در یک چشم‌زدن بخشیده و از این قسم موهبت والا و عطیه دست بالا، در یک طرفة العین بر فراز پیدایی جلوه‌گر گردانیده، طومار سخای حاتم طی را به یک روزه بخشش، طی کرده و دریا را از رشک این جود بی‌منتهاتر آورده، بی‌تکلف ذات قدسی سمات، سروی است در گلشن سخا رسته و گلی است در بهار جود شکفته. دلش منبع کرم و فتوت، دستش سرمشق بحر رحمت، زرافشانی دست جودش را تا خورشید دیده از غیرت بر خود لرزیده، فلک از مهر و ماه کاسه دریوزه بر دست سایل انعام اوست و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۷

ساغر ماه و خورشید سرشار نور از درد جام فیض عام اوست.

در رزم به‌دست آرد و در بزم ببخشدملکی به سواری و جهانی به سؤالی منطوق لازم الوثوق «من بسط یده علی الانعام صارت نعمته علی الدّوام» از فضل واهب بی‌منّت امید قوی است که دامن دولت و سرآستین حشمت خسرو دریاسخاوت، به طراز استدامت لایزال و جواهر زواهر خلود بی‌زوال، مطّرز و مزیّن و منشور سطوت و جلالت خاقان جمشید ابهت، به طغرای غرّای دوام معنون باشد! بالجمله پادشاه عالم‌گیر جانی تازه و حیاتی دوباره در بدن یافته، ماجرای بدطینتی و مکاری و دل‌آزاری وزیر بدآئین خود به معرض تبیین آورده، برای عزل او و نصب خان خانان به منصب وزارت، مستدعی و ملتجی گردید. خدیو آفاق‌پرور مسکین‌نواز استدعای پادشاه والاجاه را متلقی به قبول ساخته به احضار خان خانان امر فرمودند و چون مشار الیه شرف حضور لا مع النور حاصل نمود، افتخاریاب خلعت وزارت و به جاده‌پیمایی اطاعت پادشاه هند مسترشد موعظت و در رکاب پادشاه والاجاه مرخص به مراجعت شد. شاه معزّی الیه عند الترخیص برای نزول میمنت‌شمول به شاه جهان‌آباد، به مبالغه التماس نمود. فردای آن، خسرو گیتی‌ستان به مبالغه پادشاه هندوستان متوجه دار الخلافه شاه جهان‌آباد گردیدند.

شه در درّان گیتی‌ستان‌چو شد جانب شهر دهلی روان

شه هند با لشکر و با سپاه‌پذیره برون گشت از بهر شاه

پیاده شد از اسب آن پاک‌زادرکاب شرف را پس آن بوسه داد

سپه شد روان از عقب فوج‌فوج‌چو دریای عمان که آید به موج

نمودند اطباق زر را نثاربه صد خرمی بر سر شهریار

به صد زیب و فر شاه کشورستان‌بشد داخل شهر هندوستان

چو شد داخل ارگ، آن شهریارشد آن ارگ از مقدمش نوربار

عمارات گشت از رخش پر ز نوردرخشید آن قصر چون شمع طور

به تالار داخل چو گردید شاه‌ز نو زینتی یافت آن بارگاه

شه درّ درّان فیروزه‌بخت‌برآمد چو خورشید تابان به تخت

برای نشستن ز شاه جهان‌شد ایما به دارای هندوستان

نشاندش به اورنگ کیخسروی‌نمود از تفقد دلش را قوی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۸ ز یک سو به پهلوی گیتی‌ستان‌نشست از ادب شاه هندوستان

ز سمت دگر شاه انجم‌کلاه‌خدیو جوان‌بخت، تیمور شاه

به بزم ارم نظم شاهنشهی‌شده جالس از حکم ظل اللهی

که دیده نشسته به یک جا سه شاه؟قران کرده خورشید و برجیس و ماه

شه درّ درّان چو خورشید بودکه دربان آن صد چو جمشید بود

چو مه بود شهزاده کامکارکه نور از جبینش شدی آشکار

شه هند چون مشتری بر سریرنمودی به پهلوی آفاق‌گیر

یکی همچو خورشید و دیگر چو ماه‌یکی همچو کیوان در آن بارگاه

در آن بارگاه سراپا شرف‌خوانین چو انجم کشیدند صف

که دیده به یک جا نشسته سه شاه؟قران کرده خورشید و برجیس و ماه

خدایا تو این شاه را شاد داردلش را ز اندیشه آزاد دار پادشاه والاجاه، عالم‌گیر شاه، به قدر وسع و توان به تمهید مراسم ضیافت پرداخت و علاوه ممالک طرف غربی دریای اتک مثل ولایات دیره‌جات و محال کوهات و بنگشات و کوهستانات، مساکن جماعه افاغنه و هزاره‌جات و ولایت غزنین و کابل و الکای پیشاور و ماله سنگره منشعب از دریای سند و قلعه سکر و بکر و سیوی و داور و صوبه تهته و اماکن جوکیه و مساکن بلوچیه و سند و خداآباد و قصبه مدین و پرکنه سماواتی و قلعه راهمه و غیره محالات متعلق به ولایت سند و تهته و کل قری و مواضع و جمیع قلاع و مزارع پرمنافع و الکای شکارپور و سایر محالات و پرکنات بلاد مزبور و قلعجات و متعلقات و مضافات ممالک مسطور الی دریای شور که احمد شاه خلف پادشاه غفران‌پناه محمد شاه، در اوایل جلوس جاوید اتصال از صدمه طالع عدومال و لطمه ضرب دست سپاه اقبال، به دستور ایام نادرشاهی به امنای دولت ابدی عزّت ظل اللهی واگذاشته بود، عالم‌گیر شاه نیز در ازای احسان بی‌پایان و الطاف زیاده از حیّز بیان، دار الامان ملتان و خطه کشمیر بهشت‌نظیر و ولایت سهرند را با مضافات و متعلقات ولایات مذکور و دار السلطنه لاهور و جلال‌آباد و سودهره و گجرات و جیلم و جهیاب و غیرممالک پنجاب به رسم نعل‌بهای ملتزمان موکب والا، پیشکش بندگان اشرف اعلی ساخت. هرچند همت بلند خدیو تاج‌بخش به قبول آن راغب نبود و در نظر استغنانگر خورشید فلک عزّ و علا، آن همه ملک کثیر العاید برابر ذرّه نمی‌نمود، لیکن بنابر اصرار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۲۹

آن جانب، نظر قبول بر آن انداختند و ولایات مزبوره را داخل ممالک محروسه سلطانی ساختند و حسب الاستدعای عالم‌گیر شاه، سلطنت آن مملکت را به آفتاب سپهر برتری و خورشید فلک سروری، جوهر شمشیر کشورگشایی، گوهر دریای فرمان‌فرمایی، خدیو مؤید تائید سپاه، تیمور شاه دام اقباله، مفوّض و مرجوع فرمودند. عالم‌گیر شاه، پادشاه هندوستان عهدنامه نوشته به مهر خود مزّین و معتبر نموده به سرکار والا داد و شرح وثیقه حضرت عالم‌گیر شاه که به مسوده عالی‌جاه معلّی جایگاه مقرب الخاقان سعادت خان، منشی‌باشی دیوان والا- قلمی یافته و در رکیب‌خانه سرکار وسعت‌مدار، نزد والاجاه مقرب الحضرت السلطان خرّم خان رکیب‌دار ضبط است این است:

بسم اللّه الرحمن الرحیم «الحمد اللّه رب العالمین الصلواة و السلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین، اما بعد باعث تحریر این نمیقه و تسطیر این وثیقه آن است که چون در این ولا- از گردش فلک دوّار و حوادث لیل و نهار، حدیقه دولت علیه گورکانیه از باد خزان معاندان روزگار بی‌طراوت و خوان این دولت ابدمدت از جهالت فتنه‌انگیزان بی‌جلادت و این حرکات ناهنجار نمک‌ناشناسان تسلط سلطنت ممالک وسیع الفضای هندوستان از هم‌ریخته و پاشیده بود و از این جهت تسلط کفره فجره به مرتبه‌ای

رسیده بود که اکثری صوبجات و متعلقات سلطنت مزبور را متصرف و رخنه در دولت علیه گورکانیه انداخته، منشاء فتنه و فساد گردیده بودند و بعضی نمک‌به‌حرامان آن دولت از راه نادانی در سرّ و علانیه، ملحق به جماعه ضاله کفره گردیده کار را به جای رسانیده بودند که در اکثر متعلقات و حدودات ممالک وسیع الفضای هندوستان، مسلمانان از خوف کفار نابکار دست از اذان و صلاهٔ برداشته به کنج عزلت به سر می‌بردند.

مهر درخشنده چو پنهان شودشب‌پره بازیگر میدان شود و چون دولت علیه گورکانیه که منسوب به این خیراندیش می‌باشد و از قدیم پرورش و قوت رونق دین مبین نبوی صلی اللّه علیه و آله و سلم در این دیار فرخنده‌آثار از ایشان به عمل می‌آید و بنده درگاه خلایق امیدگاه، چون از اولاد آن اوجاق کیوان‌رواق و در این عصر به گفتن به خلافت این سلطنت منسوب و یارای آن نداشت که خودسر دفع و رفع نمک‌به‌حرامان این اوجاق کیوان‌رواق و کفره فجره نماید و هم به سکوت نزد خالق الخلق برئ الزّمه نمی‌توانست بشود و بناء علیه چگونگی احوالات این ممالک را به پایه سریر عرش‌نظیر شاهنشاه گیتی‌پناه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۰

درّ درّان خلد اللّه ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه، قلمی و مرسول نمود که اعانت به پادشاه می‌تواند و هم دفع و رفع کفره فجره بر جمیع اهل اسلام فرض عین می‌باشد.

به مجرد رسیدن احوالات این دیار، شاهنشاه گیتی‌پناه از راه غیرت و حمیت دینداری با افواج دریاامواج و سپاه نصرت‌دستگاه، عنان عزیمت را به این سمت معطوف و «کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ» مشعله‌افروز، به این دیار تشریف شریف ارزانی فرموده به ورود این منزل مسعود معاندان و نمک‌به‌حرامان این دولت ابدطراز به غضب شاهنشاهی معدوم و نابود فرموده، تاج سروری و سلطنت ممالک وسیع الفضای هندوستان را از عنایات خدیوانه به محب ارزانی فرموده‌اند.

خدایا تو این شاه عالی‌تبارکه باشد فلک را به او افتخار

بر اورنگ شاهی بدارش مدام‌به حق محمد علیه السلام چون رموز نهان‌خانه غیبی و کنوز گنجینه لاریبی، بر وفق آیه کریمه «وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إِلَّا هُوَ»، نه چنان استحکام پذیرفته که فهم انسان به سر حد این تواند رسید.

نه زین رشته سر می‌توان یافتن‌نه سررشته را می‌توان یافتن به هر تقدیر از این غمام بنده معاندان و کفار نابکار، به قدوم میمنت‌لزوم شاهنشاه گیتی‌پناه، ساحت این مملکت روشن و نورانی گردیده و از الطاف و اعطاف شاهنشاهی حق به مرکز خود قرار یافت.

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدابر منتهای همت خود کامران شدم ما نیز در ازای این احسان بی‌اندازه و انتظام مهام تازه، چکله سرهند را مع توابع و صوبه دار السلطنت لاهور مع توابع و صوبه دار الامان ملتان را مع توابع و صوبه کشمیر را مع توابع به انضمام ممالک موضوعه هندوستان که قبل از این موافق دستور نادریه به این دولت خداداد روزافزون منسوب بود، به صیغه پیشکش دولت خداداد گذرانیده، بعد از آن مستدعی گردیدم به این معنی که یعنی خاطر مبارک شاهنشاه گیتی‌پناه، راغب سیر جهان و هر ساله به اقلیم دیگر تشریف شریف ارزانی می‌فرمایند و ولایات مفصله فوق را که به انضمام تهته و سند و توابع و دیره‌جات الی اتک به پادشاه ذی جاه معلی جایگاه، تیمور شاه، طوّل [اللّه] العمره شفقت شود که متوجه امور سلطنت خود گردیده، در هر امور به محب، معاون و ممد باشد که من‌بعد از همدگر مطلع و مستحضر بوده به کمک و امداد همدگر ساعی باشیم که رخنه در امور مملکت و در انتظام مهام سلطنت به هم نرسد. موافق استدعای محب، شاهنشاه گیتی‌پناه سوال محب را مقرون به انجاح فرموده، پادشاهی دار السلطنه لاهور و ملتان و کشمیر و تهته و چکله سرهند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۱

مع توابع الی اتک به فرزند عزیز خود که تیمور پادشاه است- طوّل اللّه عمره- ارزانی فرمودند.

شب قدر است، طی شد نامه هجرسَلامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ و چنین قرار یافت که ان شاء اللّه تعالی عهد و میثاق که به خصوص

یگانگیت و وثاق دولتین علّیتین به‌جهت تعیین حدود که عبارت از چکله سرهند و دار السلطنه لاهور و کشمیر و ملتان مع توابع به انضمام ممالک موضوعه هندوستان که از تاریخ هفدهم شهر جمادی الاول سنه ۱۱۷۰ به صیغه پیشکش دربار عرش‌مدار اقدس قرار یافته است، الی انقراض عالم، چنانچه نسلا بعد نسلا و بطنا بعد بطنا بر همین منوال خواهد بود و دشمن هم را دشمن و دوست هم را دوست تصور نموده، هرگاه کمک و اعانت محب را در کار بود، پادشاه ذی جاه معلی‌جایگاه، تیمور پادشاه- طوّل اللّه عمره- اعانت فرمایند که رفع تعدی معاندان و اهل فساد به عمل آید.

هرگاه پادشاه معلی‌جایگاه تیمور پادشاه را امری اتفاق و مددی در کار شود، این محب بلاتوقف اعانت نموده رفع هنگامه فتنه‌جوی خواهد نمود و به حکم «أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ» چنین عهد و پیمان دستور با دستور برقرار و استوار خواهد بود و هرکس که از اکابر و اصاغر دولتین علّیتین از راه ضالت ناقض عهد گردد، به لعنت خدا و نفرین رسول اللّه گرفتار شود. این چند کلمه به طریق عهدنامه قلمی گردید که الی انقراض عالم استوار بماند.»

در بیان مخاطب شدن شاهزاده خورشیدسیما تیمور میرزا به خطاب تیمورشاهی و ذکر تفویض سلطنت ممالک موضوعه هندوستان به آن برگزیده عنایات الهی

در این ایّام فرخنده سرانجام که به یمن تفضّلات حضرت علام جلت عظمت، اباب فتوحات غیبی و فیوضات لاریبی بر روی روزگار اولیای دولت قاهره شاهنشاهی مفتوح شد، درة التاج سلطنت عظمی، واسطة العقد خلافت کبری، مظهر تائیدات ملک منّان، آفتاب عالمتاب آسمان عظمت و شان، برق خرمن‌سوز اعادی خذلان‌نشان، طرازنده تخت و دیهیم، برازنده سلطنت هفت اقلیم، گوهر دریای ابهت و بختیاری، اختر فلک سعادت و شهریاری، شهزاده خورشیدسیما شاهزاده تیمور شاه را که اشعه انوار جهانداری از ناصیه همایونش ظاهر و پیدا و آثار کشورستانی و جهانبانی از جبین مبینش باهر و هویداست، به خطاب مستطاب تیمورشاهی معزّز و مباهی و مشمول عواطف نامتناهی ساخته، بر پایه قدر و منزلتش فزودند و تاج آفتاب ضیایی که

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۲

شرف‌اندوز فرق فرقدان‌سای مبارک والا شده بود، به‌دست کرامت‌پیوست اقدس، زیب تارک افتخار و زینت فرق اقتدار پادشاه‌زاده کامکار کرده، او را به سلطنت ممالک موضوعه هندوستان- که عالم‌گیر شاه پیشکش نموده بود- منظور نظر آفتاب‌اثر فرمودند.

از غرایب حالات و خوارق عاداتی که در این اوان میمنت‌شان از شاه روشن‌ضمیر کشورستان به ظهور پیوسته، آن‌که در هنگامی که خلعت آفتاب‌طلعت شاهزاده تیمور شوکت می‌پوشانیدند، چهار زرعی مستعملی در آن میان به‌نظر شاه ولی خان وزیر درآمده گونه تعجبی به خاطرش خطور نموده که نهادن چهار زرعی مستعمل در چنین خلعتی از چه جهت بوده باشد؟ چنانچه حضرت خدیو کشورستان که سینه بی‌کینه‌اش مرآت تجلیات عالی است، به مجرد دریافت مخاطره فاتره مشار الیه، متبسم گشته ارشاد فرمودند که آنچه از عنایت فراوان چهار زرعی مستعمل به خاطرت راه یافته، نه از جهت فقدان یا تساهل عمله صندوق‌خانه است، بلکه چون این چهار زرعی به کرات در پوشاک خاص اشرف ما شرف امتیاز یافته، کمر این شاه والاجاه را تیمنا و تبرکا بدان استوار فرمودیم. سبحان اللّه زهی صفات طینت صدق طویت این ممتاز حضرت صمدیت که مخاطره خواطر را به مجرد ورود پیش از اظهار درمی‌یابند! بلی ظهور چنین کرامت‌های بدیع غیر از برگزیده‌ای که دست‌پرورده قدرت الهی باشد از که تواند آمد؟! هیهات هیهات، این بنده ضعیف و این نمک‌خوار نحیف را کجا طاقت توانایی است که به استمداد خامه و مداد، از عهده تعداد این بدایع و عجایب تواند برآمد؟

ذکر انسلاک صبیه رضیه عالم‌گیر شاه والاجاه در سلک پرده‌آرایان سرادق شاهزاده تائید سپاه تیمور شاه

چون که عالم‌گیر پادشاه از تواتر احسان و توالی امتنان این دولت ابدتوأمان، عرق شرم بر جبین و ناصیه منت‌پذیری بر زمین داشت و این آستان عرش‌بنیان را حصن حصین خود از آفات و عاهات می‌پنداشت، ارتباط و انضباط سلسله نسبت و قرابت به این دودمان والامنزلت، موجب امن و امان خود اندیشیده به وسیله معتمدان و محرمان برای انسلاک صبیه رضیه خود در سلک خواتین حرم‌سرای عفت و شبستان عصمت، درهٔ التاج سلطنت، گوهر آبدار بحر خلافت، آفتاب عالمتاب اوج بختیاری، ماه منیر فلک

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۳

شهریاری، اختر رخشنده سپهردولت و اقبال، کوکب تابنده افق عظمت و اجلال، مویّد به تائیدات اله، تیمور شاه ادام اللّه حشمته و شوکته و خلد اللّه رفعته و دولته، به عرض اعلی رسانید و مبالغه را از حد گذرانید. جناب اعلی حضرت فریدون منزلت، به قبول این التماس خاطرش مطمئن و کارپردازان سرکار مکرمت‌آثار را به سامان‌طرازی و تهیه‌پردازی جشن سعید ازدواج تهنیت‌امتزاج درهٔ التاج خلافت، مأمور و معین فرمودند.

در ساعت همگی مواد و اسباب بزم سرور و جملگی لوازم محفل سور، حسن سرانجام و زیب انصرام یافت.

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین‌روزگار طرب و عشرت جاوید آمد

جشن فرخنده والاگهر عالی‌قدرعالم‌افروزتر از کوکبه عید آمد بنامیزد همایون جشنی و مبارک انجمنی که فیضش همه‌جا رسیده و نقد انعامش عام گردیده. اگر شهر است به تزئین تمام خود را آئین بسته و اگر بازار است از رنگینی، بازار پروین و پرن شکسته، زمین و زمان خرمی‌آمود است و جهان و جهانیان عشرت‌اندود.

منتسبان بارگاه والاـ چون شاخ ارغوان بهارآفرین نشاط و ملتزمان حضور ساطع النور چون غنچه شکفتگی‌قرین انبساط. فلک از منطقهٔ البروج کمر خدمت بسته و خورشید از بهر نثار عقد نجوم گسسته. چرب‌دستان شیرین‌کار، مأکولات و مشروبات آن همه کشیدند که نان حرص و آز عالمی در روغن افتاد و تنقلات و حلویات آن‌قدر بر خوان انعام جلوه‌گر گردانید که رسم تلخ‌کامی از زمین و زمن برافتاد مصر مصر قند و نبات، مذاق خاص و عام را حلاوت بخشید و عالم‌عالم اطعمه و اغذیه، معده تهی‌چشمی را به امتلاء رسانید.

نطعی گستردند که طول قطع ارض به عرضش رسد و چندان طبقهای سیمین و زرین چیدند که اطباق افلاک به آن برابری نکند.

از تماشای نعمت این خوان‌یافته فیض، هم دل و هم جان چه گویم از وصف رقاصان این بزم بهشت‌نشان که اداهای دلربای ایشان بر ناهید پشت دست می‌افشاند. ناهید در برابر بلندآوازگی‌شان عبده و فداه می‌خواند. هر یکی از چنگ گیسو و کمانچه ابرو، تیر راست‌ادایی بر هدف دلها گشاده و داد خوش‌صدایی و بلندنوایی داده؛ به آهنگ جان‌نواز، دل ناهید برده و به لحن نکیسایی طایران نجوم را بر زمین آورده. رقاصان طاووس‌پیکر و سروقدان آهومنظر، به حرکات و سکنات دلجو دل از صاحب‌دلان ربوده؛ از بانگ خلخال، هوش تماشائیان را قمری‌وار طوق در گردن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۴

نموده، به خم و چم قامت قیامت‌آشوب، هر سو قیامت برپا ساخته و پیچ و تاب زلف و آشفتگی گیسو، رشته جانهای نظارگیان را به پیچ و تاب انداخته، گردش چرخ آن ماه‌پیکران هلال‌ابرو، گویی کواکب بر روی بساط اخضر چرخ می‌زنند و دایره‌بازی آن جادوگران دلفریب، پنداری طاووسان زرین رقص می‌کنند.

به قصد رقص چون قامت علم کردپری ایجاد از موج قدم کرد

ز دست افشاندنش اختر شرر شدز باد دامنش گل شعله‌ور شد

ز برق شعله آواز پر فن‌فکندی ماه را آتش به خرمن مطربان جادوساز و مغنّیان سحرپرداز که آوازشان بر نغمه بلبل نوا خواند و طوطی را بدلهجه داند، سازها کوک کرده صدای بلند برآورده، به نغمات شیرین شور در عراق و عجم انداختند و صفاهان و زابل

را یکی از عشاق خود ساختند. آوازشان رشته بر پای بلبل بسته و از رشک‌ساز، تار چنگ ناهید گسسته. هلال به مشابهت کمانچه، انگشت‌نما گردیده و بدر از مشاکلت دایره بر خود بالیده و رباب نوای دیگر سازها را باب خود نمی‌دید و دف از شوق و سرور در پوست نمی‌گنجید. بلبل تا صدای این مغنیان شنیده به این بیت مترنم گردیده: نظم

داده رنگ نوبهاری جلوه آواز راظاهرا تار از رگ گل بسته مطرب ساز را مفت نکیسا که بیش از این راه عدم سرکرد و اگرنه امروز پرده از روی کارش می‌افتاد و زبان به ناله هیچمدانی می‌گشاد.

غزلخوان غزالان شیرین‌زبان‌به نغمه شکر ریخته از لبان

ز صوت خوش‌آینده پهلوی‌ترنّم‌کنان زهره در پیروی هرچند طبع مقدس حق‌آئین پادشاه معنی‌گزین، از بس که سرمست باده وحدت و سرخوش نشئه حقیقت است، بنابر تبعیت شریعت غرّای اطهر و اطاعت ملت بیضای اظهر، راغب آن بود که تا رباب را سررشته برهم زنند و اهل غنا را به عنا افگنند و سرودسرایان را سرمه به گلو ریزند که آوازشان بنشیند و نوازندگان را به سازی بنوازند که زنگ‌شان کر گردد. لیکن چون در چنین مجالس پرسرور و محافل لبریز شور، ولوله مطربان و غلغله مغنّیان از تعارف رسمیه و رسمیات عرفیه است، رتبه ظلیت الهی و عمومیت سخای شاهی نپسندید که از افضال عام هیچ فردی از افراد بشر محروم و نومید باشد و در ایصال فواید و ایثار عواید، خاطی و مصیب و عاصی و مطیع از هم متفرق

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۵

گردد. لهذا شمول فیض و نوال و عموم جود و کرم خسرو عمیم الافضال، این جماعه را نیز از لطف، به حرمان موصول نگذاشت و جیب و دامن این طایفه هم به زر و گوهر انباشت.

ز انعام این شاه گیتی‌نوازشد امروز عیش مغنّی بساز جمیع امرا و اعیان و همگی خوانین و سرداران به عطای خلاع زرباف زرّین معزّز و قامت قابلیت جملگی بندگان عقیدت‌نشان درخور رتبت و درجت، به البسه زرین و مشجر آراسته و مطرّز گردید و صیت کام‌بخشی و فیض‌رسانی سریرآرای جهانبانی به مسامع دور و نزدیک رسید. بی‌اغراق این کریم بالذات زبده انفس و آفاق، بذل و ایثار به درجه‌ای دارد که از کمال سخاوت‌منشی اصلا «لا» بر زبان نرانده، الّا در نفی ماسوای آفریدگار. در دوران جودبنیانش هیچ بینوایی اشک از چشم نفشانده، الاـ ابر مدرار و در دور آسایش طورش کسی که لطمه بر رو و دست رد بر سینه خورده، درهم و دینار و در عهد دولت‌مهدش به کار کسی که گره افتاد، گوهر آبدار است.

ستم رسیده او نیست غیر حاتم و معن‌که صیت همت‌شان یافت در زمانه فتور القصه شبی که روز نوروز از او کسب سعادت کند و صبح عید تحصیل فرّخی و همایونی از سوادش نماید، فروغ صبح اقبال چون نور از مردم چشم لامع و نور اختر آمال از افق منش طالع، کارپردازان آتش‌دست به افروختن چراغان، چراغ امید روشن کردند. به آئینی چراغان افروختند که خورشید در برابر نورش کم‌ضیاتر از چراغ روز؛ و ماه منیر از هاله کاسه دریوزه بر کف، از آن مشرق نور، فروغ‌اندوز بود.

شد از روشنایی شمع و چراغ‌سپهر از کواکب سراپای داغ

در آن شب ز بس روشنی گشت عام‌نمودی چو خورشید اقلیم شام

به احباب در سینه راز نهانز فانوس چون شمع گشتی عیان انواع آتش‌بازی از گل‌افشان و مهتابی بر روی کار آمده بازار تماشا را گرم نمود. هوا بر روی تیر شهاب می‌دوید و مهتابی با مهتاب روکش می‌گردید. ستاره‌ریزی آتش‌بازی از اخترفشانی سحر یاد داده و بالادوی آسمانی با شاخسار شجر طور گردن برابری بلند کرده.

ز دود ماهتابی و گل‌افشان‌همه روی هوا شد سنبلستان

برآمد شب پی نظّاره بی‌تاب‌چو طفلان بر سر دیوار مهتاب در ساعت سعیدی که سعادت قران سعدین دربار داشت، موافق شریعت مبین و ملت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۶

متین، علمای فصاحت‌آئین و فضلای فضیلت‌قرین، خطبه همایون‌رتبه به ادای فصیح خوانده دو گوهر رخشنده بحر سلطنت را منتظم و مهر و ماه را با قران دوام قرین هم ساختند. کوس تهنیت و طبل شادیانه با میمنت نواختند.

نثار سیم و زر راه قمر زدثریا غوطه در موج گهر زد

بهار خوشدلی شد رنگ‌آمیززبانها از مبارکباد گلریز

در بیان رسیدن خبر اجتماع کفره فجره در موضع متهرا به ایماء و اغوای سورجمل ضلالت‌انتما و ذکر مأمور شدن سپاه نصرت‌فال به استیصال آن جماعه ضال و ظفریاب شدن سپاه اقبال و به اهتزاز درآمدن رایات عالیات به قصد تنبیه سورجمل‌جات و نگارش دیگر صادرات و فتوحات آن اوقات

بعد از آن‌که امر کثیر المیمنت طوی شاهزاده والاگهر حسن انصرام یافت و لمعه عدالت و نصفت خدیو دین‌پرور عدل‌گستر به ضبط امور جهانداری و نسق مهام عالم‌مداری تافت، منهیان حدود و ثغور ماجرای اجتماع بی‌دینان کفور به ازدحام و کثرت موفور در حوالی متهرا- که از معابد معروفه آن جماعه است- به درگاه جهان‌پناه معروض داشتند و عریضه به این مضمون نگاشتند که سورجمل‌جات به غرور کثرت و عدت اخوان و اقوام و استظهار قلاع حصین متانت‌انتظام، کله گوشه اسکتبار بر فرق ادبار خود شکسته، لشکری زیاده از حصر و شمار به معاودت متمرّدان مهترا روان ساخته، باطل‌ستیزان در سودای ماوای سیه‌باطنان به هیئت مجموعی فراهم آمده، از خامی خیال دور از کار پخته، رگ گردن به آرزوی شمشیر می‌خارند. پادشاه با داد و دین که عقاب بلندپرواز همتش به صید وحشی‌مشربان بدطینت پرافشانی اقبال کرده و همای سعادت‌پیرای عدالتش بر فرق انام بال عزّ و جلال گسترده، از شنیدن این نغمه خارج بی‌آهنگ، بر سر قهر و غضب آمده خواست که مخالفان بیراه را به بیغوله نیستی و گوشه بی‌نشانی بنشاند تا پرده از روی کارشان برافتد. همان ساعت سردار کثیر الاقتدار خان جان خان با جمعی از یکه‌تازان رزم‌خو و بهادران جنگ‌جو، به قتل و اسر خارج‌نوایان هرزه‌پو مأمور و متعیّن گردید.

خان جان خان با سپاهیان جلادت‌نشان به سرعتی که شهباز بلندانداز به صید مرغان اولی اجنحه اوج‌گیر گردد و عقاب بلندپرواز به انداز شکار کلنکان روی هوا، بال خونریزی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۷

فشاند، روان گشته و به سان صاعقه از منازل و مراحل گذشته به سروقت جماعه ضاله رسید. چون آن مدبران ناهنجار، قیامت را دست و گریبان و اجل را تیر در کمان دیدند، تیغهای آتش‌بار آخته به جرأت و بسالت به عرصه کارزار دویدند. شعله نبرد از هردو سو سر برآورد و فتنه خوابیده چشم باز کرد.

بلا از شش جهت شد گرم‌جولان‌ز آب تیغ هر سو جوش طوفان

اجل مطلق‌عنان از هر طرف بودچو محشر هر کجا دیدند صف بود

چنان ناوک به هر سو درگذر بودکه مرغ روح هم اندر خطر بود

به هر خودی که چندین تیر بوده‌به بزم رزم، نرگس‌دان نموده

نمایان از زره گردیده سوفارچو مرغ از دام بیرون کرده منقار

ز بس در جوش آمد جزو ناری‌زره شد آبشار و گشت جاری

فروغ تیغها در زخم منکرمه نو بود در برج دوپیکر بهادران آتش‌دست، شمع سنان جانستان در بزم رزم علم می‌ساختند و کافران آتش‌پرست، پروانه‌وار بر گرد آن می‌گردیدند و می‌سوختند. متهوّران شجاعت‌نشان به حکم «اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» از یمین و

یسار بطلان‌پژوهان را به تیغ بی‌دریغ و خنجر خون‌آمیغ مقتول کرده رایات «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً» می‌افراختند و نمرودسیرتان فرعون‌طینت به موجب «یَکُونُ النَّاسُ کَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ» از لطمات امواج حملات خونریز، چون حباب به نفس‌کشیدنی دم به خود می‌دزدیدند و در چشم‌زدنی رخ به نهان‌خانه عدم می‌پوشیدند و چون زاغ کمان به گوشه نیستی می‌خزیدند.

یکی می‌کرد از خونریزی تیرز غم قالب تهی مانند زه‌گیر

یکی از زخم تیغ گوهرآمودبسان لعل در خون غوطه‌زن بود از دست‌برد مجاهدان مرغ‌علم و چابک‌دستی لشکریان انجم‌حشم، جمعیت کفار سراپا ندم، بسان بنات النعش متفرق و پریشان گردید و چون هباء منثور از هم پاشید. در بحر شمشیر آبدار تا گردن غوطه خوردند و از بیم شعله سر به هوای سنان خود را به آب جمنا زدند و به دریای ناپیدا کنار نیستی فرورفتند، مضمون «فَأَغْرَقْناهُمْ فِی الْیَمِّ» از نو بر روی کار و دریا از خون‌کشتگان بدسرشت گلگون‌رخسار شد. اکثری از ذکور و اناث آن بی‌دینان نکبت‌اساس را به اسیری برگرفتند و گوش سخن نانیوش آنها به غلامی سفتند.

قوی‌دستان نصرت‌نشان به ضرب گرز و تبر، سر اعدا می‌شکستند و چندین همیان زر و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۸

کیسه درست بر کمر می‌بستند. اثاثه آن جماعت از ناطق و صامت به طریق الجه و کسیب آن همه در پنجه تصرف مجاهدان رستم‌توان درآمد که قطارهای شتران قوی‌هیکل فلک‌کوهان از عهده حمل و تحمیل برنیامد.

ز آب تیغ، ویران شد عمارت‌زن و فرزند اسیر و مال، غارت بعد از آن سردار ضرامت‌نشان خان جان خان به اعلای اعلام دین اسلام پرداخته دست همت به هدم بنای بت‌خانه‌های کهن اساس آن بی‌اساسان حق‌ناشناس گشوده آثار عالیها سافلها نمایان و اهالی آن را اسیر و پریشان نموده، تفصیل این فتح سترگ به درگاه عظمت و جاه معروض داشت و شرح هدم و انهدام بنیان ضلالت‌کیشان غوایت‌قرین و ترویج مآثر ملت مبین بر لوحه متین نگاشته و مورد عنایات و آفرین از جناب سلطان تفضل‌آئین گردید و منشور عاطفت گنجور به نام سردار مزبور شرف نفاذ یافت.

القصه، بعد از چند مدت، مسرعان سریع السیر به بارگاه سلاطین‌پناه پادشاه مریخ‌سطوت- که کوس عالم‌گیریش پرده گوش سکندر دریده و الویه جهانگشایش میل در چشم کیوان کشیده- معروض داشتند که اگرچه خان جان خان سردار، تنبیه و تخریب کفار از قرار واقع نموده و ابواب پریشانی و پشیمانی چنانچه باید بر روی آنها گشوده و باطل‌پژوهان را چون غبار هوا پریشان گردانیده، لیکن در جمل‌جات در حوالی متهرا، باز غبار شورش انگیخته و طرح بغی و فساد ریخته. هرکه خاتمت کارش وخیم و عنصر فتنه‌آمودش لئیم است، به دستیاری سرانجام بی‌مدار و مددکاری سامان بی‌اعتبار، اسباب خسران ابدی و مواد خذلان سرمدی فراهم می‌آرد و سررشته صواب‌بینی از دست داده، حساب به مآل‌اندیشی نگاه نمی‌دارد و از فروپایگی و کم‌مایگی در بی‌آزرمی می‌کوشد، از تیره‌درونی و بخت‌وارونی به سرکشی و گردن‌فرازی زیاده از حوصله خود می‌جوشد، لهذا به حکم.

ناکس زیاده سر چو شود، دست از او بدارناخن چو شد بلند، بریدن سزای اوست به مجرد استماع خبر تمرد و سرکشی سورجمل تیره‌دل، در کنه ضمیر انور- که عکس‌پذیر صور الهامیه و انطباع‌گیر نقوش لاریبه است- چنان منطبع شد که خود به ذات مطهر تقدیس به رجم آن دیو سراپا تلبیس متوجه شوند. به تصمیم این عزیمت حق طویت الویه عظمت‌نصاب به آن طرف منتهی گردید تا به شعاع آفتاب سیوف مسلول و رماح مصقول غازیان نصرت‌شمول، آن ظلمت‌سرشتان تیره‌طینت بی‌نام و نشان و چون

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۳۹

موی ماتم‌زدگان پریشان گشته به بیغوله نیستی متواری و از حلیه زندگی عاری گردند.

بلندآوازه شد نقاره کوچ‌ز هولش دشمنان را مغز شد پوچ

به غریدن درآمد نای زرین‌زمین را رفت از جا پای تمکین

زمین هول قیامت دید و لرزید لرزه کوه موج آهنگ گردید در عرض راه، قلعچه مدبران بدراه نمودار شد. غازیان اطاعت‌خو و چابک‌دستان رزمجو، ادوات قلعه‌گشایی ترتیب داده به مجرد صدور حکم تسخیر بر سر قلعه دویدند.

کافران مدبر شقاوت‌اثر به آتشبازی بان و تفنگ هنگامه جنگ برپا کردند و دست از جان شسته، سر از گریبان جرأت برآوردند. هر جانب از شرراریزی توپ‌بانان بر سر بهادران گل‌های آتشین می‌افشاندند و هر طرف پیکان ناوک‌پران به زبان تیر پیام می‌رساندند.

مجاهدان قطب‌ثبات کوه‌قرار، از گلشن جنگ، گل زخم می‌چیدند و دامن پرگل خون بر کمر بسته از خار تیر نمی‌اندیشیدند و به حملات جان‌ستان خود را نزدیک قلعه‌چه می‌رسانیدند؛ تا آن‌که کار به جایی رسید که چشم معاندان از هول چابکدستی سخت‌کوشان ترسید و آثار توبه و انابت و علامات پشیمانی و ندامت، از سیمای نکبت‌آمای تیره‌درونان سیه‌باطن نمایان گردید.

بالاخره به ناچاری دست استیمان از آستین عجز و الحاح برآوردند و شور الامان الامان سرکردند. بهادران نصرت‌قرین، بر فتح الباب فیروزی دست یافته، به مدلول «و اوتو البیوت من ابوابها» درون قلعه‌چه درآمدند و حسب الحکم قضاجریان، قلعه‌چه را در دم و ساعت از پا درانداختند و ساکنان را به منطوق «اعزّهٔ اهلها اذّلهٔ» مقتول و اسیر ساختند و لوای فتح و ظفر برافراختند. به عون الهی و تائید نامتناهی معنی «انّ حزب اللّه هم الغالبون» آشکار و مفهوم «انّ جندنا الغالبون» پدیدار گشت. بعد ویران ساختن قلعه و برانداختن بنای زندگی سکنه آن بقعه، مواکب گیتی‌گشا نصرت همعنان پیشتر روان و به اراده استیصال گروه بغی و طغیان گرم‌جولان شد.

چنان زد جوش طوفان سیاهی که غرق آب آهن گشت ماهی فرسخی چند طی کرده بودند که قلعه‌ای مسمّی به بلم‌کده نمایان و کنگره‌های آن به نوید فتح، لب خندان شد و آن حصاری بود متین حصانت‌آگین که قاف در برابر خارابنیادیش سست‌بنا، البرز در جنب استحکامش از هم ریخته سیلاب فنا، از فراز فصیل آسمان‌سایش توپ و تفنگ چون کهکشان از آسمان عیان و بروجش مرتفع‌تر از بروج آسمان، اسباب و سامان قلعه‌داری از حد و عد افزون و سپاهیان جنگی از شمار و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۰

حساب بیرون.

به گردون برج او پیوند بسته‌چنان چسپان که با آئینه دسته لشکریان جلادت‌نشان به افتتاح آن قلعه فلک‌بنیان، دامن همت بر کمر صدق‌ارادت بسته، قلعه را چون مرکز پرگار به دایره محاصره در میان گرفتند و پرگاروار بر گرد آن نقطه محیط گشتند. از هر جانب تفنگ‌افگنی و تیراندازی سرکردند و دست خصم‌افگنی از آستین جلادت برآوردند. مجاهدان ظفرجوشن و مبارزان تهاون دشمن، از چهار طرف غلغله تکبیر به آواز بلند کشیدند و دست جرأت به قلعه‌گشایی یازیدند و حلقه محاصره را به محصوران تنگ گردانیدند. بعد چیقلش‌های نمایان و دست‌بردهای شایان، به رنگ دعای پاکدلان که به آسمان صعود نماید به پای همت و دلاوری و نردبان اقبال شهریاری، بر بام آن حصار غیرت چرخ زنگاری عروج نمودند و آن حصن حصین- که محکم‌تر از سد سکندر بود- به مفتاح نیروی بازوی دولت خداداد گشوده، پامال اقدام همت فلک‌سیر فرمودند و زنگ بغی و طغیان از آئینه زمین و زمان سترند و به جای آن نقوش دین‌آئین مرتسم کردند. جوهر تیغ دلیری هویدا و برش شمشیر شجاعت پیدا شد. رایات فتنه و بطلان بر زمین خوابیده و اعلام حق و صدق سر به عیوق کشید. سرهای یاغیان پایمال رجال و نساء گرفتار سلاسل و اغلال شد.

همه کافران گشته خوار و ذلیل‌به سنگ و تفنگ همچو اصحاب فیل

ز تن‌ها بسی کوه‌ها شد عیان‌به هر کوه از آن چشمه خون‌روان

ز سهم سهام صف پرشکوه‌گرازان گریزان به هر دشت و کوه چون فتح نمایان که طراز فتوحات شاهان و عنوان نصرت‌های آنان باشد، جلوه ظهور گرفت و نیران نار زردشتیان آتش‌پرست، اطفای خمود پذیرفت. خدیو دادگستر مظفر و خسرو اسلام‌پرور- که حشم حشمت او عرصه امکان را فروگرفته و در پیش فرمان قضانفاذش جمیع کاینات و همگی مکنونات گردن اطاعت و انقیاد خم

ساخته- به عزیمت ریشه‌کنی شجره ملعونه کفر و ضلالت و بیخ‌افگنی نهال خبیثه شقاوت و غوایت، به جانب متهرا جنود نصرت‌وفود به حرکت آورد. حوالی متهرا مشرق ماهچه اعلام فیروزی ارتسام گردید. دریای جمنا از تصادم افواج عمان امواج و تلاطم عساکر کفر تاراج، کف حسرت بر سر زده، از موج انگشت حیرت بر لب همه تن آب، و به سان چشمه سیماب، آن همه بر خود تپیده که بی‌تاب شد و از گرداب در دایره بی‌تابی جگر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۱

کباب شد. لشکریان بحرخروش به حکم پادشاه دریادل، طوفان تیغ آبدار در جوش آورده، هر طرف سرهای بی‌آبان بر خاک می‌ریختند و رعدآسا شور داروگیر می‌انگیختند.

ز گرد سپاه آسمان بست میغ‌همه گرز بارید و پیکان و تیغ سیه‌روزان تبه‌روزگار، از یمین و یسار خار نومیدی در گریبان جان می‌شکستند و ادبار سرمایگان از چپ و راست به هزاران خواری و انواع نگونساری در وادی فرار قرار می‌گرفتند و سر از پا نشناخته بیتابانه به راه گریز می‌رفتند.

همه سرکشان را سر انداختنداساس مخالف برانداختند

امان یافت هرکس که گردن نهادشده عاصیان را سر و زر به باد چون از برکات نیت حق‌طویت خدیو عالم، خداوند بنی آدم، سواد آن کفرستان از خس و خاشاک ضلالت پاک و جماعه مدبران واجب الهلاک سینه‌چاک در مغاک خاک فرو شد و خورشید اسلام به فروغ تمام، عالم‌افروز و نیّر دین مبین ظلمت‌سوز گردید،

به تیغ از عدو کشت چندان گروه‌که شد موج خون جوهر تیغ کوه

به دین گشت کفار را راهنمابود جاده تیغش به راه خدا

زهی شوکت و بخت کشورگشاکه هر لحظه سازد عدویی فنا

چنین بخت روشن سکندر نداشت‌سلیمان چنان شوکت و فر نداشت از آنجا که غازی الدین خان در عرض این مدت مراتب بندگی و فدویت و موجبات غلامی و عبودیت به تقدیم رسانیده و مراحم پادشاه خطابخش عذرنیوش بر جریده جرایم او رقم اغماض کشیده بود، به دستور سابق به منصب وزارت هندوستان مفتخر و مباهی گردید و فضل عمیم سلطان کریم، خان خانان را نیز به منصب وکالت- که درجه‌اش بالاتر از وزارت است- سرافرازی بخشید.

[وقایع سال یازدهم]

وقایع سال یازدهم جلوس میمنت‌مأنوس مطابق سنه میمونه اودئیل ترکی و معاودت خاقان ممالک‌ستان از ولایت هندوستان و ذکر دیگر سوانح آن زمان نصرت‌نشان

اورنگ‌آرای سپهر چارم، ظلمت‌زدای هفت طارم، یعنی خورشید گیتی‌افروز و آفتاب ظلام‌سوز، سرتاسر هندوستان چرخ نیلی‌فام مسخر فرموده و قلاع و بروج فلکی مفتوح

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۲

نموده به جانب بیت الشرف رایات نور آیات برافراخت و بیست و هشتم ماه جمادی الثانی سنه ۱۱۷۱ خانه شرف کاشانه حمل را مهبط عزّ و علا ساخت. سیه‌باطنان لیالی را که چون خفاش‌منشان متهرا زیاده‌سری پیش‌گرفته از حد اعتلال تجاوز کرده بودند، ادب فرموده در فروترین پایه انکسار نشانده و در بوته گداز و کوره کم و کاست افگند و سفیدبختان روز را که از درازدستی شبها در پایه کمی جا یافته بودند، به اضافه مراتب و افزونی مناصب، سرافراز گردانیده زمان و زمانیان را مژده عیش رسانید و خزان‌دیدگان نبات و اشجار را طراوتی تازه و نضارتی بی‌اندازه بخشید. باد سبک‌پای بهاری فضای دل‌گشای چمن را به فرش استبرق سبزه

برآراست و روی دشت و صحرا را چون ارژنگ مانی به نقوش دلپذیر ریاحین پیراست. صبای روح‌افزای بهار چون نکهت گیسوی دلدار و به رنگ مشک‌بیزی طبله عطار، مشک‌خیزی و عطرریزی نمود و از شمامه غنچه و ازهار بوی عنبر مشک‌بار جیب و دامن زمین و زمان را لخلخه‌سا فرمود.

خسرو مشتری‌طلعت آفتاب‌سیرت، سریرآرای عیش ابدی و تخت پیرای عشرت سرمدی گردید و صلای فیض‌بخشی عام داده، خاص و عام را به عطیات خاص، عموم امتیاز بخشید. از یک جانب فروردین عالم‌آرا دشت و کهسار و در و دیوار را به ریاحین ندرت‌آگین و سبزه‌های خضرت‌آئین زیب و زینت بخشید و از یک‌سو بهار جان‌فزای جود و نوال خلیفه ذو الجلال، به بذل بی‌پایان و بخشش نمایان، ابواب انعام و احسان بر روی خلق جهان گشود.

کرد جود شاه دامان ز من‌از گل دینار همرنگ چمن

موج زر بگذشت سایل را ز سربرد بنیاد طمع آب گهر چون خاطر حق‌پرور خدیو عدالت‌گستر به اتمام کار جات بدسیر، میلان تمام و رغبت مالاکلام داشت و به تحریک حمیت دین‌پروری و غیرت حق‌گستری، قطع ریشه فساد و بن خار بغی و عناد، اقدم امور می‌انگاشت و در باطن اشراق مواطن نورپرور و تجلیات الهی مرکوز بود که آن خودسر را مالش واقعی به عمل آید تا بار دیگر هیچ مفسدی به چنین خیالات بی‌حاصل اقدام ننماید. در این اثنا غازی الدین خان- که به اظهار حسن بندگی به تازگی مورد عنایات شده بود و از صمیم قلب ادعای رسوخ عقیدت می‌نمود- معروض بارگاه سلاطین سجده‌گاه داشت که به اقبال ابداتصال سایه ذو الجلال، امور بر هم خورده ممالک هندوستان کما هو حقّه انتظام پذیرفته و طوایف مفسدان فتنه‌انگیز به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۳

نکول نیستی فرورفته، سورجمل‌جات در عرضه آن نیست که موکب اقبال به گوشمال او متوجه شود. این فدوی صادق الاعتقاد به میامن اقبال خداداد خدیو با عدل و داد، از عهده استیصال آن بد نهاد می‌تواند برآمد. ان شاء اللّه تعالی در معدود الایام آن کافر بدفرجام را به تخویف و تحذیر سالک مسالک اطاعت و انقیاد می‌سازم، و الّا اساس زندگی او برمی‌اندازم. چون خان مذکور متعهد و متکفل آن مهم گردید، پادشاه تائید سپاه، هدایت‌بخش، خلف عالم‌گیر شاه و میرزا بابر برادرزاده آن والاجاه را از شاه جهان‌آباد طلبیده و به طریق تورکی همراه غازی الدین خان کرده، روانه ممالک شرقی هندوستان فرمودند و خود همعنان دولت و اقبال، رایات جاه و جلال به‌سمت شهر شاه جهان‌آباد افراخته، در عرض سه روز صیدافکنان و شکارکنان در خارج بلده مزبور نزول اجلال نمودند. عالم‌گیر شاه- که ملازمت آن حضرت را سعادت دارین می‌دانست- مانند اقبال به استقبال شتافته، کامیاب مجالست و مصاحبت پادشاه سپهرمنزلت گردید و مشمول انواع نوازشات و مورد عنایات و تلطفات گشته، به مراد و مقصود خویش رسید.

خدیو تاج‌بخش پادشاه‌نشان و خسرو سلاطین‌نواز دارا دربان، خان خانان وکیل السلطنه هندوستان و نجیب خان و غیره امرای عظیم الشان آن دولت شایان را به بندگی و خدمت‌گزاری عالم‌گیر شاه مأمور نموده و شاه ابهت‌دستگاه و امرای ذی جاه را از حضور فیض گنجور مرخص کرده، خود به فتح و نصرت از آن مکان حرکت و کوس نهضت را بلندآواز نمودند.

در این هنگام میمنت‌فرجام صبیه محترمه علیین آرامگاه محمد شاه پادشاه سابق هندوستان را به موجب استدعا و ترغیب ورثه مرحوم مغفور مزبور، به عقد ازدواج درآوردند و دامن آرزوی هواخواهان را پر از گوهر مقصود نمودند و رشته اتحاد دولتین را با این وثیقه انیقه محکم و مضبوط فرمودند. زوجات مکرمات محمد شاه فردوس آرامگاه نیز به وسایل وسایط التماس نمودند که این ضعیف‌ها را بنابر بواعث شتّی در این ملک اقامت متعذر و معهذا به سبب مباعدت صبیه رضیه عالیه خاطر از بودن اینجا متنفر و متضرر است، امید از کرم شاهانه آن‌که مقرر شود که ما نیز در خدمت پردگیان شبستان سلطنت و جهانبانی و محتجبات تتق عظمت و کامرانی، فیض‌یاب و سعادت‌اندوز حضور خاقانی بوده، در پای شمع انجمن خلافت و خسروانی جان‌فشانی می‌نموده باشیم. از پیشگاه عظمت و جاه مسئول ایشان مقرون قبول و عرض آن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۴

عصمت‌مآبان به درجه پذیرایی موصول شد و خدیو عدالت‌پرور عطوفت‌گستر، با سطوت دشمن‌افکن و صلابت صف‌شکن، داد دهان و صیدافکنان مراحل و منازل قطع می‌نمودند و در عرض راه بر روی سکنه هر قریه و قصبه ابواب معدلت می‌گشودند، تا آن‌که قرین دولت ابدپیوند و همعنان اقبال ارجمند، بر معموره سرهند ظلّ عاطفت انداختند و متوطنین آنجا را به اشراقات عدل و احسان نواختند و امیر الامراء الکرام عبد الصمد خان را به حکومت و صاحب‌اختیاری آنجا- که ملک سیر حاصل کثیر العواید است- سرافراز فرموده رایات عالیات به صوب دار السلطنه لاهور متحرک فرمودند و به رهبری خضر توفیق الهی و رهنمایی تائید متناهی، از رودخانه‌های مابین سرهند و لاهور اردوی ظفرگنجور، سالم و غانم عبور نموده، اواسط ماه شعبان المعظم سعادت‌افزا و رونق‌بخشای لاهور گشته، به اشاعت انوار عدل و افضال و افاضت فیوض جود و نوال، آن مصر جامع را محاط برکات غیرمحصور فرمودند و عمارات سلاطین گورکانیه را که به اسالیب غریب دلگشا و تراکیب عجیب روح‌افزا ملحق به فصیل حصار بر ساحل دریا واقع است، دو سه روز از فیض ورود مسعود آب و رنگ تازه و رونق بی‌اندازه بخشیده رشک‌افزای قصر خورنق گردانیدند.

هم در آن ایام بهجت‌نظام، برای ترفیه حال رعایای پنجاب و قلع مواد فساد سکان بدنهاد- که همواره دست تطاول به غارت و تالان قریات و قصبات الکای پنجاب از آستین آز برمی‌آوردند و صغیر و کبیر این دیار از مفاسد آن گروه زشت‌اطوار، ناله زار سر می‌کردند- یکان دسته ظفرپیوسته به تنبیه و استیصال آن فرقه زشت‌خصال مأمور گردید.

مأمورین به استظهار اقبال عدومال، جلوریز بر مساکن و مواطن تیره‌باطنان تاخته و چند قلعه‌چه را ویران و جمعی غفیر را از بدکرداران، طعمه تیغ آفتاب لمعان ساخته، اکثری از رجال و نسوان گروه کج‌گرای مذکور را اسیر پنجه استیلا گردانیده، هزار نیزه سر به حضور آوردند و حسب الحکم قضاشیم در چارسوی لاهور کله‌منارها بنا کردند. جهانی به فیض عدالت خدیو گیتی‌ستان از چنگ ظلمه ستم‌بنیان نجات جسته و عالمی به میامن افضال خسرو زمان، از شرّ اشرار ستمکار وارسته، به دعای خلود دولت علیه و دوام خلافت بهیه موظف و مشغول گشتند و در اوطان خودها به فراغ بال و رفاه حال به جمعیت خاطر نشستند.

چون انتظام مهام و قلع و قمع مفسدان بدسرانجام به آئین گزین و اسلوب بهین

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۵

صورت انصرام و پیرایه اختتام یافت، عزیمت دار الملک کابل از مشرق خاطر خورشیدمآثر به عرصه ظهور شتافت. لهذا سرو بوستان خلافت و جهانداری، شجره گلستان سلطنت و شهریاری، پیرایه افسر بختیاری، گوهر تاج کامکاری، عنوان نسخه دولت و ناموری، نونهال ریاض حشمت و سروری، طغرای منشور عدالت، دیباچه مثال شوکت، ممتاز به عنایات اله، تیمور شاه زاد اللّه اقباله و اجلاله را- که در شاه جهان‌آباد به عنایت پادشاهی ممالک موضوعه هندوستان معزّز و مباهی گشته بود- مشمول عواطف جلیله و مورد مراحم نبیله گردانیده و گوش معانی‌نیوش آن درهٔ التاج خلافت را به لآلی شاهوار مواعظ و نصایح، زیب صفایح به نجوم آسمانی بخشیده و در باب ادای حق عدالت و نصفت و داددهی مظلومان واجب الرعایت و تأدیب ظالمان زشت‌خصلت، تأکید بلیغ بر زبان وحی ترجمان گذرانیده، مرخص فرمودند و سردار کثیر الاقتدار خان جان خان را به تفویض به منصب علیه و رتبه سنیه وزارت آن عالی‌گوهر والافطرت، شرف اعزاز و عزّ امتیاز عطا نمودند. بعد اطمینان خاطر حق مظاهر از اشتات امور آن ممالک، به تائیدات رب غفور از دریای لاهور عبور و ساحل آن روی آب را به ورود مسعود مهبط فیض موفور ساختند.

درآمد به کشتی شه کامیاب‌چو در برج آبی رسد آفتاب

نه کشتی هلال مه عید بودعجب این‌که خورشید از او می‌نمود فردای آن، خسرو گیتی‌ستان نصرت همعنان و دولت هم‌رکاب، با کوکبه جمشیدی و دبدبه خورشیدی بر مرکب کیهان‌نورد سوار شده ره‌سپار گردیدند.

ز بس، جا کرده شوخی در مزاجش‌نمی‌شد با اشارت احتیاجش

شود خورشید اگر گل‌میخ آن نعل‌دود در کوه مانند شفق لعل

چنین آیینه‌دار صبح امیدعنان خط شعاعی چهره خورشید روز چهارم ساحل دریای جناب را مخیم سرادقات ظفرنصاب فرمودند. دریا که از جوش طوفان سر به آسمان می‌سود، از هول تصادم جیوش رعدخروش و بیم تراکم افواج عمان‌امواج، حیرت بر حیرت افزود. نزدیک بود که چون آب آیینه بر جا خشک ماند و به رنگ آب گوهر گره بندد. از موج انگشت زینهار برآورده و لب ساحل به استیمان واکرده، از روی عجز و نیاز آب بر دست لشکریان می‌ریخت تا آبش ریخته نشود و به حکم اضطرار چون سیماب بی‌تاب می گریخت تا نقد روان به سلامت برد. سحرگاه که

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۶

عین الحیوهٔ آفتاب از ظلمات لیل برآمده جهان را پر آب و تاب نمود و بحر اخضر فلک را چون سطح آینه نوراندود فرمود، هلال کشتی از اقتباس انوار خورشید سلطنت، رشک‌فرمای مهر انور گشت و به رنگی که عکس مه‌جبینان از آب آینه بگذرد، به یک چشم زدن از بحر زخّار گذشت. کنار آن روی آب از افراختن خیام زرین شفق‌فام، چون فضای چمن نگارین و آن گل زمین از رنگینی چادرهای مجرّه طناب کهکشان دیرک رنگین گردید. رعایای حوالی و حواشی در مظلّه فیض و احسان و سایبان مکرمت و امتنان خدیو معدلت‌نشان، امن و امان یافت و به گلگشت بهارستان رفاه حال شتافت.

سبحان اللّه عموم عدالت و شمول نصفت خسرو ذو الفضل و الکرامهٔ به مثابه‌ای است که با وصف تهاجم عساکر بهرام‌صولت و تصادم سپاه محشرسطوت و کثرت دواب و مواشی اهل اردو و بسیاری افیال فلک‌پو، هیچ کسی را یارای آن کو که به عجزه رعایا مجوز یک سر مو ایذاء و هیچ فردی را مجال کجا که به اضعف عباد به قدر یک سر سوزنی جفا تواند رساند؟ به فرض محال اگر قوی‌دستی دست از جان شسته، مرتکب درازدستی به حال بی‌دست و پایی شود، چون شتر تیر در بینی، بلکه سیاستگاه قهرمان خون خود به گردن بدآئینی بیند. در محکمه عدالتش مور ضعیف‌بنیه با فیل قوی‌جثه، برابر و یکسان است و رتبه قدر فقیر در پله معدلت این خدیو اقلیم‌گیر، از امیر سنگین و گران است.

چو رو آورد شاه در عدل و داددهد عدل نوشیروان را به باد بالجمله مواکب کواکب‌شمار و افواج افزون از مقدار و اردوی با رونق‌تر از مصر جامع و اعلام ارفع از سماک رامح، به نهضت درآمده جاده‌پیمای منازل و رهگرای مراحل گشت و از دریای اتک که نهر کهکشان در جنب او آبی است باریک و در برابر صافی‌اش چشمه خورشید آیینه‌ای است تاریک، بعون شرطه فیض الهی و امداد معلم فضل نامتناهی، همگی عساکر قرین سلامت گذشت و بعد از عبور از رودخانه مذکور کوچ بر کوچ قطع مسافت کرده، در اسعد ساعات و اشرف ازمنه و اوقات، به دار لسلطنه کابل نزول اجلال نمود و همای عاطفت پادشاه تا مدت سه ماه ظل ظلیل مرحمت بر مفارق خلایق آن ولایت گسترده، سرپنجه عنایتش به مفتاح همت و مقالید رأفت، قفل امید و مرام از ابواب قلوب خاص و عام گشود.

ز الطاف شاه رعیت‌نوازبه روی جهان شد در عیش باز

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۷ مسرت به مردم چنان داد دست‌که زان شهر بازار غم برشکست

در بیان عزل حاجی جهان فوفلزیی از خدمت مدرسی شاه تائید سپاه تیمور شاه و سرافراز شدن ملّا فیض اللّه خان برادر قاضی ادریس خان پیش‌نماز به معلمی آن خدیو والاجاه

در این اوان میمنت‌نشان و زمان سعادت‌توأمان، نقاوه خاندان شرافت و سعادت و سلاله دودمان بزرگی و نجابت، قطب فلک شریعت و پرهیزکاری، محور سپهر فضیلت و دین‌داری، منظور انظار ظفر شاهنشاهی، مقرّب پایه سریر خلافت و ظل اللّهی، ملّا فیض اللّه خان دولت‌شاهی برادر ملّا ادریس خان قاضی معسکر ظفردستگاه، از عزل حاجی جهان به تعلیم و تدریس خدیو سکندرمرتبت

داراحشمت انجم‌سپاه، اعنی شاه والاجاه تیمور شاه، رتبه تفوق و برتری و درجه مزیت و معتبری یافت و انوار عاطفت شاهانه و اشعه مرحمت ملوکانه بر ساحت احوال آن سرآمد فضلای عالی‌مقدار تافت.

سبب عزل حاجی جهان آن‌که در آن ایام سعادت‌فرجام که سلطنت ممالک موضوعه هندوستان به آن شاه جم‌سپاه ثریاجناب سابق الالقاب، مفوّض و مرجوع گشته آن قره باصره دولت مأمور به توقف دار السلطنه لاهور گردید، حاجی جهان فوفلزیی که مرد پیر و معمّر بود و در ظاهر متقی و دیندار و صالح و پرهیزکار می‌نمود و به کعبه معظمه و مدینه مشرفه زاد هما اللّه شرفا نیز مشرف شده بود، به رتبه رفیع المرتبه معلمی آن نوباوه بوستان خلافت و ظل اللهی و دوحه ریاض حشمت و شاهنشاهی مفتخر و مباهی گشته، سر افتخار و اقتدار به فلک دوار رسانید. غرض این‌که بعد از چند مدت حاجی مزبور در ولایت لاهور به اقتضای خواهش نفس اماره و وسوسه و تلبیس ابلیس زیانکاره، از دامن زهد و صلاح که حبل المتین رستگاری و فلاح است دست برداشته، با وصف شیخوخیت و پیری، با فاحشه هرزه‌گرد و عشوه‌فروشی که هم‌آغوش هزار بی‌سروپا و به کمال حسن صوری و جمال ظاهری انگشت‌نما بود، خفیه نرد معشوقیت و محبوبیت می‌باخت، تا این‌که این خبر به انهای جاسوسان، معروض باریافتگان محفل خلد مشاکل خدیو جهان و جهانیان، تیمور شاه گشت و کیفیت واقعه کماکان در خدمت فلک رفعت آن حضرت به وضوح پیوست. حاجی مزبور نیز تفرس این معنی کرده دریافت که حرکات شنیع نالایق او، در مجلس قدس، مذکور گردیده و مقدمه عشق‌بازی‌اش به مسامع جاه و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۸

جلال رسیده و به این سبب پرده عرضش دریده و حرف اعتبارش از صفحه تقریب به گزلک بی‌اعتباری حک شده، لاجرم غرق عرق انفعال و تشویر گشته آماده فرار شد. هر چند پادشاه عالمیان مآب به مقتضای عیب‌پوشی و خطابخشی- که جبلی و فطری آن جناب است- تقصیر او را به روی بزرگی خود نیاورده منفعل و شرمسارش نفرمودند، لیکن حاجی مزبور خود از فرط خجالت و بیم ملامت و خوف سیاست، تاب مقاومت نیاورده، شباشب از راه‌های غیرمعروف به جانب دار القرار قندهار بادیه‌پیمای فرار گردید.

چون در این اوقات خجسته‌ساعات آن مقدمات مفصلا و مشروحا معروض ایستادگان بارگاه شاهنشاهی گشت، حکم همایون و امر بشارت مقرون، به شرف نفاذ پیوست که افضل فضلای عالی‌مقدار و اعلم علمای روزگار، اشرف صلحای خداشناس حق‌آگاه، اعظم عظمای بارگاه ظل اللّه، مقرب پایه سریر خلافت، مبصر کارفرمایی قلم و شمشیر، منبع الجود و الامتنان، لایق مرحمت والاحسان، ملّا فیض اللّه خان، برادر ملّا ادریس خان که در علم فقه و حدیث بی‌مثل و بدل و در شیوه زهد و تقوی مشهور جمهور و ضرب المثل به حسن خلق و لطف طبع و علو همت و وفور سخاوت و کمال شجاعت و حسن صورت و سیرت موصوف و به عظم شأن و سموّ دودمان و صفت فضل و احسان معروف می‌باشد و فروغ خاطر افادت‌مآثرش شبستان امید و انوار کمالات را نور و ضیا می‌بخشد، از ولایت کابل به دار السلطنه لاهور رفته به تعلیم و تدریس پادشاه خورشید دیهیم قیام و اقدام نماید.

عطا کرد خاقان مالک‌رقاب‌به او خلعت خاص چون آفتاب

ز تفویض درس شه ارجمندنمودش مباهی و هم سربلند

به او داد جیقه شه لطف‌کیش‌فرستاد در نزد فرزند خویش

به فرمان فرمان‌ده روزگارشه درّ درّان والاتبار

روان گشت آخوند عالی‌جناب‌ز کابل به لاهور با صد شتاب

سزاوار تعلیم آن شهریارنبودی کسی غیر آن نامدار

کسی غیر او این لیاقت نداشت‌برای همین شاه او را گماشت الحق آن جناب، فاضلی است بی‌مثال و عدیم النظیر و سخن‌سنجی است صاحب کمال و روشن‌ضمیر. سعادت‌مندی است که از جبین مبینش انوار خداشناسی و پرهیزکاری باهر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۴۹

و ارجمندی است که از اسم فیض طلسمش فیض نامتناهی الهی ظاهر است.

از آن روی فیض اللهش نام شدکه فیضش برای جهان عام شد

چو او هست ینبوع فیض الهبرای همین گشت استاد شاه

چو بود او خداترس و پرهیزگارمقرّب نمودش شه کامکار

مقرب نباشد چرا پیش شاه؟که دریای علم است و فیض اله

در بیان سوانح ممالک ترکستان و مأمور شدن نواب خان الکوزیی به سرداری آن مکان و ذکر عزیمت بندگان اعلی‌شاهی ظل اللهی از دار السلطنه کابل به جانب اشرف البلاد احمد شاهی

در این ایام سعادت‌فرجام و زمان میمنت‌انجام که دار السلطنه کابل از میامن وجود مسعود شهریاری، همدوش حصار فلک نیلوفری و رشک‌افزای منزل خسرو خاوری بود، حاجی خان والی میمنه از ممالک ترکستان به عزم جبهه‌سایی این آستان ملایک‌آشیان، وارد اردوی کیهان‌پو گشته تحصیل شرف ملازمت و زمین‌بوسی نمود و چهره مباهات افروخته، سر افتخار به سپهر دوّار افراشت و بعد استلام کعبه امانی و آمال، در بارگاه جاه و جلال معروض داشت که این صادق الاعتقاد از دل و جان به کمال صدق و سداد و دولتخواهی و ارادت‌شعاری عتبه سنیه جهانداری و سده علیه شهریاری را سرمایه سعادت و پیرایه مفاخرت می‌پندارد. اگر از راه بنده‌نوازی به سرداری ترکستان شرف اختصاص یابد، کله‌گوشه افتخار بر آسمان می‌شکند و در اقران و امثال تحصیل تفاخر می‌کند. بنابر آن از درگاه فضل و افضال پادشاه دریانوال- که مظهر اتم و اکمل مفضل متعال است- هیچ سایلی محروم و مأیوس نمی‌رود و هرکه به این حضرت وافی النعمت روی التجا می‌آرد، به حصول کام و نیل مرام شادکام می‌شود. التماس والی میمنه مقبول و مومی الیه به تفویض منصب سرداری ترکستان به درجه اعزاز موصول شد. چون حاجی خان مزبور به جبر و ستم مفطور و معتاد بود، بنابر آن به مقتضای عادت، از مسلک قویم حسن سلوک و معاشرت منحرف گشته و اصاغر و اکابر آن ولایت را به اظهار مآثر ناهنجاری و ستم‌شعاری، رنجیده‌خاطر گردانیده، توطن‌گزینان آن ملک باهم زبان یکی کرده بالاتفاق مظالم والی مذکور به درگاه عرش اشتباه معروض داشتند و از عدالت‌گستری و رعیت‌پروری خدیو نصفت‌شیم، داد خواستند. از پیشگاه معدلت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۰

خسرو زمان، سید عطاء اللّه خان به داروغگی ولایت ترکستان سرافراز و در قصر ایادی ظلمه از اذیال حال عجزه به تأکید شدید موکد و ممتاز شد.

حاجی خان بعد رسیدن داروغه عدالت فی الجمله سرحساب گردید و از اعلان ظلم و تطاول دست کشید. در خلال این حال، سید عطاء اللّه خان را ضرورتی داعی گشت که زیارت موفور البرکت حضرت ولی‌نعمت روحی فداه دریابد و خاک پای توتیاآسای کامل الضیا را سرمه چشم افتخار و اعتبار سازد. لهذا سید موصوف محمل تمنّا بر جمازه این عزیمت احرام طواف کعبه دین و دولت، بست. حاجی خان که اطفا و انفکاک جور و بی‌انصافی چون عوارض ذاتیه از طینت شنیعه آن جافی ممتنع و محال بود، حرکت داروغه عدالت را که از بیم او ارتکاب به اطوار نامحمود نمی‌توانست نمود، از مغتنمات عظیم دانسته، بی‌معارض و مانع، بر منصه حکومت نشسته، در انتشار مآثر جور دست ناهنجاری دراز و زمزمه خارج‌آهنگی ساز کرد. وضیع و شریف و قوی و ضعیف و اهالی و موالی آن حوالی از بی‌رحمی و بی‌عدالتی او نالان و سینه‌ریش و قرین هزاران اضطراب و تشویش گشته، چون غنچه گل منقبض و به سان لاله داغ بر دل کبیده‌خاطر بر سر می‌بردند، تا آن‌که منهیان راست‌کیش این ماجرای واجب الانها را به عرض شهریار دادگستر معدلت‌اندیش رسانیدند. به مجرد استماع آن معنی، حضرت ظل سبحانی، نواب خان الیکوزیی را به سرکردگی

قشون ترکستان و نقاوه سادات عالی‌مکان سید عطاء اللّه خان را کماکان به داروغگی ولایت مقرر فرموده مرخص ساختند.

حاجی خان چند ماه طوعا و کرها به مشار الیها سازشی بر روی کار آورد و از مظالم و قبح صریح ارخای عنان کرد، لیکن به مقتضای جبلت طینت بالاختفا والاستتار، از شنایع اطوار و قبایح کردار، دست برنمی‌داشت و تا جایی که دستش می‌رسید تخم دل‌آزاری می کاشت. رفته‌رفته فیمابین حاجی خان و نواب خان غبار نقار برخاست و از این جهت فتنه‌های غنوده در اطراف و جوانب ولایت سر از خواب برداشت. ایزباسر حاکم شبرغان، رایت بغی و طغیان و علم تمرّد و عصیان برافراشت. اللّه نظیر خان اتالیق ترکستان به درگاه خدیو کیهان رسیده تفصیلات و تشریحات واقعات ولایت مزبور معروض داشت. برای اصلاح مفاسد ملکی، قشون از بندگان درگاه پادشاهی خواست.

حسب العرض اتالیق مزبور ولی محمد خان جوانشیر با سرکردگان آنجا به تنبیه ایزباسر از جناب آمر بر حق مأمور و متعین شد. بعد ورود مأمورین نواب خان سردار به اتفاق

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۱

واردین و جمعی دیگر از خوانین و گروهی از سرکردگان، عازم ملک شبرغان و جازم استیصال باغیان گردید و با اعوان و انصار، طی شوارع و طرق نموده قریب مسکن فرق عاصیان رسید. ایزباسر نیز به اراده ستیز و آویز یسال بسته و صف آراسته و از قلعه شبرغان برآمده، گردن خیرگی افراخته و آتش‌افروز هنگامه جدال گشته به مروحه‌جنبانی بی‌اعتدالی و دامن‌افشانی بدسگالی پرداخت و دلیرانه به میدان رزم و هیجا تاخت. سپاه طرفین تیغ جرأت و جلادت از نیام کینه‌ورزی کشیدند و آستین کارگزاری برمالیدند.

تفنگ برق‌آهنگ بر سر شورانگیزی آمده هنگامه قیامت انگیخت و رعد را از رشک بلند صدایی سرمه در گلو ریخت. در این حیص و بیص از قضایای فلک دورنگ، در عین گرمی هنگامه پیکار و جنگ، گلوله تفنگ بی‌درنگ بر پهلوی ولی محمد خان جوانشیر- که پیش‌آهنگ لشکریان با نام و ننگ بود- خورد و قضای الهی عجب سانحه‌ای بر روی کار آورد! پیداست که در مقدرات خدایی تغییر و تبدیل را راه و خرد والافطرتان صاحب تدبیر از کم و کیف آن خبیر و آگاه نیست.

فرد:

اگر محول حال جهانیان نه قضاست‌چرا مجاری احوال برخلاف رضاست؟ تدبیر مدبّران روشن‌ضمیر در پیش شمشیر تقدیر، سپر و دانش رسایی بلندخیالان هرچند بلندپروازی کند با خدنگ کماندار قدر قدر نمی‌تواند شد.

بلی، قضاست به هر نیک و بد عنان‌کش خلق‌به عیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم سزاست بنابر وقوع این واقعه، طومار جنگ مطوی و کار نبرد ناساخته و ملتوی ماند.

ولی محمد خان یک شبانه‌روز انفاس معدوده زندگی شمرده به ملک جاودانه روانه شد و سردار نظر به صلاح وقت، دست از جنگ بازداشته و انصرام آن بر وقت مقدر و صدور امر مجدد از حضور نایب نبیل خدای صمد موقوف گذاشته، به بلخ مراجعت نمود و حاجی خان- که به عزیمت کمک احد الطرفین که تعیین آن نامشخص مانده از موطن خود روان گشته بود- به جانب میمنه مسکن خود رجع القهقری برگزید. در خلال این حال فیمابین سرکرده‌های ترکستان- که رفیق نواب خان بودند- مثل عطاء اللّه خان سپهسالار و اللّه نظر خان اتالیق آن دیار، سوء المزاج به هم رسید و صدور و قلوب، غبارآلود نقار گردید و همگی جماعه مرقومهٔ الصدر مریض مرض ذات الصدر گشته، طریق مهاجرت و سبیل

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۲

مباعدت پیش‌گرفته به اوطان خود مراجعت نمودند و این وقایع و سوانح مفصل و مشروح در حضور آفتاب‌ظهور به وضوح پیوست. ارقام قضا نظام مهر لمعان به سرفرازی حاجی خان و سایر سرکردگان ممالک ترکستان شرف اصدار یافته مرسل گشت که همگی

ایشان به جمعیت خود به ام البلاد بلخ رفته، حسب الصلاح و صواب‌دید نواب خان سردار به سرانجام امور دولت علّیه و انصرام دولت بهیه، از صمیم قلب و رسوخ اعتقاد جاهد و ساعی گشته و دامن خدمت و جان‌سپاری بر میان همت بسته، نوعی در قلع و قمع بنیاد ارباب فتنه و فساد، قیام و اقدام نمایند که حسن مساعی ایشان در پیشگاه نظر خورشیداثر خدیو بنده‌پرور، جلوه‌گر تحسین گردد.

الحاصل بعد از رسیدن فرامین مکرمت‌آئین، حاجی خان به اتفاق سرکردگان مثال واجب الاتصال را زیب تارک افتخار نموده و عریضه نیاز به خاک پای جواهرآسای مبارک نوشته، روانه دربار عالم‌مدار ساخت. مفاد عریضه آن‌که «ما بنده‌ها بنابر بواعث چند از نواب خان خایف و هراسان و از کینه‌کشی او چون سیماب بر خود لرزان می‌باشیم و از خوف پیش او جرأت رفتن نمی‌نماییم، و لّا تبعیت حکم قدرتوأم صلاح حال و مال می‌دانیم.» چون این مضمون به جناب اقدس همایون معروض گردید، رقم مرحمت‌توأم به نام سلاله خاندان سیادت عطاء اللّه خان داروغه عدالت صادر شد که مشار الیه به مواعظ و نصایح نافع و حسن و قبح امور به طرفین فهمانیده و سوء خاتمت عناد و نقار دلنشین جانبین گردانیده، بر آتش نزاع سردار و سرکردگان اخلاص‌شعار، آب صلح و صلاح بریزد و از غضب و سخط سلطانی تحذیر و تخویف نماید که من‌بعد احدی هنگامه ناسازگاری نه‌انگیزد.

القصه بعد از ارسال ارقام قضانظام، رای جهان‌آرای خاقانی- که دستور رموز سلطنت و جهانبانی است- چنان اقتضا فرمود که قشلاق زمستان این سال سعادت‌اشتمال را در ولایت احمد شاهی نمایند و پس از انقضای موسم شتا، رایت‌افراز عرصه اقلیم‌گشایی گشته به هر سمت که رأی صواب‌نما اقتضا نماید نهضت فرمایند. لاجرم در هنگامی که خسرو ثوابت و سیار از برج سنبله علم عزیمت افراخت و پرتو نزول به برج میزان انداخت، اعلی حضرت ظل سبحانی به همعنانی تائیدات ربانی و همرکابی توفیقات آسمانی، با امرای والاشان و خوانین سمو المکان و جیوش بحر خروش و بهادران کینه‌کوش، از دار السلطنه کابل الویه عظمت و گیتی‌پناهی به جانب اشرف البلاد و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۳

احمد شاهی افراخته، مرحله‌آرای طریق اقبال گردیدند.

علم‌ها به گردون برافراخت سردرآمد به جنبش سپاه ظفر

ز اردوی والای شه کوه و دشت‌طراوت‌پذیر و دل‌افروز گشت

پس از قطع ره قلعه قندهارشرف یافت از مقدم شهریار

از فرّ وجود سعادت‌قرین‌شد آن سرزمین رشک خلد برین

در بیان سوانح ممالک وسیع المسالک هندوستان و به قتل درآمدن عالم‌گیر شاه به تیغ ستم غازی الدین خان و ذکر ورود طایفه مرهته به ولایت مزبور و رسیدن آسیب چشم‌زخم به غازیان موید و منصور و معاودت شاه خورشید کلاه تیمور شاه از دار السلطنه لاهور

سابقا گزارش یافت که خاقان ممالک‌ستان در حین مراجعت از هندوستان، هدایت‌بخش، خلف عالم‌گیر شاه و میرزا بابر برادرزاده آن والاـ جاه را از شاه جهان‌آباد طلبیده و غازی الدین خان را همراه نموده، از ولایت متهرا مأمور به استیصال گردن‌کشان طرف شرقی هندوستان فرمودند. بعد از انصرام موکب ظفر همعنان، غازی الدین خان به مقتضای جهالت ذاتی و شقاوت فطری به خیال مخالفت و خودسری افتاده، چشم از حقوق تربیت و جانبخشی این حضرت- که درباره او مبذول شده بود- پوشید و به قصد فتنه‌انگیزی، طایفه مرهته را از ولایت دکهن به مملکت هندوستان طلبیده، رهنورد بادیه مخالفت و گمراهی گردید. چون صبیه رضیه عالم‌گیر شاه در سلک پردگیان سرادق پادشاه خورشیدکلاه تیمور شاه منسلک و منتظم و اساس و اتحاد و یکتادلی جانبین مظبوط و محکم بود و غازی الدین خان در این صورت جرأت مخالفت با دو پادشاه شدید الصولت نمی‌توانست نمود، لاجرم از راه

شیطنت و فرومایگی مرتکب بیباکی و حرام‌نمکی گشته، عالم‌گیر شاه بی‌گناه را به غیرحق در بلده شاه جهان‌آباد به قتل رسانید و [درویش را] «۱» از برای پیشرفت کار دست‌آویز کامروایی خود ساخته، جالس سریر سلطنت گردانیده کیفیت این واقعه عظمی و سانحه کبری آنکه غازی الدین خان وزیر بنا به داعیه ضمیر قساوت‌تخمیر، برای کشتن عالم‌گیر تمهید و تدبیر نموده و از راه مکر و

---

(۱). در اصل، کلمه «درویش» (نام او) وجود ندارد. به قرینه مطلب بعدی «درویش» افزوده شد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۴

تزویر در پیش او رفته معروض داشت که درویش کرامت‌کیش که در این اوقات صاحب کشف و کرامات و من جمله خداپرستان ملکی‌صفات و از زمره اولیاء اللّه عالی‌درجات است و اکنون مثل او در ربع مسکون به هم نمی‌رسد و از ولایت ایران وارد این مکان گردیده و جمیع مردم این ولایت از خاص و عام به ملازمت او رسیده‌اند، بر بندگان پادشاه والاجاه نیز لازم و متحتّم است که مومی الیه را ملاقات فرمایند و از باطن او در ازدیاد رونق امور سلطنت استدعای اعانت و امداد نمایند.

عالم‌گیر شاه- که به مصاحبت فقرا و اولیاء اللّه راغب و مشعوف بود- به عزم ملاقات درویش از دولت‌سرای خویش برآمده، خانه زین را نورآگین فرمود. آدمهای غازی الدین خان که قبل از وقت به اغوای آن بدبخت در خانه فقیر رفته منتظر ورود پادشاه و مترصد قتل آن بیگناه بودند، به مجرد رسیدن عالم‌گیر شاه از کمین‌گاه برآمده، مشار الیه را به قتل رسانیدند و به اغوای آن رهنورد طریق بی‌آزرمی، مرتکب این قسم بی‌رحمی گشته، شربت شهادت چشانیدند. شاهزاده سعادتمند بلنداختر، عالی‌گهر به مجرد شنیدن خبر قتل پدر، مضطرب الاحوال و مضطر گشته، قبل از انتشار و اشتهار آن خبر وحشت‌قرین و پیش از رسیدن غازی الدین خان به گام سرعت از حرمسرا برآمده، خود را به جانب اکبرآباد کشید. آن مدبر دل‌سیاه بعد از کشتن عالم‌گیر شاه، [درویش را] برآورده جالس سریر سلطنت گردانید و حسب التمنا در جمیع کارها دخل و عمل کرده در فکر انعدام بعضی ارباب احتشام- که حلقه‌به‌گوش این عتبه عرش مقام بودند- افتاده به فتنه‌انگیزی پرداخت و طایفه مرهته را- که از ولایت دکن به مملکت هندوستان طلبیده بود- تحریک و تحریص به بی‌حسابی و مردم‌آزاری کرده و به سیم و زر موفور تطمیع و مسرور نموده، به محاربه نجیب خان روهیله- که از جمله هواخواهان این دولت جلیله است- مأمور ساخت. هرچند نجیب خان به سبب کثرت و انبوهی آن گروه فسادانديش و به علت قلت جمعیت خویش تاب مقاومت و طاقت استقامت نداشت، اما به مقتضای غیرت تهیه اسباب جدال و قتال نموده به لوازم قلعه‌داری پرداخت و از عبد الصمد خان صوبه‌دار سرهند کمک طلبیده، عریضه‌ای نیز مشعر بر کیفیت احوال و محتوی به خیرگی کفره ضال، به ایستادگان بارگاه شاه تائیدسپاه تیمور شاه نوشته روانه دار السلطنه لاهور ساخت. نظم

رسید این خبر چون به درگاه شاه‌به امداد او شد معین سپاه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۵ امیر فلک‌رتبه خان مرادکه در رتبه است از خوانین زیاد

به همراه جمعی ز مردان کارکه تعدادشان بود سیزده هزار

به امداد روهیله مأمور شدروان سوی کفّار مقهور شد

ز سرهند هم خان عبد الصمدسپه گردآورد بهر مدد

در اثنای این حال، فوج دکن‌خبر شد که افواج دشمن‌شکن

به امداد خان نجیب آمدندبه دار الخلافه قریب آمدند

پس آنگاه کفّار هرزه‌دراغنیمت شمردند آن وقت را

برافروختند آتش کین و جنگ‌نمودند عرضه به روهیله تنگ نجیب خان روهیله به سبب عدم آذوقه و قلّت اعوان و انصار و کثرت مخالفان جلادت‌شعار، طاقت مقاومت و خوداری نیاورده و صلاح کار در رزم و پیکار ندیده قبل ورود افواج کمکی، امان طلبیده و

از در صلح و سازش درآمده، متقبل دادن باج و خراج گردید. مراد خان میر بخشی که از دار السلطنه لاهور به کمک نجیب الدوله مأمور گردیده و در منزل تهانی‌سر، سی و پنج فرسخی شاه جهان‌آباد رسیده بود، خبر مصالحه او را شنیده، رایت مراجعت به جانب دوآبه لاهور افراخت و به محاربه آدینه بیگ خان- که مدتی به خودسری و حکومت در آن ناحیت به سر برده توفیق تلثیم عتبه سپهرتعظیم نیافته بود- پرداخت. آن متمرّد شقاوت‌مآب که قبل از وقت قشون بی‌حساب از طوایف سیک و هنود پنجاب فراهم آورده بود و به دادن درهم و دینار موفور، تهی‌دستان بی‌عقل و شعور را گمراه کرده به جانب خویش دعوت می‌نمود، بی‌محابا قدم در معرکه رزم و هیجا گذاشت و پای جرأت و جلادت در مقابل خان مزبور افشرده رایت خیرگی افراشت.

در خلال این حال، بعضی دون‌فطرتان بی‌مال مثل مردم هندوستان و فرق مختلفه بی‌سروپا و دیگر نمک‌ناشناسان بی‌آرزم هرزه‌درا- که در لشکر مراد خان میر بخشی سرکار والا- بودند- آوازه داد و دهش آدینه بیگ را شنیده به طمع سیم و زر سوی آن مدبر تیره‌اختر شتافتند. برخی دیگر نیز به معاینه این امر غریب از سعادت جانفشانی در راه ولی‌نعمت حقیقی بی‌نصیب گشته و رو به وادی هزیمت و گریز تافته، توفیق ستیز و آویز نیافتند و به این سبب شکست در لشکر خان مذکور افتاده، سلک جمعیتش از هم پاشید و به تقدیر ربانی و گردش آسمانی مغلوب و منهزم شده متوجه بست جالندر گردید. نظم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۶ شه کوه‌تمکین عالم‌پناه‌خدیو جهانبخش تیمور شاه

چو بشنید از منهیان این خبربه سرعت فرستاد فوج دگر

که خود را رسانند در پیش اوببندند ره بر سپاه عدو

ز گردان لشکرشکن شش هزارروان شد به امداد آن نامدار

به سرداری فوج نصرت یزک‌تعیین شد سرافراز خان ختک مشار الیه با شش هزار سوار جرّار از قشون‌های اتک و ختک، از حضور فیض گنجور مأمور به کمک گشته و ایلغار کرده در بست جالندر به مراد خان میر بخشی پیوست آن پلنگ قلعه شهامت و مردانگی، بعد از ورود سپاه کمکی، مصمم میدان کارزار و آماده معرکه گیرودار شده و رایت جرأت افراخته، به عزم رزم، میان همت مضبوط و محکم بست. آدینه بیگ خان نیز میرزا بیگ خان ازبک و صدیق خان و راجه بهیوب چند و بخشیده بیگ خان بخشی را با دوازده هزار سوار جرّار از نوکران قدیم خویش و سی هزار نفر از هنود ضلالت‌کیش، مأمور میدان کرده به محاربه مراد خان فرستاد و در سواد قریه پهگواره تلاقی فئتین و مجادله عسکرین اتفاق افتاد. سرافراز خان ختک که با مراد خان صفایی نداشت و قبل از وقت از کثرت سپاه آدینه بیگ خان خایف و هراسان گشته، نقش خوف و وسواس و خط رعب و هراس بر لوح ضمیر می‌انگاشت، در عین گرمی هنگامه حرب و پیکار و کوشش بهادران جلادت‌آثار، پشت به معرکه کارزار نموده رو به وادی فرار نهاد و به این سبب پای ثبات و استقامت لشکریان مراد خان از مضمار هیجا لغزیده سلک جمعیتش بار دیگر از انتظام افتاده و مشار الیه با قشونی که همراه داشت رایت رجعت به جلال‌آباد لاهور افراشت. هرچند آدینه بیگ خان بعد وقوع این دو فتح- که از تقدیرات ربانی و قضایای آسمانی نصیب او شده بود- مغرور گشته، خود را رستم روزگار می‌پنداشت؛ اما از آنجا که سطوت شدید الصولت اقبال پادشاهی رعب‌افگن دل وحشت‌منزل آن رهنورد طریق گمراهی گردیده بود، چون سیماب بی‌قرار و قرین خوف و اضطراب شده، جرأت توقف در آن ولایت ننمود و از وفور بیم و تشویش اکتفا به جمعیت خویش ننموده و به عزم آوردن راگهو و ملهار، سرکردگان طایفه مرهته- که به اغوای غازی الدین خان بر سر عبد الصمد خان صوبه‌دار سرهند رفته، جنگ و پیکار داشتند- متوجه ولایت مزبور گردید و در آنجا با کفره مارق منافق متحد و متفق گشته به خان مزبور پیچید. آخر الامر او را به بهانه صلح و سازش از پرخاش و آویزش و کشش و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۷

کوشش منع نموده، به عهد و قسم از قلعه سرهند بیرون طلبید. مشار الیه که به‌جهت عدم استعداد و اتمام اسباب قلعه‌داری، طالب

صلح و راغب سازگاری و راضی به باج‌گزاری و خراج‌سپاری شده بود، از راه ناچاری دست از محاربه و قلعه‌داری برداشته و سخن دروغ از صدق بی‌فروغ او را راست پنداشته، برای مصلحت کار به عزم ملاقات راگهو و ملهار از قلعه سرهند برآمد. نظم

برآمد ز قلعه چو آن ناموراعادی بدبخت نکبت‌اثر

مقید نمودند او را نخست‌کمرها به تاراج بستند چست

نکردند ترک نزاع و نفاق‌گرفتند از نوکرانش یراق بعد استیصال عبد الصمد خان و تاراج نمودن اموال قلعگیان، آدینه بیگ شقاوت‌نصیب، طایفه مرهته را به مواعید ابله‌فریب، تحریک و ترغیب به رفتن پنجاب کرده به اتفاق آن گروه بت‌پرست باطل‌پژوه، عازم ولایت مذکور گشته کمر شرارت و فسادانگیزی بست.

پس از رسیدن این اخبار به مسامع حقایق‌مجامع پادشاه تیمور شوکت والاتبار، خان جان خان، سردار را- که وزیر و صاحب‌اختیار آن سرکار بود- با ده دوازده هزار سوار جرّار، از حضور فیض گنجور مهرآثار به مدافعه آن جماعه ضلالت‌شعار مرخص و مرحله‌پیما گشته، در جلال‌آباد به مراد خان میر بخشی و قشون‌های سابق پیوست. در اثنای این حال به وضوح انجامید که جمیع متمرّدان و مفسدان آن ممالک به راگهو و ملهار و آدینه بیگ اتفاق نموده قریب دویست پنجاه هزار نفر پیاده و سوار فراهم آمده‌اند و من حیث المجموع برای جدال و قتال مهیا و آماده‌اند. چون قشون همراهی خان جان خان در مقابل افواج دشمنان نامعلوم و در جنب کثرت آن گروه انبوه ناپیدا و کالمعدوم بود و به علاوه این رؤسا و سرکردگان سپاه پادشاهی نیز به مشار الیه نفاق ورزیده، به سبب رشک و حسد و هم‌چشمی که با یکدیگر داشتند، به لوازم جدال و قتال کوشش بلیغ نمی‌نمودند. بنابر آن خان جان خان وزیر، صلاح کار در محاربه و داروگیر ندیده، بلکه مصلحت به مراجعت دانسته در همان زمان به اتفاق مراد خان رایت معاودت به جانب دار السلطنه لاهور افراخت و به قلع و قمع بعضی و مفسدان و متمرّدان- که بر سر راه مسکن و مأوی داشتند و به آحاد لشکر ظفرپیکر دست‌اندازی نموده و گردن خودسری می‌افراشتند- پرداخته مساکن و اماکن آنها را خراب و مسمار ساخت.

بعد از رسیدن خان جان خان به حضور فیض گنجور، پادشاه مؤید منصور اراده

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۸

نمودند که اهالی حرم محترم و نوامیس خوانین عقیدت‌توأم را با بنه و احمال و اثقال مردم اردوی کیهان‌پو، به سبیل استعجال روانه دار السلطنه کابل سازند و خود به نفس نفیس با قشونهای جریده جرّار در ولایت مزبور استقامت نموده، به استیصال اعادی خذلان‌مآل پردازند. خان جان خان مزبور که مدتها به حکومت و سرداری آنجا مأمور و واقف راه رسم ولایت مزبور بود و بلدیت تام تمام داشت، به سبب قلّت سپاه پادشاهی و کثرت آن سرگشتگان تیه شقاوت و گمراهی، مصلحت در توقف پادشاه بهرام‌صولت ندانسته به اتفاق سایر امرا و ارکان دولت در خدمت فلک‌رفعت رفته بدین‌سان معروض داشت. نظم:

که ای پادشاه فلک‌منزلت‌سر سرکشان باد خاک رهت

در این وقت گردن‌کشان بالتمام‌به پیکار ما کرده‌اند ازدحام

گروهی ز کفّار نصرت‌شعارکه اعدادشان هست سیصد هزار

به هنگامه‌جویی کمر بسته‌اندبه ملهار و آدینه پیوسته‌اند

قشونی که بالفعل همراه ماست‌کجا در خور کثرت اشقیاست

نداریم این‌جا سپاه گران‌که گردد حریف دغل‌پیشگان

همان به که فسخ عزیمت کنی‌به سرعت ز لاهور حرکت کنی

به سوی پیشاور فرازی علم‌در آنجا کنی جمع خیل و حشم

پس آنگه به اقبال و فتح و ظفرشوی با سپاه قیامت‌اثر

به فرّ شهی عازم این دیارز کفار سرکش برآری دمار

بکوبی سر باغیان ضلال‌دهی مفسد ملک را گوشمال پادشاه مصلحت‌سنج عذرنیوش و شهریار سخن‌رس تائید جیوش، به اقتضای خرد راه‌نما به صوابدید خان جان خان و بقیه امرا عمل فرموده به تهیه اسباب کوچ پرداختند و به پیش‌خانه‌کشان پیش‌خانه جاه و جلال، حکم به افراختن سرادقات اقبال نموده، غازیان موید و منصور را از بلده لاهور به خارج شهر مأمور ساختند و امرای دولت‌خواه و خوانین کارآگاه را به حضور فیض گنجور طلبیده و به دستور معهود بنای تیپ‌بندی و صف‌آرائی گذاشتند و میمنه و میسره و قلب و جناح سپاه احتیاطا آراسته و حراست هر طرف از اطراف لشکر را به یکی از امرا واگذاشته، میر هزار خان الکوزیی را به چنداولی سپاه ظفرمقرون و محافظت عقب اردوی همایون گماشتند و در اسعد ساعات

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۵۹

و اشرف ازمنه و اوقات، بر ادهم جهان‌پیمای گیتی‌نورد و اشهب کوه‌پیکر هامون‌گرد برآمده، رایات فتح و ظفر به‌سمت الکای پیشاور افراشتند.

بعد از ورود به منزل وزیرآباد، ارباب بغی و عناد، با موازی دویست هزار پیاده و سوار خود را به عقب موکب فیروزی‌شعار رسانیده و به میر هزار خان دچار گشته، طرح رزم و پیکار انداختند. پادشاه موفق منصور که از دریای مزبور عبور فرموده بودند، به معاینه خیرگی آن رهنوردان طریق سرگشتگی، چون شیر ژیان و ببر دمان آشفته و خشمگین گشته از فرط غیرت و شجاعت که جبلی و فطری آن حضرت است، خواستند که خود به ذات مقدس و وجود اقدس، به عزم استیصال آن گروه مغرور از دریای مذکور عبور فرمایند. لیکن خان جان خان وزیر و باقی امرای صایب‌تدبیر صلاح در عزیمت پادشاه سپهرسریر ندیده، به هزار عجز و الحاح، مانع حرکت آن حضرت گردیدند و حسب الامر اعلی قشونهای مغلیه و اوزبکیه را از موکب منصور مأمور به عبور کرده، به کمک میر هزار خان فرستادند. هرچند بهادران نبردآزما و مبارزان جلادت‌انتما در آن روز قیامت‌آشوب به قوت بازوی دشمن‌کوب، کشش و کوشش خوب نموده و محاربات عظیم با غنیم لئیم کرده، دادمردی و مردانگی دادند، اما چون افواج کفره ضلالت‌مآب در کثرت و انبوهی زیاده از تراکم سحاب بودند، کار از پیش نرفته و کشش و کوشش منفعتی نبخشیده، مآل حال آسیب عین الکمال به سپاه اقبال رسید و میر هزار خان الکوزیی- که به چنداولی لشکر مقرر شده بود- با یاسین غلجایی در آن حیص و بیص به‌دست استیلای مقاهیر افتاده مبتلا و دستگیر گردید و در این رزم‌گاه محشرآثار از سرکردگان نامدار، اللّه یار خان داروغه صندوق‌خانه و امید خان قابوچی‌باشی و حاتم خان شاه سیون به درجه شهادت فایز گشته، راه منزل آخرت پیمودند و بقیه قشون متوجه اردوی همایون شده، نقد حیات از آن آشوب‌گاه قیامت علامات ربودند و کفره فساداندیش نیز صلاح در توقف خویش ندیده، به گام سرعت مراجعت به لاهور نمودند. خان جان خان وزیر که پادشاه سپهرسریر را از وقوع قضیه شکست غازیان حق‌پرست دلگیر و افسرده‌خاطر و در استیصال کفره فسادمآثر، مبرم و مصر دیده بود و بنابر بواعث چند ارتکاب و مبادرت در جنگ نمی‌توانست نمود، به انواع تمهیدات و تدبیرات شعله غضب قیامت لهب پادشاه والانسب را منطفی ساخته، محرّک اردوی کیهان‌پو گردید و اعادی بی‌نام و ننگ را به زبان تیر و تفنگ، جواب داده در رکاب ظفرانتساب آن مهر سپهر عظمت و شهریاری،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۰

با پاس مراتب محافظت و هوشیاری، راه مقصد سر نموده سالما و غانما به الکای پیشاور رسید. بعد از عبور و مرور موکب منصور، راگهو و ملهار سرکردگان کفره پرغرور در ولایت لاهور توقف کرده، مبلغی از زر و سیم که مقصود آنها بود به‌دست آوردند.

[وقایع سال دوازدهم]

وقایع سال فرخنده‌فال دوازدهم فرمان‌فرمایی این لشکرکش عرضه جهانگشایی مطابق سنه ۱۱۷۱ هجری نبوی موافق سال پارس ئیل

ترکی

در حینی که موکب پادشاه فریدون‌فر جمشیداقتدار، مانند ابر بهار سایه‌گستر به دار القرار قندهار بود، شهریار خاوری‌انتساب آفتاب، به تاریخ یازدهم ماه رجب المرجب ۱۱۷۱ موافق سال سعادت اشتمال پارس‌ئیل ترکی به مبارکی و فرخندگی از خلوتکده حوت برآمده، دولت محل حمل را به میامین وجود نورآمود، رونق موفور و زیب و زینت نامحصور بخشید و نسیم فرحت‌آثار بهار به گلستان روزگار وزیده نوروز بهجت‌افزا، غم‌فرسای خاطر پیر و برنا گردید.

بهار عالم‌آرا جلوه‌گر گشت‌اساس ظلم دی زیر و زبر گشت

طراوت یافت از نو باغ و بستان‌شد از لطف هوا عالم گلستان مقارن این حال میمنت‌مآل، کیفیت فسادانگیزی غازی الدین خان در ممالک هندوستان و چگونگی شهادت عالم‌گیر شاه رضوان‌مکان و خبر طغیان کفره ضلالت‌نشان و درآویختن آن گروه مغرور با سپاه منصور و حرکت پادشاه خورشیدکلاه تیمور شاه از لاهور، معروض حجاب بارگاه اقبال گردید و جمیع سوانح که در ولایت مذکور به حیّز ظهور آمده بود، کماکان به عرض ایستادگان محفل سعادت‌بنیان رسید. نظم

به سمع شهنشاه والاتبار‌رسید این خبرها چو در قندهار

برآشفت طبع مبارک چنان‌که پیچید بر خود ز هول آسمان

برآورد سر شعله غیرتش‌شده فرض بر ذمّت همتش

که لشکر کشد سوی هندوستان‌برآرد دمار از همه سرکشان نیران قهر و غضب دوزخ لهب قهرمان جلال، التهاب و اشتعال یافته، رأی جهان‌آرا- که مرآت حقایق اشیاء و آئینه گیتی‌نماست- چنان اقتضا فرمود که به تفضلات الهی از اشرف البلاد احمد شاهی نهضت نموده و عساکر نصرت‌مآثر را از اطراف و اکناف به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۱

موکب ظفرکوکب طلبیده، تابستان به دار السلطنه کابل ییلاق نمایند و بعد از انقضای ایام تابستان، در موسم خزان با جیوش بحرخروش و غازیان کینه‌کوش و بهادران ظفر هم‌دوش، رایت‌افراز معرکه دشمن‌دازی و خصم‌سوزی گشته، رو به ممالک وسیع المسالک هندوستان فرمایند. لاجرم ارقام مرحمت‌توأمان به سرافرازی محمد نصیر خان حاکم بلوچستان و سایر سرداران و سرکردگان لشکر اقبال همعنان، شرف نفاذ یافته مقرر شد که همگی با سپاه فیروزی‌دستگاه، عزیمت درگاه آسمان‌جاه نموده، در ولایت کابل جبهه بندگی به آستان ملایک‌پاسبان سایند. بعد از ارسال ارقام قضاتوأم، به تاریخ دوازدهم ماه شعبان المعظم، الویه نصرت بر همعنانی تائیدات ایزد دادگر و هم‌رکابی سپاه فتح و ظفر، از بلده احمد شاهی ارتفاع یافته، کوکبه والا، محل مشهور به منزل‌باغ را زیب و زینت اعلی علیین بخشید و آن باغ طراوت‌نشان، از میامن قدوم میمنت‌لزوم شهریار زمین و زمان، رشک‌افزای حدایق جهان شده، سر هر شجری از اشجارش به ذروه سدرهٔ المنتهی رسید.

روز دیگر در آن منزل خیراثر، مزاج وهّاج اشرف از طریق اعتدال منحرف گشته، تب محرق عارض ذات فرخنده‌صفات همایون گردید و ایام آن عارضه به ده پانزده یوم انجامید. حکیمان عیسی‌دم و طبیبان مسیحاقدم، به معالجه و مداوا پرداخته در ازاله مرض کوشش موفور و سعی مشکور فرمودند و جمیع امرا و ارکان دولت نذورات و صدقات به ارباب استحقاق داده، به هر چیزی که بیشتر تعلّق داشتند، تصدق فرق فرقدان‌سای مبارک نمودند؛ تا آن‌که الطاف حکیم علی الاطلاق شامل حال پادشاه حمیده‌اخلاق شده، از شفاخانه «ما هو شفاء رحمهٔ للمومنین»، شفای عاجل و صحت کامل داد و ذات اشرف رو به عافیت و بهبود نهاد. ابواب مسرت و شادمانی به روی اعالی و ادانی مفتوح گشت، فحمدا له ثمّ حمدا له. بعد از صحت یافتن ذات کثیر البرکات مجمع الحسنات، موکب نصرت‌آیات از منزل مزبور حرکت نموده به طی طریق اقبال پرداخت و صیدافگنان و شکارکنان قطع منازل و مراحل کرده، به تاریخ هفدهم ماه رمضان المبارک، دار السلطنه کابل را مرکز الویه فلک‌فرسا ساخت و در همین اوان

سعادت‌اقتران، عرایض راجه‌های جمو و کوهستانات کشمیر به درگاه پادشاه سپهرسریر رسیده، چنان به وضوح انجامید که طایفه مرهته آوازه آمدآمد سپاه اقبال و طنطنه کوس رعدآهنگ غازیان فیروزی‌مآل را شنیده و سه منزل یکی کرده طبل کوچ را نواختند و از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۲

ولایت لاهور برآمده، علم رجعت به جانب مملکت دکهن افراخته‌اند. چون مطمح نظر آفتاب‌اثر این بود که آن گروه مخذول را گوشمال معقول داده به سزای ناهنجار رسانند، لاجرم بعد از اصغای این خبر به جمع‌آوری لشکر ظفرپیکر پرداخته، می‌خواستند که با قشونهای جریده و جرّار به جناح استعجال تعاقب آن فئه ضال نمایند. در خلال این حال، نصیر خان بلوچ خیال محال و آرزوی پوچ نموده، سر از ربقه اطاعت و فرمان‌بری پیچید و سالک طریق معصیت و نافرمانی گشته و از منهج قویم عبودیت و مسلک مستقیم فدویت، انحراف ورزیده و به این تقریب تنبیه و تأدیب کفره شقاوت‌نصیب به عقده تأخیر و تعویق افتاده، قلع و قمع طایفه بلوچیه بر ذمت سمت خاقانی لازم و متحتّم گردید.

شرح کیفیت مخالفت نصیر خان بلوچ حاکم بلوچستان و ورود پادشاه خورشیدکلاه تیمور شاه از الکای پیشاور به درگاه عرش‌بنیان

سابق گزارش یافت که در حین حرکت اعلی حضرت ظل اللّهی از اشرف البلاد احمد شاهی، مقرر شده بود که نصیر خان حاکم بلوچستان تدارک سفر هندوستان دیده، کمر اخلاص و جانفشانی بر میان بندد و خود را در ولایت کابل به رکاب ظفرانتساب رسانیده، فیض‌یاب سعادت ملازمت و زمین‌بوسی گردد. هرچند مشار الیه به موجب فرمان قضاجریان به جمع‌آوری قشون بلوچ پرداخته و رایت عزیمت افراخته وارد منزل کورک گردیده بود، لیکن در آن بین، خبر وحشت‌اثر عارضه پیکر کرامت‌مظهر همایون را- که مدار ربع مسکون است- شنیده و طایفه مرهته را که در ممالک هندوستان بو الفضولی و طغیان نموده بودند، بر سپاه اقبال مستولی تصور کرده، خیال محال نمود و تخم تمنّای بیجا و بذر هوس و هوا در مزرع دل ریخته، به فکر باطل و اندیشه تباه و عاطل افتاد و قدم در صحرای محال‌اندیشی و بو الهوسی نهاد و چشم از حقوق عاطفت خدیو قدرقدرت پوشیده و آرزوی تسخیر محالات قندهار نموده، رو از آستان اقبال‌آشیان برتافت و توفیق عتبه‌بوسی- که سرمایه سعادت جاویدانی و پیرایه دولت دو جهانی او بود- درنیافت و قریب شصت، هفتاد هزار قشون از شال و مستنگ و قلات و گیج و مکران الی دریای شور- که محال نشیمن آن اتباع و اشیاع شیطان می‌باشد- فراهم آورد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۳ در کوه خواب کرده به یک‌جای با پلنگ‌در دشت آب‌خورده به یک حوض با ذئاب

یا زنده همچو یوز و شکم‌بنده همچو خرس‌درّنده همچو گرگ و رباینده چون کلاب و خانواری احشامات بلوچ را از سمت کوهستان دسترس غازیان درّانی کوچانیده و در قلعه قلات برده سکنا داد و زیادتی خانواری بلوچیه که در قلعه جا نشده بودند، به‌طرف پیله- که راه آن مشتمل بر کوهستانات عظیم بسیار بلند و محتوی بر قلعه‌جات محکم فلک‌مانند است- فرستاد و غلّات کیجی و شال و مستنگ و غیره محالات بلوچستان را تمام جمع و در قلعه قلات انبار نموده، کمر به مخالفت و نافرمانی بست و حسب الواقع تهیه و تدارک قلعه‌داری و قلعه‌گیری دیده و در شال سنگر بسته با قشونهای جریده و جرّار نشست و در آنجا اکثر اوقات به طوایف بریجی و ترینی و کاکری و بامیزی و غیره افاغنه سکنه احمد شاهی، تطاول و دست‌اندازی کرده و بنای تاخت و تاز گذاشته بود.

طوایف مزبور نیز به پشت‌گرمی قوت اقبال ابدی‌اتصال پادشاه مظفر و منصور، کمر به مدافعه و جدال بسته، با وجود قلت جمعیت، افواج متکاثر او را به فحوای «و کم من فئة قلیله غلبت فئة کثیرة» به اذن اللّه مغلوب و منهزم می‌ساختند و در هر رزم جمع کثیری به خاک هلاک می‌انداختند. از آن جمله روزی جماعه کاکری به حسب اتفاق با اهل بغی و نفاق، دچار معرکه‌آرایی رزم و پیکار

شده به مدافعه و مجادله پرداختند و رستم خان بلوچ را با چند نفر سرکرده دیگر کشته رایت مردی افراختند.

القصه در این مقدمه، کل سکنه بلوچستان با نصیر خان عهد و میثاق در میان آورده اتفاق نموده بودند که تا جان دارند، از برای او کشش و کوشش نمایند. لیکن میر جهانی خان و میر جنگی خان و میر چاکر خان و میر آدم خان، برادران قایم خان بلوچ و فاضل خان پسر مشار الیه پاس اخلاص و حقوق نمک‌خوراکی اوجاق کیوان رواق را منظور داشته، پا از دایره ادب بیرون ننهادند و نصیر خان را نیز در لباس دوستی از این حرکت مانع می‌بودند، اما به مضمون این که.

با سیه‌دل چه سود، گفتن وعظنرود میخ آهنین در سنگ نصایح ایشان به آن جاهل نادان سودمند نگردید. مشار الیهم ترک رفاقت او کرده در قلعه اسکل‌کوه، محل سکنایی ایشان که در یک فرسخی قلعه قلات واقع است رفته و در به روی نصیر بسته، راه مخاصمت گشودند. نصیر خان قلعه ایشان را محاصره کرده شروع در لوازم قلعه‌گیری گیرد. مومی الیهم دامن مردی بر میان جان استوار ساخته و همت بر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۴

حراست قلعه گماشته، حتی المقدور در مدافعه می‌کوشیدند، تا این‌که سرب و گلوله قلعگیان به اتمام رسید و در عوض سرب، گلوله طلا و نقره گداخته و گلوله ریخته در تفنگ پر کرده به دشمن می‌زدند و از فقدان آذوقه، گوشت گاو و خر و اسب و میته می‌خوردند و هر روز مسرعان به پایه سریر اعلی فرستاده حقیقت حال تنقیص آذوقه و عسرت و تنگی اهل قلعه عرض می‌کردند.

چو شد این حقیقت به کرّات عرض‌چنان گشت بر ذمّت شاه فرض

که لشکر کشد سوی ملک بلوچز کابل بکوبد فرو کوس کوچ

لهذا مقرّر شد از پیشگاه‌که شاه فلک‌قدر، تیمور شاه

ز پیشاور آید به پای رکابز الطاف بی‌حد شود کامیاب به موجب فرمان واجب الاذعان، رایات عالیات پادشاه تیمور شوکت سکندرشان و الویه جاه و جلال شهریار سعادتمند کامران، از الکای پیشاور ارتفاع یافته طلیعه سپاه نصرت‌فرجامش در همین ایام میمنت‌انجام، وارد موضع بتخاک، سه فرسخی دار السلطنه کابل گردید.

چو بشنید خاقان صاحب شرف‌که نزدیک آمد گرامی خلف

از این مژده نیک شد شادمان‌به فرمانبران داد فرمان چنان

که خدمت‌گزاران درگه تمام‌امیر و وزیر و همه خاص و عام

به تقبیل درگاه عرش‌انتماشتابند همراه شهزاده‌ها امرای کامکار ذی شوکت و سرداران ذوی الاقتدار هزبرصولت و سایر خوانین عظمت‌آئین نامور، سرکردگان ذی‌شان لشکر ظفرپیکر، در رکاب شاهزاده‌های عالی‌منزلت والامقدار بلنداختر، در استقبال آن شهسوار عرصه دولت و اقبال استعجال کرده، به احراز ملازمت او چهره اعتبار برافروختند و از تلثیم عتبه سپهر تعظیم، سرمایه سعادت و افتخار اندوختند. بعد از حصول ملاقات بهجت‌علامات، شاهزاده‌های خجسته‌صفات آن بدر منیر را هاله‌وار در میان گرفته و امرای نامدار و سپهسالاران عالی‌مقدار و عساکر نصرت‌مآثر ظفرشعار نیز از عقب و یمین و یسار مانند خیل کواکب سیّار، صف بسته در ظلّ علم‌های خورشیدتاب نورافشان که چون رایت آفتاب از اوج آسمان درخشان بود، هریک به جا و پایه خویش در موکب نصرت‌کیش متوجه شهر گردیدند و آن مهر سپهر سروری و آفتاب فلک برتری، به هزاران عزّت و جلال، به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۵

بیت الشرف دولت و اقبال رسیده، در هنگام بار عام که خاقان انجم‌حشم ثریامقام، متوجه سان و مشغول ملاحظه عساکر فیروزی‌فرجام بودند، کامیاب سعادت ملازمت گردیدند.

گل گلشن‌آرای شاهنشهی‌چراغ شبستان ظل اللهی

فرازنده افسر عزّ و جاه‌شه بن شهنشاه تیمور شاه

به تسلیم شه دست بر سر نهادز روی ادب دست بسته ستاد

وز آن پس زبان فصاحت گشوددعا و ثنای شهنشه نمود

بخواندش ز رأفت شهنشاه پیش‌طلب کرد او را به نزدیک خویش

گرفتش در آغوش، از فرط مهربزد بوسه بر روی خورشیدچهر

چو دل، داد او را به پهلوی جانوازش نمودش فزون ز انتها

نشستند باهم، دو مالک‌رقاب‌قران کرده با هم مه و آفتاب

بسی ملک کابل کشید انتظارکه روزی چنین بیند از روزگار

در بیان نهضت اعلی حضرت ظل اللهی از دار السلطنه کابل به جانب اشرف البلاد احمد شاهی و ذکر دیگر صادرات آن اوقات

القصه چون اخبارات فسادانگیزی نصیر خان و وفور جمعیت آن رهنورد فیافی بغی و عصیان، هر روز معروض ایستادگان پایه سریر عرش‌توأمان می‌گردید و عرایض سرخیلان ایلات، مشعر بر این‌که نصاب جمعیت نصیر خان به یک صد هزار کس رسیده و تا موکب ظفرکوکب نصرت‌نشان نهضت به‌سمت بلوچستان نفرماید، از عهده دفع شرّ او نمی‌توانند برآمد، متواتر و متوالی به‌نظر انور می‌رسید. بنابر آن نایره غضب شاهانه درباره نصیر التهاب یافته و وصول این اخبار موحش، عایق عزم سفر هندوستان و مانع استیصال طایفه مرهته ضلالت‌نشان گشته، تنبیه و تأدیب نصیر که در قرب جوار، با این حرکت ناهنجار دلیری کرده بود، پیش‌نهاد همت علیا گردید.

چو تنبیه آن خیره بدشعاربشد وجهه همت شهریار

به احضار افواج و خیل و حشم‌شد از دفتر شاه صادر رقم خاقان مؤید صاحب‌عزم و سلطان جمشید بزم رستم‌رزم، قبل از حرکت رایات عالیات، دوست محمد خان بریجی و زین خان وردک و خضر خان هزاره و دلیل خان و عنایت خان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۶

برکی را با فوجی از غازیان رکابی، به صیانت حوالی و حواشی احمد شاهی روانه آن سمت کرده، مأمور به توقف شورابک فرمودند و ارقام قضافرجام به سرفرازی رؤسا و سرخیلان ایلات بریجی و ترینی و کاکری و غیره احشام فرستاده اعلام نمودند که در استواری قلعجات و استحکام به سقناقات پشت به دیوار اطمینان داده، رخنه در بنیان ثبات و قرار راه ندهند که به عنایات پروردگار با دلیران نصرت‌نشان، مانند مهر گیتی‌فروز از ابلق شب و روز، دو اسپه مرحله‌آرا و جاده‌پیما گشته، به سروقت خصم تبه‌روزگار می‌رسیم.

به تنبیه و تأدیب قوم بلوچز کابل کنون می‌نماییم کوچ

به تأیید پروردگار جهان‌بجنبیم با لشکر بی‌کران

نمائیم آهنگ میدان جنگ‌بکوبیم فرق عدو بی‌درنگ و چون مقرر شده بود که عساکر ظفرمآثر از اطراف و جوانب، عزیمت رکاب سعادت‌انتساب نمایند و بر جناح استعجال راه مقصد بپیمایند، لهذا در این اوان سرداران و سرکردگان سپاه نصرت‌پناه، هریک با جمعیت خود رو به درگاه آسمان‌جاه آورده، غبار بارگاه عرش‌اشتباه را کحل الجواهر دیده امید نمودند و در ظل ظلیل عاطفت خدیو بلنداقبال، مرفه الحال، به فراغ بال آسودند. بعد از ورود غازیان منصور و سرانجام جمیع مهمات و امور و انتظام کارهای نزدیک و دور، اعلام فیروزی‌فرجام و الویه فتح ارتسام، به تاریخ بیست و سوم ماه ذی قعدهٔ الحرام، سمت ارتفاع یافته به جانب مقصد، پرچم کشورگشایی و جهان‌آرایی گشود.

شه درّ درّان والاگهربرآمد به پشت سمند ظفر

سپاهی به هم کرده چون کوه قاف‌همه سنگ‌فرسا و آهن شکاف موکب اقبال به طالع بی‌زوال و بخت فرخنده‌مآل، بر سبیل سرعت و استعجال، طی منازل و قطع مراحل کرده، طریق فتح و ظفر می‌پیمود و چون روز گیتی‌افروز عید سعید قربان نزدیک بود و اردوی کیهان‌پو تا روز مزبور به اشرف البلاد احمد شاهی نمی‌رسید، لاجرم اشارت سراسر بشارت از عرض راه صادر گردید که شیرینی و اسباب شیلان آن روز سعید بهجت تمهید را از احمد شاهی به شهر صفا آورده حاضر و موجود داشته باشند.

پس اردوی اعلی، منزل به منزل وارد شهر صفا گشته به تاریخ هشتم ذیحجه در کنار حصار نزول اجلال نمود و در آن‌جا سرادقات اقبال و جاه، همدوش آسمان ماه شده، سر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۷

به فلک الافلاک سود و خیام گوناگون بهادران و ملتزمان رکاب نصرت‌مقرون نیز رشک‌افزای گلهای کوه و هامون گردیده، صفا بر صفای شهر صفا افزود. روز دیگر که نهم ماه ذیحجه و روز عرفه بود، فرمانبران و خدمتگذاران به تهیه شیرنی و شیلان و ترتیب انجام عید پرداخته، محفل در کمال خوبی آراستند.

یکی جشن شاهانه کردند راست‌مهیا در او هرچه اندیشه خواست

امیران شایسته کاردان‌به خدمت نمودند محکم میان و در روز عید قربان شترهای کوه‌کوهان برای قربانی به اقسام تجملات گوناگون آراسته، به درگاه عرش اشتباه حاضر ساختند و جان‌نثاران بارگاه انواع حلویات و تنقلات سرانجام نموده، به کشیدن شیلان پرداختند. شهریار کشورگشا نماز عید و آداب آن روز سعید را ادا نموده و پیرایه‌بخش سریر عزّ و شرف گشته، قدم بر بساط جهان‌آرائی نهادند و ابواب مسرت بر روی ارباب دول و مسکنت گشادند. بر یمین و یسار تخت فیروزبخت آن منظور انظار مرحمت پروردگار، مقربان و خاصان نام‌دار هریک در جا و مقام خویش آرام قرار گرفته به فراخور قدر و منزلت جابجا در حضور فیض گنجور ایستادند.

شهنشه تکیه زد بر مسند نازبه عشرت رنج‌سوز و گنج‌پرداز

فروزان از جبینش فرّ شاهی‌زمین تا آسمان نور الهی

به گرد مسند عالم‌پناهش‌جهانی از بزرگان سپاهش

به رسم بندگی استاده بر پای‌سر هریک ز رفعت آسمان‌سای

به حشمت هر یکی افراسیابی‌سپهر برتری را آفتابی

ز فیض دولت صاحب‌قرانی‌سراسر در نشاط کامرانی

زمانه برگ عشرت ساز کرده‌فلک درهای دولت باز کرده نغمه‌سرایان خوش‌آهنگ و مغنّیان تیزچنگ، به نغمات دلاویز و ترنمات شکرریز، غم‌زدای خاطر مجلسیان گردیدند و فرّاشان چابک‌دست، خانهای حلویات گوناگون و تنقلات حلاوت‌مقرون به محفل همایون آورده بعد از آن شیلان از حد افزون به‌جهت امرا و سایر الناس کشیدند.

پس از جشن ایام عید الضحی‌غلام نکوکار کشورگشا

امیر فلک‌رتبه ارجمندقراول بگی سپه شه‌پسند

به تنبیه و تأدیب و قمع نصیرمرخص شد از شاه آفاق‌گیر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۸ پس از رفتن خان نصرت‌لواخدیو جهان هم ز شهر صفا

بجنبید با لشکر بی‌شماربه تعجیل شد عازم قندهار بعد از ورود اعلی حضرت ظل اللهی به اشرف البلاد احمد شاهی، معروض ایستادگان پایه سریر خلافت‌مصیر گردید که دوست محمد خان و عبد الوهاب خان و صاحب خان و دلاور خان بریجی و زین خان

و دلیل خان و عنایت خان و خضر خان و غیره غازیان برکی و وردک- که سابقا مأمور به توقف شورابک شده بودند- به طریق چپاول متوجه بشکی و خاران گشته و در آن جانب به قلعه‌ای از قلعه‌های طایفه بلوچیه یورش برده قلعه مزبور را جبرا و قهرا به حیطه تصرف و تسخیر درآورده‌اند؛ گروه کثیر اسیر و دستگیر نموده و موازی سیصد و پنجاه نیزه سر از آن گروه فتنه‌پرور گرفته با غنیمت بسیار مراجعت به شورابک کرده‌اند. نصیر خان این خبر را شنیده و ننگ بلوچی دامن‌گیر او شده، با قشون بی‌شمار و لشکر بسیار بر سر شورابک ایلغار نموده است. دلاوران قلعه‌دار، سپر ممانعت و مدافعه بر رو کشیده در محافظت و محارست قلعه‌های خود کوشش بلیغ به ظهور رسانیده‌اند. طایفه بلوچ چون سعی خود را بیهوده و پوچ یافته، دست از شورابک برداشته متوجه تسخیر قلعه میرزا مصطفی خان بریجی گردیده‌اند و لقمان خان حاکم شورابک و عبد الوهاب بریجی و زین خان وردک و باقی غازیان و بهادران مأمورین شورابک نیز با قشون‌های آراسته خود به مجادله و مقابله آنها شتافته و آثار شهامت و مردانگی به ظهور رسانیده و آن جماعه وخیم العاقبه را شکست داده، از حوالی قلعه پس نشانیده. لذا آن فئه مغلوب و منکوب، به موضع توب- که مشهور به توب شهدا و میان محال شورابک واقع است- رفته و باز روز دیگر بر سر قلعه میرزا مصطفی خان یورش برده از قوت اقبال ابدی اتصال سایه ذو الجلال، بار دیگر مغلوب گشته به‌سمت توب طریق هزیمت پیمودند و نصیر با جمعیت کثیر در آنجا نشسته است و هر روز به‌همین نهج فیمابین طرفین و میان فریقین حرب و جدال واقع می‌شود و اکنون که آوازه آمدآمد سپاه اقبال، پرده‌گشای مسامع سکنه آن محال شده است، نصیر با جمعیت کثیر از جایی که بود دو منزل پیشتر آمده و مستعد حرب و جدال و آماده خذلان و نکال می‌باشد و به کثرت متجنّده طایفه بلوچیه غرور موفور دارد. چون اخبار خیرگی آن رهنورد تیه‌ضلالت و سرگشتگی به نهجی که ذکر شد به وضوح پیوست، چهره غیرت شاهانه افروخته قطع و فصل کار او به قبضه شمشیر تیز که جواب نافهمان باطل‌ستیز محول به زبان اوست،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۶۹

مرجوع گردید.

در بیان عزیمت خاقان ممالکستان به جانب ولایت بلوچستان و وقوع محاربات نمایان فیمابین سپاه اقبال و نصیر خان و ظفریاب شدن ملتزمان موکب نصرت‌نشان بر گروه مخالفان

موکب ظفرفرجام که در چهاردهم ماه ذیحجهٔ الحرام، داخل احمد شاهی شده بود، سه روز در شهر مذکور توقف و روز چهارشنبه هجدهم ماه مزبور کوچ نموده به منزل ذاکر عزّ ورود بخشید و در روز پنجشنبه نوزدهم رایات آفتاب شعاع از آن‌جا نیز ارتفاع یافته و طی منازل کرده در مرحله چهارم به منزل رباط رسیده، در این منزل به باریافتگان محفل ارم مشاکل عرض شد که فیمابین نصیر خان و شاه‌پسند خان چرخچی‌باشی عساکر فیروزی‌مآثر- که قبل از ورود موکب اعلی حضرت ظلّ اللهی به احمد شاهی مأمور به تنبیه آن متمرّد و مقهور شده بود- محاربه عظیم اتفاق افتاده و شاه پسند خان به قوت اقبال دشمن‌مال این برگزیده ذو الجلال، به آن باغی قریب النکال غلبه و استیلا یافته و او تاب مقاومت و طاقت استقامت نیاورده، از ضرب صدمه سطوت سپاه نصرت‌شعار، از معرکه رزم و پیکار فرار و با جمعیت خود در قلعه قلات- که محکمه و زاویه قایمه اوست- اقامت اختیار کرده است. بعد از رسیدن این خبر، شاهنشاه منصور و مظفر از موضع مذکور پیشتر رفته منزل منکوچر شش کروهی قلات را مقرّ کوکبه نصرت‌اثر فرمودند.

چو از فضل و تائید پروردگاربه منکوچر افتاد شه را گذار

در آن‌جا شهنشاه عالم‌پناه‌بگفتا به نام‌آوران سپاه

که ای شیرمردان نصرت‌قرین‌بود نیت و عزم ما این‌چنین

که فردا سپه را ببینیم سان‌بکوبیم از آن پس سر دشمنان

کنون باید امروز تا وقت شام‌جیوش ظفرکیش را بالتمام

نمایید از امر ما باخبرکه بیرون برآیند فردا سحر

چو از گفتگو شاه بربست لب‌امیران خسروپرست از ادب

به سرها نهادند دست قبول‌نکردند از حکم خسرو عدول

نمودند سرکرده‌ها را خبرکه سان است فردا به وقت سحر

بباید که افواج حاضر شوندهمه صبح زودی به صحرا روند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۰

روز دیگر که خورشید عالم‌افروز از مشرق سعادت دمید و از بوارق تیغ صبح، عرصه آفاق روشن و منور گردید، سپاه ظفرپناه که هریک شان در معرکه شهامت و مردانگی رستمی بودند و در دمی عالمی زیر و زبر می‌نمودند، همه چون جوهر شمع در آهن نشسته و سوار مرکبان بادپیمای گشته به عرض‌گاه درآمدند.

سراسر دلیران رستم‌نبردشدند از سر شوق صحرانورد

نمودند حرکت ز جا آن گروه‌کشیدند صف جمله مانند کوه

همه تیپ‌ها صف به صف بسته شدز سمّ ستوران زمین خسته شد خاقان عدو بند کشورگشا و قاآن اقبال‌مند خورشیدلوا نیز پای مبارک فلک‌فرسا به حلقه چشم رکاب آشنا ساخته متوجه عرض‌گاه لشکر فیروزی‌اثر گردیدند و مانند آفتاب عالمتاب، پرتو فیض و التفات بر خاص و عام آن سپاه ظفرفرجام افکنده ساحت هامون را از یمن مقدم همایون زیب و زینت از حد افزون بخشیدند.

در آن صبح سلطان مالک‌رقاب‌برون آمد از خیمه چون آفتاب

به رخش سعادت شد آنگه سوارچو خورشید بر طارم زرنگار خدیو بی‌همال و خسرو عدومال، به هزاران جاه و جلال، متوجه عرض‌گاه سپاه اقبال گردید. عرض آحاد و افراد تمام افواج بحرامواج دیده به آراستن صفوف پرداختند و موافق ضابطه به قانونی که در اکثر معارک داشتند، جیوش نصرت را فوج‌فوج و تیپ‌تیپ قرار داده و هر دسته را به سردار شهامت آثاری داده و خلف و قدام و یمن و یسار آراسته، آن گروه نصرت‌نمود را به فرّ وجود میمنت‌آمود قوی و محکم ساختند.

بیاراست شاهنشه کامکارز مردان جنگی یمین و یسار

بفرمود از شوکت خسروی‌چو قلب و جناح سپه را قوی

پس آنگه به مردان دشت نبردبفرمود رو و چنین امر کرد

که باشند آماده گیر و داربرآرند از قوم اعدا دمار

شهنگ‌خانه و توپخانه تمام‌رود پیش پیش جنود عظام

چون این حکم شد از شه کامران‌همان نوع کردند فرمانبران

از آن بعد شاه خجسته‌صفات‌برافراخت رایت به سوی قلات

علم‌های زرّین گوهرنگارچو رخسار خوبان شده آشکار

بنالید نای و بغرّید کوس‌شد از گرد، روی هوا آبنوس

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۱ همی رفت زنبورک و توپ پیش‌دل خصم از خوف گردید ریش القصه به تاریخ روز پنجشنبه نهم ماه محرم، نیم‌فرسخی قلعه قلات مقر رایات عالیات گشته، قباب بارگاه عزّ و جاه به ذروه مهر و ماه رسید و ساحت آن ولایت از میامن موکب سراسر سعادت، رشک‌افزای عرصه جنان گردید. چون روز دیگر پادشاه انجم خورشید سپاه به قصد جهان‌گشایی بر ادهم تندرفتار فلک سوار شده تیغ لعل‌فام از نیام انتقام برکشید. خاقان موید کامکار نیز به عزم رزم و پیکار بر اشهب گیتی‌نورد نصرت

سوار گشته و لشکر ظفرنصیب نیز در کمال آرایش و زیب، به ضابطه و ترتیب سواره و پیاده، مستعد حرب و جدال و آماده رزم و قتال گردیده، در رکاب سعادت‌توأمان متوجه عرصه میدان شدند.

شه درّ درّان نیکوصفات‌چو آمد به نزدیک شهر قلات

بفرمود تا لشکر فتح‌کیش‌ببندند صف‌ها به دستور خویش حسب الفرمان واجب الاذعان بارو خان عمله‌باشی سرکار وسعت‌مدار که آراستن صفوف سپاه فیروزی‌شعار متعلق به اوست، غازیان عظام و بهادران شجاعت‌فرجام را دسته به دسته در جا و مقامی که از حضور فیض گنجور معیّن و مأمور شده بود، واداشته در لیل‌بندی و صف‌آرایی اهتمام تام و تمام به ظهور رسانید.

همه شیرمردان بهرام‌قهرمسلّح به میدان نزدیک شهر

ستاده کشیدند صف، جابه‌جاگرفتند در کف همه تیغ‌ها

به نوک سنان و به ضرب خدنگ‌ربودند از روی خورشید، رنگ چون در سمت شمالی قلعه قلات، دو میدان اسب از شهر فاصله، تپه کوهی بود و در مابین آن کوه تا به دروازه قلات میدان مسطح هموار داشت، بنابر آن خاقان سپهر اورنگ به عنوان سیر و ملاحظه مکان جنگ، ابلق تیزگام را به سمت کوه خوش‌خرام و سبک‌عنان فرموده مانند آفتاب عالم‌تاب که از طارم چهارم برآید، بر فراز کوه برآمده از فرّ وجود سعادت‌پژوه، آن کوه را البرزشکوه ساختند.

برآمد شهنشاه گردون‌شکوه‌چو خورشید انور به بالای کوه

به نظاره آن حصار بلندعنان‌تاب شد خسرو ارجمند

شد آن سنگ‌لاخ صلابت‌سرشت‌ز یمن قدومش چو قصر بهشت نصیر که بنابر تحصّن و قلعه‌داری گذاشته و اطراف قلعه و سرهای کوه نزدیک شهر را

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۲

الی کوه آستانه شاه‌مردان- که مشرف بر قلعه قلات بود- سنگر ساخته، تفنگ‌چیان قدرانداز و کمان‌داران کارپرداز بلوچ را- که در جنگ تیر و تفنگ مشهور آفاق و در پهلوانی و نشانه‌زنی طاق می‌باشند- به سنگرها نشانیده بود، به مجرد ورود موکب نصرت‌نمود با جمعیت سواره و پیاده خود از قلعه قلات برآمده به استظهار دیوار حصار در مقابل یکه‌تازان عساکر فیروزی‌شعار ایستاد.

دو لشکر به توپ و تفنگ و خدنگ‌نمودند آغاز پیکار و جنگ

در آن گیر و دار و در آن پیچ و تاب‌شدی زهره شیر از خوف آب

ز غرّیدن توپ در روز جنگ‌گریزان شد از کوه ببر و پلنگ جنگ‌جویان طرفین و بهادران جانبین تا حین غروب آفتاب، شعله‌افروز نیران حرب و جدال گشته مشغول رزم و قتال بودند و دست پیکار و جنگ از آستین نام و ننگ درآورده تا نماز عصر کوشش موفور نمودند. بعد از غروب آفتاب عالم‌تاب، پادشاه مالک‌رقاب، عنان اشهب اقبال را به جانب بارگاه جاه و جلال منعطف ساخته در سرادقات عالیات آسودند و روز دیگر که پادشاه زرین‌کلاه مهر، صمصام انتقام از نیام سپهر کشیده افواج ظلام را انهزام داد، خدیو بی‌همال و خسرو بلنداقبال نیز تسویه صفوف ظفر و ترتیب جنود شوکت و فر کرده، با توپخانه و زنبورک‌خانه و سایر اسباب قلعه‌گیری به عزم تسخیر حصار رو به میدان گیر و دار نهاد. نظم

خدیو جهان، شاه نصرت‌پناه‌روان گشت همراه خیل و سپاه

به تائید و توفیق پروردگاربه صد شوکت و عزّت و اقتدار

برافراخت الویه عالیات‌روان شد به تسخیر شهر قلات

ز سمّ ستوران گیتی‌نوردز غبرا به چرخ برین رفت گرد

ز انبوهی فوج نصرت‌پژوه‌همی بود گاو زمین در ستوه

سلیمان بدین‌گونه لشکر نداشت‌چنین دستگاهی سکندر نداشت الغرض آن نیّر جهان‌افروز کشورستانی، اطراف قلعه را به دیده بصیرت دیده سمت مغربی قلعه را الی کوه شاه‌مردان- که منتهی زور قشون بلوچ بود و مکانهای صعب داشت- به شاه ولی خان وزیر و دسته ظفرپیوسته تحت او سپردند و مقرر فرمودند که برخوردار خان از طرف شمالی و شاه پسند خان با توپخانه از جانب جنوب متوجه حرب و جدال شوند و هزبران بیشه شهامت و مردانگی، عبد اللّه خان دیوان‌بیگی و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۳

خان جان خان وزیر بارگاه پادشاه خورشیدکلاه تائیدسپاه، تیمور شاه، و محبت خان ضبطبیگی و جعفر خان قوللرآقاسی و علی بیگ خان جزایرچی‌باشی و باقی خوانین و سرکردگان جلادت‌نشان، با توپخانه قیامت‌نشانه از جانب مشرقی قلعه، سنگرهای محکم بسته، تسدید راه فرار طایفه بلوچ نمایند و آن گروه ادبارپژوه را در تنگنای محاصره انداخته دمار از روزگارشان برآرند. فرمان‌بران بر وفق فرمان قضاجریان عمل نموده هر سرکرده بسالت‌کیش با غازیان و بهادران تحت خویش، به‌سمت معیّن و مقرر سیبه و سنگر بسته، به حراست آن جماعت وخیم العاقبت مشغول شدند. هنگام شب، شهریار عدوبند کشورگشا، خود به نفس نفیس والا به سر سنگر و سیبه‌ها رفته، سیر و نظاره کمان‌داری و ملاحظه آگاهی و هوشیاری بهادران نبردآزما فرموده هریک را به بخشش سیم و زر موفور خوش‌دل و مسرور نمودند.

در آن شب شهنشاه انجم سپاه‌به هر سنگری دور زد همچو ماه

به نام‌آوران اسب و انعام دادقلوب سپه را به زر کرد شاد

چو شب رفت و روز دگر شاه مهربرآورد تیغ از نیام سپهر

خدیو جهان، شاه گردون‌سریربگفتا که افواج تحت وزیر

نمایند تکیه به اقبال مابگیرند از اهل کین سیبه‌ها و حکم همایون به نفاذ مقرون شد که شاه ولی خان وزیر با بهادران شیرگیر، بر سر سنگر مغربی طایفه بلوچ یورش برده سنگر و سیبه آن جماعه لجوج را به حیطه تصرف و تسخیر درآورده و حسب الواقع در تنبیه و تأدیب فئه شقاوت‌نصیب کوشیده دمار از روزگارشان برآورد.

به تدبیر با فوج نصرت‌پژوه‌گذارد قدم او به بالای کوه

کند حمله بر سنگر دشمنان‌به آنها بغرّد چو شیر ژیان

سپاه عدو را کند زیردست‌به خصم بداندیش آرد شکست

به فرمان خاقان آفاق‌گیرروان شد به تأدیب دشمن، وزیر شاه ولی خان وزیر و غازیان دشمن‌گیر، دل بر فضل و کرم جناب اقدس الهی و اقبال بی‌زوال پادشاهی بسته و یک پاس از شب گذشته متوجه فراز کوه گشته و آن سنگلاخ صعب را به قدم سعی و همت پیموده، نایره‌افروز قتال و جدال گردیدند و تا هنگام طلوع صبح، معرکه گیر و دار و بازار جنگ و پیکار گرم داشته، دست از آلات حرب و ادوات

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۴

ضرب نکشیدند. جماعت بلوچیه نیز با تیر و سنگ و تیغ و تفنگ پیکار جنگ نموده کوشش‌های بلیغ به ظهور رسانیدند.

دو لشکر چو بر یکدگر تاختند،بسی کشته بر خاک انداختند

خدنگ از دو جانب فروریختندبه خون، خاک میدان درآمیختند

گلوله فروریخت همچون تگرگ‌در آن وقت شد گرم بازار مرگ

چنان نیزه را در زره رفت نیش‌که افعی درآید به سوراخ خویش

پس از جنگ نیزه به دشت وغاز هر سو علم گشت شمشیرها

ز برّنده صمصام تارک‌شکاف‌شکاف اندر آمد ز سر تا به ناف عاقبت، کار به جایی رسید که جانبین تیر و تفنگ و کارد شمشیر و خدنگ و یراق و اسلحه روز جنگ دور انداخته با یکدیگر دست و گریبان شدند و لگد و مشت بر پهلو و پشت کوفته و سخن‌های سخت و درشت به هم گفته، به کشتی‌گیری و فن دست و گردن می‌شکستند.

چو بگذشت کار از حسام و خدنگ‌به مشت و تبرزین نمودند جنگ

دلیرانه دست و گریبان شدندچو دریای قلزم خروشان شدند

گلو و گریبان گرفتند چست‌نه گردن به جا، نی گریبان درست

درآمد به بند کمرگاه دست‌کمرها گسست و کمرگه شکست تا اینکه به یاری حضرت باری و مددکاری اقبال شهریاری، شکست فاحش بر طایفه بلوچ افتاد و بهادران جلادت‌نشان سنگرهای سمت مغربی و شمالی قلعه را جبرا و قهرا از آن جماعت وخیم العاقبت گرفته متصرف گردیدند و در این روز دار و گیر، جمع کثیر از آن گروه شریر، قتیل و اسیر گشته به سزای کردار ناهنجار رسیدند. مجملا روز دیگر که سلطان سپهر اخضر و پادشاه زرین‌کلاه خاور، به عزم جهان‌گشایی و آفاق‌گیری، بر اشهب تندرفتار فلک دوار سوار شده همت به تسخیر حصار آسمان گماشت، شاهنشاه مؤید تائیدسپاه نیز به هزاران عزّ و جاه، برابرش برق‌وش گیتی‌نورد برآمده و به‌سمت سنگر مغربی قلعه توجه فرموده، بعد از ملاحظه جا و مکان، رایت عظمت و شان بر زیر تپه کوهی که طرف مغرب و تیررس حصار بود افراختند.

برآمد به آن کوه آفاق‌گیرچو خورشید انور به چرخ اثیر

شد از مقدم شاه داراشکوه‌چو لعل بدخشان همه سنگ کوه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۵ نگردد چرا لعل خارا حجرکه خورشید افگند آنجا نظر القصه، امر همایون به نفاذ مقرون شد که گل محمد خان امین الملک و شاه ولی خان وزیر با فوجی از عساکر نصرت‌پژوه و بهادران انجم‌شکوه، از سمت قبله بر سر سنگر شاه‌مردان یورش برده، طایفه بلوچ را به نیروی بازوی شهامت و مردانگی اخراج و مستأصل سازند و از طرف شرقی شاه‌مردان، عالیجاه برخوردار با خوانین و توابین تحت او به کمک وزیر و امین الملک رفته و ملحق به آنها گشته، به قلع آن جمع واجب القمع پردازند و با وجود اینکه کوه شاه‌مردان را تفنگ‌چیان قدرانداز چابک‌دست آن گروه انبوه باطل‌پژوه گرفته بودند و بهادران را بلادریغ و بی‌درنگ هدف گلوله تیر و تفنگ می‌نمودند، خوانین عبودیت‌آئین از فرمان خلیفه زمان و زمین، ابا و استنکاف ننموده دامن مردی و شجاعت بر کمر همت استوار ساختند و مقیّد به تیر و تفنگ و تیغ و سنگ آن جماعت بی‌نام و ننگ نشده، با دلیران عرضه جلادت و نام‌آوری که هریک پلنگ قله جنگ‌جویی و دلاوری بودند، آهنگ صعود کرده به قتال و جدال پرداختند،

چو سوی جبل کرد لشکر عروج،نمودند شلیک قوم بلوچ

دو لشکر فکندند برهم تفنگ‌ز نو گرم گردید بازار جنگ «۱»

چنان گشت نیران پیکار تیزکه شد آسمان بر زمین شعله‌ریز

چو باران فصل بهار از هوافروریخت گلّه به دشت وغا

گروه مخالف در این کارزارفشردند پای ثبات و قرار

نمودند از راه سرگشتگی‌به میدان جنگ و جدل خیرگی

چو دیدند آن خیرگی غازیان‌نمودند غرّش چو شیر ژیان

ز قهر و غضب تیغها آختندبه سرعت سوی دشمنان تاختند

نکردند پروا ز شمشیر و تیرز مردانگی و شجاعت دلیر

جلوریز رفتند نزدیکشان‌فتادند در هم چو ببر دمان

به خون‌ریزی هم نمودند عزم‌سیه گشت از گرد، میدان رزم
اگر رستم این جنگ دیدی به خواب‌شدی زهره‌اش بی‌شک از بیم آب
گر این رزم می‌دید اسفندیارنمی‌کرد خود را ز شرم آشکار

---

(۱). پس از این بیت به اندازه یک صفحه برای تصویر، سفید گذاشته شده است.
تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۶ در این جنگ سیف و سنان و خدنگ‌تمامی بیفتاد از کار جنگ
چو دلهای اعدای باطل‌پرست‌سلاح و یراق دلیران شکست

به سنگ و به چوب و تبرزین و مشت‌بسی گشت مجروح، پهلو و پشت القصه به تفضلات الهی و تائیدات اقبال پادشاهی، گل محمد خان امین الملک و شاه ولی خان وزیر، با بهادران دلیر جلوریز و دست به شمشیر، از جانب قبله یورش به سنگر مخالفین برده و برخوردار خان نیز حسب المقرر با غازیان کوه‌نورد و دشمن‌مال، از طرف مغرب بر فراز کوه رفته، به استیصال آن فئه خذلان‌مآل پرداختند و از مبشر اقبال خدیو مریخ‌صولت رستم‌نهیب و خسرو هژبر سطوت نصرت‌نصیب، آیه «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ» شنیدند و شانزده برج پخته مابین قلعه و شاه‌مردان را به حیطه تصرّف و تسخیر درآورده، به نیروی بازوی شهامت و مردانگی، آن سرگشتگان تیه خذلان و آوارگی را مغلوب و منکوب ساختند، چنانچه هرکدام از غازیان به بلوچی دست و گریبان و فتح و ظفر نصیب ایشان گشته، شکست فاحش بر طایفه بلوچ افتاد و هرکس رو به راه هزیمت و فرار نهاد و گل محمد خان امین الملک تکیه به اقبال ابدی اتصال خدیو بی‌همال نموده، با بهادران بابری دسته خویش به تعاقب آن گروه فسادانديش تاخت و زمین آن معرکه را از خون گریختگان گلگون ساخته، جمع کثیری را به خاک مذلت و هلاکت انداخت و در این جنگ کوششی نمود که چشم انجم سپهر و دیده ماه و مهر، به نظاره زور بازوی آنها حیران گردید و عاقبت به عون عنایت ایزد بی‌منت، آن فئه سراپا ضلالت را حسب الواقع مستاصل نموده، چند نیزه سر از سرکردگان و نامداران و شجعان ایشان گرفته، در حین مراجعت از نظر انور گذرانیده و در این جنگ از امرای پادشاهی نیز عالی‌جاه برخوردار خان در حینی که از سمت مشرق به کوه صعود نموده یورش می‌برد، تفنگی از سنگر بلوچ گشاد یافته گلوله آن بر ران مشار الیه خورد. اگرچه زخم کاری نبود، لیکن تا مدتی او را مجروح و متألم داشت.
تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۷

در بیان برآمدن طایفه بلوچیه از سنگر خود به عزم شبیخون و مغلوب شدن آنها به نیروی بازوی بهادران ظفرمقرون و ذکر اشتعال نیران حرب و جدال میان مخالفان و سپاه اقبال و تسخیر درآمدن سنگرهای آن فئه وخامت‌مآل

طایفه بلوچیه که از غازیان عظام انهزام یافته و سنگر و سیبه‌ها را گذاشته از ضرب شمشیر بهادران شیرگیر فرار بر قرار اختیار نموده بودند، بعد از رسیدن به قلعه، طوطئه و تمهید کرده، گروه کثیر از متهوران ایشان به هیأت مجموعی در شب همان روز به کمال جلادت و دلیری، به قصد دست‌برد و شبیخون از قلعه قلات برآمده به‌سمت سنگر شاه ولی خان وزیر تاختند و در آن تیرگی شب شورش و غوغا در میان مردم انداختند. به مجرد مشاهده خیرگی آن گروه شریر، شاه ولی خان وزیر با طلایه‌داران دشمن‌گیر و جانبازان معرکه دار و گیر- که تیغ و سنان به کف گرفته و مانند مژگان از عین بیداری صف بر صف پیوسته به‌سان انجم و اختر از نگاه‌بانی و محافظت سیبه و سنگر طرفة العین نظر نبسته بودند- برآمده به آن گروه خذلان‌پژوه درآویختند و بعد از کشش و کوشش آنها را مغلوب و منکوب نموده و از معرکه انهزام داده، خون جمع کثیری به خاک هلاک ریختند.
چون قبل از وقوع فتح و کشش، خبر این شورش به عرض ایستادگان پایه سریر خلافت‌مصیر رسیده بود، لاجرم اشارت فیروزی‌بشارت به صدور پیوست که جمعی از سرکردگان و سرداران سپاه اقبال، بر سبیل استعجال به کمک شاه ولی خان رفته

متوجه استیصال مخالفین خذلان‌مآل شوند. حسب الفرمان قضا جریان خان جان خان، وزیر پادشاه تائیدسپاه تیمور شاه و انزله خان نسقچی‌باشی و بارو خان نورزیی و جمع دیگر از خوانین اخلاص‌شعار، با فوجی از عساکر نصرت‌مآثر، به طریق سرعت ایلغار کرده خود را به شاه ولی خان وزیر رسانیدند. هرچند قبل از رسیدن مشار الیهم طایفه بلوچ انهزام یافته راه فرار پیموده بودند، اما خوانین مزبور به مقتضای غیرت و حمیت به تعاقب گریختگان شتافته و خود را به آنها رسانیده شعله‌افروز نایره حرب و جدال گردیدند و به شگرف کاری اقبال شهریاری به آنها غالب و مستولی گشته و جمع کثیری کشته، سرهای آنها را برداشته و رایت مراجعت به جانب افراشته، رؤوس مقتولین را از نظر عاکفان بارگاه عظمت و شان گذرانیدند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۸

چون سنگر قلعه‌چه مشهور به تکیه و سنگر برج- که در درب دروازه جنوبی شاه‌مردان بر سر کوه واقع است- به تصرف غازیان نبردآزما درنیامده بود، بنابر آن تسخیر آن‌دو مکان پیش‌نهاد همت بندگان سلطان سلاطین زمان گشته، حکم همایون به نفاذ مقرون شد که شاه ولی خان وزیر با فوجی از بهادران دشمن‌گیر، بر سر برج سنگر یورش برده به تسخیر سنگر و سیبه و استیصال طایفه بلوچیه پردازد و برخوردار خان به اتفاق شاه‌پسند خان چرخچی‌باشی و امیر خان چنداول‌باشی و دسته‌های غلام قشرنهای ایچکزایی و اسحق‌زیی و جوانشیر و دیگر غازیان قلعه‌گیر، از طرف شرقی برج سنگر- که شاه ولی خان وزیر مأمور به تسخیر آن شده بود- رفته و شعله‌افروز نایره دار و گیر گشته، طایفه بلوچیه را مضطر و سنگر را مسخر سازد و خان جان خان، وزیر پادشاه تائید سپاه تیمور شاه و جعفر خان قوللر آقاسی و انزله خان ناظر و حاجی جمال خان بارکزیی و نارو خان نورزیی و قبول خان و ندا خان و خوشحال خان بامیزیی هریک با قشونهای تحت خود از جانب دست چپ وزیر- که طرف مغربی سنگر مزبور است- رایت شهامت و مردانگی برافرازند و همگی در قلع و قمع اهل نفاق با یکدیگر اتفاق کرده و به هیأت مجموعی زور آورده، تزلزل در بنای ثبات و قرار آن تیره‌بختان برگشته‌روزگار اندازند و مقرر شد که عبد اللّه خان دیوان‌بیگی و حجت خان ضبطبیگی- که هر یکی در شجاعت و مردانگی رستم ثانی و شیر بیشه بسالت و پردلی می‌باشند- در تسخیر قلعه مشهور به تکیه، کمر همت و دلاوری بر میان بسته، از تصرف مخالفان برآورند و از جانب مغربی قلعه مزبور عبد الرحمان خان بارکزیی با توپ‌چیان فرنگی‌نژاد آتش‌دست، سرگرم معرکه دشمن‌سوزی گشته، به افکندن خمپاره و توپ، سپاه بلوچ را مغلوب و منکوب نمایند و بقیه امرای عالی‌مقام و سایر خوانین عظام، با رؤسا و سرکردگان سپاه نصرت‌فرجام، آماده و مهیا بوده، مستعد و منتظر فرمان باشند و هر وقت که اشارت فیروزی بشارت به صدور پیوست و نایره جدال و قتال مشتعل گشت، هرکس از طرفی که مأمور شده آثار جلادت و دلیری به ظهور آورده و از چهار طرف به سنگر دروازه و برج حصار یورش برده و سیبه و سنگر را مسخر کرده، نصیر را دستگیر سازند.

چو پایان پذیرفت گفتار شاه‌شدندش ثناگو سران سپاه

به مدح و ثنایش گشودند لب‌نمودند عرض از طریق ادب

که ای بهترین سایه کردگارتو را عمر و دولت بود پایدار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۷۹ تو را بندگانیم فرمان‌پذیرنداریم از حکم والا گزیر

همه چاکرانیم، تا زنده‌ایم‌به هر چیز فرمان دهی، بنده‌ایم

تو شمعی و ما همچو پروانه جمع‌که خود را بسوزیم در پای شمع

ز تو حکم کردن، شنیدن ز ماز شه بال دادن، پریدن ز ما

تو فرمان ده و ما همه چاکریم‌بفرمای خدمت که فرمان‌بریم القصه خاقان انجم‌حشم ثریامقام، در روز دوشنبه چهاردهم ماه محرم الحرام، بعد از ادای نماز پیشین به عزم رزم معاندین، پای دولت در رکاب توسن فتح و نصرت درآورده به همعنایی تائیدات قادر لایزال، رو به معرکه جدال و قتال نهادند و اطراف سنگر مزبور و چارحد قلعه مذکور را به طریقی که مرقوم قلم حقایق‌رقم گردید،

به سرداران سپاه منصور سپرده، هریک از امرای عظام و خوانین ذوی الاحتشام و رؤسای عساکر نصرت‌فرجام را به جا و مقامی که قبل از وقت مقرر و معیّن شده بود فرستادند و از چهار طرف سنگر، لشکر ظفرپرور را مأمور فرموده، بهادران، مأمورین پای قلعه را نیز اذن شلیک توپ و تفنگ و رخصت شعله‌افروزی نایره پیکار و جنگ دادند.

به فرمان خاقان گردون سریردلیران جنگ‌آور قلعه‌گیر

همه سوی آن قلعه‌چه تاختندلوای شجاعت برافراختند

به خمپاره و توپ کردند جنگ‌برآمد فغان از نهاد تفنگ

ز قنپاره و توپ آتش‌فشان‌به میدان کین گشت محشر عیان

فرو ریخت گلّه ز توپ و تفنگ‌به طیران درآمد عقاب خدنگ

گلوله به هرجا که آمد فرودعدو را ز میدان گریزان نمود

ز هم کرد اعضای آنها جداکه هر عضو می‌شد جدا بر هوا

به یک ضرب می‌کرد ده کس هلاک‌فکندی به هر لحظه جمعی به خاک

شد از غرش توپ ثعبان‌نشان‌علامات روز قیامت عیان

ز غریدن اژدر کره‌ناهزبر فلک کرد گم دست و پا

ز آواز نقاره و طبل و کوس‌شدی شور در گنبد آبنوس

ز غوغای مردان دشت وغاعیان گشت آشوب روز جزا

غرض اینکه افواج نصرت‌پژوه‌به میدان فشردند پا همچو کوه

چنان آتش فتنه افروختندکه اعدای بدبخت را سوختند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۰ به اطراف آن قلعه‌چه غازیان‌نهادند از چارسو نردبان

وزان سو وزیر و خوانین تمام‌به اقبال خاقان دارا غلام

نموده علم تیغهای کشش‌ببردند بر برج سنگر یورش

ز جرأت، دلیران نصرت‌نمودچو شعله نمودند میل صعود هرچند قدراندازان و تفنگ‌چیان طایفه بلوچ و متهوران جلادت‌نشان آن فئه لجوج، از فراز برج و باره حصار تفنگ‌های ثعبان‌آثار آتش‌فشان و شعله‌بار ساخته تیر و تفنگ بسیار انداختند، اما غازیان هزبرصولت نیروآزما و بهادران پلنگ‌سطوت قلعه‌گشا، توکل به جناب اقدس الهی و تکیه به قوت اقبال پادشاهی کرده و ریزش گلوله تفنگ را از قبیل قطرات مطرات بهاری و رشحات سحاب کوهساری شمرده، به نیروی بازوی شهامت، رایت دلیری و شجاعت در معرکه نبرد افراختند. آخر الامر نوای مسرت‌افزای «فَأَیَّدْنَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلی عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظاهِرِینَ»، به مسامع عساکر فیروزی‌قرین رسید و نسیم کرامت‌شمیم فتح و ظفر از مهبّ «وَ اللَّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشاءُ» بر پرچم علم پادشاه کشورگشا وزید و روایح مشکین فوایح نصرت از گلشن فرح‌افزای «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً» به مشام بهادران موکب والا رسید. غازیان غیرت‌مند دشمن‌گیر و شیرمردان صف‌شکن دلیر، دست به شمشیر، در میان آن گروه دل‌سیاه ریخته و زبان حال و قال به مضمون آیه «فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ» گویا ساخته، به شگرف‌کاری طالع خورشید مطالع شهریاری، مخالفین مخذولین را از پیش برداشتند و به موجب کریمه «ما یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِکَ لَها» سنگر و سیبه و قلعه‌چه را به حیطه تصرف و تسخیر درآورده یک تن از قوم دشمن در سنگر باقی نگذاشتند.

به دشمن‌کشی تیغ افراختندزمین را ز خون لاله‌گون ساختند

ز شمشیر شد سینه‌ها چاک‌چاک‌ز خون گشت رخساره از گرد پاک

به اقبال شاهنشه حق‌پرست‌بیفتاد بر فوج اعدا شکست طایفه بلوچیه در چارموجه خذلان و نکال افتاده «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» رو به گریز نهادند و بسیاری که از هراس غازیان جگرباخته و در میدان مانده بودند و نه دست ستیز و نه پای گریز داشتند، لاچار دست از جان شسته و دل از خان و مان برکنده، تن به قضا دادند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۱

ذکر امان‌خواه شدن مادر نصیر خان با رؤسای معتبر بلوچستان و التجای او به درگاه عرش‌بنیان و کیفیت سرافراز شدن نصیر به عنایات نامتناهی ظل اللهی و نهضت اعلی حضرت قدرقدرت به‌سمت اشرف البلاد احمد شاهی

چون نصیر خان از چهار طرف ابواب عافیت و نجات مسدود و اسباب خذلان و نکال مهیا و موجود دیده و به موجب کلمه «وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ»* مغلوب رعب و هراس سطوت و صلابت سپاه اقبال گردیده بود، بنابر آن در فکر چاره کار افتاده و اندیشه نموده دانست که اگر طالب امان نشود و پناه به درگاه خلایق امیدگاه نبرد، عنقریب دستگیر بهادران دشمن‌گیر گشته، گرفتار غضب پادشاهی- که نمونه از سخط الهی است- خواهد شد و سر و مالش به باد فنا و زوال خواهد رفت. لاجرم صلاح کار چنان و سود و بهبود خود در آن دید که مادر خود را به طریق نانوات به اتفاق ملّا محمد حیات و جمع دیگر از سرکردگان نامی بلوچ برای استیمان و استغفار روانه درگاه والا سازد که از در عجز و انکسار درآیند و از جانب او متعهد بندگی و خدمت‌گزاری گشته انابت و استغفار نمایند.

لهذا بگفتا به مادر، نصیرکه ای مادر من! مرا دست گیر

برو سوی درگاه شاه ز من‌که شاید شود عفو تقصیر من

به الحاح و عجز از ره انکساراماں خواه از خدمت شهریار

که بخشد گناهم شه عفوکیش‌شدم من پشیمان ز کردار خویش

گناهی که کردم ز نادانی استسرانجام نادان پشیمانی است

همین دفعه بخشد گناهم اگر،ز حکمش نپیچم از این بعد، سر

کنم خدمت بندگانش مدام‌نمایم به اخلاص‌کیشی قیام القصه در حینی که یکه‌تازان معرکه شهامت و نام‌آوری و شیرمردان میدان جلادت و دلاوری، مست و مدهوش نشأه شجاعت و دلیری و سرگرم یورش و قلعه‌گیری گشته کلاه از فرق مهر و ماه می‌ربودند و پادشاه مؤید اقبال‌مند نیز بر فراز پشته بلند ایستاده، سیر کمان و شمشیربازی نبردآزمایان و مشاهده جان‌سپاری و سربازی مخالفان می‌فرمودند، چند نفر از سرکرده‌های معتبر طایفه بلوچیه شمشیر و کفن در گردن افگنده و قرآن‌های مجید بر روی دست گرفته و شفیع خود ساخته، به اتفاق مادر نصیر خان از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۲

فراز آن حصار سپهرآثار خود را به زیر اندختند و تضرع‌کنان و توبه‌گویان، نزدیک قدغن‌چیان جلو ظفرپیشرو خلیفه زمین و زمان رفته و فریاد الامان الامان از نهاد برآورده، زبان حال و قال به مضمون کلمه «العفو عند الاقتدار من علو الاقتدار» گویا ساختند،

خدیو جهان، شاه مالک‌رقاب‌چو آن فرقه را دید در اضطراب

یم عفو و رحمش تلاطم نموددر فضل و رحمت بر آن‌ها گشود

ز رحم و تفضّل شه عفوکیش‌همان دم طلب کرد نزدیک خویش

بفرمود تا عرض مطلب کنندامیدوار انجاح مقصد شوند

پس آنگه فرستاده‌های نصیرنمودند معروض آفاق‌گیر

که ای جرم‌بخش همه عاصیان‌بود درگهت قبله‌گاه جهان
ز نادانی ار ما گنه کرده‌ایم‌ولی رو به درگاهت آورده‌ایم
گنه‌کار چون عذرخواهت بودببخشش، و گرنه گناهت بود
ز خوردان عجب نیست ترک ادب‌بود انتقام از بزرگان عجب
چو دشمن به درگاهت آرد پناه‌مروت نباشد که پرسی گناه
کنون تکیه بر فضل تو کرده‌ایم‌به درگاه تو روی آورده‌ایم
همه بندگانیم خسروپرست‌ز دامان لطفت نداریم دست
ز لطف تو هستیم امیدوارکه موقوف گردد دگر کارزار
شود دامن عفو آفاق‌گیرز راه کرم عیب‌پوش نصیر
اگر پادشاه ملایک‌خدم‌ببخشد گناهش ز فضل و کرم
کشد بار خدمت‌گزاری به دوش‌کند حلقه بندگی را به گوش

از این پس سر او و این آستان‌که هستش لقب قبله راستان از آنجا که برگزیده عنایات لم‌یزلی، به مقتضای مروت جبلی، هیچ متوسلی را از فضل کرم عمیم محروم نمی‌فرمایند و مأیوس نمودن ملتجیان را خلاف آئین مروت و خداشناسی می‌دانند، التماس و الحاح فرستاده‌های نصیر را مقرون به انجاح فرموده بر طبق کلام اعجار انتظام «و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس» از سر تقصیر نصیر گذشته، خط عفو بر جراید جرایم او کشیدند و فرمان جان‌بخشی و امان به فرستاده‌های او داده و مادرش را به قلعه فرستاده، نوید بخشش مال و جان و مژده امن و امان به همگی آن گروه خایف بخشیدند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۳ خدیو جهان، شاه قدسی‌نژادز شفقت بدین‌گونه فرمان بداد
که رستم نبردان نصرت‌شعارنمایند رجعت ز پای حصار

بدارند موقوف رزم و مصاف‌نمایند شمشیر کین در غلاف غرض آنکه مادر نصیر خان با فرمان امان مراجعت به محل خویش کرده، پسرش را از نوید عطوفت و جان‌بخشی مستظهر گردانید. مشار الیه نیز تکیه بر مروت پادشاه فتوت‌کیش نموده و با چند نفر از سرکردگان معتمد ایل خویش، پناه به درگاه خلایق امیدگاه آورده، به وساطت مقربان پایه سریر خاقانی، سجده انفعال و پشیمانی به تقدیم رسانید و بعد از ادای کورنش و تسلیم، زبان عجز و انکسار به عذر از تقصیر گشوده و اظهار اخلاص و بندگی نموده، معروض داشت که اگرچه من از راه تنگ‌حوصلگی و نادانی جرأت ارتکاب در مخالفت و نافرمانی کرده‌ام، لیکن بی‌ادبی من اختیاری نبوده است، بلکه اولا به فریب شیطانی و ثانیا به اغوای برخوردار خان و ثالثا به سبب بدسلوکی و بی‌حسابی و تاخت‌وتاز طایفه اچکزایی ایل مشار الیه بود که سر از ربقه اطاعت و انقیاد پیچیدم و مصدر حرام‌نمکی و فساد گردیدم. بأیّ تقدیر، اکنون از کرده خود نادم و پشیمانم و تعهد چنان می‌نمایم که من‌بعد به سخن احدی مرتکب تقصیر نشوم و سر از ربقه بندگی نتابم و از مسلک قویم عبودیت و سرافکندگی انحراف نورزم و مادام الحیات ترک جانفشانی و خدمت‌گزاری ننمایم. اما از فضل و کرم شاهانه امیدوارم که بندگان اشرف به فحوای «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ»، رقم عفو بر صفایح جرایم این کمترین و رؤسای طایفه بلوچیه کشیده از گناهان گذشته بگذرند. «رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِينا أَوْ أَخْطَأْنا»

چو تقصیر بگذشته درخواست اوبه عذر خطاها لب آراست او
دعای شهنشه به خود فرض کردهمه مطلب خویش را عرض کرد
خدیو جهان، خسرو عیب‌پوش‌به عرضش ز روی کرم داد گوش
همه مدعایش پذیرفت شاهز شفقت به گردون رساندش کلاه

گناهش ببخشید و بنواختش‌ز فضل و ترحم سر افراختش

نبردش به پاداش جرم آبرولب از سرزنش بست در گفتگو

طریق بزرگی بر آن داشتش‌که در پایه مخلصان داشتش

نمود از کرم شاه کشورگشابه او خلعت مهر طلعت عطا

یکی جیقه دادش جواهرنشان‌که هر دانه‌اش بد خراج جهان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۴

به علاوه این مراحم گوناگون و تفقدات روزافزون، حکومت کل ولایت بلوچستان و صاحب‌اختیاری آن معموره نزهت‌نشان، مفوض و مرجوع با او گشته، جمیع مطالب و مدعیاتش موصول به قبول گردید.

چون خاقان ممالک‌ستان را از تسخیر بلوچستان و مهم نصیر خان فراغ کلی حاصل شد، رأی عالم‌آرا چنان اقتضا فرمود که از آن ولایت نهضت نموده اشرف البلاد احمد شاهی را مرکز الویه فلک‌فرسا سازند و بعد از انقضای ایام زمستان رایت عظمت و شان به‌سمت دار السلطنه کابل فراخته و سپاه ظفردستگاه را از اطراف و جوانب به رکاب نصرت‌انتساب طلب داشته به استیصال طایفه مرهته و قلع و قمع گردنکشان ممالک هندوستان که در سال قبل مصدر اداهای ناهنجار و برهم‌زن هنگامه جمعیت مردم آن دیار شده بودند، بپردازند. بنابه صواب‌دید رای جهان‌گشا، اعلام فیروزی‌نشان از مملکت بلوچستان پرچم جهان‌گیری گشوده سر به ذروه فلک نیلوفری افراخت و اردوی کیهان‌پو، منزل به منزل متوجه مستقر دولت گشته، بلده احمد شاهی را سرکوب حصار طارم چهارم و همدوش بروج افلاک و انجم ساخت و به عزم قشلاق مدت چهار ماه در آن ولایت بار اقامت و رخت استقامت انداخت.

[وقایع سال سیزدهم]

آغاز سال سعادت‌اشتمال سیزدهم جلوس خاقانی مطابق سنه ۱۱۷۲ هجری موافق سال توشقان‌ئیل ترکی و ذکر نهضت خاقان ممالک‌ستان به جانب ولایت هندوستان

در این اوان میمنت‌انجام و زمان بهجت‌فرجام که بهار دولت جاوید مدت و آغاز سال سیزدهم فرمان‌فرمایی و سلطنت بود و فلک دوّار به طالع والای این برگزیده کردگار دم به دم می‌نازید و روزگار خجسته‌آثار، آنا فآنا به خود می‌بالید، جمشید خورشید به تاریخ شب چهارشنبه بیست و یکم رجب المرجب سنه ۱۱۷۲ از خلوت‌کده حوت برآمده به بیت الشرف اقبال خرامید و برج حمل را از میامن قدوم فیض لزوم زیب و زینت موفور و شرف غیرمحصور بخشیدند.

به برج حمل رفت باز آفتاب‌شد از فیض عامش جهان کامیاب

زمین همچو باغ ارم سبز گشت‌برآمد گل و لاله از کوه و دشت نوید خرمی و سبزبختی به اشجار بی‌برگ و بار رسید، هوای روح‌افزای ربیعی منشط

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۵

دماغ جهان و جهانیان گردید و طنطنه آمدآمد موکب بهار در شش جهت روزگار پیچید.

فرّاش نامیه جهت نزول اجلال سلطان فروردین، فضای گلستان به گلهای رنگارنگ و ازهار الوان آذین بسته، سرتاسر زمین را از گستردن فروش زمردین رشک‌افزای ساحت سپهر برین گردانید.

ز فیروزه پوشید گل پیرهن‌شده لاله از ژاله پر در دهن

تو گفتی هوا نافه بارد همی‌زمین حلّه سبز پوشد همی مقارن این حال میمنت‌اشتمال، طاووس طبیعت خاقان قدرقدرت را میل بال‌افشانی در کنار مرغزار و تذرو و فطرت آن حضرت را هوس پرواز در فضای لاله‌زار پدیدار و شوق تماشای صحرا و رفتن به

ولایت کابل و میل سواری و شکار و سیر گل، از خاطر آفتاب مظاهر آن شهریار صاحب تجمل سر برزد و به قصد این نیت مثال واجب الامتثال به سرافرازی هریک از سرداران و سپهسالاران عساکر اقبال- که از پیشگاه جاه و جلال مرخص به اماکن خود شده بودند- جداجدا شرف اصدار یافته مقرر شد که همگی سرکرده‌های فیروزی‌مآل با غازیان مؤید دشمن‌مال، به جناح سرعت و استعجال مرحله‌پیما گشته، عزیمت درگاه عرش‌اشتباه نمایند.

رقم‌ها به احضار خیل و سپاه‌فرستاد هر سو شه دین‌پناه

ز ایران و توران و دیگر دیارطلب کرد افواج نصرت‌شعار

پس آنگاه با فرّ ظل اللهی‌بفرمود نهضت ز احمد شهی

برافراخت الویه عزّ و جاه‌شکارافکنان طیّ فرمود راه

به تائید دادار جان‌آفرین‌شد اورنگ‌آرای کابل زمین و مدت چهار ماه در آن ولایت سراسر نزهت، به تخت کامرانی و بزم شادمانی نشسته و نشاطافزای خاطر آفتاب مظاهر گشته، بساط بهجت و مسرت گستردند و ابواب رأفت و رحمت‌پروری خاص و عام گشوده، نقش غم و خط اندوه و الم از لوح ضمایر و صفحه خواطر ستردند.

در این بین هزبران دشت نبرددلیران جنگ‌آور شیر مرد

ز هر ملک و هر سو هزاران هزاررساندند خود را به کابل دیار

سپاه ظفرپرور کینه‌کوش‌چو دریا ز هر سو درآمد به جوش

به ظلّ لوای همایون شاه‌ز مردان جنگ‌آور کینه‌خواه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۶ بشد مجتمع یکصد و سی هزارکه بودند هریک چو اسفندیار

پس از اجتماع سپاه ظفرخدیو جهان، خسرو بحر و بر

به داد و دهش گنج را سر گشاددل جان‌نثاران خود کرد شاد

سر سروران را ز تاج و کلاه‌رسانید بر اوج خورشید و ماه

به سرکردگان سپه بالتمام‌ببخشید شبدیز زرین‌لجام شهنشاه خداآگاه بعد از اجتماع سپاه ظفردستگاه، به قصد استیصال ارباب بغی و ضلال، عزیمت ممالک وسیع المسالک هندوستان فرموده و در اسعد ساعات و اشرف ازمنه و اوقات، پای فلک‌فرسا در رکاب توسن جهان‌پیما درآورده، موضع بتخاک سه فرسخی کابل را آبروبخش عالم خاک ساختند و داددهان و شکارافکنان و عشرت‌کنان، طی منازل و قطع مراحل کرده و از الکای پیشاور مرور و از دریای اتک، جیلم و جهناب عبور فرموده، ظلّ ورود بر ساحت دار السلطنه لاهور انداختند. بعد از ورود به ولایت مزبور، اولیای دولت جاویدعدت، [...] «۱» مرهته را که از جانب ملهار و راگهو به دار الامان ملتان صوبه‌داری و ایالت می‌نمود، دستگیر و مقید به غل و زنجیر کرده در ولایت لاهور به حضور معدلت دستور آوردند. شاهنشاه جرم‌بخش عیب‌پوش و خدیو عفوکیش عذرنیوش، به مقتضای مروت و فتوت- که جبلی و فطری آن حضرت است- از ریختن خون آن کافر سراپا ضلالت گذشته و بند از پای او برداشته مرخص به وطن مألوف فرمودند و حضرتش نیز از بلده لاهور به همعنانی تائیدات خالق غفور کوچ کرده عزیمت محال دوآبه نمودند.

خدیو جهان، شاه مالک‌رقاب‌درآورد پای ظفر در رکاب

ز لاهور کوس عزیمت نواخت‌به سوی دوآبه علم برفراخت در اثنای این حال، آدینه بیگ خان برگشته روزگار- که در آن دیار مصدر حرکات ناهنجار گشته، همواره گردن نخوت و پندار می‌افراشت و خود را در جلادت و دلاوری یگانه روزگار می‌پنداشت- از آوازه آمدآمد موکب اقبال، جگر باخته و صاحب فراش گشته بر بستر ناکامی افتاد و طنطنه قرب وصول آن حضرت، زهره‌گداز او شده از هول جواب دادن افعال ناشایسته که از او سر برزده بود، جان به قابض ارواح داد. پسر

(۱). جای نام صوبه‌دار مرهته در لاهور در نسخه سفید مانده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۷

تیره‌اخترش نیز بعد از مرگ پدر بدگهر به اتفاق صدیق بیگ خان که مدار المهام او بود، از سطوت سپاه اقبال فرار نموده خود را به زاویه خمول کشید و رهنورد بادیه خذلان و آوارگی و جاده‌پیمای تیه سرگشتگی و گمنامی گردید.

در بیان رسیدن اخبار فتنه‌انگیزی طایفه مرهته ضلالت‌شعار و کیفیت تسلط یافتن آنها بر جمیع امرا و راجهای نامدار و شرح پرخاش نمودن آن گروه باطل‌پژوه ضال با نجیب خان روهیله در ولایت سکرتال و ذکر عزیمت خاقان بلنداقبال به عزم استیصال آن جماعت وخامت‌مآل

در ساعت مسعود و زمان بهجت‌آمود که تائیدات ملکی و نظرات فلکی مؤید و معاون پادشاه دین‌پناه فلک‌بارگاه کیوان‌سپاه بود، به میمنت و مبارکی نواح دوابه دار السلطنه لاهور را که از صرصر حوادث شوربختان ظلم‌اندیش و جفاپیشگان ستم‌کیش، خراب و بی‌آب و تاب گشته، از هبوب نسیم ورود موکب نصرت‌آمود و نزول افواج بحر امواج، آب و رنگ تازه و نظارت بی‌اندازه بخشیده رشک گلستان جنان و غیرت‌افزای بوستان رضوان گردانیدند و به رشحات سحاب بذل و نوال و قطرات نیسان احسان دولت بی‌زوال، کشت امید ساکنان آن دیار را طراوت و خضارت لا تعدد و لا تحصی مرحمت فرموده به قالب عنصری‌شان مسیح‌وار روح از سر نو دمیدند.

مقارن این حال فرخنده‌فال که عروس عشرت هم‌آغوش و شاهد طرب دوش بر دوش بندگان ثریامکان آفاق‌ستان، شاه درّ درّان بود و خاطر دریا مقاطر ملکوت ناظر در آن سرزمین جنت‌آئین به کمال سرور و نشاط و خرمی و انبساط، توجه به سیر و شکار می‌فرمود، کرهٔ بعد اخری معروض ایستادگان پایه سریر گردون نظیر اعلی گردید که جنکو نام سردار مرهته که در جنگ‌جویی و ستیزه‌خویی پور زال را در معارک جدال کم از پیر زال می‌شمارد و سام سوار را در میدان کارزار حقیرتر از پیاده شطرنج می‌پندارد و از دیرباز راجه‌های عمده و معتبر هندوستان را- که از بدو آبادی این مملکت فسحت‌نشان مغفر نمرودی بر سر و جوشن شدادی دربر داشتند و رایت خودسری و تفرعن در اطراف و اکناف آن نواحی می‌افراشتند- به محاربه‌های بزرگ و مقاتله‌های سترگ، مطیع و منقاد و باج‌گزار طریق انقیاد ساخت و ربقه بندگی و طوق اطاعت در رقبه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۸

تمامی سرکشان انداخت. بعد از تغلبات و تصرفات مملکت راجپوتیه بر طبق نوشته بالاجی‌راد، سرکرده کل مرهته که در ممالک دکن استیلای تمام و استعلای مالاکلام دارد و به کثرت لشکر و عدّت عسکر و زر و سیم وافر و دولت و مکنت متکاثر، با قارون و فرعون سر از یک گریبان برمی‌آرد، از تغییر ملهار راو به صاحب‌اختیاری الکای هندوستان منصوب گشته، رایت اقتدار در ناحیت دار الخلافه شاه جهان‌آباد افراخت و به تاخت‌وتاز در حوالی و حواشی دار الخلافه پرداخت و عمّال به تحصیل زر و مال به اطراف و جوانب تعیین ساخت. در اثنای آن حال که خبر فوت آدینه بیگ خان، حاکم دوآبه اشتهار یافت، خود بر جناح تعجیل با جمعیت یکصد هزار سوار و پیاده‌های فزون از شمار، به عزم ضبط و ربط مالیات پنجاب، به‌سمت سرهند کوچ نمود. چون متصل به سرهند رسید، صدیق بیگ خان مدار المهام آدینه بیگ خان با پسرش رجوع شده متکفل و متعهد ادای مال وجوهات و متوجهات سابق و حال گردیدند و مبلغی به رسم علی الحساب رسانیده، از پیش رفتن، اراده او را منصرف گردانیدند. جنکو به عهد و پیمان صدیق بیگ خان مدار المهام و پسر آدینه بیگ خان مطمئن گردیده، نیابت دوآبه به پسر آدینه بیگ خان واگذاشته و صاحباجی پتیل را با بیست هزار سوار مرهته به استحفاظ لاهور گماشته، خود عنان عزیمت به‌سمت سهارنپور از راه گذر کنجپوره منعطف ساخته

محالات متعلقه نجیب خان روهیله را- که از جمله فدویان عقیدت‌نژاد این آستان خلافت‌بنیاد است- در حیطه تصرف درآورده، عاملان و متصدیان او را بی‌دخل گردانیده و گماشتگان خود را جابجا نشانید.

نجیب خان به مشاهده این حال، قرین کدورت و ملال گردیده، صرفه کار خود در ملاقات جنکو دیده با جمعیت قلیل به لشکر او ملحق شده، سالک طریق مطاوعت و متابعت گشت و به وساطت و وسایط معتبر به شرط رفع مزاحمت محالات، پیغام ایصال مبلغی فراخور استعداد حال خود نمود و مدت یک ماه به انتظار حصول مامول در اردوی مرهته متوقف بود. چون از فحوای افعال و اقوال جنکو زیاده‌طلبی و تکالیف فوق طاقت استنباط کرد، در فکر استخلاص خود افتاده، بنابر مصلحت وقت، به تکلیفات او رضا داده به تمهید سرانجام زر رخصت گرفته، به سکرتال مسکن قدیم خود رفته تحصن ورزید و به ترتیب آلات مقاتله و ادوات محاربه پرداخته مشغول مدافعه دشمن گردید.

جنکوی سوختنی از شنیدن این خبر جزو ناری را مشتعل گردانیده چون موی آتش‌دیده

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۸۹

بر خود پیچیده، با جمعیت بسیار و فوج بی‌شمار، به عزم جدال و قتال، روانه سکرتال شده محل مزبور را مرکزوار محاط دایره لشکر خود ساخته، راه‌گذار و فرار از هر جانب بر ساکنان آن مکان بسته، به محاصره و جنگ توپ و تفنگ پرداخت. هرچند تمامی سرکردگان افاغنه روهیله با کل ایل و عشیره به کمک نجیب الدوله مجتمع گردیده سعی‌های دلیرانه و کوشش‌های مردانه به تقدیم رسانیده، از عهده دفاع نتوانستند برآمد و از مدت پنج ماه در مضیق محاصره افتاده مرگ را آماده‌اند، لیکن به امید مظاهرت اولیای دولت شاهی و استظهار اعانت حضرت ظل اللّهی، حتی المقدور استقامت دارند و دست از جنگ برنمی‌دارند و از آنجا که از مبادی سلطنت ابدمدت الی الان، همیشه تقویت دین مبین و قلع و قمع طوایف کفّار و مشرکین و استرفاه احوال متوسلان دولت سعادت‌قرین، مرکوز ضمیر منیر معلّی و منظور نظر حرّیت منظر اعلی می‌باشد، شه درّ درّان والاگهر از این ماجرا خبر یافته.

از آنجا که دین‌پروری کار اوست‌اعانت به اسلام کردار اوست

مصمم نمود این اراده به دل‌که بر کفر، دین را کند مستقل

ز برقی که آن را بود تیغ، نام‌بسوزد سپاه دکن را تمام از استماع این خبر، رقم معظم مرحمت‌شیم مشتمل بر عزیمت بندگان اعلی به‌جهت دفع اعدا، به نجیب الدوله و کل سرکردگان روهیله مرقوم فرموده اعلام داشتند که تا وصول موکب فیروزی شمول، خودداری از دست نداده پابرجا باشند و پشت به دیوار اطمینان داده، رخنه فتور و قصور در بنیان استقامت و استقرار راه ندهند که به عنایات حضرت رب ودود و امداد طالع مسعود، با جیوش بحر خروش، عنقریب و زود مانند مهر و ماه از نقره خنگ روز جهانافروز و اشهب شب سرعت‌اندوز دواسپه طی راه نموده، دمار از روزگار کفار نابکار برمی‌آریم.

بشارت فرستاد پیش نجیب‌که ای از عنایات ما با نصیب

به دولت در این سرزمین آمدیم‌پی رونق کار دین آمدیم

مباد از فریب کس از جا روی‌دل خود به اقبال ما کن قوی

ز تزویر کفار آگاه باش‌به امداد ما چشم بر راه باش

رسیدیم با موکب بی‌شماربرآریم از کفرکیشان دمار

نمایند مردان لشکرشکن‌تعاقب به دنبالشان تا دکن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۰

بعد از روانه شدن چاپاران، خاقان ممالک‌ستان، همت بر استخلاص نجیب خان و محصوران روهیله گماشته با لشکر ظفراثر، به سرعت قمر، قرین هزاران شکوه، از راه دامنه کوه، سیرکنان و شکارافگنان به جانب مقصد توجه فرمودند.

به این عزم با لشکر بی‌کران‌شده پیشتر از دوآبه روان
پی قطع منزل نمودن به راه‌به سرعت گرو برده از مهر و ماه
نجیب ستمدیده را تا خلاص‌ز چنگ عدو سازد از لطف خاص
به‌سمت سکرتال با صد شکوه‌توجه نموده ز دامان کوه
به روی جبل موکب شاه دین‌فروزان چو کوکب به چرخ برین
ز بس گرم قطره زدن فوج بودرگ ابر هر جاده‌ای می‌نمود
ز سم ستوران فولادنعل‌شررسان برون جسته از سنگ لعل
دلیران لشکر در آن رهگذارچو شیران نمودار در کوهسار

ز سنگینی فوج نصرت‌اثرفرو در زمین کوه شد تا کمر در اثنای طی راه، مسرعان تیزتر از نگاه، برای ابلاغ مژده ورود ظفرنمود به سکرتال فرستاده، مجددا نجیب الدوله و سرکردگان افاغنه روهیله را از مقدم اشرف آگاهی بخشیدند و به این بشارت مکرّر حیات دوباره بخشیدند.

شنید این بشارت چو خان نجیب‌که رایات شاهی رسیده قریب
به رسم طرب کوس و نقّاره زددم از زندگانی دگرباره زد

به خود بس‌که بالید از این خبرکجا در سکرتال گنجد دگر چون جنکو از حرکت بابرکت اعلام نصرت‌فرجام خبردار گردید، تزلزل در اساس ثبات و قرار او افتاده، ناچار دست از محاصره نجیب الدوله برداشته چاره‌جوی کار خود شد.

چو از موکب خسرو ارجمندشد آوازه آمدآمد بلند
تزلزل فتاده در اعدای دین‌ز غم خاطرشان شد اندوهگین
پریده ز بس رنگ روی هنودهوا سربه‌سر گشت لبریز دود
سر از فکر در جیب برده فروشده چاره‌جو جنکوی جنگجو
ز اندیشه این‌که فوج یلان‌رسد چون اجل بر سرش ناگهان
در آنجا صلاح اقامت ندیددگر صرفه در استقامت ندید
به یکبارگی با همه همرهان‌نمود از سکرتال عطف عنان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۱

در بیان ذکر اجتماع کفره شقاوت‌آثار به عزم رزم و پیکار بهادران موکب ظفرشعار

چون گوش غفلت اعدای خسران‌مآل آماده هزاران نکبت و نکال، آکنده پنبه بیهوشی بود، به سبب شهرت جمهور انام که در خاص و عام اشتهار تمام داشت که پادشاه دین‌پناه به اراده انتظام مهام ترکستان، به ذات فایض البرکات ملکی ملکات از دار السلطنه کابل به این حدود نهضت نفرموده‌اند و خان جان خان سردار را به سرکردگی بهادران خونخوار و دلیران دشمن‌شکار، برای تنبیه مفسدان نابکار و تأدیب مخذولان بدکردار- که سر بغی و عناد و طغیان و فساد برداشته‌اند- به ممالک هندوستان جنّت‌نشان تعیین نموده‌اند، به این خیال باطل و اندیشه بی‌حاصل که به مقتضای گردش چرخ دوّار و حرکات فلک فتنه‌بار، قبل از دو سال در دار السلطنه لاهور به سردار مذکور وهن و اختلال و انقلاب احوال رو داده بود، خیره و جری گشته پیش‌قدمی نموده، کمر استقامت به مجارات و مقاومت محکم بستند، و الّا ذره را چه یارا که مقابل آفتاب جهانتاب به جلوه‌گری برآید و سها را چه تاب و توان که در برابر نور عالم‌افروز ماهتاب خودنمایی نماید؟ بنابراین که از قدوم میمنت‌لزوم خدیو زمین و زمان ذهولت داشتند، از هیجان ماده نخوت و

پندار- که سرمایه نکبت و ادبار است- مانند ملخ و مور از نزدیک و دور فراهم آمده مستعد معرکه‌آرایی گردیدند و بار و بنه و زواید احمال و اثقال خود را از استیلای وسواس و غلبه خوف و هراس، به اوطان نکبت‌نشان روانه گردانیدند.

در بیان نورآگین شدن حوالی سرهند از میامن نزول موکب جاه و جلال و رسیدن سپاه مرهته به ده فرسخی معسکر و ذکر دیگر سوانح و صادرات آن زمان سعادت‌مآل

رایات ظفرآیات جهان‌گشای آسمان‌سای جاده‌پیمای منازل مقصود شده، بعد از طی مراحل از دریای سرهند عبور فرموده، طرب‌افزای خواطر فدویان وفاآئین و هوش‌ربای بدخواهان سراپا کین گردید و عروس غبرا از بهار مقدم والا چون سپهر خضرا، خلعت سرسبزی و رخت نوروزی پوشیده، آفتاب دین مبین از افق سعادت پرتو ظهور یافت و ظلمت لیالی و کفر و ضلالت، از غایت خجالت در پرده خفا شتافت.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۲ بیامد چو خاقان گیتی‌پناه‌در اطراف سرهند با فرّ و جاه

ز یمن قدوم شه سرفرازدر عیش شد بر رخ خلق باز

جهان خرّمی از سر نو گرفت‌شب تیره هند پرتو گرفت

بکاهید کفر و ببالید دین‌شد از نور اسلام روشن زمین

پرید از رخ کفر در هند رنگ‌تزلزل فتاده به ملک فرنگ در آن ولا عریضه نجابت خان افغان کاکری- که از دیرباز داغ بندگی بندگان آفاق‌ستان بر جبین نیاز داشت- به درگاه معلی و بارگاه اعلی رسید که جماعت کفار بدکردار، به استماع آوازه کوس دین و دولت و ارتفاع الویه فتح و نصرت، از سکرتال آواره تیه رنج و کربت شده، دست از محاصره نجیب برداشته با جمعیت فراوان و خواطر پریشان از آن مکان عطف عنان نمود به فحوای:

سر چشمه باید گرفتن به بیل‌چو پر شد نشاید گذشتن به پیل برای انسداد و انعقاد طریق عبور لشکر منصور، برابر گذر گنج‌پور بر سر دریای جمن علم قرار افراشته و از آنجا جنکوی زشت‌خوی، هزار سوار کارآمد جنگ‌جو- که زبده فوج آن برگشته‌بخت تیره‌روز بود- به سرکردگی صاحباجی پتیل پیش‌جنگ ساخته به مقابله لشکر ظفراثر مرخص نمود.

روان پیش‌تر کرد فوجی چو سیل‌به سرداری صاحباجی پتیل

شنیدم که بودند مردان کاردر آن فوج افزون‌تر از سی هزار

به سردار مذکور تأکید کردکه او پیش‌دستی کند در نبرد

زهی فکر باطل، زهی عقل و هوش‌که خواهد ز خس گردد آتش خموش

ندانست آن کودن بی‌خردکه با روز، شب چون مقابل شود و جنکو خود با بقیهٔ الجیش متعاقب او حرکت کرد. پتیل مذکور به کثرت فوج مغرور گشته به فحوای «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ» با فدوی بی‌سبب و جهت پیچیده و نجابت‌گر، مسکن و ماوای غلام را- که سر راه است- محاصره نموده است.

اعلی حضرت قدرقدرت به مقتضای دین‌پروری و فدوی‌نوازی- که لازمه کشورگشایان دین‌پرور و قاعده فرمان‌روایان ملک‌ستان عدل‌گستر است- استخلاص نجابت خان ارادت‌نشان را وجه همت والانهمت فرموده، عازم این شدند که عساکر نصرت‌مآثر را برای دفع شرّ اشرار و رفع ضرّ کفار از خان مزبور تعیین نمایند. هم در این اثنا مکررا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۳

عریضه او از نظر حقیقت‌نگر شهریار دین‌پرور گذشت که کفره فجره به طنطنه نزول شیردلان افواج قاهره و غلغله وصول مبارزان سلطنت باهره، به مصداق «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» دست از محاصره کشیده از حوالی مسکن فدوی کالفراش المبثوث

متفرق و پراکنده گردیدند. از معبر کنجور از آب جمن عبور نموده و للّه الحمد و المنه که این عبودیت‌کیش عقیدت‌اندیش، به یمن عنایات ظل اللهی و مراحم پادشاهی سالما و غانما از آن موزیان سگ‌سرشت نکبت‌توأمان، نجات یافته مترصد این است که در این نزدیکی به جبهه‌سایی آستان خلافت‌بنیان، به اتفاق امثال و اقران، سرخ‌رویی کونین و آب‌روی دارین حاصل سازد و در رکاب سعادت، مصدر ترددات شایسته و مظهر خدمات بایسته گشته، علم سربلندی بر اوج عزت افرازد. القصه بعد از ورود عریضه نجابت خان و محقق گردیدن خبر عبور مخالفان از آب جمن، رایات جهان‌گشا مرحله‌پیما گردیده وارد منزل شدند.

به آهنگ پیش ابرش پادشاه‌نموده چو طی چند منزل ز راه از اخبار جواسیس صداقت‌تأسیس- که به لشکر کفار جهت استخبار کرد و کار سرگشتگان تیه ادبار تعیین شده بودند- به مسامع فیض تابع ایستادگان پایه سریر خورشید طالع رسید که اعادی بدسرانجام نکوهیده‌فرجام، به استکبار بسیار تیزگامی و بدلجامی نموده، هم‌رکاب تیره‌بختی و دل‌سختی، قدم جرأت پیش نهاده به ده فرسخی اردوی معلی قرار دارند و آماده جنگ و پیکار و مستعد کارزارند. حضرت خدیو بحر و بر از استماع این خبر که کفره بدکنش و فجره جفاندیش مصداق این مقوله که «صید را چون اجل آید سوی صیاد رود» به پای خود به چنگل شاهباز اجل افتاده، به مرگ ناگهانی و آفت آسمانی تن داده‌اند، زبان فیض‌ترجمان به حمد و ثنای ملک منّان آشنا و گوهرافشان ساختند و این لطیفه غیبی را مقدمهٔ الجیش فتح و فیروزی و نصرت و بهروزی دانسته، به ترتیب و تنظیم افواج دریاامواج پرداختند.

چو بشنید این مژده را شهریارنظر کرده لطف پروردگار

زد از آمدنهای اعدا به پیش‌به دل فال پیش آمد کار خویش

سعادت قرین یافت احوال رامددکار خود دید اقبال را

چو صیاد کو صید خود را به دام‌ببیند به کام و شود شادکام

فرح‌ناک گردید از احتیاطبیفزود شه را به خاطر نشاط

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۴

چون به تحقیق پیوست که از جهت فساد به قصد بغی و عناد، قدم جرأت و پای جسارت پیش گذاشته، علم نافرمانی و رایت جهل نادانی افراشته، حضرت پادشاه دین‌پناه که متخلق به اخلاق اللّه‌اند و همگی نیت حق‌طویت را به صلاح حال کافه رعایا و فلاح احوال عامه برایا مصروف داشته، نمی‌پسندند که در این عهد عدالت‌مهد، آتش فسادی مشتعل گردیده به فحوای «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» تر و خشک را بسوزد و به شامت فتنه‌جویان، بیگناهان پامال و شکسته‌بال شده، نایره بیدادی افروزد، قبل از آن‌که کار به جدال و قتال رسد، به اراده هدایت به آن گمراهان وادی ضلالت، رقم موعظت‌شیم متضمن نصایح هوش‌افزا و مواعظ تنبه‌اقتضا ابلاغ فرموده، اعلام نمودند که بنابر لغزش ناگهانی (که) به خان جان خان سردار به گردش فلک دوار روداده، ابخره خیالات فاسده و ادخنه خطرات کاسده دل و دماغ شما را فروگرفته، دیده بصارت خیره و چشم بصیرت تیره ساخته، از صدمات دلیرانه مبارزان شیرشکار و حملات مردانه بهادران نصرت‌شعار غافل گشته، گام جلادت و جسارت پیش می‌گذارید و خبر از این ندارید که

کبوتر چو با باز بازی کندبه خون‌ریز خود ترکتازی کند اگرچه خوف جزای اعمال و بیم سزای افعال، شما را بر این حرکت مذبوحی داشته مانع آمدن درگاه عالم‌پناه است، لیکن خاطر دریامقاطر به مفهوم

چین بر جبین ز جنبش هر خس نمی‌زنند‌دریادلان چو آب گهر آرمیده‌اند هنوز از جا نرفته برای خیر عامه عفو تقصیرات و صفح زلات منظور دارد و مقرّر است که هرکه به صدق ارادت و رسوخ عقیدت به این آستان صفابنیان رو می‌آرد، بر طبق «وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً» سر در کنار امن و امان می‌گذارد و نیز به کمال لطف و احسان و فرط بر و امتنان، جماعه اساری را که از لشکر آنها در اطراف پنجاب و ملتان اسیر سرپنجه دلاوران و دستگیر بهادران موکب ظفرنشان شده بودند، به عنایات و عطای خلاع نواخته

مصحوب چاپاران روانه فرمود تا زبانی‌شان هم غلبه و صولت و استیلا و سطوت عساکر و آثار مراحم خاقان کامل الفضایل که آیه رحمت است در شان خلق نازل، دریافت نمایند و از طریق کج‌روی و انحراف، انصراف و انعطاف ورزیده به صراط المستقیم مطاوعت و منهج قویم متابعت گرایند. از آنجا که به مصداق کریمه «وَ مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ مُضِلٍ و مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَلا هادِیَ لَهُ» هدایت از مواهب الهی و فضل نامتناهی است آن گمراهان تیره‌بخت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۵

و ضلالت‌پیشگان دل‌سخت، مضمون کریمه «قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ فَهِیَ کَالْحِجارَةِ، أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» را حسب حال نکبت‌مآل خود ساخته و قدر نعمت نشناخته، در ازای این مرحمت به کافرماجرایی پرداختند و مقتضای «اذا جاء القضا عمی البصر» چشم از عواقب کار پوشیده، خود را دیده و دانسته در کام نهنگ انداختند. لهذا حضرت خدیو قدرقدرت، بعد از اتمام صحبت- که قاعده خوانین معدلت‌آئین است و لازمه سلاطین عاقبت‌بین است- به حکم «اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» قلع و قمع آن مشرکان حربی را بر همت والانهمت لازم و متحتّم دانسته، تیغ جهاد بر میان اجتهاد بسته، فرمان دادند که صفوف لشکر و صنوف عسکر را دسته به دسته بیارایند و به آب سیوف، نقوش هستی آن بلارسیدگان مؤف را از صفحه روزگار محو نمایند.

در بیان صف‌آرایی پادشاه موید اقبال‌مند و ملاحظه فرمودن سان عساکر نصرت‌مآثر ظفرپیوند

بعد از معروض شدن این خبر که لشکر ابتر خیره‌سر عدوی سست‌بازو، به ده فرسخی اردوی نصرت نیروی و موکب کیهان‌پوی فرود آمده، حضرت خاقان گیتی‌ستان شاه در دران به استقبال ملوکانه و جاه و جلال خسروانه برای انتظام و مهام رزم ترتیب بزم داده، مانند خورشید نورآگین- که مربع‌نشین اورنگ چارمین گشته عالم را به پرتو جمال باکمال خویش منور می‌سازد- به ذات همایون بر اریکه زرین که رشک چرخ برین بود، جشن‌آرا و زینت‌فرما شده، صلای احضار و دستوری باربندهای کامکار و امرای نامدار درداده و بر روی خاص و عام و کافه انام ابواب بخشش و نوال و حصول امانی و آمال گشادند. نخستین پادشاه‌زاده بلنداختر فرخنده‌سیر، والاجاه سپهرپایگاه، حضرت تیمور شاه، زاد اللّه تعالی عمره و اقباله، به تزئین شاهانه و آئین ملوکانه، چون قمر ضیاءگستر از دولت ملازمت آن آفتاب گیتی‌تاب فلک جناب عالمیان‌مآب به فحوای «نور القمر مستفاد من نور الشمس» فروغ تازه و نور بی‌اندازه حاصل کرده، بیت الشرف والا- پایه شاهی را محل ورود فرموده، زیب مجلس حضور و زینت محفل سرور شدند. بارگاه آسمان‌جاه که به مهر و ماه دعوی برابری می‌نمود و با عرش برین و کرسی عظمت‌قرین همسری می‌پیمود، از وجود فایض الجود آن‌دو برگزیده قادر علی الاطلاق و باعث آسایش امن انفس و آفاق که قران السعدین کنایت است از این، چون فردوس علیین

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۶

نورآگین گردید و به اقبال لایزال از اکناف و اطراف عالم، اندوه و ملال به کنج خفا انزوا گزید و بعد از آن شاه ولی خان و عمدهٔ الامرا عبد اللّه خان دیوان بیگی و خان جان خان سردار و محبت خان ضبطبیگی و جعفر خان قوللر آقاسی و دیگر ارکان دولت و بنده‌های صادق العقیدت راسخ الارادت، آداب بندگی و سرافکندگی به تقدیم رسانیده به پایه سریر اعلی حاضر شده، به مراتب مناصب جابه‌جا ایستادند.

حکم جهان مطاع مهرشعاع، به امرا، عموم ایستادگان محفل حضور لمعه صدور افکند که مردم لشکر فیروزی‌اثر از برای چپاول غله و کاه و علف به مساکن دوردست هر طرف می‌روند و الحال وقت مقتضی آن نیست که قشون نصرت‌نمون به این چیزها پردازد و به‌جهت غنایم سهل البیع خود را متفرق سازد. دشمن نزدیک رسیده و کار به جنگ و پیکار کشیده، قریب است که به اولیای دولت فتح نصیب شود و آن سیاه‌روزگار، آواره دشت ادبار گردد و للّه الحمد، مالک الملک حقیقی مملکت هندوستان را به ما مرحمت

فرموده، ملک و مال ملک ماست؛ دواب را جهت حمل و نقل غلات و سورسات که قدر و قیمتی ندارد هلاک نکنند و مترصد این باشند که ان شاء اللّه تعالی در این نزدیکی عوض آن سیم و زر و لعل و گوهربار خواهند کرد. در همین محفل سعادت‌مشاکل، پادشاه دریادل، به تمهید تقسیم افواج بحر امواج پرداخته، محافظت هر طرفی از اطراف اربعه مضمار رزم و پیکار را محول به جمعی از بنده‌های جان‌سپار ساختند، چنانچه هزبران بیشه بسالت و مردانگی و پلنگان قله شهامت و فرزانگی، شاه‌پسند خان میر آخورباشی و اخلاص قلی خان هوتکی و سلیمان خان درّانی را با جمعی از سالکان مسالک تهور و پردلی به قراولی جیوش بحر خروش، عزّ امتیاز بخشیدند و ثابت‌قدم عرصه دار و گیر شاه ولی خان وزیر، با نهنگان لجه شجاعت و دلاوری، گل محمد خان سرکرده غازیان بابری و جعفر خان قوللر آقاسی و محبت خان ضبطبیگی، پیشوای غازیان صف‌شکن عدوافگن و اختیار خان بامیزیی مهردار سرکار سپهراقتدار، علی بیگ خان جزایرچی‌باشی مأمور به محافظت توپخانه قیامت علامت گردیدند و مقرر شد که اللّه یار خان ایشک آقاسی‌باشی با عمله درب دولت‌خانه مبارکه در عقب خوانین مزبور مرحله‌پیما گشته، بعد از آن نقاره‌خانه سرکار والا غیرت‌افزای بهادران نبردآزما و زهره‌گداز مخالفان تیره‌سیما گردد و در برابر نقاره‌خانه سرکار، زنبورک‌چیان برق‌کردار صاعقه‌آثار، به ضرب گلوله‌های کوه‌شکن رخنه در بنیان حیات

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۷

دشمن افگنده، سرگرم عدوافگنی و آتش‌افروزی شوند و از عقب زنبورک‌خانه قیامت‌نشانه، خورشید فلک جهان‌افروزی، رایت‌افراز معرکه کفرسوزی، شهسوار معارک دشمن‌گدازی، فارس مضمار گیتی‌طرازی، شمع انجمن حشمت و جاه، پادشاه مهرافسر سپهربارگاه، تیمور شاه با فرّ جهان‌پناهی و شکوه پادشاهی، به توزک تمام و تجمل مالاکلام، رایت فتح نصرت و لوای شأن و شوکت برافرازد و در میمنه و میسره آن قره باصره سلطنت قاهره، قاپوچیان و میر شکاران و دیگر جانسپاران، جاده‌پیما گشته، حاجی نواب خان الیکوزیی با محمود خان قوللر آقاسی و دسته غلامان جلادت‌نشان در قفای شاه والاجاه، به طی طریق خصم‌افگنی پردازد و عقب دسته غلام، اعلام نصرت فرجام- که سر به فلک مینافام می‌سودند و بسمله سوره فتح و فیروزی بودند- ارتفاع یافته، فتح اللّه خان و عبد الرحمان خان سدوزیی که شرف قرابت به خاندان جلیل الشأن اعلی حضرت ظلّ سبحان دارند، با منشیان عطاردنشان خجسته‌شیم و مستوفیان و لشکرنویسان و سایر ارباب قلم، در پای اعلام ظفرپرچم مرحله‌پیما گردند و عبد الرحمان خان دیوان بیگی و عظمت خان علیزیی و صمد خان محمودزیی و حبیب اللّه خان مهمند و طوایف فوفلزیی و الکوزیی در سمت میمنه، نایره خصم‌سوزی افروخته، مستعد رزم و پیکار باشند و خان جان خان وزیر سرکار پادشاه‌زاده عالی‌مقدار کامکار و رحیم داد خان بارکزیی، قبول خان نورزی و بقرا خان شرباشران و نصر اللّه خان و مجید سعید خان خلیل، علم تهور و دلیری به جانب میسره افراخته گوی جلادت از اعادی سراپا شقاوت ربایند و به مظاهرت لشکر ظفرپرور، افیال کوه‌پیکر و شتران تنومند قدآور، مزین به عماریهای زرین و کجاوه‌های زینت‌آئین، با پردگیان حرم عزّ و علا، مرحله‌آرا گشته، عقب سواری عاکفان سرادق دولت و احتشام، دسته نصرت پیوسته غلام، به اهتمام تمام، طی سبیل مقصود نمایند و بعد از آن سالک مسالک فدویت و اخلاص، منشی انزله خان فوفلزیی نسقچی‌باشی همراه بنه همایون بوده و راه حزم و هوشیاری پیموده، از غدّاری و مکاری اعادی خبردار باشد و دلیر معرکه دار و گیر، امیر خان پسر ولی محمد خان جوانشیر با چنداولان تحت خویش، به چنداولی سپاه نصرت‌کیش عزّ امتیاز یافته مقرّر شد که به محافظت و محارست عقب اردوی گیهان‌پو قیام و اقدام نماید و احدی از ملتزمان عساکر اقبال را دنبال نگذاشته طریق احتیاط پیماید.

خدیو جهانگیر رستم‌نبردچو تمهید ترتیب افواج کرد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۸ بفرمود ارشاد با بندگان‌که فردا به همراهی غازیان

تمامی به صحرای هیجا روندسپاه ظفر را صف‌آرا شوند خوانین فدویت‌آئین و سرداران سپاه فیروزی‌قرین، به مجرد اشارت با

بشارت، بیرق فتح و نصرت افراخته و نقاره کوچ نواخته، متوجه منزل مقصود گردیدند و آن مؤید به تائیدات آسمانی خود نیز به همعنانی توفیقات ربانی، باشکوه سلیمانی و دبدبه سلطانی و کوکبه خاقانی، در روز شنبه بر اشهب صبارفتار جهان‌پیما و مرکب گیتی‌نورد برق‌آسا، نشسته و به هزاران جاه و جلال مرحله‌آرا گشته، قلب لشکر ظفرپرور را از فرّ وجود فیض گنجور، قوت موفور بخشیدند و بعد از تزئیب هر تیپ و تسویه و ترتیب افواج نصرت‌نصیب، متوجه مقصد گشته به عزم استیصال اعادی وخامت‌مآل، ادهم خوش خرام را سبک‌لجام ساختند و شکارافگنان و تفرج‌کنان، به طیّ منازل و قطع مراحل پرداخته، هر روز در منزلی اعلام ظفرفرجام می‌افراختند، تا آن‌که منزل بوریا، مقرّ نزول اردوی معلی گردید.

در بیان نهضت موکب جهانگشا از منزل بوریا و عبور نمودن بار و بنه سرکار والا از دریای جمنا و وقوع محاربات موفور فیمابین قراولان موکب منصور و صاحباجی پتیل مقهور و ذکر رو آوردن امرای افغانیه هندوستان به درگاه خاقانی و ورود اعلی حضرت ظلّ سبحانی به قصبه لونی

در هنگامی که بارگاه دل‌گشا در قصبه بوریا چون مهر عالم‌آرا سایه فلک‌پایه گسترانیده، شهریار جهاندار به سحاب مکرمت و احسان، آن حوالی را سرسبز و ریّان گردانید، شاه پسند خان میر آخورباشی که به قراولی گرد لشکر ظفرپیکر قیام داشت و بر پاس‌داری و حراست همت می‌گماشت، به حسب اتفاق قراولان موکب والا را با قراولان اعدا به نزدیکی اردوی معلی تلاقی روی داده، نایره قتال و جدال بلند گردید. به تائید الهی و اقبال پادشاهی در اندک زد و خورد، کار مخذولان به هزیمت انجامید. قراولان نصرتمند، هفتاد نیزه سرکشتگان و هفت نفر زنده از آن مرده‌دلان از نظر فیض‌منظر گذرانیده مورد تفقدات خسروانی شده، سر خود را به اوج عزت رسانیدند. بعد از آن رأی خدیو کشورگشا- که مترجم قضا و قدر و آگاه از امور خیر و شر بودند- چنین اقتضا نمود که قرّا و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۳۹۹

مزارع و طرق و شوارع این طرف آب از تاخت‌وتاز دشمن فتنه‌ساز خراب مطلق و صحرایی لق و دق شده، لوای آسمان‌سا عبور دریا نموده، از راه سهرنپور- که به وفور آب و آذوقه و علف، سیرآب و معمور است- به‌سمت دار الخلافه شاه جهان‌آباد افرازند و از همان راه به قلع و قمع تمام مخالفان خودکام و مفسدان بدفرجام پردازند. روز دیگر اردوی معلی موافق حکم والا به دستوری که سابقا رقم‌گذار کلگ گهربار قلم وقایع‌نگار شده، تیپ بسته و صف آراسته از منزل بوریا به قصد عبور به‌سمت دریا رخت کشید. در عرض راه که موکب منصور از فیض نهر متصل مخلص‌پور گذشته، یک فرسخ قریب به دریا میان نیستان با نشیب و فراز بسیار چون طبع مخالفان ناهموار که گذر از آن متعذر و دشوار بود، وارد گردید. گروه خذلان‌پژوه کفّار تیره‌روزگار که مقدار سی هزار سوار جرّار به سرکردگی صاحباجی پتیل، شش کروهی اردوی معلی به‌دست راست کرنال سنگر داشتند و در کمین خصومت و کین نشسته و کمر مخاصمت بسته، علم نخوت و شقاوت می‌افراشتند، به هیات مجموعی به اراده دست‌برد خود را از پرده برآوردند و مکان مسطح هموار کنار نهر فیض پس پشت ساخته، از ظهر شهر ظاهر شده قدم در معرکه کارزار افشرده، شاه پسند خان میر آخورباشی سرکار خاصه شریفه که لوازم قراولی به تقدیم رسانیده عقب اردوی معلی به محافظت و محارست می‌کوشید، جرأت و بی‌باکی و خیرگی و چالاکی آن ناپاکان را مشاهد کرده، جایی که رسیده بود توقف ورزید و مصحوب سوار تیزرفتار سریع‌تر از نسیم شمال حقیقت حال معروض جلوتازان موکب جاه و جلال داشته، استدعای کمک نمود. حضرت خدیو آفاق‌ستان، خان جان خان سردار و رحیم داد خان بارکزیی و نصر اللّه خان و بقرا خان شرباشران را با جنود نصرت‌آمود و سرانجام شایسته و سامان بایسته، به کمک شاه پسند خان و حراست اردوی ظفراقتران روانه فرمود و خود به شوکت فلک‌فرسا همان‌جا جلو کشیده، اشرف الوزرا را به حضور فایض النور طلبیده در باب نزول بنه و عبور از دریا استشاره فرمودند. بعضی از مقرّبان درگاه آسمان‌جاه به عرض

رسانیدند که بنه را همین‌جا فرود آورده سنگر بسته به جنگ باید پرداخت. وزیر صاحب‌تدبیر- که مزاج‌دان حضرت ظل اللّهی است و رمزشناس جهان‌پناهی است- آداب عبودیت به جا آورده عرض نمود که گذر عبور دریا نزدیک واقع شده، صلاح دولت در آن است که بنه را از آب گذرانده سنگر بسته شود و تیب‌های افواج قاهره از این‌جا پیش نرود و اگر مخالفان سبقت و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۰

مبادرت به جنگ نمایند، بهادران به دفع آنها پردازند، و الّا هنگام شام معاودت به اردوی معلا نموده از دریا گذشته آن طرف آب که مسطح و هموار است، سنگر بسته آتش جدال و قتال مشتعل سازند. حضرت اعلی را تدبیر وزیر پادشاه خیراندیش معدلت‌کیش- که رأی صواب‌اقتضایش آئینه حقیقت‌نما و ناخن تدبیرش از کار عالمی عقده‌گشاست- مستحسن طبع همایون افتاده، ارشاد سراپا رشاد فرمودند که بنه والا همراه شاه ولی خان روانه شده عبور از دریا کند و لشکر ظفرپیکر سواره ایستاده و صفوف را ترتیب داده قدم پیشتر نزند. مقارن این حال، مکررا شاه پسند خان مصحوب سوار صبارفتار به عرض ایستادگان دربار جهان‌مدار رسانید که جمعیت کفار نگونسار بسیار و افزون از تعداد و شمار است. شهریار عالی‌تبار، اللّه یار خان ایشک آقاسی‌باشی دیوان اعلی را با مردم در خانه به کمک مأمورین تعیین فرمودند و صمد خان را هم متعاقب اللّه یار خان روانه نمود و خود به دولت و اقبال و عزّت اجلال از خنگ برق‌آهنگ هنگام ظهر از برای ادای فریضه ایزد متعال فرود آمده، به قدم‌بوس اشرف سایه درخت را نهال و بلند پایه گردانیده و درخت از این سرور و بهجت که خورشید سپهر سلطنت در سایه‌اش جا گزیده، شجره خود را به سدرهٔ المنتها رسانید. در این اثنا عبد اللّه خان دیوان بیگی را- که به حلیه عقل آراسته با عظمت خان علیزیی که به گوهر خرد پیراسته بود- مقتبس انوار حضور فایض النور ساخته، در باب عبور آب استفسار و استصواب نمودند. دیوان بیگی جبهه عرض بر آستان نیاز سوده معروض داشت که اگر اتفاق جنگ در منزل دیروز می‌شد، میدان مصفا و هموار و قابل کارزار بود. اکنون رایات منصور اراده عبور دارد، در این مکان ناهموار شرارت اشرار به ظهور پیوسته، انسب که بنه را برگردانیده متصل مخلص‌پور که رودخانه جاری دارد فرود آورده سنگر بسته به مدافعه مخالفان پردازیم و فردا که بنه از آب بگذرد، چنانچه باید و نحوی که شاید هنگامه مقاتله گرم سازیم. هم در این آوان فرستاده شاه ولی خان شرط خدمت به جا آورده عرض نمود که معبر کنار دریا خطرناک واقع شده عبور و مرور اسب و شتر و گاو و توپخانه دشوار به‌نظر می‌آید.

گل‌ولای بسیار دارد، مال و اثقال به لجن فرومی‌رود و جمعی از کارپردازان را تعیین نموده‌ام که به اهتمام تمام به نهجی بیارایند که عبور دواب و اردوی معلی از آب، به سهولت میسر شده مال و اثقال احدی در معرض تلف نیاید. امروز بنه را در قریه‌ای که نیم‌کروهی دریاست فرود آورده سنگر بسته محافظت شود و فردا که معبر حسب المدعا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۱

درست خواهد شد، ان شاء اللّه تعالی به میمنت و مبارکی آن طرف آب برود. ارشاد شد که هرچه صلاح باشد به عمل آرند. در این حال باشقول که به‌جهت استخبار احوال پیش‌قراولان نصرت‌شعار رفته بود- آمده عرض نمود که جماعه کفار بدروزگار را که قدم جرأت و جسارت در بیدای خسارت پیش گذاشته بودند، شاه پسند خان و اللّه یار خان و صمد خان به حملات رستمانه و ترددات مردانه چون بنات النعش پراکنده ساختند و سنگ تفرقه در شیشه‌خانه جمعیت‌شان انداختند. مقارن این نوید مسرت جاوید کرّهٔ بعد اخری، فرستاده اشرف الوزرا به عرض رسانید که معبر دریا در ساعت شتا به استحکام تمام، که گذار دواب و بنه و بار به اسهل وجوه میسر است، درست گردید. مخبر مذکور به جایزه بشارت، مشمول عنایت و مخلّع به خلعت گشته، سر افتخار به اوج فلک دوّار رسانید. القصه آن روز حضرت اعلی تا غروب خورشید جهان‌آرا ضیابخش عرصه وغا بودند و هنگام شام چون عدوی تیره‌ایام، مانند بخت خود برگشته، رو به ظلمت‌کده مقر و مقام کرد. بعد از فراغ از فرایض نماز و عبادت کریم کارساز، عطف عنان به سوی اردوی کیهان‌پو نموده صفابخش محفل عشرت و پرتوافکن منزل راحت گشتند. صبحگاه که خسرو آفاق‌گیر مهر، بر توسن

نیلگون سپهر نشسته از خطوط شعاعی ترکش زرین بر کمر بسته، لشکر ثوابت و سیاره را درهم شکسته همت به تسخیر عالم گماشت، جهاندار فلک‌اقتدار به قصد حرب و پیکار و آهنگ جنگ و کارزار، از سرادق دولت‌مدار برآمده، علم فیروزی به سعادت بهروزی برافراشت، جلوه‌فرمای عرصه قتال و صف‌آرای معرکه جدال گشته، قدم معزم بر حلقه چشم رکاب ادهم تیزگام صرصر خرام زرین‌ستام گذاشته، به‌دست یاری الطاف ایزد منّان و عنان‌داری اعطاف قادر سبحان، خانه زین را چو برج شرف سعادت قرین و نورآگین ساخته، به جانب رزمگاه پرداخت. شاه ولی خان وزیر حسب الامر خاقان گردون‌سریر، بر کنار دریا رفته متوجه گذرانیدن بنه والا از دریای وسیع الپهنای جمنا گردید و از تقابل و محازات لشکر دشمن نکبت‌سمات نیندیشید و مساعی مشکوره و کوشش‌های موفوره در انصرام خدمت مأموره به ظهور رسانیده، به طریقی بنه سرکار عالم‌مدار را از آن قلزم پرتلاطم گذرانید که خسارت پشیزی و نقصان اندک چیزی، به احمال و اثقال و مال و منال موکب نصرت اشتمال در آن حال نرسید.

به فرمان خاقان مالک‌رقاب‌گذر کرد اردوی اعلی ز آب

نسقچی و چنداولان بالتمام‌نمودند در بردنش اهتمام

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۲ به اقبال شاهنشه بحر و برنشد یک سر مو کسی را ضرر

به تدبیر شاه ثریامقام‌گذشتی ز دریا شه بالتمام

بناز ای سپهر و ببال ای زمین!که کم دیده دنیا شهی این‌چنین

به هر کار، حکم شه نامور برابر بود با قضا و قدر چون مقهوران آگاهی یافتند که بنه شاهی از دریا راهی شده، از تیره‌دلی و حماقت جبلی، حمل بر کناره گرفتن بهادران نصرت‌آهنگ از میدان جنگ کرده، دلیرانه قدم جرأت پیش گذاشتند و به یکبارگی سی هزار سوار جرّار کفار، همراه پتیل نابکار- که پیش جنگ بود- سبقت نموده به قصد دست‌برد بنه مبارک، علم جلادت افراشتند. حضرت اعلی زیاده روی و بدجلوی آن گمرهان تیه ضلالت را ملاحظه فرموده فرمان دادند که دسته‌های هزبران بیشه کار و زار و دلیران آزموده‌کار عرصه پیکار، پیش رفته کوچه دهند و میدان کشند که صید اجل رسیده رم ننماید و به پای خود به دام آید و خود خاقان ممالک‌ستان- که در جمیع اوقات و احیان، به تخت مویّد از ملک منان و خالق انس و جان است- با معدودی از مقرّبان و باشقولان در همان مکان که قیام داشتند استقامت فرمودند. به مشاهده این حال، مخالفان نکوهیده‌مآل جری گردیده و به اظهار دلاوری و خیره‌سری، چالاکی و بیباکی در عده، تا به حدی نزدیک رسیدند که فیمابین ایشان و توسن زرین‌رکاب خدیو ثریا جناب همگی به یک تیر پرتاب فاصله ماند و خفاش‌منشان با وصف آن‌که خورشید جهان‌آرا را در برابر دیدند، از تیره‌روزی نرمیدند.

رسانید آن لشکر دل‌سیاه‌دلیرانه خود را به نزدیک شاه

جهاندار چون دید کان تند خیل‌رسیده است در پیش مانند سیل

چو کوه از تهور فروداشت پای‌نرفت از هجوم پلنگان ز جای

بیاموز از کوه رسم ستیز که از جا نجنبد به صد تیغ تیز

اگر شیر غرّان شود خشمناک‌ز بسیاری روبهانش چه باک؟

چو شاهین شود در هوا جلوه‌گر،چه غم گر بود از کبوتر حشر؟

چه اندیشه دارد از آن شاهباز که گنجشگ گردد به آن کینه‌ساز شهریار والاتبار عالم‌مدار- که در آن عرصه کارزار بر رخش صبارفتار سوار و به کمال تمکین و وقار با بخت روشن و بیدار، به ملاحظه صفوف مبارزان نامدار و مشاهده صنوف اسباب پیکار مشغول بودند- خیرگی آن تیره‌بختان را دیده در باب تنبیه و تأدیب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۳

آن گروه شقاوت‌نصیب، به دلیران ظفرنشان اشاره فرمودند. شاه پسند خان با دسته قراولان پیش ایستاده بود و اللّه یار خان ایشک

آقاسی و خان جان خان سردار و صمد خان محمودزیی و دیگر خوانین فدویت‌آئین با دسته و توابین به کمک او تعیین شده، مقابل فوج حریف به ترتیب و تردیف صف کشیده منتظر فرمان همایون بودند. حسب الحکم اشرف به معاونت و معاضدت یکدیگر سرگرم آتش‌افروزی معرکه دشمن‌سوزی گشتند و به اخگرریزی گلوله زنبورک و تفنگ، عرصه جنگ بر مخالفان تنگ گردانیدند و از تیرباران پیکان و طغیان آب تیغ و سنان جانستان، بنای هستی آن گروه خانه‌خراب را به آب رسانیدند.

شد از برق کین گرم، بازار جنگ‌خروشید باز اژدهای تفنگ

همی رفت دشمن به خواب فنادمادم ز خوابیدن ماشه‌ها

ز بس آتش کینه‌ها درگرفت‌عرق بر بدن رنگ اخگر گرفت

ز برج کمان طایران خدنگ‌پریدند بر روی مردان جنگ

نهان گشت از تیر فرق عدوبدانسان که در زیر برگش کدو

گذشتی خدنگ از تن زخم‌داربه بی‌رحمی باد از لاله‌زار

چنان تیغ را بود شوق مصاف‌که چون برق جستی ز ابر غلاف

نکردند از اقبال ظل اللهی‌امیران در آن معرکه کوتهی

همه متفق گشته با یکدگرپی خدمت شاه بسته کمر

به تیر و تفنگ و به تیغ و تبرشکستند آن کافران را کمر

چو شیر و هزبر و چو ببر و پلنگ‌به خون عدو پنجه را کرده رنگ

دلیران علم چون برافراختندتبرزین به کف اسب را تاختند

در آن گیر و دار آسمان هر زمان‌زدی نعره الامان الامان فوج دوم کمکی- که پشت سر آن مخذولان برای قوت الظهر بر کنار نهر ایستاده و به محاربه آماده بودند- عبد اللّه خان دیوان بیگی با دسته بهادران جرّار فوفلزیی و مبارزان خون‌خوار علیزیی، اسپ انداخته و از آب گذشته بر قلب و جناح ایشان تاخته، دست زد و برد گشاده و چون شیر ژیان و ببر بیان در گله آن روبهان افتاده به ضرب و حرب آلات جنگ و تیر و تیغ و تفنگ داد جلادت و مردانگی داده.

ز خانی که عبد اللهش نام شدهمه کارها زو سرانجام شد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۴ به دیوان بیگی شهره عالم است‌به تعریف او هرچه گویم کم است

زهی جوهر عقل و فرزانگی‌زهی زور بازوی مردانگی

به هر معرکه می‌رود بهر جنگ‌دلیرانه مانند شیر و پلنگ

ندیده است او را کسی خوفناک‌ندارد ز کین بداندیش باک

خط بندگی داده در کارزاربه او رستم و گیو و اسفندیار

به اقبال خاقان با داد و جوددر این رزم مردانگی‌ها نمود

به صحرا ز خون عدو لاله کاشت‌به دل داغها دشمنان را گذاشت

به مردی صف کافران را دریدسر جمله چون هندوانه برید القصه لشکر ظفرپیکر از هر طرف حمله‌آور گردیده و کفار بسیار را به ضرب شمشیر آبدار روانه دار البوار کرده از کشته‌ها پشته‌ها ساخته.

سرهندیان زیر پا لخت‌لخت‌همی ریخت چون جوز هند از درخت

سیاهان هند از یسار و یمین‌فتادند چون سایه‌ها بر زمین و بقیهٔ السیف تاب مقاومت نیاورده راه فرار و طریق ادبار پیمودند. مأمورین ظفرقرین تا سنگر آنها تعاقب نموده و جمعی را قتیل و تعداد کثیر را اسیر نموده و یراق و اسلحه و اسباب و پنج هزار نیزه سر از آنها

گرفته و پنج هزار رأس اسب به‌دست آورده با اسرای زنده که دستگیر دلیران شیرگیر شده بودند، به معسکر ظفرپرور مراجعت نمودند. رؤس منحوس هنود مردود را از نظر انور گذرانیده و به قلم لشکرنویسان دیوان اعلی داده، تهنیت‌گویان زبان به دعا و ثنای خدیو زمین و زمان گشادند و بعد از بلند شدن آوازه نقاره شادیانه فتح و ظفر، پادشاه دین‌پرور مرحمت‌گستر دادگر همعنان سعادت و بهروزی و همدوش نصرت و فیروزی، روی توجه به جانب دریا فرموده و از همان معبر که اردوی معلی و بنه والا همراه شاه ولی خان مرور نموده بود، به کمال فرحت و سرور از آب عبور فرمودند و به شرف رکاب‌بوس اشرف، آبروی دریا را افزودند.

بنازم به این شاه فیروزمندکه هرگز مبادش ز گیتی گزند

به یک تندباد نهیبش شد آب‌دل اندر بر خصم همچون حباب و این فتح به تاریخ یکشنبه نهم ماه جمادی الاول نصیب اولیای دولت ابدمدت گردید.

الحمد اللّه علی ذالک. اردوی معلی که آن طرف دریا به دولت اقبال نزول اجلال فرموده بود، روز دیگر کوچ نموده به اراده رفتن شاه جهان‌آباد از راه سهارنپور چنانچه سابقا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۵

مذکور شده مرحله‌پیما گشته، بعد طی یک فرسخی راه که قبه بارگاه عزّ و جاه بر اوج مهر و ماه افراشته شد، نجیب خان به تقبیل عتبه خلافت شرف افتخار یافته، پیشکشهای شایان از نظر خسرو گیتی‌ستان گذرانید. مشمول مراحم و تفضلات پادشاهی گردید و در منزل دوم حافظ رحمت خان و سعد اللّه خان و دوندیا خان با ایل و الوس افاغنه روهیله به جبهه‌سایی آستان سعادت‌آشیان شاهی سربلند گشته و نذورات لایق به دربار مرجع الخلایق آورده، مورد عنایات بی‌غایات ملک ملکی‌صفات شدند و بعد از ملحق شدن رؤسای افاغنه روهیله به معسکر ظفرپیکر، به انهای منهیان، به عرض والا رسید که اعدای تیره‌سیما بعد از شکست از منزل بوریا در اطراف شهر شاه جهان‌آباد مأمن عافیت جسته، کنار دریای جمن فراهم آمده‌اند. لهذا حکم جهان مطاع آفتاب شعاع پرتو نفاذ افگند که لوای جهان‌افروزی به نصرت و فیروزی به قصد دشمن‌سوزی، به‌سمت دار الخلافه شاه جهان‌آباد افرازند و به صمصام خون‌آشام غازیان نصرت‌فرجام، از آنها انتقام کشیده به ترویج شرع سید الانام و اعتلای اعلام اسلام و به تخریب بنیاد کفر و ضلالت و تعمیر مبانی ملک و ملت و دین و دولت پردازند. بنابر آن قریب بیست روز سیرکنان و شکارافگنان، طی منازل و قطع مراحل فرموده، گاهی در این سرزمین بهشت‌آئین، گل و لاله و ریحان را به انظار فایز الانوار سرسبز و شاداب و سرو شمشاد را چون بندگان آزاد در جلو همایون فیض‌یاب می‌فرمودند و گاه مایل به شکار شده کبک و دراج و طاووس و تیهو را مرغ دست‌آموز چنگل شاهین و باز می‌نمودند و در هر مرحله، از کمال معدلت‌گستری و رعیت‌پروری، بر روی اهالی آن حوالی ابواب امن و امان و لطف و احسان می‌گشادند، مگر مردم پرکینه کاندله که قدر مراحم خسروی نشناخته تفنگ را در سر سواری آن حضرت که از آن راه می‌گذشت خارج آهنگ ساخته، گردن سرکشی و تمرد فراخته بودند، به حکم «جزاء سیّئهٔ سیّئهٔ» فرمان پاداش و سزا به قتل و اسر دادند.

بالجمله بدین منوال الویه نصرت و اقبال جاده‌پیما بوده، تا آنکه جنود ظفرنمود قریب به قصبه لونی- که آن روی دریای جمن محاذی سواد شهر شاه جهان‌آباد واقع است- رسید. فراش‌باشی با فراشان و داروغه جانفشان با زمره فراشان فدویت‌نشان، در چالاکی و چابک‌دستی سبقت بر فراش باد صبا جسته، چمن خیمه همایون را به گلهای الوان چون خیابان روضه رضوان آراسته، به افراختن بارگاه آسمان‌جاه پرداختند و طنابهای

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۶

زرافشان را و قبه‌های زرین نورآگین را با مهر و ماه قرین ساختند. آن حضرت خود به ذات مبارک تا مرتفع شدن بارگاه به عزت و جاه در سایه درخت که «اصلها ثابت و فرعها فی السماء» گویی مصداق حال آن بوده، نزول اجلال فرموده، اندک زمانی توقف نمودند و قدر و منزلت امرا و مقربان را در آن مکان مسرت‌افزا به اختصاص قرب حضور موفور السرور به شرف تخاطب در انتظام و

اطلاع واردات خاطر کرامات مظاهر، بین الاقران افزودند. بعد از آن‌که سایه‌بانهای ظل اللهی آراسته و بارگاه شاهی پیراسته شد، آن حضرت به میمنت و سعادت توجه به مستقر دولت فرمودند. در این اثنا سید رحمت خان توخی- که به قراولی مأمور بود- یک نفر توخی را به پایه سریر خلافت‌مصیر فرستاده معروض نمود که خیام نکبت‌فرجام مرهته به‌نظر می‌آید و قراولان آنها نمودار شده‌اند. ارشاد شد که مکررا تحقیق نموده به عرض رساند. کرهٔ بعد اخری معروض داشت که این معنی متحقق است. حکم اعلی عزّ صدور یافت که اللّه یار خان ایشک آقاسی‌باشی با بهادران ظفرتوأمان رفته در محاذی مخالفان استقامت ورزد. اگر آنها به مقاتله سبقت نمایند، او به مدافعه پردازد، و الّا وقت شام مراجعت نماید. خان مذبور چنانچه از حضور پرنور مأمور شده بود، قریب یک فرسخ رفته برابر لشکر ابتر اعدای تیره‌اختر قیام ورزید. چون دید که آن گروه شقاوت‌فرجام به جنگ اقدام ننمود، هنگام شام به اردوی انجم احتشام بازگردید و صورت حال به موقف باریابان دربار فلک‌مدار رسانید.

در بیان فراهم آوردن جنکوی وخامت‌آثار موازی دویست هزار سوار جرّار و مقابل شدن او بار دوم به سپاه ظفرشعار و اتفاق ورزیدن غازی الدین خان با آن کافر فاجر ضال و اشتعال یافتن آتش حرب و جدال به مرتبه کمال و به قتل درآمدن دوتاپتیل لئیم در آن معرکه پر هول و بیم و انهزام جنکوی فتنه‌جو با سایر کفره وخیم

پیش از ورود موکب مسعود، در حدود مسرت‌آمود قصبه لونی، جنکوی مردود با وصف آنکه در منزل بوریا کنار دریا از نیروی بازوی دلاوران اژدر در و بهادران غضنفرفر، ضرب دست و شکست بر شکست خورده آب چشمه نهنگ خون‌آشام صمصام غازیان بهرام انتقام را مکرر تجرع نموده بود، به فقدان حیا و شرم و انعدام انفعال و آزرم، از فتنه‌جویی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۷

و ستیزه‌خویی خجل و منفعل نگردیده و از حرکات باطله و ارادات عاطله تقاعد نورزیده، به داعیه مقابله و اندیشه مقاتله، بار دیگر جمعیت فراوان فراهم آورده، متصل سواد شهر شاه جهان‌آباد، به استعداد جنگ و نبرد آهنگ نمود و در وزیرآباد- که خارج شهر پناه، جانب غربی دریا، محاذی قصبه لونی است- کنار آب سنگر بسته بر دور قلعه و شهر و معابر دریا توپخانه و جزایر و بادلج لاتعد و لاتحصی چیده، رایت ثبات و قرار افراخت و بر کثرت و عدّت لشکر نکبت‌اثر خود- که از قشون دکنی و فوج هندوستانی قریب دویست هزار پیاده و سوار مهیای پیکار داشته بود- به عجب و پندار تمام، به مقابله موکب ظفرفرجام پرداخت و عماد الملک نیز حقوق متکاثره خاقان کشورستان که بار اول جان‌بخشی فرموده او را به والاـ پایه وزارت ممالک محروسه هندوستان و صاحب‌اختیاری سلطنت خاندان جلیل الشان امیر تیمور صاحب‌قران گورکان، شرف اختصاص و به علو رتبه خطاب مستطاب فرزندی- که بالاتر از آن مرتبه متصور نیست- عزّ امتیاز بخشیده، در امثال و اقران سرافراز و ممتاز گردانیده بودند، همگی نسیا منسیا ساخته با اهل طغیان، رفیق و همداستان گردید و زلات ماضیه و حرکات نامرضیه از فرستادن مرهته به لاهور و خرابی آن ملک موفور السرور و اغوای دکهنیان گمراه در نافرمانی و سرتابی از اطاعت شهریار دین‌پناه و ریختن خون ناحق ولی‌نعمت خودش، عالم‌گیر پادشاه، کان لم یکن انگاشته، چشم از عواقب امور پوشید و به استظهار توپخانه بسیار و لشکر کفّار تیره‌روزگار، خود را به دام بلا کشیده، چون صعوه مقابل شهباز بلندپرواز و مانند پشه سست‌پر، برابر باد صرصر، عاجز و زبون دیده، در اطراف ویرانه و اکناف رودخانه آشیانه گزیده و بر فراز سیبه و مرحله جزایر و توپ و رهکله گرد شهر و کنار دریا و نهر چیده، کمر نافرمانی بست و مردم شهری و بیرونی را برگزیده، مستظهر به قلعه شهرپناه و رفاقت مرهته روسیاه، آماده جنگ و جدال و مهیای نبرد و قتال نشست.

روز پنجشنبه بیستم ماه جمادی الاول هنگام سحر بهروزی‌اثر که شهسوار یکه‌تاز مهر بر اریکه کبود سپهر، به قصد انهزام سپاه انجم و اختر سوار شده تیغ ظلمت‌زدا به‌جهت شکست هندوی شب تیره‌لقا از آستین صبح کشیده، لشکر کفر و ظلام را از بارقه تیغ آتش‌بار

پراکنده و معدوم گردانید، همت بر تسخیر ربع مسکون گماشت. خدیو کشورگشا- که رأی جهان‌آرایش صفحه تصویر اشراقات الهی و ضمیر منیرش عکس‌پذیر تجلیات نامتناهی است- فتح را در جلو و ظفر را پیش‌رو دیده، با کوکبه جهانبانی و دبدبه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۸

گیتی‌ستانی، از برای تنبیه اعدای تیره‌ایام، سوار توسن تیزگام شده، اعلام نصرت‌فرجام به تجمل تمام و تزک مالاکلام برافراشت و قراولان جلادت‌نشان را به قصد تحقیق احوال مخالفین تعیین فرموده و خود در اثنای راه در سایه درختی- که سر به فلک الافلاک کشیده و هر دست شاخش پنجه خورشید تابان را تابیده بود- آرمیدند:

ز لونی به سوی جمن شهریارروان گشت مانند ابر بهار

چو جبریل در سدره پای درخت‌باستاد آن مالک تاج و تخت

به یمن قدومش شده آن شجربه عالم چو طوبی به خوبی ثمر

ز سر سبزی طالع دین‌پناه‌سرش سود بر فرق خورشید و ماه نجیب خان با خوانین روهیله به اتفاق صمد خان به حضور آمده، داوطلب عبور گردیده، استجازه از خدمت اشرف اعلی نمودند که از دریا گذشته معابر را متصرف شده، بر قشون مرهته- که آن روی آب به اظهار جلادت و خودنمایی مستعد نبرد و کارزار و مهیای رزم و پیکار نشسته، کمر استقامت بسته و به آوازهای توپ و تفنگ مروحه‌جنبان آتش جنگ گشته، بهادران با نام و ننگ را به غیرت می‌آورند- ریخته سزای خیره‌چشمی و تیره‌بختی در کنار جزای پاداش اعمال ایشان گذاریم و دمار از روزگار کفار بدکردار برآریم. حضرت اعلی به مقتضای عقل مآل‌اندیش حکم فرمودند که جمعی از لشکر جلادت‌کیش، برابر معابر شهر سیاهی داده آن گمراهان را به جانب خود متوجه سازند و جمعی از سرکردگان قشون ظفرمقرون از سمت شاه دره خود را نمودار ساخته دشمن را به‌طرف خود مشغول نمایند و از هر جانب رو به جنگ آورده، آن گروه نکبت‌پژوه را هدف ناوک و خدنگ و آماج‌گاه گلوله توپ و تفنگ گردانند. خوانین فدویت‌آئین عساکر نصرت‌قرین، حسب الحکم سرور روی زمین، با مردم همراهی و تابین روانه شده، به اماکنی که تعیین گردیده بودند، قرار ورزیده پا به دامن ثبات کشیدند. حضرت اعلی، نجیب خان و صمد خان را- که داوطلب گشته بودند- نزدیک رکاب سعادت‌انتساب طلبیده مرخص فرمودند که از معبر براری از آب گذشته و آن طرف دریا رفته سنگر بسته لنگر اقامت اندازند و هر وقت که از حضور ایما رود، به کمک پردازند.

نجیب و صمد خان را پیش خواندز یاقوت لب، لعل و گوهر فشاند

بفرمود آهنگ دریا کنیدشتابان گذر ز آب جمنا کنید

ببندید سنگر به دریاکنارچو کشتی که گیرد ز لنگر قرار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۰۹ نمایید آن روی دریا درنگ‌میایید بی‌حکم، بیرون به جنگ

نجیب و صمد خان به فرمان شاه‌نهادند به افواج خود رو به راه

دل آماده از کین و سر پر ز شورنمودند از بحر، عزم عبور

نخستین در آن روز، خان نجیب‌ز دریا گذر کرد با صد نجیب مقارن این حال، خدیو بی‌همال با عساکر فیروزی‌اشتمال به دولت و اقبال، خود نیز خنگ آسمان‌رنگ برق‌آهنگ سبک‌خیز را صرصرانگیز ساخته، به‌جهت سیر عبور افواج روهیله و دریافت احوال سپاه مرهته، بر کنار دریا تشریف ارزانی فرمودند، لب دریا را به پابوس اشرف مشرف نمودند.

همان‌دم جهاندار هم رخش راندفلک از پیش آیه فتح خواند

دلیران فوج از یمین و یساروان گشته یکسر به دریا کنار

دو لشکر عیان از دو ساحل شده‌تو گویی دو دریا مقابل شده القصه صمد خان و نجیب خان بر طبق فرمان واجب الاذعان، از گذر

قریه براریی از آب گذشته و به آن روی دریا اقامت نموده، انتظار جمع شدن فوج و طایفه خود می‌کشیدند که همه به هیأت مجموعی سنگر بسته معبر را مستحکم نمایند. در این اثنا جمعی از روهیله عاری از لباس شعور مشغول خشک ساختن یراق و رخوت- که هنگام عبور از آب، تر شده بود- در آفتاب جاگزیده و برخی ناآزموده‌کار برکنار دریا به غسل اعضا و شستن دست و پا اشتغال ورزیده و بعضی از ساده‌لوحی چون عکس در میان آب ایستاده محو تماشا شده از کید دشمن غافل گردیده،

گروهی از آن لشکر کینه‌جوی‌به دریا به تغسیل کردند روی

به دامان تر فرقه‌ای چون سحاب‌نظر، باز کرده سوی آفتاب

از آن فرقه برخی تغافل‌شعارنبودند آگاه از کارزار از مشاهده این حال کفره تیره‌روزگار- که همیشه بر جماعت روهیله مستولی و دلیر و در محاربات سکرتال و غیره غالب و شیرگیر شده بودند- فال نصرت خود زده به چالاکی و بی‌باکی بسیار و جمعیت فزون از حصر و شمار، با پیاده و سوار، رو به عرصه کارزار آورده و افیال کوه‌پیکر عفریت‌منظر را پیشاپیش خود انداخته و بر سر هر فیلی فیلبانهای زره‌پوش کمان به دوش تیرانداز نیزه‌باز شمشیرزن تفنگ‌افگن تعیین ساخته و علمهای رنگارنگ بر پشت فیلان کوه‌توان افراخته به معرکه‌آرایی پرداختند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۰ مخالف چو گردید واقف از این‌که فوج روهیله شد او را قرین

بجستند از جای چون نره‌شیرکه بودند از اول بر آنها دلیر

دویدند مردانه بهر ستیزنمودند بر خون‌شان تیغ، تیز

چو کوهی که شعله کشد سر از اوعیان گشت فیل نشان عدو پادشاه دین‌پناه که بر کنار دریا متوقف بوده تماشا می‌فرمودند، تفرقه و پراکندگی افواج روهیله و بی‌تدبیری سرداران آن طایفه و اجتماع و چیره‌دستی دشمنان مشاهده نموده و زنگی خان جارچی‌باشی را با جارچیان همراهی او از جلو همایون روانه ساخته تأکید فرمودند که آن جمع پریشان را فراهم آورده به دستور رویه قشون ظفرنمون، تیب آنها را آراسته گردانیده، سرگرم مدافعه اعدا سازد و نگذارد احدی بی‌ضابطه و ترتیب به جنگ پردازد.

جهاندار بر رود استاده بودتماشای آن هردو صف می‌نمود

نظر کرد چون شاه بر حال‌شان‌شد آگه ز اطوار و افعال‌شان

بفرمود تا جارچی‌ها دوان‌کنند آن سپه را به میدان روان

شده جارچی‌باشی از حکم شاه‌موکد پی اجتماع سپاه

زهی جارچی‌باشی حق‌شناس‌که افزون بود وصف او از قیاس

ز بس تربیت یافت از پادشاه‌به ترتیب آراست هر تیپ شاه

به سرکردگان حکم والا رساندکه باید به ناوردگه رخش راند بعد از آراسته شدن صفوف سپاه و اجتماع الوف مردم رزمخواه و ارتفاع صدای کوس حربگاه، نجیب خان و صمد خان، علم در میدان مقاتله برافراخته به جانب لشکر اعدا بی‌محابا تاخته، به جدال و قتال پرداختند و از آن طرف افواج مخالف نیز حمله‌آور گشته به شمشیر و بان و توپ و تفنگ هنگامه جنگ گرم ساختند.

پی هم صمد خان و خان نجیب‌دویدند افواج‌شان در رکیب

دران رزمگه رایت افراختندبه مردانگی هر طرف تاختند

ز آواز کوس و صدای نفیردل مرد خون شد دران داروگیر

عدو نیز از توپ و بان و تفنگ‌شده آتش‌افروز میدان جنگ چون افواج روهیله در سکرتال و غیره مکرر ضرب دست مرهته خورده و چشم ایشان ترسیده بود، از زد و برد مخالفان بنیان استقامت و استقرارشان از جا دررفته نزدیک آن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۱

شد که از میدان روی‌گردان شوند. در این اثنا صمد خان درّانی محمودزیی قدم ثبات افشرده و به حمله‌های مردانه خاک آن معرکه را از خون آن خون‌گرفتگان گلگون ساخت.

ز سرگرمی حرب، نزدیک بودکه گردد روهیله سیه‌رو چو دود

مرهته مقابل اجل در قفاروهیله کند استقامت کجا؟!

دران عرصه رزمگه بی‌درنگ‌صمد خان به مردانگی کرد جنگ

برید آنقدر سر به شمشیر تیزکه شد تنگ بر خصم، جای ستیز

ز غریدن رعد توپ و تفنگ‌جگر دار و بد دل یکی شد به جنگ چون بر مرآت ضمیر منیر صفاتخمیر مهرتنویر حضرت خدیو آفاق‌گیر این معنی صورت‌پذیر گردید که گروه مخالفان شقاوت‌پژوه بر نجیب خان هجوم آورده‌اند و جماعت روهیله عهده برای افواج اعدا و حریف معرکه دغای ارباب وغا نیستند، وزیر ارسطوتدبیر را که پیشتر به آوردن توپخانه امر فرموده بودند، در این آوان مجددا به احضار آن موکد نموده به اراده رخصت کارزار به حضور فایض النور طلبیدند.

طلب کرد دستور را شهریارکه با توپخانه کند کارزار

ز سنگینی توپخانه وزیردر آمد شدن نزد شه کرد دیر

فرستاد شه جمعی دیگر ز پی‌که ره را به سرعت نمایند طی

چو دستور از آن حکم آگاه شدبه سرعت روانه سوی شاه شد

ز دیر آمدن خدمت پادشاه‌تزلزل به احوال او یافت راه القصه بعد از حاضر گردانیدن توپخانه، حکم والا به اشرف الوزرا صادر گردید که توپهای نهنگ‌آسا را برکنار دریا مقابل صفوف اعدا چیده، از گلوله‌های شعله‌بار، آتش در خرمن هستی آن خاشاک‌منشان تیره‌روزگار کشیده و خود به افواج بحرامواج، از آب جمن گذشته لوای گیر و دار و رایت نصرت دثار در عرصه کارزار افرازد و به اقبال بی‌زوال شاهی قوی‌دل و مستظهر بوده به قلع و قمع مخالفین دولت ابدقرین پردازد.

خدیو جهان، خسرو ملک‌گیرتوجه بفرمود سوی وزیر

که ز آب جمن فوج را بگذران‌سپاه ظفرموج را بگذران

وزیر گزین با همه مرد کارچو جا کرد بر ساحل رودبار

کشد تا از آن مدبران انتقام‌برآورد شمشیر کین از نیام حسب الفرمان واجب الاذعان، دستور دستوردان، توپخانه قیامت‌نشانه را بر کنار دریا به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۲

مقابله اعدا جابه‌جا گذاشته و توپچی‌باشی را به اهتمام آن گماشت.

کند تا دل دشمنان را دو نیم‌شده توپچی‌باشی آنجا مقیم

ز قنپاره توپ تندرنهیب‌رباید ز دلهای اعدا شکیب

دلیران جنگی ازین سوی رودبرآرند از خرمن خصم دود

فشانند آتش ز توپ و تفنگ‌بسوزند بدخواه را بی‌درنگ و خود با دلیران خصم‌افگن و بهادران صف‌شکن، مانند سیلاب موج‌زن از آب جمن گذشته، به تیر زنبورک و تفنگ و آب پیکان ناوک و خدنگ، برهم‌زن جمعیت مشرکان بی‌نام و ننگ گردید و عمده خوانین بلندمکان مقرب الخاقان، گل محمد امین الملک بابری و اختیار خان درّانی بامیزیی و محبت خان فوفلزیی ضبطبیگی و محمد خان جعفر خان قوللر آقاسی سرکرده جزایرچیان خراسانی و علی بیگ خان جزایرچی‌باشی سرکرده جزایرچیان کابلی که حسب الحکم خدیو آفاق‌گیر مأمور به همراهی شاه ولی خان وزیر شده بودند، با دسته‌های جلادت‌آئین و توابین فیروزی‌قرین،

همراه مشار الیه رفته معرکه‌آرای جدال و قتال گشتند. بعد از روانه شدن شاه ولی خان وزیر و بهادران شیرگیر، خاقان کشورگشا اللّه یار خان ایشک آقاسی‌باشی دیوان اعلی را نیز طلبیده امر فرمودند که با خوانین همراهی خود و مردم در خانه دولت آشیانه، از آب عبور نموده به مدافعه اعدا شتابد تا مخالفان بادپیما را آن روی دریا دریابد و سرپنجه بی‌باکی آنها را به زور بازوی مردانگی برتابد.

به دنبال دستور اله یار خان‌شده از پی رزم اعدا روان

رسانید با فوج خود را شتاب‌به پیش وزیر شه کامیاب

وزیر و امیران صف‌آرا شدندمقابل به افواج اعدا شدند

به پیکار کفار پرخاش‌جودلیران اسلام کردند رو

چو مژگان به چشم سفید و سیاه‌کشیدند صف از دو جانب سپاه

ز یکسو سیاهان هندوستان‌چو زاغان که باشند در بوستان

ز سوی دیگر روسفیدان دین‌جهان تیره کردند بر مشرکین

برآمد غریو از خم هفت‌جوش‌ستم‌پیشگان را ز سر رفت هوش

ز بانگ سوار و صهیل ستورتن و جان اعدا ز هم ماند دور

شترهای زنبورک بی‌شمارچو ابری که خیزد ز دریا کنار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۳ ز دریا چو رفتند پیش اندکی‌ز مستی به لب داشت کف هر یکی

ببارید ازان ابر آتش تگرگ‌عدو را خبر داد از روز مرگ

وزیر و امیران درگاه شاه‌به همراه افواج نصرت‌پناه

به آن کافران سیه‌روزگارچو گشتند در عرصه کین دچار

به طعن سنان و به ضرب تفنگ‌ربودند از روی بدخواه، رنگ

شد ابر تفنگ آنقدر شعله‌بارکه سهمش برآورد ز اعدا دمار

ز غریدن رعد و توپ و تفنگ‌به جنبش درآمد سپهر دو رنگ

ز توپ و تفنگ دو جنگی قشون‌چو گردون زمین خواست گردد نگون

ز بس دود در آسمان سرکشیدشده بر هوا ابر تیره پدید

ز سهم دلیران در آن گیرودارکمان، گوشه‌گیری نمود اختیار

در آن رزم از گرد هیجا سیوف‌نمودی چو خورشید روز کسوف

بر اعدا جزایرچیان روز جنگ‌فشاندند آتش ز ابر تفنگ

تفنگ است صاحب‌خزانه از آن‌که اعدا بر او ریخته نقد جان

زده تیر زنبورک از بسکه نیش‌رگ جان نوشین‌لبان گشت ریش

ز باد پر تیر در داروگیرهوا بسکه گردید حدّت‌پذیر

به دل زخم را ماند حسرت دگرکه سازد لب از آب فولاد، تر

خدنگی که جست از کمان بی‌درنگ‌در آن عرصه شد بال مرغان رنگ القصه غازیان معسکر منصور و بهادران لشکر ظفردستور، مانند فوج نور که با سپاه ظلمت شب دیجور ستیزد و بسان شعله برق که با سیاهی برآویزد، با جماعت مخالفان بدمآل و فرقه گمراهان بادیه ضلال، به کشش و کوشش و قتال و جدال درآویخته، آتش گیرودار در عرصه کارزار برانگیخته و خاک مذلت بر فرق معاندان ریخته و خون ایشان را با خاک سیاه آمیخته، به اخگرریزی گلوله زنبورک و شررانگیزی شعله تفنگ و طغیان آب

شمشیر خونابه‌رنگ و تیرباران پیکان ناوک و خدنگ، معرکه جنگ بر آن گروه بی‌نام و ننگ چون بساط بازی شطرنج تنگ ساخته، اکثری را حریق آتش بلا و غریق لجه فنا گردانیده و جمعی را از آن کفار تیره‌روزگار به طعن نیزه صاعقه‌کردار، سایه‌وار بر مغاک هلاک خوابانیده به دار البوار رسانیدند و تاپتیل سر عسکر عمده آن لشکر جنگجو و عموی جنکوی ستیزه‌خو که به کمال نخوت و غرور در آن میدان تکاپو می‌نمود، از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۴

اتفاقات حسن به اقبال عدومال خدیو زمین و زمان، هدف تیر زنبورک خصم‌افگن گردیده به خاک و خون غلطید و بهادران جلادت‌نشان سر آن خیره‌سر را از تن جدا کرده، به نیروی بازوی شجاعت، گوی سبقت از میدان کارزار ربوده به سرعت تمام فی الفور آن سر بی‌مغز را مصحوب یکی از سران سپاه نصرت‌پناه، در حضور پادشاه آسمان‌جاه فرستاده، مبارکباد این فتح که مقدمه دیگر فتوحات بود عرض نمودند.

ز سرکردگان سپاه دکن کهن کافری بود لشکرشکن

ز بس سر به گردن‌کشی می‌فراشت‌به دوتاپتیل اسم او شهره داشت

به یک تیر زنبورک ناگهان‌به حسرت در آن رزمگه داد جان

به پاداش بی‌دینی آن لعین‌سرش را بریدند مردان دین

روانه نمودند از کارزارهمان لحظه آن سر، بر شهریار

گروهی ز خاصان بزم حضورکه بودند صف‌بسته نزدیک و دور

به زیر سم ابرش شهریارسرش تهنیت‌گو فکندند خوار

ز سر تابی خویش شرمنده شدبین عاقبت چون سرافگنده شد چون خبر کشته شدن دوتاپتیل مذکور به جنکو رسید، آتش کینه در کانون سینه‌اش شعله کشیده و خود در جای دوتاپتیل قتیل قدم پیش گذاشته، با خاطر خسته و دل شکسته و ظاهر آراسته، علم استقامت برافراشته نایره جدال و قتال مشتعل داشت. حضرت اعلی ایستادگی و پاداری آن کافر دل‌سخت تیره‌بخت معاینه فرموده، خود به ذات همایون به دولت و اقبال، مثال آفتاب عالمتاب از آب عبور نموده آن طرف کنار دریا را مانند افق مشرق به پرتو قدوم سعادت‌لزوم اشرف، مطلع الانوار ساخته و اعلام ظفرفرجام برافراختند.

جمن شد به پابوس شه سرفرازز ساحل دو لب از خوشی کرد باز

قدم چون به نصرت بدان سو گذاشت،ظفر رایت خویش را برفراشت نواب اشرف الوزرا و غازیان معرکه وغا، به ورود مقدم والا قوی‌دل و مستظهر گردیده، به یکبارگی بر تیپ مخالفان حمله‌آور شده، زلزله در بنیان استقامت و استقرار معاندان انداختند. هرچند جنکو به اظهار خودداری پای تجلّد استوار داشته به قدر طاقت و توانایی می‌کوشید، لیکن از جوش و خروش های‌وهوی دلاوران و نهیب گیرودار بهادران، هر دم نغمه جان‌خراش فنا به گوش جان اعدا می‌رسید. بالاخره سرگروه کفره

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۵

فجره، به نیش زنبورک مجروح و دل‌ریش گردیده و پای ثباتش لغزیده، افتان و خیزان از آن مهلکه سراپا تهلکه، رخت حیات به کنار عافیت کشیده، با دسته شکسته خویش راه فرار پیش‌گرفت. چون دیدند که غازیان شیردل مطلق العنان و زنجیرگسل به دنبال ایشان دویده، دست از تعاقب برنمی‌دارند، برای محافظت جان در پناه باغات بیرون شهر شاه جهان‌آباد درآمده، با دلهای فکار و سینه‌های مجروح، بار دیگر جست‌وخیزی کالحرکهٔ المذبوح نموده بودند، آخر الامر تاب استقامت نیاورده از آنجا نیز جلوریز، رو به گریز نهاده به‌سمت جی‌نگر نزد ملهار آواره دشت ادبار شدند.

ز ضرب دلیران با نام و ننگ‌به جنکو شده عرصه جنگ تنگ

برو راه آسودگی بسته شددر آن عرصه جان‌گسل خسته شد

رسیده به میدان ز دست یکی‌به بازوی او تیر زنبورکی

از آن ضرب، جنکو ز مرکب فتاداجل خواست خاکش کند صرف باد

نیامد سرش در کمند قضاز چنگ دلیران دین شد رها

از آن معرکه روی کردند زودگریزان شده با گروه هنود

ندیدند در جنگ بهبود خویش‌گرفتند راه هزیمت به پیش

نکردند اندیشه از ننگ و عارنهادند رو در طریق فرار

ز هر سو یلان گرم جولان شدندبه دنبالشان رخش‌تازان شدند

دیگر باره نزدیک شهر، آن گروه‌نمودند استادگی همچو کوه

دمی چند در جنگ کردند صرف‌ز برگشته‌بختی نبستند طرف

هزیمت به فوج معاند فتاداجل داد بنیاد آنها به باد

پراکنده گشتند از یکدگررمیدند چون گلّه از شیر نر

مکرر نمودند جنگ و گریزمیسّر نشد کام دل از ستیز

نمودی طی راه حرمان به‌سرنبستند چون خامه دیگر کمر

قوی‌دست گردید دین مبین‌نگونسار شد رایت مشرکین

بنازم به اقبال شاه زمان‌که هرجاست نصرت به او هم‌عنان

درین رزم تا رایت افراخته‌وزیرش عدو را فنا ساخته

به یمن قدوم شه کامران‌نماند از مخالف به میدان نشان

تو گفتی که نصرت در این گیرودارپی مقدمش بود در انتظار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۶

بعد از آن‌که لطیفه غیبی و عطیه لاریبی به تائیدات سبحانی و عنایات یزدانی به ظهور انجامیده، فتح خداداد و نصرت مسرّت‌بنیاد نصیب اولیای دولت ابدامتداد به حسن سعی و تدبیر وزیر فرخنده‌نژاد شده، ولوله نقارخانه میمنت‌نشانه و دبدبه کورکه شادیانه و غلغله مبارک‌باد ظفر و فیروزی و تلبیه تهنیت دشمن‌سوزی به فلک الافلاک رسید.

حضرت خاقان دین‌پناه و سلطان مؤید به نصر اله به فحوای «لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ» زبان کرامت‌بیان را به ادای محامد ملک منّان گویا گردانیده، سجدات شکرانه خداوند یگانه به ادای نوافل دوگانه به تقدیم رسانیده و خود به دولت و اقبال لایزال، از جانب رزمگاه مراجعت فرموده و از دریا عبور فرموده داخل اردوی معلی گردیدند.

در زمان عطف عنان عبد اللّه خان دیوان بیگی و حاجی نواب خان قوللر آقاسی و محمود خان و خان جان خان سردار را با جمعی از بهادران نصرتمند و دلاوران ظفرپیوند و غلامان خصم‌افگن عدوبند به تعاقب مرهته گریزپا- که از معرکه وغا روی تافته، به دشت ادبار و بادیه فرار شتافته بودند- تعیین ساخته تأکید بلیغ فرمودند که بر این طایفه تاخت آورده هرجا بیابند، نخل هستی آنها را بی‌دریغ به ضرب تیر و تیغ از پا درانداخته، احدی را ابقا ننمایند. خوانین مذبور حسب الحکم خدیو مظفر و منصور به کاری که مأمور شده بودند پرداختند و با توابین و دسته خود، مانند صیاد دنبال صید از دام جسته تاختند و تا قریه دهول‌کوت- که بیست کروهی از دهلی واقع است- متعاقب آنها رفته از کشته پشته‌ها ساختند. چون شهسوار یکه‌تاز مهر، دست از تیغ‌زنی کشیده، شمشیر خط شعاع را در غلاف پرده ظلمت شام پیچیده، غازیان تیزدست، به سبب تیرگی شب راه پیش‌روی بسته و پای مراکب از تیزروی

خسته دیده، دست از تعاقب بازداشته، در صحرایی که وارد شده بودند، رحل اقامت انداختند. بعد انقضای پاسی از شب، مشاهده نمودند که روشنی از دور پیدا و فروغ مشعلها هویدا شده، هندوی اجل رسیده از طریق مقصد آواره گردیده، با جمعی از سوار و پیاده و تفنگهای برق‌زن و فتیله‌های روشن، در آن صحرا بی‌محابا می‌رود. بهادران نصرت‌پناه سر راه آنها گرفته جملگی را طعمه نهنگ صمصام خون‌آشام ساختند. بعد تفحص معلوم شد که کافر مقتول وکیل ناظم بنگاله بوده که واصل جهنم گردید.

القصه هنگامی که شب ظلمانی بساط ظلمت درنوردید و صبح نورانی به فروغ طلعت، عالم را روشن گردانید، سرداران فتح‌نشان، بنه و بار مرهته را تاخت کرده و چند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۷

فیل با عماری نقره و یک فیل نقاره و قطارهای شتر پربار و اسپ و سلاح و یراق بی‌شمار و دیگر غنایم بسیار از مال کفار تیره‌روزگار- که به ذلت و ادبار راه فرار پیموده بودند- به دست آورده قرین نصرت و فیروزی و هم‌نشین سعادت و بهروزی به اردوی معلی و معسکر والا معاودت نمودند.

دلیران چو فارغ ز هیجا شدندبه تاراج بنگاه اعدا شدند

ز دشمن کسی بخت اگر یار داشت‌همین سر بدر برد و سامان گذاشت

به‌دست اندر آمد بسی بادپاز خون جمله را دست و پا در حنا

به بند آمد از هر طرف پیل مست‌چو مستی که افتد عسس را به‌دست

در بیان تاراج شدن اموال و اسباب اهالی شهر وسعت‌بهر شاه جهان‌آباد به مقتضای تقدیرات خالق عباد

چون اراده قادر ذو الجلال علی الاطلاق مشیت داور بی‌شبه و مثال خلاق انفس و آفاق، به فحوای آیه وافی هدایه «إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ» به تحلیل و تخریب بلده‌ای از بلاد و تذلیل و تعذیب گروهی از عباد تعلق گیرد، نقش تحریر کلک تقدیر ملک قدیر به سعی و تدبیر هیچ پادشاه ذی شوکت فلک سریر و فرمانده صاحب عظمت ممالک‌گیر، صورت تغییر نپذیرد، مصرع «باطل که تواند که کند خط قضا را؟» مصداق این مقال حقیقت احوال پراختلال اهالی و سکنه دار الخلافه شاه جهان‌آباد عبرت‌بنیاد است که مدتها رحمت عذرنیوش الهی و عفو خطاپوش نامتناهی، پرده‌داری زشت‌کاری‌های آنها نموده، مکافات اعمالی را که مقرر و مقدر شده بود، از آنها باز می‌داشت و جزای کردار ناصواب ایشان را در حجاب خفا می‌گذاشت. چون دیده بینایی آن قوم یوما فیوما به غبار غفلت خیره و چشم بصیرت‌شان هر روز به گرد ضلالت تیره گشته، متمسک به توبه و انابه و استغفار و ندامت نگردیده، بر طغیان و عصیان اصرار ورزیدند، به مصداق این منظومه ملّای روم.

لطف حق با تو مداراها کندچون‌که از حد بگذرد، رسوا کند آخر الامر به شامت به جا نیاوردن فرایض الهی و عدم اتباع سنن حضرت رسالت‌پناهی و مبادرت به مناهی و ارتکاب به ملاهی و دیگر اعمال ناشایسته و افعال نابایسته از قبیل

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۸

[به جا نیاوردن] صوم و صلوة و ندادن خمس و زکوة و وطی غلام و شرب مدام و اکل حرام و قطع صله ارحام و خوردن ربا و مباشرت زنا و مداومت به مسکرات و مغیّرات و بنگ و هتک پرده ناموس و ننگ و فروختن بوزه و شراب و نواختن چنگ و رباب و تراشیدن ریش و تکبر و تفرعن بیش از پیش و درازی شارب و بروت و داشتن زنان فواحش در بیوت و اشتغال به لهو و لعب قمار و تشبّه به کفّار شقاوت‌آثار و تتبع هنود مردود در اوضاع و اطوار و اعانت بی‌دینان خذلان‌شعار، مستوجب عقوبات بی‌زنهار گردیده بودند، به مقتضای «الامور مرهونة باوقاتها» در این وقت از ورود جنود ظفرپیمود حضرت پادشاه دین‌پناه به‌جهت تیقظ و انتباه، کربتی عظیم و عاهتی جسیم به سکنه این اقلیم رسید «ما شاء اللّه کان و ما لم یشاء لم یکن». تبیین این مقال و تفصیل این اجمال

آن‌که بعد از شکست جنکو و هزیمت لشکر او که جمعیت کفار فتنه‌جو متفرق گردیدند، جمعی راه فرخ‌نگر پیش گرفته و فرقه‌ای به بهادر گره رفته و گروهی از راه دهولکوت عازم جینگر گشته و برخی که اسپان لاغر داشتند راه فرار نیافته به امید اعانت اهل شهر به شهر درآمده در خانه‌ها و کوچه‌ها خزیدند.

گروهی از آن کافران لعین‌درآمد به شهر از یسار و یمین

دویدند ناچار از چارسوی‌فکندند خود را به بازار و کوی

پراکنده گشتند در کوچه‌هاکه گردند از چنگ لشکر رها

یکی گشت پنهان به ویرانه‌ای‌یکی شد سراسیمه در خانه‌ای و بهادران لشکر نصرت‌پرور که مأمور به تعاقب گشته بودند، از هر جانب دسته به دسته، متعاقب آن طایفه گریزپا شتافته، فضای دشت و صحرا را از خون اعدا، شفق‌نما و لاله رنگ و فسحت بادیه هامون را از لاش اهل فتنه و پرخاش تنگ ساختند. از آن جمله افاغنه روهیله با جمعی از افواج قاهره، از عرصه جنگ بلاتوقف و درنگ به دنبال آن گروه بی‌نام و ننگ- که داخل شهر شده بودند- به شهر پناه درآمده در میان کوچه و بازار به هرکس ازیشان دچار شدند، نخل بی‌ثمر هستی او را به ضرب تیغ و تبر و شمشیر برق‌اثر از پا درآوردند. موسی خان نام بلوچ و سعادت خان نام آفریدی- که از جانب غازی الدین خان وزیر به استحفاظ قلعه قیام داشتند- دروازه‌های قلعه را مسدود ساخته به انداختن توپ و تفنگ و آتش دادن بان و غلطانیدن سنگ شروع به جنگ نمودند.

شب جمعه لشکر درآمد به شهرچه شهری که ثانی ندارد به دهر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۱۹ به خوبی نظیرش نباشد دگربه دهلی بود نام او مشتهر

چه رنگین بهشتی است پر حسن و نازدر او حوروش گلرخان جلوه‌ساز

گل و سنبل و سرو آن گلستان‌بود چهره و زلف و قدّ بتان

در او هر طرف گلرخی جلوه‌گرنگه از تماشاش باغ نظر

شده پیش نظّارگی آشکارکه جوشد ز هر گل زمین نوبهار

گل و سبزه‌اش دوش بر دوش همز کیفیت جلوه مدهوش هم

عمارات عالی آن بوستان‌زدی طعنه بر رفعت آسمان

فتاده در او سیم و زر بی‌شماردر و بام هر خانه‌اش زرنگار

ز هر باب جنسی فراوان در اومهیا بسی برگ و سامان در او

زر و سیم بر روی هم ریخته‌در و لعل در هر قدم ریخته

ز هر جنس لبریز بازارهاجواهر فتاده به خروارها

ز فرش سقرلاطهای گزین‌زدی طعنه بر چرخ اطلس، زمین

بیاراسته خانه را هر کسی‌ز کمخاب و زربفت و بکرس بسی

به هر گوشه خانی بیاراسته‌مهیا در او هرچه دل خواسته

مربا و حلوا که دلچسب بودز شیرنی جلوه دل می‌ربود

همه چیز آن دلکش و دل‌ربابه عصیان ولی مردمش مبتلا

درآمد چو القصه در وی سپاه‌به دنبال آن فرقه رو سیاه

نکردند رحمی دلیران دین‌به قدر سر مو بر آن مشرکین

به شمشیر و خنجر کران تا کران‌بریدند سرهای آن مدبران

گروهی از آن عرصه رستخیزچو دیدند مسدود راه گریز

به هر خانه جستند آنها پناه‌جهان گشت در چشم ایشان سیاه الحاصل جماعت روهیله، به رهنمونی الواط و اجامره شهر- که همیشه هنگامه‌طلب و نهب و غارت را سبب‌اند- به‌جهت گرفتگی مرهته گریخته، در خانه‌های خواص و عوام ریخته، به شمشیر شعله‌بار آتش گیرودار، به قصد تاراج اموال صغار و کبار برانگیختند و روز دیگر سرکردگان و خوانین قشونهای درگاه شاهی که عقب طوایف مرهته با توابین خویش به چهار طرف راهی شده بودند، بعد از کشتن بسیار از گریختگان و دست‌برد اموال ایشان، به اردوی فیروزی‌نشان معاودت نموده و سایر لشکر به آوازه مخالفت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۰

قلعه‌دار و قلع ماده کفار- که چنین روز را از خدای دو جهان طالب‌اند- در اثنای راه از سرداران خود جدا گردیده و از راه غلبه طمع و آز بدون امر قضانمون خدیو گردن‌فراز، داخل شهر شده یورش به قلعه برده و از چهار طرف در میان قلعه ریخته، درب قلعه را مفتوح ساخته به تاخت‌وتاز و اسر و نهب و غارت دست دراز کردند.

خبر شد به افواج نصرت‌شعاردر آن دم که جنکو نموده فرار

که فوجی از آن کافر روسیاه‌درآمد به شهر و گرفته پناه

همه گشته با شهریان هم‌اطاق‌که با جملگی داشتند اتفاق

اگرچه ندارند جوش و خروش‌خزیدند ترسان به سوراخ موش

ولی رخنه کار را طالب‌اندسوی فتنه‌سازی بسی راغب‌اند

بود بس که از ضعف ایمان مدام‌هواخواه این کافران خاص و عام

به دهلی اگر این‌چنین جا کنندمبادا که در شهر بلوا کنند

به موقع در این قطعه آمد به یادمرا نکته سعدی پاک‌زاد

«سرچشمه باید گرفتن به بیل‌چو پر شد، نشاید گذشتن به پیل»

پی چاره ناچار مردان کاردویدند در شهر بی‌اختیار

به خونریزی مشرکان جحوددرآمد ز هر کوچه کردند زود

به جایی که سیلاب داخل شودچه امکان که دیوار حایل شود

لوای زد و گیر افراختندپس آنگه به تاراج پرداختند

ز تاراج قصری که پامال شدز افغان پر و خالی از مال شد چون مسلمین به سبب تراشیدن ریش و مشابهت به کفار بدکیش، از مشرکین ممتاز نمی‌شدند، در این فتنه و آشوب پامال صدمات غازیان دشمن‌کوب گشته، هرکس که اسلامش به شهادت تقریر کلمه شهادت به ثبوت پیوست، از این مهلکه سالم جست و هرکس از کمال سراسیمگی و دل‌باختگی، زبانش از اظهار کلمه اسلام لال گشته بود، طرفی از حیات نبست. القصه در این هنگامه قیامت علامه به هریک از مؤمن و موحّد و مشرک و ملحد، خسارت مالی و جانی رسید و نیک و بد و حرّ و عبد آماج ناوک نهب و تاراج گردیده مذلت قتل و اسر کشید.

چو سلطان گشاید در کارزاربه جرم یکی، کشته گردد هزار

چو در پنبه افتد ز آتش شررسلامت نه زان خشک ماند نه تر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۱ چو ریزد تگرگ ابر دریانثارنه گل یابد از وی رهایی نه خار

چو باد خزان آورد ترکتازنداند نهال گل از بید باز

چه مسلم چه کافر به آئین خویش‌تراشیده بودند از بس که ریش

مسلمان و کافر در آن گیرودارنمودند هم‌خانگی اختیار

دلیران در آن داوری روز کین‌نکردند چون فرق از کفر و دین

بد و نیک گردید از هر طرف‌در آن وقت تیر بلا را هدف

ز بس مرده افتاد بیرون ز حدشد آن کوچه‌های گشاده لحد

ز ویران درویش تا قصر شاه‌شد از سیل تاراج یکسر تباه

به دامن یکی برد زر بی‌شماریکی پر گهر کرده جیب و کنار

یکی بقچه شال زیر بغل‌یکی بار گردن نموده حلل

یکی چنگ بر زر زد و مشت بست‌یکی نقره‌آلات بر پشت بست

یک از جام دریوزه شد کامیاب‌یکی قرص زر یافت چون آفتاب

یکی معجر از فرق زن‌ها ربوداز آن بهر سر سایه چادر نمود

ز کجکول دریوزه تا جام زربردند مردان تاراج‌گر

به منعم، نه زربفت و نه کیش ماندنه صد پاره خرقه به درویش ماند

ببردند بود آنچه کاریش نام‌شکستند جنس سفالین تمام

گرفتند در خانه‌ها هرچه بودز پروردنی‌های چرخ کبود

شد ابری در آن بوستان ژاله‌بارکه نی گل در آن ماند سالم نه خار

چنان آتش فتنه گردید تیزکه گفتی در آن شهر شد رستخیز

به‌دست جوانان در آن داروگیربسی گشت از خوبرویان اسیر

یکی بازوی سخت‌جانی گشادبه پای نگاری سلاسل نهاد

یکی ریسمانی گرفته به‌دست‌چو گلدسته دست حنا بسته بست

یکی کام دل را ز دختر گرفت‌یکی در بر خویش مادر گرفت

گرفته پسر را یکی در کناریکی با پسر گشت مشغول کار

یکی با برادر شده هم‌نشین‌به خواهر یکی گشت خلوت‌گزین

زنی را کشیده یکی زیر ران‌شده از پسش دیگری پشت‌بان

یکی راضی از زن به زیور شده‌پس آنگاه جویای شوهر شده

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۲ یکی دست از پای زن برنداشت‌یکی رفت و زن را به یاران گذاشت

یکی جام کوچک‌دلی‌ها به‌دست‌سر زانوی پیر زالی نشست

یکی در حشر شد به وصلت جری‌یکی کرده در پرده پرده دری

یکی دامن از پیش و پس برگرفت‌به مردی که برخورد از او زر گرفت

یکی با گدا گفت کجکول کویکی بر غنی بانگ زد پول کو

یکی آشتی کرد از بهر زردهد تا ز گنج نهفته خبر

یکی آفت جان مردان شده‌به یکبارگی روی‌گردان شده

ز مردم یکی مال برد و گذشت‌یکی در زد و بست و مشغول گشت

یکی رفت و از مرد مایه گرفت‌یکی آمد و جفت خایه گرفت

یکی بهر اسبان شده دربدربه سوراخ موشان درآورده سر
یکی خر ستاند از کف خرفروش‌یکی برد پالان خر را به دوش
فتاد از زد و برد فوج غیورپدر از پسر، مادر از دخت دور
زن و مرد هر سلسله دم‌به‌دم‌چو زنجیر می‌کرد شیون ز غم
ز بس بود پر آب چشم جهان‌زمین گشت آئینه آسمان
چنین شهر آباد در یک نظرز سیل سپه گشت زیر و زبر

شد آن ملک، هم‌چشم ویرانه‌هاتهی گشت از مردمان خانه‌ها بر ارباب بصیرت و هوش و اصحاب حقیقت‌نیوش، ظاهر و هویداست که از بدو جلوس سعادت‌مأنوس خدیو آفاق‌گیر بر سریر خلافت مصیر، تا حالت تحریر همگی همت والانهمت و جملگی نیت حق‌طویت حضرت قدرقدرت، مصروف تعمیر بلاد اللّه و پرورش و ترفیه عباد اللّه و رعیت‌پروری و عدالت‌گستری و تنبیه و تأدیب اهل جور و فساد و تخریب ارباب بغی و عناد می‌باشد و به اقتضای مرحمت جبلی اصلا مرکوز و مرضی خاطر خیرت مظاهر آن حضرت نیست که از فیل دمان بر مور ناتوان زوری و از ستم‌کاران بر ضعیفان جوری رسد و احدی از بنی نوع آدم و ساکنان اطراف و اکناف عالم مضرتی کشد و در این عهد عدالت‌مهد که به اهالی شاه جهان‌آباد چنین حادثه رو داد، به حسب اتفاق و مقتضای اراده و تقدیر خالق انفس و آفاق، به شامت کردار اهالی این دیار که به نحوست استقامت و استقرار قلعه‌دار در برابر چنین لشکر دریای ذخار، اذیت و اضرار سکنه این ملک رسید. اگر از اول قلعه‌دار ترک جنگ و جدال نموده و اهالی شهر به عنوان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۳

تضرع و ضعیف‌نالی پیش‌آمده، به ذیل مراحم خسرو جرم‌بخش خطاپوش متوسل شده التماس عفو بخشایش جرایم می‌نمودند، نسق‌چیان تعیین می‌شدند و نمی‌گذاشتند که لشکریان به شهر درآیند و آسیب و گزند به مردم رسانند. چون در میان مغلوبه عنان اختیار قشون نصرت‌نمون از دست سرکرده‌ها بیرون رفته بود و این قضیه نامرضیه روی نمود، سرکردگان نیز مورد اعتراض گشتند «یفعل اللّه ما شاء بقدرته و یحکم ما یرید بارادته»

به غارت نمی‌داد خسرو رضاولی کرد این کار دست قضا
شه درّ درّان از احسان و جودرضامند بر قتل و غارت نبود
قضا بود چون بر سر کارزارسپه شد در آن کار بی‌اختیار
سررشته از دست تدبیر رفت‌تأسف چه حاصل؟ که تقدیر رفت
بهانه قشون بود، اما خدای‌غضب را به آن قوم شد رهنمای

خدا گر نخواهد ز طوفان عادنجنبد یکی برگ کاهی ز باد القصه بعد از تسخیر قلعه و وقوع هنگامه نهب و غارت شهر که به مسامع علیه خسرو دهر رسید، خاطر اشرف‌قدرت که از مفتوح شدن حصار مسرور و خرسند شده بود، به استماع خبر کلفت‌اثر خرابی و پامالی اهل شهر و اخذ و جر لشکر اژدهاپیکر، ده چند مکدر گردیده، همان وقت شاه ولی خان را برای امتناع سپاه و برآوردن آنها از شهر و مطلق العنان گردانیدن اسارا و استمالت و دلاسای رعایا و سکنه آنجا روانه فرموده و نسق‌چی‌باشی را نیز با جماعت نسق‌چیان متعاقب وزیر تعیین فرمودند که مال غارت در عرض راه به دست هرکس ببینند، از او انتزاع نموده و به صاحب مال تسلیم و غارتگر را به سیاست رسانند تا موجب عبرت دیگران گردد و نسق‌چیان را بر سر کوچه‌ها و گذرهای شهر هند برای محافظت و حراست نشانیده، نگذارد که بر کسی حیف و میلی واقع شود.

شاه ولی خان حسب الحکم اعلی به شهر رفته بدانچه مأمور شده بود، به عمل آورده، افواج قاهره را از دست‌برد بازداشته و نسق‌چیان را جابه‌جا گماشته، بشارت اطمینان امن و امان و مژده لطف و برّ و امتنان حضرت خاقان گیتی‌ستان، به مسامع ساکنان آنجا رسانید و

به کمال حسن طویت و خوبی نیت، خاص و عام را به اکرام و انعام خسرو کیوان‌مقام امیدوار ساخته، به کلمات ملاطفت‌آمیز، مرهم‌انداز جراحات دل‌های خسته و مومیایی‌ساز خواطر شکسته گردید. بعد از آنکه شاه ولی خان وزیر از شهر مراجعت نمود، بندگان اعلا دسته نسق‌چیان را به اردوی معلی طلبیده و محمود خان قوللر آقاسی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۴

را- که به دیانت و نیک‌نفسی و نظم و نسق موصوف بود- به‌جهت مزید احتیاط و تأکید انضباط با دسته غلامان فدویت‌نشان- که زیاد از نسق‌چیان ضابط و در امور بند و بست ملکی رابطانند- به شهر تعیین فرموده به خان مزبور قدغن نمودند که لوازم ضبط و ربط از قرار واقع تقدیم رساند و غلامان را نیز جابه‌جا نشانیده نوعی مراسم حفظ و حراست مرعی دارد که احدی از جنود نصرت‌نمود، سر خودسری از گریبان بیدادگری برنیارد و تا چند روز که موکب نصرت‌فرجام در بیرون شهر مقر و مقام داشت، خان مذکور با غلامان مزبور در نگهداری و صیانت اهالی شهر مساعی موفوره به عمل آورده، به حدی گذرها را مسدود ساخت که اهل اردو را آمد و رفت در شهر مشکل افتاد و اگر کسی از برای خرید و فروخت اراده شهر می‌کرد، به غیر از تعلیقچه امرا و ارکان دولت او را راه نمی‌داد تا وقتی که غلامان در شهر مستحفظ بودند، از این حکم محکم و قدغن مستحکم سدی بر روی شیران زنجیرگسل بسته شده بود که یتیمی برای تمشیت امر ضروری و بقالی جهت آوردن حوایج ابدی امکان قدم گذاشتن در شهر نداشت.

در بیان محاربه خاقان موید کامکار با ملهار برگشته‌بخت و جنکوی تیره‌روزگار و به قتل درآمدن پانزده هزار نفر از آن گروه ضلالت‌شعار در میدان حرب و پیکار و ذکر دیگر وقایع آن زمان میمنت آثار

تاریخ احمدشاهی ۴۲۴ در بیان محاربه خاقان موید کامکار با ملهار برگشته‌بخت و جنکوی تیره‌روزگار و به قتل درآمدن پانزده هزار نفر از آن گروه ضلالت‌شعار در میدان حرب و پیکار و ذکر دیگر وقایع آن زمان میمنت آثار ..... ص : ۴۲۴

اوقات توقف رایات عالیات در نواحی شهر و اطفای نایره قهر، خبر رسید که جنکوی تیره‌اختر به اتفاق غازی الدین خان و جمعی از بقیهٔ السیف سپاه خسران‌دستگاه، به حال تباه به‌سمت جینگر رفته و به ملهار تیره‌روزگار- که از جانب باجی‌راو سردار کل فرقه مرهته با راجها مجادله و محاربه داشت- ملحق گردیده و ملهار که هنوز زهرآب جویبار شمشیر غازیان نچشیده بود، به سلسله‌جنبانی و تحریک جنکو با جمعیت فراوان و لشکر بی‌پایان از جینگر حرکت نموده، به کوت پتلی رسیده در صدد هنگامه‌آرایی است و می‌خواهد که جماعت راجپوتیه را به تطمیع مصالحه و ترک منازعه، رفیق و معاون خود ساخته، به اولیای دولت ابدمدت علم مخالفت افرازد.

مقارن این حال، عریضه راجه مادهو سنگه که از چند سال به رهنمونی اقبال، تخم بندگی بندگان اعلی در مزرع خاطر فدویت‌مآثر می‌کاشت، به وسیله عرایض و ارسال

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۵

پیش‌کش و نذورات غایبانه خود را در سلک غلامان این آستان فلک‌بنیان منسلک می‌داشت، از نظر انور گذشت، مشتمل بر این‌که سرداران مرهته تا حال با فدوی درگاه آسمان‌جاه بر سر ستیزه و پرخاش بوده و در این ولا- که از ضرب دست عساکر نصرت‌اشتمال تنبیه و گوشمال یافته- از منازعت و مناقشه رو برتافته و در طریق آمیزش و مصالحه شتافته تکلیف عهد و پیمان موافقت و مرافقت به غلام می‌نمایند و منظور دارند که دیگر زمین‌داران اسافل و اعالی را به تطمیع مراعات مالی با خود متفق ساخته، بار دیگر گردن سرکشی و فساد افراخته، ابواب بغی و عناد گشایند. از آنجا که این فدویت‌نشان از مدتی روی نیاز بر آن آستان خلافت‌مکان دارد و خود را از بندگان راسخ العقیدت بندگان اعلی حضرت می‌شمارد، به اعدای دولت ابدمدت ساختن و علم مخالفت به موافقت

مخالفان برافراختن، خلاف آئین عبودیت و مغایر قوانین فدویت دانسته، بیشتر از پیشتر کمر مخاصمت و محاربه در مقابله آنها بسته و به اقبال بی‌زوال شاهی و ثبات قدم به استقلال مستعد کینه‌خواهی در قلعه نشسته، چشم در راه توتیای گرد مرکب مواکب والا و سمّ غبار ستوران جنود ظفرنمود بندگان اعلی است.

با ورود این خبر و وصول عریضه راجه‌جینگر، خدیو بحر و بر به اراده تنبیه ملهار شقاوت‌اثر، از باغ خضرآباد حرکت فرموده، حکومت شهر شاه جهان‌آباد را به عالی‌جاه یعقوب علی خان- که به صفات عدل و انصاف اتصاف داشت و همیشه به فیض تربیت حضرت قدرقدرت، همت بر تخریب مبانی جور و اجحاف می گماشت- تفویض نموده و محمود خان قوللر آقاسی سر کار خاصه شریفه را با دسته غلامان- که به حراست شهر مأمور بودند- به حضور پرنور طلبیده جمعی از نسقچیان را به‌جهت اعانت خان مشار الیه به شهر تعیین ساختند که اگر احدی از اهل اردوی نصرت‌طراز به تقریبی در شهر رفته دست تطاول بر کسی دراز کند، کسان حاکم به معاضدت نسقچیان، به سیاست رسانند.

بعد از بند و بست شهر، اعلام ظفرفرجام به تاریخ محمود و ساعت مسعود، پرچم جهان‌گشایی گشوده از راه میوات به صوب جینگر توجه فرمود و چند روزی از برای دریافت احوال راجها و دیگر سرکشان اطراف و استکشاف اخبار فراریان عرصه مصاف، در الکای میوات توقف فرموده در آن اثنا به عرض ایستادگان پایه سریر اعلی رسید که تانکیا نام مرهته با پانزده هزار سوار در دو فرسخی اردوی ظفرشعار آمده، دواب جماعه روهیله‌های ملتزمان رکاب سعادت‌انتساب را که به چراگاه رفته بود، تاخته و پیش

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۶

انداخته برده است. خاقان بحر و بر به مجرد ورود این خبر، حرکت از آن مقام و مقر فرموده متوجه تنبیه اشقیای تیره‌اختر شدند. در اثنای راه به آنجا، قراولان ظفردستگاه معروض ملازمان رکاب عظمت و جاه شد که سی چهل نفر ایتام جماعه مذکور که به قریه نظام‌گهر از برای غله و حمل و نقل آذوقه رفته بودند، تانکیا که در آنجا مستقر داشت متجنّده او از کمین‌گاه برآمده آنها را به قتل رسانیدند و کفار دیگر با تمامی جمعیت و لشکر در میان درّه کوه‌کامه که در دو کروهی معسکر اژدهاپیکر واقع است، توقف دارند و مستعد جنگ می‌باشند.

حکم قضاتوأم به قراولان بهرام‌شیم صادر شد که پیش‌رفته آن مقاهیر باطل‌آهنگ را مشغول به جنگ سازند، تا آن‌که موکب ظفرکوکب وارد آنجا گردیده کار آن جماعه اجل رسیده را به انصرام رساند. قراولان رستم‌توان، وفق فرمان واجب الاذعان، بر سر آن طاغیان رفته شروع به مجادله کردند. کفّار شقاوت‌آثار دست و پای زده، مغلوب حمله بهادران جلادت‌شعار گشته، جمعی طعمه نهنگ شمشیر و جوقی زنده اسیر و دستگیر شدند و بقیهٔ السیف راه فرار سرکرده و رخت ادبار به جی‌نگر برده آواره صحرای ناکامی و سرگشته دشت تیره‌انجامی گشتند. خدیو فریدون‌فر به عزم قلع ماده فساد آن طایفه فتنه‌پرور، رایات ظفراثر به موضع نظام‌گر سایه‌گستر نمودند و روز دیگر از دره موسوم [...] «۱» که مابین نظام‌گر و محالات جی‌نگر واقع است، در سوم ماه رجب، گذشته در میدان خارج جبال نزول اجلال فرمودند و دو شب در آنجا توقف داشته کوچ نمودند. در آن مکان به تقریر منهیان صداقت‌نشان به عرض واقفان بارگاه عزّ و شان رسید که ملهار شقاوت‌دثار و جنکوی فتنه‌جو و تانکیای سیه‌سیما، هرسه باهم، متفق و یکجا شده می‌خواهند که از راه دیواری رخت فساد به‌سمت دار الخلافه شاه جهان‌آباد کشند. بناء علیهذا رأی جهان‌آرا چنان اقتضا نمود که خود به دولت و اقبال، از اردوی دریامثال جدا شده، به طریق ایلغار با فوجی از سواران جرّار متوجه تعاقب آن طایفه عصیان‌شعار شوند. به این اراده نصرت آماده، پای عزیمت در رکاب فلک‌فرسا نهاده و توسن اجلال را به میدان استعجال مهمیز داده، در عرض یک شب و سه پاس روز، به دوکروهی مکانی که جای فروکش فتنه‌افروز بود، ورود عظمت‌نمود فرمودند. چون آن جماعت پیش از آن

(۱). جای نام دره در متن سفید است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۷

به چند ساعت آگاهی یافته راه گریز پیموده بودند، قراولان جلادت‌نشان به تعاقب پرداخته و هرکس از گریختگان برخوردند، فروزینه آتش شمشیر ساخته، چهارصد نفر اسیر و سیصد نیزه سر و پانصد رأس اسب از متجنّده مقاهیر گرفته مراجعت کردند و اعلی حضرت قدرقدرت با جنود فتح و نصرت تشریف شریف به اردوی دولت آوردند.

کفّار برگشته‌روزگار راه شاه جهان‌آباد پیش گرفته، اراده آن نمودند که دست‌بردی به شهر کرده و از دریای جمن گذشته از راه اسکندره روانه ملک‌جات شوند. بندگان اعلی به دریافت اراده ارباب ضلال به جناح استعجال سوار اشهب برق‌مثال شده، وارد نواحی دار الخلافه شاه جهان‌آباد گردیدند. چون سرگشتگان بادیه خذلان، عساکر نصرت‌نشان پادشاهی را پشت سر دیدند، مجال دست‌برد به شهر نیافته، سه روز پیش از ورود موکب فیروز، از آب گذشته بودند. معلوم نبود که به کدام سمت رفته‌اند. لهذا حاجی نواب خان درّانی الیکوزیی قوللر آقاسی دیوان اعلی را با غلامان سرکار والا، برای جستجوی احوال آن طایفه یک منزل پیشتر روانه کرده، خود نیز در همان روز بهجت‌افروز سعادت‌ظهور، از دریای جمن عبور فرموده، به چهار فرسخی شهر شاه جهان‌آباد نزول اجلال فرمودند.

مقارن ورود مسعود به خیام سپهرنمود، از روی عریضه حاجی نواب خان معلوم باریافتگان محفل ارم‌مشاکل گردید که ملهار و غیره کفّار با افواج نکبت‌آثار بی‌حصر و شمار، رو به مقابله غازیان ظفرشعار آورده، جنگ تراز و [با] خیل اعادی فتنه‌جو روبه‌روست. به مجرد رسیدن این عریضه، شاه پسند خان میر آخورباشی و سلیمان خان درّانی قراول‌باشی و اخلاص قلی خان هوتکی سرکرده قراولان را- که با افواج قراول که به سمت دست راست موکب نصرت‌فرجام به قراولی قیام داشتند- مأمور شدند که به سرعت تمام و عجلت مالاکلام، خود را به کمک حاجی نواب خان برسانند و خود به دولت نیز همان وقت سوار خنگ فیروزی و نصرت شده، توجه به آن سمت فرمودند.

هنوز رایات آسمان‌سا به مکان حربگاه اعتلا نیافته بود که آتش جدال فیمابین کفره بدسگال و بهادران غضنفرخصال اشتعال یافت.

ز سم ستوران گردون‌شکوه‌بلرزید دشت و بجنبید کوه

گرفتند گردان تفنگها به چنگ‌شد از هر طرف گرم بازار جنگ

ز پرّ عقاب آسمان در حجاب‌هوا از خدنگ آشیان عقاب

به هم تیغها از دو سو موج‌موج‌دو دریای آتش درآمد به موج

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۸ ز گرد و غباری که شد بر سپهرره خویش گم کرد بر چرخ مهر

ز بس بر هوا نیزه شد در مصاف‌سنانها مگو تیغه کوه قاف

دو لشکر برآورد با هم خروش‌خروشی که برد از سر چرخ، هوش

ز خواب قضا فتنه بیدار بودنشان قیامت پدیدار بود در چنین معرکه قیامت‌نشان، حاجی نواب خان با جماعه همراهان همت به مدافعه ارباب طغیان گماشته، هر طرف حمله‌های رستمانه می‌برد و به ضرب تیغ و طعن سنان، جویبار خون از تن دشمنان روان می‌کرد. میدان نبرد از خون‌فشانی سیوف آبدار، دریای آتش گشته و جنگی که لرزه بر اندام بهرام اندازد درپیوسته، آواز تفنگ برق‌آهنگ، به گنبد مینارنگ پیچیده و دود باروت چون ابر ژاله‌بار محیط عرضه آفاق گردیده، آتش بلا از سرکشی نیزه شعله‌قامت بالا گرفته و میدان پیکار از بسیاری آشوب گیرودار، گرمی روز رستخیز پذیرفته، بارقه شمشیر غازیان در خرمن جمعیت کافران، کار برق خاطف می‌کرد و حمله تکاوران کوه‌توان با انبوه طاغیان، معامله معارج یا عاصف می‌نمود. در عین حال کفار خذلان‌مآل در ایفاد نایره قتال کوشش و تلاش بر کمال به ظهور رسانیده، غازیان شجاعت‌توأمان داد دلیری و دلاوری در داده مقاهیر جلادت تخمیر را

به ضرب شمشیر پس‌نشانیده، مستظهر به اقبال خدیو بی‌همال منتظر مقدم فیروزی اشتمال بودند، رایات نصرت‌نگار از نزدیکی عرصه کارزار نمودار شد. گروه شقاوت‌پژوه را از صولت و سطوت کوکبه جلال پادشاه، پای استقلال از جا رفت و دست جرأت از معرکه جدال عاطل گشت.

چو وارد شد آن‌جا خدیو زمان‌بشد آب از او زهره کافران

به نظاره شاه فرخنده‌فرزره‌های تن دیده شد سربه‌سر

قوی شد دل غازیان در نبردچو دیدند از موکب شاه گرد

به سوی عدو اسب انداختندبر آن خیل بی‌عاقبت تاختند

شدند آن گروه شقاومت‌قرین‌به اندک زمانی هزیمت‌گزین

بسی ره تعاقب نمودندشان‌به شمشیر تیز آزمودندشان

از افواج گردان تیغ‌آزماگرفتند کرنا و نقّاره‌ها

وز آن بی‌ثباتان به وقت گریزبسی مرد شد طعمه تیغ تیز القصه پانزده هزار نفر مخذول مقتول گشته به جهنم موصول شدند و باقی‌ماندگان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۲۹

مجروح و نیم‌جان، آواره دشت هزیمت و خزلان گشتند. بهادران تهمتن‌توان تا به هشت فرسخ راه تعاقب نموده، الی غروب آفتاب هرکه را از آن جماعه خذلان‌مآب دریافتند، حواله تیغ برق‌تاب کرده، روز حیات جمعی کثیر به شب رساندند و بقیهٔ السیف- که اجل آنها نرسیده بود- به جانب اکبرآباد و غیره ممالک متفرق و پریشان گردیدند.

پادشاه تائیدسپاه، شکر این عطیه دلخواه به جا آورده، یکران گلگون‌خرام را به تعاقب آن گروه خسران‌انجام، برق‌جولان ساخته با بهادران تهورنشان، به دنبال آن تیره‌روزان شتافته، الی نماز شام هرکه را از آن جماعه شقاوت‌فرجام یافتند، طعمه شمشیر فنا ساختند. آخر روز که چشم آفتاب از مشاهده آن جنگ حیرت‌افزا خیره گردید و غرق خوناب شفق شده، خود را به حجاب ظلمت لیل کشید، صمصام خون‌آشام بهادران بهرام‌مقام نیز در نیام آرام خوابیده از سفک دما توقف نمود و قبه بارگاه سپهراشتباه در حوالی رزم‌گاه سمت ارتفاع یافته، سر به اوج مهر و ماه سود. روز دیگر هنگام صبح که سلطان خیل انجم از خرگاه زنگاری سپهر چهارم سر برآورده ابواب حصار فیروزه افلاک را به مفتاح زرین لمعان مفتوح کرده، رایت‌افراز عرصه ممالک‌ستانی شد، خدیو آفاق‌گیر فلک‌سریر، کوهه زین اشهب قمرسیر ظفرقرین را مطلع انوار عزّ و تمکین ساخته، اعلام نصرت‌نگار به تنبیه بقیهٔ الاشرار برافراشتند. در اثنای راه از تقریر منهیان حقیقت‌انتباه، به عرض اشرف رسید که در این نواحی قلعه‌ای است متین و سدید، مال بسیار از مرهته در آن‌جا پنهان و جمعی از سرکشان مستعد مشغول محافظت آن می‌باشند. لهذا فوجی از ملازمان رکابی را مأمور به تسخیر قلعه نموده، خود هم با کوکبه عظمت و احتشام توقف در آن مقام فرمودند. غازیان کوه‌شکن و بهادران پیل‌افکن در عرض یک شب، آن قلعه را مفتوح ساخته، مال اشقیا که در آن‌جا بود به تصرف درآوردند و خاقان کشورستان به مقتضای فضل و احسان- که جبلت ذات قدسی صفات آن مظهر الطاف رحمن است- قلعگیان [را] که از در عجز و الحاح درآمده بودند، امان جان بخشیده از بند خوف و هراس آزاد کردند و اردوی معلی که عقب مانده بود، در شانزدهم رجب به رکاب ظفرمآب رسید و رایات جهان‌گشا در این طرف آب جمن محاذی سواد مترا، فلک‌فرسا گردیده و در این مکان بهجت‌اقتران- که معبد مشرکان ضلالت‌آئین بود- از یمن قدوم پادشاه دین‌پرور محل ورود موحدان پاک‌دین گردید.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۰

[وقایع سال چهاردهم]

وقایع سال سعادت اشتمال چهاردهم جهان‌گشایی این لشکرکش عرصه عالم‌آرایی موافق سنه هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری مطابق سال لوی‌ئیل ترکی

ماه خجسته عنوان شعبان از مطلع یمن و سعادت نمایان گشته به اشاره ابروی بشارت‌توأمان، فال فتوحات بیکران بر روی غازیان نصرت‌نشان گشود. به تاریخ دوم آن شهر میمنت‌بهر، خسرو زرین‌کلاه انجم‌سپاه، با لوامع عزّ و جاه، از منزل حوت نقل به بیت الشرف حمل فرموده، رایات جهان‌افروزی بر اوج سعادت و بهروزی افراخت و طلیعه صبح نوروز از افق اقبال نمایان گشته، عرصه شش جهت به اشاعت لمعات اجلال نورانی ساخت. چهار چمن روزگار به یمن قدوم زینت‌بخش اورنگ چهارم، آب و رنگ تازه پذیرفت و باغ ملون چهار گیتی را از فیض نظر آن چهره‌پرداز عالم خاک، گلهای رنگارنگ شکفت. رایات اشعه جهان‌افروز از اوج ملک نیم‌روز، سمت ارتفاع یافته به ظلمت‌زدایی هندوستان‌زمین پرداخت و شب هندولباس را از بارقه تیغ لمعان، مثل آثار کفر از صفحه جهان محو ساخت. تحریک نسیم، سروهای قدافراخته را چون سرافرازان بوستان دولت به اهتزاز آورده و یکران مشکین‌یال شمال، متجنّده سمت جنوب را پامال جولان عزیمت کرد و زمین چمن که مثال کول در تابستان خشک افتاده، عرض بی‌آبی می‌داد، از طراوت‌افزایی سایه ابر بهار سامان سرسبزی و شادابی پذیرفته، لیاقت ییلاق موکب سلطان گل پیدا نمود و ابواب باغ و بستان که مانند قلعه ثابت‌گر به هندوستان مسدود بر روی عندلیبان شده مصداق حال باغ زاغان گشته بود، به ورود ظفرنمود کوکبه نوروز برگشود. سرکشان لشکر دی را موج سبزه مطرّا چون آب تیغ به کفار مترا از سرگذشت و خس و خار موسم خزان، مانند نیزه‌های دکنیان به باد جولان گلگون صبا از ساحت غبرا روفته گشت. آیینه آب از شعشعه رایات جهانتاب مثل انوب‌شهر جلوه‌گاه کمال حسن و جمال گردید و روی زمین از یمن جلوس شاه چهارمین اورنگ به آرایش بزم جمشیدی رسید.

هر درخت افراخت بر سر چتر طاووسی ز نارهر چمن زد تخت کاووسی به‌طرف جویبار مری که طره شمشاد را به های‌وهو چون خاطر وسواس‌زده پریشان کرده، چنگ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۱

کوکوگویان شوری به باغ افکنده بود، بسمل‌وار نفسش در گلو گره گردید. خار که همچو ملهار به هندوستان سرکشی به باغ و بوستان می‌کرد، از صدمه موکب بهار راه فرار گزید.

سرو سرافرازی شعار که در علوشان درجه وقار، تیمور شاه اقلیم گلزار است، از شادی ولادت فرزند سعادت‌پیوند غنچه که شاهزاده فیروزبخت حریم چمن، و چشم و چراغ دودمان گلشن است، خلعت نشاط مدام به بر کرده و کله گوشه سرسبزی جاوید بر آسمان شکسته، رونق‌افزای انجمن فرخنده‌فالی گشت و بلبل طبع روزگار که در ایام تطاول خزان رخت دلبستگی از گلستان برداشته دمساز خموشی گشته بود، از استشمام روایح مشکبار نسیم نوبهار به اهتزاز آمده، ترانه‌سنج موسم سبحانی گردید.

رایات نصرت‌نگار خاقان فلک‌اقتدار- که در این سال همایون‌آثار که چون ابر رحمت‌پرور است- با لشکر افزون از قطرات امطار سایه‌گستر به این دیار گردید. به اقتضای موسم و مراعات هوا که رو به گرمی آورده بود، حکم والا به رؤسا و ارکان- که واقف از کیفیت آب و هوای هندوستان و حاضر بر آستان سپهربنیان بودند- صادر شد که برای ییلاق موکب جهانگشا، مکانی- که در وسعت و فضا و کمال روح و صفا منتخب این الکا باشد- تجویز نموده به عرض رسانند. آنها که متوطنان دیرین و مطّلع از خصوصیات این سرزمین بودند، معروض داشتند که در این ملک مکانی به از کول به‌جهت ییلاق موکب نصرت‌شمول نیست که سوادش فضایی دارد مرغوب و دلگشا و علف و آذوقه به وفور در اطراف و جوانب برای آدم و دواب مهیاست. بعد از تشخیص و تعیین مکان، فرمان تفضّل‌نشان شرف صدور یافت که از برای خاصان و رؤسای لشکر منازل و مناظر راحت‌آور و اماکن و بیوت نزهت‌پرور، حمامات دلگشا و مساجد فسحت‌انتباه و رباطات باصفا و اسواق وسیع الفضا از خس و چوب و نی ترتیب داده، عمارات

عظیم البنا مشتمل بر بیوتات و حرم‌سرا- که شایسته ورود خاقان ملایک‌جنود باشد- از چوب و ستون رشک‌افزای این قصر زمردگون بسازند و آذوقه و مایحتاج موافق سه چهار ماه فراهم آورده به تدارک اسباب دل‌جمعی و آسودگی پردازند. مأمورین به موجب حکم سعادت‌قرین دست سعی از آستین کوشش برآورده و نهایت جدّ و جهد در اهتمام به کار برده و در رفعت و شان کاخ منیع البنیان آسمان پشت به تعظیم او خم کرده، پادشاه والاجاه فریدون‌بارگاه بعد از معروض شدن خبر تیاری آن مکان میمنت‌آشیان، تشریف شریف ارزانی داشته به تاریخ دوازدهم ماه شعبان، آن قطعه زمین فرخنده‌آئین را از فرّ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۲

قدوم میمنت‌لزوم، درجه رفعت آسمانی بخشیدند.

در بیان تسخیر قلعه ثابت خان و ذکر دیگر صادرات آن زمان

در ایامی که سواد قصبه کول از میامن نزول موکب ظفرشمول، به درجه ارتفاع فلکی موصول بود، به عرض اشرف اعلی رسید که متصل قصبه مذکور، قلعه‌ای است رزانت‌نشان که ثابت خان فوجدار آن مکان، در عهد محمد شاه پادشاه هندوستان بنا کرده بود و بعد از او سورجمل‌جات به تصرف آورده و به یکی از منسوبان خود سپرده، توپخانه آتش‌بار و ذخایر از هر جنس بسیار در میان آن آماده ساخته و به ازدیاد مواد استحکام پرداخته و پنج شش هزار تفنگچی و سوار به حراست قلعه مزبور در اندرون حصار گماشته، قلعه‌دار آنجا به غرور استواری آن بنا و وفور اسباب زور و اعتلا مغرور گردیده، سر رعونت و پندار از اوج استکبار فرود نمی‌آرد و حارس قلعه مذکور از اطاعت عمّال دیوانی و ادای مالیات سرکار سلطانی، قدم به شاهراه فرمان‌بری نمی‌گذارد. از آنجا که سجیه رضیه ذات ملکی‌ملکات قدسی‌صفات حضرتش آن است که در عهد دولت سعادت‌اقتران، به متنفّسی از خلایق جهان، خواه کافر و خواه مسلمان، اذیتی نرسد و بدون ظهور معصیت صریح و ثبوت اعمال زشت و قبیح، به مجرد خبر که از کسی به عرض همایون رسد، به فحوای «الخبر یحتمل الصدق و الکذب»، تعجیل و شتاب در مواخذه و عقاب نرود و لهذا کس نزد متحصّنان تمرّدنشان فرستاده، به فحوای آیه وافی هدایه «فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَیِّناً» عمل فرموده، حارسان قلعه مزبور را از ارتکاب حرکات جاهلانه و اوضاع متمرّدانه منع فرمودند. چون آن جماعت وخیم العاقبت را عافیت از روز ازل نصیب نبود، چشم از مآل کار پوشیده، اصرار بر طریق انکار ورزیده، اظهار آثار نافرمانی کردند و آتش غضب سلطانی را برای احراق خویش در التهاب آوردند، تا آنکه فضل و ترحّمی که به مقتضای مرحمت ذاتی در حق آن جماعت، مذکور خاطر شفقت‌مآثر بود، مبدل به غیظ و سطوت گشت و آتش غضب قیامت لهب خاقانی به قصد سوختن خرمن زندگانی آن رهنوردان بادیه معصیت و نافرمانی اشتعال یافته، حکم قضاتوأم به صدور پیوست که شاه ولی خان آن قلعه محکم‌بنا را محاصره نموده، بنیان تمرّد اهل عصیان را از پا درآورد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۳

خان معظم الیه با دسته خود روانه گشته و بر اطراف قلعه، سیبه و سنگر بسته، توپخانه شعله‌خو و پیادگان رزم‌جو را بر دور آن قلعه متین تعیین نموده، سرگرم لوازم قلعه‌گیری ساخت. مأمورین، کمر همت بر میان عزیمت بسته، مستعد جانفشانی و خدمت گشته، شروع به پیش‌بردن سیبه و مورچال و ایقاد نیران جدال کردند. چون بنای قلعه مذکور بدین اسلوب و دستور بود که سه حصار پهناور بر دور یکدیگر کشیده و دیوار هریک از حصون ثلاثه به حدی ارتفاع داشت که طایر بلندپرواز خیال به پایین درجه از درجات علوّ آن رأس الجبال نمی‌رسید و عرضش به مثابه‌ای پرپهنا بود که دو عراده محمول از اثقال از بالای آن به فراغت روان می‌گردید. هر برجی از بروج فلک فرسایش در عظمت و شکوه افزون‌تر از کوه قاف می‌نمود و هر کنگره رفعت انتمایش زبان به دعوی همسری با چرخ اخضری می‌گشود و بر دور این هرسه حصار، خندقی عریض و عمیق کنده بودند که در عرض، محیط ربع مسکون توان شمرد و در عمق، هم قعر دریای جیحون تصور توان کرد و متحصنان به استظهار چنان جای مستحکم و محوطه محکم،

در مقام تحصن نشسته و دست از جان شسته، شب و روز ایقاظ نوایر فتنه و فساد می‌نمودند و دست به استعمال آلات حرب و ضرب می گشودند.

القصه بهادران فیروزی‌نشان پروایی از شر و شور ارباب بغی و عصیان نداشته و همت به تسخیر قلعه گماشته، سیبه‌ها را موافق ضابطه و دستور پیش‌برده و توپهای کوه‌شکن به تیررس گلوله تفنگ رسانیده، به انداختن گلوله‌های صاعقه‌کردار و قنباره‌های آتش‌بار، برق‌آفت بی‌زنهار در خرمن هستی کفار انداختند و در عرض پانزده روز، کار بر قلعگیان سیه‌روز به حدی تنگ ساختند که راه نجات از همه طرف بر روی خود مسدود دیده، اظهار عجز و مسکنت نمودند و ملتمس جان‌بخشی و استیمان گردیده، زبان به تضرع و الحاح گشودند. خدیو مرحمت‌گستر جهان‌پرور، التماس مرتجیان را پیرایه قبول بخشیده و رقم عفو بر جرایم مآثم آنها کشیده و فرمان دادند که مال را بر جا گذاشته و عیال و اطفال خود را برداشته سالما از قلعه بدر روند. محصوران مأیوس از جان، این تفضل و شفقت را فوز عظیم دانسته و خلاص از ورطه هلاک و بیم غنیمت شمرده و قلعه را خالی کرده خایف و هراسان با کمر شکسته و پای لرزان، از آن مکان برآمده به جوانب و اطرافی که مدنظر داشتند، آواره دشت خیبت و خذلان گشتند. بعد از بیرون رفتن مقاهیر از آن مکان- که در نظر جهانیان منیع‌تر از جبال و رفیع‌تر از آسمان بود و انهدام آن در

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۴

ظرف زمان سنین و شهور، به سعی قوی‌دستان بهرام‌زور مشکل و دور می‌نمود- بیلداران خاراشکن و کلنددداران فرهادفن، به موجب حکم قضاشیم در عرض یک روز خراب و منهدم گردانیدند و منطوق لازم الوثوق «کان لم یکن شیئاً مذکورا» به ظهور رسانیدند.

به فرمان شاه ثریا جناب‌به یک روز گردید قلعه خراب

حصارش فتاده ز پا سربه‌سرچو برج فلک گشته زیر و زبر

رسیده ز دور سپهرش گزندبنایش شده پست و خندق بلند

بروجش نگون گشته مانند چاه‌رسیده سر آن به ماهی ز ماه

نمانده نشانی در او ز آدمی‌تهی گشته چون عالم از مردمی

نشانی در او هم ز ویرانه نه‌در او جغد و پروانه را خانه نه و در آن ایام فرخنده‌انجام به عرض ملازمان سپهراحتشام رسید که کوبند نام مرهته در قصبه اتاوه مسکن داشته، محالات میان‌دوآب را تاخت‌وتاز می‌نماید و دست تعدی و تطاول به نهب و اضرار اهالی آن دیار می گشاید. از بارگاه خدیو رعیت‌نواز ظالم‌گداز، حکم قدرتوأم به صدور پیوست که خان جان سردار- که سرافراز به منصب وزارت شاهزاده کامکار عالی‌مقدار تیمور شاه خورشیدکلاه است- و نجیب الدوله میر بخشی با قشونهای ممالک برادر آنجا رفته و آن ملک را از دست تصرف او مستخلص گردانند و مرکوز خاطر کرامت‌مظاهر آن بود که خوانین مزبورین بعد از تنبیه آن بی‌دین، قلعه اکبرآباد به تصرف درآورده معروض دارند تا موسم برشگال در آن منزل دلگشا گذرانیده راجه‌ها و دیگر رؤسا و زمینداران هند را به پای‌تخت مبارک طلبیده، بنای ضبط حدود آن مملکت فلک‌فسحت و سدّ راه آمدوشد مرهته وخیم العاقبت گذاشته شود. لهذا سردار مزبور را در باب تنبیه کافر مبتلا به قهر و تخلیه قلعه و شهر تأکید اکید فرموده مرخص از حضور فیض ظهور نمودند. خان مشار الیه به اتفاق نجیب الدوله به موجب حکم اشرف به اتاوه رسیده به حرب و ضرب بهادرانه که مریخ از مشاهده آن انگشت حیرت به دهان و زمین و زمان از هیبت آن لرزان گردیده، کوبند شقاوت‌پیوند را- که همچون شجره خبیثه رگ و ریشه دوانیده زمین‌گیر شده بود- به زور بازوی مردانگی منقلع ساخته و رایات تسلط و تصرف در آن ناحیت افراخته، عریضه‌ای مشعر از فیروزمندی غازیان منصور و انهزام مطرود و مقهور، به درگاه فلک‌اشتباه ارسال داشتند.

چون در عرض تمادی ایام که سردار عالی‌مقدار مشغول به تأدیب اشرار بدکردار بود،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۵

به عرض ملتزمان بساط فلک‌مناط رسیده که شهر اکبرآباد به سبب ضیق منافذ و مشاعر و کهنگی عمارات لیاقت ییلاقیت مواکب انجم‌ثواقب ندارد و قصبه انوب‌شهر واقع بر لب دریای گنگ مکان مرتفع و خوش‌هوا و در نهایت خوبی و وسعت فضاست، رقم مبارک در جواب عرض او صادر گردید که در اتاوه اکبرآباد و محالات متعلقه آن حکام عمال تعیین نموده و مقید به تسخیر قلعه نبوده، خود را به حضور لاـ مع النور رساند که برای ییلاق موکب ظفرقرین حسب الاظهار واقفان این سرزمین، شهر سعادت‌بهر انوب‌شهر مطمح‌نظر اصابت‌اثر گشته است و چون شجاع الدوله صوبه‌دار اوده ولد ابو المنصور خان نیشابوری مرحوم به عزم تلثیم سده سنیه سپهرتعظیم عازم شده به لب دریای گنگ رسیده بود و خبر نجیب الدوله، میربخشی را که از ابتدا واسطه عرض مطالب و مدّعیات او در بارگاه عزّ و علاست در اتاوه شنید و به انتظار تلاقی مشار الیه بر کنار دریای مذکور توقف ورزیده، خواهان ملاقات او گردیده بود، تا همدیگر را دیده به اتفاق شرف‌اندوز زیارت خدیو آفاق شوند. نجیب الدوله اجازت از بارگاه خلایق‌پناه طلبیده روانه آن حدود شد و سردار ذو الاقتدار به موجب مضمون رقم کرامت‌شیم فائز کعبه مقصود گردید و احمد خان بنگش که به سبب تسلط و استیلای کفار فجار در آن دیار همیشه خسارت می‌کشید و از دست کوبند شقاوت‌شعار به رعایای محال متعلقه او اذیت و اضرار می‌رسید، مشار الیه از این جهت ملک را خالی گذاشته بر آمدن مصلحت نمی‌دید. در این وقت که خار سر راه او از ورود جنود کیهان‌پو منهدم و مفقود گردید، خان مشار الیه به یک دل و هزار آرزو رو به اردوی ظفرنیرو آورده، به شرف جبهه‌سایی آستان عزّ و شان خدیو جهانستان سرافراز گشت.

و از وقایع این سال فیروزی‌مآل که برهان ساطع عروج آفتاب سطوت و اقبال اولیای دولت و دلیل قاطع واژگونی طالع اشقیای بی‌عاقبت سراسر نکبت است، آنکه ملهار و جنکو و تانتیا و غیره سرداران مرهته مکرر ضرب سرپنجه غازیان اسلام خورده، رهنورد مذلّت و ناکامی گشته در بوادی نکال و خلال جبال حیران و سرگردان می‌گردیدند و احوال خود را به ناناجی راو- که شاخص ملک دکن و رئیس آن فئه پرفتن است- نوشته، انتظار کمک از جانب او می‌کشیدند. مشار الیه به مجرد اصغای این خبر در مقام تحیر و تفکر شده، سرداران نامی ملک دکن را- که هریک به جای خود شجاع نام‌دار و در بسالت و صرامت از مشاهیر روزگار بود- پیش خود طلب داشته و همت به جمع‌آوری

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۶

لشکر و سپاه فتنه‌پرور گماشته، متجنّده مختلفه هنود و مسلمان از قوم مرهته و راجپوت بود و برهمن و شیخ و سید هندوستان و مردم روم و فرنگ و حبش و زنگ و اهل ایران و ترکستان- که در فنون سپاهی‌گری ثانی رستم دستان و در یال و کوپال ثانی سهراب و سام نریمان بودند و به آوازه وفور زر و مال از اطراف و اقصای عالم رو به هند آورده در آن مملکت سکنا داشتند- متجاوز از دویست هزار سوار انتخاب از هر ملک و دیار و سیصد هزار پیاده تفنگچی رعدکردار- که چشم مور و دیده مار را نشانه تیر و تفنگ در شب تار می‌ساختند و هزاران قفس قوالب و اشباح را به یک آواز از طیور ارواح می‌پرداختند- ملازم گرفته، با سه هزار عراده توپ و تفنگ و بادلج و جزائر و ضرب‌زن و پانصد هزار بان آتش‌فشان برق‌افکن معین نموده و دوازده هزار سوار از فرقه کاروی را- که در فن آتش‌بازی ماهرتر از اهل فرنگ و در کار معرکه‌افروزی شعله بی‌زینهار و صاعقه بی‌درنگ بودند- به سرکردگی ابراهیم خان نامی- که در آن قوم سپاهی نامور و به مزید جلادت و شهامت مشتهر بود- همراه توپخانه مقرر نموده و باهوی بنی عم و دیوان و صاحب‌اختیار در خانه خود را- که هم مفتاح کنوز رأی و تدبیر و هم در تهور و سپاهی‌گری و جرأت و دلاوری پیش او به منزله شمشیر بود- سردار افواج مذکور گردانیده، بسواس راو پسر شانزده هفده ساله خود را به قصد این‌که چون افواج کفر و ظلام بر لشکر دین و اسلام ظفریاب شود و هندوستان بی‌شریک و سهیم مرغزار خیول کفار گردد، او را بر تخت سلطنت نشانیده، شجره نسل تیموریه را از بیخ و بن بالکلیه منقلع سازند و از مسلمانی و مسلمانان نام و نشانی در ملک هند نگذاشته، اعلام غوایت و ضلال برافرازند، به رسم توره سپرده و مبلغ دو کرور نقد بر عراده‌ها بار کرده و پنج کرور دیگر بر مالیات صوبه

مالوه و غیره محالات سر راه حواله داشته، با عظمت موفور و سامان غیرمحصور، به مقابله موکب موید و منصور پادشاهی- که از روز ازل مخصوص تائیدات نامتناهی الهی است- روانه ساخته، به تقویت سرگشتگان وادی فرار پرداخت.

باهو- که کهن‌استاد فن سخن‌سازی و حیله‌پردازی بود- بعد از ورود به اکبرآباد، کنوجی نام مرهته را از جانب خود وکیل قرار داده، به درگاه آسمان‌جاه فرستاده، مستدعی صلح به این وضع شد که از شاه جهان‌آباد الی دکن ملک به مرهته واگذاشته، موکب همایون مراجعت به مقرّ دولت نماید و محالاتی که محمد شاه پادشاه فردوس آرامگاه به نادر شاه داده، بنای مصالحه بر آن گذاشته بود، از همان قرار به تصرف امنای دولت جهان‌مدار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۷

باشد.

اعلی حضرت قدرقدرت بعد از اصغای این پیغامهای لاینبغی، حافظ رحمت خان بریجی را همراه کنوجی مذکور کرده جواب سراپاصواب فرمودند که نادر شاه در آن وقت مختار بود، هرچه رای او اقتضا کرد به عمل آورد. نواب همایون ما تابع و مقلد کسی نیستیم و هندوستان را به ضرب شمشیر مسخر فرموده‌ایم. شما را اگر ابواب اطاعت گشودن و از آسیب افواج اسلام محفوظ بودن منظور است، از صوبجات این طرف دریای نربد را که به تغلب در تحت خود گرفته‌اید، دست تصرف کوتاه سازید و به وطن اصلی خود قانع بوده، من بعد پای جسارت و طغیان به ملک هندوستان نگذارید. ما دانیم و ملک ما. شما کیستید که دم از [تقسیم] زنید و حرف از تشخیص ملک و تعیین حدود به میان آورده پا از گلیم حد خود بیرون کشید؟ «مور همان به که نباشد پرش!» بسواس و باهو و غیره سرکردگان مرهته، مغرور به جمعیت موفور بوده، کلمات هدایت‌سمات را آویزه گوش هوش ننموده، لب به سخنان نابایسته که آخر موجب وبال و نکال آن‌ها شد گشودند. حافظ رحمت خان مراجعت نموده، ملحق به اردوی ظفرنشان گردیده آنچه شنیده بود، اجوبه فرقه طاغیه به مسامع قدسی‌مجامع رسانید. چون در اجل موعود آن جماعه نابود، تأخیر به تقدیر رب المعبود مقدر بود و رسم برسات- که در هندوستان هنگام آرامش خنجر و صمصام در نیام منام است- در میان آمده اقتضای آن نمود که در تنبیه آنها مکث و توقفی به عمل آمد، جواب آن سیه‌بختان را حواله به زبان زبانه‌افروزی شمشیر آتش‌دم داشته و از کول، رایات نصرت‌آیات برافراشته به انوب‌شهر- که جای ییلاق موکب ظفرمیثاق مقرر شده بود- متوجه گردیدند و ملازمان رکاب سعادت‌انتساب را به تدارک ایام توقف امر فرموده در ضلال آسودگی و آرام کشیدند.

در آن اوان میمنت‌نشان، شجاع الدوله به اتفاق نجیب الدوله وارد اردوی معلی گردیده شرف جبهه‌سایی آستان فیض‌بنیان حاصل نموده به شمول انظار عواطف خدیو کیهان، گوی دولت به چوگان سعادت از همگنان ربوده و در آن چند روز که آن موضوع دل‌افروز محل توقف موکب فیروز بود، عمارات دلنشین و منازل نزهت‌آگین در شهر مزبور- که واقع بر کنار دریای گنگ و در نقش و نگار نمودار نگارخانه چین و ارژنگ است- از فرّ قدوم خاقان گردون‌حشم درجه اعتلا بر ایوان کسری و جم یافته، حکایت از منطوق «تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ» می‌نمود و لطافت هوا و وسعت فضا، هر لحظه دری از باغ نشاط بر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۸

روی دلها می‌گشود. تواتر قطار امطار، دریا دریا گهرهای آبدار نثار مقدم خدیو کامکار نموده، هر دم آبروی تازه حاصل می‌کرد و آب گنگ به امید پای‌بوس اشرف، آغوش تمنا از امواج گشوده آرزوی دل خود را به ساحل اظهار می‌آورد. ابرهای متراکم به نحوی محیط آفاق گشته که آفتاب جهان‌تاب را شب و روز فرصت چشم‌گشودن نمی‌داد و طغیان آب به مرتبه‌ای روی زمین را فروگرفت که خلایق را آشوب این سیلاب جهان‌نورد با طوفان نوح مشابه می‌افتاد. طائر نگاه اگر از خانه خس‌پوش مژگان، هوای پرواز می‌کرد، از نزول باران متصل، طیران نمی‌توانست نمود و ناخدای تصور اگر سفینه اندیشه را جایی قرار و لنگر می‌خواست، مکانی جز قعر آب نبود. تا نظر کار کند زمین آب بود و سیلاب و تا خیال بال به شناوری گشاید، ساحل مفقود و نایاب. اگرچه

خاصیت ملک هند است که هرجا رودخانه تنگ‌آب باشد، در برسات بحر زخّار گردد و چشمه کم‌ظرفی به هر زمین که بود پهناتر از سیلاب و دامن کهسار شود. در این سال که موکب جهان‌نورد دریامثال وارد میان‌دوآب گردید، گویی محیط اعظم میان دو نهر درآمده سرمایه مزید آبرو به هردو بخشید و چنانچه دریای گنگ از فرّ قدوم همایون آبرو یافته، موجی از لشکر و عظمت آن به جمن هم رسید که آبش در طغیان و وفور، گرو از بحر الجور برده و جیحون و سیحون را چینی از آستین موج خود شمرده. باهوی فتنه‌جو آنچنان وقت را غنیمت دانسته و دریای جمن را- که حایل مابین او و معسکر کیهان‌پو بود- مانع عبور مواکب منصور تصور نموده، خواست که به فراغ خاطر محالات این طرف آب را سایر و دائر شده، تا جایی که دسترس شود تصرف نموده بر مواد تمرّد و عناد بیفزاید.

به این اندیشه بی‌بنیاد، جنکو و ملهار ضلالت‌شعار را با سی چهل هزار سوار کفار قبل از حرکت خود روانه سمت دار الخلافه شاه جهان‌آباد ساخت و به تمهید لوازم فتنه‌انگیزی پرداخت. مشار الیها بعد از رسیدن به مترا، غازی الدین خان وزیر هندوستان و سورجمل‌جات را- که از سابق سازش به آنها داشتند- ملاقات کرده عهد و مواثیق مجدد به میان آورده به اتفاق هم رایات عصیان به صوب شهر برافراشتند. مردم شهر که بعد از کشیدن خسارت و نقصان غارت، از عمل و سلوک یعقوب علی خان در مهد امن و امان غنوده و مشغول به کسب و کار بوده و تحصیل وجه معاش به دل‌جمعی نموده، دوام دولت خدیو زمین و زمان و شکرانه این عطیه بیکران که حاکم عادل و مهربان برای آنها در آن اوان معین ساخته بود، به صمیم قلب از درگاه واهب مستعان مسئلت می‌نمودند،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۳۹

به استماع خبر آمدآمد مرهته تیره‌روزگار، باز مضطر و بی‌قرار شده در فکر استخلاص از آفت دوباره افتادند و لب به تضرع و زاری به جانب حضرت باری گشادند.

یعقوب علی خان به تسلی و دلاسای آن جماعت خایف و هراسان پرداخته و دروازه‌های شهر را خاک‌ریز کرده و جمعی از پیاده و سوار به قدر امکان و اختیار نوکر گرفته به محافظت شهر و قلعه معین ساخته و اهل اردوی معلی- که به‌جهت سرانجام بعضی مهام در شهر مانده بودند- اعلام از اراده کفار شقاوت‌انجام بخشیده و همگی را با مال و جان در آن درون قلعه طلبیده و غله و غیره آذوقه ضروری موافق مقدور در میان قلعه کشیده، حقیقت رویداد به دربار فلک‌بنیاد معروض داشت و همت به نگهبانی احوال رعیت و استحفاظ شهر و قلعه گماشت. از آن‌جا که شهر شاه جهان‌آباد مصر جامعی است بیکران و هر کوچه‌اش از وفور خلایق و کثرت عمارات عالیات شهری بی‌پایان، معابر و مسالک آن خارج از حد احصار و شمار و سد طرق و ضبط ابواب آن با هزاران مستحفظ و پاسبان ثوابت و سیار آسمان مشکل و دشوار است، خان مذکور با جمعیتی که فراهم آورده بود، حتی المقدور در محافظت شهر و حراست قلعه کوشش می‌نمود. کفره ضلالت‌بهر- که واقف از جمیع شوارع و معابر شهر بودند- از هر طرف هجوم آورده قصد مداخلت نمودند. یعقوب علی خان از هر جانب که شور و غوغای ارباب طغیان می‌شنید، خود را به جناح استعجال رسانیده و آتش فتنه و فساد آنها را به آب تیغ بی‌دریغ خاموش و منطفی می‌گردانید. آخر به تاریخ روز دوشنبه نهم ماه ذی الحجه از راه کوچه خانه غازی الدین خان- که او نیز همراه آنها بود- سراغ گرفته به شهر درآمدند. یعقوب علی خان بر سر راه ایشان رفته قریب دو ساعت به مدافعه قیام ورزیده، سد راه آنها گردید و چون کفره شقاوت‌فرجام در کثرت و عدت و سرانجام، صد درجه زیاده از اهل اسلام بودند، زورآور گشته و ممتنع به منع یعقوب علی خان و مستحفظان دروب و گذر نشده، از راه کوچه مزبور و دیگر ابواب و ثغور به شهر درآمده، مثل مور و ملخ از هر طرف ریختند و آتش ظلم و بیداد در محلات و اسواق انگیختند. یعقوب علی خان توقف بیرون قلعه مصلحت ندیده با معدودی از نوکران و همراهان، خود را به میان قلعه کشید. مخالفان مغرور که مانند سیل پرشور با حشری نامحصور از عقب می‌آمدند، ابواب قلعه را مفتوح دیده آنها نیز قدم به قدم قلعگیان داخل قلعه شدند. یعقوب

علی خان در آنجا به جنگ ایستاده و جمعی کثیری از ایشان را به دار البوار فرستاده و بقیهٔ السیف را از ده بیرون کرده

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۰

در قلعه بر روی مخاذیل مسدود ساخته و دست از شهر پناه برداشته در قلعه متحصن گشت. کفار رو به خصال میدان قتال را از بهادران شیر چنگال خالی یافته، بی‌محابا رو به کوچه و بازار نهاده، دست به نهب و غارت شهر گشودند و هرچه از دست جور و تعدی‌شان برآمد، در اضرار خلایق و تخریب بیوت و منازل کوتاهی ننمودند و بعد از تاخت‌وتاز شهر، مورچالها بر دور قلعه ترتیب داده مشغول به اشتعال آتش جدال گشتند.

یعقوب علی خان با معدودی که در قلعه داشت، پای استقامت افشرده به مدافعه می‌پرداخت. چون روزی چند به این نهج گذشت و افتتاح قلعه به‌دست سعی و اهتمام آن گروه باطل‌پژوه میسر نگشت، باهوی فتنه‌جو خود با تمامی افواج بی‌حصر و شمار و توپخانه موفور آتش‌بار، به شهر آمده و پانصد عراده [توپ] خرد و بزرگ و قنباره و غیره ادوات سترگ بر عمارات رفیعه مسجد جامع که مشرف بر قلعه بود و بر پشت حوالی‌های دیگر- که در ارتفاع و اشراف برابری به آن می‌نمود- بالا- کشیده بر قلعگیان بست و فرنگیان شعله‌خو و توپچیان نبردجو را به استعمال آلات آتش‌بازی مقرر کرده، در مقام قلعه‌گیری نشست.

چون این خبر به مسامع قدسی‌مجامع خدیو بنده‌پرور رسید، شاه پسند خان میر آخورباشی سرکار خاصه شریفه را با دسته ملازمان تحت او- که در اکثر معارک در میادین پیش‌تاز موکب ظفرقرین می‌باشند- با شجاع الدوله نیشابوری و نجیب الدوله میربخشی مملکت هندوستان و قشونهای همراهی‌شان به کمک یعقوب علی خان و تنبیه کفار ضلالت‌نشان روانه فرمودند. چون از انوب‌شهر تا شاه جهان‌آباد مسافت شصت، هفتاد کروه در میان واقع و کثرت باران و وفور آب در دشت و بیابان به حدی بود که هر ناله تنگ‌ظرف در طغیان و شورش دعوای هم‌چشمی با دریای جیحون و عمان می‌نمود، خوانین مذکور قطع مراحل پرصعوبت به صد محنت و مشقت نموده، به شاه دره دو کروهی شهر در کنار دریا- که مابین شهر شاه جهان‌آباد و ملک دوآب دریا فاصله است- رسیده متوقف گشته و در پی تلاش کشتی و گذر، ساعی و متفحص گردیدند. چون آب جمن در آن اوان در نهایت شورش و طغیان بود و سبّاح خیال در آن لجه پرآشوب دست و بازو به شناوری نمی‌توانست گشود و اشقیای فتنه، کشتی‌ها را که در پای قلعه بسته بود یک‌جا کرده و از معابر دیگر هم هرجا سفینه و زورق یافتند به قید ضبط آورده و از ملاحان- که ساکن به شهر و مجبور دست آن فئه شقاوت‌بهر بودند، التزام گرفته راه عبور

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۱

بالکلیه بر روی مجاهدان موکب منصور بسته بودند، خوانین شجاعت‌آئین خود را بی‌کشتی و معبر به چنین دریای بی‌پا و سراندانختن، ستیزه به ناخدای قضا و معارضه با امواج دریا دانسته، به جایی که نزول داشتند لنگر توقف انداخته، انتظار تسکین شورش دریا و ظهور سیل عبور از درگاه مفتح ابواب السما می‌کشیدند. کفّار بی‌عاقبت در عرض این مدت فرصت یافته سعی بی‌نهایت در افراختن نوایر شقاوت پیش‌گرفته، به ازدیاد مواد استیلا پرداختند و با انداختن قنباره‌های آتش‌فشان و بارش گلوله‌های متواتر مثل قطرات باران، کار بر قلعگیان تنگ ساخته، پیغام فرستادند که اگر قلعه را سمعا و طوعا خالی کرده بدهند، اذیت و اضرار ما به هیچ وجه به آنها نخواهد رسید و اگر اصرار بر قلعه‌داری می‌ورزند، ما قلعه را به قهر و غلبه می‌گیریم. در آن صورت جان و مال همه عرضه نهب و غارت خواهد گردید. یعقوب علی خان چون دید که افواج کمکی درگاه معلی به سبب طغیان دریا به او نمی‌تواند رسید و آذوقه که در قلعه جمع کرده بود، پاره‌ای از آن در عرض مدت مزبور صرف شده و آنچه باقی مانده در صورت امتداد تحصن و قلعه‌داری کفایت به مصارف قلعگیان نخواهد نمود و اشقیا به غرور توپخانه موفور و افواج نامحصور، دست استیلا از آستین زور برآورده، قلعه را مثل نگین انگشتر در میان گرفته حلقه محاصره هر روز تنگ‌تر می‌سازند، عاقبت‌اندیشی را کار فرموده و بر نجات و استخلاص همراهان خود، خصوصا ملازمان اردوی ظفرنشان- که کمال احتیاط در صیانت احوالشان می‌کرد-

تأمل نموده، جواب عاقلانه که نه دلالت بر مغلوبی کند و نه سررشته مصالحه از هم بگسلد گفته، فرستاد.

چون کیفیت خلق خوش و حسن سلوک خان مشار الیه زبان‌زد خاص و عام و در و دیوار شهر از عدالت او لبریز زمزمه ثنا و شکر پادشاه انام بود و سخنان هوش‌افزا در جواب پیغام اشقیا لب به بیان آن گشاد و نیز دلالت بر نهایت فهم و فراست آن جوهرافروز عقل و کیاست می‌نمود، آنها هم استیناف و اتیلاف چنین شخصی متصف به صفات حمیده را غنیمت دانسته، سالک مسلک ملایمت شدند و از در موالفت و رضاجوئی درآمدند. خان منظور نظر به وجوه مذکور اصرار زیاده بر این، مناسب وقت و صلاح احوال ندیده، مخالفان را به سلوکی که دال بر کم‌زوری نباشد، ساکت نموده با تمامی تبعه و لحقه سالما از قلعه برآمده و بر کنار دریای جمن در خانه علی مردان خان نشسته، اول ملازمان اردوی نصرت نیروی معلی را مع اموال و اثقال آنها صحیحا و سالما

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۲

از آب به کشتی‌ها گذرانیده و بعد از چند روز در وقتی که بحر عالم‌نورد موکب فیروز در جوش و دریای بی‌منتهای لشکر ظفر در خروش آمده، سواد قصبه لونی را به ورود عساکر منصور مثل بحر الجور متلاطم و پرشور ساخت و عظمت و شکوه این محیط اعظم لرزه تموّج بر اندام رود جمن انداخت، یعقوب علی خان که در شهر نشسته انتظار وصول موکب نصرت‌شمول می‌کشید، خود را به حکمت و تدبیر عملی از قبضه قدرت مقاهیر برآورده، شرف‌اندوز تلثیم عتبه سپهر تعظیم گردید.

چون در زمان توجه موکب منصور از محالات متعلقه دار السلطنه لاهور به صوب دار الخلافه شاه جهان‌آباد از راه سهارنپور حاجی عطایی خان درّانی بامیزیی و حاجی کریم داد خان درّانی بامیزیی عرض‌بیگی سرکار فیض‌آثار شاهزاده خورشیدکلاه تیمور شاه و زین خان مهمند بخشی دوم سرکار آن والاجاه، به‌جهت تمشیت بعضی امور از رکاب فیروزی‌مآب مرخص و مأمور به توقف شهر ملتان و مملکت پنجاب شده بودند، در آن اوان که بعد از تأدیب کفره فجره مشرح نواح دار الخلافه مزبور به ورود موکب ظفرانتساب به ممالک میان‌دوآب که عبارت از ولایات مابین دریای جمن و گنگ است واقع شده، بعد از انفراغ از مهمات آن الکا چنانچه مجملی از احوال آن سابقا مرقوم قلم حقایق‌بیان گردیده، رایات جهان‌گشا از برای تنبیه دکنیان شقاوت‌گرا به فتح و نصرت مراجعت به صوب شاه جهان‌آباد فرموده، ارقام سعادت‌پیوند به سرافرازی خوانین مذکور شرف اصدار یافت که با افواج همراهی خود وارد سرهند گشته و با صمد خان سردار متفق شده و قطب خان روهیله حاکم پانی‌پت و سون‌پت و نریله را نیز همراه گرفته، به هیات اجتماعی به گنج‌پور رسیده و با نجابت خان کاکری حاکم موضع مذکور اتفاق ورزیده، سنگر مضبوط و مستحکم ترتیب داده و در مقام استقرار و دل‌جمعی توقف گزینند و در این باب به عبد الصمد خان نیز رقم هدایت‌توام عزّ ارتسام پذیرفته، بر منتظر بودن افواج پنج‌آب تأکید اکید رفت که هرگاه کفار نابکار بر وفق مضمون این بیت صدق مشحون.

چو یابند بیشه ز شیران تهی‌سگان را شود فرصت روبهی طغیان دریا و کثرت آبها را مانع عبور مواکب انجم ثواقب تصور نموده، دست تطاول و پای تجاسر دراز کرده به هر طرف می‌گردند، اگر رخت آوارگی به‌سمت گنج‌پوره هم کشند و بر نجابت خان کاکری- که یکی از متشبثان ذیل عواطف شاهی و سدّ راه عبور و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۳

مرور آن سالکان مسلک ضلالت و گمراهی است- خواهند که زورآور شوند، بهادران شجاعت‌نشان عنان تماسک از دست نداده و پا از سنگر بیرون ننهاده اعادی باطل‌آهنگ را به جنگ توپ و تفنگ مندفع سازند و در جنگ صف تعجیل نکرده کار به تعویق اندازند، تا آنکه موکب ظفرکوکب از دریا عبور کند و خس و خاشاک وجود کفره ناپاک را به سیلاب آب شمشیر دهد. صمد خان به مقتضای جلادت یا به استعجال نجابت خان کاکری- که او را به کمک خود می‌طلبید- انتظار ورود خوانین پنجاب نکشیده با قطب خان روهیله روانه گنج‌پوره گردیده در آن‌جا سنگر بسته با جمعیت حاضر الوقت توقف گزید. اشقیا چون دیدند که عساکر گردون‌مآثر پادشاهی از آن طرف بر کنار دریا رسیده قصد عبور از دریا دارند و از طرف پنج‌آب سرکردگان رکاب سعادت‌نصاب

با قشونهای فزون از حساب رو به این صوب می‌آرنـد، می‌بایـد پیش از اجتماع افواج فیروزی‌اعلام، کار گنـج‌پوره به اتمام برسانند و رعب غلبه و زورآوری خود بر خلایق اطراف و جوانب ظاهر گردانند. سـکنه هر موضع و محال، مغلوب هیبت و هراس گشـته از راه اطـاعت درآینـد و در ایصـال محصولاـت و مالیات متوجهی خود تأخیر و تعلل ننماینـد و بعـد از آنکه ملازمان موکب ظفرانتساب و خوانین پنجاب یکجا شود، قوت اهل اسـلام از یکی به هزار می‌رسـد و مقابله با افواج بحرامواج به دشواری می‌کشد. با این اندیشه و تـدبیر، بهـاو شـقاوت‌تخمیر، شمشـیر بهـادر و تانتیا نام مرهته را با فوج گران و سامان شایان پیش فرسـتاده شـروع به اظهار اراده فساد آماده نمود. مشار الیهما بر جناح استعجال خود را به گنج‌پوره رسانیده، نایره جنگ و جدال مستعجل گردانیدند.

صمـد خان پای اسـتقامت به میـدان شـهامت افشـرده مراتب شـجاعت و دلاوری همه روز به ظهور می‌رسانید و هر بار که اشـقیا زور می‌آوردند، به حملات بهادرانه مغلوب ساخته از معرکه پس می‌نشانید، تا وقتی که باهوی شـقاوت‌بهر از تصـرف شهر و تسخیر قلعه مطمئن‌خاطر گشـته و نار و سـنگر و دیوان معتمد خود را به نیابت در شـهر گذاشته به عزم تسخیر گنج‌پوره و سرهند و غیره محالات این‌روی آب جمن روانه گردید و در چند روز بعضی مواضع و امکنه را متصرف شده، با تمامی جمعیت اشرار- که دویست و پنجاه هزار سوار و پیاده بی‌حصـر و شمار بود- خود را به معرکه رسانید و مجاهدان شجاعت‌آئین، نظر به قلت خود و کثرت اعدای بی‌دین نکرده و آیه بشارت سرمایه «مَنْ جاهَدَ فَإِنَّما یُجاهِدُ لِنَفْسِهِ» به زبان تیغ آورده، دست به قتال و سفک دمای ارباب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۴

ضلال گشودند و میدان جنگ و ستیز را به تقدیم لوازم جانبازی و جانسـتانی، نمودار عرصه رستخیز نمودند. آخر به مقتضای تقدیر ملک‌قدیر، مضـمون «یُغْشِـی اللَّیْلَ النَّهارَ»* از غلبه کفار تیره‌روزگار به ظهور رسـید و صـمد خان با جمعی از مجاهدان- که تشنه‌کام حیات جاودان بودند- شـربت شهادت از دم تیغ قضا آشامیده، هم‌پیاله سرمستان نشئه «سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً» گردید و قطب خان نیز- که قطب سـیمای دلیری و تمکین بود- ثبات قـدم به میـدان کافرکشـی ورزیـده و مصـدر ترددات نمایان گردیـده، با چنـدی از همراهان زلال فنا نوشـید. کفار وخیم العاقبت بعد از وقوع این واقعه، قلعه گنج‌پوره را گرفته اسباب و اثاثه صمد خان و قطب خان را بـا تمـامی نقود و اجنـاس و توپخـانه و ذخائر بی‌قیاس- که در میان گنـج‌پوره از مال نجابت خان و اهالی آنجا بود- متصـرف گشـته نجـابت خـان را که همیشه در سـر راه مزاحم و سرشـکن آنهـا و بنـده راسـخ الاعتقـاد درگـاه والا بود، زنـده به‌دست آورده در مقام زاجرات و عقوبات بی‌حد کشـیدند و متقاضـی اموال بی‌حساب گردیدند. خان مشار الیه که به پاس ناموس سپاهیگری خانمان به باد داده بود، متحمل مواخذه بی‌موجب دشمنان شرارت‌آئین نگشته به صرف نقد جان، سرمایه آبرو و زندگی خلود حاصل نمود.

در بیان ظهور خرق عادت از خدیو موید کشورگشا و عبور اردوی کیهان‌پوی والا از دریا

به درگاه خاقان کشورگشاچو گردید معروض این ماجرا
سپه را پی هم روان یکسره‌سوی باکپت کرد از شه دره
پس آنگاه با شوکت و عزّ و شان‌روان گشت خود نیز در آن مکان
قشون را به دریا ز بهر عبورچو بوده است تشخیص معبر ضرور
فکندند در آب افیال رابیینند تا صورت حال را
ز بس بود دریا پر از جزر و مدنمی‌داد در هیچ‌جا آب قد
چو شد شاه را عرض این سرگذشت‌که افیال را آب از سر گذشت
گشوده زبان کرامت‌بیان‌چنین کرد ارشاد با بندگان
کزین مه چو تاریخ شد چارده‌به حکم خدا می‌دهد آب ره

در آن روز افواج نصرت‌اثرنمایند آسان ز دریا گذر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۵ شنیدند چون بندگان این سخن‌ز فرمان‌روای زمین و زمن

تعجب‌کنان در تفکر شدندهمه غرق بحر تحیر شدند

نمودند با یکدیگر گفتگوکه این حکم را کرد شاه از چه رو

هنوز اندر این ملک این داب نیست‌زمان فرورفتن آب نیست

عبور چنین لشکر بی‌عددر این وقت بسیار مشکل بود

مگر موسی از غیب گردد دلیل‌که تا بگذراند از این رود نیل

به هم داشتند این‌چنین قیل و قال‌فرورفته در فکر امر محال

همی‌کرد گوش این سوال و جواب‌جوابی نمی‌داد مالک‌رقاب

که تا روز موعود آمد پدیدز ایام مه چارده دررسید

سحرگه روان شد چو سلطان مهربرای عبور محیط سپهر

شه آبروبخش دریانوال‌نشسته برابرش به عزّ و جلال

چو ابر کرم رو به دریا نمودسوی آب، چشم تعمق گشود

در آن ماهی چند شد آشکارکه بودند بر صورت شکل مار

پی هم نخستین زد از شصت صاف‌بر آن ماهیان تیر خاراشکاف

پس از صید ماهی و بعد از شکاربفرمود کاین جاست جای گذار

به فرمان اشرف شناآوران‌شدند از برای تفحص روان

به جایی که ایما شد از شهریارمشخص نمودند راه گذار

چو معبر عیان شد به اقبال شاه‌ز دریا گذر کرد فیل و سپاه

به آسانی از آب، اردو گذشت‌تو گویی که دریا بدل شد به دشت

چو این کشف بر خلق شد آشکار،ز شاه جهان، خسرو کامکار

به روشن‌ضمیران صافی‌نژاداز این خرق عادت فزود اعتقاد

نمودند از باطن پاک و صاف‌به کشف و کرامات شه اعتراف

قدم در طریق ارادت زدندبه دل طالب حسن خدمت شدند

هنود سیه‌روز هندوستان‌که در تیرگی گشته گم قلب‌شان

چو فرعون و قومش ز خبط و جنون‌شمردند از قسم سحر و فسون

کسی را که ابلیس گمره کنددم از طعن و انکار پاکان زند

ازل تا ابد خوار و گمره بودگرفتار من یضلل اللّه بود

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۶ اگر بیند او معجزات رسول‌گشاید زبان را به حرف فضول

در این عصر، خاقان فرمان‌روابود بر زمین نائب مصطفی

جهان شد چو خورشید از او پر ز نورچه نقصان، نبیند اگر چشم کور؟

خدایا! از این شاه دنیا و دین‌بود تا سپهر زمان و زمین

چراغ هدایت فروزنده داردل اهل اسلام تابنده دار چون خبر عبور موکب منصور از گذر باکپت و نهضت اعلام فتح و نصرت، به

صوب پانی‌پت به باهوی وخیم العاقبت رسید، او نیز از گنج‌پوره برخاسته، روانه سمت پانی‌پت گردید و او پیش از ورود جنود مسعود در آنجا آمده و شهر را پشت سرکرده سنگری وسیع و مستحکم- که سه فرسخ در عرض و سه فرسخ طول آن می‌شد- بسته به مقام تمرّد و کینه‌جویی نشسته، چهار، پنج هزار سوار به رسم قراولی به موضع کهرونده- که چهار کروه از معسکر همایون فاصله داشت- فرستاد و از اردوی معلی نیز قراولان دشمن‌شکار برآمده وارد موضع مذکور شدند و قراولان فریقین را در آنجا با هم اتفاق مقابله افتاد. بسیاری از مقاهیر طعمه تیغ بهادران خون‌آشام گشتند و جمعی زنده اسیر و دستگیر شده و بقیهٔ النکال راه گریز پیموده به سنگر خود مراجعت کردند. غازیان نصرت‌نشان جماعت اسرا را پیش انداخته به اردوی همایون آوردند.

روز دیگر، موکب ظفرپیکر از آنجا حرکت کرده به یک فرسخی پیش آمده نصب رایات اجلال فرمود و همین قسم هر روز مسافت مابین کهرونده را به قدم تأنی پیمود و قراولان طرفین همه روزه با یکدیگر تلاقی گردیده جنگ می‌کردند و غازیان جمعی را کشته و برخی را اسیر کرده می‌آوردند، تا این‌که روز سوم اردوی معلی وارد کهرونده گردید. بالجمله یک روز در کهرونده توقف داشته و روز دیگر رایات عالیات از آنجا برافراشته تا پانی‌پت به سه منزل قطع مسافت کرده، متصل قلعه چهاربرجه- که یک فرسخی معسکر باهوی فتنه‌جو واقع بود- رسید و در طی این منازل هم قراولان مخالف نکبت‌شیم را با قراولان اردوی گردون‌حشم هر روز با یکدیگر مقابله می‌شد و جمعی از کفار طعمه تیغ آبدار غازیان فیروزی‌شعار می‌گشتند و گروهی زنده اسیر سلسله تقدیر شده، می‌آمدند. بعد از ورود به منزل مذکور، خاقان موید و منصور، بنه اردوی همایون را اشاره به نزول در آن منزل فرموده، خود به دولت و اقبال به ترتیب جنود ظفراشتمال پرداخته و میمنه و میسره و قلب و جناح میمنت‌مقرون را آراسته و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۷

صف‌آرای عرصه قتال ساخته با فرّ فریدونی و دبدبه کیکاوسی در تیررس معسکر اعدای فتنه‌پرور رسیده، رایات عظمت و اقتدار بر اوج سپهردوّار افراختند و از هنگامه‌جویی رزم‌سازان و شورانگیزی مبارزان، لرزه خوف و هراس بر اندام جهنم‌مقام باهو و بسواس و رعب هیبت بی‌قیاس در قلوب مرهوب تمامی فتنه‌جویان کالخناس انداختند. بأیّ حال سرداران آن فئه خذلان‌مآل نیز با متجنّده کفر و ضلال دل سخت کرده و دندان به جگر افشرده رو به میدان آورده و پشت به سنگر نموده ایستادند و دست به محاربه و جدال گشادند و زد و خورد عظیم با بهادران دین قویم کرده و بالاخره تاب استقامت نیاورده، مقرون خیبت و خسران خود را به درون سنگر نکبت آشیان کشیدند و خاقان خورشید علم با کوکبه عظمت و حشم، تا وقت شام الویه نصرت‌ارتسام منصوب و مرتفع در آن مقام داشته و به خطف ابصار ارباب ظلام پرداخته، هنگام شب اعلام مراجعت به اردوی کیهان‌بسطت افراخته، خیام گردون‌احتشام را به ورود مسعود درجه بیت الشرف بخشیدند.

روز دیگر که خسرو زرّین افسر مهر پا به رکاب تیزگام سپهر گذاشت، شهریار دین‌پرور با جنود فتح و ظفر، باز سوار خنک فلک پیکر شده و در برابر سنگر اعدای فتنه‌پرور آمده، رایات عظمت و اجلال در عرصه قتال افراختند. مخذولان نیز آلات توپخانه را پیش رو کشیده هنگامه‌ساز مجادله و جنگ به انداختن توپ و تفنگ شدند و از طرف قرین الشرف پادشاه انجم‌سپاه هم توپچیان شعله‌خو و مبارزان رزم‌جو توپهای اژدردهان را بر مفارق آن گروه جهنمیان، شعله‌ریز صاعقه‌بار ساخته، آتش بلا به خرمن وجود نابود آن اشقیا می‌زدند. تا نماز شام، نوایر جنگ با این و تیره و آهنگ مشتعل بود. چون شب سیه‌پرچم، مانند روز زندگانی اعادی شیاطین‌شیم، پرده ظلمت بر شش جهت فروهشت، هنگامه آتش‌بازی و شعله‌افروزی از طرفین فرونشست. اشقیای تیره‌روزگار معاودت به سنگر خود نموده خدیو بی‌همال نیز با کوکبه سطوت و اجلال مراجعت به اردوی ظفرپو فرمود و همین قسم خاقان مهرافسر موافق ضابطه و دستور مقرّر، هر روز متوجه ترتیب افواج منصور و مظفر گردیده و به تیررس معسکر مخالف فتنه‌گر رسیده، انتظار حرکت از طرف آن جماعت بی‌عاقبت می‌کشیدند و پیش‌تازان موکب ظفرکوکب، آن متواریان بیغوله شقاوت را به آوای تفنگ‌های برق‌افشان و تحریک ابروی شمشیر و زبان سنان به میدان می‌طلبیدند. الی ده روز، اردوی ظفراندوز در آن منزل توقف

داشت و همت به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۸

تخریب بنیان استقلال و تقلیل مواد قوت و زور ارباب ظلال می گماشت، تا آن‌که قرا و مزارع اطراف و جوانب همه از آذوقه و علف خالی شد و حبه‌ای از غله و پر کاه از علیق در آن مواضع نماند. موکب ظفرکوکب از آنجا حرکت کرده به‌طرف شمالی معسکر مخالف در کنار دهی- که نخلستان خرما داشت- نزول اجلال فرمود و توپچیان جلادت‌نشان توپهای اژدردهان دردهی ویران آن مکان برده و به جاهای مناسب نصب کرده، شروع به بارش گلوله‌های صاعقه‌سان بر سر دشمنان نمودند. تا یک ماه آنجا نیز محل اتراق اردوی فیروزی‌نشان بود و ریاح عاصف آوای توپهای آتش‌دم تاروپود هستی اعدای عنکبوت‌شیم را هر لحظه و هر دم خرق و حرق می‌نمود؛ و در زمان توقف موکب مسعود در این منزل ظفرنمود، به عرض اشرف رسید که جمعی کثیری از متجنّده اردوی مخالف از برای تحصیل آذوقه و علف از سنگر خود برآمده به‌طرف جنوب می‌روند؛ لهذا اللّه یار خان ایشک آقاسی‌باشی دیوان اعلی و سید رحمت خان توخی و انزل خان ناظر را- که در آن اوان به خدمت والا حاضر بودند- از درگاه معلی مرخص و روانه فرمودند که به سر وقت آن مخاذیل وجب التذلیل رسیده، هرقدر از ایشان که دچار مجاهدان نصرت‌شعار شوند، طمعه تیغ بی‌زنهار و اسیر سلاسل ادبار ساخته، معاودت به اردوی ظفرآثار نمایند. باهوی ابلیس کردار از ترخیص خوانین نصرت‌شعار خبردار شده جمعی از کفار به قوت و عدت بسیار به سر راه غازیان دشمن‌شکار فرستاد، تا آنها را مشغول به جنگ ساخته فرصت پیش‌رفتن ندهند و متجنّده متعنّده که از برای آذوقه و علف می‌روند، از چنگ بهادران مریخ‌آهنگ سالما بدر رفته، باز به مقر و مقام خود رسند. چون این خبر به انهای قراولان معروض واقفان عتبه سپهربنیان گردید، حکم قضاتوأم در خصوص تنبیه اعادی نکبت‌نشان و تأدیب مخالفین ضلالت‌توأمان و استیصال متمرّدین و مفسدین شقاوت‌تخمیر، به شاه ولی خان وزیر و غیره خوانین بهادر شیرگیر صادر شد که با افواج همراهی خود سوار شده و بر سر آن گروه شقاوت‌پژوه رفته نگذارند که طایفه کفار بی‌عاقبت متعاقب بندگان درگاه سپهراشتباه روند و سد راه بهادران و مزاحم قتل و اسر مخالفان شوند. شاه ولی خان وزیر به موجب حکم والا روانه سمت مقصد شده، نزدیک به تپه مشهور به زکی خان رسیده بود که باهوی شرارت‌تخمیر با جمع غفیر و انبوه کثیر خود از سنگر برآمده طرح جنگ انداخت و رایات جرأت به میدان کینه‌خواهی و جلادت افراخت. منهیان صبااستعجال به عرض

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۴۹

خدیو بی‌همال رسانیدند و آن حضرت چنین روزی را از خدا می‌خواستند که کافر فاجر از گوشه تواری برآمده رو به میدان آرد و ضرب دست غازیان تهتمن‌توان خورده، جان به قابض ارواح و تن به خاک هلاک سپارد. به مجرد اصغای این خبر، بر مرکب گردون‌خرام سوار و متوجه عرصه کارزار گشته، با کوکبه عظمت و جاه در سایه اشجاری که نزدیک به حربگاه بود، ایستاده و شاه‌پسند خان میر آخورباشی را از پای‌رکاب فلک‌فرسا به کمک شاه ولی خان فرستاده نظر توجه به تماشای سعی و تردد مجاهدان اسلام و کشش و کوشش کفّار تیره‌انجام گماشته و سمند برق‌آهنگ شعله‌کردار- که به قصد خرمن‌سوزی حیات اعدا مثل رعد در خروش و عرق غیرت از هر عرق حمیت او در جوش بود- موافق قانون ریاست در مقام تسکین و استقامت داشتند. الحاصل محاربه حیرت‌افزایی که فلک پیر با هزاران چشم در نظاره آن حیران و سپاهدار انجم از مشاهده‌اش انگشت تحیر به دهان داشت، تا یک ساعت از شب گذشته در میان و از نعره تکاوران گیتی‌نورد و شور و غوغای مردان میدان نبرد، زلزله در زمین و غلغله در آسمان بود و شاه ولی خان به پشت‌گرمی خاقان مظفرلوا جمعی کثیر از مقاهیر را طعمه شمشیر برق‌نظیر گردانیده و بنای وجود ناپاک بسیار از کفار را به آب افنا و اعدام رسانیده، عرصه رزم را گلزار ازهار فتح و ظفر و لاله‌ستان از خون اعدای فتنه‌پرور ساخت. آخر الامر گروه شقاوت‌پژوه تاب مقاومت نیاورده رو به هزیمت نهادند و در گریختن و ذهاب از بس سراسیمگی و اضطراب به سر و روی همدیگر می‌افتادند.

پادشاه روشن‌دل باطن‌آگاه- که ضمیر الهام پذیرش همه وقت مقرون به واردات غیبی است- تا سنگر، صلاح در تعاقب ندانسته قدغن فرمودند که احدی از مردم قشون نصرت‌نمون متعاقب اشقیای طالع‌نگون نرود، مبادا که آن طایفه ضاله، غدری اندیشیده و از راه مکر و فریب خود را پس‌کشیده باشند تا بهادران جنگ‌جو را به این بهانه بر روی آتش‌خانه برده، عنان توسن ادبار بازگردانند و چشم‌زخمی به غازیان تهورنشان رسانند.

القصه بعد از فرار و انهزام کفره نافرجام، شاه کواکب‌حشم گردون‌غلام، عنان اشهب زرین‌لجام، منعطف به اردوی انجم‌احتشام ساخته، دولت‌خانه سعادت آشیانه را مانند ماه شب چهارده که روشنی‌بخش زوایای آفاق و نورافزای قصر نه رواق گردد، به ورود میمنت‌آمود مهبط انوار عزّ و شرف فرمودند. اللّه یار خان ایشک‌آقاسی‌باشی و سید رحمت خان توخی و انزل خان ناظر که مأمور به تعاقب محمل‌کشان وادی ادبار و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۰

کاروانیان بادیه نخوت و پندار گردیده بلامانع و مزاحم بر سر آنها رسیده و بسیار از آن جماعت بی‌عاقبت را عرضه تیغ بی‌دریغ ساخته و بر خاک هلاک انداخته با غنایم موفور و اموال و اسباب غیرمحصور، مراجعت به اردوی منصور کرده بودند، شرف‌اندوز خدمت اشرف و به شمول عواطف و الطاف خسروی معزز و مشرف گشتند و در همان شب که فریقین دست از حرب و پا از مضمار طعن و ضرب کشیده غازیان مظفرلوا چون کواکب سعد با لوامع انوار فتح، پرتو ورود به منزل مسعود انداختند و کفار سیه‌روزگار با ظلمت نکبت و ادبار رجعت نموده اماکن نحوست‌آمود خود را مطرح رخت ناکامی می‌ساختند، ابراهیم خان کاردی- که یکی از اعاظم سرخیلان لشکر اعادی بود- از باهو داوطلب زدن شبخون و گرفتن توپخانه همایون شده، مستدعی یورش و ریزش بر اردوی ظفرپو گردیده، ده دوازده هزار سوار مردانه و دلاور از لشکر کفار شقاوت‌پرور انتخاب نموده همراه گرفته، اول به‌طرف احمد خان بنگش رفته و مردم او را غافل یافته جمعی از مستحفظان توپخانه مشار الیه را قتیل و جریح ساخته، چند عراده توپ و جزایر از آنها به دست آورده پیش انداخته بر سر دوندیا خان و حافظ رحمت خان هجوم‌آور شدند. چون روهیله از آنها خبردار و قایم به مقام تیقظ و استقرار بودند، دست به مدافعه گشودند و به سردادن تفنگهای آتشبار و بانهای شهاب‌آثار، مضمون «وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّیاطِینِ» ظاهر و آشکار نمودند. در وقتی که طرفین در عین شدت با یکدیگر به ستیز و آویز مشغول بودند و نزدیک بود سعی و تلاش جماعت روهیله بی‌اثر گردد، که مقارن آن دلیران عدوافگن و بهادران دشمن‌شکن از اردوی خاقان زمین و زمن، پیاده و دست به شمشیر برآمده و از جوی تیغ آبدار، آب بر آتش آن فتنه زده و مخالفان شقاوت‌بنیان را مرحله‌پیمای وادی هزیمت و خواری ساخته و از توپخانه تا سنگرشان به تعاقب پرداخته و قریب سه هزار کس ایشان را به خاک هلاک انداخته و دوازده بیرق و اسپ و اسلحه بسیار به‌دست آورده و توپهایی که از احمد خان گرفته می‌بردند، برگردانیده و باز به سنگر خان مشار الیه رسانیده، مانند نجوم سعادت‌اقتران که طی دوایر و بروج مشیده آسمان، به حکم خالق کون و مکان و محو آثار ظلمات و نحوسات از جهان نموده رو به منازل خود آورند، افروخته‌جبین و افراخته‌لوا به در دولت‌سرای فلک‌اعتلای بدرانوار سپهر کامکاری و آفتاب عالم‌افروز اوج خلافت و تاجداری، جبهه‌فرسا گردیده مورد انظار عنایات والا و الطاف بلانهایات علیا شدند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۱

روز دیگر موکب معلی از آنجا حرکت فرموده به یک کروهی همان مکان- که نزدیک‌تر به سنگر اعدای مخالفت بنیان بود- نصب اعلام آسمان‌سا نمود و چند روز در آن منزل دل‌افروز توقف داشته و راه صادر و وارد از همه طرف به معسکر معاندان فتنه‌پرور بسته بودند. بعد از چند روز، از آن مکان میمنت‌نشان نیز به موضعی که آن هم به مسافت یک کروه و لایق نزول موکب گردون‌شکوه بود نقل فرموده، اعلام نصرت‌ارتسام مرتفع و منصوب در آن مقام ساختند و در ایام توقف در آن منازل فردوس‌مماثل نیز همه‌روزه موافق ضابطه و معمول با جنود نصرت‌شمول خود به دولت و اقبال سوار سمند شوکت و اجلال گردیده و نزدیک به معسکر اشقیای

فتنه‌گرای سیه‌سیما رسیده، شعشعه آفتاب سطوت و قهر بر مفارق اشقیای شقاوت‌بهر می‌انداختند و افواج قاهره را دسته‌دسته به تاخت‌وتاز مواضع و مراتع آن حدود روانه فرموده، به تقلیل مواد استقامت اعادی بی‌عاقبت می‌پرداختند.

چون مدت توقف آن مقام به تمادی ایام کشید و آذوقه و علف بالکلیه از آن ناحیه معدوم و مفقود گردید، تا ده دوازده فرسخ، نشان از آبادی و برابر پرکاهی سبزه در صحاری و بوادی نماند و به عرض اشرف رسید که راه شاه جهان‌آباد بر سنگر ارباب عناد مسدود نیست؛ زر نقد و اجناس مأکول به وفور از شهر مزبور به جماعه مقهور می‌رسد.

بنابر آن از منزل مزبور نیز نهضت فرموده، به موضعی که مابین سنگر اعدای شقاوت‌بنیاد و راه شاه جهان‌آباد واقع بود، رایات عظمت و اجلال برافراختند و به سدّ طرق وصول آذوقه، دایره حیات بر آن فئه بی‌عاقبت نکبت‌سمات تنگ ساختند. در همان اوقات معروض ملازمان درگاه آسمان‌جاه گردید که کوبند نام کافر، خزانه و افراز مالیات صوبه مالوه و اکبرآباد از برای باهو آورده و به نار و شنکر- که حاکم شهر و حارس قلعه شاه جهان‌آباد است- سپرده و خود با جمعیت موفور به‌طرف ملک روهیله رفته می‌خواهد دست غارت به اماکن و مساکن آن جماعت گشاید و در میان ملک دوآب سائر و دائر بوده، راه ورود آذوقه به اردوی همایون مسدود نماید. لهذا از برای تنبیه آن کافر تبه‌اندیش، حاج نواب خان قوللر آقاسی سرکار خاصه شریفه و حاجی عطایی خان درّانی بامیزیی و حاجی کریم داد خان درّانی بامیزیی و حسن خان درّانی الیکوزیی را از درگاه معلی روانه ساختند. خوانین کفرشکن از دریای جمن عبور کرده به مکان معروف که دوازده کروه از شاه جهان‌آباد فاصله داشت رسیده، مانند ابر صاعقه‌بار- که ناگاه از اقطار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۲

سپهردوار نمودار گردد- وارد سرمنزل اشقیا گردیده، به ژاله‌ریزی گلوله‌های تفنگ شروع به تخریب اساس هستی آن گروه باطل‌آهنگ نمودند. کوبند شقاوت‌پیوند- که متهور جلادت‌خو و از رؤسای مشاهیر کفار فتنه‌جو بود- به مقتضای وفور جهل، یا زور سرپنجه اجل- که در آن وقت گریبان‌گیر آن اسیر دام تشویر گشت- پای مصابرت در عرصه مبارزت افشرده و دست جرأت از آستین جلادت برآورده، به مقابله غازیان هزبر صولت و بهادران بهرام‌سطوت پرداخت و نایره قتال و جدال با دلیران غضنفر خصال مشتعل ساخت. حرکات متهورانه از کوبند و کفار همراهان آن عداوت‌پیوند در مضمار کارزار به ظهور می‌رسید و کوششهای دلیرانه در جان‌سپاری از آنها به وقوع می‌انجامید که ترک معارک دیده فلک را باعث استعجاب بود و هرکس در آن وقت آن معرکه هوش‌ربا را مشاهده می‌نمود، زبان به تلاوت آیه صدق‌پیرایه «إِنَّ هذا لَشَیْءٌ عُجابٌ» می‌گشود و صواعق قهر و بلا از بوارق تفنگهای رعدمانند، برق خرمن‌سوز متصل بر سر اعدای تیره‌روز می‌افتاد و ضرب تیغ و طعن سنان جان‌ستان مجاهدان، شکاف زخمهای نمایان راه پریدن ارواح از قفس اشباح بر روی آن گرفتاران دام ادبار می‌گشاد. حاجی نواب خان در عین آن هنگامه قیامت‌نشان، توسن برق‌جولان را آتش عنان نموده، دود از نهاد بنیاد آن کفره شقاوت‌نژاد برمی‌آورد و به هر جانب که حمله می‌برد، خاک وجود ظلمت‌آمود آن گروه را به باد فنا و هلاک می‌سپرد و خوانین دیگر نیز به تقدیم لوازم جنگ‌جویی و کافرکشی پرداخته، داستانهای رستم دستان را از صفحات خواطر خلایق دوران منسوخ ساخته، کارنامه شجاعت و مردانگی خود را بر طاق بلند آسمان گذاشتند و علم نام‌آوری و دلاوری در عرصه روزگار بر اوج اشتهار افراشتند. بعد از کشش و کوشش بسیار- که مجملی از آن بر زبان خامه حقایق‌نگار گذشت- و منعدم و منهلک ساختن جمعی کثیر از کفار- که محاسب وهم و قیاس، متصدی شمار آن نتواند گشت- سر فتنه‌پرور کوبند جهنم‌مقر را از تن پر فتن آن جدا ساخته با سه هزار سوار دیگر از کفار نابکار- که در آن معرکه جان‌ستان، قدم به قدم آن ره‌سپر وادی خذلان از شهربند هستی برآمده رو به ملک عدم نهاده بودند- بر دار سنان برق لمعان افراخته و اموال موفور و غنایم و اسرای نامحصور- که در آن روز فیروز نصیب غازیان نصرت‌نشان گردیده بود- برداشته و رایات مراجعت به قصد تقبیل عتبه فلک‌منزلت افراشته، در کمال خوشحالی و سرور وارد اردوی منصور گشتند. حاجی نواب خان و دیگر

سرکردگان، شرف‌اندوز

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۳

عطای خلاع خورشید التماع و بهره انواع احسان و اصطناع از بارگاه سپهراشتباه عرش‌ارتفاع شدند و هم در آن زمان کشمیر خان درّانی ایچکزیی- که مدتی از نظر الطاف خدیو کیهان افتاده بود- در این ولا پرتوی از آفتاب ذره‌پرور خدیو مهرافسر بر شبستان احوالش تافت و مشار الیه به سرکردگی جمعی از پیادگان همراهی توپخانه سرافرازی یافت.

در بیان سبب استیصال باهوی فتنه‌پرور در میان سنگر و مشوره‌نمودن او با رؤسای لشکر در باب جنگ میدان صاحب قران ممالک‌ستان و اتفاق نمودن تمامی آن کفرکیشان بر عقیده و رأی او و ظهور صورت مشوره آن جماعت روسیاه بر مرآت باطن الهام مواطن پادشاه دین‌پناه

در ظرف زمان آن مدت که باهوی بی‌عاقبت، رخت نکبت به سواد پانی‌پت انداخته، به طرح سنگر پرداخته بود، غله و غیره آذوقه از طرف آلاجات زمیندار سرهند و رؤسای بلوچیه سکنه بهادرگر و ناروشنگر، حاکم شهر شاه جهان‌آباد، به معسکر آن بانی مبانی فتنه و فساد رسیده، بر مواد قوت استقامت آن جماعت کثیر الشقاوت می‌افزود. چون این خبر معروض خدمت خاقان بحر و بر گردید، جمعی از افواج منصور، به سدّ طرق و شوارع مزبور مأمور گشتند که راه صادر و وارد به لشکر مخالف گرفته، نگذارند که از هیچ طرف حبه‌ای از غلّه و پرکاهی از علف داخل معسکر آن شقی مستوجب التلف شود و در عرض تمادی این ایام، خود نیز به دولت با مواکب کواکب احتشام، چنانچه پیش از این رقمزد کلک حقایق ارتسام گردیده، هر روز مثل آفتاب جهانافروز سوار یکران فتح و نصرت شده و به نزدیکی معسکر آن کفره فتنه‌پرور پرتوافکن کوکبه صولت گشته، از لمعات تیغ و سنان غازیان جنگ‌جو به خطف ابصار آن جماعه مفسده‌خو می‌پرداختند و عساکر فیروزی‌مآثر به موجب فرمان قضا جریان شهریار گیتی‌ستان، همه روز اطراف و جوانب سنگر کفار کینه‌اندوز را تاخته و مواضع و موانع دور و نزدیک معسکر نکبت‌اثر ایشان را خراب و محروق ساخته، می‌آمدند. چون اثری از آبادی در گرد و پیش و نشانی از آذوقه و هیمه و کاه و علف در قرّا و مزارع قریبه و بعیده معسکر مخاذیل ضلالت‌کیش نماند، اردوی ظفرنیروی معلی از جایی که بود کوچ نموده به موضعی که مشهور به قلعه چهاربرجه و مابین راه شاه جهان‌آباد و سنگر اشقیای پرعناد واقع بود، ورود مسعود

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۴

فرمود و راه آمدوشد قوافل و تجار و متردّدین شاه جهان‌آباد بالکلیه بر روی مخالفین شقاوت‌بنیاد مسدود نمود.

قلت آذوقه در میان آن جماعت به حدی انجامید که هنگام روز قرص خورشید را گرده نان گرم تصور کرده، کباب‌وار به آتش بی‌قراری می‌سوختند و زمان شب به طمع دانه، رو به آسمان نموده نظر به خوشه پروین می‌دوختند و به جای مأکول، غیر از جراحات سیوف و سنان مسلول غازیان فیروزی‌شمول، چیزی نصیب خوان قسمت آن گروه مخذول نبود و جز گلوله توپ و تفنگ، گره آرزوی قوت از دل آن فرقه بی‌نام و ننگ نمی‌گشود و لهذا باهوی فتنه‌جو- که غول بیابان ضلالت و غراب البین وادی جهالت بود- خود را در تنگنای زبونی دیده و سرکردگان همراهی خود را طلبیده، بسط بساط مشورت نموده گفت که راه ورود آذوقه از چهار طرف مسدود و سرمایه استقامت بالکلیه مفقود گشته، اگر چند روز دیگر توقف در این مقر واقع شود، حال به نهایت صعوبت و اختلال می‌کشد و مردم از فقدان قوت، بی‌جنگ روانه ملک عدم می‌شوند. صلاح آن است که سنگر پانی‌پت را گذاشته، به مقابله موکب ظفرموکب پردازیم و طرح جنگ به‌طور فرنگ بیندازیم. اگر کاری از پیش بردیم، به جایی که اردوی ظفرشمول شرف نزول دارد، فرود آییم، و الّا لشکر خود را به ترتیبی که قرار داده‌ایم، مرتب داشته و به خودداری پرداخته، با بنه و بار، روانه سمت شاه جهان‌آباد شویم که در آنجا غله و علف فروان و تدارک ضیق احوال آسان خواهد شد.

ز کارآگاهان جست تدبیر کارکه ای شیرمردان مردم‌شکار!

فلک ترک مهر و وفا کرده استعدوی عجب رو به ما کرده است

در این حیطه بودن ملال من استهمانا که سنگر وبال من است

بود مرد را تیغ و باز و حصارگر آهن بود حصن، ناید به کار

ز سنگر شود کار بر مرد تنگ‌که در کوچه جنگ است و بازار جنگ

فلک دارد از نام آن مرد ننگ‌که باشد گریزان ز میدان جنگ

ندانم که در پرده تقدیر چیست‌شما را در این کار تدبیر چیست

چو فردا کشد تیغ کین آفتاب‌به این عزم آریم پا در رکاب

ببینیم تا بخت همراه کیست‌همای سعادت هواخواه کیست حضار مجلس نکبت‌آثار، همگی بر رأی او متفق و به این مشوره و صواب‌دید مستوثق

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۵

شده، گفتند که فردا از این موضع حرکت نموده امر معهوده از قوه به فعل باید آورد و راه استخلاص از این مهلکه پرتهلکه پیدا باید کرد.

بگفتند سر لشکران سپاه‌که ای سایه‌ات جان ما را پناه!

به مردی اگر جان سپارد کسی،به از زیستن در زبونی بسی

نمی‌باید اندیشه کرد از اجل‌که هرگز نمیرد کسی بی‌اجل

چه خوش گفت رستم ز روی شگفت‌که نتوان شب گور در خانه خفت

بر این یافت تدبیر مایان قرارکه جوییم فردا ره کارزار از آنجا که ضمیر کرامت‌تخمیر خدیو آفاق‌گیر، همیشه ملهم به الهامات ربانی و مقتبس انوار فیوضات سبحانی است، مشوره‌ای که کفار سیه‌روزگار در میان خود اندیشیدند و اتفاق بر آن ورزیدند، پیش از سنوح سانحه در آئینه رأی خورشیدانجلا منکشف و چهره‌نمای گردیده، همان شب که صبح آن حرکت از آن فرقه بی‌عاقبت به ظهور رسید، به فتح اللّه خان سدوزیی- که انیس اوقات بزم و مونس هنگامه حرب و رزم است- و ملّا ادریس خان قاضی معسکر نصرت‌نشان- که درجه تقرب و محرمیت خاص در خدمت سلطان سلاطین جهان و در علو فطرت و کمال فهم و دانش، رتبه تفوق بر دانشوران زمان دارد- اعلام بخشیده، فرمودند که فردا سرکردگان کفار با کل حزب ادبار رو به عرصه کارزار خواهند آورد و جنگ عظیم به وقوع خواهد پیوست و از غبارانگیزی میدان رزم هنگامه ابر بلا در زمین و زمان نقش خواهد بست و بعد از زد و خورد بسیار، از بارقه شمشیر غازیان نصرت‌شعار برق در خرمن جمعیت آن فئه نگونسار خواهد افتاد و بسواس فتنه‌پرور، محروق صاعقه بلا و نشانه تیر قضا شده، هیزم نار جهنم و اتباع و اعوانش با بسیاری از لشکریان او طعمه تیغ آتش‌دم کشته، رو به مقر سقر خواهند نهاد.

چون سخن کامل‌عیار حضرت قدرقدرت به محک امتحان رسیده و انوار صدق آن، باصره‌افروز دیده‌وران پاک‌اعتقاد گردیده که آنچه بر زبان الهام‌بیان آن حضرت می‌گذرد، ترجمه اسرار غیب و کشف رموز لاریب است، مستمعان ارشاد کرامت‌بنیاد متیقن صدق مقال و منتظر وقوع احوال و در پی تهیه و تدارک اسباب جدال شدند.

نمودند اندیشه جنگ‌آوران‌که چون بردمد صبح از آسمان،

ببینیم تا کافر تیره‌بخت‌چگونه کشد سوی میدان رخت

به فرمان شه هست ما را یقین‌که مقتول خواهد شدن آن لعین

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۶

بعد از انقضای مجلس دانش‌افروز، خاقان ممالک‌ستان بخت‌فیروز متوجه حرم محترم گردیده شبستان استراحت را بیت الشرف آفتاب یمن و سعادت فرمودند و اهالی و اعیان دولت نیز هریک به خیام خود رفته، پهلوی راحت و بستر آسایش و آرام گرم نمودند.

در بیان صف‌آراستن خدیو زمان و شهریار دوران، شاه درّ دران آفاق‌ستان به عزم رزم کفره ضلالت‌بنیان

چون یکه‌تاز عرصه افلاک با عارض افروخته و چهره تابناک، خفتان لعل‌رنگ از شفق پوشیده و صمصام ظلمت‌سوز شعاع از نیام افق برکشیده، لشکر کافرکیش ظلام را انهزام داد و سیاهی فوج شب مانند اعلام متجنّده دکن از شعشعه موکب نهار پریشان گشته، رو به تواری نهاد، خاقان گیتی‌ستان از حرم محترم برآمده، فتح در رکاب و ظفر هم‌عنان، سوار یکران برق جولان گشته متوجه عرصه دشمن شکاری و رایت‌افراز میدان کامکاری شدند.

خدیو زمان، خسرو روم و زنگ‌برآمد بر آهنگ میدان جنگ

درآورد پا در رکاب ستورچو نور درخشنده بالای طور

ظفر همعنان، دولتش همرکاب‌جمالش مه و طلعتش آفتاب

روان شد ز اردوی نصرت‌شعاربه دستور هر روز بااقتدار

فروزان رخش بر سمند مرادبرافروخته آتش از تندباد

به گرمی چو برق و به تمکین چو کوه‌به مانند رستم سراپا شکوه

وزیر و امیران عالی‌مکان‌همه در رکاب سعادت، روان

یمین و یسارش هجوم سپاه‌چو خیل کواکب بر اطرف ماه

ز نعل ستوران گردون‌مثال‌عیان بر زمین صد هزاران هلال

صف پردلان همچو کوه از شکوه‌ز شوکت زده تیغ بر فرق کوه

شده کوه آهن روان همچو میغ‌چه میغی که برقش سنان بود و تیغ

میان زمین و فلک از غبارجهانی دگر شد ز نو آشکار در همان اثنا خبر رسید که کافر فاجر با حشر و غوغای شدید، از جای خود حرکت کرده از صولت غازیان نصرت‌اساس مغلوب خوف و هراس گشته، اراده فرار به‌سمت موطن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۷

ادبار دارد و بعضی معروض داشتند که از ضیق محاصره برآمده، خود را به‌سمت شاه جهان‌آباد می‌کشد و پاره‌ای به عرض رسانیدند که به عزم جنگ با بهادران بهرام‌آهنگ، غبارانگیز میدان ستیز گردیده، رو به موکب ظفرکوکب می‌آید. خاقان مظفرلوا ورود این خبر بشارت‌انتما را از تائیدات حضرت آفریدگار و قوت بخت مددکار خود دانسته، متوجه ترتیب لشکر اقبال و ترتیب صفوف میدان قتال گشته، قول همایون را به شاهزاده فریدون‌دستگاه، تیمور شاه تفویض نموده و جمعی از خوانین و امرای شجاعت‌آئین و غازیان فیروزی‌قرین درّانی را مستظل ظلال جناح همالوای فرخنده‌فال آن فرازنده رایات اجلال فرمودند و بعد از آن فرمان قضا جریان خطاب به عبد الرحمان خان توپچی‌باشی شرف لمعان یافت که توپخانه شعله‌بار صاعقه‌کردار را به دیهی که واقع به میان عرصه مصاف است، کشیده و توپهای رعدخروش اژدردهان را بر سر راه اعادی شقاوت‌گرا چیده مهیای آتش‌افروزی و دشمن‌سوزی داشته باشد و برای مزید استحکام این سد سدید، پیاده‌های همراهی برخوردار خان را به جانب دست راست و پیاده‌های تحت شاه ولی خان وزیر را به‌طرف دست چپ توپخانه قیامت‌نشانه گماشته، مقرر نمودند که هر دسته مهیا و آماده به

جای خود ایستاده و کمر عقیدت بر میان جان محکم بسته، مستعد لوازم جانفشانی و سرگرم طریق جان‌ستانی باشند و پس از آن مقرر شد که شاه ولی خان وزیر با قشون ظفرنمون تحت خویش عقب توپخانه صف‌آرا بوده، به تقویت‌افزایی مبارزان آتش‌خو و معاونت و امداد بهادران جنگ‌جو پردازد و دانش خان زنبورکچی‌باشی سرکار خاصه شریفه، با زنبورکهای سرکاری به همراهی خان معظم الیه مأمور شد که به‌طرف دست چپ آن رایت‌افراز عرصه کارزار حاضر بوده، هر گاه اشقیای خسران‌مآل رو به میدان آورده نایره‌افروز جدال شوند، به ریزش گلوله‌های صاعقه‌آثار زنبورک، ابر بلا- را بر سر حزب کفار ژاله‌بار ساخته، بنای وجود بی‌سود آن گروه عصیان‌پژوه را به خاک برابر سازد؛ و بعد از تأسیس این اساس نصرت‌اقتباس، در جانب میمنه حافظ رحمت خان و دندیا خان و احمد خان بنگش و فیض اللّه خان بریجی را با افواج روهیله و اللّه یار خان ایشک آقاسی‌باشی دیوان اعلی را با عمله در دولتخانه سعادت‌آشیانه- که هریک از ایشان بهادر پلنگ‌صولت و دلاور تهمتن‌هیبت است- محل استقرار بخشیده، نصب اعلام فیروزی ارتسام فرمودند و به‌سمت میسره شجاع الدوله صوبه‌دار اوده و نجیب الدوله میر بخشی هندوستان را با افواج نمایان به امر استقامت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۸

سرافراز گردانیده، شاه پسند خان میر آخورباشی را به کمک نجیب خان تعیین نمودند و خان جان خان سردار را نیز مؤید به استظهار شجاع الدوله مأمور ساخته، مقرر فرمودند که شاه پسند خان و خان جان خان پشت سر نجیب الدوله و شجاع الدوله را داشته باشند و هرگاه جنگ بدان طرف رو دهد، خوانین مزبور بدون اذن مجدد مبادرت به قتال نکنند و عرصه مابین مکان قیام شاه ولی خان وزیر و موکب شاهزاده خورشیدلوا را جولانگاه توسن ممالک‌پیرا مقرر نموده، مثل آفتاب جهانتاب پرتو، نظر توجه به هر طرف انداخته و نگاه خورشید التماع را دوربین عرصه مصاف ساخته، قاضی ملّا ادریس خان پیش‌نماز و جمعی از خوانین با شقول- که همیشه در معارک سعادت‌اندوز رکاب مبارک می‌باشند- تماشای آئین افواج و نظاره شکوه آن بحرامواج می‌فرمودند.

به فرمان فرمانده روزگاربستند سدّ یلان هر کنار

ز دستور دانای عالی‌وقارچو شد پشت جیش ظفراستوار،

ز دیگر خوانین نصرت‌شعاربیاراست خاقان یمن و یسار

ستاد از عقب شاه رستم مصاف‌که هست از قفای جهان کوه قاف

سوار و پیاده در آن عرصه‌گاه‌چو صف‌های شطرنج در پیشگاه

برآمد غریو از خم هفت‌جوش‌خم روی شد آسمان از خروش

ز سم ستوران هوا گردناک‌فلک ریخت در چشم کفار، خاک

سم بادپایان زمین‌سای شدز بس آتش فتنه برپای شد

در بیان تیب‌آرایی باهوی فتنه‌جوی وخامت‌مآل، به عزم حرب و جدال غازیان مویّد دشمن‌مال

باهوی فتنه‌جو نیز که به آهنگ ستیز و آویز سوار شده بود و متجنّده او از پیاده و سوار متجاوز از هفتصد هزار می‌شد، به تقسیم افواج پرداخته، جنکو و ملهار را با توپخانه بسیار و انبوهی از سپاه جلادت‌آثار، به‌طرف دست راست مقرر ساخته و ابراهیم خان کاردی و تانتیا و انتامان کیسر را با آتش‌خانه صاعقه‌بار و فوج سنگین جرّار، به‌سمت دست چپ گماشته و تمامی بنه و بار را با سی هزار سوار مسلح و مکمل خونخوار، به سرکردگی داماجی، صوبه‌دار گجرات، به رسم چنداولی و محافظت بنه اردوی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۵۹

ضلالت‌کیش، در پشت سر خویش بازداشته و خود همراه بسواس اشرّ الناس و سپاه فزون از قیاس- که همه منتخب و چیده و مردان

دلاور و جنگ‌دیده بودند و در نیزه‌گزاری دعوی برابری با سماک رامح و در شمشیربازی غرور هم‌دستی با سعد ذابح می‌نمودند- در قلب لشکر فتنه‌پرور قرار گرفته و پیادگان تفنگچی را که فوج انجم در برابر آن کم‌شمار و توپخانه متکاثر و سنگینی که گاو زمین از کشیدن آن در آزار بود، پیش روی جنود ظلمت‌نمود ساخته و طرح جنگ به‌طور فرنگ انداخته، قدم به قدم زنبورک‌افگنان و شلیک‌کنان، طی مسافت میدان و قطع رشته تعلق از جان نموده، رو به سوی لشکر ظفرمقرون و اردوی نصرت‌نیروی همایون نهاد.

از آن سوی بسواس و باهو بهمز سنگر نهادند بیرون قدم
بیاراستند از پی رزم و جنگ‌هزاران صف از اژدها و نهنگ
به سر خود آهن همه کینه‌کوش‌بمانند دریا که آید به جوش
همه موج آن تیغ زهراب‌دارحبابش چو پیکان خاراگذار
سر و سینه از کینه جوشان همه‌چو گرداب قلزم خروشان همه
همه مثل اژدر بلای سیاه‌به سر خاک ادبار و گم گشته راه
چو تیغ و سنان فتنه در سر همه‌سیاهان سیاهی لشکر همه
همه اژدها پیکر و شیرگیرز رخسار و قامت منار چو قیر

در بیان آغاز شدن ولوله فتنه و غلغله آشوب در عرصه جنگ به‌طور فرنگ

اژدهای آتش‌فشان ضرب زنگ و بادلیچ و توپ مخالف تیره‌روز، مثل دیو آتش‌بازی مهیای سوختن و فنا گردیده، چون به محازات توپخانه سرکار والا رسید، توپچیان شرارت‌نشان خود را اشاره به گشاد دادن توپهای رعدخروش نمود. آن شعله‌افروزان میدان‌کین- که انتخاب دوده ذریات شیاطین بودند- شروع به سر دادن توپهای صاعقه‌آوا کرده زلزله در ساحت غبرا و ولوله در نه گنبد خضرا انداختند. بوارق جهانسوز از دهان آن اژدهای آتش‌فشان، دمبدم سرمی‌کشید و ابر بلا از دود باروت متصاعد گشته، مانند افواج ظلام هنگام شام، به هوا متراکم می‌گردید و به علاوه سه هزار توپ و بادلیچ قیامت‌آشوب، پانصد عراده توپ دیگر- که به اصطلاح اهل فرنگ مشهور به ضرب زنگ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۰

است- از پول سیاه و نعل‌پاره و پیکان تیر و خارهای آهنین پر کرده از برای روز چنین مهیا داشتند، پیش آورده متواتر و متوالی سر می‌دادند و از دهان آن ثعابین آتشین، هر پیکان شعله‌رنگ که می‌جست، مثل شرر که از آتش‌خانه قدر سرکشد، در حلقه چشم زره و مانند آتشپاره دودمان قهر، در پهلوی جوشن می‌نشست و خار به نار افروخته که از درونه آن افاعی دوزخ بواطن سرمی‌کشید، چون رمح شهاب ثاقب از چل قد هفتاد تو در گذشته به مغز جان می‌رسید و نعل‌پاره آتش گرفته به سر هرکس فرود می‌آمد، کار شمشیر برق می‌نمود و پول سیاه- که به رنگ گل آتش درآمده بود- به هرجا می‌افتاد، صیرفی قضا نقد جان در عوضش می‌ربود. ابر تیره از دود [بر] سرتاسر آن میدان محشر نمود، سایبان ظلمت کشیده و باران صاعقه و برق ژاله با افراطی که در فصل بهار از ابر مدرار ببارد، علی الاتصال می‌بارید و موج‌خیز طوفان بلا بر خط هستی جهان، آتش فنا می‌کشید. عمله توپخانه سرکار گردون‌مدار نیز آتش‌دستی به کار برده، به انداختن توپهای رعدآوا، کوه انبوه اشقیا را متزلزل می‌ساختند و به بارش گلوله‌های خاراشکن، رخنه در بنای ثبات و استقرار آنها می‌انداختند.

ز غرّیدن توپها از دو صف‌شده شور محشر به پا هر طرف
چه گویم از آن توپهای گران‌کز آن سرمه شد کوه را استخوان

ز گلّه سر و دست بر باد رفت‌به آن سرزمین هرکه افتاد، رفت

ز هر جانب از صدمه توپ‌هاپریدی بسی عضوها در هوا

چنان خاک را طبع شد آتشی‌که کردی هوا از زمین سرکشی

ز دود آسمان چون شب تار بودهوا بارکش، ابر سربار بود

به دنبال هم عضو عضوی جداچو مرغان فرود آمدی از هوا

ز آواز توپ صف غازیان‌همی‌گشت کر، گوش کرّوبیان

به میدان چو کوهی نمودار بوددهانش در آن کوه چون غار بود

ز بالای آن دیده‌بان بی‌گزاف‌نمودی چو سیمرغ بر کوه قاف

زمانی که گوله از آن پر شکوه‌چو خورشید سرمی‌کشیدی ز کوه

صف کافران سیه‌روزگارچو خفاش می‌کرد هر سو فرار

زدی سایه‌اش غوطه زان‌سان به سنگ‌که گویی به دریا فروشد نهنگ

پی کینه‌خواهی به دشت وغادهن باز می‌کرد چون اژدها

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۱ ز بس هر نفس آتش‌افروز بوددم آتشینش عدوسوز بود

گرفتی صدایش بسیط زمین‌چو کردی برون دست از آستین

زمانی ز دشمن چو دیدی درنگ‌به فریاد می‌خواند او را به جنگ

همی کرد با کافران در نبردچو ثعبان که با قوم فرعون کرد

ز فریاد بر خصم چون هی زدی‌ملک بر فلک الامان‌گو شدی

ز هر گوله او که در کار بودبه روی هوا کثرت نار بود

شدی دود آن پهن در غرب و شرق‌چو ابری سیاهی پر از رعد و برق

رساندی به گوش شه ارجمندنوید ظفر را به بانگ بلند

چو بگذشت از توپ کار ستیز،شد از هردو سو بان‌ها شعله‌خیز

در بیان پرواز نمودن طایران بانهای شورافزا در عرصه رزم و هیجا

بعد از اشتعال هنگامه رزم و کین به دم و دود این ثعابین، بان‌های آسمان‌شکاف، شورانگیز عرصه مصاف گردید و از بارقه سنان آن شهب ثاقبه، بوارق بلاـ سر به هوا کشید و آواز نعره‌های خاراگداز به فلک الافلاـک پیچید. زهره کوه از صدمه صدای صاعقه‌آسای آن آب و روی هوا عرضه‌گاه سیوف برق و نیزه‌های شهاب شد. هر تیر هوایی آتش‌فشان که سر به آسمان می‌کشید، گوش کرّوبیان از شور آن کر، هرچه مثل نجم ذوذنب مایل به هبوط می‌گردید، خرمن هستی جمعی از کافر توده خاکستر می‌گشت.

به پرواز آمد بسی بان‌هاچو مرغان آتش‌خور اندر هوا

به روی هوا شد ز دود و شررعیان انجم و آسمان دگر

ز بس هر طرف بان بسیار بودهمه شعله‌خیز و شرربار بود

گمان بردی آن کس که کردی نظرفتد آتش اندر نیستان مگر

چنین طایری در جهان کس ندیدکه بی‌پر به روی هوا می‌پرید

ز روی هوا چون فتادی به خاک‌زمین گشتی از صدمه‌اش چاک‌چاک
کسی جان نمی‌برد از حرب اوصفی می‌شکستی به یک ضرب او
زبان آنچنان شد جهان پر ز شورکه آمد به فریاد، یوم النشور
تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۲ تو گویی که این آفت از آسمان‌همی گشت نازل پی کافران
پس از جنگ بان اندر آن رزمگاه‌تفنگ از دو جانب شده کینه‌خواه

در بیان اشتعال نیران جنگ از طرفین به برق‌دستی تفنگچیان رعدآهنگ

چون روی هوا از شررانگیزی و شعله‌افروزی بان‌ها رشک باغ گلنار و عرصه کارزار از دمیدن آن گلهای آتشین مثل لاله‌زار گشت، فصل ژاله‌باری ابر بلا از گلوله‌های تفنگ و درخشیدن برق آفت از دهان آن آتش‌دمان میدان جنگ آغاز شد و باران بیدرنگ از مهر و ماه جان‌ستان بر مفارق اعدای باطل‌آهنگ باریدن گرفت. پیادگان شعله‌خوی طرفین در انداختن تفنگ، آتش‌دستی به کار می‌بردند که برق از معاینه سرعت آن به خود می‌پیچید و از ماشه خواباندن تا گلوله به آماج رساندن، فاصله ظاهر نمی‌گردید.

ز هر سو در آن معرکه بیدرنگ‌شده گرم بازار جنگ تفنگ
تفنگ اژدری بود آتش‌فشان‌که جستی برون مهره‌اش از دهان
تفنگچی دران معرکه هر طرف‌چو افسونگران داشت بازی به کف
چنان گوله‌ها گشته آتش‌فشان‌که شد دشت، بازار آهنگران
تفنگ آن زمانی که در کار بودهمه دشت و صحرا پر از مار بود

نمودند از گوله در کارزاربسی لقمه‌ها کافران زهر مار بعد از زد و خورد بسیار، تفنگچیان مخالف ضلالت‌شعار بر فوج پیاده‌های سرکار زور آورده، مانند ابر متراکم بر سر توپخانه قیامت‌نشانه هجوم کرده، عرصه مصاف را مصداق آیه «فِیهِ ظُلُماتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ» ساختند و مثل سحاب مظلم فوج‌فوج از هر طرف نمودار شده، اعلام تیره‌بختی بر فرق روزگار خود افراختند. برخوردار خان با پیاده‌های شاه ولی خان وزیر و پیاده‌های همراهی خود، در پهلوی توپخانه استقامت ورزیده کوشش دلیرانه در مدافعه آن عنود مطرود می‌نمود. در عین شدت جنگ، گلوله‌ای از تفنگ به بیخ گوش او رسیده و به اندرون دهن رفته پیش دندانهای کرسی بند گردید.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۳

در بیان زور آوردن سپاه مخالف بر توپخانه سرکار و مأمور شدن دسته همیشه کشک به مدافعه اعدای تیره‌روزگار و حمله‌آور شدن افیال کوه‌تمثال از صفوف آن فئه ضال بر سپاه اقبال و روگردان شدن آن عفاریت جبال مثال از ضرب دست بهادران ظفراشتمال

چو شد بر پیاده در آن رزمگاه‌ز خصم سیه‌روز، حالت تباه
خبر شد به شاه فلک‌اقتدارکه بر توپخانه شده سخت کار
بفرمود شاه ثریامقام‌که فوج همیشه کشک با التمام

نمایند در جنگ پا استواربرآرند از آن قوم سرکش دمار آن بهادران شجاعت‌پیشه که چون شیر در آن بیشه قیام داشتند، با همت مردانه و صولت رستمانه، همان وقت به مدد توپخانه رسیده رایات شهامت به میدان مبارزت افراشته و اسلحه خود را به دشمن‌افگنی کارفرما شده، نظر به اطفای نایره شورش اشقیای فتنه‌پرور گماشته، اعدای فتنه‌کوش که پنج هزار فیل کوه‌پیکر برکستوان‌پوش- که بر پشت هریک تفنگچی آتش‌دست نشسته- و هم آن عفاریت سیه‌مست را به کجک برق‌لمعان در خروش آورده، به عربده‌جویی

برمی‌انگیختند و هم تفنگهای آتش‌فشان را گلوله‌بار ساخته، ژاله‌های بی‌درنگ بر سر هزبران عرصه جنگ می‌ریختند، روبه‌روی افواج بحرامواج آورده صف از جبال آهنی کشیدند و متجنّده ضلالت‌نشان، زیاده از حد حصر و بیان به استظهار آن افیال نعره‌زنان و های‌هوکنان می‌آمدند.

به دنبال آن کوههای روان‌سپاهی بلا هم عنان در عنان بهادران تهمتن‌خصال، بارش آن باران آتش را مثل تراوش ابر بهار و تحرک آن جبال افیال را از قبیل تصادم دیوان آتش‌بازی اطفال شمرده، حفظ جناب اقدس الهی را مغفر و اقبال پادشاهی را تعویذ بازوی فتح و ظفر کرده، بی‌محابا در آن باران آتش‌بار درمی‌آمدند و از اسلحه و یراق دستی هرچه به کار و مناسب آن وقت می‌دیدند، بر همدیگر می‌زدند.

همیشه کشک‌ها به میدان دلیرستادند از حکم آفاق‌گیر

چو رستم به مردی فشردند پاستادند چون کوه راسخ به جا

در آن وقت، خان شجاعت‌شعارکه دانش شد از نام او نامدار

به جرأت ز جا چست برخاسته‌پی جنگ، زنبورک آراسته

شترهای زنبورک افگنده پیش‌نموده تردّد ز اندازه بیش

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۴ ز اعدا هزاری به جای یکی‌همی‌کشت از ضرب زنبورکی

چو زنبورک آن شعله برق‌زن‌که هر گوله‌اش بود دشمن‌فگن

به پشت شترها گرفته قرارچو افعی که جایش بود کوهسار

نه تنها چو زنبور هنگام کین‌همی نیش می‌زد بر اعدای دین

هم از شیره جان اهل دغل‌زره‌هایشان کرده، شان عسل بعد از التهاب نوایر کارزار به شعله‌افروزی آتش‌خانه صاعقه‌بار و در پیوستن جنگ میدان با بهادران همیشه کشک و ثبات قدم آن هزبران بیشه وغا، باهوی فتنه‌جو و بسواس کینه‌خو، با تمامی افواج انتخابی که شبدیز تیزگام قلم پیش از این به چند قدم در طی این صفحات خجسته‌رقم، به مضمار بیان آن تک‌وتاز نموده و جاده شرح قوت و عدتشان به پای مسارعت و اجمال پیموده است، در مقابل پادشاه تائیدسپاه که مثل آفتاب جهانتاب در وسط السما مابین جای استقرار شاهزاده خورشیدلوا و محل استقامت شاه ولی خان وزیر، کوکبه‌آرای عظمت و اعتلا بود، آمده رایات جلادت به میدان جهل و غوایت افراختند و ابراهیم خان کاردی و تانتیای سیه‌سیما و انتامان کیسر فتنه‌پرور، به‌طرف حافظ رحمت خان و دندیا خان روهیله و احمد خان بنگش و غیره سرداران میمنه رو آورده، غبارانگیز میدان فساد و شعله‌افروز نیران عناد گشتند و جنگوی ستیزه‌خو و ملهار شقاوت‌شعار، با افواج بی‌حصر و شمار و توپخانه موفور آتش‌بار، بر روی شجاع الدوله و نجیب الدوله- که به‌سمت میسره سرافرازی داشتند- ایستاده، هنگامه‌آرای عرصه جدال و ساعی به تقدیم لوازم حرب و قتال شدند. الحاصل از هر طرف جنگ عظیم و آشوب فخیم رو داد و بازار گیر و دار به حدی گرمی پذیرفت که گویی سپهر بی‌مهر، ابواب فتنه بر روی جهانیان گشاد.

به ایمای باهو ز اهل فسادروان شد یکی کوه آتش چو باد

سوی میمنه مثل اژدر دمانز تیغ و سنان گشته آتش‌فشان

سوی میسره نیز جمعی دگرپی کینه‌جویی شده حمله‌ور

ستیزنده ماری پر از خشم و قهردرون و برونش سرشته به زهر

گرفت آتش کین یمن و یسارشرارش همه تیغ زهرآب‌دار

کشیدند صف پردلان از دو سوچو خورشید و سایه به هم روبه‌رو

عنان سواران گسستن گرفت‌ز هر گوشه‌ای برق جستن گرفت

چنان از تفنگ آتش افروختندکز او کشور عافیت سوختند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۵ ز برق سنان و تفک بی‌حساب‌هوا پر شرر، آسمان پر شهاب

ز نعل ستور و ز تیغ سوارزمین پر شرر، آسمان پر شرار

تفک مثل اژدر سر پر ز قهردهان پر ز آتش، درون پر ز زهر بعد از جنگ توپ و تفنگ، مبارزان طرفین و بهادران جانبین دست سعی از آستین کوشش برآورده، ابتدا به بارش باران تیر قطره پیکان از ابر کمان و شعله‌ریزی برق از طعن سنان نموده، به اظهار فنون جنگ‌آوری و تقدیم مراسم دلاوری پرداختند. هر تیری که از شصت کمان‌دار قضا کشاد می‌یافت، حلقه چشم زره را با تن سوار به هم دوخته، صورت بال‌گشایی شاهین بر سر شکار پیدا می‌کرد و نوک نیزه که از دست نشانه‌زن تقدیر، حواله به سینه دشمن در آن عرصه داروگیر می‌گشت، گذر از مهره پشت کرده سر از قفا بر می‌آورد. آخر کار، کارزار از نیزه و تیر خاراگذار نیز درگذشته نوبت به تیغ خون‌ریز و کارد و خنجر زبانه‌انگیز رسید. شمشیر در آن معرکه به مثال داس برق، خوشه سر عالمی را از مزرع حیات بی‌دریغ می‌درویدو و خنجر مانند یاران منافق در پهلو نشسته جگرها را به زخم‌زبان زهرافشان همچو دشمنان می‌درید. تبرزین استخوان‌شکن به فرق هرکس می‌خورد، سر او را با مغفر درهم شکسته خوردتر از مهره گردن می‌کرد.

ز باریدن بان توپ و تفنگ‌چو دیدند یکسو نشد کار جنگ،

کمانها برآمد ز قربان به چنگ‌که قربان شود عالمی از خدنگ

خدنگ از دو جانب فروریختندبه خون خاک میدان درآمیختند

کمان کیانی چو ابروی یارز هر گوشه‌ای گشته مردم شکار

ز پیکان خونی که رخشان شده‌بدن جمله لعل بدخشان شده

برون جست مرغ خدنگ از کمان‌عقاب شکاری گرفت آسمان

چو ترکش تهی شد ز تیر خدنگ‌فروریخت بال عقابان ز چنگ

ز هر سو سنانهای زهراب‌دارچو مژگان غمزه‌زنان فتنه‌بار

نی نیزه از خون پیر و جوان‌فروزان چو شاخ گل ارغوان

یلان تیر نی خورده چون نیشکرچو نی بسته در جان‌سپاری کمر

چنان نیزه را در زره رفت نیش‌که افعی درآید به سوراخ خویش

نی نیزه‌ها نیز چون شد قلم‌پس آنگاه شمشیرها شد علم

ز برّنده شمشیر تارک‌شکاف‌شکاف اندر آمد ز تارک به ناف

تبرزین در آن عرصه سینه‌سوزز خون همچو گلهای بستان‌فروز

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۶

القصه فوج عظیم از کفّار عاقبت وخیم، به پشت‌گرمی جماعتی که از سابق غبارانگیز میدان ستیز بودند آمده، هنگامه‌افزای حرب و قتال با دسته همیشه کشک شدند. آن جوهرافروز شمشیر شجاعت با کمال پردلی و شهامت، همت به مدافعه اعدای بی‌عاقبت گماشتند و در پیش سیلاب حملات آن گروه شقاوت‌پژوه مانند البرز کوه ثبات ورزیده، قدمی از معرکه پس نگذاشتند. چون اشقیا در کشش و کوشش مساعی موفوره به درجه ظهور رسانیدند و در میدان حرفت و فنون سپاهی‌گری خیرگی و بی‌باکی از حد گذرانیدند، حقیقت حال معروض ملتزمان رکاب هلال‌مثال گردید.

خدیو مهر افسر به مجرد اصغای این خبر، حاجی نواب خان درّانی الیکوزیی قوللر آقاسی را با دسته غلامان خاص به کمک وزیر ارسطو خواص مأمور فرموده، خود به دولت و اقبال در جایی که تشریف شریف داشتند، خورشیدمثال، کوکبه‌آرای عظمت و

سطوت و اجلال بوده، تماشای تردد و تلاش غازیان اسلام و ستیز و آویز کفره سراپا ظلام می‌فرمودند. خان موصوف به موجب امر جلیل خود را به تعجیل نزد شاه ولی خان وزیر رسانیده، شریک جنگ و متوجه دفع اعادی باطل‌آهنگ گشته، به تقدیم لوازم حرب و ضرب پرداخت و بازوی نیروی آن ثابت‌قدم میدان مبارزت را- که به تأیید اقبال پادشاهی خود را قائم داشته کوشش در قلع و قمع اعادی می‌نمود- قوی‌تر ساخت و از فرط نشئه شجاعت و دلاوری، مثل نهنگ به دریا، شناوری در بحر وغا می‌نمود. به هر طرف که حمله رستمانه می‌برد، دلیری را از ضرب شمشیر برق‌نظیر دو نیم می‌کرد و به هر جانب که رخش عزیمت می‌تاخت، شیر عرین را به قوت بازوی کین، مثل شکار آهو و گوزن بر زمین می‌انداخت. در خلال آن احوال، افواج روهیله که به‌سمت میمنه لشکر فیروزی‌اشتمال با اعادی خسران‌مآل مشغول حرب و قتال بودند، تاب مقاومت کفار نابکار نیاوردند و از صدمه افواج مخالف متفرق و پراکنده گشتند. حافظ رحمت خان و دندیا خان سرداران ایشان با معدودی از رفقا و همراهان تهورنشان سراسیمه و حیران، با قلوب خایف و خواطر پریشان خود را قایم در آن مکان داشتند و اعدای شقاوت‌گرا در آن هنگامه شورش‌افزا آنها را نیز از فراریان پنداشته، یا اینکه حقیر و کم‌زور شناخته یا اعتنایی از آن قلیل و معدود برنداشته در جایی که بودند گذاشته، پیش آمدند.

اللّه یار خان ایشک آقاسی‌باشی دیوان اعلی که با عمله در دولت‌خانه به‌سمت میمنه به محاربه قیام داشت، از مشاهده صورت این حال نظر به تائید قادر ذو الجلال و اقبال خدیو

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۷

بی‌همال نموده حرب‌کنان از پشت سر مخالفان ادبارنشان درآمده، انبوه شقاوت‌پژوه آنها را میان‌بر کرده، مثل برق خاطف که از میان ابر تیره درخشد، ظلمات هجوم آن سیه‌روزان را منیر کرده، مثل برق از هم شکافته، بارقه‌افروز تیغ آتش‌بار گردید و دلهای مشوّش سرداران روهیله از یمن اعانت خان مذکور به مقام اطمینان آمده استقامت گزید.

ذکر مأمور شدن حاجی عطایی خان و حاجی کریم داد خان بامیزیی و رسول خان قوللر آقاسی سرکار تیمور شاه، به کمک سرداران جانب میمنه

چون این خبر به عرض خدیو بحر و بر رسید، شهریار ثریاجناب- که منتظر اخبار هر طرف و متوجه تأسیس و ترصیص بنای استقامت هر صف بودند- فی الفور حاجی عطایی خان و حاجی کریم داد خان درّانی بامیزیی را مع جمعی از افواج قاهره به اتفاق رسول خان درّانی قوللر آقاسی سردار سپهراقتدار شاهزاده والاجاه تیمور شاه و غلامان سرکار آن خورشیدکلاه، به‌طرف میمنه تعیین نموده، خود نیز فتح در رکاب و ظفر همعنان به‌جهت مزید تائید غازیان فیروزی‌توأمان، عنان اشهب برق‌جولان را بدان سمت معطوف فرمودند. مأمورین بر وفق فرمان قضاآئین به آنجا رسیده، متجنّده باطل‌ستیز اشقیا را که مانند سیل تندتیز محیط دشت و صحرا گشته، جلوریز می‌آمدند، به ضرب تیغ و طعن سنان از طی طریق طغیان بازداشته، رایات صولت به میدان مبارزت افراشتند و طایفه دل‌باخته روهیله به معاضدت خوانین مذکور قوی‌دل گشته، باز مستعد مدافعه مخالفین باطل‌آئین گردیدند.

در بیان زور آوردن کفره فجره به شجاع الدوله و نجیب الدوله از طرف مسیره و مأمور شدن خان جان خان سردار به امداد آن بهادران شهامت‌آثار

در عین این هنگامه قیامت‌نمون به عرض اشرف همایون رسید که شجاع الدوله و نجیب الدوله که در جانب میسره با کفره فجره به جنگ و محاربه اشتغال داشتند، در این ولا- جنکوی زشت‌خو و ملهار شقاوت‌شعار زورآور شده، عرصه بر آنها تنگ ساختند و شجاع الدوله به قدر طاقت و توانایی خویش، در دفع مخالفان بداندیش می‌کوشد و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۸

انتظار کمک از ملازمان رکاب ظفرانتساب خدیو مالک‌رقاب می‌کشد. اعلی حضرت قدرقدرت، خان جان خان سردار را که از اول مأمور به پشت‌گرمی افواج جانب دست چپ فرموده مهیای طرح و کمین در تمکین نبرد و کین داشته بودند، به او اذن جنگ داده و خود نیز روی توجه بدان سمت نهاده به تمهید لوازم نصر و تائید پرداختند و آن قوت الظهر شجاعت- که با فوج تهورکیش خویش پشت سر سرداران میسره ایستاده به انتظار حکم مجدد مستعد و آماده بود- در این وقت رخصت جنگ با اعادی فتنه آهنگ یافته به موجب فرمان قهرمان زمان- با عساکر ظفرتوأمان به میدان شتافته، نحوی دست سعی و تلاش به مدافعه کفار بدانتقاش گشاد که ترک خون‌آشام فلک را از مشاهده آن لرزه بر اندام افتاد و از آن طرف مخالفان تیره‌انجام نیز به مقابله غازیان فیروزی‌اعتصام آمده، چند عراده توپ بزرگ را که خزینه پرکینه آنها مملو از پول سیاه کرده، مهیای وقت کار داشتند، کشاد داده به گرم ساختن بازار گیر و دار پرداختند و دهان اژدرهای آتش‌فشان را- که شعله‌افروزتر از کره اثیر بود- برق‌افگن عرصه نبرد ساختند. هر پول که از آن معادن قهر و بلا به هریک از آدم و مال چهارپا رسید، نقد زندگانی او صرف سودای فنا گردید و به هرجا شراره‌ای از آتش ابر دود صاعقه‌بار آن می‌افتاد، خرمن هستی عالمی به سوختن می‌داد. لیکن سردار تهمتن‌شعار آوای توپ و تفنگ اعدای مخالف آهنگ را بهتر از صدای بربط و چنگ پنداشته، از آتش‌فشانی توپهای فرنگی‌نژاد، آن بازار جان‌فروشی را مثل کارگاه اطلس گلنارگون فرنگ انگاشته، دم به دم سرمست نشئه عدوافگنی گردیده، کاسه سر دشمنان را از باده گلگون خون لبریز می‌ساخت و هر عربده که آن شاربان مصطبه جهالت می‌انگیختند، سنگ تفرقه از حملات کوه‌شکن در میان جمعیت آن انجمن می‌انداخت. صدای تفنگ که از جانب مخالفان به گوش او می‌خورد، از نشاطافزایی نشئه شجاعت نغمه نیریز می‌شمرد و آوای توپ ضرب‌کوب که از طرف آن زیرنوازان بزم رزم می‌شنود، کمتر از طنین پر پشه و آواز مگس تصور می‌نمود. لمعه تیغ که از سیاهی آن ابر ظلمات می‌درخشید، از این طرف بارقه برق ابر بوارق سیوف شعله‌رنگ، آتش به رخت هستی آن جماعه بی‌نام و ننگ می‌کشید و تار و پود فنون که آن فریق ضلالت‌طریق از نیزه‌بازی و رخش‌تازی می‌تنیدند، به یک حمله مثل پرده عنکبوت می‌درید.

چه گویم ز سردار رستم‌شعارکه هم‌رزم او نیست اسفندیار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۶۹ ز تیغش که برقی است خاراشکاف‌چکد خون ز مغز سر کوه قاف

ربود از دل سام برزو شکیب‌به هرکس که رو کرد او از نهیب

ز کین چون تکاور به هیجا زنداگر بحر باشد چو صحرا کند

نه دید و نه‌بیند چنین شه‌سواربه مضمار جنگ‌آوری روزگار

در بیان رسیدن سپاه تازه‌دم به کمک کفّار سراپا فتنه و حمله آوردن آن گروه مخذول بار دیگر به غازیان جانب میمنه و مأمور شدن محمود خان قوللر آقاسی به امداد غازیان ظفر طنطنه

مقارن این کارزار- که خان جان خان سردار در طرف میسره سرگرم گیرودار با کفار ضلالت‌شعار بود- احوال میمنه معروض خدمت خاقان سپهرحشمت گردید که حاجی عطایی خان و حاجی کریم داد خان- که مأمور به کمک سرداران میمنه شده بودند- به سعی و تلاش متهورانه در این ولا فوج تازه‌زور، از فئه مقهور به مدد متجنّده سابق آمده بیش‌زور گشته‌اند و حاجی عطایی خان که از وفور نشأه تهور و مردانگی، دامان جرأت به میان همت برزده، حملات رستمانه بر کفره فجره می‌برد و به هر حمله قصر حیات جمعی از اعدا را به خاک برابر می‌کرد، گلوله تفنگی از دست کمان‌دار قدر خورده، نقد جان را به خازن ارواح سپرد. آفتاب سپهر عظمت و داوری، محمود خان قوللر آقاسی سرکار خاصه شریفه را- که به سبب انقطاع اعضای تناسل از سلسله انتساب بنی نوع بیگانه و به اختصاص قرب و منزلت و عواطف شاهانه ممتاز از اهل زمانه و بالفعل بوستان دولت و کامکاری را به منزله انگور بیدانه است- با غلامان پادشاهی تعیین نموده، خود هم‌عنان یکران عزیمت را از سمت میسره به جانب میمنه معطوف فرمودند.

مشار الیه با فوج غلامان کینه‌ور عاجل‌تر از باد صرصر، به میدان کارزار رسیده، غلامان قادرانداز دشمن‌شکار را از اسپان پیاده ساخته، نوعی به جنگ انداخت که گویا برق خاطف از آسمان بر سر ارباب عصیان فرود آمده، یا ریح عاصفی بود که خس و خاشاک وجود ناپاک آن طایفه ظلمت‌آمود را عرضه تلف و هلاک ساخت.

در آن عرصه محمود خان دلیربه میدان هیجا درآمد چو شیر

فرود آمد از اسپ در کارزارکند در فرود آمدن تیغ کار

غلامان شه را پیاده نمودبه آئین و رسمی که در کار بود

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۰ درانداخت آن پردلان را به جنگ‌که ریزند بر خصم، برق از تفنگ

ز دود و شرار تفک در زمان‌نمودار شد انجم آسمان

شرار تفک شد به چرخ برین‌که جا تنگ بود از سپه بر زمین

به میدان غلامان دشمن‌شکارفشردند پای قرار استوار

قبا آهنان قیامت‌شکوه‌کشیدند در پیش آن سیل، کوه

نبردآزمایان بهرام‌جنگ‌فتادند در هم چو شیر و پلنگ

ذکر تعیین حسن خان الکوزیی به کمک شاه ولی خان بامیزیی

در این ثنا از جانب شاه ولی خان وزیر خبر آمد که سوای جماعت ستیزه‌جوی سابق، جمعی از کافر بدگهر، ضمیمه جیش فتنه‌پرور گشته، بر شاه ولی خان زور آورده، هنگامه جنگ و پرخاش گرم‌تر ساختند. خدیو بی‌همال به مجرد اصغای این مقال، حسن خان درّانی الیکوزیی را به دفع فتنه ارباب ضلال مأمور نموده به کمک دستور ارسطوخصال روانه ساختند و حضرتش نیز ظلال افسر دولت و اقبال بر مفارق مجاهدان ظفراشتمال آن طرف انداختند. حسن خان نام‌جو بر جناح عجلت بدان سو شتافته و صفوف نکبت‌مألوف اشقیا را- که دسته دسته از پی هم رسیده رسیده صورت‌نمای معنی «ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ» گشته بودند- به شعله‌افروزی شمشیر برق‌نظیر، از هم شکافته لازمه شجاعت و مردانگی به ظهور می‌رسانید و جمعیت بی‌حمیت اعدا را به حملات کوه‌ربا پریشان و متفرق می‌گردانید. در وقتی که فرمانده بحر و بر تماشای آن معرکه فیروزی و فر می‌فرمود، بارو خان عمله‌باشی سرکار خاصه شریفه که از برای استخبار احوال، هر طرف تردّد به میدان می‌کرد و دسته‌های افواج ظفرنمون را به هر جانب که ضرور می‌شد، به موجب حکم همایون به جنگ می‌برد، آمده عرض نمود که از طرف کفّار زور بر سمت میمنه بسیار است. اعلی حضرت قدرقدرت امیر خان چنداول‌باشی را که سرکرده ایل جوانشیر و در صغر سن جنگ‌آور بی‌همال و فایق بر معرکه‌آرایان کهن‌سال است، با دسته چنداولان، امر به اطفای نایره و شورش کافران نموده، مقرر فرمودند که بارو خان عالی‌جاه مشار الیه را با جماعت جوانشیر و چنداولان تحت او برداشته از پشت سر مخالفان برده، به جایی برساند که بر کمر آن گروه عصیان‌پژوه بزنند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۱

و پای استقلال معاندان شقاوت‌بنیان را به حمله تکاوران صرصرآهنگ بشکنند و بارو خان، امیر خان را با جماعه همراهی او برداشته به امتثال حکم قضامثال پرداخت و آن دلیر جوانشیر بر پشت مقاهیر ضلالت‌تخمیر رسیده به ریزش باران گلوله تفنگ و حمله هیونان صرصرآهنگ، کوه انبوه گروه عصیان‌پژوه را مثل بنای راسخ که از زور سیل تند به جنبش آید، متزلزل ساخت.

امیر جوانشیر چون نره‌شیربه میدان هیجا روان شد دلیر

برافروخته ز آتش کین جبین‌چو خورشید تابان به روی زمین

به ابرو کمان و به بالا بلندز ابرو و چشم آهوان در کمند

زند دام زلفش بلا را صلاکند صید دلها ز دام بلا

بنفشه به تاب از خم موی اوز خجلت بود بر زمین روی او

ز پشت سر دشمن بدگهرچنان زد که بشکست او را کمر مقارن همان اوان، شاه پسند خان میر آخورباشی- که از اول مأمور به کمک نجیب خان شده، در سمت میسره مترصد امر مجدد ایستاده بود- به اعلام خدیو زمین و زمان، با فوج قراولان تحت خویش بر اشقیای ضلالت‌کیش که به‌طرف میسره زور آورده بودند، حرکت نمود و بسیار از وحشیان تیه ضلالت را به‌طور شکار قمرغه نشانه تیر تفنگ دشمن‌سوز و آماج خدنگ و سنان جگردوز و طمعه شمشیر برق‌افروز ساخت و به صولت ببر و صلابت هزبر که رو به هر طرف می‌آورد، جمعی کثیر از آن مقاهیر را چون خنازیر به خاک هلاک می‌انداخت و هر ناوک عقاب‌پرواز که از شصت ظفرپیوست او گشاد می‌یافت، طیور ارواح اعدا را در هوا شکار می‌کرد و هر شراره که از نعل سمند برق‌آهنگش بر زمین ناورد می‌جست، رخت هستی جمعی از اشقیا را به آتش فنا می‌سپرد و الحاصل آتش حرب و پیکار هر طرف در نهایت اشتعال و هنگامه گیرودار هر سمت به درجه کمال بود. اگر سحاب دریاشکوه توجه اعلی حضرت به اطفای سورت آن نیران بی‌امان نمی‌پرداخت، رخت هستی جهان، محروق نار فنا می‌گشت و اگر ظلّ حمایت خدیو جهان‌پرور به نفس نفیس سراپا تقدیس خود متوجه احوال شناوران آن بحر پرآشوب نمی‌شد، سفینه حیات عالمی به گرداب عدم فرومی‌نشست.

به ذات همایون خود شهریارهمی‌رفت نیز اندر آن کارزار

گه از توپخانه خبردار بودگهی یاری میمنه می‌نمود

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۲ گه از میسره داشتی آگهی‌به نیروی اقبال ظلّ اللهی

به هر سو که دشمن نمودی هجوم‌شه عالم‌افروز فرّخ قدوم

کمک را همان‌سو روان ساختی‌به تدبیر دفعش بپرداختی

شدی هر طرف فوج گرم ستیزبه ذات مبارک همی‌رفت نیز

همی‌گشت از دیدن دین‌پناه‌قوی بازوی همت فوج شاه

عدو گفتی از خوف جان ترسناک‌که اکنون نباشد گریز از هلاک

به هر سو که شه جلوه آغاز کردهمای ظفر آشیان ساز کرد چون کار جنگ و جدال از طرفین به حد نهایت رسید و لهیب نائره کارزار به دامن سپهر دوار پیچید، شاه قوی‌طالع بخت‌فیروز دو ساعت نجومی از روز باقی مانده، فرمود که عساکر نصرت‌پرور از میمنه و میسره به یک‌بار حمله‌آور گشته، اشقیای تیره‌اختر را به ضرب شمشیر برق‌جوهر، از پیش بردارند و به صدمه سم تکاوران کوه‌شکن، گرد از نهاد بنیاد شقاوت‌نژاد آن جماعت فتنه آهنگ برآرند. بهادران اسد صولت و هزبران بهرام‌خصلت به مجرد صدور حکم خاقان قضاقدرت، اسبان رعدخروش فلک هیأت را از هرسو و هر جانب آتش‌عنان ساخته، آشوب قیامت به میدان مبارزت انگیختند و مانند سیل تند که در فصل بهار محیط دشت و کوهسار گردد، از چپ و راست یورش برده دست به شمشیر بر سر اعدای شقاوت‌تخمیر ریختند. هر سردار عالی‌مقدار که کفار نابکار رو به او آورده نائره‌افروز حرب و پیکار بودند، آتش استیلای آنها را به آب تیغ دشمن‌سوز منطفی ساخت و هر جنگ‌آوری که قشونی از اشرار بر سرش آمده آویزش و پرخاش می‌نمود، صدمه رستمانه اساس استقامت او را از پا درانداخت.

چو شه دید کان اهرمن‌طینتان‌نمودند آثار محشر عیان

بفرمود تا از یمین و یساربه یکبار شیران دشمن‌شکار

به گرز و کمند و سنان تاختندشکستند و بستند و انداختند

هنودان به دام مذلّت اسیرزره بر بدن چشمه‌ساری ز قیر

به خون سرخ شد چهره زشت‌شان‌دگر باره آتش شد انگشت‌شان

سیاهان پر فتنه چون زلف یارپریشان شدند از یمین و یسار سروران کفار خسران‌مآل، از معاینه این احوال که عساکر گردون‌مآثر از همه طرف بر ایشان زورآور و برق آفت از هر جانب درخشان بر سر است، با هرکه از بهادران یمین و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۳

یسار مقابل و دچار می‌شونـد، لطمه قهر و صولت از دست شیران بهرام‌سطوت بر رو می‌خورنـد و با هر فوجی از افواج منصور که آهنگ جنگ می‌کنند، صرفه غیر از شکست نمی‌برند، با خود گفتند که اولی آن است که خود را نزد باهو که سپهسالار ماست و با فوج سنگین و حشر انبوه روبه‌روی قلب سپاه پادشاهی ایستاده با امرا و ارکان دولت و سرداران و سپهسالاران هزبرصولت جنگ می‌کنـد برسانیم. اگر در آنجا ظفر میسر شـد، ابواب فتوحات بر روی ما از جمیع اطراف مفتوح است، و الّا این سعی‌های باطل و کوشش‌های لاحاصل که ما می‌کنیم فایده ندارد. به این اندیشه ناصواب از هر طرف عنان‌تاب گردیده ملحق به باهو شدند.

چو دیدند اعدای تیره‌ضمیرکه نتوان ستد بیشه از نره‌شیر

کشیدند دست از یسار و یمین‌نمودنـد همه رو به آصف نگین باهوی خسران‌مآل به گمان باطل و خیال محال که چنـد عراده توپ اژدرمثال که پر از پول سیاه کرده برای آخر وقت ذخیره داشته بود، به میـدان مصاف آورده و آتش داده، ابر بلاـ را ژاله‌بار و روز روشن را از دود باروت آن ماننـد بخت خویش در نظر جهانیان تیره و تار ساخت. از این طرف نیز توپچیان فرنگی‌نژاد و تفنگچیان جلادت‌بنیاد، توپهای اژدردهان و تفنگ‌های افعی‌نشان را شعله‌ریز و برق‌افشان ساخته، نوعی به ایقاد نایره قتال پرداختند که آتش به بنیان هستی بسیار از آن فئه سراسر نکال انـداخت. زنبورک‌چیان مردانه- که بر جانب یسار توپخانه ایستاده مثل ماشه در کمین آتش‌افروزی و مانند فتیله کمربسته عنوان عدوسوزی بودند- باران ژاله از گلوله‌های آتشین زنبورک بر کفار شقاوت‌آئین ریختند و دود از نهاد وجود آن خاربنان بادیه ضلالت انگیختند و شهد جان شرین ایشان را به نیش زنبورک قهر با زهر قاتل اجل آمیختند. از آوای صاعقه‌آسای آن توپ و جزایر و زنبورک، شوری در فلک افتاد که ملک هراسان شده آیه «یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» به بانگ بلند خوانـد و جبال شامخ از بیم صدمات آن در فشار افتاده، جوی خونی از رگ هر سنگ رانـد. در ایـن هنگـامه فتنه‌افزا خوانین جلادت‌انتما، با دل قوی و بازوی توانا روبه‌روی اعدا ایستاده، جنگ بهادرانه می‌کردند که بهرام معرکه‌آرا در عمر خود مثل آن رزم هرگز ندیـده و گوش سپهردوّار به مرور ازمنه و ادوار نظیر آن پیکار مطلق نشنیده. هر شعبده که آن جماعت بی‌عون ماننـد سحره فرعون، از فنون آتش‌بازی می‌انگیختنـد به اشاره دست بیضاشـیم، لقمه ثعبان عـدم می‌ساختنـد و طلسم هیئت اجتماعی آن باطل‌سگالان مثل پیکر سیمابی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۴

به آتش شمشیر می‌گداختنـد. آخر هنگـامه گیرودار و کـار مجادله و پیکـار به جایی رسید که توپ و تفنگ از دم‌زدن خاموش و سیف و سنان در میان آمـده به کار جانستانی با قضا دوش به دوش شـد. غازیان عدوشکن و هزبران فیل‌افگن در صفوف اعـدای اهرمن‌تن درآمدند و بسیاری از قوافل ارواح مخالفان را به بدرقگی تیغ برق‌لمعان و سنان جان‌ستان روانه ملک عدم کردند. از آن طرف کفّار ضلالت‌شعار نیز در تقـدیم لوازم جانبازی کوتاهی نکرده خود را به مرتبه‌ای نزدیک می‌رساندنـد که پیغام اجل از زبان خنجر به گوش جان ایشان می‌رسید و سراپای آن سوختگان آتش‌کین، از فرود آمدن سیوف شعله‌آئین، نوعی مجروح و پرچاک می‌شـد که ذره‌های آهنین در آبدان آن گروه بی‌دین، دام آتشین می‌گردید. در این محاربه قیامت آیات و مجادله محشر علامات، غازیان تهمتن‌صفات، ترددات دلیرانه می‌کردنـد و حملات رستمانه بر اعـدا می‌بردند. هر طرف که در آن بحر پرآشوب غوطه‌وری می‌نمودنـد، رخت حیات جمع کثیری از کفار را از تمویج آب تیغ به سیلاب فنا می‌دادند و مانند نهنگ خون‌آشام، هر سو که بغل به شناوری می‌گشودند، خاشاک وجود بی‌سود اعدا را دسته دسته به گرداب عدم می‌فرستادند.

چون اسباب نخوت و غرور با مخاذیل پرشور، متکاثر و موفور بود، خون فاسد در عروق تمرّدشان غلیان نمود و همگی به هیأت اجتماعی خود را بر قلب سپاه نصرت‌پناه پادشاهی زدند و به تحریک دیو پندار که در بواطن فتنه مواطن ایشان تمکّن و استقرار داشت، غرق لجه وغا شدند.

زدند آن گروه جلادت‌پژوه‌به یکبار بر قلب نصرت شکوه

از این سو سپاه تهمتن‌صفات‌فشردند مردانه پای ثبات

بهم هردو لشکر درآویختندمی کینه در جام هم ریختند

نمودند با هم چنان کارزارکه آن ماند بر صفحه روزگار

و لیکن چو فوج عدو بیش بودبسی غرّه بر کثرت خویش بود

لوای زد و گیر افراشتندبه جرأت قدم پیش بگذاشتند

همه گشته یکدل ز نزدیک و دورنمودند بر لشکر شاه، زور

ولی لشکر شاه رستم‌شکوه‌در آن رزمگه بود قایم چو کوه در این اثنا چند نفر باشقول سرکار خاصه شریفه- که در آن روز ظفراندوز مشغول به ایصال اخبار از احوال هر طرف و هر سردار بودند- به حضور آفتاب‌ظهور آمده عرض

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۵

نمودند که زور بر قلب لشکر بسیار است و تعیین کمک از پای رکاب ظفرانتساب امیدوار.

حضرت ظلّ اللهی فرمودند که ما خود با جنود تائیدات سماوی رایت اقبال و فیروزی بدان سمت می‌افرازیم و عرصه نبرد را از خس و خاشاک وجود کفره ناپاک، پاک می‌سازیم.

چو بشنید این ماجرا شهریارنظرکرده لطف پروردگار

برای مدد جانب قلب زودبه ذات همایون توجه نمود

شه درّ درّان نصرت‌قرین‌برآرنده بیخ کفر از زمین

برانگیخت چون شعله مرکب ز جابه آهنگ ناورد آن اژدها

چنان لرزه افتاد بر دشت کین‌که آمد به جنبش سراسر زمین

زمانه بترسید از آن کان قلق‌اذا زلزلت را شود ما صدق

ز فرّ فلک‌سای شاه زمان‌درآمد چنان در تلاطم جهان

که از بیم افتادن و هول جان‌زمین را به ناخن گرفت آسمان

شکوهش فلک را بدانسان فشردکه نقد مه و مهر گردید خورد

بدین شان و شوکت خدیو زمان‌به آوردگه رفت جولان‌کنان

چو آمد به میدان بدان اقتدار،هوا پر شد از قدرت کردگار

تو گفتی که گردید بر دشت کین‌مجسم جلال جهان‌آفرین قشونهای نصرت‌شعار- که در سمت یمین و یسار مشغول به محاربه کفار نابکار بودند- میدان پیش روی خود را خالی از آن اشرار نابکار و خاقان جم‌اقتدار را متوجه کمک قلب سپاه فیروزی‌شعار دیده، فوج فوج مثل بحر ذخّار از هر طرف و کنار، آهنگ خروشیدن و مانند عساکر سبزه و ازهار در فصل بهار آغاز جوشیدن کردند.

چهره آسمان و روی زمین از گرد عساکر طرفین ناپیدا و آثار شور محشر از بسیاری سپاه و لشکر هویدا گردید.

درافتاد با هم دو کوه گران‌به هم خورد گویی زمین و زمان

دو دریای پرشور با هم رسیدبشد ساحل عافیت ناپدید

اجل را قضا شحنه جنگ کردپی قتل کفّار سرهنگ کرد خدیو بی‌همال در عین آن معرکه و قتال، مقرون حفظ و حمایت ملک متعال، آفتاب‌مثال چهره‌افروز سطوت و اجلال گردیده، غازیان تهمتن‌توان را از میامن اقبال نصرت‌اشتمال، نیروی دل و قوت پشت و بازو بخشیده، متوجه عرصه پیکار و قلع و قمع اعادی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۶

عصیان‌شعار شدند. بهادران جلادت و شجاعت توأم که پیش از ورود خاقان ملایک‌حشم لازمه جرأت و مردانگی در محاربه کفار شیاطین‌شیم به ظهور رسانیده، پای استقرار به میدان کارزار استوار داشته جنگ رستمانه می‌کردند، در این ولا از یمن توجه پادشاه مظفرلوا، یک دل‌شان به منزله هزار دل گشته و بازوی همتشان توانا و قوی‌تر شده، کوشش موفور در مقاتله اعدای مقهور پیش‌گرفتند و در آئین معرکه‌افروزی و دشمن‌سوزی سعی بیش از پیش مطمح‌نظر ساختند و خدیو مالک‌رقاب به مقاتله اعدای خسران‌مآب، بر رخش فلک‌صولت قمر رکاب، پرتوافکن انوار عظمت مانند آفتاب، به هریک از ملازمان و مبارزان فیروزی‌انتساب بوده، غازیان تهمتن‌توان را تحریک بر جرح و قتل مخالفان ادبارنشان می‌فرمودند و به هر دسته که از ابروی ظفرپیوسته اشاره حمله‌آوری می‌شد، دفعتا خرمن وجود ظلمت‌نمود مخالف را مثل ریح عاصف از جا می‌برد و به هر جنگ‌آوری که نگاه عدوسوز کارفرمایی می‌نمود، رخت حیات دشمن را در طرفة العین، عرضه برق فنا می‌کرد. ضیق مجال و تنگی عرصه جدال، به حدی رسید که هرجا دو کس مصاف به نیزه می‌کردند، تیغ قضا فرصت دست بلند کردن نداده قطع منازعه می‌نمود و دو حریف که از روی کینه‌خواهی با هم درافتاده، حمله به یکدیگر می‌بردند، خنجر دوپهلو در میان آمده زود آن عقده مشکل از دل می‌گشود. هر دشمن آغوش رغبت به معانقه عدو می‌گشاد، اما شمشیر جدایی‌فکن کوچه نمی‌داد و هر کینه‌وری که میل به مصادمت دیگری می‌کرد، ضرب تبرزین استخوان‌شکن، بنای هستی هردو تن از پا درمی‌آورد. تیغ مغفرشکاف به تارک هرکه می‌خورد، تا کمرگاهش دو لخت می‌کرد. گرز شش‌پر به فرق هرکس می‌نشست، استخوان کله او را با مهره‌های گردن می‌شکست. سفیر تیر را گنجایش تقریر صفیر نماند و میانجی زبان‌آور کارد پیغام اجل آهسته به گوش جان و دل همدیگر می‌رساند. اخیر کار از این هم درگذشته به جنگ دست و گریبان کشید و روز حیات کفار شقاوت‌دثار به شام ادبار انجامید. بهادران شیرپنجه عدوافگن، مشتی که بر کله و سر هریک از آن جماعت اهرمن‌تن می‌زدند، کار گرز رستم می‌کرد و لگد که بر پشت و پهلوی اشقیای بدگهر می‌نواختند، وجود معصیت‌آمود ایشان را به خاک هلاک می‌سپرد. از هیجان قوت غضبی یکی را از خانه زین برداشته، چنان بر زمین می‌زدند که مشت خاکش غبار راه عدم می‌گردید و دگر را دست به کمر زده، نوعی تنگ به بغل می‌گرفتند که طایر روحش جای قرار نیافته همان دم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۷

از قفس تن می‌پرید. نای گلوی عدو را به زور پنجه بهرامی به حدی فشار می‌دادند که رگهای تمام تنش مثل کمند به هر بند اعضای او می‌پیچید و پشت پای خارافرسا به هرجا که می‌زدند، دل و جگر خصم جوشن‌پوش، از صدمه آن پاره‌پاره می‌گردید.

ز زور سپاه تهمتن‌شکوه‌درافتاد از پای، البرزکوه

بجنبید گیتی ز سمّ سمندبلرزید بر خویش چرخ بلند القصه آتش هنگامه قیامت علامه، روز چهارشنبه هفتم ماه جمادی الثانی دو ساعت نجومی از روز گذشته، مشتعل گشته الی وقت نماز عصر- که آفتاب زندگانی کفار نافرجام را زمان غروب و اختر بخت اهل اسلام را هنگام عروج بود- التهاب داشت. آخر کار که عرصه جنگ بر مبارزان طرفین تنگ شده، بسواس ابن الخناس و باهو که از فیل فرود آمده و بر اسب سوار شده، تحریض و تحریک سپاهیان به جنگ‌آوری می‌کرد و تأکید بلیغ در میدان نبرد به کار می‌برد، زخم شمشیر خورده مانند گل شمع از دم تیغ تیز منقطع الحیات شده بر خاک افتاد، مرغ جان جهنم‌آشیانش در قفس تن هم‌آغوش طپیدن گردید و های‌وهوی متخاصمانه که در تحریض مبارزان می‌کرد، از ضیق وقت حیات به نفس‌شماری انجامید. از جماعه هنود

عنود- که آن چشم و چراغ دوده کفر و جحود را به جای بت پرستش می‌کردند- سیصد نفر وفاپرور به مقتضای فرط اخلاص و اعتقاد سررشته زندگانی خود را وابسته به حیات او دانسته، شهد جان شرین را بی‌وجود او بر خود تلخ و ناگوار شمرده، پروانه‌وار گرد و پیش آن چراغ وقت سحر جمع آمده، بالای قتیل آمده همه می‌خواستند که آن صعوه نیم‌بسمل خود را از مقتل بدر برند. غازیان کافرکش فرصت نداده آن جماعه اجل گرفته را در طرفة العین، طعمه تیغ بی‌دریغ ساخته به خاک هلاک انداختند. اسلام خان درّانی کنلق، غلام سرکار خاصه شریفه، بالای فیل رفته آن مجروح سیف قضا را در حالت نزع دریافته، با هشت نفر دیگر از سرداران فیل‌سوار، همراهان آن عازم مقر سقر- که زخم ناخورده اسیر پنجه سخط و قهر شده بودند- در پیشگاه قهرمان جلال آورده جسد بیجان بسواس- را که قابض ارواح در اثنای راه کارش به انصرام رسانیده بود- بر زمین انداخت و بابوپندت و دیگر اسرای زنده را به موجب اشاره خاقان مالک‌رقاب حواله به زنجیرخانه زجر و عتاب ساخت.

به اقبال شاه ملایک‌جنودبه بسواس، آن سرگروه هنود

رسیده عجب زخم سیف و سنان‌در آن رزمگه از کف غازیان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۸ ز زخم بلارک که او جان سپردقضا آمد و حلق باهو فشرد

چو دید آن ستیزنده شعله‌خوکه آورد اجل سوی بسواس رو

سیه شد به چشمش زمان و زمین‌برو گشت ظلمتکده، دشت کین

درافتاد آتش به جان پلیدز هر بیخ مو شعله‌ای سرکشید

ز دود دلش گشت رخ قیرگون‌روان شد ز دو دیده دو رود خون

به جمعی که بودند همراه اوچنین گفت آن کافر زشت‌خو

که لبریز گردید پیمانه‌امپی باده مرگ دیوانه‌ام

مرا پیش نانا ز شرمندگی‌نمانده دگر طاقت زندگی

ندارد به دل بخت واژون من‌تمنّای دیگر بجز خون من

به این قوم کوشش کنم آن‌قدرکه یا سر دهم یا کنم بار سر

فرود آمد از فیل، آن کوه‌تن‌طلب کرد کوهی دگر گام‌زن

نشست از بر زین چنان باشکوه‌که فیل زره‌پوش بالای کوه

سپه راند آن کافر کینه‌کیش‌ز جایی که بود او بیامد به پیش

به نیروی بازوی خود در گمان‌درآمد به میدان تبخترکنان

به دیدار چون دیو بی‌زینهاردو بازو به‌سان دو شاخ چنار

به حدت چو آتش، به شدت چو سنگ‌به جرأت هزبر و به خصلت پلنگ

به خود غره چون خودپسندان مست‌کمانی به بازو و رمحی به‌دست

نشسته به زین چون به کوه اژدهاسنان چون دم اژدها فتنه‌زا

درآمد چو نزدیک شه با غریوزمین شد پر از دد، هوا پر ز دیو بعد از انصرام کار بسواس، باهو- که در امور سری و سرلشکری شاخص‌تر از او بود- با جمعی از سرداران نام‌آور و سپاهیان شجاع و دلاور به میدان مصاف ایستاده، جنگ می‌کرد؛ از سنوح این سانحه مضطر و سراسیمه شده و دست حسرت و افسوس بر مغز سرزده، غرق لجه غم و اندوه گشت و بعد از ساعتی به هوش آمده بر اسب سوار شده با تمامی فوج- که در آن وقت همراه داشت- پیش‌آمده نوعی به ایقاظ نیران قتال پرداخت که جنگ‌آوران جسارت‌منش را باعث حیرت و مبارزان جلادت‌کیش را موجب عبرت گردید. از سرمستی باده دیوانگی چون فیل مست عربده‌کنان

و خاک ادبار بر فرق خودافگنان، قدم پیش می‌نهاد و هرچند غازیان تهمتن‌توان و بهادران نصرت‌نشان به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۷۹

ضرب تیغ و طعن سنان به مدافعه او می‌کوشیدند، پای پس نگذاشته، داد جرأت و مردانگی می‌داد. گویا پروانه جان‌سوخته بود که خود را بی‌اختیار بر نوک نیزه‌های شمع‌آسا می‌زد، یا دیوانه سرشاری از جوش خون فاسد، آتش از آب فرق نکرده، خویشتن را به دم سیوف آبدار می‌سپرد.

همی‌رفت آن تشنه خون خویش‌به روی دلیران بهرام‌کیش

گوزنی که باشد اجل رهبرش‌برد تا کمین‌گاه شیر نرش آخر تردد و تلاش آن مدبر مستکبر فایده نکرده، به مضمون اینکه به کوشش نبسته است فتح و ظفرکه است این عطیّه ز جای دیگر غازیان سرکشک و دیگر بهادران و مبارزان نبردآزما، باهوی فتنه‌جو را زنده گرفته و معقود به طناب عقاب کرده، به حضور آوردند که به سزای اعمال رسید. بعد از کشته شدن باهو، در لشکر هزیمت‌اثر او اضطراب و در صورت جمعیت آن فئه کثیر العدت انقلاب راه یافته، متجنّده هرزه‌ستیز، رو به گریز نهادند و غازیان فیروزمند دست به کافرکشی و خصم‌افگنی گشادند و سر و سینه آن طایفه پرکینه را حواله‌گاه تیغ و سنان ساخته و تا ده فرسخ راه به تعاقب فراریان پرداخته، قریب یکصد هزار نفر از آن جماعت تیره‌اختر را به مقر سقر فرستادند و تمامی سرداران نامی کفار مثل جنکو و داماجی صوبه‌دار گجرات و شمشیر بهادر و تانکیا و انتامان کیسر و غیره که سی و پنج نفر می‌شدند، به زخم شمشیر و خنجر و کارد، از دست بهادران بهرام‌شعار، در عین کارزار کشته شدند و ابراهیم خان کاردی و جمعی دیگر ز رؤسای نامدار با ده دوازده هزار تن از بچه و مرد و زن گرفتار قید آثار غازیان نصرت‌شعار و اسیر سلاسل و اغلال فرمان ذو الجلال گشتند و از سرداران آن فرقه نابکار، سوای ملهار شقاوت‌دثار- که دو زخم کاری از شمشیر برداشته نیم‌جانی از معرکه بدر برد- احدی از سرکرده‌های مدبر جان به سلامت نبرد و خزاین نقود نامحصور که از گنج بادآورده افزون در حساب و جواهرات قیمتی گران‌بها که خلاصه معادن و ابحار- که در پیش کفره خسران‌مآب بود- و صندوق‌خانه مملو از جنس سیمینه و زرینه و اقسام و الوان اقمشه نفیسه، با تمامی اسباب توپخانه که مشتمل بود بر ده لک بان برق‌افشان و سه هزار عراده توپ قلعه‌کوب قیامت‌آشوب و بادلج و ضرب زنگ و جزایر و رهکله مع یکصد هزار تفنگ و پنج هزار افیال کوه تمثال و جمیع احمال و اثقال اردوی مخالف به تصرف لشکر ظفرپرور درآمد و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۰

در یک چشم زدن منطوق لازم الوثوق «کأن لم یکن شیئا مذکورا» عبرت‌افزای دیده‌وران روزگار شد. همای دولت‌افزای فیروزی و نصرت بر پرچم رایات ظفراثر بال‌گشا گردید و نسیم عنبر شمیم فتح از مهب عنایات ربانی، بر ازهار قلوب دولتخواهان اعلی حضرت خاقانی وزید. صدای کوس فتح به نه گنبد دوار پیچد و زمزمه شادیانه تهنیت به گوش ساکنان اقطار رسید.

بنازم به اقبال شاه جهان‌که هرجاست نصرت به او همعنان

در این رزم تا رایت افراخته‌شکوهش عدو را فنا ساخته

به یمن قدوم شه کامران‌نماند از مخالف به میدان نشان

تو گفتی که نصرت در این گیرودارپی مقدمش بود در انتظار

چو این هردو سرکرده کافران‌به خواری در آن رزم دادند جان،

شده منهزم فوج اعدای دین‌به اقبال خاقان روی زمین

گریزان شده هندوی خانه‌سوزبدان‌سان که خیل شب از ترک روز

سر کافران تبه‌روزگاردلیران بریدند همچون خیار

در آن رزم از آن لشکر سرنگون‌هزاران فتادند در خاک و خون

سیاهان برابر به خاک سیاه‌چو سایه شده پایمال سپاه

سراسر سیه‌روز و برگشته‌بخت‌ز هنگامه جنگ بردند رخت

همه روی صحرا پر از کشته گشت‌وز آن کشته‌ها پشته گردید دشت

ز تن‌های بیجان در آن ترکتازدد و دام گشتند زان طعمه‌ساز

جهان گشته دریای خون ز انقلاب‌نهنگ فلک همچو کشتی در آب

شد از طالع شاه، فتح عجیب‌به یکبارگی غازیان را نصیب

ز هی طالع فرّخ شهریارکه باشد مویّد ز پروردگار

ملازم بود در رکابش ظفرز امرش سلاطین نپیچید سر

به هرجا سپاه فلک‌دستگاه‌ظفریاب گردد به اقبال شاه

خدایا! تو این شاه منصور رابلند آفتاب پر از نور را

به گردش بود تا که لیل و نهارنگه‌دار از گردش روزگار از روی تواریخ معتبر و کتب مبسوطه اخبار و سیر، به ظهور می‌پیوندد که بعد از بعثت حضرت پیغمبر آخر الزمان علیه الصلواۀ و السلام من العزیز الرحمن تا این زمان، هیچ‌یک

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۱

از سلاطین نامدار و خواقین والامقدار اسلام، چنین جنگ با کفار تیره‌انجام نکرده و در قلع و قمع ارباب ظلام، این‌قدر سعی و کوشش به ظهور نیاورده، خصوصا متجنّده پرفتن دکن که در کثرت و عدت از مور و ملخ بسیار و در جلادت و سپاهیگری ضرب المثل اهل روزگاراند و پادشاهان ذی شوکت هندوستان مثل جلال الدین اکبر و جهانگیر و شاه جهان، سلطان اورنگ‌زیب عالم‌گیر با قشونهای بی‌شمار سالها در دکن روزگار به سر برده و خزانه‌های بسیار صرف کرده، خواستند که آن طایفه را مغلوب و مخذول سازند، از عهده نتوانستند برآمد، با آن‌که اشقیا را در آن اوان این‌قدر قوت و سامان و اسباب نخوت و طغیان مهیا نبود. در این وقت که در عدت کثرت هزار درجه افزون و توپخانه و خزانه از حد شمار بیرون به هم رسانده جمیع اقطاع و قلاع و محلات دور و نزدیک را متصرف شده و بر سلاطین هندوستان مسلط گشته، اموال و اسباب پادشاهی و پای‌تخت آن بلاد یعنی شهر شاه جهان‌آباد را مسخر کرده، مساکن و اماکن اهالی شهر را طویله و مساجد و معابد مسلمانان را مزبله قرار دادند و بعد از آن به تحریک باد غرور و بسیاری قوت و زور، رو به مقابله غازیان منصور نهادند، نوعی از اقبال خدیو بی‌همال، ضرب‌دستی عظیم از نیروی بازوی مجاهدان دین قویم خوردند که تمامی سرداران آن طایفه با جمعی از حد احصار بیرون، مقتول و بقیۀ السیف منهزم و مخذول گشته، پاره‌ای در راه طعمه تیغ مجاهدان اسلام که مأمور به تعاقب آن فئه نافرجام شده بودند و پاره‌ای که مجروح و نیم‌جان رفتند در دشت و صحرا لقمه دد و دام گشتند.

فلک تا به میدان فکنده‌ست گوی‌کسی را چنین فتح ننمود روی

کس از پادشاهان روی زمین‌پس از بعثت سید المرسلین

نکرده چنان جنگ با کافران‌به جز شاه دین‌پرور کامران

ندیده چنین جنگ هرگز جهان‌نه ماه و نه خورشید و نه آسمان بعد از اطفای نیران قتال و خالی شدن عرصه جدال از وجود ارباب ضلال، عالی‌جاه معلی جایگاه، نهنگ دریای پردلی، جوهر شمشیر شجاعت و فرزانگی، عبد اللّه خان دیوان بیگی با جماعت فوفلزیی مأمور به تعاقب گریختگان شد و آن بهادر تهوّرشعار، عقب حزب ادبار رفته و در سراب جیل- که مشهور به شکارگاه سلاطین هندوستان است- به فراریان فرقه مخالف برخورده، قریب چهل هزار کس از جهنمیان را به بدرقگی تیغ و سنان، روانه بیابان

عدم ساخته، مراجعت به اردوی ظفرپو نموده، انزل خان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۲

نسقچی‌باشی از برای محافظت شهر شاه جهان‌آباد و ضبط خزاین- که نارو سنگر در قلعه شهر جمع داشته مهیای ترسیل لشکر ساخته بود- تعیین گردید. چون منهی غیب، خبر فتح لشکر اسلام و انعدام و انهزام سپاه کفر و ظلام، شب همان روز فیروز به شهر منتشر ساخته، تزلزل در بنای ثبات کفار انداخته و شهریان به لوت و عریان کردن آنها پرداخته بودند. ناروی شقاوت دثار باکمال سراسیمگی و اضطرار روز پنجشنبه را در قلعه گذرانیده، هرچه از نقد و جنس توانست برداشت، بر اسپ و شتر و قاطر بار کرده شب جمعه پیش از ورود جنود مسعود، راه فرار [پیمود]. انزل خان روز جمعه، هنگام عصر، به تاریخ نهم شهر مذکور وارد شهر گشته و حسب الامر در شهر متوقف شده و قلوب سکنه خایف و مرهوب را به نوید امن و امان قرین تسلی و اطمینان گردانیده کوچه به کوچه، محله به محله مستحفظان تعیین نمود.

چو شد لشکر شاه داخل به شهرهمه نور شد روز تاریک شهر

شدند اهل دهلی ز دهشت خلاص‌به الطاف شه یافتند اختصاص

[وقایع سال پانزدهم]

آغاز سال پانزدهم جهان‌آرایی شاهنشاه تائیدسپاه و شرح مفوّض شدن دارایی مملکت هندوستان به عالی‌گهر پسر عالم‌گیر شاه و ذکر معاودت آن برگزیده ذو الجلال به صوب مستقر جاه و جلال

در این هنگام میمنت‌انجام که از فیض جهان‌آرایی کیهان‌خدیو سکندردانش، دین و دولت به هم آمیزش داشت و ملک و ملت به یکدیگر نازش می‌نمود، نیّر اعظم و عطیه‌بخش عالم، در دوازدهم ماه شعبان المعظم، موافق سنه ۱۱۷۰ هجری، مطابق سنه میمونه ئیلان‌ئیل ترکی به هزاران مبارکی و فرخندگی، شعشعه شگفتگی به بیت الشرف انداخت و عالم صورت را چون ملک معنی مطرّز و مطرا ساخت.

به برج حمل رفت چون آفتاب‌زمان و زمین شد از او فیض‌یاب طلیعه لشکر عطرپرور بهار نیز ظاهر و کوکبه افواج ازهار از افق شاخسار بلند و باهر گردید و فیض مقدم نضارت‌توام نوروز گیتی‌افروز، به اطراف و اکناف عالم رسیده، چهار چمن روزگار به میامن فیوضات خسروبهار بر خویشتن بالید.

ز مشک‌افشانی باد طربناک‌عبیرآمیز گشته نافه خاک

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۳

مقارن این حال سعادت‌اشتمال- که بر بهار طبع اعتدال‌آثار شاهنشاه مویّد کامکار بهار دیگر افزوده بود- رأی جهان‌آرای صواب‌نما چنان اقتضا فرمود که سایه آسمان، پایه عاطفت و ظلّ ظلیل مرحمت و عنایت بر مفارق اهالی شاه جهان‌آباد افگنده، به تجدید رونق دولت از دست رفته سلاطین گورکانیه پردازند و بعد از آن رایات جهانگشایی و الویه عالم‌آرایی به صوب دار السلطنه کابل برافرازند. بناء علی هذا از منزل پانی‌پت قرین فتح و نصرت، با جنودنصر و تائید الهی و صلابت و شکوه شاهنشاهی مرحله‌آرا گشته، پرتو نزول و شعشعه وصول بر ساحت دار الخلافه مزبور انداختند و جمیع بزرگان و اعزّه و اعیان شهر را- که به ملازمت و استقبال مبادرت نموده، غبار مواکب جهان‌نورد را پیرایه آبروی سعادت ابدی خود کرده بودند- هریک را درخور قدر و منزلت به عنایت بی‌نهایت نواختند و در همین اوان محبت‌توأمان، افسر سلطنت و دارایی ممالک هندوستان و تاج ریاست و فرمان‌روایی آن ولایت نزهت‌نشان را به نقاوه خاندان علیه صاحب‌قرائیه و سلاله دودمان بهیه گورکانیه، عالی‌گهر، پسر شاه والاجاه عالم‌گیر شاه بخشیده، رتق و فتق مهمات آن ممالک وسیع الفسحت را مفوّض به آن نتیجه سلاطین سپهرمنزلت ساختند. تبیین این مقال بر سبیل اجمال

آنکه سابقا سمت تحریر پذیرفته که شاهنشاه سکندرطالع سلیمان‌تمکین و پادشاه تاج‌بخش خدایاور فیروزی‌قرین، دارایی و ولایت هندوستان زمین را به شاه والاپایگاه عالم‌گیر شاه واگذاشته، وزارت او را مثل ایام سابق، به غازی الدین خان مفوض و مرجوع داشته، خود به دولت و اقبال رایات جاه و جلال، به سمت کابل و قندهار افراشتند. در همان اوان غازی الدین خان وزیر بعد از مراجعت کیهان‌خدیو کشورگیر، چشم از حقوق نعمت چندین ساله سلطنت علیه گورکانیه پوشیده و ملهار و جنکو را- که سرکرده‌های نامی طایفه مرهته بودند- از سمت راجواره طلبیده، به هم‌دستی سرکردگان مشار الیهما، عالم‌گیر شاه بی‌گناه را شربت شهادت چشانید [...] «۱» به غرض کامراوایی خود آورده و دست‌آویز کرده جالس سریر سلطنت گردانید. چون‌که آن حق‌ناشناس ضلالت‌مقرون مراحم گوناگون و مکارم روزافزون خدیو تاج‌بخش سلاطین‌پناه را درباره عالم‌گیر شاه مبذول دیده، می‌دانست که

---

(۱). در اینجا به اندازه یک سطر سفیده مانده است که ظاهرا قصد، قید نام و صفات همان درویش که دستاویز قرار گرفت بوده است و چون برای مؤلف صورت درست آن محقق نبوده، سفید گذاشته شده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۴

به سبب ارتکاب آن عمل ناشایسته مورد خطاب و عتاب خواهد شد، لاجرم در سال قبل، پیش از ظهور طلیعه موکب جهان‌گشا، از بلده شاه جهان‌آباد برآمده در زاویه خمول و گمنامی مخفی و متواری گردید. خلص سخن اینکه خاقان مروت‌منش قدسی‌نژاد، بعد از ورود به دار الخلافه شاه جهان‌آباد، مزبور را از سلطنت هندوستان خلع نموده، عالی‌گهر پسر عالم‌گیر را قایم مقام پدر و به فرمان‌روایی آن ولایت کثیر الفسحت معزّز و مفتخر فرمودند. شجاع الدوله پسر ابو المنصور خان را به رتبه وزارت آن والامرتبت، عزّ امتیاز بخشیده، نجیب خان روهیله را به تفویض منصب میر بخشی‌گری سربلند و مستظهر نمودند و بعد از انتظام امور آن محال به همعنانی تائیدات خالق لایزال، عنان توسن دولت و اقبال را به صوب مستقر جاه و جلال منعطف ساخته، الویه حشمت و جهان‌پناهی به جانب کابل و احمد شاهی افراختند و در اسعد ساعات و اشرف ازمنه و اوقات مرحله‌آرا و بادیه‌پیما گشته، شکارافگنان و تماشاکنان، در اوایل تابستان دار السلطنه کابل را مرکز رایات فلک‌فرسا ساختند.

ذکر سوانح ممالک ترکستان

سابقا مرقوم قلم وقایع‌رقم حقایق‌نگار گردیده که در ولایات ترکستان فیمابین نواب خان سردار و رؤسای ایلات آن دیار، غبار نقاری به هم رسیده بود و به این سبب هریک از هنگامه‌جویان واقعه‌طلب، به هوای خودسری، راه مخالفت و فتنه‌انگیزی می‌پیمود و از آن جمله موسی خواجه نام ازبک با شش هزار سوار جرّار نبردآزما، از ولایت بخارا به عزم فساداندیشی به محال قریشی آمده، از دریای آمو «۱» گذشت و ایزباسر- که با عطاء اللّه خان سپهسالار قرابت داشت- به موسی خواجه مزبور اتفاق نموده، مصدر بغی و عصیان گشت. چنانچه هردو با جمعیت موفور قلعه آقچه را- که در تصرف عطاء اللّه خان مذکور بود- محصور ساخته دهات متعلق به آقچه را متصرف گشتند و راه نجات، بر حاکم آقچه، عطاء اللّه خان سپهسالار بستند. چون این خبر را سردار شنید، عجالتا از بلخ کوچ کرده، به داعیه کمک و امداد سپهسالار، در پنج فرسخی آقچه فرود

---

(۱). متن: دریای عمان.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۵

آمده، چهارصد نفر از همراهان خود به سرکردگی دانیال خواجه برای امداد مشار الیه درون آقچه فرستاد. سپهسالار نظر به قلت مردم کمک کرده، به سردار پیغام داد که این کمک اقل قلیل دافع اشرار کثیر نمی‌تواند شد، خود باید آمد که اطفای نایره فساد و

خمود نار عناد صورت بندد. موسی خواجه به معاینه قرب وصول سردار در ضیق محاصره، به اهتمام تمام کوشیده کار را بر متحصّنان بیشتر از پیشتر صعب و تنگ گردانید. در این اثنا ایزباسر از راه نفاق و خدیعت، در آقچه پیش سپهسالار رفته، به لباس یک‌جهتی و دوستی مصلحت داد که چون اهالی آقچه با شما در مقام سازش نیستند، بهتر آنکه از مال و حال خود وسواسی بدل راه نداده و از جمیع جهات مطمئن خاطر بوده، از آقچه برآمده و روانه شبرغان شده به امر حکومت آنجا باید پرداخت و من به ایالت آقچه می‌پردازم. عطاء اللّه خان سپهسالار گول او خورده و راه به فریب او نبرده و اعتماد بر قسم و سوگند او کرده، به قبول امر مذکور تن در داد و با احمال و اثقال خود هم‌پای ایزباسر به شبرغان رفت و موسی خواجه متصرف آقچه شده به تدارک قشون و سامان کار خود پرداخته، به اطراف و جوانب استمالت‌نامه‌ها قلمی ساخته، مردم را به کمک خود طلبید. اگرچه از اکابر ترکستان احدی پیش او نرسید، لیکن مردم احاد الناس و اجامره و اوباش- که همواره قابوطلب هنگامه و فتنه می‌باشند- فراهم آمدند. بنابر کثرت و عدت سپاه موسی خواجه، نواب خان سردار و صغار و کبار بلخ در اندیشه و وسواس بی‌قیاس افتادند و از روی احتیاطگزینی و حزم‌آئینی، سکنه دهات بلخ را کوچانیده به شهر آوردند تا صدمه تاخت‌وتاز از لشکر مخالفان به ایشان نرسد و سرداران با قشون خود برای کوچانیدن سکنه قریه دل‌برچین- که از قرای بلخ است- رفته و مردم آنجا را کوچانیده و اکثری از قشون خود را همراه کوچ و بنه متوطنین ده مذکور، پیشتر به بلخ فرستاده، خود با پانصد نفر از مردم کابل و افغان به دنبال می‌آمد که ناگاه از طرفی گرد برخاست و معلوم شد که لشکر خواجه موسی جلوریز می‌آید. سردار، دانیال خواجه را با پانصد نفر پیش‌جنگ ساخته به مقابلت تعیین نمود. چون قشون خواجه مذبور هجوم تمام داشت، دانیال خواجه مدافعت از عهده خود خارج انگاشت.

در این اثنا نواب خان سردار خود را سریعا به کمک دانیال خواجه رسانید و آتش حرب و جدال و محشر جنگ و قتال به اشتعال مالاکلام بالا کشید.

القصه محاربه عظیم و مجادله فخیم رو داد و مآل کار به اقبال عدومال سلطان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۶

کریم الخصال شکست فاحش بر لشکر موسی خواجه افتاد و قریب سه صد کس از همراهانش مقتول و بسیاری مجروح شدند. چون خواجه دید که نقش وارون نشست و سلک جمعیت از هم گسست، رو از معرکه برتافته به صحرای فرار عنان‌ریز گرم‌جولانی گشت و به عرق خجالت دست از حمیّت شست. مال و حال او بالکلیه به تصرف سپاه سردار درآمد و از طبل و کرّنای ظفر، صیت عدوافگنی برآمد. نواب خان مظفر و منصور به شهر مراجعت نموده، از سرهای مقتولان دوتا کله‌منار برپا ساخت. بعد یکسو شدن این گفتگو، داروغه عدالت، به موجب رقم مطاع واجب الاتباع، در صدد اصلاح طرفین نشسته، رقم معلی را پیش حاجی خان فرستاد و پیغام داد که در بلخ آمده طرح صلح و صلاح باید ریخت و زیاده بر این، غبار عناد نباید بیخت. هرچند داروغه عدالت در تصفیه بواطن مکدر غبارآمود، دست و پا زد و مواعظ و نصایح خردپسند به توسط قلم و زبان وسایل انها کرد، در دلهای طرفین جا نگرفت و حاجی خان به آمدن بلخ رضا نداد.

در این اثنا نواب خان با ده هزار سوار و پیاده به اراده تصرف آقچه روانه شد.

موسی خواجه نیز با پنج هزار نفر از آقچه به قصد مقابله و مجادله برآمد. به مجرد تلاقی فریقین و التقای صفین، اقبال پادشاه دارین، بر سرکارسازی و منتسبان‌نوازی آمده اثری غریب بر فراز ظهور و اظهار نمودار گردانید. تفصیل این موهبه جلیل آنکه موسی خواجه به مجرد تقابل عسکرین، رنگ بر رو شکسته، با دل خسته درس هزیمت را مثنی کرده و از معرکه فرار نموده به شبرغان پیش ایزباسر رفت و پسر موسی خواجه را که با چهار هزار کس در قلعه آقچه بود، فوج سردار محصور نمود. ایزباسر، هشت هزار کس از شبرغان برداشته، همت به کمک محصوران آقچه گماشت. هم در آن وقت سید عطاء اللّه خان با حاجی خان منک مشوره و

مطارحه نموده به اتفاق هم ایل ایزباسر را تاختند و مال بسیاری از آنجا به کسیب برگرفته به مراجعت پرداختند. ایزباسر این ماجرا را شنید و به آقچه نرسیده از راه برگشت و جمعیت او از هم پاشید. متحصنان آقچه تا چهل روز دربند محاصره بودند. تفنگچیان لشکر سردار در این مدت هرچند توپ و قنپاره درون قلعه سر دادند، کاری نگشود و نتیجه‌ای مترتب نشد و رخنه در دیوار حصار رو ننمود. سپهسالار، حاجی خان را بر این آورد که معتمدی را از جانب خود در آقچه فرستاده، اهالی آنجا را به دلاسا و استماله ره‌گرای طریق انقیاد گرداند. حاجی خان، ملّا گل محمد نامی را به قرارداد صدور آقچه فرستاد که مردم آقچه را ترغیب و تحریض

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۷

به اطاعت نماید و منافع قبول تبعیت و مضار ابا و انکار، به دلایل و براهین ساطعه، دلنشین آن جماعه سازد و به کلمات دلفریب مستمال و مطمئن ساخته، نزد نواب خان بیارد. محصوران قلعه آقچه بعد وصول ملّا گل محمد و استماع پیام‌ها مستدعی شدند که عبد الحکیم شیخ الاسلام و اللّه نظر خان اتالیق بلخ را سردار برای تسلیه و تطمئه جماعه محصورین در قلعه بفرستد که سخن مشار الیهما در تألیف قلوب متوحش و اطمینان خواطر مشوّش اثر کلی دارد. سردار حسب الاستدعای مستدعیین، مومی الیهما را در قلعه فرستاد و سکنه آقچه از فرستاده‌ها عهد و پیمان موکد گرفته از قلعه برآمدند. پسر موسی خواجه با زوجه‌اش به‌دست سردار افتاد. سردار پسرش را دستاق نموده [با] معتبری پیش حاجی خان فرستاد و پیغام داد که حاجی خان از طرف میمنه و نواب خان از طرف آقچه بر سر شبرغان تاخت آرند و مفسدان و مخالفان را از میان بردارند، تا ریشه مفاسد و فتن، بالتمام مستأصل گردد و با یکدیگر عهد نمودند که حکومت شبرغان به حاجی خان مرجوع شود و ایزباسر بر این سر مطلع گشته، ایلچی خود را با پیشکش پیش نواب خان فرستاده اظهار موالفت و مصافات نمود. نواب خان نیز در جواب به ایزباسر چیزی نوشت و چون با عطاء اللّه خان سپهسالار- که پیش ایزباسر محبوس بود- سردار عناد داشته، در جزو به قتل او ایما نمود. ایزباسر به مجرد وصول ایمای سردار، مباشر قتل آن بیگناه شده در شبرغان متوقف گشت. نواب خان جمعی را از همراهان به استحفاظ آقچه مقرر کرده، سری به بلخ کشید و سید عطاء اللّه خان داروغه عدالت از حاجی خان رخصت بلخ درخواست. حاجی خان گفت که یک نفر کدخدای پیش نواب خان می‌فرستیم و بعد استمزاج، پسر خود را پیش سردار روانه می‌نمایم. هرگاه خاطرجمعی حاصل شود، یکجا روانه بلخ می‌شویم. بر طبق این تدبیر، کدخدا را نزد سردار روانه ساختند. نواب خان سردار به امر سابق الاظهار راضی شد. حاجی خان بعد دریافت این معنی، شاه نظر سلطان پسرش را نزد سردار فرستاد. نواب خان او را مخلع و مستمال ساخته از راهی که آمده بود برگرداند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۸

ذکر تفویض دارایی ممالک موضوعه خراسان به پادشاه والاجاه تیمور شاه و مرخص شدن آن والادودمان از درگاه عالم‌پناه

چون بعضی از رؤسای ایلات مملکت ایران و فساداندیشان و کجروشان ولایت خراسان در حین توقف خاقان کشورستان به ولایت هندوستان، سر عناد از گریبان فساد برآورده و با نور محمد خان خوگیانی- که از جانب امنای دولت خاقانی در بلده مشهد سردار بود- درآویخته و مشار الیه را از ارض قدس مشهد بیرون نموده و گردن نخوت و پندار افراشته و خون دلهای مظلومان را حنای دست اقتدار پنداشته، غبار فساد انگیخته بودند، در هرات درویش علی خان اویماق نیز مصدر بغی و نفاق گشته، پیوسته هوای مخالفت و نافرمانی در سر و همواره به خاطر فتنه‌آثر داعیه شور و شر مضمر داشت و هر روز با سرداران و عمّال هرات بغی ورزیده رایت تکبر و خودسری می‌افراشت. بنابراین در این اوان رأی مصلحت‌پیرای خاقانی- که گنجور اسرار فراست و کاردانی و دستور رموز سلطنت و جهانبانی است- اقتضای این فرمود که زمام مهام فرمانروایی ممالک موضوعه خراسان را به کف اختیار و قبضه اقتدار پادشاه خورشیدکلاه تائیدسپاه، تیمور شاه- که در هر کار مؤید به تائیدات کردگار و سرپنجه طالع خورشیدمطالعش عقده‌گشای امور دشوار داشت- سپارند و رتق و فتق مهمات و حلّ و عقد مشکلات و داد و ستد مالیات و عزل و نصب عمال و

سرداران ولایت را الی کنار آب هیرمند، به آن خدیو سرافراز ارجمند واگذارند. لاجرم به اقتضای خرد راه‌نما و صواب‌دید رأی مصلحت‌پیرا، دار السلطنه هرات را مقر جلوس آن مملکت‌آرا قرار داده و به انجام سامان شایان- که سزاوار شأن آن والا دودمان بود- پرداخته و امرای ضرغام‌پیشه شهامت‌آثار و نویسنده‌های کفایت‌اندیش صداقت‌شعار تعیین کرده، فرزند سعادت‌مند را به عطای اسباب و اثاثه ملوکانه دل‌شاد و به ترویج احکام شرع مطهر و متابعت اوامر و نواهی خالق اکبر ارشاد فرمودند.

به فرزند گفتا شه بی‌همال که ای آفتاب سپهر جلال

به حق نیت خویش مصروف‌داربه آسایش خلق همت گمار

به تخریب بنیان اهل فسادبکوب آن‌چنان کوس انصاف و داد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۸۹ که مطلق نماند ز ظالم نشان‌مسخّر کند صیت عدلت جهان

به عهد تو باید که ظلم و ستم‌رود سرنگون تا نشیب عدم در جمیع امور به فحوای آیه وافی هدایه «إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» عمل‌نمای و ابواب عدل و رأفت بر روی روزگار وضیع و شریف و قوی و ضعیف بگشای و در چهارسوی مملکت از دو الف داد و عدالت، دو دار قصاص و سیاست بر پا نموده، کهنه‌گرگان مردم‌در را چون بز و گوسفند در مسلخ دادرسی سر بریده، بر آن بیاویزی تا ظالمان و سرکشانی که به نخوت و عناد کلاه جبّاری از سر گردون می‌ربایند، سر اطاعت و انقیاد بر آستان سپهربنیاد نهاده، دست تعدی و اشتلم از مفارق فرق مردم کوتاه نمایند. بالجمله اعلی حضرت سبحانی بعد از سرانجام اسباب حشمت و کامرانی و تهیه اثاثه سلطنت و خسروانی، آن نوباوه بوستان خلافت و جهانبانی را در کنف حمایت خالق الارض و السموات سپرده، در زمانی که سعادت با ساعت هم‌آغوش و روزگار با فرّخی دوش به دوش بود، از حضور فیض گنجور مرخص نمودند.

روان کرد شاه فرشته‌صفات گرامی خلف را به سوی هرات

مه برج اقبال تیمور شاه‌ز کابل برآمد به صد عزّ و جاه

به فرخ‌ترین ساعتی زان دیارشده بر سمند سعادت سوار

ز بخت جوان خوشدل و کامیاب‌سعادت رفیق و ظفر هم‌رکاب

به همراه افواج نصرت‌قرین‌روان گشت سوی خراسان زمین بعد از حرکت پادشاه والاجاه، عرایض صوبه‌داران مملکت پنجاب رسیده و وکلای امرای هندوستان نیز پناه به درگاه آسمان‌جاه آورده عرض نمودند که گروهی از مخالفان ضلالت‌نشان مقهور- که به طایفه سک مشهور و به کثرت جمعیت خود مغرور و فی الواقع که در وفور خیل و حشم از جمیع خیول کفار موفورند- در ولایت هندوستان دست تعدی و تسلط به مسلمین و متوطنین آن سرزمین گشاده و بر امرای آنجا غالب و مستولی گشته، مترددان اسفار و قاطعان براریی و بحار را ضرر و آزار می‌رسانند. از اصغای این خبر، نایره قهر و غضب پادشاه هفت کشور مشتعل گشته و استیصال آن گروه باطل‌پژوه پیش‌نهاد همت علیا شده و امثله جلیله به طلب سرداران سپاه منصور- که از حضور موفور السرور [دور] بودند- عزّ صدور یافته، مقرر شد که نامداران عساکر ظفرپرور، با لشکر کواکب‌حشر بر جناح سرعت و استعجال، خود را به موکب جاه و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۰

جلال و بارگاه دولت و اقبال رسانند.

شه تاج‌بخش سلاطین پناه‌ز هر سو طلب کرد خیل و سپاه

به فرمان شاه سکندر شکوه‌قشونهای هر فرقه و هر گروه

رسیدند از هر طرف فوج فوج‌چو بحر خروشان که آید به موج

خدیو فلک‌قدر قدسی‌نژادبه داد و دهش گنج را سرگشاد

ز جود و عطای شه نامورخزاین تهی گشت از سیم و زر

در بیان عزیمت خاقان ممالک‌ستان به جانب ممالک وسیع مسالک هندوستان و انهزام کفره ضلالت‌نشان به نیروی بازوی این برگزیده ملک منّان

شاهنشاه تائیدسپاه کشورستان بعد از ورود بهادران تهمتن‌توان و انقضای ایام تابستان، به عزم قشلاق زمستان و قلع و قمع کفار شقاوت‌نشان، سفر خیر اثر ممالک هندوستان را وجه همت والانهمت ساخته در ابتدای موسم خزان به پیش‌خانه‌کشان بارگاه و کارپردازان پیشگاه امر و مقرر فرمودند:

که تا خیمه از شهر بیرون زنندسراپرده بر اوج گردون زنند

فرازند از اطلس و پرنیانز کابل برون خرگه و سایبان

به فرمان شاه ملایک‌سپاهبه وقت نکو خیمه و بارگاه

ز کابل به بگرامی افراختندبه روی زمین آسمان ساختند

به روز دگر، شاه عالی‌تاربه تائید و توفیق پروردگار

درآورد پا در رکاب ستورتو گفتی که موسی برآمد به‌طور

سعادت‌قرین و ظفرهمعنان‌روان گشت با لشکر بی‌کران بعد از ورود به منزل رهتاس، به عرض ایستادگان بارگاه آسمان‌کریاس رسید که در نواحی لاهور موضعی است مشهور به چک‌گرو که در آنجا حوض بسیار وسیعی- که تخمینا پانزده جریب بوده باشد- از کچ و ساروج ترتیب یافته و کفره وخامت‌مآل ضلالت‌شعار در سال یک‌بار از هر ملک و دیار، به طریق استمرار در آن موضع مجتمع گشته، به نهجی که اهل اسلام مناسک حج و عمره را لازم و متحتّم می‌دانند، آن گروه باطل‌پژوه نیز غسل کردن را در آن حوض واجب دانسته، با خود روزی قرار داده‌اند که هر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۱

سال در روز موعود، وضیع و شریف آنجا رفته غسل می‌نمایند و اکنون قریب به سی هزار کس از هنود تیره‌درون مقهور، برای عمل مذکور بر سر حوض مذبور جمع گشته، مشغول غسل کردن می‌باشند. از اصغای این خبر، استیصال آن طایفه ضلالت‌اثر پیش‌نهاد همت خدیو دین‌پرور گشته، حکم معلی شرف نفاذ یافت که جمعی از امرا و سرداران لشکر ظفرپیکر، با جوقی از افواج بحر امواج، در رکاب نصرت‌انتساب، رایت‌افراز عرصه کفرسوزی شده بقیه خوانین عقیدت‌توأم با بنه و اهالی حرم محترم مرحله‌پیما، پی‌سپر دار السلطنه لاهور شوند.

خدیو جهان، شاه نصرت‌یزک‌ز رهتاس شد رهگرا سوی چک

به اندک زمان با سپاه و حشمبه سرحد چک گرو زد علم

به تائید و توفیق و فضل الهبیاراست قلب و جناح و سپاه

وزان سو هنود سیه‌روزگاررسیدند آماده کارزار

دو دریای آهن درآمد به جوش‌همه کینه‌خواه و همه سخت‌کوش

زمین را ز خون لاله‌گون ساختندیلان از دو جانب به هم تاختند

جهان گشت تیره ز گرد و غبارنمی‌شد به جز برق تیغ آشکار

هجوم نفس بر هوا بست راه‌شد از کشته‌ها پشته‌ها رزم‌گاه

سپاه ظفرجوی فیروزجنگ‌نمودند بر کافران عرصه تنگ

ز بخت عدومال خاقان، شکست‌بیفتاد بر فرقه بت‌پرست

روان گشت هر گوشه سیلاب خون‌ز خون سگان شد زمین لاله‌گون

چو گردید بر مشرکین کار سخت،گریزان ز میدان کشیدند رخت بنای همت سست‌پیوند کفره بت‌پرست به سیلاب سطوت پادشاه بهرام‌صولت شکست یافته، رو از عرصه ستیز و آویز تافتند و مجاهدین رکاب فیروزی‌مآل- که از مبشر اقبال خدیو بی‌همال آیه «نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ» شنیده بودند- به تعاقب مشرکین ضلالت‌قرین رفته و قریب به ده هزار کس اسیر و مقتول کرده به موکب ظفرکوکب شتافتند و عرصه آن معموره- که از لوث وجود کفره فجره به آب تیغ غازیان شست‌وشو یافته بود- مضرب خیام غازیان ظفرفرجام گشت. اعلام فیروزی‌انجام اهل اسلام سر به فلک مینافام افراختند. مؤذنان سرکار بر فراز معابد کفّار تیره‌روزگار برآمده و گلبانگ اذان به گوش ساکنان ملأ اعلی رسانیده، نعم البدل صدای ناقوس، طنطنه تهلیل و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۲

تکبیر بلندآوا ساختند. بالجمله شاهنشاه مریخ‌انتقام بعد از انهزام کفره شقاوت‌فرجام، عنان اشهب گیتی‌خرام را منعطف فرموده وارد دار السلطنه لاهور گردیدند و خوانین عقیدت‌توأم- که با بنه و اهالی حرم محترم در منزل رهتاس، از رکاب فیروزی اساس بازمانده، به تدریج و تأنّی قطع منازل و طی مراحل می‌نمودند- سه روز بعد از ورود موکب فیروز، در دار السلطنه مزبور بر رکاب سعادت‌انتساب پادشاه موید و منصور رسیدند.

و در این اوان از عریضه زین خان صوبه‌دار سرهند، به وضوح پیوست که آلاجات و هری‌سنگه و کوجرسنگه و جسه‌کلال- که سرداران نامی اهل کفر و ضلال و سرخیل آن طایفه باغیه وخامت‌مآل‌اند- بعد از محاربه چک‌گرو از صدمه سپاه اقبال پی‌سپر به وادی خذلان و نکال گشته به پایمردی فرار، رخت نکبت و ادبار به ولایت سرهند کشیده و در آنجا ابنیه حیات خویش را از سیلاب سطوت شدید الصولت غازیان نصرت‌اندیش، هشت، نه مرحله دور و حضرت اعلی را متوقف به دار السلطنه لاهور دیده و حشر بسیار و لشکر فزون از شمار- که تعدادشان به یکصد هزار نفر پیاده و سوار می‌رسید- فراهم آورده، در آن ولایت غبار فساد انگیختند و دیگر هرزه‌درایان بی‌آبرو- که تشنه آب دشنه غازیان شهامت‌خو می‌باشند- از مواطن و اماکن خود آمده و در آن موضع با آنها یکجا و مجتمع گشته، با مشار الیه درآویخته‌اند. چون این اخبار از عریضه او به وضوح انجامید، خاقان مؤید کامکار، مساوی چهل هزار سوار جرّار- که هریک قلب‌شکن لشکری و برهم‌زن کشوری بودند و در دمی عالمی را زیر و زبر می‌کردند- از غازیان رکاب فیروزی انتساب انتخاب فرموده، به عزم مخالف‌گدازی و کفرسوزی الویه فتح و فیروزی برافراختند. نظم

بفرمود شاه فلک طنطنه‌که در شهر لاهور باشد بنه

پس آنگاه خود با سپاه گران‌ملک هم‌رکاب و ظفر هم‌عنان

برافراخت رایت به عزم نبردعزیمت سوی ملک سرهند کرد

به دفع هری‌سنگه و جس‌کلال‌بجنبید رایات جاه و جلال

به تعجیل، طیّ منازل نمودز خورشید و مه گوی سبقت ربود

به روز ششم با سپاه و حشم‌به سرحد سرهند بر زد علم

چو گشتند آگه گروه سکان‌که آمد به نصرت خدیو جهان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۳ نمودند با یکدگر اتفاق‌که ورزند با لشکر شه نفاق

به این عزم، آن فرقه دل‌سیاه‌ببستند بر فوج اسلام راه

شهنشاه دین‌پرور کفرسوزز بی‌باکی قوم برگشته‌روز

برافروخت نیران قهر و غضب‌بفرمود نام‌آوران را طلب

ز دریای لب گشت گوهرفشان‌به فرمانبران گفت کای بندگان

چو فردا کشد تیغ کین آفتاب‌درآریم پای ظفر در رکاب

به قتل سکان ضلالت‌قرین‌نماییم آهنگ میدان کین

بباید که فردا به صحرا رویدسپاه ظفر را صف‌آرا شوید و از زبان الهام‌بیان به امرا و ارکان دولت ارشاد فرمودند که فردا وقت طلوع آفتاب، غازیان پلنگ‌صولت شیرافکن و بهادران هزبر سطوت دشمن‌شکن، تن به زیب جبه و جوشن آراسته، همگی همت به مدافعه اهل کفر و عناد- که فی الحقیقهٔ غزا و جهاد است- مصروف نمایند و یسل‌سازان جیوش اقبال و صف‌آرایان جنود دشمن‌مال به آرایش عساکر فیروزی‌مآثر جاه و جلال و تسویه سپاه ظفرپناه نصرت‌مآل پرداخته صفوف رزم و قتال بیارایند.

چو درّ سخن ریخت از درج لب‌امیران دانا ز روی ادب

نمودند معروض کشورستان‌که ای درگهت قبله‌گاه جهان

سپاه تو منصور و فیروز بادعدویت همیشه سیه‌روز باد

به فضل و عنایات پروردگاربرآریم از قوم مشرک دمار

به امر خدیو زمان و زمین‌برآییم فردا به میدان کین

سپاه عدو را پریشان کنیم‌حسام یمانی سرافشان کنیم

نداریم جز این به خاطر خیال‌که بازیم در خدمتت جان و مال

در بیان رایت‌افراختن شاهنشاه هفت کشور به عزم رزم و پیکار کفره برگشته‌روزگار تیره‌اختر و وزیدن نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم نصرت‌پیکر و به قتل درآمدن شصت هزار نفر از آن گروه ضلالت‌پرور

روز دیگر که موکب عالم‌افروز سلطان روز با بخت فیروز و طالع ظلمت‌سوز، رایت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۴

جهانگیری در ساحت سپهر نیلوفری افراخت و لشکر نورپیکر مهر، صمصام زرین از نیام سپهر کشیده، سپاه دل‌سیاه هندوی تیره‌بخت شب را منهزم ساخت، پادشاه موفق منصور نیز به قصد استیصال کفره مقهور، رکاب ظفرانتساب را از پای فلک‌فرسا، رشک‌افزای هلال کرده، اشهب گیتی‌خرام بادپا را به جولان درآورده، رو به مضمار گیرودار نهادند و به تسویه صفوف جدال و توزک و ترتیب سپاه اقبال و پیش بردن توپخانه ثعبان‌آثار و نواختن کوس رزم و پیکار پرداخته، فرمان دادند که نقاره‌چیان و دهل‌نوازان سرکار، کوس و کورکه روز کارزار و نقاره جنگ و پیکار را در شش جهت معرکه گیرودار بلندآوا کرده، زهره‌گداز مخالفان تیره‌روز و غیرت‌افزای غازیان مؤید و فیروز سازند و مقرر شد که پلنگ قله شهامت و پردلی و نهنگ لجّه شجاعت و عاقلی، دلیر پردل عرصه وغا، ثابت‌قدم معرکه رزم و هیجا، شاه‌پسند خان اسحق‌زیی میر آخورباشی و چرخچی‌باشی عساکر گردون‌شکوه، با خوانین و توابین تحت خویشتن به طریق قراولی در پیش سپاه نصرت‌کیش، رایت تهور و دلیری افرازد و در طرف دست راست مشار الیه، شیر بیشه فراست و فرزانگی، هزبر معرکه جلادت و مردانگی، محبت خان ضبطبیگی، سردار دسته صف‌شکن، با جمعی از مبارزان تهمتن، به استیصال افواج دشمن پردازد و در سمت دست چپ آن، مقدمهٔ الجیش فتح و فیروزی، ثابت‌قدم معرکه داروگیر، شاه ولی خان وزیر، با جماعه همیشه کشک و سرداران و سرکردگان سپاه توخی و قشونهای غلجایی و بر درّانی و سایر ملازمان تحت خود صف‌آرای میدان مبارزت و نبردآزمایی گردد و در عقب شاه پسند خان، قوللر آقاسیان تهمتن‌توان با غلامان ظفرتوأمان قرار گرفته و در عقب آن دسته ظفرپیوسته، نهنگ دشمن آهنگ دریای جسارت و مردانگی، عبد اللّه دیوان‌بیگی با منصب‌داران جماعه فوفلزیی و غازیان درّانی، لوای فتح و فیروزی برپا سازد و در طرف دست راست خان مزبور، شیر مردان عرصه نام و ننگ و

ثابت‌قدمان مضمار پیکار و جنگ، حاجی نواب خان الیکوزیی و عظمت خان علیزیی با دسته‌های تحت خویش، پای ثبات و قرار افشرده و در سمت دست چپ مشار الیه، پلنگ قله دلیری رحیم داد خان بارکزیی با نصر اللّه خان نورزیی و مجاهدین تحت خود به لوازم امور سپاهی گری و مراسم حزم و هوشیاری پرداخته، رعب و هراس در قلوب مخالفان اندازد و مقرر است که بقیه خوانین و سرکردگان نصرت‌اندیش، هریک با مجاهدین و توابین تحت خویش، به ضابطه و تسویه و ترتیب، ضمیمه صفوف

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۵

مرتبه ظفرنصیب گشته، آماده نایره‌افروزی و مهیای کفرسوزی باشند و قبل از صدور حکم اشرف، مرتکب قتال و جدال نشوند و نهجی که امر اقدس به صدور پیوسته، به قانون معهود دسته به دسته صف بسته و تیپ آراسته، همگی همت و جملگی نیت به قلع و قمع کفره سراپا ضلالت گمارند.

به فرمان فرمان‌روای زمان‌همه غازیان ظفرتوأمان

به جوشن تن خویش آراسته‌ز بخت شهنشه مدد خواسته

به ارشاد خاقان والانژادکمر بسته هریک به جنگ و جهاد

همه متقی و همه دین‌مدارز تصدیق دل پیرو چهار یار

همه تیغ و خنجر گرفته به کف‌ز هر سو به میدان کشیدند صف

پس آنگاه با حشمت خسروی‌بفرمود شه قلب لشکر قوی

درآمد در آن فوج نصرت‌لزوم‌چو ماه فروزان به خیل نجوم

ز نام‌آوران سپه چند تن‌که بودند نزدیک شاه زمن

از آن جمله خان معلی جناب‌شریعت‌شعار و فضیلت‌مآب

که ادریس علم است و تقوی‌شعاربود قاضی عسکر شهریار

دیگر بود خان شجاعت‌پناه‌نشیننده مجلس پادشاه

ندیم جهاندار والانژادامیر وفاکیش صاف‌اعتقاد

که دارد قرابت به این شهریاربود خان فتح اللّه نام‌دار

شه کامکار سعادت‌قرین‌برازنده تاج و تخت و نگین

نگردد به دشمن چرا فتحیاب‌که فتح اللهش هست اندر رکاب و جمیع غلامان باشغول نیز، که هریک از ایشان در میدان جلادت صفدری و در بیشه شجاعت غضنفری بود، چون کوه پایدار بر مراکب گردون‌رفتار- که هنگام جولان با کره فلک قمر طابق النعل بالنعل می‌گشتند- سوار گشته، در ظل رایت خدیو سکندر رای داراشکن، چشم به راه سپاه دشمن ایستادند و خسرو بی‌همال بعد از ترتیب صفوف قتال و تسویه سپاه اقبال، همراه هزبران بیشه شهامت و تهور و نهنگان دریای بسالت و تفاخر- که بارها از یک‌دیگر قصب السبق ربوده بودند- عازم مضمار کارزار گشته و به فرّ الهی و شکوه شاهنشاهی و توزک شایسته و آئین بایسته، آهسته آهسته یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته به افواج مخالفین بی‌دین رسیدند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۶ وزان سر هنود سیه‌روزگاربه همراهی لشکر بی‌شمار

به افواج شاهنشه فتح‌کیش‌سپاهی نمودند چون بخت خویش

مقابل به افواج شاهی شدندمهیای جنگ‌آزمایی شدند کفره مقهور- که به قلت سپاه منصور و کثرت متجنّده خود مغرور بودند- بی‌محابا به مقابل جنود ظفرانتما آمده، چون ظلمت و نور به افواج قراول عساکر منصور درآویخته، علم خیرگی برافراختند. قراولان موکب جاه و جلال نیز به پشت‌گرمی اقبال خدیو بی‌همال، پای شجاعت و مردانگی در مقابل آن سرگشتگان بادیه خذلان و

آوارگی افشرده و مثل کوه در برابر سیلاب انبوه آن گروه باطل‌پژوه، استقامت کرده به لوازم حرب و قتال پرداختند. هنود مقهور که رایت جهل و غرور افراشته و صدمات گلوله‌های بلا را به جان برداشته بودند، با جمعیت موفور غلبه و زور آورده عرصه پیکار و جنگ را بر قراولان موکب‌اقبال، تنگ ساختند. بیت

چو شاه فلک‌قدر والاگهرز خدّام درگه شنید این خبر

که از کثرت دشمن تیره‌بخت‌به فوج قراول شده کار سخت

به تائید و اقبال و فتح و ظفرتوجه بفرمود خود پیشتر

بجنبید از جا شه عدل‌کیش‌شهنگ‌خانه را برد همراه خویش

به پیش صف دسته صف‌شکن‌شهنگ‌خانه را کرد دشمن‌فکن

پس آنگه شهنشه به فرّ و شکوه‌بیفگند لنگر به میدان چو کوه

ز دنبال فوج قراول ستادزبان مبارک چنان برگشاد

که سرگرم آتش‌فروزی شوندبه تعجیل در کفرسوزی شوند به مجرد صدور اشارات فیروزی‌بشارت، آتش‌افروزان برق‌سرعت و شهنگ‌اندازان رعدسطوت، سرگرم معرکه نایره‌افروزی و عدوسوزی گشته، به صدای صاعقه‌آسای شهنگ که مقدمه فنون پیکار و جنگ است، حقیقت آیت کریمه «إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها» ظاهر ساختند و جزایرچیان شعله‌خوی قدرانداز و دوراندازان رزم‌جوی کینه‌پرداز، مضمون «أَنَّ عَذابِی هُوَ الْعَذابُ الْأَلِیمُ» را خاطرنشان کفره لئیم و دلنشین سپاه غنیم ساختند و آوازه مرگ در شش جهت کارزار انداختند.

شهنگ‌چی چنان آتشی برفروخت‌که هندو در آن رزمگه زنده سوخت

ز دود تفنگ و شهنگ، آفتاب‌تو گفتی که شد در حجاب سحاب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۷ گلوله چو ژاله به فصل بهاربارید در عرصه کارزار

به غرّش درآمد نهنگ شهنگ‌خروشید باز اژدهای تفنگ

شد از آتش قهر اهل ستیززمین شعله‌خیز و هوا شعله‌ریز

محیط تلاطم درآمد به جوش‌بیفتاد در هردو لشکر خروش

چنان آتش فتنه گردید تیزکه شد عرصه رزم‌گه رستخیز

ز غوغای جنگ‌آوران دلیربلرزید بر خویش، چرخ اثیر سکان ضلالت‌فرجام لئیم، به هیأت اجتماعی و جلادت عظیم، با سپاه اقبال درآویخته، جلوریز بر سر شهنگ‌خانه صاعقه‌بار یورش آوردند، لیکن مجاهدین فیروزی‌قرین، بازوی کشش و کوشش به خصم‌افگنی و برق‌افروزی گشاده، به چالاکی و گرم‌دستی، شهنگ‌خانه را صاعقه‌بار و دشمن‌سوز کرده، کفره تیره‌روزگار را فرصت پیش آمدن و مجال دیده گشودن ندادند، تا این [که] رفته‌رفته میان آن گروه نکبت‌پژوه و عساکر گردون شکوه، نایره جدال به مثابه‌ای اشتعال یافت که کار پیکار و جنگ از شعله‌افروزی شهنگ و آتش‌فشانی تفنگ، منجر به آمدوشد ناوک و خدنگ گشته، راز سربسته مرگ از تقریر سفیر تیر به افشا انجامید. پیکان دل‌دوز خدنگ قضاتأثیر بر تارک مبارزان دلیر دوخته و چون سخن ناصحان در دلهای جنگ‌جویان دلاور نشسته، مانند مژه چشم عاشق غرق در خون جگر می گردید. بیت

هران تیر کاز شصت پرواز کردتنی را ز پیوند جان باز کرد

به سوی جوانان شمشیربازشدی نیزه مانند ثعبان دراز

بسی اهل کین را به دشت مصاف‌سنانهای بی‌جان بپیچید ناف

احادیث دلهای پر کین و جرح‌سنان در بر روح می کرد شرح

به میدان هیجا ز هر سو سنان‌زبان می‌گشودی به طعن یلان

میان غبار سپه، نیزه‌هانمودی چو انجم به روی هوا

ز بیم سنان نبردآوران‌شدی در دل سنگ، آتش نهان القصه سپاه اقبال، چنانچه قانون و قاعده سپه‌آرایی و ضابطه و آیین نبردآزمایی است، فوج‌فوج و دسته‌دسته به توزک و ترتیب شایسته صف بسته و یسار و یمین آراسته و به ضرب تیر و سنان، رخنه در اساس حیات مخالفان انداخته و آهسته‌آهسته پیش‌رفته، چون خیل نور که با سپاه ظلمت دیجور ستیزد، با کفره مقهور درآویختند و به شعله تیغ

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۸

آبدار- که هم خاصیت دعای سیفی است- آتش فنا در خرمن حیات کفره ضلالت‌انتما افکنده و اشهب جلادت و مردانگی انگیخته، دست به شمشیر در میان آن گروه باطل‌پژوه ریختند.

دو لشکر نمودند رو سوی هم‌کشیدند شمشیر بر روی هم

ز فرط تهوّر در آن رزم‌گاه‌بسی سر فکندند بر خاک راه

چو شمشیرها شد به میدان علم،کشیدی بسی سر به جیب عدم

سپاه شهنشه به تیغ دو رونمودند یک‌روی، کار عدو

در این رزم، شمشیرها کند شدبه قتل مخالف ز بس تند شد

به اقبال خاقان نصرت‌پناه‌سرافشان شده تیغ‌های سپاه سحاب شمشیر صاعقه‌بار مجاهدین فیروزی‌قرین، به فرق هرکس از مخالفین و مشرکین بی‌دین که سایه می‌گسترد، کالبرق الخاطف لباس وجود بی‌سودش را سوخته، خاکستری سیاه می‌گردانید و گرز گران سبک‌دستان میدان شجاعت از کله‌خود، کاسه بر سر هنود شکسته و رخساره زرد آن فئه مردود را از خون سرشان گلگون ساخته، دسته‌دسته و فوج‌فوج به ملک عدم و طبقات جهنم می‌رسانید.

به گرز و به مشت و به سنگ و تبرشکستند دست و سر یکدگر

به ضرب تبرزین آهن‌شکن‌شده استخوان ریزه اندر بدن

چنان گشت نیران کین مشتعل‌که شد هندوی تندخوی زحل

به فکر و تحیر از آن ماجرابرآمد بسر دود حیرت به راه

زمین و زمان شد چنان پر فتورکه گفتی همین است یوم النشور الحاصل مشرکین ضلالت‌آئین از لطمات شمشیر و تبر زین مجاهدین فیروزی‌قرین که مصداق آیه کریمه «وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّیاطِینِ» و بلایی در قتل و رجم شیطان‌صفتان بی‌دین بود، سراسیمه و مضطر گشته فریاد أین المفر از نهاد آن گروه وخامت‌اثر به فلک اخضر کشید. آخر الامر تاب مقاومت و طاقت استقامت نیاورده، به فحوای «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنا إِذا هُمْ مِنْها یَرْکُضُونَ» پای ثبات و قرار کفره ضلالت‌مقرون، متزلزل و اعلام شوکت و استقلال‌شان منخفض و سرنگون گردید.

هنود سیه‌بخت نکبت‌مآب‌رمیدند چون سایه از آفتاب

به اقبال شاه سلیمان‌شکوه‌فتادند بر خاک و خون آن گروه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۴۹۹

نسایم فیروزی شمایم «إِنَّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً» از مهب «وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً» بر شقه رایات ظفرطراز ملتزمان موکب والا وزیده و کفره فجره «کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» از میدان حرب و جدال، پی‌سپر به وادی خذلان و نکال گشته و یراق و اسلحه را انداخته و خود را سبک‌بار ساخته رو به وادی فرار نهادند.

برآوردن نقد جان ز آن مکان‌غنیمت شمردند قوم سکان

و لیکن ز بس کشته افتاده بودره رفتن دشمنان بسته بود

درین رزمگه سی هزار از هنودبکشتند افواج نصرت‌نمود

به نیروی اقبال سلطان دین‌بشد منهزم لشکر مشرکین

چو کفار، مغلوب و خسته شدندبقیه ز دهشت دو دسته شدند

گروهی به جنگل نموده فرارگروهی برفتند در کوهسار

بدین نوع کردند جنگ و گریزکشیدند خود را از آن رستخیز

قراول‌سواران رویینه‌تن‌وزیر و دگر دسته صف‌شکن

ز دنبال کفار نکبت‌نشان‌بگشتند در سمت جنگ‌آوران

خدیو جهان خود به فرّ و شکوه‌تعاقب بفرمود در سمت کوه

بیفگند در قله کوه نورتو گفتی که موسی برآمد به‌طور

به بالای آن کوه، شاه جهان‌نمودی چو خورشید بر آسمان

جبل شد فروزان ز مالک‌رکاب‌تو گفتی برون شد ز کوه آفتاب غازیان موکب ظفرکوکب خاقانی که مانند نزول قضای آسمانی، بلندی و پستی و فراز و نشیب پیش ایشان یکسان است، بر فراز آن کوه سپهر شکوه برآمده، بازوی دلاوری و کافرکشی گشادند. کفره فجره نیز به قدر طاقت، مقاومت و پایداری کرده و حرکت مذبوحی نموده و عاقبت تاب ثبات و استقامت نیاورده، مانند کوکب طالع واژگون وخامت‌مآل از اوج آن کوه آسمان‌مثال، رو به حضیض وبال و تیه خذلان و نکال نهادند.

بیت

خدیو جهانگیر گیتی‌نوردبه نام‌آوران سپه امر کرد

که سازند افواج نصرت‌یزک‌ز لوح جهان آیت کفر، حک

برآرند شمشیر کین از نیام‌نمایند آن فرقه را قتل عام

به فرمان فرمان‌روای زمان‌کشیدند شمشیرها غازیان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۰ نمودند حمله به فوج غنیم‌در آن معرکه گشت جنگ عظیم

سپاه رکاب ظفرانتساب‌به رجم شیاطین چو تیر شهاب

درین رزمگه رایت افراختندسپاه عدو را فنا ساختند

به جنگ نخستین در آن کارزاربکشتند از کافران سی هزار

بقیه در این دامن کوه نیزگذشتند از زیر شمشیر تیز هندیان سیه‌روزگار و کفار ضلالت‌آثار که چون دود دعوی سرافرازی می‌کردند، مانند اخگر بی‌آذر به خاک سیاه یکسان گشتند و آنچه به پایمردی فرار از چنگ بهادران شهامت‌آثار بیرون رفته امید خلاص و مناص داشتند، همه چون زاغ و زغن در بیابان بی‌پایان، طعمه عقاب اجل گردیدند و در این‌روز فیروز، پادشاه مالک‌رقاب و شاهنشاه عالمیان‌مآب، از وقت طلوع صبح تا حین غروب آفتاب، پای اقتدار و استقلال در میدان حرب و قتال افشرده و به قوت طالع جهان‌افروز و مددکاری بخت دشمن‌سوز، قریب به هفتاد هزار کس از مشرکین تیره‌روز را روانه دیار عدم و شعله‌افروز آتش جهنم گردانیدند و معدودی از زخمیان خسته- که به پای فرار از مضمار گیرودار جسته و سر و دست شکسته، نیم‌جانی بدر برده بودند- آنها نیز در بادیه خذلان و گرفتاری، پای‌فرسود مذلت و خواری گشته و از الم زخمهای کاری، جان به قابض ارواح سپرده، به عذاب الیم ره‌گرای طبقات جحیم گردیدند.

مجملا چون شب بخت هنود مردود دررسید و ظلمت لیل، پرده تیرگی بر چهره روزگار کفار فجار کشید، پادشاه بهرام‌انتقام با افواج ظفراعتصام، از میدان جدال و قتال مراجعت به بارگاه اقبال نموده، حکم فرمودند که نهنگان لجه شهامت و مردانگی و پلنگان قله شجاعت و فرزانگی، شاه ولی خان وزیر و شاه پسند خان قراول‌بیگی و محبت خان ضبطبیگی- که در سمت جنگل به تعاقب آن سرگشتگان تیه مذلت و آوارگی رفته بودند- معاودت بر رکاب ظفرانتساب نمایند و روز دیگر که پادشاه زرین‌کلاه مهر به قصد جهان‌آرایی و ظلمت‌زدایی بر پشت ابلق سپهر نشسته، به تسخیر حصار طارم چهارم پرداخت، خاقان نصرت همعنان نیز به عزم تسخیر قلعه آلاجات و استیصال آن کافر شیطان‌صفات- که طاقت ضرب دست مجاهدین شجاعت‌کیش نیاورده و راه ظلمت‌کده خویش پیش‌گرفته بود- رایت‌افراز عرصه دشمن‌کشی و مخالف‌گدازی گردیدند و نخست، پرتو ورود در مکانی که اجساد ظلمت‌نمود و لاشه‌های کثافت‌آمود

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۱

هنود مردود افتاده بود، افگنده به غازیان فیروزی‌شعار فرمودند که رئوس منحوس مقتولان کفره برگشته‌روزگار را یکجا جمع نموده به‌شمار درآرند. جان‌نثاران عبودیت‌نشان حسب الفرمان قضاجریان، به اجتماع رئوس مقتولان پرداخته، سوای زخمیان و مجروحان- که در پس خس و خاشاک جنگل و پناه سنگهای جبل، طعمه عقاب اجل شده بودند- موازی شصت هزار نیزه سر به تعداد درآوردند و شاه ولی خان وزیر نیز که با قراولان تهمتن‌توان دشمن‌گیر، به‌طرف جنگل متعاقب گریختگان رفته بود، او نیز شش هزار نیزه سر از آن گروه ضلالت‌پرور گرفته، در این مکان به رکاب ظفرانتساب پیوست. خاقان ممالک‌ستان بعد از نظاره رئوس منحوس مقتولان، متوجه قلعه آلاجات ضلالت‌نشان گشته، به تسخیر آن حصار سپهرآثار پرداختند. آلاجات برگشته‌بخت- که قبل از وقت برج و باره قلعه را به توپ و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ آراسته، آماده مدافعه و مجادله بود- مجرد رسیدن موکب اقبال، شروع به محاربه و جدال کرده، نایره فساد افروخت. بهادران ناموس‌جوی با نام و ننگ حمیت‌شعار- که ریزش گلوله توپ و تفنگ را از قبیل قطرات بارش ایام بهار می‌شمارند و در همه وقت از قضای آسمانی پای کم نمی‌آورند- پروایی از آتش‌افروزی آن سرگشته تیه ضلالت و تیره‌روزی نکرده و جنه اقبال ابدی‌اتصال این سایه ذو الجلال را پناه خویش دانسته و بی‌محابا پای حصار تاخته، بر سر سواری آن حصن حصین را مسخر ساختند و الاجات را با زن و فرزند دستگیر و در مطموره زندان مکافات عمل ناشایسته، مقیّد به غل و زنجیر کرده، به زین خان صوبه‌دار ولایت سرهند سپرده، به ضبط خزانه‌های فزون از شمار آن کافر برگشته‌بخت تیره‌روزگار پرداختند و سه روز رایت توقف و اقامت در آنجا افراشته و لشکریان را به تخریب بتخانه‌ها و هدم آن حصار محکم‌بنا واداشته و ساحت آن کفرآباد را- که ظلمت شرک و ارتداد فروگرفته بود- به نور ظهور دین برافروخته، بعد از سه روز با بخت فیروز و طالع جهانافروز، رایت رجعت به صوب دار السلطنه لاهور افراختند و در همین ایام فرخنده‌انجام، زبده آقایان عظام، یاقوت خان خواجه‌سرا را به علاوه منصب داروغگی دفترخانه معلی، قایم‌مقام محمود خان قوللر آقاسی- که حسب الاستدعای پادشاه والاجاه شاهرخ شاه به دار الملک مشهد مأمور خدمت آن سپهر منزلت و ماذون توقف در آن ولایت شده بود- به رتبه رفیع المرتبه قوللر آقاسی‌گری عزّ امتیاز بخشیده به تفقدات گوناگون نواختند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۲

رسیدن خبر محبوسی درویش علی خان بیگلربیگی هرات به درگاه آسمان‌جاه شاهنشاه قدسی‌صفات

در این اوقات خجسته [سمات] از دار السلطنه هرات، عریضه پادشاه والاجاه تیمور شاه به درگاه سلاطین‌پناه رسید و از مضمون صداقت‌مشحونش کیفیت فتنه‌انگیزی و فساداندیشی درویش علی خان بیگلربیگی هرات و محبوس شدن او در مطموره زندان مکافات به وضوح انجامید. شرح شمه‌ای از این مقال آن‌که درویش علی خان هزاره قبل از رفتن شاهزاده تائیدسپاه تیمور شاه در

هرات، شیوه عنف و مردم‌آزاری و طریقه ظلم و جفاکاری پیش گرفته، همواره مصدر حرکات ناهنجار می گردید و به اقتضای طبع خودپسند، با هیچ‌یک از سرداران هرات موافقت و سازگاری ننموده، صاحب کار دیگر غیر از خود در ولایت نمی‌توانست دید؛ چنانچه در آن اوقات خجسته‌ساعات که مشهد و هرات به تصرف امنای این دولت جاوید سمات درآمد و دولت‌خواهان این آستان سپهربنیان را آرزوهای دیرینه برآمد، خاقان مؤید کامکار، او را بیگلربیگی و انزله خان را در هرات سردار نموده، خود به دولت و اقبال، معاودت به مقر حشمت و اجلال فرمودند. درویش علی خان که به بی‌حسابی و مردم‌آزاری عادت کرده بود و ترک عادت نمی‌توانست نمود،

نیش عقرب نه از ره کین است‌مقتضای طبیعتش این است بعد از نهضت موکب جهان‌گشا، شیوه جفا- که پیشه قدیمه او بود- پیش گرفته طریقه رحم و انصاف متروک و رویه جور و اعتساف را مسلوک داشت و ابواب رحم و مروت بر روی رعایای بی‌بضاعت و خار آزار و تلخ‌کامی در پیراهن زندگانی آنها شکسته، آن ستم‌دیدگان بیچارگان را درم‌خریدگان خود می‌پنداشت. انزله خان سردار به معاینه این کردار و رفتار ناهنجار، او را به طریق ترحم و مروت دلالت و از ارتکاب ظلم و ستم سرزنش و ملامت کرده، هرچند خواست که به ملایمت و مدارا دست تطاول و جفای او را از گریبان رعایا و برایای آنجا کوتاه نماید، ممکن و میسر نشد. رفته‌رفته بین الطرفین به ناخوشی انجامید. درویش علی خان به اقتضای طبع بهانه‌جو، با دل آزرده و خاطر افسرده از شهر هرات برآمده، متوجه قلعه‌نو- که خود بنا نموده بود- گشته، طریق کفران نعمت و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۳

حق‌ناشناسی پویید و چهر اخلاص را به ناخن عصیان خراشید و صفحه صحیفه عقیدت را به گزلک طغیان تراشید و به قصد پرخاش و نفاق، طایفه هزاره و اویماق را- که زمره کثیر و گروه انبوه‌اند- فراهم آورده و به محال کرخ آمده اقامت ورزید. انزله خان به مجرد شنیدن این خبر، به اجتماع ایلجاری و نوکر پرداخته و فوج قلیلی مجتمع ساخته، به سرداری عناب خان تایمنی و نیکو خان برادرزاده خویش به مدافعه آن متمرد بغی‌اندیش فرستاد.

سوی کرخ چون رفت عناب خان‌شد آگاه سرحلقه باغیان

وزان سمت او نیز شد رهنوردسر راه آمد برای نبرد

دو فرقه به میدان فرس تاختندز خون تیغ‌ها سرخ‌رو ساختند

شد از هردو سو گرم بازار کین‌برآورد اجل دست از آستین

نشد آخر الامر عناب خان‌حریف گروه تمرّد نشان

ز ناچاری از بهر حفظ حیات‌نمود او هزیمت به شهر هرات انزله خان سردار از معاینه این حال ناچار گشته چگونگی شیطنت و خیرگی آن رهنورد تیه بی‌باکی را با کیفیت واقعه در عریضه‌ای مفصل نوشته، روانه درگاه آسمان‌جاه گردانید.

بعد از رسیدن این خبر به مسامع حقایق‌مجامع شاهنشاه معدلت‌گستر، شاه پسند خان چرخچی‌باشی لشکر ظفرپیکر از موکب نصرت‌اثر مأمور به تنبیه آن متمرد خیره‌سر گشته، حسب الامر والا در فصل شتا و موسم برودت هوا خود را به دار السلطنه هرات رسانید و چون طرق و شوارع آن حدود به سبب وفور یخ و برف مسدود شده، احدی از پیاده و سواره را راه تردد نبود، بنابر آن شاه پسند خان زمستان در هرات رخت اقامت انداخته، فرصت دادن گوشمال و قابوی جدال و استیصال نیافت و درویش علی خان که از ورود شاه پسند خان اطلاع یافته و رنگ جرأت از چهره همت باخته، مغلوب جنود رعب و هراس و منکوب جیوش خوف و وسواس گشته بود، طایفه هزاره و ایماق را طلبیده و تدارک راه فرار دیده، در آخر زمستان با ایل و الوس خود کوچیده، به‌سمت مرو شاه جهان شتافت. جماعه هزاره و اویماق که همراه آن مصدر فساد و نفاق رفته بودند، بعد از چند مدت به اقتضای حب وطن، طاقت اقامت در آن ولایت نیاورده، خواهش آمدن به اماکن قدیم نمودند. درویش علی خان که نظر به خبث باطن خویش، از سپاه

نصرت‌کیش کمال رعب و تشویش داشت و بی‌اتفاق طایفه هزاره و اویماق زیست خود

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۴

را نیز دشوار می‌انگاشت، از مشاهده این حال در چهارموجه اضطراب و نکال افتاده و چاره‌ای جز جستن توسل به درگاه والا و اظهار استیمان و استعفا در کار خود نیافته، با رؤسای ایل و الوس مشورت کرده، بهبود خود را در آن دید که عریضه‌ای مبنی بر حیل و معاذیر و مشعر بر عدم گناه و تقصیر و متضمن بر انکار از سوء کردار و شکوه و شکایت از دست انزله خان سردار، به دربار گردون‌مدار نوشته و شاه ولی خان را- که مقرب پایه سریر خلافت‌مصیر بود- مربی خود نموده، به وساطت او رو به یورت قدیم آورد.

القصه به نهجی که در قید تحریر درآمد، عریضه‌ای به خاقان کشورگیر و مکتوبی به شاه ولی خان وزیر نوشته روانه درگاه آسمان‌جاه ساخت. شاه ولی خان وزیر بنابر داعیه‌ای که همواره مکنون خاطر داشت و احوال او نیز ان شاء اللّه تعالی در جا و محل خویش گزارش خواهد یافت، به مجرد رسیدن مکتوب درویش علی خان، عریضه او را از نظر فیض‌اثر حضرت خاقان ممالک‌ستان گذرانیده و از جانب او به زبان مسکنت و بندگی اظهار عجز و سرافگندگی نموده، معروض داشت که درویش علی خان از سوء کردار و بدسلوکی انزله خان ترک وطن و انکار خان‌ومان کرده، جرأت آمدن به هرات نمی‌نماید.

هرگاه به مقتضای ذره‌پروری و بنده‌نوازی، انزله خان از سرداری هرات معزول و خدمت او به شخص دیگر مفوض و مرجوع گردد و خط عفو و بخشش بر جراید زلات درویش علی خان کشیده شود، من تعهد می‌نمایم که بعد از این، خلاف قاعده از او به ظهور نرسد و جز طریق بندگی و خدمت‌گزاری راه دیگر نپوید. از آنجا که همواره همت بلند این خدیو سعادت‌مند، مصروف بر ترفیه حال عباد و مقصور بر سدّ ابواب فتنه و فساد می‌باشد، به مقتضای فضل و کرم خدیوانه قلم عفو بر زلالت او کشیده، ملتمس شاه ولی خان وزیر را مقرون به عزّ قبول و شرف انجاح فرمودند؛ چنانچه به حسب الاستدعای او، انزله خان مزبور به ملازمت رکاب نصرت‌آیات مأمور و شاه بیگ خان فوفلزیی سردار هرات گشته، مقرر شد که درویش علی خان با طایفه هزاره و اویماق از ولایت مرو شاه جهان کوچیده و به خاطرجمعی تمام به اوطان قدیمه خود آمده، مثل ایام سابق بیگلربیگی هرات باشد. مجملا بعد از رسیدن شاه بیگ خان به دار السلطنه هرات، درویش علی خان هم با ایلات هزاره و اویماقات از یورت مرو شاه جهان کوچیده به جای خود آمده، چند روزی بنابر مصلحت وقت با شاه بیگ خان موافقت و ظاهرداری می‌نمود، تا این‌که رفته‌رفته با او نیز همان مسلک پیش گرفته به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۵

مضمون این بیت مشهور:

خوی بد در طبیعتی که نشست‌نرود تا به روز مرگ از دست ترک کردار ناهنجار- که عادت طبیعت آن بی‌قرار تلاش بالانشینی و استکبار شده بود- مجددا باد خودسری و محال‌جویی در دماغ انداخت و گردن معصیت و نافرمانی به کرّات و مرات در ولایت هرات افراخت. چون ممالک موضوعه خراسان به نوعی که سابقا گزارش یافت به شاهزاده تائیدسپاه تیمور شاه مفوض و مرجوع و آن قوت الظهر خلافت و شاهنشاهی، به توقف دار السلطنه هرات- که دهنه عراق و خراسان و سرحد مملکت ترکستان است- مأمور گردید و درویش علی خان از بیم صدمات سطوت آن قهرمان ذی صولت، شرف عتبه‌بوسی و سعادت عبودیت یافته، جبهه سرافگندگی بر خاک بندگی سود. اگرچه در ظاهر بر مسلک قدیم فرمان‌بری و انقیاد مستقیم بود، اما در باطن به مقتضای قساوت قلب و شقاوت ذاتی مصدر مفاسد عظیم گشته، راه بغی و عصیان می‌پیمود، چنانچه با رؤسای ایلات هزاره و ایماق هرات اتفاق و آن‌ها را تحریک به سرکشی و نفاق کرده، همواره خیالات محال می‌نمود. لیکن از آنجا که ضمیر منیر پادشاه‌زاده سپهرسریر، از صور الهام نقش‌پذیر است، به مکنون خاطر فسادمآثر، متفطّن گشته و از اطوار و رفتار آن مخرّب بنای اخلاص و عقیدت، آثار

حرام‌نمکی و مخالفت یافته، به مقتضای مصلحت دین و دولت، او را در دار السلطنه هرات پایبند زندان مکافات فرمودند و عریضه‌ای مشعر بر چگونگی احوال آن سالک مسالک مخالفت و نافرمانی، به خدمت اعلی حضرت ظل سبحانی نوشته، مصحوب محمد خان نایب نسقچی‌باشی و بنیاد خان غلام روانه دار السلطنه لاهور نمودند. بعد از رسیدن چاپاران پادشاه والاجاه، اسلام خان ولد او نیز وارد درگاه خلایق امید گاه گشته، شاه ولی خان وزیر را- که مشیر و مدار المهام و سخنش در مزاج اقدس تأثیر تمام داشت- وسیله و واسطه استعفای مآثم پدر خویش گردانید. شاه ولی خان نیز بنابر رابطه و دوستی قدیم مجددا در خدمت خدیو هفت اقلیم، ملتمس عفو سیّآت آن واقعه‌طلب لئیم شده، عرض او را به خاک پای جواهرآسا رسانید و از دفترخانه سعادت‌آشیانه فرمان عفو تقصیر و رقم ترخیص و تخلیص او از بند و زنجیر، به نام نامی شاهزاده سپهر سریر حاصل نموده به صحابت چاپاران مزبور و اسلام خان مسطور، از لاهور روانه دار السلطنه هرات ساخت.

إن شاء اللّه المستعان تتمه احوال آن رهنورد تیه بغی و عصیان، در محل خویش

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۶

گزارش خواهد یافت.

ذکر تسخیر خطه جنت‌نظیر کشمیر به حسن کوشش نور الدین خان بنی عم وزیر، در سال فرخنده‌فال شانزدهم جلوس این برازنده اورنگ و سریر و به یاسا رسیدن سکهه جیون ضلالت‌تخمیر

در این اوان سعادت‌ایاب و زمان فرخنده‌مآب که آغاز سال شانزدهم فرمان‌فرمایی این لشکرکش عرصه جهان‌گشایی و همانا بهار خرّمی آثار روزگار دولت این زینت‌بخش اورنگ عالم‌آرایی است، آفتاب عالمتاب زینت‌افزای محمل حمل گشته، بر تو گیتی‌فروزی بر ساحت خطه غبرا انداخت و شاهنشاه فروردین، افواج سبزه و ریاحین را به سرداری نور الدین خان نسیم، به تسخیر کشمیر گلشن و استیصال سکهه‌جیون هرزه‌درای دی، از ساحت چمن زمن مأمور کرده، نیزه‌داران و خنجرگذاران بید و سوسن را در اطراف آفاق متفرق و متعین ساخت و خود با دبدبه جهان‌گیری و گلستان‌آرایی و کوکبه فتح و فیروزی و بوستان‌پیرایی در کمال شوکت و اقتدار بر اریکه لاهور روزگار نشسته به خضارت افسرده‌طبعان چمن و نضارت پژمرده‌حالان گلشن پرداخت.

سلطان گل از کمال اعزازبنشست فرار مسند ناز خدیو کامکار حق‌پژوه یزدان‌پرست نیز نور الدین خان بامیزیی عم شاه ولی خان وزیر را با فوجی از افواج مأمور به تسخیر کشمیر و تأدیب سکهه‌جیون تیره‌ضمیر- که سر از گریبان شرارت و خودسری کشیده و گردن از طوق اطاعت و فرمانبری پیچیده بود- فرمودند و چندی از سرداران سپاه منصور را به تنبیه کفره مقهور نواح لاهور فرستادند و خود در ولایت مذبور با فرّ و شکوه سلطانی، اورنگ‌آرای نشاط و کامرانی گردیدند.

تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنکه سکهه‌جیون وخامت‌مآل که از جانب امنای این دولت مصون از اختلال، نیابت صوبه‌دار و صاحب‌کار بلده جنت‌نظیر کشمیر می‌بوده، در اندک زمان مال و مکنت موفور و سیم و زر نامحصور فراهم آورده به فحوای «کَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی» سودای تمنای بی‌جا و هوای مخالفت پیدا نمود. به نهجی که سابقا نگاشته قلم حقایق‌انتما گردیده، به اغوای غازی الدین خان، وزیر پادشاه هندوستان، سلسله انقیاد و فرمانبرداری که حبل المتین فلاح و رستگاری است، به‌دست

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۷

جرأت و بی‌آزرمی گسیخته، گردن زیاده‌سری و نافرمانی افراشت و به سخن او با جمعیّت موفور به‌سمت لاهور رفته، قدم در بادیه بغی و عصیان گذاشت و از آن زمان تا به این اوان که مدت هشت سال متوالی است، طبل خودسری و یاغی‌گری برملا کوفته، نقش آرزوهای محال بر لوح ضمیر قساوت‌تخمیر می‌نگاشت. چون اولیای دولت جاوید اتصال در این چند سال به سبب وقوع و ظهور بعضی امور که سابقا مرقوم و مذکور شد، او را خلیع العذار و مطلق العنان گذاشته به قلع و قمعش نمی‌پرداختند و گوشمال و

استیصال آن شقی تیره‌ضمیر در عقده تعویق و تأخیر می‌انداختند که شاید رفته به قبح کردار ناسزاوار خود اطلاع یافته ترک شیطنت و محال‌جویی نماید، امّا از آنجا که پرده نخوت و غرور حجاب چهره دانش و شعور آن بی‌خرد مقهور شده بود، اصلا از مستی باده ضلالت و نادانی به هوش نیامده، بلکه آن معنی باعث مزید خیرگی و بی‌باکی‌اش گشته، بیشتر از پیشتر مصدر فساد گردیده راه عناد می‌پیمود، تا این‌که در این اوان سعادت‌اقتران که خاقان سپهرشادروان ممالک‌ستان از مهم سهرند و گوشمال هری‌سنگ والاجات و کوجرسنگ و جسّه کلال و سایر سکان شقاوت‌مآل، فراغ تمام حاصل کرده موازی شصت هزار نفر از آن فئه وخامت‌اثر را به قتل آورده مراجعت به لاهور فرمودند، قلع و قمع آن مغرور مقهور را که چون دود دعوای سرفرازی می‌نمود و مطلقا به قبح کردار خود متفطّن نمی‌گشت، پیش‌نهاد همّت والانهمت ساخته، دسته ظفرپیوسته همیشه‌کشک را به سرداری نور الدین خان بامیزیی، بنی عم شاه ولی خان وزیر، مأمور به چاستیصال آن کافر شقاوت‌تخمیر نمودند. خان مزبور با بهادران منصور از دار السلطنه لاهور برآمده و دست توکل بر حبل المتین اقبال بی‌زوال این سایه ذو الجلال زده، به سرعت تمام رو به راه کشمیر نهاد و بعد از ورود در آن حدود، با آن خبیث مردود درآویخته و علم شهامت و مردانگی افراخته، پس از زد و خورد بسیار و کشش و کوشش بی‌شمار- که شرح آن باعث گرفتگی خواطر و موجب افسردگی ضمایر است- رایت غلبه و استیلا افراخت و به یاوری طالع خورشید مطالع خدیو مؤید فیروز، جمع کثیر از نوکران آن خون‌گرفته برگشته روز، قتیل و اسیر و خودش را با برادرزاده‌اش دستگیر کرده و دیده خیره آن‌دو خیل ارباب فتنه را از حدقه برآورده، روانه رکاب ظفرانتساب ساخت.

چو آن هردو نسناس حق‌ناشناس‌به روی سیاه و دل پر هراس

رسیدند در بارگاه جلال‌چنین داد فرمان، شه بی‌همال

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۸ که آن هردو را زیر فیل افگنندبه خاک هلاکت ذلیل افگنند

به حکم جهان‌داور بی‌عدیل‌فگندند آن هردو را زیر فیل شهنشاه قدرقدرت، بعد از سیاست آن کافر سراپا ضلالت، نور الدین خان مزبور را به حضور فیض گنجور طلبیده، بلند خان سدوزیی را به صوبه‌داری خطه جنت‌نظیر کشمیر سربلند فرمودند.

در بیان فسادانگیزی چرته سنگ برگشته‌روزگار و مأمور شدن سپاه نصرت‌شعار به استیصال آن کافر شقاوت‌آثار و وقوع محاربه فیمابین او و غازیان فیروزی‌نشان و ذکر دیگر صادرات و واردات آن زمان

در این اوان خجسته‌اثر به مسامع حقایق مجامع شاهنشاه هفت کشور رسید که چرته فسادپیشه تیره‌روزگار، بنابر استظهار حصانت حصارهای استوار- که در وسط جنگل‌های دشوارگذار دارد- سر تمرّد و خودسری از گریبان خمول برآورده، به رعایا و مترددین آن دیار و سالکان مسالک براریی و بحار، ایذا و اضرار می‌رساند. از آن‌جا که قلع و قمع ارباب شر و شین، در شریعت جهان‌داری فرض عین می‌باشد، حکم جهان‌مطاع شرف نفاذ یافت که سید رحمت خان، سرکرده دسته ظفرپیوسته طایفه توخی، با مجاهدان تحت خویش، همت به تنبیه و تأدیب آن کافر باطل‌اندیش گمارد و به سرعت تمام در موضع جک‌گرو- که مسکن اوست- رفته، دمار از کفره برگشته‌روزگار برآرد. خان مذکور از شهر لاهور برآمده، به تعجیل تمام و سرعت مالاکلام، راه مقصد پیمود و بعد از ورود به محال آن مردود نکبت‌پژوه، در قلعه بایری- که مشهور به رباط و واقع به‌سمت دامن کوه بود- سنگر بسته به عزم دشمن‌سوزی و کینه‌توزی نزول نمود.

چو آگاه شد چرته رو سیاه‌که آمد به تدمیر او فوج شاه

ز مأوای خود با گروه کثیربرآمد به عزم شناعت دلیر

درآورد سر از گریبان شرنهاد از حد خود قدم پیشتر

شد آماده عرصه گیرودارفروزان نمود آتش کارزار

دلیران توخی چو شیر دلیرنکردند پروا ز شمشیر و تیر

به میدان کین مرکب انگیختندبه آن تیره‌بختان درآویختند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۰۹ گرفت آتش فتنه بالا چنان‌که شد رنگ خور زرد بر آسمان

به گوش دلیران میدان جنگ‌پیام اجل می‌رساندی تفنگ آخر کار، بهادران فیروزی‌شعار، از آتش‌افروزی کفره تیره‌روزگار، پروا ننموده و سپندوار در میان نایره پیکار درآمده، بیرق فتح و فیروزی افراختند و آن تباه‌اندیشان را مانند اندیشه ایشان، پاشان و پریشان ساخته و جمع کثیر را چون سایه بر خاک هلاک افکنده، در هر گوشه از مرد و مرکب پشته پشته، خسته و کشته بر روی یکدیگر انداختند. چرته فسادپیشه بعد از حدوث این سانحه، با بقیه کفره ضلالت‌پرور- که از آن معرکه قیامت‌آشوب جان مفتی بدر برده بودند- افتان و خیزان به صد تک‌وتاز و سرگشتگی، پی‌سپر تیه نکبت و آوارگی گشته، خود را به ظلمت‌کده خویش رسانید و تا مدتی در زاویه ضلالت و ناکامی نشست و در آن نکبت‌کده را بر روی خود بست. سید رحمت خان مزبور بعد از انهزام آن متمرد مقهور، دست از دامن حزم و احتیاط برداشته و قلعه‌ای موسوم به رباط را که سنگر بسته بود، گذاشته در میدان مسطح صحرا و ساحت بیابان بی‌پایان وسیع الفضا، لنگر استقامت و بار توقف و اقامت انداخت و به اقتضای کم‌تجربگی و ناعاقبت‌بینی، چشم از مآل حال و خاتمت کار پوشیده و از مکر و تزویر معاندان شقاوت‌قرین نه‌اندیشیده، به لوازم حزم و هوشیاری- که یکی از ارکان اربعه سرداری و واجبات قوانین فراست و سپاهی‌گری است- نپرداخت؛ چنانچه مخالفین مقهور، از غفلت و بی‌پروایی خان مذکور اطلاع یافته و خون فاسد در ابدان ایشان به هیجان آمده و سودایشان به قصد شبیخون طغیان نموده، سر خیرگی از گریبان چیرگی و فرومایگی برآوردند.

ز بی‌باکی لشکر مسلمین‌خبردار گشتند چون مشرکین

به قصد شبیخون سرافراختندکمر بسته در نصف شب تاختند به سرعت و تندی سیل، در ظلمت لیل، خود را به آن خیل رسانیده و دست بی‌آزرمی از آستین خودکامی برآورده، به قتل و غارت پرداختند. القصه وقتی که کار از کارگری تدبیر درگذشته بود، سید رحمت خان مزبور از خواب گران غفلت و بی‌خبری بیدار گشته، دست به مدافعه و پیکار گشود و به اتفاق دلک خان و همدستی معدودی از بهادران ناموس‌جوی حمیت‌نشان، چندان در مقابل کفره ضلالت‌توأمان مقاومت و پایداری نمود که عاقبت به پایه والای شهادت و سرخ‌رویی رسید و بعد از آن دلک خان مزبور

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۰

کوشش‌های نمایان به ظهور رسانیده و او نیز در آخر کار به راه خدیو کامکار، نقد جان نثار کرده با موازی یک صد نفر از جماعه توخی رهنورد منزل آخرت گردید. بقیه طایفه توخی از معاینه این حال خود را به سنگری که اول در دامن کوه بسته بودند کشیده، کیفیت واقعه را به عرض ایستادگان بارگاه آسمان‌شکوه رسانیدند. به مجرد اصغای این خبر، شعله غیرت پادشاه هفت کشور فروزان گشته، فرمان واجب الاذعان صادر شد که عبد اللّه خان دیوان‌بیگی و حاضر خان علیزیی و حسن خان الکوزیی با دسته‌های تحت خویش به آن صوب شتافته آن جمع لازم القمع برگشته‌روزگار را به سزای کردار ناهنجار رسانند. مشار الیهم حسب المقرر معمول داشته و خود را به طایفه توخی- که آسیب چشم‌زخم دیده بودند- رسانیده به اتفاق آن گروه متوجه تنبیه چرته باطل‌پژوه گردیدند و آن مدبر ضلالت‌آثار بنابر نخوت و پندار- که لازمه بخت‌برگشتگان سیه‌روزگار می‌باشد- به مقتضای نفس اماره و طبع زیان‌کاره عمل نموده، با گروه کثیری از کفره شقاوت‌پژوه در برابر بهادران بهرام‌صولت کیوان‌شکوه، پای ثبات و قرار افشرد و چون قضیه اتفاقیه سید رحمت خان باعث مزید خیرگی و موجب ازدیاد و چیرگی او شده بود بی‌باکانه مصدر ترددات نمایان گشته، دست جلادت از آستین تهور برآورد. لیکن بهادران فیروزی‌نشان ترددات ایشان از قبیل حرکات مذبوح شمرده و سرپنجه ستیز و آویز به صید آن روباه‌صفتان کم‌فرصت تیز نموده، چون شیر ژیان و ببر دمان ناخن و چنگ به خون کفره بی‌نام و ننگ، گلگون و حنایی

رنگ ساختند.

چنان درگرفت آتش گیرودارتو گفتی که شد روز حشر آشکار

سیه گشت در چشم سک‌ها جهان‌به مردان کین شد قیامت عیان

ز کفار فجار خذلان‌مآب‌درین رزم [گه] کشته شد بی‌حساب

از این‌سو حسن خان به هنگام جنگ‌درافتاد از پا به ضرب تفنگ

پس از قتل آن نامور، غازیان‌برافروختند آتشی آن‌چنان

که شد نعره الامان الامان‌برون از نهاد همه کافران و گروهی زیاده از حد، طعمه صمصام سطوت بهادران موید گشته، سر به جیب نیستی کشیدند و بقیهٔ السیف چون دیدند که در عرصه کارزار از حرب و پیکار مجاهدین فیروزی‌شعار، جز خوردن زخمهای کاری بری برنمی‌دارند و سوای به قتل دادن خود، کار دیگر نمی‌سازند، لاچار به پایمردی فرار، خود را به پناه اشجار بیشه‌های دشوارگذار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۱

کشیده، در قلاع میان جنگل محصور و متحصن گردیدند. القصه از سطوت بهادران نصرت‌قرین، عرصه زندگی به مثابه‌ای بر مشرکین ضلالت‌آئین تنگ شده بود که از دیولاخ کفر و ضلال قدم بیرون نمی‌گذاشتند و از غایت خوف و وسواس و نهایت رعب و هراس، از سایه خویش رمیده، از در و دیوار وحشت داشتند و هرگاه احدی از آن فئه شقاوت مقرون از دروازه قلعه یا از انبوهی جنگل بیرون می‌شد، مجاهدین نصرت‌فرجام، به صمصام انتقام، از معموره هستی به مطموره عدم و نیستی می‌فرستادند. چون هنود مردودضال، احوال وخامت‌مآل را بدین منوال دیده دانستند که زندگی ایشان در آن مکان محال است، لاجرم در ظلمت لیل قلعه را خالی نموده، قرین مذلت و ناکامی رهگرای بادیه فرار و گم‌نامی گردیدند.

چو دیدند کفّار بی‌عار و ننگ‌که دیگر ندارند یارای جنگ

به صد محنت و کلفت و اضطرارنمودند در ظلمت شب فرار

ز بعد فرار سکان زان مکان‌خوانین مزبور با توخیان

ببستند احرام درگاه شاه‌نهادند روی عقیدت به راه آن مدبر تیره‌ایام، بعد از معاودت لشکر ظفرفرجام، مراجعت به ظلمت‌کده خویش کرده به وسوسه دیو پندار و غرور، دوباره مصدر مردم‌آزاری و شر و شور گردید. نظم.

ز برگشتن لشکر کینه‌توزچو بگذشت اندر میان چند روز

از آن تیره‌بخت ضلالت‌اثربه عرض شهنشه رسید این خبر

که بار دگر چون شرر جسته است‌به هنگامه‌جویی کمر بسته است

ز افراط جهل و وفور غروردوباره شده مصدر شر و شور بعد از شنیدن این خبر، پاشاه ذره‌پرور مرحمت‌گستر، امر و مقرر فرمودند که محبت خان ضبطبیگی با دسته صف‌شکن به موضع امن‌آباد رفته و بر بالای پشته بزرگی- که به این طرف قلعه مزبور واقع است- سنگری در کمال متانت و استحکام بسته، سدّ راه کفره ضلالت‌شعار گردد و فیمابین هریک فرسخی از فراسخ، کشک‌چی و چوکی‌دار و مستحفظ نشانیده، به محافظت طرق و شوارع و محارست اموال و اثقال مترددین و سکنه آن سرزمین، قیام و اقدام ورزد و داد خان ماکو نیز به صوب ظلمتکده چرته‌سنگ باطل‌ستیز رفته، داد جلادت و مردانگی داده و در کمین او بوده هرجا که او را بیابد، همت به گوشمال و استیصالش گمارد. مشار الیهما به مجرد صدور اشارت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۲

فیروزی‌بشارت خدیو مؤید، عزیمت سمت مقصد نموده، هرکدام به انتظام خدمات مقرره و انصرام مهمات مأموره پرداختند.

بشد ضبطبیگی مرخص ز شاه‌سوی ایمن‌آباد سر کرد راه

به تعجیل شد داد خان هم روان‌که بندد سر راه بر دشمنان مجملا در حینی که چرته فساداندیش از نکبت‌کده خویش برآمده طریق راه‌زنی و سرقت می‌پیمود، خان مزبور به سروقت او رسیده، نایره جنگ و جدل مشتعل گردانید. آن کافر سراپا ضلالت- که تاب ثبات و استقامت از حوصله طاقت افزون می‌دید- روباه‌آسا در پناه اشجار جنگل خزیده، جمعی از تفنگچیان قدرانداز چابک‌دست را در زیر شاخسار اشجار، به کمین بهادران فیروزی‌شعار نشانید. داد خان- که رغبت و شعف بی‌پایان به احراز رتبه شهادت و غزا و آرزوی جان‌فشانی در راه خدیو کشورگشا داشت و سربازی را در راه پادشاه حقیقی و خداوند مجازی پیرایه مباهات و سربلندی و مایه سعادات و ارجمندی می‌دانست- عنان تمالک و تماسک از کف داده، به تعاقب آن سراپا حیل در میان جنگل تاخت و با وصف این‌که در آن جنگل از کثرت اشجار و وفور آب و دلدل، عبور لشکر صعب و دشوار بود، خان مزبور احتیاط نکرده و از طریق حزم و دوربینی- که من جمله فرایض امور سپاهی‌گری و سرداری است- دورافتاده بی‌بلد و رهنمون، به تعاقب آن کافر ضلالت‌مقرون پرداخت و بعد از رسیدن به راه صعبی- که اصعب طرق و شوارع جنگل بود- کفره شقاوت‌آثار، ز پناه اشجار دست جرأت به مدافعه و پیکار گشوده و به یک‌بار شعله‌افروز چندین هزار تفنگ گشته، آتش بیداد در میان جنگل انداختند و از شاخسار اشجار، حقه‌های باروت را بر مفارق مجاهدین شراره‌ریز کرده، روی هوا را چون بخت سیاه خویش تیره‌وتار ساختند. آن خان سعادت‌توأم، پا بر سر جان محکم نموده و سینه را سپر صدمه آن قضای مبرم کرده و دست از جان شسته، بی‌محابا رایت زد و خورد افراخت. تا جان در بدن و رمق در تن داشت، پای همت از آن آشوب‌گاه قیامت علامت، پس‌نکشیده، انجام حال، نقد جان در راه خدیو جهان و جهانیان باخت. بهادران همراهی او به دشواری و صعوبت بسیاری از آن معرکه محشرآثار به سعی و تردد بسیار مراجعت نموده، خود را به اردوی کیهان‌پو رسانیدند. آن سرگشته تیه ضلالت و سرگردانی، از معاینه کشته شدن سید رحمت خان توخی و وقوع این قضیه- که از قضایای آسمانی بود- خیره‌سر و دلیرتر گشته و متهورانه به قصد تاراج و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۳

تطاول، رخش یغما و چپاول به‌سمت امین‌آباد انگیخته، اموال سکنه آنجا را نیز تاخت‌وتاز نمود. محبت خان ضبطبیگی که از حضور فیض گنجور پادشاه خورشیدطالع مأمور به محافظت و محارست طرق و شوارع گشته و بر پشته بزرگی- که به این سمت امین‌آباد واقع است- سنگر بسته و در آنجا نشسته بود، از دست‌برد آن رهگرای بوادی گمراهی، اطلاع و آگاهی یافته، به تعاقب پرداخته و مال سکنه امین‌آباد را با موازی سی نیزه‌سر، از آن گروه نکبت‌اثر گرفته و مراجعت به سنگر کرده، اموال را تمام و کمال به صاحبان مال داده و عریضه‌ای متضمن و محتوی بر سرگذشت احوال و مشعر و مشتمل بر مزید خیرگی کفره ضال، به ایستادگان پایه سریر جاه و جلال نوشته به درگاه اعلی فرستاد.

ز ناپاکی چرته تیره‌روزچو گردید آگه، شه کفرسوز

زبانه زده آتش غیرتش‌شد افراخته رایت شوکتش

به تنبیه آن مفسد بی‌حیابرآمد ز لاهور کشورگشا از آنجا که چرته فسادپیشه باطل‌اندیش، نیروی طالع خورشیدمطالع خدیو نصرت‌کیش و سطوت و صلابت عساکر ظفرمآثر را بارها در معارک رزم و هیجا آزموده بود، قبل از ظهور طلیعه موکب فیروز، از سطوت اقبال شاهنشاه کفرسوز، جگر باخته به پایمردی فرار خود را به نزد کوجر سنگ رسانید و به اتفاق کوجر خائب و خاسر، قرین مشقت و بخت‌رمیدگی، به هزاران محنت و سرگشتگی، رهنورد بادیه مذلت و آوارگی گشته، رخت نکبت و خسران به دار الامان ملتان کشید. حضرت اعلی شاهی ظل اللهی، چند منزلی به تعاقب او شتافته و اثری از آن مفسد هنگامه‌جو نیافته مراجعت به دار السلطنه لاهور فرمودند و چون ایام زمستان به انتها انجامید، طلیعه موکب سلطان بهار نزدیک رسیده بود، رأی جهان‌آرا چنان اقتضا نمود که الویه نهضت و اعلام معاودت به جانب دار السلطنه کابل برافرازند و اشرف البلاد احمد شاهی را به میامن قدوم میمنت‌لزوم، رشک بیت الشرف خورشید سازند. بناء علی هذا محبت خان ضبطبیگی و مکرم خان برادر بوستان خان مستوفی

الممالک را به‌جهت آوردن طویله و قاطرخانه به موضع وزیرآباد فرستاده مقرر فرمودند که سورسات‌چیان موکب اقبال نیز منزل به منزل، سورسات لشکر ظفرپیکر را به قدر کفاف مهیا و میسّر ساخته، تا هنگام ورود عساکر کیوان‌شکوه نگاه دارند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۴

[وقایع سال‌هفدهم]

وقایع سال فرخنده‌فال قوی‌ئیل ترکی مطابق سنه هزار یکصد و هفتاد و هفت هجری، موافق سال هفدهم جلوس میمنت‌مأنوس

در این نوروز عالم‌افروز که آغاز سال هفدهم لشکرکشی این خدیو موید کفرسوز است، پادشاه طارم چارم و خسروانجم زرین‌کلاه به تاریخ سیم ماه رمضان سنه ۱۱۷۷ هجری مطابق سنه میمونه قوی‌ئیل ترکی به میمنت و فرخندگی متوجه دار السلطنه حمل گشته، الویه شعاعی بر اوج سپهر نیلوفری افراخت و به عزم آرایش چارباغ آفاق، به هزاران شکوه و طمطراق، از قشلاق حوت برآمده، عنان یکران عزیمت به جانب ئیلاق بیت الشرف معطوف ساخت و طلیعه صبح نوروزی از افق بهروزی و فیروزی نمایان گشته، صیت آمدآمد موکب بهار، در شش جهت روزگار پیچیده و نسیم شکفتگی و خرمی به ساحت باغ و بستان وزیده، از فیض نظر تربیت نیّر اعظم، اشجار بی‌برگ و بار چهار چمن عالم، خلعت سرسبزی و سبزبختی پوشید. مقارن این حال سعادت اشتمال، پادشاه بلنداقبال و برگزیده انظار عاطفت ذو الجلال نیز خورشیدآسا، عزم به بیت الشرف والا نموده، مقرر فرمودند که عمله پیش‌خانه ظفرآشیانه، سرادقات جاه و جلال را در موضع شاه‌درّه سرکوب بارگاه سپهردوار و همدوش خرگاه گنبد میناکار سازند و جماعه اردوبازار نیز به دستور معهود قبل از اهتزاز موکب مسعود، متوجه منزل مقصود گشته، به گرمی بازار خویش پردازند. پیش‌خانه‌کشان سرکار، حسب المسطور معمول داشته، قبه بارگاه فلک‌احتشام به اوج آسمان فیروزه‌فام برافراختند.

ز زرباف و از اطلس و پرنیان‌شد افراخته خیمه و سایه‌بان

درخشنده شد قبه بارگاه‌چو بر اوج چرخ برین مهر و ماه بالجمله شاهنشاه هفت کشور، تارک اعتبار مکرم خان کلهر را به عطای جیقه مرصع به طراز سرفرازی رسانیده، خان مزبور را به صوبه‌داری ولایت لاهور عزّ امتیاز بخشیدند و در اسعد ساعات و اشرف ازمنه و اوقات، افسر خلافت و شاهنشاهی بر سر و لباس سلطنت و جهان‌پناهی دربر نموده و پای همایون فلک‌فرسا به رکاب هلال‌آسای ابرش جهان‌پیما درآورده، متوجه منزل مقصود گردیدند و بعد عبور از دریای لاهور، به قصد رونق‌افزایی و بهار پیرایی دار السلطنه کابل، با فرّ ظل اللّهی و شکوه شاهنشاهی،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۵

جاده‌پیمای دولت و اقبال و مرحله‌آرای عزّ و جلال گشته، شکارافگنان و تماشاکنان، طریق توفیق می‌پیمودند و به تأنّی و وقار، طی منازل و قطع مراحل می‌فرمودند، تا این‌که به هم‌عنانی تائیدات خالق لایزال، قرین دولت و اقبال به دار السلطنه کابل نزول اجلال نموده، سکنه آن مکان را به انواع رأفت و مرحمت آسوده‌حال و مرفه البال نمودند.

در بیان مأمور شدن خان جان خان سردار به تنبیه فساداندیشان کفره ضلالت‌شعار و نهضت حضرت اعلی شاهی به صوب اشرف البلاد احمد شاهی و رفتن جنود قاهره به تأدیب عنایت هزاره

در این ایام سعادت‌انجام خجسته‌آثار، به اظهار مخبران صادق الاخبار و اخبار راستی‌پیشگان درست‌گفتار، چگونگی احوال ممالک وسیع المسالک هندوستان، بدین منوال معروض باریافتگان پایه سریر دولت و اقبال گردید که سرکشان کفره ضلالت‌کیش و مفسده‌جویان واقعه‌طلب باطل‌اندیش، بعد از معاودت موکب ظفرپرور، پا از گلیم پایه‌شناسی فراتر گذاشته، مکرم خان کلهر

صوبه‌دار لاهور را به قتل آورده‌اند و آن گروه شقاوت‌پژوه را به این جهت دود نخوت به سر پیچیده و با متجنّده موفور به‌سمت ولایت سرهند حرکت نموده و به زین خان صوبه‌دار آنجا نیز درآویخته، ابواب وبال و نکال بر روی خود گشاده‌اند. پادشاه موید کامکار به مجرد استماع این اخبار، خان جان خان سردار با قشونهای قزلباشیه، تحت مراد خان و دسته ظفرپیوسته جوانشیر و سپاه پشاوری و بردرّانی، مأمور به قلع آن جمع واجب القمع نموده، حکم فرمودند که مشار الیه بر جناح استعجال متوجه استیصال کفره ضال گردد و بعد از رفتن خان جان خان سردار، خود نیز در فصل پائیز از دار السلطنه کابل برآمده و عنان توسن اقبال را به صوب اشرف البلاد احمد شاهی انعطاف داده، در اندک زمانی قلعه مزبور را از فرّ قدوم میمنت‌لزوم، سرکوب حصار افلاک و شرف‌بخش مرکز خاک ساختند و بعد از ورود در آنجا به مسامع حقایق مجامع والا رسید که سرگشته هامون شقاوت و بی‌خردی، عنایت حاکم هزاره ده‌کندی- که فیمابین هرات و احمد شاهی ساکن است- سر تمرّد و بی‌آزرمی از گریبان خمول و گم‌نامی برآورده، راه بغی و عصیان می‌پوید و به خیال محال و تمنای بی‌جا پا از حد خویش فراتر و پیش‌نهاده و از شاه‌راه اطاعت و بندگی انحراف ورزیده، مصدر حرکات ناهنجار می‌گردد و بالفعل هم که قلعه احمد شاهی مرکز رایات

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۶

فلک‌فرسای ظل اللّهی گشته است، از بیهوشی نشأه نخوت و پندار و بیخودی باده غفلت و استکبار به خود نیامده، بیشتر از پیشتر بر معصیت و نافرمانی اصرار می‌نماید. بعد از اصغای این مقال، شحنه قهر پادشاه فیروزی‌بهر، به استیصال آن خبیث وخامت‌مآل، فرمان داده مقرر شد که عظمت خان علیزیی مخاطب به حاضر خان و شاه ولی خان وزیر با جمعی کثیر، رایت شهامت و مردانگی به قلع و قمع آن سرگشته تیه ضلالت و آوارگی برافرازند.

مقرر شد از شاه یزدان‌شناس‌که افواج منصور نصرت‌اساس

گمارند همت به قمعش چنان‌که عبرت بگیرند دیگر کسان

نمایند او را چنان پای‌مال‌که گردن‌کشان را شود گوشمال

به فرمان فرمان‌روای زمان‌به تأدیب او رفت فوج گران

چو افواج شاهی به آنجا رسیدعنایت، سپه بر سر ره کشید

قدم در طریق تهور نهاددلیرانه در عرصه کین ستاد

نمود از یلی سینه خود سپرنکرد از سپاه شهنشه حذر

گروهی که بودند همراه اوهمه همچو او خیره و تندخو

همه کینه‌کوش و نبردآزماهمه غرق آهن ز سر تا به پا

همه دل سیاه و همه سخت روی‌همه رزم‌خواه و همه فتنه‌جوی

چه گویم از آن قوم نکبت‌سرشت‌که هستند در چهره چون غول زشت

همه دیوسیرت، همه بدنهادهمه اهرمن‌پیکر و ددنژاد جمیع آن جماعت وخیم العاقبت قلماق صورت و کریه‌منظر و ذکور و اناث آنها چون حشرات الارض مخلوط و مربوط با یکدیگر می‌باشند، گویا غارس نهال خلقت بشری، شجره وجود بی‌سود آن گروه مردود را از بدو ایجاد و آفرینش بی‌برگ و بار جوهر آدمیت و دانش آفریده و دهقان قضا تخم وجاهت و انسانیت در زمین طینت آن قوم دد خصلت نیفشانده و مصوّر صنع در چهره‌سازی آن گروه، قصد شبیه‌کشی صورت انسانی نکرده، نظم.

زن و مرد آن قوم خسران‌مآل‌همه بی‌نصیب از جمال و کمال

تمامی تهی‌دست نقد شعورهمه از ره عصمت و عقل دور خلاصه سخن این‌که آن خون‌گرفته بی‌خرد، با چنین اشخاصی که پای کم از دام و دد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۷

نمی‌آوردند، در مقابل بهادران فیروزی‌شعار، قدم ثبات و قرار افشرده، دست جرأت و جسارت از آستین خیرگی و جلادت برآورد.

لوای تهور برافراشتندبه جان صدمه گلّه برداشتند

ز کینه همه مرکب انگیختندبه افواج شاهی درآویختند از معاینه خیرگی و مشاهده این چیرگی، عرق غیرت و مردانگی نهنگان شجاعت و فرزانگی حرکت نموده، صمصام خون‌آشام از نیام انتقام برآوردند و حمایت اقبال خلیفه زمان و زمین را که در صیانت بنده‌های عقیدت‌آئین هم خاصیت حفظ و حراست حضرت رب العالمین است، ممد و معاون خویش دانسته پای زد و خورد افشردند.

دو فوج از دو جانب به هم تاختندلوای زد و خورد افراختند

دو فرقه به هم چون درآویختند،بسی خون به فرش زمین ریختند

نمودند کاری در آن کارزارکه شد روز روشن چو شبهای تار

در این رزمگه غازیان عظام‌کشیدند از مفسدان انتقام

به فرق عدو آزمودند تیغ‌شدی تیغها سرفشان بی‌دریغ

اگرچه سپاه شه دین‌پناه‌جلادت نمودند در رزمگاه

و لیکن سپاه عدو هم ز بیم‌نمودند سعی و تلاش عظیم

شدند آن‌چنان مرتکب در فسادکه دادند آخر سر خود به باد

عنایت چنان پایداری نمودکه گویی تهور ز رستم ربود

سپاهش همه از پی نام و ننگ‌نمودند مردانه پیکار و جنگ عاقبت عون عنایت ایزد ظفربخش بی‌منت- که همواره در جمیع معارک و میادین یاور و معین بنده‌های فدویت‌آئین این دولت جاوید قرین است- از مکمن خفا چهره‌گشا گشته، نسیم فتح و ظفر از مهب اقبال بر رایت امانی و آمال مبارزان فیروزی‌مآل وزید. عنایت دون‌فطرت شقاوت‌انتما، از مشاهده سطوت و صلابت و استیلای افواج نصرت‌پیرا، سفینه طاقت به گرداب اضطراب داده و لنگر ثبات و استقامت برگرفته، مغلوب و منکوب رهگرای به وادی فرار و آوارگی گردید. نظم

چو اعدا نهادند رو در گریزندیدند در خود مجال ستیز

نبردآزمایان همت‌بلندسر ره بر آن قوم کردند بند

کشیدند شمشیرها از نیام‌نمودند آن فرقه را قتل عام

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۸ به کشتن ز هر سو گشودند دست‌به حدی که یک تن سلامت نرست

چو از قتل اعدا بپرداختندبه تاراج اموالشان تاختند

به‌دست سپاه شه ملک‌گیرزن و بچه یاغیان شد اسیر

و لیکن در آن عرصه گیرودارکه از کشتگان شد زمین پشته‌وار

نشد از عنایت کسی را خبرکه وی را چه آمد در آنجا به سر

به افواج شاهی ظفر داد دست‌بیفتاد بر قوم دشمن شکست

وزیر خردمند چون فتح یافت‌به همراه لشکر به اردو شتافت

در بیان رسیدن آسیب عین الکمال به خان جان خان سردار از کفره ضلالت‌شعار به مقتضای گردش روزگار و توجه خاقان ممالک‌ستان به‌سمت مملکت وسیع الفسحت هندوستان و معاودت آن حضرت به تائیدات ملک‌منّان

خان جان خان سردار- که از دار السلطنه کابل مأمور به تنبیه و تأدیب متمردان شقاوت‌مآب ممالک پنجاب گشته بود- بعد ترخیص از بارگاه اقبال بر سبیل استعجال، متوجه استیصال کفره ضال گردیده و نخست به نیروی بازوی شجاعت، غلبه و استیلای تمام بر آن گروه سراپا ضلالت یافته، تن‌های آن زیاده‌سران را- که متحمل بار گران سر بودند- سبک‌بار ساخت و بر چندین حصن حصین، که به تصرف مشرکین بی‌دین درآمده بود، دست یافته و کوچ بر کوچ به ولایت سیالکوت شتافته، رایت فتح و فیروزی افراخت. بعد از انهزام کفره مقهور، به حسن دلیری و شجاعت خود مغرور گشته و خاطر از دغدغه آن فئه سیه‌باطن جمع و مطمئن ساخته، به لوازم احتیاط و هوشیاری- که رکن اعظم امور سرداری و سپاهی گری است- نپرداخت. آن سرگشتگان تیه نکال و گمراهی، از بی‌پروایی و غرور خان مزبور اطلاع و آگاهی یافته، موازی هشت هزار سوار جرّار، به گام جرأت و جسارت معاودت نموده، غبار فساد انگیختند و به حسب تقدیر در حینی که جمعیت خان جان خان متفرق گشته و مردمش برای تحصیل کاه و علف هریک به سمتی رفته بودند، از اطراف و جوانب خودنمایی کرده، به بهادران خارج سنگر آویختند.

سردار مزبور از مشاهده خیرگی هنود مقهور، فیض‌طلب خان محمودزیی پسر عبد الصمد خان را به مدافعه آن گروه فرستاده، خود متوجه جمع‌آوری بقیه مردم سنگر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۱۹

گردید. کفار ضلالت‌شعار، تا به هم جنبیدن سردار، فیض‌طلب خان مزبور را به حمله اول از پیش برداشته و جلوریز متعاقب او داخل اردو گشته، علم چیرگی افراشتند. در آن حیص و بیص مردمی که نه جوهر حمیت و مردانگی و نه هم بهره از گوهر بی‌بهای غیرت و فرزانگی داشتند، به مجرد وقوع آن حال، اسباب و اموال خود را گذاشته، از آن معرکه ستیز و آویز که فی الحقیقهٔ نمونه روز رستخیز بود، عنان به وادی گریز تافتند و هریک سر خود را گرفته به راه بی‌ناموسی شتافتند و پرده عرض سپاهی گری دریده، توفیق دفاع و جدال نیافتند و به این سبب سلک جمعیت سردار از انتظام افتاد و بی‌کوشش و آویزش، لشکرش رو به انهزام نهاد و زیاده بر دویست سیصد سوار با او نماند. الغرض مخالفان تیره‌اختر، از مشاهده بی‌غیرتی آن لشکر، دلیرتر و خیره‌سر گشته، دست جرأت و جسارت به قتل و غارت گشادند. سردار مزبور نیز از معاینه این حال، برآوردن نقد جان را از آن معرکه سراسر بلاغنیمت شمرده، به مضمون «الفرار مّما لا یطاق من سنن المرسلین» جنگ گریزکنان، خود را به مردم خویش رسانید و در این قضیه قریب به یک کرور روپیه تخمینا از او و مردم اردو به غارت و تاراج رفته، معزی الیه با معدودی متوجه الکای پیشاور گردید. به مقتضای گردش افلاک، در این سال آسیب چنین عین الکمال به بهادران فیروزی‌مآل که باعث کسر شأن بود رسید. نظم

چو بشنید خاقان یزدان‌پرست‌که خورد از عدو خان جان خان شکست

بفرمود رایش چنین اقتضاکه خود برفرازد به دولت لوا

شود رهگرا سوی هندوستان‌برآرد دمار از همه سرکشان

لهذا شهنشاه مالک‌رقاب‌طلب کرد افواج را در رکاب

ز هر گوشه شد جمع، خیل و سپاه‌چو افواج انجم به اطراف ماه

قشونها ز هر سو چو گرد آمدندسراپرده شاه بیرون زدند

به شمشیر صولت به فصل خزان‌کمربست بر عزم هندوستان

ز خورشید و مه گوی سبقت ربودبه تعجیل شه قطع ره می‌نمود

به کابل رسید و به سرعت گذشت‌روان جانب ملک پنجاب گشت بعد مرور و عبور لشکر منصور از درّه خیبر، خان جان خان سردار از الکای پیشاور بر سر راه موکب ظفرپرور شتافته، به وساطت مقربان پایه سریر خلافت، جبهه‌سای عتبه عبودیت گردید.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۰ چو از خوف خاقان یزدان‌شناس‌دلش بود مملو ز رعب و هراس

به درگاه خاقان گردن‌فرازنمود التماس از طریق نیاز

که ای پادشاه تفضل‌شعارتویی سایه رحمت کردگار

خطا کرده‌ام، عفو تقصیر کن‌نظر بر قضایای تقدیر کن

چو شد ملتمس بهر عفو گناه‌گذشت از گناهش شه دین‌پناه

به پابوسی شاه شد مفتخربرآمد ز تشویش و خوف و خطر الحاصل، شهریار عادل عیب‌پوش و خدیو باذل دریا دل عذرنیوش، با جیوش بحر خروش و عساکر کینه‌کوش، به همعنانی تائیدات خالق اکبر، داخل الکای پیشاور گشته و سایه رأفت و عاطفت و ظل مرحمت و عنایت، بر مفارق وضیع و شریف آن ولایت انداخته، مقرر فرمودند که جمعی از بندگان جان‌نثار به کنار رودخانه اتک رفته و از اطراف و جوانب کشتی‌ها را طلبیده، جسری در نهایت استحکام و وسعت چون کهکشان فلک بر آب اتک بندند.

به فرمان خاقان نصرت‌یزک‌ببستند پل چون به رود اتک

به تائید حق شاه مالک‌رقاب‌درآورد پای ظفر در رکاب

گذشت از اتک با جنود ظفرمعین سپاهش قضا و قدر

به اندک زمان با جیوش و حشم‌به سرحدّ پتیاله بر زد علم

ز کفار فجار نکبت‌اثردر آنجا ز سرهند آمد خبر

که زین خان مهمند را کشته‌اندتنش را به خون سر آغشته‌اند

از این گفتگو قهرمان زمان‌شده خشمگین همچو شیر ژیان امرا و ارکان دولت را به حضور لامع النور طلبیده، فرمودند که مطمح نظر اصابت‌اثر نواب همایون ما آن است که از این مکان به همعنانی تائیدات ملک منّان کوچ بر کوچ متوجه سرهند شویم و دمار از روزگار کفره بی‌ننگ و عار- که سر خیرگی و بی‌شرمی مجددا از گریبان خمول و بی‌آرزمی برآورده‌اند- برآریم، بلکه این دفعه نام و نشانی از آن گروه باطل‌پژوه نگذاریم و قاطبه را بی‌دریغ از زیر تیغ بگذرانیم، زیرا که این طایفه بی‌حیا با وصف این‌که بارها در معارک رزم و هیجا و میادین حرب و وغا خود را آزمودند و ضرب دست سپاه ظفرپیوست را به کرات و مرات خورده‌اند، باز ترک زیاده‌سری و فسادانگیزی نمی‌نمایند و خودنمایی و فتنه‌جویی را رشد و جوهر می‌دانند. نظم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۱ همان به این‌که فرقه را بی‌دریغ‌چنان بگذرانیم از زیر تیغ

که یک تن از آنها نماند بنام‌شود عبرت فتنه‌جویان تمام

ز روی غضب قهرمان زمان‌چو این گفتگو کرد با بندگان

امیران دانا ز روی ادب گشودند در خدمت شاه، لب

نمودند عرض از ره اختشاع‌که شاها! بود حکم والا، مطاع

به فرمانت، ای شاه عالم‌پناه!رباییم از فرق دارا کلاه

ببندیم فغفور را دست و پابیاریم در درگهت چون گدا

بگیریم، ای شاه فیروزبخت!به امرت ز خاقان چین تاج و تخت

به ما بندگان گر شود امر شاه،ز قیصر ستانیم تاج و کلاه

ببندیم بر قتل دشمن کمرنپیچیم از خدمت شاه سر

نداریم اگرچه ز حکمت گزیرولی وقت بگذشته و گشته دیر

همان به که فسخ عزیمت کنی‌به سال دگر زود حرکت کنی

برآری دمار از گروه سکان‌مسخّر کنی کل هندوستان

ز یک سو هوا گرم گردیده حالز یک سو شده موسم برشکال

ز روی کرم، شاه نصرت‌شمول‌بفرمود عرض امیران قبول

به تائید و توفیق و فضل الهز پتیاله عطف عنان کرد شاه

تماشاکنان و شکارافگنان‌به کابل درآمد به اندک زمان

ز یمن قدوم سعادت لزوم‌شد آن سرزمین رشک هر مرز و بوم

[وقایع سال هیجدهم]

گزارش وقایع سال هیجدهم از فرمان‌فرمایی شاهنشاه دوستان‌نواز اعداگداز و نگارش صادرات و واردات این سال میمنت‌آغاز بر سبیل اجمال و ایجاز

در این اوقات خجسته‌ساعات که دار السلطنه کابل مرکز رایات عالیات گردیده و کوکبه بهار سال هژدهم جاه و جلال این سایه ذو الجلال، از سواطع دولت و اقبال، به بلندی رسیده بود، اورنگ‌نشین فلک چارم و ظلمت‌زدای ساحت هفت طارم، به تاریخ پانزدهم ماه رمضان المبارک موافق سنه ۱۱۷۸ میمونه هجری مطابق سال سعادت‌اشتمال پیچی‌ئیل ترکی به میمنت و مبارکی، زینت‌افزای اریکه حمل گشته، زمین پژمرده را چون

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۲

آسمان سال‌خورده، طراوت تازه و نضارت بی‌اندازه بخشید و قوت نامیه نورسیدگان عالم نبات را پرورش و تربیت نموده، فضای بساتین روزگار از فیض غمام انعام عام پروردگار نمونه «جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»* گردید. بیت

زمین شد تازه از باد بهاران‌چمن را آبرو افزود باران

در این خرّم بهار خرّمی‌دوست‌به گلها بردرید از خرّمی پوست

گل از گل تخت کاوسی برآوردبنفشه پرّ طاوسی برآورد مقارن این حال سعادت‌مآل که برازنده اورنگ جاه و جلال و فرازنده الویه حشمت و اقبال، خدیو موید بی‌همال، به هزاران فیض و افضال، در دار السلطنه کابل اریکه‌آرای عظمت و اجلال بودند و گاه‌گاه برای تفرج طبیعت، توجه به سیر و شکار می‌فرمودند، از دار السلطنه هرات نوشته‌جات پادشاه‌زاده ملکی‌صفات، اعنی فروغ کوکب حشمت و جاه، خدیو تائیدسپاه، تیمور شاه، به درگاه آسمان‌جاه شاهنشاه سلیمان‌دستگاه رسید. از مضمون آن به وضوح انجامید که طایفه کرد عمارلوی سکنه نیشابور، سر از ربقه باج‌گزاری و گردن از رشته انقیاد و خدمت‌گزاری شاهرخ شاه پیچیده به جعفر خان کرد متینانلو- که حسب الرقم مرحمت‌شیم پادشاه ظل اللّه وزیر و صاحب اختیار در خانه شاهرخ شاه و سردار ایلات اکراد خراسان شده بود- اطاعت نمی‌نمایند، بلکه پا از حد خویش پیش گذاشته، راه بغی و عصیان می‌پیمایند. لهذا جعفر خان مزبور به‌جهت رفع نخوت اکراد نشاپور به جناب عالمیان‌مآب پادشاه جم جاه تیمور شاه ملتجی گشته و نقد علی خان برادر و تقی خان بنی عمش را با پیشکش‌های لایق در خدمت آن منظور انظار عاطفت حضرت خالق، فرستاده و استدعا نموده که از حضور فیض گنجور، فوجی از افواج منصور به تنبیه و تدمیر اکراد سکنه نیشابور- که اعناق خودسری و غرور در آن حدود افراخته‌اند- مأمور شود که هم باعث سرافرازی و افتخار شاهرخ شاه و مزید امید این فدوی حلقه به گوش درگاه خلایق امیدگاه باشد و هم عبرت سایر سرکشان و شرارت‌پیشگان ممالک خراسان گردد و احد دیگر نیز از منهج قویم فرمان‌بری و انقیاد، قدم به مسلک خودسری و فساد نتواند گذاشت و گردن مخالفت و نافرمانی در عرصه این ولایت نتواند افراشت.

القصه از آنجا که خدیو ثریامنزلت حق‌آگاه تیمور شاه، بی‌اذن و فرمان والد ثریامکان، مرتکب هیچ امری از امور کلی و جزیی نمی‌شوند و رضامندی اعلی حضرت قدرقدرت

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۳

را در هرجا و هر کار ملحوظ و منظور نظر اصابت‌اثر دارنـد، ارتکاب به ارسال عساکر اقبال ننموده و نقد علی خان و نقی خان مزبور را در هرات مأمور به توقف فرموده، کیفیت احوال را به مسامع حقایق‌مجامع این سایه ذو الجلال رسانیدنـد، تا آنچه در آن خصوص از حضور معدلت‌دسـتور عزّ صدور یابد، از آن قرار معمول دارند. چون این خبر از نوشته پادشاه مهرافسر به وضوح انجامید و حقایق حالات آن حـدود، کماکان حالی رأی جهان‌گشای خاقان کشورسـتان گردید، یرلیغ کرامت‌طراز به نام نامی دارای ممالک خراسان شرف نفاذ یافت که نور محمد خان خوگیانی سردار سابق مشهد را به اتفاق درویش علی خان بیگلربیگی هرات- که سابقا احوال او سمت تحریر پذیرفته- با فوجی از افواج بحر امواج، روانه آن حدود کرده به سرکردگان سپاه قدغن نمایند که بی‌اجازت شاهرخ شاه و مصلحت جعفر خان، مرتکب جدال و قتال نشوند و دست تعدی به احدی از مردم بی‌گناه و گوشه‌نشین دراز ننموده، خودسر برای رزم و پیکار نرونـد، بلکه اول از شاهرخ شاه رخصت گرفته، بعـد از آن اساس اغرا و اغوای مفسـده‌جویان تمردکیش و هنگامه‌طلبان فسادانـدیش را مقموع و منهـدم سازنـد و به راهنمایی جعفر خان متینانلو به تأدیب و تنبیه طایفه کرد عمارلو- که چون شـعله دعوای سرکشـی می‌نمایند- بپردازند و به سـرافرازی نور محمد خان و درویش علی نیز ارقام جهان مطاع آفتاب شـعاع، به‌همین مضـمون عزّ صدور یافته، مقرر شد که بی‌صلاح و صواب‌دید شاهرخ شاه و جعفر خان کرد مرتکب زدوبرد نشوند.

فرامین مزبور مرقوم شدبه مهر جهانگیر مختوم شد

ز درگاه خاقان قدسی‌صفات‌روانه نمودند سوی هرات

چو آن قرهٔ العین ذی عزّ و جاه‌شد آگه ز مضمون منشور شاه

بفرمود حسب المقرر عمل‌فرستاد لشکر به قصد جدل نور محمد خان و درویش علی خان، به موجب فرمان واجب الاذعان اقدس، به جانب مشـهد مقـدس رفته و به اسـتصواب شاه مزبور و راهنمایی جعفر خان مذکور متوجه استیصال طایفه کرد عمارلو- که در نواح نیشابور سکنا داشتند و همواره سر نخوت و غرور در آن مرزوبوم می‌افراشتند- گشته به ستیز و آویز پرداختند، چنانچه حرب عظیم و رزم شدیـد به وقوع پیوسـته و عاقبت الامر به امـداد تائیدات الهی و یاوری اقبال دشـمن‌مال شاهنشاهی، عساکر ظفرمآثر پادشاهی، به کرامت نصرت و فیروزی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۴

مخصوص گشـته، لوای غلبه و استیلا برافراختند و گروه کثیر از آن یاغیان ضـلالت‌تأثیر را روانه دیار بئس المصیر و بقیهٔ السیف را با اطفـال و عوراتشـان دسـتگیر و اسـیر سـاخت. طبـل مراجعت به جـانب دار السـلطنه هرات نواختنـد و بعـد از ورود به منزل کـافرقلعه، درویش علی خان سـر از ربقه انقیاد و بنـدگی پیچیـده و گردن مخالفت و بی‌باکی افراشـته، به اتفاق جنیـد خان هزاره از منهج قویم عبودیت انحراف ورزیـده، متوجه قلعه نره‌تو- که مسـکن و مـأوای او بود- گردیـد. تفصـیل این اجمال آن‌که چون از پیشـگاه جاه و جلالـل مقرر شـده بود که اعزّه و اعیـان دار السـلطنه هرات و رؤسـا و سـرکردگان ایلات و درویش علی خان و سایر خوانین ممالک موضوعه خراسان، در رکاب نصـرت‌انتساب شاه تائیدسـپاه تیمور شاه، در اشـرف البلاد احمد شاهی سـعادت‌اندوز اسـتلام عتبه سپهر احترام شوند و درویش علی خان- که در دار السـلطنه هرات به کرات و مرات مظهر اقسام سیّئات و مصدر انواع تقصیرات گشته بود و از آمـدن به اردوی کیهـان‌پوی شاهنشـاه فتوت‌کیش، کمـال انفعـال و نهـایت تشویش داشت- به مجرد شـنیدن این خبر، هراس او بیشتر از پیشتر شده، از فرط خوف و هراس، نقش بغی و نافرمانی بر لوح ضمیر فسادتخمیر نگاشت و بعد از ورود به کافرقلعه، علانیه رایت مخـالفت و طغیـان افراشت و از آنجـا به محـال غوریـان رفته و بـا جنیـد خان هزاره هم عهـد و پیمان شـده، به اتفاق او رؤسای ایلاـت اویمـاق و هزاره را نیز بـا خـود متفـق نموده، به قلعه نره‌تو- که واقع به‌سـمت کوهسـتانات بـادغیس و در ارتفـاع و اسـتحکام، همسـایه و همـدوش فلـک برجیس است- شـتافت. محمـد شـاه خـان بنی عم آن متمرّد فسـادتوام- که بر جـاده اخلاـص و عبـودیت

ثابت‌قدم و برعکس آن بی‌خرد مغرور، بهره‌مند جوهر عقل و شعور بود- به یاوری طالع، روی عقیدت به درگاه پادشاه والاجاه تیمور شاه آورده و ظلمت‌زدای چهره اقبال گردیده، بر و دوشش به خلعت آفتاب طلعت زیب و زینت یافت.

ذکر ارتفاع الویه عظمت و جهان‌پناهی به‌سمت اشرف البلاد احمد شاهی و رسیدن اخبار فسادانگیزی درویش علی خان، به مسامع ایستادگان پایه سریر خلافت‌مصیر ظل اللّهی

در این ایام سعادت‌انجام و زمان میمنت‌فرجام، رأی عالم‌آرای خاقانی- که دستور رموز سلطنت و جهانبانی است- اقتضای آن فرمود که رایات جاه و جلال به جانب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۵

دار القرار قندهار برافرازند و قلعه احمد شاهی را از میامن قدوم فیض‌لزوم والا رشک‌افزای خطه غبرا و سرکوب حصار طارم اعلی سازند. بناء علی هذا موکب ظفرکوکب فیروزی‌لوا، از دار السلطنه کابل به اهتزاز درآمده، ارتفاع آسمانی یافت و عرصه اشرف البلاد احمد شاهی به یمن مقدم اعلی حضرت ظلّ سبحانی، مهبط فیوضات ربانی گشته، لمعات توجهات و تفقدات آن حضرت بر ساحت احوال وضیع و شریف سکنه آن ولایت تافت و در همین اوان خجسته‌نشان، اخبار بغی و طغیان درویش علی خان- که احوال او مرقوم خامه حقایق‌بیان گردید- مفصلا و مشروحا به عرض ایستادگان و باریافتگان حضور فیض گنجور رسید و حق‌ناشناسی و دل‌سیاهی آن رهنورد فیافی گمراهی مکشوف ضمیر مهر تنویر گردید.

به شاه جهان چون رسید این خبربرآشفت خاقان والاگهر

ز روی تعرّض به قهر و عتاب‌بفرمود با شه ولی خان خطاب

که مهر سپهر بزرگی و جاه‌مه برج اقبال، تیمور شاه

به تدبیر صایب و رای رزین‌ز فهم رسا و ز عقل متین

نخستین خردمندی‌ای کرده بودکه او را نظربند فرموده بود و تو در خدمت نواب همایون ما وسیله و واسطه استخلاص آن متمرّد فسادانتما گشته، از جانب او متعهد شدی که دیگر سالک مسالک شور و شر نخواهد گردید و بعد از این از ربقه عبودیت و بندگی سر نخواهد پیچید! نظم

نمودی مکرر تعهد چنین‌که از مسلک بندگی بعد از این

قدم سوی دیگر نخواهد نهادنپیچد سر از رشته انقیاد

تو کردی به درگاه گردون‌اساس‌به عفو گناهان او التماس

نمودیم بر قول تو اعتمادگذشتیم از جرم آن بدنهاد

کنون سر کشیده ز راه غرورشده مصدر فتنه و شر و شور

چو بشنید این گفتگوها وزیر،ز خجلت بیفگند گردن به زیر

ز قهر و عتاب خدیو ز من‌چو سیماب لرزید بر خویشتن

ز روی ادب عرض کرد این‌چنین‌که شاها! تویی رحمت العالمین

به بخت تو ای شاه قیصرغلام‌کنم وحش رم‌خورده را حال رام و معروض داشت که صلاح دولت و مقتضای وقت چنین است که اول نور الدین خان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۶

بامیزیی به‌جهت دل‌آسا و استمالت، نزد آن متمرّد دون‌فطرت رفته، او را به نوید عفو و بخشش و شمول فضل و کرم شاهنشاه

فتوت‌کیش مروت‌منش، مستمال ساخته از انحراف جاده مستقیم اطاعت و انقیاد مانع آید، به منهج قویم خلوص اعتقاد دلالت نماید.

نظم

ز عفو گناهش دهد آگهی کند خاطرش جمع از هر رهی

ز خوف و خطر مطمئن سازدش به تلثیم درگاه شه خواندش

نخستین نماید ورا امتحان ببیند چه خواهد تراوید از آن هرگاه به سخن نور الدین خان مطمئن گشته به سعادت تقبیل بساط فیض انبساط مشرف شد بهتر، و اگر مسلک کفران و ناسپاسی پیش گرفته و از راه مکر و تزویر درآمده بنابه دفع الوقت و تأخیر گذاشت، کمترین که از اول متعهد خدمت‌گزاری و نیکوبندگی او شده‌ام، به هر نوع که در وسع امکان این غلام عقیدت‌فرجام گنجد، او را به درگاه عرش‌اشتباه می‌آورم. خاقان ممالک‌ستان به صواب‌دید شاه ولی خان نور الدین خان بامیزیی بنی عم او را نزد آن جاهل هرزه‌دار فرستادند تا با نصایح ارجمند و مواعظ خردپسند او را سالک مسالک عقیدت و اخلاص گرداند. آن حیله‌ور خودبین بر وفق مضمون «أَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرِینَ» از قبول سخن مصلحت‌آئین، شیطان‌آسا سر باز زده و بنابه خدعه و نیرنگ گذاشته، به لطایف الحیل گذرانید. نور الدین خان بنی عم وزیر نیز از راهی که رفته بود، بی‌نیل مقصود مراجعت به درگاه عرش‌اشتباه نموده، کیفیت روی‌داد را به عرض حجّاب بارگاه اقبال رسانید. چون اراده او مکشوف ضمیر مهرنظیر گردید، رأی جهان‌آرا چنان اقتضا فرمود که یک نفر از سرداران عساکر نصرت‌مآثر را با گروهی از افواج شهامت‌کیش، به‌جهت تنبیه آن جاهل فساداندیش روانه آن سمت فرمایند که اگر از خواب غفلت و پندار، بیدار و از مستی باده غرور و نخوت هوشیار گشته، دست ندامت و اعتذار به ذیل عجز و انکسار زند، مزاحم و متعرض او نشود، او را امان داده همراه خود به آستان سپهربنیان آورد و اگر به قدم اطاعت و انقیاد پیش نیامده بر معصیت و نافرمانی و سوء کردار اصرار نماید، همگی همت بر استیصال او گمارد. شاه ولی خان که بنابر مصلحت کار خود با او همواره به نامه و پیام سلسله‌جنبان رابطه یک‌دلی و موافقت گشته و نهانی در مراتب کمک و امدادش کوشیده، حتی المقدور معاونت او می‌نمود، تفرس این معنی کرده معروض داشت که هرگاه مهم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۷

درویش علی خان مفوض به کمترین بندگان این آستان ملایک‌آشیان گردد و به‌دست خط مبارک وثیقه انیقه‌مشعر و محتوی بر آن‌که این فدوی به هرچه صلاح دولت دوران عدت در آن بوده باشد ارتکاب نماید، به نام نامی پادشاه خورشیدکلاه تیمور شاه صادر شود إن شاء اللّه المتعال به اقبال ابدی‌اتصال شهریار کامکار، بدون مبادرت به رزم و پیکار، درویش علی خان را برداشته به دربار وسعت‌مدار می‌آورم. چون به مقتضای مروت و خداآگاهی، پیش‌نهاد نیت این مظهر فضل و رحمت نامتناهی، جناب اقدس الهی آن بود که گرد رزم و پیکار انگیخته نگردد و خون مسلمانان به شامت عمل او ریخته نشود، مطالب و ملتمسات شاه ولی خان وزیر را مقرون به عزّ انجاح فرموده و ملفوفه به دست‌خط خاص سعادت‌اختصاص، مرقوم و عنایت نموده، از حضور فیض گنجور مرخص و مأمور به انجام مهم مزبور فرمودند. درویش علی خان- که از جمله هواخواهان و دوستداران وزیر بود و از سخن و صلاح او تخلف و تجاور نمی‌نمود- بعد از رسیدن او به دار السلطنه هرات، از خواب گران غفلت و پندار بیدار گشته به یقین دانست که اگر بر سوء کردار اصرار نماید و همراه او هم به درگاه آسمان‌جاه نیاید، عنقریب نیران قهر و غضب قیامت لهب قهرمان جلال، به قصد سوختن خرمن حیاتش اشتعال یافته، سر و مالش به باد فنا و زوال خواهد رفت، لاجرم سود و بهبود خود را در رفتن پیش وزیر دیده و به قدم اطاعت و انقیاد پیش آمده به اتفاق او وارد هرات گردید.

پس آنگاه در خدمت پادشاه‌خدیو خطابخش، تیمور شاه

نمود التماس گناهش وزیرببخشید او را شه ملک‌گیر

به درگاه والا- بشد جبهه‌سابرآمد ز تشویش خوف و رجا بعد از ادراک سعادت زمین‌بوس پادشاه والاجاه سپهر سریر و حصول

ترخص از پیشگاه خلافت‌مصیر، با شاه ولی خان وزیر به تخشّع و تخضّع کثیر عازم بارگاه شاهنشاه آفاق‌گیر و به تلثیم عتبه علیه عرش‌نظیر، مشرّف گشت و از آنجا که عذرنیوشی و خطابخشی و کرم‌گستری و بنده‌پروری- که از جلایل خصایل قدسیه این زینت‌افزای اریکه دولت و اقبال و اورنگ‌نشین اقلیم حشمت و اجلال است- تقصیرات او را به عفو و اغماض مقرون ساخته، مشمول انواع مراحم و تفقدات فرمودند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۸

در بیان کیفیت عزل شاه ولی خان وزیر از منصب جلیل القدر وزارت خدیو آفاق‌گیر به تقدیر رب قدیر و سرافراز شدن او به خلعت سپهسالاری و بی‌اختیار گشتن مشار الیه از مال و منال پادشاهی به‌جهت تنبیه و آگاهی

چون همواره مکنون ضمیر شاه ولی خان وزیر آن بود که خاقان جهان‌پناه او را ارشد از سایر مقرّبان و معتمدان بارگاه دانسته و اختیار امور مالی و ملکی بالکلیه به او واگذاشته، زمام رتق و فتق جمیع مهمات به کف اختیار او سپارند و رؤسای ایلات و سرداران ولایات و سایر نامداران اطراف و جوانب نیز او را مرجع الخواص و العوام بالاستقلال و مدار المهام بارگاه جاه و جلال شناخته و مقدمات جزوی و کلی به صلاح و صوابدید او فصل نموده، مطالب و مدعیات خود را به وساطت او معروض دارند، لاجرم به‌جهت اماله قلوب به طرز نیکو و طور مرغوب در انجاز مرام خاص و عام کوشیده، ابواب تعظیم و تکریم بر روی مردم می‌گشود و مطالب و مآرب همه کس را به عرض بندگان اقدس رسانیده، حسب التمنای صاحب مطلب، جواب باصواب حاصل می‌نمود، تا این‌که با اندک فرصت مرجع وضیع و شریف گشته، در میان امرای کامکار رایت اقتدار بر سپهر دوار افراشت و برای رونق کار و گرمی بازار، بنابه دروغ‌گویی و مردم‌فریبی گذاشت؛ چنانچه رؤسای ایلات و سرداران ولایات را که همواره در رکاب ظفرآیات، اقتباس انوار سعادت و فیوضات می‌نمودند، جداجدا پیش خود طلبیده، سخنان مودت‌آمیز و کلمات محبت‌انگیز در میان می‌آورد و هرگاه به سبب حوادث روزگار، غبار ملالی بر چهره احوال او نشسته بود، به آستین تفقد و مهربانی می‌رفت و به نهجی که آن شخص او را مهربان‌تر از پدر و برادر تصور نماید، در لباس دوستی دشمنی نموده و او را مشوش و هراسان کرده دروغی چند به این قسم می‌گفت:

که امروز، شاه ملایک‌خدم‌ز افراط قهر و غضب دم‌بدم

خصال بدت را بیان می‌نمودبه تو بر سر غصه و قهر بود

به من مطلق این راز معلوم نیست‌که خشم شهنشاه از بهر چیست و به نوعی که من دریافتم امروز یا فردا به شکنجه و تعذیب تو اشارت والا به صدور خواهد پیوست و مورد مؤاخذه و بازخواست خواهی گشت. من در عالم دوستی تو را

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۲۹

خبر کردم و حقّ آشنایی به جا آوردم. هرگاه از حیات خود بیزار و از زندگی در آزاری، در این‌جا توقف کن، و الّا باید که بر سبیل سرعت و استعجال از موکب اقبال فرار نمایی و به نوشته امرا و ارکان دولت مطمئن نشوی و تا فلان نشان و به فلان مهر من نوشته به تو نرسد، به رکاب سعادت‌انتساب نیایی. آن بیچاره نادان که از جایی خبر نداشت و سخن‌های دروغ از صدق بی‌فروغ او را راست می‌پنداشت، به مجرد اصغای این سخنان، از دل و جان ممنون رحم و احسان او گشته و از راه دهشت و توهم به اغوای او فرار نموده، رایت مخالفت می‌افراشت و هم‌چنین به‌همین نهج نوشتجات فتنه‌انگیز و خطوط شورش‌افزای غوایت‌آمیز به سرداران و سرکردگان ایلات و حکام و عمّال ولایات نوشته، تحریک به مخالفت و عصیان می‌کرد و به انواع تخیلات و تسویلات- که در نفوس اکثری سریع التأثیر است- مردم را اغوا و اضلال نموده، هر روز سرکشی را از شاهراه اطاعت و انقیاد، رهنورد طریق معصیت و فساد می‌ساخت و در خدمت اعلی حضرت شاهنشاهی ظل اللّهی رفته معروض می‌داشت که فلان سردار از رکاب اشرف فرار و

فلان حاکم در فلان ولایت بغی و عصیان اختیار نموده و محصلان سرکار را که برای انجام فلان خدمت رفته بودند جواب داده است. چون فرستادن عساکر ظفرمآثر به تنبیه او در خاطر آفتاب مظاهر تصمیم می‌یافت، آن زاغ‌سرشت طاووس‌نما، به لباس اخلاص و دولتخواهی جلوه‌نمایی نموده، در خدمت اعلی حضرت شاهنشاهی معروض می‌داشت که رفتن سپاه، خارج از دو حال نیست. یا فتح و نصرت است، یا شکست؛ و از پرده خفا یکی از این هردو نوع به وقوع خواهد پیوست. هرگاه عساکر فیروزی‌مآثر بر او غلبه و استیلا یابند، رعیت بیچاره از جاه و مکان خود آواره و در آن حیص و بیص تاراج و پریشان احوال و ولایت پادشاه خراب و پایمال خواهد شد و اگر او بر لشکر ظفرپیکر مستولی شده رایت تسلط برافرازد، آن هم موجب ازدیاد خیرگی سرکشان دیگر و پریشانی سپاه نصرت‌اثر خواهد بود و ظهور این هردو صورت باعث خرابی سپاه و رعیت و مزید خیرگی بداندیشان دون‌فطرت گشته، سفک دماء مسلمانان به وقوع خواهد انجامید. پس انسب آن است و اولی چنان‌که بندگان اشرف از تقصیر او گذشته و به عهده فدوی واگذاشته مقرر فرمایید که او را دلاسا و استمالت نموده، به درگاه آسمان‌جاه حاضر سازم.

القصه از آنجا که اعلی حضرت قدرقدرت، به اقتضای مروت فطری و فتوت جبلی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۰

نمی‌خواهند که خون هیچ ذی حیاتی به سرعت ریخته شود، التماس و استدعای آن روشنگر آئینه خودنمایی و خودبینی و بی‌قرار تلاش نخوت و بالانشینی را قبول نموده، مأمور به دلاسا و استمالت او می‌فرمودند و او به نوعی- که قبل از وقت بالمشافهه با آن شخص قرار داده بود- آدم و نشانی خود را پیش او فرستاده و او را مطمئن ساخته به درگاه آسمان‌جاه می‌طلبید؛ تا این‌که رفته‌رفته به وسیله دروغ‌گویی و مردم‌فریبی، دست اختیار او در قبض و بسط و حل و عقد مهمات ممالک محروسه سلطانی قوی گشته، حسب التمنای خویش پیشوا و سرآمد امرای حشمت‌کیش گردید، چنانچه اکثر امرا و سرداران و مقرّبان بارگاه خاقانی طوعا او کرها مراسم اطاعت و خدمت او را به جا آورده، در تحت امر و نهیش به سر می‌بردند و نوکران و ملازمان فروپایه‌اش- که اعتبار پشیزی نداشتند- هریک به خطاب خانی و سلطانی و مناصب حکومت و صوبه‌داری امتیاز یافته و صاحب طبل و علم و مالک دینار و درهم شده، پهلو به امرای عظیم الشان و شانه به خوانین سمو المکان می‌زدند.

پذیرفت کارش چنان انتظام‌که شد کلبه‌اش مرجع خاص و عام

به نخوت چو فرعون و نمرود شدز خودبینی و کبر مردود شد

ز حکمش کسی را تخلف نبودبه مثل قضا نافذ الامر بود و رفته‌رفته در کثرت مال و منال قارون وقت و در مزید جاه و جلال فرعون عصر گشته، گردن تکبر افراشت و آخر الامر مستی باده دولت و مدهوشی شراب نخوت، او را بر این داشت که حقوق ولی‌نعمت خود را به عقوق مبدل ساخته، دست خیانت به مال دیوان دراز نماید و ابواب فتنه و فساد بر روی روزگار خود گشاید. الغرض هر سال به وفق خواهش و متمنای خویش، مبالغ کلی از مال پادشاه مرحمت‌کیش، حیف و میل نموده، از آش مزار مصاحب می‌گرفت و به داد و دهش و بذل بخشش وجوهات دیوانی، تسخیر قلوب اقاصی و ادانی می‌کرد و برای پیشرفت کار خود نفاق‌پیشگان را به شورش می‌آورد.

چون پادشاه ذرّه‌پرور خداآگاه، او را مخلص و دولتخواه بلااشتباه می‌دانستند و بر قول و فعل او اعتماد تام و تمام داشتند، این همه افعال و کردار ناهموار او را عین خیر خواهی و محض نیک‌اندیشی تصور نموده، دیده و دانسته به مقتضای فضل و کرم عمیم درمی‌گذرانیدند؛ تا این‌که در این اوان به انجام کار درویش علی خان هزاره- که او نیز به

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۱

ایما و اشاره او از شاهراه عبودیت انحراف ورزیده بود- مأمور شده از حضور فیض گنجور با فوجی از افواج منصور، مرخص به دار السلطنه هرات گردید. به مجرد ترخص از رکاب ظفرپرور، بیشتر از پیشتر مصدر اداهای ناهنجار گشته، در سر هوای دیگر به هم

رسانید و بر اسباب مواد تکبر و غرور خود افزوده، قدم از مرتبه وزارت و امارت برتر نهاد و به فحوای [...] «۱» خرمن دانش و بینش را به باد طغیان و خودپسندی داد. شرح اندک از بسیار به طریق اختصار آن‌که آن مصروع سودای جاه و دولت و مستسقی باده غرور و نخوت، بعد ترخیص از خدمت اعلی حضرت قدرقدرت، به تکبر فرعونی، طی مسافت کرده به زنبورک‌چیان سرکار پادشاهی- که به خصوص مهم درویش علی همراه او مأمور شده بودند- قدغن نمود که همه جا در پیش او از اول منزل الی آخر به افگندن شهنگ و شلیک جزایر و تفنگ قیام و اقدام نمایند و ریکایان و جارچیان و یساولان به قدر نیم‌میدان، از جلو او پیش افتاده احدی را اذن نزدیک آمدن ندهند و به دستوری سواری سلاطین عظمت‌قرین به ضابطه و دورباش مالاکلام و قدغن و تأکید تمام در جلو او یری‌یری گفته به جوش و خروش بودند. القصه به‌همین نخوت تا اصل بلده هرات- که پادشاه تائیدسپاه تیمور شاه در آنجا تشریف داشتند- رفته و دست از طریقه بندگی برداشته، اساس کاخ ادب را به سیلاب بی‌ادبی و خودبینی پست و متزلزل گردانید و شهنگ‌افکنان و شلیک‌کنان داخل شهر هرات گردید.

سابقا در ضمن داستان فسادانگیزی درویش علی خان گزارش یافت که در حین ترخیص از حضور فیض گنجور معدلت‌دستور، ملفوفه به خط مبارک شاهنشاه مؤید و منصور به اسم مقدس پادشاه والاجاه تیمور شاه حاصل نموده بود که آنچه صلاح دولت ابدمدت بوده باشد و به آن امر ارتکاب نماید، متعرض او نشوند، در مقام مواخذه و بازخواست درنیایند؛ لاجرم در آن اوقات همان وثیقه سعادت آیات قدسی سمات را به دار السلطنه هرات دست‌آویز کامروایی خود ساخته، به وفق خواهش خویش مرتکب حرکات ناشایسته‌ای چند گشت که هرگاه کلک صداقت‌منش به نگارش اندک از آن پردازد، باعث ملال خاطرها و موجب کدورت دلها خواهد شد.

به وفق تمنای خود در هرات‌عمل کرد آن خیره دون‌صفات

---

(۱). در متن جای آیه یا ضرب المثل خالی گذاشته شده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۲ سر خودنمائی در آنجا فراشت‌شده مظهر آنچه در قلب داشت

به صحرای عصیان بشد رهنوردچو خود خلق را نیز گمراه کرد

به باطن ز بس نقش بد می‌نگاشت‌بلاحرف، گنجایش عزل داشت از زبان صداقت‌نشان حسن خان بارکزیی عمله‌باشی- که مرد راست‌گو است- شنیده شد که آن باده‌نوش مصطبه هوس و هوا و دردکش میخانه نشئه دنیا، نسب خود را به بال بلندپروازی به نسب ارجمند آسمان‌پیوند سدوزیی می‌رسانید و به این نهج مشهور خاص و عام می‌گردانید که مهر سپهردولت و اقبال و ماه آسمان حشمت و اجلال، گل گلشن دولت و آبرو، قالع شجره خبیثه و سلاله خاندان خواقین کشورگشای حقجو، نقاوه دودمان فرماندهان نیک‌رأی فرشته‌خو، حضرت مرحمت و غفران‌منقبت، سدو نوّر اللّه مرقده و برّد اللّه مضجعه- که جدّ امجد حضرت اعلی شاهی ظلّ اللهی است، با صالح، جد این بنده درگاه عالم‌پناهی برادر صلبی بوده‌اند و من با خدیو انجم حشم در نسب بنی عم و در کامروایی از دیگران انسب و اولی‌ام و تمامی امور دین و دولت را من از پیش می‌برم و به حسن تدبیر و نیکویی رأی من است که گردن‌کشان اطراف و سرکشان اکناف، به درگاه عالم‌مطاف رجوع می‌نمایند و به کلید اهتمام من قفل آرزو از دریچه دل پرامل می‌گشایند.

نباشد اگر پای من در میانز رونق فتد کارهای جهان

گرفته ز من کارها انتظام‌بود سوی من روی عالم تمام

ورق گر بگردانم از این کتاب‌بسا رخ دهد فتنه و انقلاب

نخواهم که گردد دگرگونه حال‌پذیرد خلل دولت بی‌زوال

خلافت اگرچه نموده سدوبرادر بود نیز صالح به او

به صالح‌زیی نیز دولت رسدکند سلطنت هرکه لایق بود

اگر هست شاهنشه نام‌جوگل گلشن آل پاک سدو،

مرا هم به صالح نسب می‌رسدنشستن به تخت شهی می‌سزد

ندارم در این کار، من پای کم‌که اسباب دارم به وجه اتم و از این مقوله سخنان بیهوده با رؤسا و سرکردگان کارآزموده بر زبان می‌آورد و گمان انتقال اورنگ و افسر به وجود بی‌سود ابتر می‌برد!

نفهمید آن مدبر بی‌خردکه این فکر آخر به گورش برد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۳ بود رونق کارش از بخت شاه‌به او گر رسد، کار گردد تباه

کسی را که شیطانش گمره کندز بغض و نفاق شهان دم زند

بود پادشاهی به‌دست خدابه هرکس که خواهد نماید عطا

به میراث، شاهی نکرده است کس‌بود پادشاهی به طالع و بس

نه هر گوهری لایق افسر است‌نه هر عضو در تن به جای سر است

کسی را که دولت نماید وداع‌به شاهنشهان او گزیند نزاع

از آنجا که بخت بدش بود یارنمک‌ناشناسی نمود آشکار

به ظاهر چو طاووس و باطن چو بوم‌درون همچو آهن، برون همچو موم

نمی‌خواست یابد سرانجام کارکه خود در میان بگذراند مدار

به تیغ دو سر آن سر، افگنده به‌که در کار ملک افتد از وی گره

کسی خدمت شاه را لایق است‌که در جان‌سپاری ز دل شایق است القصه آن بیخرد سفاهت‌مقرون، به امثال این قسم گفتگوهای مکنون- که از دهان حوصله او افزون بود- متکلم گشته، کام و زبان را از خودپرستی و خویشتن‌ستایی ناقوس دیر خودنمایی می‌ساخت. الحاصل با وجود این قسم تقصیرات و گناه که در دار السلطنه هرات از آن خودنمای لاله‌صفت درون‌سیاه به ظهور انجامید، پادشاه مروت‌منش فتوت‌آگاه تیمور شاه، به مقتضای بزرگی جبلی، پرده مسامحه و اغماض از روی کار او بر نداشته و به سبب ادب و احترام وثیقه خدیو مؤید کامکار- که در دست آن ضلالت‌شعار دست‌آویز بود- حرکات ناهنجارش را کان لم یکن انگاشته و خودسر به صدد مؤاخذه و بازخواست درنیامده، چگونگی خیرگی و بی‌باکی او را به عرض والد ماجد عالیشان رسانیدند و از خدمت این حضرت ملتمس عزل آن دون‌فطرت سبک‌وزن خفیف الفعل گردیدند. هرچند نفاق و دورنگی آن سالک طریق مخالفت و خیرگی، مکشوف ضمیر منیر خاقانی- که مرآت غیب‌نمایی مصالح دولت و جهانبانی و جلاپذیر انوار الهام ربانی است- شده بود، اما آن حضرت به مقتضای عموم بنده‌نوازی و ذره‌پروری- که شیمه قدسیه این آفتاب سپهر مرحمت‌گستری است- مقابیح او را تفضیح ننموده، عیب‌پوشی و خطابخشی می‌فرمودند که شاید آن بی‌خرد سیاه‌دل، از اطوار و کردار خود منفعل گشته، توجهات گوناگون را سرمایه آگاهی و شعور سازد. لیکن از آنجا که پرده نخوت و غرور، حجاب چهره عقل و شعور او شده بود، متفطن به کردار ناهنجار نشده به معصیت اصرار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۴

نموده، از مستی باده غفلت و نادانی به خود نیامد، تا این‌که در این اوان به دلایل ظاهره و براهین باهره مستوجب رد و وبال و مستحق خذلان و نکال گشته، عزل او بر ذمت همت خاقانی لازم و متحتّم گردید. لهذا بندگان اشرف اعلی دست تسلط و تصرّف او را از جمیع امور کوتاه ساخته و از منصب وزارت معزول نموده، مقرر فرمودند که من‌بعد مرتکب هیچ امر نشده و دخل و عمل در امور دیوانی نکرده، قدم به دفترخانه سعادت‌آشیانه نگذارد.

ببین رأفت خسرو نامجوکه با وصف تقصیر بسیار او
ز فرط عنایات و فضل و عمیم گذشته از آن سیّئات عظیم
نفرمود مطلق از او بازخواست‌ز اموال خود حبّه‌ای پس نخواست
نه هم خفتش داد مالک‌رقاب‌نه هم کرد با او خطاب و عتاب
نفرمود محروم ز الطاف خودنه مأیوس کردش ز انصاف خود

نمودش معزّز شه دین‌پناه‌به سالاری فوجها و سپاه و از کمال مروت جبلی او را مأیوس ننموده، به خطاب سپاه‌سالاری عساکر ظفرمآثر سرافراز و شادکام فرمودند، اما از ملزومات منصب سپهسالاری جز نام چیز دیگر نداشت.

ذکر تفویض صاحب‌اختیاری امور دین و دولت به خان سمو المکان ملّا ادریس خان قاضی سپاه ظفرصولت

چون قامت قابلیت و استعداد جناب فضیلت‌مآب رکن السلطنهٔ القاهره و عضد الدولهٔ الباهره، خان والاشان شریعت‌پرور، سرحلقه ارباب فضل و هنر، منبع الجود و الاحسان، مقرب الخاقان، ملّا ادریس خان قاضی عسکر فیروزی‌اثر، به حلیه خیراندیشی و کفایت‌رسانی آراسته و به حلّه امانت و دیانت پیراسته بود، زمام قبض و بسط مهمّات و مهام رتق و فتق امورات را به کف کفایت آن مقرّب پایه سریر خلافت سپرده، بر پایه قدر و منزلت او افزودند و عالیجاه معظم الیه به اقتضای خلوص نیت و صفای طویت، در تمشیت هر امری از امور، سعی موفور به درجه ظهور رسانیده و آسایش و آرام را در شریعت بندگی و فدویت بر خود حرام دانسته و سیماب‌وار در انجام هر کار بی‌قرار بوده،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۵

پروانه‌آسا در پای این شمع انجمن جهانافروزی، جان‌نثاری و دل‌سوزی می‌نمود.

در بیان عزیمت خاقان کشورستان به‌سمت ولایات نزهت‌نشان هندوستان

چون سکان ضلالت‌نشان در ممالک وسیع المسالک هندوستان، برهم‌زن هنگامه جمعیت امن و امان کافه عباد و محرک سلسله خودرایی و فساد گشته، طبل سرکشی می‌نواختند و به نهجی که سابق بر این گزارش یافته، زین خان صوبه‌دار سرهند را به قتل درآورده، اشهب جلادت در مضمار سفاهت می‌تاختند؛ بنابر آن در این اوان سعادت‌اقتران حفظ ناموس مسلمین آن سرزمین و جبر اختلال امور دولت و دین، بر کیش غیرت و حمیّت پادشاه سپهرتمکین واجب گشته، رأی جهان‌آرای خاقانی- که جلوه‌گاه شواهد رموز آسمانی و مطلع انوار الهام ربانی است- اقتضای آن فرمود که در این زمستان عنان یکران اقبال را به سیر و شکار مملکت هندوستان انعطاف داده، چندی به نظم و نسق امور آنجا- که انواع فتور به ارکان آن راه یافته بود- بپردازند و دست استیلای کج‌روشان و فتنه‌اندیشان از گریبان سکنه آن ولایت کوتاه نموده، مسلمین را از قید تسلط مشرکین رها و مستخلص سازند. بعد از تصمیم این عزیمت خیریت‌نشان، فرمان قضاجریان مشعر بر طلب محمد نصیر خان سردار و صوبه‌دار ولایت بلوچستان و حاضر شدن جمیع سرکردگان و سرخیلان سپاه ظفرشعار و سرداران جنود انجم‌شمار عزّ اصدار یافته چنین مقرر شد:

که در شاه‌راه عقیدت قدم گذارند نام‌آوران با حشم
به فرمان شاه فلک بارگاه‌درآمد ز هر سو به جنبش سپاه
به اندک زمان لشکر بی‌شماربپیوست بر موکب شهریار
شهنشه در گنج را برگشادز بخشش دل خلق را کرد شاد
سران سپه را سرافراز کرددر لطف بر روی‌شان باز کرد

بپاشید شه هم چو ابر کرم‌به هر فرد ز افراد لشکر، درم بعد از انقضای ایام تابستان و ابتدای موسم خزان که فراش خریف در ساحت باغ و بوستان و صحن چمن و گلستان، از برگهای اشجار فروش زرین گسترده برای مقدم پادشاه مهر افسر سپهراورنگ به هر طرف دیبای هفت‌رنگ انداخته بود، ماهچه لوای

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۶

والای آفتاب شعاع خدیو خلایق‌مطیع جهان‌مطاع- که در معنی بسمله سوره فتح و فیروزی است- ارتفاع یافته در ساعت کرامت‌طراز میمنت‌نشان- که مختار اهل دانش و بینش و زیب جدول تقویم ایجاد و آفرینش بود- منزل منزل‌باغ- که در دو کروهی احمد شاهی واقع و سبز کرده دست کرامت‌پیوست خاقان خورشیدطالع و گل سرسبد باغهای طراوت‌مجامع است- از یمن مقدم سعادت‌قرین پادشاه سپهرتمکین رشک‌افزای خلد برین گردید.

برافراخت رایت به افلاک، شاه‌به نیروی اقبال طی کرد راه

بیفگند ظل سعادت‌قرین‌به فرق رعایای کابل‌زمین

توقف نموده در آنجا سه روزپس آنگه به دولت شه کفرسوز

به فتح و ظفر با سران سپاه‌شکارافگنان طی همی کرد راه

به هر منزلی شاه فرخنده‌کیش‌به سرپنجه رأفت و لطف خویش

ز کار خلایق گره می‌گشودترحم به بیچارگان می‌نمود

به هر مرحله شاه اقبالمندبه نیروی بازوی بخت بلند

سر سرکشی را فگندی به خاک‌نمودی ز آلایشش ملک، پاک

تماشاکنان و عدوافگنان‌علم زد به سهرند شاه جهان

زمستان در آن ملک، قشلاق کردهمه هند را رشک آفاق کرد

ذکر سوانحی که در ایام قشلاق سرهند به ظهور رسیده

از آنجا که همواره همت والانهمت آسمان‌پیوند این طرازنده اورنگ خلافت و کامکاری و برازنده دیهیم سعادت و شهریاری را امن و آرامش بلاد و عباد و قلع مواد شر و فساد پیش‌نهاد می‌باشد، در این ایام میمنت‌لزوم که عرصه این مرزوبوم مقر الویه جاه و جلال گردید، همت مظلوم‌نواز ظالم‌گداز که از آن حضرت به تفحص احوال مسکینان و مستمندان پرداخته، گرد ملالی که از غبارانگیزی ظلم و بدعت کفره سراپا شقاوت بر صفوت‌کده صدور مظلومان نشسته بود، بر رشحه‌فشانی سحاب تفقد و تلطف مرتفع ساخته و مرهم راحت بر ناسور جراحت دل‌خستگان گذاشته، به جست‌وجوی کج‌روشان فساداندیش پرداخت و فرمان واجب الاذعان به امرای ذی سطوت نصرت‌پژوه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۷

و سرداران عساکر فیروزی‌مآثر قیامت‌شکوه، شرف نفاذ یافت که با جمعی از افواج بحرامواج، به مساکن و اماکن آن طایفه خفیف العقل متلون المزاج رفته و مسالک و معابر آن شقاوت‌منشان کافر را که از طنطنه آمدآمد سپاه فیروزی‌شعار فرار به بیشه‌های دشوار گذار نموده، رنگ جرأت و جسارت از رخساره همت باخته بودند، گرفته، در هر جا که به آن گروه برخورند، بی‌تأمل و توقف به قتل رسانند و همت به تخریب منازل و عمارات و دهرمسالهای آن گروه گماشته، نشانی از آبادانی اهل کفر و ضلال نگذارند.

به فرمان شه سروران سپاه‌چو شیران فتادند هریک به راه

به هرجا سپاه قیامت‌شکوه‌که دیدند آبادی‌ای زان گروه

خرابش چنان می‌نمودند زودکه گویا نشان عمارت نبود
سکان بداندیش فتنه‌گراکه در بیشه‌ها کرده بودند جا
چو دیدند خود را اسیر بلاز هر سو به دام اجل مبتلا
فتادند در لجّه اضطرارنمودند گم دست و پای فرار
ندیدند در خود در آن رستخیزنه دست ستیز و نه پای گریز
مفرّی نجستند از بهر خویش‌به جز درگه خسرو عدل‌کیش
نهادند لاچار از اضطرارگروهی قدم در ره اعتذار
گروه دگر از فرومایگی‌چنان کرده اصرار بر خیرگی
که دادند آخر به باد فناسر و مال و ناموس و فرزند را
نمودند فوج ظفرانتساب‌در مسال‌های سکان را خراب
چنان آتش کینه افروختندکه با هم تر و خشک را سوختند
نمودند باير همه خانهافکندند آتش در آن جایها
به اقبال شاه فلک‌احترام‌شکستند بت‌خانه‌ها را تمام
ز نسوان آن فرقه بت‌پرست‌بیامد بسی اهل دین را به‌دست
چو افواج شاهی ظفر یافتندعلم بهر رجعت برافراشتند
ببستند احرام درگاه شاه‌نهادند روی عقیدت به راه
چو گردید فارغ شه ملک و دین‌ز تنبیه کفّار آن سرزمین
بفرمود رأی منیر اقتضاکز آنجا فرازد به دولت لوا
شود با دلیران رستم نبردسوی ملک احمد شهی رهنورد
تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۸

[وقایع سال نوزدهم]

وقایع سال فرخنده‌فال تخاقوی‌ئیل ترکی مطابق ســنه میمونه هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری موافق سال نوزدهم فرمان‌فرمائی این زیبنده اریکه شهریاری

شهنشاه زرین‌کلاه مهر و خسرو اورنگ مینارنگ سپهر، به تاریخ بیست و هشتم رمضان، موافق سنه ۱۱۷۹ هجری مطابق سنه میمونه تخاقوی‌ئیل ترکی، با هزاران فرخندگی و مبارکی از خطوط شعاعی الویه عالم‌آرایی به‌سمت دار الشرف حمل افراخته، به همعنانی افواج نور، مرحله‌آرا و جاده‌پیما گردید و کوکبه سلطان بهار مجددا آغاز گلستان‌آرایی و بوستان‌پیرایی کرده، فیض نوروزی روح نباتی به اجساد قوالب خاکیان دردمید.

به برج حمل رفت چون آفتاب‌زمان و زمین هردو شد فیض‌یاب
شهنشاه گل، گلشن‌آرای گشت‌سپاه ریاحین برآمد به دشت
برافراخت رایت به ملک چمن‌شدی سبز بخت از قدومش زمن

جنود هنود شتا را شکست‌به اورنگ سرسبز گلشن نشست در این سال خجسته‌مآل- که عنوان صفحه اقبال و بهار سال نوزدهم اریکه‌آرایی این سایه ذو الجلال است- همت جهان‌گشا چنان اقتضا فرمود که آفتاب‌آسا رایات عزّ و علا- و اعلام سپهر اعتلا،

به‌سمت مستقر جاه و جلال افراخته، مرحله‌آرای طریق اقبال شوند. بنابه این عزم صواب‌نمای سعادت امارت، اشارت بشارت علامات به صدور پیوست که پیش‌خانه‌کشان موکب سعادت‌نشان، سرادق اقبال آشیان و بارگاه ظفربنیان را سرکوب خرگاه نه آسمان ساخته، بر روی زمین بارگاهی مانند سپهر برین برافرازند و بعضی از ملتزمان رکاب فیروزی‌آثار چون طایفه اردوبازار و توپخانه قیامت‌نشانه صاعقه‌کردار و زنبورک‌خانه آتش‌بار، همراه پیش‌خانه ظفرآشیانه پیش‌رفته الویه نصرت طراز آسمان‌سا سازند. نظم.

نمودند فرمان‌بران بطل‌همان لحظه حسب المقرر عمل بعد از سرانجام آن امور، پادشاه مؤید منصور نیز به نفس نفیس در اسعد ساعات و اشرف ازمنه و اوقات، بر اشهب جهان‌پیمای هامون‌گرد و بر مرکب صبارفتار گیتی‌نورد برآمد، کوه و هامون را از یمن مقدم همایون، فیض مشحون و سعادت‌مقرون ساختند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۳۹ شد از موکب شاه قدسی‌سرشت‌فضای زمین رشک باغ بهشت

ز ماهیچه رایت عزّ و جاه‌نبود احتیاجی به انوار ماه

خدیو جهان، شاه یزدان‌پژوه‌به اقبال و اجلال و فرّ و شکوه با سپاه ظفردستگاه هزبرصولت و لشکر نصرت‌پیکر پلنگ‌سطوت، در طی منازل و قطع مراحل، قمرآسا سرعت کرده، سیرکنان و صیدافگنان کوه و هامون می‌پیمودند. کفره فساداندیش- که از صدمه سطوت و صلابت عساکر نصرت‌کیش از ولایت سرهند و منازل خویش فرار به بیشه‌های دشوارگذار نموده و در ایام قشلاق شاهنشاه آفاق، همگی آن گروه ضلالت‌پژوه سراپا نفاق که جمعیت‌شان به دویست هزار نفر می‌رسید، باهم اتفاق کرده درصدد فسادانگیزی و فتنه‌جویی بودند، در این اوان از پناه اشجار جنگل و پشت سنگهای جبل برآمده، در حین عبور موکب منصور از دور مانند بخت تیره خویش سیاهی می‌نمودند و به ایتام اردوی کیهان‌پو- که برای تحصیل کاه و هیمه، هفت فرسخ، هشت فرسخ از معسکر منصور دور می‌رفتند- دست‌برد کرده، به مردم بی‌دست و پا ضرر و ایذا می‌رسانیدند. چون این خبر به مسامع حقایق‌مجامع پادشاه هفت کشور رسید، اشارت با بشارت صادر گردید که هر روز یک نفر از سرداران لشکر ظفرپیکر، نوبت به نوبت به محافظت و محارست مردمی که برای تحصیل کاه و هیزم می‌روند، قیام و اقدام نمایند و از مکر و دست‌برد کفره تیره‌روزگار باخبر و هوشیار بوده، رایت حزم و احتیاط برافرازند.

در بیان وفات قاضی ادریس خان پیش‌نماز و مدار المهام شهریار گردن‌فراز

در این زمان میمنت‌آثار، عمده امرای عالی‌مقدار و قدوه فضلای کبار، مقتدای خوانین عظیم الشان و پیشوای اکابر سمو المکان، ملّا ادریس خان، قاضی معسکر ظفرتوأمان- که صاحب‌اختیار درب دولتخانه جاه و جلال و مدار المهام بارگاه اقبال بود- به شدت عرض مرض گرفتار گشته، بر بستر بیماری افتاد و بعد از چند یوم در منزل انباله روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه مبارک رمضان سنه ۱۱۷۹ هجری، عمر خود را به منتسبان آستان سدره‌بنیان بخشید، غریق لجه مغفرت و مستغرق دریای رحمت گشته، رو به راه ضیافت‌خانه «وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلی دارِ السَّلامِ» نهاد. چون خلوص صدق و صفا و خصوص

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۰

اخلاص و وفای مرحوم مزبور جاگزین باطن اشراق‌مواطن حضرت اعلی بود، لهذا آن حضرت را از وقوع آن واقعه کدورت‌افزا غبار حزن و ملال بر مرآت خاطر آفتاب‌مظاهر نشسته، تأسف موفور دست داد.

دریغ آن سرفراز والاگهرنوازنده اهل فضل و هنر

دریغ آن شریعت‌پناهی که بوددلش کان علم و کفش بحر جود

دریغ آن‌که بودی به هر صبح و شام‌برآرنده حاجت خاص و عام

دریغا از آن خان ادریس علم‌که بحر کرم بود و هم کوه حلم

در بیان محاربه سپاه نصرت‌شعار با کفار برگشته‌بخت تیره‌روزگار و وزیدن نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم فیروزی‌پیکر

چون منزل چندالله از افراختن سرادقات رنگارنگ شاهنشاه سپهراورنگ، رشک‌افزای خرگاه فلک مینارنگ گشته، سرتاسر آن مقام منزلگاه بهادران نصرت‌فرجام گردید، به دستور معهود جمع کثیر از مردم اردوی کیهان‌پو و ایتام معسکر ظفرنیرو، برای تحصیل کاه و هیمه از اردو برآمده به‌سمت قلعه‌هایی که کفره ضلالت‌نشان از بیم سطوت و صلابت غازیان خالی نموده بودند، رفتند. بنابر آن نهنگ لجّه بسالت و مردانگی و پلنگ قله شهامت و فرزانگی، عبد اللّه خان دیوان‌بیگی نیز- که محافظت نمودن اهل اردو در این منزل نوبت او بود- با آن گروه متوجه سمت مقصد گشته رایت عزم و خبرداری و علم احتیاط و هوشیاری افراخت. در اثنای این حال، کفره شقاوت‌مآل از میان جنگل برآمده و بنای جنگ و جدل گذاشته، فیمابین طرفین نایره حرب و جدال اشتعال یافت و چون آن گروه فسادمقرون، آتش جدل در کنار جنگل افروخته و مشتعل ساخته، به میدان نمی‌آمدند و هرگاه عرصه جنگ از حملات مبارزان با نام و ننگ به آنها تنگ می‌شد، پناه به جنگل می‌بردند، لاجرم عبد اللّه خان دیوان‌بیگی از راه تدبیر و فرزانگی- که لازمه سپاهی‌گری و مردانگی است- خدعه به کار برده خواست که آن گروه ضلالت‌پیشه را از حوالی و حواشی بیشه به میدان مسطحی که شایان جنگ و جدل بوده باشد، بکشد و بعد از آن نایره حرب و جدل مشتعل سازد. لهذا خان شهامت‌کیش با مبارزان و غازیان همراهی خویش، خود را از میدان حرب و پیکار پس کشیده رو به حوالی معسکر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۱

فیروزی‌اثر آورد.

امیر فلک‌رتبه، دیوان‌بگی‌ز میدان چو شد منحرف اندکی

اعادی ز بیشه برون ریختندبه دنبال او مرکب انگیختند

نهادند رو از پی او به راه‌پس آنگه بایستاد آن کینه‌خواه

درآویخت با فرقه تیره‌بخت‌شد افروخته آتش فتنه سخت

شهنشاه کشورستان چون شنیدکه دشمن به نزدیک اردو رسید

برآمد به شبدیز گیتی‌نوردروان شد به میدان رزم و نبرد

به فتح و ظفر، شاه گردون شکوه‌به میدان بیفشرد پا همچو کوه اشارت فیروزی‌بشارت از پیشگاه جاه و جلال، به صف‌آرایان سپاه اقبال عزّ اصدار یافت که نهنگان لجه شجاعت و سرافرازی و هزبران بیشه شهامت و ظفرطرازی، حاجی نواب خان الیکوزیی قوللر آقاسی و شاه پسند خان چرخچی‌باشی و محمد نصیر خان بلوچ سردار و صاحب اختیار ولایت بلوچستان و عظمت خان علیزیی مخاطب به حاضر خان و رحیم داد خان بارکزیی و نصر اللّه خان نورزیی و انزله خان نسقچی‌باشی، با بهادران بسالت‌کیش و مبارزان تحت خویش در مقابل کفره فساداندیش، سرگرم معرکه آتش‌افروزی و عدوسوزی گشته، به ضرب گلوله توپ و تفنگ، رخنه در بنیان حیات سکان بی‌نام و ننگ اندازند.

چنین داد فرمان، شه کامران‌که سازند تیره جهان بر سکان

به فرمان شاه سعادت‌قرین‌شد افروخته آتش حرب و کین

تفنگ از دو سو شعله‌افروز شدخدنگ از دو جانب جگرسوز شد

ز توپ و تفنگ آتشی برفروخت‌که افواج هندو در آن زنده سوخت

دو قوم از دو سو اسب انداختندمسلمان و کافر به هم تاختند

به هم نور و ظلمت درآویختندشب و روز با هم درآمیختند

ز دود تفنگ و ز گرد سپاه‌شد انباشته چهره مهر و ماه

نبودی نمایان در آن رستخیزبه جز برق شمشیرها هیچ چیز

ز غریدن نای و آواز کوس‌شده شور در گنبد آبنوس

ز بسیاری های و هوی یلان‌بپیچید بر خویشتن آسمان

دو لشکر چنان شور انگیختندکه در چشم محشر نمک ریختند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۲ اگرچه سپاه شه نامورگرفتند بی‌حد ز کفّار سر

ولی فرقه کفر هم در وغانکردند از جان دادن ابا

دلیرانه دادند در دار و گیربه مثل کمان سینه خود به تیر

سپاه خدیو ز آفت مصون‌که چون دشنه بودند تشنه به خون

به میدان فتنه فشردند پاگرفتند بر جان خدنگ بلا

ز خون عدوی سیه‌روزگارنمودند آن دشت را لاله‌زار

در آن روز فیروز از نیم‌روزمیان هنود و شه کفرسوز

ز پیشین الی وقت فرض عشافروزان همی بود نار وغا

وزیده نسیم ظفرعاقبت‌بر اعلام شاه فلک‌مرتبت

تهمتن‌توانان الماس تیغ‌نکردند از قتل اعدا دریغ

به دشت این‌قدر کشته انداختندکه از کشته‌ها پشته‌ها ساختند

هنود سیه‌روز باطل‌پرست‌چو خوردند از لشکر شه شکست

به دستور معهود از کارزارنمودند در سمت جنگل فرار

شه کامکار ملایک‌جنودپس از انهزام سپاه هنود

سوی بارگاه سعادت‌نشان‌به فتح و ظفر کرد عطف عنان

به بزم ارم‌نظم باانبساطبه سر برد شب را به عیش و نشاط

چو فردای آن شب شهنشاه مهربرآمد به نیلی هیون سپهر

پراکنده فرمود فوج ظلام‌به صفهای انجم فکند انهزام

خدیو جهان نیز بااقتدارشده بر سمند سعادت سوار

به تائید و توفیق و فضل خداسوی ملک لاهور شد ره‌گرا الحاصل تا حین عبور موکب منصور از دریای لاهور، کفره مقهور همه‌جا از راه بیشه‌ها در مقابل سپاه اقبال، مراحل خذلان و نکال پیموده، در چهار فرسخی معسکر والا، بار نکبت می‌افکندند و چون رایات جهان‌گشا آسمان‌سا گشته به سوی منزل مقصود ارتفاع می‌یافت، آن گروه شقاوت‌پژوه نیز رهگرای به ودای ضلالت و آوارگی گردیده، راه مذلت و سرگشتگی می‌پیمودند. لیکن از آنجا که ضرب دست سپاه ظفرپیوست خورده و خود را بارها در معارک رزم و هیجا آزموده بودند، جرأت روبه‌رو شدن با غازیان و جسارت جنگ میدان نکرده، از دور در اطراف سپاه منصور، مانند بخت تیره خویش

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۳

سیاهی می‌نمودند و اگر به حسب اتفاق گاهی اظهار تهور و دلیری کرده به مقام دستبازی می‌آمدند، رفته‌رفته کار به سربازی می‌کشید و عرصه جنگ بر آن فئه بی‌نام و ننگ تنگ می‌گردید، پناه به انبوهی جنگل می‌بردند. القصه به‌همین نهج تا مدت هفت

روز فیمابین لشکر فیروز و کفار برگشته‌بخت تیره‌روز، علی الاتصال نایره حرب و جدال، افروزش و اشتعال داشت و آن گروه نکبت‌پژوه لئیم هر روز از غازیان تهمتن‌توان شکست عظیم خورده، فوج‌فوج و دسته‌دسته روانه ممالک عدم و شعله‌افروز آتش جهنم می‌گشتند.

بقیهٔ السیف که نیم‌جانی از ورطه هلاکت بدر می‌بردند، قرین طالع ناسازگار رفته در پناه اشجار جنگل طعمه عقاب اجل می‌شدند. تا این‌که در روز هشتم که موکب منصور از دریای لاهور عبور می‌فرمودند، به هیئت اجتماعی زور آورده در برابر گردان مضمار شهامت و مردانگی، رایت جهل و خیرگی افراشتند. این فرازنده لوای کفرسوزی و شهسوار معرکه فتح و فیروزی نیز بهادران عرصه جلادت و دلاوری را مأمور به شعله‌افروزی آتش قتال کرده و رخصت نبردآزمایی و شمشیربازی داده به کار حرب و پیکار واداشتند. بیت

به فرمان فرمانروای زمان‌تهمتن‌توانان کشورستان

به دشمن‌گدازی و خصم‌افگنی گشادند بازوی روئین‌تنی

به میدان کین اسب انداختندبه قلب سپاه عدو تاختند

کشیدند شمشیر کین از میان‌ز تن‌ها فگندند سرهایشان

به قتل عدو تیغها تند شدولی بس‌که افگند سر، کند شد

به نیروی بخت شه کفرسوزنمودند کفار برگشته روز

هزیمت ز میدان پیکار و کین‌ظفریاب شد لشکر شاه دین

خدیو فلک‌قدر مالک‌رقاب‌چو گردید بر دشمنان فتح‌یاب

ز دریا به تأیید رب غفورهمی‌کرد با خیل و لشکر عبور و در این چند روز که فیمابین لشکر فیروز و کفره برگشته‌بخت تیره‌روز، نایره حرب و جدال اشتعال داشت، به مقتضای تقدیر پروردگار از اولیای دولت جاوید پایدار، شیر بیشه شجاعت و پردلی و هژبر معرکه شهامت و دلاوری، عظمت خان علیزه‌یی- از همگنان به خطاب مستطاب حاضر خانی رتبه تفوق و برتری داشت- به ضرب گلوله تفنگ از پا درآمده سرافرازی جاوید خون‌بها یافت و یکه‌تاز عرصه مبارزت و دلیری و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۴

سرفراز میدان جلادت و بهادری، رحیم خان لشکرنویس نیز- که به سرداری بهادران کاکری عزّ امتیاز یافته بود- در راه خدیو کامکار نقد زندگی نثار کرده به رحمت پروردگار شتافت. در این اوان سعادت‌نشان که خاقان کشورگشای از گوشمال و استیصال کفار تیره‌رای فارغ گشته، از دریای لاهور عبور فرمودند، نظر التفات و مرحمت بر حال بازماندگان آن هردو سرفراز درجه شهادت افگنده، قاسم خان برادر عظمت خان را به خطاب حاضرخانی و به رتبه رفیع المرتبه سرداری جماعه علی‌زایی، مشمول عنایات بی‌نهایت شاهانه ساختند و بهادر خان ولد رحیم خان را به سرکردگی بهادران کاکری، رتبه بلندپایگی بخشیده، رحیم داد خان، برادر آن شهید را به منصب جلیل لشکرنویسی لشکر نصرت‌اثر، منظور نظر آفتاب اثر فرمودند.

ذکر ورود این برازنده اورنگ ظل اللّهی به اشرف البلاد احمد شاهی و شرح آمدن شاه خورشیدکلاه تیمور شاه به رکاب ظفرانتساب شاهنشاهی

چون خرمن جمعیت کفره ضلالت‌شعار به شعله تیغ آتش‌بار مجاهدین رکاب فیروزی‌آثار سوخته، عرصه آن مرزوبوم از لوث وجود نامسعود هنود مردود بی‌باک، به آب صمصام شجاعت بهادران مصفا و پاک گردید، خاقان ممالک‌ستان قدرقدرت، با سپاه ظفرپناه هزبر صولت و لشکر نصرت‌پیکر پلنگ سطوت، به همعنانی تائیدات واهب بی‌منت، به هزاران جاه و عزت، لوای عزیمت به صوب

عرصه مصر دولت و اقبال و ساحت دار الملک مجد و جلال فراختند و در طی منازل و قطع مراحل، قمرآسا جاده‌پیما و مرحله‌آرا گشته، در اندک مدت ولایت دار السلطنه کابل را مرکز رایات فلک‌فرسا و مضرب سرادقات عزّ و علا ساختند و چند روزی در آن سرابستان جاه و حشمت، نشاطاندوز کامرانی و مکنت گشته، بعد از استراحت و آسایش سپاه و بند و بست مهمات دار السلطنه کابل، به وجه دل‌خواه، پای دولت در رکاب سعادت در آورده عزیمت دار القرار قندهار نمودند و به بدرقگی تفضلات الهی و راه‌نمایی اقبال نامتناهی، طی مسافت نموده، در اندک زمان اشرف البلاد احمد شاهی را از پرتو انوار ماهچه رایات فلک‌فرسا نوراندوز فرمودند. نظم

شد آن قلعه از مقدم شاه دین‌طراوت‌فزا همچو خلد برین

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۵ فلک تهنیت‌گو به احمد شهی‌شد از یمن اقبال شاهنشهی بعد از آن‌که قلعه مزبور از فرّ نزول خدیو مؤید منصور، سرکوب حصار افلاک و شرف بخش مرکز خاک گردید و نقاره‌های نشاط و کوس و کورکه شادیانه و انبساط به نوازش درآمده و طنطنه ورود موکب جاه و جلال و صیت غلغله حشمت و اقبال، به مسامع اهالی روزگار پیچید، شعله شوق ملاقات فرزند ارجمند کامکار اعنی غره ناصیه حشمت و سربلندی، قره باصره سلطنت و ارجمندی، پادشاه تائیدسپاه، فروغ کوکب حشمت و جاه، تیمور شاه، از خاطر انور خدیو هفت کشور سر برکشیده، یرلیغ کرامت به تبلیغ مرحمت‌طراز، به نام نامی آن گلچین حدیقه خلق احمدی به طغرای نفاذ پیوست که از دار السلطنه هرات عازم درگاه آسمان‌جاه گشته، لوای نهضت به آن صوب افرازد.

چو منشور خاص عنایت‌شیم‌به اسم شه ملک و دین شد رقم

ز درگاه شاه خجسته‌صفات‌روان گشت چاپار سوی هرات

پس از طیّ ره، قاصد نیک‌فال‌جبین سود بر آستان جلال

شه کوه‌تمکین گیتی‌پناه‌خدیو جهاندار تیمور شاه

که پابوسی والد نام‌جوز دیرینه بودش به دل آرزو

ز مضمون منشور عالم‌مطاع‌کما ینبغی جست چون اطلاع

بشد شاد و خرسند از این مدعابیاورد شکرانه حق به جا

به فرمان شاهنشه کامکاربرافراخت رایت به صد اقتدار

برآمد به دولت برون از هرات‌روان شد به درگاه گردون‌سمات چون کوکبه جاه و جلال آن قرة العین دولت و اقبال را در حوالی و حواشی اشرف البلاد احمد شاهی اتفاق نزول افتاد، حکم همایون‌پیرایه صدور یافت که شاهزاده‌های جوان‌بخت والاشان، شاهزاده سکندر و شاهزاده سلیمان و شاهزاده پرویز و شاهزاده شهاب و شاهزاده سنجر و شاهزاده داراب، آن شهسوار عرصه دولت و اقبال را استقبال نمایند و ارکان دولت جاویدعدت و امرای نام‌دار ذی شوکت و سپهسالاران عظیم الشان و سرداران سمو المکان و سایر خوانین و منصب‌داران، با تمامی سپاه نصرت‌شیم و جمیع خیل و حشم، در ملازمت شاهزاده‌های کامکار نامدار، پذیرای سعادت زمین‌بوس گشته، آداب عبودیت و بندگی به جا آرند. امرای فدویت‌نشان حسب الفرمان قضاجریان، در رکاب شاهزاده‌های عالی‌مقدار بلنداقبال، استقبال کوکبه جاه و جلال آن درخشنده

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۶

کوکب برج عظمت و اجلال نموده، بعد از ادای مراسم زمین‌بوسی و عبودیت، همراه کوکب سعادت، روانه درگاه خلایق سجده‌گاه گردیدند. شاه خورشیدکلاه تیمور شاه با فرّ شاهنشاهی و شان و شکوه ظل اللّهی، داخل دولت‌سرای پادشاهی گشته، استلام رکن و مقام کعبه آمال و امانی به جا آورده، از شرف پابوس والد ماجد کامکار، سر مباهات و افتخار به اوج فلک دوّار رسانید. بیت.

چو افتاد چشم شه ناموربه ماه جمال سعید پدر

به لب خاک را عنبرآلود کردزمین را ز رخ نورآمود کرد

بیفشاند گوهر ز یاقوت لب‌ثنا گفت شه راز روی ادب

به پای فلک پایه‌اش سر نهادبه زانوی والای او بوسه داد

نمود از عنایت شه ارجمندسرش را به‌دست مبارک بلند شاهنشاه سکندر طالع سلیمان‌حشمت، به اقتضای غلبه مهر و محبت ابوت، بی‌اختیار در بوستان‌سرای عظمت، چون سرو آزاد گشته و شاه دارادرایت را در آغوش عاطفت و مرحمت کشیده، از بوئیدن آن تازه گل گلبن امید، رایحه مسرت جاوید به مشام جان رسانید.

کشیدش در آغوش مهر و ودادبه پیشانی و جبهه‌اش بوسه داد

گرامی خلف را به بر درگرفت‌تو گفتی که عالم سراسر گرفت

به پهلوی خود همچو دل داد جاادا کرد شکر و سپاس خدا

نوازش نمود و بپرسید حال‌فلک شادمان گشت از آن اتصال

در بیان انعقاد انجمن دامادی پادشاه خورشیدکلاه تیمور شاه بر سبیل ایجاز و اجمال

در این اوان سعادت‌اقتران که ساعد اقتدار خاقان ممالک‌ستان در گردن نوعروس مقاصد حمایل گشته، پرده‌گشای عنایت سرمدی هر دم نقاب حجاب از صورت شاهد مطلوب امنای این دولت ابدی می‌گشاد و مشاطه روزگار، عارض عرایس تمنّا و رخساره مقاصد و مدعای آن حضرت را هر ساعت پیرایش نکوتر و آرایش دیگر می‌داد، رای صواب‌نمای خاقانی اقتضای آن فرمود که صیّبه رضیه عالی‌جاه رفیع‌جایگاه، عبد الحبیب خان پسر حاجی جمال خان درّانی بارکزایی را- که زهره زهرای آسمان آزرم و عصمت و ناهید

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۷

فلک شرم و عفت است- موافق شریعت حضرت رسالت‌پناه، در سلک پردگیان سرادق پادشاه خورشیدکلاه تیمور پادشاه درآرند. بنابر آن فرمان قضاجریان به انجام سامان شایان و تهیه آن طوی میمنت‌نشان شرف نفاذ یافته، مقرر شد که کارپردازان بارگاه و خدمت‌گزاران درگاه آسمان‌جاه، به انجام اسباب ضیافت و آتش‌بازی و چراغان و سامان سایر متعلقات محفل نشاط و سرور پردازند.

چنان امر فرمود آفاق‌گیرکه اخترشناسان روشن ضمیر

نظر کرده در ماه و ناهید و مهرتفحص نمایند حال سپهر

برای زفاف شه کامکارزمان همایون کنند اختیار

به فرمان شه ساعت ارجمندنمودند اخترشناسان پسند مجلس‌آرایان و کارکنان بارگاه سلطنت، به تهیه اسباب و سامان آن محفل کثیر السعادت پرداخته، جهد موفور و سعی نامحصور در لوازم مجلس جشن و سور مصروف ساختند و به تاریخ دوازدهم ماه رجب المرجب- که به سعادت قران السعدین روبه‌رو به میمنت و جمعیت دارین هم‌پهلو بود- فروش زرین و ابریشمین در بارگاه پادشاه سلیمان‌نگین انداختند.

بگسترد فراش، صدگونه فرش‌ز زینت، زمین گشت مانند عرش صیت نقاره شادی و شادمانی و غلغله کورکه مسرت و کامرانی، از بام نصرت‌مقام دولت‌خانه ظفرآشیانه، به گنبد گردون پیچید و صدای شادیانه نشاط از خطه خاک به فلک الافلاک رسیده، پرده‌گشای سوامع قدوسیان گردید.

چو نقاره تهنیت کوفتندخلایق ز دل گرد غم روفتند

شهنشاه با شاه و شهزاده‌هاشد اورنگ‌آرای عزّ و علا

به پیشش امیران بااقتدارکشیدند صف از یمین و یسار امرای عظیم الشان و خوانین سمو المکان، هاله‌وار و انجم‌مثال بر گرد آن ماه سپهر عظمت و اجلال ایستاده، مستعد فرمان‌برداری و خدمت‌گزاری گردیدند و نذور لایق و شایان و پیشکشهای نمایان از نظر اصابت‌اثر خدیو هفت کشور گذرانیدند.

پس آنگاه شاهنشه کامران‌به مجلس طلب کرد خنیاگران

غزل‌خوان و رقصنده و ساز زن‌ستادند صف صف به آن انجمن

به قامت چو سرو سمن‌بو همه‌به طلعت چو ماه سخن‌گو همه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۸ بتان پری‌وش به رامشگری‌نمودند سر، شیوه دلبری مطربان بلبل‌نوا و مغنّیان زهره‌سیما، به آهنگهای دل‌گشا و الحان غم‌زدا و نغمات دلاویز و مقامات سرورانگیز، مسرّت‌افزای خاطر والا گشته به کرشمه پرداختند و پرده از روی کار ناهید برانداختند.

به صد دستان بتان شوخ پاکوب‌همه غارتگر دین و دل آشوب

کمر بسته، سر کاکل گشاده‌گشاد و بست با هم داد داده

رسانده بوی مشکین کاکل از دوربه داغ سینه‌ها پیغام ناسور شهریار جم‌اقتدار سلیمان تمکین در این محفل میمنت‌قرین، قامت خوانین فدویت‌آئین را به خلاع آفتاب شعاع فاخره مطرّز و مزین فرموده، چون سرو سرافراز جاوید ساختند و بعد طی بساط بخشش و بخشایش در خلوتکده باصفا- که هر خشتش مثل خورشید انور، تابان و آب و گلش غیرت‌افزای چشمه حیوان است- شرف نزول بخشیده، با فضلای حق‌شناس و علمای معرفت‌اساس طرح صحبت علمی انداختند. بسا مطوّلات کافیه حقانیت و مختصرات وافیه وحدانیت در مجلس قدس به طراز توضیح و تلویح رسید و از آن روضهٔ الصفا، نفحات انس به مشام حقیقت‌ابتسام اهل معنی و کلام وزیده، عیار دانش گرفته شد و بهارستان بینش خرم و شکفته، نظم.

تعالی اللّه زهی شاه حق‌آئین‌که زیب دولت است و زینت دین

ز طاعت نخل جاه او برومندشده از بندگیّ حق خداوند

به شه از راه دین، دولت خدادادخدادادست این دولت، خداداد ارکان و اعیان دولت ابدتوأمان و سرداران و بیگلربیگیان و سرکردگان و حکام و عمال ولایات و رؤسا و نامداران ایلات و عظمای الوسات و احشام- که از دیوان عام مرخص شده بودند- حسب الامر شاهنشاه باذل کامران از خوان موائد فضل و احسان، ماکل مأکولات حلاوت آیات موفور و شرب مشروبات کشراب الطهور شیرین‌کام و ذوق‌یاب اطعام عام گردیدند و از هر جانب غلغله «کُلُوا وَ اشْرَبُوا»* به گوش شنیدند.

وضیع و شریف، آشنا و غریب‌گرفتند از آن سفره هریک نصیب القصه چون شام لیلی اندام مانند شاهدان سیه‌موی سبزفام، در عرصه ظهور جلوه‌آرا شد، چراغ‌چیان آتش‌دست، به افروختن چراغان بزم اقبال پرداختند و چراغ دولت و سعادت از مشعله مهر و وفا روشن ساختند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۴۹ در آن شب بسی شمع افروختندکز آن مهر و مه نور اندوختند

ز نور چراغان عالم‌فروزشب تیره، گردید روشن چو روز

چراغان که بالای دیوار بودچو انجم به کرسی نمودار بود فلک که شبستان اقبالش به چراغان کواکب منوّر و ضیاپذیر بود، از رشک شعشعه‌ریزی چراغان محفل پادشاهی، به خویش پیچید و از شرم انوار این مصابیح، مصباح ماه و مهر را در زیر دامن خود پوشید. گویا هر شمع را سوره نور بر زبان و هر چراغ را «سِراجاً وَهَّاجاً» در دهان بود. دود چراغان، سنبلستانی بود در لاله‌زار نمایان. نی‌نی، آن دود، ارقام مسلسل سطور سوره دخان است که به مداد نوربار مسطور گردیده، یا دودی از نار گلزار خلیل در اقطار و

اکناف عالم پیچیده، نظم.

تعالی اللّه ازین بزم دل‌افروزکز او شب طعنه‌زن گردید بر روز

از این بزم چراغان چشم بد دورکه شد چون صبح صادق مشرق نور

چنین شب سال و مه را یاد نایدکه یادش تیرگی از دل زداید

تهی کرده‌ست شب زین بزم، پهلوچو خطّ روی خوبان رفته یکسو آتش‌بازان سحرکار هنگامه آتش‌بازی و معرکه جادوطرازی، سرو شهاب ثاقب را از جوش و خروش آتشین‌نفسان در عرق خجالت تر کردند. همانا به گلشن آن انجمن از هر سمت و هر کران، گل‌افشان گلهای نثار می‌ریخت و گلریز در هوای آن گلستان گل‌افشانی می‌انگیخت.

ز تیر هوایی که شد تا سپهربه گلبازی آمد زمین با سپهر

چنان ماهتابی جهانتاب شدکه دود چراغان سفید آب شد تماشای گلریزهای بهار خوش‌نما و نظاره مهتابی‌های آن بزم مانند سیر شب مهتاب جلوه‌افروز صفا، از ترس دیو سیاه آتش‌بازی، زهره دیو سفید می‌گداخت و از بیم فیل این هنگامه، فیل فلک جگر می‌باخت. مهتاب تاب آن نداشت که پیش فروغ مهتابی سفید شود و مرآت الضیای آفتاب را جوهر آن نبود که در برابر ستاره‌های رخشان نمود کند.

بیت.

ز دود ماهتابی گل‌افشان‌همه روی هوا شد سنبلستان

برآمد شب پی نظّاره بی‌تاب‌چو طفلان بر سر دیوار، مهتاب القصه تا مدت سه روز و سه شب مغنّیان و خنیاگران و سایر اهل طرب، مسرت‌افزای

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۰

خواطر طبقات انام گشته، زنگ غم از مرآت قلوب خاص و عام زدودند و روز سوم محفل ارم‌مشاکل که پادشاه روشن‌چهر مهر، از انجمن سپهر، به خلوت‌سرای مغرب خرامیده نقش استیفاء لذات بر لوح ضمیر نگاشت و مشاطه فلک، گیسوی مشک‌بوی شاهد شب را شانه کشیده، برقع حجاب از چهره عروس شبستان آسمان برداشت، خاقان ممالک‌ستان نیز بعد از سیر و تماشای آتش‌بازی و چراغان به اتفاق شاه‌داماد و عروس جهان، اعنی قره باصره شوکت و شان، تیمور شه به حرم‌کده عزّ و جاه خرامیده، پادشاه خورشیدکلاه را مرخص به خلوت‌سرای خاص که برای او اختصاص یافته بود، فرمودند. صدرنشینان سرادق سلطنت عظمی و مخدّرات سراپرده عزّ و علا، به اشارت والا، آن نور حدقه خلافت کبری را با آن سرمایه‌دار شرم و حیا، دست به دست داده، بدره بدره زر و طبق طبق گوهر، بر سر آن‌دو سرور نثار و ایثار ساختند. نظم.

به فرمان شاه فلک‌اقتدارز بس سیم و زر شد به آن‌ها نثار

خرد گفت با خود کز افلاک پاک‌فروریخت انجم سراسر به خاک

چو خورشید و مه در بلند آسمان،دو اختر نمودند با هم قران

یکی آفتاب سپهر جلال‌دگر اختر برج حسن و جمال

الهی به حقّ ملایک تمام‌به عزّ محمد علیه السلام

که این مهر و ماه سپهر جلال‌نبینند ز آفات گیتی زوال و در همین اوقات خجسته‌نشان، صبیه شاه ولی خان بامیزیی را به حباله نکاح شاهزاده والاشان، شاهزاده سلیمان درآورده انجمن دیگر آراستند. بعد از اتمام و اختتام این دو محفل میمنت‌انجام، خان جان خان سردار به جمع‌آوری مالیات و فراهم آوردن سپاه قندوز و امام و بقلان و بلخ و بدخشان و قلع و قمع مفسدان و فرومایگان ممالک ترکستان- که سر خودسری و نافرمانی از گریبان خمول و نادانی برآورده بودند- مأمور نموده، خود به دولت و اقبال، قشلاق

زمستان این سال را در اشرف البلاد احمد شاهی فرمودند.

[وقایع سال بیستم]

نگارش سوانح سال بیستم جلوس میمنت‌مأنوس

چون شاهنشاه طارم چارم و پادشاه جمیع کواکب و انجم، در سنه مبارکه ایت‌ئیل ترکی با هزاران مبارکی و فرخندگی، زینت‌افزای اریکه حمل گشته، رایت فیض‌بخشی و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۱

فیض‌رسانی به میدان سپهر نیلوفری افراخت و کوکبه سلطان بهار، خرمی‌افزای روزگار شده، طنطنه موکب خسرو گل، گوش زمین و زمان را باز ساخت، در خاطر آفتاب مظاهر خدیو انجم عساکر نیز مصمّم شد که شاه والاجاه خورشیدکلاه تیمور شاه را به جانب دار السلطنه هرات رخصت انصراف داده، خود نیز به قصد اورنگ‌آرایی دار السلطنه کابل مرحله‌پیمای طریق اقبال شوند. بنابه این نیّت صواب‌انتما، پادشاه آسمان‌بارگاه، تیمور شاه را به عطایی انعام و اکرام مقضی المرام و شادکام فرموده، در روز دوشنبه ۱۲ ماه ذی الحجهٔ الحرام از حضور فیض گنجور سعادت‌انجام، به جانب دار السلطنه هرات- که مقرّ خلافت و مستقر دولت آن شاه‌زاده فرشته‌خصال خجسته‌صفات بود- مرخص ساختند و خود نیز همعنان دولت و اقبال، رایات جاه و جلال به صوب دار السلطنه کابل افراختند.

نهضت خاقان ممالکستان به جانب مملکت هندوستان

در این ایام خجسته‌نشان، به عرض باریافتگان پایه سریر سپهرتوأمان رسید که سکان شقاوت‌نشان، در ممالک وسیع المسالک هندوستان محرّک سلسله فساد و برهم‌زن هنگامه جمعیت مردم آن بلاد گشته، ولایت پنجاب را به حیطه تصرف و تسخیر درآورده‌اند.

خدیو فلک‌قدر والاگهرچو بشنید از منهیان این خبر

برآشفت از فرط قهر و غضب‌بشد آتش غیرتش ملتهب

برآمد ز کابل به فصل خزان‌که کوبد به طالع، سر سرکشان با هزاران حشمت و جاه به تفضلات اله همراه عساکر نصرت‌مآثر ظفردستگاه، در اسعد ساعات و اشرف ازمنه و اوقات، به رفاقت جنود غیبی و هم‌عنانی جیوش آسمانی، سمند همت بلند و یکران عزیمت سپهرپیوند را به‌سمت ممالک وسیع المسالک هندوستان، خوش‌خرام و سبک‌عنان ساخته رایت کفرسوزی برافراختند.

به تدبیر صایب و رأی درست‌به آهنگ نهضت میان بست، چست

ملک همرکاب و ظفر هم‌عنان‌روان شد به صد شوکت و فرّ و شان

از آن بعد، خاقان کشورگشاسوی ملک پنجاب شده ره‌گرا

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۲

چون موضع حسن ابدال مضرب سرادقات جاه و جلال و محل نزول سپاه فیروزی‌مآل گشته، باغ طرب‌افزا و عمارات دل‌گشایش از میامن قدوم سعادت لزوم پادشاه موید و موفق، پهلوکوب رواق ازرق و هم‌پایه قصر خورنق گردید، خان جان خان سردار سرداران- که از دار السلطنه کابل مأمور به تأدیب متمردان ممالک ترکستان شده بود- در این منزل با سپاه ازبک، به موکب نصرت‌یزک پیوسته، مشمول عنایات خاقانی و منظور انظار عاطفت سلطانی شد. بعد از ورود سردار حشمت‌دستگاه، پادشاه افراسیاب‌جاه، به

هزاران عزّ و جلال از منزل حسن ابدال، عازم لاهور گشته پرتو ورود بر حوالی و حواشی آن حدود انداختند. سکان ضلالت‌نشان شقاوت‌مآب- که تسلط و استیلاء تمام بر متوطنین ممالک پنجاب یافته بودند- از آوازه آمدآمد سپاه نصرت‌اساس، مغلوب جنود رعب و هراس و منکوب جیوش خوف و وسواس گشته و از تلاطم و تصادم امواج، سفینه طاقت و کشتی مقاومت به گرداب اضطراب داده، دانستند که ایستادن پشه ضعیف‌بنیاد در برابر تندباد، منتج ندامت؛ و میدان‌داری نخجیر مرغزاری با شیر بیشه شکاری، مباین سلوک طریق سلامت است. لاچار به پایمردی فرار، رخت نکبت و ادبار به‌سمت پرگنات نجیب خان روهیله- که از جمله غاشیه‌کشان و حلقه‌به‌گوشان اولیای دولت قاهره بود- کشیده، با مشار الیه به ستیز و آویز پرداختند.

نهادند آن قوم فرصت‌طلب‌برون پا ز راه قویم ادب

به هنگامه‌جویی بپرداختندلوای شقاوت برافراختند

نمودند بازار پیکار گرم‌دریده همه پرده عرض و شرم

از آن قوم مقهور خذلان‌نصیب‌چو این خیرگی دید، خان نجیب

به درگاه شاه فلک‌بارگاه‌نمود التجا و بشد دادخواه

به اخلاص کامل به صدق درست‌به اردوی اعلی روان گشت چست

به درگاه شاهنشه حق‌شناس‌پس از جبهه‌سایی نمود التماس

که شاها! تو را چاکر و بنده‌ام‌ز لطف عمیم تو شرمنده‌ام

سپاهی ز افواج نصرت‌نمودروان کن به دفع جنود هنود

که در ملک من مجتمع گشته‌اندبه هنگامه‌جویی کمر بسته‌اند به مجرد اصغای این مقال، نیران قهر و غضب قیامت لهب قهرمان بلنداقبال، اشتغال یافته، فرمان لازم الامتثال از پیشگاه جاه و جلال، به سوختن خرمن حیات کفره

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۳

وخامت‌مآل نافذ گشته، مقرر شد که خان جان خان سردار با فوجی از عساکر ظفرشعار به اتفاق ضابطه خان، به تأدیب و تنبیه متمردان رفته، اعلام هستی و اقتدار آن بخت‌برگشتگان تیره‌روزگار را منخفض و نگونسار سازد و ساحت آن ولایت را از لوث وجود کفره مردود، مصفا و پاک نموده به قلع و قمع متمردان و فساد اندیشان دیگر پردازد.

به فرمان فرمانروای زمان‌روان گشت با ضابطه خان جان

وز آن سوی، کفار بدبخت نیزنمودند آهنگ حرب و ستیز

تهمتن‌توانان دشت نبردبه میدان هیجا نمودند گرد

به مردانگی اشهب انگیختندبه خیل اعادی درآویختند متهوران آن گروه تیره‌روزگار، به حملات متواتر سردار شهامت‌شعار و صدمات پی‌درپی بهادران فیروزی‌آثار، دل از دست نداده و دست از کار بازنداشته، پای ثبات و قرار در برابر غازیان بهرام‌صولت خنجرگزار افشردند.

ز کفار فجار خذلان‌نشان‌چو دیدند این خیرگی غازیان

ز فرزانگی جنّه بخت شاه‌نموده پناه و شده رزم‌خواه

به دفع عدو رایت افراختندبه یک حمله بر قلب‌شان تاختند

به نیروی بازوی مردآزمافکندند سرها به دشت وغا آخر الامر، به سلسله‌جنبانی عواطف ربانی و نیروی طالع خورشید مطالع خاقانی، کفار فجار مخذول و منکوب گشته، ره‌گرای به ودای خذلان و نکال گردیدند. مجاهدین نصرت‌قرین، متعاقب آن مشرکین رفته دوازده هزار سر از آن گروه بی‌دین گرفته، همعنان فتح و ظفر معاودت به سنگر نمودند. خان جان خان سردار، رئوس منحوس آن

زیاده‌سران تیره‌روزگار را پوست و پرکاه و بر عراده‌ها بار نموده به درگاه آسمان‌جاه فرستاد و پرکنه‌جات نجیب خان را- که آن جماعت وخیم العاقبت جبرا و قهرا به زور خویش متصرف شده بودند- به ضابطه خان ولد او داده، خود نیز بعد از انتظام امور آنجا، رو به درگاه خلایق سجده‌گاه خدیو عالمیان پناه نهاد.

[وقایع سال بیست و یکم]

اشاره

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۴

نگارش وقایع سال بیست و یکم لشکرکشی این رایت‌افراز عرصه دشمن‌کشی به تاریخ بیستم ماه شوال سنه ۱۱۸۱ هجری موافق سال خجسته‌مآل تنگوزئیل ترکی

شاهنشاه زرین‌کلاه مهر و پادشاه ممالک‌سپهر، از دار القرار حوت متوجه دار الشرافه حمل گردید و عساکر ریاحین جلوه انبساط نموده، شمایم بساتین در دماغ عشرت روزگار پیچید و نوروز فیروز، گلستان‌پیرا و بوستان‌آرا گشته، بهار سال بیست و یکم جلوس میمنت‌مأنوس خاقان موید و منصور نیز به منصه ظهور رسید.

نسیم بهاری به گلشن وزیدریاحین ز صحن چمن بردمید و مفتح این سال سعادت اشتمال، میرخوش خان درّانی- که سرخوش باده ضلالت و نادانی و از جمله خوانین روشناس محفل ارم‌مشاکل خاقانی بود- چشم از صلاح حال و خاتمت مآل پوشیده، با گروه کثیری از دون‌فطرتان ملتزمان موکب ظفرشعار، به دار القرار قندهار رهگرای بادیه فرار گردید و رایات عالیات ظفرپیوند نیز بنابر بواعث چند- که در محل خویش رقم‌زده کلک صداقت‌کیش خواهد شد- متعاقب او ارتفاع یافته، دار السلطنه کابل را زینت گلستان ارم بخشید.

تبیین این مقال بر سبیل ایجاز و اجمال آن‌که در این اوان سعادت‌پیرا، رای مملکت‌آرای حضرت اعلی شاهی- که مطرح انوار الهام الهی و مرآت صور اسرار سلطنت و شاهنشاهی است- متقاضی آن شد که تابستان این سال سعادت‌اشتمال را در مملکت هندوستان گذرانیده خاطر دریامقاطر را بالکلیه از تنبیه متمردان و گردن‌کشان و تسخیر آن ولایت نزهت‌نشان مطمئن سازند و سال دیگر، هم‌عنان فتح و ظفر، رایات جاه و جلال به‌سمت مقر دولت و اقبال برافرازند. جمعی از پست‌فطرتان موکب فیروزی کوکب دشمن‌شکن را- که کمند محبت فرزند و زن و زنجیر مودت اقوام و اقربا بر دست و پا و گردن افتاده به جانب وطن می‌کشید- به مجرد تفرس این معنی سفینه طاقت‌شان به گرداب اضطراب و بی‌طاقتی افتاده غریق لجه اضطرار و بی‌صبری گردید.

لهذا ز اردوی نصرت‌شعارنمودند از تیره‌رایی فرار

دریدند خود پرده عرض خویش‌نهادند از حدّ خود پای پیش از آن جمله سرخوش باده جهالت و نادانی و مدهوش شراب ضلالت و بی‌پروایی،

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۵

میرخوش خان درّانی فوفلزایی با جمع کثیری که تابع او بودند و به اغوای غول جهل و غرور، از سعادت و جبهه‌سایی عتبه اقبال روگردان گشته، عنان به وادی گریز تافت و آبروی خود را به خاک حرام‌نمکی و بی‌آزرمی ریخته، به راه بی‌عرضی و طریق بی‌ناموسی شتافت.

نمود از ولی‌نعمت خود فرارز نادانی او بغی کرد اختیار به معاینه این حال، سایر هرزه‌درایان بی‌آبرو، از اردوی کیهان‌پو فوج‌فوج و

دسته‌دسته در تیرگی شب کمر فرار بر میان بسته، به آن دست از جان شسته بی‌آزرم پیوستند و به‌همین نهج، رفته‌رفته گروه زیاده بر حساب، از رکاب نصرت‌انتساب، راه گریز پیش‌گرفته، رهنورد طریق گمراهی گشتند. از آنجا که پادشاه مؤید توفیق سپاه را به مقتضای و «مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»* در هر معرکه و رزم‌گاه جز بر تأییدات و تفضّلات حضرت اله، نظر بر کم‌وبیش فوج و سپاه نمی‌باشد، از وقوع آن سانحه تغییری به احوال همایون راه نیافته، اصلا و قطعا اراده فسخ عزیمت نداشتند و نمی‌خواستند که قبل از انتظام امور مملکت هندوستان، به‌سمت دیگر حرکت نمایند؛ لیکن در خلال این حال به عرض ایستادگان بارگاه اقبال رسید که درویش ساحر بدکیشی سر از گریبان فساداندیشی برآورده و در سمت بنگشات، سکّه به نام خویش زده، ادعای نیابت حضرت صاحب الزمان می‌نماید.

شرح فتنه‌انگیزی آن درویش شقاوت‌کیش فساداندیش آن‌که در این اوان سعادت‌نشان که خاقان ممالک‌ستان به مملکت هندوستان تشریف داشتند، گدای بی‌ادب مجهول النّسبی به ادعای آن‌که از نژاد مقتدایان مردم بنگش و از اولاد پیشوایان آن قوم جهالت‌منش است، در میان آن گروه مجاهیل، دوکانچه زرق و تلبیس گشوده، به دست‌آویز سحر و تزویر، روشناس برنا و پیر و مرجع صغیر و کبیر گردید و به وسیله ساحری و مردم‌فریبی- که مردم بنگشات داخل کشف و کرامات می‌دانستند- آن بی‌نام و نشان مجهول، عزت و ریاست معقول یافته، فرق نخوتش به ذروه سپهردوّار- که درباره او حکم بلندی سردار داشت- رسید و رفته‌رفته از تبه‌رایی و کوته‌اندیشی، قدم از حد خویش پیش گذاشته، باد غرور در دماغ پندار انداخت و محرّک سلسله عناد و افساد گشته و قبایل آن قوم جاهل را با خود متفق و هم‌داستان کرده، جمع کثیری را گمراه ساخت و به اطراف و اکناف ممالک محروسه سلطانی کاغذ و آدم فرستاده و خود را در

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۶

همه‌جا از جمله اولیاء اللّه به قلم داده، حکام و عمال هر ولایت به جانب خود دعوت نموده و در بنگش سکه و خطبه به نام نحس خویش جاری نموده و لقب شاهی بر خود بسته و به دستور سلاطین بر عنوان نوشتجات مهر کرده، زبان به اغوا و اضلال جهال گشود.

ذکر معاودت خاقان ممالکستان از راه دار الامان ملتان و به یاسا رسیدن علی محمد خان خوگیانی صوبه‌دار آن مکان

در همین اوان که میر خوش خان ضلالت‌شعار از رکاب نصرت‌آثار، به پای فرار، رهنورد بادیه نکبت و ادبار گردید، اخبار فسادانگیزی درویش فتنه‌اندیش نیز- که شمه‌ای از احوال او رقمزده کلک حقایق‌کیش شد- از عرایض صوبه‌داران کابل و پیشاور به مسامع خدیو مهرافسر رسید و به علاوه این دو سانحه، هوای هندوستان هم از حد اعتدال تجاوز نموده، حرارتش به درجه کمال رسیده بود. لاجرم بر ذمّت همت خاقانی لازم و متحتّم نمود که از ولایت هندوستان، الویه عظمت و شان برافرازند و سیر و تفرج‌کنان، پرتو ورود به دار الامان ملتان افکنده از همان راه، دار السلطنه کابل را مضرب سرادقات عالیات سازند.

لهذا به اقبال جاه و جلال‌شه نامدار خجسته‌مآل

برآمد به پشت عراقی سمندچو خورشید انور به چرخ بلند

امیران ذی شان با احتشام‌کمر بسته اندر رکابش تمام

به راهش سر خود قدم ساختندبه پشت سرش رایت افراختند

پس از طی ره، شاه نصرت‌نمودبه ملتان بیفکند ظلّ ورود چون تراکم بخار نخوت و نادانی چراغ عقل و خرد علی محمد خان خوگیانی صوبه‌دار ملتان را در فانوس دماغ فرونشانیده بود، آن تیره‌بخت ابدی به مقتضای ضلالت و بی‌خردی، نسبت به طایفه جلیله سدوزیی سکنه ملتان بی‌حرمتی کرده، در دادن مالیات پادشاهی نیز تعلل و اهمال می‌نمود و علاوه بر این، رایت جبر و تعدی در آن

ولایت افراخته و خون دلهای مظلومان را حنای دست اقتدار ساخته، همواره طبل نفاق و خلاف برملا می‌نواخت. بنابر آن در این اوان سعادت‌اقتران که دار الامان ملتان مرکز الویه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۷

فتح توأمان گردید، چگونگی جرأت و خیرگی او به عرض ایستادگان پایه سریر خلافت‌مصیر رسید. قصاص پاداش آن جسارت‌منش ضلالت‌کیش، بر ذمّت همت خاقان عدالت‌اندیش واجب گشت. اشاره والاپیرایه صدور یافت که جلادان خون‌آشام جلادت‌نشان، او را با دو همشیره‌زاده و هردو پسر، شعله‌افروز آتش سقر سازند. نظم.

به حکم خدیو جهان بی‌دریغ کشیدند هر پنج را زیر تیغ

نمودند از قید هستی خلاص‌به پاداش کردند او را قصاص

جسدها به اشتر نمودند باربه اردوی والا کشیدند جار

که باشد سزای بداندیش این‌بگیرید عبرت ایا ظالمین

پس از قتل او شاه نصرت‌قرین‌بفرمود رو سوی کابل زمین

روان گشت از آنجا به عزّ و جلال‌در این حال شد موسم برشکال در عرض راه، سیاهی لشکر سحاب از ساحت میدان آسمان آشکار گشته، به نهجی از تقاطر مطرات، بسیط هامون طوفان‌خیز شد که خیمه‌های ملتزمان موکب والا که در دشت و صحرا افراخته و بر پا شده بود، بر روی آب مانند حباب می‌نمود و نهرها و رودخانه‌ها به سان میر خوش تمرّدپیشه و درویش بدکیش فساداندیش، سر شورش و طغیان برآورده، از طغیان آب، راه تردد و عبور بر روی لشکر منصور مسدود گردید.

چنانچه پادشاه دریانوال نصرت‌یزک، در مدت چهل یوم از رودخانه اتک- که همیشه عبورش به سهولت میّسر می‌شد- گذشته، به این سبب تصدیع و تعب بسیار کشیدند.

خاقان مؤید کامیاب بعد عبور از آب، به سبیل سرعت مرحله‌پیما گشته، منزل به منزل و کوچ بر کوچ از راه کتل‌قویلری، دار السلطنه کابل را شرف‌بخش مرکز خاک و سرکوب حصار افلاک فرمودند.

در بیان مآل حال میر خوش فساداندیش و ذکر عاقبت کار درویش شقاوت‌کیش

چون فرمان قضاجریان به سرافرازی سرکردگان و سرداران اطراف و اکناف ممالک محروسه سلطانی شرف اصدار یافته بود که میر خوش برگشته‌بخت را در هر محل و هر جا که بوده باشد به‌دست آورده، به سزای کردار رسانند؛ بنابر آن شاهزاده والاشان شاهزاده سلیمان آن خون گرفته تیره‌روزگار را که کمربسته طریق فرار و سرگشته

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۸

سرنوشت نکبت و ادبار بود، از نواحی قندهار دستگیر و مقید ساخته، حسب الامر قهرمان جلال به یاسا رسانید و آن درویش بنگشی نیز به اقبال این رایت‌افراز عرصه دشمن‌کشی رهگرای زاویه عدم گردید. تبین این مقال بر سبیل اجمال آن‌که آن قلندر کذّاب و جادوگر فتنه‌مآب- که دین را به دنیا فروخته و دوکانچه زرق و تلبیس گشوده بود و آرزوهای محال می‌نمود- به مجرد اصغای طنطنه قرب وصول موکب نصرت‌شمول، سر به گریبان خمول فرو برده طایفه اجامره و اوباش و مردم و مجاهیل و مسخره و قلّاش- که قریب به ده هزار کس بودند و به ادعای پیر و مریدی بر سر او ایستادگی می‌نمودند- از هم پاشیدند و قشونهای کابلی و قندهاری که در بنگشات رفته با او جنگ و جدل داشتند و حریف مکر و تزویر او نمی‌شدند، به معاینه این حال فرصت غنیمت شمرده و بر سرش هجوم آورده و دستگیر کرده، نام آن شقاوت‌فرجام را به گزلک تیغ بی‌دریغ از صفحه روزگار تراشیدند.

بنازم به بخت شه حق‌پرست‌که بی‌جنگ بر خصمش افتد شکست

کند تیغ اقبال آن نامدارعدو را دو نیمه به مثل خیار
ز بیمش شود زهره خصم آب‌کند برق قهرش عدو را کباب

ذکر انحراف مزاج وهاج پادشاه آفاق و شفا یافتن آن حضرت به معالجه فضل و کرم حکیم علی الاطلاق

در این اوقات سعادت‌انجام که امزجه ازمنه و ایام از میامن عدل و رأفت خاقان معدلت‌پرور بلنداقبال، پیرایه آرام و اعتدال داشت و روزگار نقش استیفاء عافیت و خودکامی بر لوح ضمیر می‌انگاشت، مزاج وهّاج همایون به سبب تشدّد عارضه قدیمه دماغ که مدتی قبل از این لاله‌آسا پذیرای داغ شده بود، از منهج صحت و استقامت انحراف ورزیده، گرانی عظیم عارض طبیعت قدسی فطرت گردید و عاقبت الامر حکیم جهان‌آفرین از دواخانه «وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ» دوای طول عمر مرحمت کرده، شفای عاجل و صحت کامل به ذات مجمع الحسنات آن شهریار خدیو باذل عادل بخشید. کیفیت جرح و ناسور دماغ مبارک آن‌که در آن سال خجسته حال که این زینت‌افزای اریکه دولت و اقبال، کورامل ضلالت‌مآل را در ولایت لاهور گوش‌مال داده مراجعت به کابل نمودند، روزی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۵۹

برای تفرج طبیعت به سیر سبزه و گل و تماشای شقایق و سنبل از دار السلطنه کابل متوجه موضع استالف- که از فرط سبزبختی سبزه با زمینش عهد خرمی بسته است- گردیده، قریه مزبور را از فیض مقدم سعادت‌توأم، رشک‌افزای گلزار افلاک و آبروبخش عالم خاک فرمودند و بعد فراغ از سیر و شکار، بر سمند تنومند بادرفتار و ابرش برق‌وش غزاله‌دیداری که مخلص خان سردار از ترکستان فرستاده بود، سوار گشته راه معاودت و طریق مراجعت پیمودند.

برآمد به مرکب شه کامیاب‌چو بر اوج چرخ بلند آفتاب
به نظاره شاه خورشیدچهرملایک کشیدند سر از سپهر
فلک را در آن ساعت ناسعیدشه‌اندازی نو به خاطر رسید
به یک طرفة العین، چرخ کبودشه‌اندازی خود به عالم نمود
در آن وقت، اسکندری خورد رخش‌به زیر قدوم شه ملک‌بخش
بیفتاد خاقان دارا غلامز بالای آن اسب صرصر خرام
ز زین بر زمین شاه نصرت شمول‌نموده چو فیض سماوی نزول
ز اشهب چو افتاد سلطان دین‌تو گفتی که خورد آسمان بر زمین
به پشت دماغش یکی خال بودکه زیب رخ بخت و اقبال بود

در آن دم ز آسیب عین الکمال‌به سنگی خراشیده گردید خال و آن خال گوشتی که زیب چهره عافیت و تندرستی بود، به اقتضای شورچشمی‌های انظار انجم و افلاک، مجروح و دردناک گشته، به تدریج زمان و مرور ایام، منجر به ناسور گردید و هرچند اطباء به معالجه و مداوا پرداخته و در دفع ناسور کوشش‌های موفور به ظهور رسانیده، خواستند که ازاله مرض نمایند، ممکن و میسر نشده، اثر بهبود به وقوع نیانجامید و ادویه، منفعت کامل نبخشید؛ تا این‌که در این اوان مراجعت از سفر هندوستان نموده، بلده کابل را مرکز رایات فلک‌فرسا فرمودند. ناسور مزبور وجع موفور و الم نامحصور به هم رسانیده و احوال همایون را متغیر و دگرگون ساخته، آن جناب را متألم و متاذی گردانید و از تشدّد این وجع الیم، حرارت عظیم در پیکر کرامت‌پرور ظاهر و باهر گشته، مدت ایام این عارضه خوف‌ناک طول کشید. لیکن خدیو موید کامکار با وجود داشتن آزار و کمال تغییر حال، سررشته خیراندیشی امور ملک و ملت از کف همت فرونگذاشته و به‌جهت حفظ سلسله امن و امان، خود را حتی المقدور مغلوب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۰

عارضه مذکور نساخته، هر روزه تسلی‌بخش خواطر نگران دولت‌خواهان عبودیت‌کیش که مرهون انواع تفرقه و تشویش بودند، می‌گشتند؛ تا این‌که رفته‌رفته حرارت تب اشتداد یافته سوء المزاج طبیعت ازدیاد پذیرفته آشوب عظیم در میان مردم ظاهر شد. نظم.

تبی گشت عارض به ذات سعیدکه رنگ از رخ بخت و دولت پرید

ز دولت‌سرا شاه گیتی‌فروزنگردید بیرون الی شصت روز

بپوشید خورشید رخ در نقاب‌نهان بود از دیده‌ها آفتاب

در این حادثه گشت یوم النشورجهان شد سراسر پر آشوب و شور

خرد گفت با خود چنین دم به دم‌نخواهد برآمد دو عالم به هم؟

شود منقلب حال این روزگاربه جایی رسد آخر الامر کار

که امنیت ملک‌ها سربه‌سرگراید به هنگامه شور و شر لیکن از آنجا که اصابت رأی جهان‌آرای این برگزیده ذو الجلال در همه حال بر یک و تیره و منوال و ذات اقدسش در حالت سقم و صحت بهره‌مند تحمل و استقلال است، در آن حال نظر مرحمت‌گستر بر صلاح امور جهان و جهانیان افگنده، با وجود تشدد آلام و وفور رنج و اسقام، ابواب استلام کعبه مقصود و مرام بر روی فدویان ذوی الاحترام می‌گشادند و گاه‌گاه به‌جهت حفظ سلسله امن و امان، سایر امرا و رئیسان و جمیع خوانین و سرداران را در خلوتکده سعادت‌بنیان کامیاب مقاصد صوری و معنوی ساخته، رخصت زمین‌بوس می‌دادند؛ لیکن سوای مبانی اخلاص و وفا و سالک مسالک عقیدت و صفا، سرحلقه امرای بارگاه و قدوه خوانین حشمت‌دستگاه، جلیس مجلس خاص و انیس نهان‌خانه یک‌جهتی و اخلاص، محرم اسرار سلطنت و شاهنشاهی، منظور انظار عاطفت ظلّ اللهی، فتح اللّه خان سدوزیی- که نقد اعتقاد و اخلاصش بر محک امتحان کامل عیار است- احد دیگر را سعادت ملازمت هر روزه ممکن و میسر نمی‌شد. القصه در معالجه این عارضه عظیم، میرزا علی رضا و ملّا محمد موسی و راجه سلامت‌رای حکیم- که سرآمد اطبای حذاقت‌منش و هریک به اصابت تدبیر و سن دانش، جالینوس عهد و افلاطون روزگار بودند- به صلاح و صواب‌دید یک‌دیگر متصدی علاج گشته، آن حضرت را به چوب‌چینی معالجه و مداوا می‌کردند، تا این‌که رفته‌رفته به عنایت بی‌غایت یزدانی، مزاج وهّاج خاقانی به صحت و استقامت گرایید و جز بقیه ضعف و نقاهت اثری از آن عارضه هولناک باقی نماند. نظم.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۱ به فضل خدا غسل صحت نمودبه عالم در عافیت برگشود

به فرق جهان از ره مکرمت‌بیفکند شه سایه مرحمت

ز دیدار خود خلق را کرد شادخدایا ز دوران گزندش مباد امید این‌که حضرت رب العزّة همواره دوحه برومند عمر و دولت و دین، بهین قهرمان خیراندیش عدالت‌کیش و مهین برگزیده لطف و عنایت خویش را- که سرمایه رونق بهارستان ایجاد و ابداع و پیرایه چمنستان تکوین و اختراع است- از نسایم ناملایم عالم کون و فساد صیانت نموده، به زلال چشمه‌سار بقا سرسبز و شاداب دارادا!

بیان ظهور کرامات و ذکر شمه‌ای از خوارق عادات این خدیو روشن‌ضمیر قدسی‌صفات

چون به مداوای فضل و کرم حکیم حاذق علام- که شفابخش امراض و اسقام و مسکن اوجاع و آلام است- بقیه ضعف و نقاهت و تتمه کوفت و رخائت طبیعت کرامت‌مظهر خدیو هفت کشور منتقل به جان اعادی تیره‌اختر گشته، از خاصیت ادویه مقوّیه دل و کیفیت معاجین مفرّح و معقّل، قلب مبارک را نشاط تمام حاصل شده بود، بنابر آن در این اوان سعادت‌اقتران، روزی شیر بیشه شهامت و مردانگی و نهنگ لجّه فراست و فرزانگی، عبد اللّه خان دیوان‌بیگی با شاه ولی خان بامیزیی در کشک‌خانه درب دولتخانه سعادت آشیانه نشسته با هم می‌گفت، نظم.

که طبع شهنشاه مالک‌رقاب‌پذیرفت از چوب چینی شباب

در این وقت، شه را همین است فکر که گیرد در آغوش، اعراس بکر

ستاند ز سیمین‌تنان کام دل که از حسن‌شان ماه گردد خجل

همین گفتگو بود اندر میان که در دم به شاه جهان شد عیان

به نور ضمیر کرامت‌اثرشد از گفتگوی امیران خبر

هنوز این سخن بود اندر میان که خاقان روشن‌دل کامران

طلب کرد آن هردو را در حضوربفرمود ارشاد با صد سرور

که ای بندگان عقیدت‌نشان‌به ما گفتگوی شما شد عیان

نمودید با هم شما این مقال که دارید تزویج ما در خیال

و لیکن که این حدس، نبود درست‌چو بنیاد قصر امل هست سست

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۲ تزوّج نداریم ما در خیال‌جراحت نیابد ز عرس اندمال

عروس جهان است ما را هوس که گیریم او را به شمشیر و بس

تمنای ما هست ملک فرنگ که در جای آواز ناقوس و زنگ

برآید ز اللّه اکبر صدارسد تا به گوش ملایک ندا

خدیو فلک‌قدر والانسب‌از این گفتگو چون فرو بست لب،

بشد از برای امیران زیادزیاده بر آن آنچه بود اعتقاد

زهی شاه روشندل کامیاب که در نور باطن بود آفتاب

جهان روشن از نور انصاف اوست‌سحر پرتو سینه صاف اوست

الهی بود تا زمین و زمان‌شود فرش شه جبهه سرکشان

[وقایع سال بیست و دوم]

وقایع سال فرخنده‌فال بیست و دوم جلوس میمنت‌مأنوس در سنه ۱۱۸۲ هجری مطابق سچقان‌ئیل ترکی

عنقای طارم چهارم از آشیانه حوت هوا گرفته به انداز فضای دلگشای دولت حمل پرواز نمود. شاهزاده والاشان، شاهزاده سلیمان به موجب فرمان مهر لمعان اعلی حضرت ظلّ اللهی، از اشرف البلاد احمد شاهی عزیمت درگاه آسمان‌جاه کرده، در اوایل ماه محرم الحرام به دریافت سعادت پابوس والد ماجد بزرگوار، سر اقتدار و گردن افتخار به اوج فلک دوّار رسانید و در دهم همین ماه، محال چاریکار- که در وفور گلهای الوان و اشجار ارغوان، گل سرسبد گلستان روزگار است- از میامن قدوم میمنت‌لزوم شاهنشاهی، رویش گلزار افلاک و آبروی عالم خاک گردید و در سیزدهم ماه مذکور، شاه ولی خان بامیزیی از موضع مزبور با فوجی از افواج بحر امواج منصور، به تنبیه و تأدیب سلطان شاه، والی بدخشان و سایر جهالت‌منشان ممالک ترکستان- که از گریبان تمرّد و فساد سر شورش و عناد برآورده بودند- مأمور گشته رخصت انصراف یافت. نظم.

پس از رفتن شه ولی خان شاه‌بفرمود نهضت سوی بارگاه

ز کابل امیر سمو المکان‌غلام نکوخواه شه خان جان

روان شد به پیشاور و بنگشات که گردآورد لشکر و مالیات

به امر همایون ظل اللهی گل گلشن آرای شاهنشهی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۳ فلک‌اقتدار ثریا مکان‌سلیمان شهزاده کامران

پس از پنج مه جانب قندهارروان شد به صد عزت و اقتدار

چو رخصت بفرمود شهزاده راچنین کرد رای منیر اقتضا

که خود هم براید ز کابل‌دیارنماید به لاهور سیر و شکار

بماند زمستان به هندوستان‌به طالع بکوبد سر سرکشان

چو این عزم شد وجهه همتش‌سپه را خبر داد از نیتش

بفرمود تا لشکر از هر طرف‌کند رو به درگاه عزّ و شرف فرمان قضا جریان به سرفرازی شاه ولی خان عزّ صدور یافته، مقرّر شد که خرقه متبرکه صدرنشین صفه اصطفا، اعنی سالار اتقیا و سرور انبیا را- که آن حضرت در ایام حیات بابرکات به خواجه اویس قرنی نوّر اللّه مرقده مرحمت فرموده بود و از آن زمان الی الان به تداول در مملکت ترکستان به ولایت بدخشان رسیده بود- به اعزاز و اکرام تمام برداشته در دار السلطنه کابل آورد. شاه ولی خان که حصار بدخشان را به سلسله‌جنبانی اقبال ابدی‌اتصال خدیو جهان، به حیطه تصرف و تسخیر درآورده و برادر سلطان شاه والی آنجا را دستگیر کرده بود- به مجرد رسیدن فرمان قضانفاذ، خرقه متبرکه آن جناب را برداشته و از جمیع طوایف ازبک نوکر گرفته، با برادر والی در بلده کابل، تارک افتخار به اعتبار سرفرازی بساطبوسی بر اوج طارم آبنوسی سود و قشونهای اطراف و اکناف ممالک محروسه سلطانی نیز فوج‌فوج و دسته‌دسته متعاقب یکدیگر به موکب ظفرپیکر پیوسته، کامیاب مقاصد صوری و معنوی گردیدند.

ذکر ارتفاع الویه خاقان ممالک‌رقاب به‌سمت مملکت پنجاب و معاودت آن حضرت به هم‌عنانی تائیدات حضرت رب الارباب

چو مهر جهان‌گیر گردون‌نوردعزیمت سوی برج میزان کرد

شه کام‌جو نیز با فرّ و شان‌بفرمود رو سوی هندوستان

به جنبش درآمد سپاه گران‌بجنبید از جا زمین و زمان

خدیو جهان‌دار کیهان‌پوسوی ملک پنجاب فرمود رو چون الکای پیشاور مضرب خیام غازیان ظفرپرور گردید، خان جان خان سردار- که از

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۴

بلده کابل به جمع‌آوری سپاه کوهات و بنگشات مأمور شده بود- خزانه و قشون آنجا را برداشته در الکای پیشاور به سعادت تقبیل رکاب هلال‌آسای آن سرور- که تاج تارک گردن‌کشان هفت کشور است- چهره مباهات افروخت و در همان اوقات با سپاهی که از کوهات و بنگشات همراه آورده بود، از موکب منصور به استیصال متمرّدین کوهستانات پکلی و دم‌تور- که سر فساد از گریبان شر و شور برآورده بودند- مأمور شده از حضور فیض گنجور مرخص گردید و بعد از چند روز، الویه موکب فیروز نیز از بلده پیشاور ارتفاع یافته، رودخانه اتک به میامن قدوم شاهنشاه نصرت‌یزک، آب روی سلسبیل و خاصیت ماء الحیات به هم رسانید. بیت.

جهاندار فیروز نصرت یزک‌چو بگذشت با لشکرش از اتک

تماشاکنان طیّ ره می‌نمودز کار خلایق گره می‌گشود سیرکنان و صیدافگنان، طریق توفیق می‌پیمودند و شاه‌باز همت بلند را در هوای صید ممالک پرواز داده، قطع مراحل می‌نمودند؛ تا این‌که به همعنانی تائیدات خالق لایزال، قرین دولت و اقبال، به کنار رودخانه جیلم نزول اجلال نموده، مدت یک ماه لنگر اقامت انداختند و در این منزل، خان جان خان سردار لشکر ظفرپیکر- که از الکای پیشاور مأمور به‌سمت پکلی و دم‌تور شده بود- با زر موفور و لشکر نامحصور ملحق به موکب منصور گشته، حضرت اعلی او

را مشمول عنایات خسروانی ساختند و در ایام توقف منزل جیلم، بلند خان سدوزیی را به رتبه وکالت شاهزاده بلنداختر، شاهزاده سکندر، سربلند و مفتخر و فیض‌طلب خان محمودزیی پسر صمد خان را با سرافراز خان ختک، حاکم اتک، به منصب سرداری سرکار شهزاده معظم الیه ارجمند و مستظهر فرموده، هرسه نفر را به اتفاق نوازجنگ قلی خان به محافظت قلعه سپهر اساس رهتاس و قلع و قمع سکان ضلالت‌نشان خنّاس گماشتند و خان جان خان مزبور را به چپاول قلعه دین- که اهالی آنجا تیره‌دل و سیاه‌باطن بودند و مانند دود سرکشی می‌نمودند، مأمور نموده خود نیز از کنار دریای مذکور در دوم ماه مبارک شوال همعنان دولت و اقبال، لوای جاه و جلال به جانب وزیرآباد افراشتند. بیت.

شهنشه به فضل خدای غفورز دریای جیلم نموده عبور

طی راه کرده به جهناب رفت‌قشون در رکابش چو سیلاب رفت

ز دریای به این سمت آمد فروددر آن بقعه یک مه توقف نمود

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۵

چون واقعه‌جویان و هنگامه‌طلبان مملکت هندوستان از آوازه آمدآمد عساکر پادشاهی، بر خاک مشقت و نگون‌ساری پای فرسود مذلت و خواری گشته، هرکس به گوشه جنگلی متواری شده بود و هوای آنجا نیز روزبه‌روز از حد اعتدال تجاوز می‌نمود؛ بناء علی هذا، رأی جهان‌آرا چنان اقتضاء فرمود که از راه جهنگ سیال متوجه مستقر دولت و اقبال گشته، تابستان به دار السلطنه کابل ییلاق نمایند.

ز پنجاب فرمود عطف عنان‌برافراخت رایت به صد عزّ و شان

[وقایع سال بیست و سوم]

نگارش وقایع سال فرخی‌اشتمال بیست و سوم جلوس سعادت‌مآل و گزارش برخی از صادرات و واردات احوال موکب اقبال بر سبیل ایجاز و اجمال

در این ایام سعادت‌فرجام مبارک که ساحل رودخانه اتک از میامن فیوض موکب ظفریزک، رشک‌افزای سلسبیل بود، تحویل نیّر اعظم در دوازدهم ماه میمنت‌انجام ذیقعدهٔ الحرام، موافق سال هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری و مطابق سنه میمونه اودئیل ترکی رو نمود و نسایم عنبرین شمایم بهار به حدایق روزگار وزیده، روضات و بساتین جولانگاه، نظّارگیان بدایع صنع الهی گردید و سال بیست و دوم کشورگشایی این زینت‌افزای اریکه دولت و اقبال، به فرخی و خجستگی سپری گشته نوبت به آغاز بهارآرایی سال سعادت‌مأنوس بیست و سوم جلوس رسید. مقارن این حال، خدیو مؤید بی‌همال، همعنان دولت و اقبال، با عساکر نصرت‌یزک از رودخانه اتک عبور فرموده، محالات دیره‌جات، مخیم سرادقات عالیات گردید و در آنجا صبیه رضیه نصرت خان هوت صوبه‌دار آن ولایت در سلک پردگیان سرادق شاهزاده فلک دهلیز، شاهزاده پرویز درآمده، سر افتخار ذکور و اناث آن خاندان به فلک اعلی رسید و در حین ارتفاع الویه عظمت و اقتدار، خان جان خان سردار به صوبه‌داری آن دیار عزّ امتیاز یافته، مأمور به توقف گردید. بیت.

خدیو جهان، شاه مالک‌رقاب‌به بیت الشرف رفت چون آفتاب

به وقر و تأنّی شکارافگنان‌شده منزل‌آرای اقبال و شان

خرامان خرامان به فرّ و شکوه‌طی راه می‌کرد پنج شش کروه

چو باد دل‌افزای فصل بهاردرآمد به گلزار کابل دیار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۶ همه باغ و بستان آن سرزمین‌شد از مقدمش رشک خلد برین در اثنای این حال، به وضوح پیوست که

بعد از معاودت رایات عالیات، چرته‌سنگ شیطان‌صفات، به اتفاق کوجر و جمع کثیری از متجنّده ضلالت‌اثر، بلند خان سدوزیی را در رهتاس محصور نموده، هنگامه‌آرای معرکه رزم و جدال گردیده‌اند. خدیو دادآور به مجرد اصغای این خبر، دانش خان خواجه‌سرا را- که شهنگ‌چی‌باشی موکب ظفرپرور و حاکم الکای پیشاور بود- با قشونهای یوسف‌زیی و غلجایی سمت پیشاور، به اتفاق ملّا محمد اکرم شاکر و زبدهٔ العارفین و قدوهٔ السالکین، میان محمد عمر، مأمور به کمک خان مزبور فرموده روانه رهتاس ساختند. از آنجا که خواجه‌سرایان در اکثر افعال مشابه به نسوان می‌باشند و از جوهر مردی و مردانگی بهره وافی نمی‌دارند، خان از دانش بی‌نصیب در پیشاور رفته و به مقتضای تلون‌مزاج- که لازمه طبع خواجه‌سرایان است- از رفتن به قلعه رهتاس و مقابل شدن با کفره خناس، هراس برداشته در جمع‌آوری لشکر و حرکت نمودن از بلده پیشاور به لیت و لعل و لطایف الحیل گذرانید، تا این‌که کفره برگشته‌بخت تیره‌سیما قلعه رهتاس را به حیطه تصرف و تسخیر درآورده و بلند خان را- که دیده‌اش به سبب نزول آب بی‌نور بود و دست و پای فرار و بالقوه رزم و پیکار نداشت- دستگیر نموده اموال و اشیاء مشار الیه را متصرف گشتند و فیض طلب خان و نوازجنگ قلی خان و سرفراز خان- که با عالی‌جاه مزبور صفای باطن نداشتند و در جزو باسکان مربوط بودند- هریک با جمعیت خود، از آن ورطه هلاکت، رخت عافیت به ساحل نجات کشیده به خانه‌های خود رفتند. نظم.

ز اصغای طغیان اهل ضلال‌برآشفت شاهنشه بی‌همال

چنان کرد رای منیر اقتضاکه خود با سپاه ظفرانتما

فرازد علم سوی هندوستان‌بکوبد سر جمله سرکشان

برآرد از آن قوم بی‌دین دمارکند تیره در چشمشان روزگار

در این حال، از شاه عالم‌پناه‌خدیو جهانگیر، تیمور شاه

به درگاه خاقان قدسی‌صفات‌رسیده عریضه ز ملک هرات که نصر اللّه میرزا پسر شاهرخ شاه در ممالک خراسان رایت طغیان افراشته و به استظهار چار دیوار مشهد- که قلعه‌ای است بسیار متین- و به اعتماد جمعی از اجامره و اوباش آن سرزمین، نقش آرزوی سلطنت و فرمان‌فرمایی بر لوح خاطر نگاشته، در صدد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۷

فتنه‌انگیزی و هنگامه‌جویی می‌باشد و حکام بعض مملکت خراسان چون علی مردان خان زنگویی و عبد العلی خان عرب میش‌مست، مالک الکای ترشیز، به اغوا و اغراء او در ادای باج و خراج ولایاتی که متعلق به آن قرهٔ العین دولت و اقبال می‌باشد، تغافل و اهمال نموده، به لطایف الحیل می‌گذرانند. شاهنشاه سلیمان شکوه سکندرشان، از اصغای این اخبار، فسخ عزیمت هندوستان کرده و تنبیه کفار آن ولایت را معوق و مؤخر به سال دیگر داشته، قلع و قمع هنگامه‌جویان و محال‌اندیشان ولایت خراسان را پیش‌نهاد خاطر آفتاب‌مظاهر ساختند.

ذکر تفویض منصب وزارت به شاه ولی خان بامیزیی وزیر سابق

شاه ولی خان وزیر که سابق بر این به مقتضای وساوس شیطانی، نقد اخلاص و وفاق را به غل و غش نفاق مغشوش ساخته، به استصواب شاه والاجاه تیمور شاه از منصب وزارت معزول شده بود، در این آوان چون به‌نظر امعان در معامله خود رسیده و از نفاق جز خسران جاوید سودی ندیده، به دیده پیش‌بینی مشاهده نمود که اگر از در فرمان‌بری و خدمت‌گزاری درنیاید، عاقبت خان و مان دیرینه‌سالش انهدام و استیصال پذیرفته از بنیاد درآید، لاجرم به صلاح‌دید خرد- که در امثال این احوال ازپا افتادگان را دست می‌گیرد- دست استیمان به دامان استشفاع زده و ندامت و خجالت را عذر جنایت کرده و به وساطت آن قره باصره دین و دولت استدعای عفو معصیت کرد. اگرچه خبث‌طینت آن حق‌ناشناس بر شاه روشن‌ضمیر مروت‌اساس، اظهر من الشمس و انور من الامس

بود، لیکن از آنجا که نومید نمودن ملتجیان و مأیوس فرمودن از پا افتادگان خلاف آئین مروت این دودمان فتوت‌نشان می‌باشد، رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده، از خدمت والد سلیمان حشمت مستدعی سربلند ساختن او گردیدند. بیت.

شه نامدار مروت پناه‌خدیو فلک‌قدر، تیمور شاه

شدی پیش شاهنشه نامجوی‌ز رأفت شفیع گناهان اوی

که او را به دستور سابق، وزیرنماید شه عادل ملک‌گیر خاقان بلنداقبال فیروزمند بنابر استدعای گرامی خلف ارجمند، او را منظور انظار عنایت فرموده، تارک افتخارش را به اعتبار سرفرازی منصب وزارت بر اوج طارم عزت رسانیدند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۸

ذکر نهضت اعلی حضرت ظل اللّهی به‌سمت اشرف البلاد احمدشاهی و ورود پادشاه خورشیدکلاه تیمور شاه به درگاه آسمان‌جاه

چون خبر شورش نصر اللّه میرزا ولد شاهرخ شاه، به مسامع حقایق مجامع شاهنشاه تائیدات سپاه رسیده و تنبیه او وجهه همت والا گردیده بود، لاجرم در این اوان سعادت‌اقتران که به موجب فرمان واجب الاذعان، سپاه نصرت‌پژوه و عساکر قیامت‌شکوه، از اطراف و جوانب ملحق به موکب ظفرکوکب گردید، در روز شنبه دوم ماه رجب المرجب، الویه کشورگشایی و جهان‌پناهی به همعنانی تائیدات الهی به جانب اشرف البلاد احمد شاهی سمت ارتفاع یافت. نظم

شه کام‌کار ظفر همعنانز کابل برآمد به فصل خزان

به تعجیل، قطع مراحل نمودچو خورشید، طیّ منازل نمود

به تائید اقبال و بخت سعیدبه دار القرار خلافت رسید

ز یمن قدوم سعادت‌لزوم‌شد احمد شهی رشک هر مرزوبوم

شرف‌بخش این خطه خاک شدهمانا که همدوش افلاک شد

وز آن سو به امر شه حق‌پژوه‌گرامی در درج شاه و شکوه

خدیو جهان‌دار، تیمور شاه‌به صد شوکت و حشمت و فرّ و جاه

به قرب مقرّ خلافت رسیداز او رونق سلطنت شد جدید

ز خاقان فیروز جم کوکبه‌شه تاج‌بخش فلک‌مرتبه

اشارت چنان شد به خانان تمام‌که همراه شهزاده‌های عظام

شتابند با فوج نصرت‌قرین‌سر راه آن قرة العین دین نامداران رکاب فیروزی انتساب، به موجب فرمان خاقان مالک‌رقاب، در موکب شاهزاده‌های والاجناب، چون دولت و اقبال به استقبال آن شهسوار عرصه جاه و جلال شتافته و سعادت ملازمت دریافته، روز دیگر در موکب ظفرپرور آن بلندافسر، متوجه درگاه آسمان‌جاه گردیدند. نظم

چگونه ننازد به خود قندهارکه شد منزل شاه و از شهریار

نباشد چرا اشرف هر بلادکه شد تختگاه دو والانژاد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۶۹ نخوانند بهر چه بیت الشرف‌که خورشید را هست آنجا شعف

سزد گر تفاخر کند بر سپهرکه گردید آن منزل ماه و مهر القصه شاهنشاه سلیمان‌جاه، بعد از ورود پادشاه خورشیدکلاه به بسط بساط مسرت و کامرانی پرداخته، اریکه‌آرای نشاط و شادمانی گردیدند و خان جان خان سردار را که به صوبه‌داری ولایت دیره‌جات عزّ امتیاز بخشیده بودند، با بهادران تهمتن‌توان و نصیر خان حاکم بلوچستان احضار نموده، سرخیلان و سرداران سپاه فیروزی‌نشان را به موکب فیروزی‌کوکب طلبیدند. بیت.

شدی عزم خاقان فیروز رزم‌به تأدیب اهل خراسان جزم

به تنبیه نصر اللّه کینه‌خواه‌ز هر سو به جنبش درآمد سپاه

[وقایع سال بیست و چهارم]

ذکر چگونگی وقـایع سـال بیست و چهارم کشورگشایی این فرمان‌فرمای ممالک جهان و کیفیت ارتفاع الویه عظمت و شان به‌سـمت مملکت خراسان

در موسمی که فرّاش نسیم نکهت‌آئین، به‌جهت ورود مقدم سلطان فروردین، خرگاه زمردین در روی زمین افراخته و فرمان‌ده گلشن هرات چمن را به انواع گلهـای رنگارنـگ آذین بسته، تحف اقمشه چاربـازار سـبزه را پاانـداز فرمانفرمـایی ربیع انـداخت و تختگـاه گلشن را به لاله‌هـای چمن‌افروز چراغـان کرده، دشت و صـحرا را روشن و مزین سـاخت و شاهنشـاه بهـار بـا افواج ریاحین و ازهار، رایت عظمت و قتـدار به خراسان روزگار افراشته و عساکر سبزه مشـهد چمن را محصور نموده به تسـخیر آن بقعه شـریف پرداخت، فرمـان فرمان‌روای زمان نیز شـرف نفاذ یافت که پیشـکاران بارگاه سـلطانی و کارپردازان درگاه خاقانی، پیش‌خانه ظفرآشـیانه را در چمن قولی برده، به زیر فلک قمر آسمان دیگر بر افرازند. پیش‌تازان و چرخچیان لشکر فیروزی‌اثر چون فتح و ظفر پیش‌پیش موکب جاه و جلال رفته و سورسات‌چیان سپاه اقبال نیز جیره و علیق الدواب به‌جهت لشـکر ظفرپیکر آماده و میسّـر سازند. فرمانبران حسب الفرمـان معمول داشـته در منزل چمن قولی بارگـاهی که به سـان عرش در غـایت ارتفاع و سـراپرده‌ای که به سان آسـمان در نهایت اتسـاع بود، افراخته در میان آن فرشـهای گوناگون و بساطهای بوقلمون انداختنـد و چرخچیان و پیش‌تازان و سورسات‌چیان عبودیت سگال، چون دولت و اقبال، پیش‌پیش موکب جاه و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۰

جلال افتاده، لوای عزیمت افراختنـد. پادشاه کواکب‌احتشام نیز روز جمعه غرّه ماه محرم الحرام به اتفاق فرزنـد اکبر ارشـد ارجمنـد، والاجـاه تیمـور شـاه، عـازم منزل مقصـود گشـته، پـای فلک‌فرسـا به رکـاب ظفرانتسـاب درآوردنـد. در آن وقت خروش نـای و نفیر پرده‌گشای مسامع افلاکیان گردید.

نمودند دم در دم کرّنارساندند بر چرخ هفتم صدا

به فرمان شه نای بنواختندلوای جهانگیری افراختند

شهنشه درآورد پا در رکاب‌برآمد به چرخ بلند آفتاب

سران سپاه قیامت‌شکوه‌روان در رکابش چو البرز کوه و در این سـفر خیراثر، شاهزاده بلنداختر، شاهزاده سـکندر و شاهزاده پرویز و شاهزاده داراب را فیض‌اندوز موکب فیروز نموده، ظفرآسا ملازم‌رکاب نصرت انتساب ساختند.

چو فرمود نهضت شه کامکارهمه تاجداران ذی اقتدار

به راهش سر خود قدم ساختندلوای عزیمت برافراختند

همه سروران صف زده بر سرش‌زمین تنگ گردید بر لشکرش

امیران ذی شان عالی‌مقام‌به همراه جمعیت خود تمام

چو توفیق و اقبال و فتح و ظفربستند در موکب شه کمر

خدیو جهان، شاه گیتی‌پناه‌شـکارافکنان طی همی کرد راه الحاصل آن شهسوار عرصه وجود، با طالع فیروزبخت مسعود. متوجه منزل مقصود گشـته، دار الرفاه فراه را مرکز رایات فلک‌فرسا ساختنـد و از آن منزل، پادشاه خورشـیدکلاه تائیدسـپاه تیمور شاه، با خـدم و حشم از اردوی کیهان‌پو پیش افتاده، رایات جاه و جلال به سـمت دار السلطنه هرات افراختند و بعد از ورود به آن ولایت به تدارک

و تهیه پیشکش و انجام ضیافت والد سلیمان‌حشمت پرداخته، فرمان دادند که اهل سوق و حرفه، بازار و کوچه را آذین بسته در و دیوار دکاکین را به زربفت زیبا و اطلس دیبا بیارایند و طبقه به طبقه موضع و موقع متعلق به خود را از هردو طرف مزین به لآلی شاهوار ساخته، جمیع کوچه و بازار از تعلیق نفایس و ملابس نادره‌کار، نظرفریب اهل روزگار نمایند و تا هنگام ورود خاقان اقبال‌سپاه، بارگاه حشمت و جاه را نیز در کمال خوبی و نظرفریبی آذین بسته، رشک نگارخانه چین سازند و آن شهر وسعت‌بهر را از وفور چراغان، ضیاافزای انجم طارم هفتم ساخته، در روز ورود آن حضرت از دروازه شهر تا درب دولت‌خانه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۱

همایون فرشهای گوناگون و بساطهای بوقلمون و مخمل‌های زربافت و توپهای بادله و گلابتون و اطلسهای فرنگی و دیباهای رومی و چینی به رسم پاانداز بیندازند.

به فرمان شاه مظفر لوابستند آذین همه شهر را

بیاراسته مردم پیشه‌ورهمه کوی و بازار را سربه‌سر

ز هر صنف مردم، وضیع و شریف‌جدا بسته آذین به طرز لطیف

به جایی که مأوای بزاز بودجهان را در خرّمی باز بود

ز بس بود زینت به دیوارهاچمن‌های گل گشت بازارها

ز آرایش زرگر پرهنرشد آن مملکت کان زر سر به سر مجملا آن غر ناصیه حشمت و کامرانی، بعد از انجام اسباب ضیافت و میزبانی، چون اقبال به استقبال والد بزرگوار شتافته، در منزل خلجان که مشهور به روضه‌باغ و مقبره مطهره نواب غفران‌مآب، محمد زمان خان، والد شاهنشاه کشورستان است، سعادت‌اندوز ملازمت اشرف گردید.

خدیو فلک‌قدر مالک‌رقاب‌به تأیید حق با شه کامیاب

ملک هم‌رکاب و ظفر همعنان‌روان شد ز خلجان به صد عزّ و شان

لوای ظفر پرچم عالیات‌چو گردید داخل به شهر هرات

ز دروازه شهر تا قصر شاه‌فکندند زربفت و اطلس به راه تا مدت هفت شبانه‌روز شادیانه تهنیت قدوم همایون، آوازه شکوه و جلادت به گوش گردون رسانیده، خروش کوس و کورکه سلطانی جهانیان را نوید عشرت و شادمانی بخشید و فروغ انوار چراغان در شب تاریک ظلمت‌نشان، حقیقت روز روشن عیان گردانید. گویا از صور دود مشاعل، معانی روشن می‌تراوید و از شاخ شعله هر شمع، گل لاله می‌دمید.

چراغان چنان گشت عالم‌فروزکه نگذاشت در شهر یک تیره‌روز بالجمله آن غره ناصیه حشمت و سربلندی و قره باصره سعادت و ارجمندی، بعد از انفراغ از ضیافت والد ماجد نامدار، لآلی شاهوار و جواهر آب‌دار و سیم و زر مسکوک و غیرمسکوک و اسبهای تازی‌نژاد و اشترها و استرهای فزون از تعداد به رسم پیش‌کش، در بارگاه آسمان‌جاه کشیده از نظر اصابت اثر انور گذرانید. شاهنشاه بلنداقبال سعادت‌مند، تحایف و هدایای فرزند ارجمند را به قبول موصول فرموده، بعد از چند

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۲

روز، رایات فتح و فیروزی به جانب بلده مشهد افراختند و در این سفر خیراثر شاهزاده‌های معظم مکرم را با اهالی حرم محترم در دار السلطنه هرات گذاشتند و مقرر فرمودند که پادشاه والاجاه به مقتضای خواهش خود برای دار السلطنه هرات سردار و صاحب‌کاری مقرر و معین سازد و چون ولایت موضوعه خراسان متعلق به آن سپهر منزلت دارادربان می‌باشد، فوجی از افواج را به سرکردگی و سرداری یک نفر از امرا و ارکان دولت خود پیشتر به تنبیه جهّال ولایت مشهد مأمور نماید. آن آفتاب آسمان سلطنت و فرزانگی، حاجی کریم داد خان عرض‌بیگی را به محافظت هرات گماشته، دلدار خان چرخچی‌باشی عساکر ظفرمآثر را نیز از منزل فره کرد

جام، مأمور به استیصال سرکشان شقاوت‌فرجام ساخت. بیت

ز شه شد مرخص چو دلدار خان‌رسانید خود را به آن عاصیان

به نیروی اقبال آفاق‌گیرنمود از روافض بسی دستگیر

به جرأت از آن فرقه بگرفت سربیاورد رو در رکاب ظفر شاهنشاه موید منصور، بعد از معاودت خان مذکور، به همعنانی تائیدات آسمانی و توفیقات ربانی، کوچ بر کوچ وارد مشهد گشته و در جوار مزار فایض الانوار خواجه ربیع الدین خثیم، نوّر اللّه مضجعه، نزول اجلال کرده، لشکر ظفرپیکر را مأمور به بستن سنگر ساختند.

در بیان محصور شدن اهالی مشهد مقدّس و وقوع محاربات فیمابین نصر اللّه میرزا و بهادران موکب بندگان اقدس و ذکر دیگر صادرات و سانحات آن اوقات خجسته ساعات

پادشاه والاجاه شاهرخ شاه که سبز کرده دست کرامت‌پیوست و از خاک برداشته شده ید مکرمت شاهنشاه حق‌پرست بود و به معاونت و عنایت آن حضرت بر اورنگ فرمان‌روایی و خلافت تکیه زده در ولایت خراسان سلطنت و حکمرانی می‌نمود، اگرچه حق تربیت و مرحمت آن حضرت را منظور نظر داشته، راضی به مخالفت و نفاق نبود، اما به سبب افعال شنیعه که از خلف ناخلفش نصر اللّه میرزا به وضوح انجامیده بود، منفعل و شرم‌سار گشته، از فرط تشویر و انفعال به استقبال موکب اقبال نشتافت و پسر بی‌شعورش که مدهوش باده جهالت و غرور بود و گردن از طوق اطاعت و انقیاد والد

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۳

پیچیده، بلکه او را در دست خویش مجبور داشت، دروازه شهر را چون ابواب سعادت بر روی خود مسدود ساخته مقاتله و مجادله پادشاه تائیدسپاه را سهل و آسان پنداشت؛ لیکن غافل از این معنی که باز هرچند بلندپرواز گردد، با همای همایون‌فر سدرهٔ المنتهی بال مساوات و جناح برابری نتواند گشود و عنقا اگرچه سریع‌شکار باشد، لیکن با سیمرغ قاف ولایت دعوی همسری نتواند نمود. القصه شاهنشاه کشورگشا با وصف آثار خیرگی نصر اللّه میرزا، ملتزمان موکب والا را از افروختن نایره هیجا مانع گردیده، نخستین او را به سلوک طریق اطاعت و انقیاد تکلیف نموده، از ارتکاب این فعل لغو و نالایق که باعث انهدام مبانی آرامش و آسایش خلایق بود، منع فرمودند. نظم.

به سفک الدماء عباد خدانبودی چو شاه خداجو رضا،

برای همین خسرو جرم‌پوش‌به شهزاده نصر اللّه کینه‌کوش

فرستاد ارقام وعظ ارتسام‌بدین‌گونه فرمود حجت تمام

که دست از فساد و شرارت بدارز الطاف ما باش امیدوار

منه پای بیرون ز حد ادب‌میناز خود را به رنج و تعب

نمودی به پیکار اگر ارتکاب‌شود خانه اهل مشهد خراب از آنجا که گوش هوش آن بی‌شعور در گرو پنبه جهالت و غرور بود، نصایح و مواعظ دل‌پذیر خاقان آفاق‌گیر در سمع او تاثر ننموده، به استظهار دیوار حصار، رایت نخوت و پندار افراخت و محرّک سلسله شورش و آشوب گشته و برج و باره قلعه را به آلات و ادوات جنگ استوار ساخته، در پناه جمعیت دیوار حصار، به مجادله و پیکار پرداخت. از مشاهده خیرگی آن محال‌اندیش بی‌ادب، نیران غضب قیامت‌لهب قهرمان والانسب ملتهب گشته، اشارت فیروزی‌بشارت به صدور پیوست که توپچیان قدرانداز شهامت‌آثار و شهنگ‌چیان چابک‌دست برق‌کردار به افروختن آتش حرب و پیکار، هنگامه‌آرای معرکه کارزار گشته، رخنه‌افگن آن قلعه سپهراساس و برهم‌زن جمعیت مخالفین حق‌ناشناس شوند و غازیان عظام و بهادران نصرت‌فرجام، در پناه جنّه تائیدات الهی، حسام خون‌آشام از نیام انتقام کشیده، لوای بسالت و شجاعت در میدان

دلیری و جلادت برافرازند. به مجرد صدور فرمان واجب الاذعان، بهادران شهامت‌نشان، دست قتل و کشش از آستین سعی و کوشش برآورده، به رخنه کردن دیوار عمر مخالفان و هدم بنیان استقلال مقهوران، بازوی جرأت و شهامت گشودند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۴ تهمتن توانان رویینه‌تن‌غضنفرنژادان دشمن‌شکن

چو شیران غرّان به پای حصارنشستند آماده گیرودار

به هر لحظه نیران رزم و قتال‌همی یافتی از دو سو اشتعال

میان دو فرقه زدوخورد بودجهان تیره در چشم‌شان می‌نمود و هر روز به‌همین منوال از وقتی که جمشید خورشید روشن‌چهر، به عزم تسخیر شهرستان سپهر، لوای بیضا مرتفع می‌گردانید، تا زمانی که مشاعل نجوم بر زیر بروج قلعه نیلگون فروزان می‌شد، خدنگ بلندآهنگ غازیان فیروزجنگ، مانند کار دولت جاوید عدت، آغاز ترقی می‌کرده، تیر و سنگ متمردین بی‌نام و ننگ نیز از برج و باره آن حصار سپهرمثال، چون کوکب بخت و اقبال آنها رو به حضیض وبال می‌نهاد. مجملا چون رفته‌رفته منازعه طرفین به طول انجامید و مدت محاصره آن حصن حصین- که عقل سلیم و طبع مستقیم تسخیر آن را بر سبیل غلبه و قهر از جمله محالات می‌شمرد- یک صد و بیست روز کشید. لاجرم حکم همایون به نفاذ مقرون شد که جمیع قنوات آن مکان را- که ماده انتعاش محصوران بود- چون چشمهای بدخواهان پر خاک نموده و خراب و بایر سازند.

بهین گوهر بحر عزّ و جلال‌بلنداختر آسمان کمال

گل گلشن‌آرای اقبال و جاه‌خدیو فلک‌رتبه تیمور شاه

به فرمان خاقان کشورستان‌به تخریب کاریزها شد روان در همین اوان به عرض باریافتگان بارگاه جاه و جلال رسید که پشت‌گرمی و پایداری نصر اللّه میرزا به امید امداد علی مردان خان زنگویی است و به مظنّه این‌که شاید امروز و فردا، از جانب آن برگشته‌بخت تیره‌سیما، کمک و مددی به او برسد، مطمئن و در مقام مقاومت و خودداری است و علاوه این معروض حجاب بارگاه اقبال گردید که علی مردان خان مزبور به همان خیال محال و پندار دور از کار، با گروه کثیری از رفضه ضلالت‌شعار، وارد محال محولات ولایت ترشیز شده، چنانچه با عبد الرسول خان قوللر آقاسی سرکار وسعت‌مدار، پادشاه خورشیدکلاه تیمور شاه- که قبل از این با معدود قلیلی به‌جهت جمع‌آوری غله و محافظت مال و ناموس رعایای آنجا مأمور به توقف محولات گشته بود- دوچار و در مضمار گیرودار بر مومی الیه غالب و مستولی گردیده است.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۵ ز غداری آسمان از غنیم‌رسیده به او چشم زخم عظیم

ز افواج زنگویی تیره‌بخت‌شده کار بر لشکر شاه سخت از آنجا که قلع و قمع ماده شورش و افساد و تنبیه آن بیخرد سفلی‌نژاد، بر ذمت همت والانهمت از لوازم امور دولت و فرایض قوانین سلطنت بود و تأخیر در آن منافی تدبیر می‌نمود، حکم همایون به نفاذ مقرون شد که خان جان خان سردار سرداران و محمد نصیر خان حاکم بلوچستان با جمعی از عساکر نصرت مآل به عزم استیصال آن بی‌خرد فسادتوأم، مرحله‌پیما گشته او را با اتباعش رهگرای ممالک عدم سازند و در هدم و تخریب اساس وجود بی‌سودش کوشش بلیغ نموده به سیلاب سیوف مصقول، ابنیه حیات مخالفین را از صفحه هستی براندازند.

به فرمان شه رایت افراختندتزلزل به بوم و برانداختند

نمودند تکیه به اقبال شاه‌شدند از پی دفع آن دل سیاه

در بیان محاربه غازیان فیروزی‌نشان با علی مردان خان و به قتل درآمدن مشار الیه به شگرف‌کاری اقبال خاقان ممالک‌ستان

علی مردان خان مقهور، که بی‌بهره جوهر عقل و شعور و به کثرت زر و وفور لشکر مغرور بود، بی‌محابا سدّ راه عساکر پادشاهی گشته به خیال محال و پندار دور از کار، قدم جرأت و دلیری در مضمار رزم و پیکار گذاشت و دست فساد از آستین عناد برآورده

و نایره‌افروز معرکه حرب و جدال شده، رایت خیرگی و خودسری در عرصه تهور و دلیری افراشت. غازیان فیروزی‌مآل از مشاهده این حال، بازوی جرأت و جلادت به دشمن‌کشی و عدوافگنی گشوده، مرکب شهامت و اشهب شجاعت، در ساحت مبارزت انگیختند و چون باد صرصر که به خاشاک سبک‌سر بوزد، آن جسارت‌کیشان محال‌اندیش را از پیش برداشته به ضرب تیغ تیز، خون بسیاری از آن برگشته‌بختان باطل‌ستیز را به خاک مذلت آمیختند. اگرچه مخالفین تیره‌روزگار پای تجلد و تهور در مضمار پیکار محکم و استوار کرده، به قدر طاقت و توانایی در لوازم جدال و قتال نهایت کوشش به ظهور رسانیدند، لیکن بهادران فیروزمند شجاعت‌کیش- که جان‌فشانی را در راه ولی‌نعمت خویش سرمایه حیات ابدی و سربازی را پایه بلند سرفرازی می‌دانند- با

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۶

وصف این‌که گلوله تفنگ از لشکر مخالفان بی‌نام و ننگ مانند تگرگ می‌بارید و مراسم جرأت و دلیری از آن گروه به ظهور می‌انجامید، پروا از گلوله تفنگ و پیکان خدنگ ننموده و جنّه اقبال پادشاه تائیدسپاه را پناه خویش دانسته، دست به شمشیر، داخل سپاه مخالف گردیدند و در روز سه‌شنبه پنجم ماه جمادی الاول ۱۱۸۵ به مضمون آیه «وَ إِنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغالِبُونَ» بر آن گروه ضلالت‌مقرون استیلا یافته صفحه کارزار را از سفک دماء باغیان تبه‌روزگار، رشک ساحت لاله‌زار ساختند.

نمودند از قوّت بخت شاه‌جهان را به چشم مخالف سیاه

به قصد سراندازی دشمنان کشیدند شمشیرها از میان

نمودند جمع کثیری هلاک‌فکندند تن‌های بی‌سر به خاک علی مردان خان ضلالت‌فرجام با چندین نفر از رؤسای عظام، طعمه حسام خون‌آشام گشته، مساوی سه هزار نفر دیگر از آحاد آن لشکر روانه دار البوار و بقیهٔ السیف اسیر سرپنجه اقتدار بهادران نصرت‌شعار گردیدند. سردار شهامت‌آثار، سر فتنه‌پرور آن سرخیل اهل ضلال را با سرهای سایر مقتولان پیشتر روانه اردوی کیهان‌پو کرده، خود نیز بعد از رتق و فتق مهمات آن ولایت، رایت فتح و فیروزی به‌سمت معسکر نصرت‌اثر افراخت. الحاصل چون رؤوس منحوس مخذولان و خبر کشته شدن علی مردان خان، به موکب نصرت‌نشان رسید و آوازه این فتح نمایان گوش‌زد جهان و جهانیان و هوش‌ربایی اهل بغی و طغیان گردید، پشت همت و تجرّر و کمر تجلد و تهور نصر اللّه میرزا- که به پشت‌گرمی او رایت مخالفت افراشته گردن از طوق اطاعت و انقیاد می‌پیچد- انکسار یافته مغلوب صدمه صولت و سطوت سپاه ظفردستگاه گردید و حصار عافیت را بر خود تنگ فضا دیده، با خود این‌چنین اندیشید که هرچند در حراست شهر مشهد جهد و جد زیاده از حد نماید، به موجب کریمه «ما يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَها» مجاهدین موکب فیروزی‌قرین بر آن حصن حصین استیلا یافته، قلعه را جبرا و قهرا مفتوح خواهند ساخت. لاجرم چاره کار و مصلحت خویش در طلب عفو و استیمان دانسته و در مقام اصلاح کردار ناهنجار و تمهید مراسم اعتذار درآمد. شاهرخ شاه پدرش را- که از اول راضی به مخالفت نبود- در خدمت شاهنشاه آسمان‌بارگاه وسیله استعفاء جرایم و مآثم خویش نمود و چون‌که شاهرخ شاه به سبب معصیت او مغلوب جنود و خوف و وسواس گشته، از قلعه مشهد جرأت بیرون آمدن نمی‌نمود، میرزا مؤمن

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۷

جاجرمی وزیر خود را پیشتر به درگاه آسمان‌جاه فرستاده معروض داشت که من از مدت‌های مدید آرزوی ملازمت و آستان‌بوسی دارم، لیکن از وقوع عصیان خلف ناخلف غرق عرق انفعال و تشویرم و جرأت بیرون آمدن نمی‌نمایم. امیدوارم که به آب لطف پادشاه مروت‌کیش فتوت‌اندیش دامان رعب و هراس من بی‌گناه شست‌شو یابد و یک نفر از ارکان دولت جاویدعدت به‌جهت وثیقه عهد و پیمان، پای در میان گذاشته، به عنایات خاقان مرا دل‌جمع و مطمئن سازد تا خار رعب و هراس از دل وحشت‌منزل برآید و آهنگ تقبیل بساط فیض‌انبساط نماید. از آنجا که حضرت اعلی مأیوس نمودن ملتجیان درگاه والا را خلاف آیین مروت و فتوت می‌دانند و گناه‌کاران تمردکیش و عاصیان بغی‌اندیش را با وجود وفور تقصیر از مراحم و مکارم بی‌پایان خویش محروم

نمی‌سازنـد، میرزا مـؤمن، فرسـتاده او، را منظـور نظر عـاطفت سـاخته، التماسـش را مقرون به انجـاح فرمودنـد و فرسـتاده را رخصـت انصراف داده شاه ولی خان وزیر را به دلالت و استمالت شاهرخ شاه مأمور ساختند. نظم.

به فرمان خاقان آفاق‌گیربه انجام خدمت روان شد وزیر

گشود از ره رأفت و امتنان‌به دلداری شاهرخ شه زبان

ز لطف شه امیدوارش نمودبه دل‌جمعی او زبان را گشود

به ارشاد خاقان سر افراختش‌ز عفو گنه مطمئن ساختش

چو دل‌جمع شد شه ز صفح گناه‌بفرمود آهنگ درگاه شاه

به پابوس شاه سلاطین‌نشان‌رسانید سر برنهم آسمان

زبان را به الحاح و زاری گشودبه این قسم، او عذرخواهی نمود

که شاها ز جرمی که من کرده‌ام‌به پیش تو تا حشر شرمنده‌ام

اگرچه گنه‌کارم و جرم‌کیش‌ز جرمم ولی هست عفو تو بیش

به تقصیر بسیار و با عذر کم‌به درگاه تو روی آورده‌ام

ز لطفت بود ناامیدی بعیدز عفو خطاپوش دارم امید

که بر جرم نصر اللّه بی‌خردخط عفو و بخشش کشیده شود

ببخشـی گنـاهش به این نـاتوان‌کنی بنـده را زنـده و جاودان از آنجا که عذرنیوشـی و خطاپوشـی از جلایل مکارم و شـرایف اخلاق شاهنشاه آفاق می‌باشد، شاهرخ شاه را به قبول این التماس مسرور و سربلند فرموده، نصر اللّه میرزای

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۸

پسـرش را به نوید عفو جرایم و صـفح مآثم و خطاب مستطاب ولی‌نعمتی مستمال ساختند؛ لیکن چون پرده خوف و وسواس و نقاب رعب و هراس، حجاب چهره عقل و حواس نصر اللّه میرزای مزبور گردید و از سطوت اقبال دشمن‌مال، رخسار همتش رنگ جرأت و جسارت باخته بود، حوصـله عتبه‌بوسـی و ملازمت ننموده به این سـعادت کبری و شـرف عظمی فایز نشده و حضرت اعلی شاه ظل اللهی نیز بنابه خاطر شاهرخ شاه، در آوردن او اصرار نفرموده، به مقام مواخذه و بازخواست درنیامدند.

زهی خسـرو عـادل حق‌پرست‌که بـا دشـمنش هـم سـر لطـف هست بـالجمله شـاهرخ شـاه در ازای این عطیه، یزدان‌بخش میرزا پسـر کوچکش را ظفرآسا ملازم رکاب نصـرت‌انتساب والا نموده، مسـتدعی آن شد که صبیه رضـیه او را در سـلک پردگیان و محتجبان سرادق شاه تائیدسپاه تیمور شاه درآورده منظور نظر آفتاب [اثر] سازند.

حضـرت اعلی به مقتضـای مخلص‌نـوازی التمـاس او را موصول به درجه قبول فرموده، در همـان اوقـات خجسـته ساعـات، آن عفیفه شبسـتان آزرم و عصمت را در سلک مخدرات و محتجبات این شهسوار مضمار سعادات درآوردند و وثیقه عهد و پیمان را موکد به ایمـان سـاخته و سـر افتخار شاهرخ شاه را دوباره به خطاب مسـتطاب فرزنـدی افراشـته و دارایی آنجا را به دسـتور سابق مفوض با او داشـته، او را به انعـام و اکرام مالاکلام و تفقـدات تمام، مشـمول عاطفت ساختنـد و جمیع خوانین و سـرکردگان و سـرداران اکراد و اتراک ممالک خراسان- که روی ارادت به آسـتان سـپهر رفعت آورده و رقبات بندگی به اطواق اطاعت و سـرافکندگی نهاده، غبار موکب جهان‌گشا را کحل الجواهر دیـده امیـد نموده بودنـد- هر یک را درخور قدر و منزلت منظور نظر مرحمت ساخته، به تلطّفات گوناگون و توجهات روزافزون نواختنـد و چون ایام برودت هوا و موسم شدت سـرما درآمده مزاج وهاج کثیر الابتهاج این بخشـنده تخت و تـاج، به سـبب مخـالفت آب و هـوا از جـاده اعتـدال انحراف ورزیـده بود، بنـابر آن بعـد از بنـد و بست ممالـک خراسـان به همعنانی تائیـدات ملک منان، عطف عنان فرموده رایت نهضت به صوب مقر دولت افراختنـد و پادشاه خورشـیدکلاه تیمور شاه را از

منزل اسبزار رخصت مراجعت به دار السلطنه هرات داده و شاهزاده‌های والاشان را- که در حین رفتن مشهد مأمور به توقف هرات فرموده بودند- سعادت‌اندوز رکاب فیروزی انتساب نموده، اشرف البلاد احمد شاهی را در ابتدای موسم شتا، مرکز رایات فلک‌فرسا ساختند.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۷۹

[وقایع سال بیست و پنجم]

ذکر سوانح سال بیست و پنجم اریکه‌آرایی خدیو موید بی‌همال بر سبیل ایجاز و اجمال

در این هنگام میمنت‌انجام که آغاز بهار سال بیست و پنجم فرمانفرمایی این لشکرکش عرصه جهان‌گشایی است، اورنگ‌نشین طارم چارم به تاریخ ماه ذیحجهٔ الحرام موافق سال ۱۱۸۵ هجری مطابق سنه میمونه توشقان‌ئیل ترکی زینت‌افزای کاخ حمل گردید و در همین اوقات خجسته‌ساعات، از سوانح ولایت هرات به عرض ایستادگان پایه سریر خلافت‌مصیر خدیو کشورگیر رسید که اسلام خان و انزله خان پسرهای درویش علی خان- که به مقتضای تیره‌بختی و قساوت، از جاده مستقیم عبودیت و اطاعت انحراف ورزیده بودند و در هرات طبل یاغی‌گری و معادات می‌نواختند- به راه‌نمایی صمصام انتقام بهادران موکب ظفرکوکب پادشاه فیروزی‌دستگاه تیمور شاه رهنورد به وادی نیستی گشته، به پاداش کردار ناهنجار رسیده‌اند.

شرح شمه‌ای از این مقال آن‌که چون خاقان ممالک‌ستان در حین عزیمت خراسان، درویش علی خان هزاره را در رکاب ظفرپیوند به طریق نظربند برده و بعد از معاودت از آن ولایت او را به خلف اکبر ارشد خجسته‌صفات سپرده بودند و آن درهٔ التاج دولت و دین، نظر به این‌که سابق بر این، روباه‌بازی‌های او را بارها به رأی العین مشاهده فرموده می‌دانستند که اگر او را این بار مطلق العنان و خلیع العذار گذارند، بیشتر از پیشتر مصدر شیطنت و شرارت خواهد شد و مثل بارهای دیگر چشم از حقوق عاطفت پوشیده، گردن تمرّد و طغیان خواهد افراشت و تفقدات گوناگون را بر طاق نسیان و حق‌ناشناسی گذاشته «نسیا منسیا و کان لم یکن» خواهد انگاشت، بنابر آن خودسر گذاشتن او را صلاح ندانسته، به اقتضای رأی صواب‌نما در موکب ظفرکوکب والا نگاه داشته، جمعی کشک‌چی و مستحفظ به محافظت و محارست او مأمور ساختند. اسلام خان و انزله خان پسرهای او- که در میان طایفه هزاره و اویماق، خودسر و همواره در صدد نفاق و شور و شر می‌بودند- به مجرد دریافت احوال پدر بدگهر، با سالک مسالک ضلالت و بی‌خردی نیاز خان جمشیدی و دیگر هرزه‌درایان کوی نامرادی اتفاق کرده، رایت مخالفت و نفاق در سمت غرجستان افراختند. آن شیر بیشه خلافت و بلندپایگی و هزبر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۰

عرصه سلطنت و فرزانگی، به معاینه ناپاکی و خیرگی آن جاده‌پیمایان تیه ضلالت و بخت‌برگشتگی، حاجی کریم داد خان عرض‌بیگی را مأمور به استیصال آن خون‌گرفته‌های مقهور کرده، از راه بادغیس روانه غرجستان فرمودند. حاجی کریم‌داد خان حسب الفرمان واجب الاذعان به‌سمت غرجستان شتافته و قابوی جدال و قتال نیافته و لاچار در لنگر پسر عناب خان لنگر توقف انداخته، اراده آشتی نمودن و از در صلح درآمدن در خاطر مصمم ساخت. پادشاه والاگهر از اصغای این خبر برآشفته و راضی به مکنون خاطر او نگشته و حسن خان عمله‌باشی و محمد خان تایمنی و جعفر خان و درمان خان مغل و فرض علی خان هزاره و الف خان غوری را با چندی از بهادران طایفه قبچاق و زوری، مأمور به قلع آن‌دو خون‌گرفته برگشته‌بخت واجب القمع کرده، روانه آن سمت فرمودند. مشار الیهم به موجب اشارت فیروزی‌بشارت، علم عزیمت افراخته و از طرف بالا سر کوهستان غرجستان- که اصعب شوارع آن مکان بود- بر سر آنها رفته و در دره شویج به مخالفان دوچار گشته آغاز رزم و پیکار نمودند. بیت

ز هردو طرف مرکب انداختندهزبرانه بر یکدیگر تاختند بعد از زد و گیر بسیار و کشش بی‌شمار، نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم نصرت‌پیکر وزیده و آخر کار به شگرف‌کاری اقبال دشمن‌مال این برگزیده کردگار، بهادران فیروزی‌شعار بر آنها غلبه و استیلا یافته، رایت فتح و نصرت برافراختند و متنفّسی را در آن معرکه سراسر محن، مجال نفس کشیدن و فرصت دم زدن و راه بیرون رفتن نداده و انزله خان و اسلام خان پسرهای درویش علی خان را با نیاز خان جمشیدی و جمع دیگر، طعمه اژدهای صمصام خون‌آشام نموده آواره فیافی عدم و رهنورد بوادی جهنم ساختند.

القصه بعد از رسیدن این خبر، در همین اوان خجسته‌اثر به وضوح پیوست که شریف تکلو که از جانب دانش خان شهنگچی‌باشی نایب الایاله دار الامان ملتان شده بود و بعد از عزل دانش خان با عبد الکریم نام بابری متفق و یک‌دل گشته و از فرط شقاوت فطری گردن جهالت و خودسری افراشته، به طریق تمرّد و استبداد غبار شورش و فساد می‌انگیخت، او نیز در مفتح این سال فرخنده‌فال به تائیدات ایزد بی‌همال- که رونق‌بخش این دولت ابدی‌اتصال است- به حسن شهامت محمد شجاع خان بهادر سدوزیی، صوبه‌دار سابق آنجا و بارو خان بارکزیی، عمله‌باشی- که بعد از معاودت رایات عالیات از خراسان مأمور به قلع و قمع سرکشان و بغی‌اندیشان دیره‌جات و ملتان گردیده بود-

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۱

مستاصل و محصور گشته و از درانابت و استیمان درآمده، کلید حصار مذبور را به امنای دولت جاویدتوأمان سپرده است.

ذکر انعقاد انجمن دامادی شهزاده‌های والاجناب بلنداقبال شاهزاده پرویز و شاهزاده شهاب به سبیل اختصار و اجمال

چون در این ایام سعادت‌فرجام، رأی خورشید انجلای خاقانی- که دستور امور سلطنت و جهانبانی است- اقتضای آن فرمود که صبیه رضیه عظمت خان علیزیی، مخاطب به حاضر خان را به حباله نکاح شاهزاده پرویز- که سنین عمر عزیز او به پایه هفده سالگی رسیده است- درآورند و صبیه حسن خان برادر میر داد خان الکوزیی، قوللر آقاسی را نیز در سلک ازدواج شاهزاده عالی‌مقدار والاجناب شاهزاده شهاب- که نخل برومند عمرش در گلشن شباب قد کشیده است- منتظم سازند و آن‌دو عفیفه عصمت‌سرشت حورسیما را- که سرمایه‌دار آزرم و حیااند و شایستگی این سعادت عظمی دارند- به عقد شرعیه شاهزاده‌های والاگهر درآورده، خاطر آفتاب‌مظاهر را از پیوند آن‌دو نونهال گلستان جاه و جلال که بر ذمّت همت والا فرض بود، لازم الادا پردازند. بناء علی هذا به اقتضای رأی صواب‌نما بعد از استرضای ولایای بنات، در ابتدای ماه ربیع الاول- که اسعد ساعات و اشرف ازمنه و اوقات بود- فرمان همایون به ترتیب اسباب آن جشن میمنت‌مقرون صادر گشته، مقرر شد که جانسپاران درگاه آسمان‌جاه، به سامان انجمن جشن و سور پرداخته و از اسباب مسرت و شادمانی آن چیز که باید و شاید، در محفل ارم‌مشاکل آماده و مهیا ساخته، کوشش بلیغ به ظهور رسانند. به مجرد صدور اشارت سراسر بشارت، کارپردازان بارگاه سلطنت و حلقه‌به‌گوشان عتبه خلافت، حسب المقرر معمول داشته به سرانجام لوازم امور انجمن دامادی شاهزاده پرویز- که به حسب سن بزرگتر از شاهزاده شهاب بود- پرداختند و از عقب طوی شاهزاده مذکور سامان و ضروریات مجلس کدخدایی شاهزاده شهاب را سرانجام نموده، به آئین شرع مطهر، تمهید قواعد عقد کرده، آن نخله حدیقه عفت را با نونهال برومند گلشن حشمت پیوند دادند و بعد از انجام و انصرام انجمن نشاط و انتظام و اختتام آن بزم سعادت‌انبساط، یزدان‌بخش میرزای پسر شاهرخ شاه را- که در هنگام مراجعت از مشهد همراه آورده بودند- به مقتضای مکارم

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۲

جبلی به انعام مبلغ یک هزار تومان تبریزی- که مساوی بیست هزار روپیه هندی بوده باشد- مشمول عاطفت بی‌نهایت ساخته، به مشهد مقدس فرستادند و در همین اوقات سعادت اشتمال، بهار گلشن جاه و جلال و فروغ اختر حشمت و اقبال، شاهزاده پرویز را به

دارایی دار السلطنه کابل معزز و ارجمند کرده، به تاریخ غره ماه جمادی الثانی از حضور فیض گنجور مرخص به ولایت مزبور نمودند و یوسف خان فوفلزیی را به نیابت آن سلاله دودمان سلطنت و جهان‌گشایی، کامیاب مطالب صوری و معنوی کرده، خلیفه خان عرض‌بیگی و شاه بیگ خان ایشک آقاسی‌باشی را با جمع دیگر از نام‌داران عقیدت‌فرجام- که از قدیم الایام در سلک بنده‌های شاهزاده فلک‌احتشام، انتظام داشتند- به اتفاق خان مزبور مأمور به ملازمت آن قره باصره دولت فرمودند.

ذکر اشتداد عارضه دماغ شاهنشاه ایوب طاقت صبرشعار و شرح ورود پادشاه تائیدسپاه تیمور شاه حسب الامر والد ماجد بزرگوار و تبیین شمه‌ای از فسادانگیزی شاه ولی خان نکوهیده‌اطوار

سابقا مرقوم خامه حقایق‌نگار و نگاشته قلم صداقت‌شعار گردیده که بعد از معاودت خاقان ممالک‌ستان از ولایت هندوستان، ناسور دماغ مبارک، مدت سه ماه شاهنشاه توفیق سپاه را در دار السلطنه کابل متألم گردانید و هرچند که انوار صحت و عافیت از مطلع «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» بر صفحات احوال سعادت‌قرین تائید و عوارضی که از تشدد وجع او به هم رسیده بود، زایل و برطرف گردید، اما همان جراحت مزبور- که مزمن و ناسور شده بود- از معالجه و مداوا اندمال نیافته و التیام نپذیرفته، از آن زمان الی این اوان غنچه‌آسا روزبه‌روز اظهار شکفتگی می‌کرد. رفته‌رفته بعد مراجعت از مشهد مقدس طرف چپ چهره اقدس را گرفته و سرایت به حوالی چشم نموده وجع شدید به هم رسانید. نظم

چو نزدیک چشم آن جراحت رسید گل لاله از شاخ نرگس دمید

ز رخساره شه بر اهل نظرعیان گشته اعجاز شق القمر

نگوییم آن داغ ناسور بودکه فواره چشمه نور بود و از صعوبت آن عارضه الیم، حرارت عظیم که از قرار صدق کلمه «حمی یوم کفارهٔ سنین»

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۳

کفاره جمیع مآثم ایام زندگانی آن حضرت تواند شد، عارض پیکر کرامت‌مظهر گشته و امراض مختلفه و عوارض متضاده- که معالجه یکی باعث مزید تشدد دیگری می‌شد- حادث و ظاهر شده آن جناب را بی‌طاقت و بی‌آرام گردانید، چنانچه چند روز متواتر و متوالی سایه توجه به بارگاه عالی نیفکنده و خلایقی را که هر روز به مشاهده جمال مبارک معتاد بودند، از سعادت زمین‌بوس محروم ساخته به معالجه و مداوای دماغ پرداختند. نظم.

چو شد منخسف ماه رخسار شاه‌جهان گشت در چشم مردم سیاه

به ملک طبیعت مرض یافت دست‌ز اقلیم تن عافیت رخت بست

مزاج شهنشاه دریانوال‌تجاوز نمود از حد اعتدال

ز دولت‌سرا شه نیامد برون‌دل خلق زین واقعه گشت خون

شده مضطرب عالمی زین الم‌برآمد ز غم ملک و ملت به هم لیکن از آنجا که همواره آسایش و آرام عباد اللّه مطمح نظر آفتاب‌اثر این شاهنشاه حق‌پرست خداآگاه می‌باشد، برای اطفای نایره فساد و رفاه حال کافه عباد، با وجود اشتداد آلام و اسقام، متحمل انواع تعب و تصدیع گشته، گاه‌گاه به نمودن جمال جهان‌آرا، تسلی‌بخش قلوب جان‌سپاران درگاه والا می‌گردیدند و چون ناسور مزبور سرایت به صورت خورشیدطلعت آن حضرت نموده بود، بناء علی هذا مانند آفتاب جهان‌تاب عالم‌آرا، که در موسم شتا زیر نقاب ابر جلوه‌پیرای عرصه ظهور می‌گردد، صورت مبارک را- که آینه حسن و کمال و مرآت عنایت خالق ذو الجلال است- گنج‌آسا از نظرها مخفی داشته اکثر اوقات نقاب بر چهره سعادت‌آیات می‌افکندند.

به رخ می‌فکندند دایم نقاب‌نهان بود در زیر ابر آفتاب

زمان و زمین بهر این تیره بودکه خورشید در ابر پوشیده بود

نمودی به روی منوّر نقاب‌چو ابر سیه بر سر آفتاب الحاصل پادشاه عادل باذل هرچند به معالجه و مداوا پرداختند و در تقویت طبیعت و استقامت مزاج و ازاله مرض و دفع عرض کوشش بلیغ به تقدیم رسانیدند، صورت صحت و بهبود در مرآت حال مشاهده ننموده و احوال همایون را متغیر و دگرگون یافته، دانستند که هنگام انجام ایام مقدّر مهلت و وقت انقضای مدت موعود اقامت رسیده، لاجرم به‌جهت دیدار پسین و ملاقات آخرین، منشور مرحمت‌آئین در طلب مهین‌شعبه

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۴

دوحه سلطنت و جهانگشایی و بهین‌سلاله دودمان خلافت و عالم‌آرایی، پادشاه تائیدسپاه تیمور شاه- که خلف اکبر و ولد ارشد آن حضرت است- عزّ صدور یافته، مقرر شد که آن فرزانده لوای حشمت و کشورستانی و برازنده تخت عظمت و جهانبانی، بی‌تأمل و تأنی، به همعنانی تائیدات الهی، عازم اشرف البلاد احمد شاهی گردد.

چو مضمون مزبور مرقوم شدبه مهر درخشنده مختوم شد

ز درگاه خاقان قدسی‌صفات‌روان گشت چاپار سوی هرات پادشاه آداب‌کیش که از اشتداد عارضه شاهنشاه فتوت‌اندیش و امتداد ایام آزار والد بزرگوار خویش کمال قلق و تشویش داشتند و بعد از ورود چاپار نیک‌قدم و اطلاع بر مضمون فیض‌مشحون رقم مرحمت‌توأم، حکم به افراختن علم ظفرپرچم کرده مقرر فرمودند که عمله پیشخانه سعادت‌آشیانه، سرادقات همایون را از شهر بیرون برده، در دو فرسخی هرات آسمان‌سا و همدوش فلک خضرا سازند.

به فرمان شاه فلک‌دستگاه‌شد افراخته خیمه و بارگاه آن گوهر اکلیل سلطنت و شاهنشاهی و اختر آسمان ابهت و ظل اللهی، با شأن و شکوه پادشاهی و فرّ جهان‌پناهی، بر اشهب دولت و اقبال و مرکب عزت و اجلال نشسته، منزل روضه باغ را از یمن قدوم میمنت‌توأم، رشک‌افزای باغ ارم گردانیدند و از این منزل سعادت‌نشان زینل‌بیگ پیش‌خدمت و آقایی خان پسر محمد شاه خان، حسب الامر آن قهرمان زمان به دار السلطنه هرات رفته، درویش علی خان هزاره را- که احوال او سابقا در دو سه جا گزارش یافته- به قتل رسانیدند.

تبین این مقال بر سبیل اجمال آن‌که چون درویش علی خان در دار السلطنه هرات به کرات و مرات مصدر بغی و عصیان و مظهر مخالفت و طغیان گشته، بر معصیت و نافرمانی اصرار می‌نمود و به سبب ظهور این حرکات مستوجب زاجرات و مستحق عقوبات گردیده، در محبس هرات پایبند زندان مکافات می‌بود، لاجرم در این اوان امرا و ارکان دولت جبهه‌سای عتبه سپهردرجت گشته، از راه خیرخواهی معروض داشتند.

که ای شهریار زمان و زمین‌بود دشمنت روسیه چون نگین

تو را بندگانیم حلقه به گوش‌همه چاکرانیم اخلاص کوش

همه خاک‌روبان این درگهیم‌ز دل خیرخواهان ظل اللهیم

به ما هست در خدمت شاه فرض‌که سود و زیان را نماییم عرض

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۵ ضرور است اگر شاه ایزد شناس‌پذیرد ز ماها همین التماس

که درویش علی را ز ملک بقانماید روانه به دار فنا

که او مایه فتنه عالم است‌به عالم چنان مکربازی کم است

همین است اندیشه‌اش از قدیم‌که بر پا کند فتنه‌های عظیم

خصوصا در این وقت، ای شهریارکه گردیده‌ای عازم قندهار

هزاره و اویماق و اهل نفاق‌که دارند با او همه اتفاق

به هر گوشه‌ای فتنه بر پا کنندر این‌جا بسی شور و غوغا کنند

همان به که ای شاه انجم‌حشم‌روان سازی‌اش سوی ملک عدم

ز قید حیاتش نمایی رهاکنی منطفی آتش فتنه‌ها و چون فی الحقیقت وجود ظلمت‌اندود آن شجر بی‌ثمر بوستان ایجاد و خلقت جز برگ فتنه و خار معصیت بار دیگر نداشت و هنگامه‌جویی و فسادانگیزی را رشد و جوهر خود می‌پنداشت و پیوسته تخم ضلالت و نافرمانی در مزرع قلوب اقاصی و ادانی می‌کاشت، لاجرم استدعا و التماس دولت‌خواهان پیرایه قبول یافته و ستردن غبار وجود شرارت‌آمودش بر ذمّت همت آن حضرت لازم و متحتم گشته مقرر شد که زینل‌بیگ پیش‌خدمت به اتفاق آقایی خان پسر محمد شاه خان- که بنی عم او بود و با وصف قرابت با او کمال عداوت داشت- مراجعت به بلده هرات نموده، آن وخیم العاقبت را از معموره هستی، رهنورد مطموره نیستی سازد. مشار الیهما حسب الامر والا، از منزل روضه‌باغ معاودت به شهر کرده، چراغ زندگانی او را به صرصر تیغ بی‌دریغ فنا، خاموش و پیکر فتنه‌پرورش را در نهان‌خانه عدم خاک‌پوش گردانیدند.

پس از قتل آن مفسد بدگهرلوای جهانداری افراخت سر

به عیش و طرب شاه والاتبارهمی کرد منزل به منزل شکار

چو گردید دار الرفاه فراه‌محلّ نزول شه دین‌پناه

به درگاه والا رسید این خبرکه آمد به دولت شه نامور

وزیر بداندیش برگشته‌بختز اصغای آن شد دلش لخت‌لخت شاه ولی خان وزیر- که بنابه داعیه مکنون ضمیر خویش، از ورود پادشاه صلابت‌کیش کمال خوف و تشویش داشت- از استماع آن خبر در گرداب اضطراب و خطر افتاده آبروی اخلاص و فدویت را به خاک عصیان و بی‌آزرمی ریخت و سررشته دولت‌خواهی

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۶

و خدمت‌گزاری- که حبل المتین فلاح و رستگاری است- مجددا به‌دست نفاق و بی‌ثمری گسیخت.

تبیین این مقال آن‌که چون وزیر مزبور احوال شاهنشاه موید منصور را متغیر و دگرگون دیده بود و می‌خواست که از برای پیشرفت کار و گرمی بازار خویش، شاهزاده سلیمان دامادش را دست‌آویز حکمرانی و کامروایی ساخته و اسم بی‌مسمای سلطنت و فرمان‌فرمایی بر او گذاشته، خود حسب التمنا به رتق و فتق مهمات و دادوستد مالیات و وجوهات پردازد و اراده‌های فاسد و خیالات کاسدی که همواره مکنون خاطر فسادمآثر داشت، از قوه به فعل آورده به مرور و تدریج و تدبیر و تزویر کوس انا و لاغیری بر بام خودسری نوازد.

در این وقت او این خبر چون شنید،که شه با سپاهش به بکوا رسید

ز خوف و خطر زهره‌اش گشت آب‌بیفتاد در لجه اضطراب

چو آن حق‌فراموش خذلان‌قرین‌به عین الیقین دیده بود این‌چنین

که در خدمت شاه والاگهرنخواهد شد افسون او کارگر کمال دانایی و کیاست با وجود قوت اقبال دشمن‌مال آن حضرت، از پیش نخواهد رفت؛ لاجرم بنابراین گذاشت که در میان پدر و فرزند غبار کدورت و گرد کلفت انگیخته، فتنه بر سر پا سازد و در آن حیص و بیص اگر قابو بیابد و فرصت نماید، به پیش رفت مکنون ضمیر فسادتخمیر پردازد. القصه آن سیه‌مست باده تفنید و تندید، بعد از آن توطئه و تمهید، در خدمت شاهنشاه موفق صاحب‌تائید رفته، از این مقوله مقدمات ناملایم غرض‌آمیز و سخنهای غیرواقع وحشت‌انگیز به عرض رسانید.

که تیمور شه با سپاه گران‌به بدنیّتی گشته این‌سو روان

سپاهش گرفته به کف تیغ تیزسر فتنه دارد و عزم ستیز

به کینه کمر بسته‌اند استوارعداوت به دل کرده‌اند اختیار

به خاصان خود کرده او مشورت‌که شه را کند خلع از سلطنت خوانین از حقیقت بی‌خبر و رؤسای ظاهرنگر، بلکه تمام رعیت و لشکر- که از داعیه ضمیر فسادپرور او خبر نداشتند و دروغ از صدق بی‌فروغش را راست می‌پنداشتند- از شنیدن این اخبار وحشت‌آثار، غریق لجه حیرت و اضطرار گشته و اراجیف او را حمل بر صدق نموده، از بیم آن‌که اموال آنها در آن هرج‌ومرج تاراج نشود، به اخفای نقد و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۷

جنسی که داشتند پرداختند و جمیع مردم بازار بساطها برچیده و دکاکین تخته نموده و هریک به زورآوری متوسل گشته، از کسب و کار بیچارگی فراموش و اسباب و اثاث البیت خود را پنهان و خاکپوش ساختند و همچنین آن ناحق‌شناس خودنما از درگاه معلی خبرهای غوایت‌آمیز فسادافزا به امرا و ارکان دولت پادشاه والاجاه فرستاده، آنها را نیز آشفته‌حال و شکسته‌دل گردانید.

بدین‌سان خط آن مفسد بدسرشت‌به خدّام درگاه شاهی نوشت

که کیبیده طبع مبارک ز شاه‌ندانم ملول است شه از چه راه

به مرآت خاطر غبار ملال‌نشسته است و دارد به دل این خیال

که چون اشک از چشم اندازدش‌نظربند در پیش خود سازدش

بسی سعی‌ها کرد آن بی‌وفاق‌که افتد میان دو سلطان نفاق

کسی را که شد بخت بد رهنمون‌گذارد ز راه ادب پا برون

دلیل رهش بود سودای خام‌نمی‌زد به اندازه خویش گام

چو بر حق نعمت نبودش گذرنمک ناشناسانه می‌کرد سر

بسی دست و پایی که بی‌جای زدبه سر دست و بر بخت خود پای زد

عجب غدر و نیرنگ و تزویر کردبه منصوبه و مکر تدبیر کرد

ولی شاه روشن‌دل دین‌پناه‌در درج اقبال تیمور شاه

ز جا درنیامد ز تلبیس اوبگفتا که شاهنشه نام‌جو

جهان را شه است و مرا قبله‌گاه‌محال است سر تابی من ز شاه

رضایم به هرچه شهنشه رضاست‌که او در دو عالم مرا مقتداست

به حکم خدا اختیارم به اوست‌به من گر بدی هم نماید، نکوست پادشاه خورشیدسیما از استماع آن حرفهای بیجا، از جا درنیامده و مصدر فعلی که مشعر به سرکشی و نافرمانی اعلی حضرت ظل سبحانی بوده باشد نگشته، به مقتضای سعادت فطری و رعایت ادب پدری، سرمویی از متابعت و رضاجویی والد سلیمان‌حشمت عدول ننمودند و به تعجیل تمام کوچ بر کوچ طی منازل و قطع مراحل کرده، قرین تائیدات الهی منزل چمن‌قویی نزدیک اشرف البلاد احمد شاهی را فیض‌اندوز نزول همایون فرمودند. حضرت اعلی که سخنان غوایت‌آمیز آن بی‌خرد فتنه‌انگیز را از حلیه صدق عاری می‌دانستند و اعتماد بر قول او نمی‌نمودند، بعد از رسیدن آن درهٔ التاج

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۸

سلطنت و جهانبانی به منزل چمن‌قویی شاهزاده‌های والاتبار و امرای نامدار و خوانین ذی اقتدار و سپاه موکب ظفرشعار را مأمور به استقبال آن فارس مضمار سعادت و اقبال کرده، مقرر فرمودند که جمیع امرا و خوانین در ملازمت شاهزاده‌های حشمت‌قرین پذیرای سعادت زمین‌بوس آن شاه‌سوار عرصه دولت و دین گشته، شرایط فدویت و بندگی به جا آرند.

چنین امر شد از شه ملک‌گیر که ارکان دولت ز برنا و پیر

به عزم زمین‌بوس آن جم مقام‌برآیند از شهر بیرون تمام

دلش جمع اگرچه ز فرزند بودبه دیدار او آرزومند بود

ولی چون ز تخییل آن نابکارز ره دادن فوج شه در حصار

درنگ و تأمل به دل داشت شاه‌که فتنه مبادا شود در سپاه

نمود احتیاط از برای همین‌به فرمان‌بران داد فرمان چنین که نسقچیان و قدغن‌چیان بهرام‌قهر در درب دروازهای شهر ایستاده و مانع دخول سپاه نصرت‌بهر گشته، بدون چند نفر از مقربان و خدمت‌گزاران- که بودن آنها در خدمت آن حضرت ضرور است- احد دیگر را راه آمدن ندهند و برای تفقد و دلجویی به گرامی خلف ارجمند نیز پیغام نمودند که چون شهر احمد شاهی گنجایش نزول سپاه موفور ندارد، آن والاـ جناب ملتزمان رکاب نصرت‌انتساب را از دخول حصار منع نموده، بدون اشخاصی که بودن آنها در خدمت والاـ ضرور است، کس دیگر همراه نیاورند. غرض اینکه پادشاه اقبال‌مند سعادت‌قرین بنابه متابعت و رضاجویی والد سلیمان‌تمکین، قبول آن پیام هدایت‌آیین کرده، سپاه ظفردستگاه را مأمور به توقف خارج شهر مزبور فرمودند و خود به نفس نفیس با معدودی از امرای والامقام و بنده‌های فدویت ارتسام، به تاریخ ماه ذی حجهٔ الحرام، دربار عالم‌مدار را به فرّ وجود فیض‌آمود، زیب و زینت بخشیده به احراز ملازمت آن حضرت سرمایه دولت و سعادت اندوختند.

مشرف شد از خدمت پادشاه‌کله سود بر چرخ خورشید و ماه

ز بس بود هنگامه مهر تیزبرای پسر شد پدر نیم‌خیز

کشیدش در آغوش مهر و ودادبه پیشانی و جبهه‌اش بوسه داد

بمالید بر روی او روی خویش‌چو دل داد جایش به پهلوی خویش بعد از ورود میمنت‌آمود آن خدیو اقبال‌مند مروت‌اساس، شاه ولی خان حق‌ناشناس، نظر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۸۹

به رعب و هراسی که در دل داشت، مردم را هراسان و مشوش ساخت. به محض توهم شهرت داد که توقف سپاه پادشاهی در این حوالی و حواشی مخصوص دستگیر کردن اعلی حضرت ظل اللهی و تاراج نمودن اموال سکنه احمد شاهی و به قتل درآوردن بنده‌های مقرّب درگاه خاقانی است و بدون این. مطمح‌نظر اصابت اثر پادشاه فرخنده‌فر، امر دیگر نیست. تاریخ احمدشاهی ۵۸۹ ذکر اشتداد عارضه دماغ شاهنشاه ایوب طاقت صبرشعار و شرح ورود پادشاه تائیدسپاه تیمور شاه حسب الامر والد ماجد بزرگوار و تبیین شمه‌ای از فسادانگیزی شاه ولی خان نکوهیده‌اطوار ..... ص : ۵۸۲

ز هر سو در فتنه می‌کرد بازپی قتل خود برگ می‌داد ساز خوانین نامدار که او را وزیر و صاحب‌کار سرکار و سخنش را مقرون به درجه اعتبار می‌دانستند، از شنیدن این اخبار وحشت‌آثار، قرین خوف و هراس در همین اندیشه و وسواس گشته و در حین آمدن به دربار یراق بسته و جمعی را مسلح و مکمل ساخته به طریق احتیاط برای محافظت خود همراه می‌آوردند و همچنین تا چند روز متواتر و متوالی سکنه احمد شاهی از کاسب‌کار و دوکان‌دار و غیره غریب و نامراد به معاینه گرمی معامله فساد، بازار خود را کساد یافته و دست ز کسب و کار بیچارگی برداشته، آنها نیز در خانه‌های خویش طریق محافظت و احتیاط می‌سپردند؛ تا این‌که شاه یزدان‌شناس مروت‌اندیش- که همواره همت والای خویش را مصروف بر صلاح و فلاح حال عباد و بلاد و مقصور بر سدّ ابواب فتنه و فساد می‌دارند- از استماع این اخبار وحشت‌افزا، اولا به‌جهت آسایش و اطمینان رعایای دل‌ریش که از بیم سطوت بهادران رکاب نصرت‌کیش، کمال خوف و تشویش داشتند و ثانیا برای رفع مظنه و بدگمانی حمقای غلطفهم ظاهربین- که اقوال سراسر کذب و غرایت‌قرین آن خودپسند شیطنت‌آیین را صدق می‌پنداشتند- سپاه ظفردستگاه را مرخص به دار السلطنه هرات ساختند و چون اعلی

حضرت ظل سبحانی به مقتضای ضعف و وهن قوای جسمانی مدهوشی عظیم داشتند و با این تقریب، وقت مقتضی تنبیه و تأدیب آن بی‌خرد شقاوت‌نصیب نبود، آن حضرت ارخاء عنان آن خودسر فتنه شعار کرده، بنابه پاس احترام والد ماجد بزرگوار، به مواخذه و بازخواست نپرداختند که مبادا در ایام تشدّد، آزار غبار ملال بر مرآت خاطر مهرآثار نشسته، طبیعت همایون مکدر و ملول گردد.

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۰

[وقایع سال بیست و ششم]

وقایع سال کدورت اشتمال بیست و ششم خاقانی مطابق ۱۱۸۶ هجری موافق سال لوی‌ئیل ترکی

در این بهار طبیعت، آثار خزان اندوه و الم به گلهای گلشن خرمی عالم رسیده، سنبل شادکامی، پریشان کدورت و ناکامی گردید و سحاب‌مدرار بر فلک دوار، سرشک بسیار از دیده خون‌بار افشانده، آواز ناله و افغان رعد و آه جهان‌سوز برق در عرصه آفاق پیچید و بنفشه و سوسن که پرده‌نشینان حرم‌کده فرمان‌فرمایی ممالک گلشن‌اند، در بارگاه چمن، نیل مصیبت و محن بر چهره بخت و شادمانی کشیده، شاهزاده‌های نازپرورد از فرط سوز و درد، جامه صبر و شکیبایی بر تن چاک ساختند و لاله‌رخان حریم بوستان، داغ دل دیده و بلبل و قمری و هدهد و فاخته و غیره- که باریافتگان انجمن سلطان گلستان‌اند- کوکوگویان و فغان‌کنان آغاز ناله و افغان کرده، غوغای سوز و گداز به عرصه جهان انداختند. در ابتدای این سال کدورت‌اشتمال- که ایام انقضای حیات همایون و هنگام ارتحال شاهنشاه سعادت‌مقرون بود- رأی صواب‌نما اقتضای آن فرمود که موازی بیست هزار نفر از غازیان رکاب ظفرپرور را به سعادت‌مند بلنداختر، شاهزاده سکندر داده، مأمور به توقف الکای پیشاور فرمایند و پادشاه تائیدسپاه تیمور شاه را- که صدمه سطوت و صولتش جگرگسل گردن‌کشان ترکستان و قوت اقبال دشمن‌مالش زهره‌گداز نام‌آوران ممالک ایران است- به دار السلطنه هرات رخصت معاودت عنایت نمایند و خود- که به سبب ضعف و وهن قوای جسمانی طاقت و توانایی کشورگشایی و جهان‌آرایی نداشتند- در احمد شاهی نشسته، به معالجه و مداوای آن عوارض متضاده پردازند.

لاجرم به تاریخ روز دوشنبه بیست و دوم محرم، شاهزاده فرخنده‌شیم را مرخص به الکای پیشاور کرده، خان جان خان سردار را- که سابق به نیابت آن قره باصره دولت و دین عزّ امتیاز بخشیده بودند- با رحیم داد خان بارکزیی نواب خان سردار سابق ترکستان و جمع دیگر از امرازاده‌های فدویت‌توأمان، مأمور به ملازمت رکاب آن والادودمان فرمودند و بعد از حرکت شاهزاده والاجاه، شاه تائیدسپاه تیمور شاه را به عطای یک رأس اسب خاصه موسوم به غریب- که در حسن صورت و نزاکت ترکیب، دل‌فریب و مرکوب خاص شاهنشاه نصرت‌نصیب بود- با ساز طلا و میناکار و بازوبند مکلل به لآلی شاهوار و کمربند مرصع به جواهر ثمین- که قیمت مجموع آنها زیاده از حیّز قیاس و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۱

تخمین بود- نواخته بعد از اظهار وصایا و اطلاع بر ما فی الضمیر، آن برازنده تاج و سریر را در روز پنجشنبه بیست و ششم ماه مزبور از حضور فیض گنجور مرخص به دار السلطنه هرات نمودند و چون بعد از نهضت پادشاه بلنداقبال هوای قندهار از حد اعتدال متجاوز گشته، حرارت به درجه کمال رسیده بود و در مزاج وهّاج اقدس موافقت و سازگاری نمی‌نمود و برخوردار خان نیز همواره در حضور مهر لمعان تعریف آب و هوای کوه طوبا و توصیف فضای دلگشای آن مکان فرح‌افزا می‌نمود و حضرت اعلی را تحریک به رفتن آن‌جا می‌کرد، لهذا در این ولا سیر و گلگشت نزهت‌کده طوبا پیش‌نهاد همت علیا گشته، به تاریخ هفتم شهر صفر المظفر ختم اللّه بالخیر و الظفر، انوار ماهچه رایات نصرت‌نمون بر ساحت کوه و هامون تابید و در حین ارتفاع الویه عظمت و شان شاهزاده سلیمان مأمور به توقف بلده احمد شاهی شده، شاهزاده والاجناب شاهزاده داراب، با چندی از پرده‌آرایان مشکوی سلطنت

و پرستاران بارگاه حشمت، شرف‌اندوز ملازمت لازم السعادت گردید.

ذکر ارتحال شاهنشاه کامکار از تنگنای دنیای ناپایدار به ساحت وسعت آثار «جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»* برهان قاطع «کل من علیها فان» بر فنای عالم و عالمیان دلیلی است روشن و قضیه کلیه «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ»* بر انتقال و ارتحال خاص و عام بنی نوع انسان حکمی است مبرم و حجتی است مبرهن. خیاط کارخانه کائنات، لباس حیات موجودات و جامه زندگانی مخلوقات، بی‌طراز ممات ندوخته و فرّاش سرابستان خلود و بقا شمع انجمن وجود هیچ موجود را بی‌تندباد آفت فنا نفروخته. در عالم محنت‌انجام، حیات جاوید و ثبات مدام، برای هیچ فردی از افراد انام، میسر و ممکن نیست و ذی نفسی که در این بزم از دست ساقی قضا ساغر مالامال فنا نچشیده و نخواهد چشید کیست؟ نظم

دبیر قضا از طریق ممات‌نداده کسی را برات نجات

نباشد همیشه ثبات و قراردر این عالم فانی بی‌مدار

نیفروخته کس چراغ بقاکه خاموش ننمود باد فنا

گلی بشکفد گر به باغ جهان‌به گلبن نماند ز باد خزان

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۲

غرض از تحریر این شبه و نظیر، قضیه هایله ارتحال شاهنشاه کشورگیر است که در محال کوه‌طوبا، دعوت «وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلی دارِ السَّلامِ» را لبیک اجابت گفته، سلطنت‌گزین عالم بقا گریدند. تبیین این مقال مصیبت‌اشتمال آن‌که بعد از ورود به طوبا در منزل مرغه، عارضه ذات ملکی ملکات، بیشتر از پیشتر اشتداد یافته، تب شدیدی در غایت حرارت و نهایت حرقت طاری پیکر کرامت مظهر مبارک گردید.

رخ انور شاه والانسب‌برافروخت چون گل ز گرمی تب

بدن شد نحیف از وفور المقوی گشت ضعف قوا دم به دم

کسل‌مندی‌اش شد به نوعی شدیدکه رنگ از رخ بخت و دولت پرید چون آن حضرت، احوال همایون را متغیر و دگرگون و دست قابض ارواح را در گریبان زندگی مقرون دیده، دانستند که زمان قرب ارتحال رسید و آهنگ کعبه وصال خالق ذو الجلال باید کرد؛ لاجرم پرده‌آرایان مشکوی سلطنت و پرستاران بارگاه عظمت را که پروانه‌آسا بر گرد آن شمع انجمن جهان‌داری مجتمع گشته و چون سپند به آتش بی‌قراری سوخته، اضطراب و بی‌طاقتی می‌نمودند، روانه دار القرار قندهار و امرای نامدار و امنای فدویت‌شعار را احضار نموده، طریق وصیت به این مضمون هدایت مشحون اظهار فرمودند:

که ای بندگان عقیدت‌نشان‌نباشید از ما شما دل‌گران

که دارد کنون طایر روح ماهوای پرافشانی از ماسوا

از این محنت‌آباد ظلمت‌سرشت‌بگیرد هوا سوی باغ بهشت

شود در فضای ریاض جنان‌به مرغان فردوس هم‌آشیان

بباید پس از رحلت ما شمانپوشید چشم از عنایات ما

ز بهر سپهر بزرگی و جاهمه برج اقبال، تیمور شاه

نمایید از صدق دل انقیادز هر سو ببندید راه فساد

بدارید اولاد ما را تمام‌عزیز و گرامی و بااحترام و بعد از ما چهره احوال رعایا و برایا را به ناخن جبر و بیداد نخراشید و تخم ظلم و ستم در مزرع روزگار زیردستان نپاشید و در تقویت دین اسلام و دفع آیین کفر و ظلام کوشش بلیغ نموده، به مضمون «اذکروا موتیکم بالخیر» از درگاه واهب العطایا برای ما نیز همواره طلب آمرزش و مغفرت می‌نموده باشید. القصه بعد از اظهار این وصایای

جگرشکاف

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۳

سینه‌سوز و ارشاد آن مواعظ جان‌گداز غم‌اندوز- که سرمایه سعادت جاوید تواند بود- ایستادگان بارگاه خلافت را که شرف‌اندوز ملازمت بودند، از ناله و اضطراب تهی نموده به ذکر استغفار پرداختند و چون آثار تغییر حال و علامات قرب ارتحال ظاهر شد، قطع رشته علایق کرده و روی نیاز به جانب کبریای بی‌انباز- که بقای جاوید و حیات مدام به فحوای «یَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ» مختص و سزاوار اوست- آورده کلمه طیّبه توحید را دم‌به‌دم و آنا فآنا ورد زبان درر بیان می‌ساختند، تا این‌که در روز پنجشنبه دوم ماه ربیع الاول به هنگام چاشت داعی حق را لبیک اجابت گفته و طایر روح شریفش قفس قالب را شکسته، به جانب ریاض قدس پرواز نمود. انا اللّه و انا الیه راجعون. نظم

چو شوق لقای خداوند داشت‌جهان را به اهل جهان واگذاشت

دریغا که خاقان رضوان‌مکان‌شه تاج‌بخش ممالک‌ستان

ز دار فنا رخت هستی کشیدشد از چشم خلق جهان ناپدید

دریغا در آیینه ماه و مهرنبیند نظیرش به دوران سپهر

خدیو زمان، شاه عالی‌مقام‌ز دار جهان شد به دار السلام

جهان را غم تازه‌ای داد دست‌که بازار عیش و طرب را شکست از وقوع این حادثه کبری و سنوح واقعه عظمی، فتور یوم النشور و نمونه صور اسرافیل، صفت ظهور پذیرفته، روزگار خاک حسرت بر سر و سپهردوار لباس نیلگون مصیبت در بر کرد و قدسیان صوامع افلاک با مقیمان خطه خاک، بر گریبان جامه جان چاک زده، صدای واویلا و واحسرتا از ارض و سما سربرآورد.

زمین را گمان از لباس کبودکه این نیلگون چرخ آمد فرود امرا و ارکان دولت، لت‌خور سرپنجه ماتم و مصیبت شده، افغان طایفه افغان و جزع و فزع سایر دولت‌خواهان، در گنبد خضرا پیچید و علامات روز قیامت ظاهر و هویدا گشته، ناله بی‌قراری سوگواران به گوش ساکنان ملاء اعلی رسید.

برآمد ناله و آه از چپ و راست‌ز مرد و زن فغان و نعره برخاست

ز فریاد و غریو پیر و برنااامارات قیامت گشت پیدا القصه جمعی از علما و فضلا- که پیوسته شرف‌اندوز موکب والا بودند- به آئین شرع مطهر مبین و سنت سنیّه رسول امین، صلوات اللّه و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین، به ادای مراسم غسل و تکفین پرداختند و بعد از وظایف تجهیز و تغسیل، گوهر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۴

جسد نورآگین را در صدف تابوت نهاده، امرا و ارکان دولت در پای جنازه آن محفوف به مغفرت حی لا یموت، رایت مصیبت و سوگواری به‌سمت مقر خلافت و شهریاری افراختند.

دریغا از آن گوهر بی‌بهاکه آخر به چوبین صدف کرد جا اکنون کلک حقایق‌نگار، سررشته این واقعه وحشت‌آثار در این‌جا گذاشته به سبب مناسبت محل و اقتضای مقام، به ذکر مجملی از احوال شاهزاده والاشان شاهزاده سلیمان می‌پردازد.

شرح جلوس شهزاده ثریامکان شاهزاده سلیمان بر اریکه شاهنشاه خلد آشیان به اغوا و اغوای شاه ولی خان

بر ناظران این مجموعه بدایع عظمت و اجلال پوشیده نماناد که در روز جمعه سیم ماه ربیع الاول- که دوم این حادثه سراسر ملل بود- شاهزاده عالی‌مکان شاهزاده سلیمان به اغوا و اضلال شاه ولی خان بامیزیی در بلده احمد شاهی، جالس سریر سلطنت و پادشاهی گشته، افسر خلافت را زیب و زینت تارک ساخت.

تفصیل این اجمال آن‌که چون شاه ولی خان وزیر به مقتضای اراده‌های فاسد و خیالات کاسد- که همیشه مکنون ضمیر قساوت‌تخمیر داشت- در حالت احتضار خاقان مغفرت‌دثار، والی خان نایب ایشک آقاسی‌باشی را به اشرف البلاد احمد شاهی فرستاده، شاهزاده معظم الیه را از قرب ارتحال و تغییر حال آن برگزیده ذو الجلال مطلع گردانید و به غرض کامروایی خود او را با انواع تخییلات و تسویلات تحریک و ترغیب به جلوس کرده، پیغام داد که اگر بندگان شاهزاده خواسته باشند که سلسله دولت پادشاه و رشته جمعیت و امنیت خلق اللّه از هم نگسلد، هنوز که این خبر وحشت‌اثر انتشار نیافته و آشوبی در مملکت به‌هم نرسیده است، جالس اریکه خلافت و سروری گردند، و الّا در این خصوص سستی و اهمال نمایند، فتور موفور بی‌پایان به احوال عالم و عالمیان راه خواهد یافت. شاهزاده معظم الیه- که پای هوس و تعلق در دامن تجرد پیچیده و اکثر اوقات به ادای طاعات و عبادات و به تلاوت کلام ملک علام به سر می‌برد و لذت یزدان‌پرستی و گوشه‌نشینی را دریافته، سر به فرّ سلطنت و جهانبانی فرود نمی‌آورد- در

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۵

این آوان به‌جهت حفظ سلسله امن و امان فریفته مکر و تزویر شاه ولی خان وزیر گشته و از انجام کار و خاتمت حال نیندیشیده اغواء و اغرای او را ارشاد پنداشت و به اضلال او و تحریک ملازمان خوش‌آمدگو و ترغیب و تحریض دیگر واقعه‌طلبان هنگامه‌جو- که چشم از صلاح دولت و مآل حال او پوشیده رونق کار و گرمی بازار خود می‌خواستند- در روز آدینه سیم ماه ربیع الاول- که روز دوم رحلت آن مغفور حضرت لایزال لم یزل بود- در بلده احمد شاهی قدم به اریکه سلطنت و پادشاهی گذاشت، چنانچه بعد از ادای نماز جمعه سکه و خطبه به نام خود جاری کرده و افسر حشمت و شهریاری در مسجد پادشاهی بر سر نهاده، نقاره تهنیت و کامرانی و شادیانه مسرت و فرمانفرمایی را بلندآوا گردانید. گویا شادیانه مزبور خبر ارتحال شاهنشاه مغفور را در میان خاص و عام مشهور کرده، صیت آن قضیه وحشت‌آثار و آوازه ماتم شهریار، به شش جهت روزگار رسانید و از بلندصدایی نقاره جلوس شاهزاده بر بی‌خبران این واقعه هائله وفات خاقان موفق محقق گشته، فریاد و فغان جهان و جهانیان به نه گنبد آسمان پیچید.

به کلی شده ساز مطرب ز دست‌صدا بودش، اما صدای شکست

رود صوت این ساز ناخوش به بادچنین نغمه‌ای گوش کس مشنواد ان شاء اللّه المستعان تتمه احوال شاهزاده سلیمان را در جا و محل خویش نگاشته کلک صداقت‌کیش می‌سازد و اکنون به ذکر بقیه آن قضیه جانگداز جگرریش می‌پردازد.

در بیان ورود نعش مقدس شاهنشاهی به اشرف البلاد احمد شاهی

به نهجی که سابق بر این گزارش یافته، امرای نامدار نعش مطهر رحمت‌نثار آن سزاوار غفران پروردگار را بعد از تجهیز و تکفین به همان ضابطه و دورباش و آیین- که آن حضرت در ایام حیات بابرکات خانه زین را نورآگین می‌فرمودند- از منزل مرغه برداشته و در پای جنازه مبارکه‌اش رایت مصیبت و سوگواری افراشته، متوجه شهر گردیدند و بعد از رسیدن به موضع شاهزاده‌های والاجناب شاهزاده سلیمان و شاهزاده شهاب و شاهزاده داراب با اعزّه و اعیان احمد شاهی به استقبال جنازه مطهره شاهنشاهی رفته، به اتفاق علما و فضلای سعادت‌مقرون- که در پای جنازه همایون فیض‌یاب انواع مراحم و مکارم غفار بیچون بودند- نعش مقدس را دست به دست و دوش به دوش در باغ روضه که

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۶

واقع در جنب دولت‌سرای معلی و سبز شده دست همت والا بود، رسانیدند. نظم

چو تابوت شه داخل شهر گشت‌فغان خلایق ز گردون گذشت

ز فریاد و غوغای اهل عزاسپهر برین گشت ماتم‌سرا

تمام خوانین و اهل حرم‌کشیدند بر چهره‌ها نیل غم
نشستند چون سایه خود به خاک‌نمودند جامه به تن چاک‌چاک
نمی‌کرد از گریه کس منع کس‌که خود بود هرکس در آن کار و بس

متاع نشاط از سمک تا سماک‌ز گرد کسادی فروشد به خاک جمیع پرده‌آرایان مشکوی جاه و جلال، جبین از خون دیده رنگین کرده، شاهزاده‌ها افسر سروری از سر به خاک انداختند و تمامی خلایق از مناظره جنازه آن مغفور حضرت خالق، قرین تحسر و تاسف گشته، ذکور و اناث از چشمها چشمه‌های خون جاری ساختند. القصه بعد از گزاردن نماز جنازه، آن مغفور به انوار مغفرت کردگار را در همان باغ فیض‌آثار، به جوار خرقه متبرکه رسول خالق افلاک، چون گنج به خاک سپردند.

ز دار فنا شاه عالم‌پناه‌بفرمود فردوس را تختگاه
جهان را سراسر چو بگرفته بودکنون عزم تسخیر عقبی نمود
الهی به حق رسول امین‌به عزّ صحابه و ارکان دین
به حق جگرگوشه‌های رسول‌حسین و حسن هردو ابن بتول
که زلّات شاهنشه عدل‌کیش‌بفرمای مقرون با عفو خویش

ذکر بی‌قراری شاه تائیدسپاه تیمور شاه از استماع قضیه هایله شاهنشاه علیین آرامگاه و شرح ارتفاع الویه عظمت و جهان‌پناهی از ولایت هرات به‌طرف اشرف البلاد احمد شاهی

بعد از وقوع واقعه هایله خاقان علیین مکان انار اللّه برهانه، شاهزاده والاشان شاهزاده سلیمان نامه مشعر بر سنوح آن قضیه کلیه سراسر کدورت، و جلوس خود به اریکه خلافت و مشتمل به اظهار اخلاص و مودت، به خدمت فلک‌رفعت لشکرکش عرصه جهان‌گشایی و صف‌آرای معرکه فرمان‌فرمایی، اعنی فروغ کوکب حشمت و جاه، المؤید به تائیدات الاله، تیمور شاه- که برادر بزرگ‌تر و او را به منزله پدر بود- نوشته به مصحوب عبد الخالق خان پسر رحمان خان سدوزیی روانه دار السلطنه هرات گردانید. مشار الیه بر

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۷

سبیل سرعت طی مسافت و قطع مساحت کرده، خود را به جناح استعجال به استلام کعبه امانی و آمال رسانیده، نامه مصیبت‌ختامه شاهزاده را از نظر آفتاب‌اثر طرازنده اورنگ و افسر گذرانید. شاه گردن‌فراز از دریافت آن حادثه سینه‌سوز جانگداز، عنان صبر و قرار از کف تحمل و اقتدار داده بی‌اختیار قطرات عبرت بر صفحات وجنات آن جناب جاری گشت و با وجود وقار و شکوه سلیمانی و وسعت دستگاه صبر و حوصله خسروانی، به مرتبه‌ای از آن حضرت قلق و بی‌قراری به ظهور پیوست که مقرّبان بارگاه سلطنت و باریافتگان انجمن دولت را تزلزل در اساس طاقت افتاده، زورق مسرت به طوفان حزن و کدورت دادند و به تبعیت آن حضرت، همگی سر به زانوی غم و هم نهادند.

ز دیده خاک را نمناک کردندبه‌دست غم گریبان چاک کردند آن قره باصره دین و دولت، برای والد سلیمان‌حشمت از درگاه آمرزگار بی‌منت، طلب رحمت و مغفرت کرده و خیرات و مبرات بسیار نموده، حکم فرمودند که علما و فضلا روح پرفتوح آن صدرآرای انجمن جنت المأوی را به ختمات کلام اللّه راحت و سرور افزایند و کارپردازان بارگاه متعالی تا چهل روز متواتر و متوالی، حلوا و طعام به ارباب استحقاق داده، گرسنگان حرص و آز را سیر نمایند.

زر و سیم بسیار خیرات دادبه روزه و حج روح شه کرد شاد

ز ختم کلام خدای غفوربیفزود بر روح والد سرور الحاصل چون آن نیر سپهر حشمت و کامکاری، لباس سلطنت و شهریاری را به کسوت مصیبت و سوگواری مبدل ساخته، از فرط آزرده‌دلی و افسرده‌خاطری به تجدید رونق حشمت نمی‌پرداختند، بنابر آن

سرحلقه ارباب حقیقت و عرفان منبع الجود و الاحسان، محرم اسرار ظل اللهی، ملّا فیض اللّه خان دولت شاهی، قاضی و معلم سرکار آن شهریار تائیدعساکر و برادر مرحوم و مغفور ملّا ادریس خان قاضی اردوی شاهنشاه غفران‌مآثر- که سخن سراسر فیض آن چشمه فیض الهی در مزاج مبارک شاهی مؤثر بود- به اتفاق امرا و ارکان دولت در خدمت لازم السعادت رفته معروض داشت. نظم

که ای پادشاه زمین و زمان‌نشینی به تخت پدر جاودان

ز اولاد آدم کسی را مقام‌نبوده در این دیر فانی مدام

جهان است چون نقش بر روی آب‌که می‌گردد امروز و فردا خراب

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۸ نباشد کسی را ز شاه و گداهمیشه در این دار فانی بقا

ز بی‌تابی شاه گردن‌فرازچه حاصل شود غیر سوز و گداز؟

ز عالم اگر رفت کشورستان‌تو را عمر بخشد خدای جهان ای قبله‌گاه عالم و پادشاه بنی آدم! الحال وقت، اقتضای توقف در هرات و پرداختن به امثال این جزئیات نمی‌کند و صلاح دولت در آن مناسب وقت چنان است که تا احد دیگر استیلا و تسلط بر کشور نیافته و ابواب فتنه و فساد مفتوح نشده، موکب جاه و جلال بر سبیل استعجال متوجه مقر دولت و اقبال گردد. بیت

ای شهسوار معرکه آخر الزمان‌آید به‌دست معرکه، پا در رکاب کن چون رفاهیت و آسایش کافه خلایق- که موجب رضامندی و خوشنودی جناب خالق است- همواره منظور نظر آفتاب‌اثر پادشاه رعیت‌پرور مرحمت‌گستر می‌باشد، التماس دولت‌خواهان را موصول به عزّ قبول فرموده و چون آفتاب عالم‌افروز که از ظلمت کسوف برآید، از کسوت عزا برآمده به هم‌عنانی تائیدات الهی عزیمت اشرف البلاد احمد شاهی نمودند. اگر توفیق حضرت باری یاری و عمر بی‌وفا وفاداری نماید، بقیه حالات این خدیو کشورگیر و به یاسا رسیدن شاه ولی خان وزیر سراپاتزویر و تتمه احوال شاهزاده بلندمکان شاهزاده سلیمان، با سوانح دیگر که در این زمان میمنت‌توأمان به وقوع انجامیده، در کتاب مستطاب تیمور شاهی در ضمن صادرات احوال آن برگزیده الهی، مرقوم قلم حقایق‌رقم خواهد گردید. اکنون طبع سخن‌گزار، عنان کمیت خامه منقبت ختامه بیان را به صوب اخبار مناقب و اوصاف شاهنشاه مرحمت و غفران اتصاف و تواریخ که بعد از رحلت آن حضرت به سلک انتظام درآمده انعطاف داده، به ختم کتاب قیام می‌نماید.

در بیان شمه‌ای از صفات حمیده و اوصاف پسندیده خاقان عرش‌آشیان

شمیم مکارم اخلاق آن خدیو آفاق و حسن سلوک شاهنشاه کیوان‌رواق، اطراف جهان و مشام جهانیان را معطر نموده و وفور زهد و عبادتش زیاده از بالقوه معشر بشر و عجایب کراماتش مخبر از معجزات شافع یوم المحشر بود. تاریخ وفات آن حضرت از الهام غیبی «ز ایزدشاهی فردوس یافت» آمده و «جان افغان» نیز تاریخ رحلت آن خدیو تاج‌بخش

تاریخ احمدشاهی، ص: ۵۹۹

ملوک جهان است و تواریخ وفات خاقان غفران‌صفات و شمه‌ای از مفاخر و جلایل احوال مستجمع الحسنات و اطوار محمدت‌خصال آن گوهر صدف بحر مغفرت حضرت ذو الجلال که دستور العمل سلاطین حال و قانون فرمانروایی خواقین استقبال است و با صفت روضه منوره و کیفیت اتمام و تاریخ اختتام آن‌که محمد اسماعیل پسر راقم این حروف سعادت‌تماثیل، در سلک نظم کشیده بود، درین صحیفه درج نمود. نظم

پادشاه درّ درّان خسرو آفاق‌گیرآن سمی احمد مرسل حبیب کردگار

گوهر بحر فتوت اختر برج شرف‌شاه شاهان جهان احمد شه والاتبار

بود در اسلام چون صدیق اکبر در جهان‌در عدالت مانده چون فاروق اعظم یادگار

در حیا و شرم بوده مثل ذو النّورین اودر سخا و در شجاعت همچو شیر کردگار

با وجود اشتغال اندر امور سلطنت‌می‌نمود اوقات، صرف طاعت پروردگار
ذکر حق می‌کرد در خلوت و جلوت پادشاه‌بود دایم در حضر، هم در سفر شب زنده‌دار
کس ندیده کرده باشد او تهجّد را قضازان که بود آن شاه صاحبدل در ایمان استوار
بدعت شاهان سابق شد به عهدش برطرف‌خمرخانه با فواحش، هم بیوتات قمار
کورنش را در زمان دولتش فرمود منع‌چون که این فعل است مخصوص نماز کردگار
پوست تخت و دلق درویش و تاج سلطنت‌داشتی در عهد خود شمشیر را با سبحه یار
هیچ کاری را نمی‌شد مرتکب بی‌حکم شرع‌می‌نمودی احتراز از هر حرام آن شهریار
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰۰ با هنود و با فرنگی سالها شمشیر زدداد قوت، دین حق را آن خدیو بختیار
خلق همه آسوده شد در عهد آن جنت‌مکان‌زان که بود او سایه‌ای از رحمت پروردگار
خوان روزی پهن کردی آسمان در پیش اوتا نماند خلق را بر دل غمی از روزگار
بود حکم او ز حد چین و ماچین تا دکن‌بسته در خدمت کمر ایران و توران استوار
پادشاه ملک هندوستان نمودی بندگی‌تاج‌بخشی کرد در ایران و هند آن شهریار
والیان کشور توران و دیگر مملکت‌می‌نمودند از صدور حکمهایش افتخار
می‌رسیدند ایلچیان از کشور روم و فرنگ‌دایم از بهر خوش‌آمد نزد آن گیتی‌مدار
در زمان دولت او کبک با شهباز رام‌بود گرگ از عدل شه با میش دایم سازگار
کی تواند خامه، کردن شرح وصف کشف او؟بود در ظاهر و در باطن ولی آن شهریار
پادشاه نیکنامی مثل او عالم نداشت‌نام نیکش ماند در عالم همیشه یادگار
دل نبست از فرط دانایی به این دنیای دون‌زان که می‌دانست دنیا نیست جای پایدار
می‌نمود از بس به پیش همتش این ملک کم‌کرد اکنون عزم تسخیر ارم آن شهریار
پادشاه مستقل نافذ الامر چناناز ندای ارجعی فرمود رحلت اختیار
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰۱ شد روانه سوی جنت تا کند شاهی مدام‌داشت او از شاهی دنیای فانی ننگ و عار
شاهباز روح پاکش از فضای این جهان‌رفت سوی روضه فردوس از بهر شکار
طعمه نعمت گرفته او ز ملک هشت خلدکرد صید دولت باقی ز لطف کردگار
شد روان چون جان پاکش سوی خلد جاودان،ناله و افغان برآمد از جهان بی‌اختیار
کمترین خانه‌زادان شه رضوان‌مکان‌زاده مجلس‌نویس مجلس جم‌اقتدار
از وقوع این غم عظمی و درد جان‌گدازبود چون سیماب دائم بی‌قرار این سوگوار
مغفرت را می‌نمود از درگه حق مسألت‌هر صباح و هر مسا با دیده‌های اشکبار
با دل مجروح می‌جست از خرد با صد فغان‌سال تاریخ وفات پادشاه نامدار
بهر تاریخ وفاتش «جان افغان» زد رقم‌از برای درک مطلب بر سبیل اختصار
بازگفتم من به او تاریخ از این بهتر بگوتا نماند بر دلم زین رهگذر مطلق غبار
گفت در گوشم «ز ایزدشاهی فردوس» یافت‌زان که با او لطف دارد دایما پروردگار
چون نوید شاهی فردوس در گوشم رسیدکردم از بهر وفات او همین را اختیار
غنچه طبعم شگفت از مژده این مرحمت‌گوهر تاریخ را بر مرقدش کردم نثار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰۲ چون به ذهن هر کسی آسان نمی‌آید حساب گشت واضح‌تر از آن هم از نقاب استتار

شد نوشته اسم روز و سال و ماهش عام‌فهم‌تا شود آسان برای زایران آن مزار

روز پنجشنبه به تاریخ دوم ز اول ربیع‌وقت ظهر و سال لوئیل آخر فصل بهار

کرد رحلت در هزار و یکصد و هشتاد و شش‌سال تاریخ وفات از سال هجرت کن شمار

ز ابتدای سلطنت تا روز فوتش شد حساب‌کرد شاهی بیست و شش سال آن شه والاتبار

داد شاهی را به فرزند رشید اکبرش‌کرد بدرود این جهان را پادشاه کامکار

در زمان دولت فرزند آن غفران‌پناه‌آن‌که شاهی یافته از لطف حق بر وی قرار

پادشاه بحر و بر، لشکرکش ایران و هندطالع و اقبال و دولت از جبینش آشکار

درۀ التاج خلافت، ظلّ حق تیمور شاه‌معدن جود و سخاوت صاحب حکم و وقار

از سخا و بذل و جودش می‌شود حاتم خجل‌می‌گریزد از نهیب صولتش اسفندیار

روز میدان چون نماید عزم در پیکار و جنگ‌نصرتش اندر یمین و فتح دارد در یسار

پادشاهی مثل او هرگز نیامد در جهان‌فتح شد از تیغ تیزش کشور ایران دیار

شد به حکم او عمارات رفیع آنجا بناءتا که باشد مسکنی از بهر خدّام مزار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰۳ حبّذا آن روضه و آن بقعه جنت‌نظیرمثل آن جایی ندیده دیده لیل و نهار

طاق کسری شد شکسته پیش آن عالی‌بنامی‌شود ظاهر ز صنعش قدرت پروردگار

منزل قدوسیان و مهبط فیض خداست‌باد دائم قبله حاجات اهل روزگار

سال اتمامش نویسم از برایت عام‌فهم‌تا در استدراک آن مطلق نباشد انتظار

در هزار و یکصد و تسعین هجری شد تمام‌آن عمارات مزار شهریار کامکار

دل‌فزاتر از گلستان ارم اندر جهان‌هست باغ مدفن شاهنشه پرهیزکار

قدسیان از بوی گل کردند دایم تر دماغ‌بشکفد گل باغ باغ از رحمت آمرزگار

نهرهای باغ روضه مثل آب سلسبیل‌می‌رود زیر درختان در میان جویبار

می‌شود مجرم در آنجا پاک از لوث گناه‌زان که هست آنجا همیشه ابر رحمت فیض‌بار

یا الهی از عنایات عمیم خود مدام‌نور رحمت در میان روضه انور بدار

ساز روح پرفتوحش را غریق مغفرت‌تا که باشد در تموّج بحر فضل و اغتفار

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰۵

نمایه

اشاره

۱. فهرست آیات و احادیث و اقوال

۲. فهرست اشعار و امثال و حکم

۳. فهرست لغات و ترکیبات

۴. فهرست جنگ‌افزارها

۵. اصطلاحات دیوانی- نظامی- اداری

۶. فهرست اقوام و طوایف قبایل

۷. فهرست اشخاص و کسان و نکات مربوط به آن

۸. فهرست مکان‌ها

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰۷

۱. فهرست آیات و احادیث و اقوال

ابی و استکبر و کان من الکافرین، ۵۲۶

ادعونی استجب لکم، ۱۵۴

اذا اراد اللّه بقوم سوء فلا مردّ له و ماله من دونه من ولیّ و لا واق، ۴۱۷

اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعهٔ و لا یستقدمون، ۹۲، ۱۹۶

اذا جاء القضا عمی البصر، ۱۰۸، ۳۹۵

اذا جاء نصر اللّه، ۱۶۴

اذا زلزلت الارض زلزالها، ۴۹۶

اذکروا موتیکم بالخیر، ۵۹۲

ارجعی الی ربک راضیه مرضیه، ۲۱۷

اصابعهم فی اذانهم من الصّواعق، ۲۰۳

اصلها ثابت و فرعها فی السماء، ۴۰۶

اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، ۱۶۴

اعزّهٔ اهلها اذّلهٔ، ۳۳۹

افتهلکنا بما فعله السّفهاء منّا، ۲۵۸

اقتلوهم حیث وجدتموهم، ۳۳۷، ۳۹۵

الامور مرهونهٔ باوقاتها، ۲۳۰، ۲۶۳، ۲۷۰، ۴۱۸

الحمد للّه علی ذلک العطیه البهیه، ۳۱۰

الخائن خایف، ۱۴۹

الخبر یحتمل الصدق و الکذب، ۴۳۲

الرّجال قوامون علی النساء، ۱۹۵

الظلمات بعضها فوق بعض، ۹۵

العفو عند الاقتدار من علو الاقتدار، ۳۸۲

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰۸

العود احمد، ۹۴

الفرار مّما لا یطاق من سنن المرسلین، ۷۶، ۵۱۹

اللیل یغشی النّهار، ۹۴

الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم، ۵۲
النصیب مصیب و لو کان تحت الجبلین، ۹۲
انا ارسلنا علیهم عذابا فوق العذاب، ۱۶۵
انّا جعلناک خلیفهٔ فی الارض، ۴۱
انّا جعلناک خلیفهٔ فی الارض فاحکم بین الناس بالحقّ، ۴۸۹
انا فتحنا ابواب السما، ۱۶۵
انّا فتحنا لک فتحا مبینا، ۷۵، ۳۳۷، ۴۹۹
انّا فتحنا لک فتحا مبینا، ۳۸۰
انا للّه و انا الیه راجعون، ۳۰۱
انا و لا غیری، ۱۹۵
انّ جندنا الغالبون، ۳۳۹
انّ حزب اللّه هم الغالبون، ۳۳۹
انزلنا الحدید فیه باس شدید، ۲۰۳
ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما، ۲۰۵
إنّ عذابی هو العذاب الألیم، ۴۹۶
انّک لعلی خلق عظیم، ۴۰
انّ هذا لشیء عجاب، ۴۵۲
اوفوا بعهدی اوف بعهدکم، ۲۹۰، ۳۳۱
أین المفر، ۲۷۶
بارک اللّه سبتها و خمیسها، ۲۹۷
بسط اللّه ظلّکم ابدا، ۲۸۶
تجری تحتها الانهار، ۴۳۷
تعزّ من تشأ، ۲۸۱
تقی خان شیرازی، ۶۱
تکون الجبال کالعهن المنفوش، ۱۶۵
توتی الملک من تشأ، ۲۸۱
جزاء سیّئهٔ سیّئهٔ، ۴۰۵
جنّات تجری من تحتها الانهار، ۲۵۱، ۲۷۳، ۵۲۲، ۵۹۱
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۰۹
جنگ او با مخالفان طوایف درّانی و پیروز شدن بر آنان، ۶۲
حمّی یوم کفّارهٔ سنین، ۵۸۲
ذالک الکتاب لا ریب فیه، ۶۲
رب انزلنی منزلا مبارکا، ۲۹۷، ۳۱۴

ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین، ۲۰۴

ربّنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطأنا، ۳۸۳

روضهٔ ماء نهرها سلسال، ۲۷۱

سراجا وهّاجا، ۲۷۵، ۵۴۹

سقیهم ربهم شرابا طهورا، ۴۴۴

صید را چون اجل آید سوی صیاد رود، ۱۹۶

ظلمات بعضها فوق بعض، ۴۷۰

عفا اللّه عما سلف، ۳۸۳

علی حین غفلهٔ من اهلها، ۱۰۳

فاذا فهو یشفین، ۵۵۸

فاعتبروا یا اولی الابصار، ۲۰۸

فاعتبروا یا اولی الاعتبار، ۱۹۷

فاغرقناهم فی الیم، ۳۳۷

فافعلوا ما تومرون، ۲۰۳

فامنّا ربّنا فاغفرلنا ذنوبنا و کفّر عنا سیّاتنا، ۱۰۱

فأیّدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحو ظاهرین، ۳۸۰

فلمّا احسو باسناء اذاهم منهمأ یرکضون، ۴۹۸

فهزموهم باذان اللّه، ۳۸۰

فی جیدها حبل من مسدّ، ۱۰۶

فیها ظلمات و رعد و برق، ۱۶۵، ۴۶۲

قست قلوبهم فهی کا الحجارهٔ، او أشدّ قسوهٔ، ۳۹۵

قولوا له قولا لینا، ۴۳۲

کالاحاطهٔ الهالهٔ للقمر، ۲۰۲

کالعهن المنفوش، ۱۰۰، ۱۸۱

کالفراش المبثوث، ۷۸

کان لم یکن شیئا مذکورا، ۴۳۴

کانّهم حمر و مستنفرهٔ فرّت من قسورهٔ، ۳۹۳

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۰

کأن لم یکن، ۲۱۱

کأن لم یکن شیئا مذکورا، ۴۸۰

کأنّها کوکب دریّ، ۳۳۰

کأنّهم حمر مستنفرهٔ فرّت من قسورهٔ، ۳۸۰، ۴۹۹

کلّ شیء یرجع الی اصله، ۷۶

کلکم راع و کلکم مسئول عنه، ۳۱۳
کلمح البصر او هو اقرب، ۲۸۴
کل نفس ذایقه الموت، ۵۹۱
کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن اللّه، ۷۰، ۲۱۹، ۳۰۴، ۳۶۳
کنت نبیا و آدم بین الماء و الطّین، ۴۰
لئن شکرتم لا زیدنکم، ۴۱۶
ما النصر الا من عند اللّه، ۵۵۵
ما شاء اللّه کان و ما لم یشاء لم یکن، ۴۱۸
ما علی الرسول الا البلاغ، ۲۰۳
ما هو شفاء رحمة للمومنین، ۳۶۱
ما یفتح اللّه للناس من رحمة فلا ممسک لها، ۳۸۰
مثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث، ۳۹۲
من بسط یده علی الانعام صارت نعمته علی الدّوام، ۳۲۷
من جاهد فانما یجاهد فی سبیل اللّه، ۴۴۳
من ذا الذی یشفع عنده، ۲۰۳
من یهدی اللّه فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له، ۳۹۴
موتوا قبل ان تموتوا، ۸۵
ناصر خان صوبه‌دار، ۶۰، ۶۱
نسیا منسیا و کان لم یکن، ۵۷۹
نصر من اللّه و فتح قریب و بشّر المؤمنین، ۷۵، ۳۷۶، ۴۹۱
نور القمر مستفاد من نور الشمس، ۳۹۵
و اتّقوا فتنه لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة، ۳۹۴
و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس، ۱۳۴، ۳۸۲
و اللّه یدعو الی دار السّلام، ۵۳۹، ۵۹۲
و اللّه یؤیّد بنصره من یشاء، ۴۱
و اللّه یؤیّد بنصره من یشاء، ۳۸۰
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۱
و اللیل یغشی النهار، ۴۴۴
و امطرنا علیهم حجاره، ۱۶۴
و ان جندنا لهم الغالبون، ۵۷۶
و اوتو البیوت من ابوابها، ۳۳۹
و جزاء سیئه سیئه مثلها، ۱۲۶
و جعلنا الشمس ضیاء، ۲۷۵

و جعلناها رجوما للشّیاطین، ۴۵۰، ۴۹۸

و رفعنا مکانا علیّا، ۴۱

و سعی فی خرابها، ۲۰۳

و شاورهم فی الامر، ۲۸۰

و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو، ۳۳۰

و قذف فی قلوبهم الرّعب، ۳۸۱

و لئن کفرتم انّ عذابی لشدید، ۶۶

و لا یحیق المکر و السّیء الّا باهله، ۶۴

و لقد کرّمنا بنی آدم، ۳۹

و ما النصر الا من عند اللّه، ۷۰

و من دخله کان امنا، ۱۳۶، ۱۶۶، ۲۷۵، ۳۹۴

و من یتوکل علی اللّه فهو حسبه، ۷۱

و من یضلل اللّه فلا هادی له، ۶۲

و ننزّل من القرآن ما هو شفاء و رحمهٔ للمؤمنین، ۵۸۲

و ینصرک اللّه نصرا عزیزا، ۴۹۹

هذا برکهٔ من برکات البرامکه، ۱۶۶

یبقی وجه ربّک ذو الجلال و الاکرام، ۵۹۳

یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت، ۱۶۵

یسّبح الرعد بحمده، ۴۷۳

یفرّ المرء من اخیه و امّه و ابیه، ۳۰۴

یفعل اللّه ما شاء بقدرته و یحکم ما یرید بارادته، ۴۲۳

یکوّن الناس کالفراش المبثوث، ۳۳۷

یوسوس فی صدور النّاس، ۲۱۱

یوم تقوم الساعهٔ، ۲۰۳

یوم ینفخ فی الصور، ۲۰۲

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۳

۲. فهرست اشعار و امثال و حکم

آفتاب فتح را هر دم فروغی می‌دهددر کلاه خسروی رخسار مه سیمای تو ، ۵۹

آن عرب‌زاده مجنون روش دشت‌نوردآن که از شرم دهنش زلف ببرد لیلا، ۲۷۴

اجل مطلق عنان از هر طرف بودچو محشر هر کجا دیدند صف بود ، ۳۳۷

احوال، ما اگرچه مکرر شنیده‌ایدسوگند می‌خوریم که کمتر شنیده‌اید، ۲۷۸

از آن سرها که از زین بر زمین سودزمین صحن دکان کله‌پز بود ، ۲۰۳

از آن مملکت عافیت بسته رخت‌که نبود در آن پادشاهی به تخت ، ۲۴۱
از این مصر نکویی چشم بد دورکه باشد صبح یک آیینه‌دارش ، ۲۸۶
از برون چون سیم خالص روسفیدوز درون چون قلب ممسک روسیاه ، ۶۴
از بهر طواف کعبه محفل توبا قافله تهنیت آمده نوروز ، ۲۷۷
از تماشای نعمت این خوان‌یافته فیض هم دل و هم جان ، ۳۳۳
از شورش بحر تیغ طوفان بارش گردون چو حباب اندرون باخته است ، ۳۲۰
ازین بزم چراغان چشم بد دورکه شد چون صبح صادق مشرق نور ، ۵۴۹
ازین نکته دانند اهل خردکه احوال گردن‌کشان این بود ، ۱۰۸
اگر محول حال جهانیان نه قضاست‌چرا مجاری احوال برخلاف رضاست؟ ، ۳۵۱
اللّه اللّه این چه فضل است و کرم،
۲۹۵
اللّه اللّه که تلف کرد و که اندوخته بود
، ۱۰۵
الهی تا جهان را آب و رنگ است‌فلک را سیر و گیتی را درنگ است ، ۲۷۴
الهی تا که نور مهر تابان‌مه نور اکند گل در گریبان ، ۲۹۷
ای پرتو سیمای تو انجم‌افروزاز بزم تو نوروز شده عیش‌اندوز ، ۲۷۷
ای دل از گلشن امید گل عیش بچین‌روزگار طرب و عشرت جاوید آمد ، ۳۳۳
ای قبای پادشاهی راست بر بالای توتاج شاهی را فروغ از لؤلؤی لالای تو ، ۵۹
ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه تست‌عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری ، ۵۶
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۴ این پایه ستون آسمان است‌وین سایه به نور توأمان است ، ۲۸۴
اینکه می‌بینم به بیداریست یا رب یا به خواب‌خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب ، ۳۲۵
با حق بساز و سر ز کمند قضا مپیچ‌تدبیر کی موافق تقدیر آمده ، ۵۱
بازآمد بنده‌ای بگریخته‌آبروی خود به عصیان ریخته ، ۱۸۵
باز شد دین مبین روشن ز سلطان زمن‌مقدمش فرخنده باد از فضل حق ذو المنن ، ۲۴۸
بازنده همچو یوز و شکم بنده همچو خرس‌درنده همچو گرگ و رباینده چون گلاب ، ۳۶۳
با سیه‌دل چه سود گفتن وعظنرود میخ آهنین در سنگ ، ۳۶۳
با صهیل تو گران است صفیر بلبل‌با لقای تو گران است جمال عذرا ، ۲۷۴
باطل که تواند که کند خط قضا را؟
، ۴۱۷
باکمال عزّ و جاه از پیشگاه سلطنت‌آگهی و خدمت دل‌های آگه می‌کنی ، ۵۹
بدخشان کاسه دریوزه در دست‌به دور افتاده گرد لاله‌زارش ، ۲۸۶
بده اول سزای اهل عصیان‌که خارستان شده ز آنها گلستان ، ۲۵۱
بد همسایه را همسایه داندسرشت طفل بدخو دایه داند ، ۲۳۸

برآمد شب پی‌نظاره بی‌تاب‌چو طفلان بر سر دیوار مهتاب ، ۳۳۵
بر اورنگ‌شاهی بدارش مدام‌به حق محمد علیه السلام ، ۳۳۰
بر کوه مزن سنگ که برمی‌گردد
، ۷۵
برون آید اگر باشد خریدارز یک دکان او صد کاروان‌بار ، ۲۸۶
برون آراسته زین همچو نگین بر خاتم شاه‌چون نقش برآن صدر نگین ساخته جاه ، ۲۷۴
بگفتش که از گردش روزگارتنومند شد چون درخت چنار ، ۱۰۸
بلا از شش جهت شد گرم جولان‌ز آب تیغ هر سو جوش طوفان ، ۳۳۷
بلندآوازه شد نقاره کوچ‌ز هولش دشمنان را مغز شد پوچ ، ۳۳۹
بلی، قضاست به هر نیک و بد عنان‌کش خلق‌به عیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم سزاست ، ۳۵۱
بود پاینده این ظل الهی‌مطیعش عالم از مه تا به ماهی ، ۲۹۷
به آن انجمن زار باید گریست‌که فریادرس را نپرسند کیست ، ۲۴۲
به احباب در سینه راز نهان‌ز فانوس چون شمع گشتی عیان ، ۳۳۵
بهار خوشدلی شد رنگ‌آمیززبانها از مبارکباد گلریز ، ۳۳۶
بهار عالم‌آرا جلوه‌گر گشت‌اساس ظلم دی زیروزبر گشت ، ۳۶۰
به حشمت هر یکی افراسیابی‌سپهر برتری را آفتابی ، ۳۶۷
به دانش کی فلاطونش قرین است‌فلاطون خم‌نشین او دلنشین است ، ۳۱۶
به‌دست پیر افتد رایگانی‌ز دکانهاش کالای جوانی ، ۲۸۶
به دکانها فتاده بر سرهم‌متاع شیر مرغ و جان آدم ، ۲۸۶
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۵ به رسم بندگی استاده برپای‌سر هریک ز رفعت آسمای‌سای ، ۳۶۷
به رنگینی سخن را آب داده‌حدیثش گوش گل را تاب داده ، ۳۱۶
به ساعتی که تفاخر کند به آن ایام‌به طالعی که مباهی شود به آن انجم ، ۵۹
به شه از راه دین، دولت خدادادخدا دادست این دولت خداداد ، ۵۴۸
به صحرا چو زور آورد سیل تندنگردد به صد مشت خاشاک بند ، ۸۴
به صد دستان بتان شوخ پاکوب‌همه غارتگر دین و دل آشوب ، ۵۴۸
به عزم خراسان بیارا سپاه‌که فتح و ظفر چشم دارد به راه ، ۱۳۷
به غریدن درآمد نای زرین‌زمین را رفت از جا پای تمکین ، ۳۳۹
به فضل تو ای ایزد کارسازمبیناد تا حشر عین الکمال ، ۲۸۷
به قصد رقص چون قامت علم کردپری ایجاد از موج قدم کرد ، ۳۳۴
به کین‌خواهی میان را تنگ بسته‌دل چون سنگ را بر جنگ بسته ، ۲۰۳
به گرد مسند عالم‌پناهش‌جهانی از بزرگان سپاهش ، ۳۶۷
به گردون بروج او پیوند بسته‌چنان چسبان که با آئینه دسته ، ۳۴۰
به نور عدل از آن‌سان بست آیین‌کزو بیت الشرف شد خانه زین ، ۳۰۰

به وصف بزم شاه درّ دران‌به هر شاخ گلی بلبل غزلخوان ، ۲۵۱
به هرجا که باغی برآراستندپی ضبط آن باغبان خواستند ، ۲۴۲
به هر جانب ز فیض آب پیکان‌شکفته گلشن زخم نمایان ، ۲۰۳
به هرچه حکم کنی بنده‌ایم و منقادیم
، ۲۸۰
به هر خودی که چندین تیر بوده‌به بزم رزم نرگس‌دان نموده ، ۳۳۷
به هم پیوسته شد عقد شب و روزنوید عیش و عشرت داد نوروز ، ۲۱۸
پادشاها لشکر توفیق همراه تواندخیز اگر بر عزم تسخیر جهان ره می‌کنی ، ۵۹
پرتو عمر چراغیست که در بزم وجودبه نسیم مژه برهم زدنی خاموش است ، ۵۴
پس افتد ز نیروی خود در گمان‌نخواهد جز او کس بود در جهان ، ۱۰۸
تا تریاق از عراق آیدمارگزیده راه عدم می‌پیماید ، ۱۱۵
تا ز نامش شده است نام‌آورسکه را برکشیده‌اند به زور ، ۳۲۳
تا شاه لوای فتح افراخته است‌خورشید ز تیغش سپر انداخته است ، ۳۲۰
تا نشود رهگذر چشمه پاک‌قطره آبی نتراود ز خاک ، ۶۶
تعالی اللّه ازین بزم دل‌افروزکزو شب طعنه‌زن گردید بر روز ، ۵۴۹
تعالی اللّه زهی شاه حق‌آئین‌که زیب دولت است و زینت دین ، ۵۴۸
تهی کرد است شب زین بزم پهلوچو خط روی خوبان رفته یکسو ، ۵۴۹
جشن فرخنده والاگهر عالی‌قدرعالم‌افروزتر از کوکبه عید آمد ، ۳۳۳
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۶ جماعتی که تلاش رواج دین دارندسلوک خویش به هر حالتی چنین دارند ، ۵۷
جولان ترا سجده کند مومن و کافرمحراب بود از دو طرف خانه زین را ، ۲۸۵
جهاند ز خویش آتشی برق‌فام‌بسوزد جهان را بسوزد تمام ، ۱۰۸
چمن از مقدمش در زیب و آئین‌خیابان شد ز پابوسش بهارین ، ۳۲۴
چنان زد جوش طوفان سیاهی‌که غرق آب آهن گشت ماهی ، ۳۳۹
چنان ناوک به هر سو درگذر بودکه مرغ روح هم اندر خطر بود ، ۳۳۷
چنین آیینه‌دار صبح امیدعنان خط شعاعی چهره خورشید ، ۳۴۵
چنین شب سال و مه را یاد نایدکه یادش تیرگی از دل زداید ، ۵۴۹
چو با رونق بود یکسر دکانش‌بود صد مشتری بر هر دکانش ، ۲۸۶
چو برق جمله کمندافکن و خدنگ‌اندازچو آفتاب همه نیزه‌دار و خنجرزن ، ۲۸۴
چو تیره شود مرد را روزگارهمه آن کند کش نیاید به کار ، ۶۳، ۲۳۴
چو خورشید آن سمند عسرت برق‌کند یک روز طی از غرب تا شرق ، ۳۱۵
چو روآورد شاه در عدل‌وداددهد عدل نوشیروان را به باد ، ۳۴۶
چو گنجشک آید به جنگ عقاب‌به خون خود آورده باشد شتاب ، ۱۴۲
چون به پیش مهر نورافشان رسیدصبح اقبال از شب بختش دمید ، ۱۳۱

چون سکه به نام شاه پیراسته شددر چشم ستاره قدر مه کاسته شد ، ۳۲۳
چو یابند بیشه ز شیران تهی‌سگان را شود فرصت روبهی ، ۴۴۲
چین بر جبین ز جنبش هر خس نمی‌زنناددریادلان چو آب گهر آرمیده‌اند ، ۳۹۴
حبّذا رخش قمر طلعت شعری فطرت‌آن‌که چون وهم منجم بدمد فوق سما ، ۲۷۴
حور و پری واله دیدارشان‌شمس و قمر عاشق رخسارشان ، ۲۸۶
خدایا تو این شاه عالی‌تبارکه باشد فلک را به او افتخار ، ۳۳۰
خلایق را ز دین آگاه کرده‌که احیای علوم این شاه کرده ، ۳۱۶
خوی افشانست خوی سرکش اوچو یاقوت آبدار است آتش او ، ۳۱۵
خوی بد در طبیعتی که نشست‌نرود تا بروز مرگ از دست ، ۵۰۵
خیابانهای بازارش دل‌افروزبه کسب عیش اهل حرفه هر روز ، ۲۸۶
داده رنگ نوبهاری جلوه آواز راظاهرا تار از رگ گل بسته مطرب‌ساز را ، ۳۳۴
دانی که ز قدرت الهی‌ظلی است بزرگ پادشاهی ، ۲۸۴
در آن شب ز بس روشنی گشت عام‌نمودی چو خورشید اقلیم شام ، ۳۳۵
درافتادند باهم جنگ‌جویان‌زدند آتش به جان‌ها شعله‌خویان ، ۲۰۳
در این خرم بهار عشرت‌افزاکزو گشته جهان پیر و برنا ، ۲۵۱
در رزم به‌دست آرد و در بزم بخشدملکی به سواری و جهانی به سوالی ، ۳۲۷
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۷ در کوه خواب کرده به یک جای با پلنگ‌در دشت آب خورده به یک حوض باذئاب ، ۳۶۳
در همه کار مشورت بایدکار بی‌مشورت نکو ناید ، ۲۸۰
دریغا که بر خوان الوان عمردمی چند خوردیم و گفتند بس ، ۱۹۷
دشمن به دشمن آن نپسندد که بیخردبا نفس خود کند به مراد هوای خویش ، ۲۸۳
دگر ره آفتاب عالم‌افروزبر اقلیم زمانه گشت فیروز ، ۲۱۸
دم جستن چو حلقه سازد دم‌می‌دهد ساق عرش را خلخال ، ۲۸۵
دم عیسی‌نفس دریوزه داردچو بیماران ز باد نوبهارش ، ۲۸۶
دینار به سرخ‌رویی افروخته گشت‌درهم به سفیدرویی آراسته شد ، ۳۲۳
دو نیزه دو بازو دو مرد دلیریکی اژدها و دگر نره شیر ، ۹۴
دهد از یمن تا بال هما یادبه فرق خلق این ظل خدا باد ، ۲۹۲
دهد مرغ هوا را آب پیکان‌مگر تیرش بود سقای مرغان ، ۲۹۷
ذره از خورشید تا مهجور بودچهره‌اش بی‌تابش و بی‌نور بود ، ۱۳۱
رایت نوروز گشت سایه‌فکن در جهان‌رفت ز صحن چمن باد سحرگه غبار ، ۱۷۵
رسانده بوی مشکین کاکل از دوربه داغ سینه‌ها پیغام ناسور ، ۵۴۸
ز آب تیغ ویران شد عمارت‌زن و فرزند اسیر و مال غارت ، ۳۳۸
ز انعام این شاه گیتی‌نوازشد امروز عیش مغنی بساز ، ۳۳۵
ز انواع جواهر گشته الوان‌خراج عالمی هر دانه آن ، ۳۲۵

ز ایزدشاهی فردوس یافت
، ۵۹۸
ز برق شعله آواز پرفن‌فکندی ماه را آتش به خرمن ، ۳۳۴
ز بس جا کرده شوخی در مزاجش‌نمی‌شد با اشارت احتیاجش ، ۳۴۵
ز بس در جوش‌آمد جزو ناری‌زره شد آبشار و گشت جاری ، ۳۳۷
ز بسیاری برگ و انبوه شاخ‌بر او تنگ گردد جهان فراخ ، ۱۰۸
ز تنگی گر فقیر و گر غنی بودز خوان قسمتش غم خوردنی بود ، ۲۴۱
ز دست افشاندنش اختر شرر شدز باد دامنش گل شعله‌ور شد ، ۳۳۴
ز دود مهتابی و گل‌افشان‌همه روی هوا شد سنبلستان ، ۳۳۵
زده از ابر فیض خطبه‌اش سرگل خورشید دین از چوب منبر ، ۳۲۳
ز دیده خاک را نمناک کردندبه دست غم گریبان چاک کردند ، ۵۹۷
زربکن سر به راه عهد برآی
، ۱۷۸
ز سروران سریر جهان که را بوده است‌چنین سپاه ولایت‌ستان خصم‌افکن ، ۲۸۴
ز صوت خوش آینده پهلوی‌ترنم‌کنان زهره در پیروی ، ۳۳۴
ز طاعت نخل جاه او برومندشده از بندگی حق خداوند ، ۵۴۸
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۸ ز فیض دولت صاحب قرانی‌سراسر در نشاط کامرانی ، ۳۶۷
ز گرد سپاه آسمان بست میغ‌همه گرز بارید و پیکان و تیغ ، ۳۴۱
زمانه برگ عشرت ساز کرده‌فلک درهای دولت باز کرده ، ۳۶۷
زمانه کرد آهنگ طرب‌سازدر عشرت به روی خلق شد باز ، ۲۱۸
ز مشک‌افشانی باد طربناک‌عبیرآمیز گشته نافه خاک ، ۴۸۲
زمین گسترد مهد خسروانی‌به گیتی زد صلای شادمانی ، ۲۱۸
زمین هول قیامت دید و لرزیدز لرزه کوه موج آهنگ گردید ، ۳۳۹
زهی تصور باطل زهی خیال محال!
، ۶۴
ز یکدیگر بکنندش بسان صورت موم‌به فرض اگر تن بدخواه باشد از آهن ، ۲۸۴
زین بشارت زنی ار بر لب دیوار انگشت‌چون لب غنچه خندان به سخن می‌آید ، ۲۸۵
سبحان من تحیر فی ذاته سواه‌فهم و خرد به کنه کمالش نبرده راه ، ۲۹۶
ستم رسیده او نیست غیر حاتم و معن‌که صیت همت‌شان یافت در زمانه فتور ، ۳۳۵
سخت‌سر، نرم دم، آکنده سرین، پهن کفل‌چرب مو، سخت‌پی، افراخته سر، ریخته پا ، ۲۷۴
سر چشمه باید گرفتن به بیل‌چو پر شد نشاید گذشتن به پیل ، ۳۹۲
سر نکشد شاخ نو از سروبن‌تا نزنی گردن شاخ کهن ، ۶۶
سرودند این نغمه دلنوازکه این دولت و شوکت بر کمال ، ۲۸۷

سری کو نیاورده گاهی سجودبجز سجده تا حشر کارش نبود ، ۳۰۷
سری که گردن از امرت کشید گردونش‌بر آستان تو آخر چو گوی غلطان کرد ، ۲۴۰
سزد به ذات شریفش نسب نماید فخرز آفتاب نسب‌نامه کس نخواسته است ، ۴۹
سلامت رخت بربست از چپ و راست‌از آب تیغ توفان اجل خاست ، ۲۰۳
سلطان گل از کمال اعزازبنشست فراز مسند ناز ، ۵۰۶
سم این آسمان جولان ز مسمارثوابت را به چرخ آرد چو سیار ، ۳۱۶
سنین عمرش افزاینده بادازمان دولتش پاینده بادا ، ۲۷۴
شب قدر است طی شد نامه هجرسلام فیه حتی مطلع الفجر ، ۳۳۱
شد از روشنایی شمع و چراغ‌سپهر از کواکب سراپای داغ ، ۳۳۵
شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدابر منتهای همت خود کامران شدم ، ۳۳۰
شمار سپه بود از حد برون‌ز طول امل عرض لشکر فزون ، ۳۰۶
شنیدم ز دانشوری هوشمندکه گردن‌کشی را همی داد پند ، ۱۰۸
شود خورشید اگر گل میخ آن نعل‌دود در کوه مانند شفق لعل ، ۳۴۵
شود رایش چو زینت‌بخش عالم‌سکندر کی ز آئینه زند دم ، ۳۱۶
شهان زیور و زینت عالم‌اندشهان فخر نوع بنی آدم‌اند ، ۲۴۲
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۱۹ شهنشه تکیه زد بر مسند نازبه عشرت رنج سوز و گنج‌پرداز ، ۳۶۷
شیشه‌ها چیدست بر طاق فلک دست امیدناگهان سنگی اگر افتد تماشا می‌شود ، ۱۲۴
صبا از شهر سبز آورده پیغام‌به سلطان سلیمان‌فر که بخرام ، ۲۵۱
صبا چون جنیبت‌کشان در شباب‌که بسم اللّه ای شاه گردون‌رکاب ، ۱۳۷
صفاهان گر شود هم‌چشم با اوبه سنگ سرمه سازد سنگسارش ، ۲۸۶
صید را چون اجل آید سوی صیاد رود
، ۶۸، ۳۹۳
طراوت یافت از نو باغ و بستان‌شد از لطف هوا عالم گلستان ، ۳۶۰
ظفر از خنجر اسلام دم زدمخالف چشم جرأت را به‌هم زد ، ۳۲۰
عدو از توسنت زیروزبر بادرکابت حلقه چشم ظفر باد ، ۳۱۶
عسس گر نباشد سر احتساب‌بود قاضی شهر مست و خراب ، ۲۴۲
علوم دلپسند آن جهانگیرحدیث است و اصول فقه و تفسیر ، ۳۱۶
غزلخوان غزالان شیرین زبان‌به نغمه شکر ریخته از لبان ، ۳۳۴
غم دین خور که غم غم دین است‌همه غمها فروتر از این است ، ۲۸۹، ۳۱۳
فرخ رخ آن پدر که چنین باشدش پسرخرم دل آن پسر که چنین باشدش پدر ، ۲۶۷
فروزان از جبینش فرشاهی‌زمین تا آسمان نور الهی ، ۳۶۷
فروغ تیغها در زخم منکرمه نو بود در برج دو پیکر ، ۳۳۷
قبله تویی رو به که آریم ما؟

، ۲۷۸
قدم بر خاک نیشابور بگذارکهن فیروزه زان معدن برون آر ، ۲۵۱
قیام قیامت چرا دیر شدکه این قدر در بند تأخیر شد ، ۵۲
کارها را کارفرما آب و رنگی می‌دهدورنه جوی شیر باب قوت فرهاد نیست ، ۲۷۳
کبوتر چو با باز بازی کندبه خون‌ریز خود ترکتازی کند ، ۳۹۴
کثرت زر می‌کند دل را سیاه‌آخر این صفرا به سودا می‌کشد ، ۸۲
کجا نسبت به رنگ لعل یا آب گهر داردعطوفت نامه صافی دلان قدر دگر دارد ، ۳۱۰
کرد جود شاه دامان ز من‌از گل دینار همرنگ چمن ، ۳۴۲
کزین ظلمهای پر از قهر و کین‌نیامد چرا آسمان بر زمین ، ۵۲
کسی را که طالع درخشان بودعدو همچو شیر گریزان شود ، ۹۱
کمربسته، سر کاکل گشاده‌گشاد و بست باهم داد داده ، ۵۴۸
کند سفله‌ای مست در کعبه قی‌اگر چوب حاکم نباشد ز پی ، ۲۴۲
که از چنگش نجسته هیچ نخجیرنی تیرش بود از بیشه شیر ، ۲۹۷
گروهی به آیین اهل فرنگ‌ز تسبیح زنّار بستند تنگ ، ۵۲
گروهی به دهریّه تابع شدندگروهی به الحاد شایع شدند ، ۵۲
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲۰ گریز به هنگام سر بر ز جای‌به از پهلوانی و سر زیر پای ، ۲۶۳
گشت طراوت فضا باز نسیم بهاررنگ ز دلها زدود صیقلی روزگار ، ۱۷۵
گل‌رخ، گل‌پوش، گل‌افشان همه‌برده دل از دست به دستان همه ، ۲۸۶
گل گلشن خلقت و اختراع‌شریعت مطیع و سلاطین مطاع ، ۴۱
گه جستن ز یالش غرب تا شرق‌سیاهی کرده دود آتش برق ، ۳۱۶
لاله رخانش همه پرخط و خال‌هوش‌رباتر ز می پرتگال ، ۲۸۶
لطف حق با تو مداراها کندچون‌که از حد بگذرد رسوا کند ، ۴۱۷
ما برین در نه پی عزّت و جاه آمده‌ایم‌از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم ، ۲۸۲
مخالف گرفتم که باشد شجاع‌ز سهمش کند پردلی را وداع ، ۳۱۶
مرغ زیرک چون به دام افتاد تحمل بایدش
، ۱۹۷
مژده مقدمش را گوشزد گل گرددخنده‌اش تا سر دیوار چمن می‌آید ، ۲۸۵
مقصود ما رفاه خلایق و خیر تست‌فرخنده‌بخت آن‌که به سمع رضا شنید ، ۱۶۳
موج زر بگذشت سایل را ز سربرد بنیاد طمع آب گهر ، ۳۴۲
مور همان به که نباشد پرش!
، ۴۳۷
مهر درخشنده چو پنهان شودشب‌پره بازی‌گر میدان شود ، ۳۲۹
ناکس زیاده سر چو شود دست از او بدارناخن چو شد بلند بریدن سزای اوست ، ۳۳۸

نباشد اگر باغبان در سراغ‌شود میوه باغ تاراج زاغ ، ۲۴۲
نباشد اگر در میانه شهی‌به هر گوشه شیری کند روبهی ، ۲۴۲
نثار سیم و زر راه قمر زدثریا غوطه در موج گهر زد ، ۳۳۶
نرگس مخمور گشت محو تماشای گل‌سوسن آزاد گشت شیفته زلف یار ، ۱۷۵
نظرها قرص مه را کرده تاراج‌به نان شب فلک هم گشته محتاج ، ۲۴۱
نمایان از زره گردیده سوفارچو مرغ از دام بیرون کرده منقار ، ۳۳۷
نمی‌دانم چه خواهد کرد حیرت با حباب اوکه دریا عرض طوفان دارد و او یک دل‌تنگ است ، ۳۰۷
نه زین رشته سر می‌توان یافتن‌نه سررشته را می‌توان یافتن ، ۳۳۰
نیش عقرب نه از ره کین است‌مقتضای طبیعتش این است ، ۵۰۲
وقت آنست که گل برفگند مقنع نازجلوه‌فرما به سر تخت چمن گردد باز ، ۲۵۳
هر درخت افراخت بر سر چتر طاووسی ز نارهر چمن زد تخت کاووسی به طرف جویبار ، ۴۳۰
هر دمش صد هزار بوسه زندازلش بر دم و ابد بر یال ، ۲۸۵
هردو بر ابروان خم افکندندنیزه بر نیزه هم افکندند ، ۹۴
هرکس که چنان کند چنین آید پیش
، ۲۹۴
هزیمت در سپاه بی‌سر افتادجگرها خون شد از چشم تر افتاد ، ۳۲۰
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲۱ همه آهوان صحراسر خود گرفته بر کف‌به امید آن‌که روزی به شکار خواهی آمد ، ۲۷۴
همه به زور نریمان و قوت سهراب‌همه به یال فریدون و هیکل قارن ، ۲۸۴
همیشه بهر شکار همای بخت بلندکمیت سعی جهانگرد زبر زین دارند ، ۵۷
هوا از بوی گل‌ها لخلخه‌سازمین چون ارض جنت عنبرآما ، ۲۵۱
هوای خوش و سبزه دلربابه گلگشت گشته اشارت نما ، ۱۳۷
یکی از زخم تیغ گوهرآمودبسان لعل در خون غوطه‌زن بود ، ۳۳۷
یکی می‌کرد از خونریزی تیرز غم قالب تهی مانند زه‌گیر ، ۳۳۷
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲۳

۳. فهرست لغات و ترکیبات

آورسی: (ارسی، پنجره)، ۲۶۷
ارباب تفحص: کارآگاهان، ۲۴۹
اردوبازار، ۱۱۲، ۵۳۸
اشرفی: پول، ۸۶، ۱۰۵، ۳۲۳
الجه، ۲۹۴
الوش، ۱۸۵
اوجاق: خاندان، سلاله، ۳۲۹

ایمان بأس: ایمان از ترس، ۱۵۲

بابایان: مترادف اعزه و اعیان و بابایان و کدخدایان ...، ۱۶۳

بادله: (نوعی پارچه)، ۵۷۱

بکرس: نوعی پارچه، ۴۱۹

بوزه: شراب، ۴۱۸

بیچارگی: (کار و زحمت)، ۵۸۷

پادشاه گردش، ۱۴۹

پاسوزی: (پی‌سوز، نوعی چراغ)، ۵۴

پزاوه: (خاکستر، خاک‌های باقی‌مانده از کوره‌های خشت‌پخته در گویش مردم هند.)، ۱۷۹، ۱۸۲

تالان: غارت، ۱۹۵

تغلی، ۲۷۵

تورانیّت: ترک بودن، ۱۹۸

جواهرخانه و کارخانجات و طلاآلات: (کارخانجات هم باید و سایر زینتی از جنس جواهر و طلا و نقره بوده باشد.)، ۱۰۵

جیقاش: اسم صوت، ۱۸۴

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲۴

چبقلش، ۲۰۶

چوب‌چینی، ۵۶۰

چهره‌نویسی: نقاش چهره، ۲۴۹

خیرباد: خداحافظی، ۲۰۴

در خانه: (در خانه، بارگاه‌های دربار)، ۹۵، ۱۲۵

راه موری: راه‌آب، ۱۸۵

رسم توره: (رهان، نوا، گرو)، ۴۳۶

روپیه: پول، ۱۰۵

سرگوشی: نجوا، در گوش کسی سخن گفتن، ۱۸۴

سقناقات، ۱۰۵، ۱۷۰، ۳۶۶

شاه‌داماد، ۵۵۰

شکار قمرغه، ۴۷۱

شیلان: مهمانی، پذیرایی، تنقلات ...؟، ۶۰، ۱۰۳، ۲۴۶، ۳۶۶، ۳۶۷

قادرانداز: حکم‌انداز، ماهر و توانا در تیراندازی، ۱۷۶

قادرانداز: حکم‌انداز، ماهر و توانا در تیراندازی، ۴۶۹

قدراندازی: تیر بر نشانه زدن، ۲۹۷

قمرغه، ۱۶۲

کجک: (آهنی که پیل‌بانان برای مهار و راهبری پیل استفاده می‌کردند.)، ۱۳۷

کدخدایی: (دامادی)، ۵۸۱

کرور: (صد هزار)، ۱۰۵، ۱۷۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۴۳۶، ۵۱۹

کسیب، ۲۵۷

کمخاب، ۴۱۹

کهنه تولک: صفت‌منفی، حیله‌گر، کهنه‌کار، ۱۷۲

گرو، ۵۱

گلابتون: (نوعی پارچه)، ۵۷۱

گنج: بازار بزرگ، ۱۹۱

لنگر، ۱۵۸

لیل‌بندی: صف‌آرایی، ۳۷۱

محکمه: مقّر (؟)، ۲۱۵

مدّعانویسی: (آنچه را که موردنظر است نوشتن و آن‌گونه که باید نوشتن.)، ۴۴

ناچاق: لاغر، ۱۸۲ تاریخ احمدشاهی ۶۲۵ ۳. فهرست لغات و ترکیبات ..... ص : ۶۲۳

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲۵

نامراد: (بی‌نوا، فقیر)، ۵۸۹

نسب‌نامه: دلیل آوردن آن، «۱. پیروی از شیوه استادان سلف است. ۲. برشمردن شجره حسب و نشان دادن اصالت.»، ۴۹

نظربند: تحت‌نظر، زندانی، ۵۲۵، ۵۷۹، ۵۸۷

نغمه نیریز، ۴۶۸

نودیات: (مترادف شیرینی‌آلات و تنقلات و حلوایات)، ۶۰

یری‌یری گفته، ۵۳۱

یکتای الخالق: (نوعی لباس)، ۵۴

یورغه مال: گرو، تحت‌نظر، نوا، ۵۱، ۱۳۴، ۲۲۰، ۳۰۱

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲۷

۴. فهرست جنگ‌افزارها

بادلج، ۹۲، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۷۶، ۲۰۳، ۲۳۲، ۴۰۷، ۴۳۶، ۴۷۹

بان، ۹۲

توپ بزرگ بیست آثاری و سی آثاری، ۱۹۹

توپ بزرگ ده من و دوازده من تبریزی، ۱۹۹

توپخانه، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۶۴، ۷۷، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۴، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۳، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۹۴، ۵۳۸

جزایر، ۹۲، ۹۴، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۶۵، ۵۳۱

حمبر، ۱۷۲

خمپاره، ۳۷۸

رهکله، ۴۰۷

زنبورک، ۵۵، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۶۵

زنبورک‌خانه، ۵۵

سیبه، ۱۵۱، ۱۶۷، ۳۷۳

شتر زنبورک، ۲۲۶

شهنگ‌خانه، ۴۹۶

شهنگ: (در مقدمه پیکار و جنگ از آن استفاده می‌شده است.)، ۳۷۰

قنبره، ۲۵۸

قنپاره، ۳۷۹، ۴۸۶

قورخانه، ۵۵

قول، ۴۵۷

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲۸

کورکه، ۲۲۵، ۲۹۳، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۷۱

کوس، ۴۰، ۷۷، ۸۲، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۲۵، ۲۴۸، ۲۷۶، ۲۹۳، ۳۱۹، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۸۶، ۳۹۰، ۴۱۰، ۴۸۰، ۴۸۸، ۴۹۴، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۷۱، ۵۸۶

محاربه کوته‌یراق، ۱۸۴

ملچار: (ظ: مورچال، نقب)، ۲۵۸

مورچال: سنگر، نقب، ۱۶۷، ۱۹۹

نقاره‌خانه، ۵۰، ۲۴۸، ۳۹۶

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۲۹

۵. اصطلاحات دیوانی– نظامی– اداری

اتالیق، ۱۵۳، ۱۵۵، ۳۵۰، ۳۵۱، ۴۸۷

اخبارنویس: شغل– جاسوس مخفی، ۱۹۲

افواج قراول، ۴۲۷، ۴۹۶

ایشک آقاسی‌باشی دیوان اعلی، ۴۰۰

ایشک آقاسی درب دولتخانه، ۳۹۶

باشقول: پیک، جاسوس، ۴۰۱

بخشی دوم، ۴۴۲

پیشخانه: پیش‌قراول، ۵۸

پیش‌خانه‌کشان، ۳۵۸

تحویل‌دار: سمت اداری، ۵۲، ۵۳

تزک: آرایش سپاه، ۷۱

توپچی‌باشی، ۶۸، ۱۰۷، ۱۴۳، ۴۱۱، ۴۵۷

توره: مجلس بزرگ، شورا، ۴۹

رواج آن میان سلاطین ترک و آل عثمان و هندوستان، ۱۶۰

توزک: آرایش سپاه، ۳۰۳

تیپ‌آرایی: سان دیدن، ۵۳

جارچی، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۹۷، ۲۶۷، ۳۱۷، ۴۱۰

جزایرچی، ۱۲۵

جزایرچیان خراسانی، ۴۱۲

جزایرچیان کابلی، ۴۱۲

جزایرچی‌باشی، ۱۲۵، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۶، ۳۷۳، ۳۹۶، ۴۱۲

جنگ به‌طور فرنگ، ۴۵۴

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۰

چاوش‌باشی، ۱۷۲، ۲۲۹

چرخچی، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۶۹، ۳۷۸، ۴۹۴، ۵۰۳، ۵۴۱، ۵۷۲

چنداول، ۱۸۳، ۳۷۸، ۴۷۰

حقوق دیوانی: مالیات، ۷۶

خفیه‌نویس، ۲۶۵

خیمه‌های سرخ: (مخصوص پادشاهان والا مقام هندوستان)، ۸۲

داروغگی دفترخانه مبارکه، ۲۶۵

داروغگی ولایت، ۳۵۰

داروغه توپخانه، ۸۳، ۹۵

دسته صف‌شکن: نیروهای ویژه ...، ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۱۱

دیوان‌بیگی، ۶۸، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۸۱، ۵۱۰، ۵۶۱

ریکا، ۱۱۴

سپهسالار، ۵۶، ۶۳، ۹۲، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۳۵۱، ۳۶۴، ۳۸۵، ۴۷۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۲۸، ۵۳۴، ۵۴۵

سرداری، ۹۳، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۷۳، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۵۹، ۲۹۴، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۹۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۱۸، ۵۴۴، ۵۶۴، ۵۷۲

سرداری افواج، ۶۳

سرداری: منصب، ۵۲

سرکشک، ۵۴

سوانح‌نگار: جاسوس، گزارش‌گر، ۹۸

سورسات: مایحتاج قشون، ۲۱۶

شرباشران، ۳۹۷

شهنگ‌چی‌باشی، ۵۶۶

شیلانچی: مهمان‌دار- میزبان؟، ۲۲۷

صاحب اختیاری درب دولتخانه، ۲۹۰

صاحب جمع صندوق‌خانه سرکار خاصه، ۶۸

صراف: سمت اداری و دیوانی، ۵۲، ۵۳

ضبطبیگی، ۶۸، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۹۶، ۴۱۲، ۴۹۴، ۵۰۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳

عرض‌بیگی، ۵۸۰، ۵۸۲

عمله‌باشی، ۳۷۱، ۵۳۲، ۵۸۰

فراش‌باشی، ۴۰۵

فرمایش: مالیات، محصولات، ۵۸

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۱

قابوچی‌باشی، ۶۸، ۲۹۰، ۳۵۹

قاضی عسکر، ۴۹۵، ۵۳۴

قراول، ۳۶۷، ۴۹۶، ۴۹۹

استفاده از آنها جهت خبر آوردن، ۳۱۶

قراول‌باشی، ۴۲۷

قراول بیگی، ۵۰۰

قشون مواجب‌خور: سربازان حقوق‌بگیر- دایمی، ۱۴۲

قورچی‌باشی، ۲۲۳، ۲۲۴

قوللر آقاسی، ۶۸، ۱۲۵، ۲۶۸، ۳۰۶، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۵۱، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹، ۵۰۱، ۵۴۱، ۵۷۴

کشک‌چی، ۱۲۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۶۵

کشک‌چی‌باشی، ۲۲۷

کشیک، ۵۳

کشیکچی‌باشی، ۶۸

کورامل، ۱۷۷، ۱۸۳، ۵۵۸

کورامل دیوان، ۱۸۴

لشکرنویسان: یکی از وظایف آنان شمردن و ثبت کردن تعداد کشتگان و سرهای بریده و شمار اسیران بوده است، ۱۳۹، ۱۴۰، ۳۹۷، ۴۰۴

مال واجبی سلطانی: مالیات خاص اداری، ۷۶

مجلس‌نویس: شغل اداری، ۶۰۱

محصلان دیوانی، ۱۳۴، ۱۳۸

مستحفظ، ۹۴، ۱۴۱، ۲۴۴، ۲۵۸، ۳۰۳، ۴۲۴، ۴۳۹، ۵۱۱، ۵۷۹

مستوفی، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۳۸، ۲۷۹، ۲۹۴

منشی، ۴۱، ۴۳، ۲۷۲، ۲۸۷، ۳۱۲، ۳۲۹، ۳۹۷

مهردار سرکار، ۳۹۶

میر آخورباشی، ۶۸، ۲۳۷، ۳۰۷، ۴۵۸، ۴۷۱، ۴۹۴

میر بخشی، ۱۹۸، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۵۷، ۴۸۴

میر شکار، ۳۹۷

مین‌باشی، ۵۴

ناظر سرکار خاصه، ۸۶

ناظم، ۸۲، ۲۵۲، ۲۹۵، ۴۱۶

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۲

نایب الایاله، ۱۴۹، ۵۸۰

نایب ایشک آقاسی‌باشی، ۲۳۶، ۳۰۴، ۵۹۴

نایب ناظم، ۲۹۵

نسقچی، ۴۰۱

نسقچی‌باشی، ۱۵۶، ۳۹۷، ۴۸۲، ۵۰۵، ۵۴۱

وزارت دیوان اعلی، ۸۶، ۲۶۵

وکالت، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۴۷، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۶۴، ۳۴۱

بالاتر از وزارت، ۱۱۰

همیشه‌کشک، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۹۴، ۵۰۷

یتیمان: «کارشان آوردن نمله و آذوقه برای لشکر بوده است»، ۹۰

یساول، ۱۱۴

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۳

۶. فهرست اقوام و طوایف قبایل

آلاجات، ۴۵۳، ۴۹۲، ۵۰۰

آل عثمان، ۴۹

اچکزایی، ۳۸۳

ازبک، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۸۳، ۲۹۴، ۵۵۲، ۵۶۳

اسحق‌زیی، ۳۷۸

افغان، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۵۶، ۲۹۴، ۳۲۳، ۴۲۰، ۴۸۵، ۵۹۳، ۵۹۸، ۶۰۱

اکراد، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۷، ۵۲۲، ۵۷۸

اکرادخبوشان: (سرکشی آنان علیه نادر.)، ۵۳

الکوزیی، ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۹۷

اوزبکیه خوارزم، ۱۴۷

اویماق، ۲۲۴، ۵۰۳، ۵۲۴، ۵۷۹، ۵۸۵

ایچکزایی، ۳۷۸

بختیاری، ۴۲، ۵۷، ۱۰۳، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۵

بردرّانی، ۱۴۸، ۴۹۴، ۵۱۵

بریجی، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۳۶۳، ۳۶۶

بغایری، ۲۲۰، ۲۳۹

بلوچ، ۱۰۰، ۱۹۳، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱

بلوچیه، ۱۰۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۳۲۸، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۴۵۳

بلیارس (طایفه‌ای از کردها)، ۲۶۷، ۲۶۸

تایمنی، ۱۱۷

ترکیه‌اتک، ۱۴۶

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۴

ترینی، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۱۱۴، ۳۶۳، ۳۶۶

تکه، ۱۴۶

توخی، ۴۰۶، ۴۹۴، ۵۰۸، ۵۱۰

جلایر، ۵۲، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰

جلایران، ۱۲۷

جمشیدی، ۳۴۵، ۴۳۰

جوانشیر، ۳۷۸، ۴۷۰، ۴۷۱، ۵۱۵

جوکیه، ۳۲۸

جوله، ۱۵۸

چمشکزک، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۶۰، ۱۶۳، ۲۲۹، ۲۳۰

– (ایل بزرگ خراسان) مخالفت رؤسای آنان با علیخان بر سر عزل شاه سلیمان و دوباره بر تخت نشاندن شاهرخ.، ۱۰۵

حوله، ۱۴۶

خزیمه، ۱۱۴

درّانی، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۷۲، ۷۳، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۷۲، ۲۷۰، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۶۳، ۴۵۷، ۴۷۷، ۴۹۴

دکهنیان (طایفه‌ای از هنود)، ۲۰۹، ۴۰۷

راجپوتیه، ۹۱، ۱۸۳، ۴۲۴، ۴۳۶

روهیله، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۸۴

سالور، ۱۴۶

سکان، ۳۰۶، ۳۴۴، ۵۱۱، ۵۶۴، ۵۶۶

سک‌ها، ۵۱۰

شاملو، ۲۴۱

شاهسون، ۵۷

علیزیی، ۲۵۷

عمارلو، ۵۲۳

غلجایی، ۵۰، ۵۱، ۱۳۰، ۱۸۳، ۴۹۴، ۵۶۶

فرقه‌کاروی، ۴۳۶

فوفلزیی، ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۸۱، ۴۹۴

قاجاریه، ۲۶۱، ۲۶۲

قاینی، ۱۱۴

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۵

قبچاق، ۱۹۰، ۵۸۰

قرایی، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۴۱

قزلباش، ۵۱، ۵۵، ۹۲، ۱۳۰، ۱۸۳، ۱۹۰

قطغان، ۲۹۳، ۳۰۱

قلیجی، ۱۴۶

کاکری، ۱۳۲، ۳۶۳، ۳۶۶، ۵۴۴

کرج، ۱۴۴

کوکلان، ۱۴۶

گورکانیه، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۳۱۱، ۳۲۹، ۳۴۴، ۴۸۳

لالویی، ۱۱۴

مرهته، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۸۳

مهترا، ۲۷۶، ۳۳۶

مهمندی، ۲۹۵

نخی، ۱۱۴

هزاره، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۵، ۵۲۴، ۵۷۹، ۵۸۵

یموت، ۱۴۶

یوسف‌زیی، ۲۹۵، ۵۶۶

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۷

۷. فهرست اشخاص و کسان و نکات مربوط به آن

آدینه بیگ خان، ۲۷۶، ۳۰۴، ۳۰۵

– از سرداران معین الملک، ۱۸۳

– عذرخواهی و بهانه‌تراشی او به سبب پیری برای نیامدن به اردوی احمد شاه. و پاسخهای احمد شاه به این عذرخواهی، ۳۰۳

– بیدار نشدن او از انذار و اصرار او برنیامدن به درگاه احمد شاه و جمعیت کثیر فراهم آوردن و در جلال‌آباد، منتظر نشستن او، ۳۰۳

– متزلزل شدن او پس از واقعه ماکووال، ۳۰۴

– گذاشتن سی هزار سوار ازبکیه در دوآبه و رفتن به لکهی جنگل، ۳۰۵

– فراهم کردن او قشون بی‌شمار از طوایف سک و هنود پنجاب و علم طغیان برافراشتن، ۳۵۵

– پیوستن او به راگهو و ملهار و فرار از حوالی لاهور، ۳۵۶

– برانگیختن او راگهو و ملهار را به رفتن سوی پنجاب، ۳۵۷

– مرگ او از هول بازخواست احمد شاه، ۳۸۶

– حاکم دوآبه، ۳۸۸

آقا اسحق خواجه‌سرا (ناظر مسجد جامع): متفق شدن او با امرای مخالف شاهرخ شاه، ۱۲۱

آقا حسین: برادر آقا شریف متولی، ۲۴۴

آقا شریف ملاباشی: منصوب شدن او به ایالت ارض اقدس (مشهد) و خطاب‌خانی، ۲۴۹

آقا یوسف لله، ۱۲۰، ۱۲۱

– مهردار شدن او به جای جعفر خان در دربار شاهرخ، ۱۱۸

– جواب او به خوانین قاجار درباره توطئه خلع شاه و ناامید کردن آنان، ۱۲۰

آقایی خان

– پسر محمد شاه خان: رفتن او و زینل بیگ خان به دستور تیمور شاه برای کشتن درویش علی خان به هرات، ۵۸۴

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۸

– پسر عم درویش علی خان: خصومت او با درویش علی خان. مأمور شدن او از سوی تیمور شاه برای کشتن درویش علی خان، ۵۸۵

آلاجات، ۵۰۱

– دستگیر شدن او با زن و فرزند و زندانی شدن، ۵۰۱

ابدال خان قابوچی‌باشی، نائب شهزاده سلیمان: مرگ او به اجل طبیعی در قندهار، ۲۹۰

ابراهیم، ۱۵۸

ابراهیم بیگ همشیر، ۱۲۲

ابراهیم خان، ۵۱، ۵۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۳۰، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵

– برادر علی قلی خان، نایب السلطنه شدن او از سوی علی قلی خان و اعزام او برای ضبط عراق و اصفهان، ۱۰۵

– کور کردن برادرش علی شاه، ۱۱۱

– کارگر نیفتادن افسون او در خراسان، ۱۱۱

- روانه شدن او به عزم مقابله با شاهرخ، ۱۱۱
- مرگ او در عرض راه عراق مشهد. آوردن نعش او در زمان شاه سلیمان به مشهد و دفن او در جوار روضه مقدسه، ۱۲۳
- اسیر شدن او به‌دست میر علم خان خزیمه، ۲۱۹
- آمدن او و غیره رؤسای بغایریان به دیدار نقد علی خان و اعتماد بر اقوال او کردن و میر علم خان را تحویل او دادن، ۲۳۹
- از سرداران نامی ناناجی راو، ۴۳۶
ابراهیم خان بغایری، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۳۹
- حاکم سبزوار، ۱۵۸
- حضور او در شمار سران دیگر کرد برای کمک به شاهرخ در مشهد، ۱۶۱
- حاکم سبزوار، ۲۱۹
- رابطه و داد او با جعفر خان کرد و طلب یاری از او در برابر میر علم خان، ۲۱۹
ابراهیم خان جزایرچی‌باشی: موافقت او با یوسف علی خان در برگرداندن شاهرخ به قدرت، ۱۲۵
ابراهیم خان کاردی، ۴۵۸، ۴۶۴
- (از سرداران باهو): شبیخون زدن او بر توپخانه احمد شاهی و شکست خوردن او، ۴۵۰
- اسیر شدن او با جمعی دیگر از رؤسای نامدار، ۴۷۹
ابراهیم خان کرد: کور گردانیدن او به دستور میر علم خان خزیمه، ۲۲۰
ابراهیم خان کیوانلو، ۲۳۸
- همراهی او با قشون سه هزار نفری امداد مشهد، ۱۶۱
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۳۹
- همراهی او با نقد علی خان در یاری رساندن به ابراهیم خان بغایری حاکم سبزوار، ۲۱۹
ابراهیم شاه: اعلان سلطنت کردن او در آذربایجان و بر تخت نشستن، ۱۱۱
ابو المنصور خان، ۹۵، ۹۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۴۳۵
- عدم تحمل او کارهای جاوید خان و نواب قدسیه را و نیامدن به دربار، ۱۹۵
- تقاضای او از شاه هند برای رفتن به صوبه اوده و راضی گردانیدن جاوید خان پادشاه را به این کار، ۱۹۵
- عداوت و کینه جاوید خان، نواب بهادر با او، ۱۹۵
- آگاهی یافتن او از نامه‌های جاوید خان و فسخ عزیمت به اوده، ۱۹۵
- مخالفت و منازعت احمد خان بنگش با او، ۱۹۵
- دعوت او از سورجمل‌جات به جهان‌آباد و جای دادن او در منزل خود به قصد انتقام گرفتن از جاوید خان، ۱۹۵
- ترتیب مهمانی دادن و جاوید خان را دعوت کردن و او را کشتن، ۱۹۶
- اقامت نکردن او در حویلی خودش و خیمه به صحرا زدن او پس از کشتن جاوید خان خواجه‌سرا، ۱۹۸
- جنگ او با افواج شاهی هندوستان، ۱۹۹
- تغییر دادن او سنگر خود را و به خضرآباد رفتن، ۱۹۹
- حاضر شدن او برای صلح با شاه هند احمد شاه، ۲۰۴
- رفتن او به صوبه‌جات خود به دستور پادشاه هند، ۲۰۶

ابو جعفر پیش‌نماز (شیخ): کشته شدن بوسیله اوباش و بردن دو هزار تومان نقد و دیگر اموال و اشیای او، ۲۴۱

ابو طالب خان عرب

– کلانتر کلات: اهمال او در محافظت دربند ارغوان شاه و وارد شدن میر علم خان از آن دربند به داخل کلات، ۲۲۰

– کشته شدن او به‌دست زال خان جلایر به جرم خیانت و بی‌وفایی، ۲۲۱

احمد خان، ۱۴۶

– تسلیم کردن اسرای نیشابور به وی تا آنان را به خانواده‌های ایشان برساند، ۲۵۹

– احمد خان بنگش، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۶۴

– برانگیختن جاوید خان او را بر قتل ابو المنصور خان، ۱۹۵

– برطرف شدن موانع مخالفان از قلمرو او و آمدنش به حضور احمد شاه، ۴۳۵

احمد خان بیات، ۱۲۱

– دخالت او در ناقص کردن شاهرخ و نصب شاه سلیمان و شرکت با میر علم خان خزیمه در این قضیه، ۱۴۶

– دستگیر شدن او به وسیله یوسف علی خان و عزل شدن و زندانی شدن در مشهد، ۱۴۶

– بیرون رفتن او از نیشابور به سبب ناسازگاری عباس قلی خان با وی.، ۲۵۸

– آمدن او به درگاه احمد شاه. منصوب شدن او به حکومت الکای نیشابور و سرداری کوهمیش و سبزوار و

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۰

جوین و اسفراین، ۲۵۸

احمد خان قرایی (شیخ)، ۲۳۱

– نقش او در موضع‌گیری‌های میرزا امین در مقابل احمد شاه، ۲۳۴

احمد شاه ابدالی درّانی

– دستور او برای استخدام کسی جهت نوشتن تاریخ به محمد تقی خان شیرازی، ۴۳

– تعلّق او به طوایف ایل درّانی که از نیره سدزویی است، ۴۹

– ملقّب شدن او به شاه درّ درّان پس از بر تخت نشستن، ۴۹

– سلسله نسب او تا سدو خان، ۵۰

– دوازده ساله بودن او به هنگام گروگان بودن ایل سدوزایی در مشهد، ۵۱

– بودن او، برادر و اعمامش در اردوی نادر شاه، ۵۱

– رهبری ایل درّانی در مدافعه حمله قشون نادری، ۵۵

– آزاد کردن اسرای قشون نادری و پس‌دادن زنبورک‌خانه آنان، ۵۵

– معترض نشدن اوایلهای شاهسون و بختیاری را که عازم اوکان خود بودند، ۵۷

– ورود به قندهار و تاجگذاری، ۵۸

– تقاضای خوانین و رؤسا و سرکردگان از او برای جلوس بر تخت سلطنت، ۵۹

– رسیدن خزاین هندی به‌دست او در اولین روزهای جلوس و تقسیم آن میان سران قبایل و ...، ۶۰

– احضار رؤسا و ریش‌سفیدان ایلات و حکام و سرداران ولایات پس از بر تخت نشستن، ۶۱

– سرکشی و طغیان برخی از سران قبایل ازو و مخالفت با حکومت او، ۶۲

– اعطای مقام سپه‌سالار به محبتخان درانی و اعزام او برای سرکوب کرم خانترینی به فونج، ۶۳
– موافقت او برای ارسال افراد و توپخانه به محبت خان و مانو خان، ۶۳
– مخالفت نور محمد خان علیزیی، میان داد خان اسحق‌زیی با احمد شاه و متحد شدن با مخالفان، ۶۳
– موافقت او برای ارسال افراد و توپخانه به محبت خان و مانو خان، ۶۴
– بازجویی و استعفار او از نور محمد خان و میان‌داد خان درباره توطئه و انکار آنان، ۶۵
– به پای پیل‌افکندن نور محمد خان علیزیی و میان داد خان اسحق‌زیی و عبد الرحمن خان بارکزیی، ۶۶
– اعطای رتبه توپچی باشی گری به عبد الرحمن خان بارکزیی مدتی پس از عفو شدن او، ۶۸
– جنگ او با مخالفان طوایف درانیو پیروز شدن بر آنان، ۶۸
– تصرف توابع پنجاب مانند سیالکوت، امن‌آباد، گجرات و وزیرآباد و ...، ۷۲
– مخذول کردن مخالفان حوالی قندرهار به شمول متمردات درانی و افغانان حواشی قندرهار، ۷۳
– سرکوب مخالفان بلوچ و رفتن به سوی قلعه قلات، ۷۳
– نظر او درباره اشرف خان حاکم قلات. درباره حکومت دادن به او ولی ....، ۷۴
– عزل پسر اشرف خان از قلعه‌داری و به سزار رساندن پدر به جرم خیانت و مخالفت، ۷۵
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۱
– به سزا رسانیدن اشرف خان بلوچ، ۷۵
– تصرف شهر کابل و تقسیم خزانه و سلاح بازمانده از احکام گورکانی به سپاه و مردم، ۷۶
– پیوستن رؤسای افاغنه دره خیبر و سرکردگان و خوانین آنجا به احمد شاه، ۷۸
– احتیاطهای او در عبور از رود اتک، ۷۹
– عزم او به تسخیر لاهور در نخستین سال حکومت، ۸۲
– تصرف توابع پنجاب مانند سیالکوت، امن‌آباد، گجرات و وزیرآباد و ...، ۸۴
– گرفتن راهنما از مردم مضافات لاهور و عبور از دریا و برآمدن به بالاسر باغ شالامار، ۸۴
– فرستادن درویش صابر نزد شاه نواز خان حاکم لاهر جهت پنددادن و اندرز، ۸۴
– بیرون آمدن او از لشکرگاه برای مطالعه اردوی مخالفان و حمله نواز خان و شکست خوردن او، ۸۵
– نصب عبدل خان درانی ماکو به وزارت دیوان اعلی و برادش به منصب ناظر دیوان خاصه، ۸۶
– مشورت با سران لشکر برای توقف جنگ برای گرمی هوا و گزندی که به افراد رسیده بود، ۹۵
– شفقت و توجه او در حق شاهرخ شاه و استقلال او در حکومت، ۹۵
– تلقی شکست و ضعف از دست خالی بازگشتن احمد شاه در سفر اول هندوستان و پیامدهای آن، ۹۷
– بستن سید درگاهی کابلی دروازه‌های شهر کابل را بر روی احمد شاه، ۹۷
– کوچانیدن سید درگاهی از کابل با خانواده‌اش به قندهار به جرم سرکشی او، ۹۷
– متصرف شدن خان بهادر پیشاور را و بازگرفتن خان جانخان سردار آن شهر، ۹۷
– عزم سفر لاهور کردن او به سبب تمرّد معین الملک، ۹۸
– پذیرفتن عذر معین الملک، ۹۹
– بازگشت از لاهور پس از عقد قرارداد با معین الملک، ۹۹

- بازگشت از لاهور از طریق راه شال به قصد آرام کردن بلوچها، ۱۰۰
- پیش‌بینی او از تمرّد مجدد محبت خان بلوچ، ۱۰۱
- اسکان دادن نادر شاه، احمد شاه و خانواده و برادران و اعمام و فرزندان آنها در خراسان، ۱۱۰
- منصوب کردن ملا گل محمد بایری به خدمت خزانه‌داری و عطای لقب خانی و خطاب امین الملکی، ۱۲۹
- دادن لقب خان خانان به لقمان خان، پسر ذو الفقار خان، برادرزاده‌اش، ۱۳۰
- دستور او به کشتن اشرف خان و اللّه یار خان غلجایی، ۱۳۲
- شورش بلوچها به سرکردگی محبت خان و قایم خان بلوچ و سرکوب آنان، ۱۳۲
- حرکت او از قندهار به قصد تنبیه و سرکوب محبت خان به بلوچستان، ۱۳۳
- کوچانیدن رؤسای بلوچ و خانواده‌های آنان از نارین‌قلعه به قندهار، ۱۳۴
- عفو کردن محبت خان پس از شکست در جنگ و تبعید سرکردگان بلوچ و خانواده‌اش به قندهار، ۱۳۴
- پناه آوردن ملّا حیات و قایم خان به احمد شاه و عذر خواستن و مورد عفو قرار گرفتن آنان، ۱۳۴
- عفو کردن محبت خان و آزادی اسیران بلوچ، ۱۳۴

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۲

- شفقت و توجه او در حق شاهرخ شاه و استقبال او در حکومت، ۱۳۴
- اعطای منصب سرداری کل خراسان به امیر علم خزیمه و مأمور کردن جمعی از ملازمان بردرانی، ۱۳۶
- مشورت او با سران قبایل و فرمانده سپاه برای حرکت به سوی هرات و خراسان، ۱۳۸
- سان‌دیدن او از سپاه پیش از حرکت به سوی هرات و مشهد و صدور دستورهای لازم، ۱۳۹
- تعیین کردن لقمان خان خان خانان به حکومت قندهار پیش از عزیمت به سوی هرات و مشهد، ۱۴۰
- مورد عفو قرار دادن امیر خان میش‌دست و سایر متخصصان هرات پس از تسلیم شدن آنان، ۱۵۲
- احداث باغی بزرگ در جنب مسجد تازه‌بنیاد پیشاور، ۱۵۶
- اعطای منصب سپه‌سالاری ترکستان به عطاء اللّه خان ترکمان، ۱۵۶
- فرستادن انزل خان درانی به یاری اسماعیل خان حاکم خواف، ۱۵۷
- نصب کردن درویش علی خان هزاره به‌سمت بیگلربیگی هرات، ۱۶۱
- درآوردن صبیه میرزا امین کلانتر مشهد در سلک پردگیان، ۱۷۰
- بار عام دادن در کابل و به عرض حال مردم رسیدن و داد و عدل کردن او، ۱۸۴
- جنگ‌های میر منو پسر وزیر با او، مورد عفو قرار دادن او و مفتخر کردنش به خطاب فرزندی، ۱۸۸
- تشکیل مجالس دینی شبانه با علما و فقها در کابل، ۱۸۸
- بنا کردن مسجد عالی در پیشاور و ایجاد گنج وسیع الفسحت با بازارهای گوناگون برای تجار، ۱۹۱
- تعیین مقوّمان آگاه برای تعیین کردن نرخها و نظارت بر قیمت در بازار بزرگ پیشاور، ۱۹۲
- احداث باغی بزرگ در جنب مسجد تازه‌بنیاد پیشاور، ۱۹۲
- به یاسا رسانیدن لقمان خان و همدستان او از جمله بوستان خان درانی فوفلزیی در قندهار، ۱۹۴
- اجاره دادن مالیات پیشاور و اتک و دیره‌جات به خانجان خان سردار، ۲۲۲
- ولی‌عهد (نایب السلطنه) کردن تیمور شاه و فرستادن او به کابل در سال هشتم حکومت، ۲۲۲

- مأمور کردن شاهزاده سلیمان در قندهار و فرستادن او به کابل در سال هشتم حکومت، ۲۲۳
- نصب کردن خدابخش خان نخی به کلانتری قاین، ۲۲۴
- به سلک پردگیان درآوردن حرم میر علم خان خزیمه که در ارگ تون بودند، ۲۲۸
- تعیین حکام و عمال از رؤسای نواحی مفتوحه، ۲۲۸
- انتظار اطاعت داشتن از میرزا امین به سبب ازدواج احمد شاه با داختر او و برآورده نشدنش، ۲۳۳
- ساخت شهر با حمامها و مساجد و بازار و چهارسوق محله حلوای در یک فرسخی مشهد سال هشتم، ۲۳۵
- موافقت او با ملقب شدن ایل زعفرانلو به درّانی بامیزیی، ۲۳۶
- دستور برای استقبال شاهانه از شاهرخ و نوشتن منشور پادشاهی ایران و فرزند خواندن او، ۲۴۶
- خوانده شدن خطبه و ضرب سکه به نام او در مشهد، ۲۴۷
- الزام کردن عباسقلی خان بیات به ماندن در حضور، ۲۵۲
- تفویض پادشاهی ایران به شاهرخ شاه و با دست خود تاج بر سر او نهادن، ۲۵۳
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۳
- فرمان او به تخریب کامل شهر نیشابور، ۲۵۹
- نصب کردن شاه ولیخان درّانی بامیزیی به رتبه وزارت دیوان اعلی، ۲۶۵
- منصوب شدن آقا یاقوت خواجه‌سرا به منصب داروغگی دفترخانه مبارکه، ۲۶۵
- بار عام او در قندهار و به دادرسی پرداختن، ۲۶۶
- ازدواج او با دختر سلیمان خان حاکم سیستان که تبارش به پادشاهان کیانی می‌رسید، ۲۶۸
- طراحی نقشه جامع اشرف البلاد احمد شاهی توسط شخص احمد شاه، عصری‌ترین شهرهای آن روزگار، ۲۷۰
- دانش او در شهرسازی و معماری، ۲۷۲
- کشیدن نهری بزرگ از ارغنداب برای تأمین آب اشرف البلاد احمد شاهی و سرسبزی اطراف آن، ۲۷۳
- مشورت او با خوانین و سرداران و سران سپاه برای رفتن به هندوستان و تمشیت امور آنجا، ۲۸۰
- بار یافتن سفیر عالمگیر پادشاه هند و بیان نیّات او از لشکرکشی به هند، ۲۸۱
- متن نامه او به عالمگیر پادشاه هند و بیان نیّات او از لشکرکشی به هند، ۲۸۸
- بخشیدن مالیات مملکتی و استصوابی و بیگار و شکار به مدت دو سال به همه قلمرو حکومت، ۲۹۱
- یکهزار و پانصد و هشتاد نهال مثمر و سایه‌دار، ۲۹۲
- دستور او برای ساختن ابنیه عالی در نارین قلعه کابل و مسمّی کردن آن به درّانیه، ۲۹۲
- کلمه منار ساختن عامل او در قطغن، ۲۹۴
- توجه و اکرام او در حق محمد تقی خان شیرازی، سردار کل ایران و نوازش بازماندگان او، ۲۹۵
- قتل عام اسیران سک در لشکرگاه او، ۳۰۶
- تعبیه و آرایش جنگی سپاه توسط شخص او، ۳۱۵
- جواب نوشتن او به خط خود به شاه ولیخان وزیر، ۳۲۱
- ضرب سکه و خوانده شدن خطبه حکومت به نام او در شاه جهان‌آباد (دهلی)، ۳۲۳
- آمدن عالمگیر شاه، پادشاه هندوستان به اردوی احمد شاهی در نزدیکی دهلی، ۳۲۴

- تفویض کردن حکومت هند به عالمگیر شاه، ۳۲۵
- موافقت با تقاضای عالمگیر برای عزل غازی الدین خان و نصب خان خانان بجای او به وزارت، ۳۲۷
- پذیرش تقاضای عالمگیر و رفتن به داخل شهر شاه جهان‌آباد، ۳۲۷
- گزارش ورود فاتحانه او به دهلی، ۳۲۷
- پیشکشهای سرزمین عالمگیر شاه به احمد شاه درانی شامل سند و پنجاب و گجرات توابع آنها، ۳۲۸
- منضم شدن ممالک غرب دریای اتک، سند، ملتان، سرهند، لاهور، کشمیر و توابع آنها، ۳۲۸
- تفویض پادشاهی ممالک موضوعه هندوستان به تیمور شاه بنابه تقاضای عالمگیر شاه، ۳۲۹
- عهدنامه عالمگیر با احمد شاه، ۳۲۹
- تفویض پادشاهی ممالک موضوعه هندوستان به تیمور شاه بنابه تقاضای عالمگیر شاه، ۳۳۱
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۴
- ازدواج با دختر پادشاه سابق هندوستان و مادر او و دیگر ازدواج محمد شاه به قندهار، ۳۴۳
- کلمه منار ساختن از سرهای کشتگان در لاهور، ۳۴۴
- نصب کردن خانجانخان سردار به وزارت تیمور شاه در لاهور، ۳۴۵
- گردآوری سپاه برای رفتن به هند و سرکوبی مرهته پس از شکست تیمور شاه، ۳۶۰
- به تعویق افتادن این عزم به علت طغیان و شورش نصیر خان بلوچ، ۳۶۰
- بیماری نخست او که ده، پانزده روز طول کشید، ۳۶۱
- گردآوری سپاه برای رفتن به هند و سرکوبی مرهته پس از شکست تیمور شاه، ۳۶۵
- به تعویق افتادن این عزم به علت طغیان و شورش نصیر خان بلوچ، ۳۶۵
- سان‌دیدن و آرایش سپاه و تعیین وظایف هر موج براساس نقشه جنگی که شخص او کشیده بود، ۳۷۰
- عفو کردن نصیر خان بلوچ پس از سرکوبی او و پایمردی مادرش، عطای خلعت کل بلوچستان به نصیر خان، ۳۸۱
- ترور ناموفق او در کاندله و صدور فرمان قتل و اسر مرم آن ناحیه، ۴۰۵
- نهب و غارت دهلی به وسیله تعدادی از سپاهیان او، ۴۱۷
- راجه مادهوسنگه از متحدان هندی او، ۴۲۴
- نصب یعقوب علیخان به حکومت شاه جهان‌آباد، ۴۲۵
- رفتن شخص او به جنگ و تعقیب دشمنان، ۴۲۶
- رفتن شخص او به جنگ و تعقیب دشمنان او، ۴۲۸
- پاسخ کوبنده او به فرمانده دکت، ۴۳۷
- تعبیه سپاه و اداره میدان جنگ و مهارت و دانش شگرف او در این کار، ۴۵۶
- تعبیه سپاه و اداره میدان جنگ و مهارت و دانش شگرف او در این کار، ۴۶۴
- تعبیه سپاه و اداره میدان جنگ و مهارت شگرف او در این کار، ۴۶۵
- تعبیه سپاه و اداره میدان جنگ و مهارت و دانش شگرف او در این کار، ۴۶۶
- تعبیه شگرف و اداره میدان جنگ و مهارت شگرفت او در این کار، ۴۶۷
- تعبیه سپاه و اداره جنگ و مهارت شگرف او در این کار، ۴۶۹

- تفویض سلطنت هند به عالی‌گهر پسر عالمگیر شاه پس از فتح پانی‌پت و شکست مرهنه، ۴۸۳
- تعبیه سپاه و اداره جنگ و مهارت و دانش شگرف او در این کار، ۴۹۴
- رفتن شخص او به جنگ و تعقیب دشمنان، ۴۹۴
- تعبیه سپاه و اداره جنگ و مهارت و دانش شگرف او در این کار، ۴۹۷
- بازگشت بدون مقصود او در سال هفدهم حکومت از هندوستان، ۵۱۹
- فرستادن نیرو به خراسان به یاری شاهرخ شاه و سفارش به فرمانبرداری از او، ۵۲۳
- عزل شاه ولیخان وزیر به توصیه شاهزاده تیمور از منصب وزارت و دادن رتبه سپه‌سالاری، ۵۳۴
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۵
- عطای منصب وزارت به ملا ادریس خان قاضی عسکر، ۵۳۴
- احداث منزل باغ در دو گروهی احمد شاه، ۵۳۶
- مورد حمله قرار گرفتن سپاه او هنگام بازگشت از هند به مدت هشت روز از سوی سپاه و سکها، ۵۴۲
- برپا کردن مجالس بحث و نظر با علمای دینی، ۵۴۸
- بازگشت او از هند به سبب فرار میر خوش خان درانی و افراد او از سپاه احمد شاه، ۵۵۴
- دستور او به کشتن علی محمد خان خوگیانی صوبه‌دار ملتان و دو پسر و دو همشیره‌زاده‌اش، ۵۵۷
- تشدید عارضه داغ‌ناسور دماغ او در سال بیست و یکم، ۵۵۸
- مجروح شدن بینی او به سبب سکندری خوردن اسب او در استالف، ۵۵۹
- رسیدگی به کار مملکت و تمشیت امور دیدار با ارکان دولت در حال شدت بیماری و تب، ۵۵۹
- تب و الم شدید شصت روزه او، ۵۶۰
- دستور او برای آوردن خرقه متبرک پیامبر (ص) از بدخشان به کابل سپس انتقال به قندهار، ۵۶۳
- فسخ عزیمت لشکرکشی به هند سبب طغیان نصر اللّه میرزا پسر شاهرخ شاه به قصد رفتن به خراسان، ۵۶۷
- تفویض درباره منصب وزارت به شاه ولیخان بامیزیی با میانجیگری تیمور شاه، ۵۶۷
- محاصره صد و بیست روزه مشهد و دستور او برای انباشتن کاریزهای حوالی آن شهر، ۵۷۴
- پذیرش او تقاضای عفو شاهرخ شاه را به سبب طغیان پسرش نصر اللّه میرزا، ۵۷۷
- برهم خوردن اعتدال مزاج او در سال بیست و چهارم، ۵۷۸
- تشدید عارضه دماغ او پس از مراجعت از مشهد و تسرّی جراحت به سراسر اطراف چپ چهره او، ۵۸۲
- نقاب بر چهره زدن او به هنگام بار دادن، ۵۸۳
- احضار تیمور شاه از هرات به قندهار به سبب شدت یافتن بیماری او، ۵۸۴
- دستور او برای ممانعت از ورود سپاه همراه تیمور شاه به شهر قندهار، ۵۸۸
- فرستادن شهزاده اسکندر به بیست هزار نفر به پیشاور برای محافظت آن حدود و ثغور، ۵۹۰
- بازپس فرستادن تیمور شاه به هرات در آخرین روزهای حیات، ۵۹۱
- عزیمت او در حال شدت بیماری از قندهار به کوه طوبا، ۵۹۱
- گذاشتن او شهزاده سلیمان را در قندهار به هنگام رفتن به کوه طوبا، ۵۹۱
- اشتداد بیماری و تب او در کوه طوبا، ۵۹۲

– وصیت پیش از مرگ به سران دربار در مورد اطاعت از تیمور شاه و نگهداشتن حرمت خانواده‌اش، ۵۹۲
– درگذشت او در کوه طوبا و حمل پیکرش به شهر قندهار، ۵۹۳
– اعلام حکومت سلیمان میرزا در روز جمعه در قندهار، یک روز پس از درگذشت احمد شاه، ۵۹۵
– ملغی کردن او رسم کرنش را در برابر خود و دیگران، ۵۹۹
احمد شاه (پسر محمد شاه پادشاه هندوستان)، ۸۸، ۱۷۸، ۱۹۴، ۳۲۸
– اعزام او با لشکری بسیار برای دفاع از لاهور و جلوگیری احمد شاه، ۸۳
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۶
– به حکومت رسیدن او در چهارده سالگی سپردن مهمات ملکی و مالی به جاوید خان خواجه‌سرا، ۱۹۴
اختیار خان بامیزیی، ۳۹۶، ۴۱۲
اخلاص قلی خان هوتکی، ۳۹۶
– همراهی او با خان جان خان در قلع و قمع آدینه‌بیگ، ۳۰۴
– سرکرده قراولان، ۴۲۷
ادریس خان، ۷۴، ۴۹۵، ۵۳۴، ۵۳۹
– پسندیدن او شیوه نگارش محمود حسینی را، ۴۵
– (آخوند) توصیف علم و دانش او، ۷۴
– قاضی عساکر: طرف مشورت احمد شاه، ۲۸۰
– مقرّب و محرم راز احمد شاه، ۴۵۵
– پیش‌نماز، ۴۵۸
– نصب شدن او به وزارت و صاحب اختیاری امور دین و دولت از سوی احمد شاه به جای شاه ولی خان، ۵۳۴
– درگذشت در رمضان سال ۱۱۷۹ هجری در انباله، ۵۳۹
اسد اللّه خان (نایب ایشک آقاسی‌باشی)، ۲۳۶
– همراهی او با خان جان خان در برکندن آدینه بیگ، ۳۰۴
اسفندیار، ۸۹، ۴۰۴، ۴۶۸
اسلام خان (پسر درویش علی خان)، ۵۷۹
– وارد شدن او به اردوی احمد شاهی پس از رسیدن چاپار تیمور شاه. امداد شاه ولی خان و او را واسطه پدر قرار دادن، ۵۰۵
– کشته شدن او به فرمان تیمور شاه در هرات، ۵۷۹
اسماعیل خان، ۱۵۷، ۱۸۹، ۲۱۵
– مخالفت‌های او با شاهرخ، ۱۴۷
– کشته شدن جعفر خان کلانتر خواف به‌دست او و مورد غضب امرای شاهرخی قرار گرفتن او، ۱۴۹
– آمدن او به اردوی شاهرخی در نواحی قلعه رود.، ۱۴۹
– تقدیم چند راس اسب به علی خان قلعه‌چی و عدم التفات علی خان و سخنان درشت کنایه‌آمیز گفتن.، ۱۵۰
– متوهم شدن او و بستن درهای قلعه و حصار گرفتن، ۱۵۰
– ترس دوباره او از شاهرخ و نوشتن گزارش وضعیت نابینایی شاهرخ و پراکندگی امرای او به احمد شاه و ترغیب او به آمدن

خراسان، ۱۵۰

– نجات یافتن او با رسیدن انزله خان درّانی فوفلزیی، ۱۵۷

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۷

– مأمور شدن او و چند تن دیگر جهت پیشتر رفتن به ارض اقدس (مشهد) و برای برپا کردن رایات احمد شاهی، ۲۳۴

– مأموریت او و خوانین دیگر به محاصره نیشابور، ۲۵۲

– حاکم خواف: آمدن او در دور اول حکومت شاهرخ به خراسان. رفتن او پس از کور شدن شاهرخ به خواف و ساکن شدن در قلعه‌رود، ۲۵۹

– کشتن او جعفر خان کلانتر را و آن را خدمتی به حکومت شاهرخ به‌شمار آوردن، ۲۵۹

– استقبال او از شاهرخ، ۲۶۰

– نجات یافتن او از محاصره به کمک نیروهای احمد شاه، ۲۶۰

– مأمور شدن او با شاه‌پسند خان به نیشابور، ۲۶۰

اسماعیل خان عرب (پدر میر علم خان خزیمه)، ۱۱۳

اشرف توخی

قلعه‌دار قلات: شکست او و تقاضای ملاقات با درویش صابر، ۷۳

– عفو شدن او و واگذاشتن حکومت شهر قلات به او و او را نزد خود نگهداشتن و پسر را به جای او حاکم کردن توسط احمد شاه، ۷۴

– پیغام‌های نهانی دادن به پسر و پنهانی مخالفت کردن با احمد شاه، ۷۵

– حاکم قلات، ۱۳۰

اشرف شاه غلجایی، ۵۰

اعتماد خان، ۵۳

افراسیاب، ۹۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۵۵۲

افلاطون، ۵۶۰

الف خان غوری: مأموریت او و چند تن دیگر به تنبیه پسران درویش علی خان از سوی تیمور شاه، ۵۸۰ تاریخ احمدشاهی ۶۴۷ ۷.

فهرست اشخاص و کسان و نکات مربوط به آن ..... ص : ۶۳۷

لّه نظر خان

– اتالیق ترکستان: برهم خوردن مناسبات میان او و نواب خان الیکوزیی، ۳۵۱

– اتالیق بلخ، ۴۸۷

اللّه یار خان (ایشک آقاسی‌باشی)، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۱۲، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۷، ۴۶۶

– افغان غلجایی، ۱۰۶

– از شمار کسانی بود که در شهرزور بودند و در زمان علی شاه به اصفهان آمدند.، ۱۳۰

– منصوب شدن به سرکردگی ایل و عشیره افغان به دستور ابراهیم خان در اصفهان، ۱۳۰

– نامه نوشتن برادرش اشرف توخی به او و دعوت او به آمدن از ایران به قندهار، ۱۳۰

– عزیمت او به قندهار از ایران همراه افغانهای غلجایی، ۱۳۰

- داروغه صندوق‌خانه: کشته شدن او به‌دست مخالفان، ۳۵۹

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۸

امام رضا (ع)، ۱۶۳

امام قلی میرزا، ۱۰۳

- فرزند نادر شاه، ۱۰۳

- فرار او با نصر اللّه میرزا و شاهرخ میرزا از کلات و رفتن به سوی مروشاهی جان، ۱۰۳

- اسیر شدن او به‌دست دوست محمد چهچه قوشچی نصر اللّه میرزا، ۱۰۳

امرای ایران: نفاق آنان پس از کشته شدن نادر شاه، ۴۶

امید خان قابوچی‌باشی: کشته شدن او به‌دست مخالفان، ۳۵۹

امیر اصلان خان، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹

- منصوب بودن او از سوی نادر شاه به سرداری آذربایجان و خایف بودن او از علی قلی خان، ۱۰۷

- کشته شدن او به‌دست ابراهیم خان، ۱۰۹

امیر خان (توپچی‌باشی)، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۶، ۳۷۸

- سکنی دادن افراد و رعایای ایلات در اطراف و جوانب هرات در شهر هرات برای دفاع، ۱۴۲

- فرستادن حسن علی خان افشار با فوجی به مقابله افواج احمد شاه در حومه هرات. و شکست خوردن آنان، ۱۴۳

- گوش فرانداد به نصایح احمد شاه و پای‌فشردن بر جنگ در هرات، ۱۴۳

- جد و جهد شایان تحسین او در دفاع از هرات، ۱۴۴

- نامه‌های پی‌درپی او برای طلب کمک از شاهرخ و امرای دربار او، ۱۴۴

- شکست خوردن او و نامه عذر تقصیر به احمد شاه نوشتن، ۱۵۲

- شرف حضور یافتن او ...، ۱۵۳

- پسر ولی محمد خان جوانشیر، ۳۹۷

- مأمور شدن او به یاری سرداران، ۴۷۰

- جنگاوری او در صغر سن، ۴۷۱

امیر خان عرب میش‌مست، ۱۴۰، ۱۷۳، ۱۷۴

- توپچی‌باشی: حاکم کرمانشاهان، مقاومت او در برابر نیروهای افغان و ازبک ابراهیم خان و اسیر شدنش، ۱۰۷

- استقرار توپخانه در قلعه سمنان و آتش‌باری به لشکر ابراهیم خان.، ۱۱۱

- آمدن او و بعضی از امرای دیگر لشکر ابراهیم خان با اسباب دولت و پیشخانه و ابراهیم خان به حضور شاهرخ شاه، ۱۱۳

- اضطراب او از نزدیک شدن احمد شاه به هرات و گزارش آن احوال به شاهرخ، و خود دژ و باروی شهر هرات را برای دفاع آماده کردن، ۱۴۱

- انتصاب او به سرداری کل خراسان از سوی احمد شاه و مأمور شدن برای گشودن سبزوار، ۱۷۴

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۴۹

امیر خان قرایی

- از متحدان یوسف علی خان برای بازگرداندن شاهرخ به قدرت، ۱۲۵

– التجا و پناه بردن او و سرکردگان کرد به درگاه احمد شاه از میر علم خان خزیمه، ۲۲۱

– سردار ولایت تون و تربت و زاوه: مأمور شدن او و چند تن دیگر برای پیشتر رفتن به ارض اقدس (مشهد) و نصب رایات احمد شاهی، ۲۳۴

– مأمور شدن او و چند تن دیگر از سران به محاصره نیشابور، ۲۵۲

– دستور احمد شاه به او که در اداره امور تابع شاه پسند خان باشد، ۲۵۵

امیر معصوم خان، ۱۲۱

انتامان کیسر، ۴۵۸، ۴۶۴

– کشته شدن او در جنگ، ۴۷۹

انتظام الدوله: نسبت او با شهاب الدین خان، عماد الملک، میربخشی مقرر شدن او، ۱۹۸

انزل خان، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۶۱

– رسیدن او به حوالی روستای خواف و پراکنده شدن نیروهای شاهرخ و رها کردن قلعه، ۱۵۷

– تعقیب اردوی شاهرخ با اسماعیل خان والی خواف، ۱۵۹

– اتفاق او با درویش علی خان هزاره و به یاری اسماعیل خان رفتن و میر علم خان را شکستن و فراری دادن، ۱۸۹

– اتحاد او با درویش علی خان برای کمک به اسماعیل خان حاکم خواف، ۲۱۵

– ناظر، ۴۴۸

– ناظر، ۴۴۹

– نسقچی‌باشی: تعیین شدن او به محافظت شاه جهان‌آباد، ۴۸۲

انزله خان

– مأمور شدن او از سوی احمد شاه برای یاری اسماعیل خان حاکم خواف، ۱۵۶

– نسقچی‌باشی، ۳۷۷

– ناظر، ۳۷۸

– فوفلزیی نسقچی‌باشی، ۳۹۷

– سردار هرات، ۵۰۲

– گردآوری نوکر و ایلجاری و فرستادن عناب خان تایمنی و نیکو خان برادرزاده خویش به مدافعه درویش علی خان، ۵۰۲

– گزارش او از وقوع درگیری بین افراد او و درویش علی خان به احمد شاه، ۵۰۳

– مأمور شدن او به خدمت رکاب احمد شاه و منصوب شدن شاه بیگ خان فوفلزیی به سرداری هرات، ۵۰۴

– نسقچی‌باشی: شرکت او در جنگ چنداله، ۵۴۱

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۰

– کشته شدن او به فرمان تیمور شاه در هرات، ۵۷۹

– پسر درویش علی خان، ۵۷۹

– کشته شدن او در جنگ با سپاه تیمور شاه، ۵۸۰

اورنگ زیب، ۴۸۱

ایرج خان

- بار یافتن او در غزنین به حضور احمد شاه، ۲۸۱
- سفیر عالم گیر، ۲۸۷
- داستان مرخص شدن او و همراهی قلندر خان سفیر احمد شاه به دربار هند با او، ۲۸۸
- سفیر عالم گیر، ۳۰۸
- ایلچی پادشاه هند، ۳۱۲
ایزباسر (حاکم شبرغان)، ۴۸۶
- طاغی و عاصی شدن او، ۳۵۰
- بیرون آمدن از قلعه شبرغان و آغاز به جنگ، ۳۵۱
- اتفاق نمودن او با موسی خواجه ازبک و طغیان او، ۴۸۴
- رفتن او نزد سپهسالار و پیشنهاد بیرون رفتن از آقچه به او کردن، ۴۸۵
- آمدن او جهت کمک به پسر موسی خواجه که در آقچه محصور بود، ۴۸۶
- خبردار شدن از غارت ایلش و برگشتن از راه آقچه، ۴۸۶
- مطلع شدن او بر مفاد پیمان سردار با حاجی خان و پیش‌دستی کردن در امر اتحاد با نواب خان، ۴۸۷
ایلبارس، ۱۹۰
باجی راو (سردار کل مرهته)، ۴۲۴
بارو خان عمله‌باشی، ۴۷۰، ۴۷۱
- آراستن سپاه وظیفه او بوده است، ۳۷۱
- شرکت او در قلع و قمع سرکشان دیره‌جات و ملتان، ۵۸۰
بارو خان نورزیی، ۳۷۷
بازجنگ خان
- حاکم بنگشات، ۲۶۹
- نصب او به حکومت گجرات و سیالکوت و اورنگ‌آباد و محالات لاهور به جای میر صبعت اللّه خان کابلی، ۲۶۹
- حاکم محالات اربعه پنجاب: گزارش او درباره اوضاع هند و غازی الدین خان به احمد شاه، ۲۷۸
- محصور شدن او بوسیله سکهه جیون در قلعه‌چه سیالکوت، ۲۷۸
- حاکم محالات اربعه سند، ۲۹۵
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۱
- حاکم چهارمحال، استیصال سکهه جیون و فتح لاهور، ۲۹۷
- حاکم چهارمحال، محصور شدن او در سیالکوت توسط سکهه جیون، ۲۹۸
- تعقیب او و برادرش گریختگان سپاه سکهه جیون را، ۲۹۸
بالاجی راو، سرکرده کل مرهته: نصب کردن او جنکو را به صاحب اختیاری هندوستان، ۳۸۸
باهو، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۶۴، ۴۷۸، ۴۷۹
- پسر عم ناناجی راو: منصوب شدن او به سرداری سپاه از سوی ناناجی راو و مقابله و رویارویی با احمد شاه، ۴۳۶
- رسول فرستادن او نزد احمد شاه و خواستار صلح شدن او با شرایطی، ۴۳۶

– غره بودن او و بسواس به کثرت تعداد و پاسخ نابایسته آنان به احمد شاه، ۴۳۷
– استفاده او از موسم برسات و قصد عبور از دریای جمن و تصرف نواحی آن سوی جمن، ۴۳۸
– کشیدن توپ‌ها بر بام‌های گنبدهای مسجد جامع شهر شاه جهان‌آباد و گلوله‌باری بر قلعه، ۴۴۰
– وصف آرایش سپاه او، ۴۵۸
– درآمدن خود او شخصا به جنگ و اسیر شدن او به‌دست سپاه احمد شاه و هلاک شدن او، ۴۷۷
بختاور خان، خواجه‌سرای سلطانی: تدبیر او در رویارویی با توطئه عاقبت محمود و عماد الملک، ۲۰۸
بخشیده بیگ خان بخشی: از طرفداران آدینه بیگ خان، ۳۵۶
بدال خان، برادر برخوردار خان: سپرده شدن سرپرستی کل کارهای اتمام اشرف البلاد احمد شاهی به او، ۲۷۳
برخوردار خان اچکزیی، ۳۷۸، ۴۵۷
– قابوچی‌باشی: از وفاداران به احمد شاه، ۶۸
– مأمور شدن او و دو تن دیگر برای ضبط اموال میر علم در قلعه تون، ۲۲۸
– توزیع پول و شیرینی میان مردم به مناسبت آغاز به کار بنای شهر احمد شاهی، ۲۷۲
– نظارت او بر کار فرستادن و آمدن ایلچیان و سفیران، ۲۸۲
– برادر ابدال خان: تفویض شدن صاحب اختیاری درب دولتخانه واگذار شدن تحصیل بقایای ممالک محروسه سلطانی نیز به او، ۲۹۰
– دستور احمد شاه به او برای حمله از طرف شمالی قلات، ۳۷۲
– هجوم او از سوی مغرب به لشکر مخالفان، ۳۷۶
– مجروح شدن او در جنگ با بلوچ‌ها، ۳۷۶
– متهم کردن برخوردار خان به اغواگری و طایفه اچکزایی به حملات و تاخت و تاز بی‌حساب به بلوچ‌ها، ۳۸۳
– اصابت گلوله تفنگ به برخوردار خان، ۴۶۲
– پیشنهاد او به احمد شاه برای رفتن به کوه طوبا به‌جهت خوشی آب و هوای آن و پذیرفته شدن پیشنهاد، ۵۹۱
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۲
بزرگ خان پسر عمه ابدال خان: نصب شدن او به جای ابدال خان به نیابت شهزاده سلیمان، ۲۹۰
بستان خان درّانی فوفلزیی: یکی از فرماندهان و پیشقراولان احمد شاه در حمله به پیشاور، ۸۱
بسواس راو، ۴۴۷، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۷۷، ۴۷۸
– پسر شانزده ساله ناناجی راو، ۴۳۶
– سخنان احمد شاه و جواب نابایسته او و باهو در پاسخ احمد شاه غره بودن به کثرت سپاه، ۴۳۷
– کشته شدن او در میدان جنگ، ۴۷۷
بغایر خان: امید میر علم خان به امداد او، ۲۳۷
بقرا خان، ۳۹۷، ۳۹۹
بلند اختر (شاهزاده)، ۵۶۴
بلند خان سدوزیی
– منصوب شدن او به صوبه‌داری کشمیر، ۵۰۸

– منصوب شدن او به رتبه وکالت شاهزاده اسکندر، ۵۶۴

– محصور شدن او در قلعه رهتاس، ۵۶۶

– عدم استطاعت به فرار از رهتاس به سبب نابینایی و اسیر شدن به‌دست دشمنان، ۵۶۶

بنیاد خان غلام، ۵۰۵

بهادر خان پسر رحیم خان لشکرنویس: نصب شدن او به سرکردگی کاکری‌ها، ۵۴۴

بهاو، ۴۴۳

بهبود خان چاپوشلی: مخالفت او و سایر امرای خراسان با رفتن شاهرخ به عراق، ۱۱۲

بهکیار خان: از سرداران معین الملک، ۱۸۳

بهمن، ۴۶

پرویز (شاهزاده)

– فرزند احمد شاه، ۵۴۵

– تزویج او با دختر نصرت خان هوت، صوبه‌دار دیره‌جات، ۵۶۵

– همراه بودن او و شاهزاده‌های دیگر در سفر خراسان با احمد شاه، ۵۷۰

– تزویج او با دختر عظمت خان علیزیی، مخاطب به حاضر خان، ۵۸۱

– منصوب شدن او به حکومت کابل، ۵۸۱

پسر ایلبارس والی ارگنج: وسوسه کردن او طایفه قزلباش همراه مخلص خان فوفلزیی را و جدا شدن آنان از مخلص خان، ۱۹۰

پسر عناب خان، ۵۸۰

پور زال، ۳۸۷

پیله، ۳۶۳

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۳

تانتیا، ۴۴۳، ۴۵۸، ۴۶۴

– سرگشته کوه و بیابان شدن او و ملهار و جنکو، ۴۳۵

تانکیا

– سردار مرهته، ۴۲۵

– آمدن او به نزدیک اردوی احمد شاه و بردن دواب جماعت روهیله و به قتل رسانیدن سی چهل تن از غله‌آوران را در قریه نظام‌گهر، ۴۲۵

– کشته شدن او در میدان جنگ، ۴۷۹

تقی خان، ۴۴

– پسر عمه جعفر خان کرد: فرستادن جعفر خان او و برادرش را به دربار تیمور شاه در هرات و طلب کمک کردن، ۵۲۲

تقی خان شیرازی، ۵۸، ۶۰، ۲۴۶

– مأموریت او برای پیدا کردن کسی که تاریخ احمد شاهی را بنویسد و پیدا کردن محرّر این کتاب در سال ۱۱۶۷ هجری، ۴۳

* ه ا ظ* برهنه شدن او به وسیله غازیان درّانی، ۵۸

– ارتقای او به درجه رفیعه صاحب اختیاری ولایت ایران، ۲۲۴

- وفات او در کابل، ۲۹۵

تیمور شاه، ۱۱۰، ۲۶۶، ۲۷۶، ۳۳۰، ۳۷۸، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۳۱، ۴۲۴، ۴۴۲، ۴۵۷، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۷، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۶۷، ۵۷۴

- داستان عزیمت او از مشهد و رسیدن به قندهار، ۱۲۸

- ورود او به قندهار، ۱۲۹

- ولیعهد شدن او، ۲۲۲

- نایب السلطنه شدن او و گسیل کردنش به کابل، ۲۲۲

- مقدمهٔ الجیش سپاه احمد شاه در سفر به هند، ۳۰۲

- واگذاری ممالک موضوعه هندوستان به او، ۳۲۹

- مخاطب شدن او به خطاب تیمور شاهی و تفویض سلطنت ممالک موضوعه هند به او، ۳۳۱

- گذاشتن احمد شاه تاج سلطنت را به‌دست خود بر سر وی، ۳۳۱

- جشن ازدواج او با دختر عالم‌گیر پادشاه هند، ۳۳۳

- گزارش رابطه عاشقی حاجی جهان فوفلزیی مدرس با زنی بدکار به احمد شاه، ۳۴۷

- فرستادن مراد خان با سیزده هزار نفر به کمک نجیب خان، ۳۵۴

- شنیدن خبر پراکنده شدن قوای مراد خان و نیروی کمکی دیگر به سرکردگی سرافراز خان ختک فرستادن، ۳۵۶

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۴

- رسیدن خبر آمدن راگهو و ملهار به پنجاب و فرستادن خان جان خان با دوازده هزار به مقابله آنان، ۳۵۷

- پذیرفتن او مشورت خان جان خان را و بیرون شدن از لاهور به قصد پیشاور، ۳۵۸

- رسیدن او به منزل وزیرآباد و گذشتن از رود.، ۳۵۹

- حمله مخالفان به بنه او و مانع شدن خان جان خان او را از بازگشتن و فرستادن قشونهای مغولیه و ازبکیه را به مقابل آنها، ۳۵۹

- ورود او به بتخاک و سپس به کابل، ۳۶۴

- مفوض شدن حکومت خراسان به او و آمدن به هرات، ۴۸۸

- گزارش او از هرات درباره زندانی کردن درویش علی خان بیگلربیگی هرات به احمد شاه، ۵۰۲

- محبوس کردن او درویش علی خان هزاره را، ۵۰۵

- گزارش او به احمد شاه درباره شورش طایفه کرد عمارلو سکنه نیشابور و اطاعت نکردن از شاهرخ، ۵۲۲

- انجام ندادن هیچ کاری بدون اجازه پدر، ۵۲۲

- تحمل او حرکات و سکنات وزیر شاه ولی خان را به ملاحظه دستخط پدرش، ۵۳۳

- احضار شدن او به قندهار، ۵۴۵

- فرمان احمد شاه به استقبال تیمور شاه از سوی شاهزاده‌ها و سپهسالاران و سرداران و خوانین هنگام ورودش از هرات، ۵۴۵

- مراسم طوی و عروسی او با دختر عبد الحبیب خان، ۵۴۷

- رخصت شدن او دوباره به هرات، ۵۵۱

- همراهی او با پدرش در سفر خراسان، ۵۷۰

- جدا شدن کوکبه او از اردوی احمد شاه از فراه و پیشتر رفتن او به هرات برای استقبال از احمد شاه، ۵۷۰

- حضور او در رکاب احمد شاه در جنگ صد و بیست روزه مشهد و انباشتن کاریزهای آن، ۵۷۴

- رخصت شدن او به بازگشت به هرات، ۵۷۸
- کشتن انزله خان و اسلام خان فرزندان درویش علی خان هزاره بیگلربیگی هرات، ۵۷۹
- مأمور کردن او حسن خان عمله‌باشی، محمد خان تایمنی و جعفر خان و درمان خان مغل و ... را به تنبیه پسران درویش علی خان، ۵۸۰
- احضار او از هرات به اشرف البلاد احمد شاهی به سبب شدت بیماری احمد شاه، ۵۸۲
- پیشنهاد امرا و ارکان دولت به او در کشتن درویش علی خان هزاره و پذیرفته شدن این پیشنهاد، ۵۸۴
- ثابت‌قدم ماندن او در اطاعت از پدر و موثر نیفتادن اقوال شاه ولی خان در وی، ۵۸۷
- بازگردانیدن سپاه به هرات در جهت آسایش خاطر شهریان احمد شاهی. تأخیر در مجازات شاه ولی خان، ۵۸۹
- وصایای احمد شاه به او پیش از عزیمت به هرات، ۵۹۰
- برپا داشتن ماتم پدر و چهل شبانه روز طعام و حلوا دادن به مستحقان و ختم قرآن کردن، ۵۹۷
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۵
- پذیرفتن مشورت ملا فیض اللّه و دیگر ارکان دولت و حرکت از هرات به سوی قندهار ۵۹۸
تیمور گورکان، ۴۶، ۴۰۷
تیموریه: فرزندان تیمور گورکان، ۱۹۸
ثابت خان فوجدار، ۴۳۲
جالینوس، ۵۶۰
جان محمد خان: آمدنش با کلانتران و کدخدایان و علمای غزنی به نزد احمد شاه و قبول اطاعت او و تعهد حقوق دیوانی و مال سلطانی، ۷۵
جان‌نثار خان حاکم و صاحب اختیار مالیات دیره‌غازی خان: موظف شدن او به حفاظت سرهند، ۳۰۷
جسه کلال، ۴۹۲
جعفر خان، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۸، ۲۳۹، ۵۲۳
جعفر خان قوللر آقاسی، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۹۶
- از وفاداران به احمد شاه، ۶۸
- اعزام او و عبد اللّه خان قورچی‌باشی برای پاک کردن راه لاهور تا سرهند از اشرار، ۳۰۶
جعفر خان کرد، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۶۰، ۱۸۹، ۲۱۵، ۵۲۳
- اعطای منصب صاحب اختیاری اکراد به او از سوی شاهرخ، ۱۱۸
- دودلی و وسوسه‌مندی او در بازگشت دوباره به بارگاه شاهرخ، ۱۱۸
- اجازه گرفتن او از شاه سلیمان برای رفتن به وطنش، ۱۲۵
- کشته شدن او به‌دست اسماعیل خان، ۱۴۹
- پاسخ او به درخواست میرزا امین کلانتر واعزه شهر، ۱۶۵
- انتقاد و گلایه او و دیگر سران کرد از رویه اعیان و اعزه شهر مشهد مقدس، ۱۶۶
- راضی شدن او پس از تضرع و التماس اعیان مشهد، ۱۶۶
- بر عهده داشتن مهمات دربار شاهرخ با میر علم خان، ۱۸۹

– برنیاوردن تقاضای میر علم خان برای کمک و انتقام، ۲۱۵
– استقبال او از میر علم خان به سبب استیصال و کم‌زوری، ۲۱۶
– در محاصره میر علم خان خزیمه. تاب نیاوردن او و فرار کردن از خراسان، ۲۱۶
– بازگشت او با قشون بسیار به ارض اقدس (مشهد)، ۲۱۶
– جنگ او با میر علم خان. رفتن میر علم خان به شهر خود و یوسف علی خان به کلات و ورود جعفر خان به شهر، ۲۱۷
– امداد او ابراهیم خان بغایری را، ۲۱۹
– دستگیر شدن او به‌دست میر علم خان خزیمه، ۲۲۰
– رویارویی او و ابراهیم خان کیوانلو با میر علم خان و شکست خوردن آن‌دو، ۲۲۰
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۶
– کور شدن او به دستور میر علم خان خزیمه، ۲۲۰
– آزاد شدن او از قلعه طبس گیلک و آوردنش به مشهد و به دربار احمد شاه و مورد تفقد قرار گرفتن او و برادرش و اقوام او.، ۲۳۶
– ملقب شدن تمام ایل زعفرانلو به درّانی بامیزیی. اجازه برگشتن به خبوشان یافتن آنان. تعهد کردن به انقیاد و اطاعت، ۲۳۶
– امیدوار کردن سرکردگان طوایف اکراد و فرستادن آنان به اتفاق برادرش نقد علی خان به دربار احمد شاه، ۲۳۶
– موافقت نکردن او با درخواست میر علم خان خزیمه برای مراعات حق همسایگی با بغایریان، ۲۳۹
– تفویض شدن منصب وزارت شاهرخ شاه به او، ۲۵۴
– وزیر شاهرخ شاه، ۵۲۲
– گزارش او از سرکشی اکراد نیشابور به تیمور شاه، ۵۲۲
– مأموریت او و چند تن دیگر به تنبیه پسران درویش علی خان از سوی تیمور شاه، ۵۸۰
جعفر خان متینانلو (رک. جعفر خان کرد)، ۱۱۶
جعفر خان وکیل الدوله، ۱۱۲
جلال الدین اکبر، ۴۸۱
جم (جمشید)، ۴۱، ۴۳۷
جمیل الدین خان، ۳۲۳
– فرستاده شدن او به نظامت لاهور از سوی غازی الدین خان، ۲۷۸
– ورود او از شاه جهان‌آباد به لاهور و به‌دست گرفتن زمام امور، ۲۹۸
– صف‌آرایی او در مقابل سرداران سپاه احمد شاهی بر کنار رود لاهور، ۲۹۸
– فرار او با مال و منال از لاهور به شاه جهان‌آباد، ۲۹۹
جنکو، ۳۸۸
جنکو (سردار مرهته)، ۳۹۲، ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۸۳
– به انقیاد درآوردن و خراج گزار نمودن بسیاری از راجه‌های هندوستان، ۳۸۷
– واگذار کردن او نیابت دوآبه را به پسر آدینه بیگ، ۳۸۸
– محاصره نجیب خان روهیله، ۳۸۸

– اطلاع یافتن از حرکت احمد شاه، رها کردن محاصره و از سکرتال رفتن او، ۳۹۰
– فراهم آوردن او دو هزار سوار و بار دوم مقابل شدن با لشکر احمد شاه، ۴۰۶
– خبردار شدن او از کشته شدن دوتاپتیل و خود در جای او قرار گرفتن و به جنگ ادامه دادن، ۴۱۴
– زخمی شدن او و فرار کردنش با افراد و پنهان شدن او و افرادش در جنگل‌های اطراف شاه جهان‌آباد، ۴۱۴
– مدد کردن ملهار او را برای نبرد دوباره با احمد شاه، ۴۲۴
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۷
– متفق شدن با ملهار و تانکیا، ۴۲۶
– سرگشته کوه بیابان شدن او و ملهار و تانتیا، ۴۳۵
– فرستادن باهو او و ملهار را به سوی شاه جهان‌آباد، ۴۳۸
– کشته شدن او، ۴۷۹
جنید خان هزاره
– همراهی او با درویش علی خان، ۵۲۴
– هم‌پیمان شدن او با درویش علی خان هزاره، ۵۲۴
جهانگیر، ۴۸۱
چراغ خان کرد: همراهی او با خان جان خان در قلع آدینه بیگ، ۳۰۴
چرته سنگ
– شکست خوردن و فرار کردن او، ۵۰۸
– فسادانگیزی او پس از بازگشت لشکر احمد شاهی، ۵۱۰
– فرار او از میدان جنگ و پناه گرفتن در میان جنگل، ۵۱۱
– فرار او از ترس احمد شاه و رفتن به نزد گوجرسنگ و رفتن او به اتفاق گوجرسنگ به ملتان، ۵۱۳
– محصور کردن بلند خان سدوزیی در رهتاس، ۵۶۶
چنگیز خان، ۱۵۵
حاتم خان شاه سیون: کشته شدن او به‌دست مخالفان، ۳۵۹
حاج نواب خان قوللر آقاسی سرکار خاصه: تاختن او و تعدادی از خوانین دیگر بر سر سپاه کوبند و کشته شدن کوبند، ۴۵۱
حاجی بی‌منگ، والی، ۳۰۱
حاجی جعفر، ۲۳۱، ۲۴۵
– صاحب نسق: فرستادن عیال و اطفال و اثاث البیت به قلعه‌های کوهپایه‌های مشهد، ۱۶۹
حاجی جمال خان بارکزیی، ۳۷۸
حاجی جهان فوفلزیی
– مدرس تیمور شاه: عزل او ازین سمت و نصب لالا فیض اللّه خان برادر قاضی ادریس خان به جای او، ۳۴۷
– عزل او از مدرسی و معلمی تیمور شاه به سبب رابطه عاشقی او در کهن‌سالی با زنی فاحشه در لاهور، ۳۴۷
– فرار او به سبب افشا شدن رابطه‌اش، به قندهار، ۳۴۷
حاجی حسین درّانی بامیزیی، خویش نواب اشرف الوزرا: کشته شدن او به فرمان خان خانان، ۱۹۲

حاجی خان

– والی میمنه: آمدن او به دیدار احمد شاه در کابل، ۳۴۹

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۸

– شکایت و دادخواهی مردم از ظلم و ستم ... او به احمد شاه، ۳۴۹

– دست‌برداری او از ظلم و عداوت پس از ورود عطاء اللّه خان، ۳۵۰

– بازگشتن او از راه به میمنه، پس از ناتمام ماندن جنگ با ایزباسر، ۳۵۱

– عدم تمکین او از داروغه عدالت، ۴۸۶

حاجی سیف الدین بیات، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۷۲

– صاحب اختیار نیشابور، ۱۷۱

– تدابیر و حیله‌های او در خفا برای حفظ نیشابور، ۱۷۲

– آمدن او به اردوگاه احمد شاه و آغاز مکر و خدیعت او، ۱۷۳

– پیشنهاد به احمد شاه درباره توقف زمستان در نیشابور و پیغام فرستادن به عباس قلی خان که شهر را خالی نکند، ۱۷۴

– موظف شدن او به توقف در اردوی احمد شاه، ۱۷۴

حاجی عطایی خان درّانی بامیزیی، ۴۴۲، ۴۶۹

– تاختن او و تعداد دیگر از خوانین بر سپاه کوبند، ۴۵۱

– مأمور شدن او و حاجی کریم داد خان بامیزیی و رسول خان قوللر آقاسی به کمک سرداران، ۴۶۷

– گلوله خوردن او و به شهادت رسیدنش، ۴۶۹

حاجی علی خان مستوفی، ۲۹۴

حاجی کریم داد خان بامیزیی، ۴۶۷، ۴۶۹

– عرض بیگی سرکار، ۴۴۲

– تاختن او و تعداد دیگر از خوانین و افراد بر سر کوبند و کشته شدن کوبند، ۴۵۱

– مأمور شدن او و حاجی عطایی خان و رسول خان قوللر آقاسی به کمک سرداران، ۴۶۷

– انتصاب او به محافظت شهر هرات، ۵۷۲

– مأمور شدن او از سوی تیمور شاه به تنبیه پسران درویش علی خان، ۵۸۰

– لنگر انداختن او در سنگر پسر عناب خان و طریق صلح پیمودن با پسران درویش علی خان و خشمگین شدن تیمور شاه، ۵۸۰

حاجی محراب خان درّانی: گزارش و پیغام احمد شاه به معین الملک، ۱۷۷

حاجی میمنه: آمدن او با اعیان بلخ و توابع برای استمداد نزد احمد شاه، ۱۵۴

حاجی نواب خان الیکوزیی، ۳۹۷، ۴۲۷، ۴۶۶، ۴۹۴

– از وفاداران به احمد شاه، ۶۸

– مأمور شدن او و چند تن دیگر برای نصب رایات احمد شاهی در ارض اقدس (مشهد) با شش هزار نفر، ۲۳۴

– مأمور شدن او و چند تن دیگر به تعقیب مرهته، ۴۱۶

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۵۹

– قوللر آقاسی دیوان اعلی: مأمور شدن به تعقیب مرهته، ۴۲۷

- شرکت او در جنگ چنداله، ۵۴۱

حاضر خان، ۵۱۰، ۵۱۶

حافظ رحمت خان، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۶۴

- از رؤسای افغان روهیله، ۴۰۵

- سفیر احمد شاه نزد باهو، ۴۳۷

- مراجعت او به دربار احمد شاه پس از ملاقات با باهو، ۴۳۷

- مقاومت او و دندیا خان با وجود فرار افراد، در برابر دشمنان، ۴۶۶

حبیب اللّه خان مهمند، ۳۹۷

حجت خان ضبطبیگی، ۳۷۸

حسن خان الیکوزیی، ۴۷۰

- همراهی او با خوانین دیگر در حمله بر افراد کوبند و کشته شدن کوبند، ۴۵۱

- مأمور شدن او از سوی احمد شاه برای کمک و یاری شاه ولی خان وزیر، ۴۷۰

- کشته شدن او به گلوله تفنگ مخالفان در میدان جنگ، ۵۱۰

- برادر میر داد خان الیکوزیی: تزویج شاهزاده شهاب با دختر او، ۵۸۱

حسن خان بارکزیی

- عمله‌باشی: سخنان او درباره نسب شاه ولی خان وزیر، ۵۳۲

- مأموریت او و چند تن دیگر به تنبیه پسران درویش علی خان از سوی تیمور شاه، ۵۸۰

حسن خان: تحریک او مردم نیشابور را بر مقاومت و بستن دروازه‌های آن شهر، ۲۵۷

حسن علی خان افشار بیگلربیگی: فرستاده شدن او با فوجی به مقابله با افواج احمد شاهی در حوالی هرات، ۱۴۲

حسن علی خان معیر الممالک: خزانه‌دار خزانه‌های نادری از سوی علی قلی خان، ۱۰۵

حسن میرزا

- برادر ابراهیم خان زندانی در ارگ مشهد، ۱۱۵

- فرستاده شدن او و برادرش رحیم میرزا به کردستان تا گروگان در دست کردان باشند، ۱۶۰

- گروگان بودن او در دست جعفر خان کرد، ۱۶۱

حسین بیگ: برادر کوچک‌تر ابراهیم خان، ۱۰۹

حسین میرزا: برادر ابراهیم خان زندانی در ارگ مشهد، ۱۱۵

حمزه خان، خواجه‌سرا: از قوم بلیارس، اعطای رتبه سرکردگی غلامان خاصه به او، ۲۶۸

خان جان خان، ۹۷، ۱۸۱، ۲۹۳، ۳۰۲، ۳۲۰، ۳۳۸، ۳۵۷، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۵۸، ۴۶۹، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۶۴

- اعزام او به سوی پنجاب، ۱۷۶

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۰

- مأموریت او برای پاکسازی قلعه لاهور از مخالفان، ۱۸۵

- سردار کل هندوستان: تقدیم پیشکش‌ها و مال خزانه کشمیر به احمد شاه، ۲۲۲

- گرفتن مالیات پیشاور و اتک و دیره‌جات به اجاره احمد شاه، ۲۲۲

– سردار ممالک موضوعه هندوستان: تفقد و نوازش احمد شاه در حق او، ۲۶۷
– سردار سپاه احمد شاه: مأمور شدن او به سرکوب گردنکشان ممالک ترکستان، ۲۸۳
– مأمور شدن او به سرکوب طاغیان قطغان، ۲۸۴
– رسیدن خبر فتوحات او در ترکستان به سمع احمد شاه در کابل، ۲۹۳
– فرستادن فتحنامه با پنجاه هزار گوسفند، ۲۹۳
– پیوستن او با پنجهزار قشون و مضراب‌بی و پسر حاجی منگ و رؤسای ترکستان به اردوی احمد شاهی در پیشاور، ۳۰۱
– مأمور شدن او برای برداشتن خار آدینه بیگ از سر راه، ۳۰۴
– مأموریت او به سرهند برای تسکین دلهای مردمان آن ناحیه و مطیع و منقاد شدن آنان، ۳۰۷
– مأمور شدن او به حرکت به سوی شاه جهان‌آباد و از پیش برداشتن سپاه کرنال، ۳۰۷
– رسیدن او و شاه پسند خان با قشون به کرنال. رویارو شدن با افواج دشمن و شکست دادن آنها، ۳۱۳
– گذشتن او از آب جمنا و رسیدن به شاه دره و پترگنج، ۳۱۷
– مأمور شدن او به قتل واسر سورجمل‌جات و قشون او، ۳۳۶
– ویران کردن بت‌خانه‌های کهن، ۳۳۸
– منصوب شدن او به رتبه وزارت تیمور شاه در لاهور، ۳۴۵
– رفتن او به جلال‌آباد و پیوستن به مراد خان. نفاق ورزیدن سرکردگان با او و افزونی سپاه مخالف. مصلحت ندیدن جنگ.، ۳۵۷
– مصلحت ندیدن او ماندن تیمور شاه را در لاهور به دلیل کثرت سپاه مخالفان، ۳۵۸
– آرام کردن تیمور شاه پس از شکست غازیان و با جنگ و گریز او را به پیشاور رسانیدن، ۳۵۹
– وزیر تیمور شاه، ۳۷۳
– اعزام او و چند تن از سرکردگان به کمک شاه ولی خان وزیر، ۳۷۷
– وزیر، ۳۷۸
– وهنی که دو سال پیش برای او در لاهور پیش‌آمد. مخالفان را در هند حربی‌تر کرده بود، ۳۹۱
– اشاره به شکست او در دو سال پیش، ۳۹۴
– وزیر، ۳۹۷
– مأموریت او و چند تن دیگر به تعقیب مرهته فراری، ۴۱۶
– مأمور شدن او به جنگ با کوبند مرهته، ۴۳۴
– مأمور شدن او به یاری کردن شجاع الدوله و نجیب الدوله، ۴۶۷
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۱
– مأمور شدن او به سرکوبی فساداندیشان کفره، ۵۱۵
– اعزام او با قشونهای قزلباشیه مراد خان و دسته جوانشیر و سپاه بردرّانی و پیشاوری به سرکوب کفره ضلالت‌شعار، ۵۱۵
– غافلگیر شدن او و سپاهیانش، فرار افواج و پراکندگی و غارت شدن اموال، ۵۱۸
– فرار او با تعدادی محدود از افرادش به سوی پیشاور، ۵۱۹
– آمدن او به استقبال احمد شاه از پیشاور، ۵۱۹
– پوزش‌خواهی او بابت شکست و غفلتش از احمد شاه و مورد قبول واقع شدن، ۵۱۹

- مأمور شدن او به جمع‌آوری مالیات و فراهم آوردن سپاه قندوز و امام و بقلان و بلخ و بدخشان، ...، ۵۵۰
- پیوستن او با سپاه ازبک به موکب احمد شاه در حسن ابدال، ۵۵۲
- پرکاه کردن پوست دوازده هزار سر و بار کردن بر عراده‌ها و فرستادن به درگاه احمد شاه، ۵۵۳
- مأمور شدن او و ضابطه خان به تنبیه و تأدیب متمردان، ۵۵۳
- رفتن او به دستور احمد شاه به پیشاور و بنگشات برای گردآوری سپاه و مالیات، ۵۶۳
- پیوستن او در پیشاور به احمد شاه پس از انجام مأموریت، ۵۶۴
- انتصاب او به صوبه‌داری دیره‌جات، ۵۶۵
- سردار صوبه‌دار ولایت دیره‌جات: طلب کردن احمد شاه او و نصیر خان حاکم بلوچستان را، ۵۶۹
- سردار سرداران: مأموریت او و نصیر خان حاکم بلوچستان برای تنبیه علی مردان خان زنگویی، ۵۷۵
- مأمور شدن او و تعدادی از سران به همراهی با شاهزاده سکندر در پیشاور، ۵۹۰

خان خانان، ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۰۴، ۲۱۲

- برادرزاده احمد شاه، منصوب کردن او به حکومت قندهار، ۱۴۰
- شورش او در قندهار و زندانی کردن شهزاده تیمور و حرم احمد شاه، ۱۹۲
- نوشتن نامه به حکام و تشویق آنان به طرفداری خود، ۱۹۲
- رابطه پنهانی او با مستوفی الممالک بوستان خان درّانی فوفلزیی طراح کودتا علیه احمد شاه، ۱۹۳
- سخن او با شاه هند و منصرف کردن او از ارسال توپخانه، ۲۰۷
- پیشنهاد او به پادشاه هند برای خارج کردن مرهته از اطراف دار الخلافه، ۲۱۱
- بردن مادر پادشاه به دار الخلافه در حال جنگ و گریز با مرهته، ۲۱۲
- متحیر ماندن او از رفتن بی‌خبر شاه، ۲۱۲
- شورش او در قندهار و تأثیرات آن، ۲۱۸

خان علوم: پسندیدن او شیوه نگارش محمود حسینی را، ۴۵

خدابخش خان نخی: نصب کردن او به کلانتری قاین، ۲۲۴

خدایار: پسر شاه‌نواز خان صوبه‌دار سند، ۲۱۸

خرم خان رکیب‌دار، ۳۲۹

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۲

خضر خان

- رفتن او و چند تن دیگر از سرکردگان برای حفاظت شهر احمد شاهی و توقف در شورابک، ۳۶۵
- شرکت او در گشودن قلعه‌ای از قلاع بلوچیه، ۳۶۸

خلف محمد خان بخشی: از درباریان معین الملک در لاهور، ۱۷۷

خلیفه خان عرض‌بیگی: فرستاده شدن او به ملازمت شاهزاده پرویز به کابل، ۵۸۲

خلیل خان میش‌مست

- حاکم اولکای ترشیز: مأمور شدن او و چند تن دیگر برای پیشتر رفتن به ارض اقدس (مشهد) و نصب رایات احمد شاهی، ۲۳۴
- مأموریت او و سرداران دیگر به محاصره نیشابور، ۲۵۲

خواجه ربیع الدین خثیم، ۱۶۳
خواجه عبد اللّه خان ناظم لاهور، ۲۹۵
خواجه موسی، ۴۸۵
خواجه میرزای نایب ناظم لاهور، ۲۹۵
خوشحال خان بامیزیی، ۳۷۸
داد خان
– مأمور شدن او به تعقیب و تنبیه چرته‌سنگ، ۵۱۱
– به دام افتادن او در میان جنگل و به شهادت رسیدن او، ۵۱۲
دارا، ۴۶، ۵۲۱
داراب: برادر کوچک مضراب‌بی، ۲۹۳
داراب (شاهزاده)
– فرزند احمد شاه، ۵۴۵
– همراه بودن او و شاهزاده‌های دیگر در سفر خراسان با احمد شاه، ۵۷۰
– همراه بودن او با پدرش احمد شاه در رفتن به کوه طوبا، ۵۹۱
– استقبال او و شاهزاده‌های دیگر از جنازه پدر، ۵۹۵
داماجی، صوبه‌دار گجرات، ۴۵۸
– کشته شدن او در جنگ، ۴۷۹
دانش خان
– زنبورکچی‌باشی، ۴۵۷
– خواجه‌سرا، شهنگ‌چی‌باشی و حاکم پیشاور: اعزام شدن او چند تن دیگر به کمک بلند خان به رهتاس، ۵۶۶
– شهنگچی‌باشی، ۵۸۰
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۳
– عزل او بوسیله شریف تکلو، ۵۸۰
دانیال خواجه، ۴۸۵
– فرستاده شدن او به درون قلعه آقچه از سوی سپهسالار عطاء اللّه خان، ۴۸۵
– عدم توفیق او در برابر موسی خواجه، ۴۸۵
درمان خان مغل: مأموریت او و چند تن دیگر به تنبیه پسران درویش علی خان از سوی تیمور شاه، ۵۸۰
درویش بنگشی: فرار مریدانش و دستگیری او و معدوم شدن بوسیله قشونهای قندهاری و کابلی، ۵۵۸
درویش صابر، ۷۴، ۸۴
– پیش‌گویی او درباره به پادشاهی رسیدن احمد شاه قبل از کشته شدن نادر شاه افشار.، ۵۹
– گذاشتن گیاه سبز بر گوشه کلاه احمد شاه و فاتحه و خطبه به نام احمد شاه خواندن او، ۵۹
– آوردن او کدو، محبت و مانو را گردن بسته و سپردن به احمد شاه، ۷۲
درویش علی خان، ۵۰۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۳۰، ۵۳۱

- انتصاب او از سوی احمد شاه به منصب ربط و ضبط و مالیات هرات، پس از فتح آن شهر، ۱۶۱
- اتفاق کردن او با انزل خان سردار هرات و به یاری اسماعیل خان رفتن و میر علم خان را شکست دادن، ۱۸۹
- مأذون نبودن او و انزال خان سردار، به تعقیب میر علم خان و دست از تعقیب کشیدن، ۲۱۵
- شرح مخالفت‌های او با سرداران و عمال هرات، ۴۸۸
- بیگلربیگی هرات، ۵۰۲
- ناسازگاری او با سرداران هرات، ۵۰۲
- گردآوری طایفه‌های هزاره و اویماق را و آمدن و نشستن در کرخ، ۵۰۲
- اطلاع او از ورود شاه پسند خان، و فرار او به مرو شاه جهان با طوایف هزاره و اویماق، ۵۰۳
- توسّل جستن او به احمد شاه و شکایت از انزله خان، ۵۰۳
- نامه نوشتن او به شاه ولی خان و از او طلب حمایت کردن، ۵۰۴
- انتصاب مجدد او به بیگلربیگی هرات، ۵۰۴
- بازگشت او و طوایف هزاره و اویماق به هرات، ۵۰۴
- آغاز ناسازگاری او با شاه بیگ خان، ۵۰۴
- موافقت ظاهری او با تیمور شاه، ۵۰۵
- بیگلربیگی هرات: دستور یافتن او برای رفتن به خراسان جهت یاری شاهرخ شاه، ۵۲۳
- فرمان احمد شاه به او و نور محمد خان خوگیانی برای یاری شاهرخ شاه، ۵۲۳
- دوباره علم طغیان افراشتن او، ۵۲۴
- بیم و هراس او از رفتن به قندهار، ۵۲۴
- تعلل و تأنی او در آمدن به درگاه احمد شاه، ۵۲۷
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۴
- رابطه او با شاه ولی خان وزیر، ۵۲۷
- آمدن او با شاه ولی خان وزیر به هرات و به دربار تیمور شاه، ۵۲۷
- تأثیر تحریکات شاه ولی خان در عصیان‌های او؟، ۵۳۱
- بردن احمد شاه او را با خود به مشهد به طریق نظربند و سپردن او در بازگشت به تیمور شاه، ۵۷۹
- کشته شدن او به فرمان تیمور شاه، ۵۸۴
- زندانی در محبس هرات، ۵۸۴
دلاور خان بریجی: گشودن قلعه‌ای از قلاع بلوچیه به همراهی چند تن از خوانین، ۳۶۸
دلدار خان چرخچی‌باشی: مأمور شدن او به تنبیه سرکشان، ۵۷۲
دلک خان، ۵۰۹
- به شهادت رسیدن او و سید رحمت خان در شبیخون مخالفان، ۵۰۹
دلیل خان
- فرستاده شدن او و چند تن دیگر از سرکردگان برای حفاظت شهر احمد شاهی و دستور توقف در شورابک، ۳۶۵
- شرکت او در گشودن قلعه‌ای از قلاع بلوچیه با خوانین دیگر، ۳۶۸

دندیا خان روهیله، ۴۰۵، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۶۴

دوتاپتیل

– به قتل آمدن او در جنگ با سپاه اردوی احمد شاهی، ۴۰۶

– سرعسکر مرهته: کشته شدن او در میدان جنگ، ۴۱۴

دوست محمد خان بریجی

– فرستاده شدن او با چند تن دیگر برای صیانت حوالی و حواشی شهر احمد شاهی و مأمور شدن به توقف در شورابک، ۳۶۵

– گشودن قلعه‌ای از قلاع بلوچیه به همراهی چند تن دیگر از خوانین، ۳۶۸

دوست محمد خان چهچه: قوش‌چی نصر اللّه میرزا، سر راه گرفتن ولی نعمت‌هایش نصر اللّه میرزا و امام قلی میرزا و دستگیر کردن آنان، ۱۰۳

دولت خان شادلو: از سران چشمکزک، ائتلاف مخفی او با یوسف علی خان، ۱۴۶

دیّان (شاهزاده): فوت او به مرگ طبیعی در قندهار و رسیدن خبر آن در پیشاور به احمد شاه، ۳۰۰

ذاکر، ۳۶۹

ذو الفقار خان

– فرزند ارشد زمان خان که پس از او به جای پدر نشست و بزرگ و مهتر قبیله شد و در هرات استقرار و اقتدار یافت، ۵۰

– برادر احمد شاه، ۱۳۰

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۵

راجه اسیری سنگه، ۹۱، ۹۵

– ولدجی سنگه: سردار قشون راجپوتیه، ۸۳

راجه بهیوب چند: از متحدان آدینه بیگ، ۳۵۶

راجه جمون

– سرکشیدن او از انقیاد احمد شاه و نپرداختن مالیات و سورسات لشکر، ۳۰۵

– مأمور شدن چند تن از سران لشکر به تنبیه و تأدیب او، ۳۰۶ تاریخ احمدشاهی ۶۶۵ ۷. فهرست اشخاص و کسان و نکات مربوط به آن ..... ص : ۶۳۷

بیدار شدن او و به عذر به درگاه احمد شاه آمدن، ۳۰۶

راجه‌جی‌نگر، ۴۲۵

راجه سلامت رای حکیم: طبیب و حکیم هندی احمد شاه، ۵۶۰

راجه مادهو سنگه: گزارش او به احمد شاه از تحرکات مرهته برای آمادگی جنگ، ۴۲۴

راجه‌های ریگستان، ۲۱۸

راگهو، ۳۸۶

– سرکرده مرهته، ۳۵۶

– بازگشت او پس از رفتن تیمور به لاهور و غارت آن شهر، ۳۶۰

ربیع الدین خثیم، ۵۷۲

رحیم خان بخارایی: اتالیق ترکستان، چشم‌پوشی او از حقوق نمک شاه ابو الفیض خان، ۱۵۵

رحیم خان لشکرنویس، سردار قشون کاکری: شهادت او در میدان جنگ، ۵۴۴

رحیم داد خان بارکزیی، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۹۴

– شرکت او در جنگ چنداله، ۵۴۱

– مأمور شدن او و عده‌ای دیگر از امیران و امیرزادگان به همراهی با شاهزاده سکندر در پیشاور، ۵۹۰

رحیم داد خان، برادر رحیم خان لشکرنویس: عطا شدن منصب لشکرنویسی به او پس از شهادت برادرش، ۵۴۴

رحیم میرزا، ۱۱۱

– برادر ابراهیم خان، اعزام او و محمد حسن خان قاجار به سوی استرآباد با سی هزار سوار از سوی برادرش ابراهیم خان، ۱۱۱

– برادر علی شاه، فرستاده شدن او به کردستان به نیت در دست داشتن گروگان از خانواده سلطنت، ۱۶۰

– گروگان بودن در دست جعفر خان کرد، ۱۶۱

– دستگیری او و برادرش حسن میرزا، برادران علی شاه بوسیله نیروهای احمد شاه در قلعه گناباد، ۱۶۶

رستم، ۴۶

رستم خان بلوچ: کشته شدن او در جنگ با کاکری‌ها، ۳۶۳

رستم خان گرجی: نایب الایاله و قلعه‌دار ارگ مشهد، ۱۴۹

رستم دستان، ۴۶، ۷۲، ۸۹، ۹۴، ۱۶۲، ۱۹۰، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۳۸، ۳۵۶، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۳، ۳۹۷، تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۶

۴۰۴، ۴۲۶، ۴۳۶، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۳، ۴۶۸، ۴۷۴، ۴۷۶، ۵۱۷، ۵۳۷

رسول بیگ میر آخورباشی، ۱۲۲

رسول خان درّانی قوللر آقاسی، ۴۶۷

رضا قلی خان

– سفیر عالم‌گیر پادشاه هند، ۲۲۲

– ایلچی، ۳۰۸

– فرستادن او و قلندر خان بعد از دو ماه، ۳۰۹

رضا قلی میرزا، ۱۰۴

– ولیعهد نادر، کور شدن او به فرمان پدر به توّهم توطئه دو سال پیش در بیشه مازندران، ۵۲

روشندل خان ایچکزی، برادر برخوردار خان: کشته شدن او به‌دست خان خانان، ۱۹۳

زال خان جلایر: گریختن او از نیشابور، رفتن به کلات، کشتن ابو طالب خان عرب به جرم خیانت و بی‌وفایی، ۲۲۱

زکریا خان: حاکم لاهور از سوی پادشاه هند، ۸۲

زلی خان

– قوریساول‌باشی: رسیدن او و عبد الصمد خان به یک فرسخی لاهور، ۲۹۸

– تدبیر او و عبد الصمد خان برای گذشتن از دریای لاهور، ۲۹۹

زنگی خان جارچی‌باشی، ۴۱۰

زین خان

– گشودن قلعه‌ای از قلاع بلوچیه به همراهی چند تن از خوانین، ۳۶۸

– عریضه او به احمد شاه درباره فسادانگیزی آلاجات در نواحی سرهند، ۴۹۲
– سپردن شدن آلاجات و زن و فرزند او به‌دست زین خان، ۵۰۱
– صوبه‌دار سرهند: جنگ کفره با او پس از رفتن احمد شاه از لاهور به کابل، ۵۱۵
– کشته شدن او در سرهند، ۵۲۰
– کشته شدن او در جنگ به‌دست سیک‌ها، ۵۳۵
زین خان مهمند، بخشی دوم سرکار، ۴۴۲
زین خان وردک
– رفتن او و چند تن دیگر از سرکردگان برای حفاظت شهر احمد شاهی و مأمور به توقف شدن در شورابک، ۳۶۵
– مشارکت او در مدافعه نصیر خان بلوچ، ۳۶۸
زینل‌بیگ پیش‌خدمت: فرستادن تیمور شاه او و آقاسی خان را به هرات برای کشتن درویش علی خان هزاره، ۵۸۴
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۷
سادات خان بخشی: از رجال لشکری محمد شاه پادشاه هندوستان، ۸۳
سارو خان: کشته شدن او و برادرش به‌دست ابراهیم خان، ۱۰۹
سام نریمان، ۳۱۹، ۳۸۷، ۴۳۶
ستان خان مستوفی الممالک: نامه نوشتن پنهانی او به خان خانان و مقرب خان متضمن اغوای آنها و آماده بودن آنان برای انجام کودتا، ۱۹۳
سدو، جد احمد شاه درّانی، ۵۳۲
سرافراز خان
– فرستادن تیمور شاه او را با نیروهای ختک و اتک به کمک مراد خان.، ۳۵۶
– پشت کردن او به پیکار به علت نداشتن رابطه خوب با مراد خان، ۳۵۶
– حاکم اتک: انتصاب او به سرداری شاهزاده اسکندر، ۵۶۴
– رابطه او با سیک‌ها و مجال فرار از رهتاس، ۵۶۶
سعادت خان آفریدی: مأمور بودن او و موسی خان بلوچ از سوی غازی الدین خان وزیر به حفاظت قلعه شاه جهان‌آباد، ۴۱۸
سعادت خان منشی‌باشی، ۲۸۷
– مشارکت او با منّجمان برای تعیین ساعت مبارک جهت آغاز بنای شهر احمد شاهی، ۲۷۲
– نامه‌ای که او به دستور احمد شاه به پادشاه هند نوشت، ۲۸۷
– نامه‌های اساسی احمد شاه به انشای اوست، ۳۱۲
– نوشته شدن عهدنامه عالم‌گیر به قلم او، ۳۲۹
سعد اللّه خان: از رؤسای افغان روهیله، ۴۰۵
سعد ذابح، ۴۵۹
سکندر (شاهزاده)، ۵۶۴
– فرزند احمد شاه، ۵۴۵
– همراه بودن او با احمد شاه در سفر خراسان، ۵۷۰

– اعزام او با بیست هزار نفر از غازیان به پیشاور، ۵۹۰

سکندر (مقدونی)، ۴۱، ۴۶، ۳۳۸

سکهه جیون، ۲۹۵، ۲۹۸، ۵۰۶

– رایت طغیان افراشتن در کشمیر و موافقت و مرافقت غازی الدین خان با وی، ۲۷۸

– پراکنده شدن افراد او، ۲۹۸

– منصوب بودن او از سوی احمد شاه به نیابت صوبه‌داری کشمیر و صاحب کار بلده کشمیر، ۵۰۶

سلطان شاه، والی بدخشان، ۵۶۲

سلیمان خان درّانی، ۳۹۶، ۴۲۷

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۸

سلیمان خان کیانی

– بودن او در دربار احمد شاه، منصوب شدن او به حکومت قاین، ۲۲۳

– حاکم سیستان: اصل او به پادشاهان کیانی می‌رسیده است. به همسری درآوردن دختر او برای احمد شاه، ۲۶۸

سلیمان (شاهزاده)، ۱۲۶، ۱۴۵، ۲۹۰

– دستور توقف او در شهر قندهار در غیبت پدرش احمد شاه، ۲۲۲

– فرزند احمد شاه، ۵۴۵

– گرفتن دختر شاه ولی خان برای او، ۵۵۰

– دستگیر کردن او میر خوش خان را و به یاسا رساندن او. کشتن او طبق فرمان پدرش، ۵۵۷

– آمدن او به موجب فرمان احمد شاه از اشرف البلاد احمد شاهی به دیدار پدر در کابل و چهاریکار، ۵۶۲

– مأمور شدن او به توقف در احمد شاهی، ۵۹۱

– جلوس او به جای پدر، ۵۹۴

– پذیرفتن او مشورت‌های شاه ولی خان را و به تخت پدر نشستن و سکه و خطبه به نام خود جاری کردن، ۵۹۴

– استقبال او از جنازه پدر با شهزاده‌های دیگر، ۵۹۵

– اعلام ارتحال پدر و بر تخت نشستن خود به تیمور شاه، ۵۹۶

سلیمان میرزا

– میرزا سید محمد: هراس او از سلامت ماندن شاهرخ، ۱۲۲

– مشورت او با میر علم خان و جعفر خان و دیگری رؤسای اتراک و اکراد در کار شاهرخ. و توافق کردن بر سر کور کردن شاهرخ، ۱۲۳

سلیمان (نبی)، ۴۱

سلیم خان افشار: مغلوب شدن او از سوی ابراهیم خان، ۱۰۷

سلیم خان ناظر، ۱۲۴

سلیم طلای یوزباشی شاندیزی: تسلیم شدن او و جبران قصور و انجام دستور. معزز شدن او به لقب ارجمند خانی و حکومت کوهپایه، ۲۳۵

سنجر (شاهزاده)

– فرزند احمد شاه، ۵۴۵

سنجری، ۵۸، ۱۴۱

سورجمل‌جات، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۳۳۶، ۳۴۳

– مشاور ابو المنصور خان در جنگ با پادشاه هند. جدا شدن و رفتن او به سوی قلعه خود، ۲۰۱

– برانگیختن خان خانان او را برقراری صلح میان پادشاه هند و ابو المنصور خان، ۲۰۴

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۶۹

– تصرف کردن او قلعه ثابت خان را، ۴۳۲

– ملاقات ملهار و جنکو با غازی الدین خان و سورجمل و تجدید پیمان، ۴۳۸

سهراب، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۴۳۶

– غلام خاص و محرم و معتمد علی شاه، ۱۰۳

– مأمور شدن از سوی علی شاه، برادرزاده نادر شاه برای دستگیر کردن نصر اللّه میرزا و امام قلی میرزا و دیگر اولاد و احفاد نادر شاه، ۱۰۳

– غلام خاص علی قلی خان. خزانه‌دار شدن او بر خزاین بی‌حد و حساب نادری، ۱۰۵

– اهل عراق بود، ۱۰۵

سهراب‌بی

– سردسته شورشیان قطغان، ۲۸۳

– درگذشت او پیش از ورود خان جان خان، ۲۹۳

سید جمال الدین خان

از سرداران معین الملک، ۱۷۶، ۱۸۳

سید درگاهی کابلی

– مسئوول رتق و فتق مهمات کابل و ضابط خراجات جزو و کل کابل، ۹۷

– استقبال او از احمد شاه درّانی، ۹۷

سید رحمت خان توخی، ۴۰۶، ۴۴۸، ۴۴۹، ۵۱۰، ۵۱۲

– مأمور شدن او به تنبیه چرته‌سنگ، ۵۰۸

– بی‌احتیاطی او و شبیخون بردن مخالفان بر او، ۵۰۹

– به شهادت رسیدن او و دلک خان در شبیخون مخالفان، ۵۰۹

سید صلابت خان

– ملقب به نانابابا، وکیل السلطنه پادشاه هند، ۱۹۵

– عدم تحمل او کارهای جاوید خان و نواب قدسیه را و قدم کشیدن از آمدوشد به دربار، ۱۹۵

سید علی اصغر: از سرکردگان سپاه ابو المنصور خان که لقب فزع اکبر داشت، ۲۰۰

سید محمد: (شاه سلیمان)، ۱۳۵

سیف الدین خان، ۲۱۳

سیف الدین محمد خان: از سرداران معین الملک، ۱۸۳

شاه ابو الفیض خان: پادشاه ترکستان، کشته شدن او به‌دست رحیم خان بخارایی، ۱۵۵

شاه بیگ خان ایشک‌آقاسی: ملازمت او و جمعی دیگر از نام‌داران با شاهزاده پرویز در کابل، ۵۸۲

شاه بیگ خان فوفلزیی: منصوب شدن او به سرداری هرات به جای انزله خان، ۵۰۴

شاه پسند خان میر آخورباشی، ۲۶۱، ۳۷۸، ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۲۷، ۴۴۰، ۴۵۸، ۴۷۱

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۰

– از وفاداران به احمد شاه، ۶۸

– ورود او از هرات به لشکرگاه احمد شاه، ۲۲۴

– سردار عساکر خراسان، ۲۳۷

– مأمور شدن او به دستگیری میر علم خان خزیمه. محصور کردن شهر سبزوار و بستن راه آمدوشد، ۲۳۷

– مأمور شدن او برای گردآوری غله و سورسات عساکر، ۲۵۵

– برخورد او با افراد محمد حسن خان قاجار و شکست خوردن او. آمدنش به سبزوار و آگاه شدن احمد شاه بر آن واقعه، ۲۵۷

– موظف شدن او به همراهی با خان جان خان برای برداشتن سپاه کرنال و رفتن به شاه جهان‌آباد، ۳۰۷

– ورود او به پترگنج و آغاز دشمن‌گدازی، ۳۱۷

– شکست دادن سپاه دشمن، ۳۱۸

– جنگ او با نصیر خان بلوچ و هزیمت شدن نصیر خان، ۳۶۹

– حمله او با توپخانه از سوی جنوب به قلعه قلات، ۳۷۲

– تقاضای مجدد کمک از احمد شاه و فرستادن نیروهای بیشتر به مدد او، ۴۰۰

– منهزم کردن او جماعت کفار را با یاری اللّه یار خان و صمد خان، ۴۰۱

– فرستاده شدن او به یاری شاه ولی خان وزیر، ۴۴۹

– مأمور شدن او به قراولی در پیش سپاه، ۴۹۴

– قراول بیگی: دستور احمد شاه به بازگشت او به بارگاه و تعقیب نکردن دشمنان، ۵۰۰

– شرکت او در جنگ چنداله، ۵۴۱

شاه جهان، ۴۸۱

شاه دل جان درّانی بامیزیی کشک‌چی‌باشی، ۱۷۳

شاهرخ شاه، ۴۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۸۹، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۷، ۵۷۸

– اسیر شدن او به‌دست دوست محمد چهچه قوشچی نصر اللّه میرزا، ۱۰۳

– از طرف مادر نسبش به شاه سلطان حسین صفوی می‌رسید، ۱۰۴

– نشستن او بر تخت فرمانروایی، ۱۰۹

– نبرد او با رحیم میرزا و محمد حسن خان قاجار در نواحی استرآباد. و شکست دادن رحیم میرزا و محمد حسن خان و افراد آنان، ۱۱۱

– عزم جزم او برای رفتن به عراق علیرغم مخالفت امرا و رؤسای خراسان و ...، ۱۱۳

– آمدن حکام و عمال اطراف و اکناف به دفاتر محاسبات به دربار شاهرخ، ۱۱۷

- فرستادن تاج و کلاه شاهی پیش محمد حسین خان کرد زعفرانلو و حاجی سیف الدین بیات، ۱۲۲
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۱
- در اعتماد کردن به اقوام همان شیوه پدرش را پیش گرفت و به افغانها بیشتر از اقوام دیگر اعتماد می کرد، ۱۳۰
- نامه نوشتن او به سرکردگان افغان که در اصفهان بودند و آنان را به حضور خواستن و امیدوار گردانیدن، ۱۳۰
- توجه و شفقت احمد شاه در حق او و مستقل بودن او در امر مملکت و پادشاهی، ۱۳۴
- توقف او در قلعه رود و استمالت از میر علم خان خزیمه، ۱۴۷
- مخالفت اسماعیل خان خوافی با وی، ۱۴۹
- ازهم پاشیدن سلک جمعیت او، ۱۵۶
- شایع شدن خبر فتح هرات و اعزام انزله خان با افواج به خواف در سپاه شاهرخ و حدوث تفرقه در سپاه او، ۱۵۸
- پراکند شدن بقیه سپاه او و ماندن غلامان خانه‌زاد صفوی و عمله در خانه و جماعت جلایر با او، ۱۵۸
- ممانعت و مخالفت مردم قلعه تربت حیدریه با او و تیراندازی به عمله پیش‌خانه و غارت اموال شاهرخ، ۱۵۹
- درهم افتادن قشونهای شاهرخی برای غارت اموال خزانه و یکدیگر در حوالی تربت حیدریه، ۱۵۹
- التجای او به احمد شاه ...، ۲۴۰
- وارد کردن شاهرخ با اعزاز و اکرام تمام به اردوی احمد شاه مأمور شدن محمد تقی خان شیرازی به مهمانداری او، ۲۴۶
- توقف سه روزه او در اردوی احمد شاه. بازگشت او و اعیان شهر با خلعت‌ها و نواخت‌ها، ۲۴۶
- طلب کردن او میرزا امین را و سرزنش و ملامت او و وادار کردنش به رفتن به دربار احمد شاه، ۲۴۶
- شنیدن خبر تفویض سلطنت به او از سوی احمد شاه و منتظر ماندن او، ۲۵۳
- تقاضای او از احمد شاه برای ماندن محمود خان قوللر آقاسی در دربار او، ۵۰۱
- تن در دادن به تحصّن به سبب اعمال فرزندش نصر اللّه میرزا، ۵۷۲
- فرستادن نصر اللّه میرزا شاهرخ شاه پدرش را به درگاه احمد شاه جهت عفو بخشیدن او، ۵۷۶
- ترس و بیم او از آمدن به اردوی احمد شاهی و فرستادن میرزا مومن جاجرمی را نزد احمد شاه جهت کسب امان و اطمینان، ۵۷۶
- تقاضای عفو گناهان پسرش از احمد شاه و پذیرفته شدن، ۵۷۷
- تقاضای تزویج دختر با تیمور شاه و پذیرفته شدن آن تقاضا، ۵۷۸
شاهرخ میرزا، ۱۰۳
شاهزاده خان، ۸۶
شاه سلیمان: رخصت کردن او محمد حسن خان قاجار و سرداران اکراد و اتراک را به سوی اوطانشان، ۱۲۴
شاه مردان، ۳۷۵، ۳۷۸
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۲
شاه‌نظر سلطان پسر حاجی خان: فرستادن او نزد نواب خان سردار، ۴۸۷
شاه‌نواز خان، ۸۵، ۸۶
- پسر زکریا خان، اقدام او به دستگیری یحیی خان برادر کلانش که از سوی پادشاه هند به حکومت لاهور منصوب گشته بود، ۸۲
- عزل برادر از حکومت لاهور و خود حکومت را در دست گرفتن و آغاز بلند پروازی‌ها، ۸۲
- در هوس پادشاهی، ۸۳

- روابط او با رعایای مال‌دار و مردم فال‌گذار لاهور، ۸۴
- ساختن برج مثمن در خانه برای خود و خیمه‌های سرخ ملوکانه، ۸۴
- صوبه‌دار سند: امتناع او از دادن مالیات به عوامل احمد شاهی، ۲۱۸
- ارتباط سرکشی او و امتناع از دادن مالیات با اقدام خان خانان، ۲۱۸
- اطلاع یافتن او از حرکت احمد شاه به سوی سند و فرار کردنش و رفتن به سوی راجه‌های ریگستان، ۲۱۸
شاه ولی خان درّانی بامیزیی، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۹۶، ۴۰۴، ۴۱۲، ۴۴۸، ۴۵۷، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۹۴، ۵۰۷، ۵۱۶، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۸۲
- از وفاداران به احمد شاه، ۶۸
- اشرف الوزراء دربار احمد شاه، ۱۳۱
- کشکچی‌باشی، ۱۷۴
- فرستادن احمد شاه او را با امیر خان میش‌مست برای فتح سبزوار، ۱۷۴
- کشکچی‌باشی دیوان اعلی، ۲۲۷
- نصب او به رتبه دیوان اعلی، ۲۶۵
- رفتن او پیشتر برای انتخاب جای مناسب برای فرود آمدن اردوی احمد شاه، متصل شاه جهان‌آباد، ۳۲۰
- نامه فرستادن او به غازی الدین خان و خواستار ملاقات شدن، ۳۲۰
- دستور خواستن او از احمد شاه برای دیدار با غازی الدین خان در شاه جهان‌آباد، ۳۲۰
- احمد شاه ملاقات را پذیرفت وی دل به داخل شهر رفتن را نه و دستور داد تا این ملاقات در جایی نزدیک شهر انجام شود، ۳۲۱
- تدبیر او برای دستگیری غازی الدین خان وزیر، ۳۲۱
- ملاقات او با غازی الدین خان. ترغیب شاه ولی خان غازی الدین خان را به سعادت حضور یافتن و بهانه آوردن او، ۳۲۱
- تعجب او از چهار زرعی مستعمل در خلعت تیمور شاه و پاسخ احمد شاه به وی درین باب، ۳۳۲
- سپردن ضلع غربی قلعه قلات به او، ۳۷۲
- یورش بردن او به سنگر غربی بلوچ‌ها و تصرف کردن آن‌ها، ۳۷۳
- حمله شبانه او به سنگرهای بالای کوه بلوچ‌ها، ۳۷۳
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۳
- شبیخون بلوچ‌ها بر سنگر او و منهزم شدن آنها، ۳۷۷
- مأمور شدن او به تصرف برج سنگر در کوه شاه‌مردان، ۳۷۸
- عبور او با بنه از دریا به دستور احمد شاه، ۴۰۰
- توفیق او در گذرانیدن بنه لشکر به سلامت از دریا، ۴۰۱
- مأمور شدن او به محاصره قلعه ثابت خان، ۴۳۲
- دستور احمد شاه برای بازگشت او به اردوگاه و تعقیب نکردن دشمنان، ۵۰۰
- وساطت او در باب درویش علی خان و اجازه بازگشت یافتن او و طوایف هزاره و اویماق به یورت قدیم خود در هرات.، ۵۰۴
- گزارش احوال درویش علی خان به حضور احمد شاه و خواستار عزل انزله خان شدن او، ۵۰۴
- داعیه‌ای که او مکنون خاطر داشت، ۵۰۴
- شفاعت او نزد احمد شاه و گرفتن فرمان رهایی درویش علی خان از زندان، ۵۰۵

– مورد عتاب قرار گرفتن او به سبب طغیان مجدد درویش علی خان، ۵۲۵
– درخواست بر عهده گرفتن امر درویش علی خان از احمد شاه، ۵۲۶
– رابطه و نامه و پیغام او با درویش علی خان هزاره، ۵۲۷
– عزل او از منصب وزارت و نصب به سپهسالاری، ۵۲۸
– نحوه تلقی او از توجهات خاص احمد شاه، ... سلوک او با مردمان ترساندن بی‌موجب او امرا و سرداران از احمد شاه، ۵۲۸
– گرفتن دختر او برای شاهزاده سلیمان، ۵۵۰
– سخنان او و عبد اللّه خان دیوان‌بیگی درباره سلامت یافتن و بانشاط شدن احمد شاه، ۵۶۱
– مأمور شدن او با افواج به تنبیه و تأدیب سلطان شاه والی بدخشان، ۵۶۲
– تأثیر نظر تیمور شاه در عزل او از وزارت، ۵۶۷
– فرستادن احمد شاه او را با میرزا مومن جاجرمی به داخل شهر مشهد مقدس و دلداری و اطمینان دادن به شاهرخ شاه، ۵۷۷
– مضطرب شدن او از نزدیک شدن تیمور شاه به قندهار، ۵۸۵
– قصد او در بر تخت نشاندن شاهزاده سلیمان دامادش به جای احمد شاه، ۵۸۶
– سعی او در ایجاد کدورت میان احمد شاه و تیمور شاه، ۵۸۶
– تخلیط او در باب تیمور شاه و بدگمان کردن پدر در حق پسر. و باور کردن امرای دربار احمد شاه قول او را، ۵۸۶
– تأثیر گفته‌های او در درباریان و امرای احمد شاه و بازار و کسب و کار، ...، ۵۸۶
– شایعه‌سازی او در باب خلع احمد شاه از سلطنت و کشتن سران و درباریان به وسیله تیمور شاه، ۵۸۸
– اغوا و اغرای او شاهزاده سلیمان را و بر تخت نشستن او، ۵۹۴
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۴
شجاع الدوله، ۴۵۸، ۴۶۴
– صوبه‌دار اوده، ۴۳۵
– رسیدن او و نجیب الدوله به حضور احمد شاه، ۴۳۷
– نیشابوری، ۴۴۰
– صوبه‌دار اوده، ۴۵۷
– زور آوردن ملهار و جنکو به جانب شجاع الدوله و نجیب الدوله، ۴۶۷
– پسر ابو المنصور خان: نصب کردن احمد شاه او را به وزارت عالی گهر، ۴۸۴
شریف تکلو، نایب الایاله ملتان: تمرد و سرکشی او و عزل دانش خان و متحد شدن با عبد الکریم خان بابری، ۵۸۰
شفقت خان درّانی: عزل و حبس او به اتهام خیانت، ۹۶
شکر خان قورت: فرستاده شدن او به کلات، ۱۷۰
شمشیر بهادر، ۴۴۳
– کشته شدن او در جنگ، ۴۷۹
شهاب الدین خان: تکیه زدن او بر مسند وزارت، ۱۹۸
شهاب (شاهزاده)
– فرزند احمد شاه، ۵۴۵

- استقبال او و شهزاده‌های دیگر از جنازه پدر، ۵۹۵
شیر غازی خان، ۲۱۹
- برادر یوسف علی خان، ۲۱۶
صاحباجی پتیل، ۳۹۸
- مأمور شدن او از سوی جنکو برای حفاظت لاهور، ۳۸۸
- حمله او به قراولان عقب لشکر احمد شاه، ۳۹۹
صاحب خان: گشودن قلعه‌ای از قلاع بلوچیه به همراهی چند تن دیگر از خوانین، ۳۶۸
صاحبهٔ الزمانی: مادر پادشاه، ۲۱۴
صادق خان فراهی: از متحدان یوسف علی خان برای بازگرداندن شاهرخ به قدرت، ۱۲۵
صالح بیگ مین‌باشی سرکشک: خالهزاده نادر شاه همدست محمد قلی خان در کشتن نادر شاه، ۵۴
صدیق بیگ خان
- تعیین شدن او به حکومت چهارمحال پنجاب از سوی غازی الدین خان، ۲۷۸
- (از احفاد آدینه بیگ خان): بستن او گذر دریا را بر روی افراد احمد شاه، ۲۹۹
- گریختن او با پسر آدینه بیگ، ۳۸۷
صدیق خان: از طرفداران آدینه بیگ، ۳۵۶
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۵
صمد خان درّانی محمودزیی، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۱۰
- پای‌افشردن او در میدان نبرد و مانع شدن از روی گردانیدن روهیله از جنگ، ۴۱۰
- نبرد مردانه او با افواج مرهته، ۴۱۱
- منتظر نماندن او و نجابت خان کاکری و روان شدن به سوی گنج‌پوره، ۴۴۳
- به شهادت رسیدن او در جنگ گنج‌پوره، ۴۴۳
ضابطه خان
- مأمور شدن او به همراهی خان جان خان جهت سرکوب متمردان، ۵۵۳
- فرزند نجیب خان، ۵۵۳
طهماسب خان جلایر
- شریک الدوله و امین السلطنه نادر، متحد شدن او با برادرزاده نادر علیه او، ۵۲
- وکیل الدوله و امین السلطنه نادر شاه افشار، ۱۲۴
عاقبت محمود، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴
- مکراندیشی او و عماد الملک برای خلع پادشاه هند از سلطنت، ۲۰۷
- راضی کردن او پادشاه هند را به ارسال توپخانه برای عماد الملک، ۲۰۷
- فرار او از شاه جهان‌آباد و تعقیب کردن بختاور خان او را، ۲۰۸
- اعزام او بار دیگر از سوی عماد الملک برای اغوا و فریب پادشاه هند، ۲۱۲
- کشته شدن به شمشیر خشم عماد الملک، ۲۱۴

عالم‌گیر، ۴۸۳
– گردآوردن لشکر بی‌شمار و فرستادن به کرنال به قصد پیش‌گیری از احمد شاه، ۳۰۷
– پاسخ‌نامه احمد شاه و ارسال سفیر دیگر، ۳۰۹
– نقل‌نامه او به احمد شاه، ۳۱۱
– آزردگی او از وزیرش غازی الدین خان. شکایت او از این آزردگی بوسیله خواجه‌سرایش نزد قلندر خان.، ۳۱۲
– دعوت خصوصی او از احمد شاه، ۳۱۲
– آمدن او به اردوگاه احمد شاه، ۳۲۴
– تقاضای او از احمد شاه عزل غازی الدین و نصب خان خانان به جای او و پذیرفته شدن این تقاضا، ۳۲۴
– اصرار او بر تشریف‌فرمایی احمد شاه به شاه جهان‌آباد و پذیرفته شدن تقاضای او، ۳۲۵
– پیشکش‌های او به احمد شاه: علاوه بر بخش‌های غربی رود اتک، هزاره‌جات، غزنین، کابل و پیشاور و ...، ۳۲۵
– نوشتن عهدنامه و مهر نمودن و تقدیم آن به احمد شاه، ۳۲۹
– پیشنهاد او برای تزویج دخترش به تیمور شاه، ۳۳۲
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۶
– کشته شدن او به‌دست غازی الدین خان، ۳۵۳
– کشته شدن او به‌دست غازی الدین خان، ۴۸۳
عالی‌گهر
– فرار او از شاه جهان‌آباد به اکبرآباد پس از کشته شدن پدرش، ۳۵۴
– پسر عالم‌گیر شاه هند: دادن احمد شاه تاج سلطنت و حکومت هند را به عالی‌گهر، ۴۸۲
عباس قلی خان بیات مختاری، ۱۱۳، ۱۷۲، ۱۷۳
– منازع و مخالف احمد خان بیات ارومی و جانشینی او در نیشابور، ۱۴۶
– صاحب اختیار و مدار المهام بودن او در نیشابور، ۱۷۱
– آمادگی او و حاجی سیف الدین خان بیات برای رفتن به حضور احمد شاه، ۱۷۲
– نوشتن نامه‌ای مسئول هدایت و اندرز به او از سوی احمد شاه، ۲۵۲
– فرستادن او محمد علی خان، برادر باقر خان پسر عموی خود را به بارگاه احمد شاه، ۲۵۵
– گذاشتن او محمد علی خان و باقر خان را به نیاب خود در نیشابور و آمدن او به دربار احمد شاه، ۲۵۶
– آمدن او به دربار احمد شاه، و دستور ماندن او در دربار با حفظ سمت یعنی حکومت نیشابور، ۲۵۶
– اعلام عدم تقصیر او در شورش نیشابور، ۲۵۷
عبد الحبیب خان پسر حاجی جمال خان درّانی بارکزایی: گرفتن دختر او برای شاهزاده تیمور شاه، ۵۴۶
عبد الحکیم، شیخ الاسلام: فرستادن سردار شیخ الاسلام و اللّه نظر خان اتالیق بلخ را نزد مردم آقچه، ۴۸۷
عبد الحمید خان، ۶۸
– تعیین شدن او برای دفع شر محبت خان و مانو خان و تاب نیاوردن او و بازگشتن به قندهار، ۶۸
عبد الخالق خان پسر رحمان خان سدوزیی: اعزام شاهزاده سلیمان او را به هرات نزد تیمور شاه جهت بردن نامه و پیغام، ۵۹۶
عبد الرحمان خان بارکزیی، توپچی‌باشی، ۵۸، ۶۵، ۶۷، ۳۷۸، ۴۵۷

– از همدستان و همداستانان محبت خان و مانو خان، ۶۵
– از خویشاوندان احمد شاه، ۳۹۷
– دیوان بیگی، ۳۹۷
عبد الرحیم خان: یکی از سرکردگان ابو المنصور خان، ۲۰۰
عبد الرسول خان قوللر آقاسی: غلبه کردن علی مردان خان زنگویی بر وی، ۵۷۴
عبد الصمد خان درّانی محمودزیی، ۴۴۲
– ناظم صوبه تهته و ملتان، ۸۲
– نصب او به حکومت و صاحب اختیاری مالیات پیشاور، ۲۶۹
– حاکم پیشاور: نصب او به سرداری خطه کشمیر، ۲۹۴
– توفیق او و بازجنگ خان در استیصال سکهه جیون و فتح لاهور، ۲۹۷
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۷
– رسیدن او به حوالی و حواشی لاهور، ۲۹۸
– سردار: رسیدن او و سرداران دیگر به یک فرسخی لاهور، ۲۹۸
– تدبیر او و زلی خان برای گذشتن از آب، ۲۹۹
– منصوب شدن او به حکومت سرهند، ۳۴۴
– صوبه‌دار سرهند: بیرون آمدن از قلعه سرهند به خیال مذاکرات صلح و دستگیر شدن و غارت قلعه سرهند، ۳۵۶
عبد العلی خان عرب میش‌مست، مالک الکای ترشیز، ۵۶۷
عبد الغنی علی کوزیی، ۵۱
عبد الکریم بابری: متحد شدن او با شریف تکلو، ۵۸۰
عبد اللّه خان درّانی فوفلزیی، ۳۷۸، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۹۴، ۵۱۰
– از وفاداران به احمد شاه، ۶۸
– ایشک آقاسی‌باشی: تقدیم پیشکش‌های هند به احمد شاه در منزل بهاک، ۲۲۲
– قورچی‌باشی: فرستاده شدن او از سوی احمد شاه به دنبال قشون قبلی و تقرّر او به سرداری قشون‌های قبلی و بعدی، ۲۲۳
– مأمور شدن او به سرکوب کردن نواحی نیشابور. انجام شدن این مأموریت و بازگشت او، ۲۵۱
– وکیل مالیات قندهار، ۲۶۵
– اعزام او و جعفر خان قوللر آقاسی با گروهی سرداران برای پاک کردن راه لاهور تا سرهند از اشرار، ۳۰۶
– موظف شدن به حمله از سوی شرق به قلعه قلات، ۳۷۲
– مشورت احمد شاه با او عظمت خان علیزیی درباره عبور از آب، ۴۰۰
– مأمور شدن او و چند تن دیگر به تعقیب مرهته، ۴۱۶
– مأمور شدن او به تعاقب فراریان، ۴۸۱
– تدبیر او در بدام انداختن دشمنان، ۵۴۰
– گفتگوی او با شاه ولی خان درباره سلامت و بهبود و نشاط احمد شاه، ۵۶۱
عبد الوهاب بریجی: مشارکت او در مدافعه با نصیر خان بلوچ، ۳۶۸

عبد الوهاب خان: گشودن قلعه‌ای از قلاع بلوچیه به همراهی چند تن دیگر از خوانین، ۳۶۸

عبدل خان ماکو

– ناظر خاصه احمد شاه که خطاب شفقت خانی داشت، ۶۴

– فرستادن او با توپ‌خانه و جمعی کثیر از افراد نزدیک محبت خان و مانو خان، ۶۵

– پیوستن او به محبت خان و مانو خان. شاید دلیل این کار موافقت قبلی او با مخالفان احمد شاه بوده باشد، ۸۶

عطاء اللّه خان ازبک، ۱۳۰

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۸

– توقف و تمکن او در شهرزور در عهد نادر شاه افشار و پس از او آمدنش به اصفهان نزد ابراهیم برادر علی قلی خان، ۱۰۶

– اعطای منصب سپهسالاری ترکستان به او از سوی احمد شاه، ۱۵۶

– نصب او به داروغگی ولایت ترکستان، ۳۵۰

– آمدن او از ترکستان به درگاه احمد شاه و بی‌رقیب ماندن حاجی خان در ترکستان، ۳۵۰

– برقرار ماندن او و در سمت داروغگی ولایت، ۳۵۰

– سپهسالار: برهم خوردن مناسبات میان او و نواب خان الیکوزیی، ۳۵۱

– داروغه عدالت: دستور احمد شاه به او برای رفع سوتفاهم میان نواب خان و سرکردگان ترکستان، ۳۵۲

– محصور شدن او توسط ایزباسر و موسی خواجه، ۴۸۴

– سپهسالار، ۴۸۴

– فریب خوردن او از ایزباسر و رفتن به شبرغان، ۴۸۵

– تاختن او با حاجی خان منک بر ایل ایزباسر، ۴۸۶

– محبوس بودن او پیش ایزباسر و کشته شدن او به‌دست ایزباسر به اشاره نواب خان، ۴۸۷

– داروغه عدالت، ۴۸۷

عطر خان: پسر شاه‌نواز خان صوبه‌دار سند، ۲۱۸

عظمت خان علیزیی، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۹۴

– مأمور شدن او و تعدادی از افراد برای گردآوری غله و محصولات نواحی مشهد و اطراف آن و بستن راه آمدوشد به قلعه مشهد، ۲۳۴

– مأمور شدن او و شاه ولی خان وزیر جهت سرکوب عناب خان حاکم هزاره ده‌کندی، ۵۱۶

– شرکت او در جنگ چنداله، ۵۴۱

– حاضر خان: شهادت او با گلوله تفنگ در میدان جنگ، ۵۴۳

– مخاطب به حاضر خان: درآمدن دختر او به حباله نکاح شاهزاده پرویز، ۵۸۱

علی بیگ خان جزایرچی‌باشی، ۳۷۳، ۳۹۶

– سرکرده جزایرچیان کابلی، ۴۱۲

علی خان قلعجی

– از اعاظم امرای دولت شاهرخی، ۱۵۰

– تقدیم چند راس اسب به او از سوی اسماعیل خان و عدم التفات علی خان به او، ۱۵۰

- گریختن او در ظلمت شب از شهر مشهد، ۱۶۶
- مخالفت او با ابراهیم خان بغایری حاکم سبزوار و اتحادش با میر علم خان خزیمه، ۲۱۹
- اغوای او میر علم خان را به تسخیر سبزوار، ۲۱۹
- فرار کردن او از شهر نیشابور از ترس میر علم خان خزیمه، ۲۲۱
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۷۹
- داشتن روابط با بغایران و همسایه بودن با آنان، ۲۳۷
- مشاجره او با اسماعیل خان در حمام قلعه رود و بستن درهای قلعه و متحصن شدن او، ۲۶۰
علی شاه، ۴۷، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹
- برادرزاده نادر، ۱۰۳
- برادرزاده نادر، ۱۱۰
- شهزاده تیمور میرزا و سایر پردگیان حرم احمد شاه را در مشهد نگه می‌داشت و به تیمور اجازه بیرون آمدن نمی‌داد، ۱۱۰
- مقتول شدن او به قصاص خون نصر اللّه میرزا، ۱۱۷
- آمدن افغانها و ازبکهای ساکن در شهرزور در دوره او به اصفهان و پیوستن آنان به ابراهیم خان برادر علی شاه، ۱۳۰
علی قلی خان لزگی، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۹۶
- آمدن او به هرات و لوای مخالفت نادر برافراشتن، ۵۲
- سپهسالار: فرستادن قشون از هرات به سرکردگی برادرزاده نادر شاه تا سر راه اردوی درّانی را بگیرد.، ۵۶
- علم طغیان افراشتن در خراسان و هوای تسخیر قندهار در سر پروراندن او در زمانی که احمد شاه در حوالی سرهند مشغول جنگ بود، ۹۵
- رفیق و یار ابو المنصور خان داروغه توپخانه محمد شاه پادشاه هند، ۹۵
- آمدن او و پیغام و پیشنهاد صلح آوردن برای احمد شاه و پذیرفته شدن آن، ۹۵
- به قتل رسانیدن اولاد نادر شاه و شاهرخ میرزا، ۱۰۴
- نقشه‌هایش برای شاهرخ میرزا، ۱۰۴
علی محمد خان خوگیانی صوبه‌دار ملتان: نفاق ورزیدن و خلاف کردن و آزار طایفه سدوزیی ملتان، ۵۵۶
علی مردان خان زنگویی، ۴۴۱، ۵۶۷، ۵۷۵، ۵۷۶
- حمایت او از نصر اللّه میرزا و ورودش به نواحی ترشیز، ۵۷۴
- کشته شدن و چند تن از سرداران قشونش در جنگ با نیروهای احمد شاه، ۵۷۶
علی نقی خان قرچه‌داغی، ۱۰۹، ۲۱۵
- تقاضای کمک بهادر خان حاکم مهنه از او، ۱۸۹
- شتافتن او به یاری بهادر خان حاکم مهنه و وقوع جنگ میان او و یوسف علی خان، ۱۸۹
- وارد شدن فاتحانه او به مشهد پس از شکست یوسف علی خان و فرار قلیج خان جلایر از مشهد، ۱۸۹
- عدم پذیرش اکراد حضور او را در مشهد و آغاز خصومت و نزاع، ۱۸۹
- بیگلربیگی مرو، ۲۱۵
عماد الملک، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۳

- شهاب الدین خان: گردآوری سپاه و لشکر، ۱۹۸
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۰
- تن در دادن او به صلح، ۲۰۴
- کینه گرفتن او از پادشاه و خان خانان، ۲۰۶
- حمله او به یاری مرهته‌ها به سورجمل‌جات، ۲۰۶
- تدبیر او در خلع پادشاه هند، ۲۰۷
- آمدن او فردای روز فرار پادشاه به پای قلعه پادشاهی و پیغام دادن به شاه که باید او را به منصب وزارت بگمارد، ۲۱۲
- (غازی الدین خان وزیر): فراموش کردن احسان احمد شاه و با دشمنان او متحد شدن، ۴۰۷
عناب خان تایمنی، ۵۰۳
عنایت حاکم هزاره ده کندی: تمرد او، ۵۱۵
عنایت خان برکی، ۳۶۶
- گشودن قلعه‌ای از قلاع بلوچیه با شرکت چند تن دیگر از خوانین، ۳۶۸
عیسی، ۲۸۶
عیسی خان کرد شادلو، ۲۱۹
- فرار کردن او از شهر نیشابور از ترس میر علم خان خزیمه، ۲۲۱
غازی الدین خان، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۹، ۳۲۱، ۳۵۶
- نبیره نظام الملک: عدم اعتنای او به عالم‌گیر و خودسری کردنش استعانت او از کفار، ۲۷۷
- سوق دادن قشون به سوی سرهند، ۲۷۸
- گماشتن رفقای خود برای بردن زوجه معین الملک و ضبط اموال و نقود و جواهر و فرش ... او به لاهور، ۲۷۸
- صحیح نسب بودن او- تعلق وزارت هند به سلسله او، ۲۹۰
- تحریک او سکهه جیون را برای بازگرفتن لاهور، ۲۹۸
- گردآوری لشکر و آماده مقابله با احمد شاه و سپاه او، ۳۰۷
- مأمور شدن خان جان خان به تنبیه او، ۳۰۸
- معطل کردن سفیر احمد شاه به تصّور توقف احمد شاه تا بازگشت او، ۳۰۹
- نوشتن نامه مخلصانه از سوی خود به شاه ولی خان وزیر عظم احمد شاه و بنای مکر و احتیال گذاشتن، ۳۱۱
- عدم رضایت عالم‌گیر از وی، ۳۱۱
- فرستادن او ملهار، دراگهو و شمشیر بهادر و انتامای مرهته دکنی را بر سر راه احمد شاه، ۳۱۳
- اتحاد او با سران هندو از قبیل ملهار راگهو، شمشیر بهادر و ...، ۳۱۶
- نامه نوشتن او به وزیر و دم از محبت و مرافقت زدن او.، ۳۲۰
- راضی شدن او به ملاقات و فرستادن جمعی از معتمدان و محرمان خود برای ملاقات با شاه ولی خان،
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۱
۳۲۰
- راضی شدن او به آمدن به اردوی احمد شاهی، ۳۲۱

- منصوب شدن او بار دیگر به وزارت، ۳۴۱
- تعهد کردن او نزد احمد شاه برای برانداختن سورجمل‌جات، ۳۴۲
- مجددا راه سرکشی پیمودن و دعوت کردن طایفه مرهته از دکن، ۳۵۳
- کشتن او عالم‌گیر را در شاه جهان‌آباد، ۳۵۳
- بر تخت نشاندن درویش به جای عالم‌گیر بر حکومت هند، ۳۵۳
- نیرنگ او در کشتن عالم‌گیر، ۳۵۳
- برانگیختن او مرهته را به جنگ علیه نجیب خان روهیله، ۳۵۴
- متحد شدن او با جنکو علیه احمد شاه، ۴۰۶
- مأمور کردن او موسی خان بلوچ و سعادت خان آفریدی را به حفاظت قلعه شاه جهان‌آباد، ۴۱۸
- پیوستن او و جنکو به ملهار، ۴۲۴
- ملاقات ملهار و جنکو با او و تجدید عهد با او، ۴۳۸
- مفوض کردن احمد شاه وزارت عالم‌گیر را به غازی الدین خان، ۴۸۳
- متحد شدن او با سرکرده‌های نامی مرهته ملهار و جنکو و کشتن عالم‌گیر شاه، ۴۸۳
غازیان درّانی: رونق و انتظام لشکر نادری با وجود آنان، ۵۸
غازی بیگ خان: از درباریان معین الملک در لاهور، ۱۷۷
غریب: اسبی که احمد شاه با ساز و برگ، ... به تیمور شاه بخشید، ۵۹۰
غلام علی خان سردار دار السلطنه هرات: در محاصره طایفه تایمنی قرار گرفتن او در هرات، ۱۱۷
فاضل خان پسر قایم خان بلوچ: پاس نمک نگهداشتن او و مخالفت با نصیر خان بلوچ، ۳۶۳
فاطمه سلطان بیگم: دختر شاه سلطان حسین، همسر رضا قلی میرزا و مادر شاهرخ میرزا، ۱۰۴
فتح اللّه خان سدوزیی، ۳۹۷
- مشورت کردن احمد شاه با او و دیگر سران، ۲۸۰
- انیس اوقات بزم و مونس هنگامه حرب و رزم احمد شاه، ۴۵۵
- ندیم احمد شاه، ۴۹۵
- ندیم و جلیس خاص احمد شاه- دیدار هر روزه او با احمد شاه در ایام بیماری، ۵۶۰
فتح علی خان افشار ارومی، ۱۲۴
فرض علی خان هزاره: مأموریت او و چند تن دیگر به تنبیه پسران درویش علی خان از سوی تیمور شاه، ۵۸۰
فرعون، ۲۹۹، ۵۳۰
فریدون، ۴۱، ۴۵۷
فریدون بیگ غلام گرجی شاهرخ شاه: آوردن او ابراهیم خان و رحیم میرزا و کاظم میرزا را به‌طرف مشهد، ۱۲۳
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۲
فریدون خان
- قوللر آقاسی: موافقت او با یوسف علی خان در برگرداندن شاهرخ به قدرت، ۱۲۵
- سرکرده غلامان، او نیز جزو موافقان یوسف علیخان بود، ۱۲۶

فغفور، ۵۲۱

فیروز شاه افغان: قلعه‌چه او که در میان بناهای جهان‌آباد قرار داشت، ۱۹۹

فیض اللّه خان بریجی، ۴۵۷

فیض‌طلب خان محمودزیی، پسر عبد الصمد خان، ۵۱۹

– مأموریت او از سوی خان جان خان برای مقابله با افواج هند و ناموفق بودن وی، ۵۱۸

– انتصاب او به سرداری شهزاده اسکندر، ۵۶۴

– رابطه‌اش با سیک‌ها و گریختن از رهتاس، ۵۶۶

قاسم خان

– روی آوردن به درگاه شاهرخ، ۱۱۷

– برادر عظمت خان: عطا کردن احمد شاه به او لقب حاضر خانی و سرداری جماعت علیزیی، ۵۴۴

قاسم خان قاجار: پیغام او و برادرش به شاهرخ و خبر دادن پیغام خلع او، ۱۲۰

قاسم علی خان، برادر یوسف علی خان: حکمران کلات در دوره نادری، ۱۲۴

قایم خان بلوچ، ۳۶۳

– از رؤسای قوم بلوچ، از اقارب محبت خان، پناه گرفتن او ملّا حیات و سرکردگان دیگر در قلعه مستنگ، ۱۳۳

قبول خان نورزیی، ۳۷۸، ۳۹۷

قربان علی، ۱۰۴

– خویش دوست محمد چهچه. اعزام او از سوی دوست محمد برای تعقیب و دستگیری نصر اللّه میرزا. و کشته شدنش به‌دست نصر اللّه میرزا، ۱۰۳

قربان علی خان، ۱۲۰

– قاجار: پیوستن او به شاهرخ شاه، ۱۱۷

قطب خان روهیله، ۴۴۳ تاریخ احمدشاهی ۶۸۲ ۷. فهرست اشخاص و کسان و نکات مربوط به آن ..... ص : ۶۳۷

حاکم پانی‌پت، ۴۴۲

– به شهادت رسیدن او در دفاع از گنج‌پوره، ۴۴۴

قلج خان جلایر (رک. قلیج خان جلایر)

قلندر خان درّانی فوفلزیی، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۱۱، ۳۱۲

– تعیین او به سفارت هندوستان. استقبال دربار هند از او، ۱۸۷

– سفیر احمد شاه به هند: اعزام او با سفیر هند به دربار دهلی، ۲۸۷

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۳

– بازگشت او با سفیر پادشاه هند از شاه جهان‌آباد، ۳۰۸

قلیج خان جلایر، ۱۲۵

– مخالفت او و سایر رؤسای خراسان با رفتن شاهرخ به عراق، ۱۱۶

– پاسخ‌های دل‌گرم‌کننده او و یوسف علی خان به تقاضای مکرر امیر خان میش‌مست، ۱۴۴

– عم یوسف علی خان: داده شدن مهر وکالت به او، ۱۴۷

- باقی ماندن او و افرادش در کنار شاهرخ، ۱۵۹
- مدارم المهام شدن در درخانه پادشاهی، ۱۷۰
- ترک کردن مشهد پس از شکست خوردن یوسف علی خان از علی نقی خان، ۱۸۹
قمر الدین خان، ۸۸، ۹۲، ۹۵، ۹۸، ۳۲۳
- وزیر محمد شاه، ۸۳
قورچی‌باشی
- رفتن او به موجب فرمان به قاین و طبس، ۲۲۳
- تصرف قلعه طبس و به‌دست آوردن مقادیر زیاد سلاح، ۲۲۳
قیصر، ۵۲۱
کاظم خان، ۱۰۸
کدو: یکی از مخالفان که درویش صابر او را ریسمان به گردن با محبت و مانو به‌دست احمد شاه داد.، ۷۲
کرم خان ترینی، ۶۳
- مخالفت او با احمد شاه درّانی، ۶۲
- و مقصود خان بریجی «هنگام مخالفت با احمد شاه در سه‌منزلی قندهار بودند. ظاهرا در بدو ورود او به قندهار نیز نیامدند»، ۶۲
کریم خان درّانی چاوش‌باشی، ۲۳۰
- مأمور شدن او از سوی احمد شاه به رفتن داخل قلعه نیشابور و اطمینان دادن سران آن شهر، ۱۷۲
- نگه‌داشتن او در قلعه نیشابور، ۱۷۲
- نگهداشته شدن در نیشابور، بیرون آمدن از آن شهر. رفاقت با یوسف علی خان جلایر در مشهد، ۲۲۹
- آمدن او با میرزا احمد افغان نویسنده و قلیج خان به دربار احمد شاه، ۲۲۹
- فرستاده شدن او به خانه میرزا حسن، برادر میرزا امین و منع آمدوشد با او، ۲۳۳
کسری، ۴۶
کشمیر خان درّانی ایچکزیی: مورد لطف و نوازش قرار گرفتن او پس از نظر افتادنش، ۴۵۳
کنوجی: سفیر باهو نزد احمد شاه، ۴۳۷
کوبند، ۴۵۲
- شکست دادن او، ۴۳۴
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۴
کوجر سنگ، ۴۹۲
- محصور کردن بلند خان سدوزایی در رهتاس، ۵۶۶
کیکاوس، ۴۴۷
گل محمد خان امین الملک، ۳۷۵، ۴۱۲
- مأمور شدن او و دو تن دیگر برای ضبط اموال میر علم در قلعه تون، ۲۲۸
- یورش بردن او و شاه ولی خان وزیر به سنگر مخالفان و ...، ۳۷۶
- تعقیب کردن او بلوچ‌ها را با بهادران بابری، ۳۷۶

گل محمد خان سرکرده غازیان بابری، ۳۹۶
گوجر سنگ: رفتن او و چرته سنگ به ملتان، ۵۱۳
لقمان خان، برادرزاده احمد شاه
– ورود او از ولایت ایران به قندهار، ۱۲۹
– بودن او با اللّه یار خان در اردوی ابراهیم خان در عراق و آذربایجان، ۱۳۰
لقمان خان حاکم شورابک: مدافعه او و سران دیگر در برابر نصیر خان بلوچ، ۳۶۸
مادر نصر اللّه میرزا: دعوی خون پسر کردن او علیه علی شاه که قاتل پسرش بود، ۱۱۷
مانو خان درّانی، ۶۱، ۶۴
– اعطای رتبه سرداری افواج به او از سوی احمد شاه و اعزامش برای تأدیب و تنبیه مقصود خان بریجی به شورابک، ۶۳
– شفیع کردن آنان درویش صابر را و او ریسمان به گردن آنان انداخت و نزد شاه آورد ...»، ۷۲
مانی، ۲۸۶، ۳۴۲
مجید سعید خان خلیل، ۳۹۷
محبت خان بلوچ، ۶۱، ۶۴، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۹۳
– شفیع کردن آنان درویش صابر را و او ریسمان به گردن آنان انداخت و نزد شاه آورد ...»، ۷۲
– کشته شدن سرکردگان قوم کاکری به‌دست او و آواره کردن آنان، ۱۳۲
– مخالفت او با احمد شاه و سرانجام کار او، ۱۳۲
– تمکن او در قلعه قلات، فرستادن معتمدان و ریش‌سفیدان برای طلب عفو و امان از احمد شاه، ۱۳۴
– تقاضای استخلاص بلوچ‌های اسیر در جنگ مستنگ پذیرفته شدن آن از سوی احمد شاه، ۱۳۴
محبت خان درّانی فوفلزیی، ۳۷۳، ۳۹۶، ۴۱۲، ۴۹۴
– اعطای رتبه سپهسالاری به او و مأمور کردنش به سرکوب کرم خان ترینی به فوشنج، ۶۳
– از وفاداران به احمد شاه، ۶۸
– انتصاب او به سرداری کل بلوچستان، ۱۳۳
– دستور احمد شاه به بازگشت وزیر و شاه پسند خان و محبت خان و پایان دادن به تعقیب فراریان دشمن،
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۵
۵۰۰
– مأمور شدن او به کندن سنگر و گذاشتن کشک‌چی و چوکی‌دار بر سر راه‌ها برای حفاظت طرق و شوارع، ۵۱۱
– تعقیب کردن او غارتگران امن‌آباد را و به‌دست آوردن اموال و بازگردانیدن آن به صاحبان آنها، ۵۱۳
– مأموریت او برای آوردن طویله و قاطرخانه به وزیرآباد تهیه سورسات لشکر.، ۵۱۳
محمد اسماعیل پسر محمود منشی حسینی: ذکر قصیده او مشتمل بر بیان فضایل و خصایل احمد شاه درّانی و روضه او.، ۵۹۹
محمد تقی خان
– کس فرستادن او به نزد میر شفیع خان قلعه‌دار تون و سایر اعیان و تشویق آنها به آمدن به دربار احمد شاه.، ۲۲۵
– رفتن شخص او به دستور احمد شاه به قلعه تون و پند و اندرز کردن قلعه‌دار و سایرین و مؤثر نیفتادن، ۲۲۵
– مأمور شدن او و دو تن دیگر برای ضبط اموال میر علم در قلعه تون، ۲۲۸

– سر عم جعفر خان کرد: مورد تفقد نوازش احمد شاه قرار گرفتن او، ۲۲۸
– نصیحت و پند او به میرزا امین که دست از قلعه‌داری بردارد تا مردم از محاصره و فاقه بدر آیند، ۲۴۳
– تدبیر دیگر او برای راضی کردن میرزا امین به ترک قلعه‌داری، ۲۴۳
– اجاره‌دار مالیات ولایات دیره‌جات و ملتان. باقی‌دار بودن او ازین بابت. بخشیده شدن باقیات او از سوی احمد شاه، ۲۹۵
محمد جعفر خان قوللر آقاسی
– سرکرده جزایرچیان خراسانی، ۴۱۲
محمد حسن خاقان قاجار: کوچانیدن او رعایای سبزوار و مزینان را، ۲۵۷
محمد حسن خان بادلو، ۱۱۱، ۱۲۱
– فرستاده شدن او و چندی دیگر با سه هزار نفر از سوی جعفر خان کرد به امداد مردم مشهد، ۱۶۱
محمد حسن خان بیات
– انتصاب او و جعفر خان متینانلوی زعفرنلوی کرد به وکالت شاهرخ، ۱۱۰
محمد حسن خان قاجار، ۱۱۱
– ترک اردوی مخالفان شاهرخ و پیوستن به او، ۱۱۶
– ایشک آقاسی‌باشی: سخنان او با میر علم خزیمه و جعفر خان و برحذر داشتن آنان از خلع شاهرخ، ۱۲۱
محمد حسین بیگ زنگنه: موظف شدن او به مهمانداری تیمور شاه و پردگیان سلطنت: هنگام فرستادن آنان به قندهار به حضور احمد شاه، ۱۱۰
محمد حسین خان بادلو
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۶
– ائتلاف مخفی او و دو تن دیگر از سران ایل چشمکزک با یوسف علی خان، ۱۴۶
– همراهی او با جعفر خان کرد در توقف گناباد، ۱۶۱
– دستگیری او و برادران علی شاه که در قلعه گناباد متحصن بودند بوسیله نیروهای احمد شاه، ۱۶۶
– حاکم خبوشان: بستن درهای قلعه خبوشان بر روی افراد احمد شاه، ۱۷۰
– تسلیم شدن او و آمدنش با کدخدایان و اهالی شهر خبوشان به اردوگاه احمد شاه و مورد عفو قرار گرفتن آنان، ۱۷۰
– همراهی او با خان جان خان در برکندن آدینه بیگ، ۳۰۴
محمد خان، ۲۳۱
محمد خان تایمنی: مأموریت او و چند تن دیگر به تنبیه پسران درویش علی خان از سوی تیمور شاه، ۵۸۰
محمد خان شاملو: تحریک و تحریض او میرزا امین خان را به مخالفت با احمد شاه، ۲۳۴
محمد خان غلزایی: سرکرده اردوی درّانی در سپاه نادر شاه، ۵۴
محمد خان قاجار، ۱۱۱
محمد خان: نایب نسقچی‌باشی، ۵۰۵
محمد رضا خان
– قراچه‌لو، ۱۰۹
– فرستاده شدن او با چندی دیگر از سران کرد با سه هزار نفر به کمک شاهرخ به مشهد، ۱۲۰

- از سران چشمکزک، ائتلاف مخفی و با یوسف علی خان، ۱۴۶
- کهنبیگلو، ۱۶۱
- قراچه‌لو، ۲۱۹
محمد زمان خان
- رفتن احمد شاه به زیارت گور او در هرات و چند روز در آنجا توقف کردن، ۲۶۵
- پدر احمد شاه، ۵۷۱
محمد شاه
- کهولت سن او. نفرستادن نامه و رسول نزد احمد شاه.، ۱۸۶
- اختلال سلطنت هند، شیوع آثار کفر در معموره دار الاسلام همه سبب شد که احمد شاه تصمیم رفتن به شاه جهان‌آباد بگیرد، ۱۸۶
- شادمانی او از صلحی که پیش‌آمد و امضا کردن عهدنامه‌ها و ارسال آن به دربار احمد شاه، ۱۸۸
محمد شاه (پادشاه هندوستان)، ۷۶، ۸۳، ۹۵، ۱۹۴، ۳۱۰، ۳۲۳، ۳۲۸، ۴۳۲، ۴۳۶
محمد شاه خان، پسر عمه درویش علی خان هزاره: موافق نبودن او با طغیان درویش علی خان و آمدنش به دربار تیمور شاه، ۵۲۴
محمد شجاع خان بهادر سدوزیی، صوبه‌دار سابق ملتان: قلع و قمع کردن سرکشان دیره‌جات و ملتان، ۵۸۰
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۷
محمد (ص)، ۳۲۹
محمد صالح خان: همراهی او با خان جان خان در برکندن آدینه‌بیگ، ۳۰۴
محمد علی خان
از متحدان یوسف علی خان برای بازگرداندن شاهرخ به قدرت، ۱۲۵
- کشک‌چی‌باشی شاهرخ: تلاش او برای نجات شاهرخ و شکافتن چندین دیوار چهارباغ و نیافتن شاهرخ. و چوب خوردن او.، ۱۲۲
- کور کردن او به دستور میر علم خان خزیمه، ۲۲۱
- پسر عموی عباس قلی خان: فرستاده شدن او از سوی عباس قلی خان به دربار احمد شاه و تقاضای عفو و بخشایش از او، ۲۵۵
محمد قلی خان، ۵۳، ۵۴
- افشار ارومی: کشیک‌چی‌باشی در دولتخانه نادر و همداستانی او با گروهی که قصد کشتن نادر را داشتند، ۵۳
- داستان کشته شدن نادر شاه بر دست او، ۵۴
محمد کاظم خان، پسر عمه شاهرخ شاه: تفویض حکومت ارض اقدس (مشهد) از سوی احمد شاه به او، ۲۵۴
محمود حسینی: وعده دادن او به نوشتن احوال شاهزاده سلیمان و مجازات شاه ولی خان، ... در کتاب تیمورشاهی، ۵۹۸
محمود خان خواجه‌سرا
- ارتقای او به درجه قوللر آقاسی گری، ۲۶۷
- اینکه اصل او از امیرزاده‌های اکراد بلیارس است، ۲۶۸
- پدر و اقارب او علیه نادر شاه قیام کردند. شکست خوردند. خصی کردن نادر شاه اولاد ذکور و درآوردن او را به سلک خواجه‌سرایان، ۲۶۸
- وفادار ماندن او به نادر شاه. پیوستن او به احمد شاه و سرکرده آقایان دیوانی شدن او، ۲۶۸

– اعزام او از سوی احمد شاه برای آوردن دختر حاکم سیستان و درآوردن او در سلک پردگیان احمد شاهی، ۲۶۸
– قوللر آقاسی، ۳۹۷
– مأموریت او و چند تن دیگر به تعقیب مرهته فراری، ۴۱۶
– قوللر آقاسی، ۴۲۵
– قوللر آقاسی سرکار خاصه شریفه، انگور بی‌دانه: مقطوع النسل بودن او و قربتش نزد احمد شاه، ۴۶۹
مخلص خان درّانی فوفلزیی، ۱۵۳، ۱۵۷
– یکی از فرماندهان و پیشقراولان احمد شاه در حمله به پیشاور، ۸۱
– مأمور شدن او با حاجی خان و عطاء اللّه خان برای حمایت از حاجی خان و برقراری نظم و امنیت در
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۸
ترکستان، ۱۵۶
– سردار ترکستان: رسیدن نامه او به احمد شاه مشعر بر تسخیر ولایات بلخ، اندخود و شبرغان، ۱۷۵
– به تصرف درآوردن ولایت‌های این سوی آمو مانند ام البلاد بلخ، قندوز اندخود، خلم، میمنه، چچکتو، قبچاق، ...، ۱۹۰
– جدا شدن طایفه قزلباشیه از او، ۱۹۰
– شکست دادن او شورشیان قزلباشیه را، ۱۹۰
– اقدام او برای گوشمالی قندوزی‌ها که سر از اطاعت کشیده بودند، ۲۱۷
– بیماری او پس از بازگشت از قندوز و درگذشتن او، ۲۱۷
– هدیه کردن سمندی خوش‌رفتار به احمد شاه، ۵۵۹
مراد خان
– درّانی، جارچی‌باشی سرکار خاصه شریفه: تفقد و نوازش احمد شاه در حق او، ۲۶۷
– منهزم شدن دوباره او و مراجعت به جلال‌آباد، ۳۵۶
مراد خان: سردار قزلباشیه، ۵۱۵
مراد خان میر بخشی
– خبردار شدن او از صلح نجیب خان و بازگشتن از سی و پنج فرسخی شاه جهان‌آباد، ۳۵۵
– جنگ او با آدینه بیگ در دوآبه لاهور و پیوستن تعدادی از سپاه او به آدینه بیگ و شکست خوردن، ۳۵۵
مزدک، ۲۷۷
مضراب‌بی
– پسر سهراب‌بی: ادامه دادن راه پدر در سرکشی و تمرد، ۲۹۳
– شکست خوردن و فرار او، ۲۹۳
– بیرون آمدن او از قلعه امام و امان خواستن، ۲۹۴
– پیوستن او و دیگر رؤسای ترکستان به اردوی احمد شاه در پیشاور، ۳۰۱
معصوم خان، ۱۲۷
– زندانی شدن و سپرده شدن او بدست رستم خان گرجی قلعه‌دار ارض اقدس (مشهد)، ۱۲۷
معیارباشی، ۱۰۶

معیر الممالک: که اصلا اهل عراق بود، ۱۰۵

معین الملک، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۷۸

- پسر قمر الدین خان، ۹۸

- تدارک جدال دیدن او، ۱۷۶

- مأمور کردن جمال الدین خان و سیف الدین محمد خان و غازی بیگ خان و خلف محمد خان بخشی را برای برخورد با افواج پیشتاز احمد شاهی، ۱۷۶

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۸۹

- سرکشی و طغیان او علیه احمد شاه، ۱۷۶

- معطل کردن فرستادگان احمد شاه به امید رسیدن کمک از پادشاه هند و حرکت از گجرات و وارد شدن به پل شاه دوله، ۱۷۸

- خلعت دادن به حاجی جلال و محراب خان و اعزام آنها به اردوی احمد شاه، ۱۷۸

- آمدن او به اردوی احمدشاهی به امید عفو و مکرمت، ۱۸۵

- پس از عفو به خطاب فرزندی مخاطب گشت، ۱۸۵

- تعهد او برای پرداختن مبالغ موردنظر و یک کرور روپیه بابت مالیات چهارمحال لاهور، ۱۸۶

- حصول مال و سیم و زر از مردم لاهور برای پرداخت به خزانه احمدشاهی، ۱۸۶

- اطلاع او بر قصد عزیمت احمد شاه به شاه جهان‌آباد و تدابیر او برای ممانعت ازین سفر به دستور پادشاه هند، ۱۸۶

- پیشنهاد تقدیم صوبه ملتان به شکل نعل‌بها به احمد شاه به انضمام یک کرور روپیه در مقابل ترک هندوستان.، ۱۸۷

- پس از انعقاد قرارداد مجددا از سوی احمد شاه صوبه‌دار پنجاب می‌شود، ۱۸۸

مقرب خان برادر مستوفی الممالک، بوستان خان درّانی فوفلزیی: نامه نوشتن برادرش به او و خان خانان جهت انجام کودتا، ۱۹۳

مقصود خان بریجی: مخالفت او با حکومت احمد شاه در بدو حکومت، ۶۲

مکرم خان

- برادر بوستان خان مستوفی الممالک، ۵۱۳

- مأمور شدن او و محبت خان برای آوردن طویله و قاطرخانه به وزیرآباد و تهیه سورسات لشکر، ۵۱۳

مکرم خان کلهر

- منصوب شدن او به صوبه‌داری لاهور، ۵۱۴

- صوبه‌دار لاهور: به شهادت رسیدن او در لاهور به‌دست کفره پس از رفتن احمد شاه به کابل، ۵۱۵

مکن خان، ۸۶

ملّا جلال درّانی: فرستاده شدن او از سوی احمد شاه به رسالت نزد معین الملک، ۱۷۷

ملّا حیات: از سرکردگان بلوچ، ۱۳۳

ملّا فیض اللّه خان

- نصب او به مدرسی و تعلیم تیمور شاه، ۳۴۷

- بی‌نظیر بودن او در علم فقه و حدیث، ۳۴۸

- برادر ملّا ادریس خان: نصب او به معلمی و مدرسی تیمور شاه و رفتن او از کابل به لاهور برای انجام این مهم، ۳۴۸

- قاضی و معلم تیمور شاه، ۵۹۷

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۰

– رفتن او و امر و ارکان دولت به حضور تیمور شاه و مشورت دادن به او در باب حرکت به سوی احمدشاهی و بر جای پدر تکیه زدن، ۵۹۷

ملّا گل محمد بابری

– از ملتزمان تیمور میرزا در مشهد، ۱۲۹

– آزار و بند و زندان کشیدن او در دوره علی شاه، ۱۲۹

– در رکاب تیمور به قندهار آمدن و مورد تفقد احمد شاه قرار گرفتن و لقب رحمت خانی و خطاب امین الملکی و منصب خزانه‌داری یافتن، ۲۹

– فرستاده شدن از سوی حاجی خان او به درون آقچه برای آرام کردن دلهای مردم، ۴۸۶

ملّا محمد اکرم شاکر: اعزام شدن او با دانش خان خواجه‌سرا به کمک بلند خان در رهتاس، ۵۶۶

ملّا محمد موسی: طبیب و حکیم درباره احمد شاه، سعی او و دو تن دیگر در بهبود او، ۵۶۰

ملّای روم: مولانا جلال الدین محمد بلخی، ۴۱۷

ملهار دکنی، سرکرده مرهته، ۲۰۶، ۳۵۶، ۳۸۶، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۸۳

– آمدن او با قشون خود به ده فرسخی مخیم پادشاهی به اغوای عماد الملک، ۲۱۱

– منصوب شدن جنکو به صاحب اختیاری هندوستان به جای ملهار راو، ۳۸۸

– مأموریت او برای جنگ با راجها از جانب باجی‌را و سردار کل مرهته، ۴۲۴

– متفق شدن او با جنکو و تانکیا، ۴۲۶

– ضرب دست غازیان چشیدن او و جنکو و تانتیا و سرگشته کوه و بیابان شدن آنان، ۴۳۵

– فرستادن باهو ملهار و جنکو را سوی شاه جهان‌آباد، ۴۳۸

– فرار او از میدان جنگ با دو زخم کاری، ۴۷۹

منصور علی خان: داروغه توپخانه محمد شاه، ۸۳

موسی، ۲۹۹، ۴۹۰

موسی خان افشار

– تعیین او به سرداری عراق و آذربایجان از سوی شاهرخ و مأمور شدن به دستگیری ابراهیم خان، ۱۱۶

– آمدن او به مشهد مقدس، ۱۱۷

– سردار عراق، ۱۲۳

موسی خان بلوچ: مأمور بودن او و سعادت خان آفریدی از سوی غازی الدین خان وزیر به حفاظت قلعه شاه جهان‌آباد، ۴۱۸

موسی خواجه ازبک، ۴۸۵

– ورود او از بخارا به محال قریشی، ۴۸۴

– تنگ کردن کار بر متحصنان آقچه، ۴۸۴

– متصرف شدن او آقچه را، ۴۸۵

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۱

مولوی عبد اللّه، ۹۹، ۱۷۸

- رفتن او بار اول به رسالت از سوی معین الملک نزد احمد شاه و موفق برگشتن، ۱۷۷
- گسیل داشتن او بار دوم به رسالت از سوی معین الملک نزد احمد شاه و تعهد کردنش برای پرداخت مالیات، ۱۷۷
میان داد خان اسحق‌زیی، ۶۵، ۶۶، ۶۸
- متحد شدن او با مخالفان احمد شاه در آغاز کار، ۶۳
- از همدستان محبت خان و مانو خان، ۶۵
میان محمد عمر، ۹۷
- اعزام شدن او و چند تن دیگر به کمک بلند خان به رهتاس، ۵۶۶
میر آدم خان: پاس نمک نگاهداشتن او و پند دادن به نصیر خان، ۳۶۳
میر جنگی خان: نگهداشتن حق نمک احمدشاهی و پند دادن نصیر خان بلوچ، ۳۶۳
میر جهانی خان: نگاهداشتن حق نمک احمدشاهی و پند دادن نصیر خان، ۳۶۳
میر چاکر خان: پاس نمک نگاه داشتن او و پند دادن نصیر خان بلوچ، ۳۶۳
میر خوش خان درّانی، ۵۵۷
- فرار او با گروه کثیری از لشکریان از اردوی احمد شاه و رفتن به قندهار، ۵۵۴
- فرار او با جمع کثیر تابعانش از اردوی احمدشاهی، ۵۵۵
- دستگیر شدن او به وسیله شاهزاده سلیمان و هلاک شدن، ۵۵۷
میر داد خان الکوزیی، قوللر آقاسی: تزویج برادرزاده او با شاهزاده شهاب، ۵۸۱
میرزا ابراهیم متولی، ۱۲۱
- نامه احمد شاه خطاب به او و دیگر سران چشمکزک، ۱۶۳
میرزا احمد افغان، نویسنده، ۸۳
- آمدن او با کریم خان و قلیج خان به دربار احمد شاه، ۲۳۰
میرزا احمد، شاهزاده هندوستان، ۸۶
میرزا امین، ۱۷۰، ۲۴۵
- اضطرار و اضطراب او و اعیان مشهد از وقوع سانحه شاهرخ، ۱۶۰
- کلانتر: نامه احمد شاه خطاب به او و دیگر سران کرد چشمکزک، ۱۶۳
- کلانتر: فرستادن او و حاجی جعفر و غیره متمولان شهر مشهد عیان و اطفال و اثاث البیت خود را به قلعه‌های کوهپایه مشهد، ۱۶۹
- انتخاب شدن او از سوی ابراهیم خان و حاجی جعفر و شیخ احمد قرایی و محمد خان به سرداری مشهد، ۲۳۰
- تدبیرهای او در باب مقابله با اردوی احمدشاهی، ۲۳۱
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۲
- بیعت سران و سرداران مشهد با او و تعهدات او در مقابل آنان، ۲۳۲
- آمادگی‌های او پس از آمدن کریم خان ایلچی، ۲۳۲
- پاسخ‌نامه احمد شاه و بازگرداندن رسول او کریم خان چاوش‌باشی، ۲۳۳
- درآمدن صبیه‌اش در سلک سرادقات احمدشاهی، پس از جنگ قلعه گلستان، ۲۳۳
- پاسخ‌های ناسنجیده و غدرهای لنگ او به محمد تقی خان، ۲۴۳

– بیرون آمدنش با جمعی از عشایر از حصار مشهد و به پیشواز رفتن محمد تقی خان با چند نفر از اردوی پادشاهی، ۲۴۳
– تقاضای او از احمد شاه مبنی بر ترک کردن امسال خراسان و معاف کردن او از تقبل درگاه و موکول کردن آن به سال بعد، ۲۴۴
– مطرح کردن پیشنهادات با اهالی شهر و فرستادن چند تن از اصناف برای دریافت حقیقت. رفتن و بازگشتن آنان.، ۲۴۴
– پنهان کردن میرزا امین حقیقت را از مردم، ۲۴۴
– پیشنهاد کدخدایان محلات به او برای فرستادن میرزا محمد رضی با چند دیگر به درگاه احمد شاه و استطلاع از احوال و حقایق، ۲۴۴
– موافقت او با رفتن میرزا رضی و رقعه‌نویس شاهرخ و چند تن دیگر به دربار احمد شاه و رفتن آنان و شنیدن سخنان احمد شاه، ۲۴۴
– جمع شدن مردم به در خانه میرزا امین و اصرار کردن برگشودن دروازه‌های شهر. قبول کردن او، ۲۴۶
– بردن او شاهرخ را با خود به درگاه، ۲۴۶
– رفتن او به دربار احمد شاه و عذر خواستن و مورد عفو قرار گرفتن و خلعت پوشیدن، ۲۴۸
– پیدا شدن قاتل او و سپردنش به ورثه میرزا امین، ۲۴۹
میرزا بابر برادرزاده عالم‌گیر، ۳۵۳
میرزا بقا خان، خال میر علم خان: داده شدن حکومت مشهد به او از سوی میر علم خان، ۲۲۰
میرزا بیگ خان ازبک: از طرفداران آدینه بیگ، ۳۵۶
میرزا حسن: برادر میرزا امین، مقرّر شدن او به کلانتری مشهد، ۲۴۹
میرزا حسن داورزی: قصد فرار او و دیگر کدخدایان از نیشابور، ۲۵۵
میرزا خان
– از سرداران معین الملک، ۱۸۳
– از سرکرده‌های قشون احمد شاه، ۲۲۳
میرزا خان الیکوزیی: اعزام او همراه نواب خان جزایرچی پیشاپیش اردوی احمدشاهی به قاین، ۲۲۳
میرزا رضی، ۲۴۵
– بیان حقایق احوال با میرزا امین و حاجی جعفر و ابراهیم خان و شایع شدن حقیقت در میان مردم، ۲۴۴
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۳
میرزا سید محمد، ۱۲۵
– دخترزاده شاه سلیمان صفوی و پسر میرزا داوود، متولی سابق آستان قدس، ۱۲۱
– لقب سلیمان ثانی نهادن بر خود، ۱۲۲
میرزا شکر اللّه خان: نصب او به رتبه مستوفی، ۲۶۵
میرزا عسکری: برادر میرزا امین کلانتر، ۲۴۴
میرزا علی رضا خان اشتهاردی، متصدی دفترخانه همایونی: ارتقای او به رتبه مستوفی، ۲۶۵
میرزا علی رضا: طبیب و حکیم درباره احمد شاه، سعی او و دو تن دیگر در بهبود او، ۵۶۰
میرزا محمد خان: نصب او به حیث مستوفی، ۲۶۵
میرزا مومن جاجرمی، وزیر شاهرخ شاه: فرستاده شدن او نزد احمد شاه و کسب امان و اطمینان، ۵۷۶

میرزا هاشم خان خفیه‌نویس
– ولد عبد اللّه خان وکیل مالیات قندهار، ۲۶۵
– ارتقای او به رتبه مستوفی، ۲۶۵
میر سید محمد متولی (شاه سلیمان): گرفتار شدن او و خلعش از سلطنت و این‌که مدت حکومتش فقط دو ماه بود، ۱۲۴
میر شفیع خان: آگاه شدن او از فرار میر علم خان خزیمه و دل‌شکسته شدنش و تسلیم شدن و تسلیم کردن قلعه تون به احمد شاه، ۲۲۷
میر صبغهٔ اللّه خان کابلی: عزل او از حکومت گجرات و سیالکوت و اورنگ‌آباد و محالات لاهور، ۲۶۹
میر علم خان
– لاف و گزاف او در پیشگاه شاهرخ برای سرکوب مخالفان، ۱۱۵
– مخالفت پنهانی او با امیر خان توپچی‌باشی و وادار کردن شاهرخ به فرستادن او برای خوابانیدن غایله هرات، ۱۱۷
– پیشنهاد او به شاهرخ درباره انتصاب افرادی به عنوان سرکرده کل برای اکراد، ترکان و عربها در دربار، ۱۱۸
– دادن همشیره خود به پسر جعفر خان و خواستاری صبیه نقد علی خان برای خود و پس از این اتحاد خلع شاه و تقسیم مملکت، ۱۱۹
– عهد و پیمان او با جعفر خان و موکد کردن آن به سوگندهای مغلظه، ۱۱۹
– جواب درشت دادن او به محمد حسن خان قاجار، ۱۲۱
– پیشنهاد او و جعفر خان کرد به شاهرخ درباره کنار گرفتن از سلطنت و ناگزیر شدن شاهرخ از پذیرش این امر، ۱۲۲
– فرستادن او و جعفر خان، محمد حسین خان کرد و حاجی سیف الدین بیات را نزد شاهرخ برای گرفتن تاج و کلاه شاهی، ۱۲۲
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۴
– ماندن او و یوسف علی خان جلایر نزد شاه سلیمان و رفتن بقیه به ایران، ۱۲۵
– پی بردن او به حیله یوسف خان برای خلع شاه سلیمان از حکومت و یادآوری کردن و بیرون رفتن او از دربار، ۱۲۵
– عدم اطمینان او به رفتن به دربار شاهرخ به سبب خلع او و نشاندن میرزا سید محمد به جای او، ۱۲۶
– محاصره شدن او به وسیله اعراب در قلعه سربیشه، ۱۲۷
– فرستادن برادرش معصوم خان نزد شاهرخ و عذرخواهی کردن، ۱۲۷
– ورود او به دربار احمد شاه و مورد نواخت قرار گرفتن او، ۱۳۴
– ترس او از شاهرخ به سبب گناه عزل او و در پی داشتن رقیب و دشمن سرسخت و درگاه احمد شاه آمدن او، ۱۳۵
– پشت کردن او به احمد شاه و دوباره روی آوردن او به شاهرخ شاه، ۱۴۷
– شرح عهد و پیمان او با رؤسای قبایل عرب، ۱۴۷
– یافتن منصب سرداری کل خراسان از احمد شاه و مأمور شدن جمعی از ملازمان بر درّانی به همراهی او، ۱۴۸
– تقاضای او از احمد شاه برای منصب سرداری کل خراسان و تعهد او به جلب اطاعت سران ایران.، ۱۴۹
– پیوستن او به احمد شاه در هرات، ۱۴۹
– جدا شدن او از شاهرخ شاه به هنگام تفرقه و پراکندگی لشکر، ۱۴۹
– پیوستن او و قشونش به اکراد مشهد و بیرون کردن علی نقی خان از مشهد، ۱۸۹
– مصدر مهمات دربار شاهرخ بودن او و جعفر خان کرد، ۱۸۹

– عدوات قلبی او با اسماعیل خان حاکم خواف که به احمد شاه پیوسته بود، ۱۸۹
– حمله کردن او به خواف و اسماعیل خان– شکست خوردن او و به تون رفتنش، ۱۸۹
– به‌هم خوردن میانه او با جعفر خان کرد بعد از شکست خواف، ۱۸۹
– حمله او به قلعه رود برای انتقام از اسماعیل خان حاکم خواف، ۲۱۵
– فرار او از معرکه خواف، ۲۱۵
– توقع او از جعفر خان کرد برای یاری و برنیامدن این توقع مأیوس شدن او از جعفر خان و تدبیر انتقام، ۲۱۵
– ورود او با چهار پنج هزار کس در حوالی ارض اقدس (مشهد)، ۲۱۶
– تقاضای سورسات قشون از جعفر خان و برنیامدن این تقاضا. محاصره کردن خانه جعفر خان کرد. فرار جعفر خان.، ۲۱۶
– نامه نوشتن او به یوسف علی خان جلایر و ایجاد ارتباط مودت‌آمیز با او، ۲۱۶
– دادن همشیره خود به یوسف علی خان و گرفتن دختر شیر غازی خان برادر یوسف علی خان برای پسر خود. بدل شدن نفاق به وفاق، ۲۱۶
– صلح کردن با جعفر خان و بیرون رفتن او و یوسف علی خان از شهر و درآمدن جعفر خان به شهر، ۲۱۷
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۵
– اتحاد او با علی قلی خان قلیجی، عیسی خان کردشادلو، محمد رضا خان قراچورلو برای تصرف سبزوار و هلاک ابراهیم خان حاکم سبزوار، ۲۱۹
– پیروزی او بر نقد علی خان و برادر ابراهیم خان کیوانلو و آمدنش بر سر سبزوار، ۲۱۹
– اسیر شدن ابراهیم خان بغایری به‌دست او، ۲۱۹
– بازگشت فیروزمندانه او به مشهد پس از فتح سبزوار، ۲۱۹
– نقض عهد کردن او با یوسف علی خان جلایر، ۲۲۰
– زجر و شکنجه اهالی کلات و جلایریان برای بدست آوردن خزاین نادری، ۲۲۰
– انباشتن مقادیر بسیار سلاح در قلعه طبس که به تصرف قشون احمدشاهی درآمد، ۲۲۳
– اطلاع او بر سقوط قلعه تون و هراسان شدن و از محاصره نیشابور صرف‌نظر کردن، ۲۲۵
– مشورت او با سرداران درباره آمدن احمد شاه به خراسان و تصرف قاین و تون و طبس، ۲۲۶
– نامه‌نگاری‌های او به سران و خوانین اطراف خراسان برای مقابله با لشکر احمدشاهی، ۲۲۶
– یقین یافتن او به آمدن احمد شاه به تن خویش به خراسان و متوحش شدن او، ۲۲۷
– انتقال خزاین نادری به قلعه تون و به دست احمد شاه افتادن آنها، ۲۲۸
– درآمدن اهل حرم او که در قلعه تون بودند در سلک پردگیان و پرستاران سلطنت، ۲۲۸
– آوردن او با اهانت و استهزای تمام نزد جعفر خان و بریدن سر او با زجر و الم بسیار و بر نیزه کردن سر او، ۲۴۰
– آوردن سر بریده او به دربار احمد شاه، ۲۴۰
میر علم خان خزیمه، ۴۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۸۹، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۳۹
میر معصوم خان، ۱۲۲، ۱۴۹
– عفو شدن او به تقاضای میر علم خان از سوی شاهرخ، ۱۴۹

– برادر میر علم خان خزیمه: بیرون رفتن او با برادرش از سپاه شاهرخ، ۱۵۸

میر منو

– سرکشی او از اطاعت احمد شاه و تعلل او در پرداخت مالیات و وجوه دیوانی به عاملان احمدشاهی، ۱۷۵

– پسر قمر الدین خان وزیر، ۱۷۹

– شکست او و عقب‌نشینی به قلعه لاهور، ۱۸۴

میر هزار خان الکوزیی

– نصب او به سرداری ترکستان از سوی احمد شاه، ۲۱۷

– دستگیر شدن او توسط مخالفان، ۳۵۹

نادر شاه، ۴۳، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۷۰، ۲۲۹، ۲۶۸، ۳۲۸، ۴۳۶، ۴۳۷

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۶

– شمه‌ای از احوال و قتل اولاد و اعقابش در مقدمه تاریخ احمدشاهی، ۴۶

– تصرف هرات و قندهار در ظرف مدت بیست و دو سال از دست خانوار سدوزیی، ۵۰

– اتفاق چهارده تن در کشتن او. در حوالی خبوشان، ۵۴

– سکنی دادن جماعتی از افغانها و ازبکها به دستور نادر در شهرزور، ۱۳۰

– اعتماد او بر قوم افغان و مخصوصا ایل جلیل درّانی، ۱۳۰

– آوردن تخت طاووس از هند به ایران، ۱۴۵

– فروخته شدن تاج‌ها و ظروف و اوانی و یراق و اسلحه‌های جواهرنشان که او از هند و ترکستان بدست آورده بود به وسیله سران کرد، ۱۷۰

– ویران کردن قلعه قندهار، ۲۷۰

نارو خان نورزیی، ۳۷۸

نارو سنگر، ۴۴۳، ۴۵۳

– فرار او با نقد و جنس قلعه شاه جهان‌آباد، ۴۸۲

ناصر خان صوبه‌دار، ۵۸، ۸۱، ۳۲۳

– لخت شدن او به وسیله غازیان درّانی، ۵۸

– آشنا با راه و رسم و خواص اعیان آن شهر فرستاده احمد شاه به آنان، ۷۶

– عصیان کردن او بر احمد شاه و التجا به جانب محمد شاه پادشاه هندوستان و فرار او از کابل، ۷۷

– درآویختن او با پیشقراولان احمد شاه و تاب نیاوردن و فراری شدن، ۸۱

– فرار او از راه جنگل و کوهستان به هندوستان، ۹۷

ناناجی راو: رئیس مرهته دکن. گردآوری نیرو برای مقابله با احمد شاه، ۴۳۵

نجابت خان کاکری، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴

– گزارش او به احمد شاه درباره فرار کفار و برچیدن محاصره سکرتال و بستن راه گذر گنج‌پور بر لشکر منصور، ۳۹۲

– گزارش او به احمد شاه از محاصره شدنش در نجابت‌گر و طلب کمک از احمد شاه، ۳۹۲

- نامه و گزارش دیگر او مبنی بر دست کشیدن کفار از محاصره او، ۳۹۳
- اسیر و شکنجه شدن او و به شهادت رسیدنش، ۴۴۴
نجف علی خان قراچه‌لو، ۲۱۹
نجیب الدوله روهیله، ۳۲۳، ۳۸۷، ۴۰۸، ۴۳۷، ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۷۱، ۵۵۳
- فرستاده شدن او با پنجاه شصت هزار قشون افغان مقابل احمد شاه، ۳۱۴
- پس از شکست مرهته، صلاح در جنگ ندیدن او و قبول انقیاد و طاعت کردن و ملحق شدن به لشکر خان جان خان، ۳۲۰
- قلعه‌داری و مقاومت او در برابر مرهته و طلب یاری از عبد الصمد خان صوبه‌دار سرهند، ۳۵۴
تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۷
- گزارش احوال خود به تیمور شاه، ۳۵۴
- مصالحه ظاهری او با دشمنان به انتظار رسیدن کمک، ۳۵۵
- متصرف شدن جنکو محالات متعلق به او را، ۳۸۸
- پیوستن او به جنکو، ۳۸۸
- تحمل او محاصره را به مدت پنج ماه به امید رسیدن کمک از احمد شاه، ۳۸۹
- تشرّف او به حضور احمد شاه، ۴۰۵
- حمله کردن او و صمد خان به افواج مرهته، ۴۱۰
- میربخشی، ۴۳۴
- اجازت احمد شاه به او برای رفتن لب دریای گنگ برای دیدار با ابو المنصور خان، ۴۳۵
- میربخشی، ۴۴۰
- میربخشی، ۴۵۷
- رفتن سک‌ها به سوی متصرفات او و آویختن با او، ۵۵۲
- پس گرفتن متصرفات او از سک‌ها، ۵۵۲
ندا خان، ۳۷۸
نصر اللّه خان، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۹۴
نصر اللّه خان نورزیی: شرکت او در جنگ چنداله، ۵۴۱
نصر اللّه میرزا، ۱۰۴، ۵۷۲
- فرار او از دست دوست محمد چهچه و رفتن سوی مروشاهی جان، ۱۰۳
- پسر شاهرخ شاه: رایت طغیان افراشتن او علیه پدرش، ۵۶۶
- شورش و عصیان او در برابر شاهرخ شاه، ۵۶۸
- پشت‌گرمی او به امداد علی مردان خان زنگویی، ۵۷۴
- اطلاع یافتن او از کشته شدن علی مردان خان زنگویی و پراکنده شدن افرادش و روی به عذر آوردن او، ۵۷۶
- پذیرش تقاضای عفو او از سوی احمد شاه، ۵۷۷
نصر اللّه میرزا، فرزند نادر شاه، ۱۰۳
- فرار او و امام قلی میرزا و شاهرخ میرزا از کلات و رفتن به سوی مروشاهی جان، ۱۰۳

نصرت خان هوت، صوبه‌دار دیرجات: تزویج دختر او با شهزاده پرویز، ۵۶۵

نصیر خان بلوچ، ۳۷۸

– طغیان و سرکشی او با توجه به اوضاع هند و بیماری احمد شاه، ۳۶۱

– خبر یافتن او از بیماری احمد شاه و حوادث هندوستان و حمل آن بر ضعف احمد شاه و هوس تسخیر قندهار کردن، ۳۶۲

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۸

– جمع کردن او شصت هفتاد هزار قشون از شال و مستنگ و قلات و ...، ۳۶۲

– کوچ دادن خانوارها و احشام بلوچ از جاهایی که دسترسی ممکن بود به قلعه قلات و پیله.، ۳۶۲

– جمع کردن غلات کجی و شال و مستنگ در قلعه قلات، ۳۶۲

– سنگر بستن او در شال. و دست‌اندازی به صوایف بریجی و ترینی و کاکری و بامیزیی. مدافعه کردن آن قبایل، ۳۶۳

– محاصره کردن او قلعه اسکل کوه را، ۳۶۳

– شمار نیروی او که به یکصد هزار تن می‌رسید، ۳۶۵

– ایلغار او بر سر شورابک، ۳۶۸

– حمله او به قلعه مصطفی خان و هزیمت شدن او، ۳۶۸

– استقرار او در توب شهدا، ۳۶۸

– عقب‌نشینی او در قلعه قلات، ۳۶۹

– فرستادن او مادر خود و ملّا حیات و چند تن دیگر را به غرض امان خواستن نزد احمد شاه، ۳۸۱

– آمدن مادر او و چند نفر از سرکرده‌های معتبر بلوچیه با شمشیر و کفن و قرآن‌های مجید نزد احمد شاه، ۳۸۱

– آمدن نصیر خان با چند نفر از سرکردگان معتمد ایل خود به درگاه احمد شاه با عجز و انکسار و اعتذار و بیان دلایل دیگر، ۳۸۳

– دستور احمد شاه به آمدن او به درگاه با جمع قشون به قصد عزیمت به هندوستان، ۵۳۵

– شرکت او در جنگ چنداله، ۵۴۱

– حاکم بلوچستان: احضار او و قشون‌های همراهی به حضور، ۵۶۹

نقد علی خان، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۶۱، ۲۱۵، ۲۳۸

– برادر جعفر خان کرد، ۱۱۹

– نقد علی خان و میر معصوم خان، آوردن آنان میرزا سید محمد را به نزد امرا در دربار و ...، ۱۲۲

– فرستاده شدن او و چند تن از سران کرد با سه هزار نفر به کمک شاهرخ در مشهد، ۱۶۶

– رفتن او به دستور برادر به یاری ابراهیم خان بغایری، ۲۱۹

– مورد تفقد و نوازش احمد شاه قرار گرفتن او و خانواده‌اش، ۲۲۸

– تقاضای او از احمد شاه برای انتقام کشیدن از میر علم خان و قصاص راندن بر او امضا کردن احمد شاه این تقاضا را، ۲۳۸

– روانه شدن او با فرمان احمد شاه به سوی سبزوار، ۲۳۸

– فرستادن او ولی خان شادلو و چند نفر اقوام خود را نزد ابراهیم خان بغایری و پیغام دادن به او، ۲۳۸

– مغلول و ماسور و کور کردن یک چشم میر علم خان و بر مرکب حمار سوار کردن و به خبوشان بردن او، ۲۳۹

تاریخ احمدشاهی، ص: ۶۹۹

– معروض داشتن او حقیقت اخلاص ابراهیم خان را به حضور احمد شاه و معزز شدن او به خلعت و جیقه مرصّع از احمد شاه، ۲۴۰

– فرستادن جعفر خان او و پسر عمش را به دربار تیمور شاه در هرات و طلب یاری کردن، ۵۲۲
– توقف او و تقی خان در هرات و طلب اجازه و ارشاد تیمور شاه در باب تقاضای جعفر خان از احمد شاه، ۵۲۳
نمرود، ۳۸۷، ۵۳۰
نواب خان الیکوزیی، ۶۵، ۴۸۷
– فرار کردن از معسکر محبت و مانو و آمدن نزد احمد شاه و گزارش ماوقع را به او دادن با چند تن دیگر.، ۶۵
– جزایرچی‌باشی: اعزام او به اتفاق میرزا خان الیکوزیی پیشاپیش اردو به قاین، ۲۲۳
– از سرکرده‌های قشون احمد شاه، ۲۲۳
– مأمور شدن او به آزاد کردن جعفر خان کرد و خانواده‌اش از زندان قلعه طبس و آوردن همه آنها به مشهد به اردوی احمد شاهی ۲۲۸
– جزایرچی‌باشی: آمدن او با جعفر خان کرد و اهل و خانواده او به دربار احمد شاه. مورد تفقد قرار گرفتن او و برادرش و ...، ۲۳۶
– منصوب شدن او از سوی احمد شاه به سرکردگی قشون ترکستان، ۳۵۰
– به‌هم خوردن میانه او حاجی خان والی میمنه، ۳۵۰
– همراهی او با جوانشیر و جمعی دیگر از خوانین و رفتن به شبرغان برای استیصال یاغیان، ۳۵۰
– برهم خوردن مناسبات میان او عطاء اللّه خان سپهسالار و اللّه نظر خان اتالیق ترکستان، ۳۵۱
– شکایت سرکردگان ترکستان نزد احمد شاه از نواب خان، ۳۵۲
– وقوع نقار میان او و رؤسای ایلات ترکستان و ...، ۴۸۴
– هراس او از پیوستن مردم اوباش و اجامر به موسی خواجه و کثرت افراد او، ۴۸۵
– پیوستن او به دانیال خواجه و شکست لشکر موسی خواجه و فرار او، ۴۸۵
– کله‌منار ساختن او از سرهای مقتولان سپاه موسی خواجه.، ۴۸۶
– قصد او برای تصرف آقچه، ۴۸۶
– اسیر شدن پسر موسی خواجه و زن او به‌دست سردار، ۴۸۷
نواب قدسیه، مادر پادشاه هند: پشتیبانی او از جاوید خان خواجه‌سرا، ۱۹۴
نوازجنگ قلی خان
– اعزام او و سه تن دیگر به محافظت قلعه رهتاس، ۵۶۴
– رابطه او با سیک‌ها و مجال فرار از رهتاس، ۵۶۶
نور الدین خان بامیزیی، ۵۰۶، ۵۲۶
تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۰
– پسر عم شاه ولی خان وزیر، ۵۰۶
– مأمور شدن او برای تسخیر کشمیر و تأدیب سکهه جیون، ۵۰۶
– مأمور شدن او به تسخیر کشمیر، ۵۰۷
– بازگشت او بدون نتیجه از درویش علی خان به درگاه احمد شاه، ۵۲۶
– پسر عم شاه ولی خان وزیر، ۵۲۶
نور محمد خان درّانی خوگیانی، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۵۲۳

– توقف او در چمن سنجری قندهار، ۵۸
– متحد شدن او با مخالفان داخلی احمد شاه در آغاز کار، ۶۳
– مأمور شدن او با دو سه هزار نفر برای خدمت شاهرخ شاه، ۲۵۴
– بیرون کردن او از مشهد، ۴۸۸
– سردار سابق مشهد: دستور یافتن او را برای رفتن به خراسان به کمک شاهرخ شاه، ۵۲۳
– فرمان احمد شاه به او و درویش علی خان هزاره، ۵۲۳
نوشیروان، ۲۸۴، ۳۴۶
نیاز خان جمشیدی
– اتحاد پسران درویش علی خان با او، ۵۷۹
– کشته شدن او با سپردن درویش علی خان، ۵۸۰
نیکو خان برادرزاده انزله خان، ۵۰۳
والی خان نایب ایشک آقاسی باشی: فرستادن شاه ولی خان او را به احمدشاهی برای اغوا و اعزای شاهزاده سلیمان در بر تخت پدر نشستن، ۵۹۴
وکیل ناظم بنگاله، ۴۱۶
ولی خان شادلو، ۲۱۹
ولی محمد خان جوانشیر
– همراهی او با خان جان خان در قلع و قمع آدینه بیگ، ۳۰۴
– مأمور شدن او و سرکردگان ترکستان به سرکوبی ایزباسر، ۳۵۰
– اصابت گلوله به پهلوی او و ناتمام ماندن جنگ با ایزباسر، ۳۵۱
هدایت‌بخش، فرزند عالم گیر، ۳۵۳
هری‌سنگه، ۴۹۲
یاسین غلجایی: دستگیر شدن او توسط مخالفان، ۳۵۹
یاقوت خان خواجه‌سرا
منصوب شدن او علاوه بر داشتن منصب داروغگی و قایم‌مقامی محمود خان قوللر آقاسی به رتبه قوللر آقاسی گری، ۵۰۱
تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۱
نصب او به منصب داروغگی دفترخانه مبارکه و ملقب کردن به خطاب یاقوت خانی، ۲۶۵
یحیی خان: پسر ارشد زکریا خان که بر جای پدر بر حکومت لاهور تکیه زد و بوسیله برادر کوچکتر دستگیر و خلع شد، ۸۲
یزدان‌بخش میرزا
– ملازم رکاب احمد شاه شدن او به خواهش پدرش، ۵۷۸ تاریخ احمدشاهی ۷۰۱ ۷. فهرست اشخاص و کسان و نکات مربوط به آن ..... ص : ۶۳۷
پسر شاهرخ شاه: خلعت و انعام دادن احمد شاه به او و فرستادنش به مشهد، ۵۸۱
یعقوب خواجه‌سرا ملقب به بختاور خان، ۲۰۲
یعقوب علی خان، ۴۳۹، ۴۴۰

- منصوب شدن او از سوی احمد شاه به حکومت شاه جهان‌آباد، ۴۲۵
- تامین امنیت و رونق بازار در شاه جهان‌آباد، ۴۳۸
- آمادگی‌های او برای دفاع از شاه جهان‌آباد در برابر قوای مرهته و گزارش وضع به حضور احمد شاه، ۴۳۹
- مقاومت او در داخل شهر شاه جهان‌آباد در برابری غازی الدین خان و سپاه مرهته، ۴۳۹
- متحصن شدن او در قلعه شهر شاه جهان‌آباد، ۴۳۹
- کاردانی، تدبیر و زبان‌آوری او با سران سپاه مرهته، بیرون آمدن خود و قلعگیان به سلامت از قلعه، ۴۴۱
- فرار او از قبضه قدرت دشمنان و پیوستن به احمد شاه، ۴۴۲
یوسف: (پیامبر)، ۱۲۰
یوسف خان فوفلزیی: منصوب شدن او به رتبه نیابت شاهزاده پرویز در حکومت کابل، ۵۸۲
یوسف علی خان جلایر، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۴۸، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۰
- واگذاری صاحب‌اختیاری اتراک به او از سوی شاهرخ، ۱۱۸
- استعفای او از شغل وکالت دربار شاهرخ، ۱۱۸
- تلاش‌های او برای به قدرت رسانیدن دوباره شاهرخ، ۱۲۴
- از بنی اعمام طهماسب خان جلایر، ۱۲۴
- تعلق گرفتن حکومت کلات به او در زمان شاهرخ و بیگربیگی مشهد شدن او، ۱۲۵
- تدبیر او در خلع شاه سلیمان، ۱۲۵
- رفتن او با سی چهل نفر از افراد جلایر به دربار شاه سلیمان و به او حمله کردن و دستگیر کردن او و نشاندن شاهرخ بر تخت حکومت، ۱۲۵
- فرستادن شاهرخ او و حاجی سیف الدین بیات را برای حضور در دربار شاهرخ، ۱۲۶
- به توپ بستن خانه میر علم خان خزیمه و فرار میر علم خان، ۱۲۷
- آگاه شدن او از فرار میر علم خان خزیمه و تعقیب کردن او، ۱۲۷
- وکیل السلطنه شاهرخ در نوبت دوم، ۱۲۸
- تدبیر او در دوره دوم حکومت شاهرخ، برای آنکه مردم ندانند که شاهرخ واقعا نابیناست، ۱۲۸
تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۲
- پاسخ‌های او و قلیج خان جلایر به درخواست کمک امیر خان میش‌مست، ۱۴۴
- گردآوری قشون ایلات ترکیه اتک و بیات و مروی و جلایر و حوله ... و حرکت با شاهرخ به سوی هرات، ۱۴۶
- تاختن او بر سر بهادر خان حاکم مهنه که سر از اطاعت او پیچیده بود، ۱۸۸
- شکست خوردن او از علی نقی خان و گریختن به کلات، ۱۸۹
- آمدن او از کلات به مشهد بنابر تقاضا و وعده‌های میر علم خان، ۲۱۶
- بازگشت او به کلات پس از صلح با جعفر خان کرد، ۲۱۷
- دستگیر شدن او به‌دست میر علم خان و محبوس شدن او، ۲۲۰
- کور شدن او به دستور میر علم خان خزیمه، ۲۲۰
تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۳

۸. فهرست مکان‌ها

آب اتک (رک. اتک)

آب جمن، ۳۹۳، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۹، ۴۴۰، ۴۴۳

آب جهیلم، ۳۰۳

آب گنگ، ۴۳۸

آب هیرمند، ۴۸۸

آدینه‌نگر، ۳۰۶

آذربایجان، ۵۰، ۵۷، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۳۰

آقچه، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷

آمو، ۱۹۰

ابیورد، ۵۰

اتاوه، ۴۳۴، ۴۳۵

اتک، ۷۹، ۸۳، ۹۶، ۱۷۶، ۲۲۲، ۳۰۲، ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۸۶، ۵۲۰، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۶۵

احمدشاهی، ۲۸۱، ۳۶۳، ۳۶۶، ۵۳۶، ۵۹۴

اخلومد، ۲۲۰، ۲۳۵

ارض اقدس (مشهد)، ۵۱، ۵۳، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۸۸

ارض شال، ۱۰۰

ارگ‌تون، ۲۲۸

ارگ مشهد مقدس، ۱۰۴

ارگ نارین قلعه، ۲۹۲

ارگنج، ۱۹۰

ازغند، ۲۳۴

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۴

اسبزار، ۵۷۸

استالف، ۵۵۹

استرآباد، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۵، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۳

اشرف البلاد احمد شاهی، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۴۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۸۱، ۳۸۴، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۵۰، ۵۶۲، ۵۶۸، ۵۷۸، ۵۸۴، ۵۸۷، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۸

– مشخصات عمده این شهر، ۲۷۲

– شهری کاملا پیشرفته، خیابانهای وسیع– در کنار خیابان از دو طرف جوی آب روان و بر لب جوی از یمین و یسار ...، ۲۷۳

– کشیدن نهری بزرگ از دریای ارغنداب سوای جوی پایاب، ۲۷۳

اصفهان، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۰

- به تصرف درآمدن به وسیله نادر شاه، ۵۰

اکبرآباد، ۲۰۶، ۴۲۹، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۵۱

البرز، ۶۶، ۱۵۴، ۳۱۴، ۳۳۹، ۳۷۱، ۴۶۶، ۴۷۷، ۵۷۰

الکای جام، ۵۳

امام، ۵۵۰

امن‌آباد، ۸۴، ۹۹، ۱۷۶، ۵۱۱، ۵۱۲

انوب‌شهر، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۰

اوده، ۹۲، ۱۹۵، ۴۳۵، ۴۵۷

ایران، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۷۳، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۸۸، ۳۵۴، ۳۸۵، ۴۳۶، ۴۸۸، ۵۹۰، ۶۰۰، ۶۰۲

ایوان کسری، ۴۳۷

بابا قدرت: نام جایی بیرون از مشهد، ۱۱۷

بادغیس، ۵۲۴، ۵۸۰

باغ پندیمل، ۲۹۸

باغ حلوایی، بنا شدن آن باغ به فرمان احمد شاه در مشهد، ۲۵۱

باغ خضرآباد، ۴۲۵

باغ شالامار (ر ک. باغ شاله‌مار)

باغ شاله‌مار، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۳۲۴

- نزدیک شاه جهان‌آباد، ۳۲۴

باغ فاضل، ۱۷۹

باکپت، ۴۴۴، ۴۴۶

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۵

بتخاک، ۳۶۴، ۳۸۶

بحر اتک (ر ک. اتک)

بخارا، ۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۴۸۴

بدخشان، ۲۸۶، ۳۷۴، ۴۶۵، ۵۵۰، ۵۶۲، ۵۶۳

براریی، ۴۸۹، ۵۰۸

برج طهماسب خان، از برج‌های قلعه مشهد مقدس، ۱۶۶

برکی، ۳۶۸

بسرور: از مضافات پنجاب، ۸۴

بشکی، ۳۶۸

بقلان، ۵۵۰

بگرامی، ۴۹۰

بلخ، ۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۹۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۵۰

بلم‌کده، ۳۳۹

بلوچستان، ۱۰۲، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۸۱، ۳۸۴، ۵۳۵، ۵۴۱، ۵۶۹، ۵۷۵

بنگاله، ۳۱۲، ۴۱۶

بنگشات، ۹۶، ۲۶۹، ۳۲۸، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۶۲، ۵۶۴

بوریا، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۰۶

بهادرگر، ۴۵۳

بهادرگره، ۴۱۸

بهرام‌پور، ۳۰۶

بهلول‌پور، قریه‌ای بر ساحل دریای ستلج، ۳۰۷

بیستون، ۳۱۴

پانی‌پت، ۴۴۲، ۴۴۶، ۴۵۳، ۴۵۴

پایاب، ۸۰، ۲۷۳، ۲۹۹

– رودخانه‌ای در قندهار، ۸۱، ۲۷۱

پترگنج، ۳۱۷

پتیاله، ۵۲۰، ۵۲۱

پرگنه سماواتی، ۳۲۸

پکلی، ۵۶۴

پل سرخاب، ۲۹۳

پل شاه دوله، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۶

– نزدیک لاهور، ۱۷۷

پل مالان، یک فرسخی شهر هرات، ۱۴۲

پنجاب، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۸، ۱۰۰، ۱۷۶، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۲۸، ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۸۸، ۳۹۴، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۸۹، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۶۳، ۵۶۵

– مسخر شدن آن در سال جلوس احمد شاه، ۸۲

پهار گنج، ۳۱۷

پیشاور، ۵۸، ۶۰، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۹۷، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۶۹، ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۲۸، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۸۶، ۵۱۹، ۵۵۶، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۹۰

تبریز، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۵۱، ۱۶۶، ۱۸۲، ۲۵۸

تپه زکی خان، ۴۴۸

تربت حیدریه، ۵۶، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۲۲۱

ترشیز، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۵۲، ۲۶۳، ۵۶۷، ۵۷۴

– وصف آبادانی و معموری و میوه‌داری و خوش‌هوایی آن، ۵۵

ترکستان، ۴۷، ۵۱، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۳۷، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۹۱، ۴۳۶، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۰۵، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۹۰

توب، ۳۶۸

توب شهدا، ۳۶۸

توران، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۵۴، ۳۸۵، ۶۰۰

تون، ۵۶، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۸۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۲

تهته، ۸۲، ۳۲۸، ۳۳۰

جک گرو، ۵۰۸

جلال‌آباد، ۷۸، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۲۸، ۳۵۶، ۳۵۷

– توقف چهل روزه احمد شاه در آن شهر و آماده شدن برای گذشتن از دره خیبر و فتح پیشاور، ۷۷

جمو، ۳۶۱

جنابد (گناباد)، ۵۶

جنگل استرآباد، ۲۶۲

جورمکن، ۲۳۵

جهنگ سیال، ۵۶۵

جهیاب، ۳۲۸

جیحون، ۴۳۸

جیلم، ۳۲۸، ۳۸۶، ۵۶۴

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۷

جی‌نگر، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶

چارده، ۱۲۵

چاریکار، ۵۶۲

چک گروه، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲

چکله سرهند، ۳۳۰

چمن بسطام، ۲۶۲

چمن سنجری، ۵۸

چمن قولی، ۵۶۹

چمن قویی، ۵۸۷

چمن قویی، ۵۸۸

چهارباغ جلال‌آباد، ۲۹۷

چهارباغ شاهی، ۱۱۹

چهچه، ۱۰۳، ۱۲۵

چین، ۳۱۹، ۴۳۷، ۵۲۱، ۵۷۰

حبش، ۴۳۶

حسن ابدال، ۸۱، ۵۵۲

– نام ناحیه‌ای در پیشاور، ۸۱

حضرت امام، ۱۶۲

حلوای، نام محلی در یک فرسخی شرقی شهر مشهد، ۲۳۴

حوض خان از منازل قریه مروشاهی جان، ۱۰۴

خاران، ۳۶۸

خار (ری): تبعید ایل غلجایی به آنجا در زمان نادر شاه، ۵۱

خانپور، ۳۱۲

خبوشان، ۵۱، ۵۳، ۱۰۶، ۱۳۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰

خداآباد، ۳۲۸

خراسان، ۴۷، ۵۵، ۵۷، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۸۸، ۳۰۹، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۰۵، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰

خسروگرد، ۲۱۹، ۲۶۲

خضرآباد، جایی نزدیک شاه جهان‌آباد، ۲۰۰

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۸

خلجان: مشهور به روضه باغ، ۵۷۱

خوارزم، ۵۱، ۱۴۷

خواف، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۳۴، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۸

خیبر، ۱۹۲

داغستان، ۵۱، ۱۲۶

داور، ۳۲۸

دربند ارغون شاه: نام دربندی در کلات، ۱۰۳

در علی‌قاپی، ۱۲۰

دره جز، ۵۰

دره شویج از توابع غرجستان، ۵۸۰

دره کوه‌کامه، ۴۲۶

درّه خیبر، ۷۷، ۷۸، ۵۱۹

دریای اتک (ر ک. اتک)

دریای ارغنداب، ۲۷۳

دریای جمن، ۳۹۲، ۴۰۵، ۴۲۷، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۱

دریای جمنا، ۲۱۱، ۳۴۰، ۳۹۸

دریای جناب، ۳۴۵

دریای جیحون، ۴۳۳، ۴۴۰

دریای جیلم، ۵۶۴

دریای راوی، ۱۷۹

دریای سرهند، ۸۶، ۸۷

دریای سند، ۳۲۸

دریای شور، ۳۲۸، ۳۶۲

دریای عمان، ۲۹۹، ۳۲۷

دریای گنگ، ۲۰۹، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۸

دریای نربد، ۴۳۷

دشت سواد: (هرات) مزارات اولیا در آنجا، ۲۶۵

دکن، ۲۷۶، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۶۲، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۵۶، ۴۸۱، ۶۰۰

دم‌تور، ۵۶۴

دوآب، ۴۴۰، ۴۵۱

دوآبه، ۸۶، ۸۷، ۳۵۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۰

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۰۹

دولت‌خانه کنار رود، ۲۹۲

ده خواجه: دهی در اطراف قندهار محل بعدی شهر احمد شاهی، ۲۷۱

دهلی، ۳۲۷، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۸۲

دهول کوت، ۴۱۶، ۴۱۸

دیره‌جات، ۹۶، ۲۲۲، ۲۹۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۵۶۵، ۵۶۹، ۵۸۰

دیواری، ۴۲۶

راجپوتیه، ۸۳

رادکان، ۲۱۹، ۲۲۰

رامپور، ۳۰۶

رباط، ۳۶۹، ۵۰۸، ۵۰۹

رودخانه اتک (ر ک. اتک)

رودخانه جیلم، ۵۶۴

روخانه‌های پنجاب، ۳۰۶

روضه باغ، ۵۷۱، ۵۸۴، ۵۸۵

روم، ۵۱، ۱۰۶، ۱۳۸، ۱۸۳، ۴۱۷، ۴۳۶، ۴۵۶، ۶۰۰

روم، موطن اصلی کردان، ۱۶۰

رهبری، نام منزلی در محالات سند، ۲۲۱

رهتاس، ۴۹۰، ۴۹۲، ۵۶۴، ۵۶۶

ریگستان، ۲۱۸

زمین داور، ۴۹

زنگ، ۴۳۶

زنگان، ۱۰۷

زنگبار، ۱۵۴، ۲۱۲

سبزوار، ۵۰، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲

سد سکندر، ۷۸، ۲۹۹، ۳۴۰

سراب جیل، ۴۸۱

سربیشه، ۱۲۷

سرهند، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۸، ۲۷۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۴، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۳، ۴۹۲، ۵۰۱، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۹

سکرتال، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۰۹، ۴۱۰

سکندره، ۲۱۰

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۰

سلطان‌آباد، از قرای وسط ترشیز، ۲۳۳

سلطان میدان: منزلی بر سر راه خبوشان و ترشیز، ۵۵

سلطانیه، ۱۰۷، ۱۰۸

سملقان، ۵۱

سمنان، ۱۳۰

سند، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۸۸، ۳۲۸، ۳۳۰

سودهره، ۳۲۸

سون‌پت، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۴۴۲

سهارنپور، ۳۸۸، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۴۲

سهرند، ۳۲۸

سیالکوت، ۸۴، ۲۶۹، ۲۹۸

سیحون، ۴۳۸

سیستان، ۵۲، ۲۶۸

سیگری، ۲۰۱

سیوی، ۳۲۸

شال، ۳۶۲، ۳۶۳

شالامار (ر ک. باغ شاله‌مار)

شاندیز، ۲۳۵

– بنای آن‌که بر کنار دریا و درازنای ساحل قرار داشت، ۲۰۱

شاه جهان‌آباد، ۸۳، ۹۸، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۸۸، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴

شاه دره، ۱۷۶، ۱۷۹، ۳۱۷، ۴۰۸، ۴۴۰

شبرغان، ۱۷۵، ۳۵۰، ۳۵۱، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷

شکارپور، ۳۲۸

شورابک، ۶۳، ۶۴، ۳۶۶، ۳۶۸

شهر صفا، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸

شهر مقصود

نام اولیه شهر احمد شاهی، ۲۷۲

تغییر نام آن به اشرف البلاد احمدشاهی، ۲۷۲

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۱

صفاهان، ۳۳۴

صوبه تهته، ۳۲۸

صوبه کشمیر، ۱۸۷

طالقان، ۲۹۴

طبس، ۲۲۳

طبس کیلک، ۲۳۶، ۲۳۹

طبس مینا، ۲۲۳

طوبا، ۴۹، ۵۹۱، ۵۹۲

طور، ۱۵۲

طهران، ۵۲، ۱۰۸

– تبعید ایل غلجایی به آنجا در زمان نادر شاه، ۵۱

عراق، ۵۰، ۵۲، ۵۷، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۲۵۹، ۲۶۳، ۳۳۴، ۵۰۵

غرجستان، ۵۷۹، ۵۸۰

غزنین، ۷۵، ۲۸۱، ۲۸۷، ۳۲۸

غلّات کیجی، جایی در بلوچستان، ۳۶۳

غوریان، ۵۲۴

فارس، ۵۰، ۱۱۹، ۱۲۶، ۲۸۹، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۹۷

فتح‌آباد، قریه‌ای در سه منزلی تون، ۲۳۱

فراه، ۵۰، ۵۷، ۱۴۱، ۲۲۳، ۵۷۰، ۵۸۵

فرخ‌نگر، ۴۱۸

فرنگ، ۵۲، ۳۹۲، ۴۳۶، ۴۵۹، ۴۶۸، ۵۶۲، ۶۰۰

فره کرد جام، ۵۷۲

فریدآباد، ۲۰۱

فصیل، ۳۴۴

فصیل قلعه، ۲۰۶

فوشنج، ۶۳، ۶۴

فیض باغ، ۱۷۹

– باغی متصل به لاهور، ۱۷۹

قاین، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۴۷، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۳

قراباغ غزنین، ۴۹

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۲

قراچه‌داغ، ۱۰۸

قریه ازغند، قریه‌ای از قرای ترشیز، ۲۳۳

قریه براریی، ۴۰۹

قریه بهاک، ۲۲۲

قریه دل‌برچین، ۴۸۵

قریه طرق، در دو فرسخی مشهد، ۲۳۴

قریه کندر از مضاف ترشیز، ۲۳۳

قریه نظام‌گهر، ۴۲۶

قصبه اتاوه، ۴۳۴

قصبه لونی، ۳۹۸، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۴۲

قصبه مدین، ۳۲۸

قصر خورنق، ۳۴۴، ۵۵۲

قلات، ۷۴، ۷۵، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲

قلعچه سیالکوت، ۲۷۸

قلعچه یلم کده، ۲۰۱

قلعه آقچه، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۸۷

قلعه آلاجات، ۵۰۱

قلعه اخلومد، ۲۱۹

قلعه اکبرآباد، ۴۳۴

قلعه امام، هفت فرسخی قندوز، ۲۹۳

قلعه بایری، ۵۰۸

قلعه بکر، ۳۲۸

قلعه تکیه، ۳۷۸

قلعه تون، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۹

قلعه ثابت خان، ۴۳۲

- خراب کردن و با خاک یکسان نمودن آن، ۴۳۲

قلعه ثابت‌گر، ۴۳۰

قلعه چهاربرجه، ۴۵۳

قلعه چهچه، ۱۰۳

قلعه‌چه مشهور به تکیه، ۳۷۸

قلعه حاجی‌آباد، قلعه‌ای از توابع نیشابور، ۲۵۸

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۳

قلعه راهمه، ۳۲۸

قلعه رود، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۵۸، ۲۱۵، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳

قلعه رهتاس، ۵۶۶

قلعه سربیشه، ۱۲۷، ۱۳۵

قلعه سرهند، ۸۷

قلعه سکر، ۳۲۸

قلعه سمنان، ۱۱۱

قلعه شبرغان، ۳۵۱

قلعه طبس، ۲۲۳، ۲۲۸

قلعه قاضی: سه فرسخی شهر کابل، ۲۸۲

قلعه قدیم قندهار، ۲۷۰

قلعه قلات، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۱۳۴، ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۷

قلعه قندهار، ۲۷۰

قلعه کلات، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۵۹، ۲۱۷

قلعه گلستان، ۲۳۳

قلعه مستنگ، ۱۳۳

قلعه میرزا مصطفی خان، ۳۶۸

قلعه نره‌تو، ۵۲۴

- مسکن دامادهای درویش علی خان، ۵۲۴

قلعه اسکل‌کوه، ۳۶۳

قندوز، ۱۹۰، ۲۱۷، ۲۹۳، ۵۵۰

– تغییر نام آن به نادرآباد در زمان نادر شاه افشار و حکومت عبد الغنی خان علی کوزیی، ۵۱

– ورود احمد شاه به قندهار پس از کشته شدن نادر شاه، ۱۹۳

– محل یورت و مسکن ایل جلیل درّانی، ۲۷۰

قندهار، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۶۸، ۷۳، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۰، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۸، ۴۸۳، ۵۲۵، ۵۴۴، ۵۵۴، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۶۸، ۵۸۵، ۵۹۱، ۵۹۲

کابل، ۴۹، ۵۸، ۶۰، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۳۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۲۲، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۲۸، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۱، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۳۶، ۵۴۴، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۸، ۵۸۲

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۴

کافرقلعه، ۵۲۴

کاندله، ۴۰۵

کتل‌قویلری، ۵۵۷

کرخ، ۵۰۳

کردستان، ۱۰۶، ۱۶۰، ۲۱۶، ۲۳۸، ۲۴۰

کرمان، ۵۰، ۵۲

کرمان شاهان، ۱۰۷

کرنال، ۳۰۷، ۳۱۳

کشک‌خانه ملّاباشی، ۱۲۶

کشمیر، ۱۸۶، ۲۲۲، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱

کلات، ۵۲، ۵۳، ۶۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۷، ۱۷۰، ۱۸۹، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱

کوت‌پتلی، ۴۲۴

کول، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۷

کول: آبگیر، ۴۳۰

کوه آستانه شاه‌مردان، کوه مشرف به قلات، ۳۷۲

کوهات، ۳۲۸، ۵۶۴

کوه اره‌داغ، ۱۶۰

– محل استقرار و اختفای سران و نیروهای اکراد، ۱۷۱

کوه جمون، ۳۰۶

کوهستانات جماعه افاغنه، ۳۲۸

کوهستانات کشمیر، ۳۶۱

کوه سنگین، ۱۶۲، ۱۶۳

کوه شاه‌مردان، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۶

کوه طوبا، ۵۹۱، ۵۹۲

کوهمیش، ۲۵۹، ۲۶۲

کهروندہ، ۴۴۶

گجرات، ۹۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۶۹، ۳۲۸، ۴۵۸، ۴۷۹

– از مضافات پنجاب، ۸۴

گذر شاه بلاول، گذرگاهی برکنار دریای لاهور، ۲۹۹

گذر فریدانه، گذرگاهی بر کنار دریای لاهور، ۲۹۹

گرشک، ۵۷

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۵

گناباد، ۱۶۱، ۱۶۵

گنبد انارکلی، ۱۸۱

گنج‌پوره، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶

گیج، ۳۶۲

لاهور، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۰۸، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۰۷، ۴۴۲، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۵۲، ۵۵۸، ۵۶۳

– مالیات سالیانه چهارمحال لاهور که باید به خزانه احمدشاهی می‌رسید یک کرور روپیه هندی معادل پانصد هزار تومان تبریزی بود، ۱۸۱

لاهوری دروازه، در شاه جهان‌آباد، ۲۰۸

لکهی جنگل، ۳۰۵

لودهیانه، ۸۷

ماچهی‌واره: نام جایی در ساحل دریای سرهند، ۸۶

ماچین، ۶۰۰

مازندران، ۵۲، ۱۰۶، ۱۰۷

ماکووال، ۳۰۴، ۳۰۵

مالوه، ۴۳۶، ۴۵۱

ماله سنگره، ۳۲۸

مترا، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۸

متهرا، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۵۳

– چهل فرسخی شاه جهان‌آباد، ۳۱۹

مخلص‌پور، ۳۹۹، ۴۰۰

مراغه، ۱۰۸

مرغه، ۵۹۲، ۵۹۵

مرو، ۵۱

مرو شاه جهان، ۵۰۳، ۵۰۴

مزار شاه مقصود، ۲۷۴

مزینان، ۲۵۷

مستنگ، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۶۲، ۳۶۳

مسجد اکبرآبادی، در شهر شاه جهان‌آباد، ۲۰۸

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۶

مشهد، ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۴۸۸، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۲۳، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۸۱، ۵۸۲

مصر، ۴۲، ۱۲۰، ۲۵۳، ۳۵۹

مکران، ۳۶۲

ملتان، ۸۲، ۹۶، ۱۸۱، ۱۸۶، ۲۲۲، ۲۹۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۸۶، ۳۹۴، ۴۴۲، ۵۱۳، ۵۵۶، ۵۸۰

منزل انباله، ۵۳۹

منزل باغ، ۲۸۱، ۳۶۱، ۵۳۶

منزل چنداله، ۵۴۰

منکوچر، ۳۶۹

– شش گروهی قلات، ۳۶۹

مهمند، ۱۸۳

مهنه، ۱۲۵، ۱۸۹

– از محالات متعلقه کلات و نزدیک به مرو، ۱۸۹

میان دوآب، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۴۲

میسره، ۱۸۲، ۳۱۶، ۳۵۸، ۳۹۷، ۴۴۶، ۴۵۷، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲

میمنه، ۱۸۲، ۱۹۰، ۳۱۶، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۸، ۳۹۷، ۴۴۶، ۴۵۷، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۷

میوات، ۴۲۵

نادرآباد

– نامی که بر قندهار در ایام نادر شاه گذاشته بودند، ۵۱

– قلعه‌ای که نادر شاه افشار در قندهار بنا کرد، ۲۷۰

نارین قلعه، ۱۳۳، ۲۷۲

– پناه بردن سرکرگان بلوچ به آنجا پس از فروریختن قلعه مستنگ، ۱۳۳

– گشاده شدن به‌دست نیروهای احمد شاه، ۱۳۳

نریله، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۴۴۲

نظام‌گر، ۴۲۶

نواح رود، ۱۴۹

- از توابع خواف، ۱۸۹

نوشهره، ۲۲۱

نهر ارغنداب: داستان و طریقه کشیدن این نهر از دریای ارغنداب به اشرف البلاد احمد شاهی و بریدن کوه‌ها در

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۷

مسیر و ...، ۲۷۳

نهر فیض، ۳۹۹

نیشابور، ۵۰، ۵۱، ۹۲، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۵، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹،

۲۶۱، ۲۶۲، ۴۳۵، ۴۴۰، ۵۲۲، ۵۲۳

ورامین: تبعید ایل غلجایی به آنجا در زمان نادر شاه، ۵۱

وردک، ۱۸۳، ۳۶۸

وزیرآباد، ۴۰۷، ۵۱۳، ۵۶۴

- از توابع پنجاب، ۸۴

- محلی نزدیک شاه جهان‌آباد، ۳۵۹

وصف قلعه ثابت خان، ۴۳۲

هرات، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳،

۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۵،

۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۵، ۵۵۱، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۶، ۵۹۸

هرات: محل اقتدار و استقرار زمان خان سدوزیی و مدت‌های مدید در آنجا بودن او، ۵۰

هزار درخت بنگشات، ۹۶

هزاره‌جات، ۳۲۸

هفت کهره، محلی در لاهور، ۱۸۱

هند، ۸۲، ۹۱، ۹۵، ۹۸، ۱۰۶، ۱۴۵، ۱۷۰، ۱۷۵، ۲۲۶، ۲۷۷، ۲۸۲، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۷، ۴۲۳، ۴۳۶، ۴۳۸، ۶۰۰

هندوستان، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۷۶، ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۵۱، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۷،

۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۰۸،

۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۵۴،

۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۵،

۴۵۷، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۱۵، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۳۵، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷،

۵۸۲، ۶۰۰

تاریخ احمدشاهی، ص: ۷۱۸

مقبره احمد شاه درانی در قندهار

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

اَنستیتوْتِ مطالعاتِ راهبردیِ باختر

Www.bsssi.org



به وسعت یک تمدن شکوهمند

با عضویت در خبرنامه وبسایت ما از تازه ترین مقالات و پژوهش ها بهره مند شوید